بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب روضة الصفا جلد ششم
مؤلف میرخواند
موضوع
شماره قفسه ۷۴۰۶
شماره ثبت کتاب ۷۴۵۸۹
۵۸۸۵
بازدید شد
۱۳۸۲

# مجلد السادس من کتاب روضة الصفا

جواهر حمد و سپاس و لآلی شکر بی قیاس نثار بارگاه پادشاهی سزد که سراپرده عظمت و برتری کون و مکانش و شادروان عزت او خارج از زمین و آسمانست • کل ما یخطر بالبال فهو من جلال و وحده و ثنا که الذی ابدع البریة اعلی • منه سبحان مبدع الاشیاء **بیت** یا بی نوبی حمد و شکر خدای
در درون سراپرده غیب جای • مالک الملکی که اساطین سلاطین با سر رفعت و عمود تیر در حضرت ذوالجلالش بزمین سکنت نهند منشور اختیار و اقتدار شاهان بر نشان عنوان انی اتیکم بسلطان مبین موشح نکرده واهب المواهبی که خواقین حشمت آیین باعتراف خضوع و خشوع بر ساحت عزت کبریاء الهیش نهاده در زمره متمکنان مکانت و لقد مکناکم فی الارض منتظم نشونه **بیت**
پادشاهی که پادشاهانرا • پادشاهی ز فیض نعمت اوست • سرفرازان و تاجدارانرا • کردن جان بطوق طاعت اوست
و صلوة و سلام بر سید انام و ماحی ظلام و حامی و شارع دین اسلام که لواء دولت او بطراز آدم و من دونه تحت لوائی مطرز است و رایت نصرت او بآیه نصرت بالرعب مسیرة شهر معلم و الی منصب کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین متمکن مسند لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین قصص بوستان سپهر از نص و لکن رسول الله و خاتم النبیین و رایت رسالتش را طراز آیه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ماه مجلس احترام آفتاب سپهر احتشام پیشوای زمره انبیا مقتدای فرقه اصفیا صدرنشین بارگاه اصطفا ابوالقاسم حبیب الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
ای صدرنشین هرد و عالم • محراب زمین و آسمان هم • ای کنیت و نام تو مؤید • بوالقاسم و احمد و محمد • و شرایف روح و ریحان و لطایف رحمت و رضوان برو و بر آل اطهار امجاد و اصحاب اخیار و اولاد او باد که مبادی دین را شیوعین و شهرستان ملت را حصن حصین بودند **اما بعد** چون رای عالم آرای ملازمان خداوندگاری مملکت پناهی مظهر لطف و رحمت الهی صاحب نفس قدسیه مالک انتهاء دیار انسیه مشید قواعد رافت و احسان مؤطد مبانی مرحمت و امتنان رکن سلطنت خاقانی مقرب حضرت سلطانی آن بلطف او امیدوار و از عنف او هراسان هر بد و نیک نظام الشریعة و الدولة و الدین و الدنیا علی شیر بیک • ادام الله تعالی علو مناصبه و سمو مناقبه مقتضی آن شد که بنده کمترین بی نشیب

دفتر خامس در تحریر مجلد سادس که مشتمل بر قضایاء ایام دولت حضرت صاحب قرانی و اکثر اولاد نامدارش انار الله براهینهم شروع نماید لاجرم قلم مشکین رقم کما اطاعت بیان جسته در آن امر جلی الشان خوض کرده و نخست علی سبیل الاستعجال بر توکوب بذکر ارش مطر بنی اجمال امثال نمود
گفتار در نسب همایون حضرت صاحب قران کیتی ستان افاض الله علیه شآبیب الغفران مرجع
صاحب قران کامکار که قدوة سلاطین کردون اقتدار بود بنابر کوهر نفس و طینت پاک و علو حسب و جلالت نسب و فضیلت عنصر از تعریف و شرح آثار مناقب آبا و اجداد عظام خویش که هریک از ایشان بر سپهر رفعت و کامکاری بدری تابان و بر آسمان حشمت و بختیاری خورشیدی درخشان بودند مستغنی بود اما ارباب چه حاجت شب تجلی را اما جون عادت و اعیان ترک و مغول آنست که نسب خود محفوظ داشته فرزندان را از آن آگاه سازند و هر یک بر قبیله و انساب خویش مطلع باشند بنابرآن بلاغت شعار دیلبون صحایف و متون دفاتر سلسله حضرت صاحب قران را برین نهج ثبت نموده سلطان کامران امیر قطب الدین تیمور کورکان بن امیر طرغای نویان بن امیر برکل نویان بن امیر ایلنکر نویان بن امیر ایجل نویان بن امیر قراجار نویان بن امیر سوغان جیجن بن امیر ایردمجی نویان بن تومنای خان بن بایسنقر خان بن قیدو خان بن دوتومنن بن بوقای خان بن بوذنجر خان بن آلان قوا بعضی از حالات آلانقوا در دفتر خامس گذشت و شعبه حضرت صاحب قران کامکار از اجداد چنگیز خان در فرزند تومنای خان بن بایسنقر خان منشعب شد و از جمله اولادش قبل خان جد سوم جد چنگیز خان و قاجولای نویان جد هشتم جد حضرت صاحب قران بود و امیر قاجولای اصل قبیله برلاس است و در آن زمان که چنگیز خان بعضی از ممالک محروسه را بر پسر دوم خود جغتای خان ارزانی داشت طایفه از امراء معتبر را ملازم او گردانید و منصب امیر الامرایی جغتای خان را با امیر قراجار مفوض داشت و امیر قراجار نویان نیز جد حضرت صاحب قرانیست و خدمتش در دارایی مملکت و استمالت لشکری و رعیت بنوعی قیام نمود که خاص و عام زبان باستحسان او گشادند و در قواعد جهانگیری و لوازم کشایش کشورکشایی بر شیوه اقدام مینمود که مزیدی بر آن متصور نبود آثار جرات و جلادت و امارات شفقت و عاطفت قراجار نویان بر عالمیان روشن گشت و بعد از وفات جغتای خان امیر قراجار بمجانب در الوس او صاحب اختیار بود و در ایام قراهلاکو شهرستان حیات را از والی روح بپرداخت و چون قراجار نویان رخت بمنزل دیگر کشید بوزگار غدار و سپهر ناسازگار آنچه مقتضی طبیعتش بود بظهور رسانید و حوادث ایام و لیالی در حیثیتها جنبیده و در تمامت ایام اولاد جغتای بجانب مخالفت روی نهود که زبان قلم از تعریف و توصیف آن قاصر آمد و بواسطه کثرت فتنه و آشوب فرزندان قراجار نویان بجوالی قبة الخضرا کش که آنرا شهر سبز نیز گویند آمده رحل اقامت انداخت و اولاد و احفاد امیر قراجار نویان نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن متصدی امر حکومت آن دیار میشدند و هر پادشاهی که در ولایت ماوراء النهر پایه شوکت و حشمت بمعارج افراشت حکومت آن سرزمین را بر آن خاندان مقرر داشته آیین مسلم و مقرر میداشت

مجلد السادس من روضة الصفا

جام حمد و سپاس و کلاه شکر بی قیاس نثار بارگاه پادشاهی سزد که سراپرده عظمت و برتری از کون و مکانست و شادروان عزت او خارج از زمین و آسمان • کل ما یخطر ببالک فهو هالک و الله بخلاف ذلک • من جلاله و وصف و ثنا فالذی ابدع الخلق ما اعلی شانه سبحان مبدع الاشیاء بیت تا بی تو بی حمد و شکر خدای • دردرون سراپرده غیب جای • مالک الملکی که اساطین سلاطین تاس رقیت و عبودیت در حضرت ذو الجلال بر جبین سکنت نهند منشور باختیار و اقتدار شان به نشان عنوان انی جاعل فی الارض خلیفة موشح نگرددد و اهب المواهبی که خواقین حشمت آیین تا پیشانی خضوع و خشوع بر ساحت عزت لا یزال نسایند در زمره متمکنان مکانت و لقد مکناکم فی الارض منتظم نشوند بیت

پادشاهی که پادشاهانرا • پادشاهی ز فیض نعمت اوست • سرفرازان و تاجداران را • کرد بجان بطوق طاعت اوست

و صلوات و سلام بر سید انام و ماحی ظلام و حامی و شارع دین اسلام که لوای دولت او بظهور آدم و من دونه تحت لوائی مطرز است و رایت نصرت او بآیه نصرت بالرعب مسیره شهر معلم و الی منصب کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین متمکن مسند لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین فخر بر نوشته را مهر اذن من و لکن رسول الله و خاتم النبیین و رایت رسالتش را طراز آیه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ماه مجلس احتشام آفتاب سپهر احتشام پیشوای زمره انبیا مقتدای فرقه اصفیا صدر نشین بارگاه اصطفا ابو القاسم حبیب الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

ای صدر نشین هر دو عالم • محراب زمین و آسمان هم • ای کنیت و نام تو مؤید • بو القاسم و احمد و محمد • و شرایف روح و ریحان و لطایف رحمت و رضوان بر روان آل اطهار امجاد و اصحاب اخیار او باد که میادین دین را شیر عرین و شهرستان ملت را حصن حصین بودند اما بعد چون رای عالم آرای ملازمان خداوندگاری مملکت پناهی مظهر لطف و رحمت الهی صاحب نفس قدسیه مالک انفاس انسیه مشید قواعد رافت و احسان موطد مبانی مرحمت و امتنان رکن سلطنت خاقانی مقرب حضرت سلطانی آن بلطف او امیدوار و از عفو او هراسان هر ... نیک نظام الشریعة و الدولة و الدین و الدنیا علی شیر بیک • ادام الله تعالی علو مناصبه و سمو مناقبه مقتضی آن شد که بنده کمترین فی تشبیب کلمات بخلاف شیوه متوسلان و بی ملاحظه سعادت و نحوست ساعت و زمان مجددا صعیدا از اتمام

دفتر خامس در تحریر مجلد سادس که مشتملست بر قضاء ایام دولت حضرت صاحب قرانی و اکثر اولاد نامدارش انار الله براهینهم شروع نماید لاجرم قلم مشکین رقم کمال اطاعت بمیان جسته در آن امر جلی الشان خوض کرده و بخت علی سبیل الاستعجال بر تحریر تدبیر کارش مطرفی اجمال اقبال نمود

گفتار در حسب همایون حضرت صاحب قرانی کیتی ستان افاض الله علیه شآبیب الغفران هرچند صاحب قران کامکار که قدوه سلاطین کردون اقتدار بود بنابر گوهر نفس و طینت پاک و علو حسب و جلال ب و فضیلت عنصر از ستوده ... و شرح آثار مناقب آبا و اجداد عظام خویش که هر یک از ایشان بر سپهر رفعت و کامکاری بدری تابان و بر آسمان حشمت و بختیاری خورشیدی درخشان بودند مستغنی و از ... باما باب جه حاجت ... تجلی را ... اما چون عادت و اعیان ترک و مغول آنست که نسب خود محفوظ داشته فرزندان را از آن آگاه سازند و هر یک بر قبیله و انساب خویش مطلع باشند بنابر آن بلاغت شعار ... صحایف ... سلسله حضرت صاحب قران را بر این نهج ثبت نموده سلطان کامران امیر قطب الدین تیمور کورکان بن امیر طرغای نویان بن امیر برکل نویان بن امیر ایلنکیر نویان بن ایجل نویان بن امیر قراجار نویان بن امیر سوغان چیچن بن امیر ایردمچی نویان بن تومنای خان بن بایسنغر خان بن قیدو خان بن دوتومنن بن بوقای خان بن بوذنجر خان بن آلان قوا بعضی از حالات آلان قوا در دفتر خامس گذشت و شعبه حضرت صاحب قران کامکار از اجداد چنگیز خان در فرزندان تومنای خان بن بایسنغر خان ... و از جمله اولاد قبل خان جد ادم پدر چنگیز خان و قراچار نویان جد ... هشتم پدر حضرت صاحب قران بود و امیر قراچار اصل قبیله برلاس است و در آن زمان که چنگیز خان بعضی از ممالک محروسه را به پسر دوم خود جغتای خان ارزانی داشت و طایفه از امرا معتبر را ملازم او گردانید و منصب امیر الامرای جغتای خان را با امیر قراچار مفوض داشته امیر قراچار نویان جد پنجم حضرت صاحب قرانیست و خدمتش در دارائی مملکت و استمالت لشکری و رعیت بنوعی قیام نمود که خاص و عام زبان به استحسان او گشادند و در قواعد جهان گیری و مراسم کشایی بر منهج انتظام سعی نمود که مزیدی بر آن متصور نبود آثار جرأت و جلادت و امارات شفقت و عاطفت قراچار نویان بر عالمیان روشن گشت و بعد از وفات جغتای خان امیر قراچار مهمات در الوس او صاحب اختیار بود و در ایام قراهلاکو شهرستان حیات را از والی روح پرداخت و چون قراچار نویان رخت بمنزل دیگر کشید روزگار غدار و سپهر ناسازگار را آیینه مقتضی طبیعتش بر دنبال و درساید ... حادث ایام ولیالی در چهره اخیه ... و در ملک ما وراء النهر ... و میان اولاد جغتای بمثابه مخالفت روی نمود که زبان قلم از تعریف و توصیف آن قاصر آمد و بواسطه کثرت فتنه و آشوب فرزندان قراچار نویان بجانب قبة الخضرا کش که آنرا شهر سبز گویند آمده رحل اقامت انداخت و اولاد و احفاد امیر قراچار نویان نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن متصدی امر حکومت آن دیار میشدند و هر پادشاهی که در ولایت ما وراء النهر پایه شوکت و حشمت بر می افراخت حکومت آن سرزمین را بر آن خاندان میگذاشت تا آیین مسلم و مقرر بود ... ذکر ولادت با سعادت حضرت صاحب قرانی بنوعی در سالی که دولت سلاطین چنگیز خانی متفرق شد



در شهور ربیع الآخر سنه ست و ثلاثین و سبعمائه سلطان ابوسعید بهادر خان وفات یافت و در شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سال مذکور موافق سیچقان ییل که مبدا دور سالهای مغولست طلوع کرد تا بید حق از برج جلال بر آسمان تیمور اخری مبارک فال یعنی پادشاه تاج بخش کردون دخش کشور کشای عالم گیر ستاره ... شیر ... قطب الحق و الدین امیر تیمور گورکان انار الله برهانه و ثقل بالحسنات میزانه در نظام قبة الخضرا دلکش کش بطالعی که مشتری استفاده سعادت از آن کند و زهره غای جانگری برای آن سازد جهانرا بنور حضور خویش مزین و منور گردانید از ناصیه میمونش علامات جهانگیری ظاهر و از جبهه همایونش امارات عالم ستانی باهر بیت

آن وعده که اقبال میداد وفا شد • و آن کار که ایام همی خواست بر آمد • چون دولت در روضه مملکت پایان نهال بی همال و غنچه گلشن جاه و جلال آراسته شد و در باغ و راغ آمال ازان نکهت آن گلدسته شرف و اقبال شکفته گشت مصراع ز بحر موج کرم گوهری بدید آمد • تا اوج چرخ شرف اختری بدید آمده • باغ مجد و معالی گل مراد شکفت • نهال دولت و دین را بری بدید آمده • و چون اوان رضاع کذرانیده سن شریف او بمبادی رشد و تمییز رسید و خاطر خطیرش بمراوات ... و شکار و مباشرت رسوم رزم و پیکار مایل گشت و از ارتکاب لهو و لعب اجتناب و احتراز واجب و لازم شمرده از بدایت ده سالگی بصید و طرد و تاختن و تیر انداختن اشتغال مینمود تا آن زمان که باکثر معموره ربع مسکون مالک شد چنانچه کیفیت آن علی سبیل التفصیل در این اوراق مرقوم رقم بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی وحده العزیز • و چون سوق سخن و نظم کلام اقتضاء آن میکرد که بعضی قضایا ما وراء النهر که قبل از ولادت آنحضرت باندک زمانی و بعد از آن تا آن وقت که بر مسند جهانبانی تمکن یافت در بیان آید عنان کیت خوشخرام قلم بر ایراد حالات قزان و امیر قزغن منعطف گشت ذکر سلطنت قزان سلطان خان بن یسور اغلان و مخالفت امیر قزغن با او و آنچه میان ایشان واقع شد در شهور سنه ثلث و ثلاثین و سبعمائه قزان سلطان در الوس جغتای خان که از اولاد او بود بر سریر سلطنت متمکن گشت و جمیع بلاد ما وراء النهر را در تحت تصرف آورده بی منازع و معارض حاکم و فرمان روا گشت و او پادشاهی بود غیار ... و متجبر و سفاک و بی باک باستیصال خاندانهاء قدیم و استهلاک امراء واجب التعظیم سعی تمام داشت ... از آنکه عقوبت بسیار فرمودی و زود خشم گرفته دیر بر سر رضا آمدی از کمال سیاست و فرط ... هیچکس را زهره مجال سخن گفتن نبود هر روز نفر که در پای تخت او زانو میزدند اگر آن بود که یکی را ... گاهی مرد را معروض تیغ قهر گردانیدی از امراء الوس هر کس را که بفرموده ای طلبیدی در خانه وصیت بجای آورده متوجه اردوی او شدی و از آن طبقه بسیار در قتل گریکی باز پس نیامد بقیه ... آن دولت زوال آفتاب سلطنت او را بدعا و ... و نماز سحرگاه از بارگاه حضرت احدیت مسالت ... و چون نوبت سیاست به امیر قزغن که بوفور عقل و کیاست و کمال جلادت و شجاعت از امثال ... امتیاز داشت رسید او را بخدمت طلب فرمود خدمتش بر مکنون ضمیر پادشاه مطلع شد خاطر ... سرداران سپاه کرد که اگر ما پیش دستی نکنیم این ظالم ستمکار را همه از پای در آورده یک نفر از ما

زنده نگذارد و اکثر امرا را در مخالفت قزان سلطان با خود متفق ساخته در سالی سرای سپاهی متکاثر آراسته گردانید و دانشمندچه اغلان را از نسل اوکتای قاآن بخانی بر داشته عزیمت محاربه تصمیم داد و قزان سلطان خان برحادثه که متوقع و متصور او نبود اطلاع یافته با لشکر فراوان در حرکت آمد و از تهلکه گذشته به دشت قرنه ... در شهور سنه ست و اربعین و سبعمائه هر دو فریق با یکدیگر ملاقات فرمودند و در اثناء جدال و قتال ... اصابت عین الکمال تیری بچشم امیر قزغن رسیده و از قوت بینش و حی را فرزش عاطل مانده خانه بر تافت و قزان سلطان خان بطرف قرشی رفت و در آن زمستان از قرشی بسیار اکثر جمادیات او در معرض تلف آمد و امیر قزغن از ضعف دشمن آگاه شده بار دیگر بامید فتح و ظفر سپاهی فراوان گرد آورد و رایت نصرت آیات برافراشته روی همت بدفع اعدا نهاد و قزان سلطان خان نیز متوجه او شد و بعد از تلاقی فریقین و کشش و کوشش از جانبین پادشاه در معرکه کشته شده امیر قزغن فرمود که چون قزان از میان برخاست لشکریان در عقب گریختگان نروند و نیز دست از غارت و تاراج کوتاه کنند و متعلقان قزان سلطان را ایمن گردانیده حلیله او را که ترمیش خاتون میگفتند در حباله نکاح آورد و بعضی از معتبران گفته اند که بعد از این فتح مبین امیر قزغن دانشمندچه اغلان را بر سریر خانی نشاند و علی ای التقدیرین چون دو سال از خانیت دانشمندچه بگذشت امیر قزغن او را شربت فنا چشانیده بیان قلی بن سورغو بن دو رای از احفاد جغتای خان اسم پادشاهی داد ذکر شمه از آثار و مناقب امیر قزغن و نهایت کار و انجام روزگار او چون زمام اختیار دیار ما وراء النهر و ترکستان بدست اقتدار امیر قزغن آمد مجموع آن بلاد و امصار را بزیور عدل و داد بیاراست و باحسان بیکران عطایا آمال صغیر و کبیر و غنی و فقیر را کرامند گردانید در تعظیم سادات عظام و اشراف انام و ارباب زهد و تقوی و اصحاب دین و فتوی مبالغه تمام فرمود و در زمان دولت او چنان باد در خانه او باز نکردی و در ایام حکومت او پیشانی ... در زلف بتان جگلی کس ندید و خاص و عوام مشمول عاطفت و احسان او شدند احرار و عبید بسته لطف و امتنان او شدند از معظم و تابع او یکی آنکه خدمتش بدفع ملک معز الدین کرت لشکر کشیده جهل روز هرات را محاصره فرمود و آخر میان ایشان مصالحت واقع شد امیر قزغن بجانب ما وراء النهر معاودت نمود چنانچه تفصیل این حکایت در مجلد رابع سبق ذکر یافت دیگر آنکه پسر امیر قزغن در سالی سرای بسر بردی و در بهار بمرغزار قرا فو ... حوالی ... زیب و زینت داد و در فصل بهار در شهر ... خوش نمودی و ... بشکار و جانور ... اشتغال فرمودی و در اثناء این حالات قتلق تیمور نامی که خواهر خاتون امیر قزغن را در حباله نکاح داشت از امیر التماس نمود که او را بحکومت ایل بورلدای سرافراز گرداند و امیر قزغن بحسب ملاحظه مصلحتی این صورت موقوف ساخته و آن ناپاک زاده کینه در دل گرفته منتهز فرصت میبود و روزی که امیر قزغن با معدودی چند از سالی سرای سوار شده و از جیحون گذشته در ارهنگ آهنگ جانور انداختن کرد آن حرامزاده بدنسل با طایفه غداران مکمن غدر بیرون تاخته بسر آن امیر عادل راند و سرای وجود را از کد خدایی روح پرداخت خواص و مقربان حضرت امیر قزغن قتلق تیمور را تکامیشی کرده و در قندز بدو رسیده اجزا

واعضای ایشان را به تیغ قهر و انتقام از یکدیگر جدا ساختند و بعد از حادثه امیر قزغن ولد او امیر عبدالله از سمرقند
آمده بجای پدر نشست و امرا سر در متابعت و مطاوعت آورده در مسند حکومت متمکن گشت و چون امیر
زاده عبدالله عجایب بهجت سمرقند فردوس مانند خو کرده بود خواست که بدان طرف رود و بیان
قلی را که بدستور معهود او را خان انگاشته بود با خود ببرد امرا از راه دولتخواهی معروض گردانیدند که
مقام اصلی گذاشتن از حزم و تیقظ دور می نماید امیرزاده نصیحت ناصحان گوش نکرده بسمرقند رفت و در
آنجا هم در آن سال بنا بر طمعی که بحرم بیان قلی خان داشت بر قتل آن بیچاره اقدام نمود و تیمور شاه اغلان پسر
بیسو تیمور خان را بخانی برگرفت و نعش بیان قلی را بخارا برده در جوار مزار فایض الانوار شیخ سیف الدین
باخرزی رحمه الله و رحمه دفن فرمودند و امرا از این قضیه متوهم شده آغاز مخالفت کردند **ذکر محاربه
امرا با امیرزاده عبدالله و مغلوب شدن او و هرج و مرج مملکت و آمدن تغلق تیمور خان بولایت
ماوراءالنهر** بیان این سخن آنست که امیر بایان سلدوز از ملازمت و متابعت امیرزاده عبدالله مستنفر
شد و دل بمخالفت قرار داده لشکری جمع آورد و متوجه او شد و بنواحی کش رسید امیر حاجی برلاس نیز بدو
بن مولد بن بیسوکا منکای قراچار نویان با الوس خود بدو ملحق گشت و باتفاق روی بامیرزاده عبدالله
نهادند و بعد از قتال و جدال شکست بر امیرزاده عبدالله افتاد و بروایتی حضرتش در آن معرکه
بقتل آمد و قول آنکه گریخته و از جیحون گذشته باندراب رفت و در آنجا بر بستر ناتوانی فوت شد
و علی ما التقدیرین امیر بایان و امیر حاجی برلاس تیمور خان و برادران و متعلقان امیرزاده عبدالله را از میان
برداشته هرکدام از منتسبان امیر قزغن بدست ایشان افتاد از پای در آوردند و امیر بایان بر دیار ماوراء
النهر استیلا یافته متصدی امر خطیر حکومت گشت و با وجود آنکه مردی سلیم النفس کم آزار بود و مهابت
و سیاستی نداشت و پیوسته بشرب مدام و مجالست سرو قدان گلاندام اشتغال می نمود و مانند نرگس
لاله بی قدح و پیاله روز بشب و شب بروز نمی رسانید و از آسایش ملک غافل و ذاهل مانده فتنه
و آشوب در مملکت توران و بدخشان و اندخود و شبرغان اشتعال یافت امرا و نویینان هرکدام در مقامی
بودند رایت استبداد و استقلال برافراشت و بخامه استبداد بر لوح ضمیر رقم سروری و سرداری نگاشت
امیر حاجی برلاس بدستور زمان سابق بر ولایت کش بضبط تومانات دیار کش اندیشه و امیر بایزید
جلایر در موضع خجند علم انا ولا غیری برافراخت و امیر حسین بن امیر ملا بن امیر قزغن بر بعضی از ولایات
استیلا یافته تلاش منصب جد خویش وجهه همت ساخت و اولجایتو بوغا سلدوز در قبة الاسلام بلخ حکومت
سروری در دماغ خود جای داد و محمد خواجه اپردی در شبرغان و کیخسرو و اولجایتو در ارهنگ و ختلان
همین طریق سلوک داشتند هیچکس پای در دایره متابعت و مطاوعت دیگری ننهاد و امیر خضر یسوری در
طرفی مجموع یسوریان جمع آورده هیچکس را در نظر نیاورد و شاهان بدخشان هم در قلال جبال خویش
کمر بخدمت هیچ نبستند و بر سنان منازعت و مخاصمت خاطر یکدیگر بخستند و این معنی موجب آن شد که
در میان طوایف مختلفه مذکوره بکرات مقابله و مقاتله روی نمود و رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند
پایمال دست برد حوادث دوران شدند و چون تغلق تیمور خان بن امیل خواجه بن دوا از نژاد جغتای خان

که بعد از نسب سلطنت ماوراءالنهر بود و میرسید از مخالفت امرا و پریشانی مملکت خبر یافته خیل و حشم
خود جمع آورده و با سپاهی فراوان در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه بجانب ماوراءالنهر نهضت
فرمود و بواسطه بی اتفاقی امرا، پادشاه و جته بی محابا میراندند و تا جاتانی بولاقی که قریب آب
خجند است در هیچ مکان توقف ننمودند و در آن موضع خان با خواص و مقربان مشورت کرده مقرر چنان
شد که الغ تولک تیمور از قوم کرایت و حاجی بیک ارکنوت و بیکجک برسم منقلای عنان عزیمت حرکت
دهند و امرا، ثلاث بموجب فرمان روان شده چون از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر قدم موافقت
پیش نهاده با تبع خویش بایشان پیوست و باتفاق روی بشهر سبز نهادند و امیر حاجی برلاس لشکری
قرشی و کش فراهم آورده بعزم مقابله و مقاتله و مدافعه لشکر بیگانه سوار شد و چون سپاه و هراس بر ایشان
مستولی امیر حاجی برلاس استیلا یافت قبل از آنکه فریقین بهم رسند عنان توجه بجانب خراسان
منعطف گردانید و حضرت صاحب قران برای سپس و بخت جوان همراه امیر حاجی تا کنار آب آمد و در آنجا
با او گفت که چون شما عازم خراسانید اگر رخصت فرمایید من مراجعت نموده با امرا جته ملاقات کنم
و بعد از آن نزد پادشاه روم و اگر تدبیر موافق تقدیر افتد آفتی بخانمان قدیم نرسد و ایل و الوس از این
بلای عظیم رهائی یابند چون این کلمات الهامات جلوه گر بود در خاطر امیر حاجی برلاس جایگیر آمد آنحضرت
را رخصت داد و امیر صاحب قران عنان عزیمت بصوب ولایت منعطف گردانیده چون بموضع خزار رسید
دید که حاجی محمود شاه یسوری لشکر جته را بجرچی شده برنجیل می آیند تا آتش نهب و تاراج در مملکت
زنند امیر صاحب قران با محمود شاه و سپاه جته گفت که شما چندان توقف نمایید که من با امرا ملاقات کنم
و بعد از آن ایشان آنچه رای و مصلحت وقت باشد تقدیم نموده شود سخن فرخنده آنحضرت که نشان قضا
مبرم داشت بحسن قبول تلقی کردند و امیر صاحب قران عنان بصوب اردو عام تافته با آنجماعت ملاقات
فرمود ایشان آثار تایید یزدانی و انوار توفیق سبحانی در ناصیه همایونش دیده مقدم او را گرامی داشتند
و از فحوای کلام گوهر بارش نسیم رشد و اقبال استشمام نموده حکومت تومانات کش را در قبضه اقتدار
آنحضرت نهادند و چون رای عقده گشای امیر صاحب قران طوغان بلا که بالا گرفته بود تسکین یافت و خلایق
از غارت و اسر خلاص شده زبان بدعا و ثنای آنحضرت گشادند و امیر صاحب قران کامران و کامیاب
مراجعت کرده بر رعایا التفات بمحافظت و استمالت ایل و الوس پرداخت و باحضار لشکر شهر سبز و توابع
و مضافات آن فرمان داد و در اندک زمانی در ظل رایت آن مؤید کامکار سپاه بسیار جمع آمدند و حضرت
صاحب قرانی با امیر خضر یسوری پیوست و در این اثنا مخالفتی میان امرا، جته پدید آمد برادر و عم پادشاه
باز گشتند و در آن اوان تغلق تیمور خان نیز عازم تختگاه خویش شده بود **گفتار در بیان وقایعی که
بعد از مراجعت خان در ولایت ماوراءالنهر و توابع آن دست داد** در آن وقت که تغلق تیمور خان
بولایت خود باز گشت امیر حسین نبیره امیر قزغن لشکری جمع آورده از کابلستان آمد تا انتقام عم خویش
امیرزاده عبدالله از خصم بکشد و آهنگ جنگ امیر بایان سلدوز کرده و ایلچی فرستاده از حضرت صاحب
قران و امیر بایزید و امیر خضر یسوری استمداد نمود و بعد از تقدیم مشورت قرار بر آن یافت که امیر صاحب

قران و امیر خضر التماس امیر حسین مبذول دارند و امیر بایزید برادر روی بتغلق تیمور خان آورد تا امرا، جته را
مجال بدکوچی نماند امیر بایزید بر امضاء آن عزم روان شد چون بخجند رسید شنید که تغلق تیمور خان با مجموع
لشکر مراجعت نموده در کنار آب چو با غرق خود ملحق شده است و از آن اندیشه و دغدغه فراغت یافته
در همان موضع رحل اقامت انداخت و امیر صاحب قران و امیر خضر با سپاهی چون کوه آهن بعزم معاونت
امیر حسین در حرکت آمدند و از قهلغه گذشته بدو پیوستند و باتفاق روی توجه بامیر بایان آوردند و چندین
تاب مقاومت نیاورده و آیه الفرار خوانده متوجه بدخشان گشت و از عقب روانه شدند ایشان و امیر
بیان و شاه بهاء الدین والی بدخشان بقلال جبال در دست تحصن نموده امیر حسین بر آن ولایت استیلا
یافت و بعد از ضبط مملکت کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را بایالت رسانید و امیر صاحب قران و امیر خضر
را امیر حسین دولتخواهی نموده رخصت انصراف داد و ایشان در همان سعادت و سلامت رجعت بولایت خویش آوردند
و چون کنار امیر خضر بر دیار امیر صاحب قران بود طبیعت کریم سلطنت پناهی اقتضاء آن کرد که ترتیب طوی
فرماید که سزاوار پادشاهان ذوی الاقتدار باشد لاجرم از موضع کشم بدخشان پیشتر از امیر خضر نهضت
فرمود و یا عبده روزه راه بیکبار شب بروز قطع کرده بکش رسید و اسباب جشن و سور مرتب داشته چون
آوازه وصول امیر خضر مسموع آنحضرت گشت استقبال نموده آنچه از شرایط اکرام و اجلال لازم بود بتقدیم
رسانید و چند روز بعیش و عشرت مشغول شدند و امیر خضر بعد از طوی بولایت خویش توجه نموده حضرت
صاحب قران کامکار در مقر عز و شرف خود قرار گرفته جناح معدلت و احسان بر ساکنان آن خطه گسترد و
در خلال این احوال امیر تغلق سلدوز رایت مخالفت امیر حسین برافراشت و سر بی آزرمی در روی کشید و امیر
حسین معتمدی نزد امیر صاحب قران فرستاده صورت حادثه در میان نهاد و امیر خضر و امیر بایزید را از آن
واقعه اعلام داد حضرت صاحب قران کامکار از فرط مروت و فتوت که ذات همایونش مجبول بر آن بود
بر فور بجمع لشکر فرمان فرمود و با سپاهی جرار روی شوکت و اقتدار بمعاونت و معاضدت امیر حسین آورده
در موضع قهلغه امیر خضر یسوری با حشم و خدم خویش بدان پادشاه فرخنده مقدم پیوست و باتفاق در حرکت
آمده و بر تعجیل رانده در حصار با امیر حسین ملاقات نمودند و خدمتشان از وصول ایشان مسرور و شادمان شده
شرایط تفقد و دلجوئی بجای آورد و دشمن بمجرد آوازه توجه گرد از صف شکن گریخته بود روزگارش خاک
ادبار بر سر او بیخته و امیر حسین بعد از طوی و اغراق و اظهار رتبت و سپاس مراتب ایشان را بمنظر شرف
و دولت خویش روانه داشت و چون امیر صاحب قران در بند آهنین گذشت بسامع علیا، اعلی چنین رسید
که امیر حاجی برلاس که بهنگام توجه سپاه جته خوف و هراس بخود راه داده بود و متوجه خراسان شده باز
آمده است و با امیر بایزید عهد و پیمان در میان آورده قرار دادند که بعد از جمع لشکرها بر امیر خضر یسوری
روند و اکنون امیر حاجی در خطه کش بجمع آوردن سپاه مشغول است امیر صاحب قران چون بر حقیقت حال اطلاع
یافت با آن مقدار سپاه که همراه داشت از پایان گذشته بامیر خضر پیوسته باتفاق متوجه شهر سبز شدند و امیر
حاجی برلاس با دلاوران کار آزمای که خود را کم از رستم دستان و سام نریمان نمی پنداشتند عنان سبک و
رکاب گران کرده باستقبال ایشان مبادرت نمود و هر دو سپاه کینه خواه در موضع آقیار بهم رسیدند و صفوف

بیاراستند جنگی واقع شد که در هیچ زمان مثل آن نشان ندادند از کثرت کشتگان پشت گاو زمین خم شده و
از بسیاری خون انگیخته کان بسیط ارض نام کوه بگرفت و از شعبان اردو و ان بجنگ کشیده شد و آخر الامر نسیم
ظفر و اقبال بر پرچم رایت حشر و جمال وزیده و امیر حاجی گریخته بسمرقند رفت و پناه بامیر بایزید برد حضرت
صاحب قران و امیر خضر بر هیات اجتماعی روی توجه بدان خطه فردوس مانند نهادند و در اثنا، طریق
لشکر کش که داغ طاعت حضرت صاحب قرانی بر جبین داشتند راه خلاف سپرده روی عنان مطاوعت
آنحضرت گردانیدند و گریزی هنگام نموده بامیر حاجی پیوستند و امیر خضر نسبت بحضرت صاحب قران بدگمان
غبار کدورت بر حاشیه ضمیرش نشست چنانچه از فحوای کلماتش این معنی بظهور پیوست و امیر حاجی
صافی سریرت از این تهمت غبار آن در خاطر گشت و طریق صواب منحصر در آن دید که راه سمرقند پیش گرفته
بامیر بایزید و امیر حاجی برلاس ملحق شود و بر امضاء این عزیمت با امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن قاماقی بن
شرغه بن قراچار نویان که از اعیان امرا عظیم از او نزد شهریار گیتی ستان کسی نمانده بود روان شد و چون نزد
امیر بایزید رسید خدمتش از وصول آنحضرت اظهار ابتهاج و سرور نموده از وظایف تعظیم و تبجیل و ما هیئة من
هذا القبیل دقیقه فرو نگذاشت و رایت اعتضاد و استظهار بمقدم همایونش برافراشت و در آن حال امیر بایزید و امیر حاجی
آهنگ جنگ امیر خضر داشتند و چون حضرت صاحب قران بایشان پیوست این معنی همت تضاعف پذیرفت
و باتفاق سپاهی سنگین مرتب داشته امیر صاحب قران تیمور کورکان برسم منقلای روان شد و در موضع سی و ش
کردان هر دو لشکر و مبارزان هر دو گروه بهم رسیده آتش حرب و پیکار افروخته شد و دیدها بسوزن
پیکان و سنان یکدیگر دوخته گشت و عاقبت امیر خضر انهزام یافته امیر حاجی و امیر بایزید بیمن مساعدت
امیر صاحب قران بظفر و نصرت مخصوص و ممتاز آمدند و امیر حاجی کامران و کامیاب برتو التفات بر ضبط ایل
و الوس خود پرداخت و در این اثنا امیر بایزید خواست که نسبت بامیر صاحب قران غدری اندیشد و آنحضرت
نیز از فراست و رای روشن بر بی کی ضمیر و ظلمت درون او اطلاع یافته بهانه رعاف دست پیش بینی گرفته
از مجلس بیرون آمد و فی الحال سوار شد و ترکش میان بسته قدم بر عون و عنایت ملک دیان نهاده روی بر
بیابان آورد و چون امیر حاجی برلاس از این قضیه آگاهی یافت قاصد نزد امیر تیمور کورکان فرستاده پیغام
داد که باید که از آب نگذرد که عبدالله نایخی و زنده حشم و لشکر فراهم آورده اندیشه مخالفت دارند و چگونه
اینکه سپاه جول راجع کند که من جوغان برلاس را با طایفه از بردلان بیدار و خواهیم فرستاد تا به تیغ آبدار
غبار آن فتنه را که بالا گرفته بنشاند امیر صاحب قران چون از کماهی حالات آگاهی یافت بیان آنکه جوغام
بن ایلا و حاد بن اوجاد بن کلالی بن قراجار نویان بدو ملحق شد با سپاه جول روان شد و دفع آنجماعت را
وجهه همت ساخت و در این اثنا امیر بایزید از جلکای کش بجانب خجند شتافت و چون امیر صاحب قران
بحوالی ترمذ رسید شیخ علی جرجی بعزم رزم با لشکری پیش آمده و بیک حمله سپاه ظفر پناه مانند پشه از
تندباد روی بهزیمت نهاد و حضرت صاحب قرانی چون از امر جهاد بپرداخت ترمذ که مخیم اقبال ساخت
**ذکر توجه تغلق تیمور خان بجانب ماوراءالنهر نوبت ثانی در سنه ثلاث و ستین برآوردن
جهان گیری و کشورستانی** چون باد دیگر خیال حکومت ماوراءالنهر در دماغ تغلق تیمور خان استیلا یافت

سپاهی بی قیاس جمع آورده متوجه آن صوب گشت و بر جند رسیده امیر بایزید جلایر که با غیاث و بیان بیک و
امیر بایان سلدوز بنیاد دو دانه از خان نهاده برسم استقبال تا امرقند رفت و امیر حاجی برلاس هم به اردوی
خان ... ... این حالات پادشاه بقتل امیر بایزید جلایر فرمان داد و امیر حاجی برلاس از بیم سیاست
پادشاه کردن اساس بجانب ولایت کش گریخت و با بعضی ایل و الوس خود از آب جیحون عبور نمود و ...
با قلیه تمام تغلق تیمور خان بر تکامیشی امیر حاجی فرستاده بدو رسیدند و محاربه روی نمود و جمعی برلاس
در معرکه کشته شد و امیر حاجی بخراسان شتافت چون ... ولایت جوین رسید اشرار
سبزوار او را با برادرش ... بشهادت رسانیدند و بدانک فرصتی چون ولایت خراسان ...
حضرت صاحب قران گشت جماعتی از قاتلان امیر حاجی معروض تیغ یاسا شده آن ... برسم سیورغال بر عهده
او قرار گرفت و بالجمله در خلال این احوال امیر تیمور گورکان باشارت ملهم غیبی عزیمت اردوی خان نمود
و بعنایت حمید که بمزید عقل و کیاست متفرد و منفرد بود و در پادشاه تعریف تمام داشت منظور نظر انعام
و التفات خان گشته ایالت ولایت کش بدستور سابق بر آنحضرت مقرر شد و پادشاه در فصل زمستان بنفس
خویش روی توجه بدار امیر حسین نهاد ... ... بالشکران بحرب او فرستاد چنانکه
در دیگر کتب مزبور است و علی ما التقدیرین چون هر دو لشکر در کنار آب وخش بیکدیگر رسیدند صفها
آراستند ... و خلاف از امیر حسین روی گردان شدند و صف ویران ساخته بجانب مخالفان رفت و امیر حسین
... هزیمت غنیمت شناخته راه گریز پیش گرفت و لشکریان نواحی قندز و بغلان را با ... هندوکوه
غارت کردند و بعضی از این فتح بر مقتضی فرمان خان امیر بایان را بیاسا رسانیدند **گفتار در مراجعت
تغلق تیمور خان بتختگاه خویش و توجه نمودن امیر صاحب قران بطلب امیر حسین** چون تابستان بپایان
رسیده فصل پاییز در آمد تغلق تیمور خان را هوس مهر اصلی دامن گیر شده جمعی را که ... فسق و فساد
... از میان برداشت و ... را که محل وثوق و اعتماد بودند بنوازش و عاطفت اختصاص داده
پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت دیار ماوراء النهر نصب فرموده ... تمام از امرا و سپاه جغتای
نزد او گذاشته بیکیجک را بر جمله مقدم گردانید و در باره حضرت صاحب قران ... تربیت و نوازش
ارزانی فرموده فرمان داد که از اردوی الیاس خواجه خان تخلف جایز ندارد و چون از مجاری گفتار
و کردار پادشاه کاملا ... امیر تیمور گورکان آثار رشد و اقبال و علامات رفعت و جلال مشاهده میفرمود
رتق و فتق آن ممالک را بآرای رزین و فکر دور بین او مفوض گردانید و خود در عین عظمت و حشمت
متوجه مقر سلطنت مراجعت نمود و بعد از رفتن خان امیر بیکیجک دست ظلم و بیداد برگشاده و ...
دیگر امرا فرو بسته در مقام لجاج و عناد بایستاد و چون امیر صاحب قران ملاحظه میکرد که مساعی بیکیجک
بخلاف رضا و فرمان خان است مفارقت او عین مصلحت دیده و مهاجرت او محض صواب دانسته در فضا
و صحاری ... بر طلب امیر حسین نهاد تا در بیابان خیوق بر چاه ... بدو رسیده بعد از تقدیم مشورت
هر دو امیر ... ... و آن ... در اندیشه آن شد که ایشان را بگیرد امرا از کید او
آگاهی یافته بانشت سوار عنان عزیمت بجانب ... منعطف گردانیدند و تکل با هزار مرد ... ...

بتعجیل تمام روان گشت و در حین طلوع خورشید جهان گرد بر امرا و آن شصت مرد رسید و از اول بامداد تا ...
جانبین و بهادران طرفین جنگ در پیوستند آتش حرب زبانه کشیده طوفان بلا بالا گرفت و کشش و کوشش
بجایی انجامید که از هزار کس تکل ... نفر و از شصت نفر امرا هفت نفر باقی ماندند و دیگران یا کشته
یا مجروح شده گریختند گویند که در آن معرکه از اتباع امیر صاحب قران امیر رستم طغا بوقا برلاس و امیر سیف الدین
را اسپان از حرکت باز مانده بود و ریگستان پیاده بجنگ مشغول شدند و اسب ایلچی بهادر ماند اسب
شطرنج ... با پیاده ... با تیر و کمان آهنگ دشمنان کرد و حضرت صاحب قران ...
... ... حیاتش معرض مقصد دشمنان کینه نکرد فی الجمله امیر حسین با هفت نفر
که باقی مانده بودند بر سر تکل تاخته و تیغ جلادت آخته / درفش تکل را بدو نیم کرد
دل رزم جویان بیم کرد و مردم تکل را متفرق گردانیده باز مجتمع شدند و قصد امیر حسین کردند حضرت
صاحب قران بزخم تیغ آتش فشان آن خاکسار را ناپاک ساخت و امیر حسین را از آن مهلکه بیرون آورده
باتفاق روان شدند مخالفان از عقب ... باز دیگر ... اشتعال یافت و اسب امیر حسین
بزخم تیری از پا در آمده خاتون دلشاد آغا اسب دیگر خود بدو داد و امیر صاحب قران دشمنان را بنوک
پیکان جان ستان بجای باز داشت تا امیر حسین سوار شد و از آنجا روان شده به بیابان در آمدند و از آن
هفت نفر چهار نفر که از ماوراء النهر بودند در ظلمت لیل اسپان ایشان را گرفته گریختند امیر صاحب قران
توکل بر عنایت یزدان کرده با حرم محترم خویش الجای آغا که خواهر امیر حسین بود از بیابان بیرون آمده
ترکمانان سر راه گرفتند امیر صاحب قران الجای ترکان آغا را در جایی پنهان ساخته و تیغ جلادت از
نیام بیرون آورده عازم جنگ ایشان شد در اثنا حاجی محمد نامی که در میان آن طبقه بود و در دوستی
قدیم امیر تیمور گورکان آنحضرت را شناخته ترکمانان را از جنگ مانع آمد و اسب کشیده امیر را سوار کرد و آنحضرت
صاحب قران بالضرورت آن شب در میان ترکمه بسر برده و چون خبث طبیعت و دناءت همت ایشان معلوم
داشت روز دیگر دو تومغا و یک قطعه لعل بایشان بخشید و حاجی محمد سه سر اسب و مایحتاج مرتب داشته ...
که نامش ساری ... بود ملازم کرد تا آنحضرت را به امیر حسین رسانید و امیر صاحب قران امیر حسین را سوار
کرده باتفاق متوجه محمودی شدند و بعد از آن موضع رسیده و چاهی فرموده ... ده روز در آن منزل توقف
نمودند و در آن اوان علی بیک جونی قربانی از حال ایشان خبر دار شده ... ... آن داشت که
شصت نفر از مفسدان سپاه را بجانب فرستاد تا امیر حسین و حضرت صاحب قران را گرفته ... بردند
موضعی موحش و مقامی ناخوش باز داشته محمد بیک برادر بزرگ علی بیک از جرأت و جسارت او آگاهی یافته
از حد ... امیر حسین و امیر تیمور گورکان تحف و هدایا ... فرستاد و زبان بتوبیخ و سرزنش
برادر نادان خود بگشاد و پیغام داد که بر فور ... قیام نموده ... بتقدیم رساند
علی بیک از فرط شقاوت ... و ... هدایا و تحف محمد بیک را خود تصرف نمود ... اسپی
لاغر که گوی پادشاهان او گفته شده که / بیخ دندانش سام بود دستش / داغ بهرام گور بر رانش ...
مثل آن که ... که / ... مولد او در عهد نوح / دور بری زمان طوفانش با ایشان داد

و بکماشت و پاداش این حرکات ناپسندیده عنقریب شامل روزگار آن غدار آمد چنانچه مرقوم کلک بیان
خواهد گشت انشاء الله تعالی و در آن ولا دوست قدیم امیر صاحب قران که او را مبارکشاه سنجری میگفتند
بخدمت آنحضرت اسپان نیکو کشید و امیر تیمور گورکان مجموع آن اسپان را پیشکش امیر حسین کرده و بواسطه این
نکو بندگی مبارکشاه سنجری در ایام سلطنت حضرت صاحب قرانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسید **گفتار در
بیان بعضی حالات که امرا را بعد از رهایی از حبس علی بیک دست داد** چون حضرت صاحب قرانی
و امیر حسین از حبس علی بیک جونی قربانی خلاص یافتند با یکدیگر مشورت نموده رای ایشان بر آن قرار یافت
که امیر حسین بطرف گرمسیر هیرمند روان شود و امیر تیمور گورکان بایل و الوس خود پیوندد و بامضاء این
عزیمت در حرکت آمدند حضرت صاحب قران کاملا چون بدیار خود نزول کرد ملک حسین کرای خواجه
اختاجی را بطلب او فرستاد و کرای خواجه ایمان مغلظه بر زبان آورد که از جانب ملک هیچ امری که موجب
ملال خاطر اشرف باشد بظهور نخواهد پیوست امیر صاحب قران بر آن سخن اعتماد فرموده عازم جانب هرات شد
و در زمانی که ملک متوجه نیشابور ... بود برسید ملک حسین در اعزاز و احترام آنحضرت غایت
علی آورده اسب خاص پیش کشید و مبلغ ده هزار دینار کپکی و ... و دویست خروار غله بر مال سرخس حوالت
داشته منقضی المرام امیر صاحب قران را باز گردانید امیر حسین چون شنید که امیر تیمور گورکان با ملک حسین ملاقات
فرموده بولایت خود مراجعت نموده است از این داعیه اختلاط ملک ... شده روی بصوب هرات نهاد
و روزی چند در آن دیار در محل ... اقامت انداخته در این اثنا تغلق تیمور خان تونکا را که یکی از امرا او بود
برسالت نزد ملک فرستاد مضمون سفارت آنکه چنین استماع افتاد که امیر حسین بملک پیوسته باید که
او را گرفته نزد ما فرستد ملک حسین از رخصت انصراف ایلچی پادشاه امیر حسین را به قلعه کرتو روان
کرد اخذ منش در آنجا طوعا او کرها ... ناکامی ... و یکی از نوکران خود را که بیرهانشاه موسوم بود
بالتسوقات پادشاهانه مصحوب تونکا گردانیده باردوی تغلق تیمور خان فرستاد و بیرهانشاه بمقصد
رسیده بوسیله امرا چون عز بساط بوس در یافت پادشاه بعد از استقصا ... که ملک حسین او را گرفته
به قلعه کرتو فرستاده بود و وی در آن قلعه وفات یافته است بیکیجک گفت منهیان بسمع ما رسانیدند
که او هنوز در قید احیا انتظام دارد پادشاه روی از بیکیجک گردانیده فرمود که چون برادر ملک حسین
او را مرده گفته مناسب چنان مینماید که ما نیز مرده تصور کنیم اگر ... را ناگاه بغلط دولتی روی نماید
با پادشاه نماند و عاقبت از مملکت آواره شده در غربت بهمان ... ببرد و از زیستن و مردن و وجود و عدم
او چه زیان ... که خاطر دوستی عزیز مثل ملک را از خود بواسطه او برنجانیم و بعد از آن ... تغلق تیمور
ایلچی ملک حسین را بخلعت و تشریف سرافراز کرده اجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر حسین هر چند
در قلعه محبوس بود بندی بر پای نداشت و در این اثنا از ملازمان خود شخصی را بیرون فرستاد و بنوکران
خویش که انتظار مقدم او میکشیدند پیغام داد که اسب و جبه و سایر اسلحه او را در فلان شب در موضع
معین حاضر سازند و چون خاطر امیر حسین از آن معنی جمع شد در ظلمت لیل بریسمان از قلعه فرود آمد و بر
اسب جهانده ... سوار شد و با معدودی چند عازم قندهار شد **ذکر قضایای حضرت صاحب قرانی بعد**

**تیمور گورکان بعد از مراجعت از خراسان و پیوستن او به امیر حسین و از دیاد محبت جانبین و بیان
مجموعی از وقایع زمان و حوادث دوران** چون ملک حسین حضرت صاحب قران را رخصت انصراف
ارزانی داشت آنحضرت بصوب دیار خود روان شد و چون از جیحون عبور نموده به بخارا ... که از
قرای بخارا است رسید محمد علیا او الجای ترکان آغا را در آنجا گذاشت و بطریق اختفا بیان ایل و الوس
خود در آمده ... که فوجی با پانزده نفر بسعادت پابوس سرافراز گشت حضرت صاحب قرانی با آن قدر
مردم متوجه ... شد و از آن موضع ... آب مانده و از جیحون گذشته بحیله و ریگستان در آمدند و ...
حرارت هوا بکنار آب و سایه جنگل مدت یکماه بر بستر استراحت غنودند و ... الجای ترکان آغا
در آنجا به امیر صاحب قران پیوست و در آن اوان ارغونشاه ... با پانزده نفر دیگر در ... ملازمت
انخراط یافت و چون یکماه از توقف ایشان گذشت ناگاه از دور سیاهی دیدند و بنابر رعایت حزم اسپان
در آب آمویه ... خود را با ساحل نجات رسانیدند و الجای ترکان آغا موافقت نموده بسلامت بگذشت
و یکماه دیگر در ییلاق کنار آب بسر برده بعد از آن متوجه سمرقند گشته چون امیر صاحب قران بقصبه ...
در خانه قتلق ترکان آغا که خواهر بزرگتر آنحضرت بود نزول فرمود و چهل و هشت روز ... و چون
نزدیک بدان شد که ... آغاز کند امیر صاحب قران و ملازمان سمرقند را وداع کرده ...
در آمدند و مدت چهل و هشت روز در قریه اجبی نام از قرای شهر سبز متوقف گشتند و بعد از انقضا
مدت مذکور پادشاه عادل مؤید منصور با طایفه وفاداران شب در میان بکنار آب آمویه آمد و در آنجا
با امیر خواجه ... و بهرام جلایر ملاقات فرموده بدیدار یکدیگر مسرور و شادمان شدند و باتفاق از
آن موضع سوار شده روی بقندهار نهادند و تدبیر موافق تقدیر آمد در هر منزل ... که ...
... امیر حسین و حضرت صاحب قرانی بهم پیوستند و از آنجا بهیات اجتماعی روی بسیستان
نهادند و در آن وقت والی سیستان را دشمنی بدید آمده بود که طاقت مقاومت او در حیز مکنت
خویش نمیدید چون شوکت و عظمت امیر حسین و حضرت صاحب قرانی مشاهده نمود توسل بایشان جست
گفت اگر بمساعدت شما شر این دشمن ... از من مندفع شود ... تسلیم تمام و
انواع خدمات پسندیده بتقدیم رسانم و ... اموال ایثار کنم و ایشان اعانت
ملهوفین بر ذمت خویش واجب دانسته بمعاونت و مظاهرت او با هزار سوار بر سر دشمنان تاختند
و بزخم شمشیر آبدار مخالفان او را ... نمودند و والی سیستان بوعده خود وفا نکرده امرا از آن
موضع بیرون آمدند و جمعی کثیر از سگزیان سر راه بر ایشان گرفتند و قتالی فاحش دست داده
امیر صاحب قران که در فن تیراندازی سرآمد ارباب قبضه زمان بود بهر تیری سگزی را بر خاک هلاک
میانداخت لشکریان سیستان چون آن ضرب و شست دیدند یکبار بر آنحضرت تیر باران کردند و چند
زخم یافته مجروح گشت و سپاه جلادت آیین بحملات متواتر سیستانیان را باز پس نشاندند امیر حسین و امیر
تیمور گورکان بگرمسیر رفتند و حضرت صاحب قران کاملا بجهت معالجه جراحات نزد ... توقف کرده
امیر حسین با نود نفر بجانب بغلان شتافت و چون بحدود ... رسید ... برادر بیکیجک و سپاه ...

سر داو بروی کوفته بجنگ مشغول شدند و از کثرت غلبه لشکر امیر حسین منهزم شدند و چند منش با
دوازده نفر هشت سوار و چهار پیاده از معرکه بیرون برده بموضع شیرتو رفت و چون جراحات امیر
صاحب قران براحت و سلامت انجامید و بعضی نیز بدین بافت با تنی چند خواجه آتلان و بیست و چهار نفر از ملازمان
عنان عزیمت جانب ارهنگ منعطف کردانید و چون برگهمرد نزول اجلال فرمود کیفیت احوال و اوضاع
امیر حسین مسموع آنحضرت گشت سونج نام نوکری را برسانیدن مژده صحت و سلامت نفس نفیس و ذات
همایون نزد او فرستاد و پیغام داد که موعد ملاقات ارهنگ است و در این اثنا صدیق برلاس با آن دو
سعادت دستبوس حاصل کرده حضرت صاحب قران او را پیش بخدمت امیر حسین روان کرد که بتعجیل پیش باید
آمد و حق دعا و ثنا و در سیر مبالغه نمودن ناگاه از طرف ارهنگ سپاهی سواران نمود حضرت امیر
تیمور گورکان بار دیگر جهت تعیین کرده تا پیشتر رفته حال باز دانند و چون خبر گیر شناخت که قراانجی بیره
حسن است که آوازه توجه امیر حسین جانب ختلان شنیده با صد سوار برسم استقبال می آید و بنابر اشارت
صاحب قران کامکار که اگر موافق باشد چرخ زنند بر بالای پشته رفته آن علامت آورد و از طرفین بر تعجیل
باز بیکدیگر پیوستند و منازل قطع کرده و بارهنگ رسیده نزول فرمودند امیر تیمور گورکان چیچی را به
قراولی تعیین نموده ایشان صبحگاهی خبر رسانیدند که سپاهی سواران از دور دیده اند حضرت
صاحب قران کامکار سوار شد و از عقب ایشان گشته و از طرف راست در آمده پرسید که شما چه کسانید گفتند
که طایفه از نوکران امیر تیموریم که بخدمت او میرویم حضرت صاحب قرانی پیشتر باز معلوم فرمود که
تغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و آیته و تونک و جمعی دیگر از معینان اند که از سر اخلاص
قدم پیش نهاده می آیند و چون امیر صاحب قران با ملازمان بمنزل همایون معاودت فرمود روز دیگر
شیر بهرام که از ملازمت آنحضرت تخلف کرده در مخیم تومن مانده بود و بعد از آن پشیمان شد
بخدمت پیوست و این معنی موجب مزید شوکت و قوت شد و چون صدیق و سونج خبر صحت و حرکت
امیر تیمور گورکان به امیر حسین رسانیدند غنچه آمال او چون گل با شکفته برفور سوار شد و با صد و سی سوار
و صد و پنجاه پیاده روی به ارهنگ نهاده در آن موضع با حضرت صاحب قران ملاقات کرده بیکدیگر را
کنار گرفتند و بساط الفت و استیناس گسترده از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند و در مصلحت
ملک مشورت فرموده آنچه گفتنی بود گفتند و روزی چند از رنج راه و محنت بر آسوده در آن مقام
قرار گرفتند و در خلال این احوال سمع امیر حسین و امیر تیمور گورکان رسانیدند که منکلی بوغا سلدوز در قلعه
الاجو در موافقت بسته است و راه مخالفت گشاده سر کردن کش و عناد داده امرا بقصد قلع و قمع
صاحب قلعه خواستند که در حرکت آیند شیر بهرام بنابر صداقتی که با او داشت تقبل نمود که بر قلعه
رفته منکلی بوغا را بخدمت رساند و منکلی بوغا از کیفیت حال اطلاع یافته و از حصار بیرون آمده راه
فرار پیش گرفتند و در اثناء این اوقات سیصد نفر از قوم دولان جاوون از هزاره خلج که از زمان قدیم
در سلک ملازمان دودمان امیر تیمور گورکان انتظام داشتند رسیدند و مواد اعضاد سپاه بوصول
ایشان سمت ازدیاد پذیرفته متوجه دره صوف شدند و در آن محل امیر موسی تومن که با دویست سوار

بناحیت کلها بلخ آمده بود از احوال امرا خبر یافته با ایشان پیوست و حضرت صاحب قرانی نوکری را با سیصد
جانب قهلغه فرستاد تا خبرها تحقیق نموده مراجعت نماید و نوکر از گذر ترمد گذشته چون به قهلغه
رسید دید که سپاه جته بغارت و کلاپت مشغول اند و بسبب اغنای باخوتیان و شعلقان خود دو چادر کرده
جیدان تقدیم مراسم پرسش پاو گفتند که اهل و عیال نو در این نزدیکی منزل اختیار کرده اند اگر لحظه بدیدن ایشان
بروی میشاید آن سادق اخلاص صافی نیت جواب داد که چون مخدوم و ولی نعمت از آشیانه خود دور
جنگل داجه حد آن باشد که بخانه خود در آید و هرچند در آن باب مبالغه کردند مفید نیفتاد و امیر حسین
و امیر تیمور گورکان از دره صوف کوچ کرده بدره گز در میان اوجای بوغا فرود آمدند و در آن موضع
سمع امیر حسین و حضرت صاحب قرانی رسید که امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جاکو و امیر جلال الدین
برلاس و امیر هندو که برلاس با طایفه دیگر از معینان که در میان سپاه جته بودند جرام اشیده و با لشکر
جته مخالفت کرده و مفارقت ایشان اختیار نموده بترمد کهنه رسیده امرا قولان بوغا را نامزد فرمودند
که از جیحون گذشته ایشان را از کیفیت حال اعلام کند و امیر حسین و امیر تیمور گورکان بعد از فرستادن قولان
بوغا از منزل کوچ کرده بجلکا بلخ در آمدند در ظفرنامه بعد از آنکه گفته که چون امرا بجلکا بلخ
در آمدند بدین عبارت بیان فرموده که امیر ابو سعید پیرنا بیعن و منکلی بوغا سلدوز که از قلعه الاجو
گریخته بود و نزد ابو سعید که داماد او بود رفته و حید را ندخوی هر سه با ششهزار مرد منکل کهی
معاونت بسته و دست جلادت گشاده صبحگاهی بعسکر ظفر پناه رسیدند و بر لب آب سیاه که در میان
فاصل بر دجوشان و حزوشان فرود آمدند و از طرفین کنار آب را گرفته کین کردند صاحب قران ظفر
تیغ برحسب الشان الحرب خدع نفس مبارک بر کنار آب رفته و هر کوی بر تخنان هوشمندان و حکایات
فریبنده آب تسکینی بر آتش صولت و حدت ایشان ریخت و هر آینه کار دانی صاحب تایید هنگام حدوث
وقایع بحسن تدبیر و لطف تعبیر آن معنا و مصالح دولت رعایت نماید که از ده تا هزار شمشیر زن
کار بر نیاید          کار هاراست کند عاقل کامل بسخن          که بصد لشکر جرار میسر نشود
سپاه آنطرف شب آب دره گز گرفته برفتند و لشکر نصرت شعار کنار دیگر را جوی فوت میراندند و از جانبین محل کارزار نمی
و مجال جنگ را مترصد فرصت میبودند تا به برابر بلخ رسیدند تمام شد سخن مولف ظفرنامه روح الله روحه
در این مقام و کلام حافظ ابرو و تقریر مولانا کمال الدین عبد الرزاق رحمهما الله تعالی در بیان این حکایت
با آنچه در ظفرنامه تحریر یافته موافق است راقم حروف تا بر گفتار این سه بزرگوار اعتراض نموده
و عیان آنکه در این اعتراض مخطی است یا مصیب و آن اینست که با وجود اعتراف بر تمکین مخالفان چون ممکن
گفتن که از جانبین طلب محل عبور می نموده منتهز فرصت جنگ میبودند و عاقبت حربی عظیم واقع شد فی الجمله
هر دو سپاه کینه خواه در برابر بلخ رسیده جوی عبد الله را در میان گرفتند بانقاد و جانقار و قول آراسته
راست کردند و از امارات اقبال امیر حسین و صاحب قران بیهمال آنکه در آن روز امیر سلیمان برلاس و سایر امرا
که در ترمد بودند تشریف قدوم ارزانی فرموده بحضرت صاحب قرانی پیوستند و نوکری نیز برسید و آنچه معلوم او
شده بود از قضایا در باره ماورا النهر معروض کردانید و از روز تا وقت زوال تا انتقال آفتاب بجانب

غربی نایره قتال و جدال التهاب داشت مبارزان طرفین دست بتیر و کمان گشاده راه نفس بسیاری از زخم
پیکان جان ستان بسته گشت و در آن روز نیز نوکران رسید نیز بیری مجروح شد و چون
شب روز روشن در آمد بخواب دلاوران هرد و سپاه دست از جنگ باز داشته و باعاز میدان کین برون نهادند
و بمنازل خود فرود آمدند روز دیگر که خسرو فیروز جنگ آفتاب سر بر کمان کواکب نهاد جوانان
هر دو لشکر دست بالات حرب و ادوات طعن و ضرب باز برده مهم قتال از سر گرفتند و حضرت صاحب
قران مؤید کامکار حمله آورده از پل بگذشت و تیغ قهر و کین در آن لشکر جلادت شعار بر زد آیین نهاد و مخالفان
هرچند بعدد بسیار و جمله نامداران و پیشین کرار بودند چاره کار جز فرار ندیدند و از ضرب شمشیر صاحب
قران کردون شکوه خلق جهان ابوه بسوه آمده روی ادبار بهمانوند و قضا دهادند و امر اعدا تا پی
فتح مبین بر غنائم التفات بعرض لشکر ظفر قرین انداخته دو هزار سوار جرار در شمار آمد و حضرت امیر
تیمور گورکان با طایفه از ایشان بیشتر از دیگران روان شد و بکنار جیحون رسیده و در کشتی نشسته از معبر
ترمد عبور نمود و قراول بطرف قهلغه فرستاد تا حقیقت حال معلوم کرده بمسامع علیه رسانند و تعبیه خیل
در کنار آب لشکر اقامت انداخت تا از پرده غیب چه روی نماید قراولان سپاه منصور در خواب رفته
از شرایط حزم و احتیاط غافل ماندند مقدمه لشکر آجرقی برادر کوچک بیکچک از ایشان در گذشته عنبر
بکنار معسکر همایون رسیدند و چون محل یاسامیشی لشکر و معارضت خصم نبود بالضروره تحت
خود را بکشتیها انداخته عزم عبور کردند صاحب قران دریا نوال با فوجی از ابطال رجال در جزیره
پای ثبات و وفا و حیفا از افشرد و در مقام ممانعت ایستاد که مجموع سپاه از آب بگذشتند انگاه حضرت
صاحب قرانی عبور فرموده هر دو لشکر در طرفین آب مدت یکماه تخمینا اقامت نموده مقابل یکدیگر نشستند
و چون این مدت منقضی گشت امیر صاحب قران آتش در کشتیها زده عنان عزیمت بجانب خلم که از توابع بلخ است
تافت و در آن موضع به امیر حسین پیوسته ایل و الوسهای را جمع آورده و بنیت تسخیر بدخشان روان شدند و چون
بطالقان رسیده قریب به آب شور نزول فرمودند در آن موضع بحسب زبانی و شیرین سخنی متوسطان میانه امرا
و شاهان بدخشان صلح واقع شد و از آنجا امرا آهنگ ارهنگ کردند و در آن مکان از معبر آب پسالی سر اعادت
و از آنجا متوجه ختلان شدند و از چول گذشته موضع دشت کولک را معسکر همایون ساخته در اثناء سحرگه
امیر صاحب قران موزه از پای کشیده بر بستر استراحت پهلو نهاده بود که یکی از نزد امیر حسین آمد گفت قدم
رنجه باید فرمود که امیر با بعضی در شما احتیاجت و آنحضرت متوجه شد و چون بمجلس امیر حسین رسید بولاد
بوغا و شیر بهرام را دید که آنجا نشسته اند امیر حسین از شیر بهرام شکایت کرده گفت که در وقتی چنین که مخالفان
نزدیک رسیده امیر چند منزل طریق بیوفایی مسلوک داشته از ما جدایی میجوید و بپای مروت راه مرافقت
و موافقت نمی پوید و چهره مصادقت بناخن مخالفت مجروح ساخته و خاطر ما آزرده دیده مردی می باشد آنحضرت امیر
تیمور گورکان چند کرت زبان به سرزنش و نصیحت شیر بهرام بگشاد و هر نوبت از سخن نجسته آنحضرت
اعراض نموده پنبه غفلت در گوش می نهاد و اگرچه ساعت بساعت لجاج و عناد شیر بهرام آتش خشم و غضب
امیر حسین را فروخته تر میگشت اما چون وقت مقتضی آن بود که صبر و تحمل شعار خود ساخت و عاقبت

شیر بهرام از امیر حسین تخلف نموده بجانب الجوان روان شده و دو روز از امان نزد امرا محقق شد بود که تغلق
سلدوز و کیخسرو سپاه جته را سرکرده با بعضی از امرا پای جسارت پیش نهاده اند و جمع از سرداران و معینان
جته با بیست هزار نفر از سرها تا پل سنگین نشسته جدال و قتال را کمر بسته اند و حضرت صاحب قرانی
اعتماد بر عون عنایت یزدانی کرده از شش هزار نفر که در لشکرگاه ظفر پناه بودند دو هزار نفر اختیار
فرموده و از کثرت دشمن نه اندیشیده در حرکت آمد و در سر پل سنگین سپاه طرفین بهم رسیده رایات
مقاتله بر افراشتند و از صباح تا رواح قابض ارواح بکار خود اشتغال داشت و دلاوران جانبین
میدان سعی و اجتهاد در مراسم رزم و پیکار بجا آوردند خورشید خنجر گزار پای از میدان بیرون نهاد
و چون عدد دشمن در آن مرتبه بود که جانب و هم از شمار آن عاجز می آمد صاحب قران مؤید تأییدات
ربانی اندیشه بر دفع و حل آن واقعه معضله کماشت و در آینه ضمیر منیر پادشاه که مطرح اشعه انوار
الهی بود صورت تدبیری که موافق تقدیر آمد روی نمود بیان این سخن آنست که حسن و موفق رویش
رای صیبت حضرت صاحب قران عدو بند کینه کشای امیر موسی و امیر مؤید ارلات را و اوج فرا پهاد و بابا
مرد که در آیین رزم و پیکار رستم واسفندیار بن عم ایشان کتران زالی بودند بر سر پل سنگین در مقابل
مخالفان باز داشت و بنفس همایون با هزار و پانصد نفر که شیر مرغزار آسمان از نهیب رمح شان در خطر
بود بجانب بالا آب توجه نمود و در جوف لیل مجموع آن خیل نیم شب شناه از آب گذشته بالا لجبال
بالا رفته روز دیگر قراولان مخالفان از پی ایشان معلوم کردند که جمعی از آب گذشته اند شبانه
را از این معنی دغدغه عظیم و خوف بی استیلا یافته چون شب در آمد صاحب قران دشمن سوز فرمان داد تا بر
کوههای بلند آتش بسیار برافروختند امرا جته از استماع خبر هیبت و مشاهده آثار شب متحیر و مضطرب شدند
پای وفاق و ثبات شان متزلزل شد مانند حروف تهجی از هم فرو ریخته و روی ادبار بجنوب
فرار نهاده گریختند خاقان مؤید گیتی ستان و لشکر ظفر قرین نصرت نشان از فراز جبال بشال سیو
در اعتبار آمدند و تا میان کجرات نکامیشی مخالفان کرده بزخم پیکان و ضرب سنان دمار از
نهاد بد اندیشان بر آوردند و در آن منزل حضرت صاحب قرانی با حاضران سرحت و شادمانی نزول
فرموده امیر حسین نیز با بقیه سپاه برسید از نسیم این فتح مبین شجره اقبال بثمره آمال بار ور گشت
و نهال آرزو و امنیت بر جویبار دولت و جلال بالا کشید و چون تقدم امیر صاحب قران در اول
با کفنا و اقران مقرر شده بود با آنحضرت با دو هزار نفر که هر یک از ایشان با هزار مبارزان تا معاد
برابری میکرد از پیش روان شد و چون بدربند آهنین نزول کرد اهالی کش فوج فوج روی توجه
بآستان فرخنده نشان آورده در سلک سایر ملازمان منتظم گشتند و امیر صاحب قران از جمله
دو هزار نفر که همراه داشت سیصد نفر را بر گزید و دیگران را بتوقف در آنجا امر فرموده روی توکل براه
نهاد و در اثناء طریق فرمان داد که امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین با دویست
نفر از آن سیصد سوار بطرف کش ایلغار فرمایند و چهار قوشون شوند و هر کس از لشکریان که بمحوی
ایشان باشد باید که دو بند شاخ بسیار برگ از درخت بر کوه ب خویش در آویزند تا از کثرت گرد و غبار

دار و تغرکش شهرها که اشتند بگرفتند و امرا و لشکریان برحسب فرموده عمل نموده متوجه شهرسبز شدند

و دار و تغرکش بعد از آن شاهرخ کرد و عبارت معنی این بیت بخاطر گذرانید که

خاکسار آن جهان را بحقارت منگر توچه دانی که درین گرد سواری باشد و کلمهٔ الفرار فی وقته ظفر بر خواننده روی به کرسی آورد زهی صاحب استعدادی که گاهی بشعلهٔ ناری شهر و دشت بخالفان را خاک خاکستر سازد و گاهی بمجرد عبارتی خرمن جمعیت معاندان را بباد فنا دهد فی الجمله امرا در شهرسبز نزول کرده آن دیار را در تحت ضبط آوردند و در آن اوان الیاس خواجه خان موضع تاش آریغی را که در چهار فرسخی کش واقعست لشکرگاه ساخته بود و سپاه فراوان و لشکر بی پایان در ظل رایت سلطنت او مجتمع شده بودند و امرا و نامداران و نوینان رفیع مقدار بر پایه سامی ایشان برتو التفات انداخته و قریب بدان اوقات و از منه توغلق تیمورخان در تختگاه خویش وفات یافته الغ تو قعود و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خان را برهنمایند تا بضبط الوس و مملکت پدر قیام نماید و در این اثنا حضرت صاحب قرانی کامکار با صد سوار شبگیر فرموده بخارا آمد و خلق آن دیار از مقدم سعادت آثار او حیی یافته باحراز سعادت پابوس سرافراز گشتند و بعد از جمیع لشکر آن نواحی معاودت نموده بجیکدالیک رفت و در آنجا شیخ محمد بیان سلدوز با صف فوشون با آنحضرت پیوست و امیر حسین و بقیهٔ لشکر حضرت تا آنکه در اطراف بودند رسیدند و شیر بهرام که در دشت کولات از امیر حسین جدا شده بود و به اپارحو در رفته بعد از جهل و صفت روز بعیبت با لشکر خلاف بکوکب همایون ملحق گشت و بهیات اجتماعی متوجه جانب خزار گشتند و در آنجا باردت ما بین الاقوام خواجه رئیس فائز شده و از روح مقدس آن بزرگوار استمداد همت نموده بیان عهد و پیمان موکد گردانیدند

## گفتار در جنگ نمودن آن ملاذ انام و محاربهٔ آنحضرت با الیاس خواجه خان و غالب شدن سپاه

نزد ارباب تحقیق این قضیه متیقن و مبرهن است که مزاج هر معادتمندی که باعتدال حقیقی اقرب بود از روی معنی بمبداء فیاض نزدیکتر باشد و چون حواس او از مشاغل حسی فراغت یابد نفس نفیسش بعالم بالا پیوند د اتصالی روحانی آنچه در نفوس جزئیهٔ فلک از حوادث ایام مرتسم شده باشد بنابر مناسبت تمام بر نفس وی پرتو اندازد و نفس ناطقه چون قوی باشد و قوت متخیله ضعیف فراگرفته نفس را بمتخیله بی تصرف بقوت حافظه سپارد و بعد از تیقظ عین آن صورت بدون تغییر بی اشتباه روی نماید چنانچه شمهٔ از این معنی در اول مجلد ثانی بتقریب سمت تحریر یافت و از مؤیدات این مقال خواب حضرت صاحب قرانست چه در آن اوان که امری خطیر و شغلی عظیم پیش آمده بود و بعسیاری سپاهی اندک با لشکری بسیار پای در سیاق مقابله و مقاتله می بایست نهاد روزی در بیرون شد این مهم تاملی میفرمود که ناگاه خوابش در ربود و بر زبان صریح و زبانی فصیح آوازی شنید که شاد باش و غم مخور که خدای عز و علا شما را نصرت و فیروزی عنایت داشت و چون بیدار شد خطاب مجلس رسید که هیچکس در این وقت آنجا حدیثی بر زبان آورد گفتند نی از این سخن آنحضرت را بیقین معلوم شد که آن ندا از عالم معنی بگوش هوش او رسیده و اعتماد بعنایت لم یزلی سمت تضاعف پذیرفته

با خاطری قوی و املی فسیح نزد امیر حسین رفت و آنچه از عالم غیب مسموع نفس همایون او گشته بود باز نمود و از این استبشار مواد اعتماد شاه و سپاه متضاعف گشت در ظفرنامه در این مقام مذکور است که امیر حسین و حضرت صاحب قران چون هنگام نبرد همه دل بود جانب چپ مرکز رایت نصرت شعار خویش ساخت و بدین آیین صفها آراسته کرده روان شدند و لشکر دشمن که در تاش آریغی بود برهمین منوال دو فوج تعیین فرمود میسره از قرا الیاس خواجه خان و امیر حمید زینت یافت و میمنه را بشکر آمر تو قتیمور و امیر بیکجک آذین بست ما فرحروف را در حین عبور بدین سخن دغدغه در خاطر پیدا شد و آن اینست که میمنه و میسره که ترکان آنرا انغار و جوانغار گویند وقتی متعین میشود که قلب مرتب شود و سپاه منقسم بسه قسم گردد و چون امیر حسین و حضرت صاحب قران بلکه الیاس خواجه خان نیز همگنان لشکر خود دو بخش کرده بودند و اطلاق دست راست و دست چپ بر این دو گروه چنان شبیه باشد فی الجمله بعد از تسویهٔ صفوف در موضع قتی نمیز امواج فتن متلاطم شد از غریو کورکه و کوس و نفیر دلیران گوش گردون کر گشت و از صهیل اسپان صدا در این گنبد نیلگون افتاده هراولان سپاه جته را از بخار بیغاری که در دماغ داشتند تحت روی بحضرت صاحب قرانی نهادند و آنحضرت پای ثبات و وقار در موقف خویش استوار کردانید و بهادران سپاه نصرت آیین دست به تیر و کمان باز برده شیبه آغاز کردند و از زخم پیکان جان ستان رخنه در قفص حیات بسیاری از افتاده از معارف کشتکان تومان بود مادر افتاد که از جنیون و قنقور بهادر و بیکی بیادر بیکجک و عزهم که هر یک از ایشان در میدان کین شیر عرین و در پای کار زار نهنگ مردم خوار بودند و بیکبار دگر دلیران هر دو لشکر و سبادران هر دو کشور دست بیکدیگر آختند و رایت محاربه و مقاتله با وج ثریا بر افراختند آخر الامر دلاوران سپاه نصرت انتماد مادر آن دو لشکر را اعدا بر آورده جمعی کثیر را بخاک هلاک و بوار انداختند الیاس خواجه خان و اسکندر اغلان و امیر بیکجک و امیر حمید و امیر یوسف خواجه در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شدند اما طایفه که الیاس خواجه خان را گرفته بودند بنابر حسن اعتقادی که با اولاد دودمان جنگیز خان دارند قبل از آنکه سران سپاه خبر یابند او را با بیکجک سوار ساخته راه گریز باز دادند و دیگر اسیران را نزد امیر حسین آوردند و در همان شب حضرت صاحب قران شبگیر کرده در عقب گریختگان شتافت و تا کنار آب بام رانده سپاه بر دشمنان گرفت و بزخم شمشیر آتشبار جمعی از آن طایفه خاکسار را بباد فنا داد و امیر جاکو و امیر سیف الدین را با لشکری بیرمند فرستاد و این فتح نامدار در شهور سنه خمس و ستین و سبعمایه اتفاق افتاد و امیر صاحب قران بیشورت امیر حسین از عقب گریختگان رانده و شیر بهرام را مصحوب خویش گردانیده و از آب خجند گذشته تا شکنت را مضرب خیام اقبال ساخت و امیر حسین و صاحب قران بی همال هر یک را در موضعی که بودند عارضه بمزاج طاری شد و بعد و زود شفا یافتند و بعد از صحت امیر تیمور گورکان بعزم معاودت از آب خجند عبور فرموده بقصد شکار جرکه انداخت و امیر حسین نیز در دزک بهمین امر اشتغال نموده از هر دو امرا و لشکریان در حرکت آمدند و در موضع آقار جرکها بهم رسیده تا قشی کردند و از آنجا عبور فرمودند

جناح مرحمت و احسان بر سر اهالی آن دیار مبسوط ساختند و چون دست تفرق سپاه جته از مملکت ماوراء النهر و ترکستان کوتاه شد امیر حسین و حضرت صاحب قران قوریلتای کرده امرا و نوینان مجتمع شدند بنابر مصلحت وقت کابلشاه اغلان را که از نسل جغتای خان بود بپادشاهی بر داشتند و مراسم جشن و عید و طوی و سور و تقدیم رسانیدند و امیر حمید را از خودی را که گرفته مقید میداشتند بنا بر حشم سرهند و او را بسبب خدمتش را معروض تیغ یاسا گردانیدند و حضرت صاحب قران طوی پادشاهانه ترتیب داده تنسوقات خسروانه بنظر امیر حسین کشید و در آن طوی بمشورت امرا و بجای بهادری در دار السلطنه امیر حمید که بیان آن او و بید و حضرت صاحب قرانی بنای مودت سالها استحکام بود سخن گفت و مجتبین در باب ابقاء مجدد اسکندر اغلان شفیع شد هرچند این معنی موافق مزاج امیر حسین نبود اما بنابر رعایت خاطر همایون حضرت صاحب قران کامکار از سر خون ایشان درگذشته رخصت فرمود که آن دو خون گرفته را رها کنند و مقتضی کریمهٔ اِذا جاءَ اَجَلُهُم لا یَستَأخِرُونَ ساعَةً وَلا یَستَقدِمُونَ این سعی مفید نیفتاد و چون امیر حسین عنان عزیمت بجانب سالی سرای که موروث قدیم او بود منعطف گردانید آن منشور نظر عنایت ملک و دو امیر سیف الدین و امیر داود را روان کرد تا امیر حمید را مطلق العنان گردانیده باحترام تمام بیاورند با ین امید و امن که امیر حمید را نگاه میداشتند چون آن دو امیر را از دور دیدند تصور کردند که بقتل او می آیند ایشان و پیش دستی کرده و یکی گرزی گران و دیگری شمشیر بر وی زده امیر حمید شهید شد و چون امیر حسین از این واقعه آگاه گشته گفت کار نوکر و کهتر از مهتر بهتر و بر فور مرجعی فرستاد و اسکندر اغلان را طلب داشته بیاسا رسانید و در آن زمستان امیر حسین در سالی سرای و حضرت صاحب قران در شهر کش دلکش بفراغت و کامرانی و عیش و شادمانی بگذرانیدند

## گفتار در بیان جنگ لای و کشته شدن جمعی کثیر از سپاهیان بر جانبجوی رزم آزمای

چون فصل شتا آخر رسید و حرارت انجم سپاه از زمستان خانهٔ حوت کوچ کرده خیمه بر عزار حمل زد مهیان بعرض حضرت صاحب قران کامکار رسانیدند که الیاس خواجه خان با لشکر جته متوجه جانب ماوراء النهر است و آنحضرت ایلچی فرستاده امیر حسین را از وقوع این حادثه آگاهی داد و امیر حسین فرمود تا پولاد بوغا و ترنی حشم بیر محمد خواجه اپردی و ملک بهادر با بهادران آتش آهنگ روان شده بسرعت تمام بر امیر تیمور گورکان ملحق شوند و چون ایشان در حرکت آمده بآنحضرت پیوستند و صاحب قران دولتیار نهضت فرموده در موضع آقار دو روزی جند قرار گرفت تا اسپان فربه شدند و از آنجا باتفاق کوچ کرده و منازل و مراحل قطع نموده از آب خجند بگذشتند و چون قراول دشمن نزدیک بود امیر صاحب قران در میان جناس و تاشکنت کنار آب را معسکر همایون ساخت و امیر حسین با لشکری فزون از حد و چون در جنبش آمده از آب سیحون عبور نمود و طبقات حشم بود جلوخود زین و لکوردند و از آن طرف سپاه جته نیز رسیده در لب آب باردام خیام اقامت مطنب گردانیدند امیر حسین و امیر تیمور گورکان طبل ادغا کوفته و از منزل خویش سوار شده پیشتر رفتند و چون قراولان یکدیگر را دیده سران سپاه از این معنی خبردار شدند و تعبیه لشکر و تسویهٔ صفوف اشتغال نمودند امیر حسین فرمود تا امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر شیران بیل افکن

و دلیران لشکرشکن در قول قرار گرفتند و بنفس خویش با طایفه که عیار معرکه دار و غیا دیده آزموده بودند دست راست با ایستاد و قنبلی تیلانجی هرلات بود و هراول انجا بپایر دی و پولاد بوغا و دیگر دلاوران بیشه هیجا و حضرت صاحب قران کامکار در جوانغار که آنرا دست چپ گویند رایت جلادت با وج ماه برافراشت و در قبل او امیر بادیق بوغا با قوم قبچاق معین شد و در هراول بنی رحاجه اغلان مقرر گشت هر دو لشکر چون دو کوه فولاد صف برکشیدند و بسان دو دریای دمان از رعدص در تموج آمدند

ز دو رویه تنگ اندر آمد سپاه یکی ابر گفتی بر آمد سیاه که باران او بود شمشیر و تیر

جهان شد بگردار دریای قیر ز پیکان پولاد و پر عقاب سیه گشت رخشان رخ آفتاب فضاء معرکه از کثرت بهادران جوشن ور و زنده دار آهنین شد و هوای رزمگاه از برق تیغ و صاعقهٔ خنجر آتشین گشت و چون سپاه امیر حسین و حضرت صاحب قرانی بعدد از مخالفان افزون بودند خوف و رعب بر ضمایر ایشان استیلا یافته بنیاد کار رعب بر جیله نهاده سنگ جده که خاصیت آن از بدایع صنایع قادر بیچون و صانع کن فیکون است توسل جستند و با آنکه مرکز خورشید در برج جوزا توطن داشت ناگاه ابری سیاه فام در عرصه هوا ظاهر گشت و از آواز رعد و برق ساکنان عالم بالا و قاطنان خطهٔ غبرا صیحهٔ روز محشر مشاهده میکردند و جنان آب از دیدهٔ سحاب روان گشت که اگر کانرا ساوی الی جبل یعصمنی من الماء یعنی پسر نوح علیه السلم در این ایام بودی التجا جز بعنایت فیاض علی الاطلاق نکردی بنابر آنکه زمین نم خم گرفت و کانی پی ست کرده ملک است جاید بر قت پای لشکریان در موج مانند پای بط در بحر محیط شنا ورشد ملبوسات از قطرات امطار جنان گران گشت که پیاده و سوار از حرکت باز ماندند و با وجود این حال سپاه اعجاب رای جلادت از فرط حمیت و عصبیت بشدت بسیار بر کوفته پیشتر میرفتند و دشمنان نمدها بر سر کشیده بدر میبودند در محافظت جامه و سلاح خویش میکوشیدند و چون مردم اینطرف با ایشان میرسیدند نمدها از انداخته باستظهار تمام محاربه مشغول شدند و با آنکه طوفان آب بدین مثابه روی نموده بود

جنان تف خنجر جهان بر فروخت که بر چرخ ازدها و ماهی بسوخت در این اثنا حضرت صاحب قرانی دل بر عون عنایت یزدانی بسته دست داشت مخالفان را بر سر پنجهٔ قدرت شکست و الیاس خواجه خان از این واقعه روی بفرار نهاد اما میمنهٔ لشکر خصم بمیسرهٔ امیر حسین غلبه کرده شیراول و حاجی که در قبل بودند تیلانجی و ترنی حشم را از این بر امیر حسین رسانیدند و سپاه اعجاب را کندند و متفرق کشتند و شیر بهرام و پولاد بوغا جای خویش ایستاده کوششهای بهادرانه نمودند و از جانب مخالفان امیر شمس الدین علیهٔ تمام در مقام انتقام آمده آثار شجاعت و مردانگی کما یجب و ینبغی بظهور رسانید و از تهور دشمنان آتش حمیت و عصبیت حضرت صاحب قرانی زبانه زده با صدای قوشون بمخالفان حمله آورد و امیر شمس الدین تاب مقاومت لشکر شجاعت آیین در خود ندیده هزیمت و تمکین خویش ندیده از معرکه عنان برتافت و امیر حسین بظفر و نصرت مستوثق شده و قوی دل گشته سپاه را کنده خود را جمع آورد و بر جایی که سابقا قرار گرفته بود بایستاد امیر صاحب قران نوکر خویش تایان بهادر را نزد او فرستاد که مصلحت در آنست که امیر پای تجلد پیش نهد تا باتفاق بر سر دشمنان رانده ایشان را بجان مقهور و مستاصل سازیم که دیگر در متخیلهٔ آنجماعت

خیال مقاتلت و مقاومت راه نیابد و چون در آن اوان تأثیر درجهٔ طالع امیر حسین مجدود و بخوس رسیده بود و کوکب شرفش بحضیض هبوط نزول کرده و کرایم اخلاق او برذایل صفات مبدل گشته افعال ناشایسته ما فعال ناباست از او بظهور می پیوست و طبیعت او تغییر یافته از جادهٔ صواب انحراف یجست
چون تا این بهادر نزد او رسیده پیغام امیر تیمور گورکان گزارد زبان بسفاهت و هذیان بگشاد
و به ایلچی اکتفا نکرده تا این بهادر را چنان بزد که بی تاب شده از پای در افتاد و حضرت صاحب قران
باز ملک و همتدی را نیز نزد او روان فرمود که البته در حرکت تعجیل نباید کرد و پیش ما باید آمد که
فرصت فوت میشود امیر حسین چون این سخن شنید دست بمذهب دو ذبان به شتم ایشان بگشاد و آغاز لاف
و گزاف کرده گفت که من مکر گریخته ام که مرا پیش میخوانید اگر شما غالب شوید و اگر مغلوب که از تیغ سیاست من
سالم نخواهید ماند ملک و همتدی متنفر و آزرده خاطر باز گشته بخدمت صاحب قران سعادتمند آمدند
و دست در عنان همایونش زده درخواست کردند که مهم جنگ در توقف دارد و بپای اجتهاد آن طریق
نپیماید حضرت صاحب قران سخن دولتخواهان بسمع رضا اصغا نموده رقم تخفیف بر صفحهٔ اهتمام محاربه
کشید و هر دو گروه بعد از آن سعی از کوشش فرود آمدند و در آن شب چند نوبت امیر حسین کس بر طلب امیر
صاحب قران فرستاد و چون خاطر خطیر آنحضرت از سخنان درشت امیر حسین رنجیده بود درخواست او را
اجابت ننمود و التماس او مبذول نفرمود روز دیگر که این ترک ناموران فی حا در آمد هر دو فریق صفها
راست کرده میمنه و میسره قلب بیاراستند و تیغ انتقام از نیام بر آورده بر سر یکدیگر و بخشند سپاه جته
پشت داده روی بر گریز آوردند و لشکر انجاب لجام ربز در عقب گریختگان روان شدند و در این اثنا
توقف امیر شمس الدین که از او جدا مانده بود با فوجی از سرکشان لشکر در معرکه پدید آمد و متهزمان عطفه
عنان کرده نزد آن طوق مجتمع شدند و بهیئات اجتماعی متوجه مردم این طرف شدند و از صدمات حملهٔ
مردم آن مایان و لوله در زمین و زمان افتاد از مقتضی طبیعت چرخ بوقلمون که برهیچ کاری قرار و
استمراری ندارد در یک لحظه غالب مغلوب و مغلوب غالب شد قایم باد بیابان در آب و گل نابانی
فرو رفته قریب ده هزار نفر در معرض تلف آمد وَذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ امرا و اعیان سپاه تهزاد
خود را از آن بحر خونخوار بساحل نجات رسانیده هر کس مقصد آن کرد که اهل و الوس خود را از جیحون
بگذرانند امیر حسین حضرت صاحب قران را بگذرانیدن اتباع ترغیب و تحریص نمود آنحضرت در جواب
فرمود که ایشان خود بدین عزیمت رفته اند اما من نمیخواهم که ولایت بالکل بایمال حوادث و نوایب گردد
مدعا آنست که یکبار دیگر لشکر جمع آورده در مقابلهٔ خصم روم و بدین سبب اگر در عبور تأخیری
واقع شود یقین است که معاف و معذور خواهم بود و امیر حسین متوجه سالی سرای شده اهل و الوس
خود را از جیحون گذرانید در موضع شیرتو رحل اقامت انداخت و جاسوسان فرستاد که اگر جنود
جته سپاه جته بدو رسانند متوجه دیار هند گردد و امیر صاحب قران ملکی همت بر جمع لشکر مصروف
داشته بعی بسیار در واندره قشون مرتب گردانید و تیمور خواجه و جاورجی و عباس بهادر را با هفت
قشون فرمود تا بر سم منقلای عزیمت جانب سمرقند نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده جاورجی

در آن بودش بشرب مشغول شد و در غلیان سکر با داود خواجه و هندو شاه گفت که عنقریب امیر تیمور شما را
گرفته نزد امیر حسین خواهد فرستاد و رسیدن شما اینجا بمانت و دفتن براه عدم بمان و این سخن راست
بنداشته و هم و هراس بخود راه داده گریختند و حقوق سابق فراموش کرده بدشمن پیوستند و از لشکر
جته کپک تیمور و پیدا الغ تو تمور و شیرا اول و انگرخانی بیرحاجی بیک را که برسم منقلای پیش آمده بودند
مجرجی شده برسر تیمور خواجه و یاران او آوردند و ایشان منهزم شده سلسلهٔ آن حقیقت گسیختند گشت
حضرت صاحب قران چون بران قضیه اطلاع یافت دانست که آن نیز از امارات نکبت امیر حسین است
و در دفع قضا مبرم سعی و کوشش فایده ندارد لاجرم از آب آمو به گذشته در بلخ نزول فرمود و اهل
و الوس خود را که متفرق شده بودند جمع کرد و بعضی تومانات دیگر نیز فراهم آورد و طایفه را ضبط
کنار آب مقرر ساخت تا مراسم تیقظ و انتباه مرعی داشته از سوانح حالات خبر دهند و تمور اغلان

خواجه را بواسطهٔ تقصیری که از وی صدور یافته بود بیاسا رسانیدند و بساط عیش و عشرت
مبسوط داشته منتظر و مترصد طلوع کوکب اقبال میبود **ذکر محاصرهٔ سپاه جته سمرقند را و ساس ملوک**
**مولانا زادهٔ سمرقندی و مولانا خردک بخاری و غیرهما در کوچهٔ سربداری** چون امیر
حسین و حضرت صاحب قران از آب آمویه عبور نمودند و لشکر جته متوجه سمرقند شدند و در آن وقت
بلخ مذکور و خندق و شهربندی نداشت و مردم سمرقند از وقوع این بلیهٔ عظمی متحیر شدند و مولانا
زادهٔ سمرقندی که بجرأت و جلادت از ابناء زمان امتیاز داشت و مولانا خردک بخاری که مردی
تیرانداز و دلیر بود و از بندک ندادکان بخارا و کلویه نداف که باوصاف سربداری اتصاف داشت
و مردم شهر را بر حمایت مال و اهل و عیال و محافظت شهر و ضبط سرهای کوچه ترغیب و تحریص
نمودند و ارباب سمرقند متابعت ایشان کرده در مقام ممانعت آمدند و طرق آمد شد مسدود کرده
اسباب مقابله و مقاتله ساز دادند و سپاه جته مدتها بر گرد سمرقند خیمهٔ اقامت مطنب کردانیده
در تسخیر آن مراسم جد و اهتمام بجای آوردند و چون ایام محاصره امتداد یافت و نزدیک بآن شد
که شهر مسخر کردد و اموال و دماء سلمانان در معرض هدر و تلف آید نسیم عنایت ازلی از مهب
وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وزیده و باد در میان اسبان لشکریان جته افتاد و از هر چهار اولاغ یکی بیش
زنده نماند و از این جهت خوف و رعب تمام بر ضمایر مخالفان استیلا یافته عاجز و سراسیمه شدند
و سیدان تقدیم مشورت صلاح چنان دیدند که بولایت خود رجوع نمایند و بر امضاء این عزیمت
اکثر آنجماعت ترکشها بر پشت بسته پیاده روی براه آورده و چون در پای سمرقند
کاری عظیم از پیش بردند و با لشکر چنان کثیر مقاومت کرده بر شبان همت خود رسیدند و طایفه
که از ایشان بقوت و مکنت ممتاز بودند و به فتنه و شرانگیزی متصف ای جسارت از حد خود بیرون
نهاده دست تعدی و تغلب بر آوردند و در آن حین که ضعف و فتور بحال سپاه جته راه یافته عزم
مراجعت نمودند و امیر صاحب قران عباس بهادر را جهت استکشاف او صناع ایشان به سمرقند
فرستاد و احوال ایشان را بعد از تحقیق که مسطور گشت معروض داشت امیر تیمور گورکان چون بر کاهی حالات

اطلاع یافت سرعی عنان مبادرت بنیو نزد امیر حسین فرستاد که از آن نعمت غیر مترقب او را آگاهی داده
بگوید که به تعجیل تمام متوجه باید شد تا در نظام و انتظام سعی و اهتمام تمام نموده آید و چون فرستادهٔ آن
خبر سار بامیر حسین رسانید خدمتش مراسم شکر حضرت آفریدگار بجای آورده و کوچ کرده متوجه سالی سرای
شد و حضرت صاحب قران کامکار ایل و الوس خود را فرمود تا از جیحون گذشته بیورت قدیم و منزل
اصلی روند و به نفس همایون به استقبال امیر حسین روان شده در حدود طلان اتفاق ملاقات دست
داد و بدیدار یکدیگر مسرور و خوشدل شده در تنظیم امور ملک و ملت سخنان گفتند و از تیمور سربداران سمرقند
حکایات در میان آورده بنا بر مقتضی وقت خلع و عطایا و استمالت نامها جهت ایشان ارسال نمودند و بعد
از آن امیر حسین و امیر تیمور گورکان یکدیگر را طوی داده مقرر چنان شد که امیر صاحب قران زمستان در نخشب و
قشلاق فرماید و امیر حسین در سالی سرای بسر برد و در فصل بهار باتفاق روی توجه بسیلاق طیبهٔ سمرقند نهند
و همدیگر را وداع فرموده امیر حسین بسالی سرای رفت و امیر تیمور گورکان عزیمت نخشب نمود و در آن زمستان
حضرت صاحب قران پرتو التفات بعمارت حصار قرشی افکنده باتمام رسانید و چون ایلچیان امیر حسین با تحف
و سلاکات بسمرقند رسید و مولانا زادهٔ سمرقندی و مولانا خردک بخاری و سایر سربداران اظهار استبشار
و خرمی نموده برسم معمول نار نمودند و ایلچیان با تبرکات نزد حضرت صاحب قرانی به قرشی فرستادند و سبب
اشتهار نسف و نخشب به قرشی آنست که کپک خان در دو فرسخی آن موضع قصری بنا نهاد و مغولان قصر را
قرشی گویند **ذکر نهضت امیر حسین و حضرت صاحب قرانی بجانب سمرقند و اقبال نمودن امیر**
**حسین بعد از تمکن و استقرار بحرکات ناپسند** چون فراش ربیع خیام زمرد فام سلطان گل در باغ و بستان
نصب فرمود امیر حسین و حضرت صاحب قران سعادت قرین رایت نهضت نشان بجانب سمرقند برافراختند
و آن خطهٔ فردوس آیین را مضرب سراپردهٔ شرف و تمکین ساختند و چون در آن مدت سربداران سمرقند
انواع حرکات شنیع صادر شده بود قمع و استیصال ایشان از جملهٔ واجبات شناختند و بنابرانکه
امیر حسین قبل از وصول بنواحی سمرقند ایلچی فرستاده به سربداران پیغام داده بود که تا دارایات عالیات
بکان گل رسد شما استقبال نمایید آنجماعت بر افسون و افسانهٔ او مغرور شده در آن موضع با تبرکات
و تنسوقات رسیدند و امیر حسین به قتل مجموع آن طبقه فرمان فرمود و عرق شفقت حضرت صاحب
قران در حرکت آمده مولانا زادهٔ سمرقندی را از آن مهلکه خلاصی داد و باقی سربداران به تیغ
قهر و سیاست کشته شدند و چون امیر حسین بر تخت حکومت تمکن یافت حرص جمع مال بر طبیعتش مستولی
شده دست بظلم و بیداد برگشاد و از وضیع و شریف طلب نقد و جنس آغاز نهاد و مهم بمرتبهٔ رسید که بر
مخصوصان و ملازمان حضرت صاحب قرانی مثل امیر جاکو و امیر سیف الدین و آقبوغا بهادر و ایلچی
بهادر و غیرهم سلیغی خطیر تحمیل کرد و محصلان برگماشت تا وجهی که بنام هر یک رقم زده بود بخزانه
فرود آورند و چون در آن نزدیکی جنگ کلی واقع شده بود و اموال امرا و لشکریان عرضهٔ تاراج
شده ایشان در ادای آن سلیغ عاجز آمدند و حضرت صاحب قران در یافت حال در مقام
مساعدت خواص و نواب خود آمده سیم و زر و حلی و زیور فراوان با ایشان داد و از آنجمله

جمله یاره و گوشوار حرم خاص خویش الجای ترکان آغا که خواهر امیر حسین بود مساعدت فرمود و چون
امیر حسین آنجمله بخواهر او شناخت بدید همه را شناخت اما بواسطهٔ شره و حرص که بر جبلت او
مستولی شده بود از سر آن در نتوانست گذشت و با این همه مبلغ سه هزار دینار از وجه رقم باقی مانده
بود که باستمالت حضرت صاحب قران کپکی شان در عوض آن اسبان خاصهٔ خویش نزد امیر حسین کشید
و خدمتش چون بر حقیقت حال واقف گشت اسبان را قبول نکرد و با آنحضرت گفت که من بسالی سرای میروم
مدعا آنست که مبلغ سنگین جهت خواستگاری دختر حسین صوفی بخوارزم نزد او فرستم اگر به سم
مساعدت مبلغ مذکور را از عقب من ارسال نمایی دور نباشد و چون امیر حسین بسالی سرای رفت
حضرت امیر صاحب قران در کش که مستقر شرف او بوده اقامت نمود و آن مبلغ را نقد کرده از عقب
او بفرستاد و از لوم و دنائت امیر حسین خاطرها از وی متنفر شده جه خساست و بخل و طمع از همه کس
مذموم است خصوصا از پادشاهان **ذکر وقوع مخالفت و نزاع میان امیر حسین و حضرت صاحب قران**
**سپهر اقتدار** چون امیر حسین بسالی سرای رفت و حضرت صاحب قرانی آزرده خاطر از وی در کش بازماند
جهت تفریح خاطر بنشاط شکار میل فرموده با غلبهٔ تمام سوار شد و در این اثنا جمعی از افعال ناشایست
ما فعال ناباست امیر حسین متنفر و رنجیده خاطر بودند و میدانستند که تا میان امیر حسین و حضرت صاحب
قران طریق مصادقت و موافقت مسلوک باشد هیچکس نتواند که ساحت مخالفت او را بقدم جرأت
و جسارت بپیماید مکر و حیله آغاز نهاده مزاحی ساختند که الفت و یگانگی به وحشت و بیگانگی تبدیل یافت
بیان این سخن آنست که امیر موسی و ملک دو ویش پسران امیر بایزید جلایر و فرهاد بیش دست اوده خانی مکتوبی
سراسر مشتمل بر کذب و بهتان به امیر حسین فرستادند مضمون آنکه امیر تیمور نسبت بجان و مال تو که امیر حسینی
اندیشهٔ مخالفت دارد و دلیل بر صدق این قول آنکه در این اوقات تهیهٔ اسباب عناد مشغول است
و با خواص و محرمان خویش پیوسته اظهار رنجش مینماید امیر حسین بر مضمون مکتوب که تسطیر آن از محض
تزویر و تلبیس بود اطلاع یافته آن کلمات واهی را بعرض خان رسانید و مبالغ داد که امیر تیمور با جمعی که
بدو این سخن گفته اند باید که در سمرقند اردوی خاتون حاضر شود تا او مراسم استکشاف بجای آورده
حقیقت حال بیان نماید و چون ضمیر امیر صاحب قران مانند آب آسمان از کدورت خس و خاشاک مخالفت
پاک بود بی بیان باد بجانب سمرقند روان شد تا نزد اردوی خاتون ابراء ذمت نموده غبار ناملایم و منفعل
سازد و این اردوی خاتون از مخلفات ترمشیرین خان بود و دختر او در ملک خاتون امیر حسین انتظام
داشت و چون اهل غرض و سعایت دانستند که بر آن پرسش بعید از نکال و فضیحت امری مرتب نخواهد
شد روی از معرکه بر تافته بطرف خجند رفتند و آن قضیه تا رسیدهٔ باند و در این اثنا این حال بر خاطر خطیر
حضرت صاحب قران صاحب تدبیر گذشت که بحکم کلمهٔ مَنْ يَسْمَعْ يَخَلْ از استماع این خبر آیینهٔ غبار تغیری بر
حاشیهٔ ضمیر امیر حسین نشسته باشد و در اساس محبتی که با او داشته نمود به رفته و اندیشه بوند بر
این قضیه گماشته صورت حال را با شیر بهرام و بهرام جلایر که از پاس و سطوت امیر حسین هراسان بودند
در میان نهاد ایشان گفتند مدتهاست که میدانیم که دل امیر حسین با هیچ یک از ما رأفت نیست اما از

خوف آنکه ملایم مزاج اشرف نباشد نمیتوانستیم که این راز را بزبان آوردیم اکنون چاره جز آن نیست که
بخلاف او اتفاق نماییم و لشکرها جمع آورده روی همت بدفع او نهیم و در این باب مبالغهٔ عظیم کردند
و در خفیه که در باطن همایون حضرت صاحب قرانی بود همت نماید و تضاعف پذیرفته و با ایشان در
مخالفت امیرحسین همداستان شده عهد و پیمان بستند و مقرر چنان شد که شیر بهرام بر سبیل قدیم خود که
ختلان بود رفته لشکر جمع کند و امیر تیمور گورکان نیز در ولایت خویش تجهیز و ترتیب سپاه قیام
نماید و شیر بهرام در حین توجه بختلان فکر حضرت صاحب قران عادل نام را مصحوب گردانید و فکر
خود تا خواجه را در خدمت آنحضرت بگذاشت مشروط بآنکه هرگاه عادل بیاید تا خواجه برود و مردم
جانبین بحال یکدیگر اطلاع یابند و شیر بهرام بختلان رفته و لشکر فراهم آورده در موضع رفیع حصین
متحصن گشت و باعلان کلمهٔ طغیان مبادرت نموده رایت خلاف امیرحسین برافراشت و خدمتش
رسل و رسایل تردد و متواتر داشته دام مکر و فریب در راه او نهاد شیر بهرام بکلمات نافرجام امیرحسین
فریفته شده رام گشت و از آن بالا بزیر آمده باردیگر اطاعت و انقیاد نمود و امیرتیمور گورکان چون دانست
که شیر بهرام بامیرحسین پیوست مکتوبی بدو فرستاد مضمون آنکه منشاء مخالفت و نزاع تو شدی و اکنون
بامیرحسین ملحق گشته دعوی نیک مردی میکنی نه دور باشد که هم او جزای تو در کنار نهد و عاقبت آنچه
زبان تحسین بیان حضرت صاحب قران گذشت بوقوع انجامید بعد از آن امیرتیمور گورکان امیرجاکو و بهرام
جلایر و عباس بهادر را با سپاهی بطرف خجند فرستاد تا ایل جلایر ضبط نموده امیرموسی و علی درویش را که
خمیرمایهٔ فتنه و فساد بودند بگیرند و امیرموسی و علی درویش از توجه امرا آگاه شده گریختند و لشکر جلایر
جمع کرده اندیشهٔ عدم مقاومت با امیرحسین او را بر آن داشت که بی مشورت حضرت صاحب قران با
متعلقان خویش طبل کوچ کوفته و ایل علی درویش را غارتیده بجانب خجند روان شد و آنحضرت بطرف
سمرقند متوجه گشت تا لشکر آن دیار جمع کند و در اثناء این اوقات امیرسلیمان و امیر جاورچی که تخت
طریق مخالفت امیرحسین بقدم جسارت می پیمودند از آنحضرت روی گردان شده بدو پیوستند اما علی
بهادر و امیرخضر یسوری و الیاس و حاجی محمود شاه با تمام یسوریان در مقام اطاعت و انقیاد حضرت
صاحب قران آمده از سر اخلاص کمر خدمت بمیان بستند و آنحضرت فرمودند که بلاس را بمحافظت
سمرقند نصب کرده معاودت فرمودند و فرمودند که خاک بیوفایی در چشم مردی باشد و که بجنگ نزد امیر
حسین رفته و قراچون از عهدهٔ ضبط آن دیار تعلق نتوانست نمود سر بجانکی بر آورد و در خلال این
احوال بواسطهٔ وفات الجای ترکان آغا که خواهر امیرحسین و حرم محترم حضرت صاحب قرانی بود عقد
ملالی که مانده بود بصفحات روزگار امیرحسین نشسته علاقهٔ خویشی سببی که میانهٔ ایشان بود مرتفع گشت و در
سنه سبع و ستین و سبعمایه حضرت صاحب قران سعادت قرین با سپاهی سنگین بعزم رزم امیرحسین
در حرکت آمد و امیر سیف الدین را با گروهی انبوه در مقدمه روان ساخت و در این ولا امیرحسین بتصور
آنکه حضرت صاحب قران را بعشوه و فریب مجبون سیف بهرام در دام تواند آورد ملک بهادر و عبدالله
بیاورد و با عهدنامه چون اساس دولت خویش سست نزد آنحضرت فرستاده پیغام داد که ما و تو در این

مدت بر سبیل اتفاق به تمشیت امور ملک و ملت قیام نموده ایم و چون کار قدرت کوی دولت از
میدان اکفا و اقران ربوده سزاوار آنکه بعد از این حال ممات طریق سپرده آید و اعتماد تمام بر این عهد
نامه کرده بی دغدغه بجانب توجه نماید و چون سپاه نصرت شعار از فهلفه گذشته در اینبون نزول
فرمودند ملک و عبدالله برخصت دستبوس فایز شده مراسم سفارت بجای آوردند حضرت صاحب
قران کامکار که آینهٔ ضمیرش مصقل توفیق و تایید انجلا یافته بود دریافت که آن نغمات مشتمل بغرایب
مدشایه لاجرم آن عهدنامه را اعتبار نفرمودند و آن کلمات فریبنده را بسمع رضا اصغا نمود اما
یسوریان باندیشهٔ آنکه شاید که مهم مصالحت تمشیت پذیرد خواستند که از معسکر همایون تخلف نموده
بیورت خویش روند و منشاء این حال امیر جاکو و امیر عباس بهادر که در مرافقت بهرام جلایر بخجند رفته
بودند رسیدند و امرا باتفاق صلاح در آن دیدند که روسا یسوریان را که اندیشهٔ خلاف در ضمیر داشتند
بگیرند حضرت صاحب قران دانش دوران رای انور که حیثیه مقتضی نظام و انتظام احوال بلاد و عباد بود
بیان رضا نداد و بزبان فصاحت بیان جاری گردانید که اگر ما در فاتحهٔ دولت بر چنین امور اقدام نماییم
دیگران التجا بدین آستان نکنند و اعتماد بر ما ننمایند اگر قصر دولت مؤسس بر لطف و احسان باشد شرفات
آن از ایوان کیوان بگذرد و اگر کاخ سلطنت مبنی بر غدر و عدوان بود در اندک زمانی با خاک یکسان
گردد مولانا کمال الدین عبدالرزاق در این مقام تتبع حافظ ابرو کرده میگوید که امرا خواستند که ملک بهادر
و عبدالله را بگیرند مفید ندانستند اما حضرت صاحب قرانی بآن راضی نشد و بامثال این سخنان
بندگان دولت را ارشاد نمود راقم حروف میگوید که قول اول اصح است چه معرض الجانب تخصیص که
جهت مصالحت آمده باشند از مقتضی خرد بعید مینماید فی الجمله حضرت صاحب قران کلانتر قوم یسوری
را نوازش فرموده رخصت مراجعت ارزانی داشت و از آنجا معاودت نموده عرصهٔ قرشی را بعز قدوم
خویش زینت داد و امیرحسین و شیر بهرام با سپاهی بیرون از احاطهٔ اوهام متوجه آنجانب شدند و امیر
حسین بطریق مکر و حیله خضر خازن را با مصحفی که بایمان سوگند خورده بود نزد امیرتیمور گورکان انار
الله علیه شآبیب الغفران روان کرد که نزاع و مخاصمت ما مسلمانیم و برای مملکت و پریشانی رعیت
و یقین پیوسته که همت آنجناب مقصور بر ترفیه حال بلاد و عباد و تنظیم امصار است اکنون بصلاح
آن نزدیکتر که لشکر این طرف در چغانیان توقف نماید و سپاه آنجناب در تخار و هر یک از ما با صد
سوار در حرکت آمده بی شایبهٔ نفاق در جای معهود که دره تنگ چکچک باشد ملاقات کنیم و تجدید
قواعد عهد و پیمان را بایمان جانان مؤکد و مشید گردانیم که بعد از این مضغان و غمازان میان ما مجال
نمیمه و افساد نماند تا ما یکدیگر را بتنظیم ملک و ولایت آیین و فتنه ها ساکن گردد و خاطرها مطمئن خواهد
شد و هر چند بر ضمیر آفتاب اشراق حضرت آقانی این معنی کالشمس فی رابعة النهار منکشف و هویدا
بود که قواعد عهد و میثاق امیرحسین اوهن من بیت العنکبوت است لیکن چون امرا باتفاق معروض
داشتند که صلاح در صلح و بهبود و در قبول نصیحت است شهریار عالمیان بر مقتضی رای امرا تا بمعاد
بمصالحت راضی شده و جمهور لشکر را در تخار گذاشته با سیصد سوار جرار روان شد به نیت آنکه

دویست سوار جهت رعایت حزم و احتیاط در دره توقف فرماید و باصد کس بجانب تنگ چکچک
که وعده گاه ملاقات امیرحسین است توجه نماید و مقارن این حال امیرحسین شیر بهرام در تنگ
بورطهٔ هلاک افکنده و در قتل خاک گردانیده فرمان داد تا سه هزار سوار بی باک بجانب حضرت
صاحب قرانی کردوقت استعداد الملتقا گشته و اگر بحیل مقصود یابند گرد بند مجرم و گناهکار باشند و
تخصیص از بندگان حضرت صاحب قرانی که در میان مخالفان بود گریخته و بتعجیل تمام راه دو روز
که آنحضرت به ده توقف فرموده بود شبهنگام برسید و بهرام نامی را از چاکران خاصه که بر در وثاق
همایون حاضر یافت از آن حادثه آگاهی داد بهرام بنابر عدم عقل و قلت تجربه آن سخن را مهمل
انگاشت و چنان پنداشت که چون امرا سعی در اصلاح مینمایند افشای این خبر موجب وسنی
فساد گشته او را بافساد منسوب خواهند داشت و مجرمانه کوی را از درگاه رانده اثنا لیلات شبگیر
سحرگاه لشکریان امیرحسین چون بلای ناگهان در رسیدند و از اتفاقات حسنه آن امیر سعادتمند
که مؤید بود بتاییدات ربانی قبل از وصول مخالفان در ضمان عون عنایت یزدانی سوار شده بود
و متوجه وعده گاه گشته چون بر وصول سپاه اطلاع یافت در سیر مسارعت فرموده به تنگ چکچک
رسید و ملازمان را از آن تنگنای گذرانیده سر راه بر دشمنان گرفت و جنگ در پیوست یاران وی
اقتدا در آن سپاه جوشن و درع گذار را بان داشت و از آن موضع حضرت صاحب قرانی عنان مراجعت
منعطف گردانیده دشمنان نیز روان شدند و هر دو فریق جنگ کنان میرفتند تا بعاقبت رسیدند
و از محض عنایت الهی دیگر مخالفان را یارای آن نماند که از آنجا قدم بیشتر نهند لاجرم خایب و خاسر
در آن محل توقف نمودند و چون خبر این واقعه بتخار رسید لشکریان که حضرت صاحب قران
در آنجا باز داشته بود پراکنده شدند و آنحضرت با معدودی چند که در ملازمت رکاب
همایون مانده بودند از راه خزار بجانب قرشی شتافت و بعد از تقدیم مشورت رایها بر آن قرار
گرفت که کوچها را با خانان نقل کرده در جوار سخنان کران دیرباز حقوق دولتخواهی بوده است
حضرت صاحب قرانی ثابت داشتند چند روزی صبر بود آنگاه بخاطر جمع قلع و قمع مخالفان را وجهه
همت سازند و بر امضای این عزیمت هرکس جز ثابت خود سرانجام ساخته در ظل لیل با کوچ خویش راه
ماخان گرفت رفتند دیگر لشکر امیرحسین در قرشی نزول کرده امیرموسی و امیر هندو شاه برتق و فتق
مهمات آن دیار اشتغال نمودند و حضرت صاحب قرانی چون قطع مسافت فرموده بچاه اعلی رسید
چندان توقف نمود که افراد حشم و خدم بدو پیوستند آنگاه باتفاق عزیمت مقصد تصمیم داده از آب
آمویه گذشتند و بتعجیل آمده بر سر چاه شور آب را منزل ساختند و حضرت صاحب قران الجایتو ملک نزد
معزالدین حسین و محمد بیک جونی قربانی فرستاد تا استمزاج نمایند که ایشان نسبت بآنحضرت در مقام
خلاف اند یا وفاق و زمان غیبت رسولان دو ماه و نیم امتداد یافته هرکار وافی که از خراسان متوجه
ماوراءالنهر شده بسر چاه شور آب میرسید شهریار کامیاب ایشان را در آن موضع باز میداشت و چون
الجایتو معاودت نموده شرف تقبیل بساط جلالت مناط حاصل کرد امیر صاحب قران کاروانیان را

رخصت رفتن داده آوازه در انداخت که ملک هرات استدعاء حضور ما کرده است و عشق تکاور
از مقام خود روانه شده بودند که آنحضرت با ملازمان و متعلقان سوار شده روی توجه بصوب
هرات نهادند باز رکابان چون بقرشی رسیدند امرا و وجوه سپاه امیرحسین خبر حضرت صاحب قرانی و
ملازمان او پرسیده تجار گفتند که انجاخت که شما از حال ایشان استفسار مینمایید بجانب هرات
نزد ملک رفتند امیرموسی سخن مردم بی غرض مصدق داشته از قلعه قرشی بیرون آمد و سپاه پراکنده
جمع آورده با هفت هزار سوار در موضع بیراع را منزل ساخت و در خاطر داشت که برادرزاده کند و دوری ملک
بهادر با پنج هزار نفر از قزاوناس که امیرحسین ایشان را بجانب فرستاده بود در قرشی توقف کند
اولی قراولی گرفتند. گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بجانب نخشب و استیلاء او بر معاندان
بی تحمل تعب و ارتکاب نصب و منهزم شدن دشمنان بحیرت و اسف از جملهٔ غرایب و عجایب
وقایع حالات صاحب قران گیتی ستان رفتن آنحضرت با عددی اندک بجانب قرشی و منهزم شدن اعداء
دولت قاهره با وجود کثرت و بیشی و این قضیه در کتب معتبر بدین نهج تسطیر یافت که چون امیرتیمور گورکان
انارالله برهانه کاروانیان را رخصت فرمود که بجانب ماوراءالنهر روند نقض همایون بصوب هرات در
حرکت آمد و بعد از رحلت قافله یک منزل بازگشته در منزل مبارک نزول کرد و بجانب مدنی که قافله بقرشی در رفت
در آنجا رحل اقامت انداخت بعد از آن عنان همت بدفع و استیصال دشمنان معطوف گردانیده بقرشی
آن امر شروع فرمود که عقل خرده دان انگشت تعجب بدندان گرفت و در آن اوان زیاده از دویست و
چهل و سه نفر ملازم آنحضرت نبودند و از جملهٔ اعیان خواص و دلیران صاحب اختصاص سیورغتمش
اغلان بود و امیرداود و امیر سیف بوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از
قبیلهٔ قبچاق و آقبوقا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری حضرت صاحب قران کامکار با عددی
قلیل عزیمت صوب قرشی تصمیم داد با کین و رزم و پیکار نشسته بود نه برادر باب بصیرت پوشیده نماند
که ارتکاب امثال این امور از حیز مکنت افراد بشری بیرون است بلکه بیرحمه ممتنعات معروف فی الجمله
صاحب قران روشن ضمیر در تاریکی شب روان شده بکنار آمویه رسید و در همان شب با چهل و سه
اسپ در آب راندند مجموع ایشان شناه عبور نمودند و فرمود خسننا را احاطه کرده بملاحظهٔ آنکه
کمی جنود بجایی نرسانند و کشتیها گرفته بکنار آب فرستادند تا بقایای سپاه بسهولت بگذشتند و شب
دیگر بسوی ربیع فرود آمده الجایتو امیرموسی که در آنجا بود نزد بگرفتند و بران دانه آسیا محیط شد
و شب توقف نمودند و روز دیگر روی توجه براه نهاده شبهنگام در فرزکهنه نزول کردند و هر که آمد
تا آب برگرد رخصت مراجعت نیافت و بعد از غروب آفتاب بشیرکنت رفتند و در آن محل امیرجاکو
معروض داشت که مصلحت آنست که اعتماد بعنایت ملک عیون کرده بر سر امیرموسی شبیخون بریم
اگر او بدست ما افتد پای مراد بر سرکرده را نهیم حضرت صاحب قرانی که موفق و مخصوص بتاییدات
ربانی بود فرمود که سپاه ما بغایت اندکند اگر بعیاذ بالله چشم زخمی رسد و بغیر فتور راه یابد
آسان آسان جمع نشوند وظیفه آنکه شما در همین مکان توقف نمایید تا من بقرشی روم و برج و بارو

وصل دخول و خروج در نظر آوردم و به بصیرت تمام مراجعت نمایم این سخن گفت و میرزا عبدالله را ملازم
خویش ساخته بجناح استعجال روان شد و بکنار خندق رسیده نزول فرمود و چون آب خندق
فراوان بود اسپان را بیشتر سپرده و از عمق آن واقف که بالای خندق انداخته بودند و آب را از آنجا بحصار
مرقت بنات همایون تا بناگوش آب درآمد و پای مبارک نهاده بخاک درون برآمد و عبدالله در عقب
آنحضرت قدم مینهاد تا بدروازه که بجانب بخارا است رسیدند حضرت صاحب قرانی دست بدروازه
دانت که پیشتر بخاک انباشته اند از آنجا بازگشت و نظر احتیاط بر باد و فصیل انداخت جایی که
دیوار شکست بود به عبدالله نمود که علامت نردبان نهادن و درآمدن بقلعه اینست و از آن مرکز بخاک ریز
بالا رفته بود معاودت فرمود و بر جمیع تمام بملازمان پیوسته با دیگر با ایشان متوجه فرخی شد و
چهل و سه نفر را نزد اسپان باز داشته و صد نفر را با نردبانها که از پیش آورده بود بخاک ریز
فرستاد تا از دیواری که بعبدالله نموده بود بر قلعه درآمدند و خود با صد نفر دیگر بدروازه ایستاد
دلاوران سپاه نصرت انتما چون پای در حصار نهادند دست بقوائم شمشیر برده از نیام انتقام برکشیدند
و روی بدروازه آورده چون آنجا رسیدند محافظان است و لا یعقل یافتند و بتیغ بیدریغ دمار از
نهاد کار ایشان برآورده بکمه بر قفل دروازه شکست و حضرت صاحب قران بوقوع کشیده با آن صد نفر
درآمد از آواز و غلغله دلیران قلعه‌کشای زلزله و ولوله در حصار افتاد مردم فرخی از خواب
برآورده افتان و خیزان بهر طرف روان شدند و با هم در گفت و گوی آمدند که مگر صور قیامت
کمیدند لشکریان ضبط فرخی نموده [illegible] امیر موسی را بدست آوردند و محمد بیگ بن موسی
را که در صغر سن بود بحضور حضرت صاحب قرانی پوشیده راه گریز باز دادند تا آنکه چون
ناگاه این خبر بجانب افغانان رسید از بیم هراس متفرق و پراکنده شدند و در همان شب محمد بیگ بپدر
پیوسته و صورت واقعه باز نموده حضرتش دل از جای ببرد و پای ثبات و وقار استوار داشته
کسی نزد ملک بهادر فرستاد و او را از آن حادثه هایله اعلام داده طلب داشت روز دیگر دشمنان
مقدار دوازده هزار سوار از مواضع خویش در حرکت آمده و بفرخی رسیده اطراف حصار را
فرو گرفتند حضرت صاحب قران ذوالاقتدار بنفس همایون متصدی ضبط یک دروازه گشت و امیر
سیف الدین را بمحافظت دروازه دیگر نصب فرمود و سیورغتمش اغلان و امیر حسین و امیر عباس
و آقبوغا بهادر را فرمان داد تا ببیرون خروج نموده بزخم پیکان جان ستان نگذارند که دشمنان بخاک
را پیرامن فصیل و خاکریز کرده و در آن روز امیر موید ارلات با سی نفر بیرون آمده و خود را بر آن
سپاه کینه گذار زده داستان رستم و اسفندیار منسوخ ساخت و شصت سر اسپ از مخالفان گرفته
بقلعه درآورده و در آن اثنا روز که بهادر چون دولتیان اعدا مفارقت جسته در سلک سایر
ملازمان حضرت امیر تیمور گورکان منتظم شد حضرت صاحب قران ظفر قرین خواست که تیغ جلادت
آخته و بر سر دشمنان تاخته آثار هول روز قیامت ظاهر گرداند اما امیر سیف الدین که از علم نجوم و
رمل حظی داشت بعرض رسانید که امروز توقف اولی است و فردا فرصت است و این سخن مقبول

افتاده آن عزیمت تا روز دیگر موقوف ماند و آن شب از جانب مخالفان تیزنجی بهادر با دویست
نفر هر یک با درع و سپر نزدیک دروازه آمده [illegible] روز دیگر که خورشید خنجرگذار بربام این
نیلی حصار علم گیر و دار برافراخت الچی بوغا و آقتیمور بهادر پل دروازه انداخته از قلعه با غازیان
بیرون تاخته و بر دشمنان حمله آوردند و علیشاه و درویش [illegible] برحسب فرمان واجب الاذعان
برسم مدد با بیست نفر در عقب آن دو بهادر شتافتند و از صف اعدا طغا تیمور [illegible] با شمشیر کشیده
متوجه شیران بیشه هیجا گشت و بیک ضرب تیغ آقتیمور بهادر مجال نیافت و از جمله سپاه امیر موسی
اوزبکی بود به غایت تهور و دلیری و بقوت بازو افزون از پیل و شیر که از زخم گرز گران سنگش
رعشه بر بدن کوه دماوند افتادی و از نهیب عمود آهن آهنگش که در چنگ داشت اجزاء جبال البرز
بر باد رفتی با غرور بهادری در سر و پندار دلاوری در دماغ قدم در میدان نهاد قزان بوغا بپای
جلادت پیش رفته و هر دو دست او چنان محکم گرفت که مجال آن نماند که قدم از جای برگیرد تا
یکی رسید و مهم او را باتمام رسانید امیر بهادر بوغا و الچی بهادر از بالای دروازه تیرباران آغاز نهاد
طایفه از مخالفان که درها و نردبانها پای قلعه آورده بودند همه را انداخته و کمندها در سر کشیده
گریختند و بخندقی که جهت روز کارزار کنده بودند پناه بردند سپاه جلادت شعار ایشان را از آنجا
نیز رانده از خیمها شان گذرانیدند و از سپاه اعدا [illegible] با صد مرد حمله آورد و پیادگان دشمن نیز دست
به تیرباران گشاده لشکر ظفر مآل سعادت قرین را برگردانیدند حضرت صاحب قران سپهر اقتدار
با یکصد سوار از حصار رایت جلادت افراخته بیرون تاخت از فرط [illegible] لشکریان را توقف و شوکت
[illegible] اندازه حاصل شد الچی بوغا و بهرام [illegible] حمله کردند و او را پیاده دیواری را پناه ساخته
بایستاد الچی بوغا از بالای دیوار شمشیر بجانب او انداخت و [illegible] روی بگریز آورد در راه [illegible]
بهادران لشکر نصرت انتما خواست تا [illegible] تیغی بر بهرام فرود آورد و در دم حیات آن نامور بشام
منتهی شده کارش باتمام رسید لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه و جانب امیر موسی با هفت هزار سوار
که نیز از جانب برافروخته بود دروازه مقابله برافراخته خاک بی ناموسی را باد بر فرق خود بیخته و
روی شجاعت و مردانگی رنجیده از مقابله اندک نفری متوجه مجموع بسیار دیگر [illegible] صحرا و
بیابان پراکنده و متفرق شدند لیکن ملک بهادر با سپاه قراوناس که بعدد دوهزار بودند بطرف
دروازه [illegible] پای ثبات و وقار بجای خویش استوار داشت حضرت صاحب قران کامکار با
نفر از شیران بیشه کارزار روی جلادت بایشان آورد ملک چون دید که آنحضرت بنفس همایون متوجه
جانب اوست در حوصله خویش تاب مقاومت ندید و در جبلت خود قوت ستیزه نیافت لاجرم پای
اصطبار متزلزل شده و دست اقتدار بعجز و انکسار مایل گشته قدم فرار در راه ادبار نهاد و عنان
مراجعت [illegible] منعطف گردانید و بجانب گنبد لولی توجه نمود و حضرت صاحب قران فرمود جنگ
[illegible] برای حفظ ناموس و ننگ دست در قبضه شیر و کام در کام نهنگ نهادی مانند تیر [illegible] از عقب
ایشان روان شد مخالفان سپاهی سپاه ظفر پناه دیده در آنجا نیز توقف نتوانستند نمود [illegible]

صاعقه کردار پادشاه دولتیار آتش در خرمن تمکن و وقار دشمنان افتاده و بیکبار پشت داده شکست
و تفرقه بحال ایشان راه یافت و حضرت صاحب قران ظفر قرین فرمان داد که امیر جاکو و امیر سیف الدین
تا انک چیچک در عقب گریختگان رفته بقدر میسور در امر غارت و اسر تقصیر نمایند و ایشان از لشکر
بسیار امیر حسین و سپاه اندک خویش فی الجمله اهمال و اهمالی در آن باب ورزیدند و آنحضرت بمضمون
این حدیث که — چون شیر بخود سپه شکن باش عمل نموده بنفس همایون بر ارتکاب آن امر خطیر ناک
اقدام فرموده و عنان سبک و رکاب گران گردانیده بر جناح استعجال در حرکت آمد و امیر داود رایت
تجلد برافراشته [illegible] فرمان در مقدمه روان شد و از مخالفان صد سوار نامور که بر ساقه لشکر
بودند از وصول ایشان آگاه شده [illegible] شدند فوجی [illegible] و عقب تیغ تیز الچی بوغا را [illegible]
گردانیدند و فوجی دیگر بر حضرت صاحب قرانی حمله آوردند و آنحضرت [illegible] دولت [illegible]
قدرت ایشان را چنان بر تافت که از صولت و سطوت او فوجی که الچی بوغا را رانده بودند [illegible]
خویش گماشته راه انهزام پیش گرفتند و آمد و ملک آغا دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی در
مرافقت ملک بهادر گریخته میرفتند صاحب قران [illegible] از پی ایشان روان شد و بآواز بلند
با ملک بهادر خطاب کرد که [illegible] اگر چه ریختنی است در گذشتم بشرط آنکه از این [illegible]
عورات فرصت ناجی ملک بجان منت دار شد کلمة السلامة فی الوحدة بزبان رانده و از عورات جدا
شده سر خویش گرفت و ایشان بجان تاختند و حضرت صاحب قرانی تنها از عقب میشتافت و با عورات
نوکری بود عاشق نام تیر و کمانی در دست داشت اگر چه در رمی سهام دستی نداشت هرگاه که
آنحضرت نزدیک میرسید عاشق تیر در کمان نهاده میکشید و نمی انداخت و امیر تیمور گورکان بگمان
آنکه او در آن کار مهارتی دارد عنان کشیده میداشت تا اگر آسیبی رسد [illegible] ملامت کشند کان
نکرده و نگویند که جهت طمع در مال و عیال مردم زحمت خود [illegible] در این اثنا [illegible] صاحبقران
[illegible] گرفته از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی رسیده از پی عورات در تاختن آمد و عاشق
بضرورت تیر بجانب او انداخت و عیبش در آن فن ظاهر شد [illegible] و با عورات راه [illegible]
پیش گرفت و دولتشاه هر چند جهد کرد بوی نرسید و خسرو آفاق [illegible] مراجعت نمود
روی بفرخی نهاد و در آن ولا امیر جاکو و امیر سیف الدین که در امتثال فرمان تهاون ورزیده از عقب
دشمنان نرفته بودند پشیمان شده اجابة للامر تا انک چیچک تاختند و امیر جلایر و طایفه دیگر را که گریخته
میرفتند گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و حضرت صاحب قران کینه ستان آن زمستان فرخی را مخیم اقبال
ساخت و [illegible] التفات بر تنظیم احوال رعایا انداخته ایشان را بعمارت و زراعت امر فرمود و محمود شاه را
بحکومت بخارا تعیین نمود و [illegible] شاه را در خراسان که هر روز [illegible] و هر شب جایی می‌بود طلب داشته
آمویه را که پیشتر با توابع متعلق بجد [illegible] بود بدو ارزانی داشت و علی یسوری که با قوم خویش در
اطراف سرگردان میگشت در بخارا بمحمود شاه که داماد او بود پیوسته و حضرت صاحب قران [illegible]
ایشان را طلبیده ملحوظ نظر عنایت و عاطفت گردانید ذکر توجه امیر حسین بجانب حضرت صاحب قران

و رفتن امرا بجنگ آنحضرت برحسب فرمان چون امیر موسی از صولت سپاه ظفر نشان گریخته به امیر
حسین پیوست و صورت حادثه را بی زیاده و نقصان چنانچه مشاهده کرده بود بازنمود امیر حسین
از استماع این واقعه متعجب و مستشعر گشته باحضار لشکرها فرمان داد و از سالی سرای بیرون آمده
بجناح تعجیل بجانب آنحضرت روان شد و امیر موسی را با ده هزار نفر قراوناس و [illegible]
ابردی و جهانشاه پسر [illegible] و پولاد بوغا از پیش فرستاد و ایشان مانند برق و باد در حرکت آمده و از
[illegible] گذشته قریب بتنک چیچک فرود آمدند و بترتیب اسباب نبرد مشغول شده حزم و تیقظ
شعار خویش ساختند و حضرت صاحب قران بی همال چون بر کیفیت حال اطلاع یافت برسم شبیخون
از مرغزار خویش حرکت فرموده و از راه یلغوز باغ [illegible] که دشت و تاغ بزیر برف پنهان بود روان
شد و جمعی را بزبان گیری فرستاد تا حالات مخالفان را از راه تحقیق بمسامع علیه رسانند و آنجماعت
بیست نفر را از دشمنان گرفته آوردند و [illegible] بعرض رسانیدند که لشکر امیر حسین در [illegible] تنک چیچک
گذشته در [illegible] نزول کرده اند و [illegible] بخبرگیری تعیین نموده بعرض رسانیدند که امیر موسی با امرا و
لشکریان [illegible] بر بالای آن [illegible] صف کشیده چشم انتظار براه دارند و آنحضرت با دویست نفر که ملازم
رکاب همایون بودند دست در حبل متین توکل زده پای در راه نهاد و چون هر دو سپاه سیاهی یکدیگر
دیدند [illegible] انداخته [illegible] ایشان بکوس حمله عرش مجید رسید صاحب قران سعادت قرین چون
بدیده دوربین دید که مخالفان غلبه اند و فرصت شبیخون شده فوت مراجعت اولی دانسته و از راه
کوه [illegible] عنان عزیمت بجانب فرخی منعطف گردانید و لشکر امیر حسین با آنکه بچشم یقین قلت ملازمان
حضرت صاحب قران مشاهده ایشان کرد هیچکس را از آن ده هزار سوار نامدار یارای آن نشد که پای
قدم پیش نهاده از فضای لشکر سعادت نشان در گذرد و آنحضرت خطه فرخی را بوجود همایون مشرف
ساخته از آنجا یلغار [illegible] علی یسوری و محمود شاه وظایف خدمتکاری بجای آورده کمر عبودیت
بمیان بستند و چون امیر جاکو قبل از این محمود شاه را بردم اسپ بسته چوب پی و پیش زده بود در این
ولا که حکومت بخارا تعلق بدو میداشت متوهم شده از روی دولتخواهی چند نوبت بعرض رسانید که
توجه بخراسان عین مصلحت است حضرت صاحب قران سخن امیر جاکو را وقعی ننهاد و حضرتش با امیر سیف
الدین و عباس بهادر اتفاق نموده بی رخصت آنحضرت بدان سرزمین رفتند و بعد از چند روز خبر
رسیدن منقلای امیر حسین که [illegible] ایشان امیر موسی و الجایتو ابردی بود بخارا متواتر شد حضرت
صاحب قران سعادت شعار شجاعت دثار با علی یسوری و محمود شاه گفت مقتضی مردانگی آنست که ما
از شهر بیرون برده فرصت شبیخون نگاه داریم و چون این معنی در حوصله ایشان نگنجید عرضه داشتند
که اسپان نا آسوده داشته در این مقام توقف نماییم و اگر دشمنان قصد ما کنند جواب ایشان بگوییم
حضرت صاحب قران کامکار آثار ضعف و انکسار و جبن و افتقار بر صفحات روزگار علی و محمود شاه
مشاهده فرموده از بخارا بیرون آمد و عازم خراسان گشت و بلب آب آمویه رسیده در کشتی که از
بالا آب می آمد بگرفت و از آب گذشته و بحول درآمده و بر مرو عبور نموده در [illegible] همایون

وامرا سوت وامیرحسین بعد از رفتن امیر تیمور کورکان بنظام بخارا دل کرده و علی و محمود شاه باتفاق بخاراییان در محافظت شهر کوشیده سرهمانت در روی کشیدند لشکریان امیرحسین روی همت به تسخیر بخارا آورده جنگ در انداختند و بخاراییان پای جسارت پیش نهاده از دروازه کلاباد بیرون خرامیده با سپاه امیرحسین در مقام محاربه آمده دست تهور دراز کردند و امیرحسین با سپاه از راه مکر و فریب روی بادیه نهاده تا مزار فایض الانوار شیخ عالم شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره عنان باز کشید و مردم بخارا بتصور آنکه چنان ترکان منهزم شدند که دیگر معاودت ایشان ممکن نخواهد بود از عقب ایشان شتافتند و چون میان مردم بخارا و او دیار بیت مسافتی دست داد امرا الناقه مراجعت کرده تیغ در نادیکان نهادند و جمعی کثیر از آن طبقه بقتل رسانیده و بقیة السیف بزشت ترین صورتی بشهر باز گشته در کاه را نها خزیدند و دم درکشیده دیگر گرد فضولی نگردیدند علی سیوری و محمود شاه هرچند سعی میکردند که ارباب بخارا بار دیگر بر بروج عروج نموده محافظت شهر نمایند مفید نه افتاد و هیچکس از کنج عزت خانه خود قدم بیرون ننهاد ایشان بالضرورت دل از حکومت برداشته شبهنگام عازم خراسان شدند و بموکب خجسته پیوسته در سلک سایر ملازمان حضرت صاحب قران انتظام یافتند و سر خجلت و ندامت پیش افکنده از تقصیرات خویش زبان باعتذار و استغفار گشادند لطف عمیم و مرحمت جسیم حضرت صاحب قرانی شامل حال علی و محمود شاه شده بخلع کامله و اسپان راهوار مفتخر و سرافراز شدند و روز بروز عنایت پادشاهانه درباره ایشان سمت تضاعف میپذیرفت تا بالکلیه ایمن و مطمئن خاطر گشتند و حضرت صاحب قران نشاط شکار فرمود و چون از آن کار سامت روی نمود بانگشت و فرمان داد که در نیستانها آتش زدند تا سبز شد و اسپان را بدان فربه ساختند و در این اثنا مهمانان خبر رسانیدند که نیکپی شاه که بیمن التفات حضرت صاحب قرانی از کرب غربت خلاص شده مسند ریاست و حکومت تمکن یافته بود در سمان گریبان عصیان برآورده هر کرا میشنید که میل ملازمت آنحضرت دارد گرفته محبوس میگرداند و انتظار میکشد که بموکب همایون ملحق شود نایره غضب حضرت صاحب قران بی همال از استماع این خبر اشتعال یافته با صد مرد از ابطال رجال شبگیر کرده العنان فرمود و از راه ... کول به آمویه رسیده از پایان پیور دالیغ عمل کعارا اختیار فرمود و امرا با جماعه صد نفر بجانب نشیب آب فرستاد و خود با دویست سوار جاشتگاه در آب راند با آنکه هنگام آب خیز بود تمامت پیشین مجموع بسلامت گذشتند و از کنار آب باز شبگیر کرده سحرگاه منزل نیکپی شاه را در میان گرفتند و او پهلوانی بود دلیر که در روز معرکه از پیل و شیر روی نگردانیدی و تیراندازی بود بغایت کمان که بکمان او بوقت رمی سهم در تخته نهم آسمان جایگیر آمدی در آن محل چون احساس وصول لشکر کرد دست به تیر و کمان برد و اول تیری که انداخت زه کمان او گسسته شد و دور که و خانه بهادر رسیده خدمتش را دستگیر کرده برحسب فرمان کشتیها را بآن طرف آب بردند تا امرا که چهارصد نفر باشند حضرت صاحب قران بآنجانب رفته بودند عبور نمودند و در خلال این احوال بمسامع علیه حضرت صاحب قران دریا نوال رسید که سپاه قزاوناس در حوالی بخارا باظهار خالی از وهم و هراس نشسته اند

همت پادشاهانه اقتضای آن کرد که بعطفه عنان و تحریک سنان سنگ تفرقه در میان ایشان اندازند و بامضاء این عزیمت در جوف لیل سوار شده بر سر آن خیل راند و در موضع برهس بیان قوم رسیده امیر علی را که ناس و رئیس ایشان بود کمر زاید و از آنجا عطف عنان نموده معاودت کرده و از آب گذشته مدت یکماه سرپا بها قراولی به مشرب جام اقبال ساخت انگاه متوجه ماخان شده باغزی ما بوقت بیوت و از آنجا امیرحاکو را برسالت نزد ملک حسین کرت بهرات فرستاد ملک شرایط اعزاز و احترام بوجه اتم اکمل آورده حاکی نسبت بحضرت صاحب قران اظهار یکدلی و موافقت کرده و در باب مظاهرت و معاونت مبالغها نمود و گفت من بر سر حسن سرهم اگر امیر تیمور کورکان از آن طرف قدم رنجه فرماید مبانی مودت و محبت استحکام یابد و ارکان وداد بعهد و پیمان تأکید و تشیید پذیرد و امیر حاکو مفضی الوطر مراجعت نموده آن کلمات را بعرض دارای هفت کشور رسانید و در این ولا آنچه از ملوک عقود نسبت به امیر تیمور وامیرجوبان و دانشمند بهادر در آن زمان سابق صدور یافته بود بر ضمیر مستنیر حضرت امیر تیمور کورکان پرتو افکند چنانچه شمه از این حکایات در مجلد خامس سمت گزارش یافت و بدیده امعان در احوال ... بر خاطر خطیرش خطور نمود که طینت آن طبقه مجبول بر غدر و مکر و بیوفایی است و بنابراین میلی که بملاقات ملک داشت فتور پذیرفت و تبیین تعیینات که بنا مصادقی که تجدید توطید یافت بواسطه خویش طاری منعدم و منهدم گردد و بعد از تقدیم مشورت فرزند سعادتمند خود امیر جهانگیر را که شکوفه باغ خلافت و ثمره شجره سلطنت بود نزد ملک روان فرمود و مهادکشاه سنجری به ارسال ایلچیان و موسوم گردانیدن ملک پیغام داد که چون بر حسن اعتقاد و پاکی سیرت و نیکو پی کردار آنجناب وثوق تمام حاصل است قرة العین خویش را نزد او فرستادم و در خاطر جناب است که اعراق و متعلقان او را در دیار گذاشته عنان عزیمت بوطن اصلی و مورث قدیم معطوف گردد و توقع از ملکات ملکانه آنکه حسن لطف و لطف تفقد درباره ایشان مبذول دارند چه بندگی بندگان مصرع رعیت قدیم وحادث معهود است

**ذکر توجه حضرت صاحب قران بجانب ماوراء النهر و منهزم کردن لشکر امیرحسین را بتیغ قهر**

بعد از رفتن امیرزاده جهانگیر نزد ملک هرات همت عالی نهمت حضرت عالی منزلت یعنی امیر صاحب قران تیمور کورکان مقتضی آن شد که لشکر بطرف ماوراء النهر کشیده سپاه امیرحسین را که در آنجا بفراغ بال نشسته اند گوشمالی بسزا دهد لاجرم با ششصد نفر که در آن وقت ملازم رکاب ظفر انتساب بودند روی توجه و توکل بجناب لم یزل بفضل الله آورده از جیحون عبور نمودند و شبگیر کرده چون روز شد در چهار باغی در آمده دم درکشیدند و از تعب راه آسوده از آنجانب روان شدند و از طرف نخار در آمده قرشی را در میان گرفتند و طایفه از نوکران امیر موسی که در آنجا بودند اسیر و دستگیر شدند و جهان توسا و غالفان با اتباع خود گریختند و در در که وشخ علی بهادر قوچی از یاران کانان را باغی پیدا شده با ایشان جنگ کردند و چند تن که از آنجا گریختند نزد صاحب قران والاگهر آوردند و آنحضرت فرمان داد تا گناهان ایشان را بی نصرت بجا جان تسلیم نمودند و بهیچ گونه دست خیانتی بدان نرسید و در آن ولا پنج هزار نفر از لشکر قزاوناس در موضع قوزی منقاق خیمه اقامت زده بودند و امیر سلیمان سیوری و بیان خواجه و هندوشاه با اتباع خویش با ایشان پیوسته و

اناغجاک و کوده نیز در حین توجه حضرت صاحب قران از قرشی گریخته و بآنجماعت ملحق شده در آنجا جمعیت عظیم دست داده بود و آنحضرت از این اجتماع مطلقا آگاهی نداشت ناگاه قریب بوقت غروب از قرشی سوار شده نیم شب بتوقف رسید و در آن موضع خبر کثرت مخالفان مسموع او گشت و رعایت حزم و احتیاط نموده و بر فور از دیار رفت بیرون آمده تا روز در ظاهر توقف فرمود و بامدادان از آنجا روان شد و در اثنا طریق امیر حاکو از اسپ افتاده چنان آزرده و مجروح گشت که مزاجش از حد اعتدال بدر رفته اعتلال انتقال یافت و امیر صاحب قران سی سوار ملازم خدمتش کرد تا او را باماخان نزد امیرزاده جهانگیر بردند و بعد از فرستادن امیر حاکو عزیمت محاربه لشکر قزاوناس مصمم ساخت و مجموع امرا و بهادران در آن باب با حضرت صاحب قران یک زبان و یکدل شدند مگر علی سیوری که جنگ با آن قوم مصلحت نمیدانست و چون صورت خلاف او معروض گشت فرمان واجب الاذعان تا او را بتکلیف سوار ساختند و شیخ علی بهادر بموجب فرموده با شصت سوار برسم منقلای در حرکت آمد و از جانب مخالفان هندوشاه با سیصد سوار مقدمه لشکر بود قراولان جانبین بیکدیگر رسیده تنور حرب تفسیده گشت و از فر دولت صاحب قرانی منقلای دشمن مکسور و مقهور شده روی بهزیمت نهادند و آنحضرت بعد از استماع غلبه سپاه ظفر قرین فرود آمده اسپان را آسایش داد و در وقت نماز پیشین همانروز باعتماد دولت روز افزون سوار شده آن ششصد نفر را هفت قوشون ساخت و هر یک از امرا و بهادران در موضع خویش بازداشت و مردم خود را که بقلت متصف بودند و بکثرت دشمن عارف استمالت و دلجویی نموده بر جنگ دلیر گردانید و چون تلاقی فریقین دست داد علی سیوری بادو تن کرد روی بفرار آورد و حضرت صاحب قران کامکار با سوار اندک و اسب سپاه پای جلادت در میان رزم و پیکار نهاد از تیغ آتشبار دشمنان با آن همه عدد و عُدد ساعتی در مقام مقاومت نا ایستاده و خاک جُبن و بددلی بر فرق خود بیختند و در حمله نخستین گریختند و لشکر نصرت انتساب کامران و کامیاب تا جکدالیک در عقب منهزمان تاختند و رؤسای ایشان را بدست آورده غنایم فراوان از اسپ و سلاح و غیر آن یافتند و اولجای توی طاغانی و پولاد که در سوابق ازمان نسبت بحضرت صاحب قرانی قواعد اخلاص و مبانی اختصاص مشید میداشتند درین ولا از باب خلاف پای جسارت پیش نهاده بجنگ آمده بودند و سپاه جلادت آیین سرهای ایشان به تیغ انتقام و شمشیر کین از بدن جدا ساختند نزد صاحب قران نصرت قرین آوردند و آنحضرت از این صورت متألم و غمگین گشته حکم فرمود تا کالبد ایشان را بشهرکش رسانند و ارباب عمایم تمامت بر آن دو قتیل گزاردند تا حق عز و علا برکت علما و صلحا جریده جرایم هر دو را بآب مغفرت مرحمت محو گرداند غرض از ایراد این حکایت و تحریر این روایت آنکه بر رای صواب نمای ارباب عهد و وفا پوشیده نماند که حضرت صاحب قران رعایت حقوق سابق جهت آخر الامر در بر ایشان تیغ کشیده بودند و بدین شمائل ملاحظه میفرمود و بعد از این فتح نامدار حضرت عالی همت کامکار اندیشید که دشمنان تا ولایت حصار سپاه مغفرت شعار نگاهبانی کند و لشکرهای آن دیار را جمع آورده روی بدفع امیرحسین نهند امرا این معنی را بعرض

از حیز مکنت خویش دیده و باتفاق زانو زده معروض داشتند که در خواست ما بندگان صادق الاخلاص آنست که این عزیمت منفسخ شود و عنان توجه بجانب سمرقند منعطف گردد حضرت صاحب قران التماس دولتخواهان مقبول شود و تماجی قابعود و طغای شاه را جهت استخراج اموال رعیت بموجب در دیار کش بطرف سمرقند نهضت فرمود و چون نزدیک شهر فردوس مانند رسید اوچ قرا بهادر با لشکر امیرحسین از شهر بیرون آمده در کنار آب رحمت سرراه بگرفت و حضرت صاحب قران میمنه و میسره و قلب آراسته بدشمنان حمله آورد و بمجرد مشاهده توجه بهادران آهن کسل پای ثبات و وقار مخالفان متزلزل شده روی بگریز نهادند و آقتیمور بهادر از عقب اوچ قرا راند و نزدیک وی رسیده شمشیری انداخت که تمام ترکهایش قلم شد و اوچ قرا بهادر از بالای زین خود را بجهید و تیغی چنان بر سر اسپ آقتیمور بهادر زد که تکاور او از پای در آمد و اوچ قرا بهادر از بالای زین خود را بجهید و تیغی چنان بر سر اسپ آقتیمور بهادر زد که تکاور او از پای در آمد و اوچ قرا بهادر گریخته بشهر رفت و صاحب قران باوقار و تمکین در موضع رزمگاه توقف ظفر بکر باوج عیوق برافراشت و اوچ قرا بهادر گریخته بشهر ... هزار و پانصد نفر مکمل گرد آورده بار دیگر بعزم رزم بیرون آمد بهادران جلادت نشان چون شیر ژیان و پیل دمان روی بایشان نهادند و مخالفان قبل از آنکه حرفی در میان شود خایف و گریزان شده متوجه شهر گشتند و قبل از بیرون آمدن لشکر سمرقند مردم شهر سر کوچها را بچوب گرفته بحال آمده سوار مسدود گردانیده بودند و چون گریختگان بحوالات رسیدند از غایت بیم و هراس که بایشان استیلا یافته بود اسپان را چنان میکشیدند که در بها بشکست ع و هم از این بسیار کردست و کند و بعد از انهزام دشمنان حضرت صاحب قران گردون نشان در سمر سمرقند که مقر ایشان در صفه رضوان چند روزی توقف نمود در آنجا شنید که اولجایتو و پولاد بوقا با سپاه قزاوناس متوجه سغد اند و متعاقب این خبر طغای شاه از کش گریخته بموکب همایون پیوست و معروض رای عقده کشای گردانید که طایفه از لشکریان امیرحسین ... بسرهزاماجوق رانده او را گرفته کشتند و او دعو تشاه بود دالیغی که حضرت صاحب قرانی او را بجنبر کری فرستاده بود بعد از این اخبار شرف تقبیل بساط جلالت مناط یافته شخصی را همراه خویش آورده و آن شخص چنان تقریر کرد که اولجایتو و پولاد بوقا بر کنار آب قوم قرار گرفته اند و امیرحسین با لشکر سنگین در قرشی فرود آمده بر ضمیر منیر حضرت صاحب قران که مطرح اشعه انوار غیب بود گذشت که چند روزی مهم جنگ در توقف دارد و بحکم الامور مرهونة باوقاتها چون وقت آن فراز آمد در روزگار معاندان غبار برآرد لاجرم سپاهی را که بعد از عبور از جیحون ملازم رکاب همایون گشته بود رخصت انصراف ارزانی داشته با ششصد نوکر قدیمی بطرف پایان آب سمرقند نهضت فرمود و منازل و مراحل طی میکرد تا بتاشکنت رسید

**گفتار در اختلاط حضرت صاحب قران کامکار با امیر کیخسرو و بهرام جلایر و بیان لشکر فرستادن امیرحسین بجنگ آنحضرت و مراجعت ایشان بطریق هزیمت**

کیخسرو و بهرام در اوان مخالفت حضرت صاحب قرانی با امیرحسین نزد خان جته رفته خان کوجون تیمور و شیراول را در ایشان با هفت هزار سوار بجانب ترکستان و ماوراء النهر فرستاد و چون فرمان خان نفاذ یافته بود که ایل

و الوس تن در بهرام جمع شوند او بحکم یرلیغ بر بعضی ولایات مستولی شده در تاشکنت با کیخسرو و لشکر جته قرار گرفت و امیر صاحب قران چون بدان موضع رسید با ایشان ملاقات فرمود و بنابر آنکه در ایام سابق بهرام جلایر با صاحب قران در مقام موافقت و مصادقت بوده و در مخالفت امیرحسین با آنحضرت یکجهت شده مصافات و موالات میپیمود و بمعنی معاضدت و مظاهرت او بر معاودت رهنمونی نموده بود در این ولا حضرت صاحب قران چشم آن میداشت که خدمتی که حقوق سابق بیاد آورده در دفع نکایت امیرحسین مراسم اهتمام بجای آورد بلکه بالکل آن از پیش خود دگرگون و خود را سلاسل بر امرای ایل معنی نکث و هیچ گونه خدمتی که لایق بندگان آنحضرت باشد بتقدیم نرسانید و امیر صاحب قران زبان طعن و سرزنش گشاده بهرام را بر تغافل و تجاهل و عدم ایفاء عهد و پیمان ملامتها کرد و گفت امید میداشتم که ترا بار دیگر بر در خانه خویش محتاج و بی مقدار بینم و عاقبت آنچه بزبان همایون او گذشته بود بر وقوع انجامید اما امیر کیخسرو شرایط اعزاز و احترام مرعی داشته آنچه از مراسم مهربانی و وفقت باشد بظهور رسانیده و وعده ازدواج دختر خویش ما کوان تومان قتلق ترکان آغا که از علقمون خان متولد شده بود با امیرزاده جهانگیر علاوه خدمات پسندیده کردانید و مدت یکماه بساط عیش و نشاط گسترده بخرمی گذرانیدند در این اثنا امیرحسین فرمان داد تا امیر موسی و شیخ محمد بیان سلدوز و اولجایتو و الدایردی با بیست هزار نفر از سالار بلاق که معسکر او بود بیرون آمده بعزم رزم و نیت مصاف حضرت صاحب قران روان شدند و ایشان از سمرقند گذشته در کنار آب بلیغوت فرود آمدند و امیر موسی حکم کرد تا ملک بهادر با سه هزار نفر بموضع سوزنکران و جهانشاه با هزار و پانصد نفر برباط ملک و خسرو با هشت هزار سوار بموضع درنی رفته سرهای راه محافظت نمایند و این سه فوج بموجب فرموده عمل نموده متوجه مواضع مذکوره شدند و امیر صاحب قران چون شنیدکه آن گروه تاندیشه بی دغدغه و غاشی باد و هزار سوار جته که امیر کیخسرو تعیین کرده بود بعزم استیصال اعدا مقصود کردانیده در حرکت آمد و بنفس همایون با پانصد سوار بر سیاه پیشی گرفت و از آب خجند گذشته و شبگیر کرده معرکه خود را بر سپاه جهانشاه زده و یاغی منهزم و متفرق گشت و چون مراد او در کشت زار امید سرسبز کرده و چون خرمن مانده و کوفته روی بمهیب نهاد آنحضرت ساعتی در درنی توقف فرمود تا اسپان برآسودند و سیصد نفر را با غنایم هم آنجا گذاشتند و دویست نفر تا ملازم کردانیده بدفع ملک بهادر دار جلادت بر افراخت و سی مرد نامی را در مقدمه روان کرد و دو نفر را بطرف دست راست و دو سوار دیگر بجانب دست چپ بقراولی فرستاد و خود با صد و شصت و شش نفر در عقب روان شد و مخالفان چون دیدند که آن سی سوار بی اندیشه می آیند بتصور آنکه سپاه مغول از عقب است بیم و هراس بخود راه داده روی بگریز آوردند لشکر نصرت قرین تیغ کین از نیام انتقام کشیده جمعی کثیر از اتباع ملک را فرود آوردند و گریختگان چون بهرام رسیدند با آنکه بیست هزار نفر مکمل داشتند از مهابت حضرت صاحب قرانی که بکرات در ضمائر ایشان جایگیر شده بود هم در آن شب

طبل ارتحال کوفته روی بمعسکر همایون امیرحسین نهادند و مقارن این حال قاصدی از نزد امیر کیخسرو آمده خبر رسانید که آن سیصد نفر که شما ایشانرا در موضع درنی گذاشته بودید مسلمانانرا غارت و اسیر کرده متوجه دیار خود شدند و چشم انتظار براه رات نادر این باب فکری بصواب نموده آید از استماع این سخن گرد ملال بر حاشیه ضمیر انور حضرت صاحب قران بی همال نشسته بازگشت و بر امیر کیخسرو و سوسنه در استخلاص اسیران اهل اسلام تاملی فرمود و مصلحت چنان دید که شصت نفر از سپاه رفته سپاهی حق از جانب کوه بر لشکر جته نمایند باشد که آن جماعت متوهم شده و دست از اسیران باز داشته سرخود پیش گیرند تدبیر انسانی موافق تقدیر ربانی آمده چون آن جماعت برحسب فرموده سپاهی حق از دور بر لشکر جته نمودند خوف و رعب بر ایشان استیلا یافت و اسیران مسلمانانرا با آنچه از دیار اسلام غارت نموده بودند گذاشته هزیمت غنیمت دانستند و سپاه فیروزی اثر مقتضی الوطر بازگشتند و مسلمانان از ذل اسر کافران بدین تدبیر شایسته خلاص یافتند و چون از آن دغدغه فراغ حاصل شد حضرت صاحب قران از آب سیحون عبور نموده در موضع حمزك نزول فرمود

کفتار در توجه و انهزام مخالفان نوبت دیگر و وقوع مصالحت میان امیرحسین و صاحب قران جهانگیر فیروزمند فر

چون امرا و لشکریان پریشان خاطر و شکسته دل نزد امیرحسین رسیدند آتش خشم و غضب او مشتعل شده ایشانرا سرزنشها کرد و ملامتها نمود و مجموع را بتقصیر موسوم کردانیده کار ساخت و بنفس خویش با لشکرکران در حرکت آمد و بدان کوتل رسیده از تمامت سپاه دو هزار سوار کینه خواه برگزید و فرمان داد تا از آب خجند گذشته بادحمله آتش بیکار برافروزند و ایشان بموجب فرموده روان شدند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور حضرت صاحب قران تافت با اتفاق امیر کیخسرو با پانصد مرد نامدار اختیار کرده روی جلادت بدشمنان نهادند و نیم شب بکنار دریا رسیده حکم شد تا برغو کشیدند و نقاره نواختند مخالفان که در خیال آن داشتند که بار دیگر واقعه سابق در عقب ایشان در آمدند و پای ثبات و قرار از جای برفت ایشان تا روز بکنار آب گرفتند مبادا از این حال بهرام جلایر بی مشورت امیر تیمور گورکان و کیخسرو با لشکر جته از تاشکنت راه مغول و معاودت پیش گرفت و ببهرام رسید و در آنجا توقف نموده پیشتر رفت و چون اغرق حضرت صاحب قران و امیر کیخسرو در آن نواحی بود ایشان هم متوجه آن صوب شده آنحضرت با ششصد نفر که مانده بودند ملازم رکاب همایون بودند مراجعت نموده در تاشکنت و حل اقامت افکندند تمام زمستان در آنجا بشادی و خرمی و شادکامی بروز آورده روز بشب رسانیدند و چون زمستان منقضی شده فصل بهار روی نمود ساز بوقلمون و آفتاب بهار در کهسارات امیر تیمور گورکان صحبت آورده لشکر بجانب جته رفته بودند رسیدند و آمدن لشکر مغول شایع کردانیدند امیرحسین در سالی سرای از استماع این خبر اندیشناک شد و با خود گفت که اگر از جانب جته لشکری بمدد امیر تیمور گورکان بیوندد زمام حکومت مملکت بیکبار از قبضه اختیار ما بیرون رود بلکه جان شیرین نیز در معرض خطر باشد انکه بی خیل و حشم جمله جهان برهم زد چون سیاه جنبه آرد که نواند دم زد لاجرم همت مصروف تسکین این آشوب کردانید و علما و مشایخ خجند

و تاشکنت توسل جسته از ایشان التماس نمود که با حضرت صاحب قران کامکار اختلاط فرموده در حسم ماده مخالفت و نزاع کوشند و غباری که بر صفحه خاطر همایون نشسته بزلال نصیحت و موعظت فرو شویند ارباب حرف و اصحاب عمامه مقتضی کریمه وَاِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا التماس امیرحسین را بجان و دل قبول کرده از سر وفور رغبت قدم در عرصه مصالحت نهادند و باتفاق بمجلس جنت خضرت صاحب قرانی رفته بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا معروض کردانیدند که چون ما مخلصان حقیقی را کمال نصفت و عدالت و دین پروری و مرحمت گستری حضرت صاحب قرانی بیقین محقق و معلوم است کلمه چند که متضمن صلاح حال بلاد و عباد است بسمع همایون میرسانیم اگر مضمون کلمات درویشان عمل نموده نتایج آن در عاجل و آجل شامل احوال امیر بکرا اعتقاد عادل کردد حال آنکه مخالفت و منازعت شما و امیرحسین مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی سپاهی و رعیت است اگر لشکر بیگانه در این دیار در آید خونهای بناحق ریخته کردد و اموال مسلمانان در عرصه تلف آید و اهل شرك و کفر بر ارباب توحید و عرفان استیلا یابند و ضاع شریعت غرا اختلال پذیرد و مبانی ملت بیضا انهدام پذیرد و عاقبت با ثمانین و فانکند و آن زمان پشیمانی سود ندارد اگر بحکم کلمه اَلصُّلْحُ خَيْرٌ طریق موافقت مسلوك دارد عند الخالق و الخلایق مستحسن و پسندیده باشد که آشتی بهمه حال بهتر از جنگ چون امثال این حکایات معروض رای اشرف اعلی گشت خوابی که قبل از این حضرت صاحب قران بالك اعتقاد دیده بود بیاد آمد و زنك وحشت از آینه ضمیر دور و بر استیناس و الفت رضا داد و کیفیت آن واقعه چنان بود که نوبتی حواس مبارك او از محسوسات باز مانده صفحه ضمیر منیرش از عالم غیب چنان نقش پذیر گشت که با آب خجند سیلی بسیار منضم گشته خود را بر سر چوب پاره نشسته و بجهد در افتاده دید و از فریادرس درمانده گان و عاجزان نعمت خلاص و نجات مسالت نمودی و از کمال حیرت و دهشت از خویشتن غایب شده خود را برکنار آب از جانب سمرقند و چون بر عقب نظر افکندی دریای خجند جهان جوشان و خروشان بچشم همایون او در آمدی و چون بعد از این مشاهدات حضرت صاحب قران و کلا یزفشان از حال رقعه اشتباه یافت رای دوربین سبیل لند را بلشکر تعبیر فرمود و از آنکه خود را در جانب سمرقند بسلامت دید بخاطرخطیر رسید که هر مطلوب که در دل او است هم از آن صوب صواب بحصول موصول خواهد شد لاجرم رشته امیدی که بعد در سپاه جته داشت بمقراض همت منقطع ساخته در آن ولا که اشراف و اعیان التماس صلح نمودند عنصیم الطلب بقبول فرمود و چون ضمیر آفتاب تاثیر بر مصالحت قرار گرفت اندیشید که اگر مصالحه در میان ترد دعوی ده آغاز مثل و قال کند قضیه بتطویل انجامد همان بهتر که بی وسیله دیگری نزد امیرحسین روم و آنچه گفتنی باشد در مشافهه بگویم و بنابر این معنی جاکرم سلاح بخشنبه نام که حق در امیر علام عزیزی که در خاطر داشته نزد امیرحسین فرستاد و از عقب او دست در عروه وثقی توکل زده بی اندیشه و بی توقف چنانچه عادت آن شجاعت پیشه بود دل بر عون عنایت ربانی بسته با باد صبا همعنان کرد و از آب سیحون گذشته روی توجه بسمرقند نهاد و چون بمقصد رسید خبر یافت که بشهر در آید شخصی بیرون آمد جزی خلاف

واقع بسمع شریفش رسانید که امیرحسین رخت بشهر سبز عزم برده است امیر صاحب تا بعد از استماع این حدیث بتنگ شهر سبز رسانید که امیرحسین در آمدن بشهر مصلحت ندید و از هم آنجا عنان عزیمت بجانب شادمان منعطف ساخت و چون بخزمی بشادمان رسید با طایفه از سپاه امیرحسین دو چار خورده لشکریان مخالف که چند فوج بودند در مقام محاربه آمده حضرت صاحب قرانی همه را بیك حمله متفرق و منهزم کردانید و چون از آب پام گذشته بموضع نیاری رسید امیر موسی با غلبه تمام پیش آمده سر راه گرفت بعضی از ملازمان حضرت صاحب قران ظفر قرین او را از بیت آنحضرت خبر دادند که عزم ملاقات امیرحسین دارد تا سرچشمه مودت را از خاشاك کدورت پاك سازد و امیر موسی بکثرت سپاه مغرور شده آن سخن مسموع نداشت و با آنکه بار ها خود را آزمایش و امتحان کرده بود صف جنگ بیاراست و آن مضمون مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ غافل و ذاهل ماند حضرت صاحب قرانی که در میدان جنگ از شیر و پلنك روی نمی‌گردانید فرمان داد تا امیر سیف الدین و خطای بهادر با پنجاه سوار از عقب مخالفان در آمده حملهای متواتر کردند و خود بنفس نفیس با هفتاد نفر تیغ کین از نیام برکشیده بیشتر رفت سپاه امیر موسی چون دیدند که از پس و پیش ایشان مردان معرکه متوجه شدند روی بگریز نهادند و لشکر جلادت شعار گریختگان را تا نکامیتی کرده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی از اسپ فرود آورده امان دادند و مقارن این حال بمسامع جلال پیوست که متجنك امیرحسین نزدیك رسید و حضرت صاحب قرانی با همان ششصد نفر بر پشته بر آمده بایستاد و در همان لحظه سی فوج لشکر از راست و چپ و میمنه و میسره و قلب مرتب داشته پدید آمدند و هر دو فریق در برابر یکدیگر صفها کشیدند سورن انداختند و حضرت صاحب قرانی بر فراز آن پشته زمانی دور و دراز توقف نمود تا عرض بهادران از قدم رنجه نمودن معلوم فرماید هیچکس دست بآلت طعن و ضرب نبرد و پای پیش ننهاد و آنحضرت ایشانرا هم آنجا گذاشته با مردم خویش بازگشت و شب در میان بر قیاد شتشاد رسیده فرود آمد و در آن موضع بانتظار وصول بخشنبه که قبل از این نزد امیرحسین فرستاده بود متوقف شد و چون بخشنبه خبر توجه امیر تیمور گورکان بسمع امیرحسین رسانید اظهار تعجب و مسرت نموده سوگند بزبان راند که بعد از این شرایط موافقت بجای آورده سر از مخالفت نگرداند و او را نشاند در مرافقت بخشنبه فرستاد تا از این جانب قواعد پیمان به ایمان تاکید و حضرت صاحب قران عباس بهادر را با بخشنبه نزد امیرحسین روان فرمود تا مبانی میثاق را تجدید مشید کردانند و امیرحسین با عباس بهادر عهدنامه کرده امیر موسی و اولجایتو را با ده هزار نفر فرستاد و با ایشان گفت که در استمالت خاطر امیر تیمور گورکان بر اقصی الغایه بکوشید و با او در مقام الفت و استیناس آمده سعی نمایید که میان ما ملاقات واقع شود و چون امراء امیرحسین منازل و مراحل طی نموده در پایان سمرقند بقریه کش کنند که علی آتا قدس سره در آنجا مدفون است رسیده فرود آمدند و حضرت صاحب قران با دین و داد در ملجاء آباد سعد نزول فرمود امیر موسی و اولجایتو به التماس امر مصالحت کسی نزد حضرت صاحب قران عالیشان فرستادند و فرستاده بشرف بساط بوس فائز شده التماس امرا بعرض رسانید و اتفاق بر آن شد که

حضرت صاحب قرانی با صد نفر و امیر موسی و امیر اولجایتو با صد نفر بیکدیگر رسیده مهم مصالحت
باتمام رسانند چون این حدیث مسموع امرا گشت بر فور با صد سوار روان شدند و امیر شمود کوهکان
با دویست نفر در حرکت آمد و چون بهم نزدیک رسیدند مقربان حضرت صاحب قران کیخی ستان
گفتند که امرا معتبر امیر حسین ایشان اند که بپای خویش بدام آمده اند اگر ما دست بردی نموده بر گرفتن
ایشان اقدام نمائیم او را دیگر مجال آن نماند که با ما مخالفت نماید عقلا فرصت غنیمت دانسته
اهل تجربه گفته اند که الفرص تمر مر السحاب و شیر مسیر الشهاب و نبی فرموده اند که فوت الفرص غصه
حکما گویند که کمال عقل مردم بدان توان شناخت که چون بار دولت دشمن و نادان بینند قدم در مقام
تواضع نهند و چون رایت بخت منکوس یابند فرصت از دست ندهند و هیچ چیز نباشد در دولت که در چین
دران مجتمع بود بخت در استیفاء لذت جهانی بالغه نمودن دوم فرصت از دست دادن در نخستان
اهل دانش من بوهاست که بنهرکی پادشاهان بر غرایشان بر فضلت کوه بلندایشانست و آن ابرنج چیز
ذات دانت اول رحمت شامل بر حال رعیت دوم عدل نگاهدنده مملکت سوم جستن که جود کار از
مظلوم باز دارد چهارم دانش که بدان واسطه بر کید دشمن مطلع گردد پنجم عاقبت اندیشی که بدان
فرصت غنیمت داند          سکن وقت شایع با افسوس و حیف که فرصت عزیزاست والوقت حیث
فالجمله چون حضرت صاحب قران کامران بر قضا مرا اطلاع یافته انکار بلیغ نموده فرمود که وفا بعهد و
میثاق رکنی است از ارکان دین هر پادشاه که در رعایت ارکان ملت تهاون نماید در ولشاو منزلزل گردد
و هر ملک که در استحکام بنیان پیمان کوشد ملک او معمور و خزینه او موفور گردد و جمعی که در مقام
مخالفت آمده باشند و بعد از ان طالب صلح شده به عهد و پیمان اعتماد کنند و تنها تکین باید ملک
آنام بدبرد          تا دل خصمان نکرد قرار عهد تو باید که باشد پایدار القصه چون امراء امیر حسین
بحضرت صاحب قران رسیدند زبان باعتذار کشادند و از جانبین رسم محبت و مودت و عهد تازه
کرده غبار وحشت و کدورت بکلی مرتفع گشت و حضرت صاحب قران دولت باد بوثاق امیر موسی نزول
فرموده بقرار سابق در دستی رسم معهود بساط انبساط مبسوط داشتند و امرا بعد از ان لشکرها را جهت
معاودت داده خود نیز بمنازل خویش رفتند و حضرت صاحب قران بخطه کش دلکش رفته اهالی آن
دیار را از احسان بیکران محظوظ و ممنون گردانید **ذکر رفتن امیر حسین بجانب بدخشان و معاودت**
**او از آنجا بعزم ملاقات حضرت صاحب قران کردن تغان و توجه ایشان بعد از ملاقات**
**بطرف کابلستان** چون در آن اوان شاهان بدخشان یاغی شده امیر حسین اظهار یاغی گری میکردند
امیر حسین با لشکری گران متوجه ایشان شد و شاهان نیز سپاه و لایت خود نیز جمع آورده استقبال
نموده لشکر هر دو گروه چند روز در برابر یکدیگر نشستند و چون ملک حسن کرت والی هراتست از
توجه امیر حسین بجانب بدخشان آگاهی یافت جمعی کثیر از مبارزان نموده عزم هم راجعت خاربت
احشام و الوس بلخ و توابع آنجانب فرستاد و حضرت صاحب قرانی را بر این حادثه اطلاع افتاده با لشکر
کش و عزم ذلک بترتیب دفع فتنه ایشان معطل شد عنقریبا بعد توجه حضرت صاحب قران از کنار آب

کذشته چون از حقیقت آن نشان نیافت عزم دیدن خان و امیر حسین کرد و چند منزل سبق امیر حسین از عزم
صاحب قران کامکار خبردار شده با شاهان در مقام مصالحت آمد و بر جناح استعجال با کمال اشتیاق
و آمد و سندی مراجعت کرده در قندز اتفاق ملاقات افتاد و هم بار در آغوش گرفته اظهار استبشار
نمودند و آنچه مکنون ضمیر داشتند بر طبق اخلاص نهادند و از گذشته و آینده سخنها گفتند در باطن
ایشان وحشت و کدورت خالی ماند و چند نوبت یکدیگر را طوی داده و عیش و عشرت بسر برده
حق وفاق ایام جوانی و اوقات کامرانی بر گرفتند و از آنجا در حرکت آمده به ییلاق الشکس رفتند و از آن
موضع حضرت صاحب قران قاصدی بیاخان فرستاد تا امیرزاده جهانگیر با اغرق بجانب بند اختر آکن
توجه نماید و چون در آن ولا بولاد و آقبوقا عصیانت حصار کابل و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته دم
از مخالفت و عصیان میزدند امیر حسین و حضرت صاحب قرانی با لشکری سنگین متوجه آن سرزمین شدند
و چون از عقبه هندوکش گذشته بنواحی کابل رسیدند بولاد و آقبوقا اسباب حصار داری را مرتب
داشته به قلعه متحصن جستند و سپاه ظفرنشان حصار را مرکز وار در میان گرفته بجنگ مشغول شدند
و حضرت صاحب قران در باب محاصره آثار جد و اجتهاد بظهور رسانیدن مخالفان عاجز و مضطر شده
و دلاوران لشکر نصرت انتساب چون ختای بهادر و شیخ علی بهادر و غیرهما از خم یافته دست از حرب
باز داشتند و آنحضرت بنفس همایون شصتدی کار دزار شده ملازمان رکاب فلک فرسایش قهرا
قسرا قلعه را مسخر ساختند و بولاد و آقبوقا را دستگیر و جگر خسته بیرون آوردند و بعد از فتح حصار
و قهر دشمن امیر حسین و حضرت صاحب قران مظفر و منصور و کامیاب و کامران باز گشتند و در خلال
این احوال امیر حسین بطریق مشورت با امیر شمود کوهکان گفت داعیه من آنست که خطه بلخ را دار الملک
خویش سازم و قلعه هندوان را که در وقت هجوم لشکر مغول خراب شده است بحال عمارت باز آورم و
تا هر چه بخاطر میرسد بگوئی حضرت صاحب قران که مؤید من عند الله بود بحکم فقه المستشار مؤتمن امیر
حسین را از آن امر منع فرمود و گفت عم شما امیر عبدالله که بعد از والد خویش امیر غزن منصب امارت
حکومت گشت و خواست که در سمرقند متوطن شود امراء و نوابان روی نصیحت عرضه داشتند که مرکز دولت
و شهر و ولایت خویش گذاشتن و جای دیگر وطن ساختن و مملکت بیگانه معمور داشتن از طریق عقل و
حزم بعید مینماید امیر عبدالله سخن دولتخواهان نیک اندیش نشنید و بجانب سمرقند رفته رایت
توطن برافراشت و عاقبت رسید بدو آنچه رسید و پشیمانی سود نداشت اکنون من همان میگویم که شفقا
و نیکخواهان با امیر عبدالله گفتند که امیر حسین جواب داد که هر چند میدانم که این کلمات از محض اشفاق
بزبان توجریان می یابد اما این معنی چنان در باطن من رسوخ یافته که از سر آن گذشتن از جمله محالات
مینماید و بعد از ان مرتکب اسباب تحصیل نکبت وادبار خویش شده بعزم عمارت قلعه هندوان روی
توجه بلخ نهاد و با آنکه وعده کرده بود که چون از کابل مراجعت نماید امیر شمود کوهکان را رخصت فرماید
بسفر عزم خویش رود بنقض خویش عمل نمود و آنحضرت را همراه خویش بلخ برد و بمقصد رسیده عمارت
قلعه هندوان آغاز نهاد و ساکنان بلخ را بقلعه فرستاده شهر را نیز و خراب ماند و تعمیر قلعه هندوان

بروی مبارک رساند جانجه عنقریب ذکر آن بوضع خود گفته آید ان شاء الله تعالی و مقارن این حال خبر رسید
که لشکر جته باز متوجه ماورا النهر شده اند امیر حسین از حضرت صاحب قرانی التماس نمود که همت
عالی نهمت بر دفع آن حادثه گماشته عنان جلادت بآن صوب عزیمت دهد و امیر موسی را مصحوب
خویش گرداند و چون خبر توجه سپاه جته به تحقیق پیوست حضرت صاحب قرانی و امیر موسی عزیمت
ماورا النهر کرده از جیحون عبور نمودند و لشکر جته به تاشکنت رسیده بواسطه هجوم لشکر زمستان
حوالی آنجا را محل اقامت انداختند و حضرت صاحب قران و امیر موسی از سمرقند گذشته صلاح چنان دیدند
که در قرامغز که موضع مناسب بود و مکانی در خور در تا وقت جنبش لشکرها قشلاق نمایند و امیر حسین
را با بقیه لشکر آمده جلکاو کش را معسکر ساخت و در اثنا میان امراء جته نزاع و مخالفت تمام
روی نمود بیان این سخن آنکه قمرالدین و کپک تیمور و شیراولک را با طایفه از لشکریان بقصد حاجی
بیک که از امراء عظام جته بود اتفاق نمودند و حاجی بیک از قصد ایشان آگاهی یافته خائف
بجانب ایشان تاخت و آنجماعت نیز پای در رکاب آورده روان شدند معرکه گرم شد و نزدیک
یکدیگر رسیده از نیک و بد و سود و زیان حکایات گفتند و بی استعمال سیف و سنان ماعما انتهی
و کار باز گشته و قمرالدین و کپک تیمور حیله انگیخته با اتباع خویش گریختند و حاجی بیک معاقبه
شیراولک را گرفته بقتل رسانید و از این سبب بر اکندگی بحال مخالفان راه یافته ماورا النهر از
شر مخالفان مصون و محفوظ ماند و بعد از ان حضرت صاحب قرانی را امیر موسی قاصدی نزد
امیر حسین فرستاده رخصت طلبیدند که در عقب سپاه جته بشتابند و چون در آن زمستان شاهان
بدخشان بر نقض عهد و پیمان اقدام نموده و بر اقدام جسارت پیش آمده قندز را غارت کرده بودند
امیر حسین دفع دشمن خانگی اولی دانسته ایلچی به طلب ایشان روان کرد بیت
جو دارم در ملک خود دشمنان توجه بجای دگر کی توان **ذکر توجه امیر حسین و حضرت صاحب قرانی**
**بطرف بدخشان و وقایع آن زمان** و چون از جانب سپاه جته فراغت حاصل آمد امیر حسین و حضرت صاحب
قران کردون توان بتجدید لشکرها مرتب ساخته عازم بدخشان شدند و چون از جیحون گذشته منازل
پیموده موضع کشم از جمله دیار بدخشانست مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت امیر حسین حضرت
صاحب قران کردون غلام نیز هر دو جهانگیر را از پیش روان فرمود و خویشتن با اخوان در کشم
توقف نموده منتظر آوازه فتح بدخشان میبود و از آنجانب بدخشانیان بر سر عقبه کوکل ایستاده
سر راه گرفتند بتصور آنکه مرغ نیز پران از آنجا روان نتواند کرد و چون سپاهی سپاه ظفرپناه از دور دیدند
پای ثبات و وقار ایشان متزلزل شده روی به کریز آوردند و باز در عقبه حوم تجلدی اظهار نمودند
و متوقف شدند مجدد و نیز دست ظفر پیکر و صمصام آیشان استیلا یافته پشت دادند و از آب جرم عبور
کرده پل و نیز بانه ساختند و کنارهای آب گرفته بقدم ممانعت ایستادند حضرت صاحب قرانی جای
دیگر گذار پیدا ساخته فوجها لشکر ظفر قرین را بر شیده و پنهان از آن معبر بگذرانید شاهان چون
از عبور سپاه آگاه شدند بار دیگر فرار اختیار کرده بجانب بالای بدخشان روان شدند و در دره

ازتنگ که صل بغایت تنگ است و دو آب بزرگ آنجا بهم متصل میشود چریها و شودها بهم بربسته
مجموع ایشان ایستادند و لشکر فیروزی روی بایشان آورده بار دیگر گریختند و متوجه طرف
کنارانان شدند و از سر آب جیحون با دلی پر خون گذشته و کنارهای آب را محافظت کرده پای قرار
استوار داشتند و متغلای سپاه نصرت شعار بایشان رسیده آن سرکشان کوته بیداختی روی
بفرار آوردند و لشکر منصور شاه شیخ علی بدخشانی را اسیر و دستگیر کرده اسب و گوسفند بسیار
گرفتند و در اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که طایفه از مردم بدخشان گریخته در دره جمع شده اند
لاجرم آنحضرت جهان ملک را با گروه انبوه بر سر ایشان فرستاد و سپاه اعجاب به بدخشانیان در پیه
روت بعادت تاراج برآورده غنیمت فراوان بدست آوردند اما در حین مراجعت در تنگنای پس
راه بزرگان گرفتند و چون تنور حرب گرم گشت جهانملک گریخت و دشمنان چیره شده آنچه سپاه
امیر حسین غارت کرده بودند ستاندند و ششصد و سی سوار را فرود آورده اسب و جبه ایشان
تصرف نمودند و بعضی از ایشان را نیز بقتل آوردند و چون این خبر موحش بسمع مبارک حضرت صاحب قرانی
رسید آتش خشم جهان سوزش اشتعال یافته بی توقف سوار شد و ببالای کوه برآمد و از نهیبان آن
حادثه و صعوبت مسلک اکثر بهادران از رکاب همایون تخلف نمودند و آنحضرت با سیزده نفر بر سر
راهی تنگ که مرد دشمنان بود به آهنگ جنگ بایستاد و جنگ بتیر و کمان باز بده حربی آغاز نهاد که
بهرام خون آشام بر طارم نجیم از آن معنی ننگ آمده بعد از ان سعی و کوشش فراوان لشکر یان از آسیب
مقبلان خلاص داد از زبان فصاحت بیان حضرت صاحب قران گیتی ستان منقولست که فرمود که
مدة العمر بصعوبت آن جنگی ندیدم و معرکه بدهیبت آن مشاهده نکردم و از آنجانب باز بجاه پیاده
سیو بر سرکشیدن و نزدیک حضرت صاحب قرانی رسید و شبه آغاز کردند و دویست نفر دیگر از عقب
ایشان پدید می آمدند و از جمله عنایات ربانی که شامل روزگار حضرت صاحب قرانی بود یکی آنست
که در آن موقف هولناک ایلچی بوغا آغا که اعتماد قوت و توان در نفس خود دید که بی درنگ و تحاشی در
میان مخالفان دوید و چند تاجیک را سیلی بر کردنزد و بتقریر خوش و تکلم دلکش اشارت بحضرت
صاحب قران کرده با ایشان گفت که آن مخص که می بینید امیر تیمور کورکانست و اسپان شما را خلاص نموده
بشما میدهد از جنگ بیهوده چرا میکنید با دکان که نام آن شهسوار میان مردانگی شنیدند دست
جلادت از محاربه کشیدن داشتند و از همان جای که ایستاده بودند سر سکنت فرود آوردند و دو نفر از
آنجماعت بپای استکانت پیش آمده پیشانی ضراعت بر زمین نهادند حضرت صاحب قرانی با ایشان
گفت که آنچه از اسب و جبه که از لشکریان ما گرفته اید فرو دادیم و سپاه بیاد و سپاهید تا ما اسپان شما
تسلیم کنیم ایشان متقبل این معنی شدند و مراسم دعا و ثنا بجای آورده باز گشتند و حضرت صاحب
قرانی در کنف سعادت و اقبال معاودت نموده در اردوی همایون فرود آمد و اهل بدخشان غنایم
که از لشکریان اعجاب گرفته بودند جمع کردانیدند و تحف و هدایا از تنوزهای اسپ و قطارهای شتر
با آن منضم ساخته روز دیگر مجموع آنها را بنظر کیمیا اثر حضرت صاحب قرانی رسانیدند و مراسم خراج

به اطلاق اسیران فرمان فرمود و بعضی از آن مظفر و منصور در حفظ و حمایت ملک دادگر مراجعت نمود
وچون در وسط بدخشان نزول کرد در مقام تریکی جلایر و بعضی سپاه که از جنگ گاه گریخته بودند
آمده امرا التماس نموده عرضه داشتند که اگر بآن خباثت ایشان معاندان حضرت بظهور آید بشاید
حضرت پادشاهانه بجهة این معنی نکرد و به احضار آنجماعت فرمان داده در موقف عفو بازداشت
و معاندان ثبوت گناه بموجب یاساق مجموع را بنواخت

## ذکر مراجعت حضرت صاحب قران از بدخشان بسبب عصیان کیخسرو و شیخ محمد بیان و بیان مخالفت آنحضرت با امیرحسین نوبت ثانی

در آن اوان که حضرت صاحب قران گیتی ستان معاودت نموده به بدخشان نزول فرموده فرستاده امیر
حسین بآنجا آمده خبر رسانید که شیخ محمد سلدوز و کیخسرو ختلانی اتباع و اشیاع خود جمع آورده رایت
خلاف و عناد برافراشته اند امید آنکه جناب امارت مآب بر وی متوجه گردد تا به تیغ آبدار آتش فتنه
فرو نشیند صاحب قران کامگار را عجالة الملفه بر سمند باد رفتار و بعزم مراجعت سوار شد و در آن اثنا
شیخ محمد بیان سلدوز و امیر کیخسرو مکتوبی بجانب حضرت صاحب قرانی فرستاده بودند و التماس
امداد و معاونت نموده و آن مکتوب در راه بدست امیرحسین افتاده بود و امیر تیمور گورکان از آن تفهیم
اطلاع یافته چون حضرت صاحب قران به ارهنک رسیده به امیرحسین ملاقات فرمود خدمتش در مراسم
اعزاز و احترام غایت مبالغه بجای آورد و از دقایق تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل نکته فرو
نگذاشت و در خاطر خطیر امیر جهان گیر چنان بود که چون بنای مصافات و اساس موالات بعلائق و
شداد تاکید و تشیید یافته باید که امیرحسین آن مکتوب بنماید و آن راز سربسته بگشاید و امیرحسین خود
اصلا حکایتی از آن بزبان نیاورد و طریق یکرنگی مسلوک داشت و از جاده دوستی که مبتنی بر انشا
اسرار است بالکلیه انحراف جست و از این صورت اندک غبار ملالی بر صفحه ضمیر انور صاحب قران
نشست و چون بآن کشت در وثاق خجسته قرار گرفت سه شخص بخدمت مبادرت نموده معروض
داشت که امیرحسین در خاطر غدری دارد و میخواهد که شما را بگیرد هرچند این خبر موجب زیادتی
ملالی شد اما حضرت صاحب قران کامکار از کمال تمکن و وقار هیچگونه تغییر بخود راه نداد و آن
سخن را اعتبار نکرد متعاقب این خبر دیگری آمد و مکتوب خان بیان حضرت رسانید مضمون آنکه امیر
حسین با امیر موسی گفته که انتهاز فرصت نموده تا بگیرد و بعضی از مورخان گفته اند که حضرت صاحب
قران چون از مجلس امیرحسین بیرون آمد بوثاق همایون خود تشریف آورد دو نفر آمده صورت قصد امیر
حسین را نسبت بآن حضرت باز نمودند و از عقب آن دو نفر شخصی دیگر رسیده مکتوبی که امیرحسین از
زبان خان به امیر موسی نوشته بود مشتمل بآنکه فرصت نگاه داشته امیر تیمور را بگیرید بدست او دادند
و بمهر تقیید در حضرت صاحب قران از فرط نفس حکایت ثانی را نیز اعتبار نداد و باخود گفت که
این سخن غالب آنست که دروغ باشد چه اگر امیرحسین را اندیشه در خاطر بودی میتوانست که در مجلس
بظهور رساند و امیر موسی را بجا آوردی یا آن باشد که این امور بتحقیق نپیوندد و در مهمی بگفته راند و بعد از این اندیشه
حضرت صاحب قران موید دولت بیدار نفس همایون برسمند کرده وقت خرام سوار شد تا امیرحسین ملاقات
نموده بوسیله دیگری از حقیقت این حکایت استفسار فرماید و حجاب کلفت از میان برداشته آن
دغدغه از خاطر مرتفع سازد و چون بکنار آب رسید امیرحسین را در آنجا سواره ایستاده دید و قبل از
آنکه تکلم آغاز کند کشتی رسید و شخصی به تعجیل از کشتی بیرون آمده آهسته با امیرحسین گفت که یاغی
نزدیک رسیده لشکر حرب باید داشت امیرحسین دفع دشمنان را التفات و اهتمام صاحب قران
کرده و غلام دانسته روی بحضرت صاحب قران آورده گفت باید که بی تاخیر از آب بگذری و باد
حمله گوی گران سنگ و صولت شمشیر آتش آهنگ دشمنان خاکسار را از دره و وادی پراکنده گردانی که نه
چشم و بعضی دلاوران که از پیش رفته اند از عهده این امر بیرون نمی توانند آمد حضرت صاحب
قرانی با سپاه خود از جیحون عبور نموده و بنده چشم و سایر سرداران که در منقلای بودند پوشیده
به استیصال دشمنان نهادند ایشان چون از توجه امیر تیمور گورکان آگاهی یافتند و از آنجا رسیده
بودند عنان برتافتند کیخسرو از راه قبی بگین بطرف آلای رفت و زنده چشم او را تعاقب نموده
و شیخ محمد سلدوز بجانب خجند گریخت و حضرت صاحب قران در عقب او شتافت و خدمتش از جیحون
گذشته تا انزار در محلی قرار نگرفت و آنحضرت مظفر و منصور بازگشته در خطه کش نزول فرمود و امیر
حسین بیمن مساعدت و اهتمام آن برگزیده رحیم و رحمن از نکایت دشمنان امان یافته از ارهنک
بجانب بلخ توجه نمود و در قلعه هندوان تمکن و استقرار یافت و فراخنه بعرض فرقدان رسانید و چون
استادان کارخانه نحن قسمنا بسوی تفویض خلعت سلطنت بر قامت قابلیت امیر بی عدیل و نظیر
تیمور موید جهانگیر دوخته بود و ظهور این معنی در عالم اسباب توقف بر آن داشت که شائبه
وجود طالبان ملک از میان برخیزد لاجرم در این ایام چندان صفات نکوهیده بر طبیعت امیرحسین
مستولی گشت که امرا و اعیان و لایه روی از مصافات و موالات او گردانیدند و از آنجمله حرص مال و
امساک بکمال بر مزاج او استیلا یافت و با آنکه حضرت صاحب قران نیکو عهد پاک اعتقاد از لوازم
وداد و وظایف اتحاد نکته نامرعی نگذاشت امیرحسین بر این غدر و مکر میگشت و به افساد خویش خود
بولاد بوغا و امیر خلیل سرچشمه محبت و وداد را بخار و خاشاک بیوفایی و بدعهدی تیره و مکدر میکرد این
تا صحیفه عهد و پیمان بر طاق نسیان نهاده مکر و حیله آغاز کرد و تواجیان فرستاد که از متعلقان و
منتسبان حضرت صاحب قرانی هر که اسم و رسمی داشته باشد مجموع را بجلاء وطن تکلیف نموده از خطه
کش بیلخ آورند و شیرین بیک آغا را که خواهر حضرت صاحب قرانی بود بسبب آنکه شوهرش امیر موید
پسر جاورچی در سرشاب کشته گریخته بود هم به بلخ برد و امیر موسی را که در آن طرف آب مصاحب آن
حضرت بود باکوچ طلب داشت و این حرکات نالایق مؤکد امارات و علامات قصد امیرحسین شد که نسبت
با حضرت صاحب قرانی اندیشیده بود و امیر بانگین ملحقت بیان نشان و در این ولا که بدیده دور بین
در صفحات حالات امیرحسین از روی امعان نظر بنگریست دانست که خدمتش عهد و میثاق را یکسو نهاده
مترصد آنست که دست بردی نماید لاجرم همت عالی نهمت بر دفع آن حادثه گماشته به مقتضی کریمه و شاورهم
فی الامر عمل نمود و امیر موسی و ارکان دولت مثل امیر داود و امیر شاه بوره و امیر جاکو و امیر سیف الدین

و غیرهم را در مقام شفقت آورده از مکر و حیله امیرحسین و دفع ورد آن سخن را تدا ایشان متفق الکلمه
گفتند مطلقا بر عهد و پیمان او وثوق و اعتماد نیست تکیه بر عهد او باد مباشر کرد و ما جمعی
نیکخواهان را بیقین معلوم شده که وی داعیه مکر و غدر در خاطر دارد و اگر بزودی در این باب فکری
کرده نشود شاید که امری روی نماید که دست اقتدار از دامن تدارک آن قاصر آید اکنون صواب چنان
مینماید که یکدل و یکجهت شده لشکرها جمع آوریم و همگی همت بر دفع او مقصور گردانیم و اگر در این امر
اهمال و اهمال ورزیم عرض و مال همگنان در معرض تلف آید و آن زمان مفید نیافتد ندامت حضرت
صاحب قران گیتی ستان آن سخنان را بسمع رضا اصغا نمود و در مخالفت امیرحسین با ایشان همداستان شد
و در اثنا شهرت علی پادرخشی پسوری بی رخصت در آن خلوت در آمد و امرا را از مخالفت امیرحسین
تحذیر نموده از وخامت عاقبت آن بترسانید و امرا از کلمات او متاثر شده از خلاف و عناد اندیشه مند
گشتند و از روی انصاف آن سخن گرفته که عقل معاش نتایج آن بپایان رسانیدند و تهیه اسباب
محاربه اشتغال فرمودند

## گفتار در نهضت حضرت صاحب قران بجانب بلخ با دلیران صف شکن و انقراض دولت امیرحسین بن مسلای بن امیر قزغن

چون امرا و نوئینان از افعال ناپسند امیرحسین ملول
و متنفر گشته از بأس و سطوت او هراسان شدند و امیر صاحب قران با این غدر و مکر او از حد گمان بیرون رفته
بیقین پیوست امیر و امرا در مخالفتش همداستان شده با یکدیگر عهد و پیمان بستند و چون جبلت
حضرت صاحب قران عدو بند قلعه گشای از سمات نفاق و فریب مبرا و معرا بود آوازه خلاف امیرحسین
شایع گردانیده باحضار لشکرها فرمان داد و هندو فرقه را بطلب شیخ محمد بیان سلدوز که از مهابت
امیرحسین گریخته بود و بدان دیار رفته فرستاد و چون سپاه نصرت انتساب بدرگاه خسرو کامیاب روی
آورده مجتمع شدند بانتقاد و جوانغار و قول و منقلای ترتیب داده بطالع سعد و بخت فرخنده از خطه
کش بیرون آمد و یاسامیشی قتلغ بعهده امیر موسی کرده خود با طایفه از شیران بیشه هیجا و نهنگان دریای
وغا در مقدمه روان شد و چون طی مسافت نموده بخار در رسیدند امیر موسی جاذبه عادت قدیم او بود دیگر
یکرنگی و حضرت صاحب قران کردن و اقتدار اصلا ملتفت نشد او امیر موسی نشد و سیورغتمش اغلان
با امیر موید و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان سپاه و ملازمان درگاه بر سم منقلای از پیش روان ساخت
و قول را بفر طلعت همایون خود زینت و زیب داده رایت ظفر پیکر برافراخت و افواج لشکر چون
امواج بحر اخضر در حرکت آمدند و چون سیورغتمش اغلان با بهادران ظفرنشان به ترمد کهنه رسیدند
هندوشاه و خلیل که منقلای لشکر امیرحسین را با شلیغ شش قدم جلادت پیش نهاده بمجرد دیدن سپاه
ایشان پشت داده زرد روی و خشک لب از آب آمویه بگذشتند و به بلخ رفته دستار نام و ناموس
شستند و در آن ولا عالیجناب سیادت مآب نقابت قباب نبوت انتساب سلیل ائمه معصومین اتحاد آل
طه و یاسین امیر سید برکه که از عظماء سادات مکه بحسن خلق و صفای سریرت و طهارت ذیل و صدق گفتار
امتیاز داشت جهت اوقاف حرمین شریفین نزد امیرحسین آمده بود و امیرحسین با آنکه از محصولات وقف
چیزی به آنجناب نداده و تعظیمی لایق نیز تقدیم نرسانید و روز کار به بهتان زبان با او خطاب میکرده

تا اکبرکه گویا از گندی نیست زبان مرد یستی هم مناد و مرضعی ممالک اسلام سلول و مستقر بود بجنبه خاطر
از بلخ بیرون آمده روی توجه بدیار ما وراء النهر نهاد و در موضع بیاکسه فرحی تر مدات بحضرت
صاحب قرانی پیوسته طبل و علم پیشکش کرده بزبان فصاحت بیان گذرانید که توجه حیث شئت فانك
منصور و حضرت صاحب قران که منظور نظر الهی بود از وصول اظهر پادشاهی در فاتحه دولت و مقدم
جناب سیادت پناهی در اوان نهضت بغایت مبتهج و شادمان گشت و تمامی اوقاف حرمین را بآنجناب
مسلم داشته از وظایف اعزاز و احترام دقیقه مهمل نگذاشت و بیان ایشان الفت و استیناس از حیز
تخمین و قیاس بیرون واقع شد چنانچه مرویست که حضرت صاحب قرانی و جناب ولایت پناهی معتقد
الصحبة اوقات بایکدیگر بسر برده اند و بعد از وفات نیز در یک جا آسوده اند القصه حضرت صاحب
قران و جناب ولایت پناهی به امل فسیح و نیت درست از بیارد حرکت آمده تا عقبات نزول فرمود و امیر
جاکو را بجمع لشکر اطراف نامزد کرد و او بموجب فرموده عمل نمود و ایل سلدوز و غیرهم را فراهم آورده
به اردوی همایون فرستاد و خود بجانب ختلان شتافت تا لشکر آن موضع را نیز در سلک ملازمان
کرپاس کرده و اساس منتظم گرداند و در آن طرف آب بموضع اوراج شیخ محمد بیان با صد و فرقه که بطلب
او رفته بود بموکب همایون پیوستند و چون موضع خلم معسکر ظفر قرین گشت شاه شیخ محمد والی بدخشان
و امرا و لجانیو که از قبل امیرحسین حاکم قندوز بود با لشکرها به اردو رسیده به انواع نوازش سرافراز شدند
و همچنین امیر کیخسرو که دست از حکومت ولایت ختلان باز داشته از بیم امیرحسین روی به الای نهاده بود
بعزم بساط بوسی قیام کشت و امیر جاکو نیز با سپاه ختلان برسید و تمامت امرا و اعیان الوس و جغتای که از
کردار ناصواب و تندخویی امیرحسین متبرم و کوفته خاطر شده بودند روی بدرگاه فلک اشتباه حضرت
صاحب قرانی نهاده کمر خدمت بمیان بستند و آنحضرت شیخ علی بهادر را با طایفه از دلاوران در مقدمه
روان کرد و امیرحسین نیز جمعی از بهادران را پیش فرستاد و جنگ صعبی بین الفریقین روی نموده سپاه
نصرت شعار مخالفان را منهزم ساختند و شیخ علی بهادر جوبان سرمدار را دستگیر کرده کشان کشان
بدرگاه فرخنده نشان آورد و حضرت صاحب قران در این اثنا سیورغتمش اغلان را بر سریر خانی نشانده
چند روز بعشرت و شادمانی بسر بردند و بعد از آن لشکرها مرتب داشته و رایت استیلاء برافراشته متوجه
بلخ شدند و معاندان این حال را امید ندیده چشم با سپاه شبورغان به اردوی عالی ملحق گشت و باتفاق قلعه
هندوان را مرکز وار در میان گرفتند و گرداگرد آن سور انداختند و از حصار سوار و پیاده بیرون فزون
از حد و شمار بیرون آمده جنگ بنیاد کردند و در آن وقت شاهزاده جلادت شعار امیرزاده عمر شیخ بهادر
بن امیر تیمور گورکان که در سن شانزده سالگی بود بقدم جرات پیش رانده داد مردی و مردانگی داد و از
شصت قضا تیری گشاد یافته برفت پایش رسید که از جانب دیگر بیرون کرد جراحان بسختی گرم کرده
بمرهم راجان داغ کردند که تیغ از زیر قدم بیرون آمد و شاهزاده با وجود خردسالی دست در دامن
تحمل و اصطبار زده هیچگونه تلون و اضطراب نکرد و روز دیگر که خسرو ثابت و سیار بعزم تسخیر این
قلعه فیروزه فام بیرق ظفر نگار برافراخت جوانان جانبین روی بمیدان نهاده دست به تیر و تیغ گشادند

ومعجان سبز و آوینه بهادران امیرحسین روی بگریز آورده بناه بحصار بردند و در چنین وقتی امیر
حسین از غایت بخل و امساک که بر طبیعت او غالب بود قوت آن نداشت که زر و سیم و مایه جان
شیرین سازد و بکم و بیش دست ببذل مال یازد    چو دادی ز شمشیر زن زر دریغ
دریغ آیدش دست بردن به تیغ امیرحسین از کمال خوف و دهشت در وادی بیت و حضرت صاحب
قران ظفرقرین کس نزد او فرستاد که اگر جان میخواهی روان از قلعه بیرون آی و بقدم اخلاص بجاده
مطاوعت بپای امیرحسین چون راه نجات و خلاص از اطراف و جوانب بسته دید و از پس و پیش سیلاب
بلا و عنا بهم پیوسته دست تضرع در دامن استیمان زده پیرهن رکوع را باخفاقی که اختیار کرده بود
نزد حضرت صاحبقران روان ساخته گفت که در مقام انقیاد و اذعان فروختم متابعت و مطاوعت
جان ستانم و متعاقب آن دیگری را فرستاده پیغام داد که آفتاب دولت من بجدت و الادسین و کوکب
اقبال من از خانه عز و برج شرف بدرجه هبوط و منزل وبال انتقال کرده در خاطرم که سعادت
و فیروزی همعنان داری همین است که بجان من بخشایی و راه بمن بکشایی تا از این تنگنای محنت و
بیرون آمده روی بکعبه معظمه نهم و زیارت بیت الله بجای آورده از جرایم و آثام زبان باعتذار و
استغفار گشایم مراحم خسروانه التماس او مبذول داشته از موقف عنایت و مرحمت فرمان نافذ شد که
هیچ آفریده باید که مزاحم و متعرض او نشود تا بیرون آمده بهرجا که خاطرش خواهد برود باز امیرحسین کس فرستاد
که فردا بیرون می‌آیم مشروط بانکه امیرتیمور گورکان عهد و پیمان در میان آورده قصد جان من نکند و هیچ
آفریده را نیز نفرماید که متعرض من نماید و حضرت صاحبقران که در عهد و وفا و صدق و صفا ملکه در
جمیع فضایل نفسانی سرآمد سلاطین زمان و خواقین دوران بود بر آنجمله پیمان بست و قرار بر آن یافت که
روز دیگر بسلامت بیرون آمده هرجا که خواهد رود و امیرحسین بمعنای این کلمه که
بدعهد را چو حق شکنی بیتاد در آن سخن اعتماد نمود و چون زمانه لباس سوگواری در بر افکند امیرحسین
با دو نوکر بیرون آمد و از کمال دهشت و حیرت ندانست که کجا رود و کیف ما اتفق قدم بهر طرف می‌نهاد
تا بشهر کهنه افتاد و قریب بصبح شد و نوکرانرا از خود بهانه جدا ساخته خایف و گریزان بر بالای
مناره مسجد جمعه شهر بیان که از آسیب تعرض لشکریان تا آن روز وقت کندن و تخریب عمارات
سالم مانده بود و دست حادثات ایام معزول بکه بیان آن نرسیده رفت و ندانست که
از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست  و از عجایب حالات
و غرایب اتفاقات آنکه شخصی اسبی گم کرده بود و هرچند بجست نیافت ناگاه بر خاطرش گذشت که بر آن مناره
بالا رود و نظر باطراف و جوانب دشت و صحرا اندازد شاید که شاهی کم شده بخشش دراید یا صهیل اسب بگوشش
رسد    دشت سم بدیت کارانجا دکم شده ارغون آید بگوش صاحب اذجه ایکاست وحناوند اسب مفقود
چون بر آن مناره برآمد امیرحسین را دید و شناخت و خدمتش در ایام رفاهیت با انکه بی صحبت نکفت
کندم بریان بهیچ مبادند بهلوان میناد در آن حال از بیم جان مشتی مروارید غلطان بدان شخص داد و در
سرخویش مبالغه‌ای دو مواعید خوب او را امیدوار گردانید و آن مرد امیرحسین را بسوگندان غلیظ مطمئن

خاطر گردانیده فرود آمد و بدرگاه حضرت صاحبقران رفته صورت قضیه را بتفصیل معروض داشت
و شاه و سپاه بران حال اطلاع یافته پیاده و سوار بجانب مناره شتافتند امیرحسین چون دید که گروه
انبوه با شتیانی دیدار عزیزش شجه انداز از بالا بزیر آمده در سوراخ دیوار منار مسجد در خزید و چون
دست اجل گریبان جانش گرفته بود متقاضی از دامان جامه‌اش در بیرون ماند مردم ببالای مناره رفته
ندمتش را یافتند و از آنجا مراجعت کرده پی شکاف دیوار بردند و از شکافش خواجه وار بیرون کشیده
و دست بسته نزد حضرت صاحبقران رسانیدند    کسی که گردن از امرت کشید گردنش
به آستان تو اکنون کشان کشان آورد  حضرت صاحبقران پاکیزه سیرت صافی سریرت نخواست که از
مقتضی عهد تجاوز نموده هیچ گونه تعرضی بدو رساند و روی بامرا آورده فرمود که من از ریختن خون
او گذشته ام و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته چون او را از مجلس بیرون آوردند امیرکیخسرو ختلانی
اضطراب آغاز نهاده معروض حضرت صاحبقران گردانید که امیرحسین برادرم کیقباد را کشته
است او را بمن باید سپرد تا بمقتضی شرع شریف قصاص رسانم آنحضرت کیخسرو را تمکین داده فرمود
که تو از سر این دعوی بگذر که عاقبت وخامت خون ناحق بروزگار او خواهد رسید و در اثنای این
و شنید حضرت صاحبقران ظفرقرین یاد ایام گذشته کرده و حقوق مصاحبت قدیم بخاطر گذرانید
در بی‌اعتباری دنیا بدیده تامل نگریست و از تلخی زهر فراق او بجای ترکان آغا خواهر امیرحسین که حرم
محترم حضرت صاحبقران بود حزن و الم بر ضمیر اشرف او استیلا یافته بگریست امرا و الجایتو
که از نیک و بد ایام واقف بودند و بیرون زبان جمهور و اعوام عارف چون رقت آنحضرت و امارت
خلاصی امارت شاهی مشاهده کردند دانست که اگر امیرحسین پای از آن ورطه بساحل نجات نهد
همه را دست از جان شیرین باید شست لاجرم بگوشه چشم اشارت بامیرمؤید و امیرکیخسرو کرد ایشان این معنی
دریافته بی رخصت از عقب امیرحسین شتافتند کار او را باتمام رسانیدند و در بعضی امیرحسین را با خانی که بر
گزیده او بود از میان برداشتند و دو پسر دیگرش که یکی بطرف دیار هند رفتند و در غربت بمرد و باد ران
پیوستند و لشکر منصور بر قلعه هندوان مستولی شده مجموع خزاین و دفاین امیرحسین را با خواتین و نسوان
و متعلقان او نزد حضرت صاحبقران جهانستان آوردند و آنحضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان
و الوس آغا دختر امیر بیان سلدوز و اسلام آغا بنت امیرخضر یسوری و خان ملک آغا ترکان خاتون را در حرم
خاص جای داد و سونج قتلق آغا دختر زاده شیرین خان که بر سایر خواتین امیرحسین سمت تقدم داشت بپیرعلی
جلایر داد و دیگر خواتین و قمایان و دختران را به امرا و مقربان و ملازمان نامزد فرمود دنیا و عقبی
که هر روز دست در گردن شوی کند و حریفی که هر شب دل مهر دیگری نهد کوس سعادت در مقام وزند
هرساعت و خطبه سلطنت هر جمعه بنامی خوانند تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ و این واقعه عظمی در
رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد بعد از قتل امیرحسین فرمان جهانمطاع شرف نفاذ
یافت که مردم از قلعه هندوان بشهر بلخ روند و در آن موضع آغاز عمارت کرده متوطن شوند و حصار
مذکور را ویران ساخته تمام فراوان بدست لشکریان افتاد فقر و احتیاج درمیان ایشان مانند عنقا

وکیمیا نایاب شد **گفتار در جلوس میمون حضرت صاحبقران سعادتمندی و نهضت آنحضرت**
**در بهار ... از بلخ بدار الملک سمرقند** چون بمقتضی کلمه کریمه وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ فراش کارخانه
تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بساط حکومت و سلطنت امیرحسین بن امیر مسلا را در نوشتند منشیان دیوان مالک ممالک
ایجاد و انشا باقتضاء وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ منشور يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ
بِالْحَقِّ بنام خجسته فرجام حضرت صاحبقران کشورستانی قطب الحق و الدنیا و الدین امیرتیمور گورکان
نوشتند بیان این سخن آنکه در آن زمان دم استبداد و استقلال میزد و بزبان او بیمراد لفظ انا و لاغیری
جاری میگشت بتیغ قهر ملازمان بارگاه گردون اشتباه که موافق حکم شریعت غرا و ملت بیضا بود کشته شد و
مجموع ممالک در تحت تصرف بندگان درگاه آمد و آوازه این فتح ارجمند در اطراف دیار خراسان و ماوراءالنهر
شیوع یافت حیرتی عظیم و رعبی قوی بر خاطر اقاصی و ادانی مستولی شد و بجهت تأکید قواعد بنیان و
تشیید مبانی پیمان امرا و نوئینان و وجوه و اعیان الوس جغتای و غیرهم که در ولایت بلخ متوطن و مجتمع بودند
مثل امیرشیخ محمد بن بیان سلدوز و امیر اولجایتو ابردی و امیرکیخسرو ختلانی و امیرداود که از قوم دوغلات
بود و امیرسارهبوغا جلایر و امیرحاجی برلاس و امیرزنده‌چشم ابردی و شاه شیخ محمد بدخشانی و دیگر سرداران
و نوئینان باتفاق سادات عظام و اهل بیت کرام که آیه کریمه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى
در شان ایشان نازل شده و حدیث إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي در شان آن طبقه عالی‌مکان
روایت کرده اند مثل عالیجناب معالی‌ایاب افتخار اعاظم السادات صاحب الکرامات و المقامات
سید برکه و خانزادگان ترمد خانزاده ابوالمعالی و خانزاده علی اکبر که در صحت انساب ایشان محل
سخن نیست حضرت صاحبقران را بر سریر جهانبانی نشاندند عهد و بیعت با آنحضرت تازه کردند و سرداران
بمراسم معهوده و عادت خویش مراسم جلوس بجای آورده زانو زدند و دم و دعا نثار کرده
و پادشاه صاحبقران خواندند و جلوس همایون آنحضرت در دوازدهم رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه
اتفاق افتاد صاحب جرش وحش گوید    ز حشمت فزون بود هفتاد و یک    قضا گفت شه را که الملک لک
جهانرا که میباشد بیخ خراب    برآمد ز شرق بلند آفتاب    سعیدا که بر تو نکش مسعود
فلک را در تخت که خورشید بود    برآمدش نام یعنی جدید    ومن شانه فیه باتی شدید
موطفاغی شه شیرمرد    خدیو جهانگیر گیتی نورد    و چون حضرت صاحبقران بر سریر سلطنت و جهانبانی
تمکن یافت در خزاین و دفاین امیرحسین را که سالهای دراز را بدست حرص و آز جمع آورده بود بگشاد و
مجموع اعیان حضرت و ارکان دولت و طبقات حشم و افراد خدم بمواهب بیکران و عطایا بی پایان کامکار
و بحر استظهار گردانید و چون از ضبط و یاسامیشی ولایت بلخ پرداخت مراد پیرجو و امیرکوبر برلاس را حکومت
آنجا نصب فرمود و بعزیمت دیار ماوراءالنهر رایت نصرت شعار برافراخت و بر جیحون پل بسته از آب در عنان
شتاب ملک و رکاب بگذشت و امرا و سرداران و بهادران را که مراسم جانسپاری و خدمتگاری بتقدیم رسانیده
بودند مناصب لایق و مناسب داد و بعد از چند روز که در حلکا قبة الخضرا کنش توقف نموده بود و از ترتیب
ملازمان موکب همایون فراغت یافت عنان عزیمت بجانب سمرقند انعطاف داد و اهالی آن سرزمین مشمول

عنایت و مرحمت حضرت صاحبقران مفتخر شدند و آنحضرت همت پادشاهانه بعمارت قلعه و
حصار و ابنیه رفیع مقاعد و سرایهای زرنگار گماشت و آن بلده جنت مثال را مرکز رایت دولت و اقبال
گردانیده پایتخت ساخت و بوجوه التفات بتدارک خللها که سابقا بآن ولایت راه یافته بود اهتمام ...
و امیرموسی که در هنگام توجه حضرت صاحبقران از موکب عالی تخلف نموده بود چون خبر قتل امیرحسین
و فتح قلعه بلخ شنید بترکستان گریخت و آنحضرت جنکی قوچین را با طایفه از بهادران بطلب او فرستاد و جنکی
با امیرموسی رسیده میان ایشان جنگ واقع شد و امیرموسی منهزم شده و جنکی قوچین اغرق او را گرفته
روی بپایه سریر اعلی نهاد و امیرموسی بطرف نیکی رفته در کوه و صحرا سرگردان میگشت تا بار دیگر امیرقرالعاج
برادر امیرحسین بر حسب فرموده با مردم کار آزموده متوجه شد و چون امیرموسی بر این صورت اطلاع یافت
و حال آنکه اکثر راهها را احکام ترکستان مضبوط ساخته بودند بالضرورت از آب آمویه گذشته متوجه شیرغان
شد و بی بدیده چشم پیوسته باغوا و اضلال او اشتغال مینمود و از اثر مصاحبت امیرموسی بآن جان رسید
آنچه رسید    نحت موعظه بر حسب این حروف که از مصاحب ناجنس احتراز کنید و در نیمیاه
مذکور حضرت صاحبقران جهانگشای طرح قوریلتای انداخته بطلب اشراف و اعیان الوس جغتای فرستاد
الحاصل مجموع ایشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند مگر زنده چشم پسر محمد خواجه ابردی که بشوق
امیرموسی از جاده مستقیم انحراف جست حضرت صاحبقران کامکار ایلچی فرستاده از وخامت
مخالفت او را تحذیر نمود و بتوجه قبله اقبال و کعبه آمال تحریص فرموده زنده چشم شرایط اعزاز و
احترام بجای آورده فرستاده را تکمیل کرد و وعده داد که در عقب تو با تیغ و کفن می‌آیم اما فتح خویش
وفا نکرد و در این ولا شخصی که بر قول او وثوق و اعتماد تمام بود از جانب شیرغان آمده بسمع همایون رسانید
که زنده چشم بی شبهه یاغی شد و نخواهد آمد و قبل از این امیرزاده بهرامشاه ارلات و پیرپش پلانجی با امیرحسین
در مقام یاغیگری آمده بودند و چون جزاء بار را واقف اقتدار صاحبقران کامکار شنیدند از جانب
خراسان در غایت محبت و مسرت روی بدرگاه آنحضرت آوردند زنده چشم چون از توجه ایشان آگاهی
یافت با اسباب معاشرت از نقل و شراب و آنچه از این باب ممکن بود بسر راه امیرزاده آمد و در
موضع دقیه بیلاقی بساط نشاط گسترده ایشان را طوی داد و چون از اعیار خمر دماغها گرم گشت بهرامشاه
را با پیرپش گرفته بند برپای هر دو نهاد و برادر خود پیرمحمد سپرده در مجلس خاص با او گفت که این دو شخص
را به اردوی امیرتیمور گورکان برسان و در خفیه با پیرمحمد گفته بود که مهم ایشان را در اثناء راه بقطع رسان
و پیرمحمد ارلاتیان را فرسنگی چند برده در عمارت بهرامشاه و پلانجی را بقتل رسانید حضرت صاحب
قرانی چون بر این قضیه نهانی مطلع شد با امرا و الجایتو گفتند که تا بشیرغان میایید وقت تا فرایند خود را
ملامت و فضیحت کرده بقوریلتای حاضر گردی امرا و الجایتو گفت از آن میترسم که نصیحت من مفید نیفتد و
میان نجلت زده و شرمسار شوم حضرت صاحبقران عذر امرا و الجایتو مسموع داشته هم باستصواب
او پیرش خواجه یوسف و تابان بهادر را بشیرغان فرستاد تا زنده چشم را بهر طریق که تواند در سلک
ساتر ملازمان و خدم منتظم گردانند و خواجه یوسف و تابان بهادر چون بشیرغان رسیدند با ملاقا

کردند آن بجز ایشانرا گرفته مقید ساخت **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بجانب شبرغان و اختصاص یافتن زنده چشم بعنایت سلطانی و مخالفت او نوبت ثانی** چون جرقید و حبس خواجه یوسف و ثنایان بهادر بگوش شهریار زمان آتش خشم او در التهاب آمده با لشکری بیکران متوجه صوب شبرغان شد و از آب جیحون عبور نموده چون بمقصد رسید زنده چشم در قلعهٔ آنجا متحصن گشت بهادران سپاه منصور حصار را در میان گرفته سورن انداختند از خروش کورکه و کوس و خروش نامداران صاحب ناموس ولوله در این گنبد آبنوس افتاد زنده چشم فی مرده وقی زنده در بیرون شد مهم خویش مدهوش و حیران ماند و عاقبت بجز اعتراف بگناه چاره ندید و دست در دامن استیمان زده امرا و ایلچیان را شفیع ساخت و خدمتش در آن باب بخان ملازم بعرض رسانید التماس نمود که جرایم زنده چشم را بزلال مرحمت و احسان حضرت صاحب قران خطابخش بعون ش بدیر محو فرماید و چون لشکر دست از محاصره و محاربه باز داشتند و حیرت و دهشت او کم شد با شمشیر و کرباس بر در بارگاه کردون اساس حاضر کرده التماس امرا و ایلچیان بشرف اجابت مقرون شده آنحضرت از سر خون زنده چشم در گذشت بلکه بنوازش و ملاطفت پادشاهانه او را امیدوار ساخت و بعد از آن زنده چشم امیر موسی را باحرز بیرون آورده به بندگان عتبهٔ علیا سپرد و حضرت صاحب قرانی زنده چشم را بلطف و عنایت بی نهایت اختصاص داده عنان عزیمت بمستقر عز خویش معطوف ساخته چون بشهر سبز رسید جمیع اهل امیر موسی را بتشریفات عواطف احسان و امتنان خویش نواخته و ریان ساخت و بوظایف اکرام و احترام امرا و قیام نموده و طوی پادشاهانه مرتب داشته فاسقش را بخلعتهای گرانمایه بیاراست و حکومت ایل و الوس او را بوی ارزانی داشته و زبان اعتذار امیر موسی باین کلمه جاری گشت که

از من گنه آید و من آیتم — و ز تو کرم آید و تو آنی

و چون کلاب قضا منشور ادبار زنده چشم را بتوقیع حرمان دنیا و آخرت موشح کرده بود سر خلاف بار دیگر از گریبان عصیان بر آورده پای جسارت در میدان طغیان نهاد بیان این سخن آنست که خانزاده ابو المعالی ترمدی بتصور آنکه ظهور مهدی آخر الزمان سلام الله علیه نزدیکست این حدیث شایع کرده اید که من حضرت ختمی پناه را صلی الله علیه و سلم و علی مرتضی را علیه السلام بخواب دیدم که مرا بتقویت دین مبین و شرع متین مامور کردانیدند و من درین باب مساعی جمیله مبذول خواهم داشت و بدین افسانه و افسون خاص و عام را فریفته زنده چشم ساده لوح را نیز از راه برده و خاطر مخالفت حضرت صاحب قران کامکار قرار داد بسعی ابو المعالی ملحق شد و باتفاق دست بغارت و تاراج ایل و الوس بلخ آوردند و چون خبر این امر باسماع جمع اشرف شهریار کامکار رسانیدند خطای بهادر و ارغونشاه بهادر را با فوجی از سپاهی تیز چنگ آهنین چنگ برسم ایلغار فرستاد تا شرر شری که مشتعل شده بضرب تیغ آبدار منطفی گردانند و چون سپاه نصرت انتما بترمذ رسیدند زنده چشم سپاهی ایشان دیده که بخت و ست از آب گذشته بر ابراخاب ساخت و لشکر شبرغان که باخت و رفته بودند دو دیگر بازگشتند و از صدمت سپاه ظفر پناه گریزان شده سراسیمه و حیران بجانب پلشنا رفته ولیرا ماند حال خویش خراب یافته و بهادران ظفر انتساب از عقب رسیده دست بر تیغ و کمان بردند و بزخم پیکان جان ستان بسیاری از ایشان بخاک هلاک انداختند و جمعی کثیر خود را در آب

افکن

افکنده غریق بحر فنا شدند و اندکی از آنجماعت بمشقت بسیار رخت حیات بساحل نجات کشیدند و زنده چشم گریزان با قلیلی از خویشان و خدم با قلعهٔ شبرغان انداخت و اسباب حصارداری مرتب ساخته بنیاد تکبر بادرفش طپانچه مستحکم ساختند و حضرت صاحب قران کامکار چون دانست که زنده چشم پشت استظهار به دیوار حصار باز نهاده فرمان داد تا امیر جاکو بالشکری متوجه شبرغان شود و او بموجب فرموده از آب گذشته سپاه منصور قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و زنده چشم با دلی پژمرده و طبیعتی افسرده آن زمستان در تنگنای محاصره بسر برد و چون لشکر سبزه و ریاحین باطراف باغ و دشت محیط شدند و شرارت سرما بحرارت هوا بدل یافت زنده چشم دست ضراعت در دامن حمایت امیر جاکو زده زبان تضرع و استغفار برکشاد و امیر جاکو او را بعاطفت حضرت صاحب قران مرحمت شعار امیدوار کردانید زنده چشم از حصار بیرون آمده در مقام خجالت و ندامت سر در پیش افکند و امیر جاکو او را مصحوب خویش ساخته بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسانید و ما را با تقانی زانو زده ملکات ملکات حضرت آقانی را شفیع جرایم او ساخت و کرم جبلی ذات جمیع صفات حضرت صاحب قرانی عصیان و طغیان زنده چشم را بلطف و احسان مقابله فرموده بر ضعف و شیخوخت او بخشود و حکم کرد تا هرچه لشکریان از ولایت او براو لجای گرفته بودند باز دهند و آنحضرت اقسام رجال و خیول و دواب فزون از حساب بزنده چشم داده بزبان عفو و نصیحت با او خطاب کرد که ما از گناهان تو در گذشته خون ترا بخشیدیم بموقوم بجان خود بخشای و خیال محال از دماغ بیرون کن و به یقین بدان که دولت مرغی نیست که بهر آشیانه فرود آید و مملکت عروسی نیست که بهر کس چهره نماید عنایت ازلی تا شامل حال کسی نشود و بخشش لم یزلی نامعرون بروزگار کدام دولتمند کردد و الله یختص برحمته من یشاء و با این همه الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه خبث طبیعت و در جوهر جبلت زنده چشم او را بر مکر و خدیعت و کفران نعمت باعث و محرص آمد و چون تدبیر آن بدخواه بداندیش موافق تقدیر ملک قدیر نبود از آن همه سعی و کوشش جز حرمان و خسران چیزی روی ننمود و جسارت او موجب خسارت وی گشت چنانچه عنقریب از سیاق کلام بوضوح خواهد پیوست **ذکر توجه حضرت صاحب قران بجانب مغولستان و معاودت نمودن در حین کامرانی و رفتن آنحضرت بار دیگر بیان صوب جهت عصیان بعضی از ترهت یافتگان** چون سپاه جته چند نوبت بدیار ما وراء النهر آمده بودند و داعیهٔ استیلا و استعلا برافراشته در این حضرت صاحب قران نصرت قرین خواست که ایشانرا گوشمالی دهد که بعد از این خیال محال بدماغ خود راه ندهند و پای جرات و جسارت از حد خویش فراتر ننهند لاجرم جمیع سپاه فرمان داده در شهور سنه اثنین و سبعین و سبعمائه موافق تنگوز ییل مانند امواج بحر در حرکت آمده چون از آب جیحون گذشت کمیه و اورنک نمود که هنکام دی بسته داغ ایلی و بندگی بر جبین نهادند و خاطر خطیر حضرت صاحب قران جهانگیر از آن مهم فراغت یافته بضبط ایل و الوس که بتجدید در تحت تصرف و تسخیر ملازمان بارگاه ملک اشتباه آمده بودند کیکی تیمور را نصب فرموده و در ضمان تایید ملک ذو الجلال بفیروزی و اقبال خود معاودت نموده و مقارن وصول آنحضرت بمرکز دولت خبر رسید که کیکی تیمور حقوق نعمت فراموش کرده به اعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نموده است و در آن ایام بهرام جلایر که حضرت صاحب قرانی در تاشکند بواسطه

تکفل اهتمام او نسبت باحوال ملازمان خاصه عتاب فرموده و سرزنش کرده بود و گفته بود که زود باشد که از خانهٔ خویش محتاج بنشینی در سلک بندگان سده سنیه انتظام داشت حکم واجب الاتباع صادر شد که او با امیر عباس و ختای بهادر و شیخ علی بهادر روی جلادت بدفع کیکی نمو آورند ایشان بر حسب فرمان روان شده و معابر و مسالک طی کرده چون در جانب یا مغی رسیدند ایل بهرام جلایر بتجرات امیر سده خوندی که باحد متش عداوت قدیم داشتند خواستند که او را بکیرند بهرام از عذر ایشان آگاهی یافته و صورت حادثه با امرا در میان نهاده بنابر مصلحت وقت آن سخن را نهان داشته و قصد استمالت داده غافل ساختند و هر دو سپاه بر کنار آب عایشه خاتون که میان ایشان حایل بود صف زده ایستادند و مقارن این حال ختای بهادر در باب تاخیر جنگ و رعایت حزم سخنی گفت و شیخ علی بهادر رقم قبول بر آن نکشید و ختای بهادر تاب تحمل بر جبین و بد دلی او نکرد از آب تنها گذشته خود را با سپاه دشمن زد و چند نفر را از تاخته کرده اسیر بکرد و در آمدند و شیخ علی بهادر بکمک ختای بهادر از عقب روان شد از آب عبور نمود و حملهٔ گروه او را از آن میان بیرون آورد و این صورت طور دیت و رای اطوار شجاعت و جلادت ما آخر الامر امرا بنابر مقتضی وقت در همان کنار آب با مخالفان آشتی کرده مراجعت نمودند و بعد از مراجعت جمعی را که نسبت بهرام جلایر عذر اندیشیده بودند بیاسا رسانید و چون بموکب همایون پیوستند حضرت صاحب قران نکردن از مصالحت ملازمان استنکاف نموده ایشان را توبیخ و سرزنش کرد و باحضار عساکر کردون مآثر فرمان داده چون جمع آمدند بنفس خویش متوجه دشت گشت و رایت نصرت آیت چون از سیرام و سنگی گذشت مخالفان بمجرد استماع توجه آنحضرت فرار بر قرار اختیار داده در صحاری و قفار متفرق و پراکنده شدند و حضرت صاحب قران سپاه ظفر را با دلیران شمشیر زن نیزه گذار تا موضع سنگرنعاج که یخشکانا انکامیشی کردند و سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته رایات عالیات از آنجا بعزم مراجعت در اهتزاز آمد و در اثنای طریق مخلصی شفیق بوسیلهٔ یکی از مقربان بارگاه معروض رای شهریار کیتی پناه کردانید که امیر موسی و زنده چشم و پسر امیر خضر یسوری با یکدیگر عهد و میثاق بسته اند که چون موضع قراجان رسند در بارهٔ شما مکری اندیشیده آنچه در باطن دارند بظهور رسانند و خانزاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با ایشان در این باب اتفاق نموده اند و من بجلمکی سیدم که اگر پرسش واقع شود در مجلس اولکاه با ایشان ثابت سازم و حضرت صاحب قران سعادتمند فرمان داد تا مجموع ایشانرا بی توقف بر عقب باز داشتند و بعد از شرایط تفتیش و تحقیق اهل جنایت بکناه خود معترف شدند و چون امیر موسی خالهٔ مهد علیا سرای ملک خانم بود آنحضرت از سر جریمهٔ او در گذشت و انتساب خانزاده ابو المعالی بخاندان نبوت سبب نجات او شد اما حکم قضا جریان نفاذ پیوست که از ممالک محروسه بیرون رود و ابو اسحق پسر خضر یسوری بواسطهٔ آنکه خواهرش در حبالهٔ امیر سیف الدین بود بشفاعت او از آن ورطه خلاص یافت و حضرت عالی منقبت سلطنت منزلت در بارهٔ شیخ ابو اللیث سمرقندی فرمود که چون هوای مکه بغایت گرم است و ایشان در کمال برودت واقع شده اند باید که بحج روند تا اعتدالی روی نماید و زنده چشم را بموجب یرلیغ واجب الاذعان در بخیی که ماه بیرون آمدن نداشت باز داشتند **گفتار در فرستادن حضرت**

علیکه تواجی

**علیکه تواجی و مولانا جلال الدین کشی با شعاب بسفارت بخوارزم و بیرون رفتن آنحضرت در عقب ایشان بعزم خوارزم** چون امیر صاحب قران تاج بخش کیتی ستان از ضبط و نسق الوس جغتای بازپرداخت علیکه تواجی را با سمت رسالت نزد حسین صوفی والی خوارزم فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد و تو چند سالست که از آن ولایت مال گرفته و از آن عرصه تصرف آورده وظیفه که اکنون دست تطاول از آن مملکت کوتاه کنی تا کماشتکان ما ضبط نمایند و بنای محبت و مودت میانه ما استوار ماند علیکه تواجی بمجلس حسین صوفی رسیده پیغام گزارد و چون بی فوروال و کثرت سپاه خدمتش مغرور بود در جواب گفت من این ولایت را که بشمشیر گرفته ام هم بشمشیر از من توان گرفت علیکه تواجی بازگشته این سخن خشونت آمیز و وحشت انگیز را بسمع علیه رسانید و باطن صافی حضرت صاحب قران از آن جواب درشت متغیر و متاثر شده خواست که با لشکر قیامت اثر متوجه آن کشور گردد مولانا جلال الدین کشی که بحلیهٔ علم و زهد و عمل آراسته بود نظر بحال بلاد و عباد انداخته از آنحضرت التماس نمود که چندان توقف فرماید که او بخوارزم رفته گوش حسین صوفی را بدر نصایح بیاراید ملتمس مولانا مبذول افتاده حسب آنجانب توجه نمود و چون بمقصد رسید وظایف پند و نصیحت چنانچه عادت علما دین دار نیکوکردار باشد بتقدیم رسانید و در اطناب تا نوع شرعی و مبالغه نمود تا خون و مال مسلمانان در عرصهٔ تلف تباه و عرصهٔ مملکت اهل توحید و عرفان پامال حادثات و نوایب دوران نکردد حسین صوفی از کمال اعجاب بنفس آنجناب التفات ننمود و بدین معنی اکتفا نکرده فرمود تا آن عالم ربانی را مقید و محبوس کردانیدند و چون این خبر بسامع علیهٔ حضرت صاحب قرانی رسید عزیمت خوارزم مصمم کردانید و در شهور سنه ثلاث و سبعین و سبعمائه لشکرها جمع آورده اسباب یورش ایشان مرتب ساخت و در موضع ... نزول اجلال فرموده و در آن مجلس حاجی وزیر فرستاده ملک غیاث الدین پیر ملک معز الدین حسین کرت که بعد از پدر متصدی حکومت هرات و توابع گشته بود با پیشکشهای عظیم القدر بپایهٔ سریر همایون پیوست و اخلاص و یکجهتی ملک بعرض رسانیده با انعامات و تشریفات اختصاص یافت و آنحضرت بلاد کات کرامنامه مصحوب او ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و امیر جاکو را بحکومت قندز و بغلان فرستاده امیر سیف الدین را در سمرقند داروغه گذاشت و خود با سپاهی از حساب بیرون در حرکت آمده از بخارا گذشته چون بر کنار آب جیحون بموضع سپایه رسید مقدمهٔ سپاه منصور سپاهی قراول دشمن دیده بی درنگ بر سر ایشان رفتند و حمله برده و اکثر ایشانرا دستگیر کرده بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آوردند و این فتح را که در مبدا توجه روی نمود از میامن دولت روز افزون حضرت صاحب قرانی دانستند و چون ظاهر خیوق مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت بیرام بیاوله و شیخ موید کماشتکان حسین صوفی باتفاق قاضی آنجا دروازه ها بسته راه عناد و لجاج کشادند و عراده و منجنیق ترتیب داده آتش زدن و بکار در آویختند و سپاه نصرت شعار بقدم جرات پیش رفته دست توانایی از آستین قلعه گیری و حصار ... صاحب قرانی فرمود تا بهیزم و خاشاک خندق انباشتند و نفس همایون بکار خندق آمده اشارت کرد تا کوچه ملک متصل بالا رود و او از اسبلاء و هم تزاید که بخندق در آمده بخاک ریز استعلاء نماید

وبجاری یساول بان امرها موبشل بی توقف وتعلل از خندق گذشته روی بفصیل آوردند و بیشتر و تا خواجه
نیز قدم بر قدم او نهادند ولشکریان چون صورت حال برین منوال مشاهده کردند با ایشان اتفاق
نمودند و نخست شیخ علی بهادر بر بالای فصیل بر آمد و از آنجانب شخصی نیزه حواله او کرد و او بسر پنجه
قدرت نیزه خصم شکسته تیغ بر سر وی راند وسپاه قیامت نهیب از اطراف وجوانب بقلعه در دریچه
دست بغارت واسر بر آوردند روز دیگر مراحم خسروانه باطلاق اسیران فرمان داد و از آنجا متوجه
خاوردم کشتند واز موقف جلال فرمان قضا مثال نفاذ یافت که کوچه ملک را جهت تقصیری که در
کنار خندق کرده بود چوب یاسا زده و بر دم خر بسته بسمرقند فرستادند و غیاث الدین ترخان
که از نژاد قشیلق بود چنگیز او را ترخان کرده بود چنانچه در مجلد خاص کذشت و خواجه یوسف ولد
امرا والجایتو ایدی باد دیگر دلاوران بموجب فرمان از پیش روان شدند و بر لب آب کولان بجانب
که برسم منغلای قدم جلادت پیش نهاده تا آنجا آمده بودند رسیدند و از طرفین آتش پیکار افروخته
کشت منکلی خواجه وکلک که داروغه ورئیس سپاه دشمن بودند تحرک المذبوحی کردند و عاقبت روی به
فرار آوردند ولشکر نصرت اثر اتباع آنجماعت را تعاقب نموده بسیاری از ایشانرا بر روی خاک
ورطه هلاک انداختند وحضرت صاحب قران کامکار سپاه جلادت شعار را فرمان داد تا باطراف
وجوانب خاوردم رفته وشعله قهر افروخته آتش نهب وسبی در آن ولایت زدند و چون حسین
صوفی استیلاء لشکر نصرت اثر مشاهده کردند و بدیده یقین دیدند که روباه ناتوان طاقت
مقاومت شیر ژیان ندارد بقلعه در آمد در استحکام برج و باره سعی نمود و عاقبت صلاح در
آن دانست که در استرضای خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق کوشیده کات و خیوق را بتصرف
کاشتکان دیوان اعلی باز کذارد و بر امضاء این عزیمت ایلچیان چرب زبان با سلاکات لایق وتنسوقات
مناسب بارکاه فلک اشتباه فرستاد مقارن این حال امیر کیخسرو ختلانی که حقد و حسد ملازمان
حضرت صاحب قران را در باطن پنهان میداشت بحسین صوفی پیغام داد که در عهد و پیمان امیر تیمور
کورکان اعتماد منمای و در صلح و آشتی بکشای و بی تحاشا از شهر بیرون آی که اکثر لشکر سمرقند بتاخت
وغارت اطراف رفته اند و فی الواقع چنان بود و وعده داد که در روز مصاف من با دو تومان جوق
بلشکر خاوردم خواهم پیوست امیر حسین صوفی بمعاضدت کیخسرو ختلانی مستظهر شده با سوار و پیاده
بسیار از شهر بیرون آمد و در لب آب قاون که بر دو فرسخی شهر واقعست رایت جدال و قتال برافراختند
و کورکه زده و نقاره کوفته سورن انداختند حضرت صاحب قران کردون توان با آنمقدار لشکری
که در اردوی همایون باقی مانده بود سوار شد و میمنه ومیسره آراسته و برغو ونفیر کشیده در حرکت
آمد و بکنار آب قاون که میان هر دو کروه حایل بود و فاصل رسید وصف زده بابنا د و سه نفر از بکان
خاص تخت اسپان در آب رانده بکذشتند و لشکر باغی نیز حمله آورده جنک آغاز شد و بعد از ان شیخ
علی بهادر با پنج نوکر از آب بکذشت و بجانب خواجه شیخ زاده که در برابر او بود متوجه کشت و او را
بکریزانید و همچنین امیر موید و آقبغو بهادر و ختای بهادر از آب عبور نمودند و در حین گذشتن از

رود ایلچی

رود ایلچی بهادر فرو رفته چند نیزه آب از سر او بکذشت    چه یکی نیزه چه صد چون بکذشت آب از سر
حضرت صاحب قران کامیاب بنفس خاص که اسپ در آب راند شیخ محمد بیان مانع شده حق دنان باز بر
مرکب زد و از آب آشناکنان بسلامت بکذشت و در آن مصاف کارزاری کرد که بر دشمنان کار زار
کشت و آن روز از مبداء چاشت تا قریب نماز دیکر آسیاء حرب بخون عزیزان عصر کردان بود و
سرهای پردلان در میان میدان چون کوی سرکردان آخر الامر بمیامن دولت قاهره بهادران سپاه
ظفر پناه بجادر میان غالب آمده کروهی انبوه را از مخالفان اسیر و دستکیر کرده و حسین صوفی با مغلوبی
چند کریخته بحصار در آمد و در وا رهایت ولشکر فیروزی اثر پیرامن شهر فرو کرفتند و جمعی که بتاخت
رفته بودند مطمح النظر باز کشته بموکب همایون پیوستند و حسین صوفی فرزین حزن واسف شده از آن
غم وغصه بیمار شد و در همان چند روز سرای فانی را وداع کرده بدار قرار شتافت و برادرش یوسف صوفی
بجای او بنشست و چون از امیر یوسف صوفی تا غایت جریمه صادر نشده بود و سابقا بکیخسرو دست
تضرع در دامن متابعت آویخت و از مصالحت سخن کفته آنحضرت التماس او را مبذول فرمود و
برادر زاده یوسف صوفی را که آق صوفی برادرش از شیوین بیک دختر خان اوزبک داشت و
جهت امیرزاده جهانکیر خطبه کرد و یوسف صوفی از جان و دل بآن پیوند راضی شده تقبل نمود که
بعد از تهیه اسباب لایق آن مخدره نشین تتق عصمت را بدرکاه که حکم شود بپارکاه کیوان اشتباه
روان کرداند ولجاج وعناد بحجت و وداد بدل یافته شهریار کشورستان عنان عزیمت بمستقر
شوکت و اقبال خویش معطوف ساخت و قبل از وصول بمقصد غدر و خیانت کیخسرو ختلانی ظاهر
شد و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که کیخسرو را حاضر آورده در موقف پرسش باز داشتند و بعد
از تحقیق وتفتیش امرا و تومنیان یارلیک بیت الجی فرستادن او نزد حسین صوفی و عزیمت نمودن
خدمتش را بمخالفت و محاربت حضرت صاحب قرانی بثبوت پیوست و چند گناه دیگر که بیان اقدام کرده
بود نیز روشن کشت لاجرم بفرمان سیورغتمش خان او را بند کرده بسمرقند فرستاده تا نوکران امیر حسین
بقصاص ولی نعمت خویش دست نصرت والی حیاتش را از شهرستان بدن کوتاه ساختند
دید پر چندباد و نیامد همی نکو / فرجام انکه قصد بدین خاندان کند

ذکر توجه حضرت صاحب قرانی بجانب خوارزم مرة ثانی

بعد از کرفتن کیخسرو ختلانی پیرا و سلطان محمود و ابواسحق پیر خضر یسوری
ومحمود شاه بخاری از موکب همایون تخلف نموده بخاوردم رفتند و حریف مجلس یوسف صوفی شده خاطرش
را از متابعت و مصادقت حضرت صاحب قرانی باغواء کلمات فریبنده کردانیدند و او بر نقض قواعد عهد
و پیمان که در مذهب مروت و مردی محظور و ممنوعست اقدام نمود و لشکری فرستاد تا کات را غارت
وتاراج کردند و چون پرتو این خبر بر پیشکاه ضمیر انور تافت در بهار سنه اربع وسبعین وسبعمائه با جمعی
عساکر کردون شکوه فرمان داد و از اطراف واکناف بلاد و امصار سپاهی جرار بدرکاه عالم پناه مجتمع
کشتند و باکروهی انبوه روی همت بانتقام یوسف صوفی آورده روان شد و چون امیر یوسف صوفی
از توجه رایات نصرت آیات آکاهی یافت و از کرده خویش پشیمان شد و زبان باعتذار و استعفا

کشاده طایفه از اکابر و اعیان را با مکتوبات مرغوب وتنسوقات لایق بدرکاه کیتی پناه فرستاد و تقبل
نمود که مهد علیا و ستر عظمی برحسب وعده که کرده بود روان سازد حضرت صاحب قران ستوده خصال
بقبول پوزش یوسف صوفی اقبال نمود و رقم عفو بر صحیفه جریمه او کشیده از آنجا که رسیده بود معاودت
کرد و چون بدار الملک سمرقند رسید نزول اجلال فرمود و بترتیب اسباب طوی مثال داد و در بهار سنه خمس و
سبعین و سبعمائه که عروس غنچه نقاب از رخ بر داشته بود و بلبل نغمه سرای بجلوه کری آغاز کرد و فرمان واجب
الاذعان نفاذ یافت که امیر ادکو برلاس و امیر داود و اوروتا و الجایتو جهت آوردن مهد عظمی بخاوردم
روند و ایشان با هدایای پادشاهانه و تحفه عالی همانه بجانب مقصد شتافتند و چون بخاوردم رسیدند
و با امیر یوسف صوفی ملاقات کرده برکات کذرانیدند و حضرتش مقدم او را با مراسم اعزاز و اکرام تلقی
نموده از وظایف تعظیم و احترام نکته فرو نکذاشت و مهد معلی خانزاده را با تجملی که در قوت متخیله
نکنجد بعد از انکه امرا را طوی داد با ایشان سپرد و شرط مطاوعت بجای آورده روانه سمرقند کردانید و
فرستادکان قاصدی را بر سبیل تعجیل بایصال این خبر سعادت بپایه سریر اعلی فرستادند و چون صورت
حال معروض رای حضرت صاحب قران شد فرمود تا فرخیا خاتون که عروس سمرقند و خان بود با سایر
خواتین و ارکان دولت و اعیان مملکت و امراء عالی نژاد و تومنیان رفیع مقدار راه استقبال پیش کرفتند
و سادات و قضاة و علما و فضلا و ارباب درس و فتوی و اصحاب زهد و تقوی تا موضع کات برحسب
فرمان شتافتند و دار السلطنت سمرقند را بانواع تکلفات غریب و تجملات بدیع عجب بموجب حکم
آذین بستند و خانزاده را بحشمتی و زینتی که از بدو ایجاد عالم تا آن غایت دیده عروس دنیا فریب
بدان ندیده بود بسمرقند آوردند و در مجلس خاص بآیین شرع مطهر در ساعتی که سعود از آن اقتباس
سعادت مینمودند با شاهزاده عالیقدر منظور نظر ملک مقتدر امیرزاده جهانکیر در سلک ازدواج
کشیدند و جنعان جواهر و لآلی و درم و دینار و عبیر و عنبر و مشک اذفر نثار کردند که نعماء آن از
حیز قوت ناطقه بیرونست و طویهای با عظمت و بزمهای با سرود و بهجت که از ابتداء کردش سپهر
مینا فام در خیال ناظر قبل از ان ایام نکذشته بود ترتیب دادند و آن درّ درج سلطنت و در ثمین آسمان
حشمت و ابهت در خلوتخانه خاص بشرف صحبت شاهزاده عالمیان اختصاص یافت

ذکر توجه حضرت صاحب قران کردون اقتدار بقلع و استیصال لشکر جته کرة سوم

در غره شعبان سنه ست وسبعین وسبعمائه صاحب
قران کردون شکوه و سپاه انبوه عزم مغولستان کرد و چون بر رباط قطعان رسید نزول فرمود باران و
برف متواتر شده سرما بمرتبه انجامید که حرارت غریزی در چهارم مرتبه سردی آغاز نهاد و بمقتضی
البرد قتّال بوضوح پیوسته مردم بسیار مردند و چهارپای فراوان در عرصه تلف آمد مراحم حال پادشاهانه
شامل حال باقی سپاه شده حضرت صاحب قرانی از آنجا مراجعت کرده دو ماه در سمرقند کذرانید تا هوا بر
اعتدال مایل کشت و در غره شوال باز لشکرها جمع آورده بجانب جته نهضت نمود و شیخ محمد بیان سلدوز
و عادلشاه پسر بهرام جلایر که بعد از فوت پدرش منسبط و ... برحسب فرمان واجب الاذعان
منغلی بود و شد و در رکاب شاهزاده عالمیان جهانکیر برسم منغلای روان فرمود و چون ایشان از

بیرون

بیرون کذشته بموضع خاوردون نزول کردند جزکیران تفحصات قوم جته را کرفته نزد شاهزاده
عالمیان حاضر آوردند چنین کفت که قمر الدین که او مانش ذو تلاث بود لشکرها جمع آورده در
موضع کوکته تو سرنشسته چشم براه حاجی بیک داده و امرا آن شخص را نزد حضرت صاحب قرانی
فرستادند تا صورت حال باز نمود و آنحضرت سرعت نزد حضرت ارجنه و امراء روان کرد که بر تعجیل تمام
متوجه قمر الدین کردند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده روی بدشمن نهادند قمر الدین چون از توجه
لشکر نصرت قرین خبر یافت و تاب مقاومت آنجماعت از مکنت و قدرت و غایت خویش بیرون دید
بیرکه عوریان که موضعی حصین بود و مکانی رصین پناه جست و آن سه دره است در غایت مغاکی
و در آنجا سه رود جاری قمر الدین با اتباع خویش از دو دره کذشته و در دره سوم فرود آمد و راه
آمد شد استوار ساخت و شاهزاده عالمیان با امراء دولتیار و لشکر جرار متعاقب سپاه جته
رسیده و در برابر ایشان صف کشیده شبه آغاز کردند و بعد از ان دست از جنک باز داشته
در موضع خویش فرود آمدند و چون سهم ناوک بهادران جلادت نشان در دل دشمنان جای کرفته
بود شبهنکام روی بکریز نهادند و بوقت انکه حجاب ظلمت از نزد ابصار مرتفع شد منغلای لشکر
منصور قمر الدین را نکامیشی کردند و جمعی کثیر از کریختکان را بقتل آوردند و چون آفتاب عالم افروز
عرصه ربع مسکون را بنور حضور خود مزین کردانید حضرت صاحب قران بر طلعت بهجت افزای با
بقیه سپاه بآنجا رسید و فرمان داد و امیر حسین اوج و قرا بهادر از عقب دشمنان برتشبیه آب ابله
روان شدند و امیر حسین در بعضی از رودخانها غریق بحر فنا شده شعله حیاتش را انطفا پذیرفت
و سپاه ظفر مآل بایغی رسیده چهارپایان و اموال ایشان کرفتند و بعضی از قبایل و هزارهای مغول
که سر به ایلی در آورده بودند بحسب فرموده متوجه جانب سمرقند شدند و شهریار آفاق بقصد قلع و قمع
مفسدان جته تا موضع بای تاقی رفت و از آنجا قرة العین سلطنت امیرزاده جهانکیر پادشاه زاده حضرت
صاحب قران صایب تدبیر در پی قمر الدین با سپاه جلادت آیین روان شد و قزاقهای جته که در موضع
اوج فرمان ملاطن بودند از عبور لشکر منصور پایمال حوادث و نهایب کشته امتعه و اموال ایشان
بباد غارت و تاراج رفت و چون قمر الدین که در کوهستان متحصن شده بود بسمع امیرزاده جهانکیر رسید از
عقب او شتافت و قمر الدین بالضرورت از ایل و الوس خود جدا شده بموضع دور دست رفت و امیرزاده
جهانکیر مواضع و منازل قمر الدین را تاخته و خاتون امیر شمس الدین و بیان آغا و دخترش دلشاد آغا را بدست
آورده بخدمت حضرت صاحب قرانی فرستاد و آنحضرت بعد از استماع این حدیث روح افزا از موضعی که در
آنجا پنجاه و سه روز توقف کرده بود کوچ فرموده بیالای قرا قسماق بر آمد و امیرزاده جهانکیر سالم و غانم
مراجعت نموده در آن محل بشرف ملازمت و سعادت پایبوس استسعاد یافت و آنچه از مغولستان بدست
او افتاده بود از صامت و ناطق پیشکش کرد و دلشاد آغا را بنظر کیمیا اثر رسانید علاوه آن خدمات
پسندیده کردانید و رایات عالیات از آنجا در حرکت آمده بموضع بات باش رسید و از آن محل بمراعات
تاری نقل نموده حضرت صاحب قرانی در آن مقام چند روزی بعیش و شادمانی کذرانید و بیادکار

مکتوب که امیرزاده آن دیار بود واز دولتخواهان قدیم حضرت صاحب قران سپهر افتخار طویی بتکلف
ترتیب داده خدمات شایسته بتقدیم رسانید ودر آن منزل فرخنده صاحب قران پسندیده صفات بتقبیل
سنت حضرت نبوی علیه افضل الصلوات عمل نموده دلشاد آغا را انیس وجلیس حریم کرد واینه دلش را از
غم آزاد ساخت وچون از مراسم جشن وسور وطوی وسرور فراغت حاصل شد حضرت صاحب قران از آن دیار
یازی کوچ کرده از آب جیحون کذشته در اوترار نزول فرمود ودر آن موضع محمد علیا قتلق ترکان آغا با خواتین
امرا ونام یافتکان دولت که از سمرقند برسم استقبال متوجه شده بودند بشرف بساط بوس فایز شدند
ومراسم تهنیت بجای آورده نثار وپیشکش کردند واز طوی وعشرت فارغ شده روی بخجند نهادند و
عادلشاه جلایر حاکم آنجا حضرت صاحب قران را در سرای خود فرود آورده بترتیب اسباب ضیافت قیام
نمود ودر آن وقت که آنحضرت لشکر بسر قمر الدین میبرد شیخ محمد بیان سلدوز وعادلشاه وترکن ارلات
بایکدیکر پیمان بسته بودند که هرجا که مجال یابند نسبت بدان سعادتمند مکری وغدری اندیشند وچون
آنحضرت در ضمان حفظ وعنایت ملک ذو الجلال در این حین بخجند رسید اتحاد عهدشان کرده قرار بر آن
دادند که بوقت طوی چون کوشت خورده شود وشیره اش نزد آنحضرت نهند پای جسارت پیش نهاده
دست بردی نمایند صاحب قران دولتیار در وقت کوشت کشیدن بحکم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر
بنور الله آثار غدر ومکر در مخایل وشمایل ارباب نفاق مشاهده نموده وقبل از شیره نهادن از مجلس برخاست و
برفور سوار شده باردوی پادشاه مراجعت فرمود ودشمنان پریشان وحیران ماندند وآنحضرت لشکر را
رخصت انصراف ارزانی داشته خود بنفس اشرف متوجه نخجیرسرای شد که در دو فرسخی واقعست
وزمستان در آن بقعه شریفه بعشرت وکامرانی کذرانید وعادلشاه در آن زمستان بعز بساط بوس فایز
شده باعتراف بکناه کرده صورت آن داعیه فاسد واندیشه باطل را که کرده بودند بی وسیله غیری بعرض
رسانید وبتجدید پیمان سوکندان اقدام نموده کفت آن کرامت که از حضرت صاحب قران در آن
مجلس واقع شد از نتیجه دولت روزافزون بود وحضرت صاحب قران بنابر مقتضی نعمان آن سخن را
شنیده انکاشت وعادلشاه را بعنایات پادشاهانه مستظهر کردانیده باخفاء آن راز وصیت فرمود و
چون زمستان بنهایت انجامید حضرت پادشاه ذوشوکت کامجای بهرام صولت را بطلب سپاه اطراف
واکناف ولایت فرستاد تا بار دیکر بعزم رزم والی خوارزم توجه فرماید وچون امرا وکردنکشان آفاق
بدرکاه پادشاه باستحقاق جمع آمدند از موقف جلالت بکشتن شیخ محمد بیان سلدوز حکم صادر شد که
او را در مقام بیعت یاران داشته کناهش بوضوح پیوست وفرمان قهرمان سیاست او را بیاردهر ملک سلدوز
سپردند تا بخون هرملک که بتیغ بیداد کشته شده بود بقصاص رسانید ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب

**ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحب قران نوبت سیوم بطرف خوارزم واز راه مراجعت نمودن آنحضرت بنا
بر رعایت دقایق جانب حزم**

منشیان بلاغت شعار ومورخان فصاحت دثار مصادقت وموافقت
حضرت صاحب قران را وصورت پیوند وصلت او با یوسف صوفی واهتمام نمودن آنحضرت بدر
شان سوین بیک خانزاده که برادرزاده والی خوارزم بود به ... صفات خویش بیان



کرده اند ومطلقا شعری بر سبب لشکر کشیدن حضرت صاحب قران کامکار کین وفا ربیان صوب با آن مع صحت
وصداقت ورغبت آنحضرت در امر مواصلت نشده اند وبر واقف آن نکات ودقایق فن انشا وتاریخ خفا
این اسالیب پوشیده نماند وچون علم را قرحروف ... خاطر اشرف اعلی نسبت بیوسف صوفی متعلق
شده بود طریق مهرخان سابق سلوک داشت واکر ایشانرا بر عدم ایراد خصومت میل معنی باعث بودی
بایستی که باظهار معذرت زبان کشادندی فی الجمله در اول فصل بهار سنه سبع وسبعین وسبعمائه حضرت
صاحب قران کامکار عزم خوارزم جزم کرده آق بوقا بهادر را در سمرقند داروغه کذاشت وامیر سادبوغا و
عادلشاه جلایر وختای بهادر والجی بوغا ودیکر امرا را با سی هزار سوار بجته روان کرد تا در دفع شر قمرالدین
وکرفتن او سعی بلیغ نمایند ورایت نصرت پناه در ضمان حفظ وتایید حضرت اله بجانب دیار خوارزم بر
افراخت وچون موضع سیاپیر از غبار سم سمند حضرت صاحب قران جهانکشای عطرسایی آغاز نهاد بمسامع
علیه رسید که ترکن ارلات که از آنجانب آب با مردم خود متوجه اردوی همایون بود طریق نامصاحب
اختیار نموده وهم بی جایکاه بخود راه داده بجانب یورت اصلی خویش کریزان روی آورده است
وآنحضرت پولاد را با جماعت آهن پوش از عقب ترکن فرستاد وایشان شب وروز رانده وتمامی آنچه کت
نیاسوده در نواحی فاریاب بدو رسیدند ترکن وبرادرش ترمش وفوجی از ارلاتیان که با ایشان بودند
برکنار آب دست به تیر وکمان برده بجنک وجدال اشتغال نمودند عاقبت شآمت کفران نعمت بعد کار
آنجماعت واصل شده روی بکریز نهادند ولشکر ظفر قرین تکامیشی باغی کرده پولاد تنها بترکن رسید
ترکن در آن ولا از تک وتاز باز مانده مجال حرکت نماند لاجرم ترکن پیاده شد وبیک چوبه تیر اسب
پولاد را انداخت وقبل از آنکه پولاد قد راست کند تیری دیکر بجانب او افکند چنانچه از خود او کذشت
لیکن آسیبی بدو نرسید پولاد نیز پیاده شده از روی ستیز قدم جسارت پیش نهاد وهر دو دلاور با
یکدیکر در آویختند وبیمن دولت قاهره فولاد ترکن را بر زمین زد وبخنجر سر او را از مرکب بدن جدا کرده بار
وامان سپهدار بنیز بترمش رسید وخدمتش را امان نداده سر او را از سر خلق باز داشت وسر آن هر دو
کردنکش را بپایه سریر خلافت مصیر رسانیدند ودر اثنا سادبوغا وعادلشاه جلایر که حضرت صاحب
قران ایشانرا با کروه انبوه بطلب قمرالدین فرستاده بود عرصه ولایت خالی یافته وخبث عقیدت بظهور
آورده ختای بهادر والجی بوغا را کرفتند وصدری داد وغدر اندکان حق نعمت برطاق نسیان نهاده در
عناد وشقاق با امرا بداعتقاد اتفاق نموده وعاصیان بدر سمرقند آمده بمحاصره مشغول شدند
امرا بتی خاکه حاکم شهر بود مسرعی باردوی همایون فرستاده صورت حال معروض داشت وحضرت
صاحب قران دفع دشمن خانکی اتم واولی دانسته برق وباد کشت وامیرزاده جهانکیر را از پیش برسم
منقلای روان ساخته خود با فوج لشکر از عقب در حرکت آمد وشاهزاده عالمیان در موضع کرمینه
باغتالیقان ملاقات کرده صف جنک برآراست وبعد از سعادت تیر وضرب تیغ وشمشیر شیوه شه
شجاعت امیرزاده جهانکیر ... نعم المولی ونعم النصیر غالب کشته اعداء دولت روزافزون عنان بهزیمت
برتافتند وبدشت قبچاق رفته پناه باروس خان بردند وچندکاه سادبوغا وعادلشاه ملازمت درکاه او

مینمودند آخر الامر بر شرارت ایشان در حرکت آمده در زمانی که خان بییلاق رفته بود دل دکرکون
کردند وتیغ بیشرمی از نیام بی آزرمی بیرون آوردند وباتابک خان جنک پیوسته او را کشتند واز آنجا
کریخته بقمرالدین ملحق شدند واو را بسلوک طریق عیاوت وغوایت دلالت کردند

**ذکر جسارت قمرالدین را باغوای بعضی مردم وتوجه حضرت صاحب قران بجانب جته نوبت چهارم**

چون سادبوغا وعادلشاه بقمرالدین
پیوستند آتش حقد وحسد قدیم او را که در باطن داشت بر باد اغوا وافساد برافروختند بمقتضی
کل تم دیده را آبی تمام است قمرالدین با لشکر آراسته بولایت اندکان درآمد وهرا از قفا امیرزاده
عمرشیخ بهادر که در آن ولا بر ضبط آن ولایت بوقا التفات انداخته بود روی کردان شد قمرالدین ملحق
کشته امیرزاده عمرشیخ را مجال مقابله ومقاتله نمانده پناه بکوه برده وتحفی را به تعجیل فرستاده وفرستاده صورت
حال را معروض رای حضرت صاحب قران کردانیده تقریر کرد که یاغی با کروه انبوه رسید واز معبر دردوئیر
اندکان اشیکان آنحضرت بعد از دو روز بنفس همایون در حرکت آمده حکم فرمود که هرکس از لشکریان
که از موکب همایون تخلف نماید او را بیاسا رسانند وقمرالدین چون از توجه حضرت صاحب قران آکاه کشت
پای وقارش متزلزل شده مراجعت نمود وبموضع آدباشی رسیده اغرق را با فوجی مغولستان روان کرد وخود با چهار
هزار سوار در کمینکاه غدر بایستاد وحضرت صاحب قران از این امر بیخبر اکثر لشکر بتکامیشی دشمن فرستاد
واز شیران بیشه نبرد زیادت از بیست هزار مرد ملازم رکاب فلک فرسای نماند ودر این حال میان شیخ علی
بهادر وختای بهادر سخنی واقع شده ایشان نیز از عقب یاغی تاختند ودیکران هم بدان دو پهلوان
موافقت نمودند چنانچه چهارصد نفر یا دویست نفر علی اختلاف الروایتین با آنحضرت ماندند وقمرالدین
فرصت غنیمت داشته با چهار هزار مرد شمشیر زن تیغ کذار از کمینکاه بیرون تاخت وتیغ کین از نیام بیرون
آورده متوجه پادشاه اسلام شده رایت انتقام برافراخت حضرت صاحب قران کامکار دست توکل بر
دامن عنایت یزدان تعالی زده کلمه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بخاطر کذرانید بهادران سپاه
را استمالت داد وکفت دل قوی باید داشت که فتح ونصرت از بخشش ملک متعالست نه از کثرت انصار و
اعوان
سعادت بخشایش داور است نه از خیل واز کثرت لشکرست وفرمود که اکر اندک سستی
پیش آید مهم بجایی رسد که ندامت سودی ندارد
بکفت این وروی سوی میدان نهاد
در آن معرکه داد مردی بداد وچون شهریار شیرشکار بنفس نفیس خویش متصدی رزم وپیکار کشت بهادران نامور
ماند بحر اخضر جوشان وخروشان روی بدشمنان نهادند وبضرب تیغ وحمله طعن سنان ایشان را متفرق و
پریشان ساختند وقمرالدین با آن همه شجاعت وسپاهیکری وکثرت لشکر از پیش اندک نفری روی کردان وکریزان
شد وامرا وبهادران که بر چپقون رفته بودند موج فتح وبشارت هم رسید در عقب دشمنان راندند وقوم جته
ایل والوس را که اسیر کرده بودند بهم ورد وقوت بازو باز ستاندند وکروهها را بطرف اوزکند روان فرمودند
وامیرزاده عمرشیخ وختای بهادر بفرموده دارای هفت کشور روی توجه بجانب کاشغر نهادند وحکام
آنجا ولایت را کذاشته کریختند وحرمهای ایشان بسمرقند رسانیدند اهالی آنجا به اندکان کوچانیدند وقمرالدین
لشکرها جمع ساخته در سنکر بغاج باتفاق سادبوغا وعادلشاه جلایر رحل اقامت انداختند وحضرت



صاحب قران سپهر احتشام بعزم رزم ایشان روان شد وبعد از تلاقی فئتین وانهزام اهل عناد وشقاق
امیج قرا بهادر کریخته کار قنا را تعاقب نموده تنها بقمرالدین رسید وقمرالدین که در بیشه حیات خزیده
بود امیج قرا بهادر را از شست قدرت تیری کشاده داده باسب امیج قرا زد واسب افتاده وخود متحیر
سپر در سر کشیده باشیبی در دست قدم در راه نهاد واز عقب او بانک زد قمرالدین بکمال بهادری او
آفرین کرده کفت وظیفه حلال نمکی بجای آوردی اکنون از من بهمین قدر راضی باش وبرآن کرده که نیز ضرب
دست وزخم شست من ببین وتیر دیکر افکند بر سنک خارا آن چنان زد که قبضه یک بدست در آن نشست
وامیج قرا بهادر زبان بتحسین قمرالدین کشاده پیاده ومجروح بازکشت وسادبوغا وعادلشاه بجانب
دیکر کریخته فولاد ختانچی در عقب ایشان شتافت وبعد از ملاقات جنک بسیار واقع شد دست فولاد
بزخم تیری از حرکت باز ایستاد وایشان پای فرار در راه نهاده از چنک او خلاص شدند وفولاد بعد از
چند روز بهمان زخم درکذشت

**ذکر غروب کوکب حیات امیرزاده جهانکیر وطلوع نیر اقبال شاهرخ بهادر سلطان کردون سریر**

حضرت صاحب قران قرة العین خود را امیرزاده جهانکیر بیمار در ناتوانی در
سمرقند کذاشته متوجه مغولستان شده بود وچون از آن یورش مظفر ومنصور مراجعت فرمود در اثنای
طریق در واقعه شیخ برهان الدین قلیچ را بدیده معنی مشاهده نمود وبعد تقدیم ادب نزد آنجناب رفته بزبان
نیاز کفت که ای شیخ پسرم را از خدای عز وعلا درخواه شیخ در جواب بیش فرمود که با خدا باش
وچون از خواب درآمد دانست که کار دیکر است وروشنایی دیده سلطنت وهمای آشیانه مملکت
بجناح سفر واز غایت پریشانی خاطر در خاص خویش بوالقسام را از سنک کوک به تعجیل بفرستاد تا خبر
تحقیقی بیاورد وبعد از رفتن او باز در شان فرزند دلبند خوابی آشفته دید ملالت خاطر افزون
که مطرح اشعه الهامات الهی بود زیادت شد باخواص ومقربان خطاب کرد که تصور من آنست که
دیکر روی فرزند خود نخواهم دید اکر شما از وی چیزی دارید پوشیده وپنهان مدارید مجموع ایشان
زانو زده سوکندان عظیم بر زبان آوردند که ما را بحال شاهزاده هیچ اطلاع نیست وقبل از وصول حضرت
صاحب قران بسمرقند واقعه ناکزیر امیرزاده جهانکیر دست داده بود وچون آنحضرت بحوالی آن بلده
فردوس مانند رسید خاصه شهر سرها برهنه کرده وپلاسها ونمدهای سیاه در کردن افکنده نعره زنان
ومویه کنان با دیده پرخون بموکب همایون رسیدند حضرت صاحب قران پاک اعتقاد از مشاهده این
حال بغایت ملول ومتاثر وآزرده خاطر کشت اما چون بر ضمیر منیرش این معنی روشن بود که در این جهان
کذران هیچکس را از کهان ومهان بقا وخلود ممکن نیست شیمه تحمل واصطبار شعار خود ساخته بطرف
تفرقه واضطراب بسته زبان بکلمه انا لله وانا الیه راجعون بکشاد وچند روز بپای جهت روح الوان
طعام واصناف آش بفقرا ومساکین داد وصلات وصدقات بارباب احتیاج واصحاب استحقاق
رسانید ونعش امیرزاده مرحوم را بموجب فرمان بشهر سبز نقل کرده در آن خاک عنبرسرشت مدفون کردند
زمان حیات شاهزاده بیست سال بود واز وی دو پسر یادکار ماند یکی امیرزاده محمد سلطان از خانزاده
برادرزاده حسین صوفی ویوسف صوفی که از حکام خوارزم بودند ودیکر امیرزاده پیرمحمد که بعد از جهانکیر

از فوت شاهزادهٔ مرحوم مغفور متولد شد و مادر امیرزاده پیر محمد بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری بود
و امیرزاده جهانگیر بحسن صورت و صفای سیرت اتصاف داشت و مقارن این حال امیر سیف الدین بخت
نیابت بیت الله حاصل کرده متوجه مکهٔ معظمه شد و چندگاه حضرت صاحبقران در فراق فرزند نیکوخصال
پسندیده فعال حضرت امیرزادهٔ جهانگیر ملول و محزون میبود تا صنع و تقدیر مجهود … بیارای سجایا و خصایل در
عوض او جهانیان را دلداری داشت یعنی بتاریخ چهاردهم ربیع الآخر سنه ثمان وسبعین وسبعمائه آفتاب
فلک سلطان سعادت نشان درّ درج سلطنت و کامکاری درّی برج خلافت و شهریاری جانشین صاحب
قرانی وارث ملک سلیمان مکانی سزاوار تاج و دیهیم مظهر عنایت رحیم و رحمن معین السلطنة والدنیا
والدین شاهرخ بهادر از افق دولت و سعادت بر سپهر حشمت و اهب طالع گشت چشم همایون شهریار
دین و داد بجمال آن مولود عاقبت محمود بالشاعشاد روشنایی پذیرفت و خاطر خطیر پادشاه بر و بحر از
ناصیهٔ منیف آن نوبهار بوستان سلطنت حسابها برگرفت و در حین ولادت آن مهمان خجسته مقدم
برج قوس که بعد اکبر منسوبست بافق شرقی منطبق بود و سعد اکبر یعنی مشتری که صاحب طالع آنحضرت
در پایان دهم که خانهٔ مقاصد و آمالست با سعد اصغر دست در آغوش کرده و مقتضی آن شد که جمیع مقاصد
مرامات را باسهل وجهی ممکن گرداند و همچنین سایر کواکب در محال مناسب و درجات لایق قرار گرفته
با مرخاق متصدی سروری و فرمان روایی حضرت خلافت پناهی کشورگشایی بر جمیع خلایق شده بودند
چنانچه بتفصیل این حالات هم در این اوراق ذکر بیان خواهد پرداخت ان شاء الله وحده العزیز ذکر بعضی
از وقایع و منقبت دلایل آیات نصرت تایید خالق افلاک و اعجاز عجایب خیل شاه عدو … بعد از فوت امیرزاده جهانگیر
خاطر خطیر حضرت صاحبقران از فوت رحمن و ملالی که داشت به تمشیت امور ملک نپرداخت عاقبت
بشفاعت و درخواست خواتین و امرا روی همت بتدبیر مصالح مملکت آورده باحضار رضا که منصوب فرمان
داد و در این اثنا بسامع علیه رسید که عادلشاه و جلایر در کوهستان فراخی با معدودی چند به نصب
نصب دوزی … میرساند و آنحضرت ایلچی بوغا را با ده سوار بطلب او نامزد فرمود ایشان برحسب
فرمان از سمرقند بیرون آمده روان شدند و بعد از طی منازل بدان زاد رسیده جمعی کثیر از لشکر با ناحیت
سد با خود همراه ساختند و در آن کوهها بطلب او مشغول شده خدمتش را در افتضاح که میلی است که جهت
احتیاط راه دشت قبچاق بر آن بالا بر بنایت آورده‌اند و ساخت کفران نعمت حضرت آقای شاملحال
عادلشاه شده معروض تیغ یاساق گشت و سادبوغا که با او در مخالفت حضرت صاحبقران اتفاق نموده
بود بعد از دو سال چون بنده اوباب لاله رحمت و احسان و عفو و امتنان شده از الانه ایل و الوس قدیمش را
بر عادت داشت … تا ابتدا دور آدم تا عهد پادشاه از بندگان عفو بوده است از مرد شان گناه
و چون قمر الدین هرگاه که فرصت می‌یافت دست تعدی بر اذیال ممالک محروسه دراز میکرد حضرت صاحب
قران جهاد فرموده بنشان امیرزاده عمر شیخ را با امرا آقبوغا و ختای بهادر و غیرهما از اعیان امرا فرمود
تا باستیصال قمر الدین اقبال نمایند و در باب قلع و قمع او غایت جهد مبذول دارند و ایشان از سمرقند
بیرون آمده به تعجیل هرچه تمامتر روان شدند و در بایان … با قمر الدین رسیده جنگ در پیوستند و چون

دولت تا هرم قمر الدین مقهور و منهزم گردانیدند و ایل و الوس او را غارت و اسیر کرده با غنیمت بسیار
بسمرقند باز گشتند و همت پادشاهانه حضرت و دشمن سوز بدین قدر اکتفا نکرده و بار دیگر عزیمت جانب
مغولستان تصمیم داده رایت ظفرپیکر برافراخت و محمد بیک پیر امیر موسی و امیر عباس و آقتیمور بهادر را از
پیش ایلچی روان ساخت و ایشان تا بوغام آتی کول رفته قمر الدین را آنجا یافتند و میان ایشان محاربه
عظیم واقع شد قمر الدین منهزم شد و مردم او دیگر بار عرصهٔ اسر و غارت و تاراج شدند و حضرت صاحب
قرانی تا موضع بوجنا از عقب دشمنان برفت و در آن موضع بسمع اشرف اعلی رسید که توقتمش اغلان از اروس
خان متوهم شده با بیک بولاد جنگ کرده منهزم شده است و بر بوغتیه معروض داشتند که حضرتش پناه به
این درگاه آورده و وصول او نزدیکست و آنحضرت قوچین تودا و ترابات را باستقبال فرستاد تا آن نهال
چمن خانیت را باعزاز و رعایت اقبال مراجعت نموده در سمرقند نزول فرمود ذکر آمدن
توقتمش اغلان بدرگاه حضرت گیتی ستان و فرستادن آنحضرت او را بحکومت اترار و صبران حضرت صاحب
قران دریا نوال چون در ضمان دولت و اقبال در سمرقند آمد شنید که توقتمش اغلان قریب بشهر رسیده و
آنحضرت رسم مهمان نوازی مرعی داشته برسم استقبال سوار شد و با او دیگر ملاقات فرمود و عنان بهم
سمرقند در آمدند و آن میزبان با همت اسباب ضیافت چنان ترتیب داد که شکم بیان سیر و دیدهٔ آن پرچشم
و بعد از تقدیم مراسم طوی و سور و لهو و سرور حضرت صاحبقران مؤید منصور اموال نامحصور از
نقد و جواهر و زر و امتعه و اسبان راهوار و استران راهوار و شتران بارکش و غلامان پریوش
و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بدو و ملازمان بخشید و طبل و علم و خیل و حشم علاوهٔ اشیاء مذکور گردانید
توقتمش اغلان را بحکومت اترار و سغناق فرستاد و چون توقتمش بسر حد ولایت تمکن یافت قتلق بوغا را
اروس خان با لشکری عظیم که حساب وهم از تعداد آن عاجز آمد بر سر توقتمش آمد و میان هر دو گروه مقاتله
فاحش روی نمود با وجود آنکه بوقتلق خادر آن مصاف بزخم تیری نماند توقتمش منهزم شد بار دیگر
روی بدرگاه گیتی پناه آورد و حضرت صاحبقران جهان بخش زیادت از نوبت نخستین اسباب
پادشاهی توقتمش مرتب داشته او را در کمال حشمت و ابهت بازگردانید و اروس خان مراجعت و استماع
نموده پسر بزرگ خود توخته قیا را با شاهزادگان جوجی نژاد و امرای دشت قبچاق و سپاهی فزون از
اوراق اشجار بدفع توقتمش اغلان نامزد کرده هر دو لشکر بیکدیگر رسیده جنگ آغاز کردند و این نوبت
نیز شکست بر توقتمش افتاده سپاهش بعضی کشته و برخی پراکنده شدند و او از سایهٔ خود گریزان شده
روی به جنگل و بیابان نهاد و قرانجی بهادر او را تعاقب نموده توقتمش بی‌یار خود را بکنار آب
سیحون رسانید از اسب پیاده شد و جامه از تن بیرون کرده خویشتن را در آب افکند و قرانجی تیری بر
بازوی او زد و توقتمش برهنه و مجروح بشنا از آب گذشته در جنگل پنهان شد و قرانجی چندانکه او را
نیافت لاجرم نومید بازگشت و از غرایب حالات آنکه حضرت صاحبقران ایدکو برلاس را بجهت
استمالت و دلداری توقتمش فرستاده بود و امیر ایدکو در آن اوقات توقتمش خان اغلان را میجست تا
پیام آنحضرت بدو رساند ما زحسن اتفاق در آن شب که توقتمش خسته و زار و تنها بود بر خار و خاشاک افتاده



دل بر هلاک نهاده بود ایدکو بدان جنگل رسید و آواز ناله حزین شنید و از پی ناله رفته دید که توقتمش بحالتی که از
آن ناخوشتر نباشد افتاده است امیر ایدکو بر سر بالین او که از خاشاک داشت فرود آمده بنشست و مراسم
غمخواری توقتمش اغلان کما یجب و ینبغی بجای آورده تن او را بلباس لایق بپوشانید و ماکول و مشروب مناسب
بخوردش داد و چون محنت توقتمش براحت تبدیل یافت ایدکو برلاس او را در ظلام شب بپایهٔ درگاه فلک اشتباه
حضرت صاحبقرانی رسید و باردیگر توقتمش مشمول عنایت و عاطفت آنحضرت گشته بمهمّ التفات خسروانه
آنچه محتاج الیه بود از اسباب تنعم و کامکاری مرتب و مهیا گشت و در خلال این احوال ایدکو مغول که
در زمرهٔ امرای الوس جوجی انتظام داشت از اروس خان گریخته بعزّ بساط بوس فایز شد و بعرض رسانید که
اروس خان با لشکر گران بطلب توقتمش اغلان می‌آید و مقارن این حال ایلچیان اروس برادر دوی همایون
آمده بعرض حضرت صاحبقرانی رسانیدند که خان میگوید که توقتمش پسر مرا کشته نزد شما آمده است
با تسلیم نمایید یا موضع جنگ معین فرمایید صاحبقران کامیاب در جواب فرمود که از مقتضای عقل و مروت
رخصت نیابم که کسی که پناه بمن آورده باشد بخصم سپارم اما حدیث موضع جنگ هر جا که باشم ملاقات
کنیم مکان جنگ آنست بیت برو از من بگو پیش اروس خان تهیا دار مرغ آسیب … ماشمسار
دلیران مرا جنگست پیشه که شیران اند و دشت نبرد بیشه تهمتنم و کاراندیشهٔ خود … بیشه
ذکر نهضت فرمودن حضرت صاحبقران بجانب مغولستان بعزم رزم اروس خان حضرت صاحب
قران کامکار چون ایلچیان اروس خان را گسیل کرد بی توقف التفات بتجهیز و ترتیب لشکر انداخت و مجموع
ایل و الوس جغتای را جمع آورده با سپاه گران و لشکری بی پایان در حرکت آمد و مفاوز و مسالک را پیموده
و قریب بخطهٔ اترار نزول فرمود و از آنجانب اروس خان پادشاه زادگان جوجی نژاد و جنود دشت
قبچاق در حرکت آمده بر سغناق نزول کرد و میان هر دو گروه بیست و هفت فرسخ مسافت ماند و مقارن
این حال برف و باران عظیم باریدن آغاز نهاد و لشکر سرما در زمستان بنوعی تاختن آورد که از مهابت
و شدت برد خون در عروق منجمد گشت و از ذی حیات فردی را مجال حرکت و جنبش نماند کرهٔ اثیر
طبیعت کرهٔ زمهریر گرفت و مزاج سمندر در میان آتش قدری برودت پذیرفت و برودت هوا تا سه ماه
امتداد یافت و در این مدت سپاه هر دو گروه در مقابله یکدیگر نشسته بودند که هیچکس را مجال آن نبود که
قدمی پیش نهد و چون هوا فی الجمله اعتدالی پیدا کرد حضرت صاحبقران فرمان داد تا بادی تمور و
ختای بهادر و محمد سلطانشاه که از ملک هراة روی گردان شده بموکب همایون پیوسته بود بر سر
دشمنان شبیخون برند و ایشان برحسب فرموده با پانصد مرد آن سو روان شدند و در شب با امیر ملک
برادر اروس خان که با سه هزار سوار جهت همین کار می آمدند دوچار خوردند و قریب بصبح جنگ آغاز شد
و از رسیدن … ایلچی بوغا … ملک اغلان … را انهزام پیش گرفته سپاه اینجانب بدستور
معهود مظفر و منصور و مخالفان منکوب و مقهور شدند اما بادی تمور و ختای بهادر در آن معرکه بدرجهٔ
شهادت فایز گشتند و چون لشکر فیروزی اثر مراجعت نموده به اردوی خجسته رسیدند حکم جهانمطاع صادر
شد که امیر محمود سلطانشاه بجز کبری رود و او تفتیش فرموده عمل نموده پیش رفت و شخصی را که فتنه پایه

میرا جلی رسانید و امیر بیشو نیز که بدان امر مأمور شده بود دیگری را گرفته بیاورد و از تقریر آن دو شخص بوضوح
پیوست که الغ ساقنین و کوجات ساقنین از بهادران سپاه اروس خان با صد نفر دیگر بجز کبری آمده اند و ایشان را
به آقتیمور بهادر … داد که لشکر را … و سپاه داده اند و در بیرون شهر … ملاقات افتاده و آقتیمور
بهادر و دو نفر از شیعیان سپاه مخالف را انداخته برادر زاده او کبکی و توبجی ساقنین کوجات را کشته است
و هندوشاه ساقنین بزرگ را دستگیر کرده میرسانند و … این خبر هندوشاه ساقنین بزرگ را بدرگاه
عالیشاه آورده بعنایات خسروانه سرافراز گشت و نیز معلوم شد که اروس خان بیورت خود معاودت
نموده است و قرکسات را بجای خود گذاشته حضرت صاحبقران ظفرقرین بنفس همایون سوار شده متوجه
لشکر شد و چون چند راه قطع فرمود خبر آوردند که قراکیسات نیز بازگشته است و در آن نواحی از مخالفان
هیچکس نمانده و آنحضرت در ضمان شرف و اقبال عنان عزیمت بجانب خطهٔ دلکش منعطف ساخته و طبل ارتحال کوفته
مظفر و منصور بکش رسید و هفت روز در آنجا توقف نموده تا دشمنان ایمن شدند و بعد از آن بعزم رزم اروس
خان سوار شده توقتمش اغلان را غرجی ساخت و با جنود شبانروز به تعجیل تمام راند و در … بر
ایل و الوس رسید و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده اند و گوسفند و شتر بی اندازه گرفتند در این
اثنا خبر رسید که از فر دولت کیانی و قوت طالع حضرت صاحبقرانی اروس خان رخت بر تخته اختیار
کرده و پسرش توخته قیا که جای پدر نشسته بود از عقب او شتافته و آنحضرت اسباب سلطنت توقتمش اغلان
را مرتب گردانیده او را در آن مملکت بحکومت باز داشت و اسپی … سپرخلنا اغلان نام کرد
سرعت برباد صبا سابقت نموده بدو داده فرمود که در وقت استیلاء تو بدشمن گریخته برسی و هنگام
کوشیدن و ستیز … وچون آنحضرت از دغدغهٔ دشمن و ترتیب دولت فراغت یافت از دشت قبچاق مراجعت
نموده بجانب دار الملک سمرقند عنان عزیمت منعطف ساخت و در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمائه
کامیاب و کامران در مستقر عز و شرف خویش نزول کرد اکابر و اشراف عز بساط بوس دریافته بکرانه
درم و دینار نثار کردند و چون توخته قیا فوت شد تمور ملک بجای او بر سریر خانی نشست
بعد از مراجعت حضرت صاحبقران با سپاهی عظیم متوجه جانب توقتمش خان شد و هر دو گروه با یکدیگر حرب
در پیوستند و از صدمات بهادران دشت قبچاق توقتمش خان بستوه آمده روی برتافت و بر آن اسپ
خنگ آقای بدو داده بود جان از معرکه بیرون برد و … و مشقت بسیار دیگر باره بپایهٔ درگاه فلک
اشتباه رسید حضرت صاحبقرانی همت عالی بر جبر کسر توقتمش خان مصروف داشته فرمان داد تا
خواص و ملازمان … اسباب حشمت و ابهت او ترتیب دادند و از موقف عنایت حکم
جهانمطاع عالم مطیع صادر شد که امراء نامدار مثل تومن تمور و اوزبک و جقو خاجه و پیر شاه و … جلال
الدین ترخان و … قوچین همراه توقتمش خان بسغناق رفته او را بر سریر دولت نشاندند و امرا برحسب
فرمان روان شده … او را در آن ولایت بر تخت خانی نشاندند ذکر فرستادن حضرت صاحبقران
توقتمش اغلان بجنگ تیمور ملک خان بن اروس خان و نصرت توقتمش در آن زمان که توقتمش اغلان از اردوی
اروس خان گریخته پناه بدرگاه حضرت صاحبقرانی آورد ایدکو برلاس … همراه بود و در آن وقت

که تیمور ملک لشکر به سر توقتمش خان کشیده او را منهزم ساخت اورنگ تیمور دید بست قپچاقیان افتاده
خدمتش را نزد تیمور ملک خان بردند پادشاه از سر خون او درگذشته و اورنگ تیمور چند گاه در دشت
قپچاق بغلاوکت کذرانید و دوری فرصت یافته نزد تیمور ملک خان زانو زد و درخواست نمود که ایل و
الوس او را باز دهند تا بر اسم بنکو بندگی و کوچ دادن قیام نماید خان بنحو ما التفات ننمود و گفت
اگر خواهی بایست و اگر خواهی برو و او در نکشود بعد از اندک فرصتی کریخته در سمرقند بسعادت تقبیل
عتبهٔ علیا حضرت صاحب قرانی مستسعد گشت و بعنایات پادشاهانه اختصاص یافته معروض داشت
که تیمور ملک روز و شب بفراغ بال و شرب مدام مشغول است و تا چاشتگاه در خواب غفلت
پهلو بر بستر راحت و استراحت نهاده اگر صد مهم تا ترك روی نماید هیچکس یارای آن ندارد که او را بیدار
کند و بدین سبب ایل و الوس از او نومید شده جویای توقتمش اغلان اند صاحب قرانی چون بر
کیفیت احوال تیمور ملک اطلاع یافت ایلچی سغناقی نزد توقتمش خان فرستاد که لشکر بدشت قپچاق
برده تیمور ملک را از میان بردارد و توقتمش خان سپاه فراوان جمع آورده متوجه قرا تاش شد که تیمور ملک
در آنجا قشلاق کرده بود و تیمور ملک خان نیز با بنده آن ما یان الوس جوجی در حرکت آمد و آن دو سپاه
کینه خواه بهم رسیده تیغ جلادت از نیام انتقام کشیدند و قتالی فاحش در میان ایشان واقع شد و
یمن مساعدت حضرت صاحب قرانی تیمور ملک شکست یافت توقتمش خان بجای پدران در دشت
قپچاق بجهانداری و استحقاقی بر مسند سلطنت و حکومت قرار گرفت و اروس خواجه را بدرسانید تا این
مژده بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاد صاحب قران کامکار از وصول این خبر بهارستان مجلس بزم
آراست و چند روز بعیش و نشاط بگذرانید و اروس خواجه را بکلاه و کمر و انعامات دیگر مفتخر و سر
افراز ساخته باز گردانید و توقتمش خان در سغناق قشلاق کرده چون خسرو انجم سپاه رایت زر نگار
در بیت الشرف خویش برافراخت عنان عزیمت بجانب ثلاقی معطوف ساخت و آن ولایت را
مسخر گردانید سلطنتش روز بروز روی در ترقی نهاده لوای استعلا بر قبهٔ جوزا برافراشت و تیمور
ملک بعد از انهزام هزاره اصل خویش که ضبط و یاسامش آنا محمد اغلان رجوع کرده بود رفت
و با او در باب دفع توقتمش خان مشورت فرمود محمد اغلان صلاح در توقف دید و تیمور ملک سخن
ناصح مشفق را محمول بر غرض داشت و آن بی گناه را بقتل رسانید با ایل خود روی بجنگ توقتمش نهاد
و در موضع قرا تال هر دو خان ملاقات دست داده آتش حرب زبانه زدن گرفت و در حملهٔ نخست
تیمور ملک بیاسا رسیده بالغانی را نزد توقتمش بوفاداری و شجاعت تعریف کردند فرمان خان
نفاذ یافته که بالغانی در سلک امر منتظم باشد و او برفور دزانو زده عرضه داشت که در ایام دولت
و حیات تیمور ملک بهترین عمر به امارت و حکومت گذرانیدم و بر کنده باد چشم من که تا بر تخت
او بیند اکنون کرم نموده فرمایی که گردن مرا بزنند و سر او را بر بالای سرم نهند و تن مرا در زیر
بدن او افکنند تا جسد ما از زمین او برمین نباشد توقتمش فرمان داد تا التماس او را بسند و له داشته
آن پهلوان وفادار را بدار القرار فرستادند **ذکر ایلچی فرستادن صاحب قرانی بجانب خوارزم و اقدام**

نمودن

**نمودن یوسف صوفی بحرکات ناملایم و توجه نمودن آنحضرت بدان طرف بعزم رزم** در آن سال
حضرت صاحب قرانی بالتزاد رسیده بجهت شدت سرما در مقابل اروس خان زمستان بپایان رسانید یوسف
صوفی لشکر فرستاد تا اطراف بخارا را غارت و تاراج کردند و آنحضرت ایلچی نزد یوسف صوفی فرستاده پیغام
داد که باوجود قرابت موجب خلاف چیست یوسف صوفی ایلچی را مقید ساخت حضرت صاحب قران
سعادتمند چون بدین فعل ناپسند اطلاع یافت نامه قلمی کرد و آنرا به بیکی داده بخوارزم فرستاد مضمون
آنکه یوسف صوفی دانسته باشد که بر ایلچی نه کشتن است و نه بند ما علی الرسول الا البلاغ اکنون باید که
ایلچی را باز دارد این صورت نماید یوسف صوفی از غلبت تدبیر و کمال خودپسندی بیک را نیز بند کرد و ایلچی
اکتفا نکرده توئی بخارا را فرستاد تا شتران ترکمه را که در آن نواحی بودند رانده بخوارزم بردند و در اثنای
این حالات امیرحاجی سیف الدین از سفر بیارلک حجاز مراجعت نموده شرف دستبوس شهریار مخلص
نواز حاصل کرد و احوال و اوضاع طوایف ملوك را که بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادرخان بر
ممالك ایران استیلا یافته باشند تفصیل معروض رای انور گردانید و هم در این اوقات صاحب قران
کامران دختر امیر موسی تومان آغا را در حبالهٔ نکاح آورده در جانب غربی سمرقند بعمارت باغ بهشت
فرمان داد و زمستان در زنجیر سرای را بخیه دولت و اقبال گذرانید و در بهار سنه ثمانین و سبعمائه
بنابر بی ادبیهای یوسف صوفی لوای توجه بجانب خوارزم برافراخت و از اسکجاکز درگذشته شهر
خوارزم را مرکز وار در میان گرفته و از برای رعایت حزم و احتیاط حصاری دیگر طرح افکنده باتمام
رسانیدند و لشکریان بهرام انتقام هر روز صبح و شام جنگ انداخته در مهم محاصره جد و اجتهاد
بتقدیم میرسانیدند و سپاه قیامت اثر باطراف و جوانب خوارزم رفت غنیمت و اسیر بسیار گرفت
و در اثنای این اوقات یوسف صوفی رقعه بحضرت صاحب قرانی ارسال نمود مضمون آنکه تا چند از
از برای دو تن مردم بخت و بلاد گرفتار باشند و مال و منال و اموال مسلمانان در عرصه تلف آمده
ولایت بکلی مستاصل و خراب گردد اکنون کلاین مجال بلاد و عباد آنکه با هر دو شخص پای جرات در میدان
شجاعت نهاده بخت آزمایی کنیم
تا قبضهٔ شمشیر که بالا بد خوش — تا آتش اقبال که بالا گیرد
حضرت صاحب قران شجاعت انتساب فرمود که یوسف صوفی از سر انصاف سخن میگوید و من در این
کار این آرزو در خاطر داشتم و برفور جبه پوشیده و شمشیر جلادت بمیان بسته بر سمند گردون خرام
سوار شده روی توکل بجانب حصار نهاد امرا زانو زده عرضه داشتند که توقف اولی و اصوب مینماید
آنحضرت بکلمات ایشان التفات ننمود و امیرحاجی سیف الدین دست در عنان شهریار کرده زانو
زده گفت تا بندگان زنده در بدن داشته باشند خداوندگار چگونه در برابر خصم رود و ما این سخن
آتش خشم حضرت صاحب قرانی برافروخته زبان بدشنام او گشاد و تیغ از نیام کشیده حوالهٔ او کرد
امیرحاجی سیف الدین عنان از دست گذاشته و دست از عنان باز داشته و قدم از جای خود برگرفته
پای باز پس نهاد و آنحضرت چنگ اعتصام در عروهٔ وثقی توکل زده تا کار خندق بی توقف و تعلل
راند و آواز داد که با یوسف صوفی بگوئید که ما بنا بر التماس تو اینجا آمد بر مقتضی بوعده وفا نمای و قدم از

دروازه بیرون نه تا بر تیغم که حضرت تو دانی و تا باید آسمان قرین حال و شامل روزگار که میگردد خوف
و رعب بر ضمیر یوسف صوفی استیلا یافته از گفته پشیمان شد و محافظت نفس بر بی ناموسی راجح داشته
دم درکشید حضرت صاحب قرانی بتصور آنکه شاید که عرق حمیت او در حرکت آمده بیرون آید دیگر باره
آواز داد که هرکس که بسخن خود وفا نماید مرگ او به از زندگی وی این سخن نیز سودمند نیفتاد و آنحضرت
زمانی طویل بر کنار خندق ایستاده هر چند از این مقوله حکایات بزبان آورد فایده نداد یوسف
صوفی از غایت بخالت و شرمندگی دم درکشیده جواب بیرون نفرستاد و آنحضرت را از توقف او
ملالت و سآمت روی نموده به لشکرگاه باز گشت دلاوران ظفر قرین بر کمال شجاعت و مردانگی خسرو با دا و
دین آفرین کردند و آواز تحسین بهادران باوج علیین رسید و در خلال این احوال از جانب ترمد
خربزهٔ نوباوه بعسکر همایون رسانیدند آنحضرت از کریمی که در جبلت خجسته مفطور داشت فرمود
هرچند یوسف صوفی با ما در مقام جنگ و عناد است معنی مروت رخصت نمیدهد که این نوباوه را بی
او بکار بریم باید که نصیبی از این بر طبق زرین نهاده نزد او فرستند امرا گفتند بر طبق چوبین یا سفالین
نیز میشاید همت عالی سپهر قرین فرو دنیاورده و برحسب فرموده آنرا بر طبق زرین نهاده شخصی بکنار خندق
برد از بالای باره پرسیدند که بر طبق چیست دارنده جواب داد که خربزهٔ نوباوه است که شهریار ستوده
اخلاقی از برای یوسف صوفی فرستاده است و آن طبق را بر کنار خندق گذاشته مراجعت نمود ملازمان
طبق را گرفته نزد یوسف صوفی بردند و مقتضی عقل و انسانیت آن بود که خدمتش پیلاکات و
تنسوقات فرستاده بیرون اندر آشتی درآمدی تا وحشت و خشونت به الفت و محبت بدل یافتی
لیکن یوسف صوفی از رکت رای و قلت اندیشه و سوء تدبیر طبق را بدربان بخشیده فرمود تا خربزه‌ها
از بالای باره در خندق انداختند و یکی از سرداران با طایفه از بی باکان و سرداران خوارزم دروازه
باز کرده بیرون تاختند و امیرزاده عمر شیخ با جمعی از بهادران صف شکن از آب گذشته با ایشان
آویختند و خاک معرکه را با خون درآمیختند آتش حرب بالا گرفته از هر دو طرف مبارزان بخاك هلاك
افتادند و اکثر بهانوع زخم دار شدند و دشمنان بعد از کوشش فراوان عاجز و مضطر شده بحصار رفتند
نوشیروان سرآمتوقا و ایلچی بوقا را در آن معرکه زخم رسید نوشیروان صحت یافته ایلچی بوقا را رحلت
فرمود حضرت صاحب قرانی دولتیار بعد از آن فرمان داد تا استادان ماهر مجانیق نصب کردند و
قصر رفیع یوسف صوفی را بسنگ منجنیق خراب و ویران ساختند و مدت چند روز امر محاصره
امتداد یافت و از آثار و علامات تسلط ملازمان حضرت صاحب قرانی حیرت و اندوه و سآمت و
عوارض نفسانی بر طبیعت یوسف صوفی استیلا یافت و مرضی مهلك بمزاج او عارض شد عالم فانی
را وداع کرد و بعد از وفات یوسف صوفی میان ارکان دولت او اختلافی پدید آمد نصرت جانب
مانیق صوف گرفته و فرقهٔ دم از ولای خواجه لاقی که ولی عهد بود زدند و آخر الامر خواجه لاقی
مغلوب شد و خود را از دروازه بیرون انداخت و سعادت دستبوس حاصل کرده صورت
واقعه را بعرض حضرت صاحب قرانی رسانید و رای عقده کشای آنحضرت اقتضای این معنی کرد که

لشکریان

لشکریان بهیات اجتماعی متوجه تسخیر خوارزم شدند جنگ سلطانی انداختند سپاه ظفر پناه بیکبار
در جنبش آمده روی جرات و جلادت بحصار نهادند و بقوت بازو و سرپنجهٔ قهر دیوار را خراب
کرده در شهر ریختند و دست تسلط بغارت و تاراج برآورده هرچه یافتند از صامت و ناطق آتش
نهب در آن زدند و از اماکن و مساکن اثر نگذاشتند و سادات و مشایخ و علما و اشراف و اهل بازار
و ارباب حرف کوچانیده بشهر کش فرستادند و مغلوکی چند در خوارزم ماندند حضرت صاحب
قرانی شیخ علی بهادر را بداروغگی آنجا نصب فرمود و لوای فتح و نصرت برافراخته عنان معاودت
بجانب ماوراءالنهر معطوف ساخت و بمستقر عز و اقبال رسید زمستان در زنجیر سرای قشلاق
کرد و چون موسم بهار در رسید حضرت صاحب قران کامکار به بنای حصار کش فرمان داد و آنرا بر
امرا تومان و هزاره و صده و سایر لشکریان قسمت فرموده بطالع سعد بنیاد نهادند و در اندرون
شهر بموجب فرموده استادان خوارزم طرح سرای عالی انداخته بزودی تمام ساختند و برآق سرا
اشتهار یافت — از زمین سرکشیده سوی سما کشته نام شهنشاه آنرا **ذکر ارشاد**
**نمودن حضرت صاحب قران امیرحاجی سیف الدین را بطلب ملك غیاث الدین والی هرات و**
**تعلل نمودن ملك و توجه نمودن ملکزاده میرانشاه برحسب فرمان بخراسان** صاحب قران گیتی
ستان از قشلاق زنجیر سرای قاصدی نزد ملك غیاث الدین بن ملك حسین کرت فرستاده بود
معلن بانکه اول بهادر و اسحاق الیل و بهادر امرا نامدار و نوئینان رفیع المقدار بقوریلتای حاضر
خواهند شد توقع آنکه ملك نیز بدین صوب توجه نماید ملك در باره فرستاده صنوف مرحمت
و احسان بتقدیم رسانیده از شرایط ادب و تعظیم نکته فرو نگذاشت اما در رفتن تعلل نموده
معروض پایهٔ سریر اعلی گردانید که اگر امیرحاجی سیف الدین باینطرف قدم رنجه فرماید بموافقت
و مصاحبت او مستظهر و مطمئن خاطر بدرگاه عالمپناه شتابد و التماس ملك در محل قبول افتاده
امیرحاجی سیف الدین در شهور سنه احدی و سبعین و سبعمائه برحسب فرمان متوجه هرات شد
ملك غیاث الدین در اعزاز و احترام او غایت مبالغه بجای آورد اما در رفتن بجانب ماوراءالنهر
بهانه تهیهٔ اسباب سفر و ترتیب پیشکش تعللی مینمود و در تمام شهربندی و در آن دو فرسخ که
از وصول امیرحاجی سیف الدین بیکسال بیرامون هراة بنیاد کرده بود مراسم جد و اجتهاد بظهور
میرسانید و از بلوکات و سایر ولایات غله و اسباب بحصار میکشانیدند و چون توقف امیرحاجی سیف
الدین در هراة از حد اعتدال گذشت و بر مکنون ضمیر ملك غیاث الدین مطلع گشت متوجه پایهٔ سریر
اعلی شد و ملك وعده کرد که از عقب او در حرکت آید لیکن بسخن خود وفا نکرد و امیرحاجی سیف
الدین بدرگاه گیتی پناه رسیده آنچه از اطوار و اوضاع ملك غیاث الدین معلوم داشت بشرف
عرض رسانید و در خلال این احوال علی بیك جونی قربانی بنابر طلب و استدعا حضرت صاحب
قرانی بپایه سریر همایون پیوست و مراحم پادشاهانه در حق وی بر ولایات و عزت او کشیدن صنوف
عنایت و تربیت درباره او نشان الیه ارزانی داشت و دختر او را جهت امیرزاده محمد سلطان خطبه کرده

طوی سنکین داد و در باب توجه هراة بطریق مشورت با اوغنان در میان آورد و قرار بران یافت
که در اوایل فصل ربیع بر کرپاس کردون اساس حاضر شده در یورش هراة ملازم رکاب همایون باشد
علی بیک شقبیل این معنی شده سوکندان عظیم بزبان آورد که از قول خود عدول ننماید و از جادهٔ استقامت
طریق متابعت انحراف نجوید اما بخت بد و طالع ضعیف او در خلف وعده باعث و محرض آمده و بخاست
نقض پیمان بیرون کار او و بلکه به اکثر ایلچیان فرمانفرمایان کرد چنانچه عنقریب رقم زدهٔ کلک بیان
خواهد گشت ان شاء الله تعالی فی الجمله بعد از مراجعت علی بیک جون فرمان رای عالم آرای حضرت
صاحب قران اقتضا آن کرد که قبل از توجه بنفس همایون سرداری صاحب وجود را با لشکر گران بتوابع
خراسان فرستد تا هایجی در دل دشمنان افتاده از سرکشی و عناد احتراز و اجتناب نمایند قرعهٔ
اختیار بر امیرزادهٔ عالیشان بلند مکان منظور عنایت حضرت آله امیرزاده امیرانشاه افتاده
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزادهٔ جهانکیر برادر بولاس و امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوقا
و امیر عثمان و امیر عباس و امیر محمد سلطان شاه و فیاری برادر علیکه قوجین و نایان بهادر و ادوس بوقا
برادر سادبوقا و دیگر امرا و شیران بیشهٔ هیجا با فوج انبوه از سپاه ظفر انتساب حضرت اتمام
در ملازمت رکاب فلک فرسای شاهزاده متوجه صوب خراسان شده یابین و قهستان و بلخ و
شبرغان بگذرانند و شاهزادهٔ عالمیان بموجب فرموده عمل نموده و با سپاه نصرت پناه از جیحون
گذشته مواضع مذکوره را مخیم دولت و اقبال ساخت و چون زمستان بآخر رسید ترکان سمرقندی
بادغیس را که معمورترین ولایت ملک بود تاختند و غنایم موفور از اسب و گوسفند و شتر بدست
آورده باز گشتند و در این اثنا علی بیک جون قربانی ایلچی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاده
معروض داشت که اگر بر حسب مقرر رایات فتح آیات بجانب خراسان در حرکت آید بنده کینه عزیمت
شده در طریق نیکو بندکی مهما امکن تقصیر ننماید گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران
گردون توان بصوب ایران در اواخر سنه اثنین و سبعین و سبعمائه بفصل بهار حضرت
صاحب قران سپهر اقتدار یورش خراسان را وجههٔ همت عالی نهمت ساخت و باحضار عساکر
شمار عدد مخاجبان بهرام صولت باطراف و جوانب فرستاده ما جمهٔ طوق ظفرپیکر مقبل از آمدن
تمام لشکر برش توجه بجانب ایران انداخت و در ایام هفت کشور بطالع مسعود و زمان محمود روان
شد و ... از آب جیحون گذشت و آمدنش در خراسان فکنده رستاخیز و چون بعد از
قطع بقصبهٔ اندخود رسید از حسن اعتقادی که نسبت باولیا داشت بدیدن بابا سنکو رفت
که بیتک از جملهٔ ابدال و اوتاد زمان خود بود و او از سر جذبه و جنون سینهٔ گوشت بجانب
حضرت صاحب قران انداخت و شهریار کامران از روی فال چنین بزبان فصاحت بیان گذرانید
که پادشاه پادشاهان خراسان را که سینهٔ زمین گویند ش در این یورش بما ارزانی خواهد داشت
هرچه از لوح محفوظ بر ضمیر الهام دار ارباب دولت پرتو انداز دلا محاله آنچنان شود و چون حضرت
توجه ملازم نصرت آیت بمع ملک محمد برادر ملک غیاث الدین که در آن اوان بحکومت و ضبط

سرخس قیام مینمود رسید بر سبیل تعجیل در حرکت آمده و بتقبیل بساط جلالت مناط مشرف شده
لوای مباهات باوج سماوات رسانید و حضرت صاحب قران کامران از غایت حجل در خزان الهی نزد
علی بیک جون قربانی فرستاد که باید که لشکرها جمع آورده هرچند زودتر بر حسب وعده بدر ادروی
همایون پیوندد علی بیک از بخت بد و طالع برگشته با آنکه خود بیامد فرستاده را بی رخصت مراجعت
نماد و در سلوک طریق بیوفایی و بدعهدی که نه شیوهٔ مردانست و نه شیمهٔ سلطانان قدم نهاده در
تواریخ مسطور است که چون ملک غیاث الدین پیر علی بآن زودی در ادنیشابور دارالسلطنه هرات
انتزاع نموده بود و بسیاری از لشکر او در آنجا بود دید حضرت صاحب قران عنان عزیمت بجانب
جام و کوسویه تافت تا لشکر آنجا بملک نتوانند شد اما ما قرحروف از برنقهٔ سالخورده چنین شنیدم
که احمد پسر محمد سلطانشاه که تیخچی سپاه ظفر پناه بود در طلب لبلبیاه غلط کرده لشکر را بخواجه کوسویه
بیرون برد فی الجمله رایات جهانکشای چون بکوسویه رسید پهلوان مهدی سردار آنجا صنع تقدیم
اطاعت و انقیاد پیش آمده مشمول نظر عاطفت و احسان گشت و رعایا کوسویه از مضرت و آسیب
عبور لشکر قیامت اثر امان یافتند و چون صیت ورع و تقوی و گوشه نشینی و انزوا عالیجناب
ولایتمآب قدوة العلماء الراسخین اسوة الاولیاء المتأخرین مولانا زین الملة والدین تایبادی نفعنا الله
بفیضانه بسمع همایون حضرت صاحب قرانی رسیده بود بعزیمت ملاقات او جان مرتاد شد و بنابر ضع
رسیده شخصی را پیش فرستاد و در حین ارسال با او گفت که بخدمت مولانا برو و بگوی که امیر تیمور در
این قصبه نزول کرده شما را بدیدن ایشان میباید رفت و فرستاده بموجب فرموده نزد مولانا
زین الدین ابوبکر رفته زبان ببیان کلمات گشاد مولانا در جواب فرمود که مرا با امیر تیمور هیچ مهم نیست
حضرت صاحب قران التماس اعتقاد چون این سخن شنید فی الحال روی توجه بوثاق مولانا نهاد
و بخوبترین وجهی اتفاق ملاقات دست داده مولانا سخنان نصیحت آمیز بزبان مبارک آورد و در اثناء
محاورت و ایراد نصایح حضرت صاحب قرانی با مولانا گفت که چرا ملک خود را نصیحت نمیکنی که ترک منهیات
و مرتکب محرمات میشود و بسوسته بمنهیات اشتغال مینماید مولانا در جواب فرمود که او را نصیحت
کردم و نشنید حضرت جبار منتقم شما را بر وی گماشت اگر شما نیز نشنوید دیگری را بر شما گمارد و از این
سخن صاحب قران با حشمت گریه و رقت کرده از نزد مولانا بیرون آمد از آنحضرت منقول است که
فرمود که در زمان دولت با هر کس از ارباب عزلت و اصحاب خلوت و منقطعان و گوشه نشینان که ملاقات
کردم بجز فراست وهم و هراسی نخورده در دل او یافتم بخلاف مولانا که در حین رؤیت مهم بیکس بود
فی الجمله چون حضرت صاحب قران آن عالم ربانی را وداع فرمود رایت عزیمت بجانب هراة برافراشت
و بقصبهٔ فوشنج رسیده ارباب آنجا در قلعه بربستند و اسباب حصارداری مرتب داشته بمقدم
ممانعت پیش آمدند و چون فوشنج خندقی پرآب داشت لشکر نصرت شعار سه روز بموجب
فرمان حضرت صاحب قران کامکار اسباب فتح و تسخیر حصار مرتب داشته روز چهارم که حضرت
سپهر احتشام بر تسخیر آن قلعه بنا فرمود تیغ شجاع از میان برکشیده فرمان قضا جریان از موقف جلال

صدور یافت که دلاوران لشکر ظفر نشان از مواضع خویش جنبیده دست قلعه گشایی از آستین
دزم آزمایی بیرون آوردند و بموجب حکم واجب الاتباع بهادران لشکر منصور روی توجه بفتح
حصار نهادند و بعضی از ایشان چون انکو تمور بلکوت و فیرامرهو بدامیرزاده علی و عمر و لد عباس
بهادر و پیش رو دیگر سرداران مانند دریای جوشان از آب خندقی گذشته بتفصیل برآمدند و از اطراف
و جوانب دیوار رخنها کرده بقلعه در آمدند و ارباب فتنه را بپایان رسانیدند هرچه در آن بقعه
یافتند بجاروب غارت و تاراج برفتند ذکر نهضت رایات نصرت آیات از فوشنج بجانب
السلطنه هراة و فتح و تسخیر دار شرف اوقات جون خاطر آفتاب اشراق حضرت آقای از قصبهٔ فوشنج
فراغت یافت عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هراة تافت ملک غیاث الدین بجمعیت حصار و کثرت
اعوان و انصار مغرور گشته از حادثهٔ روزگار غافل مانده و حضرت صاحب قران عدو بند قلعه گشای با بهادران
رزم آزمای بنظام هراة رسیده بگرد شهر محیط گشتند و آنحضرت با برحزم و احتیاط فرمان داد تا برابر
حصار خندقی فرو برده حیات سازند که مخالفان را مجال آن نماند که برسم شبیخون آمد شد نمایند و لشکری
بموجب فرموده عمل نموده خاطر از آن مرجع ساختند و در زمانی که حضرت صاحب قران شجاعت شعار
بر بادپای جهان نورد سوار شده اطراف و جوانب شهر را احتیاط میفرمود طایفهٔ از دلیران صف شکن
غوریان مرد افکن در دروازه باز کرده و بیرون آمده جنگی صعب آغاز نهادند و لشکر ظفر قرین در آن روز
آثار جلادت بظهور رسانیده و مخالفان تا در دروازه دوانیده خلقی کثیر را بقتل آوردند و چون بزرکی
... فوت یاصره را از ملاحظهٔ محسوسات معزول کرد ازید از هر دو جانب شامل افروختن تا طلوع نیر
عالم افروز پاس داشتند و روز دیگر لشکر نصرت انتساب بای در رکاب آورده و صف کشیده در مقابل
حصار بایستادند و چون جراحت دل دشمنان از مهابت سیف و سنان ملازمان پادشاه کشورستان
التیام پذیرفته بود و در آن روز بای از دروازه بیرون ننهادند و محاربه روی ننمود لیکن در ظل لطف
از آنجماعت و خیل برسم شبیخون از در دروازهٔ انشادی که در شهربند بود بیرون آمده و سه نفر را کشته
بتعجیل هرچه تمامتر مراجعت نمودند دیگر روز سپاه منصور پیرامون حصار صف کشیده جنگ سلطانی آغاز
کردند و حضرت صاحب قران کامکار بنفس همایون سوار شده قریب بحصار آمد تا تماشای کارزار کند
بهادران نصرت شعار از قدوم آنحضرت شوخی آغاز و بیجشی بی اندازه یافته امرایکه تمورد و سوعلیکه
برادر خالی بهادر و بیشتر پای جسارت پیش نهادند و دست بردی نمودند که تاریخ داستان رستم دستان و سام
نریمان گشت لشکریان از اطراف و جوانب روی بحصار آورده نزد بانها بدیوار نهادند و آن روز ملک
غیاث الدین پیرعلی بر در دروازه سر پل انجیل اظهار مردی کرده سعی و کوشش مردانه بظهور رسانید اما دو نظر
اهل بصارت تمامت حرکات دماغ که مانند بیجان مرتب نمود مرنمود سپاه نصرت نشان تیر و سنگ مخالفان
برسیدند بلکه بدوش و سر گرفته قدم پیش نهادند و از جملهٔ دلیران اول کسی که بفصیل برآمد خلیل بساول بود
و دیگر بنیاء ابیاعت او بر باد و بالا برفتند و فوجی قریب بکوشک مرغنی از ممری که آب انجیل بشهر در میآید
در رفتند و در دروازه را شکسته بقیهٔ سپاه بیاندرون شهربند جدید در ریختند و اهالی هراة از ستیز و آویز

عاجز آمده روی بگریز نهادند ملک غیاث الدین با فاحمه کلاف و کرات که داشت بشهربند اندرون گریخت
و لشکر فیروز عاقبت قریب بدو هزار نفر دستگیر کرده بپایهٔ سریر خلافت مصیر آوردند مراحم خسروانه از سر جرایم
ایشان درگذشته مجموع را خلعت بخشید و رخصت انصراف ارزانی داشته بمردم هراة پیغام داد که هر کس از
اهالی شهر که بتفصیل نشود در کنج عافیت پای در دامن سلامت کشد مال و اهل و عیال او در ضمان امان باشد
و هر که بخلاف این عمل نماید اثر غضب و غیظ بدو رسد مردم هراة که این سخن شنیدند کنج کاشانه خود غنیمت
دانسته دیگر بیاده نرفتند و ملک فرموده تا در شارع و سکک ندا در دادند که خلایق باید که بیرج و باره برنگذرند
و در محافظت شهر سعی نمایند و رعایا بیخبر تغافل در گوش نهاده پای از دایرهٔ فراغت بیرون ننهادند مالکیت
حکم نکردند اسکندر شیخی پسر افراسیاب جلاوی که بعد از کشته شدن پدرش و ظهور امیر تمام الدین در ملازمت
آن پیچ جان کرجیه تزد ملک غیاث الدین آمده بود با او گفت که از هر محله یکی را باید گشت تا دیگران متوهم
شوند و آن شهرنگاه دارند ملک جواب داد که من پناهی حزن هیچکس نخواهم و بعد اسکندر گفت بس شهرنگاهم نخواندار
دو روز دیگر حضرت صاحب قران کسان بسفارت نزد ملک فرستاد خلاصه رسالت آنکه این مملکت پیوسته
نشیمن پادشاهان معقول نبوده و آل کرت از باج گذاران سلاطین جنگیزخان بوده اند اگر ملک بساط قرب
و عناد مطوی ساز در صلاح حال بلاد و عباد تنز دیگر باشد و الا اموال و اولاد و حاصل عمر برون ندکافی جنیدی
هزارسال در عرصهٔ تلف خواهد آمد و خاتمت مخالفت بیرون کار ملک و اصل و متواصل خواهد گشت ملک
غیاث الدین دانست که چاره جز تسلیم نیست لاجرم پسر بزرگ خود امیر پیر محمد و اسکندر شیخی را بپایهٔ سریر اعلی
فرستاده و عده بیرون آمدن داد حضرت صاحب قرانی ملکزاده را خلعت و کرامات داده ملتفت
نوازش در شان او بتقدیم رسانید و رخصت بازگشتن ارزانی داشته گفت که سلام ما بملک برسان و
بگوی که سابقا میان ما و تو عداوتی نبود بلکه حقایق و فراغت سببی در میان است و آنچه مافی شد بنابر
مصلحت ملکی و اقتضای فلکی بود باید که بی حجاب بیرون آیی تا قواعد محبت و وداد استوار ماند و اسکندر
شیخی را نگاه داشته احوال قضایای اندرون را از وی معلوم فرمود و ملکزاده بخدمت پدر رسیده دیده و
شنیده خود معروض داشت و بعد از سه روز ملک غیاث الدین در باغ زاغان که حضرت صاحب قران بهمان
بسعادت و اقبال در موضع که نزول اجلال فرموده بود بشرف دستبوس استسعاد یافت و امراء جمع و کمی
کرابنها سرافراز شده برخصت بازگشت و روز دیگر سادات و علما و اشراف الناس روی بقبهٔ علیا نهاده
و بکر پاس کردون اساس رسیده بصنوف اعزاز و نوازش مخصوص آمدند و حضرت صاحب قران از باغ
زاغان کوچ کرده بمرغزار کهدستان که در شرقی هراة واقع است نزول فرموده و در آنجا نقل خزاین و دفاین
که سلاطین غور در ادخار آن مدتها و مدیدها سعی نموده بودند فرمان داد و بر لیغ جهان مطاع صادر شد که حصار
جدید و قدیم هراة را با زمین ساوی ساخته ... حصار و ... با زمین کشت مات ... کرد ... جهانی چنین بود خراب
و حکم شد که مولانا قطب الدین بر مولانا نظام الدین را که مقتدای علمای خراسان در آن زمان بود با دو بیت
که حناکی معتبر بود تاش برادرزادهٔ امیر آقبوقا از شهر و ولایت کوچانیده بخطهٔ کش رسانند و چون برج و باره
را خراب کردند دروازه های شهر را که معرف بآهن و الماس بود با اسامی و القاب ملوک غور بر آن ثبت

نموده بودند برحسب فرموده بشهر سبزوار رسانیدند و اندک مال امانی بر اهالی هراة حوالت داشته به دو روز
نقد شد و در بعضی از تواریخ چنین مزبور است که چون هراة مفتوح گشت حضرت صاحب قران بدین سلطان
خاتون که والدهٔ ملک غیاث الدین بود و از خویشان طغا تیمور خان بحصار بالا رفت و در باب تعرض ملک
پیرش بخشایش دلپذیر بزبان مبارک گذرانید و در ظفرنامه مسطور است که ملک غیاث الدین را در حق سلطان
خاتون را در درون حصار کی بامیرزاده پیر محمد و اسکندر شیخ از نسل پیرزه سپرده فرستاد والله تعالی
اعلم بحقیقة الحال و در آن ولا که قلعهٔ اسکلجه که ذکر آن در مجلد رابع و خامس گذشته در تحت تصرف
ضبط امیر عودی بود از اولاد ملک غیاث الدین که بغزط بهادری و دلاوری از ابنای زمان امتیاز داشت
حضرت صاحب قران سعادت قرین با ملک غیاث الدین گفت که برو و پسر خود را از امان کوه یعنی اسکلجه
بامان ما وعده داده فرود آور و اگر خواهی تو نیز بقلعه در آی تا بینیم که خواست حضرت باری سبحانه و تعالی
درباره شما چه کیفیت بظهور خواهد آمد ملک غیاث الدین متوجه جانب قلعه شده بحسن تدبیر و الطف تزویر
او را از آنجا بیرون آورده بدرگاه گیتی پناه رسانید امیر عودی نیز بخلعت کرامند و انواع سیورغامیشی
مخصوص گشت و فتح هراة در محرم سنه ثلاث و ثمانین و سبعمایه اتفاق افتاد **گفتار در توجه حضرت
صاحب قران بجانب طوس و کلات و آمدن علی بیک جونی قربانی بپادشاه جهان پناه بقدم اعتذار**
چون خاطر خطیر پادشاه گیتی ستان از قضیه تسخیر هراة و امان کوه فراغت یافت امیر جهانشاه و امیر حاکو
بارلاس را با لشکر جرار بطرف نیشابور و سبزوار روان ساخت که آن ولایت را در حیطهٔ ضبط در آورند
و بنفس همایون متوجه طوس و کلات شد تا جزاء علی بیک جونی قربانی در کنارش نهد و خدمتش را گوشمالی
بزا دهد و از صیت توجه آنحضرت صبر و سکون از درون علی بیک رخت بربسته بین الخوف والرجاء تقدیم
رجلا و یؤخر اخری بپایگاه عالیجاه آورد و خواجه علی مؤید سبزواری حاکم سربداران نیز چون از عزیمت
صاحب قران عالی منزلت آگاهی یافت از خلوص نیت و صفا طویت بر سبیل مسارعت بجانب اردوی اعلی
روان گشت و آن مرد سردار بعز بساط بوس حضرت صاحب قران دولتیار استسعاد یافته بعواطف خسروانه
و عواطف پادشاهانه مفتخر و مباهی شد و بنا بر حسن اعتقادی که خواجه علی مؤید به بنی فاطمه رضی الله
عنها داشت او را به تشیع نسبت میکردند و حضرت صاحب قران نیز در تعظیم و احترام سادات
عظام باقصی الغایة میکوشید آنحضرت در اثناء محاوره از خواجه علی مؤید بطریق انبساط پرسید که چه مذهب
داری خواجه علی مؤید در جواب آنحضرت بعرض رسانید که الناس علی دین ملوکهم روش من روش پادشاه
است اعتقادات حضرت صاحب قرانی شرف اتحاد و اتفاق داشته فرمود که بزبان معجز بیان رسول الله
صلی الله علیه و سلم جاری شده که من ترک سنتی لاینال شفاعتی و نیز فرموده که الجماعة رحمة و من تا شفاعت
رسول در یابم و شمول رحمت الهی کردم مذهب اهل سنت و جماعت اختیار کرده ام فی الجمله حضرت صاحب
قران در دیار نیشابور بزیارت ابومسلم مروزی علیه الرحمه رفته و استمداد همت نموده از آنجا متوجه اسفراین
شد و چون بآنجا رسید کاشنکا نام پهلوی را بجا الجنگ و جدال نهاد چه پیش از نصب خیام و تعیین یورت
و مقام یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که سپاه ظفرپناه به تسخیر شهر در آیند لشکریان روی باسفراین نهاده

یکبار

یکبار در شهر ریختند و خلقی کثیر را بقتل آورده غنایم بی اندازه گرفتند و از منازل و مساکن در بلدهٔ
اسفراین اثر نگذاشتند و حضرت صاحب قران از آنموضع ایلچی بمازندران با نوشته نزد امیر ولی فرستاد
مجمل پیغام آنکه اگر از سر اخلاص قدم پیش نهاده بدرگاه عالمپناه شتابد بشرف نوازش سیورغامیشی
اختصاص یابد و اگر در این باب تاخیر و تعلل نماید ابواب محنت و بلا بروی خود گشاید امیر ولی نوشته
حضرت صاحب قران را بر سر و چشم نهاده در اعزاز و احترام فرستاده مبالغه تمام نمود و در امر اطاعت
و انقیاد سخنان گفته ایلچی را مقضی المرام باز گردانید و وعده داد که عنقریب باحراز دولت بساط بوس
فایز خواهد شد و حضرت صاحب قرانی چند روزی در بعضی از مرغزارهای ولایت اسفراین ساکن گشت
تا اسپان لشکریان فربهی و قوت یافتند و در خلال این احوال حکم قضاجریان شرف نفاذ یافت که طایفه
خراسانیه را که قبل از این ذکر یافت بقتل امیر حاجی برلاس و برادرش ایدکو جسارت نموده بودند بیاسا
رسانیدند و آن موضع را بر رسم سیورغال به برادر کو و پسر امیر حاجی برلاس ارزانی داشت و مدتها آن
قصبه در تصرف ایشان بماند و حضرت صاحب قران از ییلاق اوبجا بتو نهضت نموده عنان عزیمت
بدار الملک سمرقند معطوف ساخت و ملک غیاث الدین و دیگر حکام ولایت خراسان را بموضع خویش فرستاد
و در ضمان دولت و اقبال حضرت صاحب قران عدیم المثال مفاوز و مسالک قطع کرده در بلدهٔ سمرقند
نزول فرمود دیدهٔ اهالی آنجا از غبار سم سمندش روشنایی یافت در مرتبهٔ سادات و علما و اکابر و اشراف
آن دیار از یمن مقدم بلندش ارتفاع پذیرفته از آنجا بجانب بخارا رفت و زمستان در آن بقعهٔ فرخنده بعیش و شادی
گذرانید و در این اثنا امیرزاده میرانشاه که برحسب فرمان بسرخس رفته بود ملک محمد برادر ملک غیاث
الدین را گرفته بدرگاه گیتی پناه فرستاد و حکومت قلاقی آغا کرد و مقارن این حال جا بخت شیخ و حادثه
اوست در مقام جفاکاری آمد غبار ملالی بر صفحهٔ خاطر انور حضرت صاحب قران نشاند بیان این سخن
آنست که آنحضرت را دختر فرخنده اختری بود در پس پردهٔ عصمت طغای شاه نام که حضرت صاحب
قرانی او را بزیادت عطوفت و مهربانی اکه بیکی خواندی و آن معصومهٔ مغفوره بموجب سنت نبوی بعد رضای
در سلک ازدواج امیر محمد بیک پسر امیر موسی انتظام داشت ناگاه عارضهٔ کبری بر ذات آن بانوی عظمی
طاری گشت و هرچند اطبای حاذق در معالجه سعی و اهتمام تمام نمودند مفید نیفتاد عاقبت نقد حیات
بقابض ارواح سپرده بسرای دیگر نقل فرمود انا لله و انا الیه راجعون و از وی یک پسر ماند که موسوم بود
بامیرزاده سلطان حسین حضرت صاحب قرانی که در تمکین و وقار در نوکینه دوار ثانی نداشت قلق
و اضطراب بسیار نموده عنان اصطبار و اختیار یکبار از دست داد بعد از آن اقامت مراسم تعزیت
و ختمات کلام ربانی جهت ترویح روح آن مرحومه الوان خوردنی و اجناس پوشیدنی و سایر ملبوسات و
صدقات به اهل فقر و ارباب احتیاج رسانید تقبل الله تعالی منه **گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب
قران نوبت دوم بجانب خراسان** چون جراحت فرقت اکه بیکی تغمدها الله بغفرانه التیام پذیرفته بود که ایلچی
خواجه علی مؤید رسید معلم بانکه علی بیک جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده خاتم سنج و اونه
امیدوار چنانست که سنوح کینه بدست دشمنان نگذارند و از غایت شامت و ضلالی که حضرت صاحب

قران از حکمت قرین ندارد چند داشت اصلا التفات بدان سخن ننمود و بعضی گفته اند که این خبر بامرا رسیده
پارای عرضه داشت آن نداشتند و بر مهد علیا سرای ملک ترکان آغا که خواهر بزرگ حضرت صاحب قرانی بود
بر استصواب ارکان دولت زنگ کدورت از آینهٔ ضمیر آنحضرت بصیقل نصیحت زدوده گفت که دفع فتنه
و فساد اندیاد سلطانان بر ذمت همت پادشاهان دیندار از قبیل واجبات است و خویشتن داری در اینگونه
امور در مذهب خسروان ذوی الاقتدار از مقولهٔ مهمات و ممنوعات است و چون این سخن از محض
شفقت و نیکخواهی بود و پسندیدهٔ عقل سلیم و طبع مستقیم حضرت صاحب قران جنانچه عادت و شیمهٔ او بود
در این مصیبت عظمی نیز سر از گریبان رضا و تسلیم برآورده و پرتو التفات بر احوال ملک و ملت انداخته
باحضار لشکرها فرمان داد و در اواخر سنهٔ مذکور از جیحون عبور نموده آوازهٔ عزیمت مازندران در انداخت
و ناگاه باعساکر گردون مآثر بحوالی حصار کلات تاخت و دواب و چهارپایان ایل جونی قربانی را که بصحرا
در نیاورده بودند عرصهٔ نهب و تاراج ساخت و امیرزاده میرانشاه از حرکت رایات نصرت آیات
آگاه شده از سرخس بیرون آمد و باردوی همایون پیوسته شرف دستبوس حاصل کرد و ملک
غیاث الدین نیز با لشکرهای هراة بعز تقبیل بساط جلالت مناط مستسعد شده در زمرهٔ سایر ملازمان
انخراط یافت و قبل از وصول حضرت صاحب قران علی بیک جونی قربانی متعلقان و منتسبان خود را
به قلعهٔ کلات در آورده بود و پشت استظهار بدیوار حصار باز نهاده حضرت صاحب قران کامکار و جایت
پیوندی که با او در خاطر داشت ملاحظه کرده تحاشی کرد از دست بردا ام علی بیک و کلانتر او با مال
حادثه و عتاب کرد که لاجرم ایلچی چرب زبان نزد او فرستاده بزبان عطوفت پیغام داد که سبب
این همه خوف و هراس چیست وظیفه آنکه بی دغدغه بدین جانب شتابد تا قواعد الفت و استیناس
خلل پذیر نشود و مهر مخالفت و معادات سرایت نکند و سیلاب بلا بدور او باعث محیط نگردد و علی بیک
از این کلمات مشفقانه مطلقا متنبه نشد و پنبهٔ غفلت از گوش بیرون نکرد و بحصانت حصار و متانت
قلعه مغرور گشته از جادهٔ صواب انحراف جست و بقدم متابعت پیش نیامد و باحراز سعادت زمین بوس
سرافراز نگشت حضرت پادشاه صاحب تدبیر بعضی امرا را با بیست هزار کس در پای کلات گذاشته عنان
ابیورد در حرکت آمد و بموضع کرت نزول کرده سپاه منصور جار رسانیدند که عنان عزیمت بدفع
ولی منعطف خواهد شد علی بیک چون از مراجعت حضرت صاحب قران خبر یافت و آوازهٔ نهضت
اردوی اعلی بطرف مازندران شنید با آنکه پیشتر بنا بر عدم حزم و احتیاط هم از این ممر آسیبی بامال
چهارپایان او رسیده بود این نوبت نیز از حادثات زمان غافل شده مجموع اسب و گوسفند و شتر که بر
حصار برده بود بیرون فرستاده در علفخوارها رها کرده خود مطمئن خاطر نشست و حضرت
صاحب قرانی خبر یافت و آوازهٔ نهضت اردو را با دیگر عطفهٔ عنان کرده بنظام کلات نزول فرمود و
لشکریان دست بغارت و تاراج چهارپایان دراز کرده اکثر سپاهیان که اهل فقر و فاقه بودند
صاحب جمل و ناقه شدند و بعضی از ایشان که بپای سعی قدرت نداشتند منا و قطارها صاحب
استر شدند لشکریان نصرت شعار اطراف و جوانب کلات را مانند حباب دور کار فرو گرفتند و گوی

زده

زده سوری انداختند و فراشان چابکدست سراپردهٔ خاص در مقابل دروازهٔ حصار که بدروازهٔ چهارده اشتهار
داشت برافراختند و دیگر دروازه ها بر شاهزادگان و امرا تقسیم یافت و علی بیک در این حال هول روز رستخیز
مشاهده کرده خوف و رعب بر ضمیرش چنان استیلا یافت که لیل از نهار و روز روشن از شب تار تمیز دادن
نمیتوانست لاجرم دست در دامن خضوع و خشوع زده سر از گریبان تضرع و زاری بر آورده بزبان مسکنت
و نیاز معروض رای عقده کشای گردانید که من از اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیدهٔ خود شرمسار و از خجلت
جرات و جسارتی که در این مدت واقع شده خجالت دارم و قوت آنکه بوفود بخدمت شتابم ندارم و اگر آن
حضرت بر اکرام بسیار و تغزیا بذلک فد مرد بجه فرموده قریب بدروازه آیند تا من بعد از اعتذار و استغفار
چنگ در عروهٔ وثقی عفو و اغماض ایشان زده سعادت زمین بوس حاصل کنم دور نمی نماید خسرو جرم بخش
ملتمس او را بانجاح و اسعاف مقرون داشته از برای آن کار روزی تعیین فرموده و در آن
روز با پنج سوار تا در حصار راندند و آن حصار راهی داشت بغایت تنگ و تاریک و باریک در دره هولناک
مانند سراچهٔ خاطر دشمنان سیاه و تاریک و چون علی بیک را معلوم شد که آنحضرت با معدودی چند تشریف
آورده خبث طینت و شرارت طبیعت او را بر آن داشت که جمعی را در کمینگاه نشاند تا فرصت غنیمت داشته
بمکر و غدر اندیشیدند و ذات کامل الصفات را که در حفظ و حمایت و عنایت ملک منان باشد آسیبی رسانند
و حضرت صاحب قران دولتیار زمانی دور و دراز در وعده گاه توقف فرمود و آن بی عقل بی مروت
بقول خود وفا ننمود و بیرون نیامد و آنحضرت مراجعت کرده مهیمن کارساز پردهٔ ظلمت در پیش دیدهٔ بد
اندیشان فرو هشت تا در ضمان سلامت و عافیت بمنزل خجسته فرود آمد و چون حضرت صاحب قران
بر اندیشهٔ بد و نقض عهد علی بیک جونی قربانی وقوف یافت آتش خشم و غضب او ملتهب گشت
و فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که لشکر قیامت اثر روی بآن کوه و کمر نهند و اشارت علیه صادر شد
که جمعی از مردم تکریت و بدخشان هم در آن شب آثار جرات و جلادت ظاهر ساخته بکوه برآمدند و مقارن
وصول ایشان به صنع جلیل طایفهٔ از بهادران سپاه نصرت نشان بر غنوده و تیغ برکشیده به
دروازه رسیدند و آقتیمور بهادر و ایکو تیمور و دیگر کس دار را با دشمنان تاب مقابله نبود و دست
به بالای کوه بر آمدند و مبشر و عمر و عباس و بهادران با فوجی پیش رفته در کمرهای ایستادند
که ناگاه دشمنان متوجه ایشان شدند و حضرت صاحب قران طایفهٔ از پردلان را بمدد عمر عباس
و مبشر فرستاده از جانبین حمله کردند و بعد از کشش و کوشش اعدا منکوب و مقهور شده فریاد
الامان بر آوردند و علی بیک را کار بجان و کارد باستخوان رسید و کس نزد حضرت صاحب قرانی
فرستاده معروض داشت که اگر لشکر فیروزی اثر دست از جنگ باز دارند من فردا بپای اطاعت و انقیاد
پیش آمده عتبهٔ همایون را مقبل لب عبودیت سازم و پیشانی ضراعت و مسکنت بر زمین خدمت نهم
و بر این معنی عهد بسته این پیمان را بایمان مغلظه موکد گردانید و ینگی دوز و محمد شیخ حاجی
را از امراء عظام جونی قربانی با دختر خوش نام زد شاهزاده محمد سلطان بهادر بود بیرون فرستاد
ایشان بزبان نیاز عجز و بیچارگی علی بیک بعرض همایون رسانیده تضرع و تشفع نمودند و بمشفق کلمه

الوس تمر کبور باد دیگر حضرت صاحب قران میثاق علی بیک را در عرصهٔ اعتبار آورده فرمان داد
تا سپاه از جنگ کناره جستند آنحضرت بنفس همایون قیتر مراجعت نموده در وثاق خجسته فرود آمد
و نیک روز و شیخ محمد جونی قربانی در رکاب فرخندهٔ پادشاه کامیاب بعسکر همایون آمد و روز دیگر
حضرت صاحب قران در حفظ و حمایت یزدانی سوار شده تا دروازهٔ کلات راند و علی بیک
جونی قربانی طوعاً و کرهاً از حصار بیرون آمده پیشانی ضراعت بخاک مسکنت نهاده بجان امان طلبید و
چون التماس او بر انجاح مقرون گشت درخواست نمود که امروز دیگر در ملازمت رکاب نصرت انتساب
معاف باشد و فردا بخدمت شتابد حضرت صاحب قرانی بر صحیفهٔ این مطلوب او نیز رقم اسعاف کشید
اندر حصار بازگشت و محفوف بنصرت و عنایت کردگار در وثاق همایون نزول فرمود و چون روز دیگر
علی بیک ثبت تحت تبدیل یافته بود و آفتاب اقبال برجوی وبال رسیده در جرعه نسبیل ماهی را که لشکر نصرت
شعار از آنجا بالا رفته بودند استوار کرده این بار دیگر پشت اعتماد و استظهار بدیوار حصار نهاده پای
ثبات و کشف وار در حصار سنگین خزیده دم در کشید و حضرت صاحب قران ساده فرمن عیدان
جمادی دو روز از آن موضع معاودت نموده فریب بقلعهٔ قهقهه که در آن زمان خراب بود نزول کرد و آن بقعه
میان کلات و ابیورد واقع است و بر حسب فرمان واجب الاذعان لشکریان در تعمیر آن سعی و اهتمام تمام
نموده عیدان و شبان روز از آن کار باز پرداختند و حاجی خواجه بکوتوالی آن قلعه منصوب شد و جمعی از
مردان کار زار و دلاوران روزگار بمصاحبت او معین شدند و حضرت صاحب قران امیرزاده علی پسر
امیرمؤید را که خواهرزادهٔ آنحضرت بود با شیخ علی بهادر و توشمات ایشان بمحافظت راهها کلات بازداشت
الطرف آمد شد مخالفان و معاندان مسدود ماند **ذکر فتح قلعهٔ ترشیز بسعی ملازمان رکاب پادشاه سپهر**
**ارتفاع و آمدن ایلچی فارس و خلاصهٔ دودمان مظفری جلال الدین شاه شجاع** علی بیک جونی قربانی
چون دو روزمانی نیک که تا کامی را وطن ساخت و حضرت صاحب قرانی ماند بجمیع احوال درجرگ
آمده کمند التفات برکنگرهٔ ترشیز انداخت و حصن ترشیز قلعهٔ بود حصین و موضعی بود متین
وکوتوال آن حصار در آن روزگار ملک علی سدیدی بود که ملک غیاث الدین آن قلعه را بدو سپرده
بود و فوجی از سدیدیان در آن حصار با او بسر بردند و آنجماعت از میان آن قوم بمزید شجاعت
و وفور جلادت و کمال مردانگی و شیوهٔ فرزانگی امتیاز داشتند و از غایت تدبیر و دوراندیشی
آن قلعه را بذخیرهٔ فراوان و آلات و اسباب حرب و ادوات نبرد مملو و مشحون کردانیده بودند
و آماده جنگ و جدال شده حضرت صاحب قران کیتی ستان با ملک غیاث الدین گفت که اتباع
نوکران تو اند و چون غاشیهٔ ایلی بدوش کرفتی ایشان چرا گردن کشی میکنند ملک در جواب گفت که
از عدم تعقل و قلت تدبیر ملک غیاث الدین سید در وازهٔ حصار رفت و هر چند زبان بر
نصیحت و پند و موعظه کشاد مفید نه افتاد و سر بحبل اطاعت و انقیاد در
نیاوردند و حضرت صاحب قران کامکار عالم مدار معالی انتها عالیجاه فرمان
داد که جاجیان دوراهها بر بین خندق را از آب تهی و بخیاه بکار خود مشغول شد بهادران جنگ پیش

بردند و استادان ماهر منجنیقها نصب کردند چند روز کوششهای مردانه بتقدیم رسانیدند و آخر الامر
بنا بسد آسمان فرسا اسیلاب صخات دوز کار ظفر پناه کلاغ گشت بزخم سنگ عراده و منجنیق برج و باره
در هم شکست و سدیدیان علامات عجز و انکسار در ظاهر و باطن خویش مشاهده نموده دانستند که تیر
تقدیر را بر سپر تدبیر رد نمیتوان کرد و راه سیلاب حادثه را بلیت ثبت کل مسدود نمیتوان کرد
لاجرم دست تضرع بدامن استیمان زده بجان امان خواستند ملکات ملکانه رقم عفو و اغماض بجرائم
ایشان کشیده بجریمان را بلطف و احسان خویش نوید داد و سدیدیان از قلعهٔ ترشیز بیرون آمده باحراز
تقبیل عتبهٔ علیا مفتخر و سرافراز شدند حضرت صاحب قرانی چون در ناصیهٔ ایشان امارات نجابت
و جلادت و فراست و کیاست مشاهده بود مجموع را بتربیت و نوازش مخصوص ساخته و با نعامات
و سیورغالات نواخته فرمان داد تا به سلطان و منسیان کان پیاده و بجرا استظهار متوجه دیار
ماوراء النهر کردند و به صیانت و محافظت قلاع حدود ترکستان قیام نمایند و چون سدیدیان بجانب
کوچ متوجه آن صوب صواب شدند دار و مملکت و ولایت ترشیز را بقبل امیرزاده میرانشاه بهادر تا بکه
تفویض یافت و معنا در این حال عمرشاه از جانب والی شیراز و بعضی از ای عجم شاه شجاع که
بفضل و کمال و جاه و جلال اشتهار تمام داشت با تحف و هدایا و بیلاکات بپایهٔ سریر اعلی رسید و
بوسیلهٔ مقربان و خواص برکات گذرانید و مکتوبی نیز مشتمل بر اظهار یکجهتی و رسوخ قواعد اخلاص
و هواخواهی بعرض رسانید و با نواع عنایت و سیورغامیش اختصاص یافته حضرت صاحب قرانی
در جواب مکتوب نامه نوشت مشحون بر مزید محبت و مخصوصان ملازمان پایهٔ
سریر اعلی را با انس و ثانی کولایق سلاطین ذوی الاقتدار باشد مصحوب عمرشاه گردانید و خوشدل را
خوشدل و شادکام بجانب فارس تحویل کرد و یکبار دیده. فتیان دودمان مظفری را حیث فرزندی
سعادتمند امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر خواستاری نمود **ذکر نهضت حضرت جهانگیری ستان**
**از ترشیز بصوب دیار مازندران و مراجعت آنحضرت از راه بدخواه دوستان** بعد از فتح قلعهٔ
ترشیز حضرت صاحب قران کردون توان فتح تسخیر مازندران را وجههٔ همت عالی نهمت ساخته باتجاب
روان شد و از راه دو عقد گذشته کبود جامه مضرب خیام لشکر نشان گشت و امیر ولی حاکم مازندران از
استماع این خبر پریشان و بی سامان شد و از خواص خویش امیر حاجی و طایفهٔ دیگر را با نقودها و اسب
و قطارهای شتر و استر و لطایف اقمشه و غرایب امتعه بدرگاه عالمپناه روان ساخت و بنیاب
استکانت عرضه داشت که اگر این نوبت ملازمان سدهٔ سلطنت مراجعت فرمایند تا بنده کمینه از سر
اطمینان خاطر قدم در سلوک طریق رشاد و سداد نهاده بخدمت آستان فرخنده نشان مبادرت نماید
و معه الحبوغ کراخلاص بر میان بسته شرایط نیکو بندگی بتقدیم رساند از کرم بدیع پادشاهانه بدیع و بعید
نباشد آنحضرت رقم اسعاف و انجاح بر صحیفهٔ التماس او کشیده از موضعی که رسیده بود عنان برتافت
و از راه سلطان و جرمکان عبور فرموده برغزار رادکان فرود آمده در اثنای این اوقات جزء مصاحبت
و مصاحبت و توسل جستن علی بیک جونی قربانی با امیر شیخ علی بهادر معروض رای عالم آرای گشت

مجمل این مفصل آنکه بعد از توجه رایات فتح آیات بجانب مازندران امیر شیخ علی بهادر بتحقیق مرحها
کوههای کلات کرده با تنی چند از خواص و ملازمان فتح آیات خویش شبی بموقف امیرزاده علی پسر
امیرمؤید که باتفاق بر حسب فرمان شهریار باستحفاظ محافظت طرق و محاصرهٔ کلات مسمی در بالای کمر
بر آمد فرود تا ریکی شب راه غلط کرده به کمر بلند با زخورد و دشمنان بر این حال اطلاع یافته و شیخ علی
بهادر تا بی دو ترکش داشت ترک جنگ نکرد و دست از قبضهٔ کمان باز نداشت و چون جبه از تیرها
تهی گشت و امید بهی و انتقام نماند ناچار در مقام تسلیم آمد و او را با جند نفر گرفته بقلعه در آوردند
امیر علی بیک بمقدم او استبشار و شادمانی کرده در اعزاز و اکرام و تعظیم و احترام امیر شیخ علی نهایت
مبالغه بجای آورده فرمود تا از برای او خرگاهی قریب بخرگاه خاص ترتیب دادند و شرط ضیافت
مرعی داشته حکم کرد تا جهت رعایت خاطر مهمان جنان هر روز شیلان نزد او میکشیدند و با او طرح
محبت و مصاحبت انداخته خدمتش را شفیع گناهان خویش ساخت و در آن فرمت تابستان طاعون در
حصار کلات انتشار یافته بسیاری از سکان قلعه قدم بدروازهٔ عدم نهادند و این معنی را نتیجهٔ عناد
مخالفت که با آن سعادت مند پادشاه اعتقاد میورزیدند و چون جلادت کان مضرب خیام پادشاه عالی
عالی مکان گشت امیر شیخ علی برادر وی همایون بوسید احوال علی بیک و ارباب حصار و عجز و بیچارگی
اهل حصار بعرض صاحب قران کامکار رسانید و ذا نو زده درخواست کرد که خون علی بیک بتیغ سیاست
ریخته نکردد و چون التماس شیخ علی بهادر بشرف اجابت اقتران یافت علی بیک را با تیغ و کفن بپایگاه
فلک اشتباه رسانید و مراحم پادشاهانه گناهان گذشته را بخشیده مضمون کلمهٔ الماضی لا یذکر عمل نمود اما
فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که علی بیک و سایر امرا جونی قربانی را با کوچ و متعلقان بسمرقند برند
و منشور حکومت هرات باسم امیرزاده پیر ملک غیاث الدین قلمی شد بر حسب فرموده ملک و پسر
متوجه ماوراء النهر گشت و از غایت شقاوت در راه بر حرکاتی اقدام نمود که قضیه بجزیمان شد که او
کوده بسمرقند بردند و برادرش را نیز همان بیسون و طریق بماوراء النهر فرستادند و امیر که پیر شمو بر که سبب
داروغگی متعین گشت و حکومت سبزوار معهود بخواجه علی مؤید سربدار قرار گرفت و چون حضرت
صاحب قران بمستقر سریر سلطنت نزول فرمود ملک غیاث الدین پیر علی کرت را با پسر دیگرش پیر محمد
در سمرقند موقوف داشت و علی بیک جونی قربانی و ملک محمد بن ملک حسین را برادر پیر علی بن ملک
غیاث الدین را بند کرده بر اند کان نزد امیرزاده عمر شیخ فرستاد **ذکر فتنهٔ غوریان در هراة و انتقال حضرات**
**در ماوراء النهر جنت غیر الاقات** اولاد ملک فخر الدین ملک محمد و برادرش در زمان حکومت حسین و پسرا و
ملک غیاث الدین پیر علی در کال قلاک و بی اعتباری روزی بسر میآوردند و شبی بروزی بردند
و در آن زمان که خراسان در تحت تصرف ملازمان عتبهٔ علیه آمد ایشان تظلم نموده در پایهٔ سریر
خلافت مصیر عرضه داشتند که ما بندکان اعمام ملک حسین ایم و خدمتش تمام املاک و اسباب
پدران ما را متصرف شده ملک غیاث الدین نیز همان مرعی داشت و اکنون مامول ما آنست که بیمن
التفات پادشاه عدالت شعار حق در مرکز قرار گیرد حضرت صاحب قران کامکار به تقریر حسب و

احسان بر احوال پریشان ایشان انداخته حکومت غور بملک محمد که برادر بزرگتر بود ارزانی داشت
و هم در آن اوقات ابوسعید اسپهبد که آبا او از امرای غور بودند و او از مشهوران زمان بکمال بی باکی
اتصاف داشت و ملک غیاث الدین خدمتش را بند کرده و ده سال بر آن گذشته از عنایت بی نهایت
حضرت صاحب قرانی خلاص یافت مطلق العنان شد و در اواخر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که حضرت
اعلی خاقانی در ماوراء النهر و امیرزاده میرانشاه در موضع پنج ده بکنار آب مرغاب قشلاق کرده بود ند
ملک محمد از جانب غور با طایفهٔ از ارباب جهل و غرور و دوی شقاوت بر بیابان غوایت آورده و ان
و خامت آن خیانت و جسارت نااندیشیده با غوریان بی عاقبت متوجه هرات شدند و ابوسعید اسپهبد
ایشان پیوست و چون بشهر رسیدند جمعی کثیر بی عاقبت از اراذل و اوباش با آنجماعت ملحق شدند و او
و محصلان و نوکران امرا که جهت مهمات ضروری در هراة بودند پناه بحصار اختیار الدین بردند و غوریان
دست بفتنه و فساد بر آوردند و چند نفر از هر طرف علما سید از جملهٔ پشمان در وازهٔ فیروزآباد بدر قلعه
رسانید آتش در آن زدند از اثر آن نوهم نموده خود را بر قله از باد و بدیر اانداختند تا جان سلامت
بیرون برند تا نوه میناد و غوریان بر سر آن کریختگان اجنبا نیکو دند اهل صلاح و ارباب عمائم و جمعی که
از خود بهرهٔ داشتند در کوشها خزیده و دعا با تحیر و آشفته خاطرشده در علاج آن مرض بی سیما نفس
نمیبودند و چون خبر این واقعه به امیرزاده میرانشاه رسید امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا را با فوجی از
سپاه نصرت انتما بر سبیل تعجیل از هراة فرمود و خود نیز از عقب با بقیهٔ لشکر در حرکت آمد امرا چون
بحوالی شهر رسیدند غوریان بمقابله و مقاتله پیش رفته در سر کوچه خیابان مرتفعین را اتفاق ملاقات
دست داد و جوانان جانبین در قتال و جدال دقیقهٔ مهمل نگذاشتند و آخر الامر نسیم دولت روزافزون
حضرت صاحب قرانی شکست بر غوریان افتاده جمعی کثیر از آن طایفه بقتل آمدند و بقیة السیف بشهر
گریخته در ظلمت لیل راکدنی و متفرق شدند و امیرزاده میرانشاه از عقب رسیده سپاه ظفر پناه در کشش
و کوشش تقصیری نکردند و برای اعتبار از روس کشتگان چند منار بر آوردند و چون خبر این واقعه در
سمرقند بسامع علیهٔ حضرت صاحب قرانی رسید فرمان داد تا ملک غیاث الدین و ملک پیر محمد را که
در ارک سمرقند محبوس بودند و امیر غوری و امیر علی جونی قربانی و امیرزاده عمر شیخ ایشان را در اندکان
مضبوط ساخته مقید نگاه میداشت بیاسا رسانیدند و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه در محرم
حضرت صاحب قرانی دلشاد آقا بعارضهٔ چند روزه از این مرحله فانی بسرای جاودانی رحلت فرموده و
اندوه عجند خواهر بزرگ آنحضرت قتلق ترکان آقا که خاتونی عادله بود و بحلیهٔ عقل و دیانت
آراسته داعی حق را لبیک اجابت گفت و آن مخدره را در جوار مزار قایض الانوار ابن عم خیر الناس
صلوات الله علیه قثم ابن عباس رضی الله عنهما دفن کردند و حضرت صاحب قرانی بعد از تقدیم مراسم
تعزیت بجبت ترویج رواج آن دو بانوی عظمی فواضل صدقات بر ارباب احتیاج و فقرا مبذول داشته
بواسطهٔ حزن و ملالی که از مفارقت ایشان روی نموده بود از مهمات دینی اعراض فرموده و چون
امور ملک و ملت نزدیک بدان رسید که اختلال پذیرد ارباب عمائم و اکابر سمرقند و طایفه مؤلفت

وتفصیل تقدیم رسانید آنحضرت بی التفات بر ضبط مملکت انداخت و نخست امیرزاده علی را با لشکر
کران بر قلع و قمع فخرالدین که چریهایه سپاه جته بود نامزد فرمود و بنفس همایون متوجه خطهٔ دلکش فساد کرد
شد و چون امیرزاده علی بجانب مقصد در حرکت آمد قوم بهرین که از خرد بهره نداشتند فرصت غنیمت
شمرده آنچه در اردوی او یافتند بباد نهب و تاراج بر دادند و امیرزاده علی شکسته بازکشته باردوی عالی
پیوست و حضرت صاحب قران امیر شیخ علی بهادر و سیف الملوک پسر امیر حاجی سیف الدین و ایلتمش
و ارغونشاه اختاجی را با فوجی از لشکریان بدفع بی باکان قوم جته فرستاد و بعد از روزی چند که از
ایشان خبری نیامد امیر جهانشاه جاکو و الچی بوغا و شمس الدین برادر اوج قرا بهادر و مصاین تمور را با دو هزار سوار
جرار بموجب فرمان حضرت صاحب قران کامکار از عقب آن جماعت روان شدند و امرا جانی قوم بهرین را در
صحرا و بیابان یافته بسیاری را ازیشان بقتل رسانیدند و اهل و عیال آن جماعت را باسیری کرفته احمال و
اثقال آن قوم را غارت کرده مراجعت نمودند و بعد از آن قوم جته با امیر جهانشاه و دیکر سرداران که از عقب
رفته بودند ملاقات فرمودند و چون امیر جهانشاه مامور بود که در طلب فخرالدین سعی نماید و تا آنجا که میسور
باشد از عقب وی شتابد بمجموع ایشان اتفاق کرده و از آب کول کذشته تا کوه یانغاق رفتند و چون از وی
خبری نیافتند معاودت نموده بموکب همایون پیوستند و بانواع دلجوئی و سیورغامیشی اختصاص یافتند

## کفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بممالک سیستان و توجه محاربه ایشان و نهضت فرمودن آنحضرت از آنجا بسیستان و فتح آن و رسیدن بهراة

حضرت صاحب قران ظفر قرین در پاییز
سال مذکور لشکری بیرون از قیاس و تخمین جمع آورده بعزم تسخیر سیستان از [illegible] نهضت
و چون کنار آب هیرمند مضرب خیام سپاه نصرت انتساب شد امیر جاکو که بموجب فرمان بحکومت
کابلستان اشتغال مینمود از عقب رسیده بسعادت بساط بوس سرافراز شد و بعد از عرض مهمات مملکت
رخصت مراجعت یافته بجانب ولایتی که موسوم بدو بود شتافت و در این ولا خبر رسید که تومن کرمسیری
نکودری علم عصیان افراخته پای در بادیهٔ ضلالت و غوایت نهاده است و همچنین بسامع علیه
رسانیدند که شیخ داود سبزواری که حضرت صاحب قران او را در سبزوار بلند مرتبه کردانیده
بود بر کفران نعمت اقدام نموده داروغهٔ آنجا تابان بهادر را کشته است و چون امیرزاده میرانشاه
برآن حال اطلاع یافته امیر آقبوقا را با طایفه‌ای از دلاوران نامدار بجانب سبزوار روان ساخته
و امیر حاجی سیف الدین بامداد از عقب روان شد و باتفاق سبزوار را محاصره کرده کوفته اند
و مردم بسیار بقتل آورده و شیخ داود کریخته و بقلعهٔ بدرآباد که بقلهٔ کوهی واقع است متحصن شد
و اکنون امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوقا بمحاصرهٔ آن اشتغال مینمایند و در این اثنا مخالفت سیستان
نیز مسموع حضرت صاحب قران کشت و آنحضرت امیر شیخ علی و اوج قرا بهادر را با سپاهی آراسته
بجانب امیر ولی فرستاد تا در برابر او نشینند و نکذارند که از مقام خود پیشتر آید و روی توجه بجانب
سیستان نهاد و چون بهراة نزول فرمود بنا بر اتفاقی که مردم آنجا با غوریان نموده بودند مال امان
با ایشان حوالت رفت و رایات نصرت آیات از هراة بطرف سبزوار در حرکت آمد و لشکریان

قلعه

قلعهٔ بدرآباد را محاصره کردند و حصار را نقب زده رخنه‌ای عظیم افتاد و شیخ یحیی و قریب که بر سر تقیجیان
ایشان کی میشود با طایفهٔ دیکر در زیر دیوار مانده هلاک شدند و دو هزار نفر از قلعه بیرون آورده بالای
یکدیکر نهادند و بکل و خشت استوار کرده منارها ساختند تا اعتبار دیکر سرکشان و متمردان باشد فی الجمله
بشامت مردم تیرهٔ بی باک بی خانمان ویرانی در خراسان واقع شد خصوص در هراة و سبزوار و در جاها
جان بسیاری در زیر چوب و شکنجه هلاک شدند و کثرت مردکان بجایی رسید که کنندکان را مجال تجهیز
و تکفین نماند و مسلمانان از اوطان جلا نموده بکربت غربت مبتلا شدند و از عیال و اطفال و اخوان و
خلان جدا ماندند و چون خاطر خطیر حضرت جهانگیر از قضیهٔ سبزوار فراغت یافت طایفه‌ای از سواران
شمشیرزن تیغ کزار بجانب سیستان بسبیل منقلای روان فرمود و خود از عقب ایشان متوجه شد شاه
جلال الدین فراهی که در آن اوان حکومت فراة نوبت بدو رسیده بود بقدم دولتخواهی و نیکوبندکی بیرون
آمد و باکرام و اعزاز سرافراز شده در سلک سایر بندکان انخراط یافت امرا جانی را بانوده سرکشی آغاز
کردند و سپاه ظفرانتساب بموجب فرمودهٔ شهریار کامیاب آن ولایت را بغارت بردند و آنحضرت با
دلاوران جوشن پوش مجمعا در زره رسید حرب در پیوستند و در همان روز قلعه بحیطهٔ تصرف
ملازمان عتبهٔ علیا درآمد و در این اثنا چهار هزار نفر از شهریان سیستان بجنس عادت عظیم واقع
و بعضی از مخالفان کشته شده بوجی روی بفرار نهادند و چون ظاهر سیستان از غبار رسم خندباد پاک
ملازمان رکاب فلک فرسای ظفر سایه آغاز نهاد و بر در دروازه نزدیک رسیدند حضرت
صاحب قران بالای پشتهٔ ریکی برآمد و شاه شاهان و تاج الدین قلعه کاهی و جوانان نزد شاه قطب
الدین رسیده بعز زمین بوس سرافراز شدند و در باب مصالحت مبالغه کرده اظهار خدمتکاری
بجای آوردند و بصنوف نوازش اختصاص یافته آنحضرت با ایشان بحکایت مشغول بود که ناکاه
سیستانیان آراسته و مکمل بعزم جنک و پیکار پیاده و سوار از دروازه بیرون ریختند حضرت صاحب
قران کامکار دو هزار سوار در کمینگاه باز داشت و فرمان داد تا امیر محمد سلطانشاه با نفری اندک
پیش رود و در حملهٔ اول بطریق مکر و فریب روی باز پس نهد و او بموجب فرموده عمل نموده مخالفان
چیره شده از عقب روان شدند و آن دو هزار نفر از کمینگاه بیرون آمدند و بیکدیکر حمله آوردند آتش
حرب زبانه بفلک اثیر کشید و پیادکان سیستان بزخم خنجر آسیب بسیار مجروح ساختند و بعضی را بر
خاک هلاک انداختند و سپاه منصور بضرب شمشیر آبدار دمار از روزکار مخالفان برآورده داد مردی
و مردانکی دادند و چون زمانه لباس ماتم زدکان در برکرد هر دو لشکر دست از حرب کشیده داشته
در برابر یکدیکر فرود آمدند و روز دیکر که شهسوار میدان افلاک بعزم فتح ملک نیمروز از کمینگاه افق
بیرون تاخت حضرت صاحب قران فلک اقتدار پرتو التفات بر اساس سپاه نصرت شعار انداخت
و قول را بفر شکوه حضرت خود زینت داد و میمنه را بوجود همایون امیرزاده میرانشاه زیب و زینت بخشید
و امیر حاجی سیف الدین و آقبوقا بهادر و دیکر سرداران ملازم او کردانید و قلب میسره امیر سارنبوغا
بود و جغاداول امیر حسین و لشکر تمامت اطراف و جوانب حصار را احاطه کرده در جانب

خرم را در پیش خود خندقی ساخته در کار آن سد و پا نشاندند و چون شب شد ده هزار نفر که غرور
خیال دستی در دماغ داشتند از شهر بعزم شبیخون بیرون آمدند امیر شمس الدین عباس و جماعتی که
در برابر ایشان افتاده بودند تغافل نمودند تا آن قوم بی باک از خندق کذشته بمیان اردو درآمدند
و بدست جماعت اسپ و شتری چند تلف و ضایع ساختند و بعد از آن سپاه نصرت شعار از اطراف
و جوانب یورش آوردند و اکثر دشمنان را بحال هلاک و بوار انداختند و دیکران طریق فرار پیش کرفته
بشهر درآمدند و روز دیکر سیستانیان از مرد و لشکر و دلیران مرد و کشورهای در میدان نهاده دست به
قبضهٔ شمشیر و دستهٔ خنجر برده بودند و امیرزاده علی بن امیر مؤید با پانصد سوار بر جماعتی که در برابر ایشان
بودند حمله کردند و مجموع را بدر مانده راندند از عقب ایشان بشهر رفتند و شهریان راه داده او را با [illegible]
نفر در میان کرفتند و محاربه‌ای روی نمود که داستان رستم و سام و نریمان بطاق نسیان ماند سپاه
ظفرقرین دست از جان شیرین شسته در مقام سربازی آمدند و راه بیرون شدن دریافته دل برآن
نهادند و در آن حال آقتیمور بهادر با هزار سوار نامدار که اکثر ایشان رستم و اسفندیار زمان بودند و غاشیهٔ
خدمتکاری ایشان بدوش کرفتند بجانب شهر شتافت و عاقبت از دروازهٔ دیکر سیستان درآمد و جمعی
را که راه بر سپاه نصرت شعار بسته بودند بضرب شمشیر صاعقه کردار پاک کرد و متفرق کردانید و
امیرزاده علی با فوج از خدا در آن مهلکه بسلامت بیرون آمده بموکب همایون ملحق شدند و چون شاه
قطب الدین دانست که پیاده روی قدرت و توان سرپنجهٔ شیران ژیان بر نتوان تافت از حصار سیستان
بیرون آمده روی عجز و مسکنت بخاک ساحت بارکاه کردون اشتباه نهاد مراحم پادشاهانه
ذیل عفو بر جرایم او پوشانیده بجانش امان داد و در زمانی که حضرت کامکار با بیست و ده نفر بجبا
و جوشن به تفحص حال تقرب قریب سی هزار نفر از بی باکان سیستان مجموع پیاده و کمان دست
یکدیکر کرفته از باد و بی پیا آمدند و از راه جسارت جسارت نموده با وجود آنکه شاه قطب الدین حاکم
ایشان در ملازمت پایهٔ سریر اعلی بود روی بعسکر همایون نهادند حضرت صاحب قران که آن حال
مشاهده فرمود حسب ضبط لشکر عنان بجانب قول معطوف ساخت پیادکان سیستانی تیرباران
کردند و حتی بیک دانهٔ شهریار کامران رسید حضرت صاحب قران سعادت قرین چون بمنزل
جنت آیین رسید فرمان داد تا شاه قطب الدین را بند کردند و لشکر مرتب کردانیده خواست که بنفس
همایون بعزم دفع مخالفان در میان رود و امرا دست در عنان مرکب همایون زدند و معروض داشتند
که سالهاست که چون آمال ما بندکان از رشحات سحاب احسان حضرت صاحب قران تازه و ریان
است و تا کی از ما نیز کار باشد متقلیجی نه رخصت دهد که پادشاه هفت کشور قدم همایون در محل
خطر نهد آنحضرت درخواست بندکان مخلص شنیده امرا و بهادران از میمنه و میسره پیکار کردند و بزخم
شمشیر و تیغ و تیر اکثر آن بادپیمایان را بخاک مذلت و هوان انداختند و اندکی از ایشان خسته و مجروح شده
از معرکه جسته بشهر در رفتند و دروازه‌ها بسته تصور کردند که سیلاب حادثات پایان مشت کل
بازتوان داشت لشکر منصور بتعجیل برآمده از صدمت ایشان رخنها بر دروازه آمد و شهر را مسخر کرده

دیوارها انداختند و منازل و مساکن سیستان را پایمال و اعراق و ترغو کردانیده هرکس از سپاهیان که در آن
بلد یافته بیاسا رسانیدند و حضرت صاحب قران کامکار بنقل اموال شاهان دیار فرمان داد و حکومت
سیستان و توابع آن را بشاه شاهان ارزانی داشته شاه قطب الدین و رؤسای آن ناحیه را بسمرقند
فرستاد و فرمود تا علما و صلحای سیستان را کوچانیده بهراة بردند و چون خاطر همایون حضرت صاحب
قرانی از این امور فراغت یافت متوجه بست شد و در راه ملازمان رکاب شهریار آفاق حصار
طاق را مسخر ساختند و چون بکنار آب هیرمند نزول اتفاق افتاد از طنطنهٔ لشکریان حسن و کامیاب
لرزه بر بند رستم افتاده و مفاصلش از هم ریخته خراب شد و رایت نصرت انتساب از کوه قلعه
در حرکت آمد و در این اثنا بسامع علیه رسانیدند که تومن نکودری بجانب کچ و مکران رفته است
حضرت صاحب قران که بر دقایق امور مملکت آکاه بود امیرزاده میرانشاه را بدفع تومن نامزد آن صوب
فرمود و امیرکه پسر شیر بهرام که بعز مصاحبت آنحضرت فایز شده بود با امیر حاجی سیف الدین و دیکر
امرا نامدار در ملازمت شاهزاده روانه داشت و ایشان روز و شب از حرکت نیاسودند و ایلغار
و شبکیر کرده در جلکا فرزین به تومن و حشم او رسیدند و تومن سوار شده صف آراسته در مقابل
لشکر منصور آمد امیر حاجی سیف الدین بنا بر حق صحبت قدیم و ملاحظهٔ کرسن تومن زبان حرمت
آوان برکشیده او را بر سستی کرم نمود و از راه چاره اندیشی کفت که بی دغدغه و تحاشی ببارکاه فلک
اشتباه بیاید رفت که چنین و حق بی شک حال تو خواهد شد و چون سیل اجل بطلب او رسیده بود
سخن ناصح مشفق بسمع رضا اصغا نمود و در حملهٔ نخست سرش از تن جدا کرده بپایکاه کیتی پناه
فرستادند و حضرت صاحب قران ظفرقرین بالای آب هیرمند روان شد و در آن اوان ملک
محمد که در حین مراجعت امیر حسین و آنحضرت تیری بدست مبارک آنحضرت زده بود و بتحف
و هدایا شرف بساط بوس دریافت و حضرت صاحب قران همین که چشم بروی انداخت و راشناخت
و چون از مجلس اشرف اعلی بیرون رفت از موقف جلال فرمان واجب الامتثال صدور یافت
که ملازمان بهرام انتقام که او را تیرباران کردند و آن کینه را وی عقوبت بجان بیازرد
و در اثنا یورش قلعهٔ ممقتو و قلعهٔ سرخ نیز بتصرف بندکان حضرت صاحب قران آمد و در خلال
این احوال خبر رسید که از اراذل تومن سه هزار نفر که نه خدای عز و علا می‌شناسند و نه بنبوت
حضرت ختمی پناه صلوات الله علیه ایمان دارند در قلعهٔ هزارجرج جمع شده اند و مسلمانان را آزار
میرسانند صاحب قران باتفاق اعتقاد دفع شر اهل فساد را بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم
دانسته لشکر بدان صوب کشید و سپاه منصور جنک در انداخته کوششهای مردانه نموده حصار
را مسخر ساختند بعضی از متمردان وادی عصیان را از کوه بزیر انداخته و برخی را کردن زده آن سر
زمین را از لوث وجود ایشان پاک ساختند و بعد از این فتح عنان همایون بجانب قلعهٔ درهٔ تاقنه
کشته در آنجا مردم تمامی تحصن نمودند و پای سور و شر برافراخته بهادران سپاه ظفرپناه در محاصرهٔ
آن حصار نیز غایت جهد مبذول داشته به نیروی دولت حضرت صاحب قران قلعه را بکشادند

ونیغ در افغانان نهاده از سرهای کشتگان منارها برآوردند و قبل از این اوغانیان از تخت سلیمان
ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاده اظهار انقیاد کرده بودند و داروغه طلب داشته در این ولا جز سید
که آنجماعت قدم از طریق مطاوعت بیرون نهاده یاغی شده اند حضرت صاحب قرانی عنان عزیمت
بدان طرف انعطاف داده در دمان چون که بر ظاهر قلعه نزول فرمود اشارت کرد که در دم آن مایان پیل
افکن شیر شکار مرتکب رزم و پیکار شدند و قتالی صعب روی نموده امیرزاده علی و النکو تیمور و طایفه
دیگر از بهادران نامدار مجروح گشتند و نیکی شاه سرباز کشاه بود در ایلچی بقتل آمد و چون آقتیمور
بهادر بی تحاشی در معرکه در اثنای معارک قدم مینهاد و رعایت حزم نمیکرد حضرت صاحب
قرانی خدمتش را در پیش خود باز داشته بود تا آسیبی در آن روز بدو نرسد و چون جز تهیکار امرا
بوی رسید آتش غیرت او اشتعال یافته آب در چشم آورد و زانو زده رخصت جنگ طلبید اما مقبول
نه افتاد و آتش حرب و جدال بنوعی افروخته گشت که از با رحله افغانان بسیار از قشونات مرکز خود
خالی گذاشته مگر دهقان خواجه که پای ثبات و وقار او متزلزل نشد و مانند کوه بجای خویش ثابت
قدم بایستاد حضرت صاحب قران فلک شکوه فرمان داد تا جمعی از امرا حمله کرده آن گروه انبوه را بجای
باز داشتند و عید خواجه که درحماقت سرّ بود و در پس سنگی کمین کرده چون دشمنان بروی گذار
افتاد یکی را از آنجمله سوی گرفته از اسب فرو کشید و سرش را از بدن جدا ساخته نزد حضرت پادشاه
اسلام آورد و در او از کودکی چنین جلادتی بظهور رسانید از آنحضرت احسان و تحسین یافت
و سپاه ظفرپناه از اطراف و جوانب روی با عدا نهاده داد مردانگی و قتال بدادند و ایشان را منکوب و
مقهور کرده آن قلعه را در تحت تصرف آوردند و هر که را در آن حصار یافتند بر هزارجات و قشونات
تقسیم نموده بیاسا رسانیدند و چون خاطر همایون حضرت صاحب قرانی بفر دولت روزافزون از مهم
اوغانیان بی دین فراغت یافت عنان توجه بصوب قندهار تافت و قبل از آن امیر جهانشاه
و اسکندر شیخی و شیر بهادر برحسب فرمان بدان طرف رفته بودند و قندهار را محاصره کرده و فتح نموده
بودند و سرداران موضع را مقید و مغلول باردوی اعلی فرستاده چون در این ولا قندهار مضرب
خیام لشکر نصرت شعار گشت صاحب قران گردون اقتدار امیر جهانشاه جاکو را بصنوف نوازش و
عطا اختصاص داد و خدمتش را باسپاهی و فیر بگرفت قلعه قلات که از امهات قلاع گرمسیر بود
نامزد کرد و او متوجه آنجانب شده آن حصار را بقهر و قسر گرفت و قتل و غارت کرده در عنان تایید
اقبال مراجعت نمود و باردوی همایون پیوسته مجدداً بعنایت خسروانه سرافراز گشت و در خلال این
احوال امیرزاده پیرمحمد از راه حنا در رباط سلطان محمود رسیده بعز دستبوس حضرت صاحب
قرانی استسعاد یافت و چون در تمام ناحیه سیستان و تا ولستان از ارباب شقاق و فساد کسی نماند
شهریار آفاق عنان عزیمت بجانب تختگاه خویش معطوف ساخت و بعد از قطع منازل و طی مراحل
در دار السلطنه سمرقند نزول فرمود و چون مدت سه ماه بعیش و شادمانی و طرب و کامرانی
گذرانید بار دیگر داعیه فتح هندوستان از خاطر خطیرش سر بر زد ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحب

قران

قران بعزم دفع امیر ولی والی مازندران سابقاً مرقوم شده کلک بیان گشت که امیر ولی والی مازندران
وعده داده بود که متوجه آستان بلند مکان حضرت پادشاه گیتی ستان شده بشرف پابوس در پایه
او بقول خویش وفا ننمود آنحضرت را این معنی بخاطر همایون گران آمده باحضار لشکر نصرت شعار فرمان داد
و از معبر ترمذ گذشته بلخ را مخیم دولت و اقبال ساخته چند روز در آنجا توقف کرد تا عساکر گردون
مآثر مجتمع شدند و در این اثنا ایلچیان که جهت آوردن دختر سلطان اویس بن شاه شجاع برای امیرزاده
پیرمحمد بجانب فارس رفته بودند دختر مذکور را بزیب و زینت تمام بقبة الاسلام بلخ رسانیدند
و ملازمان رکاب فلک فرسای بر ترتیب اسباب طوی قیام نموده چند روز متعاقب در آن مقام
بهجت افزای بلهو و سرور گذرانیدند و از جمله ایلچیان حاجی خواجه که آن مسافت را بقدم ادب
نپیموده بود و پای از حد خود بیرون نهاده بیاسا رسانیدند تا آری هر که در خدمت ملوک و سلاطین
چشم را از خیانت و دل را از جنایت نگاه دارد باک در مذهب حیث جزا و سزای او کمتر از این نباشد فی الجمله
چون حضرت صاحب قران کامیاب از قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده بمرغاب رسید محمد علیا خانزاده
حرم محترم شاهزاده میرانشاه از هراة استقبال نمود و فرزند ارجمند امیرزاده خلیل سلطان که دو ساله
بود همراه داشت و بانوی عظمی سرای ملک خانم خانزاده را طوی داد و خانزاده بهراة مراجعت کرده
سرای ملک خانم امیرزاده خلیل سلطان را مصحوب خویش بسمرقند برد و همگی از خواتین بغیر از تومان
آغا در اردوی همایون ماندند دیگران نیز بموجب فرموده متوجه ماوراء النهر شدند و حضرت
صاحب قرانی از مرغاب نهضت کرده از راه برکه تا شیب جوی رفت و از آنجا روان شده و از ابیورد
گذشته تا مضرب خیام سپاه نصرت انتما گشت و در آنجا سمع اشرف اعلی رسید که نوکران امیر ولی کوتوال
حصار درون قلعه را مستحکم گردانیده و با جماعتی در آن موضع متحصن شده آماده جنگ و پیکار است و شیخ علی
بهادر سونجک و مبشر و دیگر سرداران که پیشتر رفته بودند در موضع کاوکوش بنزاع امیر ولی رسیده
جنگ آغاز کردند و مبشر پای جلادت پیش نهاده حمله آورد و دشمن از مقابل تیری بر دهان او زد که
دو دندانش بشکست و از جانب حلق او بیرون رفت و آن پهلوان پردل با وجود زخم جان ما
متوجه دشمن شده بیک ضرب سرش از بدن جدا ساخت و مخالفان منهزم شده و مبشر آن سرها برده در نظر
حضرت صاحب قران افکند و آنحضرت شرف احماد ارزانی داشته موضع کاوکوش سیورغال
او گردانید و رایت نصرت شعار در حرکت آمده بظاهر قلعه درون نزول فرمود لشکریان حصار را در میان
گرفته و جنگ در انداخته بیک روز کمند تسخیر بر کنگره آن افکندند و کوتوال را با هر که در قلعه یافتند
بیاسا رسانیدند و حضرت صاحب قران از درون نهضت نموده و از دهستان عبور نموده و از آب
جرجان گذشته در ساحتان فرود آمدند و بموجب فرمان از امراء هزاره و صده و جلکا یرلیغ واجب
الاذعان صدور یافت که بر جویها و آبها پل ببندند و هر دو طرف راه را از فرنج کوچ واقع میشد بیاکه در
جنگل و بیشه برید راه بدید بساختند و در اوایل از طرفین پیش آمده محاربات دست میداد و در آن معارك
حاجی محمود شاه یسوری و آقتیمور بهادر و پیر شیخ تیمور جنگهای مردانه کردند و مدت نوزده روز

جنگ و جدال و حرب و قتال میان قزاولان بدین منوال گذران بود در روز بیستم امیر ولی با جمیع
لشکر استرآباد مانند برق و باد در حرکت آمده پای جلادت پیش نهاد و بمقدار قوت و توانایی
سعی و کوشش نمود و چون سعادت و اقبال همعنان سپاه نصرت مآل بود بر جد و اجتهاد او فایده
مترتب نگشت بلکه خایب و خاسر و شکسته و پریشان خاطر باز گشت و لشکر نصرت قرین لجام ریز دو
پیاو تاختند و بسیاری از مازندرانیان را بضرب تیغ تیزان جثث زشت بروی زمین انداختند
و بعد از آن امیر ولی حضرت صاحب قرانی که از عالم معنی و شهرستان ولایت حظی وافی و نصیبی
وافر داشت فرمان داد تا امرا تومان و قوشون خاطر بر ضبط و احکام جایهای خویش گماشته
در پیش خود خندقها فرو بردند و از چپرها فصیلها مرتب داشته نسجها استوار گردانیدند و دیگر
روز پادشاه صاحب ایقان و تحقیق بمساعدت آن ملهم توفیق از سپاه روزافزون سی قشون
اختیار فرموده در کمین گاه باز داشت و چون صفحات روزگار مانند باطن دشمنان حزن و کامکار
تاریک و تار گشت امیر ولی مازندرانیان دیوسار دمغان فرود و ستاد از حصار بیرون آمدند و
بعزم شبیخون روان شده در سحرگاه بکنار اردوی همایون در برابر امیرزاده میرانشاه رسیده دلیران
مازندران حمله کرده چپرها و نسجها که ترتیب داده بودند بضرب شمشیر و اعمال سنان انداختند
اما جمعی کثیر از لشکریان امیر ولی در خندق در برابر یکدیگر افتادند و در آن شب هولناک امیرزاده
میرانشاه بنفس خویش متصدی دفع بداندیشان شد و فرمان داد تا سپاه ظفر نشان تیرباران کردند
و مقارن این حال آن سی قشون که در کمین انتقام و کین ایستاده بودند از محل خود در حرکت
آمده بمخالفان تاختند و بضرب شمشیر آبدار آتش بار دمار از خاکسار را متفرق و پریشان ساختند
و امیر ولی قبل از این فرموده بود که در آن راه چاه بسیار کنده و نسجها تعبیه کرده و آب در چاهها
سرداده و جنگها پرداخته بودند و چون در ظلمت لیل مازندرانیان از حمله سپاه منصور روی
گردان شده اکثر ایشان در چاه بجا افتاده هلاک شدند و مضمون من حفر بئراً لاخیه وقع فیه
بوضوح پیوست بد مکن که بد افتی چه مکن که خود افتی این واقعه در شوال سنه ست و ثمانین و
سبعمائه روی نمود فی الجمله خوف و رعب بر ضمیر امیر ولی استیلا یافته در همان شب با اندک فرقی
از سپاه عیال و اطفال برداشته از راه لنکر بجانب دامغان و بسیل طجیل روان شد و کوچ و
متعلقان را در قلعه گذاشته خود بطرف ری توجه نمود و حضرت صاحب قرانی خواجه یار د
حسینی و امیر شیخ علی را با دیگر امرای نامدار و لشکر جرار بتکامیشی فرستاد و ایشان در حدود ری سپاه
امیر ولی دیده خدمتش از بیم جان خود را بولایت رستمدار انداخت و بجانب جنگل و کوهها
بلند از تعرض و آسیب سپاه نصرت شعار خویش را خلاص ساخت حضرت صاحب قران حکومت
ولایت استرآباد را به لقمان پادشاه بن طغا تیمور خان که مدتی مدید از خوف امیر ولی در اطراف
و اکناف سرگردان میگشت ارزانی داشت و در مجلد خامس سمت گزارش یافت که امیر ولی بر یکی از
امراء طغا تیمور خان بود گفتار در توجه رایات ظفر پیکر حضرت صاحب قران از استرآباد بری و

از آنجا

از آنجا بصوب سلطانیه و معاودت آنحضرت از سلطانیه بمازندران و از آن موضع بسمرقند
فردوس نشان بعد از آنکه تختگاه استرآباد در تحت تصرف حضرت صاحب قرانی آمد آنحضرت
فرمود که امیر آقبوغا و اوج قرا بهادر با اغرق و سپاه زمستان در آن ولایت باشند و از هر ده نفر
سه نفر اختیار کرده فرمود که از رکاب اشرف اعلی جدا نشوند و در عنان حمایت و عنایت کردگار
سوار شده روی توجه بری نهاد و بجلکاء آن ولایت مقرون بسعادت و اقبال در آمد و از خبر
وصول آنحضرت پای ثبات و وقار سلطان احمد بغدادی پسر سلطان اویس جلایر که در آن اوان در
سلطانیه بود متزلزل شده در استحکام قلعه کوشیدند و جمعی از امرا و معتمدان را با پسر خود آقبوغا
در آنجا گذاشت و خود بصوب استعجال بجانب تبریز روان شد و عمر عباس بموجب فرموده پادشاه
هفت کشور با شصت نفر از شیران بیشه هیجا و نهنگان دریای وغا در قلب فصل شتا و هجوم لشکر
برف و سرما روی بسلطانیه آورد و مخالفان چون از وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافتند آقبوغا
را برداشته بجانب تبریز شتافتند عمر عباس قلعه را ضبط کرده برمانجی را با بشارت این مژده نزد
حضرت صاحب قرانی فرستاد و جمعی از اراذل و اوباش بر آوازه آمدن سلطان احمد محصلان
مال را که عباس تعیین کرده بود گرفته کشتند و امیر عمر در ضبط قلعه کوشیده چون کذب آن خبر
بوضوح پیوست اکثر آن بی باکان را بقتل رسانید و چون شدت سرما بنهایت انجامید موسم حرکت
لشکرها در رسید حضرت صاحب قران کامکار با سپاهی فزون از حیز حساب و شمار عازم سلطانیه
گشت و عادل آقا را که از عظماء امراء سلطان بود اویس و بعد از وفات او متوجه شیراز شده ملازمت
شاه شجاع مینمود و بعد از رحلت شاه شجاع در خدمت پسرش سلطان زین العابدین بسر میبرد طلب
داشت و عادل آغا ساعیاً علی الاقدام بجانب کریاس گردون اساس شتافت و بمناصب
بلند و عطایای ارجمند اختصاص یافت و آنحضرت ایالت سلطانیه را مع توابع و مضافات بدو ارزانی
داشت و محمد سلطانشاه را با طایفه از لشکر جرار بمعاونت و مساعدت او بازگذاشت تا باتفاق
یکدیگر آنچه مانده از ولایت یاغی در حوزه تصرف آورند و چون از این مهمات فراغت روی نمود حضرت
صاحب قرانی بسلامت و سعادت عنان معاودت بکوهستان و سمنان تافت و ملوک آنجا از احراز
دولت پابوس احتراز نموده در مواضع حصین متحصن شدند لشکر ظفر اثر از ایشان دست بغارت و
تاراج برآورده در هیچ زمین بسیار نگذاشتند و غنیمت فراوان بدست ترکان افتاد و چون آن دیار بحیات
سبی و نهب در نشد رایت فتح آیت بطرف مازندران در حرکت آمد تخیل آمل و ساری و جهت
حکومت آن مخصوص جنایت بارعکت و در اثنای این اوقات سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام
آن سرزمین بودند بتابعت و مطاوعت موفق شده مثال خود را باشاره و پیشکش بپایه سریر اعلی فرستاد
و سکه بنام نامی آنحضرت زده خطبه بالقاب همایونش خواندند و حضرت صاحب قرانی سادات
عظام را بمساعدت و موافقت لقمان پادشاه ترغیب و تحریض فرموده از دیار مازندران متوجه
ماوراء النهر گشت و آن تابستان در سمرقند بعشرت و شادمانی گذرانید و زمستان در بخارا سرای

بطرب وکامرانی بپایان رسانید و در آن زمستان توقتمش خان از جادهٔ صواب انحراف جسته
قریب صد هزار نفر را که اکثر ایشان از اسلام بهره نداشتند با دوازده شاهزادهٔ جوجی نژاد
سرور ایشان موسوم به بیک یولادو امرا نامدار مثل ورادعینی بیک و عیسی بیک و قراجی
و غیرهم به تسخیر فرستاد و ایشان بدان ولایت رسیده آنچه ممکن بود از قتل و اسر و غارت بتقدیم
رسانیدند و چون در این مقام بخاطر فاتر رسید که شمهٔ از این معنی در بعضی از مجلدات سابق سمت
گزارش یافته در قلم تخفیف بر تفصیل آن حکایت کشیده آمد **ذکر توجه حضرت صاحب قران گیتی ستان
بار دیگر بجانب ایران که مورخان آنرا بر یورش سه ساله تعبیه میکنند** در شهور سنه ثمان و ثمانین و
سبعمائه حضرت صاحب قران گردون توان را داعیهٔ یورش ایران از خاطر خطیر سر برزده با احضار
لشکر فیروزی مآثر فرمان داد و بعد از اجتماع سپاه ظفر پناه امیر سلیمانشاه بن امیر داود و بعضی از
امراء دیگر بضبط ماوراء النهر تعیین فرموده در ساعتی مسعود سوار شده روی توجه با ایران نهاد
و از جیحون عبور نموده و مسالک و منازل قطع کرده چون به فیروزکوه رسید غیاث الدین پسر سید
کمال الدین حاکم ساری با لشکر بموکب همایون پیوست و قبل از این بسمع اشرف اعلی رسیده بود که ملک
عزالدین حاکم کوهک قافلهٔ حاج را که از لرستان میگذشتند غارت کرده است و اموال ایشان
برده و در خاطر خطیر رسوخ یافته بود که بوقت فرصت انتقام حجاج از وی بکشند و در این اوقات
که فیروزکوه مضرب خیام سپاه گردون شکوه گشت رای عالم آرای استکشاف احوال ملوک اطراف
فرموده در مهمیان از بی راهی ملک عزالدین و حرکات ناشایست او شمهٔ معروض گردانیدند و این صورت
علاوه مکنون ضمیر انور گشته فرمان قضا جریان نفاذ یافت که حاجیان از هر ده نفر دو نفر اختیار
کردند تا ملازم رکاب همایون باشند بعد از آن بطالع سعد و وقت میمون حضرت صاحب قران
کامکار برسمند باد رفتار سوار شده و اعزاف را گذاشته عازم لرستان گشت و به تعجیل هرچه تمامتر
مراحل طی فرموده چون بمقصد رسید حکم کرد تا آتش نهب و غارت در دود وجود و حال او زدند
و قلعه خرم آباد را که پناهگاه اهل شر و فساد بود مسخر ساخته ویران گردانیدند و اکثر دزدان
لر را بدست آورده از بالای در آوردند و در آن اوان آقتیمور بهادر و عمر عباس و محمد بیر سلطانشاه
مریض گشته از دار فنا بعالم بقا پیوستند و خواجه علی مؤید سبزواری را در بعضی از معارک تیری رسیده
بود ان مدتی بهمان زخم در گذشت آری هر بدایتی را نهایتی هست و هر کمالی را زوالی هر چند
باید که دل بر حیات و دولت ننهد و بعد بهبود از فواضل صدقات به ارباب فقر و احتیاج دهد و
قدم بر قدم این سعادتمند صاحب توفیق که باعث بر ترتیب و تسوید این کلمات بهمند تا در حاصل
سعادات دینوی و در آجل مثوبات اخروی شامل روزگار او گردد فی الجمله در خلال این احوال
بسمع همایون صاحب قران بی همال رسید که سلطان احمد جلایر لشکر جمع آورده و از بغداد به تبریز
آمده است و آنحضرت امیرزاده میرانشاه را با طایفهٔ از امرا و نامداران درگاه مرحوم منغلای فرستاد
و شیخ علی بهادر را در عراق گذاشته خود نیز روان شد سلطان احمد چون توجه لشکر فیروزی اثر

شنیده

شنیده و کلمهٔ الفرار فی وقته ظفر بر زبان رانده بجانب بغداد شتافت و حضرت صاحب
قران ظفر قرین امیر حاجی سیف الدین را با دیگر امرا و بهادران بتکامیشی روان کرد و چون ایشان
بسلطان احمد رسیدند حشمش احمال و اثقال را گذاشته جان از آن ورطه بیرون برد و الیاس خواجه
پسر امیر شیخ علی بهادر با معدودی چند از عقب رفته در موضع نکنار سلطان احمد در یافت
و با او کرو اینوع بودند و حرب صعب روی نموده الیاس خواجه را زخمی گران رسید و سلطان احمد
از آن مهلکه خلاص یافته در دو فنا دیار صار معنان کرد و جراحت الیاس خواجه قوی المزاج مجرح
شده زحمت فراوان کشید اما آخر الامر حق عز و علا شفا ارزانی داشته در یافت از ذلک نقصانی
باقی ماند و در آن یورش در نخجوان حق زمستان عظیم واقع شد و مردم بسیار و عرضه تلف گشتند و از آن
جمله قادی ایناق معتادر پانصد نفر بگاه دور هلاک ساخت و در وحشت آن ولایت با تمام تمام
بریخت و ممالک آذربایجان در تحت تصرف بندگان صاحب قران گیتی ستان آمد آنحضرت بحوالی
شنب غازان نزول فرموده اکابر و اشراف و سادات و علماء تبریز بخدمت مبادرت نموده سعادت
دستبوس در یافتند و بموجب فرمان مال امان برارباب آن ولایت حوالت رفته در اندک زمانی
بوصول پیوست و آن تابستان تبریز و نواحی آن مضرب خیام سپاه نصرت انجام گشت و چون در مدت
حکومت عادل آقا امراء حضرت صاحب قران که بمعاونت و موافقت او در عراق باز داشته بود از
تکبر و تجبر حشمش رنجش تمام در خاطر داشتند زبان بغیبت وی در مجلس همایون دراز کردند
و نیز در زمان حسن و آقای هیچ نوبت ایلچی بدرگاه عالمپناه نفرستاد و از ناصیهٔ احوال ادهم کرا اخلاص
مشاهده نرافتاد و تمامت حاصل ولایات را بخیل و حشم و طبل و علم داد بنابر این اسباب خاطر خطیر
پادشاه کامیاب بر اخذ و قتل او مایل گشت و تختاکو بتخیر مامور شد که بسلطانیه رود و کسان
و متعلقان او را در دوزمین بگیرد و خزاین و دفاین او را که بسالهای دراز اندوخته بود تصرف
نماید و ایکوتیمور بموجب فرموده عمل نموده بسلطانیه رفت و شرط حزم نگاه داری بجای آورد و چون مقصود
شده که عادل آقا را بهمان وجه بگیرد او از این سکالش آگاهی یافته خواست که دست بردی
نماید و حضرت صاحب قران بر این معنی اطلاع یافته کرده در شبی که روز دیگر داعیهٔ گرفتن او
داشتند فرمان داد که مجموع ملازمان جبه پوشیده بپاس داشتن قیام نمودند و عادل آقا
صباح بگاه آمده بهادران از اطراف و جوانب او در آمدند و گرفتند و عادل آقا تاسف و ندامت بسیار
اظهار کرد لیکن هیچ فایده بر آن مترتب نشد و بعد از چند روز در بادی بیرون انگشن رخنه در
حیات او افتاد و هرچه داشت از اقمشه و اسلحه و اسپ و شتر و خیمه و خرگاه به تاراج رفت
عادل آقا که از او در ظفرنامه و بعضی از تواریخ دیگر بعادل عادل تعبیر کرده اند آن مردی بود که
بفرمان ایاقا خان مدد فخر جان میسر شد و در ابتدای حال عادل آقا تحفهٔ سلاح خانهٔ بغداد بود
و بخدمت سلیمان اتابک سلطان اویس قیام مینمود و آمد شد و ملازمت کرده کار او عروج یافت
و چون سلطان دان عجم بر شیخ حسن ارزانی داشت و عادل آقا از راه نیابت بجلی

آن مملکت مشغول گشت و بعد از رحلت سلطان اویس و قتل شیخ حسن و جلوس سلطان حسین
بقتل رسید و سلطان احمد پادشاه شد و سلطان حسین را از پادشاهی اختیاری نماند و چون سلطان
حسین رسیده جان مملکت باستیلا یافت بواسطهٔ استبداد و استکبار عادل آقا تغیری تمام نسبت
بدو در مزاج احمد ظاهر گشت و فی الواقع سلطان احمد در آن باب محق بود و سادقی عادل آقا بن معنی
دریافته در بند تحرز و کار فرصت آمد و چند نوبت لشکرها جمع کرده و قتل سلطان حسین را بهانه
در بابها و رانهٔ عناد برافراخت و چون طاقت مقاومت با احمد در خود نیافت خویش خریده به شیراز
نزد شاه شجاع رفت و مدتی در ممالک فارس بخلاف طبع روزی میگذرانید و در آن اوان که ماهچهٔ
توق ظفر پیکر حضرت صاحب قران از افق عراق عجم طلوع نمود با امید آنکه دیگر بار در آن بلاد
حکومت کند تخفی را بدرگاه عالم پناه فرستاده خلوص نیت و صفای طویت خویش نسبت بعلامت
عتبهٔ علیا معروض داشت و آنحضرت او را طلب داشته بعنایت خسروانه اختصاص داد و حکومت
عراق را مفوض برأی و رویت او گردانید و نخست امری نامناسب که از حدیث صدور یافت آن بود
که بدگوئی اولیاء نعم حق را آغاز کرده احوال ایشان را بزشت ترین صورتی معروض رای عالم
آرای گردانید و ثانیاً بحرکات ناشایست اقدام نمود چنانچه شمهٔ از آن مسطور گشت و عاقبت
جزاء اعمال ناپسندیده که داشت بروزگار او واصل گشت چنانچه ثبت افتاد و بعد از قتل
عادل آقا حاکم خلخالی محمود خلخالی امیر ولی را گرفته بغازی ایناق سپرد و او سرش از بدن
جدا کرده بدرگاه همایون فرستاد **ذکر توجه حضرت صاحب قران بجانب گرجستان و مفتوح شدن
بعضی از قلاع در اثناء راه و رسیدن آنحضرت بشهر تفلیس و مراجعت نمودن از آنجا بقشلاق قراباغ** حضرت
صاحب قران کامکار در آخر فصل تابستان از تبریز بر سمند گردون خرام سوار شده براه نخجوان
در حرکت آمد و رایت فتح آیت چون بحصار کرنی رسید بهادران سپاه نصرت نشان قلعه را
مسخر ساختند و پیشوای آنجا شیخ حسن نام گرفته و دست بسته بپای سینه رسانیدند و از آنجا
روان شده بنظام حصار سرمالی که بکنار آب ارس واقع است نزول کردند سپاه نصرت شعار
قهراً قسراً آن حصار را مسخر گردانیدند و سردار قلعه تولان توکار را گرفته نزد حضرت
صاحب قران آوردند و از آنجا در حرکت آمده بقارص رسیدند و اهل آن قلعه مغرور شده در حصار
بسته جنگ و جدال را آغاز نهادند لشکریان نصرت نشان بموجب فرمان روی به تسخیر آن
حصن حصین آوردند و بعد از محاربه حاکم حصار که موسوم بود ببغیس و نجت باستواری
قلعه مغرور شده در حصار بسته بعد از جنگ و جدال بسیار فیروز بخت عاجز و مضطر شده
از در تبیان و بیچارگی در آمد و غاشیه عبودیت بدوش گرفته حلقهٔ بندگی در گوش کرد و سپاه ظفر
انتساب حصار را عادت خراب و ویران ساختند و در عین برودت و شدت سرما رایات
اتماد را عنان آمد از راه کنو بشهر تفلیس که از امهات بلاد ایرانست رسید گرجیان ضلالت
نژاد بیت اعتماد باستواری حصار نهاده روی برزم و پیکار آوردند حضرت صاحب قران دین

پرورد

پرورد فرمود که چگونه روا باشد که طایفهٔ گرجیان که از نور توحید و ایمان بهره ندارند در وسط
مملکت مسلمانان قرار گرفته دعوی سلطنت کنند و از همه عجب تر آنکه تا غایت سلاطین اسلام
باندک جزیهٔ از ایشان قانع شده تعرض کفرهٔ فجره نمیکرده اند اکنون زمام اختیار مهام
جهانیان در قبضهٔ اقتدار ما قرار گرفت بر ذمت همت پادشاهانهٔ خویش واجب و لازم میدانیم
که عرصهٔ این کشور را از لوث وجود این مشت بد اختر پاک گردانیم و چون مجاهدان ملت احمد
مرسل از زبان قدوهٔ ارباب دول این کلمات شنیدند تو رها و جبرها از اطراف و جوانب
پیش برده جنگ در انداختند و کوششهای بهادرانه نموده بتایید پادشاه لم یزل آن حصن
حصین کشودند و بضرب شمشیر آبدار کفار را بدار البوار فرستادند و راس و رئیس ایشان ملک
بقراط را دست و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و بموجب فرمان بند گران برپای او
نهادند و حضرت صاحب قران گردون اقتدار از تفلیس نهضت نموده طبع لطیفش با مر شکار
رغبت نمود امرا و لشکریان صف شکن پلنگ افکن از یمین و یسار در حرکت آمده اطراف
و جوانب دشت و صحرا فرو گرفتند و چون جرگه بهم رسید اصناف حیوانات از گور و آهو و غیر
ذلک مشاهده افتاد که دیدهٔ بینا از ملاحظهٔ آن خیره ماند و از بسیاری نخجیر که افکنده شد
لشکریان از برداشتن آن عاجز آمدند و چندان در آن صحرا و بیابان بماند که مدتها بقایای وحوش
و افواج طیور از لحوم و دسوم آن بعیش و فراغت روزگار گذرانیدند و حضرت صاحب قران
سعادت قرین از آن سرزمین روان شده قلعه و حصار بسیار که بر ممر سپاه نصرت شعار بود بسعی و
اجتهاد بازوی غازیان دین دار مسخر و مفتوح گشت و چندان سیم و زر و لعل و در بدست لشکریان
افتاد که دیدهٔ آز و نیاز اهل احتیاج پر شد و چون ولایت شکی محل نصب خیام عسکر سپهر
احتشام گشت حضرت صاحب قران گردون غلام امرا و بهادری را با فوجی از عساکر
گردون مآثر بطرفی نامزد کرد امیر جهانشاه متوجه جانب لشکریان شد و امیر محمد کلاس به
کوهستان شکی بر آمد و امیر عثمان اختاجی و رمضان خواجه بولایت عیکعون شتافتند و
امیر محمد بیک امیر موسی بدیار آقی جب رفت و نام بردگان در ولایات مذکوره وظایف قتل و
سبی بتقدیم رسانیدند و عرصهٔ زمین را از وجود آن بی دینان پاک ساخته در موضع قبله
باردوی همایون پیوستند و حضرت صاحب قران قلعهٔ سرخ را نیز مسخر کرده و با زمین یکسان
گردانید بکنار آب کور نزول کرد و صاحب قران دریا دل بر آن آب پل بسته عنان عزیمت
بجانب بردع معطوف ساخت و اهل آن ولایت منقاد و ایل شدند و بقراباغ رفته ملک بقراط
تفلیسی را که بموجب فرمان مقید گردانیده بودند بنابر اشارت عالی بمجلس همایون آوردند
حضرت صاحب قران دین دار زبان خجسته بیان بموعظه و نصیحت بقراط گشاده او را بقبول
ملت بیضا دعوت فرمود و به کلید توفیق قفل سراچهٔ دل ملک بقراط گشاده شده زبان بکلمهٔ
توحید گویا ساخت پادشاه دوست نواز دشمن گداز ملک بقراط را مشمول عاطفت و احسان بیکران

کردانید حکومت ولایتی که سابقا بدو متعلق بود با دیگر ضمایم و ملحقات بخدمتش ارزانی داشت و جهت
انصراف علاوه سایر عنایات ساخته و ملک بقراط در زمره اهل اسلام انخراط یافته مقضی المرام بملک
خود معاودت نمود و در این ولا والی ولایت شروانات امیر شیخ ابراهیم که بموجب حلیه نسب
و قدم خاندان و شرف دودمان و وفور شوکت و کمال ابهت از ملوک ایران انفراد و امتیاز داشت
کرجند شکاری بپایان بنیه با تحف و هدایا باحراز سعادت زمین بوس شتافت و از جمله نتایج طبع وقاد
او که سبب دولت و بر پایش یکی آن بود که در آن زمان که در بارگاه فلک اشتباه از تبرکات و تنسوقات
نه نه میکذرانیدند هشت غلام زرخرید بمجلس عرض رسانید و خود در میان ایشان ایستاده نهم بنفس خویش
تمام کرد و حسن نیت و صفای طویت و خلوص عقیدت امیر شیخ ابراهیم بر ضمیر انور پادشاه هفت
کشور روشن شد و بر مزید التفات و اهتمام بر احوال او انداخته تمام ممالک شروان با مضافات
و منسوبات بخدمتش ارزانی داشت و امیر شیخ ابراهیم بحقیقت شروانشاه و واقف شد علم مباهات
باوج مهر و ماه برافراشت و ملوک کیلانات نیز تا آن غایت فرمان برداری و باج گزاری هیچکس
قبول نکرده بودند و هیچ یک از پادشاهان ذوی الاقتدار بنا بر حصانت و استواری کوه و کثرت
جنگل خیال استیلاء آن مملکت بخاطر نکذرانیده در این ولا نسبت علاء زمان عتبه علیا طریق موافقت
و متابعت سلوک داشته اولاد و نواب خود را با تحف و هدایا که لایق جناب پادشاهی باشد بدرگاه
اشرف اعلی فرستادند و در اثناء این اوقات امیر شیخ علی بهادر که بموجب فرمان محافظت اغرق
مینمود از راه اردبیل آن مردم را سر کرده بقراباغ رسانید و حضرت صاحب قران آن زمستان در
آن موضع بعشرت و شادمانی و عیش و کامرانی کذرانید ذکر نهضت حضرت صاحب قران بجانب
بردع و رسیدن خبر توجه لشکر توقتمش چون از هجوم لشکر بهار در سپاه شتا روی بفرار نهاده در اوایل سنه
تسع و ثمانین و سبعمائه رایات نصرت آیات حضرت خاقان کیتی کشای روی عزیمت بمقام بهجت
افزای بردع نهاد و در آن یورش بسمع همایون رسانیدند که توقتمش خان نهال خلافت بر جویبار عنایات
نشانده است و در کوی بیوفایی خانه بی مروت بنیاد نهاده مصداق این سخن آنکه جمعی از لشکریان
او را بر کنار آب کر دیده اند که عزیمت عبور داشته اند حضرت صاحب قران شیخ علی بهادر و اکو تیمور
و عثمان عباس را با طایفه دیگر از بهادران نامدار فرمان داد تا از آب کر گذشته تفحص آن قضیه
نمایند و با امرا گفت که چون میان ما و توقتمش خان طریق محبت و وداد تا غایت سلوک بوده اگر مردم
او ملاقات واقع شود شما در جنگ سابقت منمایید و پیش دستی مکنید و از عقب ایشان امیرزاده
میرانشاه باشارت علیه روان شد امراء عالی مکان برحسب فرمان حضرت صاحب قران در حرکت آمده
از آب کذشتند و بیاغی رسیدند پرسیدند که شما چکسانید ایشان جواب دادند که توقتمش ما را فرستاده
تا سر راه لشکر امیر بچوبه نکاه داریم امرا بنا بر وصیت حضرت صاحب قران عنان کشیده داشته بخلاف
عادت در جنگ سابقت نمی‌نمودند و باز کشتند و مخالفان این معنی بر عجز و ضعف حمل کرده جیره شدند
و حمله آورده بتیرباران مشغول شدند امرا بالضرورت عنان بجانب ایشان تافته دفع ایشان واجب داشته

خان بجانب آذربایجان



و چون در اول لیله از دشمنان حسابی نگرفتند و پاسبانی سپاه کما ینبغی نکرده از آنک وهنی روی نمود
چهل نفر از لشکریان کشته شد و در این اثنا امیرزاده میرانشاه کودکان رسیده بتیغ آتشبار دمار از
روزگار ایشان بر آوردند و پای ثبات و وفای اعدا متزلزل شده فرار بر قرار اختیار کردند و سپاه
رفته آن قوم بی باک را بان طرف دربند رسانیدند و جمعی کثیر را دستگیر کرده نزد شاهزاده [illegible]
آوردند و شاهزاده همه را بند فرموده بدرگاه کیتی پناه فرستاد و آنحضرت در مقام عنایت آمده
با اسیران بزبان ملاطفت کفت که میان ما و توقتمش خان حق پدر فرزندیست سبب چه بود که برای حرکت
ناشایست اقدام نمود تا چندین خون ناحق ریخته شد میباید که بعد از این بر این افعال ناپسندیده اقدام
ننماید و فتنه درخواب رفته بیدار نسازد و خود را در سلک جمعی که بلسان شرع ملعون اند منخرط نگرداند
که الفتنة نائمة لعن الله علی من ایقظها حضرت صاحب قران کامکار ایشان را این الفاظ آمیز بزبان
گوهر افشان فرمان داد تا جمعی برسم بدرقه با آنجماعت روان شده همه را بامن رسانیدند و چون موکب
همایون در کوکچه تنکیز نزول کرد بسمع اشرف رسید که بانوی عظمی سرای ملک خانم با امیرزاده شاهرخ
و امیرزاده خلیل سلطان احرام ملازمت بسته از جانب سمرقند میرسند از وصول این مژده شعله
اشتیاق افروخته تر شد چه دیر است که گفته اند ـــ منزل وصل چون شود نزدیک
آتش شوق تیز تر کردد حضرت صاحب قران را دیگر طاقت مفارقت نمانده بر جناح استعجال برسم
استقبال روان گشت و در موضع مرند اتفاق ملاقات افتاده درم و دینار نثار کردند و پیشکشهای
مناسب بعرض رسانیدند و حضرت صاحب قران دولتیار از آنجا سوار شده بجانب قلعه النجق که کوتوالان
سلطان احمد جلایر بمحافظت آن اشتغال مینمودند توجه فرمود و بمقصد رسیده بعد از سه روز فرمان
جهانمطاع صادر شد تا بهادران لشکر منصور در دشت بکوه بالا رفته و روز دیگر قهرا قسرا فصیل از
زیر پا بکرفتند و مخالفان از صدمت لشکر فیروزی آثار کریخته ببالای قلعه بر آمدند و سر عاقبت
در سرکشیده در مقام تمرد و عناد پای ثبات فشردند و عاقبت از قلت آب کار ایشان بجان و کارد باستخوان
رسیده دست در دامن تضرع و تخشع زده بجان امان طلبیدند و سوگند بزبان آوردند که اگر سپاه نصرت
نشان دست از جنگ باز دارند و پای اطاعت و انقیاد بیرون آیند مراحم خسروانه شامل آن جماعت شده
فرمان قضا نفاذ صادر شد که بهادران معاودت نمودند تا گاه ابر سیاه شده بارانی عظیم باریده حیاض
و برکهای قلعه پر آب کردید و چون آبی بروی کار محصنان قلعه آمد بقول خود وفا نکردند و [illegible]
آورده بار دیگر رایت عصیان برافراختند حضرت صاحب قران محمد میرکه پسر شیر بهرام و اوج قرا بهادر
را بمحاصره قلعه النجق باز داشته عنان عزیمت بجانب اغرق منعطف کردانید و قبل از این شیخ علی بهادر
برحسب فرمان متوجه قلعه بایزید شده بود و امیر حاجی سیف الدین و امیر ایدکو تیمور نیز بنابر اشارت
علیه از عقب او بیرون رفته و امرا باتفاق نخجوان در کار کردند و خندق را خشک ساخته جنگ در
انداختند و قلعه را بغلبه و قهر کشاده و حاکم آنرا بسته بدرگاه عالمپناه رسانیدند ذکر توجه حضرت
حضرت صاحب قران بدفع قرا محمد ترکمان و نصب رایات ظفر نشان بعد از آن بجانب وان و وسطان

در اثناء این اوقات بسمع اشرف اعلی رسانیدند که ترکمانان دست تعدی دراز کرده قافله حجاز و
دیگر آیندگان و روندگان را آسیب و تعرض میرسانیدند حضرت صاحب قران صافی سریرت دفع شرور
فتنه اهل فساد را بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم دانسته از نخجوان متوجه قرا محمد و اتباع او
شد و محمد میرکه را بمحاصره قلعه النجق مامور بود طلب داشت و اعزاز بالدکانی فرستاد تا در آنجا
توقف نماید و بنفس همایون با طایفه از دلاوران نامدار ایلغار فرمود و چون بقلعه بایزید که آنرا
حصار آیدین نیز میکویند رسید لشکریان ایل و الوس آن سرزمین را از تعرض شیخ علی بهادر و امیر حاجی
سیف الدین سالم و غانم مانده بودند غارت و تاراج کردند و از آنجا بقلعه اونیک رفته احشام
ترکمه را که در آن نواحی بودند بغارتیدند و چون ارزروم از غبار موکب جهانکشای عطرسای کشت
و قلعه آن در تحت تصرف بندگان درگاه آمد حضرت صاحب قران ایلچی بجانب ایشان روان کرده
طهرتن والی آن ولایت را بمتابعت و مطاوعت دعوت فرمود طهرتن بالهام دولت مقدم فرستاده
را باعزاز و اکرام و تبجیل و احترام تلقی نمود و اظهار ایلی و انقیاد کرده بصنوف خدمات [illegible]
باز کردانید و آنحضرت امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه ظفر نشان بجست و جوی قرا محمد
ترکمان پدر قرا یوسف فرستاد و شاهزاده متوجه شد بیابان ایل و الوس ترکمه رسید و مراسم غارت
و الجیه بتقدیم رسانید و بغنیمت بجد و مرد و دختران پری پیکر بازگشته باردوی همایون پیوست و
همچنین محمد میرکه با طایفه از مبارزان لیث آهنگ بهمان مهم مامور شدند و عبور ایشان بر
کوهستان و درهای تنگ واقع شد و دشمنان بدان حال اطلاع یافته سرها کرفتند و بعد از محاربات
و کوششهای مردانه از آن مضیق جان بیرون بردند و باردوی اعلی ملحق شد و شیخ علی پسر ایرقون برلاس
و اقبال شاه برغوجی و تیلک قوچین با طایفه از سپاه بهادر آیین از راه دیگر بموجب فرموده سر در پی
قرا محمد نهادند و در کوهی بلند سنگین و محلی صعب المسالک بدو رسیدند و نیران محاربه اشتعال
یافت کلاخواجه در آن معرکه بقتل آمد و چون قرا محمد بدان جبل شاخ مرتفع شده بود و از جنگ
زیادت فایده بران متصور نبود امرا مراجعت کرده بدولت پابوس استسعاد یافتند و حضرت
صاحب قران کامکار دیگر باره امیر جهانشاه را با لشکری شیر شکار بدفع مفسدان ترکمان فرستاد ایشان
بحشم ترکمانان رسیده و مراکب و اسلحه و غیر ذلک بدست آوردند سالم و غانم بازگشتند اما ملک
سید غیاث الدین برلاس با کپک فرمان حضرت صاحب قران رفته بود در دریا باق کشته یافتند و آنحضرت
از ارزروم بصحرای موش رفت و ایل و الوس آن نواحی را غارتیده و منازل قطع کرده باخلاط رسید
سردار آنموضع بقدم انقیاد و اذعان پیش آمده بعنایت و عاطفت بیکران مخصوص کشت و چون
از آنجا روان شد بقصبه عادلجوز نزول کرد حاکم آنجا با پیشکشهای لایق باحراز سعادت
زمین بوس سرافراز شد عنایات پادشاهانه شامل حال او شده حکومت آن ولایت بوی تفویض
رفت و شوقی زنکا در حرکت آمده از کنار دکاه کول با مجموع سپاه از بند ماهی گذشته در الداق
باردوی همایون پیوست و از آنجا متوجه وان و وسطان شد و ملک عزالدین از هیبت لشکر کردون



توان بقلعه وان که حصار در غایت رصانت و نهایت متانت و بر سر کوهی بلند واقع شده بود و یک طرفش
محفوف به آبی عظیم است در آمد و بعد از دو روز براه تماشا محفل بیرون خرامیده منظور نظر همت کشت
اما اهل حصار ناصر الدین نامی را سردار خود کرده سر از کریبان عصیان بر آوردند و در آن استوار
ساخته طریق بی راهی پیش گرفته فرمان قضا جریان نفاذ یافت که استادان ماهر عراده و منجنیق ترتیب
داده لشکر نصرت اثر بجنگ مشغول شدند و بعد از بیست روز بغلبه و قهر قلعه را مسخر ساختند و جمعی از
متمردان جاهل را کردن زدند و برخی را دست و پای بسته از بالای کوه بزیر انداختند و حکم جهانمطاع
صدور یافت که قلعه را خراب کنند در میان ارباب تواریخ چنان اشتهار یافته که بانی آن سلطان عادل
که برقله کوهی بلند قلعه مذکور را بکج و سنگ احداث کرده که هر وصله سنگی از آن کوه کوه قاف نشان
میدهد و محکمی و استواری آن بمرتبه که امیر یادکار هرچند با لشکریان خود جهد و کوشش نمود یک سنگ
از آنجا جدا نتوانست کرد یکی از فضلاء در تاریخ قلعه وان این رباعی گفته است ـــ
شاهی که بتیغ ملک ایران بگرفت ماه علمش سپهر کیوان بگرفت تاریخ گرفتن حصار وان را
گر پرسندت بگو که کیوان بگرفت حضرت صاحب قران گیتی ستان فرمان داد که ناصرالدین نامی را یک
نیمه سروپا تمام بروت و یک نیمه ریش تراشیده گرداگرد اردو بر آوردند و روز دیگر کوچ فرموده تا کردنش
زده در تنگنای افکندند و مجموع لشکر بروی گذشته در اثناء حالات ایلچی طهرتن از ارزنجان باردوی
همایون آمده انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و اجناس و تنسوقات و تبرکات از نفایس
اقمشه و لطایف امتعه و اسپان باد رفتار و استران راهوار بعرض رسانید خلاصه سعادت آنکه
طهرتن معروض میداشت که بنده الخبوب در مقام خدمتکاری و جانسپاری راسخ و ثابت قدم خواهم بود
و هرگز از جاده مستقیم اطاعت و متابعت انحراف نخواهم جست حضرت صاحب قران در باب ال
ایلچی را تشریفات کرانمایه داده فرمود تا منشور ایالت طهرتن را هم بنام او نوشتند و از آنجا بسعادت
معاودت نموده چون بسلماس رسید ملک عزالدین را بعنایت خسروانه سرافراز ساخته حکومت
ولایت کردستان بدو مفوض داشت و در این ولا حاکم اردبیل تنبک نام براه تمارچی طالع مسعود احرام
ملازمت بسته بدرگاه پادشاه اسلام آمده و بیلاکات کذرانیده مشمول رحمت و احسان گشت حضرت
صاحب قران بی همال کنیزی در غایت حسن و جمال بوی بخشیده ادراری بوی مقرر داشت چون
جلال الدین شاه شجاع هنگام وفات عرضه داشتی مشتمل بر مسکنت و ضراعت و محتوی استغاثه
نموده وظیفه انکه در این اوان که تابر سپهر ارتفاع فرستاده بود چنانچه در مجلد رابع مذکور شده
آنحضرت در آن زمان که بعراق رسید ایلچی نزد زین العابدین فرستاده پیغام داد که پدر مرحوم تو شاه
شجاع بجانب ما سفارش نموده وظیفه در این اوان که رایت همایون باینجا رسیده و مسافت
نزدیک بی توقف بدین صوب شتابی که پیش نهاد خاطر آنست که چنان تربیت یابی که محسود ملوک
نامدار و حکام رفیع مقدار کردی و در غایت جلالت و عظمت مستقر اقبال خویش مراجعت نمایی
ذکر توجه صاحب قران بجانب اصفهان و شیراز و فتح آنحضرت از آنجا بدار الملک شیراز و [illegible]

**شدن ولایت فارس بعون ملک کارساز** چون آفتاب دولت زین العابدین بحد غروب و افول
رسیده بود بمفاد زین نامقبول تمسک جسته در آمدن تغافل و تکاسل نمود و ایلچی حضرت صاحب
قران را موقوف داشته خیال فاسد در دماغ جای داد و رای شهریار آفاق بر این معنی اطلاع یافته
بر فتح دیار فارس و عراق جازم گشت و در پارس سنه تسع و ثمانین و سبعمائه مانند بحر مواج در
حرکت آمد و اغروق را با امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و شیخ علی بهادر بری فرستاد
تا در ساوق قشلاق نمایند و بنفس همایون با بقیه سپاه ظفرپناه عازم اصفهان گشت
و چون ظاهر شهر محل نزول سپاه بهرام انتقام شد خال سلطان زین العابدین سید مظفر کاشی و اکابر و اعیان
و اشراف آن دیار از سادات و مشایخ و علما بخدمت مبادرت نموده شرف دستبوس دریافتند و به
نوازش و دلجویی مستظهر گشت و حضرت صاحب قران قلعه طبرک را بعز قدوم خویش زینت داده به
اردوی همایون بازگشت و امیر ایکو تیمور را بضبط و حفظ آن موضع تعیین فرمود و حکم شد که در اصفهان
از اسب و اسلحه آنچه باشد ملازمان درگاه سپارند چون از سپاه ظفرپناه را بمحافظت دروازهها نامزد
کرد و روز شاه اصفهان به اردوی همایون آمد و مال امان قبول نموده جهت تحصیل آن محصلان
طلب داشتند حضرت صاحب قران ایشان را در دروازه داشته نور ملک برلاس و امیر محمد سلطانشاه
و ملک تیمور بیرام و امیر آقبوغا را برای ضبط مال بشهر فرستاد و نوکران امرا نیز باصفهان در آمدند باوجود که
در محلات کلانتران اصفهان توجیه کرده بودند دست کشید و چون محصلان با رعایا تشدد می‌نمودند
و متعرض اهل و عیال ایشان میشدند اصفهانیان باتفاق علی کچه پا که از جهال و متهوران آن ولایت
بود در مقام معارضه و دفع آمدند و دست بغرض نوکران و محصلان امرا برآوردند جمعی کثیر را بقتل
آوردند و اهل چند محله که از عقل و خرد بهره داشتند بعضی از لشکریان را که از ایشان مال امان
طلب میکردند در شب فتنه و خروج از آسیب آن مفسدان صیانت کردند و در آن شب بسیاری
از تجار که جهت مهمات بشهر رفته بودند کشته شدند و عدد مقتولان به سه هزار رسید و محمد قبچاق(?)
ختای بهادر در آن شورش کشته شد و جهله و اراذل الناس بدروازه‌ها شتافته محافظان را از آن
عمل معزول ساختند و باستحکام و ضبط شهر مشغول شده خاطر بر یاغی گری و جدال و قتال قرار دادند
و آواز دهل و بوق با وج عیوق رسانیدند روز دیگر متهیان صورت واقعه را معروض حضرت
صاحب قران گردانیدند آتش خشم جهان سوز شعله بفلک اثیر کشید و فرمان قضا جریان نفاذ
یافت که لشکر جلادت آثار روی بر رزم و پیکار آوردند و ایشان از ترس جان و محافظت زنان
و فرزندان حرکة المذبوحی میکردند و پای ثبات و آقبوغا در آن جنگ بقتل آمد و عباس و عثمان را
تیری رسید اما صحت یافت و چون شهر مسخر شد حضرت صاحب قران حکم داد که محلات ارباب علم
را حمایت نمایند و خانها جماعتی را که از کالا خذ محصلان خود را از تعرض آن بی باکان نگاه داشته
اند محفوظ دارند و بقیه سپاه فرمان داد که تیغ انتقام از نیام بیرون کشند و بر قتل عام اقدام نمایند
.. سیاست در آمد بر کردن ذنبی تجسم جهان دور شد دوشنی وارنموقت جلال حکم صادر شد

که منارها ترتیب و قراجات و صدجات بر سد خاد و حصه خویش شرکت کنان بسپارند
و تواجیان برای ضبط این معامله دیوانی علاحده نهادند و بر موجب آن فرمان هفتاد هزار سر جمع شد و در
تمام اصفهان از رؤس کشتگان منارها بر آوردند و از غرایب واقعات آنکه جمعی از اهل فتنه شب
از اصفهان بیرون رفته پناه بکوه‌ها بردند و مقارن وقت ایشان برفی باریده اقدام آنجماعت بر آن
برف ماند و روز دیگر لشکریان اثر پی بدر برده و همه را از کوه‌ها بیرون آورده در طشت حیات
نشاندند و بحسب اتفاق در آن نزدیکی قران علویین در جوزا واقع شده بود و سعدان از قران
نحسین در سرطان روی نموده و چون خاطر حضرت صاحب قران از قضیه اصفهان فراغت یافت
حاجی بیک بیرام بهادر بوقاوتو را میرانشاه را بضبط آنجا گماشت و عنان عزیمت بجانب شیراز تافت
و در آن وقت حاکم آن سرزمین سلطان زین العابدین بود چون از توجه رایات نصرت آیات
خبر یافت روی بگریز آورده از راه کازرون بجانب ششتر شتافت و در آن وقت حاکم ششتر شاه
منصور ابن شاه مظفر ابن عم او بود و با آنکه میان ایشان چندان صفایی نبود زین العابدین بمضمون
معنون کلمه عند الشدائد تذهب الاحقاد پناه بوی برد و ندانست که هر کس که بر دشمن اعتماد نماید
سر انگشت تحسر بدندان ندامت بخاید زین العابدین چون بحوالی ششتر رسید شاه منصور کسان
فرستاده امرا و نواب او را بوعده‌هایی که یکی از آنها در خاطر نداشت فریفت و ایشان چنانچه عادت
اکثر ابناء زمان است طریق بیوفایی مسلوک داشته نزد شاه منصور رفتند و چون با سلطان
زین العابدین اندک نفری بماند منصور جمعی را فرستاد تا آن شاهزاده ساده لوح را گرفته بشهر در
آوردند و فرمود تا او را در قلعه سلاسل مقید و محبوس گردانیدند  کلا مجوی زابناء دهر بوی وفا
که در حلیت این مرهان(?) مروت نیست  و آنجماعت را که از سلطان زین العابدین برگشته بودند و بدو
پیوسته بگرفت و اموال و اسباب ایشان ستده بحبس و قید فرمان داد و صاحب قران دوست
نواز دشمن گداز در اول ذی الحجه سنه تسع و ثمانین و سبعمائه بی مانع و منازعی بشیراز رسیده دیگر
شهر نزول اجلال فرمود اصول و اعیان و روسا و کلوپان بخدمت شتافته بعز بساط بوس سرافراز
مبلغ یکهزار تومان کپکی قبول فرمودند که از مال غایب و حاضر تسلیم خزانه عامره نمایند و عثمان
عباس بتحصیل آن مال مشغول شد وجه مذکور بتمام و کمال بوصول پیوست و در روز عید خطبه
باسم و لقب همایون آرایش یافت و در آنجا سلطان عماد الدین احمد برادر شاه شجاع از کرمان امیر اختیار
الدین حسن را که اعقل امرای ایران بود بدیهیا بود بخدمت حضرت صاحب قران فرستاد و خود بطرف
سیرجان رفت بخیال آنکه اگر سپاه توجه نماید او بقلعه در آید حضرت صاحب قران باندیشه سلطان
احمد اطلاع یافته فرمان داد که ده هزار سوار و امیر اختیار الدین حسن بر سم الغار روان شوند و
شهر کرمان و قلعه سیرجان را محاصره نمایند سلطان عماد الدین احمد از حقیقت حال آگاهی یافته متوجه
اردوی اعلی گشت و بر تقبیل دست دریا نوال مفتخر و سرافراز شد عنایات پادشاهانه شامل حال او آمد
و همچنین شاه نصرة الدین یحیی برادرزاده شاه شجاع از یزد و ابکان(?) لر و کرکین لاری که منبش

و کرکین میلاد نشین میشود و سایر حکام اطراف روی بدرگاه عالمپناه نهادند و بمجموع این طوایف
بعواطف و عوارف پادشاهانه مستبشر و شادمان شدند **گفتار در هجوم لشکر مغول(?) و معاودت
شهریار آفاق بدین سبب از فارس و عراق** چون قمر الدین در مغولستان کاری از پیش نرفته متوجه
درگاه توقتمش خان شد و اغوا و افساد بنیاد کرده او را بر آن داشت که بار دیگر نسبت بحضرت
صاحب قرانی طرح مخالفت انداخته چند نفر از شاهزادگان جوجی نژاد را با امرا و نوئینان و قمر
الدین بجانب ترکستان روان کرد و ایشان از سغناق گذشته صبران را محاصره کردند و موذخواجه و
آقبوقا که حاکم آن موضع بود در مرافقت و ممانعت پای ثبات و وقار فشرده بیرونیان هر چند سعی و کوشش
نمودند که شهر را مسخر سازند میسر نشد و چون کند عزم مخالفان بکنگره مقصود نرسید دست از محاصره
باز داشته در اطراف و جوانب ممالک محروسه نهب و یغما آغاز کردند شاهزاده جهانبان عمرشیخ
بهادر که در اندکان بود لشکرها جمع آورده متوجه ایشان گشت و امیر سلیمانشاه و امیر عباس و امیر
بهادر طغای بوغا برلاس و شیخ تمور بیرا قتیمور بهادر را بضبط سمرقند گذاشته بجانب امیرزاده
عمرشیخ بهادر روان شده بدو پیوستند و باتفاق از آب سیحون عبور نموده در یغ فرجحا نژاد
بموضع جرکلاث هر دو سپاه بهم رسیدند و بعد از تسویه صفوف بر یکدیگر حمله آورده تنور حرب گرم
گشت و از اول روز تا وقت افول و غروب خورشید عالم افروز زمان محاربه امتداد یافت
و امیرزاده عمرشیخ بهادر که قول بفر و شکوه او آراسته بود به اندیشه آنکه تا بنفس خویش مباشر طعن و
ضرب نشود مهم بر وجه دلخواه میسر نگردد فوجی از بهادران برگزیده خود را بر قلب دشمن زد و از
آنجا بیرون رفته از سپاه منصور دور افتاد امرا شخصی را جهت مصلحتی بقول فرستادند و آن شخص
شاهزاده را در محلی که قرار داشت ندید و با آنکه لشکر قول در موقف خود آرام داده فرستاده
نشور باطل کرده به امرا خبر رسانید که امیرزاده عمرشیخ بساط معرکه در نوردیده بگوشه بیرون رفته
است امرا و بهادران از این خبر متوهم و مستشعر شده سر خویش گرفتند و راه انهزام در پیش گرفتند
شاهزاده عمرشیخ چون بلشکرگاه مراجعت نمود هیچکس را در قول ندید تحسر و تأسف بسیار خورد
و چندان جنگ کرد که بارگیرش را زخم رسیده از حرکت بازایستاد و آخر الامر بدو خاصه یکی از ملازمان
که شفقت زیاده بود سوار شده تنها روی به اندکان نهاد و مردم بتصور آنکه شاهزاده گرفتار شده دل بر فرار
نهاده میخواستند که بقلاع جبال روند ناگاه شاهزاده رسیده حیاتی تازه یافتند و نوبت دیگر امیر
زاده عمرشیخ لشکرها جمع آورده در این اثنا مسموع او گشت که انکاتو را با برادرزاده حاجی بیک ارکنوت
با لشکر گران از جانب مغولستان بطرف یاسکت و سیرام آمده مردم او دست بغارت و تاراج
ولایت برآورده‌اند و چون این خبر تحقیق پیوست امیرزاده عمرشیخ با آنقدر لشکر که داشت بجنبند
آمد و در آنجا شنید که مخالفان متوجه اندکانند شاهزاده فی الحال بعزم آنکه سر راه بر ایشان بگیرد
مراجعت نمود و در کنار آب سیحون مقابل انکاتو را رسید و از جانبین کنارها ضبط کرده چند روز
بکنار آب در برابر یکدیگر بسر بردند و منتهز فرصت میبودند تا شبی انکاتو را حیله اندیشیده جمعی را در معسکر

گماشت و فرمود تا آتش بسیار افروختند و خود با بقیه سپاه ببالای آب روان شد و بدلالت
شخصی از اندکان کناری پیدا کرده و از آب گذشته صف لشکر بیاراست و امیرزاده عمرشیخ استقبال
او نموده نیران محاربه اشتعال یافت و شاهزاده بکوششهای بهادرانه بسیار را افکندن گرفت
اما چون کثرت مخالفان زیادت از توصیف بود عنان بجانب حصار اندکان تاخت و انکاتو متعاقب
او روان شده در نیم فرسخی اندکان فرود آمد و خواست که بمحاصره مشغول گردد و شاهزاده از
غیرت و حمیت با اندک نفری از حصار بیرون شتافت و خود را بر سپاه دشمن زد و مانند شیر ژیان
می غرید و بضرب شمشیر و نوک نیزه جگرگاه خصم میدرید و چون مخالفان از اوراق اشجار و
قطرات امطار افزون بودند متوکل بهادر شمشیر از نیام برآورده در میان ایشان تاخت و عنان
اسب شاهزاده گرفته او را از آن معرکه بیرون آورد و انکاتو را این مصلحت در شکست ندید و راه
کاشغر(?) پیش گرفته به تعجیل روان شد امیرزاده عمرشیخ جمعی را بدنبال از عقب او روان فرمود
و ایشان بموجب فرموده عمل نموده بسیاری از سپاه جته را معروض تیغ قهر گردانیدند در این اثنا
لشکر تغای(?) بماوراء النهر در آمده آنچه ممکن بود از قتل و نهب و سبی بتقدیم رسانیدند و سلیمانشاه
و امیر عباس که از جنگ جرکلاث منهزم شده بسمرقند آمده بودند در محافظت شهر جد و جهد تمام
نمودند و فوجی دیگر از سپاه توقتمش خان که سلطان محمود پسر کهتر خلافی(?) بیاه را با جماعت اشتغال
مینمود آنجماعت را از جانب خوارزم بطرف بخارا آمدند و هوای تسخیر شهر در دماغ مخالفان
جایگیر آمده بمحاصره مشغول شدند طغای بوغا برلاس و ایلتمش قوچین که در اندرون بودند باستحکام
قلعه پرداخته جنگهای مردانه کردند و بعد از محاربه فراوان سپاه جته از تسخیر بخارا مایوس شده
روی بخرابی دیگر بلاد و ولایت ماوراء النهر نهادند و زنجیر سرای را آتش زده از فرنجث و خوارزم
گذشتند و تا کوی نوع(?) و کنار آب آمویه آمده غارت و تاراج کردند و مقارن این حال امیر عباس
بزخم تیری که در جنگ جرکلاث بدو رسیده بود متوجه سرای باقی شد و بعد از حدوث این قضایا
جزایلچی از ماوراء النهر روان شده در مدت هفده روز بشیراز رسید و صورت وقایع را معروض
حضرت صاحب قران گردانید آنحضرت امیر عثمان عباس را فرمود تا بسی سوار به تعجیل تمام بجانب
سمرقند رود و اهالی آن ولایت را از وصول رایات همایون اعلام دهد و ولایات عراق و فارس
به آل مظفر تقسیم نمود و حکم شد که عالیجناب افادت مآب قدوة المحققین افضل المتأخرین
امیر سید شریف جرجانی در کنف حمایت حضرت بجانب از شیراز بسمرقند تشریف برند و همچنین
امیر علاء الدین اسانی که از اعیان امرای شاه شجاع بمزید شوکت و کیاست امتیاز داشت با جمعی
دیگر از متعینان مامور شدند که متوجه آنجانب شوند و از اهل حرف نیز طایفه‌ای که در هنرمندی
عدیل و نظیر نداشته بر حسب فرمان عزیمت دیار ماوراء النهر نمودند و حضرت صاحب قران
گیتی ستان فی این وقت و اسعد زمان عنان معاودت منعطف گردانیده سوار شد و چون به بید(?)
عضد الدوله نزول فرمود ایلچی پهلوان مهذب خراسانی بعز عرض رسانید که اکراد و غیر یا به

منازل سر قدم ساخته شرف بساط بوس حاصل کرد حضرت صاحب قران کامکار توکل باوردجی را بجانب ری باز
فرستاد و مهذب شهر تسلیم نموده بموکب اعلی پیوست و چون خطه ابرقوه مرکز اعلام ظفر پیکر گشت محمد
بعد از طاقت خدمات شایسته بجای آورد و این معنی پسندیده افتاده حکومت ابرقوه بدو تفویض رفت
و آنحضرت در دری باغوف همایون نشسته از آنجا امیرزاده میرانشاه گورکان و امیر حاجی سیف الدین
را بخراسان فرستاد تا لشکرهای آن دیار را جمع آورند و قم و کاشان و قزوین را به پیر محمد ساده داد و
مملکت ری را بموسی پسر حسین جوکار داد تا فی داشت و ملوک رستمدار و گیلانات را رخصت فرمود
که به اوطان خویش روند و در فیروزکوه خانه ری را با سکندر شیخی عنایت کرده او را سیم آنجا گذاشت
و در تمام حکومت دامغان را در کف امیر جمشید قارن که از قهستان خراسان بود نهاد و اسفراین را با
پیر پادشاه نبیره لقمان تیمور خان رقم زد و همه را برعیت پروری و معدلت گستری وصیت فرموده
منازل و مراحل قطع کرده بسمرقند رسید و قبل از وصول آنحضرت یاغی مملکت را گذاشته گریخته بود و
بموجب فرمان حضار داد حسین و شیخ علی بهادر و محمد آیان و طایفه دیگر از بهادران از عقب مخالفان
رفتند و بسیاری را از ایشان نیست گردانیده باردوی همایون معاودت نمودند و چون اندک اهمالی
از امرا و سرداران در معرکه جو کلات واقع شده بود و این معنی بخاطر اشرف اعلی گران آمد لاجرم دانانام
باحضار مجموع ایشان فرمان داد و بعد از تفتیش و تحقیق با امیر سلیمانشاه عتابی عظیم فرمود و بر انحراف
کوکلتاش را که در جنگ سستی کرده بود بر حسب حکم ریش تراشیدند و سرخی و سفیداج بروی مالیدند
و معجر بر شانیع کوچه ملاک جوز باسی و ده نفر بر سر بسعد گاه فرا انگاتو را بیرون بردند و اسرای خجند
و آن نواحی را از چنگ کفار خلاص داده بمزید سیورغال و انواع عاطفت و احسان مخصوص آمده
حکم ترخانی در شان او نافذ گشت و شاهزاده عمرشیخ بهادر چون بدولت دستبوس حضرت صاحب
قران استسعاد یافت آنحضرت او را در آغوش گرفته و سر و چشمش بوسیده شرف احماد ارزانی داشت
و پایه قدر و منزلت او را از فرق فرقدین بگذرانید **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحب قرانی بعزم**
**توقتمش بجانب خوارزم و تسخیر آن مملکت بی کلفت و مشقت** حضرت صاحب قرانی چند از جیحون گذشت
هر چند لشکر توقتمش خان ما شدید ضعیف نهاد که از پیش شد باد بکند در سر خود گرفتند اما در دیار
خوارزم بعضی از شاهزادگان جوجی خان و امراء بدنهاد که بموجب فرموده خان مذکور بدان صوب
آمده بودند خاک برفرق دولت بختند و باتفاق خوارزمیان غبار فتنه می انگیختند لاجرم حضرت باری
و باد دفع اهل شر و فساد را وجهه همت عالی نهمت ساخته در شهور سنه ثمنین و سبعمایه عنان عزیمت
بجانب خوارزم منعطف گردانید و چون موضع اکری با مضرب خیام سپاه نصرت شعار گشت حضرت
صاحب قران کامکار کوبخه اغلان و تیمور قتلغ اغلان را که از توقتمش خان گریخته التجا بآنحضرت
کرده بودند با جمعی امرا از پیش روان ساخت و آنجماعت از نهر بغداد گذشته عبور نموده عبد خواجه را
قراول گردانیدند و او پیشتر رفته از کله بان ایلنغش اغلان که از قبل توقتمش خان در خوارزم بوده
شخصی را گرفته همراه آوردند شاهزادگان چنگیزخانی و امراء حضرت صاحب قرانی کله بان را نزد

خبر و کیفیت نشان فرستادند و آنحضرت اخبار و اوضاع دشمنان معلوم فرموده روان شد و چون بجوی
جدربس رسید و از آنجا بسعادت و اقبال گذشته از جانب خوارزم مبشری آمده خبر آورد که ایلنغش اغلان
و سلیمان صوفی هزیمت غنیمت دانسته گریز اختیار کرده متوجه اردوی توقتمش خان شدند و یاد دیگر ولایت
خوارزم با سایر ممالک محروسه منضم مضاف شد و حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه گورکان
محمد سلطانشاه و شمس الدین عباس و شیر بیشه شجاعت و مردانگی اوج قرا بهادر و امرا ایکو تیمور و
سونجک بهادر را با جمعی دیگر از بهادران سپاه بتکامیشی مخالفان روان فرمود و ایشان بر حسب فرمان
از راه ترکت بتعجیل تمام در حرکت آمدند و بدشمنان رسیده از قتل و غارت دقیقه مهمل نگذاشتند
و از آنجا بازگشته مظفر و منصور با اموال نامحصور باردوی همایون ملحق شوند و حضرت صاحب قران
روزی چند در خوارزم توقف نموده حکم کرد که مجموع سکان و قطان آن ولایت را کوچانیده بسمرقند
بردند و عمارات عالیه آن بلده فاخره را با زمین هموار ساخته جو کاشتند و در آن شهر ساکن دیاری
تا غ نادی نماند و در تمام خوارزم دیاری که متنفس لحظه در سایه آن آسایش نماید موجود نشد و چون
خاطر خطیر حضرت صاحب قران از این قضایا بازپرداخت مستقر سریر سلطنت معاودت فرموده
و خرابی خوارزم مدت سه سال استمرار یافته در زمانی که حضرت از یورش دشت قبچاق باز آمد موسی سیکا
پسر جنک قوچین را فرستاد تا آن ولایت را فی الجمله معمور گردانید و مردم اطراف و جوانب آن دیار را فراهم
آورده بزراعت و عمارت ترغیب و تحریص فرمود **ذکر مخالفت محمد میرکه پسر شیر بهرام که بشرف مصاهرت**
**حضرت صاحب قران مشرف بود و بیان بعضی از قضایا و وقایع که بعد از آن یاغی گری او روی نمود**
اشعه ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق بر صفحات روزگار محمد میرکه تافته مهد اعلی سلطان بخت بیگم
که از مخدرات حجرات سلطنت بود در حباله نکاح او آمد و مرتبه حشمتش بلند گشته حکومت ختلان
و توابع آن بروی قرار گرفت این بیت از جمله اشعار اوست      هر که در عشق جانان کرد و شاه جهان
ملک معنی را امیری سالک ختلان گو مباش      و مدتی بحکومت و کامرانی گذرانیده عاقبت دیده بصیرت
او پوشیده شد و بکفران نعمت اقدام نموده مجزا عمل خویش گرفتار گشت بیان این سخن آنست که در آن
اوان که حضرت صاحب قران ممالک ستان بدفع فتنه و فساد توقتمش خان روی بخوارزم نهاد ابوالفتح
برادر خود محمد میرکه از آستان فرخنده نشان روی گردان شده گریخت و کلام بهادر از این حال خبر یافته
از عقب او بتعجیل تمام روان گشت و اسپان لشکریان را گرفته در پی ابوالفتح میتاخت و او را بپا یابان
بپای درختی خفته یافت و از آن حرکت ناپسندیده ابوالفتح جواب داد که برادرم محمد میرکه یاغی شده مرا
طلبیده و من خیال داشتم که با او بپیوندم کلام بهادر ابوالفتح را مضبوط ساخته در بخارا نزد امیرزاده
عمرشیخ رسانید و شاهزاده سرعی بجانب خوارزم فرستاد تا صورت حادثه را بعرض حضرت صاحب
قران رسانند و شاهزاده به تعجیل هر چه تمامتر بطرف سمرقند رفت و از آنجا استکشاف احوال نموده
بتحقیق پیوست که محمد میرکه باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده است و از سمرقند بجانب حصار شادمان
شتافته و خانه دار ملک برلاس و آقتیمور بهادر را غارت کرده است و بدین اکتفا نکرده در حصار

شادمان دست جسارت بجبه خانه خاص باز برده مجموع آلات حرب ما دوات طعن و ضرب را برادران
و اوباش تقسیم نموده و حشری جمع آورده و همه را اسب و خلعت داده متمرد جدال و قتال است و چون
شاهزاده عمرشیخ بر تفصیل حالات اطلاع یافت باحضار لشکر ماوراء النهر فرمان داده از سمرقند
بیرون آمد و در ملغز یتاج توقف نمود تا سپاه مجتمع گشتند و از آنجا چون شیر خشمناک متوجه حصار شد
و از میامن دولت و اقبال حضرت صاحب قرانی بمجرد آوازه توجه امیرزاده عمرشیخ بهادر مخالفان
متفرق و پراکنده شدند و میرکه علامات ادبار بر صفحات احوال خویش مشاهده کرده شکسته و خاکسار
روی بگریز نهاد و از آب وخش گذشته بجانب ختلان رفت و شاهزاده متعاقب او در حرکت آمده تا
بختلان در هیچ مکان توقف نمود و میرکه روی تخت کلان بدر و از آورد و شاه بهاء الدین حاکم آن سرزمین
دست رد بر سینه التماس او نهاده خدمتش را بقلعه راه نداد محمد میرکه مایوس و محروم از موضع درواز باز
گشت و اکثر ملازمانش از مرافقت تخلف نموده بیش از سه چهار نفر با وی نماند و سپاه فیروزی اثر هر چند
در اطراف و جوانب او را طلب داشتند هیچ نوع خبر نیافتند و امیرزاده عمرشیخ بختلان رسیده در آق
سرای که قصر میرکه بود نزول فرمود و منتظر میبود که لطیفه روی نماید که خاطر بیکبارگی از دغدغه محمد
میرکه بیاساید و عجب اتفاق عثمان پسر اروغ عمر با نوکری چند بسمرقند میرفت و در اثناء راه بسر چشمه
رسیده دو اسپان دید که از جاده مستقیم بحضرت سلع بود در خاطرش افتاد که در آن باب تفحص و
تفتیش بجای آورد تا معلوم او شود که حقیقت حال چیست لاجرم با ثر آن رفته چون اندک مسافتی
قطع کرد محمد میرکه را دید با چهار نفر فارغ نشسته و اسپانرا بعلف گذاشته فی الحال باشارت عثمان
نوکران اطراف و جوانب او را فرو گرفته آن چهار نفر خواستند که دست به تیر و کمان در آن نمایند
میرکه مانع آمد و اول اسپان را بدست آورده بعد از آن میرکه را مضبوط ساختند و عثمان او را مصحوب
خویش گردانیده متوجه خدمت شاهزاده عمرشیخ شد و در راه از جانب شاهزاده جزو رسید که او را
بیاسا رسانند و عثمان بموجب فرموده عمل نموده برادرش ابوالفتح را نیز در سمرقند از میان برداشتند
بعضی از فضلا و متأخرین در کتب خویش آورده اند که محمد میرکه خط خوب مینوشت و شعر خوب میگفت
راقم حروف یک بیت او را که بخاطر داشت در این اوراق ثبت مینمود خط او را بر آن قیاس باید کرد والقصه
بعد از دفع دغدغه محمد میرکه امیرزاده عمرشیخ بهادر عازم سمرقند شده در آنجا بشرف دستبوس
حضرت صاحب قران بادین و داد استسعاد یافت و در زمانی که محمد میرکه اظهار یاغی گری کرده از
سمرقند باز گشته بود امیر جهانشاه بن امیر جاکو با لشکر بورلدای و ایردی و طاجکان بموجب فرمان لازم
الاذعان بجانب اردوی همایون میرفت و در اثناء راه بورلدای یاغی شده مراجعت نمودند و امیر جهانشاه
خواجه یوسف بن اولجایتو و چند برادرزاده بورلدای و پیرعلی تاز را مصحوب خویش ساخته بازگشت
و در عقب ایشان روان شد و به تعجیل تمام در بغلان بمخالفان رسید و هر چه داشتند بباد غارت و
تاراج داده و مقارن این حال امیر جهانشاه شنید که میرکه در حصار لشکرها جمع آورده در مقام یاغی
گریست و او با سپاه ظفر پناه بعزم میرکه روان شده خواجه یوسف با دفعات رفت و پیرعلی تاز عازم

بلخ شد فرار برانکه بقایای لشکر آن موضع را فراهم آورده در کنار جیحون گذشت و هم آنجا توقف نمود
و چون شب درآمد جنبه بورلدای و برادرش بایزید و علی اکبر یاغی شده با سه هزار نفر بر سر امیر
جهانشاه راندند و امیر جهانشاه زیادت از شصت نفر نبود و خدمتش با این نفر اندک ثبات آورده
و دل دریا کرده هیچ گونه اضطراب بخود راه نداد و شورها و جرها در روی کشیدن کمان مشغول شدند
و در همان شب خواجه یوسف و پیرعلی تاز با صد مرد مکمل به شناه از آب گذشته بمدد امیر جهانشاه رسیدند
و هنگام طلوع نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت شاه نصرت آیت بوزید و مخالفان با وجود کثرتی که داشتند
روی بگریز نهادند و لشکر فیروزی اثر تکامیشی کرده دست بقتل و تاراج بر آوردند و امیر جهانشاه
در قندز توقف نموده ایل بورلدای بکابل رفتند و الی آنجا ابوسعید بیسود که از خاک بو گرفته حضرت
صاحب قران بود نقد اخلاص خویش مغشوش ساخته با آن مدبران در مخالفت اتفاق نمود و آنحضرت
آقبوقا بیسود را که دشمن ابوسعید بود تربیت کرد و هنگام فتح خوارزم اسباب حکومت او مرتب ساخته
امارت کابل بوی ارزانی داشت و ایالت ایل و الوس بیسود را بآقبوقا مقرر و معین گردانید
او را نزد امیر جهانشاه فرستاد و چون حضرت صاحب قران گیتی ستان از خوارزم مستقر عز و شرف
خود معاودت نمود و رمضان خواجه را با چند قشون از سپاه ظفر پناه بمساعدت امیر جهانشاه
و خواجه یوسف فرستاد و خواجه یوسف و رمضان خواجه با لشکرها بر حسب فرموده از قندز و بغلان
از قفای یاغی در حرکت آمده به تعجیل تمام روان شدند و از کابل گذشته در موضع لغمان جنید و ابوسعید
را دریافتند و غنایم و لواحق ایشانرا غارت کرده کسانی که از صدمه قهر امراء بهرام انتقام خلاص
یافتند بجانب سند گریختند و در کوهسپر بد و بوست و باتفاق از کوهها و جنگلها گذشته بمخالفان
رسیدند و آن مخذولان سراسیمه شده از بیم جان بجنگ اشتغال نمودند و خلقی کثیر از ایشان بقتل
رسید بقیه مالی که داشتند عرصه نهب و غارت گشت و جنید و بایزید و ابوسعید و بیسود بهزار زحمت
و مشقت از آن دریا خونخوار خود را بساحل نجات انداخته بطرف دهلی رفتند و سپاه نصرت شعار
با غنیمت بسیار بمواطن خویش بازگشتند و در آن ولا که حضرت صاحب قران کامکار بجانب
خوارزم توجه نمود سیورغتمش خان را بجای پدر بر تخت خانیت نشاندند و بعد از آن امیرزاده محمد
سلطان و برادرش امیرزاده پیرمحمد و امیرزاده شاهرخ بموجب فرموده فرمان داد تا طوی عظیم
ترتیب کرد و سلطان محمود خان در دیار بخارا بیمار شده بعد از چند روز برحمت حضرت پروردگار
پیوست و چون آنحضرت بدار السلطنه سمرقند معاودت فرموده در باغ بهشت با مخدرات حجرات
عصمت و ابهت بطریق شریعت مطهر عقد بسته و بعد از سامت و ملالت بخراسان شتافت و
امیرزاده عمرشیخ به اندکان رفت و حضرت صاحب قرانی روزی چند در سمرقند بعشرت و شادمانی
و طرب و کامرانی گذرانید جلوس سلطان محمود خان و الوغ بیگ شاهزادگان در شهور سنه ثمنین و
سبعمایه اتفاق افتاد **گفتار در لشکر کشیدن توقتمش خان بجانب ماوراء النهر و باستقبال رفتن**
**حضرت صاحب قران و قتل بعضی از سپاه خان بتیغ قهر** توقتمش خان در برابر انعام و احسان حضرت صاحب

قرآن گیتی ستان را بر طاق نسیان نهاده بر کفران نعمت اقدام نمود و از جرکس و بلغار و قبچاق و الان و
اداق و سایر ممالک جوجی خان لشکر گران و حشر بیکران فراهم آورده در اواخر زمستان بتاریخ اواخر سنه
ثمنین و سبعمائه بعزم رزم آنحضرت متوجه ماوراء النهر گشت و چون پادشاه هفت کشور از این واقعه باخبر شد
باحضار لشکر سمرقند و شهر سبز فرمان داد و ایشان در ظل رایت فتح آیت جمع آمدند موضع ساغرج معسکر
همایون گشت و نواجیان از اطراف ممالک محروسه فرستاد تا بقایاء سپاه را بدرگاه عالمپناه رسانند
و از قضا در آن زمان شدت شتا بمرتبه رسید که حادث عزیزی را بیان آن انجماد مسافت در این اثنا
منهیان بمسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسانیدند که منقلای لشکر توقتمش خان ایلیغمش اغلان
با سپاهی افزون از ریگ بیابان از آب خجند عبور نموده است و در نواحی درنوق رحل اقامت
انداخته آنحضرت بر فور تهیه اسباب دفع ایشان را از خواص و مقربان بارگاه سلطنت نافذ
معروض داشتند که اگر توقف افتد که لشکر جمع آید بصواب نزدیکتر باشد حضرت صاحبقران که
مؤید بود بتأیید ربانی بزبان گوهرافشان گذرانید که فی التأخیر آفات مصرع
که آفتهاست در تأخیر و طالب را زیان دارد و بمضمون بیت زمانه از آنکس تبرا کند
که او کار امروز فردا کند عمل نموده با وجود آنکه برف تا سینه اسپ میرسید دست در عنان دولت و
اقبال زده سوار شد و با جمعی از بهادران نامدار برف کوفته و شبگیر کرده بجانب یاغی راند و بفاتحه
این حال امیرزاده عمرشیخ بهادر با سپاه اندکان بموکب همایون پیوست و حضرت صاحبقران کوه رعنا
توان کوبجند اغلان و تمور قتلغ اغلان و شیخ علی بهادر را با فوجی از ابطال رجال روان ساخت تا راه گریز
دشمنان سد نمایند و روز دیگر بهنگام طلوع خورشید شهریار فیروزی قرین با هیبت جمشید بمخالفان
رسید و جنگجویان بجلادت ایشان صفها راست نمایند و یک حمله آتش آهنگ باد بنیاد عمر آن خاکساران
و زنده روی بر انهزام نهادند و جمعی از ایشان به تیغ کین از پشت زین بر زمین افتادند و برخی خود را در آب
خجند انداخته غریق بحر فنا گشتند و زمره که از آسیب تیغ آتش بار و آب باد رفتار خلاصی یافتند بکوبجند
امراء لشکریان که پیشتر رفته بودند راه گریز بر ایشان گرفتند و از عقب سپاه ظفرپناه رسیده گرفتار
را حاصل نمودند و بزخم تیر و شمشیر و سنان و گرز گران دشمنان را بیجان و بیجان ساختند و ایدی بردی بخشی
که از زمره عظماء امراء توقتمش خان بود دستگیر کرده خواستند که از پای در آورند و او از بیم جان نام خود
بزبان آورد او را زنده بدرگاه کیهان پناه رسانیدند حضرت صاحبقران احوال توقتمش خان از وی
پرسیده عنایت و مرحمت اختصاص داد و او ظفر کردار ملازم رکاب همایون گشت و حضرت صاحب
قران کامکار معاودت فرموده در صفر سنه احدی و سبعین و سبعمائه موضع آقار را مخیم لشکر نصرت شعار
ساخت و چون فصل زمستان بنهایت انجامید طلیعه لشکر بهادر سر بر کرد امیرزاده میرانشاه با لشکر
ظفرپناه از خراسان تشریف قدوم ارزانی داشت و سپاه دیگر بلاد و امصار نیز بدرگاه حضرت
صاحبقران گردون اقتدار مجتمع گشتند و امیرزاده عمرشیخ و امیر حاجی سیف الدین و امیر ایکو تمور و عیب
فرموده به آب خجند در مواضع متعدده پل بستند و آنحضرت در ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و سبعمائه



از آقار نهضت نموده بکنار آب رسید پادشاه زادگان و مجموع لشکریان از آب گذشتند و تمور قتلغ
اغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر برحسب فرمان برسم منقلای از پیش روان شدند و امراء مذکور
قراول تعیین نموده پیشتر از خود فرستادند فرستادگان قراول دشمن را از دور دیده بر فور بازگشتند
و امرا از آن حال آگاه ساختند و امرا در کمین ایستاده خود را بدشمن نمودند مخالفان چون هیچکس ندیدند
وقت در آمد پهلو بر بستر استراحت نهاده در خواب غفلت فرو رفتند و لشکر منصور در نیم شب
بر سر خفتگان رسیده تیغ انتقام از نیام بیرون آوردند و اکثر آن جماعت را بقتل رسانیده بقیة السیف
روی بگریز نهادند و از آب ایرج گذشته نزد توقتمش خان رفتند و خوف و دهشت در آن اوان از تیمچه صران
خارج شده و بیمی را قادر شده در بعضی از صحاری آن موضع نشسته بود گریختگان چون او را از توجه و سطوت
سپاه ظفرپناه اعلام دادند خوف و هراس بر ضمیرش چنان استیلا یافت که با وجود کثرت لشکر و وفور
استعداد بی لبث و درنگ عنان بجانب دشت قبچاق تافت حضرت صاحبقران چون بر هزیمت
دشمن مطلع شد امیر حاجی سیف الدین را با اغرق روانه سمرقند گردانید و خود با شاهزادگان سعادت
امراء عالیمقدار از عقب مخالفان در حرکت آمد و شیخ تورجین و تولادی و امانشاه خانجی و دولتشاه
جباجی را با چهل هزار نامی دو اسپه بزبان گیری فرستاد و فرستادگان تا در موضع سادنی اوزن ببه
جمعی اول مخالفان رسیده جنگی عظیم آغاز شد و لشکر مظفر لوا از زمره اعدا جمعی کثیر بقتل رسانیده
بقیة السیف گریختند و در وقت معاودت سپاه ظفرنشان در آن بیابان به قبه خان که با صد خانه
دار نشسته بود در چادر خود و بعیان او را با خیل و حشم گرفته در موضع آقسو بدرگاه گیتی
پناه رسانیدند و حضرت صاحبقران عالیمقدار از آن محل کوچ کرده و منازل و مراحل قطع فرموده
بسعادت و اقبال مقرون در موضع آل قشون نزول فرمود و در آن اوان ایلچی از خراسان رسیده
معروض داشت که حاجی بیک جونی قربانی و ملوک سربدار سبزوار با مجموع لشکرها کلاه طوس
یاغی شده اند و خراسان پرفتنه و آشوب ذکر مبادی اعتبار و سبب عصیان حاجی بیک جونی قربانی
و توجه امیرزاده میرانشاه بخراسان بفرمان حضرت صاحبقران حاجی بیک جونی قربانی برسم امیر علی بیک نیازی
در زمان دولت او اعتبار و اختیاری نداشت و در غایت افلاس و منتهای فلاکت روزگار
میگذرانید و هرگز او را در ایام حکومت علی بیک اسپی بقاعده که برنشیند و جامه پاکیزه که بپوشد
دست نداد و در آن اوان که ماهچه توق آسمان سای حضرت صاحبقران گیتی کشای از افق دیار
خراسان طلوع کرد بواسطه شآمت مخالفت علی بیک و مخالفان و اکثر وجوه و اعیان جونی قربانی
در معرض سخط و غضب حضرت خاقانی آمدند آنحضرت حاجی بیک را منظور نظر عنایت و احسان گردانیده
حکومت طوس بدو ارزانی داشت و در وقتی که شهریار آفاق متوجه تسخیر عراق و فارس شد حاجی بیک
ظفر کردار متوجه ملازمت رکاب همایون اختیار نموده روان گشت و بعد از استخلاص اصفهان و
عزیمت شیراز حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز حاجی بیک را ایالت آن ولایت نصب فرمود
و از خزاین و دفاین اصفهان مبلغی خطیر بدست او افتاده در ثروت و مکنت از قارون درگذشت

و کارش بجایی رسید که حضرت صاحبقرانی دختر او را از برای امیرزاده عمرشیخ بهادر خواستگاری
نمود و چون آنحضرت بواسطه هجوم لشکر توقتمش خان از فارس و عراق مراجعت فرموده حاجی بیک
و سایر حکام ولایت را بمواضع خویش فرستاده بنفس همایون بماوراء النهر رفت و حاجی بیک از سر
فراغت بامر حکومت مشغول گشت و در اثناء این اوقات از زبان مردم بی وقوف این خبر بسمع او
رسید که حضرت صاحبقران از توقتمش خان انهزام یافته بسمرقند در آمده است و توقتمش خان
در عقب رسیده و آنحضرت را محصور کرده این حاجی بیک بیدولت خیال سلطنت خراسان در دماغ خود
جای داده باخود گفت که توقتمش خان تا استیصال این خاندان نکند آرام نخواهد گرفت و تا او از
مهم ماوراء النهر فارغ شود من بادی خراسان را ضبط نمایم و بدین تصورات باطل شهر طوس را حصار
ساخت و حقوق الطاف حضرت صاحبقرانی نسیاً منسیاً انگاشته سکه و خطبه بنام توقتمش
خان کرد و یوسف خواجه شیر الدین را که در طوس مقید بود بیرون آورده با مارت نشاند و در این
وقت ملوک سبزوار که سربدار بود و تربیت کرده امیرزاده میرانشاه با لشکر سبزوار روان شد
بعزیمت آنکه بشاهزاده عالمیان پیوندد و چون بحوالی طوس رسید حاجی بیک او را اغوا نموده از متش
بر یاغی گشت و چون این حادثه در هرات افشا یافته امیر آقبوقا کسان بطوس فرستاد و حاجی بیک را از
عاقبت این کار ناپسندیده بترسانید اما در دل او جای نگرفت امیر آقبوقا لشکرهای خراسان همه
ذلک جمع ساخته روی بطوس نهاد حاجی بیک بموافقت طوسیان باستقبال امیر آقبوقا شتافته جنگهای
مردانه کرد و آخر الامر منهزم شده بشهر در آمد امیر آقبوقا از یکجانب و شیخ محمد داروغه از جانب دیگر
طوس را احاطه نموده و رعایت حزم و احتیاط بجای آورده برگرد خود خندق کندند و مدت
محاصره متمادی شده از طرفین خلقی کثیر کشته گشتند و در این اثنا امیر آقبوقا ایلچی نزد حاجی بیک
فرستاده پیغام داد که سه ماه است که بدست راست تکیه کرده ام و سه ماه دیگر بدست چپ تکیه
خواهم کرد آنگاه سه ماه بر آستان خواهم خفتید و بعد از آن به بینیم که تو در روی خواهی خفتید یا من
و چون خبر فتنه و تشویش خراسان بمسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسید تخت خواری ایناق و
حاجی عبدالله پیر امیر عباس و دولدای و آنکه ساری را فرمود که از جیحون عبور نماید و در دفع فساد
مخالفان غایت جهد مبذول دارند و ایشان برحسب فرمان از آب گذشته خواری ایناق بکابل رفت
و آن سه نفر بامیر آقبوقا پیوستند و چون از افواه اخبار انهزام توقتمش خان در خراسان شایع شد
امیر آقبوقا و سایر ملازمان و هواخواهان حضرت صاحبقرانی صدای کوس بشارت باوج آسمان
رسانیدند اما طوسیان باور نمیکردند و بجنان در طغیان و عصیان اصرار میکردند امیر آقبوقا حاجی
عبدالله و آنکه ساری را با سبزوار فرستاد و دولدای را نزد خود بازداشت و بعد از رفتن امرا
حضرت صاحبقران گردون توان امیرزاده میرانشاه گورکان را با طفای آن نایره فرمان داد شاه
زاده جهانیان بموجب فرموده بجناح استعجال روان شده بسمرقند آمد ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین
را با دو پسر زین العابدین و محمود بنابر اشارت آنحضرت نیز گردانید و از نسل ملوک کرت در غیاثی



نماند امیرزاده میرانشاه از آنجا بتعجیل هرچه تمامتر بجانب خراسان شتافت و در آن وقت لاخان زاده
در هرات بود چون خبر توجه شاهزاده شنید باستقبال او روان شد و در چچکتو ملازمت روی نمود
و در روز در چچکتو توقف واقع شده از آن منزل ابوبکر قبچاقی را نزد امیر آقبوقا فرستاد تا آوازه وصول
لشکر مظفر لوا برساند و شاهزاده عازم هرات شد و در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و لشکریان را اجازت
رسانیدند که از راه قراباغ بادغیس در حرکت آمده بموضع سادق قوش جام مجتمع کردند و چند روز شاه
زاده در هرات رحل اقامت انداختند و بتمامت بترتیب اسباب حصارگیری از عراده و منجنیق و
قاروره های نفط و ما یشابه ذلک افکندند و در خلال این احوال ایلچیان امیر آقبوقا آمده معروض داشته
که ملوک سربدار با سپاهی بیرون از حساب و شمار بمعاونت حاجی بیک میرسد اگر رایت نکار بدین جانب
نهضت فرماید بی شک کارها بروفق مرام تمشیت پذیرد شاهزاده فرستادگان را خوشدل باز
گردانیده بساط نشاط بگسترد و مجلس عیش و انبساط بیاراست و با وجود غلواء سکر از دقایق امور مملکت
آگاه بود فی الجمله در تاسع جمادی الآخر سنه احدی و ثمانین و سبعمائه رایات نصرت شعار بجانب طوس
در حرکت آمد و روز چهاردهم در جام اتفاق نزول افتاد شاهزاده عالیمقام از روحانیت شیخ
الاسلام احمد استمداد همت نموده باز ایلچی امیر آقبوقا بتقبیل بساط جلالت مناط فایز شده عرض
رسانید که ملوک سربدار نزدیک رسیده اگر امثال این کلمات معروض داشتند نایره خشم شاهزاده
اشتعال یافته فرمود که ملوک چه سگ است که آقبوقا از او این همه اندیشه داشته باشد
سگ کیست و باه ریزنده جنگ که با شیرغران در آید بجنگ و با ایلچیان گفته که در این چند روز حرکت
نخواهم کرد و در شبستان فرمان داد که اغرق بآهستگی متوجه طوس شود و باهزار سوار
نامدار ایلغار کرده بعد از قطع منازل و مراحل به نیشابور رسید و از آنجا بجانب روئین دز رفت
مردم روئین دز در قلعه بستند شاهزاده جهانبخت خواست که متعرض ایشان رسد کلاجرم بزبان
گوهرافشان گذرانید که ما را این حرکت نادانسته از آن جماعت صدور یافته باشد و یکی از معتمدان را
بروئین دز روان کرده از حقیقت حال اعلام داد چند نفر از معتمدان آن بقعه بملازمت آمده خدمات
شایسته بجای آوردند امیرزاده میرانشاه بنظر عنایت در ایشان نگریسته نیم شب با سامیش از آنجا
روان شد و چون اندک مسافتی قطع فرموده لشکریان پیری را که پیاده میرفته گرفته آوردند پیر
معروض شاهزاده رسانید که دوش چهار سوار از لشکر ملوک بقراولی آمده اند و در قلعه قاسمی قرار
گرفته و مرا فرستاده که چیزی معلوم کنم امیرزاده عالیمقدار فرمود که فوجی که چنین قراول فرستند
توان دانست که ایشان را چه قوت و چه شوکت باشد و شاهزاده پیر را نوید داد که چون فتح و ظفر
روی نماید عنایات پادشاهانه شامل حال تو گردد و از آنجا بتعجیل تمام راند به قلعه قاسمی رسید
شاهزاده بنفس همایون پیش رفته آواز داد که جمعی که از آنجا آمده اند اگر جان عزیز ایشان را بکار باشد
خون خویش سعی نموده باشید و بعد از یاسامیشی از آن موضع گذشته ناگاه سیاهی بسیار در نظر لشکریان
آمد و آبی در میان فاصل بود امرا توهم نموده باتفاق عرضه داشتند که گذشتن از آب مصلحت

نمیماید شاهزاده فرمود که اگر ما حصار داری میکردیم هراة از این موضع محکم تر بود و تازیانه بر
اسب زده مانند برق و باد از آب بگذشت و سپاه موافقت نمودند و ملوک سربدار با فوجها از
اهل شر و عناد فتنایی باد در صحرای بحرآباد پیش آمد و جنگی عظیم واقع شد لشکر منصور اهل بغی و
فساد را منکوب و مقهور ساختند و دست بغارت و تاراج بر آوردند ناگاه سید سواران گوشه
بیرون تاختند و بر قول حمله آوردند و بعضی بهادران پهلوان شمع مخالفان شمشیر به امیرزاده میرانشاه
رسانیدند و چون عنایت الهی یار بود زخم کارگر نیامد شاهزاده آواز بر آورد که یزکیان کینه
اصحاب قبضه شبه آغاز کردند و بسیاری از آن بادیه پیمایان را بخاک هلاک برابر ساختند و بقیه
اهل ادبار منهزم شده روی بفرار نهادند و غنائم بیکران بدست لشکریان افتاده مجموع را بعرض رسانیدند
شاهزاده برده و مجلد کتاب که یکی بحر الانساب بود و دیگری دیوان ابن یمین رقم اختصاص کشیده باقی را بر
لشکریان قسمت فرمود و ملوک از آن معرکه نیم جانی بیرون برده بالغراق گریخت و شاهزاده صیدان
این فتح بر نشئه فرود آمد فرمان داد که هرکس سری بیاورد و سپاه نصرت شعار مخالفان را تکامیشی
کرده و بیابانان و پیادگان رسید نیمی و اهتمام ایشان میان دوس و ابدان مقادمت تمام
افتاده از آن سرها بموجب فرمان منارها بر آوردند **ذکر مراجعت امیرزاده میرانشاه از صحرای
بحرآباد بجانب طوس و افتادن طوسیان در ورطه حیرت و افسوس** چون خاطر خطیر شاهزاده کشورگیر از جانب ملوک
فراغت یافت عزم تسخیر طوس و قلعه کلات معاودت بذروه این گنبد آبنوس رسانید و چون بحوالی قلعه
کلات نزول فرمود اهالی آن بر تمرد و عصیان اصرار نموده شاهزاده امیر حاجی مشهدی را که از امرای امیر
ولی بود و در آن ایام ملازمت رکاب همایون مینمود بقلعه فرستاد تا آن متمردان را نصیحت کند و امیر حاجی
پای قلعه رفته ایشان را از مخالفت و عناد تحذیر نمود و چون اجل موعود رسیده بود یک چوبه تیر
که از شست قضا گشاد یافت امیر حاجی بخاک هلاک افتاد و چون محل مقتضی انتقام نبود امیرزاده
میرانشاه مهم طوس را اولی و انسب دانسته عنان عزیمت بر آن جانب تافت و در بیست و ششم جمادی الاخر
سنه احدی و ثمانین و سبعمائه در مرغزار رادکان نزول فرمود امیر آقبوقا و شاه شاهان سیستانی و خلیل
یساول باستقبال شتافته عز بساط بوسی یافتند امیرزاده میرانشاه در محافظت خراسان امیر
آقبوقا را شرف احماد و تحسین ارزانی داشت و رایت فتح آیت از رادکان نهضت نموده بظاهر طوس
رسید و شاهزاده قلعه را بنظر احتیاط در آورده باستعمال عراده و منجنیق فرمان داد و قبل از ین هرچند
طوسیان میشنیدند که امیرزاده میرانشاه با لشکر منصور از جیحون عبور فرموده بخراسان در آمده
باور نمیکردند و چون در آن روز آنچه از آن می اندیشیدند بچشم خویش دیدند دست از جان شیرین
شستند و بموجب فرمان لشکریان بمحاصره مشغول شدند و در این اثنا یوسف جوقی قربانی که منشا
آن شر و شور بود از حاجی بیک روی گردان شده بیرون آمد و اسپی بغایت خوب کشیده بنوازش
مخصوص گشت و حاجی بیک قریب بسیصد نفر از منتسبان یوسف را در شهر مقید ساخت و پیغام
بشرف عرض رسانید که حاجی بیک داعیه فرار دارد امیرزاده میرانشاه بقدم بهبود راهها گرفتند را

محفوظ

محفوظ و مضبوط گردانید و حاجی بیک چون دانست که بعد از رفتن یوسف و مقید شدن اتباع
او محافظت شهر مشکل گشت و طریق بیرون آمدن مسدود ماند با خواص خویش در باب گریز
مشورت کرد یکی از آنجمله او را بدیواری راه نمود که از اندرون بآسانی رخنه میشد و بیرونیان از
آن غافل بودند و حاجی بیک بر فرار قرار داده مردم خود مستعد ساخته بهانه شبیخون از دروازه
بیرون آورد و در خیمها و لشکریان آتش دیده با سپاه خویش گفت که چون مردمی که در برابر ما اند
از این جانب هیچ مهمی متمشی نمیشود شما در همین محل توقف نمایید تا من جای دیگر پیدا کنم و بر فور باز
گشته موضعی را که بدو نشان داده بودند رخنه کرده و عیال و اطفال و جهات و اموال گذاشته
پیدا کنم و بر فور باز گشته موضعی را که بدو نشان داده بودند جان بیرون برد و امیرزاده میرانشاه
گورکان بعد از زمانی بر فرار حاجی بیک وقوف یافته جمعی را به تکامیشی فرستاد کسی بدو نرسید و
لشکریان دست بنهب و تاراج بر آورده شهر طوس را که رشک بزم کیکاوس بود در خرابی قرین بابل
لوط گردانیدند و از موقف جلال فرمان صادر شد که هرکس سری بیاورد سپاه بهرام انتقام تیغ
کین از نیام بر آورده از مردان هر کرا یافتند کشتند و چون از آن جنس دیگر فردی پیدا نمیشد و هرکس
رسد خویش جواب میبایست گفت زنان را سر تراشیده بقتل می آوردند و روس ایشان را بصاحبان
میسپردند و بموجب فرموده از سرهای کشتگان منارها مرتب ساختند و زن و فرزند حاجی
بیک را بمحافظان هشیار تسلیم نمودند تا در حفظ و ضبط ایشان شرایط حزم مرعی دارند و چون
قریب ده هزار آدمی معروض تیغ یاسا گشت شاهزاده جهانیان ترحم نموده حکم کرد که متجندان دست
از قتل باز داشتند و منشیان بلاغت شعار بموجب فرمان فتح نامها نوشته باطراف خراسان
فرستادند و با پدر طوسی که حاجی بیک او را محبوس کردانیده بود مشمول عنایت و مرحمت شاهزاده
شد و از قتل رهایی یافته حاکم طوس شد و رایت ظفر پیکر از آن بلده بجانب رادکان در حرکت آمد
و در این اثنا یوسف جوقی قربانی متعلقان حاجی بیک را بی رخصت بجانب مشهد فرستاد و معینا است که
خویش بود امیرزاده میرانشاه از این حال آگاه شده آتش غضبش بر افروخت و گفت با وجود آنکه
سبب این همه فتنه و شر هنو او بوده و ما رقم عفو بر صحیفه جرایم وی کشیدیم هنوز سر خام نادکی و
فساد دارد و یوسف طلبیده از وی استفسار نمود که چرا بی رخصت ما برادران و خویشان و
منتسبان خود را فرستادی او جوابی نامعقول گفت شاهزاده اندیشید که این معنی با دولت دیرپا
ما موافق نیست و گذاشتن او موجب زیادت جرات و جسارت دیگر متمردان میشود لاجرم قهرمان
قهر بقتل مشار فرمان داد و امیرزاده جانب مولانا احسن مازندرانی را بجهت آوردن خزینه
حاجی بیک بقلعه کلات فرستاد و سکان آنجا که در زمره تابعان او انتظام داشتند و سابقا امیر حاجی را
تیر زده کشته بودند جانب سمت گزارش یافت و در این ولا بقدم متابعت و مطاوعت آمده مجموع نقود و
جنس را که متعلق بحاجی بیک بود باشت تسلیم مولانا نمودند و در منزل رادکان خواجه مسعود سربدار از
نیشابور رسیده پیشکشهای لایق بعرض رسانید و مقبول افتاد امیرزاده جانب نیکنامی و جانسپاری

خواجه را که در آن مدت غیبت رایات جهانگشای بجای آورده بود بشرف محمدت مقرون گردانید و
مقارن این حالات آوازه توجه حضرت خاقانی از هراة بتحقیق پیوست و شاهزاده تا مشهد
استقبال نمود و بعد از تقدیم مراسم زیارت بارگاه بجانب رادکان معاودت فرمود و در پانزدهم
شعبان سنه مذکور امیرزاده میرانشاه که در رادکان حکام و امراء اطراف را اجازت انصراف
داد که بمواضع خویش روند و خود بطرف هراة متوجه شد و چون بجام رسید مشایخ آنجا بخدمت
پیوستند قیام نمودند و از آن موضع متبرک در حرکت آمده بیست و هشتم شعبان باغ زاغان بقدم
همایون رشک گلستان ارم گشت و سید مولانا علاء الدین علی قصیده در مدح شاهزاده انشا
کرده بصله پادشاهانه اختصاص یافت و این دو بیت از آن قصیده در این محل ثبت افتاد

ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته عالم از نکهت زلف تو معطر گشته
خط مشکین تو بر صفحه کافور عذار آیه حسن و جمالت مفسر گشته

و در اواسط رمضان ایلچیان سلطان احمد از کرمان و رسولان
شاه یحیی از یزد رسیدند و در اواخر رمضان ایلچیان از ماوراء النهر آمده و اخبار فتوحاتی که
حضرت صاحب قرانرا در مغولستان روی نموده بود بعرض رسانیدند و در اوایل شوال از بارگاه نزد
آنحضرت امیر تیمور خواجه پسر آقبوقا رسید و سه تومان از نقد باسم اولکا شاهزاده آورده
و امیرزاده میرانشاه بیان نمود و بمزید نوازش اختصاص داده اسب تازی گوزنان قفچاق
که در میان گلها الوس نظیر نداشت برسم پیشکش همراه او جهت امیرزاده در سلخ شوال
فرستاد بار دیگر ایلچی حضرت صاحب قرانی رسیده امیرزاده میرانشاه را طلب داشت و
شاهزاده متوجه خدمت شده در سمرقند فی منتصف ذی قعده بشرف دستبوس آنحضرت
فایز شد و چون مدت پنج شش ماه حاجی بیک جوقی در اطراف و اکناف سرگردانی کشید آخر
بجزای اعمال سیئه خویش گرفتار آمد بیان این سخن آنست که چون حاجی بیک بنواحی هزارجریب
رسید سید عماد الدین حاکم آن موضع او را گرفته در مصاحبت معتمدان با بندگران بدرگاه
عالمپناه فرستاد حضرت صاحب قران از وی پرسید که ما در باره تو چه تقصیر کردیم که یاغی
شدی زبان ناطقه او از جواب کال ماند بعد از ثبوت گناه در پای توق بیاساق رسانید
**ذکر نهضت حضرت صاحب قران گیتی ستان بجانب سپاه جته و مغولستان** بعد از
فرستادن امیرزاده میرانشاه گورکان بخراسان حضرت شهریار آفاق داعیه آن داشت که لشکر
بطرف توقتمش خان و دشت قبچاق کشد اما مقربان بارگاه فلک اشتباه عرضه داشتند که اگر
رای اشرف اعلی صواب بیند نخست به نیت صافی و عزم درست بحسم ماده خضر خواجه اغلان
پسر تغلق تیمور و انکاتورا قیام نماییم تا دیگر ایشان پای از حد خویش بیرون ننهند و پیرامن
جسارت و فضول نگردند و چون از آن مهم فراغت روی نماید از سر استظهار روی توجه
بدشت قبچاق آوریم و جزای اعمال ناپسندیده توقتمش خان و لشکر تقماق در کنار ایشان نهیم
حضرت صاحب قران کامکار رای عالم آرای امراء نامدار را پسندیده و سخن ایشان بسمع رضا

اصغا

اصغا نموده در شهور سنه احدی و ثمانین و سبعمائه عزیمت جانب مغولستان مصمم فرمود و
از موضع آل قشون عنان معاودت انعطاف داده براه بوری باشی با خدم و حواشی در حرکت
آمد و فرمان فرمای باستخفاف بعد از طی مسافت بر عقبه اوزناق بر آمد و بنابر لاغری
اسپان از هر ده سوار سه نفر را بسمرقند باز گردانید و اسپان ایشان را بهفت نفری که در آن
یورش بملازمت موکب همایون مقرر شدند قسمت فرمود و مجموع لشکر را پیاده و اسپه ساخته و
بمرکب توکل سوار شده روان شد و چون بر ایغر سودی رسید مردم و چهارپایان از بی آبی در
زحمت و شدت افتادند و دو سه روز در راه چاهها کنده و از آنک آبی حاصل کرده بجهت
میرفتند تا که از فیض فضل ربانی در چله تابستان بمرغزاری رسید که در زیر علف یخ و برف
فراوان یافتند چنانچه تمامت سپاه را دواب و چهارپایان ریان و سیراب شدند و شکر و سپاس
ملک وهاب بجای آوردند و روان شدند و در صحرای بغوریان به امر شکار مشغول شده
خرگوش بسیار گرفتند و از آنجا به بیابان جولغ رسیده نزول کردند میرک ایلچی و سرعلی تازان که قراول
بطلب
بانفاد سپاه نصرت شعار بودند و در آن دشت با هزار سوار از معاندان لشکریان انکاتورا به
قوم بهرین میگشتند دوچار خوردند و آتش پیکار برافروخته مخالفان روی بهزیمت نهادند و
سپاه منصور شخصی را از دشمنان دستگیر کرده بپایه سریر خلافت مصیر رسانیدند و بعد از تفتیش
آن شخص چنان تقریر کرد که انکاتورا در موضع اوزلک بنشسته است حضرت صاحب قران
دولتیار امیر شیخ علی بهادر و امیر ایکو تیمور را با جمعی از بهادران بر سر انکاتورا فرستاد و حکم کرد
که در راه مطلقا آتش نیفروزند تا دشمن از توجه ایشان آگاه نشود و آنحضرت با بقیه سپاه شبگیر
کرده از عقب فرستادگان در حرکت آمد و چون روز شد بر حکمان روشن گشت که بخبرچی راه
غلط کرده است و بطرف دیگر افتاده اند و روز سوم راه یافته و بآب اکوز رسیده فرود آمدند
حضرت صاحب قران با شاهزادگان و خواص و مقربان گفت که چون سه روز راه غلط کردیم شاید
که مخالفان آگاه شده باشند و پراکنده گشته و طریقه آنکه از دو جانب متوجه ایشان شویم و سر راه
بر آنجماعت بگیریم و بامضای این اندیشه شاهزاده عمر شیخ را با طایفه از لشکر شجاعت پیشه
براهی روانه ساخته امیر جلال الدین حمید را بخبرچی قرة العین سلطنت گردانید و بنفس همایون
با بقیه سپاه براه دیگر روان شده موضع قراجون را دو سه روزی محل عسکر ظفر قرین ساخته
و امیرزاده عمر شیخ به تعجیل تمام رانده در منزل قوبان بانکاتورا رسید دلیران شیر شکار آتش
رزم و پیکار برافروخته و بهادران نصرت نشان مخالفان را بضرب تیغ و حمله سنان متفرق
و پریشان ساخته و انکاتورا را از ولایت بیرون کرده اولجای فراوان از دختران ماه پیکر و حور
وشان خورشید منظر و شتر و اسپ بسیار و اسپان راهوار گرفتند و امیرزاده عمر شیخ بهادر مظفر
و منصور با غنایم نامحصور معاودت نموده در موضع اختاد یکو بشرف دستبوس حضرت
صاحب قرانی استسعاد یافت و چون از شیخ علی بهادر و امیر ایکو تیمور که بطلب انکاتورا رفته بودند

تا غایت رباط دوی همایون جزی شود آنحضرت فرمود که امیرزاده عمر شیخ بهادر در طلب ایشان با فوجهای بهادران روی براه نهند و شاه زاده برحسب فرموده در حرکت آمد و امرا عیان چند روز از راه دیگر بموکب همایون پیوستند و امیرزاده عمر شیخ با الکول رسیده و با پنجاه نفر از شجعان مثل خداداد حسینی و شیخ خواجه و آقبوقا و حاجی محمود شاه یسوری و شیخ حاجی اولات و غیرهم بر سم قراولی از لشکر جدا شده مقدار فرسخی پیشتر رفت ناگاه از جمله معاندان قزاسان بخود با هفتصد نفر در آن بیابان پدید آمد شاه زاده شیردل بوعون عنایت یزدانی نهاده اعتماد بر دولت روز افزون حضرت صاحب قران کرده هیچ در عدد بخاطر راه نداد و شمشیر جلادت آخته و بر سر دشمنان تاخته دست بردی نمود که بهرام خون آشام انگشت حیرت بدندان گرفت و شیر حاجی شیرپیلانچی اولات کار مبارزت بظهور رسانید بسیاری از آن بی دینان بخاک مذلت و هوان انداخت و در ماشاء کره قرا بیری بوقتلا و آمد در نوع شهدا انتظام یافت و آخر الامر مجاهدان دین بر آن ملاعین غالب آمدند جمعی کثیر از آن مخاذیل شقاوت قرین را بتیغ کین بکذرانیدند و اموال و جهاربایان ایشان غارت کرده باردوی اشرف اعلی معاودت نمودند و حضرت صاحب قران بموضع قراغوجو رسیده چند روز در آنجا توقف فرمود تا اسپان فربه شدند و مجموع غنایم که ملازمان از اطراف و جوانب بدرگاه عالمپناه آورده بودند بر خواص و مقربان و سایر لشکریان بخش کرد و فرمان داد تا امیر جهانشاه با دیگر امرا و سی هزار سوار از جنود ظفر پناه بطرف اردیش بطلب دشمنان نایره جلادت برافراختند و بتعجیل هرچه تمامتر راه بمقصد رسیده دست بغارت و تاراج برآوردند و متمردانرا که در جزایر و مواضع حصین پناه برده بودند بچنگ آورده در دقایق قتل و نهب نکته نامرعی نگذاشتند و با غنیمتی بیرون از قیاس و تخمین بازگشته بموکب همایون پیوستند و حضرت صاحب قران کشورستان ایل و الوس مغولستان را که در تحت تصرف بندگان آستان دولت آشیان آمده بود بامیر لعل برادر امیر طغای بوغا برلاس و تیمور بوغا سپرده بجانب سمرقند فرستاد و آن حضرت بعد از قطع منازل و مراحل بموضع و محل اسل عوض رسیده در سرای اوردو نزول کرد باد دیگر قطع و استیصال قوم جته را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخته در آن باب با امرا و تومانات فرموده عجرچیان پیدا کردند طرح مشورت انداخت و دائها بران قرار گرفت که جنود ظفر ودود بطرف مختلف روان شوند و هرجا که از مردم جته نشان یابند نام ایشان از صحیفه احیا محو کردانند و فرمان قضا جریان صدور یافت که سکه غبه علیا را اهها نوشته و بر شاه زادگان و امرا و تومانات قسمت نموده عجرچیان پیدا کردند و حکم شد که بعد از قطع و قمع مخالفان سرداران و اعیان با عساکر فیروزی نشان در موضع یلدوز آیند و نخست امیرزاده عمر شیخ بهادر با سپاهی که مقرر شده بود بالشکر اندکان روان گشت و بر همان اقلان و بیان تمور و پیر محمد و عجرچی شدند و شاه زاده تا قراخواجه که از سمرقند تا آنجا سه ماهه راه قافله است تاخته رفته و غارت کرده و امیر جهانشاه و شیخ علی بهادر با سی هزار سوار جرار دیگری را عجرچی ساخته براهی که قرار یافته بود در حرکت

آمدند و ازان فرار و شورش و قلق که شنه از مخالفان هرکرا یافتند کشتند و اموال بردند و امیر عثمان عباس با بیست هزار سوار دیگر که امیر جلال حمید عجرچی ایشان بود براه سفید غان سوغولغان لیغ و کوک یار ایلغار کردند و از قتل و غارت دشمنان خود را معاف نداشتند و خداداد حسینی و مبشر بهادر با بیست هزار نفر دیگر قمار نعنی را عجرچی ساخته راه از چکوبا جیبودن گرفتند و در آن یورش با قوم بولغاجی و ملکو ملاقی شده حربی صعب دست داد و زمان محاربه یکشبانروز امتداد یافته عاقبت سپاه منصور غالب آمدند و یاغی را پراکنده ساخته اولجای فراوان گرفتند و حضرت صاحب قران جهان کشای با لشکر قول که همه صف شکن و رزم آزمای بودند کلن دوجی را عجرچی ساخته از معسکر ظفر قرین ایلغار فرموده و بیچغان و باران در آمد بار دیگر الوس بولغاجی در معرض خسار و دمار آمدند و آنحضرت در آن اوان که متوجه جانب قتمش خان بود امیر بایزید جلایر و امیر سلیمانشاه و شمس الدین عباس تمر خاتراد در زنکستان گذاشته بضبط آن حدود و حفظ کرد و ایشان در آن دیار توقف نموده وظیفه نیکو بندگی بجای می آوردند و چون لشکر قتمش از صدمات سپاه شهریار دین بزرگ منش شکست یافت و عنان عزیمت حضرت آنحضرت از جانب دشت قپچاق معروف شده بطرف مغولستان معطوف گشت فرمان واجب الاتباع شرف نفاذ یافت که امرا مذکور موافقت نموده بیان صوب گرایند و ایشان برحسب فرموده بمغولستان در آمده تومی بوغا شیخ را با تباع اشارت حلیه در حدود زنکستان گذاشتند تا بر امور راعیت قیام نماید و امرا مذکور در منازل و مساکن قوم جته در آمده ایل و الوس بسیار غارت کردند و چون از موضع سولو در گذشتند بخضر خواجه اغلان که پادشاه مغولستان بود رسیدند و او در آن حین سپاه بسیار همراه داشت امرا مصلحت ندیدند که سوار با مغولان جنگ کنند لاجرم از اسپان پیاده شدند و جلیبها بمیان بسته دست بتیر و کمان کشاده بعد از دو شبانروز هر دو گروه داد محاربه داده از جنگ فسوس آمدند و بی توسط ناصح شفق بر مصالحت متفق شده از هم جدا شدند و امرا تا رسیدن بموضع یلدوز که موعد اجتماع لشکر نصرت شعار بود عنان عزیمت معطوف کردند وقبل از وصول امرا بیان محل حضرت صاحب قران کامکار از تغریر شاه ملک تورخان که از جنگ گاه گریخته بود صورت حادثه را معلوم فرموده و بتعجیل راندهٔ بان موضع رسید و امیر بایزید گار جلایر امیر سلیمانشاه و دیگر امرا را که از محاربه و مصالحت خضر خواجه اغلان منصرف شده بودند در یلدوز بسعادت زمین بوس سرافراز شدند و حضرت صاحب قران کامکار بهادران نامدار از لشکر اختیار کرده و از رفقی که اشته در عقب دشمن ایلغار کرد و بعد از طی مسافت و بیابان بی آب و مخافت چون به قوشون قای رسید قراولان خبر آوردند که سپاه سیاه یاغی پیدا شد و آنحضرت شب در همان موضع توقف نموده مخالفان چون از وصول لشکر قیامت اثر خبردار شده بودند هم هراس بر ضمائر ایشان استیلا یافته از هم فرو ریختند و هر فوجی بطرفی گریختند و طایفه از منهزمان به امیرزاده عمر شیخ بهادر باز خوردند و از صدمه سپاه بهرام انتقام شاه زاده دیدند



آنچه دیدند و جمعی انبوه از کریختگان بطرفی دیگر میرفتند ناگاه امیر جهانشاه و امیر شیخ علی بهادر بایشان در رسیدند و جهاد کرده شرایط قتل و نهب بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحب قران ظفر قرین نصرت همایون از کوتل ارتی دین گذشته تا موضع قراتاش در عقب دشمنان رفت و خضر خواجه اغلان والی حکومت مغولستان بر گرفته روی در صحرا و بیابان نهاد و لشکریان تا قولان کوتل ایل و الوس را غارت کردند و برده و چهارپای بیشمار بدست آورده از صحرا و بیابان معاودت نمودند و حضرت صاحب قران فلک رفعت از آنجا مراجعت فرموده بجلیس آمد و در آن موضع غنایم تا محصول که مجمع شده بود بموجب فرمان بطبقات حشم مقسوم گشت و رایات نصرت شعار از جلیس معاودت نموده بار دیگر بیلدوز رانمودند و روضه رضوان و باغ جنان ساخته و در آن مکان بر حسب فرمان و میعاد امرا و تومان و قوشون که باطراف قصبات و قری و بلاد بیرون رفته بودند مقام مغول را تاخته و مال و غنیمت گرفته بازگشته و رایت جمعیت برافراختند و حضرت صاحب قران از یلدوز با ایلچی نزد امیرزاده عمر شیخ فرستاده پیغام داد که براه قهلغه در حرکت آید و در قطع و استیصال الطوایف متمرده که در آنجا و اقطار باشند سعی بلیغ نماید و شاه زاده بموجب فرمان واجب الاذعان روان شد و در آنجا شاه راه کوتل که از عظماء امرا جته بود پیش آمد و بعد از محاربهٔ قوی کوتل آن را عجز و انکسار بر صفحات روزگار خود رقم دید و بشش از حرکت و پایداری و فشار بان مانده حاجب تیغ انتقام شاه زاده عالمیان مقام نماید و آنچه همراه داشت نصیب سپاه منصور آمد امیرزاده جوانبخت سالم و غانم بازگشته کاشغر را از فر و حید خویش زینت داد و از آنجا بر اندکان خرامید و در مستقر عز و جلال خود نزول کرد و چون خاطر حضرت صاحب قران جهانگیران از مهم جته فراغت یافت با افواج لشکر از کجات یلدوز عنان بجانب الغ یلدوز تافت و در آن موضع چند روزی بعیش و سرور و لهو و سرور کنایت شاه شاه زادگان و امرا و تومانات بهادر و بهادران را علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم بعطایا و ارجمند و انعامات دلپسند بنواخت و از آنجا در خامس عشر شعبان سنه احدی و ثمانین و سبعمائه رایت توجه بجانب دار السلطنه سمرقند برافراخت و در هفتم ماه مبارک رمضان آن بلدهٔ بی مانند از وصول رکاب فلک فرسایش رشک فیض از سپهر بلند گشت و چون فصل زمستان نزدیک رسید آنحضرت بعزم قشلاق روی توجه بجانب بخارا نهاد و در آن زمستان کوکب بخت امیر سلیمانشاه بر ذروهٔ شرف مستعلی شده قره باصره خلافت سلطان بخت بیگم بنت سریرهٔ مطهره جلیس و همنشین او گشت و سبب مصاهرت حضرت صاحب قران بی همال غنچه آمال او در روضه اقبال بشکفت و هم در آن زمستان برحسب فرمان دختر امیر حاجی سیف الدین نامزد امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میرانشاه شد و خدیجه علی خان زاده برسم طوی قیام نمود و در این اثنا قتاق خاتون حرم محترم حضرت صاحب قران از این مرحله فانی سرای جاودانی انتقال کرد و چون فصل زمستان روی در حجاب نقاب کشید شهریار کامکار متوجه



خطهٔ دلکش کش شده در انجا بالشکر نصرت شعار فرود آمد

## ذکر قشلامیشی فرمودن حضرت صاحب قران سعادت قرین و فرستادن امرا و تومانات بطرف قمرجه و قمر الدین

حضرت حشم با سنجاق در بهار سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه از موضع انبار تا جاپان فرستاد و امرا و جوانب فرستاد معلن با آنکه کردنکشان آفاق باید که روی توجه بدرگاه عالمپناه آورند و جمیع امرا و تومان و قوشون و سایر سرداران و حکام عرصهٔ ربع مسکون از مواضع خویش در حرکت آمدند بعسکر همایون پیوستند کاشنکان بارگاه حشمت و جلال بر ترتیب اسباب طوی قلیتای اقبال نمودند و جنعا آن گاو و اسب و گوسفند کشتند که از لحوم آن پشته و هامون سمت تساوی پذیرفت و چون ذبایح بجیحون رسید آب رنگ لعل بدخشان گرفت و در این اثنا فرمان قضا جریان در شان زیادتی سان سپاه نفاذ یافت تواجیان رفیع مکان عالی اساس مثل امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو و امیر شمس الدین عباس از حصار قرلیتای حظها سند رسید کموجب فرموده غایب شهنشاه سپاه بعرض گاه رسانند و مقادیر این حال حشمتی دیگر ترتیب یافته خاطرزادهٔ حضرت صاحب قران سوخ قتلق آقا با دولت از دیار امیرزاده عمر شیخ بهادر کشیده و چون از این قضایا فراغت یافت برحسب فرمان امیرزاده میرانشاه گورگان بخراسان و امیرزاده عمر شیخ بر اندکان رفت و حضرت صاحب قران متوجه دار ملک خویش شده روزی چند موضع پیلی نعاج که در ظاهر سمرقند است مرکز اعلام نصرت اعلام گشت و امرا سرحد و تومانات نیز و امیر سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و عثمان بهادر و از امرا قوشون صدیق تایان و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و حسین جاندار و امثال ایشان با بیست هزار سوار بطرف جته روانه داشت و چون امرا مذکور با لشکر منصور در حرکت آمده برآتی کول رسیدند از نزد امیرزاده عمر شیخ بهادر امیر بش و پیرش بکش و بید ده صد ترکان با پنجاه نفر از اندکان فرستاده بود بایشان پیوستند و سپاه ظفر نشان بکوک توبه تز و لکی ده از احوال دشمنان استفسار نموده و ایشان گرفته روان شدند و در راه هرکرا یافتند کشتند یا باسیری بردند و بعد از طی منازل و مسالک از المالغ گذشته بقراتال که یورت انکاتو را بوده فرود آمدند و در آن موضع جمیع امرا سپید کالجای بوغا قوچین از بندگان پادشاه روی زمین که قبل از این با چهار صد سوار بجنید گیری در دشت و صحرا میگشت و در شکار گاهی با قمر الدین دوچار خورده و جنگی هولناک میان ایشان دست داده لاجرم امرا کپا رمش و پیرش بکش و حسین جاندار را فرستادند تا خبری به تحقیق بیاورند ایلغاعت ایلغار و شبگیر کرده عصا فکاه قمر الدین را و الجای بوغا قوچین رسیدند و در آن موضع کشته بسیار دیدند و در آن دشت شخصی را از مردم خود در یافتند زخمدار که جهل روز بعلف گذرانیده بود و رمقی از حیات باقی داشت او را تعهد نموده نزد امرا آوردند و حدیث تقریر کرد که در آن سرزمین با قمر الدین جنگ کردیم خلق بسیار از جانبین کشته شدند و او بر سپاه ما غالب آمده بطرف صحرا عیش جی روان شد امرا بعد از استماع این خبر بر سبیل استعجال در عقب او شتافتند و از عرف در راه

کذاشته ایلغار فرموده شبانه روز میراندند تا بکنار آب ارتیش رسیدند و قبل از وصول ایشان قمر
الدین گذشته بود و سالما و جهدها گذاشته در آنجا به تحقیق پیوست که قمر الدین بطرف روس که
سمت ولایت قمر ان حدود آن می آورند رفته اسب و جان بیرون برده امرا هر یک از ملازمان خود شخصی را
میان طرف آب فرستادند تا داغ و علفهای ایشان را بر درختان ستیره حالی که در آن مقام بود نهادند
و چون مدت آن یورش شش ماه کشید و قوت لشکریان و قوت چهارپایان بنهایت انجامید امرا از
آنجا معاودت نمودند و بعد از قطع صحرا و بیابان بی پایان در سمرقند بعز تقبیل آستان حضرت
صاحب قران ممالک ستان فایز شدند **ذکر توجه عزیمت فرمان فرمای باستحقاق از دار السلطنت
سمرقند فردوس مانند بجانب دشت قبچاق** در شهور سنه اثنی و تسعین و سبعمائه حضرت صاحب
قران سپهر توان عزم رزم توقتمش خان جزم فرموده تواجیان را بطلب لشکر ممالک محروسه تعیین
فرموده و فرمان داد که از ایشان جملگی مستعد که جانب هیچ آفریده ملاحظه نکند و بیان قدیم و جدید
باز داد و آن تیکساله ارباب یاساق را بر یورش دشت قبچاق تکلیف نماید و باید که هر کس یک عدد
کمان و سی چوبه تیر با کیش و قربان همراه داشته باشد و میان هر دو نفر یک اسب کوتل و هر ده آدم
یک خیمه و دو بیل و یک کلنگ و یک داس و یک اره و یک تبر و تیشه و صد سوزن و یک درفش و
نیم تنگ انبان و یک چرم دوست و یک دیگ مصحوب گرداند جنانچه وقت عرض
بنماید و حضرت صاحب قران فرمان داد که اسبان از کلا آورده بلشکریان دهند و در خزینه کشاده
طبقات حشم و خدم را بدینار و درم بی نیان ساخت و از سمرقند بیرون آمده روی براه آورده و چون آب
خجند گذشته زمستان در تاشکنت قشلاق فرموده و در این اثنا مزاج همایون از صوب صحت انحراف
جسته مرض اشتداد یافته چهل روز امتداد یافت امرا و ارکان دولت متوزع و پریشان خاطر گشته
دست بدعا بر داشتند عاقبت سقم بصحت مبدل شده کافه خلایق اظهار فرح و استبشار نمودند
و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیده بسلامتی ذات بی بدل حضرت و آفاق شکرها کردند
و مقارن این حال امیرزاده میرانشاه گورکان با لشکرهای خراسان به اردوی همایون پیوسته شرف
دستبوس دریافت و رای حضرت صاحب قران عالی منزلت بر آن منعقد و التفات بحال ملازمان
انداخت امرا و نوئینان نامعطایا ارجمند مستظهر و بلند پایه ساخت و خانه سپاه را بکان یکان راضی
گردانید بخاخت و تیوقتلق اغلان پسر تیمور ملک خان و کوبخا اغلان و ایدکوی اورنات را
بسم قلاوزی در قول بان داشت و سایر چرچیان بار کان دولت و امرا با حشمت قسمت نموده در
دوازدهم صفر سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه که یوسف ذرین لقا خورشید در هشتم درجه دلو بود
عنان تاییپ ملک ذو الجلال بجانب دشت قبچاق دارالقبال بامراحت و امیر علی و امیر ملکت را
ملازم امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ ساخته جهت پاسبانی و ضبط مملکت ایشان را
باز گردانید و مجموع خواتین و آغایان را رخصت انصراف داد مگر چلپان ملک آغا را که سعادت ایشانرا
در مرافقت خویش نگاه داشت و چون قرآسمان محل تن ولجه ظفر ورود گشت ابواب آسمان کشاده

برف و بادان متقاطر و متعاقب شد و در آنجا ایلچیان توقتمش خان رسیده بعد از چند روز بوسیله
امرای کبار شرف بساط بوس حضرت و تا مراد حاصل نموده یک تقوز اسب راه وار و یک دست
شنقار بعرض رسانیدند و زانو زده بزبان تضرع و نیاز در پایه سریر عزت مصیر پادشاه بنده
نوازان عرض کردند که توقتمش خان میگوید که حضرت صاحب قران مرا بجای پدر مهربان
و حقوق ابادی و نعم آنحضرت در باره من بیکران و از افعال ناشایست و اعمال ناپایست که سابقا
بواسطه اغوای اهل شرارت و مفسدت بر آن اقدام نموده پشیمانم و در سبیل تجربه مختصرها هم سرکرده‌ان
اگر این نوبت در فرعون برجریده جرید من کشد بعد از این قدم از دایره متابعت و مطاوعت
برون ننهم و دست در فتراک دولت دیرباز زده سر از خط بندگی و فرمان برداری باز نپیچم
حضرت پادشاه دوست پرور معدلت گستر فرمود که بر عالمیان روشنست که در بدایت حال او بجیه
کیفیت و سان از دشمنان گریخته باستان دولت آشیان ما آمد و ما بر تنظیم احوال او اقبال نموده
لشکر و مال هیچ دریغ نداشتیم و بعداوت ارس خان کمر بسته در قلب زمستان متوجه او شدیم و بسیاری
از اسپ و شتر و خزانه تلف شد در آن یورش و مع ذلک در باب تقویت امر و تمشیت کار او و خود را
معاف و معذور نداشتیم و بعد از مرتبه در کفایت مهم او سعی نمودیم که در الوس جوجی خان برارادة
ملک دیان بر تخت سلطنت قرار گرفت ما غافل طرف دشت قبچاق در حوزه تحیز و تصرف او آمد
میان ما و او طریق پدر و فرزندی سلوک گشت و آخر الامر بغرابن موقود لشکر ما محصور معزز و شن
بجاد بینار بدماغ خود راه داده حقوق احسان و نیکویی ما بر طاق نسیان نهاده در زمانی که بر تخیر
ولایت عراق و فارس مشغول بودیم با علان کلمه عصیان مبادرت نموده لشکر فرستاد تا حوالی
مملکت ما را خراب و ویران ساخته و ما این معنی را بر افساد مفسدان بدآموز حمل کرده بر تو التفات
با او انداختیم و آن حرکات ناپسندیده را کان لم یکن انگاشتیم تا از آن تهور بی موضع و جسارت
بی موقع پشیمان شده در مقام اعتذار و استغفار آید و او خود از شراب غرور چنان مست و
بیخود شده بود که نیک از بد و خیر از شر باز نمیدانست تا بنفس خویش متوجه آنجانب شد و جیحان
از منقوبان کار کیش را بر رسم منقلای از پیش فرستاد تا بولایت ما در آمده باز دیگر خرابی آغاز
نهادند و چون این صورت معروض رای عالم آرای گشت بی لبث و درنگ بر آهنگ حبلان مملکت
دو دوست نهضت نموده قدم پیش نهادیم و سیاهی سپاه ما نادیده گریخت و گرد ادبار بر فرق خود
بیخت ما کنون که برحسب یرلیغ خان لشکرهای جهان جمع آورده بعزم انتقام روی بدیار او نهادیم
و او بر این حال اطلاع یافته تاب مقاومت با لشکر اسلام در جبلت خویش نمی بیند لاجرم دست
در دامن بیچارگی و عجز زده میخواهد که سیلاب قهر الهی و صاعقه قهر پادشاهی را با فسانه و افسون
از ساحت ملک خود باز دارد و چون بر قول و فعل او اعتمادی نمانده ما از این اندیشه متقاعد
نخواهیم شد و عنایت ملک بیچون آنچه مکنون ضمیر انور ماست از قوت بفعل خواهیم آورد و با این
همه اگر در قول خویش صادقست و با ما یکجهت و موافق باید که علی بیک را فرستد تا بعد از استماع

واستخراج بر مقتضی وقت عمل نموده آید و چون دو سه روز گذشت ایلچیان تا طوی داده خلعتهای قیمتی
پوشانید و با شاه زادگان و امرا مشورت فرموده ایشان را موقوف گردانید و در این وقت واقعه
سانحه بر باد بهمان نموده سوار شده امرا و لشکریان روی براه آوردند و از قراچوق گذشته سه هفته در
بیابان رفتند و از بی آبی چهارپای فراوان تلف شد و چون بموضع ساری اوزن رسیدند دواب را
سیراب ساخته شکر نعمت ملک وهاب بتقدیم رسانیدند و بنابر کثرت سیل چند روزی در آن مقام
توقف افتاد و چون سیل کم شد کنار دریا گرفته بر شنا از آب گذشتند و در این اثنا شیخ داود ترکمان که
او بیک گریخته بجانب توقتمش خان رفتند و بموجب فرموده جوجی ایشان را تعاقب نمودند اما نیافتند
و لشکر ظفر نشان منجما مسافت می پیمودند تا بکچک طاق رسیدند و از آنجا در شب در میان الغ طاق
آمدند و حضرت صاحب قران فلک شکوه ببالای آن کوه که بجای گذار نقاع دارد بر آمد و نظر بر آن بیابان
که طول و عرض آن احتمای جهان داند و بس بیفکند و آن صحرا پیاده است مشتمل بر چشمهای خوشگوار و انهار
فراوان و اشجار بی پایان و آنحضرت یک روز بر فراز الغ طاق توقف فرموده فرمان عالی نفاذ یافت
که لشکریان از اطراف و جوانب سنگ آوردند و در آن مکان نشانه بلند بسان مناری بر افراشتند و
سنگ تراشان ماهر تاریخ وصول حضرت صاحب قران بلند محل بر آن بنگاشتند تا بر صفحات روزگار از
ما ثر آن شهریار رفیع مقدار یادگاری باشد — شنیدم که جمشید فرخ سرشت
بسر چشمه بر سنگی نوشت — بر این چشمه چون ما بسی دم زدند — گذشتند تا چشم برهم زدند — و پادشاه کامکار
از آنجا روان شد و شکار کنان بکنار آب ایلان جوق رسیده نزول فرمود و از آب گذشته و دشت
شانزده رانده بموضع اتا فرموی فرود آمد و چون از ابتدای یورش خجسته مدتی گذشت و پنج شش ماه
راه آن دشت از عمارت و زراعت دور بود عسرت و قحط در اردوی همایون پدید آمد چنانچه قیمت
یک گوسفند بصد دینار کپکی ترقی کرد و قیمت یکمن غله بسنگ بزرک که عبارت از شانزده من شرعست
بصد دینار کپکی یافت نمیشد و اکثر لشکریان در آن بیابان بی پایان تخم مرغان و اصناف جانوران
و علفی که شایسته خوردن بود میخوردند و حضرت صاحب قران از طریق مرحمت و اشفاق
حکم کرد که طایفه را که اندک زادی مانده باشد به اندک ماکولی قناعت کرده هر شخصی از آن قوم روزی
یک کاسه بلماق و هیچکس نان و کاج معبرا و تماج نپزند و نخود در دیگهای معین با وجود خلو از
حرارت آتشها خوردن بجوش آمده خلایق اطعمه بجای فراموش کردند و امر امتثال فرمودند
از یک من بار سنگ انبار که عبارت از بیست من باشد با مقدار سبزی شصت کاسه بلماق شد
کردن کشان که از غایت تکلف بکباب گوشت مرغ و مار مایل نمیشدند یک کاسه بلماق بسر فرو می آوردند
و در این اثنا حضرت صاحب قران کامکار نشاط شکار فرموده و از بر انفاذ و جار لشکر نصرت
شعار در جنبش آمده اطراف دشت و بیابان فرو گرفتند و چندان شکاری در آن صحرا جمع شده
که با آن همه قلت طعام سپاه اسلام صید فربه بر داشته لاغر بگذاشتند و از جمله نوع آهو در آن صحرا
آهوان یافتند که هر یک از ایشان بجثه از گاو میش بزرگتر بود و آن مغول قندغای گویند و اهل

دشت بکن و چند گاه سپاه ظفر پناه از گوشت آنها عیش مینمودند راقم حروف در تاریخی که از
ملازمان میرزاده میرانشاه نوشته است دیده که در آن صحرا شبها موشان از سوراخ بیرون آمده
مانند بلبل میسرایدند والعهدة علی الراوی فی الجمله چون رای آفتاب اشراق پادشاه سعادت یار
از امر شکار باز پرداخت سایه التفات بر عرض سپاه جرار انداخت طبقات لشکر مانند بحر اخضر
در جوش و خروش آمده آراسته و مکمل فوج فوج متوجه عرض گاه شدند و حضرت صاحب قران
سپهر احتشام بر سمند گردون خرام سوار شده در آن عرصه فسیح فوشون فوشون را بنظر امعان و
احتیاط می آوردند سردار هر فوجی از شاهزادگان و امرا و نوئینان که ماهچه رایت ظفر پیکر سایه
التفات بروی می افکند زانو زده اسب راه وار را سنامار میکشید و زبان بدعا و ثنای آنحضرت
کشاده میگفت که تا بود قیام آفتاب حشمت پادشاه گردون غلام از منقصت زوال محروس و
مصون باد و حضرت صاحب قران شرف احماد و تحسین ارزانی میداشت و در مدت دو روز
عرض سپاه بنهایت انجامید و آنحضرت شامل میبود که از شاهزادگان و نوئینان کدام یک را برسم
منقلای روانه سازد در آن ساعت امیرزاده سعادتمند محمد سلطان بپا در زانو زده التماس
نمود که منقلای لشکر فیروزی اثر او باشد این جرات و جلادت از شاهزاده جوانبخت موافق
مزاج همایون آمده التماس او با نجاح و اسعاف مقرون گشت و در روز هشتم جمادی الاخر باختیار
مدوحه علامه نجوم مولانا عبد الله لسان شاهزاده محمد سلطان به امرای عظام که بموجب فرمان واجب
الاذعان با ایشان لازم شده بود که ملازم رکاب نصرت انتساب باشند روان شد و حضرت
صاحب قرانی تاکید و مبالغه نمود که از جزئیات و کلیات هر چه در راه پیش آید فوج الظفر سلطنت
آنرا اعلام نماید شاهزاده و امرا دو روز راه طی کرده در پنج شش موضع آتش دیدند که تمام قرق
نشسته بود بر فور مسرعی باز فرستادند و حضرت صاحب قران کامکار فرستاده از این حال اعلام
دادند و آنحضرت حکم فرموده بود که چرچیان دانسته بدست آورده تفتیش نمایند که افروزندگان
آتشها بکدام جانب رفته اند و همچنین خبر فرستاد که شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته از احوال
لشکر و سپاه نیک آگاه و باخبر باشند شاهزاده عالمقدار و امرا تا مدار بعد از استماع این اخبار
ایلغار و شب بگیر کرده تفحص کنان در رفتار آمدند و چون از آب تو بل عبور نمودند جمعی را بخبر آوردن
فرستادند و فرستادگان بسمع شاهزاده عالمیان رسانیدند که در هفتاد محل آتش دیدیم و هر چند صحرا
و بیابان پیمودیم هیچکس ندیدیم باز این صورت را معروض رای حضرت صاحب قران گردانیدند
و آنحضرت چون بر این حال اطلاع یافت با لشکر ظفر مآل بر سبیل استعجال روان شد و از آب
توبل گذشته منقلای پیوست لشکریان هر چند عرصه آن دشت در زیر سم آوردند بدین طرف
و آن طرف شتافتند اصلا نام و نشان از هیچ صنف مردم نیافتند و حضرت صاحب قران بر تلقین
دولت داغ بنیان شیخ داود ترکمان را با جمعی دیگر بهادران بزبان گیری فرستاد و او مردی بود در
بیابان و ریگستان نشو و نما یافته و بجهت ایام در دوران مهذب گشته و در تمشیت عظایم امور جهتها

کشیده و تلخ و شیرین خانخانهٔ دهر بر دار عوام و خواص چشیده فی الجمله شیخ داود بسبب هرچه تمامتر
دو شبانروز مانع در حرب ذوی جنه الاجوف دید و او با دیگر دلاوران در پیش پشته ایستادند و در
وقت صبحدم سواری از آن الاجوفها بکنار رودی روان شد و چون از بهادران درگذشت او را گرفته بدرگاه
عالمپناه رسانیدند و حضرت صاحب قران دربارهٔ شیخ داود صنوف الطاف و اعطا مبذول داشته
دیگرها نابت بانعام و احسان سرافراز گردانیدند و از آن تحقیق احوال توقتمش خان استفسار نموده معروض
داشت که مدت یکماه است که ما از میان ایل و الوس بیرون آمده درین موضع قرار گرفته ایم و از احوال
خان زیادت چیزی نمیدانم اما درین دو روز ده سوار جبه پوش آمده در بیشه که نزدیک ماست
ساکن شده اند و تا غایت معلوم ما نشد که از کدام مردم اند و آنحضرت فرمان داد که عید خواجه با جی؟
سوار برود و مردم الاجوفها را کوچانیده بیاورد و رسانند و عید خواجه بموجب فرموده عمل نموده
ایشان را بیاورد و همچنین حکم شد که خداداد برلاس که شیر بیشهٔ هیجا بود بدان جنگل متوجه نماید و آن
ده نفر را که در آنجا بسر میبردند گرفته بیاورد و خداداد برحسب اشارت علیهٔ شهریاری روی جلادت
باندیشه بدان بیشه نهاد و چون بسر ایشان رسید آن جماعت قدم پیش نهاده بجماعت بمحاربه
مشغول شدند و بعضی از آن ده نفر کشته شدند و برخی را دستگیر کرده بپایهٔ تخت همایون رسانیدند
و بعد از تفتیش احوال توقتمش خان طبل رحیل کوفته کوچ کردند و مسافت بسیار طی نموده و از آبها
و کوهها گذشته در بیست و چهارم جمادی الآخر کنار آب نیق؟ مضرب خیام عساکر گردون مآثر
گشت و در آنجا عرض رسانید که این آب سه گذار دارد یکی را ایرپالی؟ خوانند و دیگر را بوری؟
گجت و سوم را چپه گجت پادشاه جهانگیر که ضمیر منیرش مطرح اشعهٔ انوار هدایت سلطنت قدیر
بود بنابر آن بجنبه؟ بیان گذرانید که گذشتن از این سه گذار از مصلحت دور مینماید چه میشاید که
دشمنان در کمین گاه متربص و مترصد ایستاده باشند وظیفه آنکه بالای آب روان شویم و
اعتماد بر فیض فضل ربانی کرده خود را برودخانه زنیم و بگذریم و بامضاء آن عزیمت همان لحظه
دوال انتقال بر طبل ارتحال کوفته در جنبش آمدند و بمقصد رسیده سوار و پیاده خود را بر آن
آب زده بدر و از آن رود عبور نمودند و از آنجا رایت توجه افراخته بعد از شش روز بکنار
آب سمور؟ رسیده فرود آمدند و در آن موضع قراولان که پیشتر رفته بودند آواز دشمن شنیده
این معنی را بر رای اشرف اعلی معروض داشتند و مقارن این حال امیرزاده محمد سلطان بهادر
شخصی را از مخالفان گرفته بساحت سرادق جلال رسانید و بعد از پرسش جواب داد که گروهی
بسیار در فلان جا بودند چون آواز جیبک؟ بیگانه شنیدند کوچ کرده رفتند و چون محقق شد که یاغی
نزدیک است فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که هیچکس از مردم و قوشون خود جدا نشوند
و لشکریان دشمن سوز در شب مطلقا آتش نیفروزند و بعد از آن افواج حشم و خدم مسلح و مکمل
متعاقب یکدیگر روان شدند و چون کنار آب ایک؟ مخیم پادشاه ترک و تازیک گشت حضرت
صاحب قران در بامداد صباح روز سه شنبه غرهٔ رجب بحرکت آمده بمرکب همایون نورد سوار گشت

و بر سر پل

و بر سر پل توقف فرموده فرمان داد که منغلای پیشتر از پل بگذرند و چندان ایستاد که تمام سپاه قول
گذشتند و لشکر دست چپ و دست راست خود را بر آب زده بشنا عبور نمودند آنگاه پادشاه اسلام
پناه از پل گذشته روان شد در این اثنا قراولان سه نفر از مخالفان گرفته بیاوردند حضرت
صاحب قران از کماهی احوال پرسید ایشان بعرض رسانیدند که توقتمش خان از آمدن لشکر ظفر نشان
خبر نداشت در شکرایدی؟ کوار؟ از دروی؟ شهریار جهان آمدند و باو گفتند که امیر تیمور گورکان با سپاهی
فزون از قطرات امطار میرسد توقتمش خان از استماع این سخن در حیرت بدماغ راه یافته از غایت
دهشت و اضطراب گفت که من نیز در چندان لشکر فراهم آورده ام و خان غافل نداشت که نصرت
و ظفر تابع پادشاه عادل است نه از کثرت لشکرها و بر فور نواجیان باطراف ممالک جوجی خان
فرستاده سپاه بیانتها را جمع آورده گفتند که اکنون در قرق کول نشسته انتظار دیگران
میبرد و این معنی نیز معروض داشتند که توقتمش خان را در خیال چنان بود که چون تمام آب نیق؟
رسیده از آن گذارها عبور فرمایید او فرصت غنیمت شمرده ... دست بردی نماید و آنچه در
باطن توقتمش خان بود بر ضمیر منیر خسرو جهانگیر پرتو انداخته از بالای آب گذشت چنانچه
رقم زدهٔ کلک بیان گشت و چون بر رای عالم آرای صاحب قران گیتی گشای احوال دشمنان باد
پیما انکشاف یافت بآنجا که رسیده بود توقف نمود تا افواج بهادران صف شکن و مبارزان
مرد افکن بموکب همایون پیوستند و در آن منزل فرمان همایون صادر شد که تورها و جیبها مهیا
دارند و لشکریان در حوالی خود خندق کنند از روی حزم و احتیاط غافل و ذاهل نشوند جنود
ظفر ورود بموجب فرمودهٔ شهریار تا وقت محمود عمل نمودند شب در آن مرحله بسر بردند و روز دیگر
که خسرو سپهر احتشام بر این کاخ فیروزه فام برآمد فرمان فرمای اهل اسلام از آن منزل
کوچ کرده متوجه جانب دشمنان شد و عساکر گردون مآثر در هر محل که فرود می آمدند از سلوک
طریق حزم و کندن خندق خود را معاف و معذور نمیداشتند و در خلال این احوال حضرت
صاحب قران عدیم المثال امرا و تومان و قوشون را احضار فرموده بتجدید درم و دینار بخشید
و قامت ایشان را بخلعتهای گوناگون آراسته جبهها و کلاه خود علاوه آن عطایا گردانید و در اثنای راه
گل و لای تیره و سیاه پیش آمد بجهت و شغف تمام از آن وحل گذشته خیام استراحت برافراشته
هرکس در وثاق خود قرار گرفت و بعد از اندک زمانی قراولان خبر رسانیدند که از مخالفان سه
قوشون خود را پیدا نمودند و پیغام دادند که گروهی انبوه از دشمنان ظاهر شدند حضرت
صاحب قران سعادت قرین با طایفهٔ از ملازمان جلادت آیین سوار شده پیشتر رفت
و فرمان داد تا مجموع لشکر صفها آراسته از عقب روان شوند مقارن این حال قراولان شخصی را
گرفته نزد آنحضرت رسانیدند او بعد از استفسار چنین تقریر کرد که توقتمش خان میخواهد که شمار کشید
پیشتر دریا که چنین شنیده که خود در فرمان دارد و بعنایت تا یافت و عزیمت و تحفه قهر بقتل
اوامر فرمود و آن جادهٔ صادق القول کشته گشت و سونجک بهادر و ارغون شاه مأمور شدند

که بجانب دشمنان توجه نمایند و خبری که باشد بسمع اشرف اعلی رسانند و ایشان بامتثال امر مبادرت
نموده چند فرسخ در آن بیابان رفتند و از مخالفان اثری نیافتند بضرورت باز گشتند و صدق
حدیث مقتول نزد مکنان بوضوح پیوست و بعد از مراجعت سونجک و ارغونشاه شهریار
جهانگیر مثال داد که مبشر بهادر بنابر آنکه بهادری بود و تا بتحقیق از مخالفان چیزی معلوم نکند باز
نگردد آن شیر بیشهٔ ظفر با جمعی مردم دلاور بر جناح تعجیل در حرکت آمد و چون چند مرحله قطع
کرد بجنگلی رسید و از دور دودی دید و پیشتر رفته آوازی شنید و کس فرستاده و بر کیفیت
دشمنان مطلع شد چون مقاومت با ایشان در حیز مکنت خویش ندید با یاران خود بر سر آن جماعت
زد یاغی از حادثهٔ ناگاه آگاه شده جنجنک جای مقاومت ندانستند و بعضی در آن قوم حرون گرفته
پای جلادت پیشتر نهاده در مقام مقاتله آمدند سپاه نصرت شعار بضرب تیغ و زخم تیر دمار از
روزگار اهل ادبار برآوردند چهل نفر را از ایشان دستگیر کردند و گرفتاران را بدرگاه عالمپناه
رسیده مبشر بهادر مشمول لطف و احسان بیکران گشت و یاران او نیز بصنوف عنایات
پادشاهانه اختصاص یافته پادشاه بحر و بر از آن چهل نفر احوال توقتمش خان استفسار نموده و
ایشان بعرض رسانیدند که خان حکم کرده بود که لشکریان در قرق کول جمع آیند و ما چهار کس بآنجا
رفتیم و او را نیافتیم و نیز معلوم ما نشد که سبب نا آمدن پادشاه بموعدگاه چه بود لاجرم در جنگل
و بیابان سرگردان شدیم تا بدین محنت و بلا مبتلا شدیم و بعد از عرض این حکایت آن اسیران بموجب
فرمان بیاسا رسانیدند و در این اثنا تیمور ملک؟ را مجروح و زخم دار بپایهٔ سریر اعلی آوردند او زانو
زده معروض داشت که از جانب سرایجوق؟ عدی؟ که خان بماند کا؟ تجار رسانیده بود رفتیم و او را در آن
موضع نیافتیم و بدیگر حالات اطلاع ندادیم حضرت صاحب قران مذیله ترخان و جلال حمید
و مولی و صاین تمور را با طایفهٔ از دلاوران بقراولی فرستاده فرمود که چون سپاهی سپاه مخالف
ببینید اگر غلبه باشد از راه فریب خود را با ایشان نموده روی بگریز نهید تا ایشان فریفته شده
پیش آیند و هرچه روی نماید بی توقف معروض دارند بهادران برحسب فرمان واجب الاذعان
متوجه جانب دشمنان شدند و از کلای و آب کلاینی که گذشته چشم ایشان بر سواد قراولان توقتمش
افتاد و از ایشان پنج نفر جدا شده و بدان جانب توجه نموده از این طرف نیز صاین تمور پیش رفت
و با یکدیگر حکایت گفته صاین تمور مراجعت کرد و مولی را بخدمت حضرت صاحب قران روان ساخت
تا کیفیت واقعه معروض دارد و او همعنان شمال و صبا بموکب نصرت انتما رسید و آنچه دیده بود بسمع
صدرنشینان بارگاه اعلی رسانید **ذکر قراولان ... و بقتل رسیدن ایکو تیمور**
چون مولی بدرگاه همایون آمده صورت حال معروض داشت حضرت صاحب قران کامکار
امیر ایکو تیمور را با چند سوار شمشیر زن تیغ گذار فرمان داد که بطرف مخالفان رود و تحقیق قلت
و کثرت ایشان نموده و محل و منزل آن قوم معلوم کرده خبری درست بیاورد امیر شیردل سیل افکن
بامتثال حکم واجب الاتباع کمر بسته با طایفهٔ از دلیران صف شکن روان شد و از گل و وحل کثیف

و آبها

و آبها گذشته بجلال حمید و مذیله ترخان و سایر قراولان پیوست و چون باتفاق پیشتر رفتند اندک
مسافتی پیمودند جمعی از سپاه توقتمش خان را بر فراز پشته دیدند که ایستاده نظاره میکردند امیر ایکو
تیمور چندی از مردان کار و دلاوران شیرشکار را جانب ایشان فرستاد مخالفان چون از توجه سپاه
آگاه شدند از پشته بزیر آمدند فرستادگان بر پشته بجای آن جماعت بالا رفتند و از آن طرف پشته
سی قوشون مرد آراسته دیدند که صف کشیده در کمین فرصت محاربه و پیکار را آماده شده ایستاده
اند چون قراولان بر عدد دشمنان اطلاع یافتند هم آنجا توقف نموده و کس نزد امیر ایکو تیمور فرستاده
صورت حال معروض داشتند و او بی تامل پیش رانده ببالای پشته برآمد و کثرت دشمنان مشاهده
فرموده مصلحت در مراجعت دیدند و تخت مردم خود را بازگردانیده وصیت کرد که به آهستگی از آب
و وحل بگذرند و خود با اندک نفری بر فراز آن تل ایستاد و مردم توقتمش خان چون دانستند که مردم
قراولان حضرت صاحب قران در راه است و در راه گل و آب بسیار متوجه جانب ایکو تیمور شدند
و او پای ثبات و وقار فشرده چندان کوشش نمود که سپاه پادشاه جهانگیر بسلامت از آب و گلی
گذشتند و بعد از آن عنان معاودت انعطاف داد و از عقب یک تیر بروی خود و تیری دیگر بر
اسب او رسید حدیثش با آن اسب از آب گذشت و اسب بی قوت شده از پای درآمد ملازمان
اسب تازه کشیدند چون قدم در رکاب آورد آن اسب نیز بزخم تیری افتاد و او پیاده روی باعدا
نهاده تیر می انداخت و تیغ میزد تا شهادت یافت لامرد لقضائه و لامعقب لحکمه و در آن معرکه
مهلک پسر بادکار برلاس و رمضان خواجه و محمد آزاد شرط موافقت امیر ایکو تیمور بجای آوردند
انا لله و انا الیه راجعون و مقارن این حال حضرت صاحب قران بی همال در عنان عنایت
پادشاه لایزال بی زوال با مردم اندک بکنار آب رسید و فرمان داد تا دلاوران پیاده شده از آب
بگذشتند و بزخم پیکان جان ستان اعدای دولت قاهره را باز داشتند امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه
که ملازم رکاب همایون بودند کوششهای مردانه نمودند و در آن روز مولانا زاده امیر جلال ... حمید
آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده با صد نفر خود را بر سه قوشون زد و ایشان را از جای برداشت
و مذیله ترخان و شاه ملک و پیر علی مرکن و پاینده ... شش انگشت نیز داد مردی داده غایت سعی و جهد
بتقدیم رسانیدند و از مخالفان سه نفر را دستگیر کرده بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آوردند و حضرت
صاحب قران از آن موضع مراجعت نموده در لشکرگاه نزول کرد و طایفهٔ که در آن معرکه مردانگیها کرده بودند
و وظایف جانسپاری بتقدیم رسانیده و از کثرت دشمن و وحشت مصاف نیندیشیده بعطایای بی
پایان و نوازش بیکران مخصوص کرد آنگاه ایشان را ترخان ارزانی داشت و حکم کرد که قراولان در
در وجب منع پیش ایشان ندارند و از آمد شد بمجلس همایون منع نکنند تا بجریمهٔ که از آن جماعت واقع شود
ایشان را مواخذت ننمایند و او را با بازماندگان امیر ایکو تیمور را بانواع لطف و احسان
و بر و امتنان خشنود و شادمان ساخت و مهربانی ... روانه ... رسم امیر ایکو تیمور به ...
قلمهای شاه ملک عنایت فرمود و پایهٔ قدر او را از فرق فرقدین بگذرانید و در بعضی از تواریخ

مسطورست که چون امرا بکوه نیوه کشته شد و هم سپاه بوخمان لشکر حضرت شعار استیلا یافت
وشبی در غایت هول و هراس و اندیشهای گوناگون گذرانیدند فی الجمله چون نزدیک بشماه بود که
حضرت صاحب قران در ضمان تایید حضرت ذو الجلال بجانب شمال میرفت لشکریان بموضعی رسیدند
که بعد از غروب آفتاب و قبل از غیبت شفق آثار صبح ظاهر میشد و چون یکی از وجوب صلوة
وقت است در آن اوقات که حمل و انجم جدی و قوس جنیه در بروج شمال میبود نماز خفتن برینده
مکلف بحسب شریعت غرا و ملت بیضا فرض نمیشد و بنابر آنکه توقتمش خان در هیچ یورت حسبان
توقف میکرد که جنود ظفر ورود باو رسند و قریب بدان شد که آن گروه انبوه دیگر از حرکت بستوه
آید حضرت صاحب قران ممالک ستان با شاهزادگان و امرا و نوئینان در آن باب مشورت کرده
فرمود که امیرزاده عمر شیخ بهادر با بیست هزار سوار و چند سردار نامی مثل سونجک و سلطان
حاجی سیف الدین و امیر عثمان عباس و غیرهم به تعجیل تمام بروند تا او را جای توقف نماید شاهزاده
و امرا بموجب فرمان روان شدند روز دیگر خبر آمد که قراولان جانبین بهم رسیده اند و چون رای همایون
از این قضیه آگاهی یافت بوفور التفات بر یاسامیشی سپاه انداخت **گفتار در تعبیهٔ طبقات لشکر و
محاربهٔ صاحب قران و توقتمش خان با یکدیگر** در آن ایام که مسافت میان فریقین سمت تقارب پذیرفت
خسرو انجم از سحاب مظلم نقابی بر روی کشیده تا هول آن کارزار مشاهده نکند و برف و سرمای
عظیم پدید آمد و بیمن توجه خاطر آفتاب اشراق فرمان فرمای آفاق بعد از شش روز هوا صافی
شد آنحضرت روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلاث و تسعین و سبعمایه در موضع قندرچه بآرایش
سپاه ظفر پناه اشتغال نموده هفت قول مرتب ساخت قول اول بنام سلطان محمود خان بیاراست
و یاسامیشی آن به امیر سلیمانشاه رجوع کرد و قول دوم را که بآنحضرت اختصاص داشت شاهزاده
محمد سلطان سپرد و بهادران نامدار و دلاوران روز پیکار آنرا استحکام داد و قول سوم بوجود
امیرزاده میرانشاه کورکان آرایش یافت و امیر محمد سلطانشاه بضبط و ربط آن مقرر شد و موضع
این قول دست راست متعین گشت و قول چهارم هم در دست راست باسم امیر حاجی سیف الدین
موسوم آمد و قول پنجم را به التفات و اهتمام امیرزاده عمر شیخ بازگذاشت پوشیده نماند که
در تواریخ بسبیل اجمال بهفت قول تعرض کرده اند و تفصیل پنج قول بیش نکرده فی الجمله حضرت
صاحب قران ظفر قرین بیست قوشون از دلاوران جلادت آیین اختیار فرموده حکم کرد که در عقب
قلب نزدیک توقف نمایند تا اگر هنگام نبرد فوجی را مدد احتیاج افتد ایشان آماده و مستعد این
معنی باشند در بعضی تواریخ مسطورست که امیر حاجی سیف الدین با لشکر آراسته در قول دست
راست بود و بیری بیک بیادر بوغا و ختای بهادر حسینی و طایفه از بهادران در قول دست چپ
مقرر شد و امرا تومانات و قوشونات هر یک در موضع خود قرار گرفته مستعد جنگ و پیکار شدند
و از آنجانب اثر دشمن پدید آمد و توقتمش خان قول را از سپاه خود با شاهزادگان مثل
تاش تیمور اغلان و بیک یارق اغلان و ایلمش اغلان و بیک پولاد اغلان و علی اغلان و جنیکه

اغلان

اغلان و الوس جوجی خان مانند علی و سلیمان صوفی قنغرات و نوروز قنغرات و اقتا و اقتو
و ارس جوقا قیات و عیسی بیک بادر بزرک ایدکو و حسن بیک و سرای و کوکه بوقا و تغلی
بی بهرین و قونقورپه و دیگر بهادران نامدار دشت قبچاق آرایش داده در مقابل بحدی که آفاق
صف کشید چنانکه از ازدحام لشکر غالب چشمها خیره ماند و از غبار سم اسپان ایشان هوا تیره گشت

سراسر همه دشت و صحرا و کوه ز سم ستوران لشکر ستوه

وقتی چنین صاحب قران
کشورگشای فرمان داد تا لشکریان از چهارپایان فرود آمده خیمه و خرگاه برپای کردند و دیگها کشیدند
و از آنها آتش برافروختند توقتمش خان از کمال لشکر و وقار سپاه حضرت شعار و قلت التفات
تعجب نمود و حساب کار برگرفته باخود گفت که اینها چه نوع مردم اند که در روزی بدین هولناکی
بر پای خیمه زدن و پختن و خوردن دارند و با خوف و خشیتی تمام بتسویهٔ صفوف و تعبیهٔ تمامت
الوف مشغول گشت و سپاه اعدا بجنبید قوشون از لشکر حضرت از انها زیادت بودند حضرت
صاحب قران کامکار که پیوسته فتح و فیروزی از عنایت و تایید پروردگار اعظم سلطانه میخواست
نه از کثرت اعوان و انصار پیشتر از شروع در جدال و قتال فرود آمد و از سر صدق و نیاز دوگانه
نماز گزارده جبین اخلاص بر زمین نهاد و از بارگاه صمدیه ظفر و نصرت مسالت نموده سوار شد و
مقارن این حال مرتضی ممالک اسلام و افتخار عترت نبوی علیها التحیة والسلام امیر سید برکه و مشایخ
عظام خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ اسماعیل که نسب ایشان بقدوهٔ ارباب صفا و عرفان شیخ
الاسلام احمد جام قدس الله تعالی روحه منتهی میشد سرها برهنه کرده و دستها بدعا برآورده
از حضرت عزت تعالت آلاؤه ارتفاع اعلام شوکت حضرت صاحب قران و انخفاض رایت دولت
توقتمش خان طلب داشتند و جناب سیادت مآب نقابت قباب روی بخیر و کامیاب آورده بر
زبان خجسته بیان گذرانید که توجه حیث شئت فانک منصور دلیران هر دو لشکر و صفدران نامدار
کشورپای در میدان شجاعت نهاده دست از آستین جلادت بیرون آوردند آتش رزم و پیکار
بنوعی برافروخت که بهر کشتگان معرکه با وجود قساوت قلب دل جلاد بی رحم فلک بسوخت و
پیش از همه امیر حاجی سیف الدین شمشیر انتقام و کین کشیده حمله کرد و دست چپ مخالفان را که دو
برابر او بود در هم شکست و صف آنجانب از هم فرو ریخته دشمنان روی بگریز نهادند و چند
قوشون از اهل شقاق و عناد که زیادت آمده بودند بقصد آنکه از عقب امیر حاجی سیف الدین در آمده
دست بردی نمایند دوان شدند و چون امیر جهانشاه مشاهده آن نمود با سپاه خویش
جنبیده سر راه بر آن قوم گرفت و همه را بضرب شمشیر و زخم نیزه باز گردانید و امیرزاده میرانشاه کورکان
رخش جهان نورد انگیخته و خون مبارزان با خاک معرکه بر آمیخته دمار از روزگار جمعی که در مقابل
او قرار گرفته بودند برآورد و از جوانغار لشکر دشت قبچاق بعضی کشته شدند و برخی را طاقت طاق شد
راه انهزام پیش گرفتند و امیر عثمان عباس با فوجی از مردم وفادار حق شناس خود را بر قوشون زد
و داد شجاعت و فرزانگی در میان ایل و یاس دست برد و کاربازی بادلیری بغایت بالا

حضرت صاحب قران پای در رکاب آورده و بر پشت زین نشسته و بر قراول دشمن تاخته مجموع را پریشان
ساخت و امیر شیخ بهادر که در درون خیال همیشه طالب نام و ننگ بود و برادر و دلاوری پلنگی آتش
آهنگ در شیشهٔ شانهٔ جمعیت بداندیشان سنگ تفرقه انداخت و شاهزادهٔ عالمیان امیرزاده عمر شیخ
بهادر شمشیر جلادت آخته و عنان باعتبار خصم تافته هر کرا در برابر خود یافت در بدن
او جوشن کفن ساخت و بیری بیک و ختای بهادر حسینی نیز کوششهای مردانه نمودند القصه بهادران
سپاه نصرت نشان غالب آمده هر کس مقابل برابر خود از جای برداشت و دشمنان از هم فرو ریخته
بعضی کشته شدند و برخی گریختند توقتمش خان چون مقاومت با حضرت صاحب قران در حیز امکان
خویش ندید روی از آنجانب گردانیده متوجه امیرزاده عمر شیخ شد و شاهزاده مانند کوه راسخ پای ثبات
و وقار افشرد و توقتمش خان چون دید که مرد معرکهٔ او نیست عنان عزیمت بجانب شیخ تیمور و هزارههای
سلدوز تافت ایشان هر چند شبه آغاز کردند فایده نداد و توقتمش خان با امرا و سرداران الوس جوجی
خان حملهای پیاپی آورده غالب آمدند و بسیاری از قوم سلدوز را کشته و از میان ایشان گذشته
در عقب لشکر پادشاه جهانگشای صف آرای شده ایستادند شیر بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا امیر
زاده عمر شیخ بهادر با مردم خویش در مقابل توقتمش خان آمده و تیر اندازها و چپرها پیش گرفته بجنگ
اشتغال نمودند و حضرت صاحب قران در عقب گریختگان میرفت که جکه تواچی رسیده معروض
داشت که توقتمش خان در پس لشکر منصور صف کشیده ایستاده است و دیگری از نزد امیرزاده عمر
شیخ آمده همان سخن گفت و آنحضرت عنان بطرف او منعطف گردانیده چون توقتمش خان چتر فلک
فرسای فرمان فرمای هفت کشور را مشاهده کرد پای ثباتش از جای رفت و دست جلادت او
از حرکت باز ماند شامت کفران نعمت بروزگارش رسید و بهزار حسرت و افسوس دل از ملک و مال
برداشته بدرود و بی ناموس راه فرار پیش گرفت و تمامت الوس جوجی خان شکسته رکاب گسسته
عنان متفرق و پریشان شدند از خان و مان جدا افتادند حضرت صاحب قران گردون غلام در آن
منزل ماند و مجموع شاهزادگان سپهر احتشام و امرا و نوئینان با احترام شرف تقبیل بساط
جلالت مناط در یافته زبان استبشار به تهنیت آن فتح نامدار که سرمایهٔ فتوحات روزگار بگشادند
و نثارها کرده آنحضرت ایشان را در آغوش گرفت و همه را بعنایات پادشاهانه و انعامات خسروانه بنواخت
و از ده نفر هفت نفر اختیار فرموده از عقب دشمنان فرستاد دلاوران بهرام انتقام تیغ قهر از نیام
کشیده طریق و آیین محابا و مواسا یکسو نهاده از پی دشمنان شتافتند و مانند برق جهنده و قضاء
رسیده در حرکت آمدند و آن خرمن گردنکشان برگشته روز را از پس شمشیر قاتل بود و از پیش رود آتل
و قیاس توان کرد که از میان این دو سیلاب چند نفر رخت بساحل نجات کشیده باشند و مال و منال
و فرزند و عیال و تجمل و اسباب چندان بدست سپاه نصرت انتساب افتاد که زبان ناطقه از تعداد
آن کند و کلال گشت و از شاهزادگان جوجی نژاد کوینجه اغلان و تیمور قتلغ اغلان و امراء آن الوس
ایدکو که قبل از این بچند سال از توقتمش خان روی گردان شده ملازمت عتبهٔ علیا حضرت

صاحب

صاحب قران اختیار کرده بودند کان صادق الاخلاص بر روی و ایل و الوس خود را که از حادثه
دوران پریشان و سرگردان شده اند جمع کرده بیاورد بر عاطفت شهریاری التماس آن دو شاهزاده
و ایدکو را در ذیل اجابت مقرون ساخته فرمان داد که برای هر یک منشوری علاحده در قلم آوردند
مضمون آنکه هیچکس مزاحم و متعرض مردم ایشان نشوند و غارت از آن جماعت نشناسند و کوینجه و تیمور قتلغ
و ایدکو حکمها در این باب حاصل کرده خرم و کامیاب بجستجوی مردم خود در ولایت و یورت در آمدند
و صاحب قران عالی مکان از عقب جنود نصرت نشان که به تکامیشی مخالفان رفته بودند روان شد
بنهایت طراوت و بها مانند گلستان ارم و اطراف آن متضمن خاطرهای بی غم معسکر همایون شد و تیمور قتلغ
اغلان و ایدکو اورکن که بطلب ایل و الوس خود رفته بودند هر یک قوم خویش را یافته و گروهی انبوه
نزد ایشان جمع شد آن ملک و صحرای خانی دشت قبچاق و مملکت جوجی در باطن راسخ شده و این را
داعیهٔ امارت بی منازعی از باطن سر برزده حقوق ایادی و نعم حضرت صاحب قران فراموش
کردند و چهرهٔ عهد را بناخن بیوفایی خراشیده تیمور قتلغ روی به بیابان نهاد با اتباع خویش و ایدکو با
اقوام خویش بطرف دیگر رفته کوینجه اغلان چون در مجلس خاص بشرف قرب و مزید محرمیت اختصاص
یافته بود با بعضی از متابعان که در صحرا و دشت باز خورده بدرگاه عالمپناه مراجعت نمود و ملحوظ
نظر عاطفت و عنایت پادشاهانه گشت و جمیع امرا و نوئینان که بموجب فرمان حضرت صاحب
قران بتاخت و تکامیشی رفته بودند با غنایم نامحصور و اموال نامعدود خزان ماه پیکر و پسران
خورشید منظر و اسپان راهوار و شتران بادرفتار بر اردوی همایون معاودت کردند چندان برده
پری رخسار از ذکور و اناث در معسکر خجسته نشان مجتمع شد که از برای حضرت صاحب قران
پنج هزار نفر برگزیدند و یکی از ظرفا که ملازمت رکاب اشرف اعلی میکرد در آن راه بزبان امید
نظم کرده بود که **بیت** گر بماند حیات ما باقی بکشم آدم نژاد تماقی و در آن منزل جنت خضرت
که نشیمنش از باد بهشت حکایت میکرد و آب روانش از چشمهٔ حیوان میداد طبیعت ساقی پادشاه
حشمت میل طرب و عشرت فرمود و مدت بیست و شش روز در آن مکان دلفریب که تختگاه جوجی خان
و اولاد نامدار او بود بیمن سعادت بخت فیروز حضرت صاحب قران داد عیش و کامرانی داد **ذکر مراجعت
حضرت صاحب قران علی الاطلاق بدار السلطنت سمرقند از دشت قبچاق** چون این فتح
نامدار که طراز فتوحات سلاطین گردون اقتدار تواند بود حضرت صاحب قران کامکار را میسر شد و
در دشت و جبال از قهر و سیاست عساکر گردون اقتدار کسان مخالفان نماند حضرت صاحب قران
سعادتمند روی توجه بجانب سمرقند نهاد از غنایم و اموال تمامت صحرا و بیابان مالامال شد چون ظفر
ورود مستظهر و مستبشر و بمصاحبت خروشان نامعدود منخفض و مطمئن خاطر منازل قطع میکردند
و از جملهٔ اسباب تجمل که بدست لشکریان افتاد چندین خرگاه گوشه بود که نشیمن اهل دشت میباشد
و کیفیت خرگاه گوشه چنانست که آنرا هنگام نزول و ارتحال از هم نگشایند و چنان که ساخته است
بر گردون می نهند و بر میبرند و کثرت خلایق در اردوی همایون بمرتبه بود که هر کس که وثاق خود گم میکرد

زبان حال او مترنم این مقال میشد که · مرکز بمرحبی تو دوم مرحه شاهی · از باد یه عشق تو کرباوطن آیم · و چون بکنار آب تیق رسیدند نزول کردند کوعنه اغلان که بورت اصلی او دشت بود جز یافت که اهالی آن موضع مور قشلق را بر سر پخاف نشانده او را هوای مسکن و ملازمت مور قشلق دامن گیر شده از طریق مستقیم منحرف شده راه بیوفائی سپردن گرفت و بی رخصت حضرت صاحب قران امیر حاجی سیف الدین را دراغرق گذاشته به تعجیل هرچه تمامتر در حرکت آمد و با پایهای پرخطر قطع مسیر نموده تا در ذی قعده سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه از صحرای که شنه در اتنا در فرود آمد و از آنجا بسعادت و اقبال روان شد خطهٔ سمرقند را بوجود با وقار و تمکین خویش مینوّر خلد برین ساخت خاتین و نوئینان مراسم استقبال بجای آوردند و پیشکشهای لایق گذرانیدند و سپاس و ستایش ملک منان جاری گردانیدند و عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا عبادات شکر بتقدیم رسانیدند و از غبار سم سمند جهان نوردش دیدهٔ ایشان روشنائی پذیرفت و حضرت صاحب قران کتور ستان فرمان داد که طویهای عظیم مرتب ساخته بعیش و عشرت اشتغال نمودند چون چندروز بلهو و سرور گذرانیدند امیرزاده میرانشاه برحسب اشارت حضرت صاحب قران متوجه خراسان گشت و آنحضرت در نواحی تاشکند بر انی قشلاق دیده بدان صوب رایت اقبال برافراخت و امیر حاجی سیف در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمائه با اغرق بموکب همایون پیوست و شهریادکا مکار تمامت شهزادکان و اعیان و امرا و نوئینان را از فتوحات آن سفر خجسته مآل مستبشر و خوشحال ساخت زمستان در صحرای بارسین از حدود تاشکند بفراغ بال گذرانیدند و در اوایل بهار متوجه مستقر سریر سلطنت گشت و از آب خجند گذشته شکارکنان در حرکت آمد و چون موضع آقار مرکز اعلام ظفر شعار شد عاطفت خسروانه ممالک سلطان محمود بن ناصر الدین سبکتکین را از کابل و غزنین و قندهار تا حدود هند و آب سند بشاهزاده پیرمحمد بن امیرزاده جهانگیر بیلیک ارزانی داشت و بموجب فرمان امرای عظام مثل حسین صوفی و پیر غیاث الدین ترخان و قطب الدین عمّ زادهٔ امیر سلیمانشاه و حسین خواجه و پیر امیر عباس و شمس الدین اوچ قرا و دیگر سرداران و بهادران در رکاب شاهزاده بضبط آن مملکت با اهل و عیال و توابع و لواحق روان شدند و هم در اوایل سال مذکور پادشاه مؤید مظفر منصور سایهٔ عنایت و التفات بدار السلطنت سمرقند افکند و آن سرزمین را بفر قدوم میمون خود زینت داد و بعد از روزی چند که در نفس شهر بساط نشاط و انبساط گسترده ابتدا بیرون خرامیده کان گل مضرب خیام شاه دریا دل شد و حکم واجب الاتباع صادر شد که جهت ازدواج احفاد عالی مکان در آن موضع خیمه و بارگاه و قبه و خرگاه با اوج مهر و ماه برافراشتند و اسباب طوی بزرگ که لایق پادشاهان سترگ باشد آماده و مهیا داشتند و دو دختر غیاث الدین ترخان را با دختر امیر حاجی سیف الدین را در قبالهٔ امیرزاده ابابکر بن شاه زاده میرانشاه آوردند و برای هر یک از شاهزادکان و کلیبان از دو طلاحی ترتیب دادند صلای بیرغان بگوش خرد و کلان و پیر و جوان رسیده بساط زهد و تقوی در نور دیده شد صومعه نشینان ایام اجتناب از جا برآمدند قدم بر

مقتدا

مقتدای ایام شیخ احمد جام داشتند سبک گوشهٔ سیم اندام سبک از سر سجاده برخاسته رطلهای گران کشیدند. بیت
اساس شیشه که در محکمی چو سنگ نمود · ببین که جام زجاجی چه طرفه اش بشکست
و چون خاطر خطیر حضرت صاحب قران جهانگیر از این قضایا بپرداخت بعزم یورش پنج ساله لوای عزیمت برافراخت **ذکر لشکر کشیدن سلطان صاحب قران بممالک ایران و فتح قلعهٔ ماهانه سر جبهی سپاه فیروزی نشان** چون بمسامع علیهٔ حضرت صاحب قران نصرت قرین رسید که طایفهٔ از ولات و حکام ایران زمین در غیبت زمانی موکب همایون پای از حد خویش فراتر نهاده بخلاف تورو و یاسای آنحضرت عمل نموده اند بر ضمیر مستنیرش گذشت که یکنوبت دیگر بر آن دیار گذار فرماید و ایشان را گوشمالی سزا دهد تا دیگر بار هیچکس از جادهٔ مستقیم عبودیت انحراف نجوید و سلوک طریق خلاف ننماید و برامضای این عزیمت در هفتم رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه حضرت صاحب قران که همت بلندش کمند تسخیر بر شرفات ایوان کیوان می افکند رایت جهان گیری برافراخت و غرهٔ شعبان تا در بخارا از سم سمند باد رفتار روش بشک ختن و عنبر سارا بتدلیل یافت و در آن موضع بر مزاج معتدل شهریار دریا دل مرضی عارض گشت و بدان التفات نفرموده کوچ کرد و تا جوی زر که از اعمال بخارا است عنان باز نکشید و در آنجا زحمت قوی شد خواتین و اولاد را طلب داشت و حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و تومن العینی باصرهٔ سلطنت بخت بیگم با سایر فرزندان و آغایان از سمرقند بیرون آمده و شتاب رانده بپایهٔ سریر خلافت مصیر و سر بالین خسرو روی زمین حاضر آمدند در این اثنا فرمان حضرت صاحب قران قضا امضا صادر شد که امیرزاده محمد سلطان بهادر برسم منغلای از پیش رفته بود و از جیحون عبور نموده سپاه منصور بموضعی که رسیده باشد نگذارد و مراجعت نماید و خواتین و فرزندان و ارکان دولت و اعیان حضرت میدانستند که حدیث را قم رمنا کرنا لصدقه آن حدیث است که تصدیق قول علما و اهل علم و صدق و صفا بآن مقرون گشته است دست بتصدق گشادند و از نفایس صدقات بر فقرا و مساکین و ارباب احتیاج بر آنچه مقدور و میسور ایشان بود قسمت نمودند و اهل صلاح و تقوی بجهت امن و امان عالمیان دست بدعا برداشتند تا در یازدهم شعبان آن مرض صعب روی بصحت نهاد و چون مزاج اشرف باعتدال مایل گشت فرمان واجب الاطاعت صدور یافت که امیرزاده محمد سلطان بدستور سابق پیش رفته با شلامیشی لشکر منغلای خاطر معروف دارد و در ششم رمضان المبارک حضرت صاحب قران گردون توان در کنف صحت و اقبال بار دیگر بعزم ضبط ممالک ایران سوار شد و چون موضع امایه محل نزول لشکر بلند پایه شد مهد علیا سرایملک خانم و تومان آغا را با سایر خواتین رخصت انصراف بدار السلطنت سمرقند ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده شاهرخ بهادر خان را نیز بطرف سمرقند روانه گردانید و بعد از طی مقاوز و مسالک از جیحون عبور نموده در جنوشان به امیرزاده سلطان محمد و لشکر منغلای پیوست و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر و امیر جهانشاه با لشکرها بشرف وصول درایات نصرت شعار با امیرزاده محمد سلطان ملحق شده بودند و بانوی عظمی خانزاده از جانب هرات رسید و در آن مکان حضرت پادشاه عالیشان طوی

سنگین داده، تحفهای سنگین کشید و از روی اعلی از جنوشان نهضت فرموده کنار آب جرجان مضرب خیام سپاه فیروزی اثر گشت و در آن مقام قدوهٔ سادات عظام سید بر که قبل از این بیابانت مازندران رفته بود باز آمد و سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین را با تحف و هدایا طبرستان بدرگاه عالم پناه رسانید و معروض داشت که سید کمال الدین در صدد اطاعت و فرمان برداری و قبول مال و خراج گزاری است حضرت صاحب قران سید غیاث الدین بن لقمان طغا تیمور خان که برحسب فرمان بعد از فوت پدرش حکومت آن ولایت متعلق بدو گرفته بود خدمات دلپسند بتقدیم رسانید چون بادیه و وادی استرآباد بیرون آمد سه مرحله طی فرموده جنگل عظیم پیش آمد که از کثرت درختان جاسوس وهم را در آنجا بار نبود حکم واجب الاذعان نفاذ یافت که ملازمان موکب همایون اشجار قطع کرده سر راه بگشایند که عرض هر یک از آن یک تیر پرتاب باشد طریقی وسیع برای مرور خیول و طرفین جهت بر افتاد و جوانبت قرار گرفت لشکریان که شیران بیشهٔ پیکار بودند بدین طریق جنگل بر بیع پیش میرفتند تا به پای ده رسیدند و در آنجا تحقیق پیوست که سید کمال الدین گریخته بماهانه سر رفته و سید رضی الدین رفته است و ماهانه سر قریه ایست که در جهار فرسخی آمل واقع شده نزدیک بدریا و قریب بآن بموضعی بغایت مرتفع و حصنی بغایت استوار ساخته و پرداخته بودند که طرف آن اتصال ببحر داشت و دیگر جوانبش بسیار مغاک بود که هنگام تموج آب دریا در آن میریخت و عرض آن مغاک که حکم دریا داشت قریب یک میل بود و پیرامن قلعه ماهانه سر درخت بلند نزدیک دیگر فرود آمده افراج اشجار را بشاخهای درخت بهم بافته استوار ساخته جنانچه در چشم بیننده آن حصار دیگر مینمود و در آن هنگام ولات و حکام ساری مرجع داشتند از نقد و جنس آنجا میبردند و تجار و سایر متمولان آن ولایت با نفایس اموال در آن قلعه خزاین و جیفات نقره و طلا در آن موضع مجمع شده بود که قوت مدیر که گمان میبرد که عشر عشیر آن در خارج موجود باشد و از این معنی برای عقده گشای حضرت صاحب قران منکشف شده روان شد و سپاه رزم آزمای در آن کل و لای جنگل پر بیع میرفتند و چون بآمل رسیدند شهریار بحر و بر فرموده که غیاث الدین بماهانه سر رود و بعد را نصیحت کرده بیاید سر را ملحق گرداند و بعد از رفتن سید زاده اردوی همایون از عقب او در حرکت آمده و تمامت سپاه نوروز انداخته و بیشه و جنگل را راه ساخته و خار و خاشاک و چوب برآبها و لایها افکنده چنان میساختند که سواری بر آن میگذشت و در بعضی محال به کوشش و سعی فراوان زیادت از نیم فرسخ راه آماده و ساخته میشد بشدت بسیار آن بیشه و جنگل بی پایان را صحرا ساختند و بیابان گردانیدند فی الجمله روز دوشنبه بیست و ششم ذی قعده قراولان جانبین بیکدیگر رسیدند جنگی صعب روی نمود و حسین خواجه پسر شیخ علی بهادر در آن معرکه سفر آخرت اختیار فرمود و بعد از سه روز سید کمال الدین برادر مولانا عماد الدین از قلعه بیرون آمده بشرف دستبوس سرافراز گشت و زبان استمالت دولت برو باز گشاده امان طلبیدند حضرت صاحب قران گیتی ستان بزبان گوهرافشان بگذرانید که مسئول شما

مبذول

مبذول میدارد بدان شرط بشرط آنکه حکام این ممالک هر یک یکی از فرزندان خود را با مال چند ساله نزد ما فرستاده تا در سفر و حضر ملازم ما باشند و بعد از ایشان چون رافت و مرحمت ما را در بارهٔ اولاد خود معلوم فرمایند از کمال رغبت و اطمینان خاطر تو جه بإجابت نمایند و این خبر بگوش اهالی ماهانه سر رسیده کردن از خط متابعت بجیبچ ندادن فی الحال زدند و اظهار مخالفت کردند و رای عالم آرای شهریار گیتی گشا اقتضاء آن کرد که سر بادشاه وار خوش شاه بود را لیغی و نادر شاه قراکولی و جز هم از بهادران با کشتی ما بآن جیحون و رسید انداز آن کنار در قلزم بروند و کشتیها اهل شقاق و عناد را بدست آورده روی تدبیر بر تسخیر قلعه ماهانه سر نهند و آنجماعت بنا بر اشارت علیه رفته سفاین ارباب خلاف بدست آوردند مردان کار و دلیران روز پیکار با طبل و نقاره و نفیر بکشتیها درآمدند روی قلزم از برق تیغ آبدار آتشبار و شعاع جبهٔ بهادران سپاه نصرت شعار مانند آفتاب جهانتاب منیر خشید و از خروش کوره و کوس کوش کر دون کر گشته و چون رایت ظفر پیکر پرتو توجه بر قلعه ماهانه سر افکند و نهنکان دریا ی وغا بر مقتضی فرمودهٔ صاحب قران اطراف حصار را از جانب خشکی و دریا فرو گرفتند و در آن روز جنگی دست داد که زبان بیان از تقریر آن عاجز و از توصیف آن قاصر آمد عاقبت مبارزان لشکر منصور دشمنان را مقهور ساخته و حصار بیرونی را مسخر گردانیده ایشان برانده و نکریختند و غرهٔ ذی حجه ارباب جلادت آثار شجاعت شعار بظهور رسانیده جنگهای سخت کردند و بعد از هشت روز ساکنان ماهانه سر عاجز و مضطر شدند و گروه گروه از قلعه بیرون آمده روی توجه به بارگاه فلک شکوه آوردند و نقیب سید کمال الدین و سید رضی الدین با اولاد و احفاد بخدمت شتافتند حضرت پادشاه اعتقاد بواسطهٔ آنکه شنیده بود که آنجماعت در وظایف عبادات تکاسل مینمودند و از اقامت نماز جمعه و جماعات تغافل مینمایند و فرش آن طایفه با مذهب اهل سنت و جماعت موافق نیست و در اوایل ملاقات با ایشان سخنان خشونت آمیز گفت و در آخر بسبب انتساب ایشان بخاندان نبوت همه را باکرام و احترام و بذل انعام بنواخت و زبان همایون بنصیحت گشاده فرمود که از اعتقاد فاسد و مذاهب باطله احتراز و اجتناب میباید جست و دست از شیوهای بد و جد خویش سید قوام الدین میباید شست گفت که بر شما واجب که فرزندان را بتعلّم علوم شرعی ترغیب و تحریص نمایید و اعزاز و احترام علما و صلحا بر خود واجب و لازم شناسید و بعد از ادای موعظت ایشان را بقلعهٔ ساری فرستاد و در محافظت آنجماعت بالغه و تاکید نمود حضرت دریا نوال چند روز در آنجا توقف فرموده اموال قلعه را که از حیز حساب بیرون بود کشتی کشتی بر و ملاملا مال کرده بامرا و لشکریان بخشید و قلعهٔ ماهانه سر را بفرمان دارای عرصهٔ کشور با خاک برابر ساختند و چون از افواه و السنه بمسامع اشرف اعلی رسیده بود که مردم آن دیار فدائی و شریر و بدعقیده و بدکیش اند بر شیوه که اکثر وقتی بدست غریبی میافتند بجهت آنکه طالب علوم فقه اند خون ایشان مباح میشمرند و از قتل اهل صلاح و تقوی و ارباب علم و فتوی هیچ باک ندارند بر این واجب الاذعان از موقف سیاست صادر شد که هر که موسوم باسم سیادت باشند از سپاهیان و عوام افراز نمایند تا برکات آن از ارباشان بخ طبیعت بحکم شریعت تیغ تیز را حکم سازند شیخ علی بهادر با انتقام پسرش شیخ حسین خواجه و اسکندر شیخی بجهت آنکه در ویشان سید قوام الدین که پدرش میرا فراسیاب جلاوی را کشته بودند

درآمد و قشلاق با قراباغ واقع شد و برحسب اشارت علیه سید کمال الدین را با اهل و عیال از راه دربند اعزاز تمام
بردند و پسرانش سید مرتضی و سید عبدالله را از ولایت سمرقند گذرانیدند و به تاشکند رسانیدند و چون
تمامت ولایت مازندران در تحت تصرف کارکنان حضرت صاحب قران کامران آمد بشیران باقطار
ممالک روان شدند و از آن جمله بموجب فرموده ایلچی فرستاده با فتحنامه و بشارات که از ساری و آمل و قلعه
ماهانه سر بحصول موصول شده بود عازم سمرقند گشت تا هدایا و تحف رسانیده شاهزادگان و خواتین
و اعیان را طلب دارد و چون از تسخیر مازندران مستغنی شد حضرت صاحب قران بسیم ایشان رسید امیر
زاده شاهرخ بهادر از شیرکان دقیق معتاد امیرزاده خلیل بن امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و
امیرزاده پیره امیر موسی که دختر زاده حضرت صاحب قران بود بیگی سلطان دختر امیرزاده میرانشاه
و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آقا و دیگر خواتین به تهیه اسباب سفر مشغول شدند و آن
حضرت در محرم سنه خمس و تسعین و سبعمائه فرمان داد که در موضع شماسان از عمال جرجان قصری و باغ
البنیان ساختند و داروغگی ساری را بجمشید قارن که مولدش قارس بود مفوض گردانیدند و حکومت
آمل را به اسکندر شیخی پسر افراسیاب جلاوی عنایت داشتند و در کنف حفظ ملک ذوالجلال
بسعادت و اقبال از ولایت مازندران معاودت فرمود و بعد از طی منازل در بیستم ماه مذکور بشماسان رسید
در قصری که معماران همت عالی بهنش احداث کرده بود فرود آمد و بنابر اشارت عالی تواجیان باطراف ممالک
رفته لشکرها بدرگاه گیتی پناه جمع آوردند و شاهزادگان و آغایان که باستدعاء ایشان ایلچی رفته بود
در چهارم ذی الحجه بمبارکی و طالع سعد از شهر سمرقند بیرون آمدند و ایلغار و شبگیر کرده و از آب عبور
نموده بماخان رسیدند و چون از آنجا گذشته بهمند و اندخود نزول فرموده اغروق را گذاشته و شب و روز در آمدن
بعد از سیزده شبانروز در حلوان آرام گرفتند و با انعام حضرت صاحب قران از طریق عطوفت و مهربانی
استقبال نموده بدیدار یکدیگر مسرور و شادمان شدند و آغایان و شاهزادگان مراسم نثار و پیشکش به
تقدیم رسانیدند و از آنجا در حین ارتیاح و مسرت کوچ کرده سایه التفات بر شماسان انداختند

**گفتار در توجه شهریار فرخنده مقدم بار دیگر بجانب ممالک فارس و عراق** حضرت صاحب قران کامکار در آن
فصل زمستان را و ایلیها را علی اختلاف الاقوال ارباب الاخبار در بیست و چهارم صفر با مرجان شیران
بیشه شجاعت مظفر از شماسان کوچ کرده از مرده تن هفت نفر ملازم بوده و اغروق با نوئین عظمی سرای ملک
خانم و تومان آقا گذاشت و چلپان ملک و سلطان آقا و نکار آقا بشرف مصاحبت اختصاص داد و امیرزاده کا
بکلاس و امیر جهانشاه و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و اوچ قرا بهادر را جهت ضبط و نگاهداری
همایون مظهر فرمود که به آهستگی از عقب بیایند و امیرزاده را بشغلای ساخته از سلاوی امیر
گذشته لشکر را ناددر معان و سمنان و ری و شهریار تعیین داد و امیرزاده محمد سلطان و برادرش که در
مقدمه بودند بقزوین رسیدند و شیخ خواجه شهسوار را که حاکم آن سرزمین بود بعیان گرفته نزد شاه
زادگان آوردند و ایشان او را بدرگاه عالم پناه فرستادند و در آن محل که حاکم سلطانیه وفات یافته بود
از نقشاه توکرش بجای او نشسته و بضبط شهر و قلعه مشغول شد شاهزادگان چون متوجه آنجانب

شوند

شدند از نقشاه ولایت را گذاشته گریخت و ایشان یکهفته در سلطانیه بسر بردند و لشکر متوجه بغداد شدند
و چون به کردستان رسیدند مولانا ازاد دی همایون آمد جزو رسانید که شاهزادگان باید که از راه چمال
در حرکت آیند و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد از کردستان مراجعت فرموده عقب اردو رسیدند
و لشکریان آتش نهب و تاراج در آن ولایت زدند و بار دیگر از نزد حضرت صاحب قران عالی مکان کس رسید
که باید که شاهزادگان کردان بداخلی دعوت کنند و هر که سرکشی کند جزاء افعال او در کنارش نهند و برغارت ایل
و الوس او حیی مبادرت نموده عرصه آن مملکت از خبث وجود قطاع الطریق و مفسدان پاک سازند شاه
زادگان برحسب فرموده دیگر بجانب کردستان روان شدند و چون بچمچمال رسیدند سونجک بهادر و محمود
خواجه و آقبوقا و میشر بهادر را با طایفه از لشکر منصور بتاخت بعضی از ولایت فرستادند شاهزادگان بنظر
در بند تماشی خاتون بحرکت آمده چون در آن موضع نزول فرمودند یکی از سرداران کردستان بهوس احراز حکومت
آن ولایت نزد ایشان رسیده معروض داشت که من راهها این ولایت نیک میدانم اگر فرمان شود راه بری
کنم و شرایط نیکو بندگی بجای آورم امیرزاده محمد سلطان او را بکمر و شمشیر بند و بار رطلا و خلعت خاص
سرافراز گردانید و شیخ علی بهادر را بشغلای ساخته حکم کرد که آن سردار کرد عزچی همراه باشد و شیخ علی بهادر
بموجب فرمان با عزچی روان شد و در اثنا والی کردستان ابراهیم شاه پسر حسن در سلطانیه با تحف و
هدایا از اسپان تازی و نفایس امتعه به درگاه شاهزاده عالمیان فرستاد و امیر شیخ علی بهادر را بنوخدمات
شایسته خشنود گردانید و امیرزاده محمد سلطان رقم قبول بر پیشکشهای ابراهیم شاه کشیده کس در آنجا
کرد و بهادر باز خواستند و امیر شیخ علی بهادر مراجعت نموده در اثنا طریق فرود آمد و بر آتش خود دیگ
مشغول گشت عزچی چون از مطلوب خویش مایوس شده بود ناگاه کاردی به شیخ علی زد جانبخش دیگر دم
نزد و هم در آن لحظه عزچی را بتیغ و چوب کشته بسوختند و مضمون کلمه کما تدین تدان بوضوح پیوست **ذکر توجه
حضرت صاحب قران بجانب لرستان و خوزستان** پادشاه کامکار در موضع شهرباد بار دیگر جهان لشکریان
بکرت امیرزاده میرانشاه با بقیه سپاه آنجا بگذاشت و فرمود که چندان توقف نماید که اغروق بدو پیوندد
و بنفس خجسته با آن طایفه گزیده متوجه روجرد شد امیرزاده عمر شیخ بهادر با لشکر دست چپ برحسب
فرمان از راه دیگر در حرکت آمد و از کوتل حزیان و آوج گذشته قلعه کیو را بقهر و غلبه بگرفت و
کوتوال قلعه محمد قسی را اسیر کرد و از آنجا یانزده روز دیگر بموضع مروان رسید و مظفر بهای که کاشته
محمد قسی بود بشرف بساط بوس مشرف شد و از آن موضع گذشته دیگر بهروز و لکور اسفندیار از
راه عجز و نیاز از قلعه بیرون آمده سعادت ملازمت دریافت امیرزاده عمر شیخ محمد قسی و اسفندیار
بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت صاحب قران بعد از طی منازل روجرد را مخیم ساخته امیرزاده
عمر شیخ بهادر در آن موضع بپایه سریر اعلی رسید و آنحضرت بضبط روجرد سیف الدین قلداش نصب
فرموده و حکومت نهاوند را بشیخ میکائیل ارزانی داشت و از آنجا کوچ کرده روز دیگر بخرم آباد رسید
ملک عزالدین تاب مقاومت در خود ندید و از حضرت قرین نیاورده فرار بر قرار اختیار نمود و صاحب
قران فلک تمکین حبی را بجاسوس تمکین قلعه تعیین فرموده امیرزاده عمر شیخ را به تکامیشی ملک

عزالدین فرستاد و اکثر سپاه را بتاخت اطراف روانه داشته به نفس همایون متوجه شوشتر شد و بهر منزل
که میرسید مردان دلاور را در کمینگاهها میگذاشت و بنا بر رجاله در سپاه را ایشان طایفه در دو پیشه
را که جات نموده از قلل جبال فرود می آمدند و دست باذیال و اذناب حشم منصور دراز میکردند
از پای در آوردند و حضرت صاحب قران بی همال از خرم آباد بیانزده منزل قطع کرده به پل آب زال
رسید و امیرزاده عمر شیخ که بتکامیشی ملک عزالدین رفته بود باز گشته در آن موضع بموکب همایون پیوست
و معروض داشت که با حصار منکروه قتم و معاون و مسالک سپرده اما از ملک عزالدین اثری نیافتم و
امیرزاده میرانشاه که ضبط و یاسامیشی اغروق برای رزین او [illegible] بموجب فرمان در کاشان راند
و در آن وقت ملوک سربداران که از هیبت تیغ سپاه جهار شاهزاده رفیع مقدار از خراسان گریخته و
بعراق رفته بود برحسب فرموده شاه منصور بحکومت آن ولایت اشتغال مینمود و چون از وصول
رایات عالیات خبر یافت بزبان ضراعت و استکانت امان طلبید شاهزاده از سر جریمه ایشان درگذشته
ملوک از کاشان بیرون آمد و ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و امیرزاده میرانشاه در ضمان حفظ و
تایید باری سبحانه و تعالی با اغروق معاودت نمود و حضرت صاحب قرانی امیرزاده عمر شیخ را بموجب
فرستاد و شاهزاده چون بقصد دشت اسلام که از قبل شاه منصور داروغه بود در حوزه از خوف
جان گریخت و حضرت صاحب قرانی چون در منزل دزفول فرود آمد [illegible] شمس الدین سعادت
دستبوس حاصل کرده بیست خروار نقره برسم پیشکش تسلیم خازنان پادشاه کامران نمود و آنحضرت
از دزفول نهضت کرده متوجه شوشتر شد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد در ظاهر شوشتر
بموکب همایون پیوستند علی کوتوال و اسفندیار که از قبل شاه منصور حاکم شوشتر بود گریخته بشیراز
رفتند و حضرت صاحب قرانی خواجه محمود سبزواری را بحکومت شوشتر باز داشت [illegible] بر
کنگره قلعه سفید انداخت سپاه منصور آن قلعه بعد از محاصره مسخر ساختند چنانچه در مجلد رابع
سمت گزارش یافت و بعد از تسخیر آن حصار پادشاه کامکار متوجه شیراز گشت و با شاه منصور جنگ
کرده او را از میان برداشت و بعد از قتل شاه منصور با بقیه لشکریان مظفر به اردوی پیوستند و
تخت بغداد شرف اختصاص یافته آخر الامر از آتش غضب حضرت صاحب قران در کنار [illegible] آمدند و این حکایت
بتفصیل در دفتر چهارم مسطور است **ذکر نهضت صاحب قران از فارس بجانب عراق و
اصفهان** حضرت صاحب قران دوست نواز دشمن گداز بعد از تسخیر شیراز و قتل آل مظفر در روز
بیست و هفتم جمادی الآخر سنه خمس و تسعین و سبعمائه عنان عزیمت بجانب اصفهان منعطف ساخت
و منازل و مراحل طی کرده نقش جهان اصفهان را بفر وجود همایون زیب و زینت بخشید و چند روز در
آنجا بعیش و طرب گذرانیده بطرف قلعه الکجان توجه کرد و مردم آن موضع که از غلات [illegible]
و حالیه هذه مانند در [illegible] متحصن گشتند لشکر قیامت نهیب بحسب اشارت علیه از بلندی جوی بند
آب در نقبها افکندند تا به نقبها در آمد و مردم از مر آب آتش در دوزخ رفتند و حضرت صاحب
قران شب در الکجان بسر برده روز دیگر صحرا بجامان نزول سپاه نصرت شعار ساخت و از آنجا

سوادش

سوادش نشاط شکار فرمودند و در آن دشت لشکریان خرگور و آهوی فراوان انداختند و مقارن
این حال حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آقا و حرم محترم امیرزاده میرانشاه خانزاده و دیگر
خواتین و آغایان اغروق پیش گرفته در آن دشت و صحرا بدستبوس حضرت پادشاه ممالک ستان
استسعاد یافته اند و پیشکشها گذرانیدند و نثارها بتقدیم رسانیدند و از آنجا کوچ نموده و مسافت
قطع کرده هوای همدان از غبار سم سمند ملازمان رکاب نصرت انتساب عطرسا گشت و در خلال این
احوال امیرزاده میرانشاه اغروق را گذاشته بپایه سریر خلافت مصیر آمد و امیر جهانشاه و امیر شمس
الدین عباس و حاجی محمود شاه و اوچ قرا بهادر که در اغروق بموجب حکم جهانمطاع توقف نموده بودند
از راه سلطانیه بموکب همایون ملحق شدند و سعادت بساط بوس دریافتند و امیرزاده محمد سلطان
چند روزی که در اصفهان رحل اقامت انداخته بود بعد از تحصیل اموال آن ولایت باردوی همایون
آمد و بانوی عظمی سرای ملک خانم و تومان آقا حضرت صاحب قرانی را طوی سنگین دادند و [illegible]
خسروانه ممالک و دربند باکو را با توابع و مضافات تا حدود روم بامیرزاده میرانشاه که [illegible]
داشت و شاهزاده جوانبخت از سلطانیه و تبریز و دیگر ممالک [illegible] و پیشکش آورده و طوی پادشاهانه
مزین گردانید و بزم عشرت انتظام یافته چند روز بلهو و سرور گذرانید و آنحضرت در سیزدهم شعبان
از همدان کوچ کرده امیرزاده میرانشاه ایلچی آمده معروض داشت که قلعه محمد زکان در میان کوهستان
نشسته است و کوچ و حشم خود را در مواضع حصین و کوههای بلند بر آورده و خیال قتال و جدال دارد
و چون رای اصابت شعار از این قضیه خبردار شد از راه قلعه سفاسون روان گشت و بعد از
شبانروزی بقولاغی رسید فرمان داد تا سپاه ظفر لوا مجموع راهها و گریزگاههای مخالفان را محافظت
نمایند تا [illegible] حصین بود که آنرا حبشی میگفتند در آن حصار و دیگر دره های صعب المسالک
نیز رایت قتال و جدال بر افراختند و سپاه ظفر پناه پیش رفته جنگ در انداختند و پیادگان بیالای
کوه بر آمدند اسب و گوسفند و شتر بسیار فرود آوردند بر انغاجه کوکتاش در آن معرکه کوششهای
بهادرانه نموده بعز شهادت فایز شد و شیخ حاجی پسر قماری بیالای کوه بر آمده جنگهای مردانه کرد
و زخمی خورده باز گشت و عاقبت پهلوانان رزم در گذشت چون جلادت لشکر نصرت انتساب
مشاهده کردند همه بر ترک اموال و اسباب دل نهاده و از کوه ایران عبور کرده روی بگریز آوردند و
چون ظفر و رود بکوه بالا رفته غنیمت نامعدود گرفتند و شیخ نور بهادر سپاه منصور را سر کرده
از عقب گریختگان شتافت و با ایشان رسیده بسیاری بخت برگشته را بقتل آوردند و بقیة السیف
نیم جانی بیرون برده متفرق و پراکنده شدند و جمعی از اعادی در آن حدود حصنی حصین داشتند حضرت
صاحب قران نصرت قرین به تسخیر آن رخصت داد لشکر جلادت آیین اطراف حصن را فرو گرفتند و از
پرتو دولت قاهره در اندک زمانی قلعه را مسخر ساختند و کبیرانی که در آن بودند از عمارت برج و باروی حصار
در انداختند و حضرت صاحب قران از آنجا معاودت نموده در دشت قرالاغی نزول اجلال فرموده
و از آن منزل روان شده در کنار آقسای برا اغروق ملحق شدند و قبل از این امیرزاده میرانشاه را به تسخیر

سادق قوتخان و اویچ قرابهادر که بمحاصره کوه فرستاده بود ایشان باقبال حضرت صاحب قرانی هر دو
قلعه را گرفته و دشمنان را مستاصل ساخته با غنایم موفور باز گشتند و بمعسکر همایون پیوسته شرف دستبوس
حاصل کردند و در این اثنا خانزاده بنت شکربیک خان فرحرم محترم امیرزاده میرانشاه طوی عظیم ترتیب کرد
و حکم واجب الاطاعة شرف نفاذ یافت که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده محمد سلطان بهادر طوی توقف
نکنند و امیرزاده میرانشاه طوی عظیم ترتیب نموده متوجه عاقلان شود و امیرزاده محمد سلطان بطرف
دربند کردستان رود و قطاع الطریق که در آن حدود اند و برایا و امصار مسلمانان دست برآورده اند
بتیغ کین مهم ایشان را قطع فرماید و شاهزادگان بامتثال امر مبادرت نموده خانزاده طوی پادشاهانه داد و
حضرت صاحب قران از دشت قراتپه کوچ کرده به ییلاق آمد و در آنجا ماه مبارک رمضان بطاعت ملک
منان بپایان رسانید و در سوم شوال مقتدای مشایخ آفاق و رکن شیخ الاسلام الاعظم عبدالرحمن اسفراینی
قدس سره که بوفور زهد و تقوی و کمال معرفت و ایقان اتصاف داشت از طرف دار السلام بغداد به
اشارت سلطان احمد جلایر برسم رسالت بپایه سریر اعلی آمد حضرت جهانبانی بعادت پسندیده او بود
در تعظیم و تکریم ارباب دانش و بینش باقصی الغایت کوشیدی مقدم آن بزرگوار واجب الاحترام را باعزاز
و اکرام تلقی نمود و شیخ الاسلام الاعظم ادای رسالت بجای آورده بعرض رسانید که سلطان احمد
میگوید که بنده و خدمتکارم و در مقام متابعت و مطاوعت راسخ دم و ثابت قدم اما پایای آن ندارم
که عنقریب در سلک خدام بهرام انتقام منعقد شوم سعادت پایبوس حاصل کنم در خاطر خطیر
صاحب قران کشورگیر چنان بود که اگر سلطان احمد جلایر در سکه و خطبه بوجوه دنانیر باسم و لقب
آنحضرت زیب و زینت دهد عراق عرب بروی مسلم دارد و مراجعت نماید و چون از این باب سخن
در میان نیامد نقد اخلاص سلطان احمد سکه رواج نیافت و هدایا و تحف که مصحوب شیخ عبدالرحمن
فرستاده بود ملحوظ نظر التفات نگشت و حضرت صاحب قران جناب ارشاد مآب خلعت خاص
و زر و اسب انعام فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت بوشیدن شیخ الاسلام مذکور بحق قدوه
ارباب طریقت شیخ زین الملة و الدین خوافی **گفتار در توجه فرمان فرمای بلاد و عباد بنواحی**
**دار السلام بغداد** حضرت صاحب قران اسلام ملاذ چون فرستاده سلطان احمد را بطرف بغداد بازگردانید
عزیمت آن صوب تصمیم داد و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد سلطان جهانگیر
اغروق را سرکرده با حضرات ابهت آیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین حجاب سلطانیه
مراجعت نمایند و در آنجا توقف فرمایند و حکم شد که هر فرزند غازی برای گذشتن آب دو ساج مهیا دارد
و در جمعه بیستم شهر شوال سنه خمس و تسعین و سبعمائه حضرت صاحب قران در ظل حفظ
خدا بید ملک ذو الجلال سوار شد و عنان عزیمت بجانب بغداد منعطف ساخت و در موضع بازرین(?) ماران
نزول اجلال فرمود و از آنجا ایلغار و شبگیر کرده بسیاری از کوه و هامون طی فرمود و در دو تنغم(?) بیم
قراولان لشکر پیش شد و شب کرده و از عقبها گذشته نمودند فرمان بهنگام ظهور صبح صادق با صد سوار
موافق فرمود محمد نوکاناکوی(?) را ... رسیده و سپاه منصور ... و الوس امرا ... ایلچا قراولان بدست



لشکریان افتاده و حضرت صاحب قران کامکار ایلغار کرده به تعجیل تمام براند و چون اعلام نصرت
بر اهتزاز فایض الانوار شیخ الاسلام ابراهیم یحیی رقیح(?) الله روحه که بر قبه ابراهیم لال اشتهار دارد رسید
آنحضرت شرایط زیارت بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانید و از ساکنان و مجاوران
آن بقعه استفسار نمود که کبوتر به بغداد فرستاده اند و از حال ماجرا داده اند گفتند بلی چون گرد سپاه
از دور دیدیم برای که بموجب اشارت نایب بیان قیام مینمایم اعلام نمودیم آنحضرت فرمود
تا کبوتر دیگر آوردند و حکم کرد که بهمان خط رقعه دیگری نوشتند و بر بال آن کبوتر بسته رها دادند مضمون
آنکه گردی که دیده بودیم از وصول لشکر ترکمانان بود اعلام داده چون تحقیق کردیم احشام ترکمه بودند
سپاه امیر تیمور گریخته بدین طرف می آمدند سلطان احمد بخبر کبوتر اول اضطراب نموده راه داده احمال
و اثقال از آب گذرانیدن گرفت و بخبر کبوتر دوم تسکین تمام یافت و حضرت صاحب قران امیر عثمان
بهادر به قراولان پیش فرستاده نفس همایون چون باد بلند بروان در حرکت آمد و بیست و سه فرسخ
شرعی راه یک را بدان طی فرموده صبح روز سه شنبه ماه مذکور به بغداد رسید و سلطان احمد جلایر
رحل و ثقل خود را از آب گذرانیده بود خود نیز از دجله گذشت و جسر برید و کشتیها شکسته غرق
کرده در آن طرف سوار ایستاده بود و چشم براه نوازل آسمانی نهاده که ناگاه آوازه کورکه و کوس و نفیر و برغو
شنید بی توقف بجانب حله روان شد و افواج لشکر مانند امواج بحر اخضر در عقب یکدیگر می آمدند و
از هر دو طرف بغداد بالا و زیر بی تحاشی در آب زده میگذشتند و محمد آزاد از آب گذشته کشتی
خاصه سلطان احمد را که شمس نام کرده بود بدست آورده بدین طرف آب رسانیده حضرت صاحب
قرانی در آن کشتی نشسته از آب عبور فرمود و امیرزاده میرانشاه از موضعی که بقریة العقاب مشهور است
با طایفه از دلاوران در باد اسب در آب راند مولانا نظام الدین شنب غازانی که تاریخ علاحده مشتمل
بر قضایا حضرت صاحب قرانی تالیف نموده است میگوید که من در آن اوان ساکن دار السلام بغداد
بودم و از مردم آن دیار اولا این سخن بشرف تقبیل بساط جلالت مناط اختصاص یافتم و حضرت
صاحب قرانی نسبت بمن صنوف عاطفت و مرحمت بتقدیم رسانید زبان گوهرافشان گذرانید که خدای
بر تو رحمت کناد که غشان مردم این شهر تو بودی ما آمدن غرض از تقریر این حکایت آنکه از مولانا
مشار الیه مرویست که گفت در آن زمان که از بغداد بعزم بساط بوسی بیرون می آمدم و بعد جله را از
کثرت لشکر منصور که عنان فرا آب داده بودند از صحرا باز نشناختم و متعجب شدم که آیا این چه طایفه اند
که آب و خاک نزد ایشان یکسانست و اهل بغداد از مشاهده این امر غریب انگشت تعجب بدندان
گرفته و دانستند که حضرت صاحب قران مؤید من عند الله است از حافظ نور الدین عبد الله المشهور بحافظ
ابرو منقولست که گفت من از حضرت صاحب قران شنیدم که فرمود از من در آن روز تقصیری واقع شد
چه اگر در آن زمان که بکنار دجله رسیدم خود در آب زده میگذشتم سلطان احمد را میگرفتم القصه
چون سلطان احمد از نهیب شمشیر لشکر فیروزی اثر بجانب حله روان شد صاحب قران بلند مکان با جمیع شاه
زادگان و امرا و نوئینان به تکامیشی از عقب او شتافت و چون بموضع کرسور(?) رسیدند مهاع(?) اغلان

و سایر خواص و مقربان زانو زده عرضه داشتند که در خواست ما بندگان اینست که شهریار کامران
بطالع مسعود و بخت جوان مراجعت فرموده در بغداد باستراحت مشغول شوند و بار و تنخواهان
از عقب سلطان احمد شتافته او را بچنگ آوریم حضرت صاحب قران التماس امرا و نوئینان بسمع
رضا اصغا نموده از آن موضع باز گشت و بدار السلام درآمده سرای سلطان احمد بوجود همایون
خویش از رفعت رشک سپهر برین گردانید و ذخایر و نفایس گران والی بغداد باز مانده بود در تحت
تصرف بندگان حضرت آمد امرا که بتکامیشی اهل خلاف مشغول بودند آن روز رانده و شبگیر
کرده صبحگاهی بکنار فرات رسیدند و معلوم فرمودند که سلطان احمد از آب گذشته است و
کشتیها غرق کرده و جسر بریده از راه کربلا بجانب دشت حجاز و دمشق رفته است عثمان بهادر با دیگر
امرا گفت که صواب چنان مینماید که بر آب زده بر شنا گذریم و از عقب با غنیم بشتابیم ایشان گفتند
بکنار آب رویم و کنار رسیدا(?) کنیم و برای رای امضا نموده روان شدند و در این اثنا چهار کشتی یافتند
و امرا در آن سفاین نشسته و اسپان را بر پهلوی کشتی داشته بگذشتند و مجموع لشکریان بدین سان از
فرات عبور نمودند و در پی مخالفان رفته اموال و اسباب فراوان از خیمه و خرگاه و نفایس امتعه و لطایف
تحفه که در راه از غایت دهشت و حیرت انداخته بودند گرفتند و چهل و پنج نفر از امرا و اعیان مثل
اتابغ اغلان و جلال حمید و عثمان و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و غیرهم برسبیل تعجیل روی براه
آوردند و اسپان لشکریان از رفتار باز ماند آن چهل و پنج نفر در دشت کربلا که مهبط کرب و بلا بود
بسلطان احمد رسیدند و او قریب به دو هزار سوار جرار همراه داشت و از آن مردم دویست نفر نامعا(?)
بانگشته حمله آوردند امرا از اسپ فرود آمده شبه آغاز کردند و از زخم پیکان جان ستان ایشان
مخالفان روی گردان شده امرا سوار شدند و باز در پی آنجماعت روان گشتند گریختگان معاودت
نموده حمله کردند امرا باردیگر خود را از اسپان انداخته دست به تیر و کمان باز بردند و بار دشمنان را مجال
پیاده شدن نماند جانبین و مبارزان طرفین با یکدیگر در آویختند و بزخم شمشیر و خنجر خاک کربلا را
با خون کشتگان در آمیختند عثمان عباس در آن روز داد شجاعت و بهادری داده در دستش بضرب شمشیر
از کار باز ماند و سلطان محمد بسا عمی ایشان نجات از آن مهلکه بیرون برد و امرا دشمنان را گریزانیده
مصلحت در مراجعت دیدند و غنایم نامحصور گرفته باز گشتند و در آن روز از قلت ماء و شدت
حرارت هوا و کثرت حرکت امرا را عطش قوی روی نمود چنانچه لعاب در دهان و مغز در استخوان ایشان
نماند و مجموع خلایق در جست و جوی آب بی قوت و تاب شدند اتابغ اغلان و امیر جلال حمید و طایفه
را بجستن آب روان کردند و ایشان بعد از احتمال مشقت و تعب در طلب مقدار دو شربت آب
یافته آوردند اتابغ اغلان یک شربت آب آشامیده عطش را تسکین نیافت و با امیر جلال حمید گفت
که از غایت تشنگی روح از بدن من مفارقت میکند اگر آن شربت را که حصه تست بمن ارزانی داری
غایت مروت و فتوت باشد جلال حمید در جواب گفت که من نیز از حضرت صاحب قرانی شنیده ام
که شخصی از عجم و دیگری از عرب در سفر مرافقت مینمودند از قضا در بیابانی که مانند چشم دشمنان



آل عبا بی آب بود و حکایت از دشت کربلا میکرد و بهمین محنت و بلا گرفتار شدند و عرب را یک شربت
آب مانده بود و عجم با لب خشک و دیده تر او را گفت که گذشتگی و جوانمردی اعراب شهرتی تمام دارد اگر آن
سرای قدر آب در کار من کنی تا من از این دریای خونخوار جان بساحل نجات کشم غایت کرم و مروت باشد عرب
جواب داد که با آنکه من بیقین میدانم که اگر این آب نخورم مانند ماهی بی آب شوم لیکن میخواهم که فضیلت
عرب بر دفاتر ایام بماند و ذکر جمیل من بر صفحات روزگار مثبت گردد آنگاه آب را بعجمی داد تا از غرقاب
بلا نجات یافت و ذکر مروت و احسان عرب و گذشتن او از جان شیرین در السنه و افواه سائر و دائر
گشت امیر جلال بعد از ادای این قصه غریب گفت من امروز آن عرب میکنم و این قدر آب را که حیات من
بدان باز بسته است بتو ارزانی میدارم و چنین حقی عظیم بجا آوردم چون خان و الوس را ثابت میکردم
تا ذکر امثال آن اهل جفا بر جا ورانی لیل و نهار باقی ماند مشروط بانکه چون بپایه سریر خلافت
مصیر بی کام حالات را معروض میداری تا این قضیه بدیع در تواریخ جدید ثبت افتد اتابغ اغلان
انگشت قبول بر دیده نهاد و امیر جلال دست از جان شیرین شسته حصه آب خویش بدو داد و اتابغ
اغلان آب را آشامید از آن بلیه خلاص یافت و امیر جلال بیک تکوینی(?) جان در دم وسنکاوان(?)
منتظم شد و خدمتش با ستانه انوار مزار متبرک و مشهد مقدس امام ابی عبدالله حسین ابن علی المرتضی علیهما
السلام شتافته سعادت آستان بوس استحصال نمودند و علی الدوله با دیگر زنان و فرزندان او را اسیر
کرده باز گشتند و چون بموکب همایون پیوسته اتابغ اغلان و امیر جلال ماجرای آب در پایه سریر اعلی باز راندند
حضرت صاحب قران در باب غاله(?) زبان بمحمدت و تحسین امیر جلال بگشاد و از حق صحبت و فعل نکوی
پدرش یاد آورده و در باره امیر جلال حمید اهتمام و التفات فرموده پایه قدر او را از فرق فرقدین گذرانید
**ذکر بعضی از قضایای متفرقه و بیان برخی از حکایات متنوعه** ارباب عیش و عشرت چند روز در بغداد
این منادی در دادند که **بیت** وقت صحبت و لب دجله و انفاس بهار ای پسر کشتی می باشط بغداد رسان
دجله عربست نو ونان و خوش میگذرد ساقیا عمر گرامایه بغفلت مگذار و حضرت شهریار کامران شاه
زادگان را باطراف و جوانب فرستاده روزی چند در مسکن خلفا و ملوک بعیش و سرور گذرانید و فرمان
داد تا خمهای شراب موصلی و دیگر مسکرات که در بیت الشراب سلطان احمد یافتند سر بدجله دادند
و ماهیان نیز از آن تلخ وش مخلوط شرع و شوری در نهاد شان پدید آمد در روی آب سرمست بر
پشت افتادند چنانچه لشکریان یکیک و دو دو بدست میگرفتند و بعد از انقضای ایام لهو و طرب
مدام صاحب قران گردون غلام فرمود تا مزار مهبط الانوار امام احمد بن حنبل را که از طغیان آب دجله
ویران شده بود بحال عمارت باز آوردند و در این اثنا امیرزاده محمد سلطان که بکردستان رفته بود
و عرصه آنمملکت را از دزد و حرامی پاک ساخته و از جمله مفسدان متمرده شهرزور را که در کوهی شامخ متحصن شده
بودند از قلعه آن جبل انداخته معاودت نموده در بغداد بعز بساط بوس استسعاد یافت و در همان
روز شاهزاده مشار الیه بضبط و نسق واسط و نواحی آن مامور شده بدان طرف رفت و از دور
ایلچی کسی متوجه خدمت امیرزاده میرانشاه شده خبر رسانیدند که فرمان چنانست که امیرزاده از دجله

بجانب بغداد و دیار بصره و حکم واجب الاتباع نفاذ پیوست که زنان و متعلقان سلطان احمد را با
پسرش علاء الدوله و صناع و محترفه و اصناف پیشه وران خانه کوچ بسمرقند برند و ملازمان رکاب
همایون بموجب فرموده عمل نموده خواجه عبدالقادر نیز که در فن موسیقی سرآمد ادوار و علامه روزگار
بود برحسب اشارت علیه با اهل و عیال در ضمان حفظ ملک متعال متوجه دیار ماوراء النهر شد
و اهالی بغداد بشکرانه آنکه نفس و عرض از صدمات سپاه جهانگشای مصون و محفوظ ماند امان
کرده بخزانه عامره فرود آوردند در خلال این احوال حضرت صاحب قران عدیم المثال شیخ ساوه را
که از مشاهیر عصر بود با طایفه از مردم دانا و تحف و هدایا بجانب حاکم مصر و شام ملک برقوق
برسالت فرستاده و خلاصه سفارت آنکه قبل از این بواسطه منازعت سلاطین چنگیزخانی زحمت
و تشویش بسیار به اهالی آن دیار میرسید تا عاقبت مهم بصلح انجامیده خلایق فارغ و مطمئن خاطر
شدند و چون پادشاه سعید سلطان ابوسعید بهادر خان عالم فانی را وداع کرده نایرهٔ آن جهان
خامید فتنه و تشویش و شورش در ممالک ظاهر گشت و این زمان که از فضل ماوراء النهر تا نهایت
عراق عرب در تحت تصرف گماشتگان ما آمده نیک اندیشی رعایا و انتظام احوال برایا مقتضی آنست
که رعایت حقوق قرب جوار کرده بین الجانبین قاعده دوستی و محبت تأکید یابد و ابواب مکاتبات
و مراسلات مفتوح کرده و باهل تجارت که معموری عالم از ایشانست بی دغدغه تردد آمد شد
توانند کرد والسلام علی من اتبع الهدی **ذکر نهضت صاحب قران بقلعهٔ تکریت و تسخیر و تخریب
آن** چون دارالسلام بغداد با سایر بلاد و امصار در حوزهٔ تصرف بندگان حضرت صاحب
قران مؤید پاک اعتقاد بود منتظم گشت طایفهٔ از تجار و آینده و رونده در باب سرها علی عرضه
داشتند که در این نواحی قلعهٔ ایست تکریت نام که دست تصادیف ایام هرگز بدامن خاکریز آن
نرسیده سپهر کبود در عرصهٔ ربع مسکون بحصانت و رزانت آن حصاری ندیده و جمعی مردم شریر
مفسد پناه بآن موضع برده بنهب و تاراج مال مسلمانان مشغول اند و پیوسته قافلهٔ مصر و شام
میزنند و مهم مسافران بجایی رسیده که بادصبا با وجود آنکه گرد آلودگی قفر و بیابانست از آن
حوالی بدشواری میگذرد چون پرتو رای معدلت کشای پادشاه زاده بر وجوب تخریب آن حرامیان افتاد
فرمان داد که برهان اغلان و بیک سوفی و امیر جلال حمید و زمرهٔ دیگر از بهادران لشکر فیروزی
اثر از پیش روان شده بمحاصرهٔ قلعهٔ تکریت اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرموده متوجه گشته
بیان امر قیام نمودند و رایت نصرت انتساب در بیست و چهارم ذی الحجه سنه ست و تسعین و
سبعمائه از دارالسلام بغداد در جنبش آمد و بطرف قلعهٔ تکریت روان شد امیرزاده شاهرخ
منقلای و در اثنای راه به کرنشای رسید فرود آمدند و شخصی در آن بیشه شیری دید خبر
بحضرت پادشاه آورد و آن حضرت با جمعی بهادران بیلاقکن بعزم صید روی بدان بیشه نهاد
ناگاه پنج شیر غرین جوشان و خروشان از آن جنگل بیرون آمدند مبادران پلنگ سیرت هزبر دار
یک زمان بشکستان بر زمین انداختند و طعمهٔ دیگر وحوش و سباع ساختند و پادشاه عدو بند

قلعه گشای

قلعه گشای از آن موضع روان شده بظاهر قلعهٔ تکریت نزول فرمود از کوس و کورکه و نفیر گوش گردون
کر گشت لشکریان حصار را احاطه نموده بمحاصره مشغول شدند و در خلال این احوال والی موصل یار علی
و حاکم اربیل با پیشکشهای لایق و تغوزهای مناسب متوجه درگاه گیتی پناه شده بوسیلهٔ مقربان بارگاه
فلک اشتباه بر احراز دولت زمین بوس سرافراز شدند و سردار قلعهٔ تکریت امیرحسن که پیوسته راه زدی
و هرگز بر مطاوعت و متابعت هیچ پادشاه اقدام ننمودی از صیت توجه رایات نصرت آیات خایف و
هراسان گشته برادر کوچک خود را بدرگاه همایون فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرده حضرت
صاحب قران فرستاده را اسپ و خلعت داده فرموده بود که بازگرد و با حسن بگوی که بی اندیشه
بحضرت شتابد تا از مائدهٔ احسان ما حظی تمام یابد و چون برادر امیرحسن باو رسیده بود و پیغام
گزارده بنا بر آنکه از غایت بیم یارای بیرون آمدن نداشت در تأکید اساس مبالغه نموده و پشت
بنا در حصار نهاده آمادهٔ رزم و پیکار شد و لشکر قیامت اثر عراده و منجنیق نصب کرده جنگ
در انداختند و ساکنان قلعه از آسیب سنگهای گران خراب و ویران گشت و روز سوم
امیرحسن مادر خود را با بیلاکات گرانمایه از اسپان تازی و دیگر هدایا بیرون فرستاد و او از زبان
عرضه داشت که ما بندگان را چه حد است که با سپاه نصرت آیین در مقام عداوت و کین باشیم لیکن
شکوه چرخ فلک فرسای آنحضرت بمرتبه جای گرفته در دل که قوت و یارای بیرون آمدن نمانده
اگر رخصت شهریاری مقرون گردد برادر و پسر را بیرون فرستم و چون رعب و خشیت من کمتر گردد
شرف تقبیل بساط همایون حاصل کنم حضرت صاحب قران نصرت قرین مادرش را نوازش فرموده
گفت که گناه حسن را بتو بخشیدم برو و پسرت را بگوی که بی توقف بحضرت ما آید و اگر در آمدن
تقصیر و تأخیر نماید خون چندین خلایق که در قلعه اند در گردن او خواهد بود مادر حسن از بخشش
آنحضرت اندیشناک شده بحصار باز گشت و لشکریان نصرت شعار نقبها بر بن پای حصار بیرون
در آمده بودند و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر نیز با نوکران خود نقب زده یک برج حصار را در
شب بینداخت لشکر قیامت اثر حصار بیرون را گرفته مخالفان بحصار اندرون گریختند و امیرحسن را
خوف و خشیت زیادت شد و دل از جان شیرین برگرفته بجد و جهد تمام بجدال و قتال اشتغال
نموده یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که تواجیان پیرامون قلعه را با امراء تومان و قوشون بخش
کنند و مقرر شد که چهل نقب ببرند و هر نقبی در عهدهٔ میری باشد و چگونه تواچی تفصیل آن بامرا رسانید
هر کس بکار خویش مشغول گشت مفصل این مجمل آنست که نقب اول در عهدهٔ تومان کپک خان آمد
شیخ ارسلان کار فرمای ایشان بود و نقب دیگر به پادشاه طغا بوغه خان قرار گرفت و دیگری بر
خواجه علی پسر خواجه یوسفشاه و اولجایتو و ایوزی مقرر شد و دیگری بر الله داد پسر امیر توکل برلاس
و امیر جلال حمید و شمس الدین وعلی و هرسه بیک نقب اشتغال نمودند و برهان اغلان و جلال الدین
فیروزکوهی هردو بیک نقب مشغول شدند و یادگار اندخودی و لطف الله بن بیان تموری آتبوغا و
حمزه تایان هر کدام بیک نقب اشتغال نمودند آدینه و قطلغه خواجه و تنکری بردی هردو بر سر یک نقب

رفتند و ایت خواجه و سونجک ال هردو بیک نقب اهتمام نمودند و جلال باورچی و بیان قوچی
بیک نقب و چرکس سوچی و بایزید هردو بیک نقب و شمس الدین اوج و ابوبلاق قوچین و ابا
القاسم خویش امیر عباس هرسه بیک نقب و علی درویش برلاس و شیخ حسن و شهسوار هرسه بیک
نقب و توکل و یوسف جهره هردو بیک نقب درکار شدند و سونجک بیک نقب و قوشون توی بوغا
بیک نقب و خواجه بیک نقب و جوق بلدوز و شیخ درویش آلهی بنقبی و امیر قطب الدین برادر فخر
الدین حبه و احمد بیک محمد سلطانشاه و ابو علی تمور قوچین هرسه بیک نقب و جوق بلدوز و جوق
مطعق هردو بیک نقب و محمد بیک ارلات و درویش بیک نقب دیگر یحیی که مادری بردی بخشی
بیک قوچین و منکلی خواجه و کیکچی و علا همه بیک نقب دیگر شیخ محمد ایکو تمور بنقبی دیگر امیر شاه ملک
بیک نقب دیگر اولجا بوغا سوملکاتی و امیر تیمور هردو بیک نقب اردشیر یادعلقه تواجی بیک
نقب و سید خواجه شیخ علی بهادر بیک نقب و شیخ علی قوچین و کلام قوچین و اسقوی هرسه
بیک نقب دیگر سوفی صوفی که در کار سوراخ کردن سنگ مشغول بودند دیگر خواجه مسعود سبزواری
دیگر مراد پسر ایلچی بوغا قوچین بیک نقب و حاجی حدادکش بیک نقب و مجموع این مردم زیر جهاجی
که منسوب بایشان بود در اندک فرصتی خالی ساخته امیرحسن دید که مهم او خالی از اشکالی نیست
مضطرب شد و کس بیرون فرستاده بجریمهٔ خویش اعتراف نمود و امان خواست حضرت صاحب
قرانی در جواب فرمود که بغیر از بیرون آمدن چاره نیست و چون فرستاده بقلعه مراجعت کرد
و سخن آنحضرت به امیرحسن رسانید قلق و اضطراب او زیادت شد شخصی را نزد امیرزاده شاهرخ
فرستاد و دست امید در دامن عاطفت آنحضرت زد تا خون او را خواهش نماید و بدین اکتفا کرده
برادر خود را نیز در عقب روان کرد و او بزبان عجز و مسکنت معروض داشت که ما خود را از کمترین
غلامان حضرت صاحب قرانی میشماردیم اما برادرم از غایت دهشت و خشیت یارای آمدن بپایگاه
شهریار سپهر منزلت ندارد شاهزادهٔ جوانبخت برادر امیرحسن بپایهٔ سریر اعلی رسانید تا عرضه
داشت حضرت صاحب قرانی فرمود تا خود بیرون نیاید و از کردهای ناپسندیده توبه نکند مفید
نخواهد بود و اگر باشارت ما عمل نماید خلعت عفو و اغماض بر قامت قابلیت او پوشیده آید و برادرش
گفت که اگر حسن بیرون نیاید تو نیز برو و با او باش و چون برادر حسن بقلعه در آمد اخوان با
یکدیگر مشورت کرده گفتند که ما مدتها در این قلعه حکومت کرده ایم و مامور هیچکس نبوده هرچه
خاطرخواه بوده مابیان اقدام نموده ایم و از هیچ احدی نه اندیشیده اکنون اگر بیرون رویم بیشک
جمعی که در این اوقات اموال ایشان بناحق ستده ایم با ما دعوی کنند و ما چون از عهدهٔ او بیرون
نتوانیم آمد به نکال و عقوبت گرفتار شویم تدبیر بغیر از آن نیست که تا رمقی در بدن باشد بکوشیم کوشیدن
مردوار در جان بکوشش کنیم استاد و مجموع دزدان و راهزنان که در قلعه بودند این رای صواب
شمرده بر این معنی با ایشان اتفاق نمودند و طبل عصیان کوفته بر سر برج تحصین رفتند و از این حرکت
آتش خشم جهانسوز حضرت صاحب قرانی اشتعال نمود و فرمان داد که تا کوس و کورکه و نفیر درد

فریاد

فریاد و فغان آورده سوران انداختند و بعضی از دیوارهای قلعه که مجموع آنرا بر سر چوبها گرفته
بودند قبل از آنکه آتش در زنند افتاد و اهل حصار رخنها استوار کرده فدایی وار بجنگ
و جدال اشتغال نمودند و سپاه جلادت شعار فوج فوج متصدی رزم و پیکار شدند و یرلیغ جهان
مطاع نفاذ یافت که هر جا که مجوف ساخته بر سر ستونها نهاده بر هیمه و نفط پر کرده آتش در آنها
زدند و در شبان عمل بتقدیم رسانید اکثر دیوارهای قلعه افتاد و برج سوفی صوفی خالی کرده بود
بالکل از پا در آمده بیست نفر از بالا بخاک افتادند و حکم واجب الاذعان صادر شد که دیگر دیوارها که
دست تعرض بدو نرسیده بود مجوف ساخته و هیمه و نفط در آن تعبیه کرده آتش زدند لشکریان بموجب
فرموده عمل نمودند و مجموع دیوارها افکندند و برجی را که در سر کار ماشاء الله داده بود بالکل منهدم
گردانیدند امیرحسن و اتباعش از مشاهدهٔ این حالات دود حیرت بدماغ متصاعد شده بقلهٔ کوه
بر آمدند بهادران سپاه نصرت شعار نارو زده رخصت طلبیدند که بالا برآیند و دمار از روزگار
آن خاکساران بر آوردند حضرت صاحب قران فرمود که چندان صبر باید کرد که راه گشاده شود و چون
مهم حصار تکریت بدین مرتبه کار انجامید تکریتیان تضرع و زاری بنیاد کرده فریاد الامان بر آوردند
و امرا و مقربان شفیع انگیخته زینهار خواستند شفاعت امرا درجهٔ قبول نیافت و بهادران سپاه
ظفر پناه چون این معنی فهم کردند بقلهٔ کوه بر آمده و امیرحسن را با هر که در قلعه بود دست و گردن بسته
بدرگاه عالم پناه رسانیدند و حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که رعایا را از سپاهیان جدا ساخته آسیبی بحال
نرسانیده لشکریان را بامرا و تومان و قوشون قسمت نموده سیاست کنند بمقتضی فرمان نهایت
آن مفسدان قطاع الطریق را بیاسا رسانیدند و از سرهای کشتگان تواجیان منارها ساختند و خانهای
بدکرداران خراب کردند و بموجب اشارت علیه یک دیوار حصار نگذاشتند تا باستظهار روزگار معلوم
عالمیان گردد که اگر استواری آن قلعه بغایت غایت بود ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار **ذکر مراجعت
صاحب قران ظفر قرین و پیوستن شاهزادگان و امرا بر اردو و توجه رایات نصرت آیات بجانب دیار
بکر** مانا آغا بطرف ماردین
بایقر بکر روز شنبه غرهٔ صفر در ضمان سعادت و اقبال بجانب عربی معاودت نمود و نشاط شکار از
خاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر بر زده فرمان داد تا ملازمان رکاب نصرت انتساب بدان قیام
نمایند و بموجب فرموده عمل نموده و جرگه زده آنحضرت شب در جول توقف فرمود و روز دیگر
جرگه بهم رسید صید فراوان افکندند و قبل از این امیرزاده محمد سلطان کنار کنار شط بواسط
رفته بود و طایفهٔ از امرا مثل رستم طغا بوغا و شمس الدین عباس و غیرهم از آب شط گذشته بودند
و امیرزاده میرانشاه نیز با لشکر خویش از حله در حرکت آمده بجانب بصره توجه نموده بود و شیخ نور
بهادر و اوچ قرابهادر و مبشر و ارغونشاه بطریق و امیر یادگار برلاس و جهانشاه جاکو اغاجی و محمد
درویش برلاس و شیخ علی مرغوبی و اسماعیل برلاس نیز بطرفی دیگر توجه نموده بودند این مجموع شاه
زادگان و امرا ولایات یا بحی را غارت نموده و عرصهٔ مملکت را از قطاع الطریق و مفسدان پاک ساخته
عازم اردوی اعلی شدند و چون عراق عرب با توابع در حوزهٔ تصرف بندگان درگاه آمد آنحضرت

آنحضرت خواجه مسعود سبزواری را حکومت و محافظت بغداد فرستاد و وصیت کرد که در تعظیم
سادات و علما و فضلا و صلحا و رعایت رعایا و ترفیه حال فقرا و کافه برایا دقیقهٔ مهمل نگذارد و بنفس
بی‌بدل عازم دیار بکر شد و امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه نصرت انتساب جهت فتح و ضبط بعضی
از ولایات بالای آب بغداد روان ساخت و جسر بسته و از آب گذشته آوازهٔ مراجعت شایع کرد تا
مخالفان از شرط احتیاط غافل شوند و سپاه نصرت شعار را بنظر احتیاط در آورده از هر ده نفر دو نفر
اختیار فرمود و عثمان بهادر را که در آن اوان از بغداد آمده بود بضبط اغروق باز داشت تا آن الوس
را سر کرده از عقب بیاورد و امیرزاده محمد سلطان و غیاث الدین ترخان و اوچ قرا بهادر نیز برحسب
فرمان در اردو توقف نمودند تا بضبط و پاسبانی آن اشتغال نموده از پی بیایند و رایات نصرت
شعار بالای آب روان شد چون بقلعهٔ کرکوک رسید اهل حصار طریق تمرد مسدود کرده ابواب
موافقت گشادند و آن قلعه برسم سیورغال نامزد امیر یادگار علی برلاس شد و در خلال این احوال قرا
اویرات و پیر علی و جهانگیر و سایر سرداران آن نواحی و مستحفظان قلاع و حاکم آلتون کوپرک احراز
سعادت بساط بوس حاصل نموده بعنایات پادشاهانه سرافراز گشتند و آنحضرت جهت زنان و
فرزندان ایشان سیم و زر و حلی و زیور ارسال نمود تا ما یحتاج پسران مرتب داشته برای دختران
جهیز ترتیب نمایند و از آنجا نهضت فرموده در اربل نزول فرمود حاکم آن موضع شیخ علی طوسی
داشته وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانید و حضرت صاحبقرانی از آنجا روان شده کنار آب
حارات مضرب خیام سرادقات جلال شد و از آب گذشته هوای موصل از غبار سمند باد رفتار
مشکین گشت و بزیارت یونس و جرجیس علی نبینا و علیهم السلم رفته بود تا جهت عمارت هر مزار ده
هزار دینار کپکی خادمان از نقد وجوه تسلیم نمودند و صلات و صدقات فراوان بمستحقان رسانید
و در این اثنا امیرزاده میرانشاه که بتسخیر ایل و الوس و احشام و صحرانشینان اطراف و جوانب رفته
بود مجموع را در مقام اطاعت و فرمان برداری آورده در موصل بعز بساط بوس فایز شد و پیر علی
بلدهٔ مذکور بشرایط خدمتکاری قیام نموده حضرت صاحبقرانی را طوی پادشاهانه داد و آنحضرت
او را بغرچی ساخته متوجه روحا شد و در اثنای این اوقات مکاتبات سلطان عیسی والی ماردین
رسولی فرستاده اظهار ایلی و انقیاد کرد و بنابراین حضرت صاحبقران ظفر قرین میل جانب
ماردین نموده چون بدان نواحی رسید نزد او کس روان فرموده پیغام داد که با لشکرهای آراسته
در عقب ما بر تعجیل بیا که داعیهٔ تسخیر مصر و شام در خاطر رسوخ یافته و آنحضرت از آنجا گذشته
در راس العین نزول فرمود و لشکریان تا بعادت و تاراج احشام قراقیا الملق و غیر ایشان فرستاده
سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته به اردوی همایون معاودت نمودند و رایات نصرت انتما
از آنجا نهضت کرده برها رسید کولک که حاکم آن موضع بود از بیم جان شهر را گذاشته بکوه بگریخت
بعضی از رعایا با او موافقت نموده پناه بکوهی بلند بردند و این معنی بمزاج مبارک گران آمد طایفه
از متحصنان را فرستاد تا آتش نهب و سبی در ایشان زدند و حضرت صاحبقران کامکار با فرزندان

دولتیار

دولتیار و امرا عالیمقدار بر رها در آمد و آن شهریست از بناهای نمرود که تمام عمارت آنجا از سنگ
تراشیده ترتیب داده‌اند و قضیهٔ القاء ابرهیم خلیل صلوات الرحمن علیه در کنار آن بقعه وقوع
یافته و چشمه که بفرمان ملک منان در میان آتش جاری یافته هنوز روانست و آسیاها بحوالی
چشمه تا غایت باقی مانده حضرت صاحبقران و مجموع شاهزادگان و امرا و نوینان در آن چشمه
غسل کرده از آن آب آشامیدند و قریب بیست روز بساط عیش و طرب گسترده طویهای پادشاهانه
مرتب داشتند و جماعتی که براسو جلادت و شجاعت قیام نموده آثار خدمتکاری و جانسپاری بتقدیم
تقدیم رسانیده بودند بانعام موفور و نوازش نامحصور اختصاص یافتند و خدمات شایسته
بجای آورده برای ملک و مال و اهل و عیال امان طلبیدند و مسئول ایشان بانجاح مقرون گشته
مشمول عاطفت و احسان شدند و مالی حسن کیف نیز رو در جادهٔ عجز و نیاز بزمین افتقار نهاد
بیامن التفات بیکران پایهٔ قدر او ارتفاع یافت و چون سلطان عیسی والی ماردین در آمدن اهمال
نموده بود و خلاف آنچه از او متوقع بود بظهور پیوسته حضرت صاحبقرانی فرمود که تومن تومن
که انجی در میان ولایت گذارند و بجانبی دیگر توجه نمایند و بواسطهٔ این معنی رایت نصرت شعار در پنجشنبه
بیست و ششم ربیع الاول بصوب ماردین در حرکت آمد و در اثنای راه سلطان علی والی ازدین و حاکم
نامیر نیز سعادت دولت روی بکعبهٔ آمال و قبلهٔ اقبال آورده در سلک ملازمان انخراط یافتند و
آقایان و خواتین که در اغروق توقف نموده بودند بموکب همایون پیوستند و چون موضع حملات که
صفت قریحی ماردین است منزل لشکر ظفر قرین گشت حاکم جزیره ملک عز الدین از غبار سم سمند جهان
پیمای پادشاه روشنایی دیدهٔ بینا حاصل کرد و بعواطف پادشاهانه مستظهر گشته رایت شادمانی
از اوج آسمان بگذرانید و سلطان عیسی چون از توجه جیوش ظفر ورود شهریار گیتی ستان با تنسوقات
سزاوار و هدیهای لایق و تشکران که اینها روی باردوی اشرف اعلی نهاد و بمقصد رسیده نواب
امرا او را پایهٔ سریر نصرت انتما خاص ساختند سلطان عیسی زانو زده پیشکشها معروض داشت
و چهره روی زمین زبان بعتاب حاکم ماردین گشاده از سبب تاخیر در آمدن سؤال فرمود و حضرت
در مقام اعتذار و استغفار آمده التماس عفو و مغفرت نمود پادشاه عطابخش بورش بدیر بو
التفات و عنایت بحال سلطان عیسی افکنده کمر و خلعت خاص ارزانی داشت و از آنجا روان شده
حوالی ماردین مضرب خیام سپاه ظفر قرین گشت **ذکر شهادت عمرشیخ بهادر انار الله برهانه**
جناب عمرشیخ بهادر بفضایل نفسانی آراسته بود و از ملکات ردیه پیراسته شجاعتی موفور و کیاستی
نامحصور داشت و حضرت صاحبقرانی بضبط ممالک فارس و عراق تعیین فرموده متوجه بغداد
شد و آنجناب در قرب یکسال بتنظیم مهمات این مملکت قیام نموده ایل و الوس متفرقه را جمع آورد
و مجموع ایشان کمر خدمتکاری بمیان بسته خاطر باج گزاری و فرمان برداری قرار دادند و از توابع شاه
منصور طایفه در آن ولا قلاع و بقاع حصین را پناه خود ساخته دم از تمرد و عصیان میزدند شاه
زادهٔ جوانبخت برای پیر و حسن تدبیر بعضی از آن مردم را بلطف و برخی را بعنف مطیع و رام کرد

خلیل الرحمن

والیجی بر او ذکند روان کرده فرزندان او را طلب داشت و بعضی امیرزاده با نفران دیگر بفارس رفته
و در زمانی که شاهزادهٔ مشار الیه بمحاصرهٔ قلعهٔ سیرجان مشغول بود و حضرت صاحبقران سپهر
احتشام بعزم تسخیر مصر و شام جانب دیار بکر نهضت کرد از نزد آنحضرت ایلچی رسید که فرمان
جهانست که شاهزاده با لشکرهای فارس و عراق براه کوه گیلویه در حرکت آمده باردوی شهریار آفاق
ملحق شود و باید که برلاس و شاه شاهان والی سیستان و پیر علی سلدوز را بمحاصرهٔ سیرجان بگذارد
امیرزاده عمرشیخ بموجب فرموده عمل نموده متوجه شیراز شد و در آن موضع اسباب یورش را مهیا
داشته امیر سونجک را بضبط ممالک فارس بگذاشت و امیر سونجک بموجب فرمان حضرت صاحب
قرانی بعمارت قلعهٔ فهندز که خراب کرده شاه شجاع بود مشغول گشت و شاهزاده اسکندر را در
شیراز توقیف نموده و امیرزاده پیر محمد را مصحوب خویش گردانید با سپاه ظفر پناه از راه
شولستان متوجه دیار بکر شدند و از کردستان گذشته بقلعهٔ مختصر رسید که آن را خرمان تو گویند و اندک
مردی در آنجا ساکن بودند و غلهٔ فراوان داشتند شاهزاده نوکران فرستاده از ایشان تغار طلبید و
آنجماعت سر باز زدند و نوکران بازگشته صورت حال بعرض رسانیدند شاهزاده سوار شده بر فراز
پشته که در برابر آن کلاته بود بر آمد بکمان کردان بجزد تیری جانب سواران انداخت و آتش خشم شاه
زاده اشتعال یافته سپر در سر کشید و پیشتر رفت ناگاه شصت قضا تیری گشاده بشریان آن شیرزیان
رسانید و فی الحال مرغ روح آن سعادتمند بجانب ریاض خلد در پرواز آمد بعضی از مورخان گفته‌اند
که شاهزاده چون بقلعهٔ خرمان تو رسید بتماشای حصار بیالای تلی بر آمد که نزدیک بدان بود که ناگاه
از قلعه تیر انداخته بشاهرگ او خورد فی الجمله بعد از فوت امیرزادهٔ مشار الیه ملازمان در همان
زمان قلعه را گرفته هر کرا در آنجا یافتند تا کودکان شیرخوار یارغو کردند در روح سلطنت امیر
زاده پیرمحمد و ارکان دولت شاهزاده را دود حسرت بر آمد و آتش فرقت ولی نعمت درون و
بیرون ممکنا را بسوخت و نعش شاهزاده را بشیراز برده جسد مبارکش را در سرد آبهٔ مقبره
نهادند آری برج باد دولت و اقبال تعالی بالا کشد که از تندباد حوادث متمایل شد و بر سپهر
حشمت و عظمت آفتابی درخشان شد که عاقبة الامر بجنب کسوف گرفتار بیامد
چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست / چون هست ز هر چه هست نقصان و شکست
انگار که هر چه هست در عالم نیست / انگار که هر چه نیست در عالم هست
حضرت پادشاه گردون صولت انتظار قدوم امیرزاده عمرشیخ
میکشید که بدو مشورت نموده عازم دیار مصر و شام گردد که ناگاه توکل بهادر برادر روی همایون
آمده واقعهٔ هایله را بسمع اعیان حضرت رسانید امرا و ارکان دولت در بحر تفکر و اندیشه فرو رفته
نه روی گفتن داشتند و نه روی نهفتن
مشکل همه اینست که ما مشکل خود را / گفتن نتوانیم و نهفتن نتوانیم
عاقبت جز اظهار چاره ندیدند و در خلوتی باتفاق بعرض فرمان فرمای
آفاق رسانیدند حضرت صاحبقران دولتیار دست در دامن تحمل و اصطبار زده اصلا اضطراب
بخود راه نداد و زبان خجسته بیان بکریمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت فارس را

در قبضهٔ

در قبضهٔ اقتدار فرزند ارجمند امیرزاده پیر محمد نهاد و او همراه شاهزاده بود و اوچ قرا بهادر
برحسب فرموده با منشور همایون متوجه خرمان تو شد و امیرزادهٔ مصیبت زده را با امرای شاهزادهٔ
مرحوم بطرف شیراز باز گردانیدند و خود نیز بنا باشارت علیه در رکاب او روان شد و بعد از
مدتی خواتین امیرزاده عمرشیخ بهادر انار الله برهانه سونج قتلق آقا و ملکت آقا و فرزند سعادتمند
او امیرزاده اسکندر نعش آنجناب را از شیراز بقبة الخضراء کش نقل کردند و در بقعه که از مستحدثات
حضرت صاحبقرانی است در جوار مزار قدوة الاوتاد شیخ شمس الدین کلال مدفون ساختند و سبب
نقل نعش شاهزادهٔ مرحوم در ظفرنامه بر سبیل تواریخ حضرت صاحبقرانی مسطور است **ذکر بقیهٔ
قصهٔ ماردین و مقید شدن سلطان عیسی بفرمودهٔ پادشاه با تمکین و توجه آنحضرت بجانب
جزیره از جهت تمرد ملک عز الدین** چون سلطان عیسی بدرگاه عالمپناه آمد باج و خراج قبول کرد
لشکریان بعضی جهت تحصیل مال و برخی برای مهمات ضروری خویش بماردین در آمدند ناگاه طایفهٔ از
رند و اوباش متعرض ایشان شدند و رای عالم آرای پادشاه جهانگشای بر این حرکت
اطلاع یافته و سلطان عیسی را طلب داشته بزانو در آورد و بواجبی تفحص و تفتیش نمود از فحوای
کلمات او بوضوح پیوست که خدمتش در وقت بیرون آمدن با برادر و معتمدان خویش گفته است که
بهیچ وجه قلعه را از دست ندهند و شهر تسلیم نکنند و صیت کرده اگر من هزار مکتوب فرستم و
مبالغه کنم شما شفاعت من قبول مکنید و التفات بسخن من منمایید که من حق در اقتدای شما و این
میانم و بعد از ثبوت این جریمه بروی یرلیغ واجب الاذعان بر اخذ و قید او صدور یافته و چون
اواخر زمستان بود و علف در آن نواحی یافت نمیشد و کثرت جبال پربرف که سحاب وهم از احاطهٔ
آن عاجز می‌آمد رای جهانگشای صواب در آن دید که از آنجا نهضت نماید و محاصره و فتح ماردین را
بوقت دیگر گذارد لاجرم از آنجا بطرف کوهستان روان شد و چون دو سه مرحله قطع فرمود ناگاه
هوا متغیر شده ابر و بارندگی پدید آمد بشایبه که زمان طوفان نوح نسبت بدان خشکسالی در نظر
بصیرت مینمود و زمین آن ناحیه بغایت نرم و سست بود و چندروز مردم ببلای آن گل گرفتار
شده قطار قطار از شتران باربردار و استران راهوار در آن وحل فرو رفتند و زمان زمان
بارندگی اشتداد می‌یافت تا بمرتبهٔ رسید که اکثر خلایق خیمها بجای گذاشته و دامنها بمیان زده
در راه نهادند و اکثر شاهزادگان و امرا و نوینان نمدها و زیلوها و امثال اینها بروی گل میانداختند
و میگذشتند مبدا بارندگی در یازدهم جمادی الاول بود و خلاصی از آب و گل در عاشر جمادی الآخر
و قبل از این واقعه حضرت صاحبقران کامکار تحف و تنسوقات بیرون از شمار مصحوب معتمدی
فرزندان بطرف سلطانیه فرستاده بود و شخصی شیخ نام که در ملازمت ملک عز الدین حاکم جزیره
سعادت زمین بوس دریافته بود و مشمول نظر عاطفت و احسان شده بود در طریق بر سر راهی نهاده و دراثنا
راه دست درازی کرده و مجموع آن هدایا و سیلاقات را برگرفته بود بجزیره در آورد و ملک عز الدین
عهد شکسته آن مفسد را ساخت و حضرت صاحبقران فلک اقتدار در سه باره بمبالغه تمام طلب

کوتوال و ملک عزالدین فرستاده پیغام داد که شیخ را گرفته بدرگاه ما فرست تا رقم عفو بر جراید
جریمه تو کشیم والا مجموع حزین و قلاع تو در زیر سم ستوران لشکر پست و با خاک برابر خواهد شد و
ملک عزالدین بر حصانت حصار و آب شط اعتماد کرده آن مقصد را اعتبار نکرد لاجرم شعله دولت
آن خاکسار و عنقریب بباد بی نیازی انطفا پذیرفت بیان این سخن آنست که چون حضرت
صاحب قران دانست که ملک عزالدین بر حصانت حصار و آب شط اعتماد کرده پنبه غفلت از
گوش بیرون نخواهد کرد روز شنبه ثالث عشر شهر جمادی الاولی از فرات را گذاشته ایلغار فرمود
با لشکر فیروزی آثار از دجله عبور کرد و شبانه شبگیر کرده وقت سحر بر آن روز بر گشتگان
که در خواب غفلت فرو رفته بودند و بی خبر رسید و ملک عزالدین را حاکم جزیره در آن شورش
و آشوب بدست یکی از لشکریان افتاد و روان آورا در شکنجه و عقوبت کشید بعد از آنکه مال فراوان
گرفت خدمتش را رها کرده و ملک عزالدین بمشقت بسیار جان از آن ورطه خونخوار بیرون برد
تمامت نواحی مملکت او عرصه نهب و غارت گشت و چند قلعه جزیره را گرفته سپاهیان از نقد
و جهاد را بی نیاز شدند و رایت نصرت انتما بعد از کوشمال اعدا از آنجا نهضت کرده معاودت
نمود و چون آنحضرت از دجله عبور فرمود فرمان داد که تمامت اموال را از اغنام و رجال و بقر و ذلک
بموصل نقل کنند و آنها در جهل کشتی بمدت ده شبانروز از آب گذرانیده بر اردوی همایون رسانیدند
ذکر توجه پادشاه گیتی ستان بجانب ماردین نوبت دوم و ولادت شاهزاده جهانیان الغ بیگ
گورکان چون زمستان بپایان رسید و حمل را بخوبه بیت الشرف خویش خرامید و شهر ها بحر و بر
بعد از فتح جزیره بر توالی التفات براحوال لشکر انداخته بیادگار اسوار ساخت و در غره جمادی الاخر
سنه ست و تسعین لواء ابهت و حشمت بصوب ماردین بر افراخت و امیرزاده میرانشاه کورکان
برسم منقلای از پیش روان شد و احشام و صحرانشینان از حوادث ولگدکوب حوادث شدند و در آذر
ماه مذکور حضرت صاحب قران با سپاه منصور بماردین فرود آمد باطراف و جوانب شهر محیط شد
آواز کورکه و کوس و ولوله در این گنبد آبنوس افتاد و روز دیگر حضرت صاحب قران کامیاب با سپاه
فوج فوج افغان و دو برا و متوجه حصار شدند و قبل از همه لشکر قرار نزد با و نهادند و بیلاد
برآمدند و ساز بهادران دلیر از اطراف و جوانب حمله آوردند و دشمنان راندند و شهر را مسخر ساختند
غافلان از بیم جان روی بقلعه نهادند لشکریان تعاقب نموده جمعی کثیر را کشتند و بسیار زنان ماه
و دختران خورشید منظر در زیر دست و پای دواب هلاک شدند و بسیار از تشنگی قالب تهی کردند
و چون ظفر انتساب اموال بحساب بدست آورده در پای قلعه بجنگ اشتغال نمودند و آن حصاریست
در نهایت استواری و محکمی بر سر کوهی بلند واقع شده و مغفار بلند آسیا آسا از آن قلعه نشیب می آید
و شعرا و بلغا منثورات و منظومات خویش متانت و حصانت آن قلعه اشارت کرده اند و آن حصار
بقلعه شهبا تعیین فرموده القصه بهادران و دلاوران سپاه فیروزی نشان آن روز تا شب آتش رزم
و پیکار افروختند و چون خسرو سپهر احتشام نقاب ظلام در روی کشید دست از جنگ باز داشتند

در احوال حصار توقف نمودند و روز دیگر بالا رفته هر که برآمد و درون قلعه رفته بود و پناه بکمرها
گرفته فرود آوردند و ارباب حصار چون قوت سرپنجه لشکر نصرت شعار مشاهده نمودند
خوف و خشیت بضمائر ایشان استیلا یافته تضرع و زاری آغاز کردند و بجان زینهار خواستند و
حضرت صاحب قران دولتیار از پای قلعه باز گشته بر اردوی همایون نزول کرد و اهالی ماردین
نقود و اموال و پیشکشها بیرون فرستاده باج و خراج را متقبل شدند و از اتفاقات حسنه که مردم آن
سرزمین را دستگیری کرد آن بود که در اثناء تضرع و تخشع ایشان ایلچی از جانب سلطانیه سرای ملک خانم
رسید خبر رسانید که روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ست و تسعین و سبعمائه امیرزاده
شاهرخ در قلعه سلطانیه حضرت رب بی نظیر و بخشنده بی منت فرزندی ارجمند ارزانی داشت
و جمله منجمان از مراسم احتیاط چنان معلوم فرمودند که هنگام ولادت برج اسد بافق شرقی مستقیم
راس آفتاب منطبق بوده و صاحبش آفتاب در حمل که نهم شاهزاده است قرار داشته
اسد طالع آمد خداوند زور کز و دیده دشمنان گشت کور شرف یافته آفتاب در حمل
کرا بینی از علم سوی عمل از استماع این بشارت مواد ارتیاح و مسرت حضرت صاحب قران
گردون منزلت روی در ازدیاد نهاد و شعله خشم جهانسوز که بفلک اثیر رسیده بود بکلی
تسکین یافت و شکرانه این عطیه کبری از سر جرایم ارباب ماردین گذشته بلکه مالی که قبول
نموده بودند هم بایشان بخشید و زمام حکومت آن ولایت را در قبضه اقتدار سلطان صالح باز داد سلطان
عینی نهاد و از آنجا عنان عزیمت و راه ها بخش کرده عازم تبریز شد و شاهزادگان و امرا و نوئینان
هر کس براهی باز گشتند و نفس همایون از راه سورمان عبور نموده چون بکنار شط رسید امیرزاده
میرانشاه را جهت ضبط آن ولایت بالای آب دجله بر سبیل تعجیل روان ساخت و خود از آب
گذشته در مرغزاری که طیب نسیمش از باد بهشت نشان میداد نزول فرمود و عزیمت آنکه متوجه
الدنا گی شود ذکر فتح قلعه حامد مضرب خیام اقبال صاحب قران گردون اقتدار هنوز از آن مرغزار
کوچ نکرده بود که از نزد شاهزادگان کامکار امیرانشاه گورکان محمد سلطان بهادر ایلچی رسانید
خبر رسانید که اهالی حصار قراجه قامیشی آمد که بحامد اشتهار یافته بمحکمی قلعه مغرور شده اظهار
سرکشی میکنند و آنحضرت فی الحال امیر جهانشاه در مقدمه روان فرمود خود با مجموع سپاه از عقب در
حرکت آمد و لشکریان از آب دجله که در آن موسم بغایت تنک میباشد عبور نمودند و بظاهر آن قلعه
فرود آمده طناب دو طناب کشیدند و آن حصاریست که در رفعت با ایوان کیوان لاف همسری میزند
و در متانت با سد سکندر دعوی برابری میکند آنرا تا اوج زمین فرو برده اند و دیوار آنرا تا اوج
علیین برآورده اند و مجموع بارۀ آنرا از سنگ تراشیده ترتیب داده اند و بغایت استوار ساخته و عرض
دیوارش بمرتبه ایست که در بالای آن دو سوار پهلوی یکدیگر توانند راند و بر سر باره هم از طرف شهر و
هم از جانب بیرون مقدار قامت شخصی بلند از سنگ تراشیده برآورده اند و بالای آن پوشیده بر طرف
آن از جانب بیرون باز دیوار سنگین مرتب گردانیده اند و برجها بیان ساخته سنگ انداز ها

از آن گماشته اند تا در وقت شدت حرارت هوا و هنگام سورت سرما خلایق در آنجا آسوده
توانند بود و در اندرون حصار دو چشمه آب خوشگوار جریان دارد و چند باغ معتبر باشد و در آن
قلعه است و از بناء حصار حامد تا زمان محاصره حضرت صاحب قرانی آنرا مدت چهار هزار و
سیصد سال بوده که در عرض آن اوقات هیچکس بقهر و غلبه بر آن استیلا نیافته مگر خالدان ولید
که در بدایت اسلام بعد از مدت طول محاصره از ممر آبی که از شهر بیرون می آید به پنهانی در آمده بود
و بر آن موضع مستولی شده القصه چون حضرت صاحب قرانی بحصار حامد رسید روز دیگر سوار
شده لشکریان را بر محاصره تخصیص نموده و سپاه ظفر پناه حوالها و حصارها پیش برده بجنگ اشتغال
نمودند و هر چند از بالا سنگ میریختند پای ثبات و وقار بهادران جلادت آیین از جای خود
متزلزل نشد و آنحضرت فرمان داد تا عثمان بهادر و سید خواجه بهادر و ارغونشاه هر یک برجی
را نقب زده راه آمد شد مهیا ساختند و ارغونشاه پیش از همه بتعجیل برآمد و لشکری از اطراف و
جوانب حمله آورده قلعه را که در مدت چهار هزار سال هیچکس بزور بازو دست بدان دراز نکرده بود
در دو سه روز مسخر ساختند و در حصار ریختند قلیل و کثیر و نقیر و قطمیر آنرا غارت کردند و بسیار
آنجا در نقبها رفتند و ناپدید شدند کسی از ایشان نشان نیافت و بموجب فرمان بیلداران با تبرها و
میتینها بالای برج رفتند و بتخریب آن مشغول شدند و چون از غایت استحکام بر آن عمارت
فرصتی دادن و زمانی در باز نمیایست که این معنی میسر شود اندکی از سرهای شرفات افکنده دست
از آن باز داشتند و از آن موضع کوچ کردند و در اثنای او زنکی بیابانی بر سراپرده اعلی آمده معروض داشت
که سقی صوفی دل دکرکون کرده است منکوحه زد بر حسب فرموده او را در زمان حامل ساختند و بعد از
پرسش بگناه معترف شد و جمعی را که با او در آن باب اتفاق داشتند نام برد و حال آنکه حضرت
پادشاه عطابخش جرم پوش امثال این حرکت بکرات و مرات از وی مشاهده فرموده بود و ذیل عفو
ما غماض بر آن پوشیده و در برابر اعمال ناپسندیده او مراحم خسروانه و صنوف نوازش ارزانی داشته
او را امیر تومان ساخته بود و در برانداز بعد از اولاد و احفاد پادشاه جهانگشای چنگیز خان
کسی بزرگتر از او نبود و چون بتجدید آن اندیشه خطا از وی ظاهر گشت حضرت صاحب قران
بقید او و مریدش فرمان داد و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که جمعی را که با او اتفاق نموده بودند
بیاسا رسانید ذکر توجه حضرت صاحب قران بجانب الدنا گی و فرستادن بعضی از شاهزادگان
باطراف حضرت فرمان ده با استحقاق بعد از فتح حامد متوجه الدنا گی شد و در ملک
مهربان گوتوالان قلاع و سرداران بقاع حلقه اطاعت در گوش افکنده بر اردوی همایون شتافتند
و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نمودند باج و خراج قبول کردند بلکه از او تقبل مبلغی خطیر
بخزانه عامره فرود آوردند و چون سیهر باردوی زمین انمیا قارقین گذشت راه ها تعیین نموده
پنجره بیان مقرر کرد ارسلانید امیرزاده محمد سلطان را جانب یرلیغ ارجیش روانه داشت و رایت ظفر پیکر
از راه سیواس بجانب صحرای موش در حرکت آمد و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب نصرت انتساب
بود

بود با آنکه موسم بهار بود از شدت سرما و کثرت برف اسپ و شتر و استر بسیار در آن عقبهای بلند
که پیش آمد تلف شد و روز سه شنبه یازدهم رجب از تمام عقبات دشوار و راههای ناهموار عبور
فرموده صحرای موش مضرب سرادقات جلال گشت و امیرزاده میرانشاه و امیرزاده محمد سلطان
در آن محل بر اردوی اعلی پیوستند و حاکم سلس حاجی شرف که در مجموع ولایت کرجستان بجنس
اخلاق متفرد و طاق بود در آن موضع بشرف پای بوس استسعاد یافته اسپان بادرفتار بکذرانید
و از آنجمله اسپی کمیت بود که با تمامت اسپان نامدار حاکم ولایات اطراف که برسم پیشکش آورده بودند
دوانیدند و بر همه سبقت کرفت و حضرت صاحب قران خدمتش را منظور نظر اشرف گردانیده
مملکت او را با دیگر ممالک و ملحقات بروی مسلم داشت و تمامت قابلیت حاجی شرف را بخلعت
طلادوز و کمر و شمشیر زرین مشرف ساخت و سقی صوفی را بدو سپرد تا در قلعه سلس حاجی را
بخلعت طلادوز محفوظ و مضبوط دارد و در خلال این احوال محمد درویش برلاس را با طایفه
از سپاه ظفرپناه بمحاصره قلعه آلنجق فرستاد و چون قرا یوسف و احشام ترکمان از اوده سوه
بتغان دنکار فرار بر قرار اختیار نموده بودند حضرت صاحب قران ممالک ستان دیار بکر
مشورت فرموده راهها بر ایشان قرار گرفت که جمعی را به تکامیشی ایشان فرستند و آنحضرت برهان اغلان
را با شلیغ سپاه گردانیده ایناغ اغلان و جهانشاه بهادر را با دیگر سرداران مصحوب او ساخته از صحرای
موش در عقب دشمنان فرستاد و فرمان داد که تا آنجا که میسور و مقدور باشد بروند و عنان باز
نکشند و در دفع شر فتنه ایشان سعی و اهتمام تمام نمایند و نفس همایون چند روز در آن صحرا توقف
نموده بجهت استیصال طایفه که تا غایت خویشتن داری شعار خود ساخته بدرگاه گیتی پناه نشتافته
بودند امیرزاده میرانشاه را با لشکر بهرام انتقام فرستاده و فرمود که هر که بقدم اطاعت و انقیاد پیش
آید او را از باس و سطوت خویش ایمن گردانند و آنکه متمرد و زند و ولایت و الوس وی بباد تاراج
دهند و از دقایق سیاست نکته فرو نگذارند و بعد از فراغ از گوشمال اعدا بجانب قلعه آلنجق رفته
در محاصره آن سعی و اجتهاد مبذول دارند و یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که نواجیان باطراف
ممالک محروسه روند و لشکریانی که از نسامن کان جمع کرده بدرگاه گیتی پناه آورند و ایشان بر حسب
فرمان روان شدند در اکناف و اقطار جهان جهت استجماع عساکر کردون ماثر متفرق و پراکنده شدند
و رایات فتح آیات از صحرای موش در حرکت آمده بجانب الدنا گی باز گشت و حضرات ابهت سمات
سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر آغایان و خواتین که در سلطانیه بودند در این ولا از آنجا بیرون
آمده متوجه اردوی اعلی شدند و چون حوالی اخلاط محل کستانیدن بساط جلالت مناط شد و از
میدلی چون در زمره دولتخواهان قدیم انتظام داشت بدرگاه گیتی پناه شتافته شرف
زمین بوس دریافت و پیشکشهای مناسب گذرانیده در محل قبول افتاد و عرق عاطفت و مرحمت
خسروانه در حرکت آمده اخلاط را با آن ولایت بدو سیورغال کرد و حضرت صاحب قران در آن
بیابان میل شکار کرده ملازمان رکاب نصرت انتساب بمقدمات آن مشغول شدند و بعد از آن دو

روزی چند که بهم رسیده آهوی سفید و غوچ و میش کوهی و گوزن فراوان افکندند و چون
مدت یازده ماه شاهزادکان و خواتین آنحضرت جدا مانده در سلطانیه اقامت داشتند
در این ولا که خبر آمدن ایشان بسامع علیه رسید شعلهٔ اشتیاق زبانه کشیده براه اوج کیساد (?)
در حرکت آمد و در اثناء راه ملاقات واقع شد چون آمال ممکنات از رشحات فیض سحاب
افضال حضرت صاحب قران دیان و برومند گشت و از تذکیر واقعهٔ جگرسوز امیرزاده عمر
شیخ بهادر حزن و الم بی پایان بر خاطرها استیلا یافته شاهزادکان ما را و مؤمنان مراسم
تعزیت تازه ساختند آخر الامر چشمها از گریه باز ایستاد و زبانها از ناله خاموش شد و بمقتضی
کلمهٔ الانسان مرکب من السهو و النسیان آن شکوفهٔ حدیقهٔ سلطنت بر خاطر دوستان و بدخواهان
فراموش گشت و حضرت صاحب قران مظفر لوا برسم التفات بر انتظام امور مملکت انداخته
قمع و استیصال اعدا را وجههٔ همت ساخته بفور (?) در خواجه آبتو قارا بدر محمد درویش برلاس
که محاصرهٔ قلعهٔ آلنجق میسور فرستاد و بنفس سعادت قرین متوجه قلعهٔ آیدین شد اهالی
قلعه مال قبول کرده هرچه داشتند از صامت و ناطق بیرون فرستادند و با عیال و اطفال
بیرون آمده و فریاد الامان بآسمان رسانیده منهاج اشرف حضرت صاحب قرانی که منبع
عدل و انصاف بود ایشان را از بیرون آمدن معاف و معذور داشت و از آنموضع باز گشته
و شب در میان کوچ کرده باوج کلیسا نزول کرد و مقارن این حال والی اذربیجان طهرتن که
سوابق اخلاص بلواحق اختصاص جمع داشت با عطایا و هدایا بپایهٔ دولت سعادت انتما رسید
و آنچه آورده بود بنظر کیمیا اثر رسانیده بعنایت بی پایان و عاطفت بیکران اختصاص یافت
**ذکر فتح قلعهٔ اونیک** چون اکثر حکام و سرداران اطراف و کوتوالان قلاع بقدم اطاعت
پیش آمده روی نیاز بر ساحت بارگاه پادشاه عالم مطیع جهان مطاع نهادند و مصر پسر قرا محمد
ترکمان که حاکم قلعهٔ اونیک بود نیامد خاطر خطیر شهریار جهانگیر متوجه تسخیر آن حصار شده
امیرزاده محمد سلطان را در مقدمه روان کرده و از عقب براه دیگر بعد از آن در حرکت آمده
حضرت صاحب قران سپهر احتشام شعبان یشتواز (?) امیرزاده محمد سلطان باعلام رسید فی الحال
لشکر خلق در انداختند و بمساعدت دولت روزافزون پادشاه زمین حصار را (?) باستحکام
با خاک یکسان کردند و مصر با اتباع بسر قلعهٔ کوه تحصن نمودند بهادران سپاه ظفر پناه آن پیاده
کشته و نردها و چوبها کنده و فی الحال بکمرها بر آمده نزدیک بدروازه رسید صاحب
جوش و خروش گوید **بیت**
پیاده روان شد بکردار پیل • سوی مصر مانند دریای نیل
سپه چون بقلعه رسیدند تنگ • بر آمد ز هر جانب کوس جنگ • فوجی ز هر گوشه بگماشتند
عراده ز هر سو بر افراشتند • که هر کس که جنبد فراز فصیل • بناوک زنندش که گردد قتیل
فراز کمرها سیاه پلنگ • سپاه انجمن شد بآیین جنگ • چو مژگان خوبان دو صف برده ساز (?)
یکی در نشیب و دگر در فراز • روز دیگر مصر پسر و نایب خود را با تحف پادشاهانه بپایهٔ سریر اعلی

فرنشاد

فرستاد و عرضه داشت که بنده فرمان بردارم اما از مهابت چتر فلک فرسای یارای بیرون آمدن
ندارم اگر این نوبت امان یابم تا از سر اطمینان خاطر بخدمت شتابم غایت بنده نوازی باشد و
حضرت صاحب قران کشورستان فرستاده را نوازش فرمود که آنچه مصر فرستاده مقبولست
و با او بگویید که از سر جریمه اش در گذشتیم اما باید که زودی بیرون آید تا اثر عنایت ما شامل حال او
گردد و ایشان باز گشته بقلعه در آمده این سخنان با وی گفتند مصر از طالع ضعیف و بخت بد
کلمات نیکخواهان بسمع رضا اصغا ننمود و اهل قلعه دست بتیر (?) و کمان باز برده جنگ آغاز کردند
روز دیگر امیر طهرتن پیش رفته و مصر را از طریق مصلحت اندیشی نصیحت کرده گفت این چه سودای
فاسد و خیال باطل است که بدماغ راه داده و با پادشاهی که سلاطین آفاق در مقام خدمتکاری
غاشیه کش او آمده خلاف و نزاع پیش گرفتی و هیچ نمی اندیشی که مهم بچه سرانجام کند و از عهدهٔ این امر
خطیر چگونه بیرون توانی آمدن از استماع این کلمات خوف و هراس مصر زیادت شد و باز
پسر خود را با سنکلش که از خویشان نزدیک او بود و از دلاوران آن سرزمین بمزید جرات و
جلادت امتیاز داشت با اسپان بادرفتار بیرون فرستاد و ایشان بزبان تضرع و استکانت
درپایهٔ سریر اعلی عرضه داشتند که مصر امیدوار است که آنچه سابقا التماس نموده بشرف انجاح اقتران
یابد حضرت صاحب قران کامکار دانست که مصر داعیه ندارد که بخدمت شتابد لاجرم یرلیغ واجب
الاتباع او نفاذ یافت و بهادران لشکر منصور در ظلمت شب پای کمر رفته تا روز جنگهای عظیم
کردند و در اثناء حرب و قتال از حصار تیری انداخته بودند که بر آن چیزی نوشته مجمل مسطور
آنکه میان مصر و سنکلش خویشی نزدیک و استظهار در باب این قلعه و اصحاب این بقعه بدوست
اگر خدمتش را مقید کرده اند فردی تمام با حال مصر عارض راه یابد و حال آنکه بر ضمیر انور پادشاه
هفت کشور از غث (?) این معنی پرتو انداخته بود و روز دوشنبه حضرت صاحب قران پسر مصر را
نزد خود طلبید و او در خدمتش نه سالکی بود و در حرکات سن بحسن تقریر و حرکات موزون
و کلمات و تقریب از ابناء زمان داشت و آن کودک چون بپای تخت رسید روی بقدم همایون
بندگی حضرت نهاد و زانو زده بعبارت دلپذیر چون پدر خویش خواهش نمود و عرضه داشت
که اگر پادشاه از سر قتل او درگذرد من بروم و سعی کنم که با شمشیر و کفن بدرگاه شهریار زمین آید
آنحضرت فرمود که هر چند خون پدر تو ریختنی است بتو بخشیدم بشرط آنکه نزد ما آید و حضرت
صاحب قران از روی ترحم و مهربانی خلعت فرزندی از فرزندان را در بر مصر پوشانید و حمایل کمر
از شاهزادگان را در کمر دیگری او بست و او را با جمعی از ملازمان با اسمالت نامهٔ مشتمل بر عنایت
و عاطفت بیکران نزد پدر فرستاد و او را چون بدین هیأت بقلعه درآوردند اهالی آن بقعه
در جوش و خروش آمده زبان بدعاء دولت ابد پیوند بکشادند و مقدم بندگان عتبهٔ علیه را بقدم
اعزاز و احترام تلقی نمودند و مصر آنجماعت (?) خلعتهای فاخر و زر و جواهر داده باز گردانید اما از
غایت دهشت و سراسیمگی بمقصد نرسید و زهره نداشت که قدم از حلقه بیرون نهد و خود را

پای درگاه فلک اشتباه رساند تا نفس بی بدن از آن مهلکه برهاند و چون مصر در آمدن تأخیر و تسویف
جایز داشت حضرت صاحب قرانی فرمان داد که ساکنان قلعه را ویران ساختند و در اثناء این
اوقات مادر مصر با تحف و پیشکش از حصار فرود آمده روی نیاز بر خاک عجز و مسکنت نهاد و
بزبان استکانت معروض داشت که پسر من بندهٔ ایست از بندگان این آستان او را چه حد آن باشد
که در مقابل خدام عالیمقام آید لیکن از غایت خوف و خشیتی که بروی استیلا یافت دست و پای مهر (?)
و امحی جای آن دارد که شکوه این کوه که ملازم رکاب مهابت انتساب اند زهرهٔ شیر ژیان آب شود
اگر مصر خوف و هراس بخود راه دهد عجب نباشد چه در دنیا بیلان الجوق ترکمان حضرت
صاحب قران او را خلعت داده و نوازش فرموده گفت اگر پسرت بجان و مال دلبستگی دارد
باید که زود بحضرت ما شتابد و الا هر چه ببیند از خود ببیند و اهل حرم و سراپلان (?) خاص و عموما (?) آغا
و دیگر خواتین مادر مصر را دیگر خلعتهای فاخر بخشیده گسیل کردند و چون بقلعه در آمد کیفیت حال
با پسر در میان نهاد و مصر از غایت شقاوت و ادبار بر عصیان اصرار نمود و فرمان واجب الاذعان
نفاذ پیوست که استادان هنرمند در برابر قلعه عمارتی بلند سازند و در اندک زمانی بدان استیفا (?)
نموده بنامی رفیع تر از آن حصار باتمام رسانیدند و از ضرب سنگ عراده و منجنیق محصوران را به
آوردند و چون پانزده روز از رمضان بگذشت ملک آب بر ربیه (?) رسید که مصر بی تاب شد مجموع
رخت را از قلعه بیرون کرد و اکثر کاخ و ایوان قلعهٔ اونیک از زخم سنگ با خاک یکسان گشت
آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد • و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد • و از اضطرا(ب)
و پریشانی باز مصر نایب خود را نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاده تضرع و زاری از سر گرفت
و شاهزادهٔ جوانبخت او را بپایهٔ سریر اعلی رسانید از آشفتگی مصر و سراسیمگی کلمهٔ چند معروض داشت
آنحضرت فرمود که اگر بدر شتابد آسیبی بدو راه نیابد و بر حسب فرمان فرستاده را خلعت
پوشانیده باز گردانیدند و آن شخص با مصر ملاقات کرده آنچه دیده و شنیده بود باز گفت و بزبان
گذرانید که مصلحت در بیرون آمدنست حرارت مصر تند در مرتبهٔ بود که زلال نصیحت تسکین نیابد
و همچنان خویش بر مهم خویش مصر بوده حرکة المذبوح میکرد و بهادران سپاه ظفر پناه بر آن کمرها
بالا رفتند و قبل از همه بهادر سمت (?) خواجه شاهین در هوای تسخیر قلعه روان نموده با هفت نفر در
شب تاریک بکمر بلند بر آمد و در آن محل مرتفع آتش بر فروخت جماعهٔ عرق قابلیت بهادران نصرت
نشان در حرکت سیلهای مخالفان اطلاع یافته سر راه بر ایشان بگرفتند شب تاریک بود و کمرها
باریک جنگی عظیم شد و امانشاه زخمدار شده بازگشت ارغونشاه با طایفهٔ دلاوران دشمنان را
مانع بر موضعی که ارتفاع آن سیصد گز زیادت بود بر آمدند و بدیواری رسیده و زیر بارو را خالی
ساخته بر سر چوبها باز داشتند و مصر بر این قضیه مطلع شده خود را غریق سیل فنا دید و نوکرانش
چون سیل بلا بجوی تیر محیط یافتند از وی اعراض نمودند و اسلحهٔ جنگ از بدن افکندند راه گریز جستند
و مصر در روز جمعهٔ غرهٔ شوال دل (?) از ملک و مال برگرفته مادر را با پسر بار دیگر بیرون فرستاده

وایشان

وایشان به تقبیل قوایم سریر حضرت مستسعد (?) شدند زبان بدعا و ثنا بکشادند و آن صورت جان روی
بخاک نیاز نهاده زاری و فغان بآسمان رسانیدند و از سر سوز و گداز برای پسر امان خواست
مراحم پادشاهانه شامل حال او شده فرمود که خون او را بتو بخشیدم اما باید که همین لحظه بیرون آید
و اگر در آمدن تعلل نماید خون چندین هزار خلایق بعد از تسخیر قلعه در گردن او خواهد بود مادر
مصر اندیشناک باز گشت و از صورت قضیه پسر را اعلام داد مصر روز دیگر با شمشیر و کفن بیرون
آمده بامیرزاده محمد سلطان التجا نموده پیشانی بخاک نهاده گفت اگر شاهزاده خونم را در خواست
نماید مدة العمر وظایف شکر بندگی بجای آورم و تا زنده باشم بمراسم خدمتکاری و جانسپاری
قیام نمایم شاهزادهٔ جوانبخت مصر را امیدوار کرده بدرگاه عالم پناه آورد و کلمات
او را معروض داشته شفیع جانبری گشت و حضرت صاحب قرانی خون مصر را بشاهزاده بخشید
از سر گناه او درگذشت لیکن یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که سلطان عیسی والی ماردین و مصر را
بسلطانیه برند و سلطان عیسی را در آن موضع توقیف نموده مصر را ابرقند (?) فرستند ملازمان
موکب همایون بموجب فرموده عمل کردند و حکم شد که تمامت آلات و ادوات حرب و جنگ
که در قلعهٔ اونیک بود بیرون آوردند و امیر التمش بمحافظت آنجا منسوب گشت **ذکر مراجعت حضرت
صاحب قران ممالک ستان و فرستادن لشکر بجانب گرجستان و ولایات امیرزاده ابراهیم سلطان** شهریار گیتی کشای
کشورگیر و خسرو زمین فرمای اکلیل و سریر بعد از تسخیر قلعهٔ اونیک پنج روز در آن موضع
بساط نشاط گسترده داد عیش و طرب داد و چون از لهو و لعب سآمت و ملالت روی نمود
از آنجا مراجعت فرمود و روز هشتم ماه شوال در اثناء راه جناب امیر حاجی سیف الدین از جانب
ماوراء النهر آمده مهمات ملکی معروض داشت و حضرت صاحب قران در جایکه نزول نموده
رمضان (?) بود فرود آمده چند روز توقف فرمود و روز دوشنبه هژدهم ماه مذکور فرمان داد
تا طوی عظیم ترتیب کردند و در آن طوی امیر طهرتن را بمنشور ولایت ارزنجان و نواحی آن بلند
پایه گردانید و بکلاه و کمر مرصع اختصاص داده روانه ساخت و امیر یرلک چاکو پیشانیان را بطالیقه (?)
آذربلدان (?) بر خاستجوی بقلعهٔ آیدین رفته بود و بآنجا رسیده در باب محاصره و جنگ (?)
نمود و حاکم قلعه امیر بایزید چون تسلط سپاه منصور مشاهده کرد دانست که همهٔ اهل حصار
پایمال حوادث روزگار خواهند گشت لاجرم حیلهٔ اندیشیده امان طلبید و التماس نموده عهد کرد
که اگر لشکر دست از محاصره باز دارد و از پای حصار برخیزد من بیرون آیم امیر یرلک التماس او
مبذول داشته و از آنجا برخاسته قریب بآن موضع در محلی نزول کرد امیر بایزید بجانب امیر یرلک
را اعلام کند (?) هنگام سحر از حصار بیرون آمده متوجه درگاه عالم پناه گشت و چون بپایهٔ سریر همایون
رسید منظور نظر عاطفت و مرحمت شد و حضرت صاحب قرانی را ولایت آیدین بدو بخشید با آل
تمغا و خلعت خاص و کمر زرین خدمتش را باز گردانید و ایلچی فرستاده امیر یرلک را باز خواندند و در خلال
این احوال برهان اغلان و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و امیر عثمان بموجب فرموده از راه

اتفاقا با لشکر گران متوجه گرجستان شدند و آنحضرت بنفس همایون از جنگلستان الباقی عازم آن صوب
شد لشکریان ظفر قرین از اعدا دین هر کرا یافتند قتل و غارت میکردند حضرت صاحب قران
کامکار با شاهزادگان رفیع مقدار و امراء نامدار چون بشهر قارص رسیدند در ظاهر آن که صحرایی دلکش
و منزلی بغایت خوش بود فرود آمد و از جمله فتوحاتی که در آن اوان روی نمود آن بود که اختر
مبارک فال از افق جلال طالع گشت یعنی در روز پنجشنبه سه شنبه بیست و ششم شوال سنه ست و
تسعین و سبعمائه حضرت ملک مثال امیرزاده شاهرخ را فرزندی سعادتمند و برادر هم سلطان
موسوم آمد و بانوی عظمی کس فرستاده خاطر خطیر پادشاه جهانگیر را از ابتهاج این بشارت
فرحناک و مسرور گردانید و مدت بیست و یک روز بجشن و سور و لهو و سرود گذرانیدند و حضرت
صاحب قران با کمال مسرت و شادمانی از مرغزار قارص کوچ کرده در دشت مینک گول فرود آمد
و در آن موضع امرا و بهادران که بغزو گرجستان رفته بودند و قلاع و بقاع آن ولایت را فتح کرده با
غنایم موفور بازگشتند و بعز بساط بوس فایز شدند و بار دیگر طوی کرده بر سر اشته فسیح عریض
نزول فرمود ذکر رفتن شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر بجانب سمرقند برحسب فرمان
متوجه حضرت صاحب قران در کبوستن بار دیگر بطرف گرجستان در بیست و یکم ذی قعده
سال مذکور خاقان مؤید منصور فرمان داد که امیرزاده شاهرخ بطرف سمرقند رود و بضبط و ربط
مملکت قیام نماید و چون شاهزاده مشار الیه عزم رفتن کرد آنحضرت اشارت فرمود که محمد
سرا ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و آغایان با اغروق در مرافقت آنجناب تا سلطانیه روند
و ایشان در آن موضع توقف نموده شاهزاده متوجه مقصد گردد تو رباعی سلطنت حزم و با
حرمت برحسب فرموده در حرکت آمدند و بعد از رفتن آنجماعت بار دیگر داعیه احراز فضیلت
جهاد از خاطر انور پادشاه بحر و بر سر زد لاجرم عنان عزیمت بجانب گرجستان که بغزاء قلقا الملوق
اشتهار دارند منعطف ساخت و ایشان بقلل جبال و مواضع استوار پناه برده بودند سپاه
جلادت شعار بکوهها بالا رفته در باره آن بیدینان قتل و غارت بتقدیم رسانیدند و مظفر
و منصور بدرگاه عالم پناه معاودت نمودند و حضرت صاحب قران شکارکنان مرفه تا بتفلیس
که معظم ترین بلاد گرجستان و دار الملک سلطانان ایشانست رسید و از آنجا بازگشته بولایت
شکی آمد و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه را با جمع امرا بر سبیل ایلغار باطراف آن ولایت
فرستاد تا هرکه از در ایلی در آید ابواب عاطفت و عنایت بروی او مفتوح کرده و هرکس که مخالفت
نماید بنیاد او براندازند و ایشان برحسب فرموده عمل نموده مجموع کوه و دشت برتاز و غارت
کردند و ایل و الوس آن نواحی را کوچ ساخته بارد وی همایون رسانیدند و امیر شیخ نور الدین
بسر سار بوغا با لشکر سنگین بکوهستان روان فرمود و ایشان چون بکوهستان در آمدند سیدی
علی شکری حاکم آن موضع ملک و مال را وداع کرده از خوف جان روی بگریز نهاد و شیخ نور الدین
آتش نهب و تاراج در کوهستان زده با غنیمت فراوان بدرگاه حضرت صاحب قران بازگشت و
در خلال این احوال اخبار از جانب شروان آمد خبر آورد که لشکر توقتمش خان با شلیغ ایشان علی اغلان
و الیاس اغلان و جمعی دیگر از شاهزادگان جوجی نژاد و امراء بدیهاد از دربند گذشته بعضی از ولایات
شروانشاه را که باج گذار و فرمانبردار آنحضرت بود تاختند حضرت صاحب قران فی الحال بجانب
ایشان در حرکت آمد مخالفان چون از توجه رایات ظفر نگار خبردار شدند فرار بر قرار اختیار کرده
از آن مهلکه جان بکنار کشیدند و آنحضرت حسب قشلاق در محلت نزد محمود آباد نزول فرموده
قبه سرادق جلالت نشان را باوج کیوان برافراشت و از آنجا سرعتی را بطلب حرمها و اولاد صغار
سلطانیه فرستاد و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و فرزندان عالی مکان برحسب
فرمان روان شدند و منازل طی نموده و از آب کر گذشته سعادت دستبوس حاصل کردند و در آن
اثنا امیرزاده پیر محمد و امیرزاده سلطان ظاهرا بطوی نهضت نموده و عنان ارادت بسوی اعلی نهاد و چون بموضع
بر آبی رسید حق سبحانه و تعالی موی را پسری ... ارزانی فرمود فرزندی زیادت کرد اند و حضرت
صاحب قران این خبر استماع کرده آن پسر را ابجل نام نهاد و امیرزاده پیر محمد و امیرزاده
عمر شیخ بحسب اشارت علیه امیر سونجک و حسین حبدار و علی بیک و عیسی را با لشکر خاص
روان شدند در این مقام بعز بساط بوس سرافراز گشت ذکر احوال سلطان احمد بعد از قربت و
جلوس او بار دیگر بسریر سلطنت سلطان احمد جلایر چون از نهیب لشکر فیروزی اثر گریزان شد بجانب
حلب میل نمود و اعیان و اشراف آن دیار بموجب اشارت سلطان برقوق که در آن ایام فرمان
فرمای مصر و شام بود در اکرام و احترام خدمتش مبالغه کرده آنچه مایحتاج او بود آماده
و مهیا داشتند و سلطان احمد چند گاه با پیکی بیکران عرب در ولایت حلب بسر برد و دو تن
مرسا برقوق ایلچی نزد او فرستاده خود را بندۀ و خدمتکار خواند و پیغام داد که ملک و مال
حکم مشارکت دارد بلکه بر مجموع آن اکنون تملک میکند هیچ مضایقه نیست سلطان احمد فرستاده
را اسب نامدار و خلعتی نفیس و قمر و کمر مرصع داده عازم دمشق گشت اکابر آن بلاد سلطان
را با کمال عزت فرود آورده اسباب ضیافت ترتیب دادند و چند روز در آنجا بنشاط و
خرمی گذرانید روی بمصر نهاد و چون نزدیک بقاهره رسید ملک برقوق بنفس خود تا استقبال
او نموده باید دفعش را از دور خیوک کنرانید و صدو سی اسب تازی و سه جامۀ طلا
دوزی پیشکش کرده سلطان را بقرب خود بیل در موضع نزهه فرود آورد و هر روز نعمتهای
عزیز و ماکولات لذیذ نزد او میفرستاد و سلطان احمد برکات بسیار در مصر بانو داد و چون ایام
ضیافت بنهایت انجامید در امور مملکت مشورت نمودند و بنا بر آن قرار گرفت که سلطان احمد
با لشکرها متوجه حلب گردد و ملک برقوق در عقب او نیز بیاید کرده و سپاهی عظیم آراسته گردانید
سلطان را گسیل کرد و سلطان احمد چون بحلب رسید شنید که حضرت صاحب قران ممالک
شام از غزو گرجستان مراجعت نموده عنان عزیمت بجانب دشت قپچاق معطوف ساخته است
و بنابراین مصریانرا حذر خواهی کرده بازگردانید و از حلب متوجه دار السلام بغداد شد و خواجه محمود
شهره را ادی بغداد را گذاشته بطرف بیغی شتافت سلطان احمد در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمائه
بار دیگر بر تخت عراق عرب تمکن یافت کفتار در لشکر کشیدن صاحب قران بجانب دیار شمال
و وقوع محاربه بزرگ با توقتمش در اوان نوروز زمستان که سلطان عدالت شعار بهار با سپاه ریاحین و بهار
فرمان فرمود بر خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تابش شهریار جهانگیر خطور نمود که توقتمش خان را جهت دار الملک شمال
بنیاد دهد تا دیگر بار پای از اندازه خویش فراتر ننهد و بواسطه این معنی رتق و فتق امور
ظفر پناه ارتباطه همه را انعام و اکرام داد و حضرات عصمت سمات را با اغروق روانه سلطانیه
کردانید و فرمان داد که سرای ملک خانم و تومان آغا با اولاد صغار در سلطانیه بسمرقند روند و
دیگر خواتین در آنجا توقف نمایند و در هفتم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین حدیو آفاق با لشکر
آراسته بجانب دشت قپچاق علم توجه برافراخت و قبل از این حضرت صاحب قران ظفر قرین
شمس الدین مالیغ را که مردی چرب زبان شیرین سخن بود و برنگ و دقایق امور واقف و بر عنایت
و سمین حکایت مطلع و بنا بر ادکلام برحسب مقتضی مقام قادر از محمود آباد با مکتوب مشتمل بر عهد
و وعید و محتوی بر صلح و جنگ نزد توقتمش خان فرستاده بود و او از دربند گذشته در دشت
قپچاق بتوقتمش خان رسید و مکتوب حضرت آفاقی رسانید و سخنان حضرت صاحب قرانی را از روی
نکته دانی و کمال سخن رانی بنوعی تقریر کرد که در خاطر خان موثر و جایگیر آمد و توقتمش خان را میل صلح
و صفا نموده خواست که دست در دامن اعتذار زند و زبان بکلمه استغفار گویا کند و بنا در جست
و با دلایل هواخواهی تمکین دهد اما امراء او که از دانش بهره نداشتند از انعیف سر باززدند و آن بد
آموزان او را بکلمات مزخرف از جاده صواب منحرف ساختند تا در تیه غفلت و بیداء غرور سرگردان
شد در دشت نخوت و غباوت تخم ویل و ثبور کشت و کلمات وحشت آمیز در جواب نامه نوشت
و شمس الدین المالیغ را جامه داده بازگردانید و او در کنار آب سمور بموکب همایون پیوست
و بعد از شرایط زمین بوسی مکتوب توقتمش خان را معروض داشت و از آن جانب آن تا صاحب
آتش خشم جهانسوز حضرت صاحب قرانی اشتعال یافته بعرض سپاه و ترتیب لشکر فرمان داد
و آب سمور در دامن کوه البرز واقع است و از آنجا تا دریای قلزم نیم فرسخ باشد و در محل عرض
لشکر افواج سپاه مانند امواج بحر اخضر در جوش و خروش آمده تسلسل دست چپ در دامن البرز
کوه بود و تسلسل دست راست محیط بر ساحل بحر قلزم لشکری که بر آراستگی و کثرت آن از زمان افراسیاب
تا آن غایت در هیچ موضع هیچکس نشان نداد حضرت صاحب قرانی محفوف بعون و تأیید
آسمانی برابرش کرده ون خرام سوار شد و از بدایت طلوع نیر اعظم تا قرب ظلام بر امن قبله افغان
و جانفشان در مجموع را بنظر احتیاط در آورده و بهر فوجی که میرسید سرداران آنجماعت زانو زده
و زبان بدعا گشاده جنابغند سر اسب میکشید و آنحضرت شرف محمدت ارزانی میداشت
و بعد از فراغ از این امر شاهزادگان و امراء تومانات و قوشونات برحل خود روان شدند و از دربند
گذشته بیک منزل از مساوات توقتمش خان که ایشانرا اساع میگفتند رسیدند و بنوعی اطراف و جوانب
آن روز بر کشتگان را فروگرفتند که از هزار یکی و از بسیار اندکی جان بیرون نبردند و در این اثنا
توقتمش خان را شخصی او رتاق نام بر رسالت فرستاد و آن شخص چون بکنار اردوی همایون رسیده
کثرت از دحام سپاه ظفر پناه دید سراسیمه و حیران بازگشت و به تعجیل تمام بار دیگر بلشکرگاه
خویش پیوست و معروض خان گردانید که امیر تیمور گورکان با سپاه گران اینک رسید توقتمش
خان از استماع این خبر پریشان و هراسان شد و قراینجی را با طایفه از بهادران دشت
قپچاق منقلای ساخته روان گردانید و آنحضرت در موضع ترقی نزول فرموده شنید که قراینجی
با طلیعه تمام در کنار آب ترک منزل گزیده است و صاحب قران کامکار با دلاوران جنگی و نامداران
کزیده شبگیر کرده روی جلادت بایشان نهاد و هنگام صبح از آب گذشته بضرب شمشیر آبدار
دمار از روزگار دشمنان خاکسار بر آورد و از آنجا بشتر رفته کنار آب سونج مضرب اوتاد خیام
نصرت انجام گشت و توقتمش خان با لشکرهای گران برکنار ترک فرود آمده و تو مارها و جرابها
پیش داشته در استواری و محکمی سعی بلیغ نموده بود و چون انهزام قراینجی و توجه آنحضرت آگاه
گشت پای ثبات و قرار او متزلزل شده روی بگریز نهاد و شهریار کامکار با سپاه ظفر شعار
کنار رسیده یکروز از آب ترک عبور فرمود و توقتمش خان باب قوری رسیده توقف نمود و تواجیان
فرستاده بقیه لشکر را طلب داشت و حضرت صاحب قران در بانو الله بواسطه قلت زاد سپاهیان
کنار کنار آب بطرف ولایت حولات در حرکت آمد تا ایشان از غلات آن دیار بهره ور گشته
باستظهار تمام کمر بقلع و قمع مخالفان بندند مقارن این حال قراولان بسامع علیه رسانیدند که
توقتمش خان با شاهزادگان جوجی نژاد و بهادران دشت قپچاق کنار کنار آب در عقب لشکر
منصور می آید حضرت صاحب قران العود احمد بزبان مبارک راند و میمنه و میسره و قلب سپاه
آراسته بازگشت و چون مسافت میان هر دو گروه سمت تقارب پذیرفت آن دو شاه کینه خواه
در برابر یکدیگر فرود آمدند و فرمان شد که بحسب حزم و احتیاط سپاهیان بر امن معسکر همایون
خندق کنند و بچیرها و سندوها آنرا استوار گردانند و بموجب فرموده عمل نموده باشارت علیه
بیرون خندق تخشین خندقی دیگر فروبردند و حکم شد که آن شب کسی از جای خود حرکت نکند
و آواز بر نیارد و مجموع وظایف تیقظ مرعی داشته از شبخون بر حذر باشند و در آن شب
اتباع اغلان از نژاد جوجی خان چهره عهد بناخن بیوفایی خراشیده گریخت روز دیگر که سلطان
ارتفاع از کمینگاه افق بیرون آمده یکسواره در میدان آسمان از عقب دشمنان فلک تاخت
و شمشیر کین از نیام انتقام بر آورده سرش را از مرکب بدن جدا ساخت بهادران هر دو لشکر
نامداران هر دو کشور چون امواج بحر اخضر در حرکت آمدند حضرت صاحب قران فلک شکوه
بنفس خود آفتاب تاثیر بر تعبیه و تنظیم لشکر ممالک ستان کشورگیر پرداخته هفت فوج مرتب
گردانید و فوج بزرگ بوجود امیرزاده محمد سلطان زیب و آرایش بخشید و بمردان صف
شکن و دلاوران مردافکن آنرا استحکام داد و بنفس همایون با هیبت و هفت قوشون آراسته

جون کوه آهن در عقب لشکر قرار گرفت تا اگر خللی از طرفی روی نماید به تدارک و تلافی آن اشتغال
نماید مخالفان نیز از برابر با شمشیرهای آخته و علمهای افراخته پدید آمدند از خروش و
نعرهٔ مبارزان پیل افکن زهرهٔ شیر فلک آب شد و از گرد سم سواران شمشیرزن رخسار مهر و ماه
بی تاب گشت در این اثنا از جانب جرانغار شخصی آمده بسمع همایون رسانید که از دست راست
توقتمش خان جون از شاهزادگان مثل کوبجه اغلان و بیک یارق و دیگر بنیان مثل داود صوفی
در مقابل سپرهٔ انجاب آمده بجنگ مشغول اند و حضرت صاحب قران با قوشونهای خاصه که
ملازم رکاب نصرت انتساب بودند روی بایشان نهاده حمله کردند مخالفان از صولت سپاه
منصور پشت داده روی به گریز آوردند و از جمله بیست و هفت قوشون چپ در پی گریختگان
روان شدند و دشمنان بقتل حق در رسیده باز گشتند و از آنجمله فوجی که ایشان را تعاقب نموده بودند
برخی را کشته بعضی را بحضرت صاحب قران رسانیدند و قوشونات متفرق شده ایشان بیکجای
پیش مانده بآنحضرت حمله آوردند و امیر شیخ نورالدین سادر بوغا و عایت حق و ایادی و جمال
صاحب قران ممالک ستان کرده و از سرجان گذشته فرود آمده و پیاده نفر در این امر با وی موافقت
نمودند و بزخم پیکان دیده دوز ایشان را بر جای باز داشتند و محمد آزاد و برادرش علیشاه و توکل
باورجی هریک عرابهٔ ارابهای اهل خلاف و شغال را گرفته و تند و حرون آغاز آورده
جرا برهم بستند و الله داد با قوشون و فاداد به در رسید و از اسپ پیاده شد و در پهلوی شیخ
نورالدین زانو بزمین نهاده شبه آغاز کردند و حسین ملک قوچین با نعکان و امیر ایتجاکو با
قوشون خود در رسید فرود آمدند و قوشون قول با ایشان منضم شد و استغاثه با قوشون خود
پیش آمد در خدمتکاری کمر بستند و بتوک پیکان ستان کماد جان دشمنان خستند و هرچند
بهادران دشت قبچاق فوج فوج متعاقب رسیدند و حملهای متواتر کرده کوششهای مردانه نمودند
سپاه ظفرپناه را که فرود آمده بتیر انداختن مشغول بودند از جای برنتوانستند گرفت جمعی
حرون در آن معرکه از قضا ملک بحون جوبان یافت و سرهای مبارزان در آن میدان مانند
گوی غلطان شد و امیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه بعد در رسید حمله آوردند و
مجموع بهادران باتفاق متوجه برانغار دشمن شدند و بزخم پیکان آتش و شمشیر خونریز
دست راست مخالف را شکستند و امیر حاجی سیف الدین را نیز که قبل برانغار بود حال صعب
دست داد چه دست چپ مخالف که قبل ایشان عیسی بیک و بخشی خواجه بود بروی حمله آوردند
و غالب آمده خدمتش را در میان گرفتند و او هم دست از جان شسته با نوکران خود از اسپ پیاده شد
و دست جلادت گشاده تیرباران آغاز کردند و دشمنان هرچند در عقب یکدیگر بعد در رسیده به
شمشیر و نیزه بر سر ایشان راندند آن یردلان پای ثبات فشرده مخالفان را بزخم پیکان جگردوز باز
گردانیدند در اثنای این حال امیر جهانشاه با فوجی از سپاه ظفرپناه بمعاونت امیر حاجی سیف الدین
از گوشه درآمد و باتفاق خود را بر قبل دست چپ توقتمش خان زدند و ایشان را جان راندند

کودیکر

که دیگر هوس باز آمدن نکردند و عمر خواجه را قبو قاتیز و ظایف شجاعت بتقدیم رسانید
در مراجعت مقابل خود را از جای برگرفت و امیرزاده رستم پسر شاهزادهٔ مرحوم عمرشیخ بهادر
بحملهٔ آتش آهنگ خرمن شوکت مخالفان را بسوخت و نام پدر مرحوم خود را در صغرسن به شجاعت
اشتهار زنده ساخت و یعلی بیک از جملهٔ مخصوصان و مقربان توقتمش خان با برادران و ملازمان
خویش بمیدان درآمده زبان به لاف و گزاف گشاد و امیر عثمان عباس را نزد خود بمبارزت
طلب داشت عثمان بهادر با قوشون خویش پیش راند هر گروه بایکدیگر درآویختند و بخنجر و شمشیر
خون هم در آن صحرای هیجا بریختند و عاقبت عثمان بهادر به نیروی دولت روزافزون دشمن
منکوب و زبون گردانید و دیگر بهادران و سروران بیامن اقبال صاحب قران عدیم المثال
بلکه از عین عنایت ملک متعال اهل عدوان را درهم شکستند یکبارگی متفرق و پریشان ساختند
توقتمش خان جون یقین دانست که کار دفع دیگر است و کارفرمای عالمیان قضا و قدر بمفارقت
ملک و مال تاسف و تحسر خورده با شاهزادگان جوجی نژاد و امرا و بهادران دشت قبچاق
از آن معرکه پشت دادند و لشکر بهرام انتقام تیغ کین از نیام برآورده بسیاری از ایشان را
بقتل رسانیدند فرزندان دولت و امرا رفیع مقدار مراسم ثناهای آوردند و زانو زده
زبان به تهنیت گشادند و صاحب قران گردون اقتدار ایشان را در کنار گرفته تحسین و ستایش
فرمود و جون رایات نصرت آیات از آنجا در حرکت آمده کنار آب قوداری معسکر همایون شد
آنحضرت امیر شیخ نورالدین را بمزید عنایت از میان ارکان دولت امتیاز داد و برابر آنچه
در آن معرکه از وی صادر شده بود اسپ خوب و جامهٔ طلادوز و کمر مرصع بایشان بخشید و مبلغ
صدهزار دینار کپکی برسم اولکا عنایت فرمود و غنایم و اموال را که از آن مصاف حاصل شد
بود با اغرق یکجا ساخت و امیرزاده پیرانشاه که پیشتران جنگ از اسپ افتاده بود و پای مبارکش
کوفته یافته بضبط اغرق تعیین نمود و امیر یادگار برلاس و امیر حاجی سیف الدین را در ملازمت
شاهزاده و بنفس همایون با لشکر شیرشکار در عقب توقتمش خان به ایلغار روان شد و چون بکنار
آب ایل رسید عنایت پادشاهانه شامل حال پیر ادس خان قوبوری جاق اغلان که ملازم رکاب
ظفرانتساب بود شده جمعی از بهادران اوزبک که در سلک ملازمان عتبهٔ علیا انتظام داشتند
همراه او ساخته و جامهٔ زردوز و کمر مرصع و اسپ زرین لگام و خرگاهش را سرافراز ساخته از آب ایل
بگذرانید و زمام حکومت دشت قبچاق و الوس جوجی خان را در قبضهٔ اقتدار او نهاد و شاهزاده
در آن طرف بضبط سپاه و پاسبانی الوس مشغول شده لوای شوکت و عظمت برافراشت و توقتمش
خان عروس ملک را سه طلاق برگوشهٔ چادر بست و از بیم جان تا ترلک خان روان کرده به جنگلستان
بولغار با معدودی چند درآمد و خواص و مقربان او بهر طرف متفرق شدند لشکر فیروزی اثر این
نوبت نیز در دشت قبچاق قتل و غارت کرده نزدیک بظلمات رسیدند تا جایی که در بهر شام له
قریب بآن موضع رسیده بودند و امیرزاده پیرانشاه که با بعضی امرا در اغرق مانده بودند اغرق را

بمقصد

کرده در موضع یولتقلوق از وتخالوق براردوی اعلی پیوستند و جون زمان غیبت حضرت
صاحب قران از ممالک محروسه امتداد یافته بود و اکثر شاهزادگان نامدار و مقربان
رفیع مقدار ظفرکردار ملازم رکاب همایون بودند رای عالم آرای آنحضرت اقتضای آن کرد
که امیرزاده پیرمحمد بن امیرزاده عمرشیخ را بفارس فرستد و برخی از امرا را در وانه سمرقند
کرداند و بدان امضای این عزیمت حکم شد که شاهزادهٔ مشارالیه با شش هزار سوار بشیراز معاودت
کند و غیاث الدین ترخان و امیر شمس الدین عباس با سه هزار نفر بسمرقند روند و امیر عثمان
فرمان روان شدند و مسافت قطع کرده جون به اردبیل نزول کردند شنیدند که قرا یوسف را غلبه
از آنکه در نواحی الداغی است و عزیمت خوی دارد امیر شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان
جانب فرار یافته بود روی توجه بسمرقند نهادند و امیرزاده پیرمحمد با لشکر خویش به تبریز آمده
لشکریان آن حوالی را جمع آورده امرا و ملازمان امیرزاده میرانشاه که در آن دیار مانده بودند
بشاهزاده پیوستند و جون جمعیتی تمام دست داد امیرزاده پیرمحمد روی توجه بدفع قرا یوسف
آورد و در خوی نزول فرموده شنید که قرا ولد قرا یوسف در قرا دره است شاهزاده بیخبر
بر ایشان تاخت و قرا که از بیم جان گریخته بدربند ماهی رفت و قرا یوسف رفته و خدمتش از خوف
شمشیر بهادران شیرشکار فرار نمود و امیرزاده پیرمحمد ایلغار فرموده تا دربند ماهی رفت
و لشکریان از عقب قرا یوسف به تکامیشی فرستاد و ایشان تا اونیک رانده از او اثر نیافتند و امیر
زاده پیرمحمد بازگشته بسلطانیه آمد و خانزاده او را طوی داده و خلعت پوشانید خدمتش متوجه
شیراز شد ذکر تاخت فرمودن صاحب قران الوس دست راست جوجی خان را و شرح وقایع که
در مغولستان روی نمود تا زمانی که آنحضرت معاودت فرمود بعد از انهزام توقتمش خان
پادشاه ممالک ستان الوس دست راست جوجی خان را وجههٔ همت ساخته رایت نصرت آیت
بر افراخت و بجانب آب اوزی روان شد امیر عثمان عباس را در مقدمه فرستاد امیر عثمان
در موضع منکرمن به بیک یارق اغلان و طایفهٔ از الوس اوزبک رسیده آتش نهب و تعرض در
خان و مان ایشان زد و معدودی چند از آن بیچاره جان بکنار کشیدند و با بیک یارق اغلان و اقتا
و آوارهٔ توجه لشکر منصور مخذول و مقهور با اهل سرهای که پیوسته با هم عداوت داشتند
توسل جستند و غارت و تاراج یافته و تومان را افتان و فرار نموده بروم رفتند و حضرت
صاحب قران از آب اوزی گذشته آهنگ روس کرد و لشکر ظفرقرین در کنار آب تن بر کوبیک
و یارق اغلان محیط شدند و خدمتش جون عاجز و بیچاره گشت فرزندان و متعلقان خود را
گذاشته با یک نیزه از میان رفت و سپاه ظفرپناه اهل و عیال او را بدرگاه صاحب قران اعمال
آوردند و آنحضرت جهت ایشان خیمه و خرگاه تعیین فرموده و اسباب معیشت آنجماعت مهیا ساخت
و نقد و جنس بایشان ارزانی فرموده همه را خوشدل و شادمان از عقب بیک یارق اغلان روان
کرد و امیرزاده میرانشاه با دیگر سرداران بازگشته تو بند دوم متوجه برانغار الوس جوجی خان شدند

بمقصد

و بمقصد رسیده و بقیهٔ آن مردم را غارتیده مجموع اروس و اروس جوق را نیز تالان کردند
و شتران خوب و دختران مرغوب اسیر گرفتند و شتر و گوسفند فراوان بدست آوردند
امیرزاده محمد سلطان نیز مجموع اقوام قتوبجی قراول را تاراج کردند جند قبیله دیگر که از خوف
شمشیر لشکر ممالک ستان در کوه و بیابان سرگردان میشدند دریافته بایشان ملحق گردانید و
حضرت صاحب قران گردون اقتدار جون بشهر مسکو که از امهات بلاد روس است رسید لشکریان
مجموع آن ولایت را یاد غارت و تاراج دادند و آنحضرت جون بعد از قطع منازل بحصار آزاق
نزول کرد امیرزاده میرانشاه بموکب همایون پیوست و در آنجا حکم جهانمطاع نفاذ یافت که اهل ملک
را از ارباب کفر و بدعت جدا ساخته رها کردند و فرقهٔ ضاله را بجهنم و بئس المهاد فرستادند و
بدیو آغاقی از حصار آزاق نهضت نموده بر صوب قوبان روان شد و بنابرآنکه جرکسان علفت
زارهای ولایت خود را سوخته بودند در آن راه جهارپای بسیار از پای درآمده اندست رفت
وارد وی همایون از آب ولای فراوان گذشته موضع قوبان محل اقامت سپاه ظفرنشان گشت و امیر
زاده میرانشاه و امیر جهانشاه با طایفهٔ از بهادران بتاخت اطراف و جوانب مملکت جرکس شتافتند
و هرکرا یافته کشته و هرچیزی که دیده گرفته باز گشتند و بموکب اعلی پیوسته سعادت زمین بوس
حاصل کردند و جون خاطر آفتاب اشراق فرمان دهٔ آفاق از مهمات ولایت روس و جرکس فارغ شد
عنان عزیمت بجانب البرز کوه منعطف ساخت و در اثنای طریق امیر عثمان عباس بواسطهٔ تهمتی تزلزل
بحرفنا شد کلامرد لقضائه ولا مانع لحکمه و حضرت صاحب قران جهانگشای امیر حاجی سیف الدین را
در اغرق گذاشته بعزیمت غزا بر البرز کوه بالا رفت و بسیاری از بیدینان را که در قلعها و دربندهای محکم
تحصن نموده بودند بعد از محاربه بدو زخ فرستاد و مظفر و منصور با غنایم نامحصور باغرق معاودت
نمود و امیر حاجی سیف الدین آنحضرت را طوی پادشاهانه داد و هفت روز عیش و شادی
بسر بردند و چندگاهی دیگر توقف واقع شد تا جهارپایان بحال خود باز آمده لشکریان بیاسودند
و حضرت صاحب قران کامکار دیگر باره از اغرق جدا شده و ایلغار کرده بجانب قلعه کلاوطاوس توجه
نمود و ایشان از سرداران عظیم الشان رفیع المکان البرز کوه بودند و سکان آن موضع قلاع حصین و
حصارهای رزین ببالای آن کوه شامخ داشتند که قوت واهمه بدان راه نمیبرد و تو دبامه از کمی
آن تیکدشت و قلعهٔ طاوس قلعهٔ بود بر جبین کمر کوه واقع بغایت رفیع و منیع جنانچه طایر اندیشه
هرچند پر و بال میزد بشرفات آن نمیرسید بلکه شهباز بلند پرواز فکر را طیران در هوای تسخیر آن محال مینمود
حضرت صاحب قران نصرت قرین جهانقبله نکریت را که در سیر کوه و کمر قدم بر قدم نخجیر مینهادند
طلب داشت و به تفحص و تفتیش طریق آن قلعه امر فرمود ایشان هرچند احتیاط کردند پی براهی که موصل
باشد بمقصد نبردند و رای عقده گشای حضرت صاحب قران بعد از تدبیر و امعان اشارت کرد
که جند نردبان بلند ترتیب دادند و بیکدیگر پیوند کرده بر کمر او لین نهادند و طایفهٔ از یردلان بالا آمدند
و نردبانها کشیده بر کمر دوم نصب فرمودند و باز بعادت بهادری مرتقی شدند و نردبانها را بالا کشیدند

بر کمر سنومین که قلعه در آنجا بود نهادند و دست از جان شیرین شسته از عقب هم به نردبان برآمدند
و طایفه از دلیران که پلنگان کوهسار از بیم شمشیر ایشان بجان زینهار خواستندی بر قله جبل
عروج کردند و طنابها بر میان بسته سرهای طناب بر سر کوه محکم کردانیدند و باتیغهای کشیده تا پای
قلعه فرود آمدند و هر دو گروه حمله آوردند و هر چند از قلعه طاوس تیر و سنگ می انداختند
و قفس کالبد غازیان را از مرغ روح تهی میساختند و دیگر بهادران دین دار متصدی آن کار میشدند
اهل قلعه حادثات ارضی و سماوی را بر خود محیط یافتند و حیران و سراسیمه و متحیر و مبهوت شده
دست ایشان از کار و کار ایشان از دست رفت و ملازمان درگاه پادشاه هفت کشور بدین تسخیر
قلعه را مسخر ساخته کلا و طاوس را مسخر ساخته و دستگیر کردند و از موقف جلال حکم بقتل آن دو
نکوهیده خصال صادر شد هر دو را از پای درآوردند و چون بسمع همایون رسید که اوزکو پناه
بقلعه پولاد برده است تا از چنگال شیران بیشه هیجا امان یابد رایات فتح آیات بآنجانب در
حرکت آمد و اوزکو یکی از عظما امراء توقتمش خان بود و بعزت و حشمت از امثال و اقران
امتیاز داشت فی الجمله حضرت صاحب قرانی قبل از وصول به قلعه پولاد اوزکو را که ملازمت
رکاب ظفر انتساب می نمود برسالت نزد پولاد فرستاده مکتوبی مصحوب او کردانید مضمون آنکه
اوزکو از ما گریخته نزد تو آمده است باید که او را عنقریب بدرگاه عالم پناه فرستی والا مهیای جنگ
از خودبینی پولاد جواب داد که قلعه رفیع منیع دارم مشحون بمردان جنگی و ذخیره بسیار و مجموع
ایشان مستعد رزم و پیکارند و تا جان در بدن باقیست محال مینماید که تن بنهادی را بسپارم از این
سخن نایره غضب صاحب قرانی اشتعال یافته فرمان داد که لشکریان راه قلعه او را که جنگل پر
درخت و مسلکی سخت بود به سنبادی تیز و تیره مانند کف دست هموار سازند و سپاه ظفر پناه
سه فرسخ درخت بریده راه ساختند و ملازمان موکب همایون در راه بموضعی رسیدند چنان
عسل یافتند که هر چند خواستند برداشتند و آنچه در کار نداشتند گذاشتند و چون بحوالی قلعه که
دره هولناک بود رسیدند اهالی حصار قفایی وار بجنگ پیش آمدند و بعد از ستیز و آویز بسیار
مقاومت انداخته راه گریز پیش گرفتند و سپاه نصرت شعار بعد از کوشش بسیار قلعه را گرفتند
و قتل و غارت کرده از عمارت اثر نگذاشتند و اوزکو گریخته بجانب درهای البرز شتافت
و از جانب دا امیرزاده میرانشاه خبر فرستاد که اوزکو را انکامیشی کرده ام و او سراسیمه و پریشان
در کوهستان البرز بموضع ایاسه آمده است صاحب قران کردون اقتدار سوار شد متوجه آن
صوب گشت و چون موضع ایاسه مضرب سرادق جلال آمد اوزکو را در آهن منع دست و گردن
بسته بدرگاه کیوان اشتباه آمدند و از موقف سیاست فرمان نفاذ یافت که بوکیسا و بندکران بند
بموجب فرموده عمل نموده حسبی که در آن موضع حصین متحصن شده بودند غارت یافته و اسیر کشته
کردن بحکم تقدیر نهادند و حضرت صاحب قرانی محفوف بتأییدات ربانی معاودت کرده در اردوی
همایون فرود آمدند و چند روز در باش طاق و نواحی آن سر برد و محمد اغلان پیر ضمیر خان ملد بار تهیا



که در آن اوان بموکب اعلی پیوسته بودند بجاجی ساخته متوجه قلعه حسیم شد و جمعی را که کوه پشته
پناه بقلاع و مواضع منیع برده بودند جاال انداخته و لیث در دوز آتش غضب حضرت صاحب
قرانی جانها برافروخت که تر و خشک آن دیار پاک در هم سوخت و طلبا لمرضات الله تعالی
جمیع کلیساها و معابد اصنام را خراب و ویران ساخت و مصحفهای ملک وادیان مختلفه را یکی یکی
بر انداخت و از آنجا بازگشته مایت سیاست برافراخت و بدامن کوه البرز رسیده ایلوما لوس آن
عرصه را باخت و از آن موضع در ضمان سعادت و اقبال معاودت نموده متوجه پیش کنت شد
و رعایای آن دیار که قبل از این بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بودند و از خوف و هراس
ایمن شده این نوبت بعنایات پادشاهانه اختصاص یافتند و منظور نظر عاطفت گشته پهلو بر بستر
فراغت و استراحت نهادند و رایات ظفر پیکر شهریار آفاق از آنجا نهضت نموده لشکریان ابلجود
موفرا فرا شاصل ساختند و حضرت فرمان فرمای باستحقاق چون بموضع بوزخافو رسید
در آن محل قشلاق فرموده و در آن یورت طایفه از مردم معقول و قبایل مغفق و قاذی قوموق
بدرگاه جهان پناه شتافتند و بعواطف خسروانه سرافراز شدند و در آن زمستان جمعی که ایشان
بالیق جان میگفتند یعنی ماهی گیران بحزر رفته بودند و آب را سیر یلا بسته و در توجه بیادگار
قلات اشتباه تقصیر و تهاون ورزیده چون رای عالم آرای بان قضیه مطلع گشت بهادران سپاه
منصور را باستیصال ایشان نامزد فرمود و آنجماعت از آبهای عظیم که تختهای قوی از یخ بسته
بود گذاشته مجموع خانه ها را با خلد و با غنیمت و خانه بسیار بازگشته بمعسکر نصرت ملحق شدند
و در این اثنا فرستاده عبرنایان که بحسب فرمان جهانمطاع بضبط و نسق حاجی ترخان اشتغال مینمود
باردوی همایون آمد عرضه داشتی از او بپایه سریر اعلی رسانید مضمون آنکه محمدی کلانتر آن موضع
سرمخالفت دارد اگر چه مادرنه مهم او نظر نماید کار مشکل میشود حضرت صاحب قرانی امیرزاده محمد
سلطان و امیرزاده میرانشاه و طایفه از امراء عظام را در اغرق گذاشته با وجود شدت سرما و
کثرت برف ایلغار فرموده و بعد از قطع مفاوز و مسالک چون بحاجی ترخان نزدیک رسید محمدی
ملومتا اگر چه باستقبال بیرون آمد و آنحضرت او را در ملازمت امیرزاده پیر محمد و امیر جهانشاه
و دیگر امرا بتخریب سرای فرستاد و بنفس همایون در شهر نزول کرده بعد از تحصیل مال امانی تمامی
ونالوق آن عرصه در عرصه تاراج آمد و امیرزاده پیر محمد و امرا با لشکرها از آب اتل بروی یخ گذشته
محمدی را بر یخ فرستادند تا ماهیان محظوظ شدند و چون شاهزاده مشارالیه سپاه بسرای رسید به
مکافات آنکه لشکر توقتمش خان در آن زمان که حضرت صاحب قران بتسخیر عراق و فارس اشتغال
داشت ما وراء النهر آمده آتش در سرای قران سلطان که به تبریز سرای اشتهار دارد زده بودند
ایشان نیز بعقله سیاست و قهر سرای را سوختند و اجسام و عمرانیان آن ولایت را بنوعی زیر و زبر
ساختند که دیگر از امن و فراغت خبر نیافتند و مجموع سکان حاجی ترخان را کوچانیده در آن شهر آتش
زدند و حشم و آفاق با لشکرها بیورت قشلاق معاودت فرموده و در آن زمستان بنا بر سوء مزاج

سرما و بعد مسافت از معمور و ممالک محروسه اکثر چهارپایان تلف شد و عسرت در میان لشکری
بمرتبه رسید که یک سر گوسفند بدویست و پنجاه دینار کپکی و یکمن ارزن بهفتاد دینار و کله
گاوی بصد دینار کپکی یافت نمیشد عاطفت پادشاهانه شامل حال ملازمان شده حکم واجب
الاطاعت نفاذ یافت که تواجیان مجموع غنایم را که در آن یورش بدست آورده بودند با ایشان
قسمت کنند و سپاهیان از تنگی و قحط خلاص شده بعضی پیادگان سوار شدند **ذکر مراجعت**
**صاحب قران ببلاد شمال و شرح بعضی از قضایا و بیان برخی از احوال** چون تمام مملکت دشت
خزر و سایر بلاد شمال در تحت تصرف بندگان حضرت صاحب قران بی همال آمد و دشمنان کشته
و آواره ساخته در آن ولایات از ایشان اثر نگذاشتند آنحضرت در اوایل بهار سنه ثمان و تسعین و
سبعمائه از یورت قشلاق براه دربند رایت معاودت برافراخت و چون از آب ترک بروی یخ گذشته
موضع ترقی معسکر همایون گشت و شهریار سعادت یار براعرفن پیشی گرفته با سپاه آراسته بدین
نراودی باشکوجه نهاد و بعد از وصول بمقصد لشکر شارع عدد مرکز وار در میان گرفتند و در آن
اثنا شوقلای قاذی قوموقی با سه هزار سوار مکمل بمدد اهل اشکوجه روان گشت با آنکه ایشان
قبل از این تاریخ اکثر اوقات بغزا و جهاد کفار آن موضع اشتغال مینمودند و این خبر بسمع اشرف
اعلی رسید آنحضرت با پانصد نفر نامدار ایلغار کرده باستقبال ایشان شتافت و مخالفان در پس
پشته فرود آمده اسپان را بعلف رها کرده بودند حضرت صاحب قران تنها بالای پشته
برآمده همه بنظر احتیاط درآورده فی الحال عنان عزیمت سواران فرمود تا رکاب گران کردانیده
بر آن قوم حمله کرده تاختند و کار ایشان را بزخم تیغ خونریز و پیکان دلاویز آخر ساختند و شوقلای
از بیم جان پیاده بکوهی برآمد و مبشران عقب رفته بیک چوب بزیر او را از آن بالا بغلطانید و سرش
از بدن جدا کرده نزد حضرت صاحب قران رسانید و جمعی را زنده بدرگاه عالم پناه آوردند
و آنحضرت از آنجماعت پرسید که چون شما قبل از این به نیت احراز مثوبات اخروی با کفار جهاد
مینمودید اکنون بخلاف سابق چرا بمدد ایشان آمدید ایشان در مقام خجالت سر در پیش افکنده
بسهو و خطاء خویش اعتراف نمودند حضرت صاحب قران از سر جرم اسیران درگذشته همه را خلعت
داد و فرمود که بروید و باعظما و رؤسای خود بگوئید که بی توقف بدرگاه ما شتابند تا از مراحم ایشان
خان و مان را بهره تمام یابند و آن قوم زبان بدعا و ثنا گشاده بولایت خود رفتند و آنحضرت
معاودت نموده مجاهدان دین اشکوجه را قهرا و قسرا مسخر ساختند و مجموع آن بی دینان را بتیغ جهاد
گذرانیده اموال ایشان را متصرف شدند و حوالی و نواحی آن را تاخته و بنیاد اهل کفر و عناد برانداخته
غنیمت فراوان گرفتند و مقارن این حال عظماء قاذی قوموق و اوهر با علما و قضاة بدرگاه
عالم پناه آمدند و زبان باعتذار و استغفار گشاده وظایف خدمت بجای آوردند و پادشاه
دریا نوال نقوش زلات ایشان را بزلال عفو و اغماض شسته همه را بخلع گرانمایه و کمرهای زر
واسپان تازی خوشدل گردانید و برغزا و جهاد تحریص نموده ولایاتی که داشتند با ایشان مقرر



کردانید و در آن باب یرلیغها داده همه را رخصت انصراف ارزانی فرمود و در ضمان سعادت
و اقبال از آنجا روان شد و قطع مسافت کرده ظاهر قلعه تنکس را مرکز اعلام ظفر انجام ساخت
و لشکر بحیلت قلعه را مسخر ساخت کفار و اشرار آن موضع را بدار البوار فرستادند و گروهی انبوه از
مخالفان دین پناه بمواضع حصین برده بودند و در شکافها و سوراخها که در میان کوههای بلند
بود خزیده و آنحضرت همت بر استیصال ایشان معطوف ساخت و جمعی از بهادران جلادت
شعار در صندوقها نشستند و ایشان را از قلال جبال تا برابر کمرها و شکافها که فرقه ضاله در آنجا
متحصن شده بودند فرو گذاشته و مجموع آن کمرها بزخم تیر و تیغ بسوراخ عدم فرستادند و اموال و
اثقال ایشان گرفتند و لشکر فیروزی مآثر در آن راه چند قلعه دیگر دید که تفصیل آن موجب تطویل
میشود و چون اکثر قلاع و ولایات البرز کوه از لوث وجود مخالفان پاک ساخت و رایات نصرت
انتما از آنجا سر باوج سما کشیده در حرکت آمد و لشکریان ظفر شعار اموال بسیار و دختران سروقد
گلعذار بدست آورده و محبوبان ماه رخسار را در عرابها نشانده در غایت نشاط و خرمی منازل
می پیمودند و چون موکب همایون قریب بکلایذ دکران رسید اهالی آنجا بقدم انقیاد پیش آمده
ذرع و جوشن بی اندازه برسم پیشکش بکذرانیدند و مشمول عوارف و عواطف خسروانه شدند و
اهل قباع نیز امان جسته بنوازش پادشاهانه اختصاص یافتند و چون اردوی از دربند گذشت
رای مملکت گشای بعمارت و استحکام قلعه آنجا فرمان داد استادان چابک دست تعمیر قضا کمر
اجتهاد بسته چنبه و بارو کشادند و حاکم شروان و شماخی شیخ ابرهیم که در آن یورش ظفر پیکر در ملازمت
رکاب همایون بود پیشتر از این رخصت طلبیده بشابران آمده بود بر ترتیب اسباب پیشکش و ساوری
اشتغال نموده در آن ولا که رایات ظفر نگار بآنجا رسید خدمات لایقه بجای آورده لوازم خدمتگاری
بتقدیم رسانید و چون بعد از طی منازل لب آب کر محل نزول سپاه پادشاه دریا نوال گشت امیر شیخ
ابرهیم طویی عظیم مرتب داشته پیشکشهای پادشاهانه کشید عاطفت شهریاری او را بخلعت خاص
و کمر مرصع اختصاص بخشید و خاص مقربان او را نیز بخلع گرانمایه سرفراز و بلند پایه گردانید ممالک
شروان را با توابع و لواحق بدستور سابق به امیر شیخ ابرهیم مقرر داشت و مقرر فرمود که راه دربند قطعا
ننموده از سرحدهای شکی بر جزا باشد و چند روز در آن دیار بعشرت و کامرانی گذرانیده بعد از آن
در جنبش آمده و از آب کر گذشته موضع اقاتام مضرب خیام لشکر پادشاه سپهر احتشام گشت
و در این ولا حکم شد که امیرزاده میرانشاه بضبط مملکتی که سابقا بدو مفوض شده بود قیام نماید و آن
عبارتست از دربند باکو تا بغداد و از همدان تا سرحد روم و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که
چون از ضبط و نسق آن مملکت بپردازد بمحاصره قلعه النجق مشغول شود و شاهزاده مشارالیه بر
حسب فرمان عزیمت رفتن نمود و حضرت صاحب قران او را در آغوش گرفته وداع کرد و امیرزاده
رستم و امیرزاده جهانشاه را با سپاه همراه او گردانید و وصیت فرمود که در محاصره قلعه النجق
اهمال نورزند و امیرزاده میرانشاه بآذربایجان شتافته کوچ امرا و لشکریانش که در خراسان توطن

داشتند و بطلب ایشان کس رفته بود رسیدند بر افغان و سپاه شاهزاده قراباغ و نخجوان را ییلاق و
یورت ساخته و جتا و لشکرش سوی بلاد روم کوچ کرده نیز برای توطن گزین کردند و شاهزاده
جهانبخش از سرحد و اهتمام بمحاصرهٔ قلعهٔ النجق مشغول شد ذکر خروج سلطان محمد طبسی در یزد و
غارت بهلول در نهاوند و توجه امیرزاده محمد سلطان بجانب هرموز و وقوع فتوحات ارجمند
بلند سلطان محمد پسر ابوسعید طبسی در مدت غیبت سپاه ظفر لوا خیال فاسد بدماغ راه داده با بعضی
خواجه تاشان خویش از خراسانیان که سابقا در زمرهٔ آل مظفر ملازمان منظم انتظام داشتند و در آن ولا
در یزد بسر میبردند اتفاق نموده خروج کردند و کاشتهٔ تموری را بقتل آورده از اکابر یزد طایفه
را از میان برداشتند و مال دو سالهٔ آن ولایت را که در خزانه قابض اموال محفوظ میداشتند و چند
خرواری قماش را که جهت سرابیلات خاتم خریده بودند ازان شهر بیرون برده متصرف شدند و جامه سپاه
دوختند هر یکی سر و پایی که با ایشان همداستان شده بودند جامه مهیا دادند و جمعی کثیر از اراذل و رنود و
اوباش در آن صنع مجتمع شدند و امیرزاده پیر محمد عمرشیخ در شیراز ازین قضیه آگاه شده تهیه
یورش و ترتیب اسباب محاصرهٔ یزد مشغول شد شاهزادهٔ مشارالیه و داروغگان کرمان و اصفهان
و قهستان و خراسان و حکام آن نواحی متوجه دفع این فتنه شدند و در ظاهر یزد جمعیتی عظیم دست
داده سپاه اطراف بجاذبه محاصره استقبال نمودند و چون یزدیان جز بر پیشگاه تقدیر ... و حضرت
صاحب قرانی نافذ فرمان واجب الاتباع صدور یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر با جمیع و خواجه
آقبوقا و دیگر سرداران و بهادران بآن صوب شتابند و چون در حوالی یزد علف نادر که فوت
چهارپایان حاصل شود دیو حکم شد که سواران اسپان خود را در ییلاق گوشک زر و نواحی
اصفهان گذاشته پیاده بآنجا روند و بمحاصره مشغول گردند شاهزاده و امرا و لشکریان برحسب فرمان
عمل نموده روان شدند و چون بمقصد رسیدند یزد را محاصره نموده جنگ آغاز کردند و هر روز دو نوبت
بآن امر خطیر علم پیش بردند و یکی از حوادث زمان غیبت حضرت صاحب قران آن بود که امیرزاده برلاس
که مردی نیکو سیرت پاکیزه سریرت بود برحسب فرمان آنحضرت بضبط نهاوند اشتغال مینمود و
نوکری داشت بهلول نام مفسدی که هر روز بخت شیطان ازوی تعلیم گرفتی و بعد از آن با اغوا و
افساد مشغول شدی رای بهلول مخذول امیرزاده را بتلبیس و حیله هلاک ساخته بر نهاوند
مستولی شد و اسباب معاقد و ممالک مهیا داشته بشوربار نفس و فریب هما عودی بخود راه داد
از خطا و چون حضرت صاحب قران بعد از قطع منازل و مراحل بسلطانیه رسید سلطان حسینی والی ماردین را
از بند بیرون آورده تربیت فرموده و حکومت آن نواحی را بروی مقرر و مسلم داشته او را بآن طرف معزز و
محترم گسیل کرد یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین و جهان داد حسینی با دیگر
امرا و لشکریان متوجه نهاوند شدند و چون بهلول نمک بحرام را در کنار تمرد نهند و ایشان برحسب
فرمان بدان صوب بر سبیل تعجیل در حرکت آمدند و رایات ظفر نشان از سلطانیه بجانب همدان
نهضت نمود و امیرزادهٔ مشارالیه با امرا چون بنهاوند رسیدند حصار را مرکزوار در میان گرفته

حرب

حرب در پیوستند و بعد از سعی و کوشش نهاوند را مسخر ساخته ارباب فتنه و فساد به تیغ خونریز
دین و بین کردند و بهلول کافر نعمت را گرفته بآتش سوختند و چون خبر فتح نامدار بسمع شهریار کامکار
رسید فرمان عالی نافذ شد که امیرزاده سلطان حسین با امرا و سپاه بشیراز توجه نماید و مفسدان قطاع
الطریق لرستان را بجایی فرستند که دیگر معاودت نتواند کرد و کنار کنار در ساحل رفته مجموع بحر و بر
را تا اقصی هرموز در تحت تصرف آوردند و ایشان با امتثال امر مبادرت نموده رایت توجه برافراختند
و چون نواحی همدان مرکز رایت نصرت نشان گشت و ماه مبارک رمضان تشریف قدوم ارزانی داشت
حضرت صاحب قران بالتماس اعتقاد بصلاة و صیام و تلاوت قرآن مشغول گشت و چون هلال
فرخنده فال شوال اجلال نمود و حضرت صاحب قران بی همال از ادای صلاة و ایصال صدقات
فارغ شد امیرزاده محمد سلطان را بجانب شیراز روان گردانید و فرمان داد که امیر جلال حمید و
امیرشاه ملک و امیر ارغونشاه اختاجی در رکاب شاهزاده تا در هرموز بروند و تمامت بلاد سواحل
گرمسیرات را مستخلص گردانند امیرزاده محمد سلطان و امرا برحسب فرموده روان شدند و در خلال
این احوال خبر فتح یزد بمسامع جلال پیوست کیفیت واقعه چنان بود که چون زمان محاصره امتداد
یافت مردم با وجود آنکه گوشت سگ و گربه میخوردند از خلق شهر قریب سی هزار کس از گرسنگی
هلاک شدند و پسر ابوسعید طبسی و اتباع او را نیز قوت نماند و آن مخذول از زیر خندق یزد
نقبی کنده از آنجا بیرون رفته روی بغداد نهادند و سپاه منصور خبردار شده آن جماعت را تعاقب
نمودند و بسیاری از آن بدکرداران بدست آورده از پای درآوردند و پسر ابوسعید طبسی را که رأس
و رئیس ایشان بود در مهر بجرد بخیل افتاده کشته شد و چون بر ضمیر منیر پادشاه هفت کشور
تحقیق پیوسته که فقرا و رعایای یزد در آن حادثه اختیاری نداشتند از کمال مرحمت حکم فرموده که بعد از
فتح شهر مردم آن بلد را معاف گردانند از غارت و طلب مال تعرضی نرسانند و برحسب فرمان بیوک که داروغه
آنجا بود بعد از تسخیر نوکران بشهر درآمد و هیچکس از لشکریان نگذاشتند که قدم در یزد نهند و بنود را آن
دیار که روی بخرابی نهاده بود آباد ساخت و معمور شد و بعد از استیصال غالب ... فرمان واجب الاذعان نفاذ
یافت که شاهزادگان مراجعت نموده لشکریان را رخصت دهند که بر اوطان خود روند و امیرزاده پیر محمد
جهانگیر از راه خراسان متوجه قندوز و بقلان شد و امیرزاده پیر محمد عمرشیخ برادر و رعایای ...
و لشکریان روی بجایهای خود آوردند در بعضی از تواریخ مسطور است که امیرزاده پیر محمد بعد از تسخیر
یزد بجانب شیراز توجه نمود و چون بمقصد رسید امیر سونجک که ملازم بود و از امرای شاهزاده رنجیده
خاطر چند داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاده قضیهٔ اسراف و اتلاف مال فارس بیان نمود و چیدک که سالها
در ملازمت شاهزاده کرده بود بنابر سبیل و محبت سونجک بسیاست رسید و امیر توکل و امیر قراکان
امرای شاهزاده عمرشیخ بودند بواسطهٔ رنجشی که از امیرزاده پیر محمد داشتند بصحبت شیخ الاسلام
جنید کازرونی مایل شده در سلک مریدان آنجناب انتظام یافتند و دولتخواجه که نیابت شاهزاده میکرد
با سونجک اتفاق نموده رای عقده کشای حضرت صاحب قرانی که بر این حالات اطلاع یافت حکم فرمود

که امیرزاده محمد سلطان بضبط و نسق ولایت فارس و شبانکاره اهتمام نماید و امیرزاده پیر محمد و
سونجک و دولتخواجه باردوی همایون آیند و ایشان بسمرقند رفته حضرت صاحب قران بزبان
عتاب با شاهزاده خطاب کرد و چند روز نظر التفات از وی باز گرفته بار دیگر بر سر عنایت آمد
و شاهزاده را روان کرد و سونجک را گناهکار ساخته حکم کرد که با تومان خود بهندوستان رفته
مدت سه سال بفتح بلاد و قلاع آن دیار اشتغال نماید و دولتخواجه را گوش و بینی بریده امیرزاده
اسکندر شفیع شد تا جان را امان یافت و شاهزاده او را با خود به اندکان برد فی الجمله امیرزاده
محمد سلطان بعد از ضبط فارس و خوزستان چون خواست که بطرف هرموز روان شود با امرا و مقربان
مشورت فرموده راهها را تقسیم نمود و بنفس نفیس از طریق دارابجرد در حرکت آمد و امیر حاجی سیف الدین
بواسطهٔ مرضی که داشت در کربال با امیر بازاپیشاد و امیر جهانشاه و دیگر امرا در ملازمت
رکاب نصرت انتساب روان شدند و امیرزاده رستم بن امیرزاده عمرشیخ که برادر بود باتفاق
امیرشاه ملک راه کازرون و فالا اختیار کرده خوش حال و فارغ البال متوجه شدند و امیر جلال حمید
و ارغونشاه اختاجی و بیان تیمور و پیکجک براه جهرم و لار عزیمت دریابار میدادند و ایدکو برلاس
از کرمان بموجب فرمان رایت شوکت برافراخته ولایت کیچ و مکران را غارت کرد و شاهزاده و امرا
مؤلفت بطرف مختلف روی توجه بمقصد نهادند و در آن راهها از ولات و حکام و قضات هر کو
بقدم ایلی و اطاعت پیش آمد بنوازش اختصاص یافت و هر کو از باج گذاری و فرمانبرداری سرپیچید
پایمال حوادث و غارت شد مال او در عرصهٔ تلف آمد و چون بحدود هرموز کهنه رسیدند در آن
نواحی هفت قلعه را مثل تنگ زندان و کوشکک و شامیل و قلعهٔ میناو و تزک منوجان و تازیان
گرفته و غارت کرده از عمارت اثر نگذاشتند محمد شاه حاکم هرموز از مهابت نهنگان دریای وغا
درجزیره جرون که خبر آب گاه را پناه خود ساخت و از هیبت آن لشکر که مانند بحر اخضر جوشان و
خروشان روی بدو نهاده بودند اظهار عجز و بیچارگی نمود و بتحف و هدایا بحری فرستاده در
مقام ادای مال چهار ساله که مبلغ هزار بار هزار دینار و دویست هزار دینار میشد و بروی باقی
برد آمد و برحسب مقدور و میسور خود از نقد و جنس بازای مبلغ مذکور تسلیم کرد و تتمه را ملتزم
شد که سرانجام نموده از عقب فرستد و امیرزاده محمد سلطان مقضی المرام از آنجا بازگشته بجانب
ماوراء النهر تاخت و کیفیت ملاقات او با حضرت صاحب قران در آن دیار سمت گزارش خواهد یافت
انشاء الله تعالی کفتار در مراجعت صاحب قران بی همال بجانب مستقر شوکت و جلال و شرح بعضی
وقایع حضرت صاحب قران مملکت ستان در یازدهم شوال سنه ثمان و تسعین و سبعمائه از همدان
در جنبش آمده عنان عزیمت بجانب دار السلطنه سمرقند منعطف گردانید و در مرغزاری خوش و بومی
دلکش نزول فرموده ایلچی فرستاد تا امیر جهانشاه زمام محاصرهٔ قلعه را در کف ... سلطان سنجر حاجی
سیف الدین و ملازمان امیرزاده میرانشاه گذاشته در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه فارس گردد
و در همان روز صاحب قران کامکار میل شکار نموده فرمان داد تا جرگه انداختند و روز دیگر جرگه

بهم رسید

بهم رسید صید فراوان افکندند و بعد از فراغ ازان مهم کار و عبدالملک مرافقا که از النجق آمده بود باز فرستاد
امیرزاده رستم را طلب داشت و عبدالملک برحسب فرمان بتعجیل روانه شد در سلطانیه بامیرزاده رستم دوچار
خورده در رکاب شاهزاده بازگشت و حضرت صاحب قرانی لشکریان را رخصت انصراف داده از آن خرقی جدا شد
و چون عرصهٔ ورامین از سم سمند گیهان پوی غیرت فزای چرخ برین گشت و امیرزاده رستم بشرف پابوس
استسعاد یافته باشارت علیه متوجه شیراز گشت تا بتعجیل بامیرزاده سلطان محمد بپیوندد و خسرو
آفاق در زمان مراجعت از دشت قبچاق ایلچی بسمرقند نزد امیرزاده شاهرخ روان کرده بود که امیرزاده
ابابکر را با رستم طغای بوغا برلاس و پیر علی پیر حاجی محمود شاه بیسوری با پنج هزار سوار باردوی همایون
فرستد و در این حین که خیام سپهر احتشام به بسطام رسید امیرزاده ابابکر برادر و نامی ملحق شده
شرف پابوس حاصل کرد و حضرت صاحب قران صد هزار دینار کپکی بشاهزاده بخشید و ایالت
طهرانی را که بیکو کوه دماوند با سرحد سپهر بلند جمع داشت بدو داد و ملازمان را بیسوق و
نوازش خوشدل ساخته امیرزاده میرانشاه را نزد پدر شاهزاده میرانشاه بتبریز فرستاد و خود عنان
سبک و رکاب گران گردانیده بر شتاب هرچه تمامتر میراند و بهر دیار که میرسید مردان آنجا ساوری و پیشکش
آورده جبین مسکنت بر زمین عبودیت مینهادند و بهر ولایت که آنحضرت عبور میفرمود از ظلم و عدل
حکام و داروغگان تحقیق میفرمود و داد مظلومان از ظالم ستانده بعضی از آنجمله بقتل میرسانید و بحبس
بعضی فرمان میداد و چون بخطهٔ خراسان درآمد امیر آقبوقا بجناح استعجال باستقبال شتافت
ساوری و پیشکش بسیار بمحل عرض رسانید و حضرت صاحب قران کامکار شبکیر را بیاد
کرده بر کشتی از آب آمویه گذشت و ولایت خزار بخیمه سپاه نصرت شعار گشت و در آن محل حضرات
عصمت سمات سرای ملک خانم و سلطان بخت بیگم و تومان آغا و سایر خواتین و آغایان با امیرزاده
شاهرخ و دیگر شاهزادگان برسم استقبال درآمدند شرف دستبوس حاصل کردند و اظهار مسرت
و شادمانی نموده مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحب قران کامکار را از
خطهٔ کش نهضت کرده در باغی که از مستحدثات معمار عالی همتش بود جنانچه ارشاد یافت بدان
واقع شد نزول فرموده مزارات مشایخ آن دیار و پدر بزرگوار و فرزند نامدار خود امیرزاده
جهانگیر دریافت صلات و صدقات بر ارباب فقر و احتیاج رسانید و اعیان و اشراف اطراف
ممالک ماوراء النهر روی بدرگاه عالم پناه آورده بوسیلهٔ امرا و مقربان بپایهٔ سریر اعلی حاضر شدند
زبان بدعا و ثنا گشادند و آنحضرت با ارکان دولت و اعیان حضرت در آفاق سرا بساط نشاط
گسترده چند روز بجز محکم نرانیدند و رایات ظفر پیکر از آنجا در حرکت آمده دار السلطنه سمرقند را
محل نزول همایون ساخت اکابر و اصاغر آن ولایت بانعامات فاخره و تشریفات شاهانه
شهریاری خوشدل و آسوده خاطر شدند و ملازمان رکاب سعادت انتساب بفرمان
صاحب قران کامکار طویهای بزرگ مرتب گردانیدند و چون خاطر انور ازعیش و عشرت باز
پرداخت و بوفور التفات بتنظیم امور ممالک انداخت و تفتیش احوال زیردستان نموده متغلبان

وظلماتها کو شمالهای بیضا داده نیر دستان و مظلومان را بنواخت و خراج سه ساله برعایا بخشید
همه را خشنود ساخت و در این اثنا بارادهٔ سبحانه و تعالی امیرزاده محمد سلطان را پسری که راست
فرمود و بمحمد جهانگیر موسوم گشت و بجانب معهود و معتاد است بلوازم جشن اشتغال نمودند
وچون از لهو و سرور فراغت حاصل آمد حضرت صاحب قران سعادتمند بباغی که در شمال
سمرقند احداث فرموده بود و بباغ شمال اشتهار یافته سرادق عظمت و جلال برافراخت
و بعمارت قصری رفیع دلکش فرمان داد استادان ماهر و معماران صادق که از خراسان و عراق و
آذربایجان و بغداد و سایر امصار و بلاد در سمرقند جمع آمده بودند طرح آن را بر کلک بصارت
بر لوح مهارت کشیدند و چون مقبول خاطر خورشید سیر آمد و استادان دقایق فن نجوم ساعتی
مسعود و زمانی محمود اختیار کرده بتاریخ جمادی الآخر سنه تسع و تسعین و سبعمائه بنای آن حالت
دست بنیاد نهادند و چهار رکن قصر ثابت ارکان را بر امرا قسمت کردند و حضرت صاحب قران
سعادت انتما از کمال اهتمام و وفور اعتنا بنفس همایون ملتفت بدان میشد تا در مدت چهل و پنج
روز باتمام رسید طاق ایوانش از ذروهٔ کیوان رفیع تر و اساس جدرانش از سد سکندر منیع تر آمد
ذکر آمدن امیرزاده شاه رخ بحکومت خراسان و نهضت صاحب قران مجلهٔ شهر سبز و وصول
امیرزاده محمد سلطان بر آستان فرخنده آشیانه در اثنا و قیم قصر باغ شمال حضرت صاحبقران
ستوده خصال حکومت خراسان و سیستان و مازندران تا حدود ری بعد در برج سلطنت و در
برج خلافت معین الدنیا و الدین شاه رخ بهادر ارزانی داشت و از امرا امیر سلیمانشاه و امیر مضراب
و امیر جاکو و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و عبد الصمد امیر حاجی سیف الدین و ملکت جهان ملک
پسر ... و پسر محمد فولاد و از اولاد غیاث الدین ترخان و حسن صوفی ترخان و از قوچیان فوبیلا وی و
کیکجی تورجی و طغای و عرکز و غیرهم و از هر تومان قوچی را ملازمت او تعیین کرد و حکم کرد که مجموع این
طبقه از امرا صاحب اندیشه تا خیمه و شاگرد پیشه کوچ با خود برند و شاهزادهٔ برآهنگ که سزاوار
الکلیل ما و ذلک بود فی این وقت و اسعد ساعه پای عزیمت در رکاب سعادت آورده و در شعبان سنه
تسع و تسعین و سبعمائه از آب آمویه گذشت و منازل و مراحل قطع کرده از راه اندخود بجیحکتو رسید در
امیا فیوقا با اشراف و اعیان بلدهٔ هرات بدولت زمین بوس مستسعد شدند شرایط نثار و پیشکش بجای
آوردند و از آنجا در آن شده برودی فرخنده در مرغزار کهدستان که در یکفرسخی هراة واقع است نزول
فرمود و ماه مبارک رمضان را آنجا بپایان رسانید انوار عاطفت و احسان او بر اقطار و اطراف خراسان
تافت و سرداران حکام ولایات بر آستان دولت آشیان آمده مشمول عنایت و احسان بی پایان شدند و شاهزاده
شاه رخ از کهدستان کوچ کرده و بباغ زاغان تشریف آورده از فر قدوم او آن سرزمین پای افتخار بر تارک
هفت آسمان نهاد بعضی گویند که جناب پادشاه زادهٔ ملی الاطلاق آن زمستان مهمان بدان قشلاق فرمود
در شب بیست و یکم ذی الحجهٔ سال مذکور آفرینندهٔ سال مذکور اناث فذکور شاه زادهٔ جوانبخت را
بطالع جهان پیری شایستهٔ تاج و تخت کرامت فرمود و چون بشارت بسمع کریمش رسید الذی بحکم

وبالمی

ان ترسیدیای سنغز موسوم گشت و حضرت صاحب قران مدیم المثال از باغ شمال سوار شده رایت
همایون بجانب شهر سبز با فراخت و چند روز در جلگاه کش بر نشاط و طرب گذرانیدند و از آنجا کوچ
کرده و بشهر در آمده در اقسرای نزول کرد و ماه مبارک رمضان در آن بقعه بطاعت و عبادت و قیام و
صیام بسر برد و از آن محل نهضت نموده بیلاق سلطان ارتوج بر آمده و در آن موضع امیرزاده محمد
سلطان از یورش فارس و هرموز رسیده پیشکشهای پادشاهانه از جواهر زر و زری و اسپان تازی
بانها و ... در مجلس عرض رسانید و مجموع شاهزادگان را خلعتها و طلا و زری پوشانید و حضرت صاحب
قرانی بواسطهٔ آنکه نفس نفیس شاهزاده محمد سلطان از غایت ربانی از خطر عظیم نگاه داشته بود و بی نهایت
شکر بجای آورده نذر بار با استحقاق داد مفصل این مجمل آنکه جمال الدین فیروزکوهی که بزمرهٔ بعضی
از احیاد امیر شاهی شاعرات در حین مراجعت امیرزادهٔ مشار الیه روزی بر سم خدمتکاری بپا
در رکاب او میرفت ناپاک اجل در رسید آن خون گرفته را باعث شد که خنجر کار در شاهزاده
زد چنانچه اندک جراحتی بر اندام مبارکش بدید آمد و خود از بیم جان بطرف کوه دوید و بعد در افتاد
حیات طبیعی را وداع کرد و بعضی از ملازمان شاهزاده از عقب شتافته او را در آن دره مرده یافتند
و سرش از بدن جدا ساخته و آورده بر سم سمند جهان نورد آنجناب انداختند ذکر خراسانی
دختر خواجه افلان و ازدواج امیرزاده اسکندر با بیکیسی سلطان و توجه رایات عالم آرای بعمارت
باغ دلگشای حضرت صاحب قرانی شمع جهان پسر خضر خواجه افلان را بمواهب و عطایای بیکران
اختصاص داده فرمودند که در وقت آنحضرت خواهر خود را از وی خواستگاری نماید و از
برای اتمام این مهم حکم شد که غیاث الدین ترخان با نفایس امتعه و لطایف اقمشه با شمع جهان افقت
نماید و ایشان نهر و بموجب فرمان متوجه اردوی خان شدند و شهرها بادل و ... سمرقند مرغزار کان
گل که هوای عطا آمیزش طرب افزای جان و دل بود منزل کردند و در این اثنا حرم محترم شاهزاده
عالمیان شاه رخ بهادر ملکت آغا سیورغتمش تنسوقات نامی و بیلاکات گرامی بعرض رسانید و فرمان
عالی در باب ترتیب اسباب طوی صدور یافت قبه سراپرده و بارگاه برابر مهر و ماه برافراشتند و
چنان آب و کوسفند کشتند که جوی در باغ بجیحون رسید و چندان مسکرات بیان آوردند که زمین و
زمان سراسر نازان شدند و مدت سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نمود و شاهزاده بیکیسی سلطان را
بآیین شریعت غرا در سلک ازدواج امیرزاده اسکندر کشیدند و بعد از آنکه بساط جشن و طوی در
نوردیده شد بانوی عظمی خان زاده رخصت معاودت یافته بعشق هر چه تمامتر را بجانب
سمرقند عهد و در این حین سال یعنی سنه تسع و تسعین و سبعمائه معمار همت حضرت صاحب قرانی
بنای جهان بانی فرمان فرمود که بکنار مرغزار کان گل که در نزهت و طراوت از روضهٔ فردوس
باغ بهشت نشان نو بنیاد باغی احداث فرمایند مهندسان معنی و بنایان صاحب هنر که بدرگاه
پادشاه هفت کشور مجتمع بودند در روزی شایسته و ساعتی بایسته بموجب اشارت علیه بنیاد باغی
رفیع نهادند هر ضلعی هزار و پانصد گز شرعی و در میان هر یکی از ارکان در روازهٔ عالی ترتیب

ما دند که طاق آن در بلندی از گنبد گردون بیگذشت و عرصهٔ آن نباتات و از انواع اشجار مثمره و گلها
خوش بوی و ریاحین تازه روی نشاندند و چون غنچهٔ دل بستان آن مانند گل صد برگ گشاده میشد
بباغ دلگشای موسوم گشت و حضرت صاحب قرانی از برای گشادگی خاطر بگل خاتون بنت افلان که
شمع جهان و غیاث الدین ترخان بخواستاری او فرستاده بود بنوالتفات برا تمام آن انگند مخصوص
بوی ساخت و در اثناء این اوقات حضرت صاحب قران سلک سمات رایات نصرت آیات را
در جنبش آورده از آب سیحون بگذشت و قریب بقریهٔ جیناس مضرب سرادق کرد و فرا اساس شد
و در آن موضع قشلاق اتفاق افتاده لشکریان خانها و مساکن ساختند و از تن فرو پا ها پیدا خند
و آنحضرت بقصبهٔ یسی تشریف برده بزیارت شیخ احمد یسوی مشرف شد و آن بزرگوار از فرزندان
امام زاده محمد حنفیه است علی ابیه و علیه السلام و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که بر سر
مزار و اعد الانوار او عمارتی وسیع رفیع طرح اندازند و بموجب فرموده طاقی بنیاد نهادند
بغایت بلند با دو منار و گنبدی مربع سی گز در سی گز و طرف دو چهار صفهٔ دیگر در آن ده گز
در ده و آن ده گز و چهار صفهٔ دیگر جهت مرقد منور مع دو چهار صفهٔ دیگر با حجرات و غیره للانعام
اساس افکندند و فرمان شد که جهت مقبره سنگ سفید در غایت تکلف بتراشند و نقوش بدیع غریب
بر آن بنگارند و فرمود که مولانا عبید الله صدر در اتمام آن اهتمام نماید و در عرض دو سال بسعی مولانای
مشار الیه آن عمارت باختتام رسید و صاحب قران کرد و رقم صلات و صدقات بجاوران آن مقام
انعام کرده بار دوی همایون معاودت کرده مقارن این حال مبشران آمده طنطنهٔ وصول تکل خانم
را بسمع اشرف اعلی رسانیدند و مجموع خواتین و آغایان عزیمت ملاقات و تماشا سوار شده با مجده
روزه راه باستقبال شتافتند و مراسم شادیهای آورده اسپان کشیدند و در هر یورت منزل
کردند و لکه ... آن گلدستهٔ چمن خلافت را طویها دادند و در روز پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول سنه ثمان
مائه در عین سرور و حضور بار دوی اشرف اعلی پیوستند و حکم واجب الاتباع بترتیب طوی عظیم
نفاد یافته قضاة اسلام و علماء انام و اشراف ایام را که در ممالک ما وراء النهر مجتمع بودند بپای
سریر اعلی حاضر ساختند تا در حضور بزرگ ساعتی و بهترین زمانی زهرهٔ سپهر ابهت قرین خورشید شرفی
ماهیت گردانیدند یعنی بگل خاتون بنت حضرت خواجه افلان را بآیین شرع شریف برای عفت حریت
شهریار عالمیان امیر تیمور گورکان کردانیدند خواتین عصمت آیین و شاهزادگان سعادت قرین و امرا و
نیاد و نوئینان رفیع مقدار دست افتخار به نثار گشادند از کثرت در و دینار که افشاندند پشت گاو زمین
خم گرفت و از بسیاری در و جوهر که پاشیدند دیدهٔ دریا و کان حیرت ماند چند روز بعشرت و شادمانی
گذرانیدند از عیش و کامرانی نکتهٔ فرو نگذاشتند چون آمال مجموع اعیان و آغایان که همراه مهد علیا
آمده بودند و از رشحات فیض انعام و احسان حضرت صاحب قران کرد و ن توان تازه و ریان
گشت و در این اثنا ایلچیان بیقوخان که انجانب ختای با تحف و تنسوقات آن ممالک بار دوی
همایون رسیده بودند امرا و مقربان را وسیله ساخته بپایهٔ تخت اسکندر حشمت فریدون فرجام

شدند

شدند و پیشکشها را بمحل عرض رسانیده مضمون رسالت را ادا کردند و رخصت انصراف یافته خوشدل
بازگشتند و حضرت صاحب قران عالی مکان امیرزاده محمد سلطان را بعد از عقول آفتاب
نهضت فرمود که متوجه مغولستان شده آن سرحد را ضبط نماید و سیدی بیک ساد بوقا و امیر حاجی
سیف الدین و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا را با چهل هزار سوار ملازم او
ساخت و فرمان داد که در کنار اشیره سوری و خندقی احداث نمایند و ایشان روان شده از عقبهٔ
قوکان گذشته نواحی اشیره را یورت کردند و بموجب فرموده مردم را بدان عمارت رخصت
نمودند و در اثنای حال حضرت صاحب قران کرد و ن محل از یورت قشلاق کوچ کرده متوجه سمرقند شد
و در آن بلدهٔ فردوس مانند چند روز بعیش و خوشدلی گذرانیده بجانب کش نهضت نمود و در یک
فرسخی سمرقند بکوهی رسید که در دامنهٔ آن رودخانه جاریست و چون آن موضع را شایستهٔ عمارت دید
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در آن مکان خرم باغی بهشت وش و شتران باغ ارم سان بنا کردند و در
میان باغ قصری به تکلف بپردازند و در اندک مدتی باغ و کوشک بر طبق مدعا مکمل گشت و رایات
نصرت آیات از آنجا نهضت نموده دامن کوه بیاره رباط بامر در حرکت آمده در اثناء طریق امیرزاده
شاه رخ که از قشلاق استرآباد بپایه مانخان متوجه درگاه عالمپناه شده بود شرف دستبوس صاحب
قران فلک شکوه حاصل کرد و بیلاکات و تنسوقات را بمحل عرض رسانید و آنحضرت از کش که شهر
ایلجی بالغ را مخیم اقبال ساخت و در یورت قدیم خویش چند روزی رحل اقامت انداخته قبهٔ
بارگاه سعادت انتما را بذروهٔ جوزا برافراخت ذکر اسباب یورش هند و ستان و توجه حضرت
صاحب قران بدان صوب در عنان خطهٔ ملتان و غزوه کتور و سیاه پوشان صاحب
قران تا جیحون کیتی ستان قندز و بغلان و کابل و غزنین و قندهار تا سرحد هندوستان بامیرزاده
پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود چنانچه سابقا اشارتی بیان رفت و شاهزادهٔ
مشار الیه بعد از تنسیق امور مملکت با لشکرهای آراسته متوجه فتح دیگر بلاد و امصار گشت
و با امرا و نوئینان مثل امیر سیدعلی قندهاری و امیر قطب الدین عم زادهٔ امیر سلیمانشاه و بهلول
محمد درویش برلاس و قماری ایناق و نور خواجه آقبوقا و شاهان بدخشان شاه لشکر شاه
و شاه بهاء الدین و دیگر سرداران شجاعت آیین که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود
در حرکت آمده اوغانیان کروه سلیمان را غارت و تاراج کردند و از آب سند عبور نمودند
و بر شهر احد حملت استعلا یافتند و از آنجا روان شده و منازل قطع کرده بملتان رسیدند
و در آن وقت حاکم شهر سارنگ برادر بزرگ ملو بود و این دو برادر بعد از فوت سلطان فیروز
شاه بنیرهٔ او سلطان محمود را وی پادشاهی برداشته بر ممالک هند استیلاء تمام یافتند و ملو
در دهلی ملازمت پادشاه اشتغال نموده سارنگ بر ضبط ممالک ملتان آمده بود القصه
سپاه منصور ملتان را محاصره کرده هر روز دو نوبت جنگ مردانه کردند و این خبر بحضرت
صاحب قرانی رسیده موجب آن شد که بجانب هند توجه نماید و در آن زمان عزیمت آن داشت

که با لشکرهای اطراف واکناف که بدرگاه جهان پناه جمع آمده بودند متوجه ختای گردد
وبجای بتخانهای آن ممالک مساجد ومعابد بنیاد نهد ودیگر آنکه قبل از این بمسامع جلال
پیوسته بود که در آن محل واقطار مملکت دهلی وملتان بت پرستان وعبده اوثان بسیار شده
که عرصه آن ولایت از لوث وجود خود آلوده میدارند وچون در آن ولا همت عالی نهمت
پادشاه مؤید بالله اعتقاد مقصود ومصروف بر غزا وجهاد بود لشکر کشیدن بجانب ملتان
ودهلی واجب نمود وباخواص ومقربان مشورت فرموده مجموع ایشان در یورت ویورش
هندوستان همداستان شدند ودر رجب سنه ثمانمایه وهجریه باسپاهی افزون از اعداد
اشجار وقطرات امطار روی بدان صوب نهاد وامیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه
را بر ضبط سمرقند بازداشت وچون رایت نصرت انتساب سایه وصول بر اندرآب انداخت ارباب
آن دیار بپایه سریر عالی بفریاد آمده عرضه داشتند که ما جماعتی مسلمانانیم وکافران کتور وسیاه
پوشان هر سال از ما برسم خراج وباج مبلغی میستانند واگر در اداء آن اهمال واغفال
میرود مردان ما را بقتل رسانیده عیال واطفال ما را اسیر میکنند خشم وغضب حضرت صاحب
قرانی از این تحزن اشتعال یافته در دفع آن کافران ستمکار تأکید وتوبیخ جانب منع نشستند وان
سپاه فیروزی اثر از هر ده نفر سه نفر اختیار کرده بی توقف بسعادت واقبال سوار شده
امیرزاده شاهرخ وباقی لشکر در پیلاق خورستان وکتور گذاشت وایلغار وشبگیر کرده بتعجیل
میراند وچون بموضع پریان رسید امیرزاده رستم وبرهان اغلان وبعضی از امرا را با ده هزار
سوار از جانب دست چپ بطریق سیاه پوشان فرستاد وآنحضرت از آنجا نهضت نموده بخاوک
رسید وفرمود که تا قلعه آن راه که خراب وویران شده بود عمارت کنند واکثر سواران از امرا ومجموع
لشکریان اسپان خود را در آن محل گذاشته پیاده ببالای کوه کتور برآمدند وبا آنکه آفتاب در جوزا یا
سرطان بود علی اختلاف الروایتین چندان برف پیش آمد که پای اسپان تا بزانو در آن برف فرو
میرفت وان رفتن باز ماندند ودر شب که یخ می بست سپاهیان بر سر آن میراندند ودر روز اسپان را
بالای نمدها ونیلوها باز داشته توقف مینمودند وباز در آخر روز روان میشدند وبدین طریق
مسافت می پیمودند تا بالای کوهی که بغایت مرتفع بود برآمدند واسپی چند که بعضی امرا همراه داشتند
همه را بازگردانیدند وچون کافران در اندرون درها منزل گرفته بودند وبواسطه کثرت
برف از بالای آن کوهها فرود آمدن متعذر بود امرا ولشکریان از قلل جبال بعضی بطناب
فرود می آمدند وبرخی بر روی برف خسپیده خود را بر نشیب روان کردند وبعد از لحظه
بروی زمین قرار میگرفتند وان برای حضرت صاحب قران غازی دین پرور چیزی
از چوب ساخته اند وحلقها بر آن تعبیه کرده طنابها در آن که طول هر یک از آن یکصد و
پنجاه گز بود بر آن حلقها بستند وآنحضرت جهت احراز ثواب جهاد بر آن چیز نشسته چند نفر
از قله جبل معنا وطول ریسمان فرو میگذاشتند ودو نفر بپا وشل آن در برف جای با نهاد

وصل ایستادن راست میکردند تا آن قوم فرود می آمدند وبار دیگر چیز را فرو میگذاشتند وباز دیگر
محل قرار مرتب میساختند وبدین طریق عمل نموده نوبت پنجمین بدامن کوهی رسیدند حضرت
صاحب قران غازی عصا بدست مبارک گرفته مقدار یک فرسخ پیاده سیر فرموده چند
سپاه خاصه را اطنابها بر کردن وسائر اعضا بسته از فراز کوه به نشیب گذاشتند دراستی
سیلامت بپایان رسید وباقی بران که نگاه نتوانند داشت در عرصه تلف آمد وحضرت صاحب
قران سوار شده دیگران پیاده در رکاب همایون شدند وکفار آن دیار بجموع بالا بلند و
عظیم الجثه وزورمند باشند واکثر آنجماعت برهنه باشم اختلاط کنند ومقدم ایشان
عداشو گویند وآن جماعت را زبانی است غیر از زبان پارسی وترکی وهندی وجمهور آن طایفه
بجز زبان خود نمانند وکسی پی بلغت ایشان نبرد مگر کسی که از آن نواحی در میان آن طبقه
افتد وبتدریج بر لغت آن قوم که لغت با ایشان باد و وقوف پیدا کرد ترجمان شود وآن ملاعین
قلعه داشتند که آبی عظیم از دامن قلعه ایشان میگذشت واز آن طرف کوهی عالی بود که سر
بعزفعان کشیده وپیک تیزرو وهم از وصول به کمر آن طمع بریده وآن معابران وصول لشکر
پادشاه جهانگیر بیک شبانروز پیشتر آگاه شده بودند ورخت واقمشه خود را ببالا برده
تیمور را نکه کس از آنجا نتواند رسید فارغ البال نشسته چون سپاه نصرت شعار بجمعا ایشان
یافته بعضی از گوسفندی چند هیچ نیافتند گوسفندان را گرفته آتش در خانها آن بادیه بانان
زدند وفرمان همایون صادر شد که دلاوران لشکر ظفر نشان کمر جهاد بسته بیالا دوند
مبارزان مجاهدان دین غلغله تکبیر باوج علیین رسانیدند وروی جلادت بکوه نهادند
وشیخ ارسلان قبل از همه دشمنان را بموضع مرتفع برآمد که جای ایشان مشرف بود وعلی سلطان
تواجی از طرف دیگر حمله کرده وکفار را از موقف ایشان راندند در مقام آنجماعت ایستاد وامیر
شاه ملک نیز بیاری زمره منصوره تیغ جنگها پیش برده وغایت سعی بجای آورده داد مردانگی داد و
از مجاهدان دین وغازیان سعادت قرین جهاد ده نفر از بالای کوه بعز شهادت فایز شدند ومبشر
بهادر وخواجه تنکلی وشیخ علی سالدوز ودلاور وموسی وکمال الدین حسین ملک قوچین وامیر حسین
قورچی کوششهای بهادرانه نمودند وباقی امرا، تومان وقوشون از اطراف وجوانب حمله آورده
آثار جلادت وجرأت بظهور رسانیدند وبسیاری از آن بی دینان را به تیغ جهاد گذرانیدند وبعد
از سه شبانروز پیوسته که لشکر پادشاه هفت کشور باکفار کتور جنگ کردند وآخر روز بر گشتگان
به تنگ آمده امان خواستند وحضرت صاحب قران آقا سلطان کبیر را نزد ایشان فرستاده پیغام
داد که اگر بخدمت مبادرت نمایید وزبان به کلمه توحید بگشایید بجان ومال امان یابید
وحکومت این مملکت بر شما مقرر گردد وقرقرا صالح جون بواسطه ترجمان بر معانی
کلمات اطلاع یافتند بعد از سه روز همراه آقا سلطان بدرگاه پادشاه عالمپناه شتافتند
ماظهار مسلمانی کرده زبان بتضرع وزاری گشادند که ما از جمله بندگانیم از شفقتی



فرمان چیکوند بجا آوریم عنایات پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده رخصت انصراف داد وچون شب آمد
لباس ماقرن دکان پوشیده آن شب دلاتی بر امیرشاه ملک شبیخون آوردند وقریب صد و پنجاه نفر
از ایشان گرفتار آمده کشته شدند وبعضی از آنجماعت مجروح وخسته جان بیرون بردند ولشکر
اسلام بران کوه بالا رفته آنچه لسان شرع بقتل ایشان گویا شده بود کشتند وزن وفرزند مخالفان
دین را بندگی گرفته واز سرهای کشتگان بر فراز آن جبل منارها برافراشتند وکیفیت آن فتح
نامدار را با تاریخ در همان محل بر سنگ نگاشتند تا بمادی روزگار اولوا الابصار بدیده اعتبار
در آن نگرسته دانند که آنچه صاحب قران کامگار در آنجا بر اهل ونحی میرسد وکمان سلاطین
ذوی الاقتدار را به سعی وکوشش پیادرت نداده **ذکر فرستادن صاحب قران دین**
**پرور محمد آزاد را به تفحص حال امیرزاده اسکندر وبرهان اغلان** چون از رفتن امیرزاده رستم وبرهان اغلان
مدتی گذشت وهیچ خبر از ایشان نیامد رای صواب نمای پادشاه هفت کشور را بخرچی ساخته محمد
آزاد را با طایفه از خانه بجکان وچهار صد نفر از ترک وتاجیک به تفتیش حال ایشان روان ساخت
وآنجماعت بحسب فرموده به تعجیل در حرکت آمده بشقت بسیار از راههای باریک گذشته
بکوههای بلند پر برف برآمدند وسپرها بدوش گرفته واستوار گردانیده وبدست خسپیده وخود را
از آن بالا رها کرده بزمین رسیدند واز آنجا روان شده به قلعه سیاه پوشان رسیده در آنجا از مخالفان
ومخالفان اثری ندیدند اما پی بسیار دیدند که بجانب راه رفته بودند وآن پی سیاه پوشان بود
که از توجه سپاه ظفر پناه آگاه شده باستقبال شتافته بودند ودر درهای تنگ کمین کرده چون
امیرزاده رستم وبرهان اغلان با امراء قوشون اسمعیل وانسه داد وسونج توی وبعضی دیگر هم
بالشکرهای کمان بیان در درهای تنگ رسیده بعضی گذشته بودند وبرخی غافل فرود آمده واسپان
بعلف رها کرده ناگاه سیاه پوشان از کمین بیرون آمده بر سر ایشان ریخته بودند وبرهان اغلان
از غایت جبن وبددلی جنگ ناکرده بجای تیر کمان انداخته گریخته بود وچون اعداء دین شاهد
کرده بودند که مسلمانان روی به گریز نهادند از عقب ایشان راندند بودند وبسیاری را آنجماعت
را بدرجه شهادت رسانیده واز امراء قوشون شیخ حسین سرجی ودولتشاه جباجی وآدینه بعد از
سعی وکوشش فراوان بدرجه شهادت رسیده بودند فی الجمله محمد آزاد پی سیاه پوشان را بعقب
ایشان رسیده روان شد وچون به دره رسید که جنگ در آنجا واقع شده بود با سیاه پوشان تا رسید
همیر دو چار خورده بزخم تیر وضرب شمشیر وحمله تیغ سنان کفار را در آن دره خاکسار
برآورده همه را منکوب ومقهور ساخت واسبان لشکر اسلام وآلات حرب ایشان را که گرفته بودند از
کفار باز ستد وسالما غانما مراجعت نموده به برهان اغلان وسپاه که گریخته ملحق شد واز لشکریان
هر که اسب وسلاح خود بشناخت بگرفت ومحمد آزاد وبرهان اغلان را گفت سلاح جنان می نماید
که در این موضع فرود آییم وچون روز شود کوچ کنیم واو را سستی وبددلی بعقبه برآمدن لشکریان
با او موافقت نمودند یکی را که دیدی تو در جنگ پشت بکش گر عدو در مصاف پشت



فی الواقع از زمان چنگیزخان تا آن غایت هیچکس از قوم قیات بر مثل آن بی ناموسی اقدام ننموده بود و
قبل از این ما اقتدا این حرکت هم از او در جنگ اوزبک صادر نشده بود وحضرت صاحب قرانی
عفو واغماض را کار بسته واز آن گناه تجاوز نموده بجبان حرمت او وسیاست ودر آن خدمت
ماجبت آن فرستاد که تلافی مافات نماید تا در میان الوس او را ناموسی وآب روی حاصل شود
واز جانب این موبت هم تقلید آن عرب نمود که از معرکه میگریخت یکی از دلاوران بد و رسیده
سرزنش کرد وگفت شرم نداری که از مصاف میگریزی ونمی اندیشی که مردم را ترغیب کنند
ودر انجمنها زبان بعیب تو گشایند عرب جواب داد که زنده ماندن این سرزنش محبوب تر است که
زنده باشم وخلایق لعنة الله علیه گویند از آنکه کشته شوم ورحمة الله علیه بر زبان آورند القصه
پادشاه هفت کشور بعد از فتح کشور قبل آن فرقه ملاعین ره بدانجا رسید جلال الاسلام وعلی سیستانی
را فرستاده تا راه بیرون آمدن از آن دره آماده گردانند تا من رعایت آن بی دینان ستم پیشه را
که صخره سخت بود تا چیزی ساختند ودر آن دیار از بنا آثار اثر نگذاشتند جلال الاسلام وعلی بحسب
فرمان تفتیش طرق نموده راه خروج پیدا کردند ودر بعضی مواضع برف سوراخ کرده راه مهیا کردند
وحضرت صاحب قران کامگار با امراء رفیع مقدار وسپاه نصرت شعار در حرکت آمده واز عقبات
وجبال صعب عبور نموده در جاولشتن ولا اجلال واقع شد وآنحضرت جمعی را بمحافظت قلعه که بعمارت
آن فرمان داده بود تعیین فرمود ودر آن مکان بر اسبان نشستن تمامت امرا ولشکریان که مدت
هژده روز بغزا اشتغال مینمودند سوار شدند واز آنجا در حرکت آمده به اغرق همایون پیوستند
وچون برهان اغلان ومحمد آزاد به اردوی اشرف اعلی رسیدند حضرت صاحب قران ممالک ستان
برهان اغلان را که با ده هزار نفر نزد کافران که نسبت با ایشان در غایت قلت بودند جنگ ناکرده
گریزان شده بود بمجلس فرخنده راه نداد وخدمتش را که آزاد کار ساخته از نظر عنایت انداخت ومحمد
آزاد که با پیاده با چهار صد نفر با چنان گروه محاربه نموده وبسیاری از کفار را به دوزخ فرستاده است و
اهل اسلام را که گرفته بودند باز ستده بود نوازش فرمود وقوشون جماعتی را که با او در آن معرکه پای
ثبات فشرده بودند بصنوف عنایت ومراحمت اختصاص بخشید **ذکر بازگردانیدن حضرت صاحبقران**
**امیرزاده شاهرخ بجانب هرات ورسیدن ایلچیان از اطراف ودیگر حکایات** چون صاحب قران دین پرور
از کتور در حمایت تأیید ملک داور مراجعت نموده به اغرق همایون پیوست ومفرح العین سلطنت شاهزاده
شاهرخ را رخصت فرمود که بخراسان معاودت فرماید وکوشش هوش آن سعادتمند را بدرر نصایح ومواعظ
آراسته او را در آغوش گرفت وبحفظ وعنایت یزدان داد دعا بدرقه وداع کرد وبهرات روانه کرد آن و
نفس همایون سوار شده با لشکرها متوجه صوب کابل شد وبعد از قطع منازل بمحل ایرتاب رسیدند که از آنجا
تا کابل پنج فرسخ است ودر مرغزاری نزهت نزول فرمود وچون فیاض علی الاطلاق متعال است که از رشحات
سحاب مکرمت حضرت صاحب قران نجح آمال ارباب آن دیار ونیاز زان وسیراب باشد آنحضرت
را موقوف ساخته ماند روز در آنجا بجهت بعضی فرمان داده وبا امرا ولشکریان قسمت نموده بعضی

حکم قضا جریان جوی بطول پنج فرسخ در اندک زمانی جاری گردانیدند و بجوی ماهی گیر موسوم شد
واز آب آن جوی فواید معتبر پدید آمده معمور شد و بعد از سرانجام آن مهم رایات فتح آیات
در حرکت آمده بکابل رسید و چون در آن سرزمین مرغزار دره رین محل نزول لشکر ظفر قرین گشت
ایلچی تمور قتلق اغلان و توکراید کو اوزبک رسیدند و از طرف جیب نبی رسول حضرت خواجه اغلان
آمد و بوساطت امرا بپایه سریر اعلی حاضر شدند و پیغام گذاردند ماحصل سخن آنکه حکام ما میگویند
که ما پیغام و جاکو و نهب یافته آنحضرت شیم اگر قبل ازین برادر ما تحت بد و اغوای مردم مفسد
پای از دایره متابعت بیرون نهاده چهره وفا را بناخن مخالفت خراشید بر و مددی در
صحرا و بیابان سراسیمه و حیران گردانید پر اکنون صورت قبح کردار ناپسندیده خویش در آینه
خرد دید بر ما از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده خود نادم و پشیمانیم و بلطف آنحضرت
امیدوار از عنفت حسام بهرام انتقام را و صدا سانیم اگر ملکات گناه ما بخشند بعد ازین پای
از جاده عبودیت فرا تنهیم و از مقتضی فرمان واجب الاذعان در نگذریم بفرمان نوعیکه فرمائیم
و تا از پس بی کامران کنیم و هم در این مکان پاینده اغلان که در الغ یورت با قاآن مخالفت نموده
از قپچاق گریخته بود بشرف دستبوس حضرت صاحب قرانی استسعاد یافت آنحضرت بزبان عنایت
او را پرسش نموده شرایط اعزاز و احترام مرعی داشت و اسپان راهوار و استران قطار و شتران بار
بردار و خیمه و خرگاه و بارگاه و دیگر اسباب حشمت که لایق ارباب فرمان و حکومت باشد
بخشید و او ملازم رکاب و موکب سعادت آثار شد و هم درین سرزمین امیر شیخ
نورالدین که در اشاره برش بنجاله بموجب فرموده ضبط و استخلاص اموال فارس رفته بود
با خزانه و تحف ارجمند از زر و جواهر و کمرهای مرصع و خلعتها و طلا دوز و نفایس اقمشه
گرانمایه و کرابر اسلحه و آلات و ادوات حرب و اسپان تازی بازین زر و شتران شکوه منظر
کوه پیکر و استران زرین رکاب بار خوت و آلات زربفت و خیمه و خرگاه از سقرلاطهای ملون و دیگر
ظرایف و لطایف که دیده بیننده از خوبی او خیره می ماند باردوی همایون پیوسته و کتاب و
حساب دیوان اعلی آنرا سه شبانه روز در دفاتر ثبت کرده و اوراقات و تنخ پرداخته مطالعه امرا
عظام رسانیدند و از صباح طلوع خورشید جهانگیر جهان کرد تا هنگام قیام نمودن خلایق برکوع
و سجود و قیام و قعود نماز پیشین امیر شیخ نورالدین بنا بر نود آمد اما آنچه آورده بود نزد
حضرت صاحب قران گذرانیدند با برعه اغلان و ایلچیان دشت قپچاق و دیگر حجاب بدیده تعجب
در آنها نگریسته حیران ماندند که سبع از بیدکان حشر آفاق را بادشاه ملک الملوک این همه مکنت
داده که چندین اشیاء با قیمت را در یک نوبت بعرض رسانید و آنحضرت از آن بترکات بسیاری بهر
حاضران بخشید و حقشکاری امیر شیخ نورالدین موقع قبول یافته حضرت صاحب قران ایلچیان
اوزبک را با تحفها گرامی و نامهای نامی رخصت مراجعت ارزانی داشت و ایشان مسرور و خوشدل
به اوطان خویش بازگشتند و بعد از آن امیر شیخ نورالدین نارنو ده حرییه برهان اغلان جیجی

راکه با او در غزا باشتراک داشتند شفاعت نموده عاطفت پادشاهانه التماس او را بشرف
اجابت مقرون گردانید از سر گناهان ایشان درگذشت و هم در آن اوان سلطان محمود خان
و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده رستم با طایفه از امرا و لشکریان جوانغار بر سمت هندستان
روان شدند و قبل ازین ملک محمد برادر لشکر شاه اوغانی بدرگاه حضرت صاحب قرانی بالتجا
از در بار آمده بود و تظلم نمود که موسی اوغانی که راس و رئیس قبیله کرکراست و بغایت شریر و دزد
و ناکس برادر مرا که در زمره خدام عتبه علیا انتظام داشت کشته است و قلعه ایریاب ویران
ساخته و اموال خزانه ما را بباد غارت و تاراج داده و دست تعدی باملاک و اسباب ما
دراز کرده است و ضیاع و عقار در تحت تصرف خویش آورده و پیوسته بقطع طریق و انواع حرکات
ناشایسته اقدام می نماید و کیفیت احوال بعرض رسانید و بسلامت عقلا اندکدشت و من بنده کمترین
از خوف جان شیرین گریخته بعز تین آمدم و چون بشارت موکب نصرت قرین شنیدم توقف کردم
تا نهضت حضرت صاحب قران دادگر از استماع این خبر اشتعال یافته همگی همت عالی نهمت را بر دفع
شر موسی اوغانی بدکردار و اعوان و انصار او گماشت و با ملک محمد گفت که تو پنهان میباش تا من در
باب فکری صواب اندیشم بعد از آن ایلچی نزد موسی اوغانی فرستاده گفت که تو قلعه ایریاب
را خراب ساخته و چون آن حصار بر حد هندوستان واقع شده مناسب نیست که ویران باشد فی
که بسبیل سرعت بخدمت شتابی تا مستحق رعایت شده آن مملکت بتو مفوض گردد و قلعه ایریاب
را عمارت کنی و چون ایلچی نزد موسی رسیده بر اداء رسالت قیام نمود و پیشکشها مرتب گردانیده
بدرگاه گیتی پناه شتافت و بشرف پابوس استسعاد یافت آنچه همراه داشت بمحل عرض رسانید
حضرت صاحب قرانی او را بخلعت و نوازش سرفراز و امین ساخته فرمود که لشکری در مرافقت
توجهت تعیین قلعه میفرستم و تو نیز باید که حشم خود را به اینجا بیاوری که بار دیگر در عمارت سعی
نماید و تا آمدن ما باید که از آن مهم باز پرداخته باشند و اگر جزوی کاری مانده باشد چون ما
برسیم بمدد کاری جزایل تمام شود و موسی بکمال ارا با سه هزار نفر مصحوب او کردانیده بر سبیل
استعجال از پیش روان ساخت و ایشان بمقصد رسیده و موسی مردم خود را آورده بعمارت مشغول
شدند و حضرت صاحب قران سعادتمند باردوی بزرگ سرامیلک خانم و امیرزاده الغ بیگ را که در باده
بسمرقند بازگردانید و بنفس همایون از جلگاه کابل با اهبت و تجمل تمام روان شد و در دوازدهم
ذوالحجه سنه ثمانمائه بر ایریاب رسید آن محل نزول جنود ظفر ورود شد و هر دو موسی بر سر عمارت
ایستاده هر روز دویست سپید تغزا بطبل و علم تا کار میفرمودند حضرت صاحب قران فرمان داد
که بیا قیان مدد و معاونت باشند تا در آن مهم سرانجام شود و آن حصاری بود مشتمل بر مساجد و
معابد و دیگر عمارات عالی و بناهای متعالی و حکم شد که امیر شاه ملک و جلال الاسلام در اتمام مساجد
جامع اهتمام نمایند و چنان قلعه رفیع عریض عمیق جهارده روز ساخته و پرداخته آمد و حضرت
صاحب قران در قضیه خواجه نا گفته بود که چون عمارت تمام شود کسان موسی را نگذارند که بیرون



خود باز کردند و ایشان تنها ازین حدیث شنیده بودند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از آن کار
فراغت یافت روزی سوار شد که حصار خندق را احتیاط نماید و در زمانی که بر امرا و ارکان
دولت گرد قلعه میگشتند هفت نفر از حشم موسی که در عمارت قلعه دخل داشتند بیالاخانه پشت
دروازه ایستاده بودند و چون حضرت صاحب قران در برابر دروازه رسید یکی از آن نفر بد اختر
تیری بقصد آنحضرت انداخت چنانچه از صریر تیر اسپ جهان نورد رم کرد و از عنایت
ربانی گزندی بحضرت صاحب قران نرسید و آتش خشم جهانسوز برافروخته از دروازه
دیگر بحصار آمد و فرمود که حشم موسی که بکار کردن آمده بودند گرفتند و آن هفت نفر دیگر
که بیالای دروازه عذر رانده بیشتر و یکی از ایشان تیر انداخته بود از بیم جان دست
بتیغ و تیر و کمان بازدن جند نفر زخم دار کردند تا کله کی سپاهی نزد بالای نهار
بیالا رفت و ایشان را بقتل رسانید و در همان روز موسی را با دویست نفر از اتباع او گرفته
بملک محمد سپردند و او باسه نوکر مجموع را بقصاص برادر کشته از سرها ایشان منار ساخت
و پرتیغ واجب الاتباع نفاذ یافته که حشم موسی را غارتیدند و طایفه از سرداران آن قوم را
از پای در آوردند و عیال و اموال آن ظالمان خانه خراب بدست مظلومان ایریاب افتاد و ما طفت
پادشاهانه حکومت قلعه ایریاب و ریاست احشام آن ولایت را بملک محمد ارزانی داشت
ذکر توجه صاحب قران بجانب قلعه پرنیان و عبور آنحضرت از آب سند و وصول موکب
همایون بدیار هند چون ولایت ایریاب برحمت صاحب قران کامیاب بجمال زراعت و عمارت آمد رایت
نصرت انتساب از آنجا نهضت نموده متوجه خطه شنوران شد و کوه و جنگل قطع فرموده حدود آن دیار محل نزول
سپاه نصرت شعار شد و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان با طایفه از امرا و اغرنانداز مجها
متوجه جانب بانو شوند و آنحضرت با سه هزار سوار ایلغار فرموده بطرف قلعه نغز روان شد و قبل از آن امیر سلیمانشاه
با لشکرهای خراسان بر نغز رفته بودند و آن قلعه را عمارت کرده چون چتر همایون سایه وصول بر آن دیار انداخت
مهیا نبسامع علیه رسانیده بودند که قبیله پرنیان از احشام اوغانی که سابقا فرمان همایون صادر شده بود که بهر
اردو عامل بپیوندند پای از دایره مطاوعت و متابعت بیرون نهاده اند و در آن وقت امیرزاده پیر محمد بعضی از کاف
هند را غارت کرده و غنایم بکابل میفرستاده این جماعت سر راه گرفته و دست تعدی از آستین بی باکی برآورده چیزی
از آن اموال ربوده اند و اکنون بناه بکوهها و جنگلها برده بر قطع طریق اقدام مینمایند از استماع این خبر آتش
خشم پادشاه هفت کشور که زبانه بفلک کشید هم در آن روز با بهادران اردوی فیروزی نشان روان
بجانب ایشان و بعد از سه روز بمواطن آن بدکرداران رسید فرمود که سواران از اسپان فرود
آمده پیاده بکوهها و جنگلها در آیند و بر آب شمشیر آن عرصه را از آلایش وجود ناپاکان
بی باک پاک سازند و دلاوران پرخاشجوی بموجب فرموده عمل نموده در زمان و بوم آمدند
و خلق نامعدود را از آن عاصیان از تیغ قهر بگذرانیدند و عیال و کودکان ایشان را گرفته آتش
نهب و تاراج در خان و مان آن طایفه زدند و بعضی از آن طایفه بهزار مشقت جان به تلف یا



بیرون بردند و حضرت صاحب قران دین دار خواست که در آن کوه چندان توقف نماید که
بقیة السیف دزدان اوغانی را بدست آورده بیان سیاست آویزد تا عرصه آن دیار از اضداد
ایشان بالکل ایمن و آماده گردد و مقارن این حال پیشوای آن قبیله او بلزام بر نیت صادق و
اخلاص تمام روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آورده پیشانی عجز و افتقار بر ساحت مسکنت نهاد
و زبان باعتذار و استغفار گشاده توبه و انابت را وسیله خلاص و نجات ساخت و چون
فروغ صدق نیت و پاکی عقیدت او بر پیشگاه ضمیر انور تافت بر جرائد جرائم او رقم عفو و
اغماض کشید و با نواع عنایت و عاطفت بلند پایه مرتبه رفیع و محل بلند رسانید و بعد از تصمیم
قلعه نغز امیر سلیمان شاه شنیده بود که حشم کلاتیان که گروه انبوه و قبیله با شکوه و با شوکت و
اهبت اند فرمان حضرت سعادت قران سعادت اقتباس را بسمع رضا اصغا نموده اند و جریمت بسیار
سر براهی نفرستاده اند و قبل از آنکه چتر ذرنگار سایه وصول بر آن دیار انداخته بود و امیر شاه الیه
سر آن قوم قوی هیکل زورمند تاخته بود و مجموع را مقهور ساخته خان و مان ایشان را باد غارت
و تاراج برداده بود و زنان و فرزندان آن جماعت را اسیر کرده در این ولا که رایات نصرت آیات
بآنجا رسید امیر سلیمانشاه مظفر و منصور بموکب همایون پیوست و نیکو بندگی او موقع قبول یافته
بانواع تربیت و نوازش مخصوص شد و در غره محرم الحرام سنه احدی و ثمانمائه اردوی کیهان پوی
از نواحی قلعه پرنیان نهضت نموده در حوالی قلعه نغز نزول فرمود و حضرت شهریار ممالک
از آنجا امیر سلیمانشاه را با طایفه از سپاه ظفر پناه بملتان نزد امیرزاده پیر محمد
روان کرد و کوتوال قلعه نغز را بشاه علی فراهی ارزانی داشته با نصد نفر از سپاهیان پیر محمد
روان کرد و کوتوال قلعه نغز نزد او گماشت و از آن موضع سعادت شعار و قطع منازل و مراحل کرده
در آن محلی که سلطان جلال الدین خوارزمشاه بعد از کر و فر فرار از چنگیز خان گریخته و خود را به
آب زده که شه جلال الدین خوارزمشاه بود چنانچه در جلد پنجم سمت گزارش یافته فرود آمد و حکم
جهانمطاع عالم مطیع صدور یافت که بر سر آب سند پلی بندند و فرمان بر داران فی الحال بر حسب فرموده عمل
نموده در مدت دو روز از سه پایه و کشتی و نی جسری معتبر مرتب ساختند و مقارن این حال سید محمد مدنی را
که از مدینه و مکه مکرمه برسالت آمده بود و بعز عرض رسانید که حکام و اشراف آن اطراف در مقام
انتظار متعهد و امیدوارند که رایت نصرت شعار سایه وصول بر آن دیار اندازد و آن ممالک را در ظل حمایت
و رعایت خویش آورده باز گردانید و رسولان اسکندرشاه حاکم کشمیر را نیز که بجهت عرض عبودیت
و نیاز آمده بود نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی داشت و به اسکندرشاه نیز پیغام داد که
باید که لشکرها در نواحی دیبالپور بموکب منصور پیوندد و روز دوشنبه دوازدهم محرم
سال مذکور صاحب قران گردون غلام از آب سند عبور نموده لشکریان بهرام انتقام تمام آب
بر گرفته بکنار جول جورن نزول کردند و آن بیابانیست طول و عریض که در میان اهل تاریخ بجول جلالی اشتهار
داده و از آنجهت که سلطان جلال الدین خوارزمشاه در حین فرار از خان [illegible] جول در آمده بود

وخلاص یافته در این اثنا بابان کوه جود بملاحظهٔ بهبود وطالع مسعود روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورده و اظهار ایلی و خدمتکاری کرده پیشکشها کشیدند و قبولات یافتند که امیر رستم طغای بوغا بجهت آنکه حلیه با فوجی از حیات سنقس بطرف مولتان رفته بود و از آنجا بجانب کوه جود عنان عزیمت منعطف ساخته و همین بابان او را جنید بی روز نگاه داشته وظایف خدمت و ضیافت تقدیم رسانیده بودند لاجرم درین ولا عنایات پادشاهانه شامل حال شان مسرور و آسوده خاطر بمنازل خود بازگشتند **ذکر شهاب الدین مبارکشاه ملتمس و عناد و عصیان او انقیاد** شهاب الدین مذکور حاکم جزیره بود که بر کنار آب جمد کاین است و بکثرت حشم و بسیاری مال از بابان هند امتیاز داشت و در زمانی که امیرزاده پیر محمد جهانگیر بحدود مولتان رسید خدمتش کمر عبودیت بمیان جسته بدرگاه شاهزاده آمده و در سلک سایر عتبهٔ علیا انتظام یافت بعاطفت و احسان بیکران مخصوص شد چندگاه بشرایط ملازمت قیام مینمود و چون رخصت انصراف یافته بمقر حکومت خود مراجعت کرد شیطان جهل و غرور استحکام مقام و وقایهٔ آب را در نظر او جلوه داد تا مسیر مخالفت در روی کشید از طریق مستقیم عبودیت قدم بیرون نهاد و چون کنار آب جمد محل نزول عساکر پادشاه بحر و بر شد و از عصیان شهاب الدین مبارکشاه آگاه شد امواج بحر غضب او در تلاطم آمد فرمود که امیر شیخ نور الدین با تومان خاصه خویش روی توجه بدان جزیره نهند و بر شمشیر صاعقه کردار آتش در خرمن جمعیت مخالفان زنند و امیرشاه ملک الیه بر حسب فرمان روان شد مانند دریای جوشان متوجه مقصد گشت و چون بحدود جزیره رسیدند دیدند که شهاب الدین خندقی عظیم فرو برده است و بارهٔ بلند بر کشیده مستعد محاربه شده در حوالی آن حصن حصین بجزیره بوده پنهان در لشکر شهریار هفت کشور ما بر روی آب گذشته آتش حرب بر افروختند و جنگی در پیوست داد که زبان از تعریف و توصیف آن قاصر آمد و چون زمانه بسیاری درون مخالفان تیره و تاریک شده و سایهٔ نصرت شعار بر منزل خود فرود آمده آرام گرفتند و شهاب الدین با ده هزار نفر گزین شبیخون آورده جنگی عظیم در پیوست و امیر شیخ نور الدین با سپاه جلادت آیین پای وقار و ثبات فشرده حملات شجاعانه و متعاقب کردند و رعب و هراس بخاطر هندوان استیلا یافته از بیم شمشیر آتشبار بعضی از ایشان خود را در آب انداختند و برخی گریخته به شفت بیاد کشتی حیات بساحل نجات رسانیدند و در آن حین حضرت صاحب قران با لشکر رسیده در حوالی آن جزیره فرود آمد و شهاب الدین جانب حزم رعایت کرده بود و دویست کشتی جهت روز عجز مهیا ساخته چون در آن شب منکوب و شکسته بازگشت با مردم و متعلقان خود بر کشتیها در آمدند و بر روی آب جمد روان شده متوجه اوچه شدند و امیر شیخ نور الدین با سپاه ظفر قرین باشارت صاحب قران کامکار کنار آب رفته جنگی عظیم کردند و بسیاری از آن طایفه را به تیغ انتقام گذرانیدند و چون امیرشاه ملک الیه از عقب گریختگان بازگشت حضرت صاحب قران دریا نوال طایفه را که در آن شبیخون بمراسم جلادت و جرات قیام نموده بودند و پای وقار در موقف خویش استوار داشته زخمدار شده بودند عنایت و زر مستظهر و شاکر گردانید و چون کشتیها شهاب الدین بحدود مولتان نزدیک رسید

امیرزاده

امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه با جمعی منصور راه بر ایشان گرفتند و آن معاندان را در میان آب دستگیر کرده طعمهٔ ماهیان ساختند و شهاب الدین و اطفال خود را در دریا انداخته بعد شقت از آن ورطهٔ خونخوار جان بکنار کشید و امیرشاه ملک بر حسب فرمان بر جنگلستان در آمدن بها لشکر فیروزی اثر جمعی کثیر را بر تیغ المعجز فرستادند و با غنایم بسیار و برده بیرون از حساب و شمار و کشتیها که انبار از حیوانات و اجناس ماکولات بود باردوی اعلی معاودت نمودند و چون حضرت صاحب قران از آنجا در حرکت آمده پنج شش روز کنار کنار آب روان شد بلب آب [?] در برابر قلعهٔ تلمبی فرود آمد که آب جمد و آب [?] در آن محل بیکدیگر می پیوندد و آنحضرت فرمود که جسری بر آن دریا بستند و در مدت سه روز پلی مرتب ساخته و پرداخته آمد **ذکر رسیدن حضرت ظفر ورد بر قلعهٔ تلمبی و نهضت رایات ظفر پیکر بجانب نصرت و کوکری** شهریار روی زمین با لشکر ظفر قرین از پل گذشته بکنار آب تلمبی در برابر شهر قبهٔ بارگاه سعادت انتما به قمهٔ جوزا بر افراشت حکام و رؤسای آن بلده با سادات و علما و اشراف بیرون آمده بشرف دستبوس استسعاد یافتند و همان روز حضرت اعلی خاقانی از آب عبور فرموده در غرهٔ صفر سنه احدی و ثمانمائه صحرای تلمبی مضرب خیام مقام سپهر احتشام گشت و منشیان دیوان قلم بموجب فرموده مبلغ دو لک مال برسم امانی باسم شهر قرار دادند و حکم شد که سادات عظام و علما از مزاحمت مطالب معاف و مسلم باشند محصلان بکار خود مشغول شدند چنین که از وجه آن دو ثلث باقی ماند و در این وقت مجموع جریبات [?] از اوباق انجاد و قطرات امطار افزون بود رسیدند و بعلت احتیاج تمام داشتند بر تبلیغ جهار عظاع صدور یافت که هر جا غله یابند بردارند و در ظلمت لیل لشکریان بهانهٔ طلب غله در شهر در بخشیدند و سیلاب بلا بالا گرفته آتش در خانها زدند و آنچه یافتند بغارت و تاراج دادند و بغیر از منازل سادات و علما و ارباب هنر و تقوی جایی مصون و محروس نماند و مقارن این حال بسمع همایون آن برگزیدهٔ پادشاه ذو الجلال رسید که طایفه از حکام و شهریار دیار تلمبی بر امیرزاده پیر محمد در مقام مطاوعت و متابعت آمده بودند اکنون سر عصیان از گریبان طغیان بر آورده شیوهٔ مخالفت مرعی میدارند از استماع این جنس نائرهٔ غضب حضرت صاحب قران التهاب یافته حکم فرمود که امیرشاه ملک و امیر شیخ محمد ایکو تیمور با تمامات خود بر سر آنجماعت روند و ایشان را [illegible] امرا و لشکریان روان شده و بجنگلها در آمده قریب دو هزار سوار هندو را بدوزخ فرستادند و با غنایم نامحصور بازگشته باردوی کیهان پوی پیوستند و روز شنبه هفتم صفر سال مذکور رایات نصرت آیات در حرکت آمده روز دیگر نواحی جال که در کنار آب بیاه واقع است لشکرگاه حضرت صاحب قرانی گشت و در آن موضع بمسامع علیه رسانیدند که نصرت کوکری با دو هزار نفر در موضع جال روز خانهٔ عظیم را بنا ساخته تکیه بر آن کرده است و حضرت صاحب قران با لشکر بی پایان مانند بحر اخضر جوشان روی توجه بایشان نهاد و برانغار بفرموده امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد آرایش یافت و جوانغار از حشمت و مهابت امیرشاه ملک و امیر شیخ محمد ایکو تیمور ترتیب و تزیین گرفت و علی سلطان تواجی بیادگان

در پیش قول آمادهٔ جنگ و جدال شدند کوکری از غایت جهل و غرور با هزار نفر از جنگ جویان هندوستان در برابر سپاه ظفر پناه بکنار کول آمده صف آرای شدند و علی سلطان تواجی و بیادگان خراسان در کنار آب و وحل آتش حرب و جدال بر افروختند جا بجا و با چند نفر دیگر مجروح شدند و امیر شیخ نور الدین و الله داد از عقب آن روز بر کشتگان در آمدند و بزخم شمشیر آبدار اکثر آن ناکسان را بر آتش دوزخ فرستادند و آن نصرت نام نکبت انجام معلوم نشد که جان از آن ورطه بیرون برد یا با دیگر کشتگان راه جهنم پیش گرفت لشکریان اموال آنجماعت را غارت آتش در خانهای ایشان زدند و عساکر گردون مآثر بجهت بسیار از گاو [illegible] که شدند موضع شاه نواز مرکز رایت واجب الاحترام [illegible] الافغان شد و آن قریه ایست معمور در آنجا غلهٔ فراوان یافتند و آنچه توانستند برداشتند و بجهت جهانمطاع آتش در [illegible] غله زدند تا کفران از آن منتفع نشوند و اردوی کیهان پوی از شاه نواز کوچ کرده بکنار آب بیاه در مقابلهٔ قریهٔ جنجان فرود آمد و در آن روز معتمد شاهزاده شاهرخ [?] نام از هرات آمده اخبار شاهزاده را رسانید و تحف و پیلاکات که همراه داشت بگذرانید **ذکر فتح مولتان و وصول امیرزاده پیر محمد بموکب حضرت صاحب قران** سابقاً سمت گزارش یافت که امیرزاده پیر محمد مولتان را محاصره کرده لشکریانش هر روزه در تنگ جنگ پیش بردند و چون مدت شش ماه بر این قضیه گذشت عسرتی در شهر پیدا شد از ساکنان گرسنه نشان نماند و اهالی آنجا بالضرورت مولتان را گذاشته شاهزاده بر آن دیار مستولی شد و عرضه داشتی مشتمل بر این فتح نامدار بپایهٔ تخت خسرو کامکار فرستاد و درین اثنا باران بسیار چند روز متصل که آنرا در هندوستان برشکال گویند باریده امیرزاده شادالیه را اسبان و لشکریانش تلف شدند و مجموع شاه و سپاه از بیرون بشهر آمدند حکام و سرداران دیار هند که پای در دایرهٔ انقیاد و اطاعت نهاده بودند خیالهای فاسد در دماغ جای داده گردن کشی آغاز کردند و در بعضی مواضع داروغکان را بقتل آوردند مخالفان شهر می آمدند و سپاهیان پیاده مانع مجال حرکت نداشتند و شاهزاده بغایت متغیر شده شبی بروز می آورد که ناگاه ماهچهٔ توق ظفر پیکر پادشاه هفت کشور از افق آن دیار طالع شد و آن لمعان تیغ آتشبار حضرت صاحب قران شوری در باطن مخالفان افتاد و دود حیرت بدماغ ایشان [illegible] رای راه یافته [illegible] حرب فرو بودند [illegible] سپه فرو بودند و امیرزاده از مضیق تفکر و اندیشه بیرون آمده با توابع و لواحق متوجه اردوی همایون شد در روز چهارم صفر در لب آب بیاه بعسکر ظفر پناه پیوسته و شاهزاده بشرف دستبوس استسعاد یافته حضرت صاحب قران او را در آغوش گرفته بزبان عطوفت پرسش بسیار کرد و جنید بورلدای و برادرش محمد [?] محمد درویش طایفانی که در حین یورش خوارزم از امیر جهانشاه گریخته به هندوستان رفته بودند و در آن زمان که امیرزاده پیر محمد مولتان را مسخر فرمود از جانب هند بخدمت او مبادرت نمودند و امیرزاده شادالیه ایشان را نوید داده و بپایهٔ سریر اعلی حاضر گردانید التماس کرد که صحیفهٔ جرایم اعمال ایشان بآب عفو شسته گردد و عنایت پادشاهانه [illegible] بخشید و هر کدام [illegible] رعایت یافتند در روز دوشنبه یازدهم صفر رایت ظفر پیکر از آب بیاه گذشته که در مقابل قلعهٔ جنجان بود نزول فرمود

نصرت

نصرت نشان شد و چهار روز آنجا توقف واقع شد و در آن منزل امیرزاده پیر محمد طویی بعظمت داده تحفهای نامی از تاجهای مرصع و کمرهای زرین و اسبان خوب و زینهای زر و نقره و نفایس امتعه و اقمشه و اوانی و ظروف مجموع از طلا [illegible] رسانید و منشیان دیوان اعلی در دو روز بکتابت آن مشغول شدند و در همان روز که ایشان بگذرانیدند حضرت صاحب قران که حاصل بحر و کان بر مائدهٔ احسان او عیال الله بود تمامت آنها را بر خواتین و شاهزادگان و امرا و نوئینان و ملازمان عتبه علیا تقسیم فرمود و سی هزار اسب بر لشکریان امیرزاده پیر محمد تا ایشان در برشکال تلف شده در راه بود برخی بعضی پیاده و برخی بر گاو نشسته به اردو آمده بودند عنایت فرمود و حضرت صاحب قران از موضع جنجان نهضت فرموده و قطع مسافت کرده مرحلهٔ جوال را مرکز رایات اقبال ساخت و ارباب و سالارهای [?] که داغ اطاعت امیرزاده پیر محمد بر جبین نهاده در مقام باج گزاری و فرمان برداری آمده بودند و شاهزاده مسافر کابلی را با هزار نفر بداروغکی آن مملکت فرستاده بود و در آن اوان که برشکال واقع شد و امیرزاده را ضعف بحال سپاه راه یافت چنانچه سمت گزارش یافت مردم آن ولایت از خبث طینت با خلاص سلطان [?] شاه متفق شده مسافر را با آن هزار مسلمان بقتل رسانیدند و چون آوازهٔ توجه اعلام ظفر انجام در ولایت مولتان و دهلی بگوش صغیر و کبیر رسید آن مقهوران بی باک از بیم جان خان و مان را وداع کرده بحصار بطیر رفته چون صاحب قران بی همال [illegible] در ضمان شرف و اقبال بموضع جوال نزول فرمود امیرشاه ملک و دولت تیمور تواجی را داروغکی آن دیار [illegible] حکم کرد که ایشان با اغرق براه دیبالپور در حرکت آیند چنانچه در محل سامانه بموکب همایون ملحق شوند و حضرت صاحب قران از جوال بر جناح استعجال با ده هزار سوار جرار [illegible] کرده عنان عزیمت بر صوب اجودن معطوف ساخت و صباح جمعه چهاردهم ماه [illegible] سپهر اوج جاه سایهٔ وصول بر آن دیار انداخت و قبل از این شیخ منور و شیخ سعد [illegible] بوحوث قزاقی موصوف بود و مردم اجودن ایشان را در همه باب بر خود مقدم میداشتند اکثر خلایق آن موضع را بر جلا ترغیب و تحریض نموده بعضی از آن قوم مصحوب شیخ سعد بطرف بطیر و برخی همراه شیخ منور بجانب دهلی رفته بودند اما جماعت سادات و علما بنا بر آنکه عنایت و التفات حضرت صاحب قران نسبت بحال خویش میدانستند پای وقار بدامن تمکن کشیده و در امید گشاده بسخن آن دو [illegible] التفات نکرده بودند و در منازل خویش توقف نموده و در آن بامداد که خورشید رایت نصرت شعار از افق آن دیار طالع شد ایشان بدرگاه پادشاه اسلام ملاذ آمدند و مجموع عنایات خسروانه سرافراز گشته خوشدل بازگشتند حضرت صاحب قران مولانا ناصر الدین عمر و محمد [?] خواجه محمود شهاب را بداروغکی آن شهر تعیین فرمود تا سادات و علما از مرور عساکر گردون مآثر گزند و آزرده خاطر نگردند **ذکر فتح شهر [?] قلعهٔ بطیر و استیصال اهالی آنجا از [illegible]** قلعهٔ بطیر حصنی بود در غایت حصانت و مرتفع در نهایت رصانت در میان جنگل و بیابان واقع شده و مرکز هیچ لشکر بیگانه بآنجا نرسیده و بدین سبب از اجودن و دیبالپور و دیگر مواضع دیار هند خلایق بسیار بآنجا برده جمعیت و کثرتی عظیم

آن سرزمین دست داده بود بمرتبه که شهر کجا بیش آن بناست لاجرم جهار پای فراوان و عرابها مشحون
برخوت و امتعهٔ نفیس در حوالی حصار بهاتیر داشتند طایفهٔ بحفظ و حراست آنها قیام مینمودند
و حضرت صاحب قران صباح سه شنبه بیست و پنجم ماه بر اجودهن درآمد و بزیارت مرقد شیخ فرید
شکرگنج قدس سره شتافته از روح پرفتوح آن بزرگوار استمداد همت نمود و از آنجا نهضت کرده
و از رود دنر گذشته در خالص کوتلی که از آنجا تا اجودهن ده کروه و تا بطیر نه کروه است فرود
آمد و هر سه کروه یک فرسخ شرعی باشد و آنحضرت در خالص کوتلی عنان عزیمت بتائید سعادت و
اقبال سوار شد و بقیهٔ آن روز و تمامت آن شب از حرکت نیاسوده چون چنان راه طویل را بیک
بار قطع فرموده روز دیگر چاشتگاه رایت جهانگشای بظاهر بطیر رسیده از آواز کورکه و کوس
ولوله در زمین و زمان افتاد و غلغلهٔ تکبیر مجاهدان از اوج اثیر درگذشت و آنجه در بیرون
شهر بود عرضهٔ نهب و تاراج گشت و والی آن ولایت که راو دولجین میگفتند و راو بلغت هند بهادر
را گویند بحصانت حصار و کثرت اعوان و انصار مغرور شده پای در دایرهٔ اطاعت و انقیاد ننهاد
سپاه ظفر شعار از دست راست و چپ روی جلادت بتسخیر شهر آوردند و بیک حمله شهر بیرونی را
گرفته بسیاری از هندوان را بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاده در لحظه امراء
تومان و قوشون تمن ها و چپ ها بپای قلعه برده جنگ درانداختند و راو دولجین با دلیران کشور هند
مستعد جنگ و جدال و قتال گشته بر در قلعه ایستاده بود بهادران سپاه فیروزی بتخصیص از تومان امیر
زاده شاهرخ و مثل امیر سلیمانشاه و سید خواجه و جهانملک شمشیرها رسانیدند کوششهای بهادرانه
نمودند و چون قریب بدان شد که قلعه مسخر گردد رعب و هراس بر ضمیر دولجین استیلا یافته سیدی را
بشفاعت بیرون فرستاد که آن روز او را امان دهد تا دیگر روز کمر خدمتکاری بسته دروازه بگشاید
و بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آید حضرت صاحب قران بالتماس اعتقاد ملاحظه فرستاده که از خاندان
نبوت و دودمان رسالت بود کرده التماس حاکم بطیر را باجابت مقرون گردانید و لشکر را از پای
حصار باز خواند از جنگ منع فرموده و متوجه بیرون شده در بیوت همایون فرود آمد و چون
روز دیگر راو دولجین بعهد خود وفا ننمود یرلیغ جهانمطاع نفاذ پیوست که هر یک از امرا در برابر خود
نقب فرو برده بدیوار قلعه رسانند و مردم برحسب فرمان عمل نموده بحفر خندق مشغول شدند
و هرچند از بالای قلعه آتش و سنگ و تیر و خدنگ بر سر ایشان میریختند ایشان آنرا حوالت تقدیر
کرده ملتفت نمیگشتند هرچه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم راو دولجین و امراء او از
ملاحظهٔ آن حال مضطرب و سراسیمه شده بر سبیل تضرع و زاری آغاز نهادند و بزبان مسکنت
و بیان فریاد برآوردند که ما حد خود شناختیم و از طریق صدق نیت و صفای طویت قدم در دایرهٔ
خدمتکاری می نهیم ما مولد و هر جا که مراحم پادشاهانه رقم عفو و تجاوز بر سیئات ما کشد غایت
خسروانه التماس ایشان مبذول داشته راو دولجین در آخر همان روز پسر و نایب خود را با تحفهٔ
تامی و پیشکشهای گرامی بیرون فرستاد و سیاوه بخلعت مخصوص و جامهٔ طلادوزی و کمر مرصع ممتاز و

سرافراز شد بموجب اشارهٔ علیه نزد پدر بازگشت و راو دولجین روز دیگر بلطف و احسان
حضرت صاحب قرانی امیدوار از حصار بیرون آمد و شیخ سعد اجودهنی با او همراهی نمود و بجهت
بدرگاه عالمپناه رسید و روی اخلاص برخاک نهاده جانوران چند و سه قطعه اسب تازی باز بی
در عربی ستور باو هدیت کشید و رسانید ملحوظ نظر عاطفت شده بانعام جامهای طلادوز و کمر و دیباجه
الکیل مرصع سر تفاخر و مباهات او باوج سماوات رسید و چون جمعی کثیر از ممالک هند بتخصیص
از دیبالپور و اجودهن توجه رایات نصرت آیات شنیده پناه بآنجا برده بودند امیر سلیمانشاه
و امیر الله داد بضبط دروازها مأمور شدند و خلق اطراف را از حصار بیرون آورده براوردی معاملی
رسانیدند و پانصد نفر از مردم دیبالپور که در حوت مسافر کابلی نوکر امیرزاده پیر محمد و هزار نفر دیگر
از نوکران او شریک بودند برحسب فرمان حضرت آفاق پیما در رسیدند و در قید آنجماعت
بذل و قیمت گرفتار آمدند و هرچه از اهالی اجودهن نیز که از سوء اعتقاد و عدوات رایات
ظفر پیکر یافته بر بطیر رفته بودند بجزای عمل خویش گرفتار شده بودند و کمال الدین برادر راو
دولجین و پسر راو از سیاست صاحب قران کرده و نه شکوه و هم بی جایگاه بخود راه داده با آنکه راو
دولجین در اردوی نصرت قرین بود دروازهای بسته ابواب رنج و عنا بر روی خود گشادند آتش
غضب حضرت صاحب قران زبانه زده بغیر راو دولجین فرمود که لشکر منصور بحفر نقب و تخریب
سور قیام نمایند بهادران نامدار برحسب فرمان شهریار کامکار روی جلادت بتسخیر حصار
آوردند محصوران چون سیل بلا را بحر محیط دیدند و دانستند که مقاومت با قضا و قدر از حیز
مکنت بشر بیرون است برادر و پسر راو دولجین بقدم عجز و نیاز بیرون آمده و بر آستان دولت آشیان
شتافته پیشانی خضوع و خشوع بخاک نهادند و زبان بعذر ما تقدم گشاده مفاتیح دروب را
بملازمان عتبهٔ علیا سپردند و امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد برای تحصیل مال الامانی بدرون قلعه
رفتند تا بدان بهره از رعایای دو قبول وجه مال آن مناقشه آغاز نهادند و از جادهٔ مستقیم انحراف جسته
مهم جدال و قتال را اعاده آتش فتنه بالاگرفت و بی ادبی در پیشگاه صبر نماند یرلیغ واجب
الاتباع نفاذ یافته که بهادران ظفرنشان روی عزیمت بقطع و استیصال مفسدان بدکردار درآورند
و ایشان بموجب فرمان متوجه حصار شدند و کمند و حطبها بر سر فاش آن افکنده بالا برآمدند
گبران قلعه آتش زدند و سر عیال و اطفال را خود بشال انعام بریدند و هرچه گروهی اتفاق نموده عزم
رزم و پیکار کردند و ایشان جمعی بودند در نهایت کثرت همه قوی هیکل و سنگین دل و شوم سند
و آهن کسل و سپاه نصرت پناه در شهر ریخته و با آن طایفه درآویخته جنگی صعب واقع شد و قتلبه ادی
از غازیان از سعادتمند بمرتبهٔ شهادت فایز شدند و امیر شیخ نورالدین که از کلاه و بان ارباب خلافت
بالازیاد درآورده بگبران باشمشیرهای کشیده گرد او درآمدند و نزدیک بآن شد که حق مثل را او دو
منزل تغیادی و فیروزی سیتانی باتفاق روی بر آن بی باکان نهادند و چند نفر از آن شومان را
بمهالک هلاک گرفتار ... امیر شیخ نورالدین را از آن ورطه خلاص دادند و آخر الامر بشفقت و اثنی جند نا



الحم القتال یون باد حضرت بمجرد ... لشکر اسلام و نه ده هزار نفر از آن بی دینان باعتقاد بتیغ جهاد
کشته شدند و آتش در ابنیه و عمارات شهر زده بمجموع را سوختند و از آن بلدهٔ معمور بغیر از چند توده خاکستر
نشان نماند و آنچه بدست آمده از نقد و نقره و اسپان و گاو بیکران و فتنا و امتعهٔ نفیس و اقمشهٔ مرغوب بموجب
فرموده میان لشکریان قسمت رفت ماورد من مزید و چون که از سرحان گذشته امیر شیخ نورالدین را از آن
مهلکه بیرون آورده بودند بمنصب بوقت تربیت و نوازش پادشاهانه اختصاص یافتند ذکر توجه پایهٔ نصرت
شعار بصوب بعضی از بلاد هند و قمع و استیصال جتان بدکردار
حضرت شهریار جهانگیر بعد از تخریب قلعهٔ بطیر عنان عزیمت بجانب دیگر بنیاد و استیصال هندوستان تافت و جهار ده کروه یکمنزل
کرده موضعی را که ... بکنار آب خوش بود مخیم اقبال ساخت و از آنجا روان شد و منازل اجودهن و شهر سرستی
از عین مقدم لشکر ظفر قرین منزل فرای شهر سرستی گشت و مردم آن بلده که اکثر از دین مبین بهره نداشتند
و گوشت خوک میخوردند جز توحید اعلام ظفر انجام شنیده گریخته بودند فوجی از لشکر اسلام در عقب ایشان
رفتند و بسیاری از آن دون برگشتگان را در راه یافته بتیغ جهاد بگذرانیدند و اموالی که داشتند در تحت
ضبط آورده سالم و غانم معاودت نمودند مکر عادل فراش که شربت شهادت چشیده رخت بفردوس
اعلی کشید و حضرت پادشاه غازی یک روز در سرستی توقف نموده روز دیگر بجانب فتح
آباد در حرکت آمد و بعزم انطی منازل و مراحل بقصد ... سرادق جلال بذروه کیهان برافراشت و
اهالی آن بقعه نیز بوسوسهٔ ابلیس پرتلبیس طریق ضلالت پیش گرفته روی ادبار بر بیابان فرار نهاده بودند
شهر را گذاشته طایفهٔ از ... که قلع و قمع دشمنان شیمه و شیوهٔ ایشان بود در پی گریختگان رفتند و بس
از آن گمراهان را بقتل آوردند و اموال و جهات ایشان را غارت کرده باز گشتند و حضرت صاحب قران مظفر
لوا از فتح آباد با سپاه نصرت انتما روان شده سایهٔ وصول بر حوالی قلعهٔ اهرونی انداخت و چون در آن دیار
هیچ صاحب وجود صایب تدبیر نبود که برسم استقبال بدرگاه عالمپناه شتابد تا آفتاب عنایت و عاطفت
آنحضرت بر صفحات روزگار اهالی آن ولایت تابد لاجرم لشکر قیامت اثر دست تعرض دراز کرده بعضی از
مردم آن موضع را کشتند و برخی را بر بندگی گرفتند و آتش در قلعهٔ اهرونی زده از ابنیه و عمارت نشان نگذاشتند
و در آن حدود جمعی بودند از طبقه و طایفه که ایشان را جتان گویند استیلا یافته بودند و لوای استیلا برافراخته
و اندر باد بقطع طریق و راهزنی اشتغال میجستند و پا از دایرهٔ اسلام و مسلمانی بیرون نهاده
کاروانیان و تجار را بر انواع ایذا و اضرار از قتل و غارت تعرض مینمودند و چون لمعان تیغ سپاه ظفرنشان
حضرت صاحب قران عرصهٔ هندستان استنارت پذیرفت آن گروه دلان بدکیش در میان بیشها و جنگلها خزیده
که بنیشکر مشحون بود یرلیغ جهانمطاع نفاذ یافت که امیر تولک قرچین و مولانا ناصرالدین عمر با فوجی از
بهادران فیروزی اثر بتاخت بر سر آنجماعت روند و ایشان بموجب اشارهٔ علیه در آن جنگلها درآمدند و
دویست نفر از آن مفسدان کشته و جمعی را اسیر کرده سالم و غانم باردوی همایون مراجعت نمودند و
جون حکم همت صاحب قران سعادتمند بر نفی و قمع جماعت بدکرداران و امن طرق و ترفیه عباد مقصود بود
امیر سلیمانشاه را با امیرزاده ... و تمام اموالی که جمع آمده بود بصوب سامانه روان داشت و بنفس همایون از آن



موضع هند با لشکری از تخمین و قیاس بیرون بعزم استیصال بقیهٔ جتان که در صحرا و بیشها پنهان شده بودند
ایلغار فرموده و در آن روز از آن قوم بد اختر جمعیت منظر و هزار نفر در دام بلا افتاده عزیمت نجر فنا شدند
و اموال و جهارپایان ایشان در تحت تصرف مجاهدان دین آمده و زن و فرزند آن طبقه در سلک دیگر
اسیران انخراط یافتند و مادهٔ شر و فساد جتان که از بیم ایشان باد صبا از آن حدود افتان و خیزان
میگذشت بکلی منقطع گشت و در آن حوالی طایفهٔ از سادات عظام که در قریه مقام داشتند بدستیاری
ملهم توفیق قدم امید نهاده بدرگاه پادشاه اسلام آمدند عاطفت حضرت ایشانرا بمراحم پادشاهانه
و دار و خاکستر تا از آسیب لشکر قیامت اثر ایشانرا محافظت نمایند و حضرت صاحب قران درکنار
آب کهکر که قریب سامانه بود براغ فی ... پیوست و روز دوشنبه بیست و سیم ربیع الاول از آنجا روان شد
در حوالی پایل ... فرود آمد شاهزادگان و امرا که جانغار مثل سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین
و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و جمع طغای بوغای برلاس و شیخ ارسلان و بیتغلیک
بهادر و ... و سایر سرداران و لشکریان دست چپ که در معبر جنگ نزار که از بیابانی که تعیین رفته بود عبره
فرموده در حرکت آمده بودند در آن راه در ماراندوس ... دیگر زمان برآورده اموال و اثقال ایشانرا
غارت و تاراج کرده بودند در این مرحله بموکب همایون ملحق شدند و رایت نصرت شعار از پایل کوچ کرده
در حرکت آمده و مسافت قطع کرده موضع کیتل که از سامانه تا آنجا پنج فرسخ و دو میل باشد محل نزول
سپاه ظفر فرجام گشت ذکر توجه امیران و لشکریان بوسم ... برحسب فرمان واجب الاذعان و شمال
معتمد الامثال و شرح بعضی از وقایع و احوال جون شاهزادگان و امرا و توپیان که بطرف مختلفه روانه
شده بودند در ظل رایت نصرت آیت مجتمع گشتند و بموجب حکم قضاجریان که امراء برانغار و جوانغار و هراول
بوجل خود بتوده در حرکت آمدند در دست راست امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه
و امیر یادگار برلاس و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب و قماری و تیمور خواجه آقبوغا و دیگر سرداران و در دست
چپ سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و امیر شاه ملک
و شیخ ارسلان و شیخ محمد ایکوتیمور و سونجک بهادر و دیگر بهادران و در قول تومان سارسین و تومان
کاون و امیر الله داد و علی سلطان تواجی و دیگر امراء تومان و قوشون و بیسون بعرض جهار فرسخ یا شش فرسخ
در وسیل طلی انغلا ... قرار ... ایساقی کرده متوجه صوب دهلی شدند و روز دوشنبه بیست و دوم
ربیع الاول باسندی رسیدند و اهالی سامانه و کیتل و اسندی از صولت سپاه ظفر پناه گریخته پناه بدهلی
برده بودند و رایت نصرت انتساب از قلعهٔ اسندی روان شده بقلعهٔ توغلقپور رسیدند و آن حصار
موطن جمعی از ثنویه بود که سراجه دل ایشان از نور توحید بهره نداشت و آنجماعت گمراه دو صد را اثبات
در ... که یکی را یزدان گویند و دیگری را اهرمن و نور را ... و ظلمت از آن تعبیر نمایند که ... خیر و نیکی
باشد بزعم ایشان از یزدان شناسند و هرچه شر و بدی باشد نسبت به اهرمن کنند القصه اهالی آن قلعه
نیز که ایشان را سالون مینامند خانها ... گذاشته گریخته بودند خشم جهانسوز حضرت صاحب قران فرموده تا
آتش در آن حصار زدند خشم ... خجسته مقدم بموجب فرموده از آن ابنیه و عمارات اثر نگذاشتند و ماهچه توق

ظفرپیکران قلع قلع شد نهضت فرموده و در آن روز ده کروه قطع کرده سایهٔ وصول بر شهر پانیپت انداخت
و در آن دیار نیز منقضی سپاه فشد اما در اندرون انباری بدید آمد که زیادت از صد و شصت
هزار من گندم بود شرع از آنجا بر داشتند و چون اردوی کیهان پوی منزل بمنزل مراحل برحسب مقتضی
وقت زمان در هر مکان توقف میفرمود در روز بیست و هفتم ماه فرمان عالی نفاذ یافت که امرا در
جنب عمارت سلطان فیروز شاه که در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و از دامن آن کوه آب
جون که رودی بزرگ است میگذرد و بجهان نمای موسوم شد تاخت کنند امرای سپاه و ملازمان درگاه
جهان پناه بمقتضای اشارت علیه از فرمان کاهی کریخ تا آن سرزمین درون بوسم جهاد با پایان جهان نورد
آوردند و مجموع احشام و صحرانشینان را کشته و اسیر کرده اموال ایشان را بباد تاراج دادند و در همان
ظفر معاودت باردوی همایون معاودت نمودند و حضرت صاحب قران کردون عالی روز دوشنبه بیست و
نهم ربیع الاول از آب جون گذشته متوجه جانب حصار لونی شد که قلعه تاره و آن صوب بود
و همان روز بعد از قطع مسافت بر ظاهر قلعه نزول فرمود و اکثر امیر جهانشاه و امیر شاه ملک و امیر الله
داد حسب الحکم برای آن حصار رفته بودند و بنا بر غرور و کوردلی کوتوال قلعه که بمیمون میشوم موسوم
بود بمحاصره و جنگ مشغول شدند چون هوای آن دیار از غبار موکب همایون پادشاه جهانگشا عطرهای
کشت شیخی که سپهر مشرف را مثل سمایا اذپش بود بقدم صدق و ارادت بیرون آمد و دیگران از غایت
جهالت و شقاوت سر مخالفت در دو دوی کشیده بر دم و پیکار اصرار میکردند شاه و اجبا و امثال
صدور یافت که لشکریان بحفر نقب مشغول شوند و از اطراف و جوانب نقب زده ساعت قلعه را
کیرانیدند و گبران از مسلمانان جدا کرده بتیغ جهاد بکذرانیدند و خان و مان موحد و مشرک عرصهٔ
تاراج گشت الا اموال سادات که از آن آسیب مصون و محروس ماند و قلعه را سوختند و ویران ساختند
و غرهٔ ربیع الآخر حضرت صاحب قران از حصار لونی سوار شد و بر لب آب جون در برابر جهان نمای آمده
گذارها را احتیاط کرد و باردوی همایون معاودت نمود و امیر جهانشاه و دیگر ملازمان درگاه را
فرستاد که جانب دهلی را تاخت کرده غله بیاورند و مستعد سازند تا اگر مهم بمحاصره انجامد غلهٔ لشکریان
مرتب و آماده باشد و معهذا دیگر خاطر انور پادشاه گیتی‌گشای مایل بتفرج عمارت جهان نمای شد با هفتصد
سوار در آن مایه بجانب صوب شتافت و بعد از تماشای آن موضع نزه بنظر امعان در آن دشت و صحرا
نگریسته ملاحظه فرمود که محل جنگ و جدال کجا لایق‌تر باشد و مقارن این حال سلطان تماجی و جیند
بو ولد ایجی که بقراولی رفته بودند هر یک شخصی را گرفته آوردند و بعد از استفسار قضایا محمد سلطت
کاسبو سلطان ملی شد بود در معرض تلف آمد و در این اثنا ملو خان با چهار هزار سوار جوشن پوش و نیزه
گذار و پنجهزار پیادهٔ جرار و بیست و هفت زنجیر فیل از میان دو خان ظاهر شهر بیرون خرامیده نزدیک
رسید و حضرت صاحب قران از آب عبور نموده بلشکرگاه پیوست و قراولان سپاه جلادت شعار
سید خواجه و مبشر بهادر با سیصد نفر مبارز و مقابله و مقاتله مبتلای مخالفان مشغول شدند جنگ کنان تا کنار
آب آمدند و در آنجا نایرهٔ محاربه و قتال اشتعال یافت و حضرت صاحب قران سونجک و الله داد را

بود

بمدد سید خواجه روان کرد و ایشان چون برق و باد از آب گذشته بسید خواجه پیوستند و بزخم پیکان
جان ستان رخنه در قصر حیات بسیاری از دشمنان افکندند مخالفان چون ضرب شست سپاه
پادشاه ممالک ستان مشاهده نمودند سپر مقاومت انداخته از معرکه پشت بر داشتند و در حین
گریز پیل جنگی که هنگام پیکار خرطوم در کرهٔ شیر فلک استوار میکرد سقط شد و ادباب فراست از
وقوع این صورت بظفر و نصرت لشکر حضرت صاحب قران از مقابل جهان نمای کوچ کرده در جانب شهر
قلعه لونی فرود آمد و در آن محل شاهزادگان و امرا و نوئینان که بتاخت رفته بودند در پایهٔ سریر خلافت
حاضر آمدند و شرف پایبوس دریافته زبان براستدامت دولت و جان در ازدعای آنحضرت کشادند و چهار پاد
کامکار در آن مجلس خاص که مشحون بر اعاظم و مقربان و خواص بود بتقدیر واقی و عبارتی شافی شرح و ساقی
سلاطین آفاق و سابق در میان آورده و شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گزاری را کماهو حقه
و طریق در آمدن در معرکه و بیرون آمدن از مهلکه و سایر مراسم جنگ و جدال را بلباس دلکش جلوه داد و در حین
حال و مجلس شاهزادگان و ارکان دولت بعز عرض رسانیدند که از کنار آب سند تا این مرحله زیادت بر
صدهزار نفر از مجوس و عبدهٔ اوثان اسیر شده اکنون در اردوی همایون مجتمع اند و ممکن که در روز مصاف
با اهالی دهلی میل نموده با ایشان بپیوندند و مؤید این معنی آنکه در آن روز که ملو خان بالشکریان و فیلان بجهان
نمای آمده بودند هندوان این جزیره در لشکرگاه شنیدن اظهار بشاشت و بشاشت میکردند و سخن در ولجگاهان
چون معنی لبر و مقبول خاطر پادشاه جهانگشای که بحقیقت جام جهان نمای عبارت از آنست افتاده فرمان
داد که تمامت اسیران که در دست ملازمان رکاب نصرت انتساب اند بقتل رسانند و اگر کسی در امتثال
امر اهمال ورزد او را بکشند و اموال و حیات وی متعلق بدان شخص کرد که این خبر رسانیده باشد و تیغ سیاست
بکردن زنی در آمده بر ما ثرا ثر صدهزار هندو را مقتول ساختند و مولانا ناصرالدین عمر که در سلک
ارباب عمائم انتظام داشت و مدت العمر گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده هندو را طعمهٔ شمشیر
تیز ساخت و مبلغ واجب الاتباع نفاذ یافت که از هر ده نفر یکنفر در یورت موقف فرموده بمحافظت
عیال و اطفال اسیران عمر باد داده و مجاهد را بان از تاراج حاصل آمده قیام نمایند و آنحضرت در
همان روز در یورتی عزیمت بشهر نهاده در کنار آب جون فرود آمدند ارباب تنجیم و اصحاب زیج و تقویم از
اوضاع فلکی و صنعت و قوت طالع بحث میکردند و از نظرات سعود و نحوس حدیث میگفتند و در باب
تاخیر و تعجیل جنگ سخنی میراندند حضرت صاحب قران کامکار آن کلمات را اعتبار ی نهاد و بمقتضی
اهل التنزیه و التقدیس لا یومنون بالتثلیث و التسدیس عمل نموده ملتفت بآن حکایات نشد و روز دیگر
صباح از ادای نماز بامداد و فراغ از دعا و اوراد بر نیت رفتن بجانب شهر مصحف مجید بگشاد آیتی بر آمد که
بفتح و فیروزی بشارت داد و باز بر نیت ملوخان که پیش و سپاه شاه و سپاه کشور هند بود تفاءل نمود
این آیه از سورهٔ نحل بر آمد که ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا
فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ آن سعادتمند صاحب تایید اعتقاد بر بشارت قرآن مجید کرده از
کنار آب جون نهضت فرمود و از آب عبور نموده دیگر طرف آب محل نزول لوای سپاه نصرت مآب گشت

لشکریان رعایت حزم و احتیاط را خندق کندند و از شاخ درخت چپر و حصاری ترتیب دادند و در
پیش خندق گاومیشان را پای و گردن بهم بر بسته در پس چپر خیمها بر افراختند

## ذکر محاربهٔ پادشاه اسکندر سپهر جهاد با مالک کشور هند سلطان محمود بن سلطان فیروز شاه

حضرت صاحب
قران صباح روز سه شنبه هفتم ربیع الثانی بر شها اتفاقات حسن آفتاب تاجور بر یاسامیشی لشکر
ممالک ستان جهانگیر اشتغال نمود و بر مقتضی رای اصابت شعار برانغار بوجود امیرزاده پیر محمد جهانگیر
و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و قماری و یغمور خواجه آتبوغا و دیگر امیران آرایش گرفت و جوانغار
از وصول صولت امیرزاده سلطان حسین و شاه زاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان
و دیگر سرداران زیب و زینت پذیرفت و هراول بسعی و اهتمام امیرزاده رستم و امیر شیخ نورالدین
و امیر شاه ملک و الله داد و سایر نوئینان انتظام پذیرفت و ما مجموعه را بفتح آیهٔ حضرت صاحب
قران از اوج قلب و القلب مستقر سلطان الروح تافت و بدین ترتیب و نسق شاه و سپاه متوجه
رزمگاه شدند و از جانب مخالفان قلب سپاه مرکز اعلام سلطان محمود و ملوخان گشت و میمنه در حین
ضبط تغای خان و امیر علی موجه و دیگر اعیان دیار هند آمد و در میسره ملک معین الدین و ملک هانی
و سایر سپهسالاران آن نواحی رایت جلادت بر افراختند القصه حاکم مملکت دهلی با ده هزار سوار نامدار
و چهل هزار پیاده بیاده کینه گذار دلی اخلاق فنا لرها بیس که مجموع حرب و پیکار را آماده بودند
و خاطر بر مرگ قرار داده مع اسباب و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب روی بمیدان کارزار نهادند
و ماده امتداد و مدد استظهار ایشان فیلان کوه پیکر عفریت منظر بود که عدد آن صد و بیست میرسید
همه را بسلاح و تجهیز آراسته بودند بر پشت آن افیال با هیبت تختها و صندوقها محکم ساخته و در در
هر صندوق صد تا ولک افکن و چرخ استاد قرار گرفته و تخش افکنان و رعدانداز ان در هر پهلوی فیلان
پای در رکاب جلادت استوار کرده ایستاده و لشکر ظفر قرین هر چند پیش از این معرکها دیده بودند
و صفها شکسته و تن دشمنان بپیل افکن و از زخم پیکان و نوک سنان خسته اما پیکر پیلان ندیده بودند
و از افواه و السنه شنیده بودند که هیکلشان بمثابه ایست که هیچ سلاح بر آن کارگر نمی آید و قوت
شان بمرتبه که درختان قوی را که معنون اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ بجایها سادق آید بباد
خرطوم از میان بر دارند و ابنیه و اخذ البنیان را باشارت پهلوانی در آوردند و از استماع این اخبار
و مبالغه خلایق در این باب رعب در دل بسیاری در خاطر لشکریان پیدا شده بود چنانچه در وقت تعیین
مواضع اشراف و اعیان حضرت صاحب قران ممالک ستان از وفور شفقت مرحمتی که نسبت با اهل فضل
و دانش داشت ارباب عمائم که در آن یورش ملازم بودند مثل خواجه افضل کش و مولانا عبدالجبار
پیر قاضی نعمان الدین خوارزمی و غیرهما پرسید که کجا خواهید بود ایشان از دهشت آن کلمات وحشت
آمیز که شنیده بودند بر فور جواب دادند که در آن مکان که خواتین و عورات باشند و چون حضرت
صاحب قران آن دغدغه و هراس از ملازمان مشاهده فرمود از برای اطمینان خاطر ایشان فرمان
فرمود که پیش صف از چپر پناهی سازند و در برابر آن خندقی کنند و در پیش خندق گاومیشان را پهلوی هم

دادند

داشته پایها و گردن‌هاشان را بجرم گاو بر یکدیگر استوار بستند و خارها خشک بزرگ از آهن ساخته بودند
که چون پیلان حمله آورند پیادگان آنها را در راه ایشان افکنند جناب فصاحت مآب مولانا شهاب الدین
جامی که بعضی از آثار حضرت صاحب قران کامکار در سلک نظم کشیده و اکثر ابیات و نظم‌ها در در
این محل این سه بیت از ابیات بلاغت سمات او که در جنگ هندستان گفته ثبت افتاد

بیا انکه پیش گاومیشان ز بن زنجیر بستند بر یکدیگر که در پیش خندق فیصله بود و هر یکی منع فیلی بود
چو بابران فیل کردن حذر که او چار پایست هر کاو خر وبنا بجا که فیل بشان لی در همه حال شامل روزگار
حضرت صاحب قران بی همال بود که کوکب دولت و اقبال آنحضرت بنوعی درخشان آمد که احتیاج به
امثال این امور نشد و در حین تلاقی فریقین شهریار کامکار که در میان لشکرگاه بر بالای پشته سوار
ایستاده بود از اسب فرود آمد و روی صدق و نیاز بدرگاه ملک کارساز بجانب آورده دو رکعت
نماز گزارد و بزبان تضرع و ابتهال قمع و استیصال مخالفان مسألت نمود و چون دعای آنحضرت از سر
خلوص نیت و صفا طوبت بود بی تاخیر و توقف اثر اجابت ظاهر گشت و از غراب اتفاقات آنکه در آن
زمان که حضرت صاحب قران دوگانه از برای یگانه حقیقی میگزارد در خاطر امرا که هراول بودند مثل
امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و الله داد افتاد که اگر آنحضرت طایفه‌ٔ را از لشکر قول مدد بانغار
و ما بندگان فرستند نشانهٔ دولت و استیلا و علامت نصرت و استعلا باشد و چون حضرت
صاحب قران دوست نواز دشمن گداز از ادای نماز و عرض نیاز فارغ شد ملک سلطان تماجی و الطوق
بخش و موسی کالدار را بامداد برانغار روان کرد و جمعی دیگر از بهادران را بکمک امرای هراول
فرستاد و ایشان از وقوع این حالت و صدور این کرامت دست و دل قوی شده برانغار لشکر خویش و
ادبار خصم جازم شدند و شمشیر شجاعت آخته و رایت شهامت افراخته بی دهشت و تحاشی بر دشمنان
تاختند و آثار مردی و مردانگی خویش بر صفحات روزگار یادگار گذاشتند تبیین این مقال و تفصیل
این اجمال آنکه قراولان لشکر نصرت مآل سونجک بهادر و سید خواجه و الله داد و نصرت قماری و
صاین تمور بهادر و محمد درویش و سایر بهادران چون مخالفان را دیدند که از اطراف برانغار متوجه
شده اند در کمین گاه قرار گرفتند و چون قراول خصم از ایشان در گذشت شمشیرها کشیده و بازوها
گشاده از عقب ایشان تاختند و بیک حمله زیاده از ششصد نفر را بخاک هلاک انداختند و در قبل
برانغار امیرزاده پیر محمد لشکر خود را بانگیخته بر دشمنان حمله آوردند و بعاونت مجموع سرحد تمشیر
پیل رسانید و بهادران برانغار را بانفاق خویش را ندر میمنهٔ سپاه مخالف را که با هتمام طغای خان
استظهار داشت از جای برگرفتند و تا از حوض خاص نگذرانیدند قدم از قدم ایشان باز نگرفتند و حوض
خاص کوی است عریض عمیق از محدثات سلطان فیروز شاه و سعت آن بمثابه ایست که تیر پرتاب بیک
پرواز از این جانب بدان طرف نرسد و در موسم برشکال چندان آب زلال در آنجا جمع میشود که اهالی دهلی
را مدت یکسال کافی باشد و مرقد سلطان فیروز شاه بر کنار آن واقع است القصه در قبل جوانغار
امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و دیگر بهادران بعون بازوی دست
راست مصاف را که بفر دولت و شکوه ملک معین الدین و ملک هانی مانند کوه آهن میبود در هم شکسته

و امیر جهانشاه دشمنانرا تکامیشی کرده تا بن دیوار دروازه دهلی عنان باز نکشیدند و چون بهادران کشور هند
از قلب سپاه با پیلان آراسته حمله آوردند امیرزاده رستم و امیرشاه ملک و امیر شیخ نورالدین بمقابله
روان شدند و با ایشان تاختند و سپاه کردانیدند و دولت تیمور تواجی و سنکلی خواجه و سایر امرا، تومان
و قوشون بمساعدت دولت روزافزون حضرت در صف پیلان زده، پیلبانانرا از فیلان آن جبال باد
رفتار نکونسار ساختند و بزخم شمشیر خرطوم اژدها صفت پیلانرا سر دشمنان بخاک مذلت
انداختند و سواران کشور هندوستان بعد در جنگ و ثبات پای وفا فشرده و دست جلادت بر
آورده کوششها می‌کردند اما عاقبت علامات نکبت و ادبار بر صفحات روزگار خویش معاینه دیده
روی بفرار نهادند و از بسیاری خستگی و کشته هامون و دشت سمت شادی بیرون، امیرزاده خلیل
سلطان با وجود حداثت سن مانند شیر دلیران حمله کرده و فیلی قوی هیکل گرفته بحضرت صاحب
قران رسانید سلطان محمود و ملوخان گریخته بشهر درآمدند و آنحضرت تا دروازه دهلی راند
برج و باره آن بلد فایح را بنظر احتیاط درآورده و از آنجا بازگشته کنار حوض خاص را بنصب
سرادق جلال اختصاص داد شاهزادگان و امرا و نوئینان و معتبران و خواص بپایه سریر اعلی حاضر گشته
مراسم تهنیت بجای آوردند و در آن مجلس خاص آثار شجاعت و مردانگی مبارزان پیلتن و دلاوران
شیرافکن که بیمن دولت قاهره در آن معرکه ظهور یافته بود بر سبیل تفصیل معروض رای عالم آرای گشت
و آنحضرت از جلایل نعم الهی رقت فرموده و شکر بخشنده بی منت و دهنده بی نظیر که او را از افراد بشری
بکرامتهای عطوفت و کثرت اعوان و انصار و خزاین موفور و ممالک معمور مخصوص کردانید
بر ادا رسانیدند

## ذکر بیرون آمدن سلطان محمود و ملوخان از شهر بطریق فرار و فرستادن صاحبقران طایفه‌ای از امرا و بهادران از عقب ایشان بر سبیل ایلغار

چون سلطان محمود و ملوخان از نهیب
سپاه فلک شکوه با خاطری شکسته و دلی محزون بحزن و اندوه گریخته بشهر درآمدند و حصار محکم ساختند آن
اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده خویش در نظر آوردند که مدت سودمند نبود پشیمان شدند و بنا بر
آنکه جای قرار نماندند در میان شب که زمانه بر نکت ماتم پیچ های برآمد هر کدام از ایشان
روی بدروازه نهاده و خاطر بر کربت فرار داده از شهر بیرون رفتند و چون حضرت صاحبقران
گیتی‌ستان از رفتن سلطان محمود و ملوخان آگاهی یافت طایفه‌ای از امرا و بهادران از عقب ایشان فرستاد و آن
جماعت مانند برق و باد شتافته بعضی گریختگانرا باز آوردند و پسر ملوخانرا اسیر گرفته با غنیمت
فراوان معاودت نمودند و هم در آن شب فرمان قضا جریان نفاذ یافت که جمعی از امرا عظام
بضبط دروازها قیام نمایند تا دیگر کسی از شهر بیرون نرود روز چهارشنبه هشتم ماه که خاقان
شرق انتساب آفتاب بر این سپهر فیروزه فام علم فیروزی برافراخت عیدگاه که قریب دروازه میدان
بود از دروازهای شهر جهانپناه محل جلوس پادشاه جم‌جاه گشت و در آن محل سادات و قضات
و علما و ارباب درس و فتوی و اصحاب زهد و تقوی روی عبودیت بعتبه علیا نهاده بشرف دستبوس
فایز شدند و فضل الله بلخی نیابت ملوخان با ارباب دیوان متوجه بارگاه فلک اشتباه شدند
و روی نیاز بخاک آستان فرخنده نشان نهاده سر افتخار و مباهات باوج آسمان رسانیدند

اعیان

اعیان ملک و منشیان خاندان بیوت شاهزادگان با حشمت و امرا و ارکان دولت توسل جسته دست
در دامن استیمان زدند و ملتمس ایشان باسعاف و انجاح مقرون شد و اهالی دهلی بجان و مال امان
یافته اکابر و اشراف مقضی الوطر بازگشتند و نقاره و توق ظفر پیکر بالای دروازه برآورده طنطنه
فتح و بشارت بمسامع ساکنان چرخ اخضر رسید و این فتح مبین در سنه احدی و ثمانمائه دست داد چنانکه
مراد از این سه بیت از آن جز هید هد      ز فتح شاه که مجموع شهری تاریخ شود معین و
خورشید بود جدی آیا نوبا از کرنکی کاه هندوان بنکرند شدی که با ایشان رسید سال رخا از آب یادی
حضرت بباغ دولت شاه ببال خار کل فتح هند شد بر با و آنچه از پیل و کرگدن در شهر یافتند بدرگاه پادشاه
زمین و زمن آوردند و مجموع پیلان روی بر زمین نهاده مانند حبشی که امان خواهد یکبار فریاد و فغان
برآوردند و صد و بیست فیل کوه پیکر عجیب منظر در تحت تصرف بندگان حضرت پادشاه هفت کشور
آمد و بعضی از آنها برای شاهزادگان و سروران و حکام اطراف ارسال فرمودند از آنجمله دو زنجیر فیل به تبریز
بردند و چند زنجیر بفرقند و پنج زنجیر بهراه و یکی بشیروان بنزد امیر شیخ ابراهیم و یکی بارزنجان بنزد امیر طهرتن
روز جمعه دهم ماه مولانا ناصرالدین عمر با دیگر ارباب عمایم و اکابر و اشراف بحسب اشارت علیه
بشهر درآمده سر منبر را باسامی و القاب سلطان محمودخان و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان
و ولی العهد امیرزاده محمد سلطان زیب و آرایش دادند و منشیان بلاغت شعار کیفیت آن فتح نامدار قلمی
کرده بسرعت باد و فتار بهر بلاد رسانیدند و تحصیلان دیوان اعلی بر حسب حکم جهان مطاع عالم مطیع بشهر
درآمده مال امانی توجیه کردند و محصلان غلیظ شدید مؤاخذت و مطالبت آغاز نهادند و در این
اثنا خاطر همایون حضرت صاحبقران جهانگشای مایل بر آراستن مجلس عشرت و سرور شده فرمان
داد تا ساقیان سیم اندام شراب ارغوانی از شیشهای مینا فام در جامهای زرنگار ریختند و مطربان
لاله عذار این بیت را درادادند که      خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز      پیشتر زان دم که شود کاسه سر خاک انداز
و در آن نزهت سرای حیات بخش از رشحات سحاب مکرمت و احسان شهریار کردون بخش ریاض آمال
شاهزادگان و امرا و نوئینان و بهادران و سروران با خضرت و نضارت گشت و نهال اقبال ایشان
بر جویبار انعام و افضال بالا کشید و روز پنجشنبه شانزدهم ماه که حضرت صاحبقران داد کواری
بیکران خورشید منظر بطرب و عشرت اشتغال داشت طایفه‌ای از لشکریان بر در دروازه دهلی جمع
آمده متعرض رعایا میشدند و چون از این جماعت اثر بسمع اعلی رسید فرمان شد که امرا و ارکان دولت
ایشانرا از آن جسارت منع فرمایند اما چون اراده ازلی بخرابی دهلی و استیصال آن دیار متعلق شده
بود اسباب آن دست فراهم داد و بیان این سخن آنکه در این اثنا حضرات عصمت حمات جلبان ملک
آغا و دیگر خواتین و آغایان بعزم تماشای هزارستون که ملک جونه بعمارت آن در جهانپناه موفق شده بود
بشهر درآمدند و چند نفر که برات قند و غله بر شهر داشته روی بدان بلده نهادند و طایفه‌ای دیگر از جهت
گرفتن حبشی که از صدمات منجنیق قیامت اثر گریخته بودند و پناه بآنجا برده در شهر بخشند و چون
غلبه و ازدحام حشر ظفر قرین در آن بقعه روی نمود و اهالی آن منع عرضه ترکان مشاهده کردند

در شهرهای دهلی از سیری و جهانپناه و دهلی کهنه دست جسارت دراز کردند و کبر و نخوت آغاز نهادند
و با تیر و کمان و سیف و سنان در مقام جواب اتراک آمدند و خلقی بسیار از گبران آتش در اموال و
اثقال خود زده خویشتن را با اهل و عیال سوختند و با وجود جنگ و جدال و حرب و قتال
هندوان و بد فرصتی ایشان امرا دروازها بستند تا لشکر بیرون بشهر درنیایند و خرابی کلی واقع نشود
لیکن پانزده هزار نفر کم و بیش در آن شهر بودند و در آن شب جمعه تا روز دست بغارت و تاراج کشاده
و آتش در خانها زدند و در روز دیگر دمار برآوردند و روز دیگر که طلع الصباح سیاهی کرد بیرون
مانع بودند عنان ضبط از دست داده بجانب شهر تاختند و آتش فتنه و طوفان بلا بالا گرفت
و اکثر محلات جهانپناه و سیری بباد تاراج رفت و روز شنبه هژدهم از نهب و سبی هیچ تقصیری
نرفت و از کمترین لشکریان زیادت از بیست نفر برده بدست افتاده بود و بسیاری از ایشان
پنجاه و شصت بلکه صد نفر از مرد و زن و کودک اسیر گرفته بیرون آوردند و انواع جواهر و لآلی خصوص
یاقوت و الماس و لطایف امتعه و نفایس اقمشه و رخت قیمتی و اثواب و اوانی زرین و ظروف
سیمین و نقود نامحدود و تنکوی نامعدود غنیمت ایشان بود که از هزار یکی در قید کلک بیان نتواند شد
و بسیاری از کنیزان شکرف شیرین گفتار که اسیر کرده بودند خلخالها از زر و نقره در پای داشتند و
بیاد و بهر و عقاقیر و اشباه و امثال آن خود هیچکس ملتفت نمیشد و روز دوشنبه بیستم ماه امیرشاه ملک و علی سلطان
تواچی با پانصد نفر مکمل مسلح بر نیت جهاد متوجه دهلی کهنه شد مفصل این مجمل آنکه جمعی از گبران
التجائی نموده در مسجد جامع دهلی کهنه خزیدند و آن بقعه متبرکه حصار خود ساختند و بشمشیر جنگ
و جدال و دم و قتال گشته دم از تمرد و عصیان میزدند و چون صورت بعرض رای عالم آرای رسید
اشارت فرمود که آن دو امیر صاحب تدبیر بدفع فتنه قیام نمایند و ایشان بموجب فرمان رفته بتیغ
سرافشان مجموع آن بی دینانرا بیجان کردند و در آن روز لشکر اسلام محلات دهلی کهنه را غارت کردند
بقیة السیف اسیر و دستگیر شدند و فرمان اعلی نفاذ یافت که بعضی از اهل حرفت و ارباب صناعات را
بر شاهزادگان و حضرات عالیات که در مستقر عز و شرف خویش اقامت نموده‌اند روانه کنند و چون
خاطر خطیر آنحضرت این معنی رسوخ یافته بود که در دارالسلطنت سمرقند مسجد جامع از سنگ تراشیده
سازد برلیغ واجب الاذعان صادر شد که طبقه سنگتراشان برای خاصه شریفه ضبط فرمایند
و وضع این سه شهر که مذکور گشت چنانست که سیری شهری مدور دارد و دهلی کهنه نیز مدور
بوده مثل آن اما از دهلی کهنه بزرگتر است و از سور سیری که بجانب مشرق مایل شمال واقع است
تا سور دهلی کهنه که بزرگتر است که از طرف غرب مایل بجنوب باشد دو جانب دیوار کشیده‌اند و جهانپناه
عبارت از آنست و از دهلی بزرگتر است و از سیری سه دروازه بجهانپناه بیرون و دروازه دارد شش
از جانب شمال مایل بغرب و بعضی از جانب جنوب مایل بمشرق جدا از دهلی که عبارت از این سه شهر است
سی دروازه بیرون کشاده است

## ذکر نهضت رایات نصرت آیات بدیگر مواضع هند و وقوع فتوحات و غزوات

حضرت صاحبقران ممالک ستان مدت پانزده روز در دهلی توقف نموده

بعد از آن

بعد از آن بر نیت غزا متوجه دیگر بلاد هندوستان شد و در وقت حرکت فرمان واجب الاذعان شرف
نفاذ یافت که سادات و قضات و علما و مشایخ در مسجد جامع جهانپناه مجتمع کردند و بکیات مغربان بدارو
ایشان تعیین رفت تا نگذارد که از جنبش لشکرها گرد ملالی بر حواشی خاطر آن جمع حسیب حال رسد و
چهارشنبه بیست و دوم ربیع الاخر سنه احدی و ثمانمائه حضرت صاحبقرانی وقت چاشتگاه سلطانی
از ظاهر جهانپناه کوچ فرموده با لشکر فیروزی اثر روان شد و سه کروه قطع کرده در حوض فیروزآباد فرود آمد
و ساعتی بتماشای منزهات آن بقعه مشغول شد بعد از آن بمسجد فیروزآباد آمد که بر کنار آب
جون از سنگ تراشیده ساخته و پرداخته‌اند از روی صدق و نیاز دو رکعت نماز گزارد و چون از
نماز تایید ربانی سوال نمود از دروازه بیرون آمد سید شمس الدین ترمذی و علاءالدین نایب شیخ کوکری
که قبل از این بفرمان حضرت صاحبقران سعادت قرین بشهر کوبله رفته بودند رسیدند و عرضه داشتند
که بهادر بهادر حاکم آن سرزمین داغ اخلاص و اختصاص بر جبین نهاده کمر فرمانبرداری و بندگی
بمیان بسته روز جمعه بشرف بساط بوس استسعاد خواهد یافت و چون قریب بعرصه فیروزآباد محل
نزول پادشاه نیکو نهاد گشت ایلچیان دو طوطی سفید را که بهادر بهادر بصحبت ایشان فرستاده
بود بشرف عرض رسانیدند و بغایت پسند و مقبول افتاد و آن دو طوطی از زمان سلطان تغلقشاه
باز تا بدین روز در مجلس ملوک هند سالها بشکرخایی و شیرین گفتاری قیام مینمود و حضرت صاحبقران
از آن منزل کوچ کرده و مسافت پیموده چون موضع کته معسکر همایون گشت بهادر بهادر و پیرامش
قلندر با تحفهای گرامی و تنسوقات لایق بدرگاه عالمپناه آمدند و شرف بساط بوس حاصل کرده لوازم بندگی
و سرافکندگی بجای آوردند عاطفت شهریار سعادت انتما پایه قدر ایشانرا از اوج ثریا گذرانید و از آنجا
روان شده بعد از قطع منازل و طی مراحل موضع اساد محل نزول حضرت صاحبقران کامکار گشت
و از آن مرحله روز شنبه بیست و ششم ربیع الثانی رستم طغای بوغا و امیرشاه ملک و الله داد را
بر حصار میرت فرستاد ایشان روز بیست و هشتم از آنجا پیغام دادند که الیاس اوغانی و پسر مولانا
احمد تهانیسری و صفی گبر با طایفه‌ای از گبران در حصار پای عناد و استکبار برافراشته میگویند که
ترمشیرین خان کرده بود نتوانست و چون شنید عیق دیار ده هزار نفر از سپاه منصور ایلغار کرده
روز دیگر که بیست و نهم ماه بود بوقت نماز پیشین بظاهر قلعه میرت رسیده نزول فرمود و همان روز
فرمان داد که امرا تومان و قوشون هر یک در برابر خویش بجهت نقب مشغول شوند و احکام ظلام در
برابر هر برجی ده گز و ایحره گز نقب و برج سمح بود هندوان از مشاهده این حال سراسیمه و مضطرب شدند
و دست ایشان از کار رفته از حیات در آن پیچ پایان نماند روز دیگر امیرالله داد با قوشون خود بدروازه
آمد و نوکری از نوکران او سرای نام کر نهنبات در پای حصار بود کمند بر کنگره قلعه انداخته بالای بارو
برآمد و دیگر بهادران و دلاوران از عرق عصبیت و شجاعت در حرکت آمده با وی موافقت نمودند و در همان
زمان رستم برلاس و الیاس اوغانی و پسر تهانیسری را دست و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند
و صفی گبر در جنگ بقتل آمد و باقی گبرانرا بدوزخ فرستادند و فرزندان ایشانرا اسیر کردند و قلعه

چنان که پیر شیر خان از تسخیر آن عاجز آمده بود فوجهای سپاه ظفرپناه بیک لحظه مسخر ساختند و
صدور امثال این امور غریبه از جملهٔ نتایج اخلاق رضیه و آداب مرضیهٔ آنحضرت بود و در تواریخ
مسطور است که چون بمسامع علیهٔ حضرت صاحب قرانی رسید که مردان قلعهٔ مرت میگویند که این
حصار را شیر خان نتوانست که مسخر سازد تا بدیگری چه رسد آنحضرت بر زبان معجز بیان گذرانید
که باری سبحانه و تعالی فتح آن برما آسان و سهل کرده اند و فرمان داد که منشیان بلاغت شعار فتحنامه
باهل حصار بنویسند و آنجماعت را براه راست دلالت نمایند و بجای آن دعوی نامه در قلم آورده بودند
میان سطور درج کرده که مارا با پیر شیر خان چه نسبت است و دارا شاه عرض مکتوب چون این کلمه
مسموع آنحضرت گشت خاطر اشرف از آن عبارت بهم بر آمد و منشی را معاتب ساخته فرمود که پیر شیر
خان بما سابق و لاحق است و در جمیع امور رجحان او بما محقق لاجرم یمن عقیدهٔ پاک و حسن ادب
برا کثر معمورهٔ عالم ممالک و بسعادت ابدی فایز شد فی الجمله چون مهم قلعهٔ مرت فیصل یافت
اشارت علیه بصدور پیوست که امیر جهانشاه با فوجهای سپاه نصرت پناه متوجه بالای آب شوند
و گبران آن نواحی را غارت کنند و ضبط اعرف را بامیر شیخ نور الدین رجوع فرمود که از کنار آب فراسو در
حرکت آیند و رایت جهانگشای بر نیت غزا متوجه دریای کنک شد و دارا شاه را امیر سلیمانشاه بموکب
همایون پیوست و بعد از قطع منازل بموضع پیوند تو در رسیدند سه گروه با کنار کنار آب رفتند تا
گذار پیدا کنند و هنگام چاشت گذار آب یافتند اما چنان بود که ممکن نبود باسانی توانستند گذشت
و طایفهٔ از سپاه حق زده بشناه عبور میکردند و چون حضرت صاحب قران در باد لحاست که
صمد باد در فساد دریاب را بنداز انداز زده بعرض رسانیدند که امیرزاده پیر محمد و امیرزاده سلیمانشاه
با لشکرها بفساد و نزدیک پیروز پور از آب گذشته اگر رای صواب نما اقتضا فرماید امروز در این طرف آب
توقف نماییم این سخن معتدلا افتاده فرمان صادر شد که بعضی از لشکریان عبور نمایند و از تومانات امیر
زاده شاهرخ سید خواجه شیخ علی بهادر و جهانملک پیر ملک و دیگر دلاوران از کنار آب گذشتند و حضرت
صاحب قران با دو گروه کنار کنار آب رفته نزول فرمود و از آنجا بجانب تغلق که در بالای آب دریای کنک
واقع است روان شد و دارا شاه طریق بسمع همایون رسانیدند که در پایان آب کنک گروهی انبوه از
هنود مجتمع گشته و رایت عناد برافراخته اند آنحضرت امیر شیخ و جلو سلطان تواجی و بابا چیچک را با سوار روانه
آن طرف گردانید و رایت مقصود بهمان دستور متوجه تغلق پور بود و معتادین حال اینک نفحه در
بازوی مبارک بدید آمده الطبا بمعالجه مشغول شدند و در خلال این احوال مهیان عرضه داشتند
که طایفهٔ کثیر را از گبران در جهل و حشت کشتی نشسته در روی آب مثال باد روان می آیند و در زمان
وصول این خبر آن عارضه زایل شد حضرت صاحب قران غایت حرص بر غزا و جهاد بنفس همایون
با هزار غازیان بهادر روان که در آن اوان حضرت آسا ملازم رکاب عالی بودند متوجه دریا شد و چون از
وصول آن بحر مکرمت و احسان بکنار دریا صورت مرج البحرین یلتقیان روی نمود بهادران جلادت
شعار بعضی از کالشرع بدفع اعداء دین خود را در دریا انداخته توجه میکردند و بر حق پایان آب با

گرفته بر آن خاکسار تیرباران کردند و آن مغرور ان سپرها در سر کشیدن تبعیت تیر جواب سپادند و جمعی
که اسپان خود را در آب رانده بودند چون شناه کرده بجانب ایشان رسیدند دست در کنار کشتیها زده
بی تحاشی بر ایشان در آمدند و مخالفان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و بیشتر کشتیها مالک شدند و در آن
سفاین نشسته روی جلادت بباقی گبران آوردند و بعضی از کشتی که متحصن بودند با اسلحه و مرهم جنگی
بدست هندوان نماند و ایشان آن مردوار در میان دریا بیکدیگر بستند و بازوی مقهور به تیر اسلام
گشادند و ان تلاطم امواج بحر هیجا جمعی کثیر در غمرات فنا افتادند عاقبت سپاه ظفر نشان
مجموع آن بدکیشان را طعمهٔ ماهیان ساختند و چون خاطر همایون حضرت صاحب قران دین دار از
جانب سافران دریاباد فارغ شد رایت منصور بجانب تغلق پور برافراخت و در شب آن روز امیر
الله داد و بایزید قوچین و التون بخشی که بغزا و لی رفته بود در و نفر آمده خبر آوردند که در آن طرف
یکی از ملوک هند مبارک خان نام سپاهی سنگین جمع کرده خیال جدال در سر و تمنای محال در خاطر
داده و شهرباد کرد و از افتادن در آن معرکه نسیم لطف الهی را استشمام نموده بر نیت غزا سوار شد و
پیش از طلوع صبح با یکهزار نفر از دریای کنک بگذشت و یک گروه را قطع کرده نماز بامداد بگزارد و دلاوران
قراینه جبه پوشیده بجانب خصم متوجه گشتند و چون نزدیک به اهل عدوان رسیدند
دیدند که مبارک خان با ده هزار سوار و پیاده مقابله و مقاتله را مهیا و آماده شده استاده است و
در آن حال بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور گذشت که اعداء دین که تیغ کین آخته اند بعدد بسیارند و
لشکر اسلام در این موقف و مقام اندک و سپاه بر اتفاق و جانفشان که باطراف رفته اند تعاقب
و در چاره جز آن نیست که پای تحمل در این معرکه استوار داشته است دست در حبل المتین توکل
زنیم و سعی و کوشش خود را در میان نه بینیم که بغیر از لطف الهی و عنایت پادشاهی فرهاد رس نیست
شاها اگر نه لطف تو فریاد ما رسد بیچاره بود که کوشش ما تا کجا رسد و از غرایب اتفاقات
آنکه مقارن این اندیشه پنجهزار سوار نامدار از تومانات شاهزاده شاهرخ که قبل از این با سید خواجه
و جهانملک از آب گذشته بودند و بجیحون رفته رسیدند حضرت صاحب قران کامیاب زبان شکر
ملک وهاب گشاده اشارت فرمود که امیر شاه ملک و امیر الله داد با هزار سوار خاصه که ملازم رکاب
ظفر انتساب بودند بدشمنان رانند و از کثرت و شوکت آنجماعت مطلقا در نظر نیاورند که
امراء دولت پایدار بی توقف با آن هزار سوار تیغها کشیده بجانب اعدا تاختند و ولوله در زمین و زمان
انداختند چنان خوف و رعب بر ضمیر مبارک خان و اتباع او استیلا یافت که بی لبث و درنگ
روی از موقف جنگ برتافتند و جیدروزه حیات طبیعی را برنام و ننگ اختیار کرده بجانب جنگل
شتافتند لشکر ظفر اثر در عقب ایشان رفته جمعی کثیر از آن بی دینان را گمراه وادی عدم فنا
افکندند و عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند و گلها و گاو از حد حساب بیرون بود بدست
مسلمانان افتاد حضرت صاحب قران در آن محل لحظهٔ نزول کرد و همان زمان خبر رسید که در دامن دره
کوپله که بر کنار جیحون کنک واقع است جمعی قبیله از هند مجتمع شده اند برفور با پانصد نفر متوجه آن

موجب گشت و باقی چون یک برگرفتن غنایم از رخوت و بهایم مشغول بودند و چون قریب بدرهٔ کوپله
رسیدند در آغاز مقام انداز اعداء ملت اسلام گروهی انبوه دیدند باساس و اهبتی تمام و از امراء تومانات امیر شاه
ملک و علی سلطان با وجود قلت اعداد و اعوان پیش ایشان راندند و بضرب شمشیر صاعقه کردار خرمن
جمعیت ایشان را سوخته مخالفان را با آن کثرت و غلبه مغلوب ساختند و لشکریان بر اخذ غنیمت اشتغال
نموده زیادت از صد سوار ملازم رکاب فلک فرسای نماند و در آن حال گبری پر کینه ملک شیخه نام
با صد هزار سوار و پیاده همه دل از جان برگرفته و شمشیرها کشیده متوجه موکب همایون شد و در
آنحضرت نابغش نفیس بقتل و اعدام گبرهٔ مجوع اقدام نموده باشد بدست مبارک سرکه دار نابارک
افکند عنان با عجاب تافت و چون شیخه کس نزدیک رسید یکی از ملازمان خاصه نادانسته معروض
داشت که این شیخ گوکریت که در سلک بندگان درگاه انتظام دارد و در اردوی همایون میباشد
و بنابراین حضرت صاحب قران ظفر قرین روی بکوه آورد و شیخه گبر بعضی از لشکر اسلام را تیغ رسانید و آنحضرت
چون بر کیفیت واقعه مطلع شد عنان بر طرف او منعطف ساخت و سپاه ظفرپناه آن گبر شومسند را تیر و
شمشیر برفرق زده از پشت زین بر زمین انداختند و دست و گردن بسته نزد پادشاه اسلام آوردند
و حضرت صاحب قران از او احوال پرسید او قبل از جواب جان داد و در همان ساعت خبر آوردند که
در درهٔ کوپله که از آنجا تا آن موضع دو گروه راه است خلقی بسیار از نجار و اشرار هند جمع آمده اند
و از آنجا تا مقصد راهها و بسیار و بیشهها پر درخت است چنانچه باد صبا از معابر آن بدشواری میگذرد
حضرت صاحب قران با وجود آنکه در آن روز دو نوبه حرب و مشقت رزم و پیکار اختیار فرموده بود
و اب و البته چنان مصمم کرد که لحظه آسایش فرماید اما طلبا لمرضاة الله تعالی با طایفهٔ از بندگان خاص
از امراء و قوشون در ضمان حفظ و عنایت ملک بیچون روی سعادت بدان درّه نهاد و چون طریق
صعب المسالک در پیش بود و کفار فجار پیشان بیش و لشکر حاضر در غایت قلت در خاطر خطیر پادشاه
مؤید منصور خطور نمود که اگر در این وقت فرزند پیر محمد و امیر سلیمانشاه برسند از لطایف صنع
ربانی باشد و حال آنکه سه روز میشد که ایشان را بناحیهٔ دور دست جهت غارت و تاراج عبدهٔ
اوثان و مجوس بی ناموس فرستاده بود و مقارن بود که در این اوقات بموکب همایون پیوندند
مقدر چنان امیرزادهٔ شاه را لیه و امیر مذکور که حکایت ایشان گذشت که حضرت صاحب قرانی بدین طرف
آب عبور خواهد فرمود و هنگام نماز دیگر شاه زاده جوانبخت و امیر دانشمند بطریقی که بر ضمیر انور گذشته
بود بتقبیل رکاب ظفر انتساب فایز شدند و شاه و سپاه باستظهار تمام بر سر کافران شقاوت فرجام
راندند و به زخم شمشیر آبدار دمار از روزگار ایشان بر آوردند باغنایم موفور و اموال نامحصور بی توقف
فتح و ظفر معاودت نمودند و در آن محل بسمع همایون رسید که بالای آن دره کوپله به پانزده گروه راه سنگی است
بشکل گاوی و آب دریای کنک از آن سنگ بیرون می آید و گبران کشور هند آن سنگ را پرستند
چنانچه از یکساله راه بدان موضع می آیند و از جمود طبع و حمق بعد آن گاو سنگین که یکی از جمادات
و تفع و ضری از آن منصور نه تقرب میجویند و مردگان خود را سوخته خاکستر آنها را همراه می آورند

در آن آب ریخته و این معنی را وسیلهٔ نجات و دفع درجات دانسته اند و مقرر نموده اند که آن آب بهشت
و بدنها آن را در آن آب قدم مینهند و از آن آب بر سر خود ریخته سرو ریش میتراشند و این صورت
را از جملهٔ عبادات میشمارند و چون در نواحی سنک مذکور جمعی نامحصور از هندوان مانده بودند
که اموال فراوان از مواشی و منقولات داشتند حضرت صاحب قران باحشمت عنان عزیمت بآن صوب
تافت و آن زمرهٔ ضلالت بتصور جنات و جبال که جبال عالی بود در محل خود توقف نمودند و در وقت طلوع
آفتاب لشکر منصور بدان دره رسیدند از جانبها امیرزاده محمد سلطان و امیر سلیمانشاه و از جوانبها
دیگر سران سپاه و از پیش قول امیر شاه ملک و سایر امرا و سرداران لشکر منصور حمله آوردند و اکثر آن
بی دینان بدکیش را بتیغ جهاد بجانب بئس المهاد فرستادند و اندکی از آن ورطه نیم جانی بهزار و شغف
بیرون بردند و چون عرصهٔ آن ولایت از آلایش وجود اهل شرک و عناد پاک شد و اسباب و اموال بی
پایان بدست غازیان و موحدان افتاد رایت نصرت شعار در همان روز باز گشته از دریای کنک
گذشت و در ساحل بحر حضرت صاحب قران دریا نوال نماز پیشین گزارده به اداء شکر پادشاه ذوالجلال
که امثال آن فتوحات در آن یورش کرامت فرموده بود قیام نمود و همان ساعت سوار شده پنج گروه راه
قطع کرده و در طرف زیر آب کنک نزول فرموده قبهٔ سرادق جلال اثر تا باوج ثریا برافراشت

## ذکر عزم مراجعت رایات فرمان فرمای ممالک و شرح بعضی از وقایع و غرایب کوه سوالک

چون اطراف و نواحی مملکت دهلی
از خبث وجود گبران و بت پرستان پاک شد حضرت صاحب قران دین پرور عزم مراجعت مصمم
گردانید روز سه شنبه ششم جمادی الاولی سنه احدی و ثمانمائه از کنار آب کنک نهضت نمود
و حکم واجب الاتباع صدور یافت که پیر محمد جهانیان بروند و اغرق را بموکب همایون رسانند و دیگر روز بمسامع
مسامع علیه رسانیدند که در دره های کوه سوالک که آن نیز از ممالک و دارالملک هند و شان میشمارند
جمعی کثیر از هندوان بدکردار تکوهیده آثار یاکید بکرانضافی نموده مترصد رزم و پیکار بند و پرتیغ جهان
مطاع نافذ گشت که سپاه ظفرپناه که در اغرق اند کوچ کرده براه آن کوه روانه شوند و آنحضرت بنفس
همایون ایلغار فرموده بعد از قطع مسالک نزدیک بکوه سوالک فرود آمد و در آن مرحله امیرزاده خلیل
سلطان و امیر شیخ نور الدین با اغرق پیشی گرفته شرف بساط بوس دریافتند و امراء و نوینان بزبان
درخواست معروض داشتند که اگر رای ممالک آرای اقتضا فرماید رایت نصرت شعار در ضمان سعادت
را قبال معاودت نماید تا ما بندگان بروبر و دمار از نهاد اهل شرک و عناد بر آوریم آنحضرت در جواب
فرمود که در ارتکاب امر جهاد دو فایده متصور است یکی احراز اموال دنیوی و دوم فایز شدن بسعادت
اخروی و هیچ بخشیده شما را در این وقت نظر بر ثواب آخرت و منفعت غنیمت من نیز خواهان این معنی ام
که در حال لشکریان بغنایم و اموال کفار مستظهر کردند و در مآل بنعیم باقی و سعادت سرمدی برسیم
و هیچ شک نیست که ملاحظهٔ حال مسکینان و زیردستان از آیین سلاطین دین پرور و حقایق
معدلت گستراست و هم در آن روز فرمان قضا جریان حسن و فرمون جنگ صدور یافت که امیر جهانشاه
که از امرا و جوانغار بود و قبل از این بر یکهفته جهت غارت و تاراج بالای آب جون رفته بیاید و با

امرا و بهادران به فضیلت غزو و جهاد مختلی و بهره ور کرده و حمد و منت بجا آورده متوجه شد و موکب همایون پیوست و آنحضرت در عاشر جمادی الاولی بعزم تاخت کوه سوالک رایت توجه برافراخت و در آن دره راهی بود بیخ ماری بدر و ن بهرون نام جمعی هزار او باش و جهال فراهم آورده و بحسانت جای محکمی موضع مخان سنا دید ماغ ماه داده رایت غزوت و استیلا برافراشته اند برانغار امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و دیگر بهادران سپاه نصرت پناه و از جرانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و دیگر ملازمان درگاه فلک اشتباه حمله آورده روی بجانب آن گمراهان نهادند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک که هراول قول بودند دست از آستین جلادت بیرون آورده قمع و استیصال مخالفان را وجهه همت ساختند و حضرت پادشاه فلک شکوه در عقب ایشان توقف نموده بوجود همایون لشکریان قوت دل افزوده و نشاط تاختن دست داد آخر الامر نسیم فتح و بهروزی بر پرچم رایت جهانگشای حضرت غازی در وزیدن آمد و صبح نصرت و فیروزی دمیدن آغاز نهاد و آن مخاذیل بعضی کشته شدند و برخی نیم جانی بهزار حیله بیرون برده اموال ایشان از نقود و مواشی و دواب و اسلحه بدست مجاهدان دین افتاد و از موقف جلالت حکم قضا امضا نفاذ پیوست که از مردم زبردست که مرتبه از ایشان سیصد و چهارصد گاو گرفته بودند بعضی ستانند بجز و زیردستان لشکر دهند و از میامن عاطفت پادشاهانه افراد و آحاد سپاه نیز محظوظ و بهره ور شدند و زبان بدعا و ثنا حضرت بحر و بر گشادند و رایت نصرت شعار از آن مرحله در حرکت آمده به اردوی همایون رسید و بنابر کثرت احمال و اثقال از بادرث از جهانگیر و ماه در شبانروزی قطع منشد و چون تعبار طی مسافت و مسالک از موضع کندر گذشته و از آب جون عبور نموده در حدی که آن حدود سوالک منتسب جیانی سپاه شهریار گردون غلام گشت بسمع اشرف اعلی رسانیدند که در این حدود درا جواست ان رایان کشته هندو نزتام که تمامی ایام حرث هاخبوم کوهها تون و کوه از کثرت ایشان بستوه آید فراهم آورده است و بکوههای بلند و بیشهای محکم پناه برده و چون بدرخت افکندن و جنگل بریدن بر آن موضع درآمدن امکان داشت حضرت صاحب قران غازی جبهان توقف نفرمود که درون شود و هم در شب پانزدهم ماه مشعلها افروخته فرمان داد که لشکریان به بریدن درخت و پیدا ساختن راه مشغول شدند و در آن شب بفر دولت روز افزون دوازده کروه راه پیدا ساختند آن مسافت قطع نمودند و صباح پنجشنبه رایات ظفر پیکر بپایان کوه سوالک و کوه کوکه رسید و در آن صحرا رایان میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته تیغ بر دم و پیکار نهاده بود اما در بدایت حال که آوازه کوس و صدای تکبیر و تهلیل مجاهدان ملت بیضا بگوش هندیان رسید از وهم غازیان رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی شد از میان سینه روی بوادی گریز نهادند لشکر اسلام اهل ظلام را بتیغ انتقام گذرانیده هرچه داشتند از صامت و ناطق همه را گرفتند و مرتبه از آحاد و افراد سپاه را صد گاو و دویست گاو و ده نفر و بیست برده بدست افتاد و امیر جهانشاه که دست چپ بمهد او بود بر دره دیگر تاخته بسیاری از هندوان نیست کرد و اینها نادت غنیمت او و مردم او یافتند و لشکرهای دست راست و دست چپ و ساعت آن عرصه را تاخته و مهمات ساخته شب جمعه شانزدهم ماه بموکب همایون پیوستند و روز جمعه



حضرت صاحب قران دشمن کشان باز بر کوه سوالک برآمد و از آن مرحله تا پای کوه کوکه پانزده فرسخ بود و آن دره جنگل بسیار و کوه استوار داشت و رای عقده کشای حضرت صاحب قران بر قلع و قمع کفار قرار یافته شنید که در آن بیشها و جنگلها طبقات لا تعد و لا تحصی از برهنان و مجوس استقرار دارند و چون امیر جهانشاه و سپاه خراسان روز گذشته در کوه سوالک جابجا شدند که رسید بر غنیمتی گرامند مالک شده بودند فرمان قضا امضا نفاذ یافت که امیر شاه ملک و لشکریان بدان موضع درآمده امیر و غارت کنند و مقارن این حال صاحب نبود که قراول بود آمده در پایه سریر اعلی عرضه داشت که کثرت هندوان برهنه است که قوت ناطقه از شرح و بیان آن بعجز و قصور را اعتراف مینماید حضرت صاحب قران بنفس نفیس با لشکر سپاه خراسان و لشکر جوانغار را فرمود که بمهم حق داشتغال نمایند و ایشان تیغ جهاد از نیام برآورده جمعی کثیر را از آن مشرکان بقتل رسانیدند و مال فراوان و غنیمت بی پایان گرفتند و در وقت نماز پیشین میمنه را پیش امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواجی کس آمده عرض کرد که از طرف دست راست دره ایست و در آنجا طایفه از گبران مجتمع شده اند و از چهارپایان و نخجیر بیرون از اندازه و مواشی بشمار دارند صاحب قران کامکار عنان عزیمت بدان طرف معطوف داشته فرمان داد که امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواجی و سایر بهادران نامدار بر سر آن جماعت ظلمت شعار رانند و ایشان بموجب اشارت علیه روان شدند و تیغ جهاد در آن روز برکشتگان نهادند و چون رنگار حرب و لشکر برقله کوهی که بر آن معرکه مشرف بود برآمدند با فر شکوه آنحضرت دل و دست مجاهدان غازی قوی شده داد جهاد دادند و چون اکثر آن مخاذیل کشته شدند بقیة السیف مجروح و خسته روی بهر کوه آوردند لشکر ظفر قرین با غنایم روی زمین بازگشتند و روی بیان بوسیم سمند جهان نورد مالیده بعواطف بیکران و عوارف بی پایان اختصاص یافتند و چندان مواشی و مراعی آورده بودند که صحرا و کوه از حمل آن بستوه می آمد و حضرت پادشاه اسلام تا هنگام ظلام ببالای آن کوه توقف نموده از کمال مرحمت و اشفاق حکم فرمود که از سپاه ظفر پناه هرکه غنیمتی یافته باشد او را نصیبی دهند و شب اندروی کجها ... در آن دره فرود آمدند در آن جنگلها و بیشها حد و عدد بسیار بود و چون شب میشد بلشکرگاه در آمدند و حوت و اشیا لشکریان میبردند و در مدت یکماه در میان کوه سوالک و کوه کوکه بیست غزو معتبر لشکر اسلام را دست داد و هفت قلعه حصین در آن حدود و نواحی مسخر ساختند و آن دیار را از لوث کفر و خبث وجود مشرکان پیراسته شد و بانوار توحید و عرفان آراسته آمد و در ظفرنامه مسطور است که یکی از آن قلعها قلعه شیخ بود از خویشان ملک شیخ کوکر که اهالی آنجا بوسیله جمعی از مسلمانان که در میان ایشان بودند قدم در دایره متابعت نهادند و اظهار کردن انقیاد و مطیعی بندگی و فرمان برداری با را استند اما کاهل نفاق و علامات خبث اندرون از صفحات احوال ایشان ظاهر و لایح بود و چون مال امانی برایشان انداختند و از مجادی او و متاع آن گمراهان بخاطر عذر و فساد تفرس مرتب یکی از بندگان درگاه فکری لطیف انگیخته مشهور کردانید که اجناس بوجه مال امانی میستانند و ناز جامه و کهنه کاغذ که اندک عوض داشت هیچ گران بر آن نهاد و آن زمان برکشتگان هر سلاح که داشتند مجموع بیرون بردند و فروختند و بدین حسن تدبیر هیچ

سلاح در دست ایشان نماند بعد از آن حکم واجب الاتباع صدور یافت که چهل نفر گبر در سلک حکام هندو شاه خازن که یکی از بندگان درگاه جهان پناه بود درآیند و بدان واسطه بدیشان از جاده مطاوعت انحراف جستند و بعضی مسلمانان را بقتل آوردند و بر ذمت همت خاقان لشکر اسلام انتقام آن بی باکان شقاوت فرجام واجب گشت مجاهدان کفرسوز روی جلادت بتسخیر آن قلعه آوردند و آن را فتح کرده ده هزار گبر بلیغ غزا بگذرانیدند و در استیصال آن خان و مان سعی بلیغ دود از دود آن جهان رسانیدند تمام شد سخن ظفرنامه و در بعضی تواریخ دیگر نیز کیفیت واقعه آن قلعه را بدین نهج آورده است راقم حروف گوید که هرگاه که مورخان قایل شده اند بدین صورت که اهالی قلعه مجموع اسلحه خود را در عوض مال امانی دادند چندان مناسب نمینماید که گوید که مخاذیل نفاق و شقاق و غدر و فساد از ناصیه گبران ظاهر و باهر بود والله اعلم بحقیقة الحال

**ذکر غزوات حضرت صاحب قران در نواحی جمو و قضیه شیخه کوکر و بعضی وقایع دیگر**

چون خاطر انور حضرت صاحب قران والا گهر از غزوات حدود کوه سوالک بازپرداخت رایت سعادت و اقبال بجانب ولایت جمو برافراخت و در مقابل قریه بابله از اعمال آن موضع نزول فرمود و امیر شیخ محمد ایکو تیمور و مبشر و اسمعیل برلاس رایت تاخت آن دیه فرستاد مردم بابله بغایت شجاع و دلیر بودند و جنگلها استوار داشتند و چیرها در کنار جنگل مرتب ساخته آماده جدال و قتال شدند مجاهدان دین خواستند که بقیجاد و کر شمول شوند و سزا و جزاء آن بدکرداران نماد که تا ایشان رسند اما در آن حالت از موقف جلال حکم آمد که بهادران بر جنگ مبادرت ننمایند و چندان توقف کردند که روز دیگر چتر نصرت نگار سایه وصول بر آن دیار انداخت و روز هفتم جمادی الآخر حضرت صاحب قران سپهر احتشام بر سمند گردون خرام سوار شد و لشکریان صفها کشیده برانغار و جوانغار و قول آراستند و آوازه تکبیر و تهلیل به اوج فلک اثیر رسانیدند مخالفان دین بمجرد استماع طنطنه نقاره و کوس و سورن سپاه ظفر قرین دهر را که داشته گریختند و چنان از آوی در بیشها و جنگلها ماوی گرفتند و شیران بیشه هیجا چیرها برداشته در مقابل جنگل توقف ننمودند تا سپاه ظفر پناه از سر امن و فراغ پای در قریه نهاده غله فراوان بدست آوردند و همان روز از آنمقام در حرکت آمده و جهاد کروه مسافت پیموده فرود آمدند و در همان روز او لجه توی و توغتای و فولاد و معتمد زین الدین که از دهلی برسم رسالت نزد اسکندر شاه والی کشمیر رفته بودند و احکام واجب الانقیاد باسم او برده با الچیان اسکندر در آن منزل رسیدند و بسعادت بساط بوس فایز شدند و بعرض رسانیدند که شاه اسکندر احرام ملازمت بسته فرمود بیان بدرگاه عالمپناه آورده بموضع جهان رسیده بود که در آن مرحله مولانا نورالدین که از جانب او برسالت آمده بود دیوی ملحق شد چنین تقریر کرد که امراء دیوان برات مقرر فرموده اند که سی هزار سر اسب و صد هزار درست زر مرتبه بود در مثقال و نیم از ولایت کشمیر سرانجام نماید بجهت تقدیم این خدمت بازگشت تا بعد از تمشی این مهم دیگرباره روی اخلاص بدرگاه فلک اشتباه نهد حضرت صاحب قران نصفت شعار بدیوانیان انکار فرمود که شاه اسکندر را تکلیف مالا یطاق کرده اند و نیازی و داشتن آنچه بحاشیه ولایت کشمیر است او وی طلب داشته اند مقتضی



عنایت آنست که هرچه در حدود وسعت و فسحت مملکت بوده از آنجا بطلبند الچیان حسن عبودیت و صفای طویت شاه اسکندر معروض کردانیدند عاطفت صاحب قران جهانگیر شامل روزگار والی کشمیر شد با الچیان گفت که باید که شاه اسکندر بهیچ جز بان ننماید و زودی احرام ملازمت بندد و در روز هژدهم ماه رسولان شاه اسکندر را در صحبت مصاحبت معتمد زین الدین رخصت انصراف دادند مقرر بر آنکه چون مدت بیست و هشت روز از آن تاریخ بگذرد باید که بکنار آب سند رسیده باشد و بعد از گسیل کردن الچیان سپاه ظفر پناه سه قریه معمور معتبر را تاختند و خاطر خود را از علف و علوفه چند روزه فارغ ساختند و لشکر فیروزی اثر بعد از قطع چهار فرسخ که مجموع آن کشتزار بود در دره منیع آب جوست درآمدند و چند تن بدان آب گذشتند و در دامن کوه بطرف دست چپ قصبه جمو بود و بجانب دست راست قریه منو و در هر محل گبران قوی هیکل بالا بلند زورمند بودند و کوهها و جنگلها در غایت حصانت و متانت داشتند جابجا در زندگان ضبط بر آن موضع از علامات می پنداشتند و آن جهال صیال و طغیان لاحق در باطلا لحیال فرستاده رای ایشان با طائفه از ملوک از بی لبث بر متوحصین از کوه پناه برده استاده بودند و پر می انداختند و بعضه پرده بر رای عالم آرای بنا بر مصلحتی که ملاحظه فرمود فرمان داد که ایشان را بحال خود گذاشته هیچکس از لشکریان متعرض آنجماعت نشود اما قریه منو را تاخت کنند سپاه ظفر پناه بموجب فرموده عمل نموده آن ده را تاراج کردند و در وقت مراجعت بقصبه جمو در آمدند و غله فراوان گرفتند جابجا ما بحتاج ایشان آماده گشت و رایت نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده حزم و کرد رون افشاد فرمود که چند توشقون مرد جلد در کمین گاه جنگل پنهان شده توقف نمایند و آنحضرت روز جمعه بیست و یکم ماه از آب جمو عبور کرده و چهار کروه راه در مرغزاری که چهار فرسخ در چهار فرسخ علف خوار بود بکنار آب جناو فرود آمد و چون از دوری کیهان پوی اردوی جمو و منو بیرون آمده رواز شد هندوان روباه صفت بتصور آنکه بیشه از شیران جلادت شعار تهی مانده از جنگل پای بیرون نهادند ناگاه بهادران جلادت آیین از کمین بیرون آمدند و بر آن مدابیر بی دین حمله آورده بسیاری از آن طایفه را بر زمین انداختند و دولتمند تواجی و حسین ملک قوچین رای جمو را که زخم دار شده بود با پنجاه گبر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه پادشاه اسلام پناه رسانیدند و بنابر مصلحت وقت زخم او را معالجه نموده بودند و بعد از وعده و وعید بسیار رای جمو زبان بکلمه توحید گویا گردانید و گوشت گاو که در کیش ایشان بمذهب آن جمع با ایشان حرام است بموافقت مسلمانان بخورد و بتشریف و اعزاز سرافراز گشت و ملازمت موکب اعلی اختیار کرد و در آن منزل خبر رسید که شاه تادکان و امرا که بطرف لهاور رفته بودند شیخه کوکر را که نقض اخلاص او از بوته امتحان تمام عیار بیرون نیامده گرفته اند بیان این خبر آنست که شیخه برادر نصرت کوکر که ذکر او گذشت در مبادی یورش هندوستان بتقبیل آستان فرخنده نشان فایز شده بتربیت و نوازش اختصاص یافت و مرتبه او بجایی رسید که هرکس که در حدود هند گفت من از اتباع شیخه کوکرم بجان و مال از سپاه دشمن امان یافت و در آن زمان که میان دو آب دریای گنگ و دریای جون معسکر ظفر مآب بود شیخه کوکر رخصت طلبید که بولایت خود رود و پیشکش و ساوری

ترتیب داده در کنار آب سیاه باد دیگر بشرف تقبیل بساط بارگاه فلک اشتباه استسعاد یافت و حسب
التماس او باجابت مقرون گشته بعد از قطع مسافت دریا و رکه مملکت او بود قرار گرفت بساط
نشاط و کامرانی بگسترد و در فرستادن پیشکش بهیهاد مغز کشید و با وجود خلیج و عدم ثلث الثمان تبعیت
بندگان حضرت صاحب قرانی و کثرت عجب دا شادی و کار داد با دادن حق خویش ساخت چه در آن
اوان که مولانا عبدالله صدر و هندوشاه خازن و دیگر ملازمان در رکاب از سمرقند می‌آمدند بآنجا رسیدند
ملتفتا بحال ایشان پرداخت و شرایط ضیافت و مهربانی بجای آورد لاجرم قهرمان قهر بطالعت
ولایت واخذ و قید آن اشارت کرد و مضمون وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ بظهور پیوست و چهارم ماه
در جنبش آمده و پنج گروه راه قطع کرده در منزلی با نزهت قرار گرفت و در آن روز فرستادگان امیرزاده پیر محمد
رسیدند و اخبار شاهزادگان و در آن روز فرستادگان امیرزاده میرانشاه رسیدند و اخبار شاهزادگان
و دولتخواهان و احوال و اوضاع ممالک محروسه و حیرت آن بعز عرض رسانیدند و در روز بیست و پنجم
هندوشاه خازن مامور گشت که بجانب سمرقند رود و بشارت وصول موکب همایون بسمع اهالی آن دیار
از صغار و کبار برساند و هم در آن روز نوکر امیرزاده پیر محمد بن شاهزاده عمر شیخ بهادر از فارس برسید
و کماهی حالات آنجایی معروض داشته پیشکشهای لایق از شمشیرهای مصری و غیر آن بگذرانید و روز
بیست و ششم ماه از کنار آب جناوه نهضت نموده و شش گروه راه پیموده در بیابان فرود آمدند
و روز بیست و هفتم بسعادت و اقبال روان شده بوسر ایلی صفه حضرت صاحب قرانی را فرود گرفتند
و در آن روز شیری ظاهر شده بهادران پیل‌شکار بر آن صید تاختند و پیشتر از همه امیر شیخ نورالدین
شمشیر رسانیده آن شیر را از پای در آورد و هم در این حال امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و
امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه که بتاخت لهاور و شیخا کوکر رفته و تادیب با غنیمت فراوان و اموال بی
پایان بموکب همایون پیوستند و انواع نفایس و تبرکات بمحل عرض رسانیدند و مراحم پادشاهانه مجموع
آنها را با شاهزادگان پایه سریر اعلی بخشید و در آن میان نظر مبارکش بر پیر محمد آزاد افتاد و او را
مشمول عنایت بیکران گردانید بجامهٔ خاص و تیرکش با بند طلا که آن هم مخصوص به آنحضرت بود
اختصاص داد و هم در آن روز حکم واجب الاتباع صدور یافت که شاهزادگان با حشمت و جاه و تمامی
امرای سپاه هریکی را از معین بجانب وطن و مسکن خود روان کردند و تمام عدوم زادگان و ارکان
دولت از عواطف پادشاهانه که فرقی سیاه بر اکلیل خاص و میان مبارکش بکمر مرصع موشح و مزین شد
و از ملوک و اعیان ممالک هند طایفه‌ای که در ملازمت رکاب شهریار جهانمدار بودند همه را خلعت
و تشریف و بلیغ داده رخصت انصراف ارزانی داشت و خضر خان را که از بندسار نزد کرخته و نزد امیر
ملک بیابان رفته و از آنجا در حین وصول چتر فلک فرسای پناه بظل رایت جهانگشای آورده بحکومت
مولتان تعیین رفت و چون در آن حدود شکارگاهی فسیح و دلکش بود و اجناس وحوش مثل شیر و ببر و
کرگ و کرگدن و گوزن و آهوی بیسه و گور و کبک و غیر ذلک و اصناف طیور مانند طاوس و طوطی
و سایر مرغان در آنجا یافت میشد خاطر خطیر حضرت صاحب قران میل شکار کرد و لشکریان بجرگه روان

شدند

شدند و چنان شکاری افکندند که کلاب و ذئاب مدتها از لحوم و دسوم آنها انتفاع گرفتند و چون از
آن کار فراغت یافتند در روز جمعه بیست و هشتم ماه هشت گروه راه در موضع جیهان کر سر حد
کشمیر است و در آن زمان بانواع سبزه و ریاحین آراسته بود فرود آمدند اکرا شادت عالی حضرت
سعادتمند شد که مرجع ملاذ اشراف و اعالی است شرف نفاذ یابد که در خاتمت کتاب شرحی با مصادر بلاد
در صفت کشمیر بعد ان شاء الله تعالی در آنجا سمت گزارش پذیرد **گفتار در یلغار فرمودن صاحب**
**قران کشورگیر بصوب مستقر سریر سعادت سمرقند** در روز یکشنبه سلخ ماه جمادی الاخر عادل خاقانی اوایل
و اواخر عساکر گردون مآثر جهانگشای روی توجه بدارالسلطنه سمرقند نهاد و بر سبیل تعجیل یازده
و بیست کروه راه قطع کرده موضع ساغبت از توابع کوه جود محل نزول شهریار صاحب وجود گشت
و در روز دوشنبه غرهٔ رجب از آنجا روان شده حوالی قریه بیوجه را مضرب خیام اقبال ساخت و از آن
مرحله در همان روز بعد از ادای نماز پیشین پا در رکاب نصرت انتساب آورده بمحل جلالی درآمد
و بر شتاب هرچه تمامتر از نماز شام از آن سر بیرون آمد و سبب تسمیه این جل بجلالی سمت
گزارش یافت و چون از قریه بیوجه سی کروه راه قطع فرمود در کنار کول آب بشکال محقق تبعا
و اقبال فرود آمد و در روز سه شنبه دوم ماه در کنار دریای سند بعز مقدم حضرت صاحب قران
گیتی ستان رشک چشمه حیوان گشت و امرا که بضبط قلعهٔ نغز و بانو و آن حدود و محافظه تغلق با ایشان
مباشرت مثل پیرعلی سلدوز و شاه علی فراهی بموجب فرمان قضا جریان بر آب سند پلی از سه پایه و چوب
و کشتی بسته بودند پایهٔ حضرت مآب از آن پل عبور فرمود و تا وقت استوا بر کنار آب توقف نموده
امرالله داد با پیر علی پل باز داشت که اغروق و لشکریان که از عقب متوجه بودند به آهستگی بگذرانند و
بعد از قطع مسافت چون در حوالی بانو قبهٔ بارگاه پادشاه اسلام پناه باوج مهر و ماه برافراشته
پیرعلی تاز و دیگر سرداران که جهت دفع شر اوغانیان در قلعهٔ بانو و آن حدود بمقتضی یرلیغ واجب
الانقیاد توقف نموده بودند در این مکان بتقبیل سده فرخنده فشان فایز شدند و پیشکش
اسب و پیشکشها و کار بمحل عرض رسانیدند و حضرت صاحب قران سپهر احتشام که درخت کامرانی
حل انعام او خرسیکث اسپان بهمه بهادران بخشید و حکم کرد که امرا از هر کس که بر سبیل غصب
گرفته بودند بایشان رسانند و پیرعلی و اتباع او در آن محل چندان توقف نمایند که لشکریان از آنجا
بگذرند و در روز پنجشنبه رابع جمادی الآخر مطابق اول فروردین ماه جلالی که روز نوروز بود رای
حضرت شعار بجانب نغز در حرکت آمد و در روز جمعه ربیع خامس مذکور قلعهٔ نغز از جناب موکب
منصور عطرسای آفاق نهاد و در آن روز نوکر امیرزاده میرانشاه بموجب فرمان متوجه پیش شده
تا اخبار فتوحات رسانید که بندگان خاص در کشور هند بعنان اختصاص یافته بودند بسامع سکان
و قطان ممالک آذربایجان رسیدند و هم در آن روز اشارت عالی صدور یافت که محمود بن خواجه علی هندو
شاه بکابل رفته لشکر آن ناحیه را جهت دفع شر اوغانیان بیاورند و قبل از این نگاشته کلک بیان
گشت که حضرت صاحب قران ممالک ستان در بدایت توجه بجانب هندوستان جهت دفع فتنه و فساد

شدند

اوغانیان و تمهید بساط امن و امان در میان مسلمانان امیر سلیمانشاه را فرستاده بود تا قلعهٔ نغز را
عمارت آورده و امیرشاه با آلیه در تعمیر آن قلعه مساعی جمیله مبذول داشته بود را ما در کنار قلعه چشمهٔ آب
خوشگوار خارج حصار مانع بود در این وقت رای عقده‌گشای اقتضای آن کرد که آن چشمه داخل حصار شود
و با وجود استیلای شوق دیدن و تمنای ملاقات اولاد و احفاد مصلحت بلاد و عباد را بر میل مراد خویش
مرجح داشته در آنجا توقف فرمود و چون عدد لشکریان حاضر معلوم بود و معروض رای عالی گشت که
از جملهٔ اسباب آن خانه چند خروار نعل موجود است فرمان قضا نفاذ یافت که آن نعلها را تا ابقا
که ملازم رکاب ظفر قرین اند بخش کنند سرداران سپاه نعل طمع در آتش امل نهاده نوکران خود را بازدید
از واقع نوشتند و بعد از آن حکم واجب الاتباع صادر شد که در باب عمارت قلعه سعی نمایند چنانچه
چشمهٔ مذکور داخل حصار گردد و بر حسب مفصل قسمت نعل بیان انداخته قدمی برتبه رسید که امرا
بدست خویش بمقتضی فرموده خشت میکشیدند تا بنوکران و زیردستان چه رسد و در سه روز آن عمارت
سنگین تکمیل یافت و بعد از اتمام آن مهم حضرت قضای از نوکران امیرزاده پیرمحمد با سیصد نفر از تومن
او و سه اغلان از احفاد جوجی خان با چهارصد خانه کوچ اوزبک مقرر شد که بمحافظت آن قلعه
قیام نماید و ضبط قلعهٔ ایرباب و شنوزان بشیخ حسن سخت کمان عم زادهٔ امیر شیخ نورالدین مفوض
گشت و رایات نصرت آیات در حرکت آمده یک منزل قطع فرمود و در روز سه شنبه نهم ماه از حوالی
گنبد شیخ مبارکشاه روان شده منزل کرماج مخیم اقبال حضرت باغت و تاج گشت و در آن مرحله
شیخ احمد خواجه اوغانی بپایهٔ حضرت صاحب قرانی حاضر شد اما سمت شیخ تا آلیه از احضار
جزعی که بقا بدو روح حیوانی بدان منوط است ناسا آمده با قامت وظیفهٔ ضیافت جا بجه راه و رسم
ارباب حرفه و اصحاب فقر و فاقه است بهیچ کس نه قیام نتوانست نمود و در همان روز دیگر خانهٔ شیخ
عبدل بموضع ایسکا از قرامقدم فرمان فرمای عصر غیرت فزای سپهر برین گشت و آن درویش عزیز
بعد وسع و طاقت لوازم خدمت بتقدیم رسانید

برومند باد آن همایون درخت
که در سایه‌اش آن شهان بر درخت / که از سایه آسایش جان دهد / که از میوه آرایش خوان دهد

موضع ایسکا کوچ کرده در هانه از امامات لحظه آرامگاه سپاه نصرت پناه گشت و در آن روز مولانا نعمت الله
نزد امیرزاده شاه رخ فرستاده نامزد وصول چتر فلک فرسا برساند و حالات آن دیار از
جنبش آمدن هوای کابل از غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه مظفر لوا عطرسا گشت و بعضی از آغاها که طائف
ایام و شب بکرها شدند بکابل و مشرها آن داشت تا ایشان نیز آهستگی آورده و از آنجا نهضت کرده
بهوی ساهی کبر که معاد رضی آنحضرت احداث فرموده بود درآمد و چون از آنجا روان شد موضع غربان محل
نزول موکب نصرت نشان گشت فرمان قضا جریان صدور یافت که در آن سر راه رباطی معتبر از گچ و
آجر بسازند و بر اندک فرصتی آن عمارت باتمام پیوست و بعد از فرمان بزیب آن بقعه حضرت
صاحب قرانی از آن منزل کوچ کرده و قریب بدو فرسخ قطع فرموده فرود آمد و در آن منزل که باغی شاه
اهتمام داشت در وقت پادشاه اسلام فرخنده سیما شرف ملازمان بارگاه سپهر احتشام از این صورت

تا خوش شدند و شبهنگام از جانب هرات نوکر شاهزاده شاه رخ رسیده اخبار سلامت بسامع علیه رسانید
و بجهت شدت و جمع سه روز در آن منزل توقف فرموده سپاهیان اردوی کیهان پوی در حرکت آمده
و محفهٔ آنحضرت را در آن ره از اسران بار حایل کشیدند و چون در محفه درد یافت می شد بندگان
صادق الاخلاص دو ساخته محل اشرف را که خاصه شایع هفت و چهار در آن درج بود بر کرده تا گرفته
از آنها میگذرانیدند و در اثنای آن طریق عقبه‌ای است سیاه ریچ نام و از اول دره تا آن عقبه بیست و شش
کروه و از آن عقبه تا آخر دره بیست و دو و مقدار ثلث آب عبور باید کرد و روز پنجشنبه پانزدهم ماه
مخدرات حضرات امهات آیات سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر خواتین و آغایان و پادشاه زادگان رسیدند
بیلاکات گذرانیدند و احوال سلامتی ایشان بعز عرض رسانیدند و حضرت صاحب قران گردون توان کمخا
اغرق فرستاد که بیلاقان بتعجیل بیاورد و در هفدهم ماه حادثه که بود بیکلی زایل گشت و در روز پنجشنبه
هژدهم ماه حضرت کامیاب از موضع سرآب نهضت نموده متوجه بیلاقان گشت و در قریهٔ آخرت ولکرد
چندان توقف کرد که آن حر دره شد و از آنجا در حرکت آمده قرالیغ معسکر شهریار آفاق گشت و در آن منزل
خواتین امیرزاده پیرمحمد و امرا و دختران پادشاه بیلاقان سا پیشکشها لایق مرتب داشته بنظر کیمیا اثر رسانیدند
و موکب همایون از آن محل جنبش نموده و منازل و مراحل قطع فرموده نیم شب بلب آب جیحون رسید **ذکر**
**عبور حضرت صاحب قرانی از جیحون با سعد طالع و ملاقات با حضرات اولاد و عموم اقربا** در روز شنبه
بیست و یکم رجب سنه احدی و ثمانمائه آن بحر کرامت و احسان بکشتی در آمده از آب بگذشت و در آن
مکان مخدوم زادگان امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و جمله مهد نشینان ستر عصمت
و جلالت سرای ملک خانم و تومان آغا و بیکسی سلطان و سایر شاهزادگان و آغایان و مجموع اشراف و
اعیان بلاد ماوراءالنهر و سمرقند برسم استقبال آمده دیده بدیدار خجستهٔ صاحب قران سعادتمند
روشن ساختند و زبان بدعا و ثنا گشاده مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند و پیشکشها نثار کشیدند و در
دنیا را بسپاس شکر کردند و در روز در مرقد توقف فرموده، در روز سوم خانزاده علاءالملک که
از اجلهٔ سادات آنجا بنجابت ذکر و نباهت شان امتیاز داشت طوبی سنگین کشیده لسوقات مناسب
بعز عرض رسانید و در روز سه شنبه بیست و سوم ماه حضرت صاحب قران کامکار بر سمند باد رفتار سوار شد
و قطع منازل فرموده موضع دو درسلحین معسکر ظفر قرین گشت و در آن مرحله در ذی برج خلاصه
امیرزاده شاه رخ از قبلة الاسلام هرات رسیده بشرف تقبیل انامل فایض مشرف شد و لوازم تهنیت
بجای آورده پیشکشهای مناسب بموقف عرض رسانید و هم در آن منزل امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه
که شهریار جهانجاه او را در سمرقند گذاشته بود بدولت بساط بوس سرافراز آمد و چون در مدت
غیبت آنحضرت بار رعایا و کافهٔ برایا معاش پسندیده کرده بود بتربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص
یافت و در روز سه شنبه سلخ ماه رایت حضرت شعار از آنجا نهضت نموده قبة الخضراء کش از سعادت مقدم
همایون آنحضرت جنت مثل گشت و از حسن عقیدت و صفاء سریرت شهریار دین دار دین پناه
قدوة الواصلین شیخ شمس الدین کلال و سایر مشایخ بزرگوار و مقبرهٔ والد بزرگوار و زیارت نمود و صدقات

و بناء مسجد جامع

بتغزای مستحفظان وارباب احتیاج رسانید وازآنجا روان شده ومسافت نموده درکوشک باغ دلگشا
دنظام هرچند که درآن حین با تمام رسیده بود نزول اجلال فرموده ودرآن مکان بانزهت شاه
زادگان وآقایان وارکان دولت واعیان حضرت حاضر آمده زبان تهنیت گویا گردانیدند ومحبتان در
وجوهر ونثار نکردند که رسم آن وبنیاد آن جهان برخاست ودر روز سه شنبه بیست وهفتم شعبان
ماننده روح که بکالبد درآید بدار السلطنت سمرقند در این وقت واسعد ساعت درآمد
باز درآمد شهر کوکبه شهریار عزت فردوس شادان شد سکان آن دیار وبعد از استحکام بصدق واخلاص
تمام صاحب قران نوشروان اساس بزیارت فیض رسان قثم ابن عباس تیمن وتبرک جست وبمیامن و
بجاوران مزار درا بصلات وصدقات بی پایان مستظهر وشادمان گردانید وازآنجا بخانقاه ومهد علیا
تومان آقا قدم رنجه فرموده وبعد از آن بیشتر باغ جانان فرموده صاحب قران دولتیار محسن کلستان
ارم گشت ودرآنجا بعیش وعشرت مشغول شده داد طرب وکامرانی داد وازآن موضع فرح افزای بباغ بهشت
نقل کرده بساط نشاط ممهد داشت وبعد از آن حضرت خسرو دولتمند از باغ بهشت عنبرسرشت بباغ
بلند خرامید ودرآن ایام پیلان واعرف که در عقب بودند رسیدند سکان دیار ماوراء النهر که مدت
العمر پیل ندیده بودند ازآن هیکل مهیب ومرکب عظیم در تعجب افتادند وانگشت تحیر بدندان تعجب
گرفته بر کمال صنع قادر بیچون آفرین ها خواندند وحضرت صاحب قران ممالک ستان مجموع شهزادگان
وآقایان وامرا ونوئینان واعیان واشراف واکابر اطراف ماوراء النهر را بعطا وبخشش وانعام و
اتحاف تبرکات وتنسوقات ممالک هندستان فرحناک وشادمان گردانید ورسانیدن بولایت بر
ملوحتان که در غیبت تغیر اسپ ودستگیرش بود باد ونجز پیل ودیگر اشتعه ونفایس کشیده چند
باتشریف نوادامیرزاده محمد سلطان فرستاد وبرای جمیع امرا که در سرحد مغولستان قرار گرفته قرار داشتند
ارمغانی روان کرد وشاهزاده جهانیان امیرزاده شاهرخ رخصت انصراف یافته متوجه هرات
گشت ودراثنای این اوقات بتعمیر مسجد جامع که مکنون ضمیر آفتاب تابش پادشاه جهانگیر بود
فرمان داد ودر روز یکشنبه چهارم ماه رمضان سنه احدی وثمانمائه بر عزمت برکات که قمر در اسد بود
منصرف از تندیس آفتاب ومتصل بتندیس زهره مهندسان صاحب هنر واستادان دانشور در ساعتی
با ایمن وبطالع شاهنشه دربنای آن شروع نمودند وعمله وپیشه کاران که هریک در فن خویش عدیم
النظیر بودند ودرآن مهم غایت جهد مبذول میداشتند وسنگ تراشان ماهر که از حدود ممالک جمع
آمده بودند دویست نفر در نفس مسجد کار میکردند وپانصد نفر در کوهها ببریدن سنگ وفرستادن
آن بشهر کمر جهد واجتهاد بسته بودند وبرای بهم آوردن ونقل آلات وادوات نود وپنج زنجیر پیل
که از دیار هندوستان بسمرقند رسیده بود تعیین رفت وسنگهای عظیم بگاو وگردون میکشیدند
وستونها بر شاهزادگان وامرا ونوئینان وارکان دولت واعیان حضرت منقسم گشت وهرکس در
امری که متعلق بدو میباشد مساعی جمیله بتقدیم میرسانید ودراثنای این اوقات امیرزاده محمد سلطان
که بموجب فرمان در سرحد مغولستان با معدودی چند از خواص ومقربان رسید در خانقاه تومان آغا

بشرف

بشرف پابوس استسعاد یافت وبمراسم نثار وپیشکش قیام نمود وانحضرت قرة العین سلطنت در
آغوش گرفته پرسش فرمود وازکمال اعتنا واهتمامی که فرمان فرمای هفت اقلیم در تمام آن بقعه
خیر داشت اکثر اوقات بنفس همایون بر سر عمارت حاضر میشد تا بیامن التفات همایون اشرفات
عالیش از ایوان کیوان درگذشت وبر اندک زمانی چهارصد وهشتاد ستون از سنگ تراشیده که هر یک
از کوه بیستون نشان میداد افراخته شد ومجموع سقف رفیع وفرش بدیعش از تختهاء سنگ تراشیده
ساخته وپرداخته آمد وچون غرض اصلی از نشو این اوراق تاریخ است از انشا وتوصیف در تفاصیل
آن بقعه شریف بر سبیل ملل اکتفا رفت **ذکر اسباب مبین الکمال عالی امیرزاده میرانشاه کورکان و**
**لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بدایران بنابرآن که موسوم بیورش هفت ساله جهانستان آمده است** در پاییز
سنه ثمان وتسعین وسبعمائه امیرزاده میرانشاه کورکان با هوس شکار دامن کرمش بعزم این کار برجسته
باد رفتار سوار شده در صحرا مرغزار که بهم رسیده در جانور ماده پی بر چمن تجیهای شکاری فراوان جمع آمد
ودراثنای تک وتاز شاهزاده کردن فراز بعقب جانور حوذه وان فراز زمین دوتوش خاست که فوج را
زمرم بدست گیرد ناگاه از حکم ربانی وقضاء آسمانی بسر در کردن بزمین افتاد وبعضی گفته اند که فوج را
گرفته بقربوس زین رسانید وآن صید طپیده واسپ رمیده شاهزاده از بالای زین بزمین افتاده وعلی
ای التقدیرین از شدت آن سقطه بیهوش گشته وازاین واقعه عظمی حزن وتشان نهاد بر آمرا واعیان
روی باین شاهزاده کامران آورده قلق واضطراب آغاز کردند تا بعد از مدتی اندک بخود جنبید
فی الجمله آثار حیاتی درو مشاهده افتاد ومدت سه شبانروز چند نوبت غش برذات پسندیده سمات
او طاری گشت وازطبیبی که متصدی معالجه او میبود بهر بقصد وعمد یا از عدم اهتمام در تداوی
تقصیری واقع شد وخللی فاحش بدماغ شاهزاده که رشد پیدا آن که مملکت هلاکو خان را بنوعی ضبط
کرده بود که مزیدی بر آن متصور نبوده راه یافت وبنابراین اکثر افعال واقوالی که ازو صادر میشد که مرضی
وپسندیده عقلا نبود گاه بیجهة خیالی بچون بیگناهی فرمان میداد وگاه از طریق اسراف گنجی براه کتاب
مینهاد وبسیاری از امور که لایق مرتبه سلطنت نبود ارتکاب مینمود از آنجمله در اوایل فصل زمستان
بی موجبی لشکر بجانب بغداد کشید ودو شبانروزی دو منزل قطع کرده شنود آنکه سلطان احمد جلایر
از آوازه توجه رایت نصرت شعار بغداد را گذاشته راه فرار پیش کرد وچون بقیه ابراهیم لک
از جانب تبریز قاصدی آمده خبری آورد که طایفه از رؤسا واعیان آن دیار باهم عهد وپیمان بسته
داعیه آن دارند که غدری اندیشند وچون همت شاهزاده عالمیان رخصت میداد که بی نیل مقصود
مراجعت نماید بآن خبر التفات ننمود وبجانب بغداد نزول فرمود وبنابر آنکه سلطان
احمد میدانست که درآن هنگام محاصره دار السلام قدرتی در پای وقار ودر دامن اصطبار کشیده
تحمل بدستان تجلد گرفته جای خود محفوظ میداشت وچون ایلچیان از تبریز متعاقب رسیدند خبر طغیان
اهالی آنجا مکرر معروض گردانیدند بعد از دو روز که مدینة السلام مرکز خیام سپهر احتشام گشته بود
رایات فتح آیات از آنجا مراجعت نمود وهر روز دو کوچ میفرمود تا بمقصد رسید وچیزی که اندیشه خلاف

بشرف

داشتند شاهزاده کامران از میان برداشت وبکارآنجمله قاضی تبریز بود ودر پاییز همین سال بموجب توهم
مخالفت سید علی شکی ارکان تحقیق ناکرده لشکر بولایت او کشید وحاصل مملکتش را از صامت وناطق بباد
تاراج داد وچون سبب اشتغال شاهزاده بلهو وسرور درانتظار انتشار یافت گرجیان که ازمهابت
سیف وسنان لشکر نصرت نشان در زوایای اختفا خزیده بودند در مدت غیبت حضرت صاحب قران کردن
غلام وبندگی او بجانب هندوستان پای جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تعدی بر اذیت
ممالک محروسه دراز کردند ودرآن زمان سلطان سنجر حاجی سیف الدین بموجب فرمان صاحب قران
سعادت قرین سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر را در قلعه النجق محاصره میکرد ودرگرد قلعه دیواری
کشیده بود بلند ومحکم که هیچکس را مجال خروج ودخول ممکن نبود واهالی حصار بغایت تنگ آمده بودند
ودر مضیق حیرت افتاده دراین اثنا گرگین حاکم گرجستان جمعی کثیر از گرجیان بی دین را بمدد سلطان
طاهر ومحصوران قلعه النجق فرستاد وسید علی شکی با وجود تعلق بمرهر اسلام بواسطه آنکه لشکر شاهزاده
ولایت او را غارت کرده بودند با ایشان اتفاق نمود ومتوجه قلعه النجق شده بمملکت آذربایجان درآمده
بودند ودست تظلم وعدوان برآورده متصدی خرابی مسلمانان شدند وچون سلطان سنجر از آمدن
مخالفان آگاه شد فیروزکوه از درقلعه برخاسته بتبریز رفت وصورت حادثه را بعرض امیرزاده
میرانشاه رسانید وازجناب میرزا امیرزاده ابابکر را با طایفه از امرا مثل سلطان سنجر وحاجی عبدالله
عباس وغیرهما بتسکین دادن آن فتنه امر فرمود وایشان روی جلادت بجانب النجق آوردند وچون
گرجیان بنظام قلعه النجق رسیدند سلطان طاهر از آنجا فرود آمده بایشان ملحق شد وقلعه را بحاجی صالح
وسید علی احمد اغلشاهی وسه از نوکران سپرده وملبت گرجی از نامداران امرا وبهادران
وچون مقصود گرجیان استخلاص سلطان طاهر بود بعد از آن که این صورت میسر شد مراجعت نمودند و
هم درآن نواحی لشکر تبریز را با ایشان ملاقات دست داد واز جانبین بتسویه صفوف اشتغال نموده
بنیران محاربه اشتعال یافت وچون مخالفان در غایت کثرت بودند نزدیک بود که جمع ازیشان وجانبان
شاهزاده ابابکر را از جای برگرفتند ودراین اثنا سیدی علی از قلب بیرون تاخته متوجه شاهزاده ابابکر
شد وخدمت امیرزاده باآنکه در سن هژده سالگی بود در مقام مردانگی ایستاده بیک چوبه تیر سیدی علی
شکی را بخاک هلاک وبوار انداخت وچون گرجیان غالب شده بودند ولشکر تبریز را منهزم ساخته
امیرزاده ابابکر مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان از آن معرکه برتافته خود را از عرقاب بساحل
نجات رسانید وگرجیان نیز روی براوطان خویش نهادند وامیرزاده میرانشاه مایل بعیش وعشرت
وشرب خمر ولعب نرد شده از تنسیق امور مملکت تغافل میورزید از آنجهت اختلال باحوال ممالک راه
مییافت وچون حضرت صاحب قران تاجبخش گیتی ستان از دیار هندوستان مراجعت نموده دیگر
عزّ وشرف گرفته بسمع همایون ناسپوطی ممالک آذربایجان معروض داشتند ودراین اثنا حرم محترم
امیرزاده میرانشاه یعنی خانزاده عظمی خانزاده از شوهر خویش بسببی از اسباب رنجیده از تبریز بسمرقند رفت
ودر دولت باغ چنار دیرشرف بساط بوس حضرت مشرف یافته حال ضعف دماغ شوهر خود عرض

رسانید

رسانید وکفت اگر درین امهال رایات عالی سایه وصول بر آن دیار نیندازد واطهار مخالفت خواهد کرد
واین معانی موجب آن شد که حضرت صاحب قران از مشاهدی یورش هند وستان نیاسوده وپیش از چهار
ماه در مستقر سریر سلطنت توقف فرموده یادیگر بر توجه ایران جازم شد وقاصدان بهرام صولت باطراف
ممالک فرستاده تاجاد رسانیدند که لشکریان استعداد یورش هفت ساله کرده بدرگاه عالمپناه شتابند و
امرا امیرزاده شاهرخ مثل سید خواجه وشیخ علی بهادر وجاغلات وپیر محمد پولاد بموجب فرمان بهرات
رفتند وبا شاهزاده مشار الیه گفتند که بموجب فرموده شما با لشکر خراسان عزیمت آذربایجان میباید کرد
کامیر سلیمانشاه پیشتر متوجه تبریز شود وچون این خبر بسمع فرخنده امیرزاده شاهرخ رسید در حال بجمیع
سپاه حضرت مآل فرمان داد وامیر سلیمانشاه وامیر سید خواجه را در مقدمه روان ساخت وبعد از اجتماع
لشکرها شاهزاده جوانبخت پای مبارک در رکاب سعادت آورده براه بسطام ودامغان در حرکت
آمد وچون در حاجرم نزول اتفاق افتاد حکم فرمان از درگاه عالی رسید جز رسانید که سپاه خراسان
براه شما وسپاه استرآباد روند که رایات جهانگشای از آنجا روی عالی رسید حضرت جیحون عبور نموده از
بسطام ودامغان خواهد گذشت شاهزاده اطاعت مثال واجب الامتثال نموده با لشکریان خراسان عنان
بجانب شما سپاه تافت ودرآن راه بسبب صعوبت طرق وعقبهای جانگزای جبتان جهاد پای در عرصه
ملعا آمد که زبان بیان از تعداد آن عاجز گشت وبعد از تعب ومشقت ابنوه بفیروزکوه رسیدند و
بهروزی وفیروزی از آنجا روان شدند وحضرت صاحب قران گیتی ستان امیرزاده محمد سلطان بجهت
ضبط ممالک توران در سمرقند گذاشت وجمعی از امرا که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود در
سابق در خدمتش ازو داشت وامیرزاده اسکندر وامیرزاده عمر شیخ بهادر را عکومت اندکان تعیین فرمود
وحضرو ممالک عرب وعجم در هشتم محرم سنه ثمانمائه بطالع مسعود در زمان محمود پای در رکاب
نصرت انتساب آورده سوار شد ومنازل قطع کرده وشرف زیارت مشایخ واکابر دین قدس الله
تعالی ارواحهم دریافته چون بیلخ رسید درونامی امیرزاده کار برلاس که حاکم آن ولایت بود فرود آمد و
امیر مشار الیه نیز ترتیب اسباب طوی وپیشکش قیام نموده وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانید وازن
آنجا روی براه بفضل الله آورده وچون سایر قشون جام محل نزول خیام عالم کشت حرم با حرمت
امیرزاده مشار الیه شاهرخ ملکت آقا وگوهرشاد آغا وفرزندان از هرات آمده درآن محل بعز بساط
بوس فایز شدند وامیرزاده سیورغتمش که قبل از این بتاریخ پنجشنبه ثامن رمضان سنه احدی وثمانمائه
بطالع سنبله در هرات از ملکت آقا متولد شده بود بنظر کیمیا اثر پادشاه هفت کشور رسید وهم درآن منزل
امیر ابو فایض از هرات دریافته وحضرت صاحب قرانی او را بنوازش وخلعت خاص اختصاص داده رخصت
مراجعت ارزانی داشت وازآنجا نهضت نموده ومسافت پیموده بمزار فایض الانوار شیخ الاسلام احمد جام
درآمد وبعد از صدق پیش رفته استمداد همت نمود وامیرزاده رستم را از آنجا بولایت فارس نزد برادر بزرگش
امیرزاده پیر محمد فرستاد تا هردو برادر باتفاق یکدیگر متوجه بغداد شوند وامیر سونجک بهادر ومعزالدین بموجب
فرمان در رکاب شاهزاده روان شد ورایت جلالت سمات از راه نیشابور وبسطام در حرکت آمد

از حادثه که گذشت و چون فرزند ارجمند آن فرزند ولد پادشاه سپهر احتشام عزت فزای امان کیوان شد جناب شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر که بموجب اشارت علیه از ماوراءالنهر متوجه عراق شده بود در آن موضع بمقبل پایه جهانگشای استظلال جست **ذکر وصول امیرزاده میرانشاه بدرگاه کیتی پناه و ذکر قتل بعضی خواص و ندماء او مجون و بلایا و بیان بعضی از وقایع و قضایا** امیر سلیمانشاه که بموجب فرمان بنشمار علم تبریز شده بود چون بدری رسید ملازم کلام بیان موجبی فتنه تشویش دماغ امیرزاده میرانشاه نزد او محقق گشت و در تبریز و ملازمات امیرزاده مشارالیه صواب بدانست که انجمن بهیدان رفته در آن مکان توقف نمود و امیرزاده ابابکر و امیرزاده میرانشاه حقیقت حال معلوم کردند و فاسدی با مکتوب نزد امیر سلیمانشاه فرستاده او را طلب داشتند و امیر سلیمانشاه متوجه آنجانب شد چون بمقصد رسید حیدر در حدود امیرزاده میرانشاه را با معدودی چند برادر روی همایون روان کرد و چون رایات جهانگشای شهریار خجسته دولت ولایت دری بگذشت امیرزاده میرانشاه بموکب همایون ملحق گشت و پادشاه کامکار دعوت شاهزاده را باد بغداد و دیگر امیرزاده میرانشاه بدولت پایبوس سرافراز شده زانو زد و پیشکشها بمحل عرض رسانید اما بنابر اخبار نامناسبی که از جانب او بمسامع علیه رسیده بود ملحوظ نظر التفات نشد و شمه خواجه آتشی قا و جلال الاسلام بیشتر بموجب فرموده جهت تحقیق و تفتیش حالات شاهزاده بتبریز رفتند و نواب و کارکنان او را گرفته بند کردند و دفترهای دیوانی را ملاحظه نموده اموال دوران که چند سال را که متعلق بخزانه عامره حضرت صاحب قرانی میداشت و شاهزاده آنها را بمردم نیز داده بود از آنجا بیرون نوشته استرداد می‌نمودند و چون مکرر با عرض رای همایون رسانیده بودند که افراط میل شاهزاده بلهو و طرب و شرب مدام و صحبت ساقیان سیم اندام که سبب اختلال مملکت گشته بترغیب و تحریص جمعی از مردم اهل ساز و ندیم پیشه بوده که پیوسته ملازمت مجلس بزم می‌نمودند مزاج اشرف حضرت صاحب قرانی بحکم سیاقی و قضاء آسمانی چنان متغیر شده بود که در این وقت فرمان داد که مجموع ایشان را گرفته بعلامت عبادت بر کشیدند و بموجب فرموده حریفان نزهت سرای فرح افزای شاهزاده را مثل مولانا محمد کاتبی که با وجود تجرید در بساط عقلی و نقلی در شیوه نظم و نثر و فن جد و هزل از ابناء زمان ممتاز و امتیاز داشت و استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبدالمؤمن گوینده که هر یک در فن موسیقی داد داد در آن ایام کینه دار و سر آمد ابنای روزگار بود بنذکر فرستند و چون ایشان را بپای دار رسانیدند مولانا محمد کاتبی بطریق مطایبه و ظرافت جانب شیخ اوبدری پیش قطب الدین نایی آورده گفت که چون حضرت استاد در جمیع ابواب و حالات بامث تقدم داشته اکنون نیز همان طریق مرعی باید داشت استاد قطب الدین فرمود که جه محل هزل و ماشا این ظرافت مولانا محمد گفت فاندفع غیث و جلاد ونخت قطب نایی رسن در نای انکشتی بر کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت بر بدیهه انشا کرد چنانچه مثل انا غبالی او بر شعر گفت در آن حال بخواند باید
یاران کار آخر عمرات مطربا کر باید وکر بد است اختیار اوست
مقصود ما اگر به نبوت بپای دار
مردانه پای دار جهان پایدار نیست
و رفیقان ایشان نیز از دست ساقی اجل همین شربت چشیدند و اگر چه ندیمان شاهزاده را پاداش رسانیدند و خواص و مقربانش را از ملازمت او منع کردند اما در مقام سلطنت

مجموع شاهزادگان مقدم می‌گشت و حدود پرش مصر و شام مجموع الوس بنظر اعزاز و احترام در روی پیشکش نهادند و چون لوای نصرت انتما بسلطانیه رسید مظفر منظوری که صاحب اختیار دارالملک عجم بود از اصفهان آمده بتقبیل بساط جلالت مناط علم مباهات برافراخت و برکات و تنسوقات لاتعد و لاتحصی بپایه سریر اعلی حاضر کردانید و اعلام ظفر فرجام از راه فرادون و ادیه بیل بجانب قراباغ توجه نمود و در صحرا موقان و ایشان شکار کرده در کنار آب ارس فرود آمد و بر آن آب پل بسته عبور نمود و بهرت عمرانا با شاد در حوالی قطوره فند برای قشلاق اختیار کرد و در آنجا امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه بشرف زمین بوس سرافراز شدند و امرا امیرزاده میرانشاه که مصحوب ایشان آمده بودند هر یک فراخور حال خویش پیشکشها بموقف عرض رسانیدند و چون قبل از این سیدی علی شکی اولات یکرجه با افغانی نموده بدر قلعه النجق آمده بود و جانب شیرین بخرمانه داده چنانچه گذشت در این وقت پسرش سیدی احمد که متصدی منصب پدر شده بر تحقیق امور ولایت خود قیام نموده التجا بحاکم شروان برده او را شفیع ساخت تا گناه پدر را مؤاخذه نکرده و امیر شیخ ابرهیم که از بندگان خاص بمزید قرب اختصاص داشت سید احمد را بپایه سریر خلافت مصیر آورده و در آن باب کلمات شفاعت آمیز بمحل عرض رسانید و التماس او بعز اجابت اقتران یافته منصب سیدی علی پدرش بروی مقرر گشت از لطف ذو الجلال مقاصد نوید دادند و امیر شیخ ابرهیم در مقام خدمت کمر بسته بترتیب اسباب طوی مشغول گشت و چندان اسب و گوسفند کشت که مطبخیان از پختن آن عاجز آمدند و قباجیان ذبح برشکوه این قسمت می‌دهند نامه را بخشند و بیلاکات تسلیم نمودند و دیگر ها بخیاج جشن که مناسب آن بود بعد از آن پیشکشها از کنیزان ماه روی و غلامان عنبر بوی و مفرود جهنه و جاموها تان کرنده و نفایس اقمشه و لطایف امتعه بمحل عرض حبذا نرسانیدند که از حد قیاس و تخمین بیرون بود و از آنجمله شش هزار اسب کشید و مقارن این حال در یکروز از اطراف و اکناف خبر رسید که دولت بر قوت دولت دهر بان مسکو و نخت الکه تیمور قتلغ اغلان که بعد از انهزام و نکبت تقتمش خان از حضرت صاحب قرانی بجانب دشت قپچاق رفته بود و حکومت الوس جوجی خان بر وی مقرر شده از فرود دولت پکمیزان نعمت انعام نموده دم از مخالفت میزد در این ولا وفات کرده و هرج و مرج بر مملکت او راه یافته است و ایل و الوس او متفرق شده‌اند دیگر آنکه سلطان برقوق که سلطنت مصر و شام بدو متعلق بود رخت بسرای باقی کشیده و میان امرا و خواص و مقربان او حیث و نزاع واقع شده جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده‌اند و پسرش فرج که ولیعهد پدر است جهان اختیاری ندارد دیگر آنکه بتقدیر خان پادشاه ممالک ختای که مدت مدید با دبدبه و کوکبه و شوکت و محرای حشمت و حرایت سر گرمان میبود از این سرای بجان سرای نقل کرده و سپاهی و رعیت آن مملکت پریشان و بی‌سامان‌اند دیگر آنکه خضر خواجه اغلان ودیعت حیات را بتقاضای اجل سپرده است و میان اولاد او شمع جهان اغلان و شیر علی اغلان و شاه جهان اغلان بواسطه بدگویی اهل غرض و سعایت مخالفت در میان آمده قصد یکدیگر داشتند دیگر آنکه امیرزاده اسکندر پسر شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر با امرا و بهادران مغولستان در فتنات و بمزد دولت روز افزون بخالفت غالب آمده است و ایشان را منکوب و زبون گردانیده و از استماع این اخبار که یکبار دریافته روی اعلی انشاد یافت

مواد بهجت و سرور و نشاط و حبور ممکنان متضاعف گشت و تفصیل اجمال احوال امیرزاده اسکندر در فتنه لشکر کشیدن بجانب مغولستان آنکه چون خضر خواجه اغلان وفات یافته مملکت او بهم بر آمد شاهزاده مشارالیه فرصت غنیمت شمرده لشکری بیشمار از اندکان و نواحی آن فراهم آورده و با بعضی امرا مثل پیر محمد طغای بوغا برلاس و پیرک برلاس و بیان تمور پیر پیجک جته و پیر حاجی ملش و غیرهم با آنکه در سن پانزده سالگی بود مانند شیر ژیان و پیل دمان بجانب مغولستان روان شد و چون شاهزاده عالی گهر بحدود کاشغر رسید امرا که بموجب فرمان در سرحد جته اقامت داشتند مثل پیری بیان سلدوز و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و عزیمت بموکب او پیوستند و بهیأت اجتماعی متوجه آنجانب شد و یارکند را غارت کردند و چون از آنجا فراغت یافتند عرصه سارق قبش و کلمن و الی کوله و ماشا الاین ولایات را تاختند و بعد از آن متوجه بدان موضع رسیدند آن حصار را بسعی و کوشش گشادند انکاه امیرزاده مشارالیه با امرا و سپاه عنان بجانب آقسو تافتند و آقسو عبارت از سه قلعه است که در یکدیگر داده و اهالی آن نواحی هنگام ظهور شداید و محن و حادثات و فتن همیشه پناه بآنجا میبرند تا ختن و قال ایشان مصون و محروس میمانند القصه شاهزاده و امرا بمقصد رسیده بنظاره قلعه فرود آمدند و بترتیب اسباب حصار گیری مشغول شدند و فرهیب بجهل شبانروز جنگ و پیکار لشکر دشمن سوز امتداد یافت عاقبت آن متحصنان قلعه و ساکنان آن بقعه دم از ایلی و انقیاد زده پیشکشها بیرون فرستادند و بسیاری از تجار ولایت ختای را که در آنجا بودند با اموال و امتعه ایشان عرضه داشتند و شاهزاده بدین قدر از ایشان راضی شده فرمان داد تا لشکریان دست از جنگ باز داشتند در بعضی تواریخ بخلاف این سخن مذکور است که چون در دانده روز از محاصره حصار آقسو بگذشت و ارباب قلعه بتنگ آمدند امان طلبیدند امیرزاده اسکندر التماس ایشان مبذول داشته فرمود که سپاه از محاربه باز ایستادند و مخالفان از التماس صلح پشیمان شده بار دیگر اظهار یاغی‌گری کردند و از این حرکت ناپسندیده آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته فرمود تا عساکر منصور بهم سایرین اشتغال نمایند و ایشان روی جلادت بتسخیر حصار نهاده از سر جد و جهد جنگ آغاز کردند عاقبت بقهر و غلبه بر آن حصار استیلا یافتند و مردان آن را بیاساق رسانیدند و فرزندان ایشان اسیر گرفتند و علی الخصوص امیرزاده اسکندر چون از مهم آقسو پرداخت طایفه از بهادران را بجانب پای و کوسن که بیلاق و قشلاق افراج مغول بود روان ساخت و آنجماعت بر اشتالمثال مبادرت نموده در حرکت آمدند و ارباب پای را از پای در آورده و مردم کوسن را باتباع محن مبتلا کردند و از آنجا بطارم رفته آن سرزمین را نیز تاختند و شاهزاده جوانبخت بعد از این فتوحات عنان عزیمت بجانب ختن تافت و از ختن تا ختای بالغ کرداد ملک پادشاه ختای است از راه آب و آبادانی صد و شصت و یکمرحله است چنانچه مورخان تفصیل آنرا در مصنفات خویش ایراد کرده‌اند و گویند که راهی دیگر هست که از ختن تا سرحد ختای بچهل روز میتوان رفت اما در آن راه بغیر از ریگ و مرد بیابانی هیچ یافت نمیشد فی الجمله چون امیرزاده اسکندر بتأیید ملک ذوالمنن بختن رسید اهالی آنجا با دشاد بخت روی توجه بدرگاه

آن شاهزاده کشاده که شایسته سریر سلطنت بود آوردند و انواع برکات و اصناف پیشکش بموقف عرض رسانیدند و بساعدت دولت و اقبال حضرت صاحب قران بیهمال قلاع و بقاع آن نواحی را شایسته که در دست خلاف و نزاع مستخلص گشت و امیرزاده اسکندر بعد از تسلط و تسلیم بکاشغر رفت و آن زمستان در آن موضع بسر برده هات حوب رویان ختن و دختران بکر نیز بدرگاه شهریار زمین و زمان فرستاد و لیکن تعویق در تکاپوی آن جهش اسباب نزد امیرزاده محمد سلطان روان کرد و خدمت شاهزاده مشارالیه در آن اوان بعزم یورش جته و مغولستان با لشکرها چند منزل پیش آمده بود و چون امیرزاده اسکندر ناساید بی لشکر در سمرقند توقف نکرده از پیش رفته بود و آثار جهانگیری نطقی رسانید این معنی بخاطر امیرزاده محمد سلطان گران آمد بیلاکات او را رد کرد و بسمرقند مراجعت نمود و چون بهار رسید امیرزاده اسکندر از کاشغر برانداخته آمد و از آنجا بعزم ملازمت امیرزاده محمد سلطان خان بجانب سمرقند منعطف گردانید در اثناء راه منهیان بسمع او رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است و اندیشه کرد و تنها در خدمتش از استماع این خبر اندیشناک شد باز گشت و بحصار اندکان آمد امرا که در آن سرزمین بودند مثل پیر محمد طغای بوغا و پیر حاجی پیر ملش این صورت را محمول بمخالفت داشتند و لشکر اندکان را فراهم آورده حصار را احاطه نمودند و امیرزاده اسکندر با ایشان سخنان گفته از قلعه بیرون آمد و در باغ گلستان که از مستحدثات شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر بود نزول فرمود امرا نواب و خواص او را گرفته مقید ساختند و جریده امیرزاده محمد سلطان فرستادند که امیرزاده اسکندر اندیشه عصیان داشت ما نوکران خاصه او را گرفتیم و کوش بر فرمان داریم هر چه حکم شود بدان قیام نماییم و شاهزاده کسان روان کرد تا امیرزاده اسکندر را در باغ گلستان با نوکران خاصه بند کردند و قاضی جلال الدین نیز بر اندکان فرستاد که امیرزاده اسکندر را با خواص بسمرقند آوردند و بعضی گفته‌اند که چون امیرزاده اسکندر از قلعه بیرون آمد از پیش امیرزاده محمد سلطان کس به اندکان رفت و او را با نوکران بسمرقند برد و در کنار آب کرهلک خدمتش را بشاهزاده رسانیدند پس سیع او را مقید ساختند فی الجمله بعد از وصول امیرزاده اسکندر شاهزاده محمد سلطان بیان جنود بیکجهات تا که اتابکان او بود با بیت وشش نوکر امیرزاده مشارالیه بقتل رسانید **ذکر لشکر کشیدن صاحب قران مظفر لوا جهانداران مثوبات نحو بجانب کنار کرج و محاربه حمشاه** حضرت شهریار غازی بنا بر جرات و جسارت کرجیان که سال گذشته آمده بودند سلطان طاهر را از مضیق محاصره خلاصی داده و باخود برده در آن ولاکه قراباغ از آن محل نزول لشکر منصور ایشان بود عزیمت غزو کفار کرجستان و گوشمال ایشان بالغ وجهی تصمیم داده امیر شیخ ابرهیم و سیدی احمد را رخصت مراجعت بوطن داشت و حکم کرد که از هر ده نفر سه نفر در ورود برداد بند و ملازم رکاب منصور نزدیک انتساب باشند و بقیه لشکر را عزوو دوام آنجا توقف نمایند و آن حضرت با تمام شاهزادگان جاه بیعضا در رکاب ایشان از بهادران شمشیر زن نیزه گذار بعزم رزم ختشا که بکی از سرداران کرج بود ایلغار فرمود و چون کنار آب کر وصول یافت رایت همایون علم نفاخر بر چرخ برین بر افراشت بموجب حکم جهانمطاع واجب الاتباع بر سر آب پل بستند و مجموع مردم بآسانی از پل گذشتند و امیر شیخ ابرهیم بالشکر شروان و سیدی احمد با سپاه شکی برادر وی او ملحق شدند و اعلام ظفر انجام از شکی گذشته متوجه حد ختشا

که ساکن کران کرج بود روان شد و مجموع آن درع از تشابک اشجار بمرتبه بود که جاسوس وهم آسان تا آسان از آنجا گذار نتوانستی نمود لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت پیشه بدهره و تبر و تیشه و جنگل بریدن ده منزل آماده و مهیا ساختند تا لشکریان بسهولت از آنجا توانستند گذشت و در آن اوقات مدت بیست شبان روز برف میبارید و با وجود شدت برد و کثرت ثلج مجاهدان دین و بهادران عرصه یقین عنان براندند تا بمواطن گرجیان رسیدند و بضرب تیغ انتقام روی زمین را از خون آن بی دینان لعل فام گردانیدند هر کرا یافتند از ایشان جان امان نیافت و هر که سیاه شد در تیر هلاک و خشاک سردار آن قوم را بکار بردان مهذب شمشیر بیاد داد از اسلام شغال آسا در جنگلها و دره دست خزیده و حصار گردون مآثر در عقبات و ثاد آتش فنا فشند و غنیمت و چهارپای فراوان بدست آورده عنان مراجعت تا آنجا تافتند و چون صغیر و کبیر ایشان بشراب خوردن معتاد بوده اند و موقت آنجا عمارت را تا آب انگور نمی شستند درخت میکردند برای تنغیص عیش و ختم قاعده آن بدکرداران مجموع آن تاکها را از بیخ برکندند و کلیساهای ایشان را با زمین هموار کردند القصه در آن دیار دیار و از عمارات عالیه و اشجار مستوره آثار نگذاشتند و تا بشدت سرما و عدم قوت سپاه و علیق چهارپایان حضرت صاحب قران مظفر لوا و لشکریان نصرت بخشنده انساب با امتعه و رخوت و دواب که از حد حساب بیرون بود به اعزاز باز گشتند و مقارن این حال ایشان بیمنت امیرزاده خلیل سلطان را پسری کرامت فرمود و او را برکل نام نهاده چند روز مناسب پادشاهانه و شاهزادگان و امرا و سپاه از عیش و طرب بهره بردند و عرایض اشارات بلیغ جهان مطاع صدور یافت که امرا امیرزاده میرانشاه را که در جنگ گرجیان که جهت استخلاص سلطان طاهر بحوالی قلعه النجق آمده بودند و تقصیرها از ایشان واقع شده بود بیرغو پرسند و امیرزاده شاهرخ و امرا در دیوان بزرگ بدان مهم اشتغال نمودند و بعد از تفحص و تفتیش صورت حال را بعز باریافت و نقصان معروض شهریار جهانبان گردانیدند و از موقف جلال مثال صادر شد که حاجی عبدالله عباس و محمد قزاقان را چوب یاساق زنند و ایشان را چوب پس و پیش زده و کنار کشیدند و اشارت علیه بقتل بن حمزه ایرجی که در آن معرکه پیشانه فرار نموده بود صدور یافت و عاقبت بشفاعت شاهزادگان از زخم تیغ رسته از بیم چوب پس و پیش خورده • و هر یک از این سه نفر بجهانه سیصد اسب تسلیم نمودند و از باقی نوکران و ملازمان امیرزاده میرانشاه • که تقصیر داشتند بعد را سعفا دایشان از هزار تا دویست و سیصد اسب ستاندند مجموع این اسبان به پیادگان لشکر قسمت یافت و امیرزاده ابابکر که در آن مصاف آثار شجاعت بظهور رسانیده بود و سیدی علی تاییک چو به بر انگیخته مشمول عاطفت و احسان بی پایان گشت و در خلال این احوال بعمان اغلان گرجی القصرات از او در وجود آمده بود بواسطه ارتکاب گناه عظیم که مجرد از وی بسمع همایون رسانیدند بیاسا رسید **ذکر بعضی از حالات امیرزاده پیر محمد و توجه سپاه منصور بجانب بغداد و فرار سلطان احمد**

سابقا سمت گزارش یافت که حضرت صاحب قران گردون غلام از قلابه جام امیرزاده رستم را تبریز داد و امیرزاده پیر محمد بشیراز فرستاد تا باتفاق متوجه بغداد شوند و چون امیرزاده رستم و سونجک بهادر با دو هزار سوار بموجب فرمان در رکاب اردو روان شده بودند بشیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را طوی

داد

داد و خلعت پوشانید و صد هزار دینار کپکی بدو بخشید و امیر سونجک و برادر شیخ حسن جاندار و حسن جغداول و که هر دو در شیراز ملازمت امیرزاده پیر محمد مستعد بودند از راه بهبهان و تستر روی ببغداد نهادند و امیرزاده شاه مالیه با امیرزاده رستم نیز عازم آنجانب شده امیر سعید برلاس و علی بیک عینی را که برادر امیر عباس قوچی داشت بموجب اشارتی که از بارگاه گردون اساس صادر شده بود بضبط و نسق امور مملکت شیراز گذاشت و چون امیرزاده پیر محمد بنواحی شوشتر رسید تمارض نموده باز گشت و امیرزاده رستم و امرا متوجه لرستان را غارت کرده غنیمت فراوان گرفتند و بعزیمت بغداد در قول که شته در راه تمامت احشام سالکی و فیلی را غارت و تاراج کردند و از موضع دوبندان نهضت نموده ماه رباط را که ساربانیش ساختند و فرزند متوطنان آن دو موضع را اسیر و برده گرفتند و چون بمندلی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد جلایر والی آنجا بود پای در میدان معاندت و مقاتله نهاد و عساکر منصور بیک حمله او را منهزم ساختند و قوجی از نوکران او را دستگیر کرده گردن زدند و از صدمت سپاه ظفر پناه خرابی تمام بمندلی راه یافت و چون امیر زاده پیر محمد بهانه مرضی که نداشت مراجعت کرده بشیراز در آمد بواسطه افساد و اغوای جمعی مردم نابکار شهر که ملازم شاهزاده شده بودند تصورات باطل و خیالات بد بدماغ راه داده بترتیب سموم قاتل و تدبیرات باطل مشغول شد و طایفه از ملازمان او از اندیشهای ناصل امیر سعید برلاس را اعلام کردند و هنگام تفحص و تفتیش همان نوکران آن خیال فاسد حقوق شاهزاده و امرا باز راندند و امیر سعید برلاس امیرزاده پیر محمد را در قلعه ضبط و محبوس ساخت و جهت احتیاط خود نیز در آن بقعه ساکن شد و علی بیک عینی را بمحافظت شیراز باز داشت و عرضه داشتی مشتمل بر وقوع این حادثه برادر وی اجلی که در قراباغ بود فرستاد تا صعا امیر سعید چون بپایه تخت همایون رسید عرضه داشت رسانید حضرت صاحب قران یرلیغ داد که امیر الله داد بشیراز رود و مفسدان بدآموز را سیاست کند تا عرصه چمن مملکت از خار فساد و بیداد پیراسته گردد و امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ نشاند و خود مشغول را بند کرده برادر وی بهمایون رسانند و امیرشاه مالیه بموجب فرموده در حرکت آمد چون بشیراز رسید از اهل شرارت که در مکتب جسارت بیداد آموزی شاهزاده اشتغال نموده بودند مولانا محمد خلیفه و سید جراح و رستم خاساقی را بر موجب یاساق رسانید و رستوی قوچین را دست و پای ببرید و مبارک خواجه و محب شربتدار و شیخ زاده فرید را بند کرده و نشان فرمان ده ملک عرب امیرزاده رستم بجانب عراق عرب فرستاد و در مندلی بغداد از فرار امیر قلندر مشتی و خاقان مقصود به امیرزاده رستم رسید و خبر منش شاهزاده چون بر معتق آن وقوف یافت در حال عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و حسن جاندار و حسن جغداول بموجب فرمان در رکاب امیرشاه مالیه باز گشتند و امیر سونجک براه جمال روی برادر وی بهمایون که در قراباغ بود آورد و چون امیر علی قلندر از صدمات عساکر گردون مآثر گریخته ببغداد رفت و کیفیت حادثه را بعرض سلطان احمد رسانید خوف و قلق و اضطراب عظیم نمود و از غایت هراس حکم فرمود تا دروازها ببستند و در آن هنگام بعد دولت روز افزون قضیه بس غریب عجیب از پس پرده غیب ظاهر شد تبیینش این مقال آنکه حضرت صاحب قران ممالک ستان زمام حکومت خوزستان و ضبط حدود آنرا در کف کفایت و قبضه درایت امیر شروان نهاده بود و او دل بجمع سال فرادرم

دست ظلم و ستم بگشاد و از متمولان آن ولایت مثل شمس الدین رهدار و غیره اموال فراوان بستاند و جمعی از متعینان خزینه بقتل رسانید و با هزار سوار مکمل روی ببغداد نهاده در زمره خدمتکاران سلطان احمد انتظام یافت و سلطان بچشم اعزاز و احترام در او نگریسته پایه قدرش را از فرق فرقدین بگذرانید و شروان پوشیده و پنهان با امرا بغداد و ارکان دولت اساس دوستی و محبت بنیاد نهاد و هر یک از آنها به مبلغی خطیر از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محظوظ و ممنون ساخت و در خاطر خود سلطان را نیز که سلطان تربیت یافته او بود و از حین طفولیت تا آن زمان نسبت بر احمد شرایط شفقت بجای می آورد و خدمتهای پسندیده کرد و از قضاء الهی مفصل وجهی که بهر کس داده بود از نویسنده شروان ضایع شده بدست یکی از نوکران سلطان احمد گرفته بهادر نام افتاد و در آن ایام که سلطان از خوف و خشیت توجه سپاه نصرت شعار صاحب قران سعادت یار در دوران وسواد رسیده و دهشت و حیرت بر ضمیرش غالب شده اندیشناک نشسته بود گرفته بهادر آن صحیفه را بعرض او رسانید و در آن مفصل مبلغ ده هزار دینار باسم یار قلیج مثبت بود و سیم سلطان احمد از این جهت یکی ده هزار شده فی الحال گرفته بهادر را نشاند و بدست خود گردن زد و در آن اوقات سلطان احمد شروان با جمعی امرا مثل قطب حیدری و عنبر برتاخت قوم او بیات فرستاده بود پادکار اختاجی را در آن کرد تا امرا شروان را بقتل رسانیدن سر او را در صحبت خویش ببغداد آوردند امرا بموجب فرموده عمل نموده چون بشهر رسیدند سلطان احمد خود را در ورطه بلا و فساد دید و بعد از اندیشه دست در دامن حیله زده یکی از امرا و ارکان دولت خود را در خلوت مطلبید و او را امیدوار گردانیده میگفت روا باشد که فلان کس که پرورش و تربیت یافته این درگاهست بی موجبی دل دیگرگون کرده با مخالفان دولت من اتفاق نماید اکنون مصلحت چیست آنکس نابخرد عرضه داشت که هر چه رای صواب نمای پادشاه اقتضا کند عین صواب خواهد بود سلطان میگفت اگر از نیت فرمایم مبادا که تو را شد دیگران بگمان تهمت اقدام نمایی و با خاصان یار شوی آن شخص بشرع و نادری سوگندان بزبان آورده عهد و میثاق و محبت سلطان میفرمود که او را بیاساق رسان و اموال و جهات و خان و مان آن عاصی را برسم سیورغال بکس و چون آن بیچاره بر این خدمت قیام نمود دیگری را طلبید بهمین نوع بروی میگماشت و بهر وجهی که توانست در یک هفته دو هزار نفر از مردم خود را در شهر از میان برداشت منقولست که در روزی که سلطان احمد ندیمان و محرمان خویش را بدست خود گردن زده از بالای قصر برمی آمد فراشی نزد او رسید سلطان با وی گفت که فلان و فلان را کشتم فراش گفت نیکو کردی من و تو باید که زنده باشیم مهم دیگران سهلست سلطان احمد در خشم شده شمشیر از دست بینداخت و فراش بجان امان یافت بعضی از مورخان گفته اند که وفاخاتون را که بجای مادرش بود و او را از خردی پرورده و بزرگ کرده بواسطه فرستاد تا بالشی بروی او نهاده بآن طریق هلاک ساختند و دیگر خاتون خدمتکاران که در حرم دولت او بودند بیشتر را بدست خود کشته در دجله انداخت و نعم بر خانیت که معدی پوشان حرم را با وفاخاتون در کشتی نشانده بهانه آنکه بواسطه سفر هستم و چون بوسط آب رسیدند ملازمان و ملاحان که در کشتی بودند باشارت تا بادکش همه را غرق کردند القصه سلطان بهر جهت از آن

و شیعیان

و شیعیان و خواص و محرمان باز پرداخت در خانه را ببسته هیچکس را از بقیة السیف نزد خود راه نمیداد جانجه آش خاص که بار و دیگر جان می آوردند در میزدند و بخدمه با کنیزکی سپرده از آنجا باز میگشتند و چون چند روز روزگار او بدین و تیره گذشت شش نفر از محرمان را که بر ایشان اعتماد تمام داشت و در داخل آنجامعت تا چیزی بود فرمود که هفت اسب از طویله خاص بیرون آورده بآنجانب دجله بردند و در ظلمت لیل بر کشتی از آب بگذشت و با آن شش نفر سوار شده روی بجشم قرا یوسف ترکمان نهاد و مدتی مطبخیان بدستور آش بدرخانه میبردند و بخادمی سپرده باز میگشتند و خدمتکاران در حرم بفراغ بال میبودند و از بیرون هیچ آفریده بر حقیقت او اطلاع نداشت و چون سلطان احمد با قرا یوسف ملاقات کرد غارت بغداد را که بهچون روی عروسان آراسته بود در نظر او جلوه داد و ترکمانان را که با خود بمدینة الاسلام برده در کنار آب منزل ایشان مقرر گردانید و خود به کشتی از آب بگذشت و از تاراج شهر پشیمان شده جنعان سلاح و اسب خوب و رخوت و اقمشه مرغوب بقرا یوسف ترکمان داد که خرسند شدند و نگذاشت که دست تعدی بمال رعایا دراز کنند و بنا بر آنکه از هجوم سپاه نصرت نشان حضرت صاحب قران ممالک ستان بغایت خایف و هراسان بود جاسوسان برگماشته تفحص احوال آنحضرت مینمود چون در اواخر سنه اثنین و ثمانمائه مسموع او شد که رایت گردون مماس پادشاه کشورگیر عزیمت سیواس داد را اندیشید که اگر حکام عالیمقام بولایت روم و شام در آید راه خلاص و نجات مسدود گردد لاجرم صلاح حال در انفصال و انتقال کرد در بغداد داشت بکرهت و با قرا یوسف از مدینة السلام نهضت نموده از فرات گذشته عازم روم شدند و چون نزدیک حلب رسیدند تیمور تاش والی آنجا و دیگر امرا مصر و شام با سپاه بیحد تمام بعزم جنگ از شهر بیرون آمده صفها بیاراستند شاهزاده مرالدرد و شاهزاده معظم و علی پادشاه و سیاوش و شاهین و فرخ و آقبوقا شکرچی و جمعی دیگر که از سیلاب بلا بنیان وجود ایشان از پای در آمده بود و در آن یورش همراه سلطان احمد بودند و پادعلی برادر امیر قرا یوسف و پیر حسین سعد و الیاس و قاسم و دیگر بهادران ترکمان با حاکم حلب و قرا یوسف ترکمان آن را محمود فی الجمله چون ترتیب صفوف از جانبین دست داد نایره حرب بالا گرفت و طوفان بلا از سر درگذشت آخر الامر حکام مصر و شام روی بانهزام نهاده در شهر متحصن شدند و در آن معرکه اموال و اسلحه فراوان بدست لشکریان افتاد و سلطان احمد و قرا یوسف چون قوت محاصره حلب نداشتند از آن مهم اعراض کرده بجانب روم روان شدند و چون بنواحی بهسنی رسیدند میان ایشان بتحسان اصحاب اغراض فسادی بدید آمده قرا یوسف تخلف نمود و سلطان احمد متوجه روم گشت و چون شهریار غازی ایلدرم بایزید شنید که سلطان احمد نزدیک رسید بقدم استقبال پیش آمد و هر دو پادشاه از اسب فرود آمده شرایط تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیدند و یکدیگر را در کنار گرفته اسبان کشیدند و قیصر سلطان را طوی پادشاهانه داده مجلس بزم بیاراست و احتیاجات گوناگون را جهت خرج مطبخ او گماشت و خود بر سر سادت و سلطان احمد چند گاه بعیش و طرب گذرانید و فضل و ادب را طلب داشت و جشنهای عظیم ترتیب داده بمعان فراغ از سرود و سرود یاد سلطان احمد بگوناهیه آمده را بنا قرا یوسف تیزان مهیب لشکر قیامت اثر سپاه بروم بود و ایلدرم بایزید چاح احسان بجا و کسترده فرموده تا

آن شهر بروی مسلم داشتند و امیرمرزا یوسف در آنجا رحل اقامت انداخته پای در دامن فراغت کشید گفتار
در توجه حضرت صاحب قرانی بجانب گرجستان معطوف بتایید ملک متعال و ذکر فتح قلاع و غزوات
عساکر نصرت مآل در آن دیار براسبیل اجمال
چون فصل زمستان منتهی شد و اوان
بهار در رسید حضرت صاحب قران کامکار از قشلاق قراباغ بیرون آمده بجشن و سور فرمان داد و شاه
زادگان و امرا و گردنکشان اطراف را جمع آورده در قضیه توجه بجانب گرجستان با ایشان مشورت فرمود
و چون جد و جهد در جنگ و سر و کار با ایشان آنحضرت بر شعار لشکر جلادت سمات انداخت
و مجموع مخدوم زادگان و نوئینان و سایر سپاهیان را او کلکا داده پیادگان را سوار ساخت و از سرانجام ایشان
که درون ماندن عیبت از پیش فتح آن کرجستان را ی عساکر تحقق رسید و حق بیرون نهاده بر قلعه آلنجق آمد بودند
چنانچه سبق ذکر یافت روی جلادت بولایت ملک کرکین نهاد و چون صیاد قطع مسافت صحرا ببدرعه
شد و لشکر شهریار بتیغ تیغ کشت طهرتن که همیشه حق پیشتر را از جمله کمینه بدکار آن بکر بن ملک دوالمثل
سیمرد اداد و نجات در هم بر سید و بشرف بساط بوس سرافراز شده زانو زد و پیشکشها کلانی کشید حضرت
صاحب قران در باب اقبال او نوازش فرموده بکلاه و کمر مرصع و خلعت زربفت قاب و الجلیش ما
زیب و زینت بخشید و بعنایت توقی و علم و نقاره که نسبت بامثال او از موهبت اهتمام مرصد و ریافت
طنطنه شوکت و ابهت حدمتش در حد و در دوم و آن نواحی افتاد و رخصت انصراف یافته بصیانت و
محافظت آن ولایت کا یجب و ینبغی از فرض و عصیان ماموره گشت و رایت نصرت نشان از آنجا در حرکت
آمد چون حدود گرجستان از وصول موکب همایون پای تفاخر بر آسمان نهاد ایلچی نزد ملک کرکین فرستاد
که طاهر احمد جلایر را بدرگاه ما فرست کرکین که از جاده مستقیم انحراف داشت چون بر مضمون پیغام
اطلاع یافت در جواب رجا بی شربر وفق صواب کفت فرستاده چون باز کشتند سخن آن بدکیش را بسمع
خجسته پادشاه بن ملک منزلت رسانید آتش خشم جهانسوز آنحضرت شعله کشید و اعزنی ما کماشته بتعجیل
مرحمه تمامتر روان شد و فرمان داد تا لشکریان بولایت اهل شرک و ضلالت در آمده دست بنهب و غارت
و تخریب عمارت و قلع اشجار و دفع آثار بکشایند و ایشان برحسب فرمان بناهای عالی را با زمین هموار کردند
و درختان و غلها را با میوه رسیده و حوشه کشیده از بیخ بکندند و گرجیان شقاوت فرجام از خوف
حامیان حوزه اسلام پناه بمواضع حصین و قلاع رصین برده بودند که عقل گره کشای فتح یکی از آن معاقل
بدنها و در آن قبیل محالات میشمرد سالکان مسالک غزا و جهاد در اندیشه تسخیر قلاع
مشرکان سعی ساختند و حرکه بدین اسلام در پیام بود بر بجل المهاد فرستادند و در بعضی ازغارات
غارات یان سعادتمند در صندوقها پرنشسته و جمعی از طنابها و زنجیرها استوار ساختند و از سرهای کوه
در برابر معابرها که آن بیدینان در آنجا تحصن نموده بودند فرو میگذاشتند و ایشان دست بر تیغ و کمان
کشاده بدکیشان مقهور و مرتبان میساختند و حضرت صاحب قران کردون توان جمعی از مردم خاسا
بمحافظت تفلیس نامزد کرده و بنفس همایون در دشت مغزان فرود آمد کرکین بیدین چون جلادت قاهرات
موکب ظفر قرین مشاهده نمود از میان سنین روی بجاده گریز نهاد و سرداران و از نامداران کرج بمردم

درآمده احمیل نامی را بدرگاه عالمپناه فرستاد و احمیل اختلالی که از حادث دوران کار در احوال او راه یافته
بود در پایه سریر اشرف اعلی عرضه داشت و گفت که کرکین سوکند قلاظ و شداد بزبان رانده که مدت
العمر در وظایف خدمتگاری و جانسپاری و ادای جزیه و باج گزاری تهاون و تقصیر جایز ندارد
ما کراین نوبت از سر جرم در گذرند بعد از این روی طاعت از قبله فرمان بر داری نگرداند مراحم خسروانه
حد او به عرضه جاید جرایمش را آب عفو و اغماض شست و عنان عزیمت بجانب ولایت ایراق که یکی از
امرای عظیم الشان گرجستان بود منعطف ساخت و باندک زمانی ساخته لوای شوکت بطرف منازل فراخنا
فلک برافراخت و آن قوم را غارتیده حصارها و ایشانها با زمین یکسان گردانید و چون عساکر گردون ما ثر
اکثر ولایت کرج را غارت و تاراج کرده آتش در اماکن و مساکن آن دو زخیان زدند لوای کشور کشای معاودت
نموده و مسافت پیموده بیلاق منکول بجهت نزول در عرصه منکول آمد و در آنجا مسموع پادشاه جهانبان
گشت که طایفه از گرجیان بی ایمان در موضع فرض کرده شده اند حاجب الامتثال از موقف جلال
سعود یافت که امیرشیخ نورالدین با جمعی از حامیان حوزه دین مستبین بر سر آن ملاعین تازند و امیرشاه الیم
بر منشقی فرمان ده عرصه روی زمین روی توجه بدان صوب نهاد و بعد از چند روز آنحضرت
بنابر شره و حرص که بجهاد غازیان نامدار ماحران فضیلت غزا و جهاد داشت از عقب امیرشیخ نورالدین
روان شده علم ظفر پیکر برافراشت و چون منازل قطع فرموده بفرض کرد رسید در مدت پنج روز هفت
قلعه از قلاع آن مشرکان تا دشت ثلاث کوی را مفتوح ساخته با خاک یکسان کرد و اهل اسلام بتیغ مینا
رنگ عرصه کوه و هامون را از خون ارباب ظلام لعل فام گردانیدند و مایدخر و جهانگیر معطوف بتاییدات
ملک معبر از آنجا باز گشته در اردوی همایون که برحسب اشارت علیه در منکول نزول فرموده بود از این
اثنا ایلچیان فرنات و سیح بسراپرده رسیدند که از جمله مباصره روم بود و بدستیاری ایشان افتاده رسانیدند
و بوسیله امرا و مقربان درگاه بادگاه فلک اشتباه خاص آمده صورت اخلاص و دولتخواهی حکام و سرداران
دیار روم را در نظر کیمیا اثر جلوه دادند ذکر ایلچی فرستادن حضرت صاحب قرانی بقیصر روم و لشکر
کشیدن آنحضرت بجانب سیواس و استیلاء بران سرزمین اکیدوم بایزید که در آن عهد قیصر روم بود بمزید
شوکت و کثرت سپاه و عدت و فسحت مملکت و بسیاری اعوان و انصار و انبوهی لشکر جرار و حشم کاران
جانسپاران قیاصره از منه ماضیه تفرد و امتیاز داشت و آنجماعه دست داد همچنان بدولت
را مبتر هیچ بود و بنابراین اسباب بجادو غرور و پیکار بدماغ خود راه داده و پای جرات و جسارت
از حد حق بیرون نهاده نزد طهرتن والی ارزنجان که در زمره بندگان حضرت صاحب قرانی منتظم بود
ایلچی فرستاد که تا بعد از این مطیع و منقاد ما باید بود و خراج ارزنجان را در روم و آن حدود و نواحی
را حاصل کرده بخزانه عامره رسانید و فرستاده دیگر کلمات از زبان قیصر در مجلس طهرتن گفت که از رتبه
او بغایت بعید مینمود و طهرتن صورت واقعه را عرضه داشت ملازمان موکب همایون کرد و حضرت
صاحب قرانی دانست که قیصر روم بمال می نازد و ولایت معموره و سپاه نامحصور مغرور شده است و از جاده
قویم و صراط مستقیم انحراف جسته آنحضرت حوات که نخست نصیحت نامه نویسد و بنکال موعظت

حاضر آورده بر حق پرسیدند و چوب یاسا فرموده بند بر داشته کذاشتند و شیخ زاده فرید و مبارک
خواجه که در آن امر ناشایسته معلم شاه زاده بودند بیاسا رسانیدند و حضرت سلطانی سلیمان مکانی
حضرات عصمت سمات سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای شاه زادکان با امیرزاده الغ بیک
بجانب سلطانیه روان ساخت و جهت ضبط مهمات ایشان امیرزاده عمر و امیر حاجی داد بیادر برلاس و امیر الله
داد و مولانا قطب الدین فراهی متعین شدند و رایت ظفر نشان با لشکری بیکران و سپاهی کران از آنجا در
حرکت آمد و چون فضای عراق روم از غبار موکب فرخنده عطر آمیز گشت امیر طهرتن با کروهی انبوه برادر وی
اجلی بوسیده عنایت و عاطفت خسروانه اختصاص یافت و سعادت دو روز طوی
مؤده آذار بخان کذشت و حضرت صاحب قران در اول محرم سنه ثلاث و ثمانمائه رایت ظفر پیکر از آنجا حرکت
سیواس شد در آن اثنا منهیان بسامع علیه رسانیدند که ایلدرم بایزید سرحد را کرفته متوجه
امراء روم بمزید شهامت و صرامت ایشان دار دیار دیکر سرداران و بهادران برسم منغلای بسیواس فرستاده
و ایشان از استماع توجه رایت نصرت نشان باخاطر پریشان باز کشته اند و امیر جهانشاه و امیر سلیمانشاه
و امیر شیخ نور الدین و سونجک و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و دانه خواجه و دیکر منقلای ایلغار فرمودند
فرستاد امرای مذکور بتعجیل تمام راندند و از قیصریه کذشته بلشکر روم رسیدند و بهادران با کشتن ساختند
آتش نهب و غارت در آن حدود و نواحی زدند و با غنایم لاتعد و لاتحصی مراجعت نموده در ظاهر سیواس
باردوی همایون ملحق شدند و استحکام حصار سیواس از اساس تا کنکره بسنکهای تراشیده مرتب ساخته بودند هر یک دو کز و سه کز و
بیست کز و از سه جانب محفوف بخندقی عریض عمیق بود چنانچه نقب زدن میسر نشد و جای که چون ...
یک کز که کنند آب بیرون می آمد و از جانب شرقی که محل نزول رایت ظفر قرین بود نقب کندن صورت
عیب و مصطفی دان و منه فیصر با چهار هزار سوار جرار شمشیر زن نیزه کذار در اندرون شهر اسباب رزم
و پیکار در اهم مرتب ساخته در مقام جلادت پای مقاومت و ممانعت فشرده ایستاده بود و امرا احبار و
تواریخ بر آنند که آن شهر از مستحدثات سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بوده القصه در آن ظرف شهر
کنف نقب زدن تشبث پیوست نقبچیان بکار جد مشغول شدند و سپاه جلادت شعار از اطراف و
جوانب جنک در انداختند و استادان سامره راه و منجنیق نصب کردند و سعیان هژده روز برج و باروی
رحم سنک اختلال پذیرفت و نقبها تمام شد و بروج بر سر چوب کرفتند و شعله قهرمان قهر دمار و هلاک
از کشیدن فرموده تا آتش در ستونها زدند و برجها افتاده دود حیرت و دهشت بالا کرفت و تن دلیری
که حصار بغلبه و قهر مفتوح کرده و مصطفی از سر عجز و اضطرار بپای مسکنت و انکسار بیرون آمد و سادات
و علما و ائمه و ارباب عامه روی نیاز بدرکاه ملک کار ساز آوردند و فرمان قضا جریان نفاذ یافت
که از مسلمانان بمال امان قناعت نمایند و مسیحیان و ارمنیان و سایر بی دینان را غارت و تاراج کنند و اسیر کیرند
و از سپاهیان ایلدرم بایزید چهار هزار نفر که جنک جسارت به آلات جنک بازنموده اکثر از ملک ...
بیکار بودند در چاهها افکنده خاک بر سر ایشان ریختند تا عبرت دیکر مخالفان کردد و حصار سیواس
را با زمین هموار ساخته از ابنیه و عمارات عالیه اثر نکذاشتند و در اثنا و این اوقات بسامع جلال رسید

که سلطان احمد جلایر که با قرا یوسف از بغداد کریخته بود مشار الیه در روم است و از این حال ملکند و آنحضرت
طایفه از ابطال رجال را بر بکامیشی ایشان روان کرد و ایشان را بیافته و شبکیر کرده به اغوق خنک مسیر رسیدند
و خواهر زاده او را با سلطان دلشاد و دختر با بان از اسیر و دستکیر کردند و سلطان نیم جان از آن ورطه
بیرون آمده بقیصریه پیوست چنانچه ذکر آن کذشت ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بجانب ملطیه
و آبلستان در آن زمان که حضرت صاحب قران بمحاصره سیواس اشتغال داشت اشرار آبلستان بوشیده بجانب
باردوی ظفر نشان می آمدند و اسپان لشکر را ندزدیده می بردند و هیچکونه از وخامت عاقبت نمی اندیشیدند
و چون مهم سیواس بر نهجی که خامه مشکین شمامه رقم بر قرطاس زد فراغ کرفت ظفر قرین براد غبار انکیز داشته
تا بضبط سرحد قیام نماید و عنان عزیمت بجانب آبلستان منعطف کردانید امیرزاده شاه رخ را برسم منغلای روان
ساخت و امیر سلیمانشاه با جمعی امرا و طایفه از لشکر نصرت آثار در رکاب شاه زاده بدان صوب در حرکت آمدند
و چون شاه زاده شاه طایفه و سپاه ظفر پناه به آبلستان رسیدند تراکمه آنجا شهر را کذاشته فرار نموده بودند
در کوه و صحرا سرکردان شده شاه زاده از عقب ایشان به تعجیل راند و با جماعت رسید جنک در پیوستند و بهادران
جلادت شعار ضرب شمشیر آبدار ماران روزکار مخالفان بر آوردند همه را مستاصل کردانیدند و مواشی
ایشان را کرفته معاودت نمودند و حضرت صاحب قران بجانب ملطیه فرستاد و اعالی آن موضع را بایلی و انقیاد
دعوت فرموده پسر مصطفی حاکم سیواس داروغه آنجا بود از غایت جهل و نادانی ایلچی را محبوس کرد و از استماع
این خبر آتش غضب دارای بحر و بر بر افروخته کشت و رایت ظفر پیکر بدان صوب در حرکت آمد پسر مصطفی
با اتباع خویش بمجرد استماع توجه حسام بهرام انتقام راه کریز پیش کرفت و چون چتر زرنکار سایه وصول
بملطیه و آن دیار انداخت بهادران شجاعت آثار در همان روز شهر را مسخر کرده و کرجیان و بی دینان جلی
اسیر کرفته از مسلمانان مال امانی ستدند و حضرت صاحب قران مظفر لوا امیر جهانشاه را با دیکر امرا
و لشکرها بتادیب و کوشمال ساکنان آن حدود نامزد کرد و ایشان برحسب فرمان واجب الاذعان دوان
شدند و تا قلعه کاخته آتش نهب و غارت در خان و مان آن بی دینان و معینان آن ولایت انداختند
و بیوان قلاع را مسخر ساخته با غنیمت فراوان باز کشتند و در ملطیه باردوی همایون پیوستند عاطفت
پادشاهانه حکومت ملطیه را با توابع و مضافات به امیرزا عثمان ارزانی داشت ذکر اسباب توجه رایات
ظفر فرجام بمملکت شام و شرح بعضی از قضایا که مناسبت در این مقام حضرت صاحب قران سپهر
احتشام در شهور سنه حمس و تسعین و سبعمائه هنگام تسخیر عراق عرب خواجه شیخ ساوه را که بکمال حسب
و جلالت نسب آراسته بود با جمعی برسالت نزد پادشاه مصر و شام ملک برقوق فرستاد و بخان شایسته و
کلمات بایسته پیغام داد چنانچه در ایراد واقعات آن سنه از این معنی رقم زده کلک بیان کشت و چون شیخ
مشار الیه برحبة الشام رسید امرای آنجا برسم معهود سموقت داشته خبر بمصر فرستادند و برقوق
بخلاف شرع و عرف که برایلچی قتل روا نبینند بنابر اغوای سلطان احمد جلایر که آن زمان در مصر بود بقتل
آن بزرک و رفیقان او فرمان داد و خواجه شیخ را با مجموع ملازمان بدار الفنا فرستادند و با آنکه حکام
قلایان و کانان را ایلچی چنکیز خان بحکم سلطان محمد خوارزمشاه و هجوم لشکر تاتار بدان سبب شنیده بود

با آن امر شنیع اقدام نمودند و از وخامت عاقبت نیندیشیدند دیکر آنکه چون صاحب قران ممالک ستان
بعد از فتح آذربایجان و عراق عرب حت عالی نهمت بر دفع توقتمش خان مصروف داشته متوجه دشت
قبچاق شد اتلمش قوچین را که برحسب فرمان حکومت و ضبط قلعه او نیک بد و متعلق سپاهش با قرا یوسف
ترکمان محاربه اتفاق افتاده شبیخون ملک مقر او در آن معرکه دستکیر شد و قرا یوسف حبسش را ابلغ
کرده نزد برقوق بمصر فرستاد و برقوق در توقیف اتلمش و اضاعه حرمت سابق ساخت و در این هنکام که
ملطیه و آبلستان در تحت تصرف ملازمان آستان دولت آشیان آمد حضرت صاحب قران کردون غلام
ایلچیان نزد فرج که بعد از وفات پدرش ملک برقوق فرمان فرمای مصر و شام شده بود فرستاد و ان وعده
و وعید سخن را بذکر اتلمش مطلب داشت و ایلچیان چون بحلب رسیدند ایشان به سودون سابق سیوفت کردانیده جنو
بمصر روان کردند و فرج شقاوت فرجام بر مقتضی انا وجدنا آبائنا علی امة دو استاد ایلچیان تقلید بدر حق کرده
بحبس ایشان در قلعه فرمان داد و از جز جسارت فرج که معروض رای عالی شد شعله غضبی که از حرکت نا
پسندیده برقوق در خاطر خطیر آنحضرت ستنر بر سر مجوس کشید و از مثانت قیصرا و اتن نمودن ورایات
ظفر آیات بجانب مصر و شام برافراختن اهم واولی دانست چه در این وقت لشکر فیروزی نشان بتخریب سیواس
و ملطیه و آبلستان اشتغال داشتند و جمعی بعد ایلدرم بایزید اسلاء در مقام ممانعت در نیامد و مطلقا متعرض نزاع
حشم منصور نشد و هر چند امرا و نوئینان بر لشکر کشیدن و در رفتن بجانب دیار شام را ضی نبودند و در آن باب
دلایل معقول اقامت مینمودند سبب تدبیر رای حضرت صاحب قران کردون غلام نیفتاد ذکر نهضت
حضرت کامیاب بطرف شام و فتح قلعه بهسنی و عینتاب چون حضرت سپهر احتشام عزم امراء عظام
در تاخیر توجه بدیار شام بواسطه آنکه لشکریان از مشقت سفر هندوستان و کرجستان و ملطیه و آبلستان
آسایش نیافته بودند بسمع رضا اصغا ننمود فرمان داد تا افواج لشکرها مانند بحر اخضر در حرکت آمده متعاقب
یکدیکر روان شدند و امیرزاده شاه رخ با جمعی امرا برسم منغلای لوای جلادت بر افراخته متوجه قلعه بهسنی
شدند و چون بآنجا رسیدند حصار را در میان کرفتند و حضرت صاحب قران با بقیه سپاه از عقب رسیده
نزول بر قلعه بر فراز تپه فرمود و آمد و اطراف و جوانب حصار را بنظر احتیاط در آورد و آن حصنی بود حصین
در میان دره سیلاب بر سر کوهی بغایت مرتفع واقع شده چنانچه خطوط شعاعی از خاک دیدن نیکذشت
واستوار پیش برتبه که اختلال برج و باروی آن در خاطر هیچکس نیکذشت عقلا از تصور تسخیر آن عاجز و ثقات
ما همه در احساس فتح آن متحیر و غافلان و سکان حصار بحصانت و رصانت آن مغرور و بکثرت ذخایر و اسباب
از آن مقام اطاعت دادی و فرمان کذاری دور از سر غفلت و جهالت در صدد مخالفت و ممانعت آمدند و پیکار
کردن ما شر بیک حمله اصل شهر را در تحت تصرف آوردند تا طول و جمادات آن عرصه در معرض نهب و تاراج آمد
و از حبل و ولایت شام مبهری مقبل نام بمحافظت قلعه قیام مینمود و در میان قلعه منجنیق کردان ساخته و بر پا داشته
بودند که بهر طرف که میخواست سنک می انداختند و در آن اثنا که حضرت صاحب قران باحتیاط برج و باروی قلعه
مشغول بود ناکاه سنکی کران از منجنیق کردان کشاد یافت چنانچه نزدیک بخیمه خاص آنحضرت بزمین آمد و از آنجا
لغزیده براند و منزجر افتاد از مشاهده این صورت قهرمان قهر پادشاه جمشید جاه خورشید فلک فرمان داد

که اطراف و جوانب حصار را بجامرا بخش کرده لشکریان تیغ انتقام برکشند بهادران ارد و کرده و از شکوه
که فضای هامون و کوه از ازدحام ایشان تنگ بود مشکل هر تیغ واجب الاذعان شده در بیت موضع منجنیق
نصب کردند و در همان مکان که سنک مخالفان بزمین آمده بود منجنیقی برافراشتند و نخست سنکی که از منجنیق
انداختند بر منجنیق اندرون آمده آنرا در هم شکست و به نیروی دولت روز افزون امثال این امور را یادداشت
جند و چون صد و دو سیاست و در خلال این احوال امیرزاده رستم از فارس رسیده بشرف بساط بوس مشرف شد
و لشکر آن ولایت ضمیمه نصرت پناه کشت و بهادران و پیادگان جنک در انداخته نقبچیان حصار را جانب
استوار از جمیع جوانب مجوف ساختند و برج و باره آنرا بر سر چوب کرفتند مقبل از هیبت آن واقعه
جان کسل در قلق و اضطراب افتاده متعاقب یکدیکر کسان به آستان فرخنده نشان فرستاد و بزبان عجز و
استکانت و عده داشت که بنده کینه درکاه فلک اشتباهم و از شکوه حضرت سلطنت یارای بیرون آمدن ندارم
عاطفت خسروانه مکارم شفیع سیارم که از سر حرکت این جانب فرو ماند کناه کار در کذرد و بعد از تعجیل
حق از این کینه در عرصه حشمت و جلالت چنان نعادت شهریار بلند همت فرمود که قلعه را جون ...
و دهرسخن سازم غلط عفو را عامی در توپ شانم و اکر بیش از ظهور لشکر آن دیار بن حصار که ثبات و مناعت
اشتهار داده بر خیر مردم کوته نظر جلی بعجز لشکر فیروزی اثر کند و روز یکشنبه هفتم صفر از موقف جلال
فرمان مختم الامتثال صدور یافت که آتش در نقبها زدند و برجها افتادند آغاز نهاد از مشاهده آن حال
ارکان ثبات و قرار مقبل و سایر اهل حصار را انهدام و اختلال پذیرفت و بی لبث و درنک هر چه درست
مکنت مقبل آن بهر بهر از لطایف تحف و نفایس امتعه و اسبان راهوار و اشتران قطار در رکاب علما و
سادات و مردم با فرهنک بیرون فرستاد که بمحل عرض رسانند و شاه زاده جوانبخت شاه رخ را شفیع ساختند
تا آنحضرت از سر جرم آن سپاه کرم نما که شته بیلاکات را بقبول فرمود و رقم عفو بر زلات همه کشید فرمان
عزیمت صوب قلعه عینتاب معطوف کردانید و آن حصاری بود مانند عهد ارباب دنیا محکم و برج و باره
آن از سنکهای تراشیده مستحکم و خندقی در عمق هفت کز و در عرض هفتاد کز و خاک ریزی سنکین محوف
پیرامون حصار کشیده بودند چنانچه سوار در اندرون وی تواستی راند و پیرامون آنها کماشته چون لشکر بان
ظفر پناه فتح آیت با آنجا رسیدند شهری دیدند مشحون بعلف و نعمت فراوان اما اکابر و اشراف و ارباب انتقاد
کریخته بودند و طایفه از صناع و محترفه در آن حوالی مانده و نقشه شهر که در پایه نصرت شعار سایه وصول بر آن
در انداخت منافع بیچد و بی بیشمار آورده شهر سپردند و چون رضا و تسلیم چاره دیکر ندیدند ذکر توجه حضرت
صاحب قران بجانب حلب و فتح آن بجاد کاب زاد قضب و نصب و در آن اوان که حضرت
صاحب قران فلک جناب در حدود بهسنی و عینتاب بود دمرداش بر ضبط تیمورتاش که از قبل پادشاه مصر
بضبط و حراست حلب متعین بود بر سبیل استیلا یافت که قرار و آرامش نماند و در این باب استعانت
نامها نوشته نزد فرج حاکم مصر فرستاد و از آنجا حکم شد که مجموع عساکر و جنود شام با ایشان و مدت تمام
روی بحلب آوردند و در مساعدت و معاضدت تیمورتاش اهتمام تمام نمایند و بر وفق اشارت فرج شدود
که امیر الامرا دمشق بود با سپاهیان قطرات امطار و اوراق اشجار افزون و از حد حساب و شمار بیرون

جمع آراسته و مسلح با جوشنهای داودی و تیغهای یمانی بحلب آمد و جمعی از سایر ولایات عرب چون حمص و حماه
و انطاکیه و طرابلس و کنعان و غزه و رمله و قدس و کرک و غیره للشام را و سرداران را افواج منتخبه متوجه آنجانب
شدند و بر اندک زمانی سپاهی که حساب و حصر آن تمام آن حاجت آید در حلب مجتمع شدند و سرداران اجتماع
نمودند تاش والی حلب که از عقل و کیاست بهره تمام داشت با امرا و سرداران عرب مناقب و مآثر حضرت صاحب
قرانی بر شمردن گرفت و گفت این پادشاه مؤید من عند الله است و لشکرهای عظیم شکسته است و قلاع حصین و دژ متین
فتح نموده اکثر معموره عالم را بضرب تیغ گرفته اگر مصلحت دانید در انقیاد و اطاعت در آییم و سادات و علما را که
نزد او وقعی تمام دارند وسیله سازیم و پیشکشهای لایق و تبرکات مناسب مصحوب ایشان فرستیم شاید که غبار
تهاجم از این صوب بگرداند و جان و حرمت ما سلامت ماند جمعی که از خرد بهره داشتند رای تمرتاش را استحسان
شمردند و بعضی از جهال ... شدند و امثال از این سخن سرباز زدند و آن تدبیر را اعراض نمودند و
گفتند سخن ... هر که خوف و رعب بخاطر راه دهد از دانش مفلس و محروم ماند این ملک بدیگر ممالک
نسبتی ندارد برج و باروی بلدان و امصار و قلاع و بقاعی که این طایفه مسخر کرده از گل و خشت خام است
و بناء شهرها و حصارهای ما از سنگ رخام و در این ولایت قلاع بسیار است که اگر مفسدی متحصن یکی از آنها
شوند سالهای دراز مسخر نشود و اگر خوف و خشیت شما از کثرت سلاح برنده و بسیاری لشکر و مرجالت
الحمد لله والمنه که در این شهرها نیز تفاوت عظیم است کار نیفهاء ما دمشقی است و شمشیرهای ما مصری و نیزها
عربی و سپرها حلبی و در این دیار شصت هزار قبه و قریه است که اگر از هر موضعی یکدو نفر بیرون آیند جماعتی
از مردم بهم شود و مع ذلک سپاه ایشان ترک و کرمانی است و مأمن ما قلعه سنگین کرده اساس رعب و
هراس بخود راه نباید داد و مردانه کوشید و اجتهاد بتمام باید نمود و کار برضای حضرت آفریدگار باید
نهاد طایفه از عجمیان که در میان حلبیان بودند و بزیرکی معاش و خرد و کیاست اشتهار داشتند گفتند
این مهم را خود مبادا که در جنگ تعجیل نکنید که ما انجامت را نیک میشناسیم بهادران عرب و جاهلان
ایشان طعنه بر اهل عجم زده گفتند شما جاسوسانید و داعیه آن دارید که مملکت بدست مغولان افتد
و بعضی میل و ... و کثرت جواب و سؤال افضا نمودند که از شهر بیرون نروند و یشاعتماد و استظهار
بدیوار حصار بازننشینند و انصاف آنکه اگر بر این قرار مصر میبودند مهم بدو وجه انجامید و از جانب
حضرت صاحب قران عالیجناب یکی و منزل از منازل بتعجیل و شتاب طی نموده بانداشه شامیان
وقوف یافت و بتعلیم ملهم توفیق عنان سمند جهان نورد کشیده داشت و هر روز نیم فرسخ کوچ میکردند و چون
فرود می آمدند لشکریان بموجب فرمان بر اطراف خندق میکندند و آنرا بتورها و چپرها استوار میکردند
و شرایط حزم و احتیاط در هر منزل مرعی میداشتند مخالفان که بر لطایف تدبیر حیز و جهانگیر وقوف نداشتند
چنان پنداشتند که لشکر منصور را از ایشان ترسی در خاطر پدید آمده و این همه تمکین و تأنی بجهت آن معنی است
و چون خیال بستند که عدم مسارعت در حرکت جهت قلت شوکت و ضعف حال است دلیر شدند و آن رای که اقرب
بصواب بود عدول نمودند و بتمنا و استیلا و استعلاء از شهر بیرون آمدند لوای عزیمت انتما برافراختند و روز پنجشنبه
نهم ربیع الاول ... سپاه نصرت پناه صاحب قران خورشید تجمل سایه ومسبوقه بحوالی حلب انداخت امیرزاده
سلطان حسین با معدودی چند از ملازمان خویش بقراول رسید دشمن و با آنکه مخالفان در غایت
کثرت بودند امیرزاده شاداله بی اندیشه برایشان تاخت و بنوک نیزه سواری را از پشت زین بروی
زمین انداخت و او را دستگیر کرده از معرکه بیرون آورد و نوکران آثار مردانگی بظهور آورده دو نفر دیگر
از اوباش شامی اسیر کردند کلمه ان هذا لشیء عجاب بزبان گذرانیدند و در میان روز
امیرزاده ابابکر با شصت نفر از دلیران لشکر پیش رفت و گروهی انبوه از ایشان در آمد حربی قوی در
داد و بعد از کوشش بسیار هر دو فریق بی آنکه بر یکدیگر غلبه کنند روی از معرکه برتافتند و روز دیگر
از لشکرگاه در برابر خصم رفته ایستادند و هیچکدام از طرفین قدم جلادت در میدان کین ننهادند و روز سوم که خاقان
شرقی انتساب آفتاب بکسوف در آمد لشکر شام تاخت و ایشان را بضرب خنجر و سنان کرد و منهزم ساخت حضرت
افراسیاب هیبت برکوب سپاه نصرت مآل را فراختن رایات جنگ و جدال و حرب و قتال فرمان داد و
با شلاق سپاه بانعاد با برادر امیرزاده پیرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرسلیمانشاه و دیگر امرا
و توپها در آن صف شکن با نگذاشت و در مقابل ایشان امیرزاده ابابکر علم شجاعت برافراشت و در جوانغار
سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نویان بلندمکان و امرا و تومان بضبط و نسق لشکریان قیام
مینمودند و در مقابل انجام مثال امیرزاده سلطان حسین رایت نصرت انتما بقلب جیوش رسانید و قلب سپاه
ظفر شکوه صاحب قران فریدون فر بجهت آرایش آراست و از جمله اسباب ابهت و حشمت صنعت ایلان کوه پیکر
عفریت منظر که صحیفه فتوحات دیار هند سدر بود بموجب آراسته شد که دیده عقل مخالفان از دیدن آن
تیره و خیره ماند و در وقت تعبیه صفوف فرمان قضا مضا نفاذ یافت که یکی از سواران جلادت شیوه
شکار بر بالای پشته که بجانب راست مصافگاه بود توقف نمایند با وجود آنکه انهزام لشکر دشمن و فرار
ایشان اصلاً از جای خود حرکت نکنند و از آنجانب بهادران حلب و بهادران دمشق و سرداران سایر
بلاد شام با سامان و ابهت تمام میمنه و میسره آراسته و خاطرها از جبن و بددلی پرداخته در برابر پادشاه
هفت کشور صفها راست کردند و آواز طبل و کوس زلزله در گنبد آبنوس افکند از برانغار امیرزاده ابابکر
با سپاه نصرت انتساب حمله آورده میمنه ایشان را و هاب شامیان را در هم شکستند و از جوانغار
امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه بر میمنه مخالفان تاخته همه را متفرق و پراکنده ساختند و بهادران
شیرصولت که در طلب فرار و استقرار داشتند پیلان را پیش رانده معاندان را از جای بر داشتند
شدند و نمودار شان شاهد این حالات سراسیمه شده عنان از مصافگاه برتافت و از جانب دروازه
منقسمه روی بشهر آوردند و اکثر گریختگان متوجه طرف دمشق شدند و جمعی از دلاوران لشکر ظفر
قرین بتکامیشی ایشان روان شده تیغ کین و انتقام در ما علا انهزام نهادند و از میان آنجماعت کسی جان
بیرون نبرده سورت حادثه را به مشتفیان رسانید و چون لشکر حلب گریخته خواستند که بجانب دروازه شهر
حصار شتافتند از ازدحامی که در آن راه روی نمود کسی را مجال عبور نماند از باب سیز و آویز جام ... ریزان
عقب ایشان شتافته بهر که میرسیدند کار ش میساختند لاجرم از غایت خوف و هراس چندان خلق در خندق
ریختند و بالای یکدیگر افتاده جان دادند که خندق از زمین ... در روز دهم ربیع الاول



شهر حلب به نیروی دولت قاهره مسخر گشت و سودون و تمرتاش و بعضی از انهزام و وصول بشهر بی تاخیر و
توقف پناه بقلعه بردند و حد آن قلعه کوهی بود مصنوع از سنگ خاره سر باوج ثریا و ذروه
جوزا کشیده و پیرامون قلعه یا خندق در عرض سی گز مانع چنان عمیق که باب رسیده و خاک ریز
آن قلعه از بن خندق تا دیوار حصار مقدار صد گز بر تخمین برتبه شد که پای جاسوسان خیال از
ادراک آن کند گشتی شدون و تمرتاش بیت استظهار در بنیان دیوار حصار نهاده دیگر باره
رایت تمرد و استکبار برافراختند و اهل قلعه بجوش و خروش در آمده بر برج بالا رفتند و آتش از نخوت
ما کرم کرده دعد اندازی آغاز نهادند حضرت صاحب قران بلندمکان بشهر در آمده در برابر قلعه قبه
بارگاه سپهر اشتباه براوج مهر و ماه برافراشت و نقاره از بنوک پیکان تکماشتند که هیچکس سر از سوراخ
بیرون نکند و لشکر نصرت شعار بر لب خندق ایستاده حصار را مرکز وار در میان گرفتند و نقبچیان
بیان روی قوت و غبار در یک شب حوالی خندق را غربال مثال سوراخ کردند و آب را بیرون برده روز
دیگر بر خاک ریز آمدند و در زیر دیوار حصار که بسنگهای عظیم استوار کرده بودند به نقب بریدن مشغول
شدند از مولانا نظام الدین شامی که در بیان وقایع حضرت صاحب قرانی دفتری ساخته و پرداخته
است منقولست که گفت در آن زمان که لشکر منصور حلب را محاصره میکردند و اصحاب نقب بمهم
حفر اشتغال مینمودند من که یکی از ساکنان حصار بودم در برجی ایستاده بنظر اعتبار در صنع آفریدگار
و جرأت و جسارت سپاه نصرت شعار مینگریستم ناگاه دیدم مردی که در قلعه باز شد و پنج مرد جوشن پوش
تمام سلاح از دروازه بیرون آمدند و سرشتابی که جانب دیگر بدست مردم بالای حصار بود بمیان
خود بستند تا در تندی خاک ریز بی دغدغه آمد شد توانستند کرد و تیغ کین از نیام انتقام کشیده روی
بجانب نقب نهادند نقبچیان با بهادران سپاه ظفر پناه که با ایشان بودند علی الخلاء فانقلبین همه را
بزخم تیر انداختند و اهل قلعه آنجماعت را بطناب بالا کشیدند و موت و حیات آن پنج نفر معلوم نشد و
بعد از آن حین ... خدمت مولانا مشار الیه را بپایه سریر اعلی حاضر آورده تربیت یافت
القصه ارباب حصار از سهم آن دست برد اندیشناک شده دیگر هیچکس را یارا نماند که از سوراخ نگاه کند
تا به بیرون ... رسید و در این اثنا فرستاده حضرت صاحب قرانی با مکتوبی بر قلعه در آمد مضمون
نوشته آنکه حضرت باری سبحانه و تعالی بمقتضای ازلی و عنایت لم یزلی زمام مهام عالم را در کف
اقتدار ما نهاده و عرصه ربع مسکون را محکوم امر و مسخر فرمان ما گردانیده حصانت قلعه و حصار
و در نار بلدان و امصار مانع نصرت و تسلط لشکر ظفر شعار ما نمیشود بسیاری مرد و کثرت آلات
هیزم دافع ... آتش خشم جهانسوز ما نمیگردد اگر عیال و مال خود تعلق دارید بقدم اطاعت و
انقیاد بیرون آیید و در تضییع نفس و تهیج اعمال اهل و عیال سعی ننمایید ارباب قلعه چون دانستند
که تمرد و عناد نشت ... کان حضرت صاحب قرانی سبب وبال و نکال و موجب جسارت و تمادی
انگشت ندامت بدندان غرامت گرفتند و سودون و تمرتاش با سادات و علما و اکابر و اشراف
بپای عجز و انکسار بیرون آمدند و بساحت بارگاه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و کلید



خزاین و مفاتیح در و بنخواب در بار نهاد تسلیم نمودند حکم جهانمطاع صادر شد که سودون و تمرتاش
را با هزار نفر از سرداران و سپاهیان که در قلعه بودند بر سم التفات بر تمامت همت کرده بند کشند
و محبوس سازند بندگان درگاه بموجب فرموده کار بند شدند و همت پادشاهانه خزاین قدیم و جدید را
که در قلعه حلب بود ملازمان را هبه علیا بخشید و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که شرفات
قلعه را به تیشه قهر از برجی که سر بآسمان میکشید بر زمین می افکندند و حضرت صاحب قران کامکار اسپ
بوغاء در آن دار ماکرو حصار بدست لشکریان سعادت یار گرفتار شده بود ... حاکم آن
دیار فرستاده پیغام داد که سودون و تمرتاش در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر اند و فرج و خلاص ایشان
موقوف بر رسیدن اطلمش است اگر او را بوی بانجانب فرستید تا اسیران شما را آزاد کنیم و اسپ بوغا را
بتعجیل هرچه تمامتر روان ساخته معروض فرمود که عید روز بوقت و بیاید و آنحضرت از فتح و استقلال ما
در قلعه حلب بگذاشت و سید بدر الدین ملک هزارکزی و شاه شاهان حاکم سیستان و موسی توی
بوغا را با جمعی دیگر از امرا بمحافظت قلعه تعیین نمود و بعد از پانزده روز که در آنجا توقف فرموده بود عنان
عزیمت بصوب دیگر ولایات شام منعطف ساخت ذکر توجه پادشاه مظفر لوا بجانب حمص و حماه و فتح
آن دو موضع و شهر بعلبک باهتمام بندگان صاحب قران نصرت پناه در آن اوان که ظاهر حلب
مضرب خیام و استقرار اردوی همایون بود حضرت سعادت انتما امیرزاده پیر محمد سلیل امیرزاده عمر شیخ
و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر صاحب قران سونجک و دیگر سرداران را با جمعی فرستاده و چون
شاهزادگان و نویان بقصد رسیدند فتح شهر میسر شد اما فتح قلعه از دورن شهر بنابر حصانت و دوستی
که داشت در حیز توقف ماند و چون رای عالم آرای صاحب قران عدو بند قلعه کشا عارضه حلب
فراغت یافت تسخیر قلعه حمی را وجه همت عالی نهمت ساخت و علم دولت در پرواز بدان صوب
برافراخت و چون هوای حمی از کرد سمرکیت لشکر جهانگشا عطرسا گشت اهالی آنجا از بالای قلعه مهابت
و کثرت سپاه منصور مشاهده کرده از مخالفت و عناد پشیمان شدند و جان جز اطاعت و انقیاد چاره ندیدند
با تبرکات و پیشکش لایق بیرون آمدند و شاهزادگان و امرا را که پیشتر آمده بودند شفیع ساختند بجان امان
یافتند و حضرت صاحب قران جمیع اموال و غنایمی را که در آن یورش بدست آمده بود بمخدوم زادگان
و خواص و مقربان تقسیم نمود و چون مدت بیست روز از فتح حمی گذشت در لمحها از معروض داشت
که قریب دو سال شد که چریک مشقت سفر میکشند و چهارپایان بعایت لاغر اند و در شما ن با سازو عدت
تمام در خانهای خود نشسته اند اگر رای جهانگشای صواب بیند بجانب صحرا و طرابلس رویم و این زمستان
در آنجا بسر بریم و دواب بهاران سر بکشت و افشار در وی پاسبان ما اعدا نهیم این سخن هرچند در نظر
خرد مستحسن مینمود مقبول نیفتاد ... در آن داوری گفت با خویشتن
صواب آنچنان شد که آدم شتاب که آدم دشمن نباشد صواب و رایات فتح آیات متوجه حمص شد و چون
عرصه آن دیار مرکز اعلام ظفر نگار گشت ارباب حمص بنابر نصیحت یکی از امرا عالیشان که پیشتر فرستاده بود
بقدم ضراعت و مسکنت پیش آمدند بخدمات شایسته قیام نمودند و بدین واسطه از معرض لشکر قیامت اثر

محصور و محروس ماندند و چون خاطر اشرف از آن مهم فراغت یافت عنان عزیمت بجانب شهر بعلبک
تافت و بعد از قطع چند فرسخ حوالی شکنان محل نزول پادشاه کامکار گشت و در آنجا بر حسب فرمان
قضا جریان فوجی از لشکریان ایلغار کرده بجانب صیدا و بیروت بیرون شدند و موکب همایون بعد از
طی مسافت به بعلبک رسید خلایق از مشاهده حصار آن شهر که از سنگهای عظیم بنا فرا شده اند
علم حیرت و تعجب برافراختند چنانچه یک سنگ که در گوشه دیوار قلعه بود بعد از احتیاط از طرفی
بیست و هشت گز بنظر اهل مساحت درآمد و از جانب دیگر شانزده گز و در افواه والسنه خواص و عوام
جاری و سایر است که آن بنا را باشارت سلیمان پیغمبر علیه السلام دیوان ساخته و پرداخته اند والله
تعالی اعلم بحقایق الامور والقصه فتح شهر بعلبک بر اسهل وجهی میسر شد لشکریان از میوه و غله فراوان
که در آنجا یافتند مراسم شکر و سپاس بخشش بی منت بتقدیم رسانیدند و بموجب فرموده حضرت
صاحب قران امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و امیر سونجک و غیرهم از امرا با سی هزار سوار بجانب
دمشق در حرکت آمدند **گفتار در جهت نهضت آن مرتبی و معتمد ارباب جد بر دمشق و محاربه با فرج**
**حاکم مصر و مفتوح شدن دمشق** چون زمستان درآمد و برودت هوای بعلبک که در دامن کوه واقعست
اشتداد یافت حضرت صاحب قران گیتی ستان از آنجا نهضت نموده روی توجه بجانب دمشق نهاد
و در اثنای راه جمعی که بصیدا و بیروت رفته بودند با غنایم نامحصور باز گشته بموکب منصور
پیوستند و در آن مدت که دیار عرب بفر وجود پادشاه جهانبان آراسته بود امرای دمشق و غیر آن
اخبار مجدد بعرض فرج پسر برقوق که در آنهنگام فرمانفرمای مصر و شام بود میرسانیدند و
حث متواتر بتوجه بجانب دمشق و دفع لشکر جغتای ترغیب و تحریص مینمودند تا از جاده مستقیم
منحرف گشت و راه صواب گم کرده لشکری فراوان و حشری بی پایان جمع آورده و با تجمل و شوکت تمام عنان
عزیمت بطرف شام تافت و چون بدمشق رسید در استحکام شهر و ضبط برج و حصار داد مبالغه
لاکلام نمود و بوسوسه شیطان و فریب نفس بنیاد مکر و حیله آغاز نهاد
صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد بیان این سخن آنست که فرج شادی
نام کیلباس اهل فقر ملتبس بود بعنایت سخن ور و فتنه انگیز برسالت نامزد کرده و رفقایی را مقرر ساخت
که ملازم او باشند تا فرصت جسته بخنجر زهرآلود آسیبی بذات همایون حضرت صاحب قرانی رسانند
و آن مفتن صوفی روش با آن دو رفیق که هریک را خنجر زهرآلود داده در ساق موزه داشتند روی
بپایه سریر سلطنت مصیر نهاده و بقصد رسیده بی دهشت بر ادای رسالت قیام میکردند و با وجود آنکه
ایشان را چند نوبت سعادت قرب آنحضرت دست داد نتوانستند که آنچه در خاطر کینه داشتند قیام
نمایند آخر الامر بعز دولت روز افزون حضرت صاحب قرانی صورت کید آن مخاذیل بخاطر خواجه
مسعود سمنانی که از نویسندگان عظیم الشان دیوان اشرف اعلی بود جلوه گر آمد و بعد از تفتیش و
تفحص خنجرهای زهرآلود را از ساقهای موزه ایشان بیرون آوردند و مقصدی که مقدم فرستادگان بود
تا جار کیفیت واقعه را بصورت راستی در میان نهاد حضرت صاحب قران مؤید و منصور بصلابت

وصدقات

و صدقات موفور بر ارباب فقر و احتیاج رسانیده بزبان گوهرافشان گذرانید که هرچند اهل سعادت
در طریق آیین سلطنت از قتل معاف اند اما این شخص که از کمال خبث و شرارت بنیاد اهل صوفیت
برآمده متهور بی باکست و ابقای او در اوهام دیگران محض وبال و موجب خسران و نکال خواهد بود
لاجرم بمبلغ واجب الاذعان بنفاذ پیوست که آن مدبر را بکارد زهرآلودی که با خود داشت کار ساختند
و جثه پلیدش را سوختند و دو رفیق او را گوش و بینی بریده با نوشته نزد حاکم مصر فرستادند
و رایت نصرت آیت روان شده و قطع منازل نموده بنواحی دمشق رسید و قبه سپاه مظفر حشم
سپاه فیروزی شعار گشت و جهت رعایت حزم و احتیاط بساط قیام بر اموال دوری همایون خندق
کندند و آنرا بچپر محکم استوار داشته حضرت صاحب قران بلند مکان بر فراز پشته برآمده برج
باره شهر را بنظر اشرف درآورده و اشارت فرمود که قراولان بازوی جلادت گشاده هم انگره را
دست برد مخالفان نمایند و بنا بر فرمان واجب الاذعان امیر سونجک با دیگر بهادران پیش رفتند
و از آنجمله صاین تمور بهادر و دارالخواجه و توکل بارجی و تکل قصد کرده که با دحله آتش آهنک
خوفی جمعیت مخالفان پیوستند و از دست راست سید خواجه شیخ علی بهادر و از دست چپ امیرزاده
رستم عبد ایشان رایت مبادرت برافراختند و عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم لوای نصرت انتما
وزید و شامیان راه انهزام پیش گرفتند و لشکر منصور بعضی از ایشان را کشته و برخی اسیر کرده بدرگاه
عالم پناه رسانیدند و شحنه شهر بحسن حقون دشمنان وشدون و جماعت بدبازان که از حلب همراه
آورده بود فرمان داد و همه به تیغ سیاست بگذرانیدند و چون شب شد از پرده غیب امری
عجیب روی نمود مفصل این مجمل آنکه امیرزاده سلطان حسین که ذکر بهادری و دلاوری او در ابواب
بکرات و مرات گذشته در غلوا سکر مستی بر اغوای اغوا مشتی مفسد فتنه انگیز از اردوی همایون
بیرون آمده متوجه شهر دمشق شد شامیان از این خبر ابواب ابتهاج بر مطلع آمال گشوده تکریمت مقدم
او را معتقد ظفر پنداشتند و حضورش را با آیین و عظمتی تمام بشهر درآورده از مراسم تعظیم دقیقه
فرو نگذاشتند و از ملازمان امیرزاده مشارالیه دو شخص امیرشاه ملک را از این واقعه آگاه ساختند
و او صورت حادثه را بعرض حضرت صاحب قران رسانید و چون روز شد اردوی همایون کوچ کرده
ولی فرج رفته صحرایی که بطرف مصر و کنعان واقعست محل نزول خیام سپهر احتشام شد و بر طبق
فرمان لشکریان در کوه داره و از سنگ بنیاد بالای تختی بلند قامت برآوردند و در پیرامن آن خندق
کندند و قراولان بهر طرف رفته طایفه از برای پاس متعین شدند و بعد از دو روز حضرت صاحب
قران کرده تکلام پادشاه بصاحب رسالت نزد فرمانفرمای مصر و شام فرستاده بنیغ سعادت
آنکه امارات و علامات حزم و عزم ما با دارم جهان کهیر سبقت اید دانسته و بر عقلا این معنی مخفی
نماند که غرض سلاطین نامدار از لشکر کشیدن و کشودن کشور ما ارتکاب مشارعت اسعاد والتزام
مشاق شکیبی را بواجب رعایت ناموس و نام است و کریم ناموس ما را تمام است مقصود از تمهید
این مقدمات آنکه چند نوبت التمس را طلبیدیم و نفرستادید تا حادثه مهم بخیر بیان شد که اردوی کیهان

پوی متوجه با بجانب گشت و از این سبب پریشانی و اختلال بسیار باحوال ساکنان دیار شام راه یافت
و مع ذلک اگر ایلچی را باید که مال در سال غایب و در روس منابر وجوه دنانیر را باسم و لقب همیشه
مایان را پیداید بساط مخالفت درنوردیده سود ره متابعت مسرور گردد و رعایا و جنایان در
ضمان سلامت و عافیت مانند والا سپاه ظفرپناه ما قتل و غارت و نهب و سبی و جنایت و حسارت
عادت دارند مبادا که از سعایت ایشان مبانی دیار اسلام انهدام پذیرد و طرقه تمام بحال انام راه
یابد طریق معادات را ستیز که از این خیزد و زین بیخیز مودم بنو مشغل ما کار بسید
و ذنب هر دو آنچه خواهی پسند و چون فرستاده بشهر درآمد اهالی مصر و شام بخلاف سابق او را
باحترام تمام بجای آوردند و در تعظیم و دلجویی بجان کوشیدند و چون در آن بلاد و دیار آتش انشای عهد
اعانتی قبیل رسومی بود و این معنی در نظر ایشان وقعی لاکلام داد در جمعی کثیر از آن طایفه را
پیش فرستاده خاص کردانیدند تا بهر جای خود قیام میکردند و این صورت را از تعظیمات سلوک
و غربت حتی بیش تصور کرده و دانستند که سیلاب قهر چون در حرکت آید بر آتش ماند و بر آتش باد
بنا القصه پادشاه تا مقتضی المرام باز گردانیدند و در عقب او اشراف و اعیان
و کلانتران بیرون فرستادند و ایشان در پایه سریر اعلی معروض داشتند که حکام دیار مصر و شام میگویند
که ما بندگان در مقام اطاعت و انقیاد و از مخالفت و عناد بیم و تاریخ بیرون دیگر ایلچی را فرستیم
که مراسم حسن و از سرحاضر تعدی از شرایط فرمان برداری بجای آوردیم و از شفقتی که
جهانگشای سرمیچی نجاوز جایز و امکن مرحمت پادشاهانه امیدوار هم و خاطر پر آن قرار
داده ایم که چون راه مطاوعت العرض پر حضرت صاحب قران ایلچیان را نواخت و خلعت بخشید
باز گردانید و چون اردوی بزرگ مدت ده روز در جانب غربی دمشق نزول فرموده بود و در
آن مدت از علف اثری نماند فرمان عالی شرف نفاذ یافت که بر مخیاران علف عوض را کرده
شرقی شهر واقع است بنظر احتیاط درآورند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده و جهت نزول
موکب همایون موضع مناسب پیدا کرده عرضه داشتند و حکم شد که لشکریان کوچ کرده بعقب روند
تا مجادله با بنا ملحق باشد و چون اردوی همایون در جنبش آمد و شامیان بتصور آنکه لشکر جغتای
بنا بر وهن و فتور و ضعف و قصوری که بحال ایشان راه یافته است طبل ارتحال کوفته بجانب
شرق متوجه شده اند با یکدیگر گفتند فرصت غنیمت باید شمرد و کار از پیش برد چه اگر در این وقت
بر هیات اجتماع از شهر بیرون رویم و از پس پشت لشکر جغتای درآمده بر ایشان حمله کنیم هیچکس را
زمام اختیار بدست افتاده نماند و جمله متفرق و پریشان گردند و آثار شجاعت و جلادت
ما بر صفحات روزگار پایدار ماند و بدین اندیشه باطل و سودای فاسد مجموع جنیان مصر و شام
جبا و جوشن داودی پوشیده و نیزهای عربی بدست گرفته و شمشیرهای مصری بر میان بسته سوار
شدند و پیادگان شهر و اطراف که در اندرون جمع بودند تیر و کمان و سیف و سنان و کارد و خنجر و سایر
اسلحه دیگر بدست گرفته گروهی انبوه از آن طبقه سر در پی سواران نهادند و چندان خلق از شهر

بصحرا

آمدند که صحرای دمشق از ایشان مالامال گشت و در نظام شهر از کثرت خلایق اجتماعی دست داد که مثل
آن در هیچ مکان هیچکس نشان نداد و چون قراولان از وقوع این حال حضرت صاحب قرانی را اعلام
جهادند آنحضرت دانست که آفتاب اقبال شامیان بسرحد زوال رسیده است و دولت از دودمان
مصریان انتقال کرده دست در عروه وثقی توکل استوار ساخته باز گشت و در روی جلادت بجانب ایشان
نهاده فرمان داد که لشکریان فوج فوج آمدند و از سلک و احوال و اثقال بناهی ترتیب داده خیمه و
خرگاه و سایبان و بارگاه برافراختند و شهر بادین را بنجاه نفر از خاص ملازمان بالای پشته
برآمد و بر صفوف نمان و عرض نیاز مشغول گشت و بعد از ادای مراسم ظفر و نصرت از درگاه احدیت
پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورد از غریو کورکه و کوس و نعره بهادران و صهیل اسپان زلزله در
گنبد ارکان و دامنه البرز افتاد و در دماغ آسمان مرغ جهان نا تمام رسید و حکم واجب الاذعان
صادر شد که از برانغار امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و
دیگر امرا و بهادران روی بمدافعت خصمان آوردند و ایشان با تمام اهتمام نموده پای در میدان مقاتله
و مقابله نهادند و از جوانغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و جلال
الدین برهان و امیر توکل بارلاس و شیخ ارسلان و تغلق خواجه برلاس و پیر علی سلدوز و دیگر امرا
تومان و قوشون برانگیختند و کشتن و تاختن و سر انداختن مشغول شدند و در مقدمه و هراول فول
از امرای تومان مثل سونجک و امیرشاه ملک و سید خواجه و شیخ علی بهادر و از امرای قوشون مثل
صاین تمور و محمد آزاد و توکل بارجی و سایر بهادران نصرت انتما دست شجاعت و مبارزت بر
افراشته دست و بازوی بنیزه زدن و تیغ راندن برآوردند و از جمیع جوانب آتش پیکار بالا گرفته
هول روز رستاخیز ظاهر گشت و میان جان و تن و سر و بدن افتراق روی نمودن گرفت آخرالامر نسیم
فیروزی و ظفر بر پرچم رایت نصرت آثر وزیدن لشکر شام روی بانهزام نهادند و سپاه
احتشام شامیان تا کنار عمارات دمشق را راندند و بسیاری از ایشان بتیغ تیز گذرانیده بر خاک
مذلت و هوان انداختند و چندان پیاده بر زمین افتاده بود که عاسب و هم در ساسیه بر جهد مدها
آن نتواند رسید و این واقعه عظمی در روز سه شنبه نوزدهم جمادی الآخر سنه ثلث و ثمانمائه
اتفاق افتاده و در اثنای حرب و ضرب امیرزاده سلطان حسین که معسکر سپاه شام بهتمام او
اعتمادی تمام داشت در مقابل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ افتاد و شاه بلاق قوچین
از جمله ملازمان رکاب جناب شاهرخی بدو رسید و عنان اسپش گرفته بخدمت ولی نعمت خویش
برد و خود بتعجیل رفته صورت گرفتاری او را بسمع همایون حضرت صاحب قران رسانید بهانه
جهانمطاع بجنبش و قید امیرزاده سلطان حسین نفاذ یافت و بعد از چند روز حضرت شجاعت
امیرزاده شاهرخ چوب یاسا زده یکجا شتند اما بحیات در مقام حجاب ماند تا یاد اولی رفتن مجلس
درخشیدن و فشان نداشت القصه بعد دیگر شهر با کشیدن مسکر فیروزی از کوچ کرده و از
مسافت قطع نموده در دامن پشته نزول کرد و دیگر روز از آنجا عزم ارتحال اتش حکم عالم مطیع صدور

یافت که شریف و وضیع مکمل و آراسته در حرکت آیند و در پیش صفوف عساکر گردون مآثر فیلان
شکوه مند که مانند صفی ترتیب داده دهقان و خرطوم آن در آب مهیب را ابتلا همای کوتاه کون
بیارایند و لشکر قیامت مهیب بدین آیین و ترتیب روان شدند و تن دلیر بدمشق رسیدن بیالای
موضعی رفیع که بر شهر مشرف بود برآمدند و کوس و کورکه نوده سودن انداختند دمشقیان چون بر
کیفیت سپاه ظفرپناه که تا غایت بر آن اطلاع نداشتند وقوف یافتند و حزن و مثال فزع اکبر که مکرر در
دشت محشر شنیده استماع می نمودند حیران و سراسیمه شدند و بدهشت تمام به دفع قضای مبرم مشغول
گشتند و لشکریان ظفر جوی از آنجا پیش رانده برکنار جوی مغاک که حکم خندق داشت فرود آمدند
و از شهر و کاوسپه سپاه برابر اردوی همایون حصاری ترتیب دادند و بعد از رعایت حزم
و احتیاط بر حسب یرلیغ جهانمطاع سواران شدند و از جوی گذشته در برابر دشمن صف کشیدند
مخالفان اگر چه بسیار بودند و آلات و ادوات حرب کما یجب و ینبغی همراه داشتند اما از بیم دست
بردی که روز پیش مشاهده کرده بودند مجال حرکت نداشتند لاجرم بجای خویشتن توقف کرده
قدمی پیش ننهادند و درین اثنا والی مصر و شام با امراء عالیمقام مثل سودون حافظی و شیخ و
شدون و دیگر خواص و معتبران در ساعت بساط مشورت ممهد داشته پرسید که در دفع این واقعه
عظمی رای شما چه اقتضا میکند بعضی گفتند اگر چه اندک قودی عجاله ما را هست و طاقت آنکه از مردم
این دیار بقتل رسیدند فالحمد والمنة که شهر و حصار برقرار است و سپاه تیغ زن کارزار دیده ما
مصلحت آنست که پشت استظهار به دیوار باز نهیم و ثبات قدم نموده مرکز دولت خود نگاه داریم
جمعی که بمزید تجربه و کیاست ممتاز بودند از این تدبیر که نقض بر عزیمت بدر بر زدند و گفتند که خود را
بر اندیشهٔ باطل و خیال فاسد بازی دادن کار خردمندان نیست در آن ساعت که اعجامت بی رعایت ضبط
و محافظت کوچ میکردند ما بر هیأت اجتماع عنان قضا بر ایشان در آمدیم و آنچه مقدور و میسور بود
دریغ نداشتیم و کوشش نمودیم و جز بعار و خسارت فایده بر آن مترتب نشد حالی آنست که
امروز این قوم را بقیاس دلیر بر سنگین دهیم و چون زمانه لباس سوگواری پوشد تنگ و کلاه شام
کهنه در برده ظلام با سواران خویش راه مصر پیش گیریم و درین شهر از جنگیان و رعایا کوره
اینو اند که بجهت حفظ مال و اهل و عیال خویش جنگ کنند و قلعه نگاه دارند فهو المطلوب و الا
ما خود را از غرقاب ممات بساحل نجات رسانیده باشیم همه را این سخن مستحسن و مقبول افتاده
فرج حاکم مصر و شام ایلچی نزد حضرت صاحب قران کرده و ن کلام فرستاد که آنچه دیروز واقع شد
رضای ما نبود... مغرور... جبهه جهان جهال... و آن جبار رضا قیام نموده بودند و ما بر پیمان
عهدیم که معروض داشته ایم اگر رای عالی صواب بیند لشکری عامر دست از محاربه کشیده دارند
تا ما فرد اتباع ... پیشکش مدح تحفه ... که و عرض کرده ایم وفا نماییم ایلچی چون بپایگاه قلعه اشتباه
رسید و پیام گزارده پیشکشی که داشت بگذرانید بر طبق فرمان جریات منصور عنان از معرکه برتافته
بمنزل خود فرود آمدند و چون سلطان مملکت صبح از بیم مواکب کواکب کرده و ن خام مهنگام شام روی



انهزام عجایب و کلاه مغرب نهاد فرمان فرمای مصر و شام با اکثر امرا و خواص و معتبران و مخصوصان
ساختگی کوچ کرده در نیم شب جمیع صلوات نفر فرو داده سوار شد و از دمشق بیرون آمده روی فرار
بصوب مصر آورد و جمعی ان که در میان مهم محمد بخاری شامی اشتهار داشت از ایشان روی گردانیده
به قبیله هر چه تمامتر نزد امیرزاده شاهرخ آمد و کیفیت حال بیان نمود شاهزادهٔ نامدار ابتدا او را بحضرت
اعلی فرستاد و چون رای عالم آرای بر آن قضیه مطلع گشت فرمان واجب الاذعان صدور یافت
که امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه از جوانغار شهر را مرکز دار در میان گرفتند تا کسی بیرون نتواند
و از امرا یادگار سونجک و الله داد و بردی جهانشاه و علی سلطان و دیگر بهادران و شهرباران
و نیله از جندیان در عقب گریختگان روان شدند و بسیاری از سوار را پیاده ساخته بخاک هلاک
انداختند و دیگران هر چه داشتند از صامت و ناطق بگذاشتند و نیم جان بهزار مشقت بیرون بردند
روز دیگر که شهسوار گردون خرام سپاه شام را انهزام داده متوجه تسخیر حصار فیروزه فام شد حکم
قضا مضا صادر گشت که لشکریان بترتیب تمام در حرکت آیند و از باغستان گذشته شهر را در میان
گیرند ایشان بموجب فرموده عمل نمودند و آنحضرت قصر ابلق را که از مستحدثات ملک الظاهر والی
مصر بود و در برابر قلعه واقع بنزول جوی و خویشتن بین داد و شاهزادگان کامکار و نوئینان رفیع مقدار
در عمارات ظاهر شهر نزول کرده تمام محلات بیرون را که بحقیقت دمشق عبارت از آنست در تحت
تصرف آوردند و حیثان افتشه و امتعه غریب و اسلحه بدیع بدست عساکر گردون مآثر افتاد که
انامل محاسبان حالا از شمار آن عاجز آمد و صاحب قران پاکیزه سیرت از حسن عقیدت و
صفای طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه رضی الله عنهما که از ازواج طاهرات سید کاینات و
سند موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بوده اند و زیارت بلال حبشی که منظور نظر کیمیا
اثر حضرت سرور قریش بود سوار شد و در آن بقاع متبرکه مراسم زیارت بتقدیم رسانید روی توجه
بمنزل همایون نهاد و در عقب وی اسیر همتا از اهالی دمشق استیلا یافته سادات و علما و مشایخ و صلحا
و اکابر و اشراف و معتبران و اعیان بقدم اطاعت و انقیاد از شهر بیرون آمدند و بپایگاه فلک
اشتباه رسیدند و زبان بدعا و ثنا گشاده تبرکات و پیشکشات بی اندازه کشیدند و مال الامانی قبول
کرده رخصت مراجعت یافتند و جهت تحصیل آن وجه و ضبط و نسق امور شهر امیر شیخ نورالدین
و امیرشاه ملک و امیر الله داد و از نویسندگان خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام بنفس دمشق
در آمدند و روز جمعه بر سر منبر مسجد جامع بنی امیه خطبه بنام و لقب همایون حضرت پادشاه ربع مسکون
خواندند **ذکر فتح قلعهٔ مذکوره و مراجعت صاحب قران منصور و بیان دیگر قضایا و امور** هر چند
شهر دمشق بعد از قرار وزیح سپهر موافق بی کلفت جنگ و مشقت محاصره در تحت تصرف
بندگان حضرت صاحب قران فلک رفعت قرار گرفت اما نائب کوتوال که مهتوری نکوهیده اطوار
بود با طایفه از جندیان که در قلعه بسر میبردند علم خلاف و عناد برافراختند و بنیان عصیان
و متانت حصار معزز و مستحکم آتش درزم و پیکار برافراختند و الحق آن قلعه بود در نهایت استحکام

واستواری چنانچه از کنگره تا اساس سنگهای بزرگ ساخته و پرداخته بود و از بلندی و عروج بر طارات
البروج کشیده و بدخان فراوان از مردان جنگی سخنوران بود و سالها در از حوادث دوران مصون و
مانعت و محافظت کرده اهل حصار آماده و مهیا داشتند هیچکس را مجال آن نبود که بر امون آن گردد خضرت
صاحب قران گشور گیر اندیشهٔ دزین بر تسخیر قلعهٔ چنین متین و حصین گماشته فرمان داد که شاهزادگان
و نوئینان و سایر سرداران و لشکریان بترتیب پیش رفته اطراف آن را احاطه نمودند و سرکارها بخش
کرده بترتیب عراده و منجنیق و دیگر آلات حصار گری مشغول شدند و سه ملجور ساختند چنانچه بر
قلعه مشرف بود و نقب زده آب خندق را بیرون بردند و چخکها در خندق رانده نقبچیان آهنین چنگ
بکندن سنگ اشتغال نمودند و از بالا باران بلا باریدن گرفت و عراده اندازان و نفط اندازان و آتش
اندازان از سر جد و اجتهاد دیعمانی که مفوض بایشان بود مشغول شدند و در اثنای
این اوقات اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و
امیر جهانشاه و دیگر نوئینان قشلاقی بجانب کنعان کنند و تمامت جهاد پایان نصرت شعار نشان
دو جانب رکاب ایشان بعلف خواروان شدند و بر مقتضی فرموده عمل نموده در خلال این احوال
نقبچیان سنگهای بزرگ با آتش بیافتند و سرکه بر آن ریخته و بمیتین شکسته بیرون میآوردند و در
مجموعیت برج و باره و ظاهرت سعی و اجتهاد بتقدیم رسانیدند و قبل از همه برجی برج طارمه را که سرکار
الوئن بخشی بود و بلندترین مجموع برجها بجوف ساخته بر سرچوبها گرفتند و بموجب فرمان آتش در آن
زدند تا فرود افتاد و راه گشاده شد بهادران لشکر فیروزی شعار سرها در سر کشیده بتعجیل تمام
متوجه حصار شدند ناگاه معتاد دیگر از دیوار بزمین آمد و غباری عظیم پدید شد و فریب هشتاد
فرصت یافته رخنه را مستحکم کرد اند ندامتی عظیم بر خاطر ایشان استیلا یافته از جرات و جسارت
خود پشیمان شدند بواسطهٔ اعلان کلمهٔ عصیان پای بیرون آمدن نداشتند باز آتش در دیگر نقبها زدند
وجانب دیگر از دیوار حصار فرو افتاد و بالضرورة پندار کوتوال و کلانتران قلعه در وازه باز کرده
روی توجه بآستان نصرت نشان آوردند و مفاتیح خزاین و مقالید دروب را بملازمان عتبهٔ علیا
سپردند و چون داروگاه اسی و رئیس اهل حصار بود بحسب مثال واجب الامتثال بیاسا رسید و امثال
رای عالم آرای بدان اطلاع یافت حکم فرمود که هیچ آفریده دست تعرض بدان در دراز نکند و کیمیا خواجیان
هیلی نام صد من جوان آنجا بر داشته بود حضرت را بارشادت تحفهٔ سیاست چوب بر و پیش زده بها
جهانوی سپارند و معتمدان یاد یافت بموجب اشارت آنحضرت در صدد برج قلعه آمده هر کمینی از آن سبب
دینار کپکی فروختند چه حکمی شریعتی آخر سال بود و ایام بیشباق و خود در میسبادکم یافت میشد و مبلغی
خطیر از ایشان حاصل کرده مجموع را بجمع بیرون حصین تسلیم کردند و چند بار که تمامت ایشان چه بر جمالیات



بودند بعضی از ولایت چرکس و برخی از دیگر ممالک بموجب فرمان بر شاهزادگان و امرا تقسیم نمودند و باقی
اهل قلعه را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر اسیر کردند و محترفه را از ایشان جدا ساخته با دیگر پیشه وران
بامرا بخش کردند که خانه کوچ سمرقند رسانند و همچنین حکم شد که مولانا جلال الدین و مولانا علیا که هر دو
از مهرهٔ اطبا بودند خانه کوچ بدار السلطنت سمرقند نقل کنند و در خلال این احوال حضرت صاحب قران
از قصر ابلق بکوشک تنگاس که یکی از امرا عظیم الشان شام بود نقل کرد و در آن مقام روح بخش دلپذیر
که مردم بهوا و هوس خود این همه عمارات بتکلف رفیع ساخته و پرداخته اند و از بناء عامهات مسلمین
یعنی حرمهای خاتم النبیین صلی الله علیه و علی آله اجمعین هیچکس را حرمت و حرمت آن نبوده که بر سر می گفتند
فرحخنوم ایشان خشتی چند بهم نهد و چون این معنی بعرض اقدس رسید گذشت فرمان داد که بر سر آن دو حرم مبارک
روضهٔ عالی مرتب سازند و از شاهزادگان امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان و از امرا امیر شیخ نورالدین
و علی سلطان و سنکلی خواجه را فرمود تا در آن با اهتمام تمام نمایند و ایشان بامتثال امر قیام نموده غایت
سعی مرعی داشتند تا در مدت بیست و پنج روز دو گنبد از سنگ سفید تراشیده که درو وقت واستواری عمارت
فرمان نشان سعادت حال یافت و چون نقد رایج آن بلاد نقرهٔ مغشوش بود به مقتضی حکم لازم الاطاعت
نقره وزن را کاه بسته و بخلاص برده تنکهٔ صد مثقالی و ده مثقالی و ده مثقالی و کمتر از این بزر لقب
همایون و اسم عالی مزین ساختند و کثرت نقره در میان لشکریان بمرتبه بود که در اندک از حاصل دار الضرب
مبلغ ششصد هزار دینار کپکی بخزانهٔ عامره واصل شد و اشارت علیه بنفاذ رسید که فتحنامها و فرستادن فتحنگ
مسکو که باطراف ممالک حجت خواتین و آغایان و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان نافذ گشت و بیشتران
فرمیر با اصحاب بلاغت مصیر و مخف و بیلاکات دلپذیر روی توجه بممالک ایران و توران نهادند
و صاحب قران جهانگیر خواجه حسن را بر تعجیل نزد امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه
با سپاه فیروزی جنگ بجانب ساحل دریای فرنگ رفته و آن حدود و نواحی را تا شهر عکه بتازند و ایشان
عنان بدان دیار تافته مجموع آن ولایت را غارت و تاراج کرده و با اسباب و اموال بیکران کامیاب و کامران
بکنعان باز گشته و در فضای جنان حال فرحت بوسیلهٔ مبارک حضرت صاحب قران بدید آمد مجزعین صعب
کشت چنانچه از امراء ملازم اردو را بکنعان فرستاده امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ را با جمهور
سرداران سپاه که در موکب ایشان بودند طلب داشتند و مقارن وصول شاهزادگان و نوئینان آن زحمت
صحت تبدیل یافت و در اثنای این حالات حضرت صاحب قران روشن ضمیر را اندیشه بر خاطر خطیر گذشت
در مجلس خاص متحی ن سادات و علما و معتبران و خواص بزبان خجسته بیان کذرانید که پیوسته بسمع ما میرسید
که در آن اوان که مروانیان با اهل بیت نبوت معادات میورزیدند تخصیص معاویه و یزید که نسبت بداماد
و ابن عم و وصی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و سبط مکرم او امیرالمؤمنین حسین رضوان الله علیه
از ایشان آن نوع حرکات نامرضیه صدور یافت سکان شام تا آنجامت در آن اصال نکوهیده و اعمال ناپسندیده
موافق بودند بلکه با قصی الغایت معاونت مینمودند عقل در اندیش این صورت را قبیح و مستبعد و
مستهجن میشمرد که چگونه طایفه که از امت افضل انبیا و سرور اصفیا باشند و بمن دعوت و ارشاد آنحضرت

ادبیاء ضلالت وغوایت رهایی یابند بی‌جشمهٔ عنایت وهدایت نرسیدن باشند جابنا اهل بیت او یکبار دمند
وبادشمنان ایشان درسازند وهرکونه جور وستم وظلم وتعدی دربارهٔ طاهرین وطاهرات وطیبین وطیبات
روا داشتند اِنّ هذا لشیٔ عُجاب واکنون این نقل بمرتبهٔ یقین رسید جه اکر عداوت آن بودی از دیوان حواله
مال المالکی که جملهٔ ملوک وسلاطین بداغ عبودیت او علم مباهات وافتخار براوج فلک دوار برافراخته اند
جا وسزای بدین حیثیت حواله اولاد واحفاد ایشان کردیم آبا واجداد خود منصف اند بن فتح واد
سوء یات ایشان معنی آنکه دراین هفتصد سال هیچکس از ارباب تجمل وسالداران باطن بتزوخویش رخصت نیافت
که بوسه عتبهٔ دوحرم بر دکماد ستیه محتشادلیت جهار دیوار طرح انداخته وان ابتداء رحلت ایشان تاغایت
مرقد آن دو همنشین وهم صحبت حضرت رسالت علیه السلام والتحیة بی رواج وعدونق بوده جانجه شاعر
رفت وعبدادادا، این کلمات که دلالت برکمال مودت ومحبت خاندان مکرمت آیات داشت خلایق را
معنای عقیدت آنحضرت مجدد امعلوم شد درروز جهارشنبه غرهٔ شعبان سنه ثلاث وثمانمایه سپاه
ابهت سمات بدنیت غارت وتاراج دروی بشهر آوردند ودست تسلط واستیلا بسبی ونهب کشاده
طریق بیداد ومواسا بیستند واهالی دمشق را از پیر وجوان وصغیر وکبار وشیوخ واطفال ونسا ورجال
باسیری کرفتند وآنجه سالها مجموع کرده اند وجمع کرده بودند از در وجواهر ونقود بود دریکساعت بدست
لشکریان پادشاه والاکهر افتاد وعجب بیوسته که غارت کران اردوی همایون صوف فرنجی وکتان
روسی وسقرلاط حلبیات وسایر قماشات اسکندریه ومصر که پیشتر کرفته بودند بی‌انداختند وبجای
آنها نقود رایج که دمشق اهل حوایج است واوانی نقره وزر وهرجه ساخته‌تر بار میکردند ونفایس
این حالات از شعلهٔ قهر الهی آتش در دمشق افتاده دو طبقه وسه طبقهٔ آن که از جوب ساخته بودند
وبزنک وروغن تزیین داده وبر طبقهٔ سنکین بنا نهاده پاک بسوخت وعجلا از این که آتش در آن شهر
بی‌افتاد با وجود سعی واهتمام اکابر واشراف وعامهٔ مردم در اطفاء آن نایره دو محله محترق منکشت
آتش فرو نمی‌نشست ودرآن وقت از غایت پریشانی وتفرقه هیچکس بآن نمی‌پرداخت ودر آوان احتراق
این خبر بسمع خجستهٔ شهریار آفاق رسیده امیرشاه ملک را با فوجی از لشکریان تا آتش از مسجد جامع بنی
امیه را از آن حادثه صیانت نماید وجون سقف آن نیز از جوب بود سعی وکوشش امیرشاه ملک را البته
مفید نیفتاد وشعلهٔ غضب پادشاهی جنان بالا کرفت که منارهٔ شرقی مسجد مذکور که از سنک برافراخته
بودند تمام خاکستر کشت ومنارهٔ عروس که لسان فصاحت بیان صاحب شریعت غرا علیه من الصلوات
ابهاها وعده داده که نزول مسیح علیه السلام برآن خواهد بود ودر بیان معجزات آنحضرت بمادیها
مشهور است با وجود آنکه اصلش از جوب ونظام آن با کج آلوده، از سالم ماند وهیچکونه آتش در آن
تصرف نکرد وجون تمام دمشق بسوخت وآنچه در آن شهر بود بتاراج رفته آتش نهب وغارت در
مجموع بلاد شام افروخته کشت رای عالم آرای پادشاه جهانکشای عزم معاودت تصمیم داده از موقف
عنایت اشارت علیه صدور یافت که اسیران دمشق وسایر ولایت شام را رها کنند وبرحسب فرمان جلال
الاسلام بدبختان دمشق را جمع آورده برآن دو شهر رسانیدند ودر روز شنبه جهارم ماه شعبان حضرت

صاحب قران کردون توان در وسنکام وکامران از موضع قنیبات که بجانب کنعان واقع است در حرکت
آمده براه افتاده وبنات روان شد وبغوطه رسیده نزول اجلال فرمود ودر آن منزل که مقتدبود از
فردوس جنان وباغ رضوان حکم شد که دو مثال واجب الامتثال نویسند یکی مشعر بآنکه امیرزاده محمد سلطان
که در سرحد مغولستان بموجب فرمان نشسته بود خداداد حسینی وبیری بیان ساوبوغا را بضبط آن حدود
ونواحی کماشته خود متوجه پایهٔ سریر اعلی کردد که ایالت تخت هلاکو خان بدو حوالت شد ودیکری مبنی
از آنکه محمد علی ابن تومان آغا با فرزندان عیال وادد وعطا علی روان شوند واین دو نشان بمهر اشرف موشح
مصحوب دارنجاجه ارسال نمودند وحضرت صاحب قرانی از آن مرحله نهضت نموده وسه منزل قطع
فرموده هوای حمص از غبار موکب نصرت قرین مشکبار کشت وبنابر آنکه اهالی آن دیار در مدت
نهیب رایت نصرت شعار از جادهٔ انقیاد پای بیرون نهاده بودند از عبور لشکر منصور آسیبی بایشان
نرسید وآنحضرت بعد از تقدیم مشورت شاهزادکان وامراء عظام را با افواج لشکر قیامت اثر
بجوانب واطراف فرستاده از آنجمله امیرزاده رستم وامیرزاده ابابکر وامیر سلیمانشاه وامیر شیخ نورالدین
بمقتضی فرموده با ده هزار سوار بطرف شهر تدمر که از بناهای سلیمان پیغمبر است علیه السلام روان شدند
تا حشم ذوالقدر را که کریخته میرفتند تاراج نمایند وامیرزاده سلطان حسین وامیر برندق با جهزاد نفر
متوجه صوب انطاکیه شدند وامیرزاده خلیل سلطان ورستم طغای بوغا برلاس وعمر خواجه آجبوقا
وعلی سلطان تواجی ودیکر سرداران با پانزده هزار نفر روی بترکمانان کوملک که برکنار فرات نشسته بودند
نهادند وامیرزاده رستم وامیرزاده ابابکر با سپاه برابر تعداد که در ملازمت ایشان متعین شده بودند
تا شهر تدمر رفتند ودویست هزار کوسفند از حشم ذوالقدر کرفتند وآنجماعت کریخته خود را بکنار
انداختند وشاهزادکان مذکور با لشکر منصور از آنجا بازکشته واز جول کذشته بکنار فرات آمدند
وبپای آب روان شدند وامیرزاده سلطان حسین با بهادران جانب انطاکیه رسید آنجه یافتند
بباد غارت وتاراج دادند واز آنجا عنان بصوب حلب تافته در راه امیرزاده خلیل سلطان ولشکر
قتل که در ظل رایت او میرفتند پیوستند وباتفاق متوجه قلعهٔ الروم شدند ودر آن حوالی بترکمانان رسیدند
وآن قوم بی عاقبت در ظل رایت عساکر کردون مآثر صف کشیده دست جلادت برزم وپیکار برآوردند
وعاقبت شیخ حسین پسر کوبک که راس ورئیس ترکمانان بود کشته شد وباقی از مقام ستیز روی بهزیمت
کریز نهادند وسپاه بهرام انتقام تیغ کین از نیام بیرون آورده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند وغنیمت
فراوان کرفتند از آنجمله زیادت از هشتصد هزار کوسفند در شمار آمد وجون پادشاه مظفر لوا بحوالی حما
رسید شنید که اهالی آنجا از خبث وطالع نحس اظهار مخالفت کرده عمارتی را که سپاه نصرت انتما
کاه توجه در آنجا ترتیب داده بودند کنده اند وویران ساخته اند از این فعل نکوهیده شعلهٔ خشم جهانسوز
بالا کرفت ولشکریان دست بغارت برآورده سکان آن شهر را اسیر کردند وآتش در ابنیه ومساکن
ایشان زدند وحضرت صاحب قران از آنجا نهضت نموده بعد از قطع منازل جون بحوالی حلب رسید
عزالدین هزار کزی وشاه شاهان سیستانی وموسی توی بوغا ودیکر سرداران که در قلعهٔ حلب بودند بموجب

ملحوب

فرمان آنجنابت کردانیدند وآتش قهر در شهر زده بقیهٔ عمارات را بسوختند ورایات نصرة آیات
از نواحی حلب نهضت نموده بجهار کوج بکنار فرات رسید ودر این مکان امیرزاده رستم وامیرزاده
ابابکر وامراء برانغار بموکب ظفر نشان پیوستند وامیرزاده خلیل سلطان وامیرزاده سلطان حسین
وامراء تولک جوانغار نیز آمده بعز بساط بوس استسعاد یافتند واز کثرت مواشی وغنیمت که همراه آورده
بودند کوسفندی در اردوی آن عظمت بیک دینار رسید وجون در آن یورش امیرزاده سلطان حسین
آثار جلادت ومردانکی بظهور رسیده بود مراحم خسروانه رقم عفو بر زلات او کشید وتشریف ملاقات
ارزانی داشت وجون شاهزادکان وامرا که بجیحون رفته بودند با غنایم بسیار بازکشته باردوی
همایون ملحق شدند یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که از فرات عبور نمایند واز جهت کذر ماشیه
رخوت خانه وکشتی از بیره آوردند ونوئینان ولشکریان بکوهب سرو شناه از آب کذشتند
وبحوالی قلعهٔ بیره نزول فرمودند واهالی آنجا بقدم اخلاص بیرون آمده بقدر وسع ومکنت
خویش پیشکشهای [illegible] کشیدند ومشمول عنایت خسروانه شده حکومت آن موضع بروی قرار یافت
واز عبور لشکر منصور کرد ملالی بحاشیهٔ ضمیر ایشان وسکان آن دیار نه نشست ودر اثناء این اوقات
امیر قرا عثمان بدرکاه فلک اشتباه آمده وبلاکات بمحل عرض رسانید ملحوظ نظر عنایت و
عاطفت شد وجون جتر ونکاو شهریار کامکار از آنجا در حرکت آمد خاطر خطیر آنحضرت
میل شکار فرمود شاهزادکان وامرا وسایر ملازمان پنج روز راه جرکه انداختند ودر جشمه
راس العین جرکه بهم رسیده شکاری بسیار بتیر ونیزه افکندند واز شکارکاه متوجه شهر رها شدند
اعیان واشراف آنجا تحف وهدایا بسیار براردوی اشرف اعلی آمده مستظهر وآسوده خاطر
مراجعت نمودند ورایت نصرت انتما از رها نهضت نموده بحصاری رسید که موطن جمعی از ترکمانان
بود لاجرم فرمان قضا امضا نفاذ پیوست که جماعتی دیکر آن موضع را از خبث وجود کفار
لعین پاک ساختند واموال ایشان را غنیمت کرفتند قلعه را منهدم کردانیدند ودر این اثنا هندوشاه
خازن سمرقند آمده خبرهای خوش رسانید ومتکفلان آغایان وخاتونین که همراه او براردوی بزرک
رسیده بودند تحف وهدایا ایشان معروض داشته اخبار صحت وسلامت حضرات باز کفتند و
رایات ظفر قرین روی توجه بماردین آمد هندوشاه خازن ومتکفلان آغایان وخاتونین که همراه او بر
اردوی بزرک رسیده بودند با آمده بودند با مکاتبات وبیلاکات رخصت مراجعت یافتند
وسلطان حسین کیفا که بحصن کیف استظهار داشت وحاکم ارزن ودیکر سرداران اطراف واکناف
بدرکاه کیهان پناه توجه نموده از عنایت شامل وعاطفت کامل پادشاهانه محسود ومغبوط سایر اعیان
واشراف کشتند وجون سلطان عیسی حاکم ماردین که جند کاه بموجب فرمان در قلعهٔ سلطانیه
مقید ومحبوس بود در حین حکم ببخشش واطلاق او عهد وپیمان در میان آورده مبانی آنرا بایمان
غلاظ وشداد استوار کردانیده بود که مدة العمر شرایط خدمات بتقدیم رساند ودر استرضای خاطر
منتسبان عتبهٔ علیا بهیچ وجه اهمال واغفال جایز نشمارد دراین وقت که جتر فلک فرسای متوجه

شام شد مناسب جنان نمود که بنفس خویش در سلک خدام عالیمقام انتظام داشته واکر با بوقراب
جهار اعدا این معنی را مستبعد شمردی بایستی که یکی از فرزندان او برادران را باحراز آن سعادت
تعیین فرمودی وجون دراین امور از اندیشهٔ باطل ورای فاسد تقصیر کرده بود از قلعه بیرون نیامد
ومراسم استقبال بجای نیاورد وجون ظاهر ماردین از فر وجود پادشاه با داد ودین عزت فزای جرخ
برین کشت چتر آفتاب تاثیر سایهٔ تفقد والتفات بحال او انداخت وایلجی فرستاده حضور او طلب
داشت سلطان عیسی از کمال شقاوت وجنبهٔ غفلت از کوشش بیرون نیاورد وکشف راز درجهار دیوار
حصار حزین از امتثال عدول جست وبنابر آنکه محاصره واستخلاص قلعهٔ ماردین مطول ومتعذر
متعسر است وعلف خواری که علیقاسپان لشکریان از آنجا حاصل شود در آن حوالی نبود از موقف
جلال یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که مجنده وفرمان برداران مجموع اسباب ودود وعلوفه آنها را
زمین هموار ویکسان ساختند وشهرستان آن ولایت را که قابل احراق بود باتش قهر وغضب بسوختند و
رای ممالک ستان امیر قرا عثمان را که با آن قلعه قرب جواری داشت بعنایات بیکران سرافراز کردانید
امر فرمود که در محاصرهٔ سلطان عیسی تغافل وتکاسل جایز نشمرد وعنایت خسروانه پادشاه حصن
کیف وپادشاه ارزن ودیکر سرداران اطراف را که بتلقین ملهم دولت روی براردوی کردون
حشمت آورده بودند بجامها، طلادوز وکمر وشمشیر زر اختصاص داده رخصت انصراف ارزانی
داشت وموکب نصرت قرین بر قلعهٔ نصیبین رسیده یرلیغ عالم مطیع صدور یافت که آنرا خراب
سازند اهالی آنجا متالید ورب پیشکش آورده روی استکانت بزمین نهادند وزبان بتضرع وزاری
کشادند عرق بخشایش در حرکت آمده فرمان شد که هیچکس مزاحم نشود ودراین اثنا امیر الله داد
مامور کشت که متوجه ترکستان شود ودر آشیره رحل اقامت انداخته بمحافظت سرحد جته قیام نماید
وحد متش بموجب فرمان آنجناب روان شد **ذکر لشکر فرستادن صاحب قران وعزیمت فرمودن رایات
بجانب کرجستان وطرف مدینة الاسلام** جون اردوی جهانبان از ظاهر قلعهٔ ماردین در جنبش آمده
کوچ کرد فرمان قضا امضا صدور یافت که امیرزاده سلطان حسین وامیرزاده پیر محمد وامیرزاده عمر شیخ
وامیرزاده ابابکر وامیر جهانشاه وعثمان خواجه وآجبوقا وسیف خواجه وامیر شیخ علی بهادر ودیکر بهادران
وسرداران متوجه قلعهٔ النجق شوند وبعد از فتح قلعه روی بقمع واستیصال کرجیان نکوهیده احوال
نهند وشاهزادکان مذکور با امرا ولشکر منصور رایت شجاعت بدان صوب برافراختند ودر هنکام توجه
اعلام نصرت انجام بجانب سیواس وبلاد شام از ملازمان امیرزاده میرانشاه شیخ محمد دارد وغیره آن
مفرها از امیرزاده شاهرخ امیر فیروزشاه بمقتضی اشارت زبدهٔ شهریاران ادوار را بام بجانب
حصار النجق رفته بمحاصرهٔ آن مبادرت نمودند واهالی قلعه با وجود قلت عدد از بی‌وقوفی بجان
رسیدن پوست وجرم کهنه وتا بیرون جهار فی میساختند وبعد از آنکه فغان آن بالقوت در وان
بازکرده قلعه را تسلیم نمودند کوتوال قلعه سلطان احمد ایلکانی هی را بند کرده باردوی همایون فرستادند
شاهزادکان وامرا بحوالی قلعهٔ اونیک رسیده از فتح حصار النجق آکاه شدند لاجرم عنان عزیمت بجانب

شام

کرجستان تاختند و در آن ولایت دست تسلط بغارت و تاراج برآوردند ملک کرکین چون بر توجه سپاه مضرت قرین اطلاع یافت از در عجز و نیاز در آمده ایلچی فرستاد که من یکی از کمترین بندگان آستان سعادت آشیانم و هرگاه که لوای نصرت انتما سایه عاطفت بر این دیار اندازد در بندگی بندگان سپهر اشتباه شتافته غبار سم سمند جهان پیما را سرمه دیده بینا سازم شاهزادگان کس فرستاده صورت انقیاد و اطاعت او عرضه داشت شاهزادگان پایه سریر اعلی کردند و دست از تخریب و نهب کرجستان باز داشته در منکول و حوالی آن توقف مینمودند تا از حضرت صاحب قران چه فرمان بایشان رسد و در خلال این احوال یرلیغ واجب الاذعان ببغداد پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغابوغا و دیگر سرداران و امرا با گروه انبوه از سپاه جهانگشای بر سبیل تعجیل عازم بغداد شوند و ایشان ممتثل فرمان شده روی براه آوردند و بعد از قطع منازل و طی مراحل بمقصد رسیده در قبلی مدینة السلم فرود آمدند و در آن هنگام شخصی فرج نام از قبل سلطان احمد جلایر بحکومت آن مملکت قیام مینمود و بواسطه جمعی کثیر و جمی غفیر از اتراک و اعراب که در بغداد مجتمع شده بودند فرج شقاوت فرجام خیالی خام در متخیله جای داد و در مقام ممانعت و منازعت آمده خاطر بر نبرد و پیکار نهاد و چون آوازه توجه لشکر جلادت آثار در آن نواحی و حوالی اشتهار یافت امیر جلی قلندر با زمره و جان احمد از بعقوبه به بیرون آمده بقرب معابر از دجله عبور نمودند و فرج شاه از حله و میکائیل از سبب دوان شده در صرصر بیکدیگر پیوستند و باتفاق باسه هزار مرد مکمل متوجه میدان رزم سپاه قیامت مهیب گشتند و از اینجانب امیرزاده رستم با امرا و لشکریان سوار شده مخالفان را شکاروار در میان گرفتند و بجانب دجله راندند در حوالی عمارت امیر احمد جلیک تلاقی افتاد و جان احمد با فوجی از بهادران و لشکریان بقتل رسیدند و غلبه از مخذولان جهت فرار در آب انداخته اکثر غرق شدند امیر جلی قلندر و معدودی چند بهزار مشقت نیم جانی بیرون از آن غرقاب فنا بیرون بردند و فرج بی فرجام که پیش از حکومت مدینة السلم اختیار و وجودی نداشت با وجود شکستگی چنین که بامرا سلطان احمد راه یافت دلان امان بر عیکروفت و بلعلم و عتی دعد کار کنان را بنده در کوی عقد و پیمانه میکشت و زبان ترنم و تعزیر میکرد که سلطان احمد با من قرار داده و مبالغه و الحاح نموده که اگر حضرت صاحب قران بنفس همایون متوجه این دیار گردد شهر تسلیم نمای تا برعیت متعدی نرسد و بغیر آنحضرت هرچند شاهزادگان و امرا که بیایند در مقام ممانعت بکوش باش و بغداد را بهیچکس مسپار و بعد رسیدن ثبات قدم نموده مملکت نگاه دار و من مخالفت سلطان نتوانم کرد چرا که برکشیده دولت و پرورده نعمت اویم و بدین عذر نادلپذیر عصابه مخالفت بر پیشانی شقاوت بسته علم جدال و قتال برافراخت و سپاه و عوام و رعایا و لشکر را بنا بر مقتضی در محافظت شهر همچو دیوار ساخت و در هر محله که در پای حصار در موج می آمد فرج و اعوان و انصار او در کشتیها نشسته پیش می آمدند و دست جسارت بیرون آورده بمحاربه و مقاتله مشغول میشدند

## ذکر توجه رایت فتح آیت بجانب بغداد و مفتوح شدن آن و انقطاع حکومت فرج بد نهاد

در اوان که حضرت صاحب قران رفعت انتساب از ولایت شام مراجعت نموده بموصل رسید و بموجب فرموده بر آب دجله از کشتی جسری بسته شاه و سپاه

بیکهفته

بیکهفته بگذشتند از نزد امرا و نوئینان که برحسب یرلیغ مطاع ببغداد رفته بود قاصدی آمد و صورت تمرد و عناد فرج و کماقی که دست آویز مخالفت ساخته بود معروض ملازمان رکاب همایون گردانید چون آنحضرت بر آن حال اطلاع یافت تا سپاه نصرت شعار را ببغداد فرمود و ضبط و نسق اردو را بعهده امیرزاده شاهملک کرده امیرشاه ملک را ملازم شاهزاده ساخت و فرمود که براه جباران و قلاعی که بر سر راه بود بنفس همایون متوجه دار السلام بغداد شد و براه التون کوپرک در حرکت آمده بعد از قطع منازل و مراحل بمقصد رسیده بکنار دجله بطرف بالای آب در مقابل دروازه قرة العقاب نوئی ظفر پیکر سر بفلک جنوبی کشید و لشکر بهرام فر اطراف و جوانب شهر را احاطه نموده نقبچیان آهنین چنگ بشغل خویش حفر و نقب و رخنه بکار خویش مشغول شدند از شاهزادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از امراء عظام امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و بردی و جهانشاه و قدیم طغابوغا و علی سلطان و سائر امراء تومانات و قوشونات در سرکار در هرکس نقبچیان برگماشتند و بهمان هشیار کاردان بیانات و حمایت ایشان باز داشتند و فرج از برای تحقیق آمدن حضرت صاحب قران حضرت رفیق شخصی معتمد را که قبل از این دیده او بود بپای آنحضرت روشن شده بود بر رسم رسالت بیرون فرستاد تا بار دیگر طلعت همایون را بعین الیقین مشاهده کند و آن معتمد بپایه سریر اعلی آمده مشاهده بر ادای رسالت قیام نمود و طلعت ولادت نشان را فروزان شده مراجعت کرد و صورت حال را چنانچه مطابق واقع بود بفرج رسانید و فرج با آنکه دانست که راست میگوید از کمال شقاوت و بدبختی سفاهت کرده او را بدروغ متهم داشت و آن صادق القول را محبوس کرد تا دیگران نگویند و در انکار اتیان پادشاه گیتی ستان اصرار نموده بر فراز سپر بی شرمی درع دوری میکشید و بازوی تهور و جسارت بمحاربه و مقاتله میگشاد و در مضایف این حالات در ایران شصت نقیه کشاد یافته بر مقبل خواجه مسعود سمنانی و سنگلی خواجه آمد مرگ حواست لیکن از نقیه کار سنگی سبب شده گذشت و حضرت صاحب قران الطان مرحمتی نا بر طلب امیرزاده شاهرخ فرستاده فرمود که با اردوی متوجه بغداد شوند و القماتان در موضع قلاعی فیشاه زاده شاه الیه کبری مجموع باز گشتند و چون آن لشکر بیکران با اردوی بدار السلام رسیدند در وحشت و دهشت بدماغ بغدادیان راه یافت و لشکریان شهری بیان عظمت را که در آن قرب دو فرسخ بود چون نگین در حلقه گرفتند و آنحضرت فرمان داد که در طرف بالای آب قریب بدروازه قرة العقاب جسری بر روی دجله بستند و تیراندازان جلد را در مکامن باز داشت تا هیچکس بر آب تنها نتواند گریخت و ضبط بالای آب بشاهزادگان عالیجناب امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ حوالت رفت و ایشان در مقابل سوق السلطان نزول کرده و معهدا آزاد و شکری بورش با طایفه از سپاه بهرام صولت بنا بر اشارت علیه بحراست مقابل شهر قیام مینمودند تا هیچ آفریده بدر نرود القصه طرق خروج و دخول بغدادیان مسدود گشت که مردم از خانه خود پای بیرون آمدن نتوانست تا بر کریختن مردم چه رسد و در این اثنا احوال قلعه‌ای که کوتوال قلعه آلنجق بود و بعد از فتح خورتش را مقید بدرگاه فلک اشتباه فرستاده بودند چنانچه سبق ذکر یافت رسید و بموجب فرموده مشغول گشت و حراست آن قلعه بملک محمد اوبهی مقرر شد و مقارن این حالات امیر موسی که از طرف ماوراء النهر

از نزد امیرزاده محمد سلطان رسیده بود اخبار معروض داشت و یک قطعه لعل بوزن صد و بیست مثقال که از کان بدخشان حاصل شده بود بمحل عرض رسانید و فرج با اهالی بغداد دست از جان شیرین شسته و دل از دنیا و ما فیها برگرفته قدم در راه سعی و کوشش مینهادند و هرگاه که نقبچیان از عمل خود فارغ شده آتش در نقب زدندی و مقدار دیوار حصار افتاد عموم مردم شهر شرایط جانسپاری بجا آورده آنرا بگچ و خشت پخته استوار کردندی و در آن اوان خورشید عالمتاب در برج سرطان مقام داشت و شدت حرارت هوا بمرتبه بود که گنجشک در هوا آب کباب گشتی و سنگ خارا مانند موم در دکان خشک آمده آب شدی و لشکریان درچنین حالی چهل و شش روز از بام تا شام بساختن نقب و طعن و ضرب و استعمال ادوات و آلات حرب اشتغال مینمودند و با آنکه چند نوبت شاهزادگان و نوئینان نامور رخصت خواستند که یکبار از اطراف و جوانب حمله آورده شهر را قهرا و قسرا در حیطه تصرف و تسخیر آورند حضرت صاحب قران کوه وقار پای تحمل و اصطبار راسخ داشته بیان امر مساعدت نشد بر اندیشه آنکه مخالفان یمکن که از بادیه غوایت بشاهراه هدایت گرایند و از در عجز و مسکنت در آمده بوس التماس نمایند تا در عالم کافه برایا مستحق اسر و قتل نگردند و مملکت خراب و ویران نشود و آن زمره کشتنکان مطلقا متنبه نمیشدند و از کمال شقاوت و ادبار درجات بر طغیان و عصیان اصرار میکردند تا در شهر عسرت و تنگی پدید آمد و یحتمل نام از نان و قشان نماند و در اثنای این حالات بیرون روزی که مردم از شدت حرارت آفتاب و دو بر هر که تنکی تاب ایستادن نداشتند و اکثر مبارزان خود رفته و بر برج و باره خالی گذاشته خودها بر سرچوبها نصبه کرده بودند شاهزادگان امیرزاده خلیل سلطان و از نوئینان امیر شیخ نورالدین و رستم طغابوغا دوی اقدام بجانب دارالسلم که بر محصوران آنجا دار الظلام شده بود آوردند و نردبانها بدیوار حصار نهاده پیش از همه امیر شیخ نورالدین بالا برآمد و توقطعی نکار ... برافراخت و از جانب دیگر امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده سلیمانشاه و دیگر امراء تومان و قوشون و از طرف دیگر امیرزاده رستم و امیرشاه ملک و بوندق و علی سلطان و سائر امراء هزاره و صده حمله آورده دیوارهای شهر را در خندق ریختند و بر بوق و نفیر کشیده مهابت نقیر صور در آن ساعت بظهور پیوست القصه از اطراف و جوانب لشکریان رخنها کرده بشهر درآمدند و شهریان هول روز رستاخیز بعین الیقین مشاهده میکردند و حضرت صاحب قران در آن روز بر سر آن جسر بخشم فرمود که در پایان آب برحسب فرمان بسته بودند و چون سپاه بر جانب جسری بتیغهای کشیده بغداد در آمدند خلق کرفتگان حصاری مانند وحوش شکاری بهر جانب که روی آوردند سیلاب بلا بخود محیط دیدند و راه خلاص و نجات بخود مسدود یافتند و خلق بسیار از نهایت بیم آتشبار خود را در آب انداختند و بجار الغرق رفتند و گروه انبوه در کشتیها نشسته و جمعی بشناه متوجه پایان آب گشتند و چون بجسر رسیدند از زخم ناوک دلدوز دیدند آنچه دیدند و فرج بد اختر که چند روز کشتی بر خشک رانده بود با یک دختر که داشت و جمعی از ملازمان در آب در آمده فرج را مرده بیرون آوردند و بخاک مذلت و هوان انداختند و چون در آن مدت از سپاه جغتای و لشکر جهانگشای جمعی کثیر درد

جنگ

جنگ حصاریان پای در آمده بودند فرمان قهرمان داد که هر نفری نفری بیاورد و تیغ بیان سرافشانی آغاز نهاد و بحر غزنی خونریز که در میان چنگیزخان در میان آمده بود تازه ساخت و بازار سیاست جان کرم گشت که دلال اجل سر هفتاد ساله و کودک هشتماهه را بیک بها میفروخت و شعله غضب پادشاهانه جان بالا گرفت که تر و خشک و سرگین و مشک را یکسان میسوخت و غازیان بموجب یرلیغ سلطانی بشمار رؤس مخالفان پرداختند و از آن سرها عبرة للناظرین منارها برافراختند و سادات و علما و مشایخ و صلحا که خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیدند از آفات سالم ماندند عاطفت خسروانه ایشان را نوازش نموده مرکب و ملبوس داده فرمود که همه را بجائی که خواهند رسانند و باقی خلایق در معرض تلف آمده کار اغنیا و مساکین بدین طریق فیصل یافته نوبت بدور و مساکن رسید فرمان قضاجریان صادر شد که بغیر از مساجد و مدارس و خانقاه و سایر بقاع خیر مجموع دارت و ویران سازند لشکریان بعمل امتثال همت نهاده عمارات عالیه و سافله از اسواق و بیوت و باقی بقاع و رباع زیر و زبر ساختند و آن ابنیه بتزیین و تکلف آثار نگذاشتند والحکم لله العلی القهار در تاریخ مسطور است که فتح بغداد در روز یکشنبه هفتم ماه ذی قعده سنه ثلاث و ثمانمائه اتفاق افتاد و زمان محاصره قریب بچهل روز امتداد یافته بود

## ذکر نهضت حضرت صاحب قران از دار السلم بغداد و بیان تفویض ولایت کرده آن ولا دست داد

حضرت خاقان منصور در هشتم ذی حجة الحرام سال مذکور پای دولت در رکاب سعادت آورده متوجه جانب بالای آب راند و در سر مزار فایض الانوار امام اعظم پیشوای اقدم ابو حنیفه کوفی از روح او استمداد همت نموده و در همان نواحی نزول اجلال فرمود و موسیکه را که از سمرقند آمده بود با امثله و مناشیر و تحف و لید بر بار کردانید و یرلیغ واجب الاطاعة ببغداد پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیرشاه ملک و دیگر نوئینان متعینان که تفصیل اسامی آنجماعت موجب تطویل میشود بر سبیل تعجیل در حرکت آیند و ایشان با امتثال قیام نموده از حله گذشته تا مشهد مقدس امیر المومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام رفتند و روی نیاز بر آن آستان ملایک مجاور نهادند و ساکنان آن بقعه شریفه را دلجوئی و تفقد نمودند و سپاه ظفر پناه که در رکاب اصحاب دولت و ارباب اقبال بودند ولایت حله و واسط را غارت کرده و با کرایم اموال در ملازمت شاهزادگان باردوی عالی پیوستند و حضرت صاحب قران از خدنگ بی از راه شهرزور و قلاعی متوجه تبریز گشت و اغرق و معظم لشکر را بعهده امراء عالیقدر بازگذاشته فرمود که باهستگی از عقب بیایند و هیچ فردی از تومان و قوشون خود جدا نشود و بنفس نفیس ایلغار کرده شاهزادگان بلند مکان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان را ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت و کردان کمراه در آن راه بقطع طریق قدم پیش نهاده هر که از اردوی همایون جدا میشد دست برد مینمودند و چون صورت بطریقی آن مفسدان بمسامع علیه رسید فوجی را در مکامن باز داشت و همان که ایشان در آمدند بهادران از کمینگاه بیرون تاختند و قریب سی نفر از قاطعان طریق را گرفته از درختان بلوط

کم برسر راه بود آویختند و اعیان احیاء که هیچ آفریده انکار قول ایشان نکرده‌اند روایت کرده‌اند که
درخت بلوط آن موضع یکسال بلوط بار می‌آورد و یکسال مازو والقصه رایات نصرت آیات
چون بکنار آب جغتو رسید حضرات عالیات سرایملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای مخدوم‌زادگان
با اولاد سعادتمند مثل امیرزاده الغ‌بیک و غیره بر رسم استقبال استعجال نمودند و بمقام سقیه شرف
دستبوس حاصل کرده زبان بدعا و تهنیت فتوحات ارجمند گشادند و بر رسم نثار و پیشکش قیام نمودند
و از آنجا کوچ کرده روان شدند و چون بییلاق آق زیارت محل نزول اردوی با عظمت گشت سادات و
قضات و علما و فضلاء ممالک عراق و آذربایجان که بموجب احکام شرف ملازمت مواطن خویش
مهاجرت نموده بودند رسیدند و شرف عنایت و عاطفت پوشیدن خلعت عز و کرامت پوشیدند
و مدت بیست روز در آن موضع توقف واقع شد هر روز تا وقت فراغ انشیلان مجلس همایون بوجود علما
و افاضل که از اطراف و اکناف عالم در اردوی عالی مجتمع شده بودند مشحون بود و اکثر اوقات
فرخنده آیات بتحقیق مسائل شرعی و تدقیق مباحث ملی مصروف و معروف و معمار این احوال امیر
زاده رستم باشارت علیه متوجه شیراز گشت و مقرر آن شد که حسن جاندار و حسن جاندار بعد از
رسیدن شاه زاده روی توجه بدرگاه فلک اقتدار نهند و در آن ایام که پادشاه سپهر احتشام
بفتح بلاد شام اشتغال میفرمود ایلدرم بایزید بحمایت سلطان احمد جلایر و قرایوسف ترکمان که از صولت
سپاه گردون احتشام گریخته پناه بدو برده بودند لشکر کشید و بانتقام تخریب سیواس ارزنجان را
محاصره نمود و با طهرتن جنگ کرده بر شهر مستولی گشت و در آن محاربه متعلقان طهرتن بدست
لشکران قرایوسف اسیر افتاد و ایلدرم بایزید بشفاعت سلطان احمد حکومت ارزنجان را بر قرار
مطهرتن ارزانی داشت اما زن و فرزند و تبار او را بر رسم نوا ببروسا فرستاد و چون دنیز مراجعت کرد و این معنی
بسمع همایون رسید بمزاج اشرف گران آمد و در آن ولا که موضع هشترودان نزول موکب فرخنده
رشک ... واقع گشت منهیان بعرض رسانیدند که ایلدرم بایزید متوجه ایجانیت
است از استماع این خبر آتش خشم جهانسوز زبانه معلان اثر کشید و برلیغ واجب الاذعان نفاذ
پیوست که امیرزاده شاهرخ بهمت عالی نهمت بدفع هجوم قیصر روم مقصود و مصروف گرداند
و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و دیگر امرا و بهادران و سرداران با لشکرهای جهان در رکاب
فلک جناب او در حرکت آیند و امیر مضراب و امیرزادگان و امرا و نویانان که بجانب گرجستان
رفته بودند و در منکول توقف نموده ارسال نمودند که بموکب امیرزاده شاهرخ پیوندند و شاهزاده
شاد الیه بموجب فرمان روان شده در پادشاه راه بر ملحق گشتند و چون بتوقف پیش شاهزاده
جوانبخت باونیک رسید شیخ علی خواهرزاده طهرتن از نزد او آمده عرض رسانید که قیصر روم از
کردار ناصواب خویش نادم و پشیمان شده و طهرتن را شفیع خویش ساخته است که حضرت
صاحب قران جرم پوشی و قلم عفو بر زلات او کشد و از سر جرایم و عصیان او در گذرد و پیمان بسته چون
مهم مصالحت باتمام رسد در باب سعی طهرتن کسان او را که بنوا برده باز فرستاد و طریق یکجهتی

و ارسال

و ارسال رسل و رسایل مفتوح دارد امیرزاده شاهرخ شیخ علی را در مصاحبت یکی از ملازمان خود بپایه
سریر خلافت مصیر فرستاد تا صورت حال بازنماید و خود در آن مقام توقف فرمود و اردوی کیهان پوی
از هشترود بر اوجان رفت در این اثنا محمد علیا و مادرآغا با دیگر خواتین و شاهزادگان مثل امیر
زاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد وقاص از ماوراءالنهر آمده بسعادت ملازمت استسعاد یافتند
و تنسوقات و پیلاکات بعز عرض رسانیدند و بعد از روزی چند حضرت صاحب قران سعادت قران بجانب
بجانب تبریز روان شده در راه براسم صید و طرد اشتغال فرمود و چون بمقصد رسید در دولتخانه
نزول کرده ابواب رافت و مرحمت بر روی متعلقان و رعایای آن دیار بگشاد و کافه برایا با احسان و امتنان
مؤید داد و در آن ولا خواجه علی سمنانی از هرات و خواجه سیف الدین توقعی از سبزوار بدرگاه عالم‌پناه رسیده
و عز بساط بوس دریافته پیشکشهای گرامی گذرانیدند و چون خواجه مسعود سمنانی در عقب ارکشته شده بود
جنانچه گذشت حضرت صاحب قرانی آن دو خواجه را بدیوان منصب فرمود و ایشان جمعی را اغوا نموده
تا علاء الاسلام تقریر کردند و خواجگان بود و لیک صورت قضیه را بمسامع علیه رسانیدند و فرمان
که بعد از تفتیش او را عزل کرده بند کنند بموجب فرمان عمل نمودند و خدمتش را بمحصلان سپردند و از بقایا
اموال و مطالبات خاصه و اتباع او مبلغی کرانمند بحصول موصول شد و او را نشد و محصل کار در عذاب میان
حق در کشیده بجوار حق پیوستند و چون آن زخم مردانه بود در دهمان روز سه روز بموجب فرمان معالجه
نمودند و بهتر شد و آن حضرت فرمود که سرداری لشکر آن باک نقلی بد و داشته باشد و در مهم مال
مدخل نکند و مقربان فرصت یافته دیگر و سخن ایشان طایفه از مباشران اموال دیوانی در بند افتادند
و از آن جمله یکی خواجه محمود شهاب بود و مهم او بعد از وجوهی که فرمود آورده بود در آن ولا بتسلیم
دولت سرای متوسط القیمه قطع کردند و خواجه اسماعیل خوافی بود در و لنگرانداز و در مذلت و اهانت
عنف دکشاده از همه کس چیزی میطلبید و مبلغی که میگرفت از خرج محصلان فاضل نمی‌آمد و رایت
نصرت آیات از تبریز نهضت نموده در اثنای راه خواجه اسماعیل بعد از تعذیب و شکنجه بسیار بمقتضی
فرمان بر سر دار و بازار برکشیدند و لشکر فیروزی اثر از آب ارس گذشته نخجوان مضرب خیام ظفر
انتسام گشت و حضرت صاحب قران با طایفه از خواص و مقربان بتفرج قلعه آلنجق که در آن نزدیکی
فتح شده بود تجشم فرموده و قلعه و قلاع آنرا ملاحظه کرده بمعسکر ظفر قرین معاودت نمود
و در این ولا طهرتن از جانب ارزنجان رسیده بسعادت بساط بوس فایز گشت و زبان نیاز و عبودیت
بیان واضح ایلدرم بایزید را بعرض رسانید و بتلاطم تقریر دلپذیر آتش خشم آنحضرت را منطفی
گردانید ذکر فرستادن حضرت صاحب قران بجانب والی گرجستان ملک گرگین و قشلاق نمودن
آنحضرت در قراباغ و وصول امیرزاده محمد سلطان از سمرقند حضرت سعادت قرین از نخجوان رسولی
نزد والی گرجستان فرستاده جزیه و خراج طلب داشت و در آن محل امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده
ابابکر و امیر جهانشاه و خواجه آیتوغان و دیگر امیران و امرا که بموجب فرمان شهریار مظفر لوا از حوالی
منکول روان شده و برادر امیرزاده شاهرخ پیوسته بودند باردوی همایون رسیده دولت زمین بوس دریافتند

اظهار و استظهار ساختند و رایت نصرت نشان از جلگاه نخجوان در حرکت آمده و قطع منازل کرده ساحت
وصول بر کوکچه تنگیز انداخته در آنجا داعیه صید و شکار از خاطر خطیر سر برزد و بعد از تنظیم اسباب
آن جیبان کوفتن و نخچیر انداختند کوثر کاو زمین از حمل آن زخم گرفت و چون از آن امر فراغت یافته
فرود آمدند شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر با امراء ملازم که برحسب حکم مراجعت نموده بودند بدرگاه
عالمپناه آمدند و رایت نصرت شعار از آنجا روان شده چون صحرای شمکور محل نزول سپاه منصور گشت
ایدکو پسر غیاث الدین برلاس از کرمان رسید پیشکشهای لایق محل عرض رسانیدند و در آن مکان ایلچی
بگرجستان رفته بود باز آمد و ملک گرگین برادر خود را با اموال و تحف بگران فرستاده و ساو خراج
و جزیه و باج را ملتزم شده و بوسیله امراء باشکوه و تمکین بپایه سریر اعلی حاضر گشته و روی مسکنت
بزمین نهاده برادا پیغام ملک مشارالیه قیام نموده بعرض رسانید که با آنکه ما از جمله کمترین بندگان
آستان سلطنت آشیانیم و از جرات و جسارت خود نادم و پشیمان اگر مراحم خسروانه نقوش زلات
و عثرات ما را که از سر جهل و نادانی صدور یافته بآب عفو و اغماض محو کند بعد از این در وظایف
خدمتکاری و فرمان برداری بجان ایستادگی نماییم و جزیه و خراج بموجب دلخواه سال بسال تسلیم
کاشتگان دیوان اعلی کنیم و از لشکر آنچه مقرر شود در وقتی که اشارت علیه نافذ گردد حاضر گردانیم
عاطفت پادشاهانه در اعزاز آمده معذرت ملک گرگین بپذیرفت و از سر جرایم او درگذشت و برادرش
را نوازش فرموده خلعت خاص پوشانید و مقضی المرام بجانب گرجستان بازگردانید و در وقت
انصراف با او خطاب فرمود که برادر خود را بگوی که ترا بجان امان داد و ملک از عنف از این دیار برنیامد
مشروط بآنکه دیگر کرد آنرا اهل اسلام نکردی بلکه تعظیم و احترام ایشان واجب شماری و در تربیت
احوال فرق ناجیه از خود تقصیر و اهمال روا نداری هذا ما عهدنا الیک و بهنگام طلب لشکرها
مرتب ساخته بعسکر نصرت انجام و العهدة فی هذه الدار علیک و رای صواب اندیش نمود خواجه
آیتوغا را به سمرقند فرستاد تا بادیگر امرا که ملازم امیرزاده عمر بودند با تفاق در تمشیت امور آن مملکت
جد و اجتهاد نمایند و بعد از چند روز موضع قراولنو محل نزول سپاه جهانگیر شجاعت پیشه گشت
و از آنجا منهیان بعرض رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان که امیر حاجی سیف الدین را ملازم رکاب
ظفرمآب حق رکی داشته بمقتضی فرمان از سمرقند بیرون آمده چون به نیشابور رسید امیر مشارالیه
بواسطه عارضه چند روز بجوار رحمت ملک غفور پیوست حضرت صاحب قرانی بنابر سوابق
خدمت او بعنایت متالم و متاثر شد و زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده دست در دامن تحمل
و اصطبار زد بیگاه که در حوالی قراولنو بر واقع شد توقف اردوی کیهان پوی در حرکت آمده
متوجه قشلاق قراباغ شد و چون آن سرزمین محل نزول سرادق جلال گشت از برای شهریاد کامکار
اولاد و احفاد عالیمقدار او از نی و دیارها ترتیب دادند و در اندرون آن خیمه و خرگاه با اوج ثریا قبه
جونا برافراشتند و چون منزه جنان بود که در آن قراباغ بهادر رایت نصرت شعار فرمان ده یاسغفات
متوجه دشت قچاق شود شاهزادگان و امرا و لشکریان روی بجانب در بند جنبها در بند و در آن ولا

عاطفت

عاطفت پادشاهانه ثمامت چیلت را او کلکا داد و متعاقب این حال از طرف دشت الجبان رسیدند
و بوسیله نویانان و مقربان بشرف زمین بوس مستسعد شدند و زانو زده از زبان خان خویش
جواهر ثنا و محمدت نثار کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نموده کلمات دلپذیر بر درپایه سریر خسرو کشور
گیر در حیز تقریر آوردند و بدین سبب شعله خشم جهانسوز که حرارت آن بمقعد فلک قمر رسیده بود
تسکین پذیرفت و در تضاعیف این احوال مبشران بمسامع علیه رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان با لشکر
بیکران و سان و هیبت بی پایان که بمقتضی برلیغ واجب الاذعان از سمرقند بیرون آمده و متوجه شده
منازل قطع کرده باق نام رسیده است مجموع شاهزادگان و امرا مثل امیرزاده پیرانشاه و امیرزاده
شاهرخ و دیگر قوادی سپهر سلطنت و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و سایر
اشراف و نویانان بعزم استقبال استعجال نمودند و از جرادس گذشته عهد ملاقات تازه کردند
و باتفاق عنان توجه باردوی اعلی منعطف گردانیدند و چون بشرف بساط بوس سرافراز گشتند شاه
زاده مشارالیه وظایف الجاستی بجای آورده حضرت صاحب قران اردوی عاطفت او را در آغوش
گرفت و شاهزاده بعد از آن زانو زده پیلاکهای قدیم المثال بموقف عرض رسانید و امراکه در رکاب
شاه زاده بودند مثل امیر شمس الدین عباس و غیره به تقبیل ساحت کریاس کرده و زانو اساس مبادرت
نموده پیشکشهای لایق گذرانیدند و چند روز در داد و دعا عظیم طویهای بزرگ واقع شد و حضرت
صاحب قران در پایتخت امیرزاده محمد سلطان را غریق بحر احسان و انعام گردانید
سرش را بپادشاه تاج زر عمان کرده کاهش نیذیرین کمی و از جمله چیزها که بدو بخشید زر تفوقناسب
تازی نقره خنک بود که مجموع باز بهای زر و بعد از طی بساط جشن و سور و طوی و سرو رصیت شان
خاقان منصور سایه التفات بتنظیم امور مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر را که امیرزاده محمد
سلطان بنابر جریمه که از وی صادر شده بود چنانچه سبق ذکر یافت بند کرده همراه داشت در این
بعرض رسانید و چوب یاسا فی زده بند از پای او برداشتند مولانا کمال الدین عبدالرزاق رحمة الله بهتاته
تاریخ خویش بخط خود نوشته که در ظفرنامه میگوید که در دیوان بزرگ او را بعرض رسانید چوب
یاسا فی زدند و این سخن غریب جهت رفتن او بجانب مغولستان موافق مزاج حضرت بود و بانجی گری
او محقق نشد و حضرت هیچ یک از فرزندان را با وجود جرایم چوب یاسا فی نفرمود تمام شد کلام
مولانا کمال الدین عبدالرزاق را فقیر حروف گوید که از همه عجیب تر آنکه مولانا مرحوم نیز بجهت ساختن
مورخان در تاریخ خویش ثبت فرموده اند که حضرت صاحب قران امیرزاده سلطان حسین را که از
جمله قلبشان تیغ عصمت سلطان بخت بیگم متولد شده بود بنابر تخلفی که از وی در ولایت شام
صدور یافت چوب یاسا فی زدند و ایضا معجب میرسته که امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ را
بواسطه جریمه که از وی صادر گشت بموجب فرمان چوب یاسا فی زدند چنانچه در این اوراق ثبت
افتاد **ذکر ایلغار فرستادن فرمان ده مشار فی ذی حجه سنه اربع و ثمانمائه باطراف
وجوانب** قبل از این سمت گزارش یافت که سلطان احمد جلایر از بیم عساکر گردون ماثر بغداد

ما کماشته و کرهان شن پناه بر ایلدرم بایزید بوده و دمآت و کلا که آوازه توجه رایات فتح آیات
بجانب دیار روم در میان مردم انتشار یافت و سلطان احمد و رحالی قیصر بر خاطر بوز ارق قیصر نهاده متوجه
عراق عرب شد و از راه قلعة الروم مرهبت آمد و از آنجا ببغداد رفت و با انکه بغداد بالکل خراب و ویران
شده بود بعمارت آن مشغول گشت وجمعی که مانند بنات النعش پراکنده شده بودند با او جمع بودند در
خدمت او چون ثریا مجتمع گشتند وچون صورت این حادثه معروض رای صواب نمای گشت مصلحت ملکی
باعث بر آن شد که قبل از انکه مخالفان تمکن ورونق بهم رسد فکری در دفع ایشان کرده شود که بکلی
مستاصل کردند و بعد از تقدیم مشورت آرا بر آن قرار گرفت که جهار فوج از سپاه نصرت نشان هر یک
با امیری روان شوند مفصل این مجمل انکه امیرزاده پیر محمد امیرزاده عمرشیخ وامیر جهانشاه و جهانملک
ملکت و پیر علی تاز و دیگر بهادران سرباز بود ش لرستان وخوزستان و واسط مامور شدند و امیرزاده
ابابکر و امیر جهانشاه با جمعی از امرا و طایفه از لشکر ظفر پناه نامزد دارالسلام بغداد شدند و تعیین رفت
که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و دیگر وجوه و اعیان با جنود فوج از لشکر فیروزی
اثر عزیمت تسخیر ولایات عراق عرب نمایند و امیر سندق با جمعی از ارباب شجاعت و جلادت بعزم
تاخت حویزه و قلع و قمع مفسدان اکراد که در حین مراجعت لشکر عالمگیر از بغداد دست جسارت بدزدی
و راهزنی که موجب خسارت و جنایت بر آورده بودند کمر بستند و در آن باب بقدر میسور شیوه
جد و اجتهاد مرعی داشتند و با انکه قلب شتا بود و هنگام هجوم لشکر سرما شاه نادکان و منسیان با امتثال
فرمان مبادرت نموده هر گروهی براه خود روان شدند و در نواحی دربند تاشی خاتون که اکراد بدنهاد
بنابر کثرت برف و شدت برد از کوهها فرود آمده در صحرا نشسته بودند ناگاه سپاه ظفر پناه بر ایشان
رسیده گروهی انبوه بقتل رسانیدند و فوجی از آن بی باکان روی بکوه نهادند تا از آن فرقه خونخوار
جان بکنار کشند از کثرت ثلج و سورت برودت آن صورت دست نداد لاجرم مراجعت نموده فریاد
الامان بر آوردند و چون اهالی و انقیاد آنجماعت حکم اباء باس داشت زیادت فایده بر آن مترتب نشد
بلکه اثر اعمال ناپسندیده ایشان بر صفحات روزگار آن قوم ناپاک نابکار پدید آمد مجموع طعمه تیغ
بیدریغ گشتند و بعد از انکه امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه روی توجه ببغداد نهادند راهها بر جانان
مضبوط ساختند که مرغ وهم بلند پرواز را از نشیب و فراز آن مجال جولان نبود و نشان لطفی نمود، ناگاه
بآنجا رسیدند سلطان بمرتبه غافل بود که از غایت اضطراب با پیرهنی بجانب دیگر دست و پا در کشتی استعانت
از شط بگذشت و از آن طرف آب پیش سلطان طاهر و منوچهر قلیل از نوکران بر اسبان بادپیمای سوار شده
راه حله پیش گرفتند و مردم البغداد آن شب در بغداد توقف نموده روز دیگر چون معلوم ایشان شد
که سلطان احمد بکدام جانب رفته است امیر جهانشاه بر تکامیشی پای در رکاب آورده تا حله عنان باز
نکشید و بنابر انکه سلطان جسر ویران ساخته بود و بجزیره خالد و سالات رفته امیر شاه الیه سه آنجا
توقف نمود و سرعت را برادر وی اعلی وزیر شاد، صورت حال را معروض رای صواب نمای پادشاه
جهانگشای گردانید و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان از راه چچال رفته و در مندلی

دست

دست بغارت و تاراج بر آورده اهالی آن نواحی و حوالی را پایمال کردند و امیر جلی قلندر که از قبل
سلطان احمد والی آنجا بود گریخته و از شط عبور نموده ایل و الوس آن حدود جمع آورده و آب را پناه
ساخته پای جلادت فشرد و امیرزاده خلیل سلطان اشارت کرد که پاینده سلطان پیر جهانگیر برلاس
با پانصد مرد بهادر بطرف بالای آب رفته از شط بشناه عبور نمایند و از قفاء مخالفان در آیند و تیغ
شریعت در برابر ایشان بایستاد و چون پاینده سلطان از شط گذشته پس پیش معاندان فرو گرفت
و لشکری که در مقابل ایشان ایستاده بودند خود را بر آب زده گذشتند و به تیغ آتشبار خرمن ثبات
جمعیت آنجماعت را بسوختند و مراسم غارت و اسیر بتقدیم رسانیدند امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه
در دو بیناد دماوان و رونکار را احشام سالکی و عملی بر آورده همه را غارت و تاراج کرده و امیرزاده رستم
که از شیراز بعزم قشلاق متوجه ششتر شده بود بآنجا آمده برحسب فرمان با ایشان ملحق شد و از آنجا
باتفاق عزیمت عباده و واسط نمودند و به کوبران دجله گذشتند و در معسکر بزیارت سلطان
سیدی احمد کبیر قدس سره رفته استمداد همت نمودند و از آنجا بیرون آمده و در راه قطع کرده
اعراب عباده را بتاختند و الحبه بسیار گرفتند و از آنجا مراجعت کرده بر ششتر آمدند و امیرزاده رستم
از ششتر متوجه شیراز گشت و شاه نادکان و امرا آن زمستان در عراق توقف نمودند و از ان ولایت
غنیمت فراوان در تحت تصرف ایشان آمد و در اول بهار برحسب پلیغ حضرت ... گردون اقتدار متوجه
درگاه کیهان پناه شدند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه بر همین نیت در حرکت آمدند و قریب
بجبل حمرین که در دوازده فرسخی بغداد واقع است بیکدیگر رسیدند و باتفاق روی توجه برادر دولت
مابون آوردند **ذکر آمدن ایلچیان ایلدرم بایزید و قیصر روم و عنان عزیمت لشکر کشیدن حضرت صاحب قران
بآن کشور** در آن اوان که حضرت صاحب قران ممالک ستان در قراباغ اران بود فرستادگان
ایلدرم بایزید بدرگاه عالم پناه آمدند و بتقبیل ساحت بارگاه فلک اشتباه سرافراز شده سخنان ایلدرم
عرضه داشتند تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنست که چون قرا یوسف ترکمان از دیار دولت مملکت
سلطان دست تعدی بر آورده و پای جسارت پیش نهاده بر حرکات مبادرت نمود که دفع آن بر ذمت
همت پادشاهانه واجب و لازم بود همیشه حضرت پادشاه عدو بند قلعه کشای رای صواب نمای بر دفع
فتنه وصون و اطفاء شرار مقصود و مصروف میداشت و چون رایات فتح انجام بجانب
عراق عرب و دیار شام در حرکت آمد قرا یوسف از بیم لشکر ظفر اثر مضطرب و متحیر و با سعت مطرود روم
گریخت چنانچه شمه از آن رقم زده کلک بیان گشت و قیصر روم ... با آمدن این معنی بسمع
حضرت صاحب قران رسید و از این جهت بتجدید داعیه لشکر کشیدن بجانب روم از خاطر
انور آنحضرت سر بر زد و چون این معنی در اطراف و اقطار اشتهار یافت توهمی عظیم بر ضمیر قیصر
مستولی گشت و اهالی آن دیار نیز در قلق و اضطراب افتادند سادات و مشایخ و علما و فضلای مملکت
روم نزد ایلدرم بایزید رفته شمه از جهان گیری و کشورکشایی حضرت صاحب قران بیان کردند
و گفتند که این همه دولت و عظمت که ملازمان آنحضرت را روی نموده از تیز قدرت ... بیشتر ... مثال

این امور بی تایید و نصرت خالق حی و شر میسر نمیشود و با چنین سعادتمندی مخالفت ورزیدن از
طریق صواب دور می نماید اکنون صلاح در صلح است و مصلحت در قبول نصح ایلدرم بایزید را این سخن
مطبوع و مقبول افتاد و خود نیز خایف و هراسان بود انگاه یکی از قضاة ممالک خود را با امیری
سخندان چرب زبان و نامه مشتمل بر اظهار الفت و یگانگی و مباعدت از وحشت و بیگانگی و منبی
از محبت و وداد و مبنی بر اطاعت و انقیاد فرستاد و ایشان در قراباغ اران بپایه سریر خسرو
صاحب قران رسیدند و مکتوب را بوسیله شاه نادکان و منهیان بعرض همایون رسانیدند و بر
ادا، سفارت زبانی نیز که محتوی بر تملق و استکانت بود قیام نمودند و حضرت صاحب قران دین
دار در جواب ایلچیان سخن گزار فرمود که چون والی شما پیوسته بغزا، فرنگ و ادا، فریضه جهاد
از سر جد و اجتهاد قیام مینماید ما بالطبع مایل نیستیم که لشکر بدین دیار کشیم چه این معنی مفضی بخرابی
مملکت مسلمانان و شماتت بی دینان میشود لیکن قرا یوسف ترکمان که بدعت او و جماعت اشرار که متابعت
او میورزند و بقطع طریق و نهب و سایر حرکات ذمیمه مشغول میشوند در وسط مساکن و مواطن
اخیار و ابرار واقع شده و آن مفسد که همیشه ضرر او باهل اسلام میرسید اکنون از بیم تیغ خون ریز جهان
ستوده ما گریخته است و بآنطرف رفته و والی شما او را جای داده حمایت و رعایت میکند و این معنی
بغایت مستبعد و این صورت بسیار مستنکر است حالا چشم داشت و متوقع جنابت که حاکم شما
یکی از سه کار بکند یا نخست انکه شمشیر ما بر وی حکم ساخته قضیه او را بفیصل رساند یا انکه او را بند
کرده نزد ما فرستند یا بعد از پرسش و ثبوت گناه بسزا و جزا خویش رسد یا او را از مملکت خود
بیرون کند تا سلسله نزاع و مخالفت انقطاع یابد و مبانی مودت و محبت و دوستی استحکام پذیرد و ما
بعد از آن در غزا، کفار بشرط مساعدت و معاضدت بجای آوریم و طریق موافقت و معاونت
سلوک داریم ایلچیان روم بزبان خضوع و مسکنت گفتند که چون پادشاه ما در مقام مطاوعت و متابعت
آمده و از مخالفتی که سابقا صادر شده پشیمانست بعد ازین بمیوه رضای ملازمان خاقان منصور
خواهد کوشید و آنچه خاطر خواه بندگان شهریار دین پناه باشد از سر اخلاص بجای خواهد آورد و در باقی
سیکل شکاران خاطر حضرت صاحب قران که مطرح ... رسیدن بود ... و بر امضای این
عزیمت پای خجسته در رکاب نصرت انتساب آورده سوار شد و از آب ارس گذشته لشکر منصور
بیل انگیز شکار تمام عرصه آق ... و صحاری و جبال آن دیار را احاطه نموده و بعد از آنکه
بهم رسیدند چندان شکاری جمع شد که چون شاه نادکان و ایلچیان روم بموجب فرمان از صید افکندن
فارغ شدند و عامه لشکر منصور در آن امر گشتند هر یکنفر از ایشان پنج شش سر صید خود گرفته میبردند
و چون مهم شکار با تمام انجامید صاحب قران کامکار برادر وی همایون مراجعت نمود و بعد از چند روز
برحسب اشارت علیه طوی پادشاهانه ترتیب دادند و فرستادگان روم در آن طوی بخلعتهای
نفیس و کلاه و کمر سرافراز شدند و آنحضرت با ایشان گفت که ما این زمستان درین مکان توقف
خواهیم کرد و در اول بهار در حفظ و تایید کردگار از آنجا روان شده بعد و روم می آییم و انتظار

وصول رسول والی شما میکشیم اگر از آنجانب جواب مرغوب رسید فهو المطلوب و الا بر جنیم ناحق دیر
هنگام جنگ که باشد چو صبح و که باشد چو سنگ و ایشان ایلچیان ... مامور گشت که با جمعی ازیم
رسالت همراه ایلچیان روم نزد ایلدرم بایزید روند و حضرت صاحب قران مکتوبی مصحوب ایشان
بقیصر فرستاد مضمون انکه اگر سخنان ایلچیان که بار رسانیدند مطابق واقع است باید که آنچه در باب
قرا یوسف گفته ایم بتقدیم رساند و یکی از امرای بزرگ خود را بفرستد تا در انجانب اساس پیمان
ایمان استحکام کرده اند و ابواب رسل و رسایل مفتوح شده غبار خلاف که سطوع یافته فرونشسته و
مسلمانان برفاهیت و آسایش روزگار گذرانند. و بعد از مراجعت ایلچیان روم حضرت صاحب قران
در یایلاق بحیره بغری عظیم که منطمس شده بود و نظر کیمیا اثر آنحضرت در شکارگاه بر آن افتاده فرمان
تواچیان آن از امرا و لشکریان قسمت کردند و قریب بیکماه جوی که طول آن ده فرسخ بود بلکه بیشتر
کنده شد و از آب این جوی بسی قری و طواحین و باغات و بساتین معمور گشت و آن نهر ببغرلاس موسوم
آمد **ذکر نهضت صاحب قران ... و اهبت ... و سپاه نامحصور از قراباغ اران بصحاری
شکوه،** شهریار خجسته قدوم در توجه بجانب روم بنابر انکه ایلدرم بایزید بغزای جهاد قیام مینمود
مینمود وچون از خدمتش حرکاتی صادر میشد که موافق مزاج همایون نبود همت پادشاهانه رخصت
آن نمیداد که هیچکس از لشکر ظفر مآل متعرض مال و رعایا گردد وچون روم مملکتی وسیع و پهناورست و والی آنجا
ایلدرم بایزید لشکری فراوان داشت که مجموع مستعد رزم و پیکار بودند و در آن اوان از السنه و افواه
مسموع میشد که شوکت و عظمت او بمرتبه است که دوازده هزار سوار بانواع در سپاه نصرت شعار
از سه سال باز ایوار و شبگیر کرده از آنجانب بتاختن والیغار روزگار گذرانیده بودند
و اسبان لاغر شده بنابراین قضایا امرا و نویان و امرای روم را صواب نمی شمردند و چون شمس الدین المالکی
بواسطه زیرکی و فصاحت لسان در پایه سریر اعلی مجال الکلام و بیان داشت ایشان او را بر آن داشتند که
هنگام فرصت معروض همایون رساند که امرا میگویند که در باب توجه بجانب روم فکری صواب میباید کرد
که علی التامل واندیشیده است و آن سخن را بحکم علیه بجزم موکد گردانید و عرضه داد که بنجان برآمدند که
اسباب لشکر چنانکه باید آماده و مهیا نیست ... خواهد رسید و چون شمس الدین مذکور حدیث مصلحت
اندیشان را بسمع حضرت صاحب قران رسانید و آن کلام را بگفتار ارباب احکام مذیل ساخت شهریار
سخندان دقیقه شناس پرسید که آنچه از امرا نقل کردی مسلم داشتیم . اما قضیه اوضاع فلکی را از کجا دانستی
و از که شنیدی شمس الدین المالکی در جواب عرض کرد تحقیق الحال جلال الاسلام را نمود و عرضه داشت
که ما این یورش را بخلاف رای امرا و منجمان اختیار میکنیم امید بعون عنایت الهی و قوت دولت روز افزون
پادشاهی انکه ایلدرم بایزید اسیر و دستگیر شده ولایت روم ضمیمه ممالک محروسه گردد که تکبر و نخوت
او با فراط منتهی شده هنگام زوال حکومت و سلطنت اوست حضرت صاحب قران گیتی کشای جهت دفع
دغدغه نوینان و امرا مولانا عبدالله لسان که معرفت آسا ملازم رکاب همایون بود طلب داشت و از اوضاع
فلکی و مشکلات سماوی استفسار فرمود و مبالغه نمود که آنچه از دلایل معلوم تو شده باشد بی مداهنه باز نمای

ودر مخزن کتب ودر موز بکشای مولانا عبدالله گفت که در تقویم امسال که بعرض رسید احکام ثبت افتاده است
طالع حضرت صاحب قران در غایت قوت و اختران مخالفان در نهایت ضعف و بحسب اتفاق در آن اوقات
ذوذوابه در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه از هنگام شام تا وقت غروب شفق از طرف مغرب مرئی میشد و
سیاره چند روز متعاقب از ظهور صبح از طرف مشرق پدید می آمد و مولانا مشار الیه نسخه از مؤلفات محیی الدین
مغربی بمجلس همایون آورد و در آن نسخه مثبت بود که چون ذوذوابه در برج حمل ظاهر گردد سپاهی از جانب
مشرق بر پادشاه روم استیلا یابد و پادشاه روم را از ایشان نکبت رسد راقم حروف گوید که در زمانی که
کسوف کلی در حد مشتری واقع شد و ظلمتی عظیم ظاهر گشته ستاره ها رخ می نمودند و مجاز هراس جمیع الآفات
متشنه بود بنده را قم چنانکه از آنجهت تفرقه و تشویش بی نهایت در اکثر بلاد عالم ظاهر خواهد شد بنوع
کثرت احکام محیی الدین مغربی باعث اطمینان خاطر بعضی از ارباب اختیار دیبا ساخته و در آنجا بنظر
رسید که چون آفتاب در حد مشتری بگیرد و آن کوکب سعد بر موضع کسوف مستولی باشد امید وارثی فتح
واردات از حکم نزدیکی روی نماید غرض از ایراد این کلمات آنکه برای علم نجوم نقلی که در ظفرنامه و غیره آن
مذکورات و در این اوراق نیز مسطور احکام ذوذوابه را این کمینه بنظر احتیاط در آورده موافق قول
ارباب تواریخ یافت که از مولانا عبدالله روایت کرده القصه صاحب قران سعادت قرین عزم یورش
روم جزم کرده در سیزدهم رجب سنه اربع وثمانمائه از یورت قشلاق روان شد و سوم در قراباغ بسیرم
نادی نزول فرموده در آن نواحی چند روزی رحل اقامت انداخت تا فصل شتا بنهایت انجامید و جرم
انجم از خانهٔ مشتری بیرون آمده مقام بهرام را که بیت الشرف اوست بوجود حق در مشرف ساخت
و از آنجا در حرکت آمده بجانب صحرای شکور رایت منصور برافراخت و امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان
از آب کر عبور نموده کنار کنار آب روان شد و حضرت صاحب قران فلک قدر مولانا عبدالله صدر را
از برای معتمد اصفهان و ضبط اموال آنجا فرستاد و همچنین مولانا قطب الدین قرمی را که در سلک صدور
انتظام داشت جهت تنسیق امور دیوانی شیراز ارسال نمود و رایات نصرت آیات از گنجه و بردع گذشته
صحرای شکور را نزول اردوی عالی عزت قرای عشرت جای بهرام گور گشت و حدیان چند روز که تمامت
ملک داران حوالی و نواحی در عر صد تلف آمد فرمان فرمای باستحقاق عالم الذا تا ذن شد وچون کنار
آب بند که سرحد گرجستان است معسکر همایون بظفر سکر گشت در بیست و چهارم رمضان سنه اربع وثمانمائه
بامر سبحانه و تعالی از بحر موهبت خویش دری گرانمایه بامیرزاده شاه رخ ارزانی داشت یعنی امیرزاده
محمد جوکی بطالع سرطان از گهرشاد آغا تولد نمود و این خبر بمسمع خجستهٔ حضرت صاحب قران رسیده مادهٔ
فرح و سرور بسبب تضاعف پذیرفت و امیرزاده محمد سلطان که از آن طرف آب کر در حرکت آمده بود جماعت
لکزیان البوز را تاخته بتمشیت کوچ کاری ایشان ساخته باغنایم بحساب در این محل باردوی ظفر انتساب
پیوست و چون شهریار مؤید مظفر از آن موضع سبز کوچ فرمود حضرات اعنی سرای ملک خانم و دیگر
خواتین و آغایان و شهزادگان مثل امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده جهانگیر
امیرزاده اعجل و امیرزاده بایسنغر و امیرزاده سیورغتمش و سایر اولاد و احفاد کرامی بموجب فرموده باز

کشند

کشند و آدینه برادر پنجشنبه قتلغ بلادمت آنجماعت مقرر شد و جمله بر تبریز رسیدند و به مقتضی فرمان
بقیهٔ فصل تابستان در آنجا گذرانیدند و در اوایل پاییز متوجه سلطانیه شدند و به مقصد رسیده رخت
دیگرون مقصود حار کردند وچون حوالی منکول محل نزول لشکر ظفر اعتضاد و جای نماد و نزول گشت حضرت
صاحب قرانی بار دیگر ایلچی نزد قیصر فرستاد و خلاصهٔ پیغام آنکه هرچند لشکر نصرت شعار در روی توجه
بدین دیار نهاده اند اما قول التماسات که سابقا اعلام کرده ایم اگر بیچن ماعمل نمایی و قلعهٔ کماخ را که عبث
داخل این ممالک بوده به گماشتگان ما باز گذاری مملکت روم بتو مسلم ماند تا در آن مرز و بوم از سر فراغ
بال بغزا کافران حرام مآل اشتغال فرمایی و ما بعد ما مکان معاونت و مساعدت تو تقدیم رسانیم
تا در ثواب جهاد با تو شریک باشیم و در حین ارسال رسول خبر آمد که قرایوسف از قیصر روی گردان شده
جریده از روم بیرون رفت آنحضرت با ایلچی گفت که ایلدرم بایزید را بگوی که متعلقان او را نزد ما فرستد
تا قواعد دوستی مؤکد گردد **ذکر فتح قلعهٔ ترتوم و حصار کماخ و تخریب عمارات قلعهٔ تخشین و رسیدن ایلچیان**
**قیصر بعسکر پادشاه بحر و بر** در آن اوان که حضرت صاحب قران در صحرای منکول بود منهیان بسمع همایون
رسانیدند که در این نواحی قلعه ایست محکم و استوار موسوم بقلعهٔ ترتوم و قریب بدویست نفر گرجیان
بی دین بآن موضع در پناه برده اند و متعرض آینده و رونده میشوند و اهل اسلام از ایشان متضرر میگردند
و در آن هنگام حاکم ایشان نطعنا شخصی را گرجی بیک نام نایب خود گذاشته غیبت اختیار نموده بود و
چون این خبر بسمع اشرف اعلی رسید یرلیغ واجب الاتباع صدور یافت که امیر شیخ نورالدین امیرشاه ملک
و موسی توبوغا و دیگر شیران بیشهٔ وغا شمشیر کین از نیام کشیده روی انتقام بآن صوب آورده سند و
ایشان بموجب فرموده عمل نموده روان شدند و قبل از وصول خویش ایلچی فرستاده بمقتضی انذار من انذر
پیغام دادند اگر مال و جزیه قبول کنید در امان باشید والا آمادهٔ سخط و غضب ما باشید گرجیان به
استحکام حصار مغرور شده جوابی نه بر وفق صواب دادند و از اطاعت و انقیاد سرباز زده تهیهٔ
اسباب قتال و جدال اشتغال نمودند و چون مجاهدان دین و سپهداران عرصهٔ یقین بآنجا رسیده بدم
و پیکار و محاصرهٔ حصار مشغول شدند گرجیان شقاوت فرجام مدت پنج روز در مقام منع و معارضه
سپاه اسلام حرکة المذبوحی کردند و در روز ششم چهرهٔ مقصود روی نموده قلعه مفتوح گشت و سپاه
بهرام انتقام مجموع آن گرجیان بدکیش را بدوزخ فرستاده حصار را با زمین یکسان ساختند جناب
انعمارات آثاری نگذاشتند و بعد از فتح و تخریب قلعهٔ طغای که حاکم آنموضع بود توجه بدرگاه عالم
شتافته مراسم خدمتکاری بجا آورده گذشت وچون رایت نصرت نشان بقلعهٔ اونیک رسید چند روز
در آن حدود توقف واقع شده و در ماه رمضان آمدن ایلچیان شهریار خجسته فر روم ملجاء معین منقضی
جزیه از روم بیامد و این معنی موجب ملال خاطر خطیر حضرت صاحب قران بهمال شده بزبان مبارک گذرانید
یافت که نزاد و بنیاد اعتباری عظیم دارد و هرچند ما با ایلدرم بایزید بنوعی عرفی و مدارا تحمل میکنیم
و قتی ترکمانی او را مینگرانند که از در موافقت و مصالحت در آید و هرچند ما میخواهیم که لشکر بجانب روم
کشیم و عبادان دیار که ثغر دار اسلام است متعرض رسانیم او بحرکات اقدام مینماید که بعضی همت پادشاهانه

واجب و لازم میشد که متوجه جانب او شوم و جزای خود را بی وسیله کاری او را در کنارش نهیم و
از آنجمله ایلچیان را با نگاه داشته باز نمیفرستند و در این اثنا مهد علی تومان آغا و سعد وقاص برادر امیرزاده
محمد سلطان از سلطانیه باز گردانیدند و چون هوای ارزن و مران خیام موکب اعلی جهان پیمای غالیه سای گشت شاه
زادگان و نوئینان که در زمستان از قراباغ اران باطراف و اقطار مملکت رفته بودند دشمنان را مقهور
ساخته و ایل و احشام را تاخته با غنایم و اموال باز گشتند و از الدزانی و اونیک گذشته در این محل بموکب
همایون پیوستند و در اثنای این اوقات داعیهٔ تسخیر قلعهٔ کماخ از خاطر خطیر حضرت جهانگیر سر بر زد و آن
حصاریست باستحکام و استواری موصوف و معروف بر روی سنگ پارهٔ بلند واقع شده و پیرامن آن به
باغات و بساتین که مشتملست بر انواع گلها و ریاحین آراسته و در دامن آن رود فرات که چشمهٔ آب
حیات جریان یافته و از بدایع صنایع آفریدگار آنکه هر سال موسم بهار مستعار طیور بجثهٔ عصفور در آن
دیار سه روز پیوسته فرو می آیند و مردم آنها را گرفته و نمک سود کرده در اوانی و ظروف ذخیره میسازند
و هرچه در آن سه روز بنگیرند پالش بر ارک شده میبرد القصه چون توجه التفات حضرت صاحب قران به
بر فتح قلعهٔ کماخ افتاد امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس نمود که آن امر معوض بدو گردد و التماس
شاهزادهٔ جوانبخت بانجاح مقرون گشته آنجناب با امرا و تومان و قوشون و سپاهی که از او را فاضل تجاوز افزون
و آلات محاصره و حیل حصار و ادوات روز رزم و پیکار بدان ارتقا در آنجانب توجه نمود و چون حضرت
صاحب قران گیتی ستان بارزنجان رسید امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان و دیگر شاهزادگان و
امرا و نوئینان را با فوجی از سپاه جلادت شعار در عقب شاهزادهٔ عالمیان فرستاد و ایشان چون به
امیرزاده محمد سلطان پیوستند باطراف و جوانب قلعه محیط گشته بمحاصره اشتغال نمودند و سپاه نصرت
مآب همت بر فتح حصار گماشته آتیان قلعه باز گرفتند و نردبانها از ریسمان ترتیب داده طایفهٔ از
مردم کرت در ظلمت لیل بجرها بالا رفتند و خرطنابها در آن بالا استوار ساختند و امیرزاده محمد سلطان
اسامی جمعی از بهادران قلمی کرده مقرر فرمود که بآن نردبانها بالا روند و مردان روزگار در آن شب تا
بامداد شهریار دولت با عمل نمودند و اهالی حصار از توجه دلاوران جرار دست از سر اضطرار دست
بمدافعه بر آوردند و سنگهای گران پران کرده در مقام ممانعت آمدند و در آن شب بر بیم و هراس محل شیر
عم زادهٔ امیر عباس را جیعه نفر دیگر خطا شده از بالا در افتادند و کوه جهان تسلیم صرف قضا و قدر نمودند
دیگر روز سپاه دشمن سوز جنگ سلطانی در ساختند و از جهت آن واقعه و غبار معرکه رخسار آفتاب زرد
و فضا و هوا لاجورد گشت امیرزاده محمد سلطان بهادرانه بجنگ و جدال و حرب و قتال تن در داده غیبت متحد
و امیرزاده ابابکر در باب تسخیر حصار سعی و کوشش بسیار مبذول نمود نوکران او پیشتر از همه ببالا آمدند و
و آخر الامر عساکر منصور از اطراف و جوانب حمله آورده دشمنان را مقهور ساختند و بدین جنگ سلطانی
حصنی چنان حصین را مسخر گردانیدند و چون این خبر بسمع شهریار کامکار رسید فی الحال سوار شده
متوجه آنجانب گشت و بآنجا رسیده برج و باروی قلعه را بنظر احتیاط در آورد و چون مسافت میان ارزنجان
و حصار کماخ هفت فرسخ بود زمام ضبط و حکومت حصار مذکور را در قبضهٔ اقتدار امیر طهرتن والی

ارزنجان

ارزنجان نهاد و از آن موضع مراجعت نموده بتهیهٔ اسباب عمارت قیصر مشغول گشت و در آن ولا نبوان
ارباب بغی و عصیان و جباعان از بیم تیغ سرافشان عساکر فیروزی نشان گریخته بودند و پناه بقلاعها
و مواضع محکم برده امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواجی و دولتتیمور تواجی بحسب یرلیغ واجب الاذعان
روی قلع و استیصال ایشان بایشان نهادند و چون از شکوه لشکر دشمن شکن لرزه براعضا کوه و مفاصل
آن گروه افتاد بعد کاران از سر عجز و اضطرار بپای طاعت و انکسار پیش آمده زینهار خواستند و امان
یافته جان از آن غرقاب فنا و بیداد بکنار کشیدند و چون جلگاه سیواس مضرب سرادق کرم و فنا اساس
گشت ایلچیان قیصر که حضرت صاحب قران او را برسم رسالت فرستاده بود با فرستادگان قیصر روم
بدرگاه سپهر اشتباه آمدند و چون از ادای رسالت تعلق بجزای آن مرز و بوم سخن بود ایلدرم بایزید بعد از
مطاوعت راه مخالفت سپرده و از جادهٔ صواب منحرف شده پیغامهای درشت و سخنان وحشت آمیز
در جواب فرستاده و در تسلیم قلعهٔ کماخ بعذر نا دلپذیر تمسک جست فی الجمله رسولان قیصر بوسیلهٔ
شاهزادگان و نوئینان بپایهٔ سریر همایون حاضر شده و زانو زده چند جانور شکاری و ده سر اسب
تازی پیشکش عرض رسانیدند و از کلمات واهی ایلدرم بایزید فصلی باز راندند حضرت صاحب قران
از استماع آن حکایات برآشفت و بیلاکات را در کوده بزبان خشونت گفت که
اگر رسم شاهان نکوسیر بدی کشتن ایلچی بکس بفرمودمی تا سرت را ز تن بد اندیش کردی جوابی سخن
و بعد از تسکین سورت غضب فرمود که چون کسی را سعادت مساعدت نکند بنصیحت نیک اندیشان
عمل نماید هرچند خواستم که ایلدرم بایزید را از خواب غفلت بیدار کرده تا بلاد اسلام از آسیب سپاه بهرام
انتقام مامون و محروس ماند چون حنا بنحوات فایده بر آن مترتب نشد تا توقف بر مزاج والی شما
مشغول است اگر کوچ قرایوسف را بفرستاد و قلعهٔ کماخ را به گماشتگان ما تسلیم نمود دیگر او هم
مملکتش از حوادث دوران سالم می ماند بحمدالله والمنه که قلعهٔ کماخ بعنایت او در تحت تصرف
بندگان ما آمد اکنون با وی بگویید که چون سخن ما را بسمع رضا اصغا نمود و از مقتضای التماس ما تجا
جانب داشتی پای ثبات استوار دار **بیت** اگرم در جنگی بیفشار پای من آنیک رسیدم نگه دار جای **ذکر**
**رفتن لشکر و فرستادگان قیصر** چون عزیمت خسروانه بجانب روم تصمیم یافت از پایهٔ سریر گردون اساس
فرمان صادر شد که لشکریان در صحرای سیواس جبا نمایند و آنحضرت بر بالای پشتهٔ که سرا پردهٔ ظفر قرین
بر اوج سپهر برین برافراخته بودند نشست عساکر منصور فوج فوج چون دریا در موج آمدند و کوی کوی
مانند کوه که از جای خود جنبیده همه تیرانداز و شمشیرزن و از فرق سر تا نعل نکاور غرق آهن و
هر فوجی از آن افواج که در مقابل خداوند تخت و تاج میرسیدند سرداران ایشان پیش آمده و زانو زده آداب
میکشید و زبان بدعا و ثنا ولی نعمت میگشود و آنحضرت از سر ملاطفت او را ستایش میفرمود و بدین
منهج تومان تومان و هزار هزار و قوشون قوشون میگذشتند و چون نوبت بامیرزاده محمد
سلطان رسید که در آن روز از سمرقند آمده بود سپاهی عرض نمود که چشم گردون پیر بمثال آن
جوانان نازاده بود و دیدهٔ کواکب بزیب و زینت مرکبی ما شد آن مواکب باز ندیده بود و شاه

نادکان چاپخت فرموده بودند که هر قوچی از لشکر برنگی دیگر برآیند جمعی را مجموع اسلحه از کمان و تیر
و ترکش و شمشیر و چماق و غیر ذلک از علم و چخق و سایر اشیا سرخ بود و گروهی را سیاه چنین تا جرنگاه
آورده حضرت صاحب قران سعادت قرین شرف اجلاد ارزانی داشت و چون از اول بامداد تا
آخر پیشین طبقات حشم خود را در نظر فرمان فرمای طوایف امم جلوه دادند و برلیغ جهانمطاع
سرفرو یافت که فرهادکان دو هم را سوار کرده تا آخر صف رسانند بلاد ان ماند بادکاه فلک اشتباه
به مقتضی فرموده شهنشاه عمل نمودند و ایلچیان از مشاهده کثرت و حشمت عساکر گردون مآثر
و تجمل و آیین ایشان دود دهشت و حیرت بدماغ برآمد خوف و خشیت برضمایر آنجماعت استیلا
یافت روز دیگر حضرت صاحب قران والا گهر رسولان قیصر را نوازش فرموده رخصت بازگشتن
داد و گفت با ایلدرم بایزید بگوئید که چون آیین غزا و رسم جهاد در مملکت تو قائم است مرا نمی خواهم
که آن دیار را از عبور لشکر منصور آسیبی رسد با این همه طریق مدارا و مواسا مسلوک میدارم
اگر متعلقان طهرتن را فرستی و یکجان فرزند متعلقا بجانب ما در وانه کرده اتفاق تاما او را کرامی تمان فرزند
فارغ بال و سکون خاطر تغیر اکنار دو دفع معاندان فاسق فاجر مشغول شوند یقین است که چون مهم
بیان منوال کند در بوکت آن در عاجل و آجل بروز کار ممکنان واصل و متواصل کردد والسلام علی
من اتبع الهدی و چون ایلچیان مراجعت نمودند مهیا ن سمع اشرف اعلی رسانیدند که در این حدود
نواحی قلعه ایست موسوم بهادرک و در آنجا طائفه از جغتایان متحصن شده اند و بعضی عرصه
حصار دم از تمرد و استکبار میزنند فرمان عالی صادر شد که امیر شیخ نورالدین و امیر برندق متوجه
آن صوب کردند و در تخریب قلعه و تادیب ساکنان آن بقعه مساعی جمیله مبذول دارند امرا به
امتثال امر مبادرت نموده با طائفه از بهادران سپاه روی بآنجانب آوردند و چون بقلعه رسیدند
بنیاد محاربه اشتغال یافت و نقبچیان بکار خود مشغول شده دیوار حصار را بینداختند و لشکر نصرت
بتیغ آبدار جنیا حیان بعدها را بغزا دهر فرستادند و عمارات را با زمین هموار ساختند ذکر توجه آن برگزیده
خالق البریه بصوب شهر سیواس و الکوریه در حوالی سیواس جمعی مردم که بطرق و مسالک آن دیار وقوف
داشتند بعرض همایون رسانیدند راه موقات جنکستان و قیصریه کوهها بی آب و صحرا کرد رود شکو
بی علف و اسباب کرده و منجهان قرا ولان که آن جنگل در بروده بودند و تنگ کنار مشاهده کرده موافق
ایشان کفتند بنا بر این حزم و فلک تمکین عنان مکنت را قیصریه و بطرف سیواس منعطف کرد و از راه قیصریه در
حرکت آمد و امیر سلیمانشاه را با لشکر اعجم اشتباه در مقدمه بدان صوب روانه ساخت و علی سلطان تواجی
را از عقب فرستاد تا نکار ندکه لشکر ایشان از قیصریه بیش روند و موکب جهانگشای مسرت از سیواس بقیصریه
وفت و جناح عدل و احسان بر حیث آن مملکت کسترانید چندروز آنجا توقف فرمود وطایفه از اسراء
لشکر کرد و اسامر شاهیه نقبها و سوراخها بدو بوده بود ند از باب حلاوت مصاحب نموده همه را از ذلت
بیرون آوردند و آنچه داشتند غارت کردند و چون وقت دفع عصولات آن سرزمین بود بموجب فرمان





شهریار عالم بعماد سپاه مور شمار با دخار غلات آن دیار کمر اجتهاد در میان بستند و بعد از آن فرمان
قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده ابابکر و امیر شیخ نورالدین میرزا و لی پیش روان شدند آنحضرت با
بقایای سپاه جبا پوشیده و پیمال کرده از قیصریه بجانب انگوریه عنان عزیمت معطوف ساخت و سه
منزل قطع نموده روز چهارم بنواحی قرشهر معسکر خیام لشکر بهرام قهر گشت و در آنجا خبر رسید که قراولان
سپاهی لشکر ایلدرم بایزید دیده اند بر حسب فرمان شاه نادکان و فرمان پیشگان و سایر سپاه منصور در نجر
فرود آمدند و مراسم حزم و احتیاط عمل نموده بر گرد خود خندق کندند و بجهین و شده و آنرا مستحکم کردند
و حضرت صاحبقران دولتیار امیر شاه ملک را با هزار سوار به زبان گیری فرستاد و او در غلبت لیل
شب جه جیل دشمن شد و پیرخت سه فرسخ ده فرسخ را طی فرموده بیصبح نزدیک ایلدرم بایزید رسید و در کمین
گاه ایستاده چون قراولان دشمن از قیتول پای پیرون نهادند بر آنجماعت حمله برده حرب بصعب روی
نمود و چون قیصر مطلع شد که عددی از لشکر سیاه نصرت پناه پای جرأت پیش نهاده اند بر خاطر او
گران آمد و در حیرت و دهشت بر دماغ او مستولی شد امرا و سرداران سپاه خود را در محل خطاب
و عتاب آورد و هنگام طلوع آفتاب طبل رحیل کوفته متوجه قرشهر شدند و امیر شاه ملک مرجعی فرستاد
و صورت جنگ و توجه ایلدرم بایزید را معروض رای صواب نمای گردانید و حضرت صاحبقران
دو روز اندیشه الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و صاین تمور و بیاد رش مراد و جان خواجه و امیر حسین قوچین
و سلطان ملک جیراوج قرا بهادر و دیگر برادران که مجموع شصت نفر بودند بزبان گیری فرستاد
و امیر شاه ملک مراجعت نموده شبهنگام بدرگاه حضرت آفتاب احتشام رسید و چون روز شد حضرت
صاحب قران با شاه نادکان و امرا عظام به سبیل مشورت گفت که در این مقام درصورت برلوح ضمیر
نقش بسته میکردد یکی آنکه در همین مکان توقف کنیم تا رسیدن مخالفان و لاشک مردم آسوده شوند
و چهارپایان استراحت نموده از کوفت بیرون آیند دیگر آنکه بیابان مملکت یاغی در آییم و غارت
کنان پیر و بر و باطراف و جوانب الغار میبرسیم تا ایلدرم بایزید از سرضرورت تعجیل از عقب
ما متوجه گردد و بعد از تبدیل و قال حضرت صاحب قران رای ثانی را مرجح داشته بسعادت و اقبال رأیت
همایون در رکاب آورد و امیرزاده سلطان حسین با دو هزار سوار در بیرون توقف فرمود و امیر
برندق به مقتضی حکم واجب الاطاعه دیگر امرا پیش بجانب انگوریه روانه شدند تا اگر آنجماعت دشمنان متوجه
شوند سر راه بر ایشان بگیرند و لشکر پیاده بجیب فرموده با امرا ملاقات نمودند تا در راه جاهها فرو برند
و عبدالرحمن که تواجی پیاده بود پیاده کار سرکرده و بهادران که روز پیش بزبان گیری رفته بودند نوچیان
آنجماعت ملاقی شده دو نفر را گرفتند یکی را کشتند و دیگری مصحوب خویش ساختند و در آن شب قیصر
با هزار سوار بزبان گیری آمده بود و بخبران دلاوران سپاه ظفر پناه گذشته و در دو پنهان شده ایشان
چون وقت ظهور صبح بازگشتند با مخالفان دوچار خوردند و با آنکه شصت سوار بیش نبودند و با یکهزار نفر
بفراغ بال در مقام قتال و جدال آمده جنگ کنان بسوی قیتول حق درون شدند و میان چون از دور
سپاهی سپاه امیرزاده سلطان حسین مشاهده کردند بجای خویش ایستادند و آن شصت نفر در همان

سلامت بموکب حضرت شعار پیوستند و امیرزاده شاه را کیه از عقب برسید و امرا و پیادگان که بموجب
برلیغ جهانمطاع در مقدمه بصوب انگوریه توجه نموده بودند پیادگان در دورا عجز چاه و اجابت
سپاه مشغول شدند و امرا از پیش بر انگوریه در آمده تمامت ایل و الوس آن حدود و نواحی را غارت
کردند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و رایت فتح آیات بعد از سه روز بر انگوریه رسید و در آن وقت
ایلدرم بایزید یعقوب نامی را از امرای خود بر انگوریه فرستاده بود تا بمحافظت قلعه آنجا تا حصار گیر
گردون پهلو پرداز قیام نماید و یعقوب در استحکام قلعه کوشیده آماده قتال و جدال گشته بود حضرت
صاحب قران والا گهر روز دیگر برکیفیت حال مقدر شده سوار و اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط
در آورده و اشارت فرمود که بهادران جلادت شعار روی جرأت به تسخیر آن حصار نهند و ایشان بر
حسب فرمان پیش رفتند و نیران محاربه و مقاتله را اشتعال دادند و نقبچیان نقب زده آب خندق
بیرون بردند و جمعی از ارباب شجاعت مثل مقصود و تو کل باورچی و علی شیر و شمس او و غیرهم برجی
از برج عروج کردند و نزدیک بدان شد که قلعه مفتوح کردد ناگاه از قراولان خبر آمد که قیصر با
لشکری زیاده از عد و اخراز عقب آمده در چهار فرسخی رسیده است حضرت صاحب قران برادر و ی
همایون بازگشته دلیران که بالا رفته بودند جنگ کنان زیر رفتند و بر حسب مثال ممتثل الامتثال
لشکر کوچ کرده و مقدار یک اسب تاختن پیش رفته و آب را از عقب که اشته پیش ده فرود آمدند
و بنابر رعایت حزم پیرامن معسکر خندق کندند آنرا بجیب و مند و استوار ساختند و در مرلشکر دوم
چشمه حق در دامن کوه واقع بود و در آن کنار آبی بعضی از آن ایافت نیست چون راندو می دهانها مخفا
پذیرفت و علم شب مشک فام سایه ظلام بر عرصه ربع مسکون افکند صاحب قران بحرمت فرمان داد
که طلایه در فتند و بجا ساسات و قراوران آب آنرا ما نندطبیعت اهل خلاف و شقاق تیره و مکدر
کردانیدند و حضرت پادشاه صافی طویت پاکیزه عقیدت در آن زمان که مردم به بستر استراحت
نخفتند روی نیاز بخاک خضوع و خشوع نهاده از بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت مسالت نموده
توکل بر فیض الهی کرده اصلا اسباب ظاهری را بخاطر در نیاورد مصراع ای همه هستی ز تو پیدا شده
خاک ضعیف از تو توانا شده چاده ماسان کرنی با ودپر کرهو برانی بکه روی آوردند ذکر تعبیه لشکر صاحب
قران سعادت قرین و آرایش سپاه رزم خواه تا کوکب هرمه و پادشاه بعزم مصاف بامدادان که از هیبت
خشم دلیران مرد جنگ دشمن سوز دل ترک روی روز در طپیدن آمد صاحب قران ستوده مآثر کوکب
جمیع عساکر فرمان داد و قول همایون بغر شکوه آنحضرت آرایش گرفت و لشکر جوانغار دیعر اقبال امیرزاده
شاه رخ و امیرزاده خلیل سلطان زیب و زینت پذیرفت و امراء بلند مکان مثل امیر سلیمانشاه و امیر
یادگار اندخودی و سونجک طغا بوغا و سونجک بهادر و دیگر امرا در ملازمت شاهزادگان مقرر شدند
و قبل ایشان امیرزاده سلطان حسین بود و علی سلطان تواجی و موسی توی بوغا و سونج و بجانب برانغار
رایت شاهزاده دولتیار امیرزاده میرانشاه به اوج مهر و ماه رسید و امیر شیخ نورالدین و امیر برندق
و علی قوچین و امیر طهرتن و معش و حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و عمر تابان و امیر



شیخ ابرهیم شروانی و غیرهم در خدمت شاهزاده مشارالیه کمر بستند و قبل ایشان امیرزاده ابابکر بود
و امیر جهانشاه و امیر قرا عثمان ترکمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز و در دست راست قول قبامت نصب
با شمس را غلان بود و امیرزاده احمد عمرشیخ و شمس او و سرای و جلال باورچی و یوسف مغول و حاجی
سونجک و اسکندر هندو بوغا و خواجه علی پیر خواجه بردی و دولتیمور و حسن برانغواجه و محمد قوچین و
برانغواجه و ادریس قورچی و شمس الدین المالغی و مهربیک تواجی و ارغون ملک و پیر محمد و بهاءالدین
و قرا احمد و علی بیک الجیکدی و جغاتو و دولتخواجه ایلچی بوغا و عبدالله و صوفی خلیل و محمد تواجی و
ارسلان و شیخ محمد و قرامان و سنجر و حسین و مهربیک و تیلک در دست چپ قول قرابانی و جهانشاه و پیر بدی
قوچین و احمد و عجب شیر و محمود و بهلول و امیرزاده جاکو و دیگر اعیان و سرداران و در دست چپ
قول جلال الاسلام و توکل قرقرا و علی و محمود و شاه ولی پیر سونجک و جانی بیک و تیکوی برمش
خواجه و محمد خلیل برادر دولتیمور تواجی و شیخ حسن و میرک ایلچی و بایزید و لقمان تواجی و سلطان
برلاس و عبدالکریم حاجی سیف الدین و پیر محمد شنکوم و شیخ ارسلان کبک خانی و دولتخواجه برلاس
و الیاس کبک خانی و یوسف برلاس و عباس و خواجه شیخ علی بهادر و عثمان تواجی و اسکندر شیخی و
شاه شاهان سیستانی و ابرهیم قمی و شاه یوران سیستانی و شیراول و پادشاه یوران و دیگر دلیران
و مبارزان و در پیش قول امیرزاده محمد سلطان رایت استعلا بر اوج سما برافراخته بود و در ظل علم
حشمت او امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمرشیخ و برادرش امیرزاده اسکندر و از امرا ضیغم افتراس
امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه شیخ علی بهادر و امان و دیگر برادران قرار
گرفتند و چهل قوشون آراسته در سایه ماهچه توق ظفر پیکر بازداشت که از هر جانب که بعد از احتیاج
افتد جهان آن نامداران بدان صوب روی آوردند و چند زنجیر فیل کوه پیکر از بقیه غنایم دیار هند
در دارد و عماری بر نانج بود همه را به اسلحه گوناگون آراسته و نفط اندازان و کمان داران بر آن نشسته
در پیش صفوف عساکر منصور بازداشتند و از آنجانب نیز ایلدرم بایزید بزیب و آرایش لشکر گران
و سپاه بیکران خود از جنیاغان و طوایف فرنج و غیر ایشان پرداخت و اولاد و اقربا و طبقات
حشم و افراد خدم خود را در محال مناسب جای ساخت از آنجمله سپه برلاس از فرنجی را که برادر زن او بود
با بیست هزار سوار از مردم افرنج در قبل قول مقرر داشت و ایشان مجموع سیاه پوشیده بودند و
بدین بیت مترنم شده که ظاهر و باطن بداغ اتحادت سوختیم هم درون با تو یکی داریم و هم بیرون یکی
و عادت آنجماعت در پوشیدن جوشن چنانست که سر تا پای در آهن نهان میسازند که بغیر از چشم عضوی
دیگر پیدا نیست و بندهای آنرا از پشت پای بهم پیوسته مقفل میکنند و تا قفل نگشایند جبه و خود
از ایشان جدا نمیشود و در قبل میسره بنفس خود مسلمان چلبی را با لشکرهای روم توقیف
فرموده خود در قول ایستاده سه پسر عیسی و موسی و مصطفی را در پس پشت خویش جای داد و محمد چلبی
که ارشد اولاد او بود دیگر تماشا شهان داشت و عظما امرای روم مثل پاله قرچ پادشاه و علی پادشاه
و حمید بیک و عنبر تاش و خواجه فیروز و عیسی بیک و حسن پادشاه و خلیل و مراد پادشاه و سر حبیب

و ابو نوش و یعقوب و یوسف و المطرطان و تنکری برمش و ملسان و داود دانی و شاهین و تاج و میر
الهدکن و احمدی و میر طاهر و محمدی و مقبل و پاشاجق و غیرهم هر یک با گروهی انبوه از لشکریان بجای
خود قرار گرفتند و قیصر با تمامت شجعان و ارباب شهامت و صرامت روی کین بمیدان رزم آورده
مکمل و مسلح در حرکت آمدند و جانب سلطانی در شاه جنگ جوی کینه گزار آراسته و پیادگان دلاور
چپرها پیش داشته بوسیدند و بر سر پشتها ایستادند و از جانبین کوس و کورکه در خروش آمد انداختند
بیت
برآمد بانگ کوس و ناله نای • درکوه آهنین جنبید از جای • پدید آمد هزاران آهنین تن •
نهان کردید جمعی آتش در آهن گفتار در محاربه حضرت صاحب قران با قیصر و هبوب نسیم اقبال
بر علم ظفر پیکر و گرفتاری ایلدرم بایزید از گردش چرخ محنت اثر
جوشید قلب و جناح هر دو صف راست فغان که نای و کوس برخاست ز هر جانب علم در آتش کین
دو لشکر را علمها گشت رنگین حضرت پادشاه دین پرور بر سم معتاد و آیین پیشین پیاده شده دو رکعت نماز
و امتقاد بدرگاه قادر مختار در عظم سلطنت و مجهر جانب آورده از بارگاه مالک الملک استعلاء بر
معاندان و استیلاء بر مخالفان مسالت نمود و چون چهره مطلوب در مرآت امید آنحضرت جلوه گر آمد
دو عا آذری بی نقاب ارتیاب بدیده دوربین مشاهده فرمود رکاب نصرت انتساب را بپای مبارک
مشرف ساخته سوار شد و توکل کلی بآفریننده جن و انس کرده متوجه مصاف گاه گشت و فرمان داد که
لشکر منصور سمت مقال و جو را اهل جلادت و عناد را بمیامن ظفر از حصن حیات منقلع سازند
و بتیغ آتشبار خرمن عمر و بنیاد ایشان را در هم سوزند بهادران نصرت شعار شمشیرها را کشیده و بازو
گشاده پیش رفتند و یکدلان روم نیز پای جلادت در میدان مقاومت و معاونت نهادند
دو لشکر چون دو دریا بخت بر هم هزاران کینه جو بخت در هم سرکشته نان روی بلارک
سمی بود بر سر شیرافکنان تیغ ز هر سو رشتهای عمر شیران بریده تیغ برّان دلیران ز جا کاجاک خنجرها جان
شد دلها برآن کز کینها پاک کشید جنگجویان سپه را بروی آتشفشان تیغ در باد و در آن معرکه خونخوار
نخست امیرزاده ابوبکر بر افغان حمله آورده و با لشکر رزم آن مایه کشش و کوشش نمود که جوانغار
مخالفان را که قبیله سرمهین قیصر سلیمان چلبی بود از جای برداشتند و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان
بتزاد مردانگی داده دست چپ دشمنان تمام مانند دل ایشان در هم شکستند و کرمیجی که از دیگر اولاد
پادشاه روم بزید کیاست و شجاعت ایشان داشت از مراسم دلاوری و جلادت نکته تمام نگاهداشت
و چون مقاومت با بهادران موکب همایون از حیز امکان بیرون دید دست از جنگ بازداشته
و با مردم خویش از معرکه برگاشته راه انهزام پیش گرفت و سلامت از میان بیرون رفت و
از قبل برانغار امیرزاده سلطان حسین چون شیر ژیان و پیرمان با طایفه از دلاوران روی جلادت
بمیدان نهاد و از برق تیغ خونریز آتش در خرمن ثبات و قرار مخالفان برنهادند و امیرزاده محمد
سلطان بمیدان قلب رخصت از آنحضرت بر جوانغار شتافته و در پای هیجا عوطه خورده کشتی
حیات مخالفان را در غرقاب فنا افکند بسیار کس از فرنجی که برانغار در میان بیما صدق او مانند سد



سکندر مستحکم و استوار بود با دل آوران از فرنج در برابر آمده آثار جلادت بظهور رسانیدند و جنگ
مزن بیان طرفین غلبه کرده یکدیگر را راندند عاقبت سپاه نصرت شعار غالب آمده دمار از روزگار ایشان
برآوردند ز هر سو کشته نخجیرهای خونریز بخون غمزه کافر دلان نیز حذر از شیرمردان سینه خسته
ز قتل سرکشان در خون نشسته روان ز پیکان اجل هر سوی جوی که کرد خنک در راغان کیر
و در آن معرکه چندان پیاده کشته شد که از بازماندگان آن حاجز آمد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر
زاده اسکندر و امیر شاه ملک با بهادران برخاسته خویش رانده و بازوی شجاعت برداشته کشتار
بسیار از اهل روم را با ستعال تهمتان مردم خوار شمشیر در لجه بحر فنا غوطه دادند و چون آثار ضعف
و فتور بر صفحات روزگار ارباب خلاف و شقاق ظاهر گشت اشارت علیه فرمان فرمای سبع
اسحاق نفاذ پیوست که سایر شاهزادگان و امرا و تومانات بیکبار روی شجاعت و مردانگی به
لشکر قیصر نهند از میمنه سپاه ظفر پناه امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم و حاجی عبدالله
عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و دیگر امرا لشکر مند با تمکین و از میسره امیرزاده شاهرخ
و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و رستم طغا بوغا و دیگر شیر بیشه وغا باتفاق حمله کردند
و بیران قتال بنوعی اشتعال یافت که دل بهرام خون آشام برآن در دام فرمود فامی کشتگان معرکه
برجست و آتش حرب جانها برافروخت که کره زمهریر گرفت ملخص سخن آنکه در آن زمان که امیرزاده محمد
سلطان برانغار قیصر را از جای برکرفته شش قوشون از سپاه آنجناب بر فراز پشته که علم ایشان
بود برآمدند ایلدرم بایزید با لشکر قول متوجه آن تبع گشت و سپاه شاهزاده را از آنجا راند خود
بالا برآمد و مردم خویش را احتیاط کرده میمنه و میسره را شکسته و پریشان دید حیرت و دهشت بر صحن
اوا ستیلا یافته و از سپاه برانغار و جوانغار که متفرق سلح بودند طایفه بدو پیوستند حضرت
صاحب قران بجانب قیصر روان شده و امیرزاده میرانشاه نیز به امراء دست راست و امیرزاده سلطان حسین
با عظماء دست چپ روی بآن طرف نهادند و مجموع لشکر ایشان متوجه آن پشته شد ایلدرم بایزید و روی مبارز
شکاری وار در میان گرفتند و قیصر بقیه آن روز بهر نوع که بود بسیر ممانعت در روی کشیده پای تجلد
افشرد و با بهادران روم و فرنگ که طالب نام و ننگ بودند محافظت خود از حمله و اجبات شمرده
و بهنگام اصفرار آفتاب از راه اضطرار مانند بخت و دولت خویش از آن بالا متوجه نشیب شد
پای در باد فرار نهاده حکم امکان از ایشان برآوردند و جمعی کثیر را بخاک مذلت و
هوان افکندند و بسیاری از کریختگان از تشنگی نفد روان بسپردند چه خورشید در شیر در حجر اسد بود
و هوا بغایت گرم و در آن مرحله آب یافت نمیشد و چون فتحی چنان که طراز فتوحات سلاطین گردد
اتفاق افتاد بدرود روی داد حضرت صاحب قران مؤید منصور در عین کامرانی و سرور از آنجا
مراجعت کرده بار دیگر همایون نزول فرموده بر اداء شکر و سپاس واهب بی منت قیام نمود شاه
زادگان و امرا و تومانات بتقبیل قوایم سریر خلافت شتافتند و زانو زده زبان به تهنیت آن
فتح نامدار و دست بپاچی و نثار کشادند و روز جمعه نوزدهم ذی حجه سنه اربع و ثمانمائه تلافی



فریقین دست داد و انهزام قیصر اتفاق افتاد و چون رومیان منهزم شدند و قیصر از معرکه بیرون رفت
جمعی از بهادران جغتای عنان توده سر در پی ایشان نهادند و سلطان محمود خان با ایلدرم بایزید
رسید و خود متوجه دستگیر کرده همان زمان دست بسته بدرگاه حضرت صاحب قران فرستاد
در تواریخ مسطور است که چون آنحضرت برکیفیت قضیه اطلاع یافت فرمود تا دستهای او را کشاده
بحضرت در آوردند اما مسموع راقم حروف از والد خویش رحمه الله تعالی شنیدم که سیدی احمد خان
چنین گفت که من در بارگاه فلک اشتباه حاضر بودم که یکی از خواص بعرض رسانید که قیصر را دست
بسته بدرگاه حضرت صاحب قران فرستاده بودند کو پاس کردن اساس آورده اند رخصت شد
که او را بمجلس همایون رسانند ایستادگان پایه سریر اعلی بعرض رسانیده عمل نمودند و چون چشم خجسته
خاقان مؤید مظفر بر قیصر افتاد تخت کلمات درشت از آنحضرت صدور یافت بعد از آن فرمود که
دستهای او را کشادند و شرف جلوس در آن داشت فی الجمله چون لطف و مرحمت حضرت صاحب
قران مغفور در حرکت آمده ایلدرم بایزید را نزدیک خویش نشاندند و با او بزبان عتاب که مقرون
بر فق بود خطاب فرمود که هر چند ظهور حوادث مربوط و منوط بارادت قادر مختار و خالق بشر است
و صحکمی را نبایدۀ اختیار و اقتدار نیست اما از روی انصاف و راستی در عالم اسباب سبب این
محنت که بتو رسید خود بوده اگر بارها باشت خود کشته بارها باعنان خود خویش بیرون نهاده
و خیند قضیه که مبادرت نمودی که هر یک باعث بر آن میشد که لشکر بجانب تو کشم و من تحمل میکردم
و آنچه وظیفه مسلمانی بود بجای می آوردم که مبادا که از مرور و عبور سپاه منصور غبار ملالی
بر وجنات روزگار مسلمانان و غازیان این دیار نشیند و در خاطر داشتم که اگر نصیحت من نشنوی
و در جز نیازی که از تو التماس کردم مضایقه نکنی بالشکر و گنج و گوهر تو امداد کنم و هیچ چیز از تو
دریغ ندارم و با این همه ممکنا تو معلوم است که اگر قضیه بر عکس واقع میشد و استیلا و استعلاء
و تمکن و تسلطی که باری سبحانه و تعالی بما ارزانی داشت نصیب تو می آمد از آثار غضب و سخط تو
چه نا ملایمات بما و اتباع و متعلقان ما میرسید لیکن بشکرانه نصرت و ظفر که باد شاه داد کر حالات مرا
کرده و چه بباده تو و اولاد و منتسبان تو جز خیر و نیکویی نخواهم اندیشید خاطر آسوده دار و هیچ دغدغه
بخیر راه مده ایلدرم بایزید سر خجالت و انفعال در پیش افکند بجرایم و تقصیرات خویش اعتراف
نمود و گفت فی الواقع خطا کردم که سخن چون شما سعادتمندی نشنیدم اکنون امیدوارم حضرت
عفو و اغماض بر زلات سابقه من کشد من و فرزندانم تا زنده باشیم با عجز و انکسار متابعت و
مطاوعت بیرون نتهیم و هر آنچه مقدور و ممکن باشد وظیفه حق گزاری و جانسپاری بجای آوریم
و حضرت صاحب قران نوازش بدو نموده خلعت پادشاهانه پوشانید خاطرش را بوعدهای جمیل مطمئن
گردانید و قیصر چون آن همه لطف و مرحمت مشاهده کرد بعد از اداء دعا معروض داشت که فرزندانم
موسی و مصطفی در معرکه با من بودند و از حیث ایشان دغدغه عظیم بر ضمیر مستولیست ملتمس آنکه فرمان
عالی نفاذ یابد که تفحص حال ایشان کنند اگر زنده باشند به بنده رسد تا باسایر الطاف و بنده نوازی



گردد التماس قیصر مبذول افتاده فی الحال تواجیان برحسب اشارت علیه باطراف و جوانب روان
شدند و بعد از چند روز موسی را پیدا کرده بدرگاه عالمپناه آوردند عاطفت پادشاهانه قامت
قیصرزاده را بخلعت خاص بیاراست و نوید بدو فرستاد چه در آن اوان قریب بمنزل جشنه خونکار که
نکلف جهت قیصر نصب کرده بودند و حسن برلاس و ابو بکر چپای بنا بر فرمان واجب الاذعان حضرت
صاحب قران ممالک شان بمحافظت و مراقبت او قیام می نمودند ذکر فرستادن حضرت صاحب قران
کردون بسطت لشکر باطراف مملکت اهل نزاع و مخالفت و ارسال فتح نامها به ممالک محروسه و استخلاص
و چون شهر یار هفت کشور از میدان رزم مقصود و مظفر کوچ کرده در مرغزار انکور نزول فرمود
یعقوب کوتوال از شهر بیرون آمده مفاتیح در ورب تسلیم نمود و اورا بعلی سلطان تواجی سپردند
کوتوال و کاشتکاران دیوان اعلی بموجب اشارت علیه بر تحصیل و توجه مال امانی انکوره قیام
نمودند و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان بر سر تختگاه قیصر روان
بود و توجه نماید و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا با عز و تمکین در رکاب
نصرت قرین او روانه شوند و امیر شیخ نورالدین بضبط مال آن ولایت قیام نماید و شاهزاده محمد
سلطان از دیگر امرا و تومانات تا کنار دریای که نزدیک اسکندر مشهور است تاخت کنند و فرمود که
امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و امیر رستم طغا بوغا و سید خواجه
و شیخ علی بهادر و پیر علی سلدوز با دیگر امرا و بهادران و سرداران متوجه جانب قونیه و آقشهر و علایه
و محالیه کردند مجموع برحسب اشارت علیه عنان عزیمت باطراف ولایت روم منعطف گردانیدند و چون
خاطر انور از انتشار این قضایا فراغت یافت براهیم مطاع صادر گشت که چند فتح نامه ارباب قلم و
اصحاب خامه در سلک تقریر کشند منشیان بلاغت سمات و دبیران فصاحت آیات در این باب
رسایل پرداختند و مصحوب ایلچیان فرستید بر ممالک ایران و توران روان ساختند و فتح نامه نزد خواتین
و آقایان سلطانیه فرستادند و یکی مجددا بدار السلطنت سمرقند نزد امیرزاده عمر دسال رفت و یکی بجانب
کابل نزد امیرزاده پیر محمد و جهانگیر و یکی بشیراز نزد امیرزاده رستم و همچنین بترکستان و کاشغر و ختن و
خوارزم و خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرجستان و لرستان و کیچ و
مکران و سیستان و بدخشان و بلخ و طخارستان و هند و سند و سایر بلاد و امصار فتح نامها ارسال نمودند
در آن سال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی ضابط مال یزد بود و تحویلدار مال دیوان اعلی در تعمیر ابنیه
شهر پرداخت و در وجه اتمام جز فتح روم و سبع آنرا دار الفتح نام کرد و بیان اشتهار یافت و به تکلف
در تمام روی زمین بنیان خانه بدان تکلف و آیین کس نشان نمیدهد و براهیم واجب الاذعان نفاذ یافت
که امیرزاده خلیل سلطان با لشکر گران به سرحد ترکستان رود و در محافظت آن نواحی مراسم تیقظ و احتیاط
بتقدیم رساند و امیر مبشر و دولت تیمور تواجی ملازمت رکاب آنجناب مامور شدند و چون در آن ولا
آق بوغا در هراة بجوار رحمت ملک غفور پیوسته بود حکم شد که امیر مضراب نیز در موکب شاه زاده شاهرخ
تا خراسان رفته در آن دیار توقف نماید و بر مقتضی فرمان عمل کردند و حضرت صاحب قران در ایلغار از نغا

انکوریه در رمضان حفظ و تایید آفریدگار نهضت نموده بعد از قطع شش منزل بسوری حصار رسید و بر
بالای قلعه برآمده اطراف و جوانب آنرا احتیاط فرموده و جلگاه آنجا از نزول موکب همایون سرسبز
و دامن کشید و در فضا صفای این حالات حضرت صاحب قران کرده بر نشان دوست بعد امیرزاده شاه
رخ را با ده تومان لشکر بطرف کوله حصار و استانوس و کیلو فرستاد و بنفس همایون متوجه کوتاهیه شد
و چون بآنجا رسید شهری دید در غایت خوشی و دلبائی متصف بطیب هوا و مشتمل بر جلگاه دلکشا
مشحون بمیوها خوب بسیار و مغروس بجشها آب خوشگوار لاجرم مدت یکماه در آنجا توقف افتاد
و ارباب و اهالی آن بلده طیبه باشارت علیه خلعت امان پوشیده مال امانی بخزانه عامره فرود
آوردند و مبلغی خطیر از اموال تیمورتاش که در کوتاهیه بود ضمیمه آن شد و رای صواب نمای
مالک آرای بعد از وصول بکوتاهیه امیرشاه ملک و امیر جهانشاه الکو بر حاجی سیف الدین و دیگر
امرای شجاعت آیین را با فوجهای سپاه نصرت قرین بطرف کواده و خواجه ایلی و منتشا روان ساخت
و چون تمام ممالک روم تا کنار دریای مغرب جولانگاه سپاه پادشاه کواکب مواکب همایون شد
و قیصر و بعضی اولاد او بند و دور از کرفتند در نزهه حسان انتظام داشتند رای شهریار عجم
و عرب اقتضای نشاط و طرب فرمود و مجلس بزم بوجود شاهزادگان خورشید تمکین و خواتین زهره
جبین زیب و زینت گرفت امراء عظام و نوینان عالیمقام در پایه سریر شهریار سپهر احتشام باادب
تمام نشستند ساقیان گلرخ سیم اندام بادها رنگین در جام زرین و قدحها بلورین افکندند
مغنیان خوش آواز نوشانوش شراب ارغوانی بسمع مقیمان این گنبد ازرق پوش رسانیدند
و در خلال این احوال سپاه نصرت مآل باطراف و اقطار تاخت برده چندان غنیمت بدست
ایشان افتاد که رسم آن و نیاز از میان برخاست **ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان بعد از بیرون آمدن
از اردوی همایون صاحب قران بجنت مکان** چون شاهزاده جوانبخت بفرمان صاحب قران جنت
بجانب برسا روان شد پنج شبانروز چنان بتعجیل راند که از سی هزار سوار که مامور بملازمت رکاب
آنجناب بودند زیادت از چهار هزار نفر با او ببرسا نرسیدند و قبل از وصول شاهزاده سلیمان چلبی
بایلغار رفته بود و از خزاین یلدرم آنچه از روی دست میتوانست برد برگرفته و بی توقف بیرون رفته
و جمعی از اعیان مملکت بکوه کشش که در دامن برسا واقع است و طایفه از ارباب حشمت و مکنت
بساحل دریا گریخته بودند از آنجمله شیخ شمس الدین محمد جزری با اشراف برسا مثل سید محمد بخاری و
مولانا شمس الدین فناری و دیگر اکابر و ارباب عمایم از شهر بیرون رفته بودند عساکر منصور تکامشی
کرده همه را دریافتند و رسم غارت نسبت بایشان از مکمن قوت بحیز فعل آمد و در صحرا که بر شیخ
جزری رسیدند او و پسرش را گرفته بامیر شیخ نورالدین آوردند و دو دختر قیصر در نیکی شهر
پنهان شده بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید بجهت پسر خود مصطفی خواستاری نموده
در برسا اقامت داشت مجموع بدست سپاه فیروزی اثر افتادند و در آن اوان که قرایوسف کامکار
سم سطوت لشکر حضرت صاحب قران گریخته پناه بروم برد بموجب فرموده ایلدرم بایزید در برسا



روزگار بسکون ماند و چون آوازه وصول رایات فتح آیات بمسامع مسموع او گشت گریخته بجانب حلب و
مغرب رفت و در این اوقات که امیرزاده محمد سلطان ببرسا رسید آن شهر بی ممانعی و مدافعی مسلم و
مسخر شد و امیر شیخ نورالدین بقلعه درآمد خزاین قیصر را که مشحون بود بنقد و گوهر و جواهر و دیگر
اجناس بی قیاس در تحت تصرف آورد و از نویسندگان دیوان اعلی علی خراسانی و سیف الدین تونانی تفاصیل
آنرا بر صفحات دفاتر ثبت کردند و بعد از انضباط اموال لشکر ظفرمآل عرصه آن ولایت را عرصه غارت
و تاراج ساختند و ابنیه برسا را که از چوب نی تراشیده سر بر اوج ثریا کشیده بود به آتش قهر سوختند
و بعد از رسیدن بقیه سپاه که در راه مانده بودند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شد و امیر
زاده ابابکر را با ده هزار سوار از جانب دست راست بطرف ازنیک فرستاد که از شهرهای معتبر روم است
و آب و هوایش در غایت لطافت و اعتدال و مشهور بسوری از سنگ تراشیده در نهایت رفعت و
استحکام و بر در بای دروازه اش بحیره ایست که دور آن دو روزه راه است و آن حصار نزدیک بعهد
اسکندر بر کنار استنبول واقع است و امیر سونجک را با فوجها از جانب شمشیره ... کنار سوری
جب و صوب کاشتن و دریا کنار واقع است روانه ساخت امیرزاده ابابکر چون بر ازنیک رسید اسلام
چلبی با آنکه اسباب مقاتله و لشکر فراوان داشت شهرها را گذاشته از آب بغاز گذشت و برادرش کوچک
و کوچ و متعلقان او بذل اسیری گرفتار شدند و چون لشکر جهانگیر از نهب و سبی ازنیک و آن نواحی بپرداختند
امیرزاده ابابکر کیفیت حالات آنجا را به تفصیل معروض امیرزاده محمد سلطان گردانید و در آن اوقات
مرغزار غالیچ را مضرب خیام اقبال گردانیده بود و شاهزاده شادالیه بعد از استماع خبرهای خوش صد نفر
جلد را تعیین نمود که برادر وی ابلی روان شوند و فتح ازنیک و گریختن اسلام چلبی بسامع جلال رسانند
و امیرزاده ابابکر نیز آق سلطان را با شنقاری بدرگاه سپهر اشتباه فرستاد و میان برسا و کوتاهیه کردو
مرحلات عقبه ایست بغایت سخت و بیشه بسیار درختان تنها تا بحدی که وهم نیز کام از مضایق
آن راه بیرون شدن دشوار می‌دانند و چون فرستادگان شاهزاده بآن بیشه که طولش چهار فرسخ بود در آمدند
جماعتی که پناه بآنجا برده بودند فرصت غنیمت دانسته از اطراف و جوانب بر سر ایشان ریختند و الحق جای آن
داشت که پای بهادران سست شده دست دلاوران از کار باز ماند لیکن به نیروی دولت امیر محمد فرهنگی
بیسودی و امیر جهیم و احمد و فخرالدین و محمد قلندر و خضر با بقیه آن صد نفر هیچ وهم و هراس بخود راه نداده
و بقدم ثبات مقاومت استاده از روی جلادت شعار باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان گشادند و جماعت
منهزم گردانیدند و بر تعجیل تمام مانده در کوتاهیه بعز بساط بوس فایز شدند بیلاکات که از ایشان کذرانیدند امیر شیخ
نورالدین از خزاین قیصر طلا و جواهر و در جدا کرده بشمس الدین المالغی سپرد و حد منش باجیی که هرات
خود را بمرتبه افزون از اسفندیار و رستم می‌پنداشتند برادر روی اعظم فرستاد و او نیز در کوتاهیه بتقبیل
قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز شده آنها را بموقف عرض رسانید و امیرزاده محمد سلطان از مرغزار غالیچ
کوچ کرده از آن دیار معاودت نموده در برسا فرود آمد و امیر سونجک در کاشتن آنچه امکان خرابی بود
بتقدیم رسانید و ساحل را غارت کرده در برسا بموکب شاهزاده پیوست و قبل از وصول او امیرزاده

ابابکر با غنایمی که محاسب وهم از ضبط آن عاجز آید بعز ملازمت امیرزاده محمد سلطان استسعاد یافته بود
و شاهزاده مشارالیه از برسا کوچ کرده بعلت زار شهر نیکی که متصل است ببرسا فرود آمد و امیر
زاده ابابکر باشارت شهریار فلک قدر دختر مهین قیصر را در حباله نکاح آورد **ذکر چند قضیه که از آنجمله
یکی نهضت صاحبقران است بکوتاهیه** امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و رستم
طغابوغا و دیگر سرداران و امرا که بجانب دست چپ برسم ایلغار رفته بودند بکیات ترکمان را غارت
کردند و آق شهر و قرا حصار را گرفتند و اهالی آن مال امانی حواله نمودند و جعفر بلج و قوم
حمید را بغارت ربودند و چندان اسب و شتر و گوسفند بدست آوردند که لشکریان از راندن آن عاجز شدند
و شهرهای قدیم و آقسرا نیز مفتوح شد ارباب آن مملکت بستدند و امیر سلیمانشاه در قونیه لنگر اقامت
انداخته از الجا سپاه ظفرپناه قان بگرفت و مجموع برادروی همایون فرستاد و امیر سید خواجه شیخ علی
بهادر با تغافلی شاهزادگان و امرای مذکور بطرف ولایت ما بر آمدن متوجه بود و مجموع آن ولایت را
تا کنار دریا غارت کرد و جمعی کثیر را بقتل آورده و در خلال این احوال امیر شیخ نورالدین با خزاین و دفاین
قیصر و زن و فرزند و متعلقان و کنیزکان چنگی و بدرگاه عالم پناه آمد تمام را بموقف عرض رسانید مراحم
خسروانه دستینه کرد زن قیصر بود و دختر کلاس فرنجی با صبیه و سار هشتبا فش نزد شوهر فرستاد و از
مکارم اخلاق پادشاهانه آن عورت که سالها در کفر و ضلالت روزگار بسر برده بود در زمره اهل ایمان
و عرفان انتظام یافت و زبان بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله گویا گردانید و شیخ شمس الدین محمد
جزری که شیخ نورالدین همراه آورده بود بعز ملاقات حضرت صاحب قرانی استسعاد یافت و ظفر گردار
ملازم رکاب نصرت انتساب حضرت کامکار شد و امیر محمد پیر فرمان داد که از دو ماده سال بار بحکم
ایلدرم بایزید مقید و محبوس بود و از حکومت بلکه از حیات مایوس در این ولا برادر و عاشقان علی
رسانیدند عنایت شهریار دین پرور حد منش را بر افسر و کمر محسود و مغبوط دیگر کردانید و حکومت
مملکت فرمان را از قونیه و لارنده و آقسرا و ابطا ربه و علائیه با ملحقات بدو ارزانی داشت و
ایالت آق شهر را با ضمیمه آن ساخت و مدتها مدید ولایت مذکور در تحت تصرف امیر محمد و اولاد او بماند
و چون مدت یکماه حضرت صاحب قران جهان در کوتاهیه بعیش و نوشانوش در عین نعیم و ناز گذرانید در رمضان
تایید و حفظ عنایت ... بدرگاه ... از آنجا سوار شد و امیرزاده محمد سلطان و امیر شمس الدین عباس
را در شهر تا بضبط آن و قصبین نموده خود متوجه درگاه کیتی پناه شد امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه
و امیر سونجک ملازم موکب عالی بودند و داشاه را برادروی کیهان پوی پیوسته نثار کیت جهان
بها پادشاه مظفرلوا نوتیاه دیده بینا ساختند و پیشکشها لایق بنظر کیمیا اثر رسانیدند و درایشان
قهرمان قهر شمول صاین نمود و دیگر برادرانش را امیرجا که بایند در عقبا و فرستند بحسب فرموده تقدیم افتاد
و بموجب یرلیغ مطاع امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر با امرا و اتباع که آمده بودند از آنجا بازگشته
در برسا و شهرنو به ازنیق ملحق شدند و رایات عالیه بجانب شعق دلغ بحرکت آمده و از عقبه گذشته
در نواحی النون تاش مرغزاری بانزهت مضرب خیام اقبال و دولت شد و شحنه سیاست بقتل خواجه



فرود بدرود که حکومت ابرهیه تعلق بدو میداشت فرمان فرمود و در آن فضای جان فزا بحکم پادشاه تاج
بخش ممالک ستان مجلس بزم را چنان آراستند که رشک گلستان ارم رونق داد و روضه رضوان آمد ساقیان
حورا وش از جامها جون آتش آب حیوان در قدحها بلورین ریختند اهل تلوین و تکوین را بوی شراب
آن اشراب می‌دادند و چون از اثر شراب در دماغ شیخ و شاب بدید آمد حضرت صاحب قران کامیاب
قیصر را طلب داشت تا اینجا بحضور مسیان رزم هیبت دلبران مشاهده کرده در ایوان بزم هیبت
دلبران ملاحظه نماید و خاطر شان منزل وحشت بنام الفت گراید و چون خدمتش را بمجلس در آوردند
بانواع نوازش و مواعید و جراحات سینه اش التیام پذیرفت و کیسه آمال و امانی او از نقود الطاف
و اعطاف خسروانه مملو گشت و آب زندگانی و کامکاری بعد سها مالامال و دو سنگاه عنا و ملال از حاشیه ضمیرش
محو شد و بوجود کلام الوالفاتح تفتیش بیعت مملکت روم و فتح و محبت او براحت مدوح پدید یافت و بعد از
طی بساط لهو و عشرت رایت فتح آیت بصوب تنقوزلغ در حرکت آمد **ذکر رسالت ایلچیان بدرگاه ما اطراف
و آمدن رسولان ... و ایلچیان ما اشراف** حضرت صاحب قران نصرت قرین مولانا بدرالدین احمد پسر شیخ
شمس جزری را برسالت نزد والی مصر نامزد کرد ز پس سعادت انکه بقهر الهی و عنایت پادشاهی
تمام مملکت روم در تحت تصرف و تسخیر بندگان درگاه ما قرار گرفت باید که سکه و خطبه ولایت شام
و مصر به اسم و لقب همایون ما زیب و زینت یابد و اطمش را در زمان بدرگاه عالم پناه روان سازد و اگر
در این ابواب تغافل جایز دارد یقین داند که رایات نصرت مآل بعد از مراجعت دیار روم متوجه مصر و آن
مرز و بوم خواهد شد ... هرچه در دل داشتم گفتم تو دانی بعد از این و قدما عذر من انذر و چند نفر دیگر را
با تفاق او در عقب شیخ زاده مشارالیه گردانیدند و در آن اوان که کوتاهیه مرکز اعلام ظفرعهد بود
صاحب قران نصرت عطیه چند نفر را بر ایلچی گری بجند محل فرستاد از آنجمله دو نفر را بقسطنطنیه که
مشهور به استنبول است نزد حاکم آن دیار تا کور نام ارسال نمود و جزیه و باج طلب فرمود و دو شخص دیگر
را نزد اسلام چلبی که برادر بقیه گریخته بود و در کنار حصار که از مستحدثات پدرش بود در برابر استنبول
نشسته روانه ساخت خلاصه پیغام آنکه بدرگاه گردون احترام مسارعت نماید با ماله باید فرستاد و الا سپاه
بهرام انتقام بتعجیل تمام متوجه آنجانب خواهد شد و در باب ایشان فرستادگان استنبول باز آمدند
و تاکور و سول تحف و امراه ایشان کرده بود و قلوری بسیار و تحف و تبرکات بیشمار معروض
گردانید ملتمس تحف آنکه چون یکی از بندگان درگاه گیتی پناهیم دل بتابعیت و مطاوعت ملازمان همت علیا
بسته و چشم بفرمان واجب الاذعان پادشاه جهانگشا دوخته باج و جزیه قبول دارم و از نزاع و مخالفت
بیزارم حضرت صاحب قرانی جزیه بحاکم استنبول مقرر فرمود و فرستاده را خلعت داده رخصت
مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون بموضع لبی رسید قاصدان که از نزد اسلام چلبی معاودت
نموده بودند بعز بساط بوس رسیدند و از شیخ رمضان را که در زمان حکومت پدرش ایلدرم بایزید شغل
خطیر با منصب وزارت جمع داشت با نفایس و پیلاکات از قالیچه و جانوران شکاری و عذرای آن
در مرافقت ایشان فرستاده بود و عرضه داشت که این بنده جوهر را از کمترین چاکران ساخت کرامی

کردن اساس میشد و چون لطف و کرم حضرت شامل حال بنده من شد او را در مجلس عالی شرف جلوس ارزانی داشت و جام و ایام او را باکرام و احترام مقابل گردانید بیت ما بعنایت شهریار دولتیار هزار گونه امیدواری و استظهار داشت هرگاه که اشارت علیه نافذ گردد بی تاخیر و تسویف به آستان دولت آشیان شتابیم تا از عواطف و مراحم پادشاهانه حظها و فیضها کامل یابیم حضرت صاحبقرانی سخن او را بسمع رضا اصغا نموده در جواب فرمود که آنچه نگاشته قلم تقدیر گشته بود بظهور آمد اکنون از گذشته گذشتیم و بساط خلاف و نزاع در نوشتیم باید که قیصرزاده بی دغدغه و اندیشه متوجه اعتاب گردد تا غبار کدورت از آینه مصادقت مرتفع شود و چهره خالصت در مرآت موافقت روی نماید و از عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه بهره ور شود و شیخ رمضان را بر کرم و مرحمت مستظهر و سرافراز ساخته باز فرستاد و سلطان محمود خان که با امیرشاه ملک بتاخت و تعقیب ولایات رفته بود بواسطه عرض مرضی که در کیچ یولغ بر حسب التغ تنکری ... و از استماع این خبرها بر حضرت قدوه شهریاران ... فرح و سرور بمقام حزن و اندوه مبدل گشت و زبان بتوفیق بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده دل بر رافت ... نهاد و امیرشاه ملک که با دیگر امرا و لشکریان بتعقیب رفته بودند کیچ یولغ و آن حدود و معالیه را یغما رسانیدند و در معالیه سیلانی و شیخ حاجی در جنگ کشته شدند و در اعقاب در میان کرده آتش تاراج در سواحل دریا گشادند و مجموع ولایت منتشا الی مکه را بر مقتضی یفعل الله ما یشاء خراب و ویران کردند و اموال و اجناس بیرون از تخمین و قیاس بازگشته براه روی کردند اساس پیوستند و در اول حرکت اردوی کیهان پوی در تنغرلغ نزول فرمود و سید خواجه شیخ علی بهادر را که قبل از این بتاخت الرابدین رفته بود ... باز گشت در این اوراق تنغو رلغ آمده بعضی از لشکریان که همراه بودند بنابر حرارت و عفونت هوا آنجا رخت بربستند رحلت نمودند و او نیز بمرض صعب گرفتار آمد حضرت صاحبقران بعیادت قدم رنجه فرمود و ... السرور آن حضرت جان تازه یافت و از غرایب حالات در آن نواحی چشمه بود که آب آن در هر مکانی که در زمین میرفت منعقد سنگ میشد طایفه از لشکریان از آن آب نادانسته آشامیدن بجای سرد شدند والحکم العلی الکبیر

**ذکر تعیین فرمودن حضرت آنانی مواضع قشلاقی در ممالک روم و شرح دیگر قضایا باراده ملک حی قیوم**

شهریار کامکار پادشاهزادگان و نوئینان را بجهت دفع ... قشلاقی مشوره کرده هر یک از شاهزادگان و امرا و نوئینان را امر فرمود که در شهرهای روم زمستان بپایان رسانند و نوئینان امیرزاده محمد سلطان کس فرستاده که بعد از غارت ولایات در سرهای عالی ... سپاه قشلاق کند و شاهزاده جهانگیر ... انکیکی شهر برسا نهضت نمود غالب رفت و در آنجا چند روز توقف فرمود و از آن موضع کوچ کرده بیالکسری آمد و آتش نهب در آن ولایت زده به مرغزاری نزول فرمود و چون پاسبانان شب کردند الیاس سوباشی با طایفه کثیر از جنابغان که در آن حوالی اقامت داشتند شبیخون آوردند و وفادار که ... بود خبر رسانید و مخالفان ناگاه در اردو

دیختند

---

دیختند و چون بعضی از سپاه بجمعیت رفته بودند و جمعی بر بستر غفلت غنوده شاهزاده بنابر رعایت حزم سوار شده ... و بیرون خرامید و امیر جهانشاه و دیگر بهادران سپاه هم در آن شب جمع آمده روی بجنگ و دفع دشمنان نهادند و مجموع ایشانرا منکوب و مقهور ساختند و ... آنجماعت را از دوالی حیات بپرداختند و امیر جهانشاه در میان مرغزار فرود آمد تا اردوی شاهزاده از عقب برسید و چند روز در آن منزل توقف افتاده شاهزاده امیر جهانشاه و امیر سونجک با سپاه ... روان فرمود و ایشان آن شهرها با توابع و مضافات در عرصه ... و آفات آوردند و شاهزاده مقیمان سواحل را تاخته و خاطر از کار ایشان پرداخته مغنی سپاه رفت و تمام زمستان در آن مکان بگذرانید و مغنی سپاه در دامن کوهی واقع است آبهای روانش ... چشمه جات و هوای عنبرافشانش روح بخش ... و در حیث قشلاق امیرزاده شاهرخ و لشکر جانغار و ... الی ... رفت و شاهزاده زمستان ... الغ یولغ و کجان یولغ رحل اقامت انداخت و در ... نهضت ... در حرکت آمده بشهر ... رسید که در کتب قدما از آن بلاد ... تعبیر کرده اند و آن شهری بود به نعمتهای متنوعه آراسته و مزین و این معنی موافق مزاج اشرف پادشاه زمین و زمان افتاده ... مال طلب شدند و ... با اهالی آنجا رسانیدند و ... کرده و تماشای آب ... کرده فرود آمد و در آن منزل پیران منتشا امیر محمد و اسفندیار بدرگاه پادشاه ... رسیدند و بشرف تقبیل بساط همایون استسعاد یافته هزار اسب ... عرض رسانیدند عنایت شهریار ... شامل حال ایشان شد به اعزاز و کرم مختص و مکرم ... گشتند اسفندیار ملازمت رکاب ظفر انتساب اختیار نمود و امیر محمد مال قبول کرده با محصلان باز گشت و چون رایات فیروزی به کزل حصار رسید چند روز در آن محل قرار گرفت و کاشتکان دیوان اعلی ... آنجا مال امانی حواله داشتند و ... و در آن موضع بمسامع علیه رسید که در این حدود کوهی است و در وقت نزاع جنابغان ... گرفته پناه بدان کوه برده اند و هر یک از لشکریان که جهت هیمه و علف پیرامن آن میروند بنهب و قتل متعرض او میشوند و از استماع این خبر آتش غضب فرمان فرمای عرب و عجم التهاب یافت اشارت فرمود که بعد از نماز شام فوجی از سپاه ... آن کوه را در میان گرفتند و چون ... خام از برای دفع ... سر بزدند و لشکر بهرام انتقام از آن بی باکان ... و در این اثنا مولانا عبید الجبار ... که سالها در ملازمت موکب حضرت صاحبقران ... بود ... وفات یافت غفر الله له و حضرت صاحبقران ... نهضت نموده ... آمد و روزی چند در آنجا توقف فرمود تا مال امانی تحصیل و موصول شد و از آنجا متوجه ... شد که از مشاهیر بلاد روم است و آن بلده را بفر طلعت خویش نورانی کرد ... مال امانی حواله رفت و در این محل جمعی که همراه امیر محمد منتشا جهت تحصیل مال رفته بودند آمدن نموده ... فراوان و اموال و اجناس بیکران آوردند و پیشکشها که امیر فرستاده بود بنظر کیمیا خاصیت آنحضرت رسانیدند و مدتی آن مقام محل توقف اردو گردید و ... احترام گشت

**ذکر فتح ازمیر کران و استیلاء ...**

وجاد بران ۲

---

در تضاعیف این حالات بسمع همایون رسید که در کنار دریا قلعه ایست که از سنگهای تراشیده آنرا ساخته و پرداخته اند بغایت بلند و محکم و سه طرف آن محفوف بحری بی پایان و در جانب که بخشکی متصل است خندقی عمیق فرو برده اند و گروه ... از مشهورات ازمیر در آنجا مجتمعند و آن قلعه بران ... موصوف و اهالی ازمیر بزعم خویش آنرا از مواضع متبرکه میشمارند ... و ولایت ... و اینمعنی را از معظم طاعات و عبادات دانسته ... و حصار قلعه ایست بر سر کوهی بلند که اهل اسلام در آنجا توطن دارند و آنرا ... در میان ساکنان این دو بقعه اسباب محاربه و مصابره و مقابله ... مهیا و چون سه طرف از ... متصل بدریاست مخالفان ... کشتیها ... و ملبوس و اسلحه و آنچه محتاج الیه ایشان باشد می آوردند و چون ساکنان ... مسلمانان ... و ثبات ... با اعداء ملت ... و کوشش ... اهالی ازمیر ... داشته ... محافظت قلعه مذکور سالهای ... آن حصار سعی و اهتمام بسیار ... احکام اسلام ... بواسطه ... تا اکنون ساکنان آنجا ... صاحب تخت و تاج ... قلعه کشیده و ... و ... سال آنجا بمحاصره ازمیر مشغول شد و ... از سکان آن حصار زحمت بسیار داشتند و چون صورت حال ازمیر ... بر صفحه ضمیر صاحب قران ... فرمود که امیرزاده پیر محمد خلف امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ و امیر شیخ نورالدین با دیگر سرداران و بهادران متوجه آن قلعه شوند و بطریق سنت ایلچی نزد ایشان فرستاده آنجماعت را بقبول امر شریعت دعوت نمایند اگر توفیق ایشان شده بدین اسلام در آیند اعلام کنند تا بصنوف نوازش و عنایت پادشاهانه اختصاص یابند و بالفرض که فرایض و واجبات و کل تکالیف شرعی را بعدم تلقی ... پیش نیایند ... باشند جزیه بر ایشان ... ساند و اگر شقاوت ازلی دامن گیر اهل ضلال ... دایره متابعت ... نهند بحکم صاحب شریعت ... تیغ جهاد و غزا بر ایشان حکم کرده اند و اصل و بنیاد اهل فتنه و فساد برانداخته امیرزادگان مشار الیهما با امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا برحسب اشارت آنحضرت در جوانب بآنجا ... ایلچی بدان امیر فرستادند از وعد و وعید و بیم و امید سخن رانیدند و بعد از جواب خشن چیزی نشنیدند و ... سرداران ... از اطراف و اکناف ولایت ازمیر کس فرستاده لشکر طلب داشته بود ... ساحلیان آن دیار ... گروهی در پاشکوه جمع آورده و کثرت ذخایر و اسلحه و تحصیل اسباب ... و حصار داری ... کوشیده امیرزاده پیر محمد و امیر شیخ نورالدین ... کیفیت قضیه را انها کردند و چون ... حصار ... و ... در قلعه

زمستان

---

زمستان و چین باریکی بتاریخ روز شنبه ششم جمادی الاول سنه خمس و ثمانمایه بالشکری گران ... نشان ... متوجه ازمیر گشت و برحسب فرمان امیرزاده محمد سلطان که با سپاه ... در قشلاق مغنی سپاه و امیرزاده میرانشاه و ... امیرزاده ابابکر و سایر امرا و اعیان که با ایشان بودند روی توجه بازمیر نهادند و چون چتر ظفر نگار ... و صول بر آن دیار انداخت چپ ... حصار که بخشکی اتصال داشت جنگ آغاز کردند و امرا با سپاه خود نقبچیان بکار باز داشتند و نصب عراده و منجنیق و امثال آن اشتغال میرفتند و به مقتضی فرمان واجب الاذعان امیرشاه ملک مردان کاردان را فرمود که در طرف دریا که سه رکن قلعه در آب بود و سه پایهای بلند و استوار ساختند ... بکار برافراختند و بر بالای آن ... بطریق ... استحکام دادند ... که ... مقصود ... باشد ... پرداخته آمد و میان دریا و قلعه ... تنه راه آمد شد مخالفان مسدود گشت ... کشتی ... و سلاح بحصار رسانند و بهادران ظفر شعار ... بالا بر آمدند ... مشغول شدند ... این حالات امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه با ... در قشلاق مغنی سپاه ... امیر شمس الدین عباس ... موکب اعلی پیوستند و امیرزاده محمد سلطان آتش ... سعی و جهد ... داشتند و ... علیه بهادران ... آورده بودند از انجاب مجاهدان دین و سالکان طریق یقین ... سوختند ... مشرکان ... و ... آن ... مرد و ... بودند ... و ... روز کار ... و کوشش مخالفان ... چشم ... از ... ملاحظه کرده ... و چون نقبچیان سنگها بیرون آورده ... گرفتند ... و ... آتش زدند ... قلعه ... شد و بسیار از کفار ... حصار افتاده در جنگ ... شدند ... با شمشیرهای کشیده ... قلعه نهادند ... و دشمنان مقهور و مغلوب ساختند ... آمدند و بمقتضای فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم هر کرا از آنجماعت یافتند ... و معدودی چند ... بقتل انداخته ... جان از آن ورطه ... حوزه اسلام بحکم فرمان حاکم ... عمارات اهل شرک ... ساخته بودند ... تا ... از ... برانداخته آثار ... ساخته ... مواضع ازمیر کشتی ... کوه ... دشمنان ... و آلات و اسلحه و اسباب ... مشرکان از ... اجابت شده بود و چون ... رسید ... و ... کشتی ... اشارت علیه ... که سرهای بدکیشان که بر تیغ جهاد ... کرده بودند چندی ... کشتیها ایشان انداختند و آن ... ایشان ... حال ایشان مشاهده کرده ... فراختند ... آن ... و ... آن حصار

اطلاع داشتند تخصیص قیصر و مرا انگشت تحیر و تعجب بدندان گرفتند چه از ابتدا محاصره تا زمان تسخیر
بیست روز در میان نبود مؤلف ظفرنامه افاض الله علیه شآبیب الغفران گوید که محرر این داستان از
اثنا بعضی اسقاط دیار مسلمانان جوار اناطولی و بلکا در … طریق حاصل قصهٔ مذکور بمناسبت
مقام در سلک نثر انتظام داد و در آن وقت صورت این منظوم بر طریق صحنی که بجا د شته بیاد
آمد از خاطر سر بر زد بیت از سر جوانب کشان میر تیمور سوی جهانگیر در آن قلعه که هیچ شاه نتکند
بکنگره اش کمند تسخیر در مدت به هفت سال قیصر بنشاند بر آن حبابی تغییر بگرفتش و کند تیر ز بنیاد
زیر شد بدو هفته یافت تیسیر این است کمال کامکاری با ذوق قوی و حسن تدبیر والحمد لله العلی الکبیر

## ذکر آمدن فرستادگان از اولاد قیصر نزد حضرت امیر و مراجعت آنحضرت در کنف دولت و سعادت

و در خلال احوال مذکور شیخ رمضان که قبل از این از نزد امیر سلیمان چلبی ولد ایلدرم بایزید آمده بود بار دیگر
آمد و انواع تحف و پیشکشات که لایق جنان پادشاه نامدار باشد با خود همراه داشت و بوسیلهٔ امراء
رفیع مقدار آن همه را بموقف عرض رسانید و صورت انقیاد و … اطاعت و امید واری … خود را بعنایت
کامل و عاطفت شامل حضرت صاحب قران بزبان ضراعت و استکانت در پایهٔ سریر اعلی تقریر کرد و ضمیر
آفتاب اشراق شهریار آفاق بر قاعدهٔ التفات و تفقد بر احوال اختلال پذیرفته قیصر زاده انداخته حکومت
اسپرته را با متابع و مضافات و مقام و ملحقات باو ارزانی داشت و منشور جهان مطاع عالم مطیع در آن
باب تکمیل یافت و شیخ رمضان را با خلعت فاخر و اسب با زین زر و کمر مرصع ارسال فرمود و هم
در آن چند روز از نزد دیگر پسر قیصر عیسی چلبی رسولی سخن آفرین موسوم بقطب الدین بآستان فرخنده
نشان شتافت و صورت فرمان برداری و امید واری قیصر زاده را بوسیلهٔ امرا و مقربان در پایهٔ سریر
پادشاه گیتی ستان عرضه داشت و او نیز مشمول لطف و احسان بی پایان آمد و در این اثنا شاهزاده محمد
سلطان مأمور گشت که بجانب قلعه متوجه که بیک روزه راه از ازمیر هم بر کنار دریا واقع است
متوجه نماید و آن حصن را که جمعی از فرنج پناه بآنجا برده اند برای عقده کشای فتح فرماید و چون شاهزاده
باشارت امر مبادرت نموده بمقصد رسید ساکنان حصار شوکت سپاه ظفر پناه مشاهده کرده بازوی
اضطرارشان از کار باز ماند و اعیان قلعه بقدم ضراعت و اطاعت بیرون آمدند و ملتزم باج و خراج
شده بجان امان خواستند شاهزاده جنبه بر ایشان مقرر فرمود و محصلان به استیفاء آن وجوه مشغول
شدند و امیرزادهٔ شار الیه با لشکریان که همراه او آمده بودند برحسب فرمان بازگشت و در موضعی سیاه
بار دوی خود پیوست و چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از قضیهٔ ازمیر باز پرداخت بتفقد و
التفات حال اسیران مسلمانان انداخت و ایشان را بانواع خلع و اصناف اسلحه اختصاص داده در باب
غزا و جهاد وصیتها فرمود و رایت نصرت شعار از آن نواحی نهضت نموده براه … هیمون و افرق
همایون پیوست و از آن مکان روان شد چون صحرای ایازلیق مضرب سرادقات جلال گشت رسول حاکم
جزیره ساقز که مصطکی از آنجا خیزد رسید … نام که در سلک ملوک افرنج انتظام داشت بپایه سریر گردون
مصیر رسید و از زبان سید پیغام بدکاله معروض کرد با این پیشکشها پادشاها … باید حضرت

صاحب قران در بارهٔ او لطف و عنایت مبذول فرموده رخصت انصراف داد و از موقف جلال حکم
مختتم الوشاء صدور یافت که امیرزاده اسکندر و علی سلطان قواچی و دیگر امرا و سرداران ایلغار کرده
ایلیتم را غارت کنند و ایشان بی توقف روان شده در وظایف نهب و تاراج تقصیری نمی کردند قوم
بلد نشته از تمامت آن مملکت مال امانی ستدند و از آنجا مظفر و منصور بازگشته باردوی همایون
ملحق شدند و رایات حضرت آیات از ایازلغ در حرکت آمده چون بجلکاء تنغوزلغ نزول فرمود امیرزاده
محمد سلطان که از عقب سپاه بیرون آمده بود از سپاه جدا شده و پیش رانده شرف پایبوس دریافت
و حکم شد که خدمتش با لشکر برانغار از جانب دست چپ به انگوریه رود و در قیصریه بموکب اعلی
پیوندد شاه زادهٔ جوانبخت در تنغوزلغ توقف فرمود تا جریک برسید و حضرت صاحب قران از آنجا
سوار شده بسلطان حصار رفت و طایفه از جتا خان که در جبال آنجا متوطن بودند بعضی …
تیغ آبدار … دیگر حصار پیش گرفت و مراحم خسروانه تمام ایالت کوتاهیه و تنغوزلغ
و قرا شهر و الوس کرمیان را در کف قدرت یعقوب چلبی نهاد که بجبادت پدر و مورث او ایلدرم
بایزید گریخته بشام رفته بود و بعد از فتح آن دیار بظفر گرداولان مردکاب فیروز … آمده شده و اعلام
ظفر انجام از راه بالغ یرلق در جنبش آمده چون سایهٔ وصول بآق شهر مبین انداخت امیرزاده شاهرخ
که از یورت قشلاق خویش متوجه شده بود بتقبیل مقاوم سریر خلافت مصیر استسعاد یافت و اشارت
شهریار جهانگیر بنفاذ پیوست که لشکریان روی جلادت بتسخیر حصار آنجا آوردند و ارباب حیل و جبال
به امثال … مبادرت و سیاست مردان و اسر طفلان و زنان حصار بازمین هموار گشت و در
تاریخ واقعهٔ جلال الاسلام گفته اند مصر کان تاریخه بنعمت رجب طیب روح و طاب مثواه

## ذکر فتح اکریدر و فتنیدن بسعی و اهتمام شاه شجاعت آیین

در مملکت حمید در ناحیه است طولانی آن
بیست فرسخ و عرض چهار فرسخ آب آن عذب و خوشگوار و در آن بحیره چند رودخانه میریزد از یکجانب
بیرون میرود و در اطراف آن باغات و بساتین بیشمار مشتمل بر انواع گلها و اصناف ریاحین
و بر کنار دریای مذکور شهر بند … بنیاد احداث کرده اند و باکریدر شهرت گرفته سه جانب آن
متصل است بآب و یک طرف بکوه پیوسته و در کتب تواریخ از آن قلعه فلان آباد تعبیر کرده اند و در میان
آن بحیره دو جزیره است مزین بشهر و یکی بگلستان مشهور و دیگری بفنیبیس مذکور و در فنیبیس که بزرگتر
قلعه ساخته اند و عمارات عالی دلکشای پرداخته و مردم آن حوالی در … اموال و اجناس محتاج الیه
ایشان بودی در آن قلعه نگاه داشتندی و در این ولا خلقی کثیر در آنجا مجتمع شده بودند و با اعتماد
دریا که از جمیع جوانب محیط است از آن فارغ نشسته و چون صورت این احوال به آینهٔ ضمیر جهان
جلوه گر آمد خیال تسخیر آن قلعه از خاطر عاطر سر بر زد و مثال واجب الامتثال صدور یافت که بر آن سمت
در حرکت آید و چون در آن مزاج ایلدرم بایزید از منهج استقامت منحرف شده بود و مرض صعب بر او
مستولی شده لطف شهریار … اطبا حاذق مثل مولانا سعد شیرازی و مولانا جلال الدین
عرب را ملازم قیصر گردانید تا بمداوای و معالجهٔ وی … نماید و ایشان با او … آقشهر …

و رایت حضرت شعار از الغ یرلق ایلغار فرموده و شب در میان کرده صباح سه شنبه بظاهر اکریدر
نزول کرد روز دیگر بر مقتضی یرلیغ مطاع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر
و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و علی سلطان قواچی و سونجک بهادر
و دیگر امرا و سرداران و اعیان و وجوه سپاه متوجه حصار شده بعضی بکوه بر آمدند و بیرحمانه دامن کوه
بدرو اندوه شتافتند و حصار مسخر ساخته لشکریان بشهر در آمدند و از مخالفان جمعی کثیر را بقتل
رسانیدند و گروهی اموال خود را در آب انداخته پناه بدان دو جزیره بردند و بر یرلیغ مطاع صدور یافت
که عدها ببندند و کشتیها از چوب و پوست گاو و اسب مرتب سازند و فرمان بران بامتثال
امر مبادرت نمودند و مجموع شاهزادگان و امرا و نوئینان بکشتیها در آمده روی بقلعهٔ فنیبیس
نهادند و آن … میان گرفتند و کوس و کورکه کوفته سورن انداختند سکان حصار از
مشاهدهٔ جرأت و جسارت لشکر حضرت آثار مدهوش و متحیر شده و شیخ بابا که کلانتر ایشان بود دست
… شسته بیرون آمد و الغیاث … شاهزادگان و امرا برده ایشان را شفیع ساخت و بجان امان
یافته فرمان شد که او را با خانه کوچ نقل نماید و قلعهٔ فنیبیس در حوزهٔ تصرف بندگان درگاه آمده
اموال و جهات آنجا بلشکریان بموجب فرموده تقسیم یافت و در آن اثنا از اردوی امیرزاده محمد سلطان
پیر بخش باشارت شاهزادهٔ شارالیه آمده خبر آورد که قرة العین سلطنت رنجور و ناتوان است
و از استماع این خبر ناخوش خاطر خطیر حضرت صاحب قرانی پریشان و مشوش گشت و بابا خواجه … بتعجیل
فرستاد که تحقیق دانسته باز دوان کند تا صورت حال چنانکه هست بموقف عرض رساند و بر نفس همایون
متوجه آقشهر شد و چون عبور رایت فتح آیات بر لشکر جوانغار و اردوی امیرزاده شاهرخ اتفاق افتاد
و شاه زادهٔ جوانبخت طویی عظیم کرده پیشکشها کشید و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه نیز
خدمات شایسته بتقدیم رسانیدند و در اثنا این اوقات امیر جهان … بدرگاه گیتی پناه شتافت
و انواع تحف و هدایا از نقود و اجناس بموقف عرض رسانید عاطفت خسروانه که او را از بند قیصر
خلاص داده بود و بجای پدران … فرموده … بدیرفت … منش با
… نوازش اختصاص داد و باز گردانید و اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ فرموده

## ذکر وفات قیصر روم ایلدرم بایزید و امیرزاده محمد سلطان افاض الله علیهما شآبیب الغفران

در روز پنجشنبه
چهارم شعبان سنه خمس و ثمانمائه … پادشاه سعید ایلدرم بایزید در آقشهر از دست ساقی
اجل شربت زهر چشید و بیماری خناق و ضیق النفس قیصر روح او … روم بیرون
بازکشید حضرت صاحب قران از استماع این واقعهٔ بی درمان بغایت محزون و ملول … متالم
و پریشان گشت و مضمون کلمهٔ عرفت الله بفسخ العزایم بخاطر … بر زبان مبارک بکلمهٔ انا لله و
انا الیه راجعون بگشاد چه عزم آن داشت که چون تمام ملک روم بحوزهٔ تسخیر لشکر ممالک ستانی
جهانگیر در آید اسباب سلطنت قیصر آماده داشته … کرده مجموع آن مرز و بوم را بخدمتش
ارزانی دارد تا بار دیگر بکسر اصنام و قلع عبدهٔ اوثان کمر بندد و چون نگاشتهٔ قلم تقدیر مخالف آن بود

برادهٔ

به ارادهٔ ملک حق قدیر رضا داد و چون رایت حضرت آیت بحدود آق شهر رسید از نزد امیرزاده
محمد سلطان دانشمند خواجه آمده تقریر کرد که مولانا فرج طبیب شاهزاده را مسهل داد و …
و از تصاعد بخار اخلاط مرض بصرع انجامید این حدیث مزاج اشرف گران آمده خاطر عاطر آنحضرت
بغایت نگران شد و دانشمند خواجه را دو اسبه باز گردانید که تا قبل از رسیدن موکب همایون …
احوال … و چون خسرو سعادت قرین حضرت … تابید … بآق
شهر نزول فرمود باز ماندگان قیصر را تفقد و دلجویی نموده خلعتها پوشانید و موسی چلبی ولد …
او را بخلعت گرانبها و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و … طلا سرافراز ساخت و صد اسب سره اعلی
و یرلیغ موشح بآل تمغا کرامت فرموده فرمود که قیصر زاده برود و نعش پدرش را که در آق شهر
بمزار شیخ محمود حیران بسبیل امانت گذاشته اند در مرقد آیین سلاطین … برود و در عمارتی که
آنجا … برای این معنی ساخته دفن کند و موسی چلبی بموجب اشارت در حرکت آمد و حضرت
صاحب قران اعراق را گذاشته از آقشهر بجناح تعجیل بجانب اردوی امیرزاده محمد سلطان روان
شد و در آن راه شنید که خضر بیک و ابراهیم که امرا ترکمان … اند بآنجماعت متعرض شده
بکوهی که راه بدامن آن میگذرد تحصن نموده اند و بنابر این حکم شد که لشکر جلادت آیین توجه بکوه
نمایند و باستیصال آن … کمر اجتهاد بمیان بندند … فرمان … اطراف
اطراف کوه را فرو گرفتند و بضرب ناوک آبدار و آتش در خرمن جمعیت آن خاکساران زدند و
بعضی کشته شده جمعی گریختند و اموال ایشان بتاراج رفت و عیال و اطفال آنجماعت به ذل اسر
گرفتار آمدند و هم در اثنا … طریق دولتخواجه بوغا ایلچی از اردوی شاهزاده آمده خبر آورد که
مرض آنجناب روز بروز اشتداد می یابد حضرت شهریار … بتعجیل براند و بعد از وصول
بمقصد بر سر بالین … آمده نور حضور را دریافت داشت و بیمار را جان ناتوان یافت که مجال تکلم
نداشت و حضرت صاحب قران را ملالی عظیم باطن مستولی شد و شاهزاده را در محفه خوابانیده
هم در آن روز کوچ فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمدند مرغ روح شاهزاده را
از قفص کالبد پرواز کرده روی بگلزار اصلی آورد و این واقعهٔ هولناک در هژدهم شعبان سنه خمس و
ثمانمائه روی نمود مدت عمر شاهزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود زبان مقال حضرت صاحب
قران عدیم المثال بدین کلمات مترنم گشت که

بکجا میروی ای … توجه … جانت
بجان رسید بجان تو این دل غمناک
تو سرو باغ بهشتی چه میکنی در گل
تو … آب حیاتی چه میروی در خاک

صبر و قرار و تحمل و اصطبار دیکباره از ضمیر منیر … شهریار فلک تمکین کوه وقار رخت بر بست و …
ممالک … بالکل از دست … بیرون رفت و وضیع و شریف و مرد و زن در آن ماتم و
شیون کبود و سیاه پوشیده پلاس و نمد در گردن انداخته از فریاد و فغان و ندبه و نفیر …
صبیحهٔ صبح روز محشر ظاهر گشت صاحب قران در باره آن واقعهٔ جانگسل بقضای باری سبحانه
و تعالی رضا داده زبان همایون بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گویا گردانید و فرمان داد که نعش او

اقامت مراسم غسل و تجهیز و تکفین جسد شاهزادهٔ مرحوم را در تابوت مشحون برحمت حق تابوت
نهادند و تابوت را در محفه تعبیه کرده بر استران بار کردند و الیاس خواجه شیخ علی بهادر
و امرا باقی را از سواد و اسپه ملازم تابوت کردانید و مقرر بود که برا و نیات رسند کوهر دریای
مغفرت را صدف از نوسان‌ند و در تابوت مجدد نهاده و سبیل وار در شاه آباد سلطانیه برسند
و بمزار متبرکه پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که در آنجا واقعست بامانت بسپارند تا بعد از ان
بسمرقند نقل کنند و باقی خواص و ملازمان با محفه و تابوت خالی سرعسیما را استوار کرده در اونیک
توقف نمایند و جماعت مذکور برحسب فرمان روان شدند حضرت صاحبقران بعد از توجه ایشان
بداغ فرخنده مراجعت کرد و از صحرای آقشهر نهضت نموده روی عزیمت بشهر نهادند و در اثنا طریق
مصاحب بعام اعرصه داشتند حکم شد که اهالی اردوی همایون از لباس سوکواری بیرون آمده
ترک نوحه و زاری کنند مجموع خلایق که سیاه‌پوش و کبودپوش بودند پلاس ماتم در نوردیدند
زبان افغان و خروش در کام کشیدند

چون رسولان پادشاه گیتی‌ستان بمصر رسیدن الملش را طلب

داشتند و فرج خلف صدق برقوق الملقب بالملک الناصر ضمیمهٔ فتح روم و کرفتاری ایلدرم بایزید
که شوکت و مهابت او در خاطرها عاهالی آن دیار قرار داشت استماع نمود دود دهشت و حیرت بدماغ او
راه یافت و دانست که منازعت با ارباب دولت و مخالفت با اصحاب تایید و عظمت موجب حرمان و نکبت
است و مستلزم محنت و مذلت از نا فرستادن الملش که در آن باب تعلیل بی‌حق کرده بود پشیمان شد
و بعد از تقدیم مشورت با خواص و معتبران حضرت خود منع را از حبس بیرون آورده بمجلس طلبید و در
توقیر و احترام او الحاح و مبالغه نمود و شرایط دلجویی و عذرخواهی بتقدیم رسانید و در تمام ولایت
مصر و شام نقود منابر و وجوه دنانیر را باسم و لقب شهریار آفتاب احتشام محلی و مزین گردانید الملش را
شفیع ساخت و باد و رسول احمد و آقته نام او را بدرگاه عالم‌پناه فرمان ده انام فرستاد تا صورت
معذرت و الی خود را بعرض رسانند و تقصیرات ایام گذشته او را درخواست نمایند و بخانان خود را
بقبول باج و خراج متوکد سازند و در باب فرمان برداری و طاعت گزاری قصور نه پیدا آید و بر رسم
پیشکش امثال منکاثران نقود و جواهر و رخوت نفیس و شمشیر آبدار مصری و بهر ذلک با ایشان
روان کرده فرستادگان بولایت روم در آمدند و الملش مسارعت نموده پیشتر از ایلچیان بدرگاه فلک‌اشتباه
شتافت و اخبار و احوال مصر و شدت خوف و هراس والی و ارباب و اهالی آن مملکت بعرض
پادشاه سپهر احتشام رسانید رسولان برادر وی عاشرها ملی نوشتند و بوسیلهٔ امرا و نوئینان عز
تقبیل بساط جلالت مناط در یافته تحفه و هدایا معروض داشتند و بخانان فرج را بسمع همایون
رسانیدند عروق شفقت و لطف خسروانه در اهتزاز آمد زبان گوهرافشان گذرانید که چون او در
حمایت سایهٔ اشفاق و اشبال بدران سرافتاده مساعدت و معاضدت او بر ذمت همت
پادشاهانه ما از جملهٔ واجبات اگر در سلوک جادهٔ متابعت و مطاوعت راسخ قدم باشد بفنون



یافت و صنوف مرحمت را مستظهر کردد و برتنسیق مهمات ملک و ملت و خدمت حرمین شریفین
زاد هما الله تعالی شرفا و تکریما کماینبغی و ینبغی قیام نماید و در بخارا و آیندو روندو بی دغدغه
و خوف تردد نمایند کرده و فرستادگان فرج برانواع نوازش مشرف و بهرور و فرج بانک داشت و خلعت
و کمر و سیم و زر بی‌نهایت و توانگر ساخت و از برای حاکم مصر افسر مرصع و خلعت خاص و کمر شمشیر بجواهر
و در دار سال فرمود و بتوقیعی مواطف پادشاهانه و عواطف خسروانه فرج داد و نزد خود منکاران
وفاداران و طاعت گزاران جانشیان انتظام داد   چنین گشت بندکان جو کرد بالیکا

از قدیم باز قوم قراتاتار عدد و کثرت ایشان بهشتاد هزار خانه وار رسیده بود و در حدود دیار
شام و روم کاه مسکن ساخته اند و با کثرت اقوام و قبایل غالب آمده بحرمت و جاه زندگانی میکرده اند
و میان آن جماعت و قبیله معمول حصوصیتها واقع شده چنانچه تفصیل در تواریخ ترکان مسطور است
و چون حق تعالی چنگیزخان را استیلا و استعلا بخشید حکم کرد که تمامت آن قوم را تا کودکان شیرخواره
بکشند چه در آن زمان فتنه و فساد ایشان بنهایت انجامیده بود لشکریان پادشاه جهانگشای
بموجب فرموده عمل مینمودند و چون روزگار دولت چنگیزخان و پیشتر از آن نیز معمول و غیر معمول
از ان قبیله دختران خواسته بودند و فرزندان متولد شده که دکان خود را پنهان داشتند و
چون سورت غضب چنگیزخان تسکین یافت و آن اطفال بزرگ شدند بعضی از آن فرزند هم در
زمان سلطنت او بمرتبهٔ امارت رسیدند القصه در آن او ان منکو قاآن برادر خود هلاکوخان را
بولایت ایران فرستاد و قراتاتار را داخل لشکر او گردانید چون هلاکوخان در تختگاه سپهر سلطنت
متمکن گشت آن قبیله را بواسطهٔ شرارتی که در جبلت داشتند در حدود روم هجرت داد و بنابر آنکه
بعد از وفات سلطان سعید بهادرخان در ممالک ایران پادشاهی صاحب وجود نماند ایشان تمرد
و سرکشی را شعار خود ساخته و بغاوه و فتنه شده هر صنعی بهوای دل خویش بود فی اختیار کردند
و بعد از انقضای ایام دولت قاضی برهان الدین ایلدرم بایزید بسیواس و آن نواحی استیلا یافته
قراتاتار را داخل لشکر روم کردانید و از برای ایشان در مملکت خود منازل تعیین نمود و چون در
آن ولایت اخراجات و عوارضات دیوانی چندان نبیاشد بدان سبب فرصتی خود و بین آن قوم
صاحب ثروت و مال و اغنام و جمال شدند و در آن هنگام که حضرت پادشاه کرد و تا افتاد بر قیصر
و لشکر جرار او غالب آمد این داعیه از خاطر خطیر آنحضرت سر بر زد که قراتاتار را کوچانیده در میان
الوس جغتای جای دهد و در آن زمان که سرداران قبیله بدرگاه گیتی‌پناه شتافتند عنایت خسروانه
ایشان را بخلعت طلا دوزی و شمشیرهای زر و انواع نوازش دیگر محترم و موقر کردانید و وعده‌های جمیل
بزبان حضرت بیان گذرانید و چون هیچکس از سپاه منصور متعرض قوم مذکور نشد ایشان خود را ایل
و منقاد دانسته در بیوتهای خویش بفراغ بال نشسته بودند و در آن وقت که رسولان حاکم مصر
برادر وی عاملی رسیدند پادشاه مظفر لوا سه روز در منزلی توقف نموده با ارباب کیاست و عقلا

از شاهزادگان نامدار و امرای رفیع مقدار در باب نقل قراتاتار بما وراء النهر مشورت فرمود
و رای عالم‌آرای برکوچانیدن آن جماعت قرار گرفت و چون قریب چهل هزار خانه وار بودند و مردم
شعین در میان ایشان بسیار رای اصابت شعار فرمان داد که چون شاهزادگان و امرا و نوئینان
هریک براهی روان شوند اطراف و جوانب آن قوم را چنان احاطه نمایند که هیچکس بجایی بیرون نتواند
رفت و در رعایت حزم و احتیاط مبالغها نموده فرمود که مطلقا متعرض بایشان نرسانند و پیر
مشفق اشاده علیه امیرجهانشاه با دیگر امرا و سپاه با نغیار و لشکر امیرزاده محمد سلطان بجانب
توقات و اماسیه در حرکت آمدند و امیر سلیمانشاه با طایفه از بهادران جوانغار بطرف قیصریه
ایلغار کرده عنان عزیمت بصوب صحاری اماسیه و اراضی قیصریه که اماکن و مساکن الوس قراتاتار بود
منعطف ساخت و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده سلطان حسین را بحفظ طرق تعیین نمود تا ایشان
خیال فرار بدماغ راه ندهند و چون موکب ظفر انتساب بعد از قطع منازل از پل آب قزشهر عبور کرده
نزدیک بیوتهای ایشان رسید کس فرستاده رؤسای آن جماعت را طلب فرمود و فی الحال رو سر داد
قوم تاتار را حتی بزرگ و معروف بپایهٔ سریر سلطنت مصیرها حاضر شدند و حضرت صاحبقران بمواعید
خوب خاطر آن طایفه را مطمئن و آسوده گردانید و خلع طلادوز و کمرهای زرنگار بخشید و بجهت
زیادتی اطمینان ایشان سوگند یاد کرد که در باب شما جز عنایت و مرحمت از جانب بعد و نخواهد
بود و مدتی مدیدست که آبا و اجداد شما بفرمان سلاطین گذشته از ملک ازمین که بوده قدیم
منشا و عاصلی ایشان بوده بیرون آمده اند و در دیار غربت روزگار گذرانیده و اکنون بعنایت
ایزدی از آنجا تا آنجا در حوزهٔ تصرف بندگان ماست و حکم ماست ولایت داد و وظیفه آنکه کلمه حب
الوطن من الایمان نصب العین همت ساخته بجانب ماوراء النهر با اسباب و اموال و عیال و اطفال
خود در مرافقت اردوی عالی توجه نمایند و تمام العمر در ظل حمایت و عنایت ما ساکن گیند و از
موائد انعام و احسان ما محظوظ و بهره‌ور شوید ایشان بعد از ادای شکر و سپاس و دعا و ثنا و
قیاس بعرض رسانیدند که ما اوامر و نواهی حضرت پادشاهی را از روی اخلاص و کمال دولتخواهی
بجان و دل مطیع و منقاد بوده و بعد کالنا کدام دولت بر آن از زان باشد که در زمرهٔ خدام شهریار انام انتظام
یافته حیات چند روزه بپایان رسانیم حضرت صاحبقران هنرپرور کلمات کلاهیان قوم تاتار را
فی الجمله باور کرده بنابر احتیاط و حزم حکم کرد که اسلحهٔ ایشان را گرفته بعضی در خانه سپارند و آن قوم را
جوق جوق و کروه کروه ساخته بامرا و نوئینان تقسیم نمایند و بر لیغ مطاع صدور یافت که هیچکس از
ایشان کوسفند و چهارپای نخرد تا موجب سبکباری ایشان نشود و فکر گریز نکنند و فرمود که از جمیع
تکالیف و اخراجات معاف و مسلم باشند و بوم نشستن ایشان را بر آبها و چشمه‌ها خوشگوار و علف
خوارهای مناسب فرود آوردند و سی چهل هزار خانه وار با حواشی و مواشی مقرون بعد عدو و غواشی
ملازم اردو روان شدند

چون تمامت ممالک روم در تحت تصرف و تسخیر لشکر پادشاه جهان کیر آمده قلاع و بقاع آن مرز و
بوم از شایبهٔ کدورت اعدا و متمردان پاک شده و اسکندر بار رسائی است رای آفتاب اشراق نهضت
موثق النقات بر مراجعت بجانب مملکت آذربایجان و عراق انداخت تا قضایا را آن ممالک را سرانجام
داده متوجه سمرقند شود و در ضمان حفظ و تایید ملک ذو الجلال در عین کامرانی و اقبال
روان شود و نشان بجانب سلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آقا
و خانزاده مادر امیرزاده محمد سلطان و دیگر آغایان و شاهزادگان که آنجا بودند متوجه شوند
و تا قلعه اونیک بیایند و چون صاحبقران گیتی‌ستان فیض‌افشان بقیصریه رسید دانست که اهالی
آن دیار در رعب و هراس بجوار راه داده پناه بر نقبها برده اند لاجرم فرمان قضا امضا صادر گشت
و علی سلطان تواجی با طایفه از جوانان منصور متوجه ایشان شدند و چون نزدیک بآن جماعت رسیدند
ایشان از خوف سر و بیم جان آهنگ گریز کردند و علی سلطان از سر رای که مرد و شایسته نقبی بود نظر
سکرد ناگاه پیری جانگزای بر شاه رگ او آمده در زمان روان تسلیم نمود و لشکریان آن بی‌باکان را
بدست آوردند و بپادر علی سلطان همهٔ ایشان را بتیغ انتقام از پای در آوردند و موکب همایون چون
از سیواس گذشت حضرت صاحبقران کامران امیرزاده ابا بکر را خلعت داده بجای خود پیش
روانه ساخت و چون مرغزار ارزنجان از وصول موکب ظفرنشان غیرت فزای روضهٔ رضوان شد
طهرتن خدمات پسندیده بجای آورده پیشکشهای لایق بگذرانید و چون اعلام نصرت انجام از آن موضع
در حرکت آمد یک دو منزل قطع فرمود ملکات ملکانه طهرتن را بخلعت خاص اختصاص داده رخصت
مراجعت ارزانی داشت و کسانی را که جهت توجه آغایان و خواتین از سلطانیه آورده بودند بانکه پای سند
کوفت مهمان نامدار بتعجیل را نزد پیش تر آیند و چون از روم از غبار موکب شهریار بلند مقدار رایت
توجه و مفاخرت بر آن کشید در آذربایجان فراخت دارای سپهر سلطنت و حشمت امیرزاده الغ‌بیک و امیر
زاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعد بپرسش فرمود و از
ذوییژ امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص جراحت فرقت پدر ایشان شاهزاده مرحوم محمد
سلطان تازه شد و چون خواتین و آغایان که برحسب فرمان از سلطانیه متوجه شده بودند در
تبریز اسباب عزیمت ترتیب داده از آنجا در حرکت آمده بقلعهٔ اونیک رسیدند و چند روز در آنجا
توقف نمودند و چون رایت نصرت شعار سایهٔ وصول بر آن دیار انداخت و خانزاده را از واقعه
هایلهٔ فرزند مغفور مهرور او آگاهی دادند و بانوی عظمی از استماع این بلیهٔ کبری
زد دست و در دید پیرهن را کین مرده جه میکند کفن را تمامت آغایان و حرمها لباس سوگواری پوشیده
نوحه و زاری آغاز کردند و عزایی سنگین داشته کورکه و کوس را پاره کردند و تابوت خالی را که
در اونیک بسما را استوار کرده بودند و گذاشته در خانه نهاده آوردند و آن ستیرهٔ عظمی جان
در گهر و فغان آمد که خون از دل سنگ چکیدن گرفت و چون روزها شروع روح او را ختمات
کلام الله کرده آش و طعام دادند سادات و علما و مشایخ و صلحا که از اطراف آمده بودند در مجالس

شعر بصیقل موعظت و نصیحت زنگ ملال از خاطر عاطر حضرت صاحب قران سپهر آثار می
زدودند و چون حزن و اندوه آنحضرت فی الجمله تسکین یافت بساط بزم دو روز کشیده شد و
بر فتوحات و التفات پادشاهانه بر وجنات روزگار آنجماعت مجدداً افتاد و آنحضرت همه را بنظر
اعزاز و اکرام نگریسته و به احسان و انعام سرافراز گردانیده رخصت انصراف کرامت فرمود

بنابر عهد و پیمان که ملک
گرگین در سال گذشته با بندگان درگاه پادشاه فلک تمکین کرده بود واجب چنان مینمود که در این
هنگام بپای ضراعت و مسکنت پیش آمده و پیشانی نیاز و اخلاص بر ساحت کریاس سپهر حشمت نهاده
زبان به ثنا و تهنیت گشادی و چون بدین سعادت موفق نشد عصبیت دین و غیرت خسروانه باعث
آن شد که شهریار دین دار عزم جانب گرجستان جزم فرمود و در عین تسلط و کامرانی رایت جهانگیری و
جهانبانی برافراخته بطرف منکول با سپاه جانفدا و جوانان رو فیل روان شد و در اثنا سلطان
عیسی والی ماردین از خطاهای که قبل از این نموده بود و بموجب ما هو پیوسته پشیمان شد و یقین
دانست که جراحت نکبت و محنت او را جز لطف و عاطفت آنحضرت دوایی ممکن نیست لاجرم با وجه
خوف و بیم و دلی از مکر و اندیشه بد و نیم میان امل و یاس با شمشیر و کفن پاس روی توجه بدرگاه
آسمان اساس نهاد و چون برسید دست در دامن عنایت شاهزادهٔ جوانبخت شاهرخ بهادر زده
آنجناب را شفیع جرایم خویش ساخت و شاهزادهٔ مشارالیه خدمتش را بدرگاه کیوان اشتباه
آورد و او سر برهنه کرده بعد از رخصت بوسیدن کنار کاران درآمد و نوشروان جمشید منش بعد از
عتاب و سرزنش و خشم عفو بر جریدهٔ زلات او کشیده بعواطف بیکرانش نوید داد و خراج و باج چند
ساله ماردین و پیشکشهای سزاوار بنظر کیمیا اثر حضرت صاحب قران کامکار رسانید و مشمول
انواع عاطفت و احسان شده تاج و خلعت و کمر مرصع سرافراز گردید و بمزید قربت
اختصاص یافته بحدود خدمتش نامزد مظفرالدین ابابکر شد و در خلال این احوال امیر آقبوغا کرجی
با اکرام امرا که بدرگاه پادشاه اسلام پناه آمد و بوسیلهٔ مخصوصان و مقربان شرف تقبیل سرادق جلال
دریافته اسپان و جانوران و غیر آن بموقف عرض رسانید و همچنین کوستندیل پادشاه ملک گرگین که با او
مخالفت میورزید روی توجه بقبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال آورده و پیشکشها کشید و اینره ملحوظ نظر عنایت
گشت و از هر جانب سرداران اطراف و اعیان و اشراف اکناف بدرگاه گیتی پناه می‌آمدند و بر انواع
سیورغامیشی اختصاص یافته باز میگشتند و در حالی که منکولی بر التفات حضرت آفتاب مآثر صاحب
قران جهانگیر بر صفحات روزگار امیرزاده پیر محمد و امیرزادهٔ مرحوم عمر شیخ بهادر دریافته اوراق
زینت و رخارش سرافراز و ممتاز گردانید و تجدید حکومت دارالملک شیراز را بجدمش ارزانی
داشته و لطف الله بیان نمود و چلپان شاه برلاس را بملازمت او تعیین نمود و شاهزادهٔ مشارالیه
روی توجه بآن صوب نهاد و بموجب حکم امیرزاده رستم که ایالت فارس متعلق بدو کرده بود از بیلاق

کوه زرد متوجه اردوی کیهان نورد گشت و چون بجانشان که از اعمال جرباذقان است نزول فرمود از نزد
حضرت صاحب قران کس آمد و خبر آورد که ما اصفهان را بتو دادیم اگر فی الحقیقه در آنجا فرصت و خوشتن
بود وجود بر و بعمارت قلعهٔ ارمیان که خراب و ویران شده اشتغال نمای و مهم درخانشان امیرزاده
پیر محمد که حاکم شیراز بود رسیده با امیرزاده رستم ملاقات کرد و برادران جانی یکدیگر را در آغوش
مهربانی گرفته اظهار مسرت و شادمانی کردند و امیرزاده پیر محمد بمقصد شتافته امیرزاده رستم
کما ینبغی منضبط اصفهان فرستاد و خود بروجرد رفته در باب عمارت قلعهٔ مذکور سعی و اهتمام
نمود و در تضاعیف این حالات داعیهٔ تعمیر بغداد که از امهات بلاد اسلام است و بواسطهٔ غارتی
که از سکان آنجا واقع شده بود در انتقام چشیده بودند چنانچه سبق ذکر یافت از خاطر خطیر حضرت
صاحب قران جهانگیر سر بر زد و این شغل عظیم بشهامت و صرامت امیرزاده ابابکر حواله رفت و ایالت
عراق عرب با توابع و ملحقات و ضمایم و مضافات بشاهزادهٔ مشارالیه مفوض رفت و جمعی از امراء
عالیمقدار مثل یاسین سلطان برلاس و حسین برلاس و سونجک و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین
و دولتخواجه اینانی و دیگر بهادران و سرداران برحسب فرمان ملازمت رکاب شاهزاده نامدار
اختیار کردند و اشارت علیه نفاذ یافت که امرا و عساکر واسط و بصره و کردستان و ماردین و
دیاربکر عیار و ایلجار وار حاضر شوند و از متابعت و مطاوعت آنجناب گردن نپیچند و شاهزاده را امر
فرمود که از راه دیاربکر درآید و بقیهٔ مفسدان و شریران اطراف و نواحی را سیاستی بلیغ فرماید و چون
پای دولت بعراق عرب گراید و تخت بدفع قرایوسف ترکمان اشتغال نماید چه در آن زمان
بر آن مملکت استیلا یافته بود و چون از آن مهم خاطر جمع سازد مردم را بر عمارت و زراعت
ترغیب و تحریص کند و خود بر آبادانی دارالسلام بغداد از سر جد و اجتهاد بپردازد که بزودی معمور گردد
چنانچه سال دیگر باز مادهٔ ملک دادگر قافلهٔ جان روان شود و ما التوفیق و التایید الا من عند الله
العزیز الحمید ذکر احوال قرایوسف و توجه سلطان احمد بشام مقرون بنجس و تاسف شرح استیلاء
قرایوسف ترکمان بر عراق عرب چنانست که اوان صدمات عساکر نصرت مآثر که بجبهه پناه به
ایلدرم بایزید برده بود چنانچه رقم زدهٔ کلک بیان گشت و در وقت عزیمت حضرت صاحب
قران بممالک روم قرایوسف اظهار کرد که از نهضت قیصر عود و دست تسلط بامال و چهارپایان
مقیمان قیصریه دراز کرده غنیمت فراوان جمع آورد و از ساحل آب فرات روی توجه بجهت نهاد
و در جلد و بیابان هیت قرار گرفته احشام ترکمه و اجناد معقی قبایل عرب را بمتابعت خود دعوت
کرد و گروهی انبوه از مرد و طایفه نزد او جمع آمدند و سلطان احمد که حاکم بغداد و تمامت عراق
عرب بود حکومت حله و بعضی از ولایات عراق عرب را بمرحوم سلطان طاهر ارزانی داشته
خدمتش در حله اقامت داشت و سلطان احمد از بغداد بحله نزد مرحوم سلطان طاهر آمد و آقا
فرهاد ملک وزیر و مشیر و صاحب اختیار و مدبر امور او بود بکوفت و سلطان طاهر از این معنی
متوهم شده با امرا پدر خویش مثل محمد بیک و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که آنجماعت نیز

اعتمادی بسلطان احمد نداشتند مشورت کرده باتفاق یاغی شدند و در نیم شب از جسر گذشته بدین طرف
آب آمدند سلطان احمد چون بر این حادثه اطلاع یافت جسر ببرید و کنار آب گرفته در مقابل ایشان بایستاد
و قاصدی نزد قرایوسف فرستاده التماس نمود که بدو ملحق شود و او را باموال فراوان نوید داد قرایوسف
با لشکر گران از عرب و ترکمان روان شده بسلطان احمد پیوستند و بهیات اجتماعی از آب گذشته مردانه
صفها بیاراستند و بعد از محاربهٔ عظیم شکست بر طرف سلطان طاهر افتاد و ترکمانان غنیمت فراوان گرفتند
و سلطان طاهر را در وقت فرار جویی پیش آمد چنانکه مرکب از آن جوی بجهاند با اسب و جبادر آب
افتاد و شعلهٔ حیاتش منطفی گشت و ترکمه بمال سلطان احمد طمع کردند و خدمتش از این صورت وقوف
دریافته در ظلمت لیل سر خویش گرفت و راه بغداد در پیش قرایوسف از مردم حله آنچه توانست بدست
آورد و در عقب سلطان احمد متوجه شد و چون ببغداد رسید فی الحال شهر را مسخر ساخت و سلطان احمد
از بیم جان در گوشهٔ مختفی گشت و چون شب درآمد قراحسن نامی سلطان احمد را از بغداد بیرون برد و ایدا
بود و شب گرفته قریب پنج فرسخ قطع کرد و در راه گاوی بدست ایشان آمد سلطان احمد بر آن سوار شد و
مرد و بتکریت رفته سادق عمر اوباش که آنجا بود در مقام خدمت آمد و جبل سراپ کشید و از نقود
و اسلحه و دخوت و امتعه آنچه دست مکنتش آن سرحد را رسید سلطان احمد کشانید و بعضی امرا و نوکران
سلطان احمد که پراکنده شده بودند مثل شیخ مقصود و دولتیار و عادلی و غیرهم بتکریت آمده در ظل
رایت او مجتمع شدند و سلطان احمد وداع فرموده از آنجا عنان توجه بجانب شام تافت و قرایوسف
بتمام عراق عرب استیلا یافت و بنا بر سیاق تاریخ چون شمهٔ از حال قرایوسف و سلطان احمد بثبت
افتاد خامهٔ مشکین شمامه بر سر داستان اصل رفته بیان مینماید که چون امیرزاده ابابکر با امرا و لشکریان
متوجه بغداد شد اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده رستم از بروجرد در حرکت آمده بامیر
زاده ابابکر ملحق شود و توکل ارس بوغا که از سرداران و سپهسالاران بهادر بود و شاه رستم از سنقری در شوند
در ملازمت امیرزاده رستم بودند و باتفاق در دفع فتنهٔ قرایوسف مساعی جمیله مبذول دارند و چون
امیرزاده ابابکر بحسب فرموده روانه جانب دارالسلام شد براه دبیل رسید عبدالله حاکم آنجا را با دیگر
سرداران که در تهییج فتنه میکوشید تدارک نموده و بند کرده بدرگاه همایون فرستاد و در آن موضع یاسین
سلطان برلاس نقد حیات بقابض ارواح سپرد و امیرزاده ابابکر او را گذاشته و ایلغار کرده
متوجه دفع فتنهٔ قرایوسف شد و امیرزاده رستم از بروجرد بیرون آمده و مسافت پیموده در حوالی
حله بامیرزاده ابابکر پیوست و شاهزادگان مذکور با امرا و لشکر منصور بعد از ثلاث قعاد از فرات
گذشتند و در دو تیر حله بکنار دجله العتم که مقابل قهر سیب است بقرایوسف رسیدند و با ایشان زیاده
از سه هزار نفر سپاهی بود قرایوسف باغلبهٔ تمام جوی را خندقی ساخته و جنگ را آماده مستعد
استاده بود و چون امیرزاده رستم بحسب سن از امیرزاده ابابکر بزرگ بود امیرزاده ابابکر گفت که
در قلب لشکر شما توقف نماید امیرزاده رستم در جواب فرمود که من بحسب حکم جهان مطاع بکومک شما
آمده ام اگر مصلحت باشد در قول بیارایم و مهمات از طرفی درآیم و سخن بر این قرار گرفته نخست

امیرزاده رستم از آب گذشت و خود را بر مخالفان زده آتش حرب افروخته گشت و پیرعلی برادر قرایوسف
با معدودی چند از معرکه گریخته روی توجه بجانب شام نهاد و مجموع ایل و حشم او که قریب پانزده هزار خانه
وار بودند با اموال فراوان از گله و رمه و گاو و گوسفند و غیر آن بدست نصرت و استیلاء بندگان درگاه
گیتی ستان افتادند و نوکران امیرزاده رستم زن قرایوسف را که مادر اسکندر و اسپند بود با توابع و
لواحق اسیر کردند و تعمیر عرب را که حکومت اعراب بدو متعلق بود و میان ایشان با دیگر سرداران و متمردان
آن نواحی که تا غایت گردن از جادهٔ انقیاد نتهاده بودند منکوب و مقهور ساختند و در اثنا عمر بیلاغا
ملازمان امیرزاده ابابکر و امیرزاده رستم سر برادر قرایوسف را بدرگاه همایون آورده مسرت
آن فتح از حد معروض داشتند و چون خاطر امیرزاده ابابکر از جانب قرایوسف و دیگر معاندان جمع شد از
فراغ بال همت عالی نهمت بر عمارت بغداد و اعمال آن مصروف داشته بتدارک خللها مشغول گشت
ذکر طلوع ماهچهٔ رایت نصرت نشان از افق عتبی ولایت گرجستان موکب گیتی کشای حضرت شهریار صاحب
قران از حوالی قارص نهضت نموده و منازل و مراحل پیموده بر مملکت گرجستان درآمد و پیشتر از توجه
رایت منصور امیر شیخ ابراهیم شروانی که همیشه طریق خدمتکاری و جانسپاری مسلوک میداشت برحسب
فرمان روان شده بود و مداخل و مخارج ولایت گرج را ضبط کرده و چون ملک گرگین که والی و حاکم آن
سرزمین بود بر قصد لشکر اسلام اطلاع یافت قلق و اضطراب بر ضمیرش مستولی گشت و نزدیک بآن رسید
که مرغ روح از قفس قالب در طیران آید لاجرم رسولان سخن دان چرب زبان با پیشکش و اموال فراوان
بدرگاه خسرو کامران فرستاد خلاصهٔ عرضه داشت آنکه این بندهٔ خاکسار نزد آن عدد و شمار است که یاد
ذوالاقتدار موکب همایون متوجه این دیار فقیر این جانب بحقارت گردد اگر غرض اطاعت و انقیاد امر
نواحی حضرت شهریاری بجان و دل فرمان بردار و امر و اگر مقصود باج و خراج است آنچه مقرر شود سال
بسال بی تاخیر و تسویف بخزانهٔ عامره میرسانم اما سابق چون سلطانی پس مهیا است و در این ولا یارای
آن مقدار نه که شرف تقبیل ساحت سرادق جلال دریابم اگر عاطفت بیکران حضرت صاحب قران مهلت
بخشد تا بعد از مانند سلطان ماردین و دیگر حکام مواضع بپایگاه سپهر اساس شتابم با بنده نوازیها
سابق لاحق گردد و آنحضرت بکلمات روی اندود التفات نفرموده و رقم قبول و اذعان بر عرضه و عهد
او نکشید و در جواب فرمود که با گرگین بگویید که قضیهٔ تو عجبی که شرف الاسلام شفیع جرایم و آثام ایشان
میشود قبول منا و اگر بجانب خود تعلق داری باید که هرچند زودتر بخدمت شتابی و بعد از وصول
بدرگاه ما حال از دو بیرون نیست قبول ملت اسلام یا ادای جزیه و کفر و ظلم و بر تقدیر اول عنایات
پادشاهانه بتو مبذول گردد که جهانیان در آن انگشت تعجب بدندان حیرت گزایند و اگر طریق دیگر
ملحوظ گردد برحسب فرمودهٔ صاحب شریعت غرا علیه من الصلوات اتمها جز بر حریم مقهور ساختن و تا مستو
و مستظهر بآن گردانم و عرض و مال تو پایمال حادثات و نوایب گردد و رعایا و مملکت تو از مکاره و نوایب
دوران سالم و در امان مانند والی استنبول که در دین و کیش با تو موافق است بحضرت العالم بدرگاه
آورده شنیدی یا نی که از عواطف احسان ما تا چه سان محظوظ گشت آنرا مقیس علیه ساخته و در آمدن بمال

وسلسل میدان که هیچکس بر مدت مسموع نخواهد بود و بعد از آن ایلچیان رخصت مراجعت یافته باز
گشتند و در آن اثنا امرای افغانات دار و غزنه بیان مرجعین باز رسیدند کان و عمال آن دیار بدرگاه
فلک اشتباه آمده جاکرنان و اسپان پیشکش رسانیده و از جانب خراسان علی شفانی که از قبل
خواجه علی سمنانی ضابطه اعمال دیوانی آن ممالک بود رسید و پیشکشها کشید و سمت جمعها از مجموع
آنها را بایستادگان پایه سریر اعلی قسمت فرمود و چون وقت دفع محصولات کرجستان بود داعیه صواب
نمای نهضت منظور بود که مخالفان دین غلات از زمین بکیرند و حق در افزودی ساخته مخالفت از سر کیرند
لاجرم حسب اشارت علیه امیر شیخ نور الدین و دیگر امرا بر رسم ایلغار روان شدند بولایت کرج در آمدند
و ارباب شقاق و عناد را متفرق و پراکنده ساختند و امیر شیخ نور الدین چندان تکاپو و دوید که لشکرها
غلها را بکوفتند و برداشتند و امرا و سپاه بعد از آن مقرون سلامت و غنیمت متوجه درگاه پادشاه
شدند

در ولایت کرجستان میان دو

دره عمیق زمینی بلند واقع شده و بر آن موضع مرتفع کوهی از جمیع جوانب تند و ممار بر رفعت موازی یکصد و
پنجاه گز سر بر اوج سپهر بر افراشته و از جانب آن کوه شعبه منفصل شده و بر ارتفاع از آن کوه دیگر شعبه
جانب کرده بعزیب لا مکان بر افراشته و از سر کوه خندق دبان پاد بمیان و منظر آن بقلعه آن سنگ
وصول ممکن و متصور نیست و آن کوه بحر بلند باد پاک بجا هیچ از طرف هیچ سنادود ده برا منقش بواسطه
دره‌ها ثروت منیق محلند ودل لشکر و نسب جیام نشان یافت و بر بالا کوه کرجیان قلعه ساخته
ساخته بودند و در ماده بر آن قشانه و حوضهای عمیق و وسیع جهت ادخار آب باران و فیض آسمان
مرتب داشتند حاکم آنجا شخصی تزال نام روسی ترسان عظا دارانا مردان و کروه ابنوه از کرجیان در تحصن
با او موافقت داشتند و چند کله خوک و کوسفند در آن قلعه بچرانیدند و همیشه حقها ایشان که از کثرت
در شمار نمی آمد مملو از شراب ناب و مشحون بسوابقت شراب مناسب بود و چون حضرت صاحب قران
جهانگشای صورت قضیه اطلاع یافت عنان عزیمت جهان پیمای بصوب تسخیر حصار مذکور تافت
و چون آن قلعه خیر صفت در وسط بلاد ارباب عناد و مخالفت بود و در بیرون آب چندان یافت نمیشد
تا فیوضات رسد و سپاه اندک بنا بر عزیب مخالفان توقف در آنجا نتوانستند کرد و کروه انبوه از نهیب
تحصیل قلعه و علوفه جای آن بود که فرو مانند بنا بر این مردم ظاهر بین فتح این قلعه را از محالات
می‌شمردند و ان نهضت را بنظر صعبت انتساب بدان صوب استعجاب مینمودند و اهل کیاست حمل بر آن میکردند
که چون حضرت صاحب قران بنفس همایون متوجه بوده شاید که دهشت و حیرت از وصول حضرت آفاق بر
اهل شقاق و عناد استیلا یابد و حصار را بسپارند و اگر چنین نکنند جز گماشتن و کذاشتن بکدام چاره
توسل توان جست فی الجمله روز جمعه رابع عشر محرم الحرام رسید و تمامی موکب همایون بنظام
قلعه کرتین رسید ارباب حصار بر رسم پیشکش اندک هدیه بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار اطاعت
و انقیاد برکشادند و چون دانستند که سپاه ساخته در آنجا بتبرحین کرده کان را نرسید بجوی و سوید را حتی
نخواهد شد را ندیدند و ناشکیبا بر افراختند و سنگهای متعاقب و تیرهای متتابع از بالا بر مجاهدان انداختند

حضرت

حضرت صاحب قران فرمان داد که امرا و تومانان دفع معنا و در اطراف حصار منزل اختیار کرده فرود
آمدند و اشارت علیه نفاذ یافت که امیرشاه ملک در جانب دروازه حصن و شیخ حسین سانی و دیگر امرا را
امر فرمود که از دو جانب دو قلعه دیگر بنا کنند بنا بر آن بتصور آنکه اگر فتح قلعه و حصار بمعدی میسر نشود
جمعی از لشکریان در آن قلاع ساکن شده بمحاصره قیام نمایند و امیرشاه ملک بساعدت دولت روز افزون
در مدت سه روز قلعه برافراشت که گنجایش اقامت سه هزار نفر داشت و آنحضرت از جانب قلعه بزرگ
قلعه نقل فرمود که نصب عراده و منجنیق در آن محل تسهیل پیوست و بحسب فرمان عراده و منجنیق منعقد
ترتیب دادند و بر لبنج مطالع نصید و پیوست که در مقابل شب حصار که مرکز اعلام ظفر شعار بود از آن
وجوب ملجوری ساختند و چنان برافراختند که مشرف باشد بقلعه و چون از آسیب سنگ عراده و منجنیق
برج و باره قلعه آفتاده بود کرجیان فارغ البال نشسته دعدغه از آن مرتبطات را عیناً دیدند و با یکدیگر
میگفتند که [illegible] زسنگ حادثه برج سپهر را چه خلل و چون یک هفته بدین منهج گذشت از قوم تکورت که
در در قش کوه وکم بر پنجه در جان و تفوق داشتند بیکجان نامی در شب جمعه بیست و دوم ماه مذکور بطریق
اختفا روان شد و بپالای آن سنگ باره که در جانب جنوبی قلعه بود برآمد بجهت پادرفت و با سرکشی
کرفته بپالای آن سنگ برآورد و در آنجا بز ذبح کرده بنشانه بگذاشت و هیچکس را از اهل قلعه بر آن حال
اطلاع نیافتاد و روز دیگر بیکجان سرگذشت شبانه را در پایه سریر اعلی تقریر کرد حضرت صاحب قران
فرمود که از ابریشم و ریسمان طنابها بافتند و نردبان مثال چوبها را سری در پای طناب و سری در دیگری
استوار کردند و بر صدق دعوی عروج بر بالای چنان کوهی بلند سلمی ترتیب دادند و بر حسب فرمان
بیکجان و سه نفر دیگر از قوم تکوریت شب یکشنبه بیست و سوم ماه با طناب روان شدند که نردبان آن از
بالا فرو آن کشید از ممر گمر شد بر آن کوه برآمدند و ریسمان فرو هشتند نردبان بالا کشیدند و از انقاقات حسنه که
دولت جاودان آنست درخت بر آن قله بالا کشیده بود و چون نردبان سر بمیان درخت استوار بستند امیرشاه
ملک در پایان قلعه ایستاده پنجاه مردان ترکان و سپاهیان خطه خراسان که اسامی ایشان در مجلس سامی حضرت
صاحب قرانی ثبت افتاده بود از جلد ان عنا فی را یک یک بر نردبان بالا فرستاد و بیمن مساعدت اقبال شهریار
در یاد لکرجیان آن شب بخواب غفلت غنوده بودند و چون از روشنی صبح صادق در آمد [illegible] شد
کرجیان بیره اندرون سران بستر غفلت برگرفته در حرکت آمدند یکی از خراسانیان بی‌اختیار بر آواز
بلند تکبیر گفته بر خاتم انبیا و سرور اصفیا علیه من الخیات انماها صلوات فرستاد و محمود نفیر چی از جمله
بندگان امیرزاده شاه رخ بر آن قله نفیر کشید کرجیان بعد از آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود
آگاهی یافته سراسیمه از هر طرف شتافتند و پای ممانعت فشرده دست مقابله و مقاتله برگشادند و شیر مردان
دین دار بر بادپای عالم پیما سوار شد و ان دره که شته در برابر قله که دلیران سپاه منصور بالا رفته بودند
نشت و مجموع لشکریان غلغله و تکبیر بر دره گوه اثیر رسانیدند و صور ابا انداخته کوکه فرو کوفتند و چون
ماه‌ان قزان آن سنگ باره بقلعه چنان تنگ و باریک بود که زیادت از سه نفر پهلوی هم نتوانستند ایستاد
نخست بیدلی سر در سرکشیده ای نهوی را فشرده و دو نفر با او دست برش و کمان پاتیدند تا گاه شصت

حضرت

قضا و قدر تیری بر حامل سپر آمد و از شدت آن زخم سپر از دست انداخته بان بپا افتاد و کرجیان
پیش آمده سپر برگرفتند و عبدالله سبزه واری عرق عصبیت دین در حرکت آمده با شمشیر آبدار در ما
اندرون کارزار بر آورد و داد مردی و مردانگی داده و دو دان ده زخم خورده باز کشت و بعد از
وی آغاز لک محمد نامی محدث فرقه‌ای باکن کران سنان پیش رفت و پا عانی ما وعدما که کرجیان بعاونت
و معاضدت او پشت کرم بودند بکشت و بعضی از آن پنجاه دلاور که بالا بر آمده بودند دوی به
در وازه قلعه نهادند و آنجا نیز شوری حرب کرم گشت و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر ما بر مجاهدان دین و دین
سپاه نصرت قرین بمیزوی دولت قاهره در وازه بشکستند و قلعه چنان را که ران وصف آن شمه فلکی
گشت هم در روز یکشنبه بیست و سوم ماه مذکور مسخر ساختند و چون کار از دست ویران شصت
رفته بود فریاد الامان بر آوردند و لشکر فیروزی نشان جمعی از نامردان کرج را از بالای کوه بهیچ
بزیر انداختند و تزال حاکم قلعه و دیگر سرکشان را گرفته و دست بسته بپایگاه جلال آوردند و مجموع
مردان را بر تیغ سیاست گذرانیدند و زن و فرزند ایشان را اسیر کرده عاطفت خسروانه تزال را با
شیخ ابراهیم والی شروان بخشید و بر حسب حکم مطاع آتش در عراده‌ها و منجنیقها و ملجورها که ساخته بودند
زدند و فرمان فرمای هفت اقلیم در کنف دولت و اقبال مراجعت نموده بر اردوی همایون فرود آمد
بیکجان و دیگر مبارزان را که در آن شب بحصار بالا رفته بودند از زر و کمر و خلعت و شمشیر و اسب و
وجیبه و خرگاه و ضیاع و عقار و دیگر اسباب تجمل و تنعم بی پایان توانگر کردانید و حراست قلعه را
بر یکی از اعیان خراسان موسوم محمد تومان که بپادشاه بودان اشتهار داشت تفویض فرمود و طایفه
از خراسانیان را و گماشت و فرمود که اعمال آن حدود و نواحی را در مایحتاج خود صرف کرده
نگذارند که بعد از این کرجیان پیرامون ولایت مسلمانان گردند و در خلال این احوال مولانا قطب الدین قرمی
از شیراز با مجموع نویسندگان آن دیار بدرگاه عالمپناه آمدند و بسیاری از تنسوقات و برکات
بمحل عرض رسانیدند و متعاقب ایشان خواجه مسافر از تبریز امیرزاده رستم رسید و پیشکشها کشید و از اصفهان
خواجه مظفر نطنزی آمد و از نقود و جواهر و اجناس و اسب و شتر و استر چندان کذرانید که دیده عقل
در آن حیرت ماند و صاحب قران در باب اولیاء کتاب آنجا را بپادشاه زادگان و امرا و تومانان تقسیم نمود و از
کرمان امیر کوبه لاس و احمد داود که بضبط مال آنجا رفته بودند برادر وی با اعلی پیوستند و تحف با طبوس
در یافته مراسم پیشکش بتقدیم رسانیدند و از آن ولایت مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین
که هر دو متصدی منصب قضا بودند رسیدند و سید حمزه و شیخ محمود زنکی و عجم کرمانی تحف حمش و حزن شمشیر
تاش و مناقب حضرت صاحب قران در مقامات ساخته و پرداخته او ست همراه ایشان بودند شیخ محمود
مشار الیه در وقت عبور از پل آب کر که در حوالی تفلیس بسته اند در گذشت و در آب افتاده غریق
بحر رحمت شد و پیش کرد آن کتاب را باتمام رسانید بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر استسعاد یافت
و مشمول نظر عاطفت و احسان آمده و از قدریدی یوسف خلیل باضابطه اموال آنجا غیاث الدین سالار
سنافی بموکب همایون پیوستند و همچنین از اغنا و اقطار ممالک محروسه حکام و عمال از هر سو رسیدند و تحف

**ذکر توجه حضرت صاحب قرانی بجانب ابخاز و مراجعت آنحضرت از ابخاز در عین تنعم و ناز**

و هدایا که در اینجا بر تعقد و التفات پادشاهانه سرافراز میشدند
چون خاطر خطیر حضرت جهانگیر سرافراز از قلعه
کرتین فراغت یافت بعد از تقدیم مشورت و ترتیب طوبی باعظمت عزیمت جانب ابخاز تصمیم داد و امیر شیخ
نور الدین و امیرشاه ملک و دیگر امرا و تومانان را با سپاهی فزون از قطرات امطار در مقدمه روان ساخت
و حکم کرد که ولایت کرجستان تا ابخاز که تمامت مملکت ایشانست غارت و تاراج کنند امرا و لشکریان بر
حسب فرموده در حرکت آمدند و چون ممر جبال کیتی ستان جنگلستان بود شیران بیشه و غا در دختان
بیدن راه مبیا ساختند و بعد از قدم صدق پیش رفته و دست نهب و سبی بر آورده غلغله تکبیر در طاس
نگون سپهر انداختند و حضرت صاحب قرانی از عقب نهضت نموده بمیان کرجستان در آمد و از موکب
لشکر منصور قرب هفتصد قصبه و مزدعه و دیه معمور عرصه غارت و تاراج گشت و کلیساها که از سنگ
افراخته شده بود با خاک یکسان آمد و از کرجیان هر که بدست افتاد از پای در آوردند و بعضی در مواضع
کنار کرج بمغارها که در میان درها و کوهها بر نردبان بالا رفته بودند و تحصن شده از موقف جلال حکم
واجب الاذعان صدور یافت که صندوقها را بزنجیر و ریسمان بسته در هر یک صندوق بکنجی و دو نفر از
ارباب جلادت و شجاعت نشستند و طایفه در بالای کوه ایستاده صندوقها را برابر مغارها فرو میکشند
و آن بهادران بر نیزه و شمشیر بی دعدغه جنگ میکردند و بحسنی و چالاکی از صندوق جسته خود را در مغارها
می‌انکندند و با آنکه در هر مغار جمعی زیادت بودند بر همه غالب آمدند و مردان کشتند و از
و فرزندان ایشان را اسیر میکردند و اموال و اثقال آنجماعت را بباد تاراج میدادند و بدین منهج بیوت و مواضع
سحرکشت و کنایس و دور مخالفان ملت بیضا را منهدم ساختند و با غات ایشان را از بیخ و بن بر انداختند
و از خرابی و ویرانی دقیقه نامرعی نگذاشتند و درختان را بعضی پوست باز کردند و بعضی را بآتش سوختند
و چون احمار کفار بنهایت انجامید روز دو شنبه چهاردهم ربیع الاول سپاه مهرام محل باز گشته باردوی
اعلی ملحق شدند و روز سه شنبه باد دیگر ملازمان موکب فیروزی نشان سوار شده صید فرا وان افکندند
و بار در جمعه هژدهم ماه مذکور داعیه شکار در خاطر خاقان مؤید منصور در سر بر زد و در آن صحرا
بیابان نخچیر بی پایان افکندند و چون از آن کار فراغت یافتند بار دیگر بر سر قتل و غارت رفتند و بیل
از این سرداران کرج که در آن دوی کیهان پوی اسیر بودند کس فرستاده و کرکین را آگاه داده بودند
که اگر بدین طریق راه فتح آید خرمن ما در به آنجا در سید و کرجستان از هم کیشان ما و تو نشان نماند
بلکه کرکین از این جز سخن متغیر شده چیمان معتمدان خود را با پیشکشها و تنقیس بدرگاه اسلام پناه فرستاد
و چون ایلجیان کرکین برادر وی خجسته پادشاه روی زمین رسیدند دست در دامن شفقت امرا زده عرضه
داشتند که والی ما در مقام طاعت گذاری و فرمان برداریست اگر عین اهتمام و عنایت شمامل حال شود
که سورت غضب حضرت صاحب قرانی تسکین پذیرد او بر فور از نقود و جواهر و امتعه آنچه میسر گردد
ارسال نماید و باج و خراج را ملتزم شود که سال بسال بخزانه عامره رساند امرا فرصت جسته وقت
مناسب تا موقف در سخنان ضراعت آمیز که سلطان کرکین را بپایه سریر اعلی عرضه داشتند و در آن باب فضلی

وعبایا

مشتمع باشند چنانچه در تواریخ مسطور است و زبان مردمان مضمون این مقاله مترنم شد که
بن بخش کرکین میلاد را حضرت صاحب قرانی که ممکن است او برا علاء معالم دین مقصود و مصروف
بود شفاعت ایشان نشنید و آن کلمات را بسمع رضا اصغا نمود امراء این قضیه علما و ارباب درس و
فتوی مجموع کردند مفتیان و فقها در مجلس همایون باتفاق تقریر فرمودند که چون از جماعت جزیه قبول
نمایند و معترض مسلمانان نشوند حکم شرع آنست که دست از ایشان و اموال ایشان باز دارند و بقتل و
غارت این طایفه را تعرض نرسانند آخر الامر حضرت صاحب قرانی بموجب فتوی ائمه عمل نموده التماس
ملک کرکین را باسعاف مقرون داشت و امیر شیخ ابراهیم که بجهان شفعاء او بود ممنون ساخت و سرکرم
در جنابهای شرح فرمان داد کان را در میان پاس و امید رخصت انصراف داد و چند روز در آن نواحی بعیش
و عشرت و صید و شکار دو رکاه ... باید و ملجبان به تعجیل مراجعت نموده اند و عزادشکه در سکوت
بالقاب همایون شهریار داد که عزار اسب با نفایس اقمشه و غرایب امتعه و اوانی طلا و نقره و پایه قطعه
لعل آبدار خوش رنگ قیمتی هژده مثقال بعرض رسانیدند و قبول جزیه و خراج را متعهد و ملتزم
شوکه ساختند حضرت صاحب قران دین دار رایت مراجعت برافراخته بعد از قطع چند منزل به تفلیس رسید
و مجموع دیرها و کلیساها را که در آن حدود و نواحی بود منهدم کردانیدند و چون از آب کر گذشته در مرحله
بیهوده کشت جهت احداث عمارت بیلقان عنان عزیمت ... قراباغ اران منعطف کردانید و ... ما
کذاشته از پیش روان شد و چون حوالی بیلقان از نزول موکب همایون رایت افتخار بر آسمان افراشت و بعد
از دو هفته اعزه و لشکریان رسیده مراتب از افراد حشم و خدم بیدجل خود فرود آمدند و رای آفتاب اشراق
بر تعمیر بیلقان انداخت و آن شهر از دیر باز خراب و ویران شده بود که از ابنیه و عمارات
خشتی بجای نبود القصه فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که مهندسان چنین و معماران روشن ضمیر
طرح شهری کشیدند مشتمل بر سوری عریض و خندقی عمیق و چهار بازار و بیوت و دور و سرا و خانات و
حمامات و باغچه و بستان ... آن و در ساعتی مسعود و زمانی محمود اساس شهر انداخته و بنطاب سپرده
و بپادشاه‌زادگان و امرا قسمت کردند و لشکریان باهتمام تمام بکار عمارت اشتغال نمودند و مجموع آن
ابنیه و عمارات را از خشت پخته در مدت یکماه با تمام رسانیدند و دور باروی آن بر کز ... دو هزار و
چهار صد کز ... و عرض ... پانزده کز و ... ارتفاع ... و عرض خندق ... عمق آن
بیست کز و در عرض باروی جهت پاسبانان خانها ساختند و در هر ضلعی از اضلاع چهارگانه دری معتبر افراخته
و در دروازه کشاده ... ترتیب دادند و شهری چنین با وجود برودت هوا و کثرت
بارندگی و شدت سرما در مدت یکماه چنانچه مسطور شد ساخته و پرداخته آمد و رای صواب نمای اقتضا
آن کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان کذرد تا از فیضان اراضی آن حدود و نواحی
معمور و مسکون کردد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت و شاهزادگان و امرا و نوئینان بکفایت آن
مهم قیام نمودند و شاهجهان مسافت جوی را بر بیابان کرده و تواچیان قسمت کردند و در اندک زمانی
نهری روان جیحونی جاری طول آن مقدار شش فرسخ ... پانزده کز ... مرتب و آماده شد **ذکر ارسال**

حضرت

**حضرت صاحب قران امرا را بولایات جهت تفتیش احوال زیردستان و آمدن امیرزاده عمر از**
**جانب ماوراء النهر و ترکستان و شرح دیگر از وقایع که در اثنا، قشلاق بیلقان و قراباغ اران**
**دست داد** در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز رایات فیروزی آیات بود اشراف و اعیان ممالک
توران و ایران بدرسانیدن تعزیت شاه‌زاده مرحوم محمد سلطان بهادر و تهنیت فتح دیار روم از اطراف
اقطار احرام قبله اقبال و کعبه آمال بستند بدرگاه شهریار دست دهد خصال جمع آمد و هنگام
بار عام در مجلس فرمان فرمای انام از علما و دانشمندان و فضلاء روزگار مجمعی عظیم منعقد میشد و جهت
خاطر خطیر با ایشان بحث و تفتیش مسایل دینی و معارف یقینی و سلوکات سلکاتی و اخلاق و حکمیات بود
نکات لطیف و حکایات بدیع در میان آمدن جمله روزی کلمات ارباب علم و دانش بفضیلت عدل
و احسان و مر ... ب و امثال آن بحث شد و حضرت صاحب قران عدالت شعار تحقیقات که آن بحث
بجد کشاد بی کرد از آن شود لاجرم با افاضل فضایل انتساب خطاب فرمود که در این مدت سابق و قرون
سالفه علما با سلاطین و ارباب دولت را نصیحتها و شفقتها کرده اند و بر امور مستحسن ترغیب و
تحریص نموده و از افعال نکوهیده منع فرموده اند و در این عصر شما مرا هیچ ارشاد نمیکنید و از صلاح و فساد
ملک و رعیت هیچ با من نمیگویید ایشان متفق الکلمه معروض داشتند که لله الحمد و المنه که پادشاه دین
پرور معدلت گستر از مواعظ و نصایح امثال ما استغنا دارد و همه کس را در اجراء احکام و قوانین عدل
از آنحضرت تعلیم میباید کرفت و حضرت صاحب قران صافی سریرت از آن کلمات اکرچه مطابق واقع
بود اعراض نموده فرمود که مرا امثال این سخنان که بر سبیل ستایش و تحسین کویند اصلا خوش نمی آید
و غرض از اظهار این حدیث جذب قلوب نیست بلکه مقصود آنست که از شما هر یک که از ناحیه
آمده اند احوال دارو غکان و معاش کماشتکان نسبت برعایا و زیردستان معلوم کنم تا اکر از زبردستی
حیفی بزیردستی رفته باشد بر تدارک آن مشغول شوم علما و فضلا زبان بدعا و ثنا کشادند و مراتب
آنچه از نیک و بد و غث و سمین مملکت خود میدانستند معروض داشتند حضرت صاحب قران دین
پرور طایفه از اصحاب دین و فتوی را که بزهد و تقوی موصوف بودند اختیار فرموده و همراه
ایشان با امرایی منتخب از قبل دیوان اعلی بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات
نموده داد مظلوم از ظالم رسانند و سکنا را از تعدی و ظلم نکو حالی و سالی حبس از ادهند و صورت قضایا را بموجب
راستی ثبت کنند و باز کشته معروض رسانند عالمیان بدین عاطفت امید وار شدند و رعایا دامن و امان پهلو
بر بستر استراحت نهادند و در صبح و شام بدعاء دولت روز افزون پادشاه اسلام قیام نمودند و دیگر
از وقایع آن زمان این بود که امیرزاده عمر از آنجا روان شده و قطع منازل و مراحل کرده براراضی بیلقان
رسید و در روز جمعه غره جمادی الاولی سنه ست و ثمانمائه بشرف پایبوس آنحضرت استسعاد یافت
و سبب طلب امیرزاده عمر آن بود که ایالت فلاندآور را بجانب از وقایع و لواحق متوجه باعث درونیت
آنجناب کردد یکی از وقایع آنکه نوکرچی کس پیش تیمور ... از پهلوانان آمده سر ملک عزالدین حاکم لرکوچک را
که بیوسته راه یزد و اطراف ... میزدند بدرگاه کیتی پناه آورده و عرضه داشت که پوست از تنش کنده اند

و بکاه کنیز آکنده و آن را اعتبار را او تخته دیکران و وقایع آنکه شحنه عدالت شهریار جهان فرمان داد که
مولانا قطب الدین قرمی را که قبل از این باعمال فارس بداد وری همایون آمده بود بند کنند و سبب قید
آنکه بسمع اشرف اعلی رسید که مولانا مشارالیه در حین توجه بدرگاه عالمپناه مبلغ سیصد هزار دینار
کبکی بعلت نثار و پیشکش از رعایا و محترفه شیراز کرفته است و مقدم ارکان اضعاف بیرون نهاده حکم شد که
شیخ درویش الحاح خدمتش را با ذوالانه و دو شاخه بشیراز برد و آن وجوه را بصاحبان اموال رساند و فوکی حق
ادعون را که حرکات ناپسندیده از او صادر شده و ضرر حید چند بخلایق رسانیده از حلق آویزند و بجبر کسر حال
ضعفا و مظلومان پردازند و اشارت علیه صدور پیوست که مولانا صاعد که همراه مولانا قطب الدین قرمی
و توپسندگان فارس آمده بودند و صورت ظلم مولانا مذکور را بسامع علیه خاقان منصور رسانیده
مصحوب ایشان بشیراز باز کردد و خاطر پریشان مردم آنجا کند که هر حیف و ظلم که مولانا قطب الدین به
ارتکاب آن جسارت نموده در آن باب مستقل بوده و رضا و اشارت حضرت کامیاب بدان مقرون نبوده
و حضرت صاحب قران خواجه ملک سمنانی را با ایشان جهت ضبط اموال فارس روانه ساخت و چون
این جماعت بموجب یرلیغ پادشاه سرافراز از اردوی اعظم بیرون آمدند و مسافت پیموده بشیراز رسیدند
ادعون را از حلق کشیدند و در روز جمعه که کروهی انبوه از مردم شهر و سپاه در مسجد عتیق جمع آمده بودند
و صحن و بام مسجد از ایشان پر شده مولانا قطب الدین را در پای منبر سنکین با ذولانه آهنین و دو شاخه
چوبین حاضر ساختند و مولانا صاعد بالای منبر بر آمده و بخشان شهریار صاحب قران را که از موقف
انصاف و انتصاف صدور یافته بود بسمع خلایق رسانید و بیت خواجه عماد فقیه را اندک تغییر کرده بر
این منبر بر زبان کذرانید که اکر خراب شد این مملکت ز شاه معاف که نه در مردم دانا گناه مولاناست
و از اطراف و جوانب مسجد جامع غلغله و ثنای پادشاه رعیت پرور معدلت کستر بکوش ساکنان صوامع عالم
علوی رسید و در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کبکی را که همراه آورده بودند در حضور قضات
و ائمه و اعیان مملکت بی قصور و کسور بصاحبان و بتان اموال تسلیم نمودند و در آن باب خطوط نوشته شهود
به اسامی حضار مجلس موشح کشت و بعد از آن شاه‌زاده جهانبخت پیر محمد امیرزاده عمر شیخ مولانا قطب الدین
را بند و دو شاخه برکرفته روانه سمرقند کردانید

چون خاطر خطیر پاک سیاق جهان بانی یعنی حضرت صاحب قرانی از عمارت بیلقان فراغت یافت همان
عزیمت خاص از برای قشلاق بجانب قراباغ نامزد و چون آنجا رسید حضرت پادشاه و پادشاه‌زادکان
و امرا و سران سپاه در موضع باها که بهشتش بموجب فرموده ساخته و پرداخته بود نزول فرمود و لشکریان
نیز در منازل خود قرار کرفتند و امیرزاده رستم که قبل از این فرمان واجب الاذعان مفرمان ساه قاطع
صادر شده بود که بقلع ولشاهی که جهت نقض بعض ولایات و الوس هلاکو خان برامیرزاده عمر دو قراباغ منعقد
خواهد شد حاضر کردد از راه قلاع و سیتی متوجه شد و بر اردوی همایون پیوسته شرف زمین بوس دریافت
و در آن اوان منهیان بسامع علیه رسانیدند که اسکندر شیخی که بر حسب یرلیغ خاقان سعادتمند بضبط علا خود

چند ذکی

فیروز کوه و دماوند رفته بود مراد طغیان و تمرد و عصیان نمودند و در قلعه فیروزکوه از ترتیب حضرت صاحب
قرانی را بر طاق نسیان نهاده بکفران نعمت انعام سیمایی معنی ... ج اشرف کران آمده از موقف
جلال مثال لازم الامتثال صدور یافت که امیر سلیمانشاه باتفاق امیرزاده رستم متوجه ری شوند اکر
جزای ... عی کری اسکندر واقع باشد پادکان قم و کاشان و دو کونین را جمع آورده از عقب بروند و سزاء جزاء
آن کافر نعمت را دکنار ... و ایشان بموجب فرمان روان شدند و امیر شیخ ابراهیم شروانی بدرگاه
حضرت صاحب قرانی آمده ساوری قراوان آورده و انواع پیشکشها از رخوت و اقمشه و جوش و سلاح
و غلامان خوش منظر و کنیزان ماه پیکر و تنسوقات دیکر بعرض رسانید و بکهزار اسب کشید و همچنین عطایا
اموال امراء رفیع مقدار را از نقود و اجناس کرا ببار کردانید و در آن زمستان هر هفته بهانه طویهای
عظیم الشان ترتیب داده بوظایف عیش و طرب میپرداختند و در مضامین این حالات از عراق عرب
خبر رسید که پیر سلطان احمد را که هر روز مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود و کار بجسارتش در باغ جهانی
شکفته بار آورده و بعضی مرفه الحال نامتش که بر حجی پیاده خلاف بالاکشید بی درمی کشت و در اثنا این
اوقات مسند ... که علی الحیات و الممات ... و حضرت صاحب قران سنی ده حضال از نحوکاه بر
استقبال بیرون آمد و جناب سیادت ما بی جهت اقامت رسوم تعزیت امیرزاده محمد سلطان در شیراز سر بر دارد
و آنحضرت سید شامالیه را در آغوش کرفته مردی ... د کرستند و هم در آن زمان از جانب ماوراء
النهر اعیان و اشراف و سادات و علما مثل خانزادکان ترمذ و خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین
و خواجه افضل کشی و اولاد شیخ الاسلام کثر عبد الحمید و عبد الرحمن و دیکر بزرکان آن دیار و سایر بلاد و اعیان
بدرگاه پادشاه سپهر اقتدار آمده مراسم عزا شاه‌زاده نامدار بتقدیم رسانیدند و بزلال نصیحت و سخن عظیت
نایره فرقت آنحضرت را که التهاب داشت تسکین دادند و چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر به تحقیق مسایل
دینی میل تمام داشت هر دو روز بعد از آنکه رای عالم آرای را از تنسیق امور ملکی فراغی روی مینمودی فضلا
انام و علماء اعلام در مجلس واجب الاحترام پادشاه اسلام جمع آمدندی و مباحثات شریف و القاء
نکات لطیف که متعلق بملت منیف بود مجلس آراستندی و چون قبل از این نوشته شد که از کان بامر امیر اکو
حاکم خطه کرمان تقریر کرده بودند و مبلغی بنام او در قرنده در این محل سر عظمی نوبان آقا که عم زاده
آنحضرت بود و دختر او در حباله ابا بکر بیبان در آمد و آن مهم را بصد تومان کبکی قطع فرموده
و ایدکو ملتزم مراد او ... وجه مذکور شد بار دیکر حکومت کرمان بروی قرار کرفت و دیکر از جزئیات
وقایع آنکه در آن اوان تو شهر از ... بیان آقا ... ی تحصیل اموال آذربایجان به تبریز فرستاد
و پیر محمد پولاد را که از جمله امرا شاه‌زاده جوانبخت شاه رخ بهادر بود بحکومت ساوی روانه
کردند و در این اثنا حضرت معلی تبکم ملک آقا حرم محترم امیرزاده پیر محمد جهانکیر با شیرازاده
نامدار شاه‌زاده خالد و یوز بجر و سلطان محمدی به اردوی همایون رسیدند و تحف و ملاقات
شرح نفایس هند و سند بموقف عرض رسانیدند **ذکر توجه محمد و میرزاده عالمیان شاه رخ بهادر**
**سلطان بصوب کیلان بر حسب فرمان و بعضی وقایع زمان توقف در قراباغ اران** چون حکام ممالک کیلان

مجدداً رسل و هدایا و تحف اکتفا نموده بساط حزم و جهانگشای پادشاهانه یرلیغ جهان
استقلال جستند و دریغ امیدواران عبا رسم حمد جهان پنای دو شاهی افزودند از موقف
عزت پادشاهانه یرلیغ جهانمطاع بنفاذ پیوست که دریا قلی حین و بلال و محمد بهادر علی سلطان تواجی
و یار بیگ بورلدای و بهلول بیگ لاس با فوجی از سپاه ظفرپناه به جنگلستان گیلان آمده در آن حدود
قشلاق کنند و ایشان بر امتثال امر مبادرت نموده روان شدند و حکم شد که امیرزاده شاهرخ با چند
فوج از جنگ منصور متوجه آن صوب شده بعزم مقاح رعد و فرزندان چند شاهزاده مذکور ابراهیم
سلطان با شیبان خود و امیر جهانشاه و شیخ ابراهیم و رستم طغای بوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر
و دیگر شیران بیشه وغا ملازم رکاب ظفر انتساب آنجناب باشند و شاهزاده جهانبخت و سرداران
پای تخت بموجب فرموده در حرکت آمدند و بعزم مقاح و سیر تیز رفت می‌کردند و چون حکام گیلانات
توجه سپاه منصور آن حضرت را شدند اضطراب بر ایشان قهر شکن و و ما ایشان راه یافته و کسان
فرستاده مبلغی کرامند برسم باج و خراج قبول کردند شاهزاده کس فرستاده صورت قضیه را بعرض
همایون رسانید و در محل قبول افتاده حسب الامر فرموده جهت تحصیل اموال گیلان رفتند و سید
رضا کیا که از حکام آنجا بجوهر حسب و نسب و علم و دانش منفرد و ممتاز بود و امیر محمد رشتی که از ملوک آن
سرزمین بحشمت و تمکین امتیاز داشت و تنسوقات ساده و ترتیب داده متوجه درگاه پادشاه … شده
استعداد شدند و همچنین دیگر ولایت و سرداران آن دیار هر یک مخصوص را با هدایا و تحف بپایه سا…
نموده بودند و چون آنجماعت بساحت بارگاه جلال رسیدند پیشکشها گذرانیدند و زبان باظهار
اطاعت و انقیاد گشادند و به اوقوف سعادت و قبول ادای باج و خراج را التزام نموده بود مبذول
عاطفت خسروانه همه را مصوبه نوازش و ترتیب سرافراز ساخت و بنابر آنکه سید رضا کیا از اهل
بیوت بود صاحبقران پاک عقیدت خواست که در تربیت او بنوعی شروع نماید که سائر ملوک گیلان
ممنون منت او باشند لاجرم از مال آن ولایت که قریب با بخش هزار من ابریشم بود بود شرع و قیمت
هزار اسب و سه هزار دینار مقرر بود آنچه بر مملکت سید مشار الیه و امیر محمد امیر سید رشتی آنچه
بدیگران مرسید ثلث بجناب سیادت مآب بخشید و محصلان برحسب فرمان دست از مطالبت مضعف
و ثلث مال که مرقوم رقم تخفیف شده بود باز داشتند و مقارن این حال حضرت صاحبقران بی همال
شمس تمام را از خویشان امیر عباس بضبط قلعه کاخ فرستاد و از جمله وقایع زمان قشلاق قراباغ
یکی آن بود که امیر سید برکه مهر کشت و هرچند مهره اطبا در معالجه آنجناب ید بیضا نمودند فائده
بر آن مترتب نشد و صحیفه حیات آن سید بزرگوار مطوی گشته مرغ روحش از قفس کالبد عالم
کنگره عرش پرواز نمود و حضرت صاحبقران از وقوع این حادثه بغایت مضطرب و متالم شده
و آخر الامر مضمون کریمه كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ را نصب العین ضمیر ساخته دست در عروه وثقی تحمل و
اصطبار زده و اشارت علیه صدور یافت که نعش او را بر اندخود برده بسبیل امانت در خاک نهند
و در آن ولا عنایت شهریاری شامل حال امیرزاده اسکندر آمده در تمام ایالت ولایت همدان و نهاوند

و بروجرد

---

و بروجرد و مواضع لر کوچک را با ضمایم و ملحقات و توابع و مضافات در قبضه اختیار او نهاد و چون
فصل شتا بآخر رسید در ماه اول فرودین سلطان عیسی حاکم ماردین با نقصای ابالیت تمام بدرگاه پادشاه
اسلام آمد و بجمله نشین … عصمت ما که نامزد امیرزاده ابابکر شده بود با حق در مراه آورده و ملک
عزالدین شیر بزرگان و سلطان … پیشکش فراوان بموقف عرض رسانید و در این اثنا حکم لازم
الانقیاد بنفاذ پیوست که وجوه و اعیان الوس هلاکو خان که در ولایت آذربایجان ساکن و متوطن اند
هر یک بیرق ما با برادری … با کوچ بسمرقند فرستند و بجهت کوچانیدن ایشان جمعی متعین شدند و چون
ماه مبارک رمضان روی نموده مدت یکسال اوقات امیرزاده محمد سلطان گذشته بود برای ترویح
روح او ختمات کلام الله بتقدیم رسانیدند آش عظیم دادند و صبا ذان نشاط شکار دان خاطر …
حضرت گاه مکار سر برزده و آنحضرت سعادتشن شاهزادگان کرام و امراء عظام و سائر حکام در
صحرای آن نام جرگه انداختند و صیادان سه شبانروز اطراف جرگه بهم رسیده صید فراوان افکندند
و چون از آن کار فراغت یافتند حضرت صاحبقران عالی همت سادات و علما و اکابر و فضلاء سمرقند
و بخارا و سائر بلاد ماوراء النهر را به برکات و تنسوقات روم و افرنج چندان داد که در مخیله ایشان
و آبا و اجداد بزرگوار ایشان نگذشته بود و رخصت انصراف ارزانی داشته آنجماعت خشنود و شاکر
و دعاگوی و آسوده خاطر بجانب موطن و مساکن خویش مراجعت نمودند **ذکر جنبش رایات ظفر پیکر و تفویض
ایالت الوس هلاکو خان بامیرزاده عمر** چون در این بهار خجسته اثر آنچه در مخیله پادشاه هفت
کشور مقصود بود میسر گشت عزم مراجعت بجانب مستقر سریر سلطنت از خاطر اقدس بر زد و در
اوایل بهار که افراسیاب مشرقی آفتاب روی بمستقر عز و شرف خویش نهاد رایت
نصرت شعار در جهاد … رمضان سنه ست و ثمانمائه از قشلاق قراباغ نهضت نموده بجانب
دار السلطنت سمرقند در حرکت آمد و بر آب ارس جسر بسته بسعادت و دولت عبور نمود و در … علف
زار کنار بجالی قریه نعمت آباد که از قرای معتبر کلاسرات و از مستحدثات حضرت آنحضرت نزول
فرمود و در آن محل امیرزاده شاهرخ از قزل مقاح معاودت نموده بموکب همایون پیوست و در این
اثنا ملازمان عتبه علیا بموجب اشارت پادشاه مظفر لوا بترتیب اسباب طوی و تهیه مایحتاج
جشن قیام نمودند و عاطفت خسروانه حکومت ممالک آذربایجان را با توابع و لواحق تا حد روم
و شام به امیرزاده عمر بن امیرانشاه تفویض نمود و یرلیغ لازم الاتباع مالک رقاب صادر نافذ شد
و فرمان داد که شاهزادگان که متصدی ایالت فارس و عراق عرب و عجم باشند از حکم او سر نپیچند
و بجاد و بلجاد وی حاضر شوند و لشکریان پدرش در ملازمت او کمر بندند و امیر جهانشاه امیر جاکو با
چند امیر دیگر مثل رستم ابرهیمی و توکل بارلاس و جنید بورلدای و غیرهم ملازم شاهزاده
گردانید و سفارش فرمود که در کلیات و جزئیات امور از صوابدید امیر جهانشاه در نگذرد و شاه
شاهزاده را تاج و کمر مرصع و خلعت خاص و اسب با زین زر اختصاص بخشید و امرا را همانین بتشریفات
فاخر و انعامات وافر معزز و موقر ساخت و حکام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم و سلطان عیسی

---

حاکم ماردین و ملک عزالدین شیر و کوستندیل گرجی و شیوک و جالبق و بسطام همه را کمر و خلعت
داده ملازم رکاب امیرزاده عمر گردانید و از صوب یلاق الداق توجه نمود و فرمان فرمای
آفاق بعون ملک خلاق از آنجا کوچ کرده شکار انداخته صید فراوان افکندند و کنار آب
آقلق که آنجا جای بلاد در کوسیدان فرزند ولد موکب همایون رشک سپهر کبود گشت و چند روز
در آن منزل توقف افتاده ماه مبارک رمضان بآخر انجامید و چون هلال فرخ فال شوال روی نمود
مولانا نظام الدین شنبی که بعضی مورخان او را شامی تعبیر کرده بقرائت خطبه عید و اقامت
صلوة آن روز سعید قیام کرد و حضرت پادشاه دریادل بعد از ادای فرایض و نوافل و بخشش و
انعام شامل طرب و سرور و عیش و حضور را بالشرع فرمان داد تا جشنی شاهانه و بزمی خسروانه
آراستند **ذکر تمرد داستان امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و رفتن امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک
در عقب ایشان بجانب ری و رفتن ایشان بپادشاه اسلام پناه** سابقا سمت گزارش یافت که
امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بر مقتضی اشارت حضرت فرمودند فرجاه جهت تحقیق حال و دفع اسکندر
شیخی متوجه صوب ری شدند و چون بآنجا رسیدند روشن شد که اسکندر از بزرگی رای دو معاندت در کار
سلاطین پناه کی داینی است و در بیابان غوایه و غیابت توغل نموده و قلعه فیروزکوه را مستحکم ساخته
و بر و خویشان خود را بمحافظت آن قلعه نصب کرده خویشتن بکوهستان و جنگل جلا و رود رستم
وادکر بچیده است امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بیست روز در طهران ری بساط اقامت انداختند
و از بزرگان آن ولایت و قرو کاشان و ساوه و حزیدکات دو هزار نفر جمع آوردند و سر در پی اسکندر
نهاده و رستمدار بوستمدار در آمدند و بعد از محاصره قلعه نمود را مسخر ساختند و در آن محل ملک
کیومرث نزد ایشان آمد امیرزاده در لشکر و … مقدار معنای کلمه الحرب خدعه عمل نمود
ملک کیومرث را که میان او و اسکندر شیخی نزاع و مخالفت بود گرفتند و خدمتش را نزد اسکندر
فرستاده از راه فریب پیغام دادند که دشمن تو را فرستادیم باید که بی دغدغه و تحاشی با اتباع و
حواشی بدین جانب شتابی و مقدمات سابق را بدین حرکت لایق مؤکد گردانی اسکندر بعد از ظهار
تمرد و عناد بر این کلمات اعتماد نکرد و با کیومرث صلح و صفا پیش گرفته او را بازرسانید و هر دو با یکدیگر
عهد و میثاق بسته در ید عهدی اتفاق نمودند و در کوههای صعب و بیشها و پر درخت خزیدند
و در اوایل شوال که کنار آب آقلق مخیم سپاه ظفرپناه بود قاصدی از نزد امیر سلیمانشاه آمده
صورت واقعه را معروض ایستادگان پایه سریر اعلی گردانید و رای عقده کشای اعلیحضرت امیر مضراب
بخراسان روان کرد که با لشکرهای آنجا بجانب آمل و ساری روی توجه بدفع اسکندر شیخی نهد و
روز جمعه هفتم شوال مذکور امیرزاده خلیل سلطان از جانب ماوراء النهر آمده احتیار سعادت
بساط علیه رسانیدند و چون … معسکر خیام ظفر فرجام گشت حضرت صاحبقران فرمود … تا
امیرشاه ملک و پیر علی سلدوز از پیش بری فرستاد و فرمان داد که از احشام خلج و اعراب گرد و نواحی
قم و کاشان و ساوه و آن حدود توطن دارند حشری فراهم آورند و امر فرمود که امیرزاده اسکندر

متوجه

---

متوجه شود بامیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیوندد و موکب فرمان ده عرب و عجم از اردبیل و میانه
گذشته بموضع سرجم نزول فرمود و در آنجا دولتا که ضبط قلعه او نیک شلق بدو … برقجیلان
صف را ندو به بساط بوس روزیافت حضرت صاحبقران جهانگشای جهت خدمات دیرینه دولتای
امداد در آغوش کشیده پیش … و خلعت و کمر داد و فرمود که معلوم نیست که دیگر ملاقات شود این
وظیفه آنکه از سلاح و فساد این بلاد غافل نشوی احمد جلایر از … مزاج واقع شده از او اندیشه نیست
اما از قرا یوسف ترکمان حذر باشی و بعد از تمام وصیت او را وداع کرده رخصت مراجعت ارزانی داشت
و چون ظفر نگار از آنجا روان شد هفتم شوال در … عنایت ملک ذوالجلال بسلطانیه رسید
و در آن مکان محصلان که بتحصیل اموال گیلان رفته بودند آمدند و تنقه و اجناس فراوان آوردند
و بیست و دوم ماه مذکور رایات منصور از سلطانیه نهضت نمودند و قطع منازل کرده صحرای قزوین
معسکر حضرت قرین گشت و چون امیرزاده ابابکر بر مراجعت آنحضرت اطلاع یافته از … دو …
روی براه آورد و بعد از … آن مسافت بعید را پیموده در صحرای قزوین بجلالت بوسی ساحت بارگاه
شهریار دریا دل … سلاطین رسانید و بوسیله سرای ملک خاتون و امیر شیخ نورالدین از خاکپای
ممالک آیین درخواست کرد که او را رخصت پادشاهی بغداد مفروض گرداند تا امیرزاده پیرامونشاه
بغداد نزد او باشد و التماس شاهزاده بعد قبول افتاده حضرت صاحبقران دوست نواز بنظر عنایت
و اعزاز در امیرزاده پیرامونشاه نگریسته فرزند بجان پیوند را در کنار گرفت و اجازت داد و مبلغ چهار صد
هزار دینار کپکی و صد سر اسب با دیگر نفایس و ظرایف بدو بخشید و شاهزاده مشار الیه را بجانب سلطانیه
بازگردانید و چون رایات فتح آیات پادشاه آفاق بر سونی بلاغ رسید بجز عنایت در فوج آمده دویست سراپرده
و شش جبه و صد هزار دینار کپکی بامیرزاده ابابکر انعام کرد و وجیل را که از توابع بغداد است بحرم شاه
زاده مشار الیه شاهی ملک که دختر امیر حاجی سیف الدین بود برسم سیورغال ارزانی داشت مقرر معلی
بموجب فرمان اعلی بجد سلطانیه شد و حکم شد که امیرزاده ابابکر از عقب امیر سلیمانشاه رفته باتفاق
در دفع فتنه اسکندر شیخی سعی تمام نماید و آنجناب بفرمان حضرت کامیاب پای سعادت در رکاب آورده
بجانب رستمدار روان شد و دیگر امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و سپاه منصور پیوست
و ایشان در آنجا رعایت حزم و احتیاط نموده خندق کندند و بشاخهای درخت استوار ساختند بیست
روز توقف نمودند تا لشکریان رسیدند و باز از آن روی همایون خبر آمد که از عقب اسکندر بروند شاهزادگان
و سران سپاه برحسب فرمان روان شدند و چون آن راه جنگلستان بود بسیار درختان افکنده راه
میگشادند و در کمرها کنارها را که مخالف آن خراب کرده بودند تختها و چوبها قابل عبور میساختند و
بدین وتیره از پی اسکندر شیخی میشتافتند و هر که را مییافتند بقتل میرسانیدند اموال او …
مهر قطع میکردند و ما … حضرت آفتاب اشراق از سونی بلاغ در حرکت آمده در عروه ذی قعده از اوق چلکاه
دی طالع شد و چون موضع سادق قش مخیم اقبال پادشاه روشن گشت رای عالم آرای جهانبانی وا…
را با اتقال زیادتی را براه … و … روانه ساخت و در آنجا حرم محترم امیرزاده پیر محمد جهانگیر با

فرزندمندانش رخصت مراجعت یافته بجانب غزنین وکابل روانه گشت و بر تیغ سطاع صدور یافت که
امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا که تعلق ایل قراتاتار و خانه کوچان مملکت آذربایجان منوط و مربوط به
اهتمام ایشان بود از راه خوار وسمنان در حرکت آمده قطع مسافت نمایند و براثر علیه از هر قوم ما
ایشان مرقوم شد که موکل بودند بوجید خانه وامان قراتاتار ایشان را مانده امیاد و شبکر آغاز کردند وامیر
شاه ملک و پیر علی سلدوز که از برای جمع آوردن لشکر پیشتر آمده بودند بر اردوی همایون پیوستند و چون
عبور حضرت صاحب قران بر قلعهٔ کلختان که در دامن دماوند واقع است و در آن اوان خراب و
ویران بود اتفاق افتاده به تعمیر آن از گچ و خشت پخته فرمان داد و از آنجا روان شد و از دماوند
گذشته بفرحی و فیروزی به فیروزکوه رسید ذکر فتح قلعهٔ فیروزکوه وعزم قراتاتار ورسیدن ایشان بجزا
اعمال ناسزاوار از امهات قلاع ملک ایران که بحصانت و متانت اشتهار تمام دارد یکی قلعهٔ کردوی
شکوه فیروزکوه است واستحکام آن در افواه والسنه مذکور است و در کتب تواریخ مسطور و مزبور
چون رایت نصرت شعار بحوالی آن حصار رسید لشکر پادشاه جلادت آثار اطراف وجوانب قلعه را احاطه کردند
فکوکه نده سورتر استحکام خندق و عزیز درآمدند و بهادران کوه شکوه مقدم جوانب پیش رفته بیمان نیت داده
وتهیهٔ اسباب حصار را ان عزاده و منجنیق اشتغال نمودند واهل حصار از سر اضطرار و اضطراب خاطر بر دم
وپیکار قرار داده پای معاقبت و مدافعت افشردند و دست به تیرو کمان و پرتاب سنگ و دوی کشیده
وچون شب درآمد ان موکران امیرزاده ابراهیم سلطان محمد آزاد و شیخ بهلول یاتمور و طایفهٔ دیگر از
بهادران در عقب هم یکبک مقابلهٔ کوه بر آمدند و بیادرو رفتند مخالفان چون بر این حال اطلاع یافتند
وبعارضه و مقابلهٔ ایشان شتافتند و نایرهٔ حرب اشتعال یافته از بهادران لشکر فیروزی آثار معدودی چند
نخچار شدند و چون آفتاب جهانگیر وارازپس کوه سربرزد بهادران رزم آزمای قلعه کشای کوس و
کوه کندن ده از کرها بالا بر آمدند و دوی جلادت به فتح حصار آوردند پیر اسکندر شیخی و جمعی مانند ما
دیو سار که در قلعه بودند از مشاهدهٔ این حال مضطرب و سراسیمه شده از غایت خوف و دهشت طایفه
اباحت بارگاه کردون عظمت فرستاده بزبان استکانت از حضرت صاحب قران اسکندر بیک کمر بر
حشمت امان خواستند مرحمت بیکران حضرت صاحب قران شاملحال فرستادگان شده همه را خلعت پوشانید
بعاطفت بی پایان نوید داده باز گردانید و چون آنجماعت بقلعه در آمدند پیر اسکندر شیخی و جمعی مانند ما
دیو سار که در قلعه بودند از مشاهدهٔ این حال مضطرب و سراسیمه شده از غایت خوف و دهشت طایفه
اباحت بارگاه کردون عظمت فرستاده بزبان استکانت از حضرت صاحب قران شاملحال فرستادگان
شده همه را خلعت پوشانید و بعاطفت بی پایان نوید داده باز گردانید و چون آنجماعت بقلعه در آمدند
پیر اسکندر و سایر متعلقان و منتسبان او که آنجا بودند بپای ضراعت واطاعت بدرگاه عالم پناه شتافتند
وفوجان سپاه ظفر پناه بحصار درفته ساکنان آن بقعه را بکوچ بیرون آوردند و حصن حصین حصین
بدرون مفتوح شد در تصرف بندگان دولت قرین آمد و حضرت صاحب قرانی ذنکی تونی را باجمعی به
کوتوالی قلعه نصب کرد و روز دیگر از اردوی کیهان پوی کوچ کرده و نیم فرسخ رفته بمرغزاری فرود آمدند

وشهریار

و شهریار والا که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا مادر پادشاهزادهٔ سپهر خلافت امیرزاده الغ بیک
وامیرزاده ابراهیم سلطان وامیرزاده اجیکی وامیرزاده سعد وقاص از راه سلطان میدان روانه سمرقند
گردانید و در این اثنا مهابت سمع اشرف اعلی رسانیدند که قراتاتار یاغی شده فتنه انگیخته اند بیان
این خبر آنست که چون آن ایل تاتار که تعلق ایشان بعهد خواجه سکری بر شته بود در نظام دامغان
سران کربهان طغیان و عصیان بر آوردند و از بیابان جیحهای مولوان مرکب انداخته راه کوچ پیش گرفتند و دا
کرن دیگر که در عقب ایشان می آمدند لشکری بزمش را که نخم داد و بجبیا افتاده بود بشناخت و خدمتش
را به اندرون دامغان برد و مردم گاه دان بعلیحهٔ او مشغول شدند و دیگر کربهای کاران این صورت
خبردار شدند بر سر راه غدر و فتنه رفته آهنگ فرار کردند و چون امیر شمس الدین عباس و شاه ولی و پیر
امیر سونجک و المش و جزهم ان امرا و قوشون که موکل کرمها بودند بر این حال اطلاع یافتند تیغ خون ریز
از نیام بیرون کشیده قریب سه هزار نفر از ایشان در اندرون و بیرون دامغان براهی که باز آمدن نتوان
روانه ساختند و چند فوج از آن قوم بجانب جنگلستان استرآباد مانند برق و باد شتافتند و بان مانند
امیر شمس الدین عباس باخود دیده و چون رای عالم آرای شهریار جهانگشای از این حادثه آگاهی یافت
بیان قوجین و فاضل پیر سیف الملک حاجی سیف الدین و از خواجه رستم و کلاد وغادی بهادر را
با پانصد سوار جرار در عقب کرمها گان فرستاد و بعد از آن امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر برندق نیز با طایفه
از لشکریان بنکامیشی قراتاتار برحسب فرمان روان شدند و چون ایل تاتار را تعاقب کشته و پر یکی کوچ
و ذمرهٔ همراه امیر شمس الدین رفته بودند امیرزاده شاه رخ را با ملازمان تا دامغان راه از آنجا مراجعت
کردند و موکب همایون پیوسته شرف ملازمت دریافتند و بیان قوجین و دیگر بهادران که تعاقب
از عقب تاتار رفته بودند از بسطام و عقبهٔ لنکور گذشته در موضع قرانغان بکنار دریای قلزم به
آن مرهم رسیدند و با آنکه سپاه منصور پیشتر بر شدند و مانعان گرمها بنوعی با ایشان جنگ کردند و بعزا ای قراتاتار
از آنجماعت را به تیغ انتقام گذرانیدند قریب دو هزار خانه وار از آن قوم تاتار را بدست آوردند و بیان قوجین
از آن موضع باز گشته روی توجه براه اردو عالی نهادند و شاهزادگان و خوانین که قبل از این با شاه آمده بودند
از جبال الاطاعت متوجه سمرقند شده بودند چون به بسطام رسیدند امیرزاده شاه رخ از ایشان جدا
بپایهٔ تخت پادشاه عالم پناه شد و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا با امیرزاده الغ بیک برای
جاجرم و اسفراین در حرکت آمدند ذکر توجه رایات نصرت شعار بجانب اسکندر و مجاربهٔ سلطان حسین
بدر و هبوط کوکب طالع آن بداختر حضرت صاحب قران بعد از فتح واستیفای اسکندر را مهمات
عزیمت حضرت بجانب جلاو مصمم گردانید و امیرزاده شاه رخ را که در آن ولا از فتح مرغی دوی عود
روانه هرات گردانید و حکم کرد که امرا و لشکر با پنج جهان ملازم اردوی عاظم باشند و علما ظفر پیکر
بجانب جلاو که مقر و مفر اسکندر بد گوهر بود در حرکت آمد و در چند روز لشکر منصور با سیاه
کوهها بلند و دره های دژ دشت طی کردند و چون بعد از قطع راههای دشوار سپاه فیروزی آثار بالای کوه
جلاو برآمدند اسکندر کافر نعمت باسر شکست روی شقاوت بجهنم در نهاد و موکب همایون بعد از دو روز

جلاو توقف فرموده روز دیگر از عقب اسکندر شتافت و در راه در غایت صعوبت بسیار درخت
و بنا جار و سیخ که به پیوسته در آنجا می باشد و باران که همیشه در آن موضع واقع میشود زمین آنرا از
تو سرخور شید بی بهره و حاصل و پیلاوی و گلزار است و در آن دره آبهای عظیم بغایت تیز که بر باب شناه
عبور از آن نتوان کرد و از غایت صعوبت طریق و دشواری راه بجهنم در داشتها یافتند ولی که بالای
آب بسته بودند جناب شفاعت مآب از آن گذشته پل را خراب ساخته بود و چون گذشتن از آن آب
متعذر مینمود طاعت گزاران پادشاهی فرمان ده جز و کل پل آن دوخته بستند و نعمت جهان بهادر که
بعزا و لی مفرد بود با پانصد نفر مجنود بودند و بعد از آن یوسف برلاس و خواجه سید شیخ علی بهادر و امیر
زاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین بترتیب از عقب یکدیگر گذشتند و آن مردان کین بیخ جنگلها
بریده راه میساختند وازپی اسکندر که از جادهٔ صواب منحرف بود بهرطرف میتاختند و حضرت
صاحب قران نیز از پل گذشته و یک منزل قطع فرموده بر بالای پشته بی درخت نزول کرد و سرداران
و بهادران را با اطراف وجوانب بطلب اسکندر بیرون ساخت و مجربان ایشان سادات مازندران
بودند و از جمله ملازمان رکاب نصرت قرین و بندگان پادشاه روی زمین در با قوجین و شاه ملک
برلاس و صدر برلاس و شیخ درویش آلجی و دیگر بهادران ضیغم افتراس در میان جنگل در کنار دریای
قلزم بر اسکندر شیخی رسیدند و اسکندر با دو بیست پیاده و سی سوار در آمد از شوق حضور بیرون
آمده متصدی رزم و پیکار شدند و شیخ درویش آلجی و همه همراس بجنگ راه داده بجهانه لشکر منصور
که بر اسکندر رسیده بودند بیست نفر پیش دویدند و بادها دست برد و شجاعت او در معارک مشاهد
ایشان شده بود فی الواقع اسکندر دلاوری و جرأت داشت چه نزد اهل تواریخ مقرر شده که قبیله
او از نسل بیژن اند که پدرش گیو و جدش گودرز و مادر وی بانو گشسب دختر رستم دستان و فرزندی
اسکنه الله فرادیس الجنان در داستان از زبان بیژن گفته ..... بیاشهر جنگی بدر گیو کرد
هم اکنون به تیغ زمین دست برد القصه آن بیست بهادر از بیم عتاب و بازخواست حضرت کامیاب
پای تجلد فشرده ایستادند و دست به تیر و کمان یازیده دل بر پیکار نهادند و اسکندر چند نوبت با سواران
خویش بزها در کفتار از صف پیش رانده حمله آوردند و شیران بیشهٔ وغا از موقف خویش پا پس نه
نهادند و آن گرد کردند و عاقبت اسکندر که قبل از این بعزه دولت قاهره از لشکر وی بی نیاز شد در آن حال با
یکهزار نعمت از نزد امراک نفری براه هزیمت شتافت ...... یکهزار نعمت دلیری که کرد که خویش جان سکند
نخورد سکندر که بد رستم روزگار ز کفران نعمت چنین گشت خوار و قراولان لشکر فیروزی آثار شتافتند که
کار اسکندر در آن جنگل بکدام طرف گریخت و مقارن این حال پیوسف برلاس و سیف الملوک و حاجی عبدا
سواران بعقب رسیدند و برانقاف دراهد روی اسکندر در بحته دست بغارت و تاراج در آن کردند
و غنیمت بیرون از تخمین و قیاس گرفتند و شب در آنجا توقف نمودند و امیر سونجک که با امیرزاده رستم و امیر
زاده ابابکر و امیر سلیمانشاه بود پیشتر آمده با ایشان پیوست و از جانب جب عیث و جوی آن ناداب
در حرکت آمد و تمیم ناده اوطراب رسید امیر علی پیر اسکندر زنان و متعلقان خدمتی را اسیر گرفت

ودران

و دران اثنا امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه و شیخ علی بهادر با هفتاد نفر بغرا و لان رسیده
و بهیأت اجتماعی در جنگل در آمده از پی اسکندر روان شدند و هنگام استوار در آن جنگلستان آن پهلوان
بی قا باد در یافتند و با او دویست پیاده بود و یکجا سوار با لضرورت دستان جان شیرین شسته آماده
قتال گشته در برابر ایستادند و امیرزاده سلطان حسین با ایشان حمله کرد و معطرهٔ حذعه و ضرب
روی بازپس نهاد و مخالفان دلیر شده سوار و پیاده از جنگل بیرون خاستند و در پی امیرزاده شتافتند
ملازمان او شتافتند و ایشان مراجعت نموده تیغ انتقام در مخالفان نهادند و اکثر پیادگان را بجا
هلاک انداختند و ان سپاه نصرت شعار و قدادهٔ ظلم و نخ در اسافل رستم اسفندیار کشته چه بعد از آنکه
اسبان او بضرب سنان از دهان بیرون افتاده بود جنگ پیاده کرد و اسکندر منکوب و مقهور بجانب
گیلان رفت و در مآل حال او اختلافست بعضی گفته اند که در آن راه سید شلی جان شیرین بقابض
ارواح تسلیم نمود و برخی بر آنند که جهت سلامت نفس لباس ارباب تصوف و خرقهٔ ارباب فقر و فنا اختیار
کرد والله اعلم اصوب وبالتحقیق اقرب و امیرزاده سلطان حسین از آنجا باز گشته در کنار دریای قلزم
بامیرزاده رستم وامیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین که بالکری
انبوه بجهت و جوی سکندر در تک و پوی بودند و جار جوی دو بار اقنان کنار کنار دریای مذکور
بجانب گیلان رفته بعد از قطع پنج فرسخ فرود آمدند و چون شاهزادگان و امرا باز خواست نمود در آن
ولایت آباد از اسکندر نشان نیافتند مراجعت نموده بر اردوی همایون پیوستند و حضرت خسروانه
شاهزادگان وامرا باز خواست نمود و عتاب فرمود که چرا از پی اسکندر نرفتید و امیر شاه ملک را
مصحوب ایشان گردانید و باز بطلب اسکندر رهنما بجانب گیلان فرستاد و آنجماعت یکشبانروز در
میان جنگل و لای و گل و آب وامی برنج کاد بیخ و مشقت بسیار رفتند و در آن ایام متصل دیدهٔ ابر بحال
اسکندر میگریست چنانچه شاهزادگان محل فرود آمدن نیافتند و معاودت این عنت و زحمت فرمان
حضرت صاحب قران رسید که باز گردند و ایشان بموجب فرموده مراجعت نمودند و رایت منصور از قران
پشتهٔ مذکور نهضت نمود و از پلی که بر آب جهنم رود بسته بودند گذشته نزدیک بقلعهٔ نور که از قلاع
دستخط است فرود آمد و در آن منزل لشکر نصرت اثر پیر اسکندر و برادرزادهٔ او را که با جمعی از نوکران
و متعلقان خویش گرفته بودند بدرگاه سلاطین پناه آوردند و عاطفت حضرت از سر جرایم ایشان گذشته
همه را بجان امان بخشید و شبهنگام از نزد شاهزادگان آفتاب احتشام امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان
حسین و از نزد جناب امارت پناه امیر سلیمانشاه قاصدی آمده خبر آورد که ما بکنار آب جهنم رود رسیده ایم
و پل را عبورا از آنجا شکسته است و استعداد پل بستن و تدارک مهمات بر رای عقده کشای مهمات نا و
باید و هکشتی بدان جمیع فرستاده تا بر آن آب پل ببستند و شاهزادگان و امرا و لشکر از آن پل عبور نموده
و بخدمت شتافته و سعادت زمین بوس دریافته شب در آن مرحله توقف نمودند و رایت ظفر نشان از آن
منزل بجانب گیلان بطرف قلعهٔ حرف در حرکت آمد و علکاه کلاره دشت رسیده چند روزی در آن صحرا
رخت اقامت انداخت و مقارن این حال حضرت صاحب قران بی ملال امیر غیاث الدین و سید کمال الدین علی

تا که میان ایشان و اسکندر شیخی مواقفه مقرر بود ملحوظ نظر عنایت گردانید و ایالت ولایت ساری و آمل بوی
ارزانی داشت **گفتار در بیان ایلغار فرمودن حضرت صاحب قران بجانب مرکز دولت و وصول
آنحضرت بدار السلطنت سمرقند در کمال کامرانی** چون اسکندر شیخی مانند آب حیوان بی نام و نشان
نماند و از ماوراء و اقصا ماوراء در قبضهٔ لشکریان پادشاه فلک احتشام آمد عزیمت خسروانه بجانب
ماوراء النهر تصمیم یافته بموجب فرمان امیر سعید برلاس و دیگر سرداران در ملازمت امیرزاده
رستم صوب اصفهان روان شدند و آنحضرت امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر گردانیده بعراق
فرستاد و امیرزاده اسکندر مامور شد که بهمدان رود و همچنین اشارت علیه صدور یافت که
سید عز الدین هزارجریبی و سید علی آملی توجه نمایند و اعلام ظفر فرجام از کلاردشت نهضت نموده بعد
از چند کوچ بپای دماوند که از عفونت آنجا قصری بنا کرده است و بکوشک ارعفون اشتهار یافته نزول
فرمود و از آنجا به تعجیل با خواص و مقربان روان شد چون فیروزکوه مضرب سرادق ظفر فرجام گشت
امیر سلیمانشاه را بخلعت طلادوز و کمر مرصع نوازش فرموده بحکومت ری و فیروزکوه و آن حدود باز
داشت و بیان توجیه ما که دار و قندی بود امر فرمود که بقلعهٔ گلخندان رود و بضبط آنجا قیام نماید
و از آنجا در حرکت آمده به بسطام رسید و بزیارت سلطان العارفین فایز گشته فقرا و مساکین را
صلات و صدقات داد و پیر پادشاه که نصرت آسا ملازم رکاب همایون بود و حکومت استرآباد
تعلق بدو میداشت و بخشش باشارت علیه بآنجا رفته بود و معاودت نموده در این محل باردوی
اعلی پیوست و پیشکشها بموقف عرض رسانید و بمزید اختصاص بخلعت خاص بحسب فرمان روی بولایت
خود نهاد و هم در بسطام داروغه خواجه که از عقب قوم تاتار رفته بود برسید و احوال آن جماعت را بعرض
شهریار سپهر احتشام رسانید و حکم شد که سرداران ایشان را بند کرده بسمرقند برند و چون فرمانده
جهاندار و صولت صاحب قران بی همال رخت مثال گشت حسن صوفی ترخان از پیش امیرزاده شاهرخ
رسید و بوسید که در کمال مکانت شاهزادهٔ عالمیان پسری کبیر همایون پیوسته احیان دولت بساطبوس
نماید و آنحضرت او را برالاغ بار کردانیده فرمود که زود متوجه گردد تا بجد در کنار آب جیحون برسد
و رایات ظفر نشان از فیروزکوه در جنبش آمده و طی مسافت نموده به نیشابور فرود آمد و روز جهارشنبه
غرهٔ محرم سنه سبع و ثمانمائه از آنجا کوچ کرده بمشهد طوس رفته و روز جمعهٔ سوم قضیهٔ جام محل
نصب خیام ظفر فرجام گشت و از روح مقدس شیخ بسیل استمداد نموده برکت خود بتعجیل بیخرام سوار شد و بتعجیل
تمام راندند چون کنار آب جیحون معسکر فرخندهٔ خاقان بلند مکان شد امیرزاده شاهرخ از هرات
تشریف آورده در روی امیدان مطالعهٔ طلعت چون خورشید فرمود و وقت جمشید دوران را در شش
گردانید و پیشکشها کشید و حضرت بهمه خواص و مقربان بخشید و آنحضرت و فرزند دلبند حاجی فرابا فکم
مدت غیبت حضرت صاحب قرانی سران گریبان عصیان برآورده بود و بر اقدام جسارت بهر گونه حرکت
ناملایم اقدام نموده هندو شاه و شیخ هرو را گرفته بدرگاه گیتی پناه آوردند و بعد از ثبوت گناه بفرمان
پادشاه آن دو شخص پر درد باطل که در آنجا بودند حلق آویختند و در اثنا خواجه احمد طوسی بضبط اموال



خراسان و مشهد عمال آنجا مقرر شد و او در مدت حصار دو دو روز قومی مال کلی حاصل کرد و حضرت
صاحب قران کرده بود از آنجا در حرکت مسارعت نموده امیرزاده شاهرخ را بهرات باز گردانید و چون
رایات فرمانروائی ایران و توران بکلان رسید مولانا خواجه آتشی تا کدام سرقند بر رسم استقبال شتافته
بر دیوک همایون ملحق شد و عز بساط بوس دریافته سراپرده راه را کشید و چون کنار آب مرغاب
محل نزول شهریار کامیاب مردم حکمت انداز و فتح خود آفاق بعینه شکایت کردند و بموجب فرموده
امرا سوار کرده سرنگون آویختند و در اثنای راه دار و تکان فرزی و قصبات و بلدان و امصار
با جد سپهر اسپان راه وار میکشیدند و ملازمان رکاب فیروزی انتساب الاغان را بلا توقف
یکجا کشیدند و بر آن اسپان آسوده سوار شده به تعجیل میراندند و چون خاقان سلوده خصال بمیدان قطع
مسافت در حوالی بلخ بعزب فرمود آدینه مسجد نور را اجلال فرموده اکابر و اشراف شهر مذکور بر رسم
استقبال پیش آمده هم در آن محل پیشانی نیاز بر ساحت بارگاه صاحب قران سرافراز نهادند و موکب
همایون از آن منزل نهضت نموده بکشتی از جیحون بگذشت و در ترمد بخانهٔ خانزاده علاء الملک نزول
فرمود و خانزاده مشار الیه بشرایط خدمت و ضیافت جا بجا آن حضرت اوی قیام نمود و از آنجا بکش
راندن آمده بزیارت مرقد و مدفن آنحضرت جد گشته و بزیارت شیخ شمس الدین کلال قدس سره رفته و تا مدار و
فرزندان را فرمانداری عالی نهاده رفته ساکنان و مجاوران مزارات را بصلات و صدقات خشنود و شاکر
ساخت و چون از کش در حرکت آمد معدان چند روز باغ فراموش بدرقهٔ جهان نماء مرکز لوای نصرت
انتها گشت در آن محل خواجه یوسف و امرا دعوی شاه امیرزاده قید و پیرامیرزاده پیر محمد جهانگیر را
برادر و عالی آوردند و شرف زمین بوس دریافته پیشکشها گذرانیدند و محمد علیا بجل خاتم متین
با خواتین امرا بعز تقبیل بساط جلالت مناط فایز شدند تنسوقات بموقف عرض رسانیدند و در آن
مکان اکابر و اعیان سمرقند فردوس نشان بساحت بارگاه گردون اشتباه رسیده ناصیهٔ اخلاص
بر آستان دولت آشیان نهادند و آنحضرت بسعادت از فضای جهان نما سوار شده در فضای باغ جنان نزول
فرمود و از آنجا بشهر سمرقند درآمده بمدرسهٔ امیرزاده محمد سلطان که تا غایت که ساخته بود مثل
منظور نظر کیمیا اثر نشده بود تشریف برده و از باغ جنان رفته بساط عیش و عشرت مهد داشت
و چون خواتین و آقایان و شاهزادگان که ان فرموده کوه پیکر باره ساخته و باعدد و معرفی بحسب
فرمان روان شده همه را بسیده بود که کسی فرستاد که به تعجیل بیاید و ایشان بعد از چند روز رسیده
سرای ملک خانم باغ جنان را منزل ساخت و تومان آغا باغ بهشت رفت و تاج اشرف در آن امان آن
سنج امثال اعزاف بدیعهٔ میدان بکیفیته مرتبی بعجیب بدل یافت و آنحضرت درون مارس باغ
بهشت و چون کالیز در شش روز بباغ شمال رفت و در آنجا جشن فرزندی که از بیکس شوکه
شروع بود و جشن شاهانه ترتیب ساختند و از باغ شمال بباغ بلند نقل فرمود و از آنجا بشهر درآمد خانه
امیرزاده محمد سلطان را بعد مرمت فرخنده تزیین داد و امر فرمود که متصل بدرسهٔ شاهزادهٔ مشار الیه
مرحوم گنبدی حجت مرقد منور آن اعلاف نمایند و معماران و چابکدستان هنرمند زمان ان بکار متقن

پرداختند و نقاشان بطلا و لاجورد نقش مزین ساختند و خانه چند که در حوالی مدرسه بود ویران کرده
باغچه کرده و ریشه رفتار نشان میدان مرتب گردانیدند و چون مسجد جامع که معماران سمت عالی همت
آنحضرت بر احداث و عمارت آن امر فرموده بود که کار کرده در کار هم تا که در مدت غیبت رایات
عالیات بر آورده بودند بواسطهٔ کوچکی و کوتاهی نپسندید و اشارت علیه بنقاد پیوست که آن را ویران
ساختند و وسیع تر و رفیع تر اساس مناخته بر ایوان کیوان برافراختند و خواجه احمد داود که در وقت
ورفعت آن امال و دو نیز بود معاتب و مخاطب گشت و در خلال این احوال حضرت صاحب قران
عدیم المثال از کال? ضعیف و معالجت بسیار کان و علما را گرفته بند کرد و بعد از تحقیق و تفتیش
هر کرا از او منزوی علمی رسیده بود او را بها کرد و از آنجمله محمد داود و محمود جلد را که در مدت
غیبت رایات فتح آیت بشغل خطیر وزارت قیام مینمودند در عین جشن و سور که درکان گل واقع شد
جا بجا شمه ای از آن در آن کلان بیان خواهد گشت فرمان داد تا حلق برکشیدند و در این اثنا ایلچی
اندکو که از دشت آمده بود و بوسیلهٔ امرا و نوئینان تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر بجای آورده شونقار
و دیگر تبرکات که همراه داشت بگذرانید و هم در آن ولایت تن درگار? از فرنگ ایلچی رسید و پیلاکات
فاخر و تنسوقات منکاثره بعز عرض رسانید و از آنجمله پردهای معتبر معروض داشت که هر که تطبیقات
مخیله مانی صورت کرنکدشته? بود و قبل از این حضرت صاحب قران بلند مکان فرمان داده بود
که در باغی که در جنب باغ شمال بود امر واجب الامتثال ساخته بودند و خود هر ایوان چهار دیوار آن
عرض پانزده و پانصد کز سر آن بوده بنا و آن شام قصری در میان آن باتمام رسانند و در ایام غیبت
کوشکی پادشاهانه سپهر اشیان ساخته و پرداخته شد که دور هزار طعنه بر سپهر و خورنق میزد و این
کوشک از جمیع قصرها که در دیگر باغات بدار امر عالی برافراشته شده بودند بلندتر و مزین تر آمده و جهت
زیب و زینت عمارات شام از سنگ رخام میباشد و آب روان در میان آن و مساکن ایشان شروع
تمام داده و هنرمندان آن دیار در سنگ تراشی و فضوص کاری و اختراع نوادرات جادوی بید طولی داشته
جا بجا هر کاری که خاتم بندان آبنوس و در مکان ساز مثل ایشان بصورت حدی و نازکی در عرش دروار
پرداختند لاجرم ان سنگ مرمر در داخل آن قصر بسا منظرهٔ بدیع بظهور آورده کمال حذاقت
و مهارت خویش اظهار کردند و نقاشان قصبه و صحبه نزهت و طراوت آن ساختند و حضرت صاحب
قران معمور و دن معیش و کامرانی بیان فقیه مجسم فرمود و بر زیب طویی پادشاهانه مثال داد و جشنی پادشاهانه
و بهار آماده و مهیا گشت امراء و نوئینان بلجا درم نشاد و بهشت قیام مینمودند و ایلچیان از فرنگ در آن
طوی حاضر بودند و این مثل مشهور است که صید بی روزی شکار نمیباشد **ذکر فرمایشات حضرت صاحب
قران کشورگشای و ترتیب جشنی عظیم جهت تزویج شاهزادگان واجب التعظیم** چون از دریای خسرو
سرافرازان بنا بر اندیشه و تدبیر بر صحیفهٔ ضمیر نگاشته بود که بعد از فتح ممالک روم و شام لشکر بجانب
دیار ختای و بلاد اهل شرک و ظلام کشد و بوظایف غزا و جهاد و کسر اوثان و اصنام قیام نماید تا این
معنی سبب غفران معنی جرایم و آثام که در اوقات جهانگیری از حکام مهام انتقام صدور یافته شود



لاجرم در این اوقات که در مقر دولت و مستقر سریر سلطنت قرار گرفت خاطر خطیر که قبل از آن بود پیش
دیار داده از تکاپوی آن سفر و دوری از بعضی از شاهزادگان نامدار را باکرام عفت و دنیاد در سلک
ازدواج کشد چه بقاء نسل خلاصهٔ ایجاد نکوی سوقوف بداین تجیین و صدیقیه است الفقته
فرمان قضا جریان بنفاد پیوست که طوی پادشاهانه ترتیب نمایند و چهره فرستاد که اشراف اطراف
و اعیان اکناف و اصحاب اعتبار و ارباب مکنت و اقتدار بقربلتای حاضر کردند و از شاهزادگان
چنگیزخانی بانوی اعلان و بانو ? و اعلان معرض حضرت صاحب قرانی رسانیدند که مناسب چنان می نماید
که در این طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیایند مای صواب نمای در
جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما شاهرخ مصلحت نیست چه مردم مجموع آن بلاد آوردن با ایجاب
عراق بوجود او قوی دل و مستظهر و فارغ بال و آسوده خاطرند و ایلچی بطلب امیرزاده پیر محمد متوجه غزنین
شد و سومنجکان کار از برای جشن و سور و اجتماع نزدیک و در و تعیین یافت و در روز یکشنبه غرهٔ ربیع الاول
سنه سبع و ثمانمائه از فرخنده و ولی شهریار با عز و تمکین آن سرزمین جنت آیین آمد و از برای منزل همایون چهار
سراپرده به بیابانی صحرا و هامون کشیدند و سرخرگاه با وج شمس و ذروه قمر برافراشتند و در وادی ده ? ای
کیفی آتای که ظاهر ش از سقرلاط صفت زنان? و اندرونش از مخملهای ملون فرنگ بود مطنا بهاء ابریشمین
و ستونهای منقش و منجوقهای زرین حیی بکران از فراشان بیان هفته برپای کردند و آن دو راندده پای
جنان وسیع بود که سایه آسایش بر سر ده دوازده هزار نفر از دوی تخمین میانداخت و از برای خواتین و
شاهزادگان دولت قرین و امرا و نوئینان و عظما و جیبیان خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراخته
بودند و در وسعت و رفعت موازی سایه ایوان سپهر ساخته و در آن مکان از انواع اقطاع خراسان
و ترکستان و جزآن حیوانات خلایق جمع آمده که دیده کردون نیز از مشاهدهٔ کثرت ایشان خیره مانده
و در اثنا سنکلی بوغا حاجب که از امراء ملک برقی فی بغیورن قضا با نقسان? و حفظ کلام رجانی و
فصاحت بیان و طلاقت لسان و وقوف بر لطایف علمی و شعور بر دقایق عملی و اتصاف بصفات ارباب
تحقیق و عرفان و انسام به سمات اصحاب تدقیق و ایقان امتیاز داشت از نزد میرزای سلک فرج حاکم دیار
مصر و بلاد شام برسید و انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و اقمشهٔ فاخر و اشیاء متکاثره که همراه
آورده بود بوساطت خواص و مقربان بعز عرض رسانید و از جمله زرافه و شتر مرغ طلاوت آن
تنسوقات و تبرکات گذرانید و امیرزاده خلیل سلطان که در حدود ترکستان بود دوری توجه بر آورده
و بجشن گاه آمده شرف بساط بوسی دریافت و امیرزاده پیر محمد جهانگیر که بطلب او کسی از پایه سریر خلافت
مصیر رفته بود در این ایام حضرت صاحب قرانی وا و در آغوش مهربانی کشیده جراحت فرقت
بامداد مرهم امید زاده محمد سلطان تازه شد و شاهزاده برسم نثار و پیشکش قیام نموده نقود را
بنظر کیمیا خاصیت رسانید و عاطفت خسروانه او را بخلعت طلادوز و کمر و افسر سرافراز گردانید خواص
ملازمان نیز را جامه پوشانید و ایشان از لباس سوکواری که در دوری روشن مانند شب تاری در بر
داشتند بیرون آمدند و خواجه احمد طوسی که جهت ضبط اموال خراسان متعین شده بود بیامد و از وجوه مقرر

امحال فراوان بخزانه عامره رسانید و پیشکشهای لایق گذرانید و در آن هنگام فرح و سرور و عموم یافته
پر نشاط و انبساط بر خاطر و ضمایر تافته هر طبقه از محترفه مناسب شغل و حرفه خویش تعبیهای
طرفه و غریب ابداع و اختراع می‌کردند مجالس انس و محافل تماشا انعقاد می‌یافت و حضرت صاحبقران
دین پرور بمضمون کلمه ... منظور نظر داشته فرمان داد تا ارباب تنجیم و اصحاب
معرفت زیج و تقویم ساعتی بسعادت مخصوص و زمانی بنظرات سعود مقرون اختیار کردند و در آن وقت
مسعود و هنگام محمود بحسب اشارت عالی سادات و قضات و موالی و اهالی و ائمه درس و فتوی و اجله
زهد و تقوی بمجلس همایون حاضر آمدند و امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده میرانشاه
و اولاد شاهزاده عمر شیخ و امیرزاده احمد و سیدی احمد و شاهزاده بایقرا هر یک با ...
خاندان سلطنت در درمان مملکت بآیین شرع مطهر و ملت حنیف عقد بستند و در آن محفل حیثت
شال امام ائمه ستوده خصال شیخ شمس الدین محمد جزری بعد از رعایت شرایط عقد و تصحیح مقدمات
آن بقراءت خطبه نکاح اشتغال فرمود و کلمات ایجاب و قبول بقاضی قضاة سمرقند مولانا صلاح الدین
متعلق بود درم و دینار بسیار و گوهر بیشمار نثار کردند — نظم — ز بس گوهر و زر که افشانده شد
زبرجد فرش دستها مانده شد حضرت صاحبقرانی بمسند جهانبانی برآمد خواتین و آقایان و کلپیانان
نقطاقها بر سر نهاده و چون حوریان با بدرخشان مرصع زینت بخشیده هر یک بجای خود قرار گرفتند و ماه
رویان زهره جبین باطراوت گل و لطافت نسرین آن بزم بهشت آیین را بمزید حسن خویش تزیین
دادند شاهزادگان و امرا و بزرگ و نوئینان و سادات و اکابر و حاجبان در سایه دوازده پایه
فلک فرسای نشستند و سایر خلایق از امرا هزاره و اعیان و اشراف هر مملکت و هر دیار معتاد یک
بر پیاپیان دوازده پایه دور دربار و در محل جلوس اختیار می‌کردند و سپاه و لات بهرام صولت با
خلعتهای زرد و زینتهای مرصع سوار ... و نظایر حضرت تعظیم می‌رسانیدند و ... کوه پیکر را
بانواع تکلفات بر پشت بسته بجای خود باز داشتند و از شهرها مرصع و اوانی زر و نقره ... خانه
ساختند که نظاره منظور از احاطه آن بعجز و قصور اعتراف می‌نمود و کثرت ماکولات و مشروبات بمرتبه رسید
که رسم جوع و عطش از میان برخاست و جمله بستان در شاه و گدا و صغیر و کبیر و غنی و فقیر به نای و نوش
و جوش و خروش بسر بردند و در آخر آن جشن و سور موفور السرور حضرت صاحبقران مؤید منصور
ایلچیان مصر و شام و دیار فرنگ و بلاد هندوستان و دشت قبچاق و سایر اکابر و اشراف اطراف
و اکناف و مجموع امرا و نوئینان و سران سپاه و مقربان درگاه را بخلعتهای فاخر و انعامات وافر
مسرور خاطر گردانید و چون ایام عیش و عشرت منتهی شد حضرت صاحبقران دین پرور ...
بامور ملک و ملت اشتغال نموده در اجرای امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام نمود و بخلوت سرای نیاز
در آمده مراسم شکر و سپاس ملک کارساز بجای آورد والحمد لله المنعم المفضال فی جمیع الاوقات
والاحوال ذکر بعضی از قضایا که سانح بود بر یورش ختا و توجه رایات نصرت شعار ...
... نیز حضرت صاحبقران عقیده درست فرمان داد که قاجیان تمام

سپاه

سپاه را از هزاره هزاره بحاجی تحقیق نمایند و هر جا که قابلیت اضافت باشد زیادت کنند و در دفاتر
ثبت نمایند و چون این مهم تمام سازند امراء عظیم الشان ... ایشان برسانند که ...
ودستور بیاید و مجموع قاجیان و نوئینان بموجب فرموده عمل نمودند و حکام ولایات و سرداران
اطراف بعد از فراز سان سپاه بمقتضی یرلیغ جهانمطاع حرکت کرده آمدن جهت یراق با قطار
ممالک محروسه متوجه شدند و حضرت صاحبقران خلافت بعد از دارکان بجانب شهر توجه نمود
و در مدرسه مهد علیا سرای ملک خانم نزول فرمود و در آنجا امیرزاده پیر محمد جهانگیر را با اسب و خلعت
و کمر و افسر معزز و موقر ساخته رخصت داد که بجانب ولایت مراجعت نماید و همچنین مجموع ملازمان ...
را اسب و جامه بخشید و امیرزاده سیدی احمد شاهزاده عمر شیخ را که مادرش حرم محترم شاهزاده
شاه مالیه و خود در این ... مصاحبت شاهزاده مخصوص شده همراه او گردانید و ایشان برراه
همراه متوجه قندهار شدند و ایلچی مصر ... حکمت و کمال دانی داشته و او را ... کرم و احسان
عقلی اوفر محظوظ و بهره ور آمده دستوری یافت که ... باز گردد و مولانا عبدالله کش ... را
با جهت رفیق او ساخت و مکتوبی بعرض سه گز در طول هفتاد گز سطور آن آب زر قلمی شد بخط
مولانا شیخ محمد بن خواجه حاجی بندگی تبریزی که در حسن خط و کتابت ... سر آمد روزگار بود
بجانب مصر ملک فرج در صحبت ایشان روان کرد و چون فرج پیغام داده بود که ما سلطان احمد بغداد
و قرا یوسف ترکمان را گرفته بند کرده ایم هر چه اشارت شود در باب ایشان بتقدیم رسانیم حضرت
صاحبقران در جواب نوشت که سلطان احمد جلایر را بند کرده بفرستند و قرا یوسف را ...
جدا سازند و آنحضرت ... و بیلاکات بیکران که هر یک از آن موازی خراج مملکتی بود با رسول
و نامه ارسال کرد و سایر ایلچیان که از بلاد فرنگ و دشت قبچاق و اطراف آفاق آمده بودند مغروق
بنوازش و احسان بمواطن خویش باز گردانید و ... ملکت آغا که با بعضی ... هرات در باب ...
حامی شده بود اجازت انصراف یافته ... آنجا باز گشت و ... بیکی سلطان را با آیین و تجمل تمام
نزد شوهر امیرزاده اسکندر ... روان فرمود و در این ... بیکران حکومت ولایت
تاشکنت و سیرام و ینکی و اشپره و ولایت جته را تا حدود ختای به شاهزاده جهانبخت الغ بیگ کورکان
ارزانی داشت و تمام ایالت دیار اندکان و اخسیکت و طراز و کاشغر را با توابع ختن در کف کفایت
و قبضه درایت امیرزاده ابراهیم سلطان نهاد و در آن باب یرلیغ ... اعلی جناب نشان همایون
به آل تمغا موشح ساختند و از امراء شاهزاده شاه الیه پیر محمد طغا بوغا و شیخ بهلول برلاس ...
... متوجه شدند تا لشکران نواحی را فراهم آورده بتاشکنت که موعد گاه اجتماع سپاه ظفرپناه
بود و حضرت صاحبقران کامران از مدرسه سرای ملک خانم سوار شده در کوک سرای که مستقر ثابت
معمار ... عالی بخت آنحضرت بدولت و اقبال نزول اجلال کرد و امر عالی بنفاذ پیوست که امیر برندق
تنخواه لشکر احتیاط کرده باز بیند که چه مقدار مرد سپاهی در این یورش ملازم رکاب شاهنشاهی خواهد
بود و امیر شاه الیه تفحص نموده بموجب سانی که ... یافته بود معروض داشت که از بلاد ماوراء

و خوارزم و ترکستان و بلخ و بدخشان و خراسان و ... و قوم ... ایشان ...
آمده بودند و بیست هزار سوار و پیاده ... در جمع میشود چنانچه در ظفرنامه مسطور است
و مسود اوراق از حضرت فرمان ده باستحقاق المخصوص بعنایة الملک الصمد میرزا سلطان احمد
خلدت ظلال سلطنته بارها شنیده که در ... لشکر حضرت صاحبقرانی ... و در آنجا
ثبت شده که علوفه خوار خاصه آنحضرت در حین توجه بجانب ختای سیصد و هشتاد و دو هزار
و سیصد و دوازده نفر در شمار آمد و همچنین از آن صاحب حشمت استماع افتاده که مجموع سپاه عالم
انطاع حضرت پادشاه کامکار در آن اوان هشتصد هزار سوار و پیاده بود والعهدة علی الراوی ...
قدوة شاهان جمشید بنیاد پیوست که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد و امیرزاده عمر شیخ و
خدا داد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا تومان و قوشون با لشکرها در تاشکنت و شاهرخیه
و سیرام قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه جوانغار در یسی و صبران زمستان
بپایان رسانید و شاهرخیه را در زمان سابق فناکت میگفته اند و در زمان توجه چنگیزخان بممالک
ماوراء النهر و ترکستان در آن دیار دیار نماند و عمارات آنجا خراب و ویران شد که یک خشت
درست پیدا نبود تا در شهور سنه اربع و تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقران بعمارت آن فرمان داد
و معماران چابکدست در اندک فرصتی حصار و استوار مرتب ساختند و طاعت گذاران اهالی آن حدود
و حوالی را بآنجا نقل کردند فی الجمله ... سمرقند مامور گشته ...
... حوالت رفت و رایات فتح آیات در بیست و سوم جمادی الاول سنه سبع و ثمانمایه که آفتاب در
اواسط قوس بود روی توجه بقشلاق آقسولات نهاد و بموضع قرابلاق نزول فرمود و از اطراف و
جوانب سپاهی فزون از عدد کواکب در جنبش آمدند و ماهچه ... آفتاب اشراق از قرابلاق نهضت
نموده بجانب ایلان اوتی روان شد و چون بعد از طی مسافت سایه وصول بر ... انداخت خورشید
آفتاب عالمتاب روی در نقاب سحاب کشیده برف عظیم و بارانی که از طوفان زمان قدیم نشان میداد
بپارید و بادی تند و زمهریر سرمای قوی پدید آمد و حضرت صاحبقرانی در همان ... از آنجا
سوار شد و بر تعجیل رانده در آقسولات فرود آمد شاه و مخدوم زادگان و امرا و سپاه در عمارات و
خرگاهها که قبل از این باشارت علیه در آنجا ساخته بودند در آنجا قرار گرفتند و در آن اوان
خورشید در منازل خانه جدی بود و شدت برودت بمرتبه که اگر کره اثیر بکیفیت آن ... کردی
فی الحال طبیعتش انجماد پذیرفتی و با وجود این معنی زمان بزمان سرما قوی تر میشد و روز بروز از هوا
خنکی بیشتر مشاهده می‌افتاد و بر وجهی که مقرر شده بود امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت
رفت و امیرزاده سلطان حسین بصبران و یسی نامزد شد و یکی از وقایع که در ایام قشلاق حادث شد
و در داستان آینده بیان احتیاج خواهد افتاد قصه شاد ملک بود بیان این سخن آنست که امیرزاده
خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده ... را که در حباله نکاح داشت و امیرزاده ... خواهرزاده
اعلی حضرت صاحبقرانی بود و از قضا و قدر ربانی و اتفاقات آسمانی امیرزاده خلیل سلطان با شاد ملک

که سابقاً در زمره ... امیر حاجی سیف الدین انتظام داشت تعلق و تعشق پدید آمد و محبت شاد
زاده ... تا متانت ... بیکبار از قبضه اختیار او بیرون
رفت و در زمان غیبت رایات جهانگشای شاد ملک را بزنی بخواست و چون حرم امیرزاده خلیل
سلطان از این حادثه آگاهی یافت صورت قضیه را در سمرقند بعرض حضرت صاحبقرانی رسید
و آنحضرت باحضار شاد ملک فرمان داده شاهزاده ... ساخت که او را ... و بدین سبب
آتش خشم جهانسوز را فروخته ... فرمان قضا جریان صدور یافت که هر جا که شاد ملک را یابند
بکشند و در ... کردن و ناچیز ساختن او بهیچ بهانه توسل نجویند و بنابر شفاعت امیرزاده پیر محمد
جهانگیر امضا آن حکم در توقف افتاد و بار در آقسولات بسمع حضرت حیدر صفات رسید که امیر
زاده خلیل سلطان ... را نهفته همراه دارد و یرلیغ مطاع نفاذ یافته ... رفت و او را
بیاورد و ... سیاست بقتل آن صورت امر فرمود و مهد علیا سرای ملک خانم از دل نگرانی خاطر
شاهزاده مشوش و پریشان ... در باب تخلص ... اندیشید و با امیر شیخ نورالدین ...
شاد ملک قرار داد که دیگر بار بپایه سریر اعلی عرضه دادند که شاد ملک از شاهزاده حامله است
و چون این صورت معروض رای صواب نمای گشت حکم شد که او را به ... آغا سپارند تا بعد از وضع
حمل کودک را محافظت نماید و تربیت کند و شاد ملک را به یکی از ملازمان دهد و هم در آقسولات
از جانب خراسان سید خواجه شیخ علی بهادر از نزد امیرزاده شاهرخ برسید و ... شاه
زاده و استقامت ملک بسامع علیه رسانید و رای ... امیر برندق را بجانب تاشکنت
روانه ساخت تا برسانیدن تغار لشکر قیام نماید و در آن زمستان از آنجا ... مشحون
بانواع ماکولات و سایر ضروریات از اطراف و جوانب می‌آوردند و اسبان ... را که بهر
ولایت بتحمیل رفته بود بدرگاه اعلی میرسانیدند و ... مجموع آنها با شاهزادگان
و امرا و نوئینان و مخصوصان و مقربان و ملازمان رکاب نصرت انتساب می‌بخشید و چون ...
حشمت پادشاه و ... و مکنت امرا و سپاه بمرتبه رسیده بود که زیادت بر آن متصور نبود ارباب
فراست از ملاحظه معنی کلمه اذا تم امر بدا نقصه بغایت خایف و هراسان می‌بودند و از بیم زوال
دولت ... می‌شدند ذکر توجه رایات ظفر شعار از آقسولات بجانب خطه اترار
با آنکه آفتاب در برج جدی بود و شدت برودت هوا بمرتبه که ... مفارقت آتش دوزخ
نفس سرد میکشیدند حضرت صاحبقران ... حرص غزا و جهاد دامنگیر شده ... که
سورت سرما کمتر شود بعد از تفحص و تفتیش مسالک آن ممالک رای ... توجه
بجانب خطه اترار منعطف ساخت و در آن ولا فرمان داد که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد
و امیر برندق و شمس الدین عباس و خدا داد حسینی و یادگار شاه ارلات و محمد درویش برلاس و
طغا بوغا و برادرش پیر محمد و ... و عبدالکریم حاجی سیف الدین و پیر علی ... بوغا
سلدوز و حامد سعید سلدوز و سعادت ... و دیگر سرداران و وجوه و اعیان که بر حسب فرمان

در نواحی تاشکنت و سیرام و شاهرخیه قشلاق کرده بودند چون آفتاب به منتصف رسید و چنین
آیند و باتفاق توجه نمایند و امیرزاده سلطان حسین نیز که جانب بسی و حصار نامزد شده بود بی تأخیر
متصلا در اول بهار سوار شود و موکب همایون بعد از قطع منازل و طی مراحل از آب جیحون بر بالای
یخ عبور نموده نزول فرموده و در آن سال از اوایل قوس تا اواخر حوت کار دانان تجربها و عجب
ذلک از کنارهای سیحون و جیحون بر روی یخ سبک شدند و در سیحون بقچی بسته بود که تا دو سه کرو
نیکندند آب بیرون رسید و حضرت صاحب قران کامکار از کنار سیحون سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم
رجب در اترار خانه بردی بیک را بعز حضور رب [illegible] بخشید و شاهزادگان و امرا و حکام [illegible]
بمنزلی فرود آمدند و از عجایب حالات و غرایب اتفاقات آنکه در سرایچه که از برای نزول همایون معین
شده بود درون [illegible] از مر جاری آتش در گوشه از سقف خانه افتاده اندک احراقی روی نمود
اگر چند در زمان فرو نشاندند اما از حدوث این امر بدیع پریشانی خاطر شریف و وضیع زیادت گشت
چه در آن اوقات مردم خوابهای آشفته میدیدند و بعد حدوث و وقوع حادثه تا کوچ آنحضرت به
تمامی ایشان در آن روزی نافذ میرسید و حضرت صاحب قران بی محابا موسی [illegible] را فرستاد
که تفحص نماید که ماه از دیلیجان شده که خان کدشت یابند و او با شال امیرسادعت نموده و اجتناب
کرده بازگشت و معروض داشت که استلاعبور ممکن نیست و دیگری که جانب سیرام و عقبه قلان
مهمان کار دعقبه بود مراجعت نموده معروض رسانید که در آن عقبه و نیزه بالا برف نشسته است در
این اثنا امیر خواجه از نزد توقتمش خان که از دیر باز در دشت و صحرا سرگردان میشد بدرگاه سلاطین
پناه آمد و روزی چند که حضرت صاحب قران در میان خانه بمسند عز و تمکین قرار گرفته بود و از
اولاد و احفاد چنگیزخان تا بزی اغلان و باش تیمور اغلان و جکره اغلان در جانب راست نشسته بودند
و دیگر طرف عزوجود شاهزادگان دولتمند امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت
پذیرفته بود بواسطت امراء عظام مثل امیر بردی بیک و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجه
یوسف و غیرهم شرف بساط بوسی دریافت و پیغام توقتمش خان را بزبان تضرع و مسکنت و تذلل
و استکانت بعرض همایون رسانید که جزاء کفران نعمت حضرت صاحب قران کامکار بر صفحات روزگار
خود دیدم و محنت آن کشیدم و مرارت آن چشیدم و مدتی شد که در صحراها و بیابانها پریشان و بی سامان
میگردم و از خوف اعدا ایمن نه ام و فراغ بال نمی شناسم ندا کر اسم حضرت مالک ملکات ملکا ترا از
سرکلات و عثرات این بیچاره در گذرد و دیگری از دایرهٔ اطاعت و انقیاد بیرون نهد و مدعی العمر
بشرایط خدمتکاری و وظایف جانسپاری قیام نماید و خلق کریم شهریار هفت اقلیم فرا خواجه را از
نوکران قدیم توقتمش خان بود بلطف عمیم بنواخت و استمالت نموده در جواب فرمود که اسعدوا مرکه
بعد از این یورش دشت قبچاق و الوس جوجی خان از شوائب کدورت منازعان مصفی ساخته بدو
سپاردم و در خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر چنان بود که هم در آن چند روز از اندرجان جانب ختای نهضت
فرموده خواتین و شاهزادگان که بر سم مشایعت آمده بودند باز کردانند و فرا خواجه را رخصت انصراف
ارزانی

ارزانی داشته بیلاکات کرامی و منسوقات با او نزد توقتمش خان فرستد لیکن نگاشته قلم تقدیر
بخلاف این اندیشه و تدبیر بود والحمد لله الملک القدیر ذکر انتقال حضرت صاحب قرانی از این مرحله
فانی بعالم القرار آن جهانی انار الله برهانه وثقل بالحسنات میزانه حکم منیعه بر جمیع بریه جاری است
و نیز اجل بر همه دلها کاری هیچ سروقامتی بر جویبار حیات بالا نکشید که از نکبا نکبت خزان نشد و هیچ
غنچه رخساری در چمن زندگانی نشکفت که از صرصر حوادث پژمرده نشد هرکه رخت هستی در این کاخ
فرود منظر آورد دور کار رسم فنا کرد فنا از نقش وجود او برآورد و هرکه علم دعوت بر اوج ثریا برافراخت
براندک زمانی اوج حیف حدثش را در ورطه فنا دریغ انداخت یا مدکس در این پیروزه منظر
که ننهد مرکش آخر رخت در بر زند دست کونه ای بر آسمان پای بود در زیر سنگ عاقبت جای
سرت کر بالش زر کرده بالین که آخر کاسه کردد سفالین غم ایچ هروی بی مانت ددی نی هر بهاری را بود دی
کلی کر خندد در بر طرف گلزار که تا ما را کلابش کو بدار منار آسمان کیوان کس که تا بو ش منار در ایران بس
نوید سنگ ان نوش آن که آسیبی نه بیند از خزانی غرض از تشبیب این کلمات و تمهید این مقدمات آنکه
در ان اوان که حضرت صاحب قران سعادت یار از دار السلطنت سمرقند بیرون آمده بخطه اترار رسید و
بکثرت برف و صعوبت سالک محل اقامت در آن دیار انداخته بساط عیش و کامرانی بگسترد تا کاه در
چهارشنبه دهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه مزاج همایون از جادهٔ اعتدال بر جمعا منحرف گشت الانتقال عود و تنج
محرقی بجات پیوندید صفات عارض گشت و حضرت صاحب قران از این خجسته بیان باعتذار و استغفار
کشاده از جمیع مناهی و معاصیان بر صدق نیت و عزم درست توبه فرمود و زمان زمان زحمت اشتداد
بیافت تا چند مرض مختلف جمع آمد چنانچه از معالجه یکی دیگری زیادت میشد و مولانا فضل الله طبیب
با آنکه دم عیسوی داشت و در علاج ید بیضا موسوی مینمود بیچ و مقید نمی افتاد و چون شهریار دوران
متیقن میدانست که مرض علاج پذیر نیست و از سفر آخرت گریزی نه بغرامن نوعی قطع رشته
علایق و عوایق کرده دل بر آن امر نهاد و خواتین عفت آیین و عظماء امرا را طلب کرده در باب
تنسیق امور ملک و ملت و توطید مبانی دین و دولت سخنان بر زبان آورد که عقل آن داشت که پیر
دبیر فلک آن همه را بر صفحهٔ خورشید و ورق آسمان نگارد و آن کلمات دلپسند و وصایای ارجمند
را مقید بدین حدیث ساخت که پیر محمد جهانگیر ولی عهد و قایم مقام منست وظیفه آنکه شما طریق
مطاوعت سلوک دارید و از منازعت و مخالفت او مجتنب و محترز باشید تا سبب تفرقهٔ حال
بالکل در وسعی چندین ساله من ضایع نشود و باید که امراء حاضر این معنی را بغلاظ أیمان موکد
کرداند و سران سپاه را که غایبانند سوگند دهند که سر از فرمان نپیچند امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک
و سایر خواص و مقربان که بر سر بالین حضرت در آن حاضر بودند در گریه افتادند و زبان بدعای شاه
کشاده گفتند که مجموع ایام زندگانی ما فدای یک لحظه حیات حضرت صاحب قران باد تا نفسی در
تن و در مغزان حیات در بدن باشد پای از دایرهٔ خدمتکاری بیرون ننهیم و بعهد و میثاق مقید بود
لوازم جانسپاری بجای آوریم چه خلاف رای ولی نعمت موجب نکبت و سلک کفران نعمت است و بعد از آن

وصیت داشتند که اگر چه از آن شود کس فرستاده امیرزاده خلیل سلطان و امرا را طلب دارم تا بسعادت
ملاقات فایز گردند و آنجناب از زبان همایون شنیدم ایشان نیز مشتاق بودند که از ایصال ما این وصیت را
استماع ایشان از شما تفاوت بسیار داشت حضرت صاحب قران فرمود که اجل نزدیک رسید و زمان
کفایت آن مقدار که غایبان حاضر گردند الحمد لله والمنه که هیچ آرزوی در خاطر نماند مکر ملاقات
قرة العین شاهرخ که میسر نیست کمال تقدیر دیکر دیده بدیدار او روشن کنیم و میسر نشد
مکتوب چون خدا میخواهد آنکه پادشاه و الاگهر روی بجنت نهاد تنها ماند که ملازم رکاب حضرت
انتساب بودند آورده کوشش و کوردن ایشان ابد در ضایع بیازاست و بموافقت یکدیگر دلالت کردند
از منازعت هم تحذیر کرد و چون وصیت باتمام پیوست مرض بغایت استیلا پذیرفته و غاشی عظیم طاری
شد و اشارت علیه صدور یافت که مولانا حبیب الله از میان موالی و حفاظ که در بیرون بقرائت
کلام ملک بیچون مشغول بودند باندرون آید و تلاوت قرآن حمید و تکرار کلمهٔ توحید مواظبت
نماید و چون زمانی از غیبت حضرت انجم سیاه لباس سیاه پوشید میان شام و خفتن چند کلمهٔ طیبه
بر زبان خجسته بیان کرد و جان بجانان سپرد انا لله و انا الیه راجعون و این حادثهٔ کبری و بلیهٔ عظمی
در هفدهم شعبان سال مذکور اتفاق افتاد مولانا بهاء الدین جامی در تاریخ وفات آنحضرت گوید
سلطان تمور آنکه چرخ با دل حزن کرد و ز خون عدو روی زمین گلگون کرد در هفدهم شعبان سوی
جلیس أمنٔ فی الحال ز دستان سر عیاری کرد و دیگری گفت که شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد
مداح شهریاری کرد و تاریخش همان آمد مولانا علی بدر الدین هروی گوید میراعظم تمور خان ز جهان
رفت سوی بهشت و تخت بهشت فراو شد بهشت و تاریخش سر فرش نمود است و بهشت
باد قایم مقام او بر تخت شاه رخ حضرت فرشته سرشت مدت زندگانی حضرت صاحب قران بیمال
هفتاد و یکسال بود و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال و سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده
یادکار داشت چنانچه تفصیل اسامی ایشان از مساعدت وقت ما حول است ذکر اقامت مراسم
تعزیت حضرت صاحب قران عالی نژاد و امیر با لعش مرویا آنحضرت بصوب سمرقند صفت در آن شب تا
که رای آفتاب اشراق خاقان تیکوکردار بر تو التفات از حال معیان این گنبد از رقی پوش در داد باز
کرفت علامت روز قیامت آشکارا گشت ناله و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر بکوش ساکنان حظایر
عالم قدس رسید شاهزادگان افسر عزت بخاک مذلت و هوان افکندند امرا و خواص کریبان چاک
زده جوی آب سرشک بر رخسار ها روان کردند خواتین بزخم ناخن دو رخسار خراشیده و فلک بر جراحت
سینها پاشیده از نوحه و زاری اکمل نمودند و لوازم تعزیت و سوکواری بجای آوردند
مران ملک پراهن دریدند دم وابلیس با خاک برید بر آمد ناله و آه از جیب و راست
ز مردوزن تاقیر و نعره برخاست و چون درون شد از سر بخت و تاسف دوی بر تجهیز و تکفین میت
آوردند و بنابر وصیت هندو شاه خزانچی بغسل اشتغال نمود و مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن
و واجبات امر مشروع شروع فرمود و چون از آن مهم باز پرداختند اعاظم امرا مثل بردی بیک

سار بوغا و برادرش شیخ نور الدین و شاه ملک و خواجه یوسف و دیگر خواص و مقربان با هم اتفاق
کرده سوگند خوردند که مخالفت یکدیگر نکنند و از شفقت و وصایای حضرت صاحب قران منحرف
نگردند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر را ولی عهد دانسته تخت سمرقند بدو سپارند و بنا فتنه که
تمشیت امور و عزت و مذلت نزدیک و دور در قبضهٔ قضا و قدر است و سعی جهاد در آن باب
پایاده ملک و صاحب هبا و هدر و چون همه در عزم دفع بجانب ختای منفسخ شده بود ارباب
افتنا و آقا یان را از تغییر لباس و فریاد و فغان مانع می آمدند تا دشمنان بر دوری برکیفیت حال
اطلاع نیابد هیهات هیهات کسوف کل در وسط السما بچه سان نهان ماند و آما در طوفان نوح
در این دیر مینا چگونه پوشیده شود القصه امراء عظام بعد از تقدیم مشورت با خواتین
واجب الاحترام کس فرستاده امیرزاده خلیل سلطان و امرا را که در تاشکنت بودند از آن
واقعهٔ هایله آگاهی دادند و دیگری را نزد امیرزاده سلطان حسین روان کرده پیغام دادند که
مرض حضرت صاحب قرانی قوی شده باید که جریده متوجه گردد و حضرت موجبین را با نوشته بجانب
غزنین روانه ساختند که امیرزاده پیر محمد را از رحلت آنحضرت و ولایت عهد و قایم مقامی
او خبردار کنند تا بر جناح تعجیل بتختگاه روانه سمرقند شوند و شاهزادگان و حکام که در ممالک محروسه
بودند مکاتبات ارسال نموده از وقوع آن حادثه آگاهی دادند و در محافظت بلاد و رعیت حال
جهاد و دفع مخالفان و قمع معاندان مبالغها کردند شیخ محمد موجبین را بجانب هرات نزد امیرزاده
شاهرخ فرستادند و علی درویش که بیک بجه اشتهار داشت متوجه تبریز شد که امیرزاده عمر بن
امیرزاده میرانشاه را از صورت واقعه خبردهد و او را مقید بجانب بغداد نزد امیرزاده میرانشاه
و امیرزاده ابابکر شتافت و دیگری بطرف فارس و عراق در حرکت آمد و بعد از ارسال رسل
شاهزادگان و آقا یان و امرا که در اترار بودند شب پنجشنبه هژدهم ماه مذکور وقت نماز خفتن
آن صاحب ناموس را در محفه از شهر بیرون آوردند و در همان شب از آب خجند بر روی یخ گذشتند
در دو فرسخی ترار در میان بیشه فرود آمدند و در آقا یان عنان تمالک مالک و ملوک از دست رفته
جزع و فزع بسیار کردند خصوص خواتین که حق را در عرصهٔ هلاک آوردند و چون نوحه و زاری
آقا یان از حد در گذشت امرا بیش آمده بزلال نصیحت آتش حزن را از درون ایشان فی الجمله تسکین دادند
و بعد از آن امرا بعضی در خواتین و آقا یان در باب یورش ختای مشورت کردند و با یکدیگر گفتند که حیف
باشد که لشکری چنین عظیم که در استعداد و آراستگی ایشان هیچ در نبایدبی نیل مقصود باز گردند
و مجموع آقا یان و شاهزادگان و امرا که حاضر بودند رفتن جانب ختای را صواب شمردند و رای ها
بر آن قرار گرفت که در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان که حضرت صاحب قران او را با خود بجانب ختای
میبرد روان شوند و به امیرزاده خلیل سلطان که در آن وقت بیست و یکساله بود و از شاهزادگان
حاضر بسن بزرگتر بود بنوید و او را بپادشاهی برگرفتند متوجه دیار بوستان کردند و بعد از آن تا
مراسم جهاد و استیلاء بر معاندان معاودت نموده بموجب وصایای حضرت صاحب قران معتقد

سار بوغا

با مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین و زمره از خواص روانه سمرقند گردانیدند و مبالغه کردند
که به تعجیل برانند و در راه ثبات برجا نباشند و ایشان بران امر مبادرت نموده و در حرکت مسارعت
فرموده شب دوشنبه بیست و دوم شعبان تابوت مغفور برحمت حی لایموت را رسانیدند بسمرقند
و در گنبدی که جهت آسایش و آرامش نقشبندی یافته بود برمنهج شرع شریف و سنت منیف بخاک سپردند
و بعد از ارسال جنازه مغفرت مآل حضرت صاحبقران بی همال حضرات عالیات سرای ملک خانم
و تکل خانم و تومان آغا با دیگر خواتین و امیرزاده الغ بیگ بجانب سمرقند روان شدند و امیرزاده ابراهیم
سلطان و امرا و نوئینان به نیت غزا و جهاد مشرکان ختای رایت جهانگشای برافراخته و چاشت
همان روز بدولت و اقبال سوار شدند و از آب جیحون گذشته و یکفرسخ رانده در جانب شرقی اترار
بکنار جوی فرود آمدند و از آنجا ایلچیان بجانب دشت و تاشکند نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرای
عظیم الشان که در تاشکند و شاهرخیه بودند فرستاده پیغام دادند که ما نعش مغفور برحمت حق
و مغفرت رضوان حضرت صاحبقران را بسمرقند فرستادیم و خواتین و آغایان نیز از عقب متوجه
آنجانب شدند و داعیه یورش ختای و مضای عزیمت پادشاه جهانگشای تصمیم یافته و همچنین بطرف دشت
جته کس نزد امیرزاده سلطان حسین فرستادند و از صورت قضیه متوجه تماشی پیر وجوکلات ...
این دریغ ... بجانب شرقی **ذکر مخالفت امیرزاده سلطان حسین بعزم جلوس بر تخت فرمان
فرمای مغربین و مشرقین و ظهور انواع تعرض و ...** چون خبر وفات حضرت صاحبقران مغفور بامیرزاده سلطان
حسین رسید لشکر دشت جته که با او بودند پراکنده ساخت و اسبان بعضی از ایشان را گرفته با همراهان
در واسیه به تعجیل عزم سمرقند کرده تا بتدبیر ... شهر را مستانند و اعلام شوکت و شهریاری برافرازند
و ایلچی که بجانب او رفته بود در همان روز باز آمد و خبر آورد و با آنکه وقتی عجب بود حرف
هراس بر ضمایر ارباب عیار استیلا یافت و چون امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک بر حقیقت قضیه
اطلاع یافتند مکتوبی بضابط سمرقند ارغونشاه فرستادند مشعر بر آنکه امیرزاده سلطان حسین با آقاو
ایچی مخالفت آغاز کرده و لشکر را بهم برزده باعزار سوار در واسیه متوجه آنجانب شده است باید که
در محافظت شهر مساعی جمیله مبذول دارد و دروازها را ... اندرون راه ندهد و اگر میسر شود حذمتش را اسیر
کرده و بند نموده نگاه دارد و نزد حضرات عالیات نیز کس فرستادند و از مخالفت امیرزاده سلطان
حسین آگاهی دادند و التماس کردند که بهرجا که رسیده باشند توقف نمایند که ما نیز از عقب
میرسیم و خواجه یوسف نیز ... پیغام دادند که در محافظت نعش دقایق رعایت حزم
و احتیاط مرعی دارد و آنرا به تعجیل هرچه تمامتر بشهر رساند که دور نیست که امیرزاده سلطان حسین خودرا
بوسیله نعش بشهر افکند و آتش فتنه را التهاب دهد و همچنین نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرا که در
تاشکند بودند ایلچی با نامه روان کردند و شکایت امیرزاده سلطان حسین آوردند و بیان نمودند
که بجهت مخالفت امیرزاده مشارالیه یورش ختای در حیز توقف افتاد **بیت**
افسوس که بادبان بر گشت • واندیشه کار ما دگر گشت • اکنون صواب آنست که شما با مجموع لشکر بومنع ...

که جاکاهی فراخور و علف زاری معتبر است باز کردید و ما نیز از این محل متوجه آن صوب شویم و بعد از آن
دولت ملاقی و صفای حضرت صاحبقران بتمام رسانیم و آنچه مصلحت آقا و اینی و مقتضی وقت و زمان
باشد بدان عمل کنیم و چون از ارسال رسل و رسایل فراغت یافتند شاهزاده ابراهیم سلطان و امیرشیخ
نورالدین و امیرشاه ملک عزم رفتن بجانب سمرقند جزم کردند و امیربردی بیگ ساربوغا با قشلاق
مکان در انزار توقف نموده و شاهزاده و امرا از نظام شهر مذکور بیرون شده لشکر از استماع
امیرزاده سلطان حسین تمام جبه پوشیده در حرکت آمدند و فنا متوجه بجانب سمرقند منعطف ساخته
از آب جیحون بگذشتند و مقارن صوب ایشان یخ شکست و سه شش خرانه بالا در آب فرو رفت
و ایشان فریب بیجون فرود آمدند و جهار پایان جو خورده شاهزاده و ملازمان از آنجا شبگیر کرده رسیدند
و از غرایب حالات آنکه قبل از وصول ایلچی که از انزار رفته بود خبر مخالفت امیرزاده سلطان حسین را
شاهزاده خلیل سلطان و نوئینان بلکه جمیع افراد لشکر یافت شنیده بودند و از استماع این واقعه
دهشت و حیرتی که از واقعه حضرت صاحبقران داشتند سمت مضاعف پذیرفته امیرزاده احمد ولد
شاهزاده عمرشیخ و امیرجهانداد حسینی و امیرباد کار شاه ارلات و امیرشمس الدین عباس و امیربرندق
و دیگر سرداران بی آنکه کسی فرستد و با حضرات عالیات و شاهزادگان و امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک
مشورت کنند امیرزاده خلیل سلطان را که بپادشاهی برداشتند و دیگر جای تاشکند بوده آنکه
و چون جز بیعت امرا و سپاه بر امیرزاده خلیل سلطان در تاشکند بحضرات عالیات و شاهزادگان و
امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک رسید مکتوبی بر سبیل نقض و سرزنش در قلم آورده بایشان فرستادند
که این امر ناپسند مخالف قول حضرت صاحبقران است چه آنحضرت فرموده که بعد از من امیرزاده
پیرمحمد جهانگیر قایم مقام باشد و ما مطلقا بسلطنت دیگری رضا نخواهیم داد و بطریق متابعت و مطاوعت
امیرزاده خلیل سلطان سلوک نخواهیم داشت و ما را توقع چنان بود که اگر از این معنی له سخن در میان
آید بزجر و دفع او مشغول شوید نه آنکه شما با وجود کیاست و کاردانی امری که خلاف وصیت
حضرت خاقانی باشد صادر و بنیاد نهاد که باخیالات فاسد مردم نادان همداستان نشوید و جهت
مروت و فتوت ما باختن بدعهدی و بیوفایی مخواهید و خاک بی آبرویی در دیده مردی و مردمی
میاشید تا از بدنامی و دشمن کامی ایمن باشید و چون این نامه بامرا رسید از کرده خود پشیمان شدند
و ندامت فایده نداشت و با وجود که کار از دست رفته بود امیربرندق را فرستاده در مقام ...
**ذکر آمدن امیربرندق برجانشاه نزد سرداران سپاه و عدم انقیاد امیرشاه ملک بپای تخت و اباء و
از عدم مساعدت بخت** چون موضع آقسولات مضرب خیام شاهزادگان و حضرات عالیات
گشت امیربرندق برجانشاه از جانب تاشکند رسید و بعد از ادای مراسم کورنش و تقریب
مکتوبات امیرجهانداد و امیرشمس الدین عباس را در خلوت بامیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک رسانید و
مضمون آنکه ما این مهم بعمل بیعت امیرزاده خلیل سلطان را بجهت استقامت مملکت و استدامت
دولت پیش گرفتیم چرا اندیشیدیم که اگر در این دو ملک ما چارجی و ملک را ... پیدا شود خللها

خللها زاید و فتنها روی نماید که تدارک آن نزد ارباب اختیار و اقتدار دشوار باشد و بوشما پوشیده نیست
که هرگاه که عرصه ممالک را نگهبانی نباشد بد فرمانان کردن استیلا و جنین دورنی عمرها کند یا سنها
سرکشی آغاز کرده پای از حد خویش بیرون نهند و باطراف ولایت تعرض رسانند و کار چنان بود که شما
در این امر همداستان باشید و چون دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت کرده ازکار
و کردار خویش پشیمانیم و هرچه شما در باب امضاء وصیت آنحضرت مصلحت ببینید بتقدیم رسانیم امیر
شیخ نورالدین و امیرشاه ملک چون بر مضمون نامه امرا و ما فی الضمیر امیربرندق اطلاع یافتند گفتند
ما بارای تغییر و تبدیل بر عهده ولی عهدت خود راه نخواهیم داد و حکم امیرزاده خلیل سلطان را گردن اطاعت
و انقیاد نخواهیم نهاد و حکم امیرزاده خلیل سلطان را گردن اطاعت و انقیاد نخواهیم نهاد و امیربرندق
فعل ایشان را استحسان نموده در حضور شاهزادگان عهد کرد و سوگند خورد که از مقتضی وصایای
حضرت صاحبقرانی در نگذرد و بجز امیرزاده پیرمحمد جهانگیر را هیچکس ولی عهد و قایم مقام آنحضرت
نشمرد و بدین سبب امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک با دیگر امراء عظام مثل جهانداد حسینی
و یادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و دیگر سرداران و اعیان ملک مکاتبات ترتیب دادند
و ایشان را بر نقض عهد امیرزاده خلیل سلطان ترغیب و تحریص نمودند و مکتوبات را بامیربرندق تسلیم
فرمودند و پیغام زبانی فرستادند که خطایی از شما صدور یافته بهرحال تدارک آن نمایید و ملازمان
درگاه امیرزاده پیرمحمد را از جمله سعادات بزرگ دانید و متوجه سازید که امیرزاده خلیل سلطان
نیز در مقام مطاوعت شاهزاده مشارالیه آید و در این باب عهدنامه نوشته بفرستید چنانچه در
سمرقند بما رسد تا ما آنرا نزد وارث ملک ارسال نماییم و امیربرندق با مکتوبات مراجعت نموده روی
بجانب تاشکند نهاد و بعد دیگر شاهزادگان و امرا و خواتین حرم با چشم گریان و دل حزین از آن
منزل کوچ کرده متوجه سمرقند شدند و امیرزاده الغبیگ و امیرشاه ملک و طایفه از لشکری بطرف
دست راست از راه در حرکت آمدند و امیرشاهزاده ابراهیم سلطان با امیرشیخ نورالدین و جمعی از
بهادران و سرداران بدیگر طرف از طریق متوجه نمودند و هر دو گروه به تعجیل تمام راندند تا قبل از ظهور
خلل بسمرقند آمده بر تق و فتق مهمات بر ضبط و دارایی مملکت اهتمام نمایند و چون بعد از قطع مسافت بموضع
فرجی نزول فرمودند بمشورت و صواب دید مکنان امیرشاه ملک از پیش راند و چون بحوالی سمرقند
رسید شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنابر مواعید امیرزاده خلیل سلطان و اشارت او که امیرشیخ
نورالدین و امیرشاه ملک را که متوجه آن صوب اند بشهر راه ندهند و دروازه حصار را بسته و برج
و بارو را استحکام داده در مقام ممانعت پای ثبات فشرده بود و امیرشاه ملک
از دروازه شیخ زاده که بر سر آن راه است بدروازه جهار راهه شتافت که امیرخواجه یوسف و ارغون
شاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند و گفت و شنید واقع شد ارغونشاه امیرشاه ملک را در شهر
نگذاشت و بدین بهانه عذر جسته جواب داد که من بموجب فرموده و نشان صاحبقران مغفور رضا
این دارم و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر ولی عهد و قایم مقام آنحضرت هرگاه که پادشاه زادگان بپادشاهی

امانت فی نمایند و خدمتش بتقدیم رسانیم حوالی خویش این خطبه را مزین سازند من سکه بمهر طاوعت بسته و
دروازه کشاده شهر تسلیم نمایم امیرشاه ملک چون دانست که ارغونشاه بوعدهای امیرزاده خلیل
سلطان فریفته شده بهیچگونه دروازه باز نخواهد کرد با حیثیتی قهر و دلی مشحون براندوه و ملال بازگشت
و چون از آب کوهک عبور نمود دید که حضرات عالیات و شاهزادگان بصحرای علیا باد رسیده اند صورت
حال تقریر کرد و آنجماعت باطن ارغونشاه در یافته بودند از قضیه این قصه جراحت فرقت حضرت
صاحبقرانی تازه شد و بسیاری گریستند و بعد از نوحه و زاری هم آنجا تنزل کردند و خواتین و امرا
جانفی کرده امرا مصلحت دیدند که متوجه بخارا شوند امرا و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا
صواب در آن دانستند که امیرشیخ نورالدین بسمرقند رود و امیرخواجه یوسف و ارغونشاه و سرداران
با حشمت و جاه را نصیحت کند شاید که مؤثر افتد و عاقبت را بحسن صواب بدید ایشان قرار گرفته امیرشیخ نور
الدین از پی و بادسرعت شتاب استقامت نموده روان شد و بدروازه چهار راهه رسید مهم امیرشیخ نور
الدین با ایشان در فتح و مدارا پندها داد و هرچند در اصلاح مزاج ایشان کوشید بجایی نرسید و بجز جواب
صواب از آنجماعت نخوشنید و خدمتش پیاده شد از پل روان گذشت و با شهریان گفت با این
چه فتنه ایست که در میان زاست مرا تنها بر اندرون راه دهید تا در صلاح و فساد این امر گفتگو
یکدیگر سخن کنیم و سلوک طریق احتیاط کنیم که موجب خسارت و ندامت نباشد التماس او اصلا قبول
نیافتاد و در وازه نگشادند امیرشیخ نورالدین نیز مصروف بی نیل مقصود مراجعت نمود و جلیا را
رسید کیفیت حال نزد شاهزادگان و خواتین بتفصیل باز راند **ذکر وصول امیربرندق بتاشکند
و میل امرا باستماع وصیت حضرت صاحبقران و مخالفت بعضی نوئینان با امیرزاده خلیل سلطان**
سابقا سمت گزارش پذیرفت که امیربرندق در آقسولات بخدمت شاهزادگان و حضرات عصمت
سمات رسید و با امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک در باب تمشیت وصیت حضرت صاحبقران
مغفور عهد و پیمان بسته با مکتوبات آن دو امیر و پیغام ایشان بطرف تاشکند بازگشت القصه
چون امیربرندق بمقصد رسید مکتوبات امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک با امراء بزرگ رسانید و پیغام
ایشان گزارد و آنجماعت از سعی که با امیرزاده خلیل سلطان کرده بودند بغایت پشیمان شدند و
با اتفاق گفتند که تاج و تخت منصب آن شخصی است که حضرت صاحبقران حالت بدو فرموده و ما
تغییر و تبدیل بوصیت حضرت امیرکبیر راه نخواهیم داد و مجموع در آن باب عهد و پیمان بستند و در مجلس
نامه نوشته هرکس مهر خود بر آن نهاد و امیرزاده خلیل سلطان نیز بمقتضی وقت بحسب ضرورت
بدان صوب رضا داد و آن صحیفه را بخط و مهر خویش موشح ساخت و التماس با عهدنامه و سایر
و مکاتبات بمسارعت نزد امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک روانه ساختند تا از آنجا به تعجیل شتافته
آنرا بشاهزاده ولی عهد امیرزاده پیرمحمد رسانند و امیرزاده خلیل سلطان در حین توجه المرشد طلب
فرموده با او گفت که بیا نسدی ما برامیرزاده پیرمحمد برسان و بگوی که شما را ولی عهد و قایم مقام
حضرت صاحبقران دانسته ایم و سپاسیم و بنابر مقتضی وقت بدین جسارت اقدام نموده بود بر ایکی حید

امیرزاده خلیل سلطان عجب ظاهر با تقاضای نوجوانان امثال این کلمات میگفت آماده و معشوق جان ستیهنده ملک
جمال عروس بود که بهیچ کوتر چشم از مطالعه نخج ودلالها و برنمیداشت و از باطن خود رخصت نمیافت
که آسان آسان دل بر مفارقت او نهد عروس ملک که مهرش بریده اند بر تیغ مگر بتیغ توان قطع مهر او کردن
و جمعی از امرا و خواص که در این اندیشه باشاهزاده هم دل و هم آواز بودند در خلوات با او میگفتند که من
غلب سلب هر که غالب شد ربود و این سخن مشهور است و این حدیث در نسخ مذکور که
والملک سعدا یطلبی لمن غلبا فرصت غنیمت باید شمرد و هرچند زودتر خود را بسمرقند اندازد و بر تخت
کامرانی نشستن و در گنجها باز کردن درین وقت بسهولت دست میدهد و اگر فرصت فوت کرده شود غیبت
سود ندارد داعیهٔ امیرزاده خلیل سلطان از استماع امثال این کلمات راسخ یافت کلاهوم اسپان
و استران و شتران حضرت صاحب قران و شاهزادگان و امرا که در آن حوالی و نواحی یافت مجموع را با امرا
و نوئینان و خواص و مردم عراق که با او بی شایبهٔ نفاق رندکانی میکردند تقسیم نمود و بعد از نقود و تحف
واسلحهٔ لشکریان که در آن حدود بود متصرف شده بایشان و یاد ماهنامه سودای سلطنت ملی دو روی توجه
بتختگاه سمرقند نهاد و چون قریب آب سیحون رسید تن ولد فرمود و از دجانان یافت که نتوانستند
از بلی که بر کشتی در بالای شاهرخیه بسته بودند بالشکر با تفاق گذار نماید انکاه شاهزاده عبور نماید
و بعد از آن سه ناتمام اگر بکنند و امیر برندق قبل از این در خفیه با امیر حمزه داد و امیر شمس الدین عباس گفته
بود که من داعیهٔ آن دارم که شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک بیوندم که چنین عهد کرده ام
و ایشان در جواب گفته بودند که ما نیز از مقتضی وصیت حضرت خاقانی مرو دعو ولی نخواهم جست و به سلطنت
امیرزاده خلیل سلطان راضی نخواهم شد و عزم آن دارم که از موکب او تخلف نمایم و بطرف اجی قرکت
روم و چون امیر برندق و رستم طغا بوقا و عبدالکریم حاجی سیف الدین بسیحون رسیدند از پل بگذشتند امیر
برندق بقطع جسر امر فرمود تا از پی ایشان بر نگامیشی که از آب روان شوند گذشت و باشارهٔ او آلات پل
بستن را از خشت و نی و غیر آن پریشان ساختند و مجموع را از عقب شاهزادگان روی بسمرقند نهادند تا از عهدهٔ
عهدی که از تار عنکبوت واهی تر بود بیرون آمده باشد و از آنجا امیر حمزه داد حسینی و امیر شمس الدین عباس
ایلغار کنان حق دار امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شدند بطرف اجی قرکت رفتند و چون شاهزادهٔ
شاراليه از خلاف امرا آگاهی یافت بی دغدغه پل را کندی خاطر بکنار آب آمد و بر فیتن جسر امر فرمود و
لشکریان در هم آنجا پلی مهیا را که بود مرتب ساختند و روز دیگر شاهزاده و الا گهر با مجموع لشکریان بپل
گذشتند و چون امیر برندق بجانب دو اره رسید جلال با و رجی باد را آغاز دید که از قبیل شاهزادگان و خواتین
گریخته برادری امیرزاده خلیل سلطان میرفت و جلال قصهٔ رفتن امیرشاه ملک و راه بخارا را امرا در نوشتار
او را در شهر تقریر کرد امیر برندق از نقض عهد و پیمان هیچ گونه تراندیشید و فی الحال از آن راه که آمده بود باز
گشت و روی توجه ببارگاه امیرزاده خلیل سلطان نهاد و خجل و منفعل بموکب شاهزاده رسید زبان معذرت
بگشاد و بتجدید عهد قیام نمود آنرا به ایمان مغلظه موکد گردانید و رستم طغا بوقا که در راه از امیر برندق
تخلف نموده بود و بتشویش حضرات عالیات و شاهزادگان جمیع صفات رسیده صورت حال باز نمود و امیر



زاده خلیل سلطان را اتباع از عهد نامه که در مصاحبت الملش به امیرزاده پیرمحمد فرستاده بودند فراموش
کردند و رایت تسلط با فراشته متوجه سمرقند شدند **ذکر رفتن امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان**
**با امرا بجانب بخارا و توجه حضرات عالیات بطرف سمرقند و وصول بآنجا و اقامت رسم عزا** چون خبر
بجد بیعت امرا بی وفا به امیرزاده خلیل سلطان و توجه ایشان بسمرقند مسموع امیر شیخ نورالدین و
امیرشاه ملک گشت با جگر خونین صورت حادثه را معروض آقایان و خواتین گردانیدند و گفتند که
مهم بدین مرتبه رسیده صواب چنان مینماید که ما در رکاب شاهزادگان جوانبخت عازم بخارا
شویم و شما در حمایت نامیه و حفظ ملک بی مانند بسمرقند روید و ما از آنجا بلادرنگ بامیرزاده
پیرمحمد جهانگیر شتابیم و اگر توفیق رفیق کرده جا بجد باید و شاید عبد مرخواهی کافر نعمتان
پیمان شکن قیام نماییم حضرات عالیات امرا را صافی نیات مادر این راه استحسان نمودند و امیر
شیخ نورالدین و امیرشاه ملک از مجلس خواتین بیرون آمده خواص و مقربان حضرت خاقان مغفور
را که اصول آن زمره حق شناس الملش قوچین بود و شکل قرقرا و حسن جغاول و ارسلان خواجه
و اسنوی و شمس الدین المالیغی و موسی رکال و بستری و وفادار که فی الحقیقت براسم ورسم او وفا
دار بود جمع آوردند و بر رسم مشورت با ایشان در میان نهادند که داعیهٔ ماجانست که بخدمت
امیرزاده پیرمحمد که بحکم وصیت ولایت عهد تعلق بدو میداد دشتابیم و شرف بساط بوس او دریابیم
مای شما در این باب چه اقتضا میکند آنجماعت متفق الکلمه جواب دادند که
جو عاشقان بی قاجان کشند در پایش امید هست که ما نیز در قدم باشیم امثال امثال صاحب قران
بی همال در حیات و ممات آنحضرت از جملهٔ واجبات و در کل احوال از مقوله مفترضات
و مادر اجرای فرمان واجب الاطاعت از مضمون کریمهٔ اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
تجاوز جایز نخواهیم داشت و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر را حاکم و دیگر شاهزادگان محکوم انگاشت
و سایر خواص و مقربان حضرت صاحب قران نیز با ایشان در این امر موافق بودند و چون عزم بخارا
تصمیم یافت شاهزادگان عالیمقام امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان که هر دو در سن
یازده سالگی بودند و امیرزاده الغیات که از برادر بچهار ماه و کسری بزرگتر حضرات عالیات را
وداع کردند و با چشمی نمناک جامهٔ صبوری را چاک زده متوجه بخارا شدند و امیر شیخ نورالدین و
امیرشاه ملک با سائر دولتخواهان در رکاب ایشان روان شدند و در عشر اول رمضان تنبیه بست
مقصد رسیدند و رستم برلاس که او را از پیش روانهٔ بخارا کرده بودند و برادرش حمزه حاکم
آنجا بود با ستقبال شتافت و در ظاهر شهر بر سر قبر ایوب صابر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام امیر
شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و رستم برلاس تجدید باهم عهد بستند و در رمضان مذکور از آنجا سوار
شده بخارا و قلعهٔ آنجا درآمدند و بعمارت و زیادتی استحکام آن مشغول شدند و چنان قرار یافت
شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بر شهر گشوده
است با ضمیمهٔ دیگر ان قلعه تعلق به امیرزاده الغیات و امیرشاه ملک داشته باشد و دیگر عدد از

که بجانب بیرون باز است با ضمیمهٔ دیگر از قلعه تعلق به اهتمام امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ
نورالدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و الملش و شکل قرقرا و دیگر امرا و سرداران در شهر
قرار گرفتند هوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلک شان بگذارد که قراری گیرند و بر تنبیه
مذکور هر کس بکار خویش و ضبط دروب و غیر آن مشغول شدند و از آنجانب حضرات عالیات
و دیگر شاهزادگان چون ابا بکر با عمل و سعد وقاص و سیورغتمش و غیرهم با دیگران خاصه و توقوی
طبل و علم و سیورغتمش و غیرهم با دیگران خاصه و توقوی طبل و علم صاحب قران مغفور متوجه سمرقند
شدند و لباس سیاه و کبود پوشیده شعار عزا هویدا کردند و با ناله و زاری و آیین سوگواری بعد از
جماعهٔ اعیان اندرون شوهم بی جایگاه بجز راه داده ایشانرا از بطریقی بشهر راه ندادند و
ایشان با خاطر مجروح و دل پریشان در باغ امیرزاده شاهرخ که قریب آن دروازه واقع است فرود آمدند
و شبی که از صبح روز قیامت نشان میداد در آنجا گذرانیدند چون چشمهٔ خورشید با چشم خون فشان
طلوع نمود در وازه باز کرده حضرات عالیات را با شاهزادگان و امرا بشهر درآوردند و خانقاه
امیرزاده محمد سلطان که مرقد حضرت صاحب قران آنجا بود محل نزول ایشان گشت آقایان سرها کشاده
و گیسوها خراشیده غلغله در زمین و زمان انگیختند خواتین و شاهزادگان و امرا که در شهر بودند
و زنان اعیان و اکابر موی کشاده و روی بناخن خراشیده و عقد در کردن انگشت جمع آمدند و دیگر شاه
زادگان و امرا و ارباب عمایم مثل خواجه عبدالاول و خواجه عصام الدین و عالم ربانی امیر سید شریف
جرجانی و امیرک پیر دانشمند و غیرهم تغییر لباس کردند و حاضر شدند و خلائق دست داد که جامهٔ سیاه
و عمامه را از اداء شدت آن هنگامه عاجز و قاصر است و چون بعزان شکیبایی چاره ندیدند صیدان جدی روز
بساط تعزیت در نوردیدند **ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بشهر و جلوس او بر تخت صاحب قران**
**مغفرت مآل** امیرزاده خلیل سلطان با امرا و لشکریان از تاشکند رانده چون تن دیگ بمقصد رسید امیر
خواجه یوسف با نثار و پیشکش از شهر بیرون آمده در قریهٔ شیراز که از آنجا تا سمرقند چهار فرسخ است
بعز بساط بوس سرافراز شد و مجموع اکابر و اعیان آن بلد فاخر از سادات و علما و قضات در استقبال
استعجال نمودند و چون کنار آب کوهک معترب خیام سیاه نصرت پیکر گشت اعوذ شاه باستقامت
دروب قلعه و شهری مفاتید خزاین بخدمت شتافت و مجموع را بیکاشکان شاهزاده خلیل سلطان
سپرد و بر حسب اختیار مولانا بدرالدین منجم شاهزادهٔ مشارالیه در شانزدهم رمضان سنه سبع
ثمانمائه که آفتاب در برج حمل با عزت و شرف بسا فراخته بود بشهر درآمد و از دخت بخت بحری کان را
بتخت تصرف درآورد و ملاحظهٔ وصیت حضرت صاحب قران فی الجمله کرده امیرزاده پیرمحمد
جهانگیر را که پسر امیرزاده محمد سلطان بود و برادرزادهٔ امیرزاده پیرمحمد ولیعهد خانی بود
و اسم او را علی الرسم در آوای منابر میخواندند و امیرزاده خلیل سلطان بی مانعی و منازعی به تمشیت
امور سلطنت شروع نمود و در تاریخ جلوس او این مصرع که گفته اند تاج زر بر سر خلیل نهاد و بعد از
دو روز بخانقاه امیرزاده پیرمحمد سلطان که تربت صاحب قران مغفور آنجا بود رفت و کار دعزبزان



سرکرفت مجموع شاهزادگان و آقایان و امرا و نوئینان و تمامت اکابر و اشراف و اعیان اقطار و اطراف
بزرگان و شیعیان مملکت با لباس سوگواری در کوچه و زاری آمدند و بعد از تقدیم مراسم عزا شاهزاده
عالمیان نذور و صدقات فراوان براد بابا احتیاج و مستحقان رسانید و در آن چند روز چندانکه آش برده
دادند که قافلهٔ جوع از معدهٔ گرسنگان ملح الجیوع رخت بربست و شعرا و فضلا قصاید غرا در مرثیهٔ حضرت
صاحب قران مغفور گفته بعرض رسانیدند از آنجمله خواجه عصمت الله بخاری قصیده گوید که مطلعش این است
**بیت** ای فلک خرگاه و بیان کن که سلطان غایبست تخت کو برخاک بنشین چون سلیمان غایبست
و چون روزی چند از جلوس شاهزاده گذشت و آیین تعزیت منقضی گشت فرمود که شاهزادگان و خواتین
و نوئینان با عز و تمکین را از کسوت عزا بیرون آوردند و تمامت همه را بخلعتهای فاخر و جامهای طلادوز بپوشاند
و خواص و مقربان و ایچکیان و ناشتیان بلکه عموم خلایق را بانعامات را فرخنده و شاکر و مرفه
آسوده خاطر گردانید و در گنج بگشاید و لشکریان از زر و گوهر توانگر ساخت طاعت گزاران فرمان پادشاه
را کار بند شد از اتلاف و اسراف بمرتبه رسید که نقود معنی و بر نثار و کیل تقسیم میافت و ندیم
خوار بلکه بغطا میبود تا در اندک زمانی گنجهای گران تلف گشت و مملکت و حکومت امیرزاده خلیل
سلطان در عرصهٔ زوال و معرض انتقال آمد چنانچه شرح آن در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی **ذکر اولاد**
**و اسامی احفاد حضرت صاحب قران** صاحب قران دین دار دار این جهان نا پایدار رحلت فرمود و شش
پسر و بنیره و بنیره زاده از ذکور اولاد امجاد کامکار شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت سالگی بود
با هفت پسر و بنیره ابابکر بیست و سه ساله بابو عمر انگیر نه ساله عثمان جلبی جهار ساله عمر بن میرانشاه
دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل دو ساله سیورغتمش شش ساله و شاهزادهٔ جوانبخت شاهرخ
بهادر در سن بیست و هشت سالگی با هفت پسر الغ بیک و ابراهیم سلطان هر دو در سن یازده سالگی بایسنغر
هشت ساله سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله جان اغلان دو ساله بادری یکساله از نسل شاه
زادهٔ مرحوم جهانگیر یازده ساله جدا امیرزاده محمد سلطان سه پسر مانده بود جهانگیر نه ساله سعد وقاص
شش ساله یحیی پنج ساله و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بود با هفت پسر دیگر از همه
بیدونه ساله خالد هشت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر منیر جهانگیر بعد از نژاد شاهزادهٔ مرحوم سعید
عمرشیخ بهادر نه پسر و پسرزاده بودند پیرمحمد در سن بیست و شش سالگی با یک پسر عمرشیخ هفت ساله
رستم بن امیرزاده عمرشیخ بهادر در سن بیست و چهار سالگی بایدو و پسر عثمان شش ساله سلطان علی
یکساله اسکندر بن عمرشیخ بیست و یکساله احمد هشت ساله سیدی احمد پانزده ساله بایقرا دوازده
ساله حضرت صاحب قران مغفور را این سی و شش پسر و بنیره و بنیره زاده بوده که دیدهٔ دولت
از مطالعهٔ جمال ایشان روشن و آیینهٔ بخت ارباب مخالفت از تمثیل مصقول ایشان تیره بود **ذکر**
**جلوس شهریار عالیشان متعالی مکان شاهرخ بهادر سلطان بر سریر ملکداری ایران و ارای تخت جهان** چون حضرت
واقعهٔ هایلهٔ حضرت صاحب قران مغفور در دار السلطنت هرات رسید گوهر دریای سلطنت و خلف صدق
آنحضرت الذی افتخر بوجوده العدل والرافة معین السلطنة والخلافة شاهرخ بهادر را مرحمت و عاطفت

وتلعت شهریاری از برج تاخت برکنک شدن وکرهوه تا آید ومند شد    زبان وکوش کی کین حدیث کفت و شنید
کدام سرو که در کوش او شد این آواز    زناوه دیده او خون دل برون ندوید
سینه مبارکش تاخت وامواج حزن واندوه در صحرای خاطرش نزول ساخت خواص حضرت وعظماء دولت
جبهه خضوع وخشوع بر مبنی ادب نهاده معروض داشتند که دار دنیا که محل حوادث وتنزل ذبابات
در حق او کان ثبات وبقا خطاب خلود در جهان از قبیل محالات وثبات در ان از معقوله
ممتنعات اگر حضرت صاحب قران بخت کامرانی را وداع فرمود لله الحمد والمنه که فرزندان ارجمند او
استعداد ملک داری واستحقاق شهریاری بر وجه اتم واکمل دارند    کر او را فیض رحمت کشت ساقی
جهان بر عادت انش باد باقی    وداع بی تاج شد تاجش رضا باد    سرابن تاجدارا تا ابد شاد باد
خصوصا وارث اعمال شاهان    نظرگاه دعای نیکخواهان    معین ملک وشاهی کافرینش    زنام او پدید آمد نشینش
شاه پایه بخت بلندش    فلک را بوسه کو سم سمندش    جهانرا تا ابد شاه جهان باد    بجاه عهد امید او کامران باد
رسم جهان کذران امینت که اگر بعد بن رکار رسالت الفراد دود بسیار معاد قیام مقام وسعد نثار شود اگر
اصل باکن بدی رسد فرع بجای او سرکشد    درخت بعد ازین جون شد بلند    کر آیند کرد ون بر او بر گزند
جهان جایکه بکسلد باع خویش    بشاخ نو آیین دهد جای خویش    هرچند در ثنای بر معارج سروری باید نهاد
ودست دریا نوال کشاده مرغ دل اقاصی وادانی را با عدد واجابت با بدانه احسان در دام اطاعت و
اذعان آورد حضرت خاقان سعید سخنان بندکان نیک اندیش را بسمع رضا اصغا نموده بر شفا التفات
بر تنسیق امور مملکت اهتمام نموده سریر خلافت مصیر را بفر وجود همایون مزین ومرتب ساخت وارکان
دولت واعیان مملکت را بعنایت بی دریغ خسروانه بنواخت واجب الاحترام در صحبت مردم دانشمند
اطراف واکناف ممالک بحر وبر فرستاد سرداران حدود وحکام ولایات احکام عالم مطیع را بعد از تلقی
پیش آمده شرایط مطاوعت ولوازم عبودیت بظهور آوردند که کشان خراسان وسیستان و
مازندران وسائر بلدان کمی جانسپاری بیابان جبینه متوجه قبله اقبال وکعبه آمال شدند دربان
سامی ساحت بارگاه فلک اشتباه سجده گاه جباران شد وبر عام ولایتهای مذکور خطبه وسکه بنام
خجسته والقاب همایون زیب وآرایش یافت چشم فتنه در خواب رفت وتیغ خلاف در غلاف قرار
گرفت چهره مطلوب عالمیان بوجه احسن روی نمود ورخسار مراد جهانیان بروفق دلخواه جلوه گر آمد
واین جلوس فرخنده نشان در ماه مبارک رمضان در دار السلطنه هراة حمیت عن الآفات والنکبات
اتفاق افتاد ومعتمدان خطاب را بالاخلود این دولت در پایه والا ان بارگاه ختم نمانه وتعالی در سلطان
اجابت دعوات مسالک مودند ساکنان اقلیم رابع خصوص قاطنان خطه خراسان در مهاد امن وامان
غنودند چون ملک ان سحاب را فند شهریاری ثاره در مان شد وجهانبانی مملکت از غایت مرحمت
شاهنشاهی رشک ریاض رضوان آمد الحمد لله علی توالی نعمائه وتوافر آلائه کیفیت توجه رایات
نصرت آیات بجانب سمرقند وشرح دیگر قضایا وحالات    حضرت خاقان سعید بعد از تمکن بر سریر دولت ابد پیوند
خواست که قبل از آنکه خللی بقواعد مملکت حضرت صاحب قران مغفور راه یابد لوای شوکت واقتدار

بجانب

بجانب سمرقند بر افرازد وخاطر همایون از ان طرف جمع سازد وچون این عزیمت تصمیم یافت امیر مضراب وامیر
حسین صوفی ترخان وامیر علیکه کوکلتاش وامیر خواجه راستی را بضبط ومحافظت دیار خراسان که معظم
ممالک ایرانست تعیین فرمود واعلام ظفر انجام از دار السلطنت هراة بجانب سمرقند در جنبش آمد چون به
مقوره باط رسید عبد الصمد حاجی سیف الدین را جهت احضار لشکرهای بادغیس روانه آن صوب کرد وامیر
ودر آن منزل خضر خواجه وشیخ حسن قوچین را بطرف ما وراء النهر فرستاد تا اخبار آن دیار معلوم کرده
بپایه سریر اعلی مراجعت نماید وچون موکب همایون از آنجا کوچ کرده بر درون رنکی رسید امیر سید خواجه از
جانب سمرقند آمده معروض داشت که امیرزاده خلیل سلطان باتفاق اکابر وامرا افسر سلطنت وجهانبانی
بر تارک نهاده است وبمسند حضرت صاحب قران تمکن تمام نشسته ودر کنج وخزاین کشاده صلاء عام
در داده است وحضرت خاقان سعید خواص دولت ومقربان بارگاه حشمت را خاص ساخته بمقتضی کلمه و
شاورهم فی الامر فرمود مشورت در میان انداخت هرکس بقدر دانش خویش سخن کفتند عاقبت رایها بر آن
قرار گرفت که چون علم ظفر پیکر عازم دیار ما وراء النهرست حزم واحتیاط تقاضای آن میکند که دار السلطنت
هراة که مقر عز ومستقر شرف بندکان حضرت اعلی خاقانیست عمارت ومرمتی یابد چه از آن زمان که پادشاه
ممالک ستان قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور کورکان آنرا فتح فرموده بی در وبام مانع ورباد وپیش
جنان استحکام نداد که جنته حوادث ونوایب کردد وحکم کالانعام الانقیاد بنیاد بپوست که امیر جلال الدین
فیروزشاه قبة الاسلام هراة را که بطیب هوا وعذوبت ما بر همه آفاق وبلدان فضیلت ورجحان دارد وفی
الواقع معدن علما وفضلا ومجمع ارباب صدق وصفات آبادان ومعمور سازد
کر کسی پرسد تو کز شهرها بهتر کدام    کر جواب راست خواهی کفت او را کو هری    این جهانرا همچو دریادان خراسانرا چوصدف
در میان آن صدف شهر هری را کوهری    ایر شاهی که بروی رحمت اشناسی باد بر بام ظرافت کنند
شام رمضان خوش شب ولکن هراة باعزه بکیر وحرمت صلوات    خوش باش بنادبکی انار ملت
جون آب خضر دمان شد در ظلمات    القصه امیر فیروزشاه بهراة آمد ودر تعمیر بلده فاخره غایت جهد مبذول
داشت جنانچه شرفات سور ش از ایوان کیوان برگذشت وخندق آن در عمق به پشت کاو وماهی رسید
پوشیده نماند که هراة از شهرهای قدیم است وپادشاهان ذو شوکت در عمارت ورونق آن اهتمام تمام
نموده اند جنانچه از فحوای این رباعی معلوم میشود    لهراسب نهاده است هرارا بنیاد
کشتاسب بر او بنای دیکر بنهاد    بهمن پس از او عمارت دیکر کرد    اسکندر رومیش بباد داد اما عمارتی که
تجدید یافت بر عمارت سابق راجح وفایق آمد ودر اثنا امیر سید خواجه بموجب فرمان عالم مطیع بجانب
ولایات طوس ومشهد ونسا وباورد ونشابور وسبزوار متوجه مود تا از آن حدود نیک برحذر باشد و
قلعه طوس را جهت شاه ملک بیک جوف فرباد از آسیب قهر بندکان حضرت صاحب قران خراب شده
بود معمور کردانند وچون موکب همایون حضرت خاقان سعید بر لنکو شیخ زاده بانچه رسید امیرزاده سلطان
حسین از جانب ما وراء النهر آمده آنحضرت او را نوازش کرد وخضر خواجه وشیخ حسن قوچین که جهت
استخبار بجانب سمرقند رفته بودند رسیدند واخبار آن دیار مشروح بعرض رسانیدند حضرت خاقانی سلیمانی

حزم وتوقف فرموده امیرزاده خلیل سلطان فرستاد وبزبان عطوفت پیغام داد که بید ربزرکوار که ماده اخلاص
واستظهار بود برحمت ایزدی پیوست وبخار مرون مرا بجای فرزندی وشمار برادری وان دو شاهزاده
دیده بلکه از جان شیرین عزیزتر وهرجه متمنا شو باشد دان ملک ومال ولشکر مضایقه نیست اما کریمی و
تجربه روزکار ومعرفت مقادیر طبقات عساکر وتمشیت معظمات امور ووقوف بر دقایق لشکرکشی در مهام
جهانکیری وجهانداری دخلی تمام دارد اکر معظم امرا بواسطه بعد مسافت وتخالف ونظر فتنه وآفت
بجانب مملکت اتفاق نموده اند بآن زیادت التفات نماید وان سر بصیرت پیش آید تا هرجه مصلحت و
صلاح باشد بدان اتفاق افتد واندرون همایون از اندوه که شده بکنار رجوع نموده وکردد وبموجب فرمان
پابسته ود رخلال این احوال امیر شاه ملک از جانب بخارا آمده جز سلامتی شاه تا دکان ابرهیم سلطان
بعرض رسانید واین معنی سبب مزید مسرت وابتهاج خاطر اشرف اعلی کشت والحق امیرزاده خلیل سلطان بر
طغرنشان رسیده معروض رای خاقان لیک مکان کردانید که شاهزاده میکوید که اکر ومطیع داعی آنحضرتم والوس
معدوم ایشان در خراسان مقیم اند ویقین میدانم که حضرت شهریاری خراسانرا خالی نخواهد کذاشت وبنده
داعی بضبط این مملکت خواهند کاشت وهیچ بندو شایسته تر وبایسته تر از این نخواهد بود اکر لطف
فرموده معاودت فرمایند این بنده مال وخزینه ارسال دارد ورد وظایف عبودیت وطاعت داری تقصیر
وامهال راه ندهد واحق نکرده حضرت خاقان سعید التماس شاهزاده خلیل سلطان را بالشکر ازان سمرقند
بیرون آمده بکنار آب نزول کرد وبواسطه مخالفت دستم برلاس امرا که آنجا بودند بجایها کذاشته ودر
رکاب همه شاهزاده ها بجانب از آب کذشته بدار دوی اعلی پیوستند وامیر عبد الصمد حاجی سیف الدین
لشکرها بادغیس را سرکرده شرف پابوس دریافت وحضرت خاقان سعید بر وکردن سیر شیدند که امیر
علیکه نازل امیرزاده خلیل سلطان معاودت نموده بیلجار آمد وآنحضرت امیر شیخ لقمان برلاس وامیر
جکو وامیر یوسف خواجه را در دانه آن صوب کردانید ودر اثنای این اوقات از نزد امیر شاه ملک که قبل
از این برحسب اشارت بضبط کنار آب رفته بود عرضه داشتی بپایه سریر اعلی رسید که از طرف سمرقند امیر
زاده میرزا احمد وامیر شمس الدین عباس وامیر ارغونشاه آمده اند اکر مصلحت باشد امیر شیخ نور الدین باید
در باب مصالحت با ایشان سخن کوید حضرت خاقان سعید فرمود که امیر شمس الدین عباس وارغونشاه به
خدمت ما آیند تا شیخ نور الدین نزد خلیل سلطان رود وبه هرجه شرط وعهد کند وفا نموده آید وامرا آنجا
بر اردوی همایون آمده امیر شیخ نور الدین نزد امیرزاده خلیل سلطان رفت وازبان خجسته حضرت
خاقان سعید کلمات مودت انکیز محبت آمیز که موجب صداقت جانبین ومستلزم محافظت طرفین تواند بود
در میان آورد وشاهزاده را بلطف بیکرانه حرمی بر داد ودر تشیید قواعد وداد وتاکید مبانی اتحاد
سعیها بلیغ نمود وبساط مصالحت تمهید یافته جنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان خانکه بیکم را با بعضی
از خواتین نزد امیرزاده پیر محمد جهانکیر فرستد وخزینه خاص امیرزاده الغ بیک وامیرزاده ابرهیم سلطان را
با خاتونان ونوکران ایشان که در سمرقند مانده اند بر اردوی اعلی باز دارد وان آنجانب جیحون
امیرزاده خلیل سلطان مسلم باشد وبر این موجب اساس میثاق توطید یافته امیر شیخ نور الدین بازکشت

وکیفیت

وکیفیت حال را در پایه سریر اعلی عرضه داشت وحضرت خاقان سعید بر آنجه امیر شیخ نور الدین مقرر کرده
بود رضا داد وحکم شد که امیر شیخ نور الدین وامیر عبد الصمد حاجی سیف الدین وبکنه عنقی از جیحون عبور کنند
وعبدان سرانجام مهمات معاودت نموده بر اردوی همایون باز آیند ودر تضاعیف این حالات امیر سلیمانشاه که
حضرت صاحب قران معتقد در حین مراجعت بود شده مرا در داده کذاشته بود وتا جمعه در سمرقند دار و
فیروز کوه بر عادت ان داشته از صولت سپاه امیرزاده میرانشاه در شان حکومت کوتاه کرده متوجه درگاه
عالم پناه شد وبه تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر استسعاد یافت ومراحم پادشاهانه او را بکتاب وخلعت
رفیع مفتخر ممتاز کشت وامیر پیر محمد شنکوم که ضبط وقتی ولایت ساری بعهده او ودعاو مفوض کشت
وچون بر فرار امیر سلیمانشاه اطلاع یافت او نیز ترک ایالت آن سرزمین کفته بلکه تمام ساری را غارت کرده
با یکهزار سوار روی براه نهاد وچون بهراة رسید لیث روز آنجا توقف نموده دیکربوت عازم اردوی همایون
بود وبقصد رسیدن امیر سلیمانشاه وامیر جهانملک بنابرکینه دیرینه که از خدمتش در سینه داشتند خانان
تا ملا مرا زودی بعرض رسانیدند ودر قتل آن حرکت کرفته سعی مودند تا بیاسای او فرمان واجب الاذعان
صدور یافت وایشان بمقصود رسیدند وحضرت خاقان سپهر تمکین بعزم معاودت هراة رایت دولت
برافراخته امیر سلیمانشاه معروض داشت که نوکران او در آن نزدیکی از راه دور آمده اند اکر فرمان عالی
نافذ کردد روزی چند در حدود اندخود وشبرغان کذرانند تا از رنج راه برآسایند التماس او مبذول افتاده
حکم شد که جنان توقف نمایند که امرا که بسمرقند رفته اند باز آیند آنگاه در ملازمت ایشان روی بدرگاه
کیتی پناه آورند وقبل از این فرستادکان امیر سید خواجه بر اردوی آمده بودند وجزا آورده که خواجه سلطان
علی سبزواری باجمعی سربداران پای از حد خود بیرون نهاده اند ودر این ولا امیر مضراب که از هراة
آمده بود بساط بوس سرافراز شده بود بموجب فرموده بمدد امیر سید خواجه شتافت ودر اثنا بمعرفت شعار
در بیست وششم ذی قعده بدار السلطنت هراة رسید ظل عنایت وعاطفت بر مفارق ساکنان آن دیار
انداخت    ذکر عصیان سلطان علی سبزواری وقدم نهادن در دایره سربداری وسرانجام او    در آن
زمان که امیر سید خواجه بعمارت قلعه طوس اشتغال داشت مهیان سمع او رسانیدند که خواجه سلطان
علی پسر خواجه مسعود سبزواری حقوق ایادی واحسان حضرت صاحب قران را بر طاق نسیان نهاده
باستظهار جمعی سربداران بی مقدار کردن کشی وسرافرازی میکند ودر ملک داعیه ابادی دارد وامیر
سید خواجه چون این خبر شنید بی لبث ودرنک بر مرکب توکل سوار شده با آن مقدار سپاهی که داشت
به آهنک جنک مخالفان در حرکت آمد وتا مرغزار رادکان عنان باز نکشید ودر آنجا روزی چند توقف
نموده باطراف ولایات جهت احضار لشکرها سرجان فرستاد ودر اثنا امیر مضراب بدو پیوست وآن دو
امیر باتفاق ششصد سوار جرار بر سم منقلای بجانب سبزوار فرستادند وخواجه سلطان علی از توجه سپاه
آگاه شده دویست سوار مسلح کار آزموده نامزد دفع ترکان کرد ودر نواحی بحرآباد هردو فریق بهم رسیدند
بنیان محاربه وقتال اشتغال یافته سبزواریان غالب آمده اکثر ترکان بقتل آوردند چون امیر سید خواجه
بر این قضیه اطلاع یافت با دوهزار سوار بر تعجیل تمام ایلغار فرموده بجنک کاه رسید تنهای بی سپه

وار مخالفان یک نفر ندید و از آنجا متوجه جاجرم گشت و طایفهٔ مردم بی عاقبت بجنگ پیش آمدند و از
طرفین مردم بسیار دستمار شدند تا آن غایت که امیر سید خواجه را نیز دو زخم رسید و آن شیر دل زخمها
خود پنهان داشت و چند روز در خفیه مرهم و فتیله مینهاد و جناب مجد هیچکس از خواص و مقربان
او را بر آن حال اطلاع نداد فی الجمله بعد از سه روز چهار دیوار قلعهٔ جاجرم را از نقب و حفر مانند
چشم زره و خانهٔ زنبور ساختند و برج و باروی آنرا انداختند قتلی بافراط کردند و امیر سید خواجه بعد از
قتل متوجه فرزیومد گشت و سکان آن حدود و حوالی که پناه بقلعه برده بودند سر مقاومت در روی
کشیده متوجه رزم و پیکار گشتند و محاربات صعب واقع شد امیر سید خواجه دست از جنگ کشیده
فرمان داد که باغات ایشانرا خراب سازند و درختانرا از بیخ برکنند لشکریان بدان مهم مشغول شدند
مردم فرزیومد سادات و علما را شفیع ساخته امیر سید خواجه از سر جریمهٔ آنجماعت درگذشت و بباوردی
اکتفا نموده از آنجا متوجه مهنه شد و قلعهٔ مهنه را در تحت تصرف آورده روی بسبزوار نهاد و
بظاهر سبزوار فرود آمده فرمود که لشکریان گرد خود خندق کنند و چون ده روز از محاصرهٔ سبزوار
گذشت ناگاه خبر رسید که پیر پادشاه اظهار خلاف کرده بولایت جون در آمده است امیر سید خواجه دست
از جنگ سبزوار بازداشت و متوجه پیر پادشاه شد و خواجه سلطان علی از تنگنای محاصره
بیرون جسته به پیر پادشاه پیوست و هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیده از جانبین صفها راست کردند امیر
سید خواجه در قول و امیر مضراب در میمنه قرار گرفتند و ... و شیخ سلطان و ابابکر در میسره توقف
کردند و از آنجانب پیر پادشاه در قلب ایستاد و خواجه سلطان علی سبزواری با جمعی از سرداران
در میمنه توقف کردند و میسره را بوجود طایفهٔ از بهادران و سرداران مازندران آرایش دادند
خواجه سلطان علی از برانغار حمله آورده جوانغار امیر سید خواجه را از جای برداشت و امیر مضراب
از جوانغار پیش راند و برانغار پیر پادشاه را از موقف خود برکنده از عقب قول او در آمد پیر پادشاه
که آن همه لاف جلادت و مردانگی میزد از میدان ستیز روی ببادیهٔ گریز نهاد و دیر است که گفته اند
بخیال رجه ... زبر ... کوین بهنگام ... سلطان علی سبزواری را چون
معلوم شد که پیر پادشاه گریخت او نیز عنان از معرکه برتافت و در عقب گریختگان شتافت سپاه منصور غنیمت
فراوان گرفتند و امیر سید خواجه دو روز از پی آن ادبار برگشتگان رفت و قتل بسیار کرده بجانب
سبزوار معاودت نمود **ذکر احوال امیرزاده میرانشاه و فرزندان او بعد از واقعهٔ صاحبقران مغفرت پناه و قتل امیر جهانشاه** سابقا مذکور شد که حضرت صاحبقران کامکار بهنگام مراجعت از یورش
هفت ساله تخت هلاکو خان را به امیرزاده عمر ابن امیرزاده میرانشاه ارزانی داشت و برادر بزرگتر او
امیرزاده ابابکر بن میرانشاه را بحکومت بغداد گماشت و بنابر التماس امیرزاده ابابکر فرمود که پدرش در
بغداد نزد او باشد و هرچند امیرزاده ابابکر برادر بحسب سن سمت تقدم داشت اما در یرلیغ حضرت
علی شده بود که حکام ولایات و سرداران حدود ... امیرزاده عمر حاضر شوند و در امور کلیه
از مشورت و صوابدید او در نگذرند و تسلط فرزندان و عزل امیرزاده میرانشاه بشاهزاده شاه ...

گران می‌آمد اگرچه دماغ او را فی ترتیب مصالح جهد نمود و چون امیرزاده ابابکر که بسن با شجاعت جمع داشت
شاهزاده میرزا عمر که برادر کوچک بود بروی ترفع می‌آمد و چون خبر حادثهٔ حضرت صاحبقران بسمع
میرزا عمر رسید ذکر منابر و وجوه دنانیر را بنام و لقب خویش موشح ساخت و از پدر و برادر چندان حسابی
برنگرفت و این خبر در مجلس میرزا ابابکر پیوسته میگذشت که با وجود پدر و برادر بزرگتر برادر کوچک چگونه
دعوی سلطنت کند و چون خبر حالت ناگزیر پادشاه گردون سریر امیر تیمور گورکان محقق گشت ...
مقربان امیرجهانشاه جاکو را بجان داشتند که چند نوکر معتبر امیرزاده عمر را از میان بر میباید داشت
تا ما باستقلال بر امر حکومت اشتغال توانیم نمود و امیرجهانشاه که اکثر اوقات بترتیب مهام مشغول شدی
و از نیات و بد ایام غافل بودی بکلمات ارباب فتنه و فساد فریفته شد و صباح بیست و دوم رمضان با
دماغی در غایت سستی بدرگاه راند و جهاز نواب و مخصوصان شاهزاده را که حاضر یافت بقتل
آورد مولانا قطب الدین اوبچی که راه و رسم نیابت داشت و داراب توبچی و شیخ محمد تاجی و عبدالخالق ...
تیمور شکورچی از آنجمله بودند و بعد از قتل ایشان امیرجهانشاه جاکو روی بسرایچه نهاد و میرزا عمر
پای ثبات فشرده و ابنا قان و خانهٔ بجکان را سلح ساخته فرمود تا سوار شدند و آهنگ جنگ امیرجهانشاه
کردند و لحظه فلحظه شاهزاده توبچی را بمدد ایشان میفرستاد و امیرجهانشاه دانست که مهمان پیش نمیرود
راه گریز پیش گرفت از امرا عمر بابان و باباحاجی و برادرش و پیران امیر شیخ محمد مقتول و امیر عبدالرزاق
و امیر ... و ... از عقب او شتافتند و جناب ... را در نماز دیگر ... گرفتند و
باغواء جمعی باباحاجی پسر شیخ محمد تاجی مقتول بقصاص پدر امیرجهانشاه را بکشت و چون میرزا عمر از این
صورت خبر یافت زبان به سرزنش گشاد اما چندان فایده نداد و میرزا عمر بخلاف بعضی مردم پیران و با
ماندگان امیرجهانشاه را بنواخت و در باره ایشان مرحمت مبذول داشت و در این اثنا میرزا ابابکر از
کرمان بغداد ... با لشکرها قصد ... نمود و ایلچی فرستاده در این باب از برادر خود مدد
طلبید میرزا عمر ایلچی میرزا ابابکر را بنوازش بیکران اختصاص بخشید و فرمود که چون ... بلاد امیر
بزرگ روی نموده آن برادر باید که بزودی متوجه اینجانب گردد تا بایکدیگر مشورت کنیم و باتفاق ضبط
و پاسبانی مملکت را وجههٔ همت سازیم و چون فرستاده مراجعت کرد و پیغام میرزا عمر بمیرزا ابابکر رسانید
حضرتش بی توقف با دویست سوار ... متوجه اردوی برادر شد و میرزا عمر پیشتر با امرا اتفاق
کرده مقرر ساخته بود که چون میرزا ابابکر برسد فی الحال او را بگیرند همان دم که میرزا ابابکر برادر در
باردو رسیده در دیوان خانه فرود آمده جمعی از امرا و بهادران در وی آویختند و امیر سونجک دست در
کاکل شاهزاده زده او را عاجز گردانید و همان لحظه بندی از نقره بر پایش نهادند و بعد از آن ...
عظیم کرده امیر سونجک و سلطان سنجر و بیشتر امرا گفتند که میرزا ابابکر را از میان بر میباید داشت
تا فتنه تسکین پذیرد امرا ... بسطام و بیرک و جالغ عرض کردند که ... دریافت و ...
میرزا ابابکر در قلعهٔ قهقهه که حصون مملکت عراق بحصانت و رزانت تمام امتیاز داشت محبوس ساختند
و طایفهٔ از ... بروی گماشتند و چون میرزا امیرانشاه از گرفتاری میرزا ابابکر خبر یافت عازم
خراسان شد و تا کالپوش عنان یکران باز نکشید و در آن وقت امیر سید خواجه بدفع خواجه سلطان علی

سبزواری اشتغال داشت و چون حضرت خاقان سعید از توجه میرزا امیرانشاه بخراسان آگاه شد
فرمود که امیر حسن صوفی ترخان و امیر جهانملک و امیر فیروزشاه با پنج هزار سوار باستقبال او شتابند
مقرر آنکه اگر میرزاده میرانشاه داعیهٔ تسلط و سلطنت گیری و باغی گری داشته باشد بمقاومت و ممانعت
او قیام نمایند اگر بنابر مقتضی وقت طریق ایلچی و برادری پیموده باشد آنچه وظیفهٔ مهمانداری و خدمتکاری
بود بجای آورند و مکتوبی مصحوب ایشان گردانید مضمون آنکه حضرت صاحبقران مغفور هر یک از
فرزندان را مملکتی داده و راه و رسمی مقرر کرده امروز صلاح در آنست که هر کس از اولاد و احفاد آنحضرت
بضبط ناحیهٔ که متعلق بدو شده بنوعی قیام نماید که فتوری بدان راه نیابد و بممالک دیگران مدخل ننماید اگر
چه بواسطهٔ حرکت نادانسته فرزند بصره الله بعیوب نفسه و یجعل الیوم خیرا من امسه آن برادر در ممالک
آذربایجان که بر تختگاه ممالک ایرانست دخلی ننماید اما ولایات اران و موقان و ... و گرجستان در تصرف
بندگان آنجناب است اگر بتسخیر آن ممالک التفات ارزانی دارند بصلاح نزدیکتر می نماید و والله اعلم
که جناب شهریاری بمزید کیاست و وفور عقل از سلاطین جهان ممتاز است و بسخن اهل شرارت ارباب فتنه
عمل نخواهند نمود که این معنی موجب پشیمانی خاندان و ناسامانی دودمان خواهد گشت
بر شیشهٔ خویشتن مزن سنگ با لشکر خویشتن مکن جنگ و بر آنجناب مخفی نماند که این مبالغه که در مصالحت
میرود از جهت عجز نیست بلکه غرض تمام رعایت ناموس و نام است و اگر عیاذا بالله بجرم موافقت بناحق
مخالفت خواسته شود مشرب عذب اخوت بخار و خاشاک منازعت تیرگی پذیرد و آتش فتنه بنوعی در
التهاب آید که اطفاء آن در نظر عقل محال نماید بجا و آنکه در عواقب تأملی فرموده باشد و طریقی که
وسیلهٔ بهبود و ودیعهٔ مقصود باشد سلوک دارند تا دوستی را مجال اعتراض نباشد و ترک و
تازیک زمان سرزنش در آن نکند و چون بموجب فرمان حضرت صاحبقران اولاد و احفاد در مملکت
یکدیگر مدخل ننمایند و بر آنچه حواله ایشان شده قناعت نمایند لا محاله از ... خیر و برکت برون کار و خیر
آراء ایشان حاصل و متواصل گردد والحمد لله اولیه والسلام علی نبیه و امرا با لشکرها در حرکت آمده در سبزوار
به امیر سید خواجه پیوسته و باتفاق روی توجه بکالپوش نهادند که میرزا امیرانشاه آنجا ...
آنجا بوده و پیشتر از این قلیل ... خواجه سلطان علی سبزواری که از معرکهٔ امیر سید خواجه گریخته در عقب
پیر پادشاه میرفت و چون شنید که میرزاده میرانشاه بکالپوش رسید الجایه درگاه او برد القصه امیر سید
خواجه و امیر مضراب عزیمت شاهزادهٔ ... الیه مستعد شده پیغام حضرت خاقان سعید مفصلا
عرض رسانیدند میرزا امیرانشاه سخنان دلپذیر که نشانهٔ خلوص عقیدت که نسبت بآنحضرت داشت بظهور
رسانید و ... آغا ... امرا ... داشتند که بر رای عالم
آرای شهریاری مخفی و مستور نماند و اگر ... طاعت و ولی نعمت با سخنان کشیده
بر همگنان واجب و لازم باشد که در تأدیب و نکال او کوشند و منع و زجر او ... قیام نمایند
غرض ازین تمهید این مقدمه آنکه سلطان علی سبزواری حقوق انعام و احسان حضرت صاحبقران مغفور
را کأن لم یکن انگاشته ... السلطنة و ... در مقام سرکشی و باغی گری آمده و چند
سال است که بلاد را اطراف و جوانب خود محیط یافت بدرگاه حضرت سلطنت شعاری شتافت و اکنون

در اردوی همایون است اگر جناب عالی باب پسندیدهٔ خود نیابد دیگران دلیر شوند و سبب فتنه و تشویش شود
امید بلطف ملکانه آنکه او را بیاسا رسانند که این معنی سبب زیادتی محبت و سعادت حضرت خاقان
سعید خواهد بود و الا تا این بندگان او را بدست نیاورند ممکن و متصور نیست که باز دیگر التماس امرا
مبذول افتاده سلطان علی و سلطان حسن پسر پیر پادشاه را با طایفهٔ از ارباب عصیان بامیر سید
خواجه سپردند و امیر مذکور ایشانرا بتعذیب رسانید و سلطان علی را ... کرده در ... هرات
گردانید و بقیهٔ سبزواریان را به تیغ یاسا گذرانید و در ... این حالات میرزا ابابکر از حبس
رهایی یافته سلطان ... ایلچی نزد میرزا امیرانشاه فرستاد و اظهار دلماندگی کرده پیغام داد
که چون سلطان علی پناه بما آورده بود مناسب نبود که او را بدشمن سپارند و طریقهٔ مروت مسلوک
نداشتند دیگر مردم را با جد اعتماد نماند و بعد از تمهید و مشورت میرزا امیرانشاه و خواص و مقربان
او روی بر آذربایجان نهادند **ذکر قضیهٔ جند و تخلص میرزا ابابکر از حبس و بند** چون میرزا
ابابکر گرفتار گشت میرزا عمر فرمود که امیر حسین برلاس اوراق و خزاین و احشام او را در ... سلطانیه
محفوظ و مضبوط دارد و میرزا عمر ... بطرف همدان رفته ... آنجا بعیش و عشرت
گذرانید و سرداران ساوه و کردستان و لرستان بخدمت او شتافته پیشکشها گذرانیدند و ...
پادشاهانه اختصاص یافته در این اثنا خبر آمد که گرجیان پا از حد خویش بیرون نهاده اند و نخجوان و گنجه را
غارت ... دست بخون و مال مسلمانان دراز کرده اند و بسطام جاگیر با وجود حکومت اردبیل مجدد منصب
دیگر باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نموده و بر امیر شیخ ابراهیم والی شروان پناه برده و مکاتبات ارسال
داشته دیگر خبر رسید که سلطان احمد از ولایت مصر مراجعت کرده بغداد را از تصرف ... 
بیرون آورده است و عنقریب کیفیت خلاصی او و قرا یوسف از حبس پادشاه مصر رقم زدهٔ کلک بیان
خواهد گشت ان شاء الله تعالی و چون اخبار در اردوی میرزا عمر شیوع یافت امرا ... معروض
داشتند که مصلحت نیست که لشکرها از خود جدا گردانیم بلکه صواب چنان مینماید که بهیأت اجتماعی دفع
... متمردان اهتمام سازیم و چون از او فارغ شویم بدیگری بپردازیم میرزا عمر اصلا بتدبیر امرا التفات
نکرد و عمر بابان و توکل برلاس و پیر حسین جلد را با دیگر سرداران بجنگ گرجیان و ... نامزد فرمود و امیر
سونجک را با فوجی از لشکریان بجانب بغداد فرستاد تا آن ولایت را از دست سلطان احمد انتزاع نمایند و بنفس
خویش متوجه مراغه شد و چون بدان حدود رسید بسمع او رسانیدند که در قریهٔ ... از اعمال مراغه درویشی
تقوی شعار ساکن است بابا بیگی نام و از او کرامات صادر میگردد چنانچه در اثناء وجد و سماع خاک
و کلوخ در دست او بقند و نبات تبدیل میپابد میرزا عمر فرمود که درویش را مقید ساخته حاضر گردانید
و از کیفیت حالات و کرامات سؤال کردند درویش انکار کرد آخر الامر او را تهدید دادند که بجهت ...
... زاویه مرتب میسازیم و نصف مال آن قریه را بمهمان زاویه وقف میکنیم و ...
در اظهار کرامات شرایط مبالغه بجای آوردند و بابا در حضور قاضی محمد که یکی از قضاة ولایت آذربایجان
بود بذکر و سماع مشغول شد و در آن اثنا مقداری کلوخ در کف او نهادند و وجدی عظیم بر بابا طاری شد

جای آن کلوخ در دست او فند افتند و بعد از مشاهدهٔ چنین حالتی قاضی معروض رسانید که این شخص از
اهل بدعت و قتل او مباح میرزا عمر حکم کرد که بابا را بکشند بابا چون از حیات مایوس شد گفت که
نصیبهٔ ما از اجتهاد دنیا شربت شهادت بود نصیبهٔ از لذات خود نیز ما را انداخت امان والده ایست
این پادشاه نزدیکست و به بیند که بعد از من چها واقع خواهد شد و در روز چهارشنبه رابع محرم
سنه ثمان و ثمانمائه بابا مقتول گشت و از غرایب اتفاقات آنکه آخر همین روز که بابا را کشتند میرزا ابابکر
که در قلعهٔ سلطانیه محبوس بود از بندها رهایی یافته قلعه را متصرف شد و خللها و موجب انهدام
مبانی مشید دولت میرزا عمر آمد بیان این سخن آنست که خدمتش میخواست که میرزا ابابکر را از میان بر
گیرد اما بجهت رعایت خاطر والده نمیخواست که این امر بر ملا واقع شود و کلیجم فرمان داد که شربتی
مسموم در خفیه بخورد او دهند و چون شربت بکار نزد شاهزاده نامعلوم آورد و او از آشامیدن
آن امتناع نمود عادل اختابجی و عیسی قورچی که مباشر آن کار بودند این صورت بعرض میرزا عمر رسانیدند
جواب آمد که او را در شب بخنجر هلاک کنند منهی از کیفیت واقعه میرزا ابابکر را خبر داد و قبل از این
یکی از نوکران حادثه عادل شمشیری در میان علف پنهان کرده نزد او برده بود و عادل و عیسی آن روز
در مجلس میرزا ابابکر بشراب خوردن مشغول شدند تا چون شب شود بعنوان قتل شنیع اقدام نمایند و در
آخر روز نرد باختن آغاز کردند و انتظار آمدن عاقل اینانی و خدمت او میکشیدند میرزا ابابکر فرصت
غنیمت شمرده بهانهٔ رفع حاجت بخانه درآمد و بدست خود بند شکست و با شمشیر برهنه بیرون دوید
و عادل و عیسی را فی الحال بقتل رسانید و دعوی انتقام برای عاقل غافل نهاده او را نیز از میان بر
داشت و خدمت زمین عبودیت بوسیده با شاهزاده اتفاق نمود و میرزا ابابکر قریب ده نفر از مردم
نامی را بقتل آورده قلعه را متصرف شد و خزاین و اموال و اسلحه که امیر بندک جهت مدد میرزا عمر
در قلعهٔ سلطانیه گذاشته بود همه را بگرفت و مبلغ دو هزار تومان نقد در آنجا یافته بر اراذل و اوباش
و آحاد الناس تقسیم کرد و روز دیگر محمد علیا و الکه اش و سانوخوانین و امیر حسین برلاس بدو پیوسته
و قلعهٔ سلطانیه را از سامت و اطوق خالی ساخته باتفاق روی عزیمت بجانب ری نهادند تا بمیرزا
میرانشاه بپیوندند و در همان روز که میرزا ابابکر خروج کرد لشکر کوچ بر عزم تایان و امرا میرزا عمر غالب آمده
ایشان را تارومار دوانیدند و چون این اخبار بشاهزاده مشارالیه رسید خوف و رعب بمرتبه بروی مستولی
شد که مجال دم زدن نماند و لشکریان او ندیم تاسف و تلهف شدند و میرزا ابابکر از آنجا که بود عنان بجانب سلطانیه
تافت و چون بمقصد رسید میرزا ابابکر نشان نماند عبدالرزاق و حسن خواجه و اسماعیل مهردار را
با جمعی بتکامیشی بر او دوان کرد و ایشان در سوق بلاق بمیرزا ابابکر رسیدند و شاهزاده دست جلادت
از آستین جلادت بیرون آورده کارزاری کرد که آثار شجاعت رستم و طوس مطموس گشت و اسماعیل
مهردار را دستگیر کرده با خود ببرد و دیگران خایب و خاسر بازگشتند و این حادثه موجب زیادتی هراس
میرزا عمر شد و قلعهٔ سلطانیه را بدولدای سپرد و از آنجا بازگشته در سجاس نزول کرد و در آنجا شیخ
حسن وشامی که حضرت صاحب قران مغفور بواسطهٔ مفتولی که از وی مشاهده میکرد او را کوچانیده

بسمرقند برده بود از ماوراءالنهر رسید به میرزا عمر پیوست و شاهزاده او را صاحب دیوان ساخته
خدمتش باتفاق مولانا محمد قوشچی بتخریب ولایت و رعیت مشغول شدند چون مملکت که از رشحات
سحاب عدل شاهزاده مانند روضهٔ رضوان تازه و ریان بود بصرصر ظلم و بیداد پژمرده شد چون دولت
روی بانحطاط نهاد تدبیرات عقلا ناصواب آید و از موجبات این مقاله آنکه چون میرزا عمر از سجاس کوچ
کرده دو منزل بجانب تبریز رفت خبر رسید که لشکریانی که همراه امیر سونجک بیغما در قندچین
نامزد شده بودند ایشان در ماوراءالنهر بوده و ایشان را باسم سونجک اغا گذاشته بودند در راه یاغی شده اند و
اردوی سونجک را غارتیده روی براه آورده اند تا از آنجا بجانبها خود روند دیگر خبر آمد که قوشکله برلاس
که از معرکهٔ کرجیان روی گردان شده بود بر بند آمده و اظهار عصیان کرده با طایفه از سپاه متوجه ری
و میرزا عمر سلطان سنجر را با جمعی از امرا و سپاه در عقب قوشکله برلاس فرستاد و در حدود سیاح بدو رسیدند
و چون لشکریان عزیمت خانها خود داشتند با او کوشانیدند تا ایشان متفق و جنگی عظیم واقع شد
و سلطان سنجر چند زخم خورده سپاهش پراکنده شدند و او خراب حال مراجعت نمود و در این اثنا
خبر رسید که بسطام جاگیر لشکر تالش و احشام وغیره که را جمع آورده دم استقلال میزند میرزا حسن
جوبحیه را با فوجی از بهادران بجنگ بسطام نامزد کرد و در میان اردبیل و کوه تالش بدو رسیدند
و حربی عظیم دست داده حسن منهزم گشت بعد از آن میرزا عمر منصور جاگیر برادر بسطام را تربیت
کرده بدفع او فرستاد و منصور بساط منازعت در نوردیده به بسطام پیوست و در آن اثنا ایشان این سال
میرزا عمر را در بیلاقی قزلباشی کردند و رایت بعظمت زده و ایشان چرخ جرعت بر افراختند اما در تصرف
ایشان جز تبریز و سلطانیه هیچ جا نمانده بود العظمة والکبریاء لله الواحد القهار و در اثنا این احوال وفات
دولتخواجه ایناق بغداد و دیاربکر و عراق عرب را طوقتمغا اگرچه بسلطان احمد گذاشته با نفر عا ذات برادر
میرزا عمر رسید و امیر سونجک نیز با چند پیشانی بخدمت شاهزاده مشارالیه رسید و خبر شایع شد که بسطام
جاگیر اهل هزاره ها را جمع آورده نزد امیر شیخ ابراهیم شروانی رفت و سرداران قراباغ و عزان و کنجه و اوج
اغلان با حشرها بتو از آب کر گذشته به امیر شیخ ابراهیم ملحق شدند و از آن طرف امرا شکی نیز در سلک خدام
او انتظام یافتند و ملک کرجستان نیز ایلچیان پیش خدمتش فرستاده دم از اطاعت و انقیاد زده و مخا لفان
متوجه سلطان که از مستحدثات حضرت صاحب قران بود شدند و بهرامشاه که مستحفظ آن دیار بود
روی به فرار نهاد و لشکر یکباره آن شهر معمور را خراب ساختند و میرزا عمر ایلچی نزد شیخ ابراهیم روان
کرد که بسطام را بر او دوی من فرست و او بعذر دواهی تشات جسته جواب داد که حالا ایشان
با تحضرت زمستان بقراباغ تشریف خواهد آورد این کینه و او را مصروب خویش بر اورده عاملی خواهم
رسانید میرزا عمر از این سخن در غضب رفته متوجه امیر شیخ ابراهیم شد و از آب ارس گذشته بموضع راتی
نزول کرد و شیخ ابراهیم و بسطام و پیران قرامان و سیدی احمد شکی از بودع بکنار آب کر رفتند و آب را
پناه ساخته مستعد جنگ و پیکار شدند و میرزا عمر بتعجیل رفته نزدیک به آب کر فرود آمد و بعد از یک هفته که
هر دو لشکر در برابر هم بودند خبر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر از حدود خراسان مراجعت نموده شاهزادگان
بملک عراق عجم درآمدند بیان این سخن آنست که ایشان سه روز از بسطام بدامغان آوردند و دامغان

ساوری و پیشکش فرستاده لشکر ایشان در شهر نگاه داشتند و سمنانیان بسبب آنکه پیشتر بعضی از ملازمان
میرزا میرانشاه را غارتیده بودند در این وقت بجانب کوه گریخته هیچکس در سمنان نبود سپاهیان را
غارتیده بجانب ری آمدند و میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر امیر حسین برلاس را بقلعهٔ شهریار فرستاده خود نیز
از عقب روان شدند و قلعه را متصرف شده در آنجا شنیدند که میرزا عمر بجنگ امیر شیخ ابراهیم رفته است
و میرزا ابابکر اعرف را در سوق بلاق گذاشته با دو هزار سوار بسلطانیه رفت و قلعه بی کلفت جنگ
مسخر شد و میرزا ابابکر خزاین میرزا عمر و امرا او را بهرکس بخشید و لشکریان این خبر شنیده اکثر از وی
برگشتند و نزد میرزا ابابکر رفتند و میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم کرلش آشتی کرده مراجعت نمود و در اثنا
شیخ حسن وشامی و دیگر ظلمه بعرض میرزا عمر رسانیدند که چریکان مغولان بغرض میان بکوفت و برات و بسال
آینده مینشت که لشکر را بخرج احتیاج است و چون دولت میرزا عمر منتهی شده بود بدان رضا داد شیخ حسن
شامی و بیان قوچین و دیگر ظالمان بر تبریز رفتند و به دو روز مبلغ دویست تومان عراقی نقد کردند و اکثر
اکابر تبریز در مقام رفت برخاسته و مازکشتند و میرزا عمر از راه اردبیل بمراغه رسید و در آنجا خبر استیلای
میرزا ابابکر و تمکن او شنید و چون این معنی تحقیق پیوست عمر نایان و سلطان سنجر حاجی سیف الدین
و عبدالرزاق و جمعی از امرا میرزا عمر را گذاشته نزد میرزا ابابکر رفتند میرزا ابابکر عمر نایان و فرزندان
او را تربیت کرده باقی سرداران را سر از بدن جدا ساخت امیر بیان قوچین و شیخ حسن وشامی در اوجان
خبر میان شدن میرزا عمر شنیده مالها که بظلم از رعایا ستانده بودند نزد میرزا ابابکر بردند و شیخ
ظالم بدنفس بفرمودهٔ میرزا ابابکر مصلوب گشت لو میرزا ابابکر میرزا میرانشاه را بر تخت زرین نشانده
بپادشاهی برداشت و چند روز بعیش و عشرت گذرانیدند و میرزا عمر از جانب کاورود بمراغه رفت
و بعد از امیر جالق ترکمان و سایر برلاس و طایفهٔ از مردم سلدوز عازم تبریز گشت و علیکه پیر جالق را
مشغلای بیان صوب فرستاد علیکه به تبریز رسیده ترکمان آغاز ظلم و بیداد کردند و در هتک ستر
ارباب ناموس کشیدن گرفتند رعایا تاب این معنی نیاورده اتفاق نمودند و خواجه پیر علی را که حکم
صد هزار دینار آورده بود کشتند و مداخل و مخارج شهرها مضبوط ساخته در مقام ممانعت ایستادند
میرزا عمر کسان فرستاده شهریان را نصیحت فرمود تبریزیان گفتند که میرزا عمر شاه و شاهزادهٔ ماست
اگر بشهر درمی آید مانعی نیست اما ما کار ایشان نمیکنیم میرزا عمر را این جواب موافق مزاج نیامد و ایشان را
را رخصت جنگ داد و ایشان مسلح و مکمل روی بشهر نهادند قاضی غیاث الدین و خواجه عبدالحی
قزوینی پای ثبات فشرده جنگها مردانه کردند و ترکمانان بشهر راه نیافتند در این اثنا خبر آمد که
میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و میرزا عمر بجانب مراغه روان شد **ذکر جلوس میرزا ابابکر علی سبیل**
**الاستقلال بر تخت و توجه بجانب تبریز بعزم ممانعت و جنگ** در بعضی تواریخ مسطور است که چون میرزا
ابابکر بسلطانیه رسید بنا بر کمال تحقیق که از امرا میرزا عمر در خاطر داشت خزاین ایشان را به
اراذل و اوباش بخشید چنانچه سبق ذکر یافت و اموال آن جماعت را در معرض تلف و تفرقه آورده امرای
خزینه از میرزا عمر روی گردان شدند و بخدمت او پیوستند شاهزاده الا عمر نایان همه را معتمد
ساخت و با خود اندیشید که اکنون اموال و خزاین امرا را محافظت نمودیم اکنون ایشان محل اعتماد

پیوستند و چون شتاب کرده بودم اموال آن جماعت در معرض تلف آمد و خزاین ایشان بفساد منسوب شد و همه گاه
که فرصت یابند بمکافات مشغول شوند حالا صواب آنست که آن جماعت را از میان برگیرم تا خاطر بکلی فارغ گردد
و این صورت با خواص و محرمان در میان آورده فی الحال احضار امرا و سپه فرمان داد و زبان عتاب
کشوده به امیر سونجک خطاب فرمود که از شامت رای ناصواب تو صورت محبت ما برادران بکدورت و
منازعت تبدیل یافت و دیگر نقش من سعی کردی و دست در کاکل من زده مرا بگناه مقید کردی و از تدبیرات
خطای تو انواع تفرقه و پریشانی بملک و ملت راه یافت و اکنون نیز شروع عذر و سوقاپی و دزدی و عمر
ماسخنا گذاشته با امرا با جواب آمدی دفع شر شما از مقولهٔ واجبات و ابقا ذات شما از قبیل محظورات
از کشت و فرمان داد تا او را بیاسا رسانیدند و گناه بر دیگران نیز متوجه ساخته ایشان فرمود که مجموع را
بقتل آوردند چنانچه هشتاد و دو نفر از امرا و اعیان دولت میرزا عمر را شربت فنا چشانیدند و چون خاطر
میرزا ابابکر از دغدغه امرا فراغت یافت بر تنظیم احوال مملکت اندیشیده پرداخت ارباب اشتخاص و
مقربان بعرض او رسانیدند که با وجود استیهال و استحقاق شاهزاده در شیوهٔ جهانبانی و عالم ستانی محلی
ندارد که اسم سلطنت بر دیگری اطلاق کند و اختیار جزوی داشته باشد
چون شیر بخود سپه شکن باش فرزند خصال خویشتن باش آن دم که بزرگت باید بود فرزندی من نداردت سود
میرزا ابابکر بسمع رضا این سخن را اصغا نموده طی بی سنکین فرمود و خود بر تخت نشسته پدر را خلع کرد و با جلوس
این حال رسل و رسایل باطراف و جوانب فرستاد و امیر بیان بموجب اشارت شاهزاده با جمعی به تبریز رفت
دغدغه و اوباش که قبل از این ترکمه را در شهر نگاه داشته بودند بیقین دانسته که هنوز میرزا ابابکر در رمضان
و جماعت از نزد خود بر تبریز آمده اند امیر بیان را بمدخل منادند و امیر بیان در شنب غازان فرود آمد
جز یافت که امیر دولدای و خواجه ابردی بدد در مرسند و او را فی الحال شد روز دیگر شنید که شیخ قبا
و قاضی عماد الدین با دو هزار سوار از جانب مخالف متوجه شده نزدیک و در همین روز خواجه ابردی آمده
خبر آورد که امیر دولدای با فوجی از مردان رزم آزمای فردا در مرسند امیر بیان توقف نمود و با چهار صد سوار
بطرف اهل خلاف متوجه نمود مخالفان سپاهی سپاه او را دیده راه انهزام پیش گرفتند و بقاد تا این حال
امیر بیان شنید که شیخ قصاب با جمعی از شهریان و آن جماعت می آیند و خدمتش ترک تکامیشی کرده روی به
شیخ قصاب نهاد و از صولت لشکریان کرلف صف امیر بیان در شیخ قصاب دم خورده پراکنده شدند
و امیر بیان مراجعت کرده شب غازان آمد و روز دیگر امیر دولدای رسید و تبریزیان دانستند که میرزا ابابکر
می آید لاجرم باستقبال بیرون شتافته امیر دولدای را بتعظیم و احترام بشهر درآوردند و امیر دولدای خان
که شیخ قصاب و خواجه عبدالمحسن قزوینی و طایفه از پیشوایان اوباش را سیاست فرماید امیر بیان مانع آمد لاجرم
را دوش در شهر توقف نمودند و بهلول برلاس را داروغه گذاشته براغه رفتند و میرزا ابابکر متوجه
آذربایجان شد بعد از قطع منازل در دوازدهم رجب سنه ثمان و ثمانمائه بعظمتی هرچه تمامتر در دولتخانه
تبریز نزول کرد و نشانها باعفا و اعطا آفاق فرستاده خلایق را بعدل و نصفت نوید داد و چون در آن مدت
انواع جور و ظلم و مطالبات نسبت به تبریزیان واقع شده بود مردم را استمالت دادند و مناشیر نوشتند

که بعد از این ایجاب تخصیص و تجیه مسدود باشد و جمعی را که به اطراف و جوانب پراکنده شده بودند
باز آورده‌اند و مستظهران و متمولان که در آن ولا اقامت داشتند پای در صفهٔ ظهور نهادند و در آن زمان
از امرا و بزرگ صاحب ناموس که حضرت صاحب قران در ولایت آذربایجان گذاشته بود کسی ملازم میرزا
ابابکر نبود و جمعی از اراذل و اوباش پیا پیاده او میکردند و از عهدهٔ داراپی مملکت و پاسبانی سپاه و رعیت
نفس منیع اشتند بودند لاجرم طبقات حشم و افواج خدم فسق و فساد و ظلم و بیداد آغاز نهادند و دست
تعدی بر اهل و عیال مسلمانان دراز کردند و چون مولانا حسین که از عمل‌داران هراة بود و به رتبهٔ وزارت
شاهزاده رسیده دید که اندک جمعیتی در تبریز پدید آمد قلم تخصیص و تجیه از ظلم داران بدنفسی کشید
و بنام هر کس مبلغی رقم زد و محصلان برگماشتند و به زخم چوب و شکنجه مطالبت مینمودند و روز و شب به ظلم و
فسق مشغول میبودند و این صورت ثابت و در دفتم شعبان سال مذکور امتداد یافت و در آن
زمستان که از شدت برودت خون در عروق منجمد میشد و برف فراوان عظیم باریده بود میرزا ابابکر جمعی از ظلمه
ما ضبط تبریز باز داشت و خود به واسطهٔ اجیاد ناملایم که از جانب عراق استماع نموده از شهر بیرون آمده
روی جلادت به دفع میرزا عمر و اولاد امجاد میرزا عمر شیخ بهادر طاب ثراه نهاد **ذکر محاربهٔ میرزا عمر**
**با برادر باتفاق میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر** میرزا عمر بعد از آنکه روی و کرّ و فرّ کرده
ولایت آذربایجان و عراق و فارس گرفت از اولاد امجاد شاهزادهٔ مرحوم سعید شهید عمر شیخ بهادر استمداد
نمود و شاهزادگان که اسامی نامی ایشان در عنوان مسطور گشت خاطر به اعانت میرزا عمر قرار دادند
و به نیات اجتماعی بر سر اعراض میرزا ابابکر که در ولایت ری بود رفتند و مردم او را غارت و اسیر کرده
به جانب اصفهان باز گشتند و چون این خبر موحش به میرزا ابابکر رسید از تبریز با سپاهی جون ریخت روی با تعقب
به اصفهان نهاد و شاهزادگان عظام نیز با لشکرهای جرار آشام به استقبال روان شدند و در نواحی پل
خرون فریقین را اتفاق ملاقات افتاده حربی صعب دست داد و نخست میرزا ابابکر شکست یافتند
شاهزادهٔ شاه الیه چون دید که ارباب خلاف بغارت و تاراج مشغول‌اند با جمعی قلیل نزد شاهزادگان
مانند اندازان کمین گاه چون شیر غرّان بر سر ایشان تاخت و همه را به پای حمله گران کران متفرق و پریشان کرد
و شاهزادگان تا اصفهان عنان باز کشیدند و غنیمت فراوان بدست لشکر باز افتاد و میرزا ابابکر
از پی ایشان شتافته به محاصرهٔ اصفهان قیام نمود و در ظاهر اصفهان حکم کرد که کسی باغات و عمارات که در
بیرون بود تعرض نرساند تا مگر اصفهانیان بدین مکرمت قدم در دایرهٔ اطاعت نهند و سد دروازه نموده
نموده بعد جماعتی با جمعی از بهادران بکوچه باغها درآمد و مردم شهر پای ممانعت و محاربت پیش نهاده و از
طرفین خلق بسیار زخمدار شده هرد و گروه مراجعت کردند و شب تا روز از جانبین پاس داشتند و روز دیگر
میرزا ابابکر میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته با مجموع لشکر روی شجاعت به شهر نهاد و بکوچه باغها
درآمد بنیان محاربه اشتعال یافت بیرونیان از خلق اصفهان قریب دو هزار نفر به قتل آوردند سه صد نفر
را اسیر کردند و اگر میرزا ابابکر ترحم ننمودی غالب آن بودی که شهر به غلبه و قهر مسخر شدی صباح که خسرو خورشید
خاوری از بیم کرشت کواکب لرزان سر از این طاق نیلوفری بیرون آورد سادات و اشراف و قضات

برادروی

برادر وی شاهزاده شتافتند و متقبل شدند که هر چه از افق شاهزاده به اصفهان رسانیده اند باز دهند
و خطبه و سکه باسم و لقب همایون ما مزین و موشح سازند و مهم بر این جمله قرار یافته اصفهانیان معاودت
نمودند شب میرزا ابابکر از آنچه مرضی او بود پشیمان شد و گفت صواب آنست که شهرها بجان بستانیم
و آنچه مدعای ما باشد از ایشان حاصل کنیم با معاودت لشکریان شادیها و نقارها بر داشته روی به شهر
اصفهان نهادند خلایق چون بر نقض عهد میرزا ابابکر اطلاع یافتند ثلث باقامت کوشیده به محافظت خود
مشغول شدند و آن روز تا شب جنگهای مردانه کردند و در اثنا میرزا ابابکر شنید که شیخ حاجی عراقی
به محاصرهٔ سلطانیه مشغول است و امیر شیخ ابراهیم شروانی و امیر بسطام در تبریز نیز بالقصد باخلق اصفهان
و شاهزادگان صلحی شکسته بسته در هم بسته از در شهر برخاست و چون بدرگزین رسید شیخ حاجی دست
از محاصره باز داشته حق دوست و مصادقت این حال حیرت جد سلطان احمد جلایر بجانب تبریز روان شد
و چون میرزا عمر بیقین دانست که از نزد میرزا احمد و برادران مهم او کفایت نمیشود عازم خراسان شد
و کیفیت ملاقات او با حضرت خاقان سعید و تربیت کردن آنحضرت شاهزادهٔ شاه الیه را در این
اوراق مسطور خواهد شد ان شاء الله وحده العزیز **ذکر احوال فرزندان شاهزادهٔ مرحوم عمر شیخ بهادر**
**و برافراختن ایشان رایت موافقت حضرت خاقان سعید انار الله برهانه بر سبیل مباهات و تفاخر**
در وقت واقعهٔ ناگزیر حضرت خاقانی مغفور امیر تیمور گورکان انار الله برهانه امیرزاده پیر محمد که از
اولاد میرزا عمر شیخ بود بفارس استیلا داشت و برادر دیگرش میرزا رستم به اصفهان و دیگر برادرش میرزا
اسکندر به همدان و چون خبر ارتحال حضرت صاحب قران بیمال بشیراز رسید میرزا پیر محمد با لطف الله بن
بیان تیمور بن آقبوقا و امیر جلبانشاه برلاس و دیگر امرا شورت کرده از هر کس در تنظیم امور مملکت حق پسند
رای طلبید بعضی گفتند که تقلید امیر محمد مظفر باید کرد و کسان به مصر فرستاد تا از خلیفهٔ عباسی که در آنجا
منشور مملکت آورند و برخی عرضه داشتند که متابعت میرزا عمر کنیم و جمعی اظهار کردند که پادشاهی میرزا
میرانشاه مسلم است شعر العقصه هر کس بقدر فهم خویش بحثی گفت میرزا پیر محمد که عاقلترین دور کار دیده
سادات را بهاء بان نمود و فرمود که چون حضرت صاحب قران مغفور را وارث مملکت آنها اسیر امیرزاده
شاهرخ بهادر داد و صلهٔ رحم را باید بی‌نذ جدید تأکید فرمود مناسب چنان مینماید که ما او را پیشوا و
بالغ خود دانسته سکه و خطبه بنام و لقب همایون آنحضرت کنیم شاید که بهمین قدر آن ما
خشنود شود و اگر بنابراین از جانبی حادثه روی نماید نصرت و معاونت از ما دریغ ندارد امرا بر صواب
امیر پیر محمد آفرین کرده رای بر این قرار گرفت و شاهزادهٔ شاه الیه فرمان داد تا منشیان بلاغت
شعار مکتوبی اخلاص آثار ترتیب ساختند و این بیت در آن مکتوب اندراج یافته بود و بعنایت مناسب
آمد همه بندگانیم شاهرخ پرست من و رستم و اسکندر و هر که هست و در مملکت خویش خطبه
بنام نامی حضرت خاقان سعید خواندند و سکه نیز زده مکتوب را در مصاحبت هوشمندی سخندان و
رسولی چرب زبان بخراسان فرستاد قاصد چون بمقصد رسید به وسیلهٔ امرا و خواص شرف پایبوس دریافته
یافته کیفیت حالات بعرض رسانید حضرت خاقان سعید او را نوازش بسیار فرمود و در شان میرزا

میر محمد نشان دلپذیر روح پرور بزبان خجسته بیان آورد چنانچه هیچ پدر مشفق در باب فرزند
مخلص نگوید و هم در آن حین ایلچی از نزد حاکم کرمان امیر ایدکو رسید و تحفه‌ها و پیشکش شاهانه آورده
عرضه داشت که در تمام آن ممالک خطبه بنام و لقب همایون آرایش یافته حضرت خاقان سعید
ایلچیان را با نعام و احسان اختصاص داده بازگردانید و چون فرستادهٔ شاهزاده بشیراز رسید و
شرح لطف و احسان و برّ و امتنان حضرت خاقان سعید بعرض رسانید میرزا پیر محمد از سر استظهار
تمام بمهمات ملکی و قضایا ملی قیام مینمود و محمد سربدار و غیر هم ملک را با خلعت خاص نزد دارو غه
یزد عبد الرحمن ایلچیکدای فرستاد و او را طلب داشت و دیگری را با جامهٔ طلادوز نزد سلطان محمود
دارو غهٔ ابرقوه ارسال نموده او را نیز بشیراز طلبید و ایشان پیشکشهای سنگین پرداخت کرده متوجه
شیراز شدند و میرزا پیر محمد در شان هر دو دارو غه لطف بیکران مبذول داشته ایشان را در سلک
امرا بزرگ انتظام داد و حکم فرمود که مجموع سپاهیان فارس و عراق و بعضی که دست در حق فرزنده
بودند و برخی متصدی حق گذشته از زوار آئی حول بیرون آیند و علوفه از دیوان گرفته ملازم درگاه
باشند و بیاکندکان جمع آمده اسامی ایشان در دفاتر ثبت شد و چند نوبت ایلچی بکرمان فرستاده
امیر ایدکو را مطاوعت خویش دعوت فرمود و امیر ایدکو بدین سخن هیچ بار التفات ننمود
آمد شد مردمان بجایی نرسید و در این اثنا میرزا رستم از جانب اصفهان آمده ملحوظ نظر عنایت شد
و بعد از دو سه روز رخصت انصراف یافت و فی الواقع میرزا پیر محمد را لطف عام و کرمی تمام و رعایت
صلهٔ رحم و محافظت حقوق مسلمانان در مضاب کمال و درجهٔ قصوی بود و ضبط و سیاست بمثابه
که هیچکس پای بیرون گاه تخلاف حکم از رعیت نتوانست گذاشت و برادران میرزا رستم و میرزا
اسکندر و میرزا بایقرا پیوسته ملازمت او میمودند و تقدیم آنجناب در همه ابواب احترامی داشتند
و در زمانی که میرزا اسکندر از صدمات سپاه میرزا عمر متواری شده بشیراز رفت میرزا پیر محمد
حکومت یزد را بحکومت یزد فرستاد و چون میرزا پیر محمد بعزم تسخیر کرمان رایت جلادت برافراخت
میرزا اسکندر با لشکرها از یزد بیرون آمده بموکب برادرش پیوست و بر سم منغلای روان شد و در راه
که طایفه از بهادران سپاه کرمان به استقبال شتافته اند و در کمینگاه مکر و حیله نشسته میرزا اسکندر
بی مدمه بر سر ایشان راند و گروهی انبوه را به قتل آورده جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند دیگر کرمانیان را
پای آن نماند که پای از دروازه بیرون نهند و لشکر شیراز بظاهر کرمان محیط شده خرابی آغاز کرده‌اند
آنجناب سیادت مآب حقایق انتساب سرور ارباب تقیه و انتباه امیر سید نظام الدین نعمت الله
از دار الامان کرمان بیرون آمده در باب مصالحت مبالغه نمود و بمین نفس آن سید عالمقدار مهم به صلح
قرار یافت و امیر ایدکو پیشکشهای قیمتی سزاوار بیرون فرستاد اما از انقیاد بیانی نهادند بیرون کرمان
از تعرض لشکریان حکم بیابان لوط گرفته بود و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را رخصت نموده بجانب
یزد فرستاد و خود بشیراز باز گشت و چون قضایای اولاد امجاد شاهزادهٔ مرحوم عمر شیخ در این
اوراق رقم زده کلک بیان خواهد گشت حالا بر همین قدر اختصار افتاد و عنان عزیمت بر ضبط **ذکر وقایع**

خراسان

**خراسان و عاقبت سلطان حسین نبیرهٔ حضرت صاحب قران** امیرزاده سلطان حسین اگر چه جمال نسب
آراسته بود اما در مهمات زیادت عقوق و ناشتی و هر چه در باد عالم آرای او ورای وی میمون دیدی باندیشه
بیان عمل میکرد و چون در حوالی اندخود از دروی حضرت خاقان سعید بی موجبی فرار نمود و چنانچه
مذکور شد متوجه ماوراء النهر گشت و در نواحی کش بر امیرزاده خلیل سلطان پیوست و بعنایت و عاطفت
پادشاهانه اختصاص یافت و چون در آن ایام امیرزاده پیر محمد جهانگیر در بلخ بود امیرزاده خلیل سلطان از
امرا جمعی مثل امیر الله داد و امیر ارغونشاه و تیمور خواجه و خواجه یوسف ملازم رکاب میرزا سلطان حسین
ساخته بکنار جیحون فرستاد تا از آن جانب برحذر باشند ناگاه خیال سلطنت در دماغ میرزا سلطان حسین
پدید آمد و با احضار امرا امر فرمود بهانه آنکه مهمی حادث شده که بمشورت ایشان احتیاج و خود بر دو خرگاه
نشسته بود و بیست نوکر مسلح نزد خود باز داشته چون امرا حاضر شدند فرمود که ایشان را مقید کرده
تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیدند و امیر الله داد و امیر ارغونشاه و بعضی سعادت
را الوزه بر انعام افتاده زانو زدند و زبان بتضرع و زاری گشاده سوگندها خوردند که مدت الحیوة بکجهت
باشند و بعد از شرایط پیمان و تغلیظ ایمان خون همه را بخشید بلکه ایشان را نایب و محرم خود ساخت
و خانیکه حرم میرزا محمد سلطان را که از سمرقند ببلخ نزد میرزا پیر محمد میرفت غارت کرده و بسی نقود
و اجناس گرفته بنوکران داد و امرا طوعاً او کرهاً آرام و نواحی را مطیع و منقاد شدند و بلشکری
آراسته روی عزیمت بسمرقند نهاد خلیل سلطان چون از این صورت آگاهی یافت در خزانه گشاد
و حقیقت نشان اکلکا فراوان داده در اواخر ذی حجه سنه سبع و ثمانمائه بطالعی که قضا
ذات پر دو بتیغ شمشیر از سمرقند بیرون آمد و در نواحی کش بموضع چکدالیک هر دو فریق بهم رسیدند
و قبل از نشو به صفوف امیر الله داد و امیر ارغونشاه و دیگر امرا که بحسب ضرورت ملازم رکاب
میرزا سلطان حسین بودند بطرف میرزا خلیل سلطان رفتند و اکثر لشکریان با ایشان موافقت
نمودند و این واقعه در ثامن محرم سنه ثمان و ثمانمائه دست داد میرزا سلطان حسین ناچار فرار بر قرار
اختیار کرد و میرزا خلیل سلطان مظفر و منصور روی به تختگاه سمرقند نهاد و میرزا سلطان حسین
از جیحون عبور کرده در حوالی اندخود و شیرغان به امیر سلیمانشاه پیوست و میان ایشان مبانی پیمان
بتغلیظ ایمان تأکید یافت و در این اثنا میرزا پیر محمد ایلچی نزد امیر سلیمانشاه فرستاد که سلطان
حسین دشمن ماست او را بی چند حرکت که مقبول طباع سلیمه نیست صادر شده وظیفه آنکه او را
نزد ما فرستی تا قاعدهٔ وداد برقرار ماند امیر سلیمانشاه بدین کلمات التفات ننمود و آتش تعجب
شاهزاده افروخته شد ناگاه بر سر ایشان شبخون آورد میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه بالضروره
از مقام ستیز روی پای گریز نهادند و از المرغاب روی به هراة نهادند و پایبوس حضرت
خاقان سعید سرافراز شده منظور نظر عنایت و التفات شدند و حکم شد که ولایت سرخس سیورغال امیر
سلیمانشاه باشد و بعد از آن الوقت صد هزار دینار کپکی را سیان حقیر بدو دادند و خدمتش را بجانب
طوس و مشهد فرستادند تا به امیر مضراب پسر امیر سید خواجه پیوندد و این صورت در آن وقت واقع شد

که میرزا امیرانشاه در حدود کالپوش بود و چون میرزا امیرانشاه را کسیل کردند حضرت خاقان سعید در
باب میرزا سلطان حسین شورت فرمود و خواص و مقربان شدند که حرکات ناملایم حضرتش که از
زمان فیروز شام تا غایت واقع شده بود زبان کشادند و گفتند اگر این نوبت عفو و اغماض شامل حال
او گردد بسا که حادثه روی نماید که دست تدارک از دامن تسکین آن قاصر آید مرد عاقل از وی چگونه
غافل باشد و بچه کیفیت بروی اعتماد کند پادشاه سعادتمند سخنان ایشان را بسمع رضا اصغا نموده بقتل
میرزا سلطان حسین فرمان داد و تن شیروان بوکلاس آن سروجویبار جوانی در بردن درب عراق بوباس
باد داری فرستاد و الملک و الحکم لله الواحد القهار **ذکر عصیان امیر سلیمانشاه و بعضی از حوادث
خراسان و قتل حکام ولایت هرات** امیر سلیمانشاه چون از قتل میرزا سلطان حسین آگاه شد
بنابر مواضعه که با او داشت تنگدل و پریشان خاطر گشت و اظهار خلاف کرده قاصدی نزد حضرت
خاقان سعید فرستاد که اگر آنحضرت میخواهد که من نوکر باشم باید که شاه ملک را از درگاه براند و تن شیروان
بوکلاس را بقتل رساند از استماع این التماسات بی جایگاه آتش خشم پادشاهانه زبانه کشیده باحضار عساکر
گردون مآثر فرمان داده عزیمت جانب طوس و مشهد مقیم داد و اعلام ظفر فرجام چون بساحت قشوق
جام رسید نوکر امیر سلیمانشاه آمده عرضه داشت که امیر سارالپه امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین
را که عمدا عتماد دولت طلبید حضرت خاقان سعید عبدالصمد را رخصت داد که بآنجانب رود و در وقت
توجه فرمود که با سلیمانشاه بگوی که همیشه نسبت بدین خاندان در مقام دولتخواهی و جانسپاری بوده
و حقوق خدمت تو بر ذمت دولت راسخة البنیان زیادت از آنست که بشرح و بیان احتیاج داشته
باشد حضرت صاحب قران همیشه ترا در زمره فرزندان و برادران انتظام میداده و معتقد مادران
تو دون بودن سمت نماید و مضاعف داد باید که بی دغدغه متوجه سوی ما و آن هر کس شکایتی داشته باشی
در حضور زبان دانی تا بعرض رسیده آید امیر عبدالصمد رفته پیغام حضرت خاقان سعید برسانید و امیر
سلیمانشاه عذری چند ناسموع تقریر کرد و در آخر کلمات گفت که امیر جهانملک بیاید تا با او مشورت
نموده جای رفتن کنیم و بجانب قلعه کلات متوجه شده آن موضع را مستحکم ساخت و طایفه از ارباب
خلاف و عناد نزد او مجتمع شدند و آنحضرت از قریه جرجرد ایلغار کرده چون ماهچه توق ظفر
پیکر سایه وصول بر صحرای طوس و مشهد انداخت امرا که در سرحد خراسان بودند میرزا امیرانشاه را بجانب
عراق کسیل کردند و حق درین ولا بموکب همایون پیوستند و امیر عبدالصمد نیز از نزد امیر سلیمانشاه
آمده سخنان او را معروض داشت و امیر جهانملک بحسب فرموده رفته و با امیر سلیمانشاه ملاقات
کرده خدمتش بوعده وفا نکرد و چون جهانملک باز آمد حضرت خاقان سعید امیر مضراب را بجانب کلات
فرستاد و مقارن این حال از نزد امیر حاجی کس که در حدود مرو بود قاصدی رسیده بعرض رسانید که از
ایل قراتاتار که حضرت صاحب قران کوچ انقیاد ایشان از روم کوچانیده بسمرقند فرستاده بود
طایفه گریخته بدین سرحد آمدند و عزم وطن خویش دارند حضرت خاقان سعید فرمود که امیر سید خواجه
و امیر شاه ملک و امیر جهانملک با جمعی از لشکریان ایلغار کرده سر راه بر ایشان بگیرند و امرا حسب فرمان



روان شدند و امیر سید خواجه در اثنای راه سلطان علی را با جمعی بدیدش بجانب استرآباد روان فرمود
و پیغام داد که حکومت آن دیار بنابر فرموده حضرت صاحب قران مغفور بآنجناب مفوض است
و تغییر و تبدیل بدیهیا حد آن راه نخواهد یافت باید که از سر استظهار نزد ما آید که جز ملاطفت بیکران
درباره او بظهور نخواهد پیوست و رایات نصرت آیات متوجه کلات گشت و امیر سلیمانشاه چون
از آن حال آگاهی یافت بر سبیل مسارعت بجانب سمرقند شتافت و حضرت خاقان سعید امیر سید خواجه را
بکلات فرستاد تا آنچه از امیر سلیمانشاه باز مانده ضبط نماید و آن سرزمین را از عصاة و طغاة پاک سازد
و چتر ظفر نگار معاودت نموده در هشتم جمادی الاول سنه ثمان و ثمانمائه بدار السلطنه هراة نزول کرد
و در اثنا شاه ایلچی قطب الدین از سیستان آمده عرضه داشت که شاهان فراه شاه علی و شاه غیاث
الدین پسران شاه جلال الدین سرکردن کشی دارند و دیگری آمده همین خبر رسانید حضرت خاقان سعید
امیر حسن جاندار را با فوجی از لشکر نصرت شعار بدان صوب فرستاد و امیر مشار الیه را بجانب فراه رفت
و شاهان ایشی را گرفته بیاسا رسانید و از وقایع سال مذکور یکی آن بود که ضیای آفتاب تاثیر خسرو جهانگیر
ملتفت بدان شد که میرزا الغبیک و امیر شاه ملک بجانب اندخود و شبرغان رفته بضبط آن حدود قیام
نمایند و ایشان بآنجانب متوجه شده چند نفر را بزبان گیری بآن طرف آب فرستادند و فرستادگان شیخی
و خضر خواجه را گرفته باز گشتند و میرزا الغبیک خضر خواجه را نزد حضرت خاقان سعید و شیخی را
نزد میرزا پیرمحمد که در قبة الاسلام بلخ بود روان کرد و در تضاعیف این حالات امیر سید خواجه را از مهمات
قلعه کلات فراغت آمد و چون کارهای بزرگ از وی در اندک فرصتی صدور یافته بود از کوتاه اندیشی بیم
پادشاه و دفع بی باکان سرحد را چنانکه مذکور شد منصب امیرالامرایی یافت و باشارت علیه در مهمات
جزئیه و کلیه شروع نمودن گرفت و روی بضبط ملک آورده معروض داشت که تا غایت مودود کوسپوری
بدرگاه عالمپناه نیامده حکم شد که امیر جهانملک بجانب کوسپور رود و هرکه را عند سرکشی داشته باشد از پای
درآورد و چون فصل زمستان بنهایت انجامید رایات نصرت آیات بجانب ییلاق بادغیس در حرکت آمد
در قزل رباط محاربه میرزا پیرمحمد و میرزا خلیل سلطان بمسامع علیه رسید و در موضع سرکی رفته خانکیه
دختر امیر کیخسرو و فرزند زاد چنانچه میرزا پیرمحمد و میرزا خلیل سلطان که یکی را که حرم محترم میرزا الغبیک بود
از جانب ماوراء النهر رسانید و حضرت خاقان سعید چند روز بخرمی و فراغت تمام گذرانید **ذکر محاربه
شاهزادگان بلند مکان میرزا پیرمحمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان** در آن اوان که میرزا الغبیک
و امیر شاه ملک بموجب فرمان بحدود اندخود و شبرغان رفتند امیر شاه ملک بکنار آب جیحون رفته با لشکر
آراسته لب آب آمد و جمعی از قراولان لشکر سمرقند از ایلی که امیر شاه ملک بسته بود گذشتند و با خراسانیان جنگ
کردند و دولتخواجه خویش امیر شاه ملک بقتل رسید و رسل و رسائل در میان آمده مهم بمصالحت قرار یافت
و میرزا خلیل سلطان بدار الملک خویش مراجعت نمود و امیر شاه ملک نیز باز گشت و میرزا پیرمحمد امیر شاه ملک
را بیلغ نزد خود طلبید و چون خدمتش بآنجانب رسید شاهزاده مشار الیه از میرزا خلیل سلطان شکایت بیکران
در میان آورد و خواص و مقربان میرزا پیرمحمد گفتند که شاهزاده ما ولیعهد است و تخت بدو میرسد

نزد میرزا خلیل سلطان و حضرت صاحب قران چنین وصیت فرموده با آنکه میرزا خلیل سلطان فرستادند
که نشستن شما بر سریر سلطنت ماوراء النهر خلاف وصیت حضرت صاحب قرانست میرزا خلیل
سلطان جواب داد که آن نادری که امیر و تخت بامیر جهانبخت عنایت فرموده بود اکنون بمن رضا
داشته میرزا پیرمحمد و امیر شاه ملک و سایر امرا و ارکان دولت از این جواب بی تاب شدند و عنان
تمالک و تماسک از دست ایشان رفته با سپاهی گران و لشکری بیکران از آب گذشتند و میرزا خلیل سلطان
ابواب خزاین کشاده و بهادران و سرداران ایل افزار لشکریان بجزایل عطایا استظهار و آسوده خاطر گردانید
و حشری انبوه جمع آورده از مرکز دولت روان شد و هر دو گروه در حوالی نسف بیکدیگر رسیدند و در یوم
صف آرای شدند و بعد از تمهید بساط جنگ و جدال و حرب و قتال و کر و فر جانبین میرزا خلیل
سلطان با بهادران ماوراء النهر و خراسان و عراق که در ظل رایت فتح آیتش مجتمع بودند بر میرزا پیرمحمد
حمله آورده قلبگاه را از جای برداشتند و نخست اهل ارکان روی گردان شدند و برانغار و جوانغار دیگر
متفرق شدند میرزا الغبیک و امیر شاه ملک چون دیدند که کار از دست رفت ایشان نیز از معرکه روی بر
تافتند و اثقال و احمال فراوان بدست سمرقندیان افتاد و اسیران مصاف را امیرزاده خلیل سلطان
در ظل عنایت و حمایت خویش جای دادند و جناح رحمت و عاطفت بر سر ایشان گسترد و کان ذلک فی
یوم الاثنین الثانی من رمضان سنه ثمان و ثمانمائه و بعد از استماع این خبر حضرت خاقان سعید عنان
عزیمت بجانب اندخود و شبرغان معطوف ساخت و میرزا الغبیک و امیر شاه ملک از جنگ رسیده شرف
بساط بوسی دریافتند و اشارت علیه صدور یافت که ایشان یکماه در ولایت بادغیس توقف نمایند
تا اسپان فربه شوند و برحسب فرموده کاربند شدند و چون اردوی همایون در وادی قاشقتو نزول
فرمود امیر هناشیرین که حضرت خاقان سعید او را نزد میرزا خلیل سلطان فرستاده بود با نوکران شاه
زاده مشار الیه رسیدند و از زبان او عذرخواهی نموده گفتند که خدمتش میگوید که ما بر پیمان عهد و
پیمانیم که با ملازمان حضرت خاقان سعید بسته ایم — گر تیغ بارد در کوی آن ماه
گردن نهادیم الحکم لله — و چون میرزا محمد قدم جلادت پیش نهاده بولایت ما در آمده بود بالضرورت با
او جنگ کردیم و حضرت بخشنده بی منت ما را ظفر و نصرت بخشید و آن نوید بتایید آسمانی حریم جوانی
فرزانی را با نوکران میرزا خلیل سلطان نزد او فرستاده پیغام داد که میثاقی مابین بجهان برقرار است
و بنا مودت بدستور استوار بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود اما سلیمانشاه و ارغونشاه به مملکت
ما در آمده است میخواسته اند که صرف تمام بر عایا رسانند و چون سپاهی سپاه ما از دور دیده الغایة
الفرار خوانده گریز بر ستیز گزیده اند اکنون رکاب ظفر انتساب تا کنار آب حرکت خواهد کرد باید که
فرزند خلیل سلطان نیز بآنجانب آید تا احوال گذشته باز رانیم و چمن عهد و میثاق بگلدسته محبت و
وفا تازه گردانیم و اگر خود نیاید امرا معتبر فرستد تا بخواص و مقربان ملاقات کنند و آنچه قرارداد
بجانبین منعقد کرد و مشید جی فرزانی رفته و پیغام حضرت خاقانی گذارده دولتخواه جنگرچی
را با خود آورده باتفاق عرضه داشتند که میرزا خلیل سلطان میگوید که ما مقرر کرده ایم که امیر الله داد و امیر



ارغونشاه بکنار آب حاضر شوند آنحضرت هر کرا صلاح داند فرستد و حضرت خاقان سعید امیر مضراب
را بدین مهم فرموده و جناب قاضی قطب الدین عبدالله امامی را همراه او ساخت و درین اوقات پادشاه روی
فرخنده در ییلاق بوراقان و بادغیس توقف نموده بود و در خلال این احوال امیر جهانملک که بطرف کوسپور
رفته بود و مودود را مستاصل ساخته و دشمنان را تاراج ساخته با غنیمت فراوان و غنیمت بیکران بموکب سعادت
نشان پیوست و علی بیک در باب میرزا علی معروض داشت که امیر شاه ملک میگفت که من از جهت تکثیر
و تحیر سید خواجه از رکاب نصرت قرین تخلف نموده ام و بلشکر نرفته آنحضرت در غضب رفته بود که
شاه ملک را چه حد آن باشد که امثال این سخنان بگوید و فی الحال قاضی بخاجی نزد او فرستاده پیغام داد که
مقرر چنان شده بود که یکماه در بادغیس توقف نماید و اکنون چند روز از میعاد گذشت وظیفه آنکه بر فور
متوجه شود و اگر نیاید در مملکت ما نباشد و هر جا که خاطرش خواهد برود و رایات نصرت شعار از ییلاق
بادغیس در حرکت آمده متوجه دار السلطنه هراة شد و امیر شاه ملک از راه یکه النگ متوجه اردوی امیر
زاده پیرمحمد جهانگیر شد **ذکر عصیان امیر سید خواجه ولد امیر شیخ علی بهادر** سید خواجه بن شیخ علی
بهادر چون منصب امیرالامرایی یافت و مهمات جزئیه و کلیه رجوع بدو شد دماغش خلل کرده میخواست که
حاکم علی الاطلاق باشد و جمعی از ابناء امرا که ذکر ایشان بر سبیل تفصیل موجب تطویل میشود بهر نوع که
توانست فریفت و با خود متفق ساخت و در نماز شام سلخ ذی قعده از جرغلنک سوار شده متوجه
شد چون صورت واقعه بر رای عالم آرای آفتاب اشراق حضرت آفاق روشن گشت هم در آن شب جمعی
که حاضر بودند پای عزیمت در رکاب آورده بتعاقب اهل عصیان روان شدند و علی الصباح در صحرای بوبک
بسید خواجه و مخالفان رسیدند و آنحضرت یکسوار در میان ایشان راند فرمود که چرا یاغی شده اید ایشان
همه پیاده شدند و گریه و زاری آغاز نهاده بگناه خویش مقر و معترف شدند حضرت خاقان سعید ذیل
عفو بر زلات آنجماعت پوشیده از سر جریمه ایشان درگذشت و فرمود تا سوار شدند و در ملازمت
رکاب نصرت انتساب باز گشتند و چون سالار و سید بخاقان نیکوکردار بر قول مخالفان اعتماد کرده
بیشتر بشهر رانده طایفه از مفسدان در مقام شرانگیزی بودند با امیر سید خواجه گفتند که اگر فی المثل پادشاه
ترا معاف دارد ما هر یک را بنوعی هلاک کند که زیادت بر آن متصور نباشد و باز اتفاق نموده
جانب طوس شدند حضرت خاقان سعید عزم انتقام جزم فرمود و مقارن این حال توکل بتور خواجی
از نزد امیر مضراب رسیده خبر آورد که مدتها در کنار آب انتظار کشیدیم میرزا خلیل سلطان بوعده وفا
نکرد و هیچکس نفرستاد حکم شد که امیر مضراب مراجعت نماید و بپایه سریر اعلی آید و آنحضرت امیر رمان
شیخ را نزد سید خواجه فرستاده پیغام داد که توجه اندیشه فاسد بخود راه داده و کدام پادشاه ترا
مشمول مرحمت خواهد کرد باید که بی دغدغه بخدمت شتابی که از گذشته گذشتیم و جریمه ترا بعفو
انگاشتیم بناء عنایت و عاطفت استوار است و توجیه و منصب برقرار امرا با سید خواجه ملاقات
کرده هرچند او را نصیحت کردند نفعی بر آن مترتب نگشت و درین اثنا خبر آوردند که مودود کوسپوری
بسرحد غور درآمده دست غارت و تاراج برآورده آنحضرت امرا و سپه را بتوشمال طغای مرکن

وایدفع شر او نامزد کرد و در سیوم ذی حجه سنه ثمان و ثمانمائه از دار السلطنت هراة بیرون آمده بصوب
طوس حرکت فرمود و در مرغزار نشتر مخیم اقبال گشت و امیر معزالدین ابا بکر را چون آمده بموکب همایون
پیوست و از جانب طوس فرستادهٔ امیر یوسف خلیل وارد وقت آنجا رسید و مکتوب سید خواجه را که بر
میرزا اسکندر نوشته بود بدست نوکر برادر خود یوسف خواجه بجانب عراق روان داشته آورد مضمون
نوشته آنکه اگر توفیق رفیق شود خراسان را جهت ملازمان شاهزاده مستخلص گردانم و چون این داعیه
اختفا معلوم بود آمد امید صلاح از جانب سید خواجه تماما منقطع گشت و معتمدی از کسان سید خواجه
... ان بود که او بر خلاف مصلحت و سپاه کرده و تا احرار در غرهٔ محرم الحرام سنه تسع و ثمانمائه بجانب
ولایت جام نهضت فرموده آنحضرت بزیارت معتبرهٔ شیخ الاسلام احمد جام قدس سره فایض شده
و شیخ زادگان آنجا را بنوازش اختصاص کرده صلات و صدقات بمستحقان رسانید و چون فرمان خرجرد
مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت نوکر امیرزاده عمر آمده در باب میرزا علی عرضه داشت
که آنجناب احرام ملازمت بسته است اما بنا بر عدم اسباب سفر بر آهستگی می آید حضرت خاقانی
فرمود که او بشایستهٔ فرزند و برادر است هیچ جزا از ملک و خزانه و لشکریان و آلات و ادوات بدو داد
وی دریغ نخواهد بود و آنحضرت بار دیگر بر طریق التفات بر احوال سید خواجه انداخته فا و با عدی ...
... نوکرانش که در اردو بودند نزد او فرستاد و بعنایت و لطف خسروانه نوید داد و با نجاح
ملتمسات او وعده کرد و چون شقاوت ازلی دامن گیر وی شده بود که مخالفت از میان بکشاد و
... منازعت اندیشه افکند و چون بنا بر آنکه صورت اصرار او بر تمرد و استکبار معلوم شهریار
عالیمقدار شد آتش خشم جهانسوز زبانه شعلات اثر کشید و اردوی اعلی از فرهٔ خرجرد در حرکت
آمده بموضع بامیز نزول کرد و در آنجا بسامع جلال رسید که سید خواجه عنان عزیمت بجانب قلعهٔ
کلات انعطاف داده بامید آنکه در آن حصن حصین تحصن نماید و در آن ولایت بر اه ... لوای اقبال
از آن کار فرمت روی کرد ان شرح بناه بدرگاه عالمپناه آوردند ملکات ملکانه خلعت معنوی و اکرامات
ارزانی داشته همه در ظل عنایت و احسان مأوی داد و رایات نصرت شعار جون بمشهد مقدسه رضویه
علی ساکنها السلام والتحیه رسید حضرت خاقان سعید شرایط زیارت بجای آورده سادات عظام را
تفقد و دلجویی نمود و فقرا و ارباب احتیاج را بنذور و عطایا بنواخت و از آنجا عازم مرغزار
رادکان شد و در آن فضای دلکشای خاطر افروز که جام جهان نمای عبارت از آن بود صورت
... پیوست شد که خواجه علی مظفر الله نز شیرزی در آن ولایت دم از محبت و ولاء سید خواجه میزند و آنحضرت
امیر مضراب بهادر و ممالک او را گرفته بر حسب فرمان روی بهراة نهاد و رای آفتاب اشراق
بر توا التفات بر تفتیش احوال سید خواجه انداخته بتحقیق پیوست که چون حدتش بحوالی قلعهٔ
کلات رسیده شنیده که امیر جلیکه و دیگر امرا با لشکرهای سرخس و مرو عازم اردوی همایون اند و
در مضیق حیرت و شدت گرفتار مانع با وجود شدت کرما کربت عزیمت اختیار کرده روی بمازندران
نهاده است و بیشتر از توجه خویش آگاهی داده و چون امیر جلیکه کوکلتاش با لشکریکران ضمیمهٔ

سپاه منصور گشت حکم شد که غاجیان برقی توجه با انتظام جویلث افکنده دفترهای سان ایشان
بعرض رسانند و بعد از اتمام این مهام دست در دامن اقبال پادشاه ستوده خصال در بخشش آمده
امرا و سرداران سپاه را آنها دلشکریان و شاکر دیشکان انعام و احسان و الکا دو فراوان
بنواخت و در دلبعرفاج حق ایشان امیر شاه ملک از جانب بلخ آمده عز بساط بوس دریافت و
در ییلاق سلیمانی حضرت خاقان سعید منکلی بوغا را که بر آداب و رسالت مزین و محلی بود
نزد میر پادشاه ارسال کرد مضمون آنکه ما سید خواجه را از حضیض مذلت بر اوج عزت و امارت
رسانیدیم و زمام اختیار ملک و مال در قبضهٔ اقتدار آن نکوهیده خصال نهادیم و بحکم آیت
الانسان لیطغی ان رآه استغنی چون اسباب ترفع و کامرانی جمع دید سوداء فاسد استقلال
حکومت جهات بدماغ او استیلا یافت که بر افسون نصیحت علاج نپذیرفت و از جهالت و غرور
بعرض تمرد و دور مشغول شد و چون از توجه سپاه ظفرپناه ما آگاه گشت
تا دیده زدود برق شمشیر بگریخت چاجند و بدان شیر و اکنون جان بسامع علیه رسیده که متوجه
آن طرف شده چشم داشت آنکه چون محبت را بر شحات سحاب موافقت تازه دارد و اد باب تمرد
عناد را که حقوق ولی نعمت را رعایت نکرده اند بحوالی مملکت خویش راه ندهد
ارباب عقل را بنود مثل اختلاط با دوستان دشمن و با دشمنان دوست و بحمدالله ومنه که قوت
مراعات احباب و قدرت مکافات اعدا حاصل است و اگر عیاذا بالله جهرهٔ مخالفت بناخن منازعت
خراشیده شود امواج بحر غضب ما جانان متلاطم گردد که سفاین امن و سلامت در جهان ناپایاب شود
و آنچه در مکمن غیب است بنوعی ظهور یابد که دست تدارک بدامن آن نرسد وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون وچون منکلی بوغا بجانب مازندران روان شد حضرت خاقان سعید بسبب حرارت

هوا نهضت نمود **ذکر نهضت بصید و شکار و رسیدن میرزا عمر بدرگاه پادشاه ظل مقدار** در صحرای
سلطان هوای شکار از خاطر خطیر پادشاه گیتی ستان سر زد و فرمان واجب الاذعان صدور یافت
که تواجیان جاربه لشکریان رسانند که هر فوجی از مقام و بورت خود بعزم شکار حرکت کنند و دشت و
صحرا در نوردیده اصناف وحوش را بصیدگاه رسانند طاعت گزاران بموجب فرموده عمل نموده افواج
حشم و طبقات خدم از اطراف در جنبش آمدند غلغله و خروش در زمین و زمان افتاد و شهریار
شیر شکار بر سمند ماه سیر گردون رفتار سوار گشت و شاهزادگان سعادتیار و امرا عالیمقدار
و وزرا عطارد شعار و سپاهیان بهرام اقتدار در رکاب ظفر انتساب روان شدند و سواران بهر
طرف میتاختند و بر انبساط بهر جانب می انداختند پشت گور و سر آهو بر عقاب پوشیده گشت
بر گشادند دست را بشکار بر شکاری نماند کشته حصار چون بکوفت کردن آهو
باز در سینه پوگشت باز از نیوی کوکند چون شهاب از قفای دیو نژند شد هوا همچو بر فرود در
از پر باز و باشه و شاهین فضای هوا و عرصهٔ صحرا از پرنده و چرنده خالی ماند از غایت خوف
جانوران رنگ شقایق النعمان گرفت و در این اثنا قاصد میرزا عمر رسیده معروض داشت که شاهزاده

سپاه

میگوید که از پدر و برادر و سایر خویشان نومید شده ام و بعزم آن درگاه عالمپناه ملجاء و ملاذی ندارم
و امیدوارم که برادر پناه ... و ایلچی فرستاده بعرض رسانید که میرزا عمر جهت ضعف مراکب و فقدان
... تدارک در مضیق اندیشه و تفکر مانع در حرکت مسارعت میفرماید کرد و شهریار بلندهمت
فی الحال مصحوب ایلچی کسو تهاء خاص و اسپان راه وار و امر و کمر شاه و ار فرستاد و فرمود که در
... که ممر شاه زاده بود ما یحتاج او و نوکرانش مرتب و مهیا داشت
... یرده و حرکرو سیم وزر قطار و مهار و کلاه و کمر تا سپاهیان تازی که بتاخت نبات ... دربایست
... میرزا عمر چون بسبزه وار رسید آنچه مطلوب او بود آماده دید و بحناح تعجیل روان شد در غرهٔ
ربیع الاول سنه تسع و ثمانمائه در ییلاق سلطان بموضع خواجه قبر تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سعید
... و بنظر عنایت و حسن عاطفت از شاهان و شاهزادگان امتیاز یافت و مجموع خدم و حشم
و اتباع و اشیاع او بجامهای فاخر و اسپان راهوار و دیگر انعامات مختص و بهره ور شدند و در این
... منکلی بوغا ... بر سالت نزد میر پادشاه رفته بود باز آمد و میر پادشاه ایلچی با عرضه داشت
مصحوب او کرد ... بود مضمون آنکه چون ملازمان بارگاه فلک اشتباه این ولایت را بمن مسلم داشته
و ... جمعی را که بناه باینجانب آورده اند به ... بخشند و رایات همایون بدار السلطنهٔ هراة مراجعت
... آنجماعت را با فرزند خویش بفرستند و در ملازمت مقیم باشند جون ملتمسات میر پادشاه
مشتمل بر جرات و گستاخی بود حضرت خاقان سعید متوجه استرآباد شد هر چون جهت شدت
گرما اندک مسافت قطع میفرمود و در رفتن مسارعت مینمود **ذکر محاربهٔ خاقان سعید با امیر سید**
**خواجه و میر پادشاه و انهزام ایشان مقرون بروزگار پریشان حال ایشان** اول خان که خسرو سیارگان سائبه
... بر برج میزان افکند پادشاه کامران عیلکاه مازندران در آمد و در اواسط ربیع الاخر بتواحی قلعهٔ
... شاهمان نزول فرمود و مازندرانیان از قبل میر پادشاه آنجا بود در دروازه بر کشید و چون مهم استرآباد
... اولی بود خاقان سعید بدان سمت و آن قلعه التفات ننمود لشکر شاه جهانگار بجهت تضعیف
... باشد که شود ملتفت جنگ و جدال نشد باز آن بود آن زود که قصعو کشند عادتشان بود آن زود که کهن شغال
... سپاه ظفر نشان بجانب استرآباد روان شد و قراولان در حرکات خانه یکدیگر رسیدند و از جانبین دست
... و کارزار و قبضه شمشیر بجان بازیدند و از بهادران لشکر مخالف چند نفر گرفتار آمده بپاسا رسیدند
... پادشاه با سپاهی فزون از قطرات امطار و اوراق اشجار و ظاهر استرآباد را معسکر ساخته بود و
... موکب همایون بموضع سیاه بلاده رسید چاچند تا محل لشکرگاهی است حکم شد که یساقیان بیرامون
اردوی اعلی خندق کنند و مردم بدان کار مشغول بودند ناگاه میر پادشاه با سپاهی جون نجنه و کلاله
... فزون و خفتان لعل پوسیده و مانند نرگس خود بر سر نهاده و یکدیگر را تیغ خلاف کشیده
... بی اندیشه بیرون آمدند جوامد با سپاه از بیشه بیرون زمین کفتی روان شد مجو گردون
... بیان کرد بیچاره ... لشکر چه و در میغ تنگ تابنده اختر چنان آمد همی لشکر باشوب که کدرا دشت کوه و دشت کوه
... پادشاه در قول بود و شمس الدین و شیر علی و دیگر سرداران در جوانغار و امیر سید خواجه و امیر عبد الصمد

وسید شمس الدین در برانغار و چون لشکر خصم نزدیک رسید سپاه منصور ترک خندق گرفته در
برابر ایشان صف آرای شدند و از برانغار میرزا عمر بهادر و امیر یوسف خلیل و امیر جهان ملک حملهای
مردانه کردند و از قول امیر علی ترخان و سایر خانیان که در دست تاسینه مور و دیده مار بهم دوخته دی
روی بدشمنان نهادند و از جوانغار میرزا الغبیک و امیر شاه ملک و امیر موسیکه بتیغ آسمان رنگ اجل
در صحیفهٔ کوهش چهره متوری فشاند و زد و ستخیز بدید آوردند هر دو لشکر چون دو کوه فولاد و در دریای
مواج بهم رسیدند و بتیغ و تیر و گرز و شمشیر بتیغ یافت بهم مشغول شدند
بجنبید هر دو سپاه گران تو گفتی که شد کوه و بیشه روان دو دو بر جو تنگ اندر آمد سپاه
بکی ابر گوی بر آمد سیاه که باران او بود شمشیر و تیر و زو گشت عالم چو دریای قیر ز پیکان پولاد و پر عقاب
سیه گشت رخشان رخ آفتاب عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت پادشاه هفت کشور وزیدن گرفت
پادشاه با صد گونه حسرت و آه عنان از معرکه برتافت و چون برق و باد بجانب بیشه و جنگل شتافت
و بهزار مشقت از شآمت آن زدم خود را بیرون انداخت و سید خواجه و عبد الصمد راه دار نسا پیش
گرفتند و شمس الدین اوج فرار و سید حسام خواهرزادهٔ سید خواجه التجا بدرگاه عالمپناه آورده
و عنایت و عاطفت اختصاص یافته و تمام ملک مازندران در تحت تصرف بندگان پادشاه کامران
آمد و لشکریان از کثرت غنایم کامیاب و مستظهر گشتند و آوازهٔ این فتح نامدار در اطراف و اقطار
بلاد و امصار شیوع یافت و پادشاه معدلت شعار آتش خشم جهانسوز را بزلال لطف و احسان تسکین
داده رقم عفو و اغماض بر جرایم و آثام اهالی جرجان کشید و سید عزالدین هزار جریبی که از کبار سادات
بکارم اخلاق و محاسن صفات امتیاز داشت و بحسب ادب و استحقاق حکومت و دارایی آن مملکت
اشتغال مینمود بپادرخوری دارا بانجهای پادشاهانه بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و بوسیلهٔ امرا و نوئینان
بسعادت بساط بوس فایز شد آنچه آورده بود بموقف عرض رسانید و در مجموع آن مملکت خطبه و
سکه بنام و لقب همایون زیب و آرایش یافت و حضرت خاقان سعید مولانا جلال الدین لطف الله صدر
را برسالت ساری نامزد کرد و او بر حسب فرمان بآن صوب رفته شرایط سفارت بجای آورده و با
آنجا مرتضی ممالک اسلام و صقی (?) الدین سید مرتضی بباقی عهد و پیمان موکد بایمان ساخت که منهج
راه موافقت سپرد و سر موی مخالفت جایز ندارد و خدمت و رعایت بسیار فرموده خشنود کسیل کرد
و همچنین مولانا صدر الدین ابراهیم صدر باشارهٔ عالیه مصحوب برادر سید عزالدین بهزار جریب رفت
ما ایشان نیز میثاق بسته شرایط خدمتکاری بجای آوردند و چون ولایت مازندران مفتوح و مستخلص شد
و در آن دیار مخالف و منازعی نماند عاطفت پادشاهانه زمام حکومت آن ولایت را در قبضهٔ اقتدار
میرزا عمر میرزا بر آنشاه نهاد و سارا را بر اقران و ... بر افراختن گذارند و شاهزاده مسند شاهی
را و ... و را گرفت و همچنین ایالت ولایات طوس و خوشان و کلات را بودر و نسا و باورد و ابیورد
و نیشابور و شیراز مع ضمایم و ملحقات بدری سما خلافت میرزا الغبیک مفوض شد و در انبوهٔ آیت
بعزم دار السلطنت شیراز و هراة در حرکت آمد و در این اثنا سامع جلال رسید که امیر موسیکه کوچ

وسید

خود را بجنوا دنم فرستاده او نیز متعاقب عزیمت خواهد نمود لاجرم فرمان قضا مضا نفاذ یافت که او را
مقید ساخته بهراة رسانید بندگان درگاه بدان موجب عمل نمودند و آنحضرت چهارم جمادی الآخر بدار
السلطنت هراة نزول کرده و در آن ایام در بلاد خراسان عموما و در شهر هراة خصوصا قحط و عسرتی روی
نمود که هرگز قریب بدان واقع نشده بود چنانچه بهای یکمن گندم بوزن شرع بسه دینار کپکی رسید و اکثر
خلایق بدین قرص ماه و خورشید قناعت مینمودند و اگر دسترس داشتند هر دو را از میان فلک
میربودند و فور شفقت شهزادگی که نسبت بخلایق عموم میداشت در اهتزاز آمده از موقف عنایت
اشارت شد که در انبارها بکشایند و یکمن گندم بیک دینار کپکی بمردم فروختند و خلایق از نان بی نیاز
شده بجان امان یافتند. **ذکر مخالفت و عصیان پیرعلی تاز و شهادت میرزا ابو محمد باراده ملک سبحان**
میرزا ابو محمد خلف صدق میرزا جهانگیر پیرعلی تاز را از حضیض خمول به اوج قبول رسانید و پایهٔ قدر
و منزلت او را از اوج عیوق بگذرانید و آن مدبر ازلی در تمشیت امور ملکی و ملی بر سبیل استقلال
شروع در پیوست و چنان صاحب اختیار مطلق شد که دیگر هیچکس را وجود و اعتبار نماند و شاهزاده بکلی
از تنظیم مصالح مملکت اعراض نمود و مجلس بزم با صبیحان دلارام بیاراست و با دلبران پری پیکر بجلوتگاه عیش
و نشاط خرامید و صبوح با غبوق و غبوق را بصبوح متصل ساخت و این معنی سبب زیادتی تمکن پیر
علی تاز شد و چون اشتغال شاهزاده در ارتکاب مناهی و ملاهی از حد اعتدال در گذشت اختلال در شغل
خطیر سلطنت پدید آمد و هوس استبداد و خیال انفراد و استقلال در دماغ پیرعلی تاز جای گرفته و
جمعی از معتمدان شاهزاده را بطریقی که موافقت فرمودند و با خود یار ساخته مضمون کلمهٔ و اوفوا بالعهد
ان العهد کان مسئولا را از خاطر ناپاک محو کرد و در چهاردهم ماه مبارک رمضان میرزا ابو محمد در
دل شمع انابت و استغفار افروخته بود آن بی باک غدار با طایفهٔ از اشرار پیرامن سراپردهٔ شاهزاده
ساده دل درآمدند و آنجناب را با جمعی از خواص و مقربان شربت شهادت چشانیدند و از وخامت
عاقبت نیندیشیدند — ماه تمام ملک بزیر نقاب شد / آب حیات دولت و حشمت سراب شد
سروی ز بوستان بزرگی شکسته گشت / برجی ز آسمان معالی خراب شد / ماتم سرای گشت سپهر چهارمین
روح القدس بتعزیت آفتاب شد. و میرزا سید احمد برلاس در شبرغان بود از این واقعهٔ جانگداز متوهم شده
بدرگاه عالمپناه آمد و شرح حادثه را معروض ایستادگان پایهٔ سریر اعلی گردانید خزاول حزن و الم در فضاء
سینهٔ بی کینهٔ حضرت خاقان سعید بار کشاد و قلق و اضطراب بسیار کرده عاقبت بقضا رضا داد و
گردن تسلیم نهاد لا مرد لقضاء الله تعالی و لا مانع لحکمه و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر شیخ
بمقتضی فرمان واجب الاذعان در ملازمت میرزا سید احمد برلاس بجانب بلخ روان شدند و مقارن این حال
بمسامع جلال رسید که اسپهبد غوری جمعی از غوریان و سیستانیان فراهم آورده در حدود غور فتنه و فساد
اشتعال داده اند آنحضرت در عشر آخر رمضان متوجه اسفزار شد و امیر حسن جاندار و امیر جهانملک را بتعاقب
اسپهبد نامزد فرمود در اوایل شوال بسبزوار قبال رحمت مراجعت نمود اسپهبد چون از توجه
سپاه ظفرپناه آگاهی یافت عنان ببادیهٔ فرار تافت و امرا جهات او را غارت کرده موافقانش را بیاسا

رسانیدند

بیاسا رسانیدند و ولایت را مضبوط ساخته باز آمدند و پیرعلی تاز بعد از قتل میرزا ابو محمد بر مسند تنعم
و ناز نشست و مملکت فسیح و عریض در تحت تصرف درآورد و ندانست که کد و جهد کردن فرازی کند
عاقبت به سر خویش بازی کند و بروی پوشیده شد که مکر و غدر را دوامی و فریب و بیوفایی را انتظامی
نباشد و آتش خشم جهانسوز حضرت خاقان سعید اشتعال یافته خواست که بر سرکشان روزی
لشکر کشد که ناگاه خبر رسید که میرزا عمر بن میرزا معز الدین میرانشاه لوای طغیان و عصیان عازم خراسانست
**ذکر مخالفت و عصیان پیرعلی تاز ذکر مآل احوال میرزا عمر و انتقال او از این عالم بعالمی دیگر**
ای مردم از جفای تو دل راحتی دگر / عالم ز تو خراب و تو در عالمی دگر — چون میرزا عمر بر سریر ملک
مازندران تمکن یافت نوکران و ملازمان خود را به اقطاعات و سیورغالات بنواخت و طوایف مختلف
در ظل رایت او جمع شدند و خانهٔ او بتجدید نظام و انتظامی گرفت و لشکری بعدد زور فرستاده و هزار خانه
وار مغول را کوچانیده بمازندران آوردند و شیخ حسن و جمعی دیگر که ملازمت امیرشاه ملک میبودند
از خدمتش اعراض نموده بمیرزا عمر پیوستند و گفتند که سپاهیان خراسان از امیرشاه ملک آزرده اند
چون چتر فلک فرسای سایهٔ وصول بر آن دیار اندازد مجموع ایشان از امیرشاه رنجیده روی گردان شده
بسبیل طوع و رغبت باین جانب آیند و بسبب این معانی داعیهٔ تسخیر خراسان از خاطر میرزا عمر سر بر زد و
حقوق ایادی و احسان حضرت خاقان فراموش کرده رایت خلاف برافراخت
ز آب گرگان گذشته و آمد آمد در خراسان فکنده ساختند امیرشاه ملک از این حادثه آگاهی یافته فی الحال
سرعتی مانند برق و باد تند نوشته روان و کیفیت را فرستاد و چون خبر توجه میرزا عمر بمسامع علیه رسید
یکی از مقربان در خلوتی با حضرت خاقان سعید گفت که در آن زمان که میرزا عمر بدرگاه عالمپناه آمد
گفتم که قابل اعتماد نیست چه با پدر و برادر وفا نکرد با که وفا کرد که با ما کند و شما حدیث من التفات
نفرمودید و عاقبت نتیجه این داد آنحضرت در جواب فرمود که با او بد نکردیم و شقاوت و سعادت
و ملک و سلطنت در قبضهٔ قدرت حق است مملکت از هر که خواهد ستاند و بهر که خواهد دهد تؤتی
الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بنده را در هیچ چیزی اختیاری نیست بقا بقاء حق است و ملک ملک حق
لاجرم بیمن این حسن عقیدت و صفاء طویت شهریاران حلقهٔ اطاعت او در گوش کرده غاشیهٔ متابعتش
را بدوش گرفتند القصه حضرت خاقان سعید در هفدهم شوال محفوف بتایید الهی پای در رکاب
نصرت انتساب آورده از دار السلطنت هراة بر کمیت جهان نورد سوار بجلگاه بادغیس در آمد و چون
موکب همایون بمنزل رباط رسید نوکر امیر مضراب آمد و بعرض رسانید که پیرعلی تاز لشکر بجانب او
کشیده است و امیر یادگار شاه از صدمات او گریخته و بر امیر مضراب پیوسته حضرت خاقان سعید گفت
که امیر مضراب با لشکرها در کنار آب مرغاب بنشیند که حالا رایات فتح آیات متوجه دفع میرزا عمر است
و در این اثنا محمد علیا میرزا آخانزاده از جانب سمرقند رسید و میرزا محمد جوکی بهادر را بمرافقت آورده در
فاتحهٔ این سفر که چنین شرف روی نمود ارباب فراست و کیاست بنصرت و ظفر پادشاه هفت کشور
واثق شدند و آنحضرت نیز تفأل نمود و طوبی بعظمت داده ایشان را در دار هرات گردانید و اعلام ظفر

فرجام متوجه جام شد و در نواحی بدو بیرون فریقین را اتفاق ملاقات افتاد و چون تسویهٔ صفوف
دست داد چکه شاهی که قلب میرزا عمر بدو مستظهر بود صفها شکافته بخدمت خاقان سعید مبادرت
جست دیگران که این صورت مشاهده کردند در اطراف و جوانب پریشان شدند و میرزا عمر با نفر اندک
و خوف بسیار روی بوادی فرار نهاد و بمقتضی الحق یعلو و لا یعلی حضرت خاقان سعید غالب آمد و
غنیمت فراوان بدست لشکر ظفرنشان افتاد حضرت پادشاه ستوده خصال شکر ملک ذو الجلال
بجای آورده اسیران را در ظل عنایت و احسان خویش ماوی داد و این فتح نامدار روز دوشنبه تاسع ذی
قعدهٔ سنه تسع و ثمانمائه روی نمود و فتح نامها باقطار بلاد و امصار روان شد و عرصهٔ خراسان از آسیب
اهل بغی در امن گشت و خاطر اهل دانش که مشوش و پریشان بود ساکن و مطمئن شد سواری از اردوی
همایون بجهت مژدهٔ فتح عازم هرات شد و مهتر یادگار نیز برای همین معنی متوجه آن صوب بود
مهتر عمر برباط ترمان آقا که قریب قصبهٔ کوسویه است رسید و سوار را آنجا دید مهتر لنگان لنگان
پیش سوار رفت و گفت مرا نیز برای همین کار فرستاده اند اما پای من بدرد آمده بدین زودی نتوانم رفت
و سوار این سخن را باور کرده در رفتن زیادت تعجیل ننمود و مهتر غلطی داده از راه دیگر بشهر درآمد
و خبر فتح رسانید خلایق نیاز کردند و جشن چنان بمهتر عمر داده اند که مرغ العربی ساز گشت و حضرت خاقان سعید
بتجدید میرزا الغیاث را بحکومت بعض خراسان و مازندران نصب فرمود و شاهزاده هم از جام متوجه
طوس شد و رایات نصرت شعار عازم سپهر دولت پایدار گشت و در منزل امیر ملک قاصدی از کرمان
رسید عرضه داشت که امیر چاکو حاکم آنجا در منزل ناگزیر هم محبس کرمان اختیار فرمود و هم در آن منزل
نوکران امیر مضراب میرزا عمر که در حوالی مرغاب گرفته بودند به اردوی ظفرنشان رسانیدند مراحم خسروانه
محفوف عنایت فرمود و طبیب و جراح ملازم ساخته او را در هراة گردانید و شاهزاده چون
بسعد رباط رسید ضعف بر قوت غلبه کرد و مداوای هیچ طبیب کامل و جراح حاذق سودمند نه
افتاد و از هاتف غیب شنید که — جهان رباط خرابست بر گذر که سبیل
کار هرکه بدین خشت و گل شود معمور و در آنجا با صد حسرت و آه زبان بکلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله
کشاده جان شیرین تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون و در بیست و پنجم ذی قعده او را در مزار فایض
الانوار امام بزرگوار فخر الدین رازی دفن کردند و حضرت خاقان سعید در وادی توجه بمستقر عز
خویش بازگشت و در تضاعیف این حالات از نزد امیر شیخ لقمان برلاس و امیر حسن جاندار که بدفع فتنهٔ
محمد ملک صالح پیر اسماعیل و اسپهبد غوری که در زمان ملوک کرت حکومت غور تعلق باجداد او میداشت
قبل از این بدان سرزمین رفته بودند قاصدی آمده عرضه داشت که امرا میگویند که اعادی غایت
کثرت اند و بنابر رعایت حزم و احتیاط بر دفع ایشان رفتیم هر چه اشارت شود بدان عمل نموده آید
آنحضرت امیر سید احمد ترخان و امیر فرمان شیخ را با لشکری تمام بمدد ایشان روانه کرد و امرا بیکدیگر
پیوسته بسرعت رفتند محمد اسپهبد گریخت و ملک صالح گرفتار گشت سپاه منصور با غنایم نامحصور
مراجعت نموده ملک صالح را بدرگاه عالمپناه آوردند بحکم سیاست حکم بصلب او فرموده [illegible]

بیاسا

بیاسا رسانیدند **ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب بلخ و گرفتاری پیرعلی تاز بعیش ناخوشگوار و ند کافر نعمتی**
حضرت خاقان سعید در روز دهم محرم سنه عشر و ثمانمائه با لشکرها از ییلاق بادغیس بعزم
انتقام پیرعلی تاز متوجه بلخ شد و چون خطهٔ اندخود از قدوم شهریار زمین سر بچرخ برین کشید بمسامع
علیه رسانیدند که آن غدار نابکار جرأت نموده تا امام خطب پیش آمده است و سر راه ضبط نموده نشسته و موکب
همایون از اندخود نهضت نموده چون بدو منزلی نزول فرمود از جانب بلخ خواجه قوچین و بعضی نوکران
میرزا ابو محمد عرضه داشتند که چون پیرعلی تاز از توجه سپاه ظفرشعار خبر یافت عنان به بیابان ادبار و فرار
تافت و آنحضرت میرزا سید احمد و امیر یادگار شاه ارلات و امیر نور شروان برلاس را بر تکامیشی خدمتش روان
فرمود و امرا بدو رسیدند پیرعلی با فوجی قلیل و ندر طویل از میان بیرون رفت و احمال و اثقال لشکر مقهور بدست
خیل منصور افتاد و از جمعی که با پیرعلی تاز بودند هر کرا توفیق رفیق گشت بپایهٔ سریر اعلی شتافت و خلعت
امان یافتند و چون همای چتر سلطانی سایهٔ عنایت بر سر اهالی بلخ انداخت امرا که بتکامیشی پیرعلی تاز رفته
بودند او را از ولایت بیرون کرده مظفر و منصور مراجعت نمودند و در این وقت سلطان محمود نبیرهٔ کیخسرو
والی ختلان و خواجه علی فیروز لجانی حاکم سالی سرای تبرکات فرستاده بوسیلهٔ امرا معروض افتاد حضرت
خاقان سعید امیر [illegible] را بولایت سمرقند گردانید و از آنجانب امیر الله داد و سیدی و منصور حاجی بترمذ
آمده بودند و آنحضرت امیر جهانملک و امیر فرمان شیخ را نزد امیر الله داد فرستاد و پیغام داد که ما
بر پیمان عهد و وفا قایم که پیشتر بود و امرا رفته و با امیر الله داد ملاقات کرده آنچه گفتنی بود گفتند و جمعی
نموده بعز بساط بوس سرافراز شدند و میرزا خلیل سلطان مصحوب امیر [illegible] ایلچی با استعداد و پیلاکات
بسیار روانه داشت و تجدید قواعد الفت و مودت تاکید یافت و در این اثنا [illegible] بمسامع جلال
پیوست که پیرعلی تاز در یکه النک نشسته است فرمان عالی نفاذ یافت که امیر مضراب و امیر توکل برلاس
و امیر شیخ لقمان برلاس و دیگر بهادران ضیغم افتراس متوجه آن صوب شدند و حکم شد که قلعهٔ هندوان
بلخ را که حضرت صاحب قران در بدایت سلطنت بخرابی آن فرمان داده بود بحال عمارت باز آورند
و قلعه در اندک زمانی معمور شد عنایت خسروانه ایالت ولایت بلخ را بمیرزا قیدو که خلف صدق
میرزا پیرمحمد جهانگیر بود تفویض فرمود و امیر شمس الدین اوج قرا و توکل برلاس را نزد او بازداشت
و فرمان داد که امیر جهانملک در بلخ چندان توقف نماید که میرزا قیدو بر سریر حکومت تمکن کرده و در
فتح آباد بعزم معاودت در حرکت آمده در شبرغان نزول فرمود اشارهٔ علیه بمرمت آن قلعه صدور یافت
و عنایت پادشاهانه خطهٔ اندخود را برسم سیورغال بامیر سیدی احمد ترخان که برادر مهد علیا گوهرشاد
آغا بود ارزانی داشت و موکب همایون قطع مسافات نموده در یازدهم ربیع الآخر دار السلطنت هراة را
بوجود خجسته مشرف و مزین ساخت و امرا که در عقب پیرعلی تاز رفته بودند بعد از طی مسافات و
مراحل او را در یافتند و نایرهٔ قتال و جدال برافروخته پیرعلی لحظهٔ پای جلادت بیفشرد و چون صولت
دلاوران رزم آزمای مشاهده کرد چاره جز فرار ندید روی بصحرا نهاد و [illegible] روی بعقبهٔ هندوکش
نهاد و امراء عظام مظفر و منصور با غنیمت تمام مراجعت نمودند و از قضا امیر علی بیگ بکاول که نوکر

نیك حضرت خاقان سعید بود در آن معرکه شهادت یافت و فرزند خود امیر عبدالعلی را در ملازمت
آنحضرت بیادگار گذاشت و بعد ازینها امیر عبدالعلی در سلک معتبران درگاه انتظام داشت و امیر جهانملك
باسابیقی مهمات بلخ متوجه شده و بعضی مفسدان را که جابجا و برخی که با پیرعلی تاز موافق بودند بیاسا رسانیده
متوجه دارالسلطنت هراة گشت والحمد لله الملك العلی الکبیر **ذکر لشکر کشیدن حضرت خاقانی بجانب**
**مازندران نوبت ثانی** چون شهریار دادگر از یورش بلخ در رمضان تا [illegible] حضرت [illegible]
دارالسلطنة هراة حیث عن الآفات والنکبات معاودت فرمود فرزند ارجمند مغیث السلطنة والدین میرزا
الغبیک گورکان را آن عزیمت داشت که پادشاه که از صدمات جیش منصور گریخته بجانب خوارزم
رفته بود گروهی انبوه از مردمان جیپق قرابای و ترکلی و غیر ذلك جمع آورده روی باسترآباد نهاده است
والحالة هذه بمحاصره قلعه آن اشتغال دارد و شمس الدین علی جمشید قاروان کر کوتوال آنجاست در مضیق
[illegible] مانده بیم خطر عظیم دارد و چون این شعور حضرت خاقان مؤید منصور بر این حادثه افتاد حکم کرد
که امیر مضراب با فوجی از لشکر ظفر انتساب بکومش و سمنان در آن نواحی قشلاق کنند و از آن حدود خبردار
باشند و ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان را بضبط هراة باز داشت و امیرك بر نیابت او باز داشت
و موکب همایون از دارالسلطنة هراة نهضت نموده موضع قبریزك که جناب فضایل مآب سید فضل الله
[illegible] آنجا مشهور است و هرکه بجای حرف میم لفظ بابان می آورد دولب" او [illegible]
[illegible] همایون گشت و در دقیقه کوسه فرمان واجب الاتباع صدور یافت که هر طایفه از امرا و
لشکریان با همی روان شوند امیر حسن جاندار و امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر شیخ علی و امیر عجب شیر [illegible]
[illegible] در حرکت آمدند و حضرت خاقان سعید را و جام و مشهد اختیار فرمود و امیرشاه ملك در حدود
مشهد شرف زمین بوس دریافت و آنحضرت چون در مشهد نزول فرمود بوظایف زیارت امام هشتم علی
بن موسی الرضا قیام نموده از روح مقدس او علیه التحیة والسلام [illegible] مشهد بادکان رفت و میرزا الغبیک
در دقیقه [illegible] قایز گشت و در موضع خواجه [illegible] امیر شیخ لقمان برلاس و امیر پادکار
شاه ارلات و امیر علیکه کوکلتاش با جمعی [illegible] سرخس [illegible] برادر [illegible]
[illegible] و امیر [illegible] از جانب [illegible] رسانید که پادشاه از
[illegible] لوا ظفر پناه [illegible] اختیار کرده [illegible] و موکب همایون
[illegible] ساعت نموده مسافت [illegible] شهریار [illegible] استرآباد طالع شد
[illegible] ممالك [illegible] در ضبط و تصرف بندگان درگاه عالمپناه آمد محفوظ و مضبوط گشت
[illegible] قلعه استرآباد [illegible] و قلعه [illegible] سلطان مقرر شد و امرا و باقی
[illegible] قشلاق در [illegible] کنند و در این اثنا جناب [illegible] امیر سید عزالدین
[illegible] بسعادت ملازمت استسعاد یافت و بموجب فرمان [illegible] دامغان باسم [illegible]
[illegible] و حکومت دیار [illegible] میرزا الغبیک [illegible] آمد و چون خاطر خطیر
[illegible] تنظیم امور ملك و تنسیق احوال رعیت باز پرداخت و رایت معاودت برافراخت و

[illegible] از جانب سرخس در آمد در تاسع ذی قعده دارالسلطنت هراة از مقدم فرخنده آنحضرت
زیب و آرایش پذیرفت **ذکر عصیان امیر جهانملك و آوردن او نفس خود را در عرصه هلاك**
امیر جهانملك بن ملکت از قبیله قوچیان بود و از زمان صغر سن بملازمت حضرت شاهرخی قیام
مینمود و بواسطه حسن عبودیت و وفور تقرب و ارتفاع او سمت تضاعف میپذیرفت و مرتبه او
می افزود و چون امیر سید خواجه از درگاه سلاطین پناه دور افتاد موجه و منصب او بجهانملك قرار
گرفت و در رتق و فتق و قبض و بسط مهمات ملك مشارالیه و معول علیه گشت و از نشوه شراب دولت
خبط عظیم بدماغش راه یافت تا از جاده استقامت بیادیه غوایت گراید و دعوی او شایعت حضرت
خاقان سعید بر تافت و یکی از اسباب عصیان و طغیان آن بود که خواجه غیاث الدین سالار که صاحب دیوان
ممالك بود نسخه تفریع مرتب ساخت و باسم مرتب از بر کشید کان دولت سلطنی در قرن دو هر بیننده داشت
مرتجی و هر گوسفندی را رسم و هر چیزی را حقی و هر کار هر را گوهر در دفتر ابر حق ثبت نمود و در این کار
اهتمام مبالغه کرده هر دانکی که از آنجا حاصل شد بود دیناری اعتبار کرد و در آن سال اجناس قیمتی تمام داشت
و چون آوازه تفریع بگوش همایون رسید بعضی از ارباب مناصب و اعیان درگاه که از خود بهره مند شدند
متوهم شدند که مبادا که از دیوان حواله فوق الطاقت رود و بعرض باید کشید و مع ذلك حساب خواجه
کافی مفصل بیان شد که جمیع امراء تا معاد خاطر آن قرار دادند که نسبت بحضرت خاقان سعید قصد عناد نمایند
جنانچه امیر جهانملك با اقربا و امیر حسن جاندار و میرك یوسف خلیل و سعادت ولد تیمور تاش و بهلول
بن بیان تیمور و سلطان بایزید عثمان و غیرهم در این باب یکدیگر عهد و پیمان بستند و چون بعضی آنحضرت
در حفظ و حمایت پادشاه ذوالاقتدار بود شمه از این حادثه معلوم فرمود و امیر مضراب را که در آن اوان
از سیستان آمده بود جهت دفع این فتنه طلب داشته امراء عاصی دانستند که صورت مواضعه ایشان شیع
اشتهار یافته خواستند که با لشکری که در آن اوان نامزد سیستان شده بود بیرون روند و ایشان را در این
امر با خود متفق سازند و باستصواب این عزیمت بجانب جیحون توجه نمودند و حضرت خاقان سعید
با طایفه از بهادران ظفر کردار که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند سوار شد و امیر مضراب عاصیان را
دریافته جنگی عظیم دست داد و زخمی قوی بر و عامرشاه رسید امرا بمشهد درآوردند و آن
ملعونان بیباك از کاروبار دوگذشته آب را بنا ساختند و افواج حشم که نامزد سیستان گشته بودند
جوق جوق موکب خجسته می پیوستند و عاقبت آن قوم غلط برام روی بانهزام نهادند هرات مظفر
گشت و لشکر منصور ایشان تعاقب نمودند سعادت بیدولت و برادرش احمد آمیق قوشاتیان امیر
حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته نزد حضرت آوردند و سعادت بیاسا رسید و برادرش احمد
خلاص شد و جهانملك و عده گریخته با خانان افتادند امیر جوکی هر دو را گرفته و مقید ساخته روانه
هراة کرد باید و پیش قاصدان آمد حضرت خاقان سعید را از آن معنی خبر داد و آنحضرت ایلچی فرستاد
که هر کجا که در فتنه باشند گرفته ایشان را آخر سازند و فرستاده در جلد خرزان با اهل عصیان رسانید
رسانید و هم آنجا شربت فنا چشیدند و امیر حسن جاندار و میرك یوسف خلیل بجانب طبس و قهستان که

سپهسالار ایشان بود گریختند امیر حسن صوفی ترخان و موسی دکال و جمعی دیگر را تعاقب می نمودند و
ایشان از بیابان بیرون آمده باصفهان نزد میرزا رستم بهادر رفتند و سلطان بایزید باد در حوالی [illegible]
بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان بجان امان یافت **ذکر جاهت کار پیرعلی تاز و دفع شر او بعنایت**
**کارساز** پیرعلی تاز چون از صدمات لشکر منصور جان از ورطه حق نخوار معرکه بیرون برد باز در مقام
فساد آمد باز بدبود آنجا پا حق دشمنی ساخت و از شاهان پیخشان استمداد نموده لشکرها
جمع آورد و داعیه تسخیر بلخ از باطن ناپاك او سر برزد و میرزا قیدو بر حقیقت اطلاع یافته ایلچی نزد
حضرت خاقان سعید فرستاد و صورت حال باز نمود و آنحضرت امیر یادگارشاه ارلات و حضرت خواجه
نامی [illegible] و جمعی دیگر از بهادران با لشکر گران بطرف بلخ روان فرمود و پیرعلی تاز بکثرت سپاه و بسیاری
حرب مغرور شده قدم جسارت پیش نهاد و عرد و قریبی در حوالی قبة الاسلام بلخ بیکدیگر باز خوردند
جرات از آستین جلادت بیرون آورده نائره حرب را التهاب دادند و شامت کفران نعمت بر [illegible]
پیرعلی تاز ظاهر شد پشت از معرکه برگاشت و هر چه همراه داشت بعزورت بگذاشت و اهل وجشان
خویش گریختند و سرداران هراة پیرعلی تاز بساط مشورت ممهد داشته با یکدیگر گفتند که تا این جنجر
فساد در میان ما خواهد بود پادشاهان فساد خواهد دید و از این مرتبه ما را وقت بیا خواهند
[illegible] و ظاهر حادثه که مقادلك آن تعان کرد شر او را از سر حق بازکنیم که اجماع اتفاق نموده
[illegible] گرفتند و سر بی مغز او را که هوس گاه داشت از بدن جدا کرده بدرگاه گوسفند و بدرگاه عالمپناه
[illegible] فتنه و آشوب و شورش آن شقاوت فرجام تسکین یافت **ذکر احوال مملکت تبریز و آمدن باغیان**
**میرزا ابابکر از آن بلده جنت نشان** چون میرزا ابابکر در تبریز شنید که میرزا عمر و دیگر شاه
[illegible] قصد او کردند محمد دوانی و زین الدین قزوینی و محمد دشتی را جهت محافظت تبریز بگذاشت
[illegible] عراق توجه نمود و ایشان سیلی خطیر برای عمارت برج و باروان را با جانب نشاندند
[illegible] که قناچی شهر را طبل و علم ترتیب داده سر بگاشتگان میرزا ابابکر فرخید مخالفت نمود امیر بسطام
[illegible] داد و سیل جزیره ایشان تبریز نشینی متوجه آنجا شدند و بعد از حدود رسیده اظهار کردند که از قبل
[illegible] ابراهیم شهابی می آید محمد دوانی که از همه صاحب اختیارتر بود با استقبال امیر بسطام روان شد
[illegible] الیه بشهر در آمد و حالی را استمالت داد و داروغگان را باطراف فرستاد و بنوعی کار ما
[illegible] ده مال [illegible] شهر ولایت حالت شد و بعد از حصول پریشان زمان خویش صرف نمود و چون
[illegible] از حکومت بسطام گذشت خبر رسید که امیر شیخ ابراهیم شروانی از آب کر گذشته متوجه این صوب است
[illegible] امیر بسطام از وی روی گردان شد نزد امیر شیخ ابراهیم رفتند و از حال خویش بحضان
[illegible] عرض او رسانیدند و عداوت بسطام در خاطر شیخ ابراهیم جای گیر آمد و عزیمت تبریز نموده در
[illegible] بشهر در آمد و امیر بسطام بجانب گیلان و ولایت گذاشته از راه سراب بجانب اردبیل رفت
[illegible] جمعه بیست و سوم ماه مذکور در مسجد جامع تبریز خطبه بنام شادی خان پادشاه دشت قبچاق
[illegible] ایلچی امرا را که بهادر در آن انجمن حاضر بود و چون بسطام بطرف اردبیل روانه شد خواجه

زین الدین قزوینی و خواجه محمد دشتی و خواجه محمد دوانی ازوی گریخته بامیر شیخ ابراهیم پیوستند
و الا سرداران مذکور محمد دوانی فتنه ندامان آن دو غریز دیگر بسیلی خطیر ساختند و مؤسس گذاشتند
اطراف فرستاد تا اموال استخراج نمودند و هر چه حاصل شد بملازمان امیر شیخ ابراهیم صرف وقت و
کاشتگان امیر شیخ ابراهیم با مردم آذربایجان زندگانی بر وجه احسن کردند و از قانون نصفت و عدالت
عدول نمودند و در ماه محرم سنه تسع و ثمانمائه خبر رسید که گروه انبوه او باش و تراکمه نزد سلطان احمد جلایر
مجتمع شده اند و داعیه توجه بجانب تبریز ترغیب مینمایند و چند مرتبه استعداد دیدند اشتغال میرزا اباب بکر
امیر شیخ ابراهیم این حدیث استماع فرموده با امرا خود مشورت کرد و داعیان آن قرار گرفت که از مملکت
آذربایجان بیرون رود چه امیر شیخ ابراهیم فرموده که مدتهاست تا باین خاندان طریق اخلاص سلوک نموده
آذربایجان تختگاه آبا و اجداد سلطانست و بنا بر آنکه ظالمان تعرض برعایا میرسانیدند ما اینجا آمدیم و ایشان
از جناب خانب خلاص دادیم اکنون که بجانب شروان توجه نموده و بجاد بسطام جای که مقصود قیام
کمقید داشت نزد بسطام فرستاده و در ماه محرم مذکور سلطان احمد بدولتخانه تبریز نزول کرد
خلایق انتهای فرح و سرور کرده شهر را آذین بستند و سرداران ولایات بخدمتش و ثنا فتند و هر چه کار
آن بود که چون سلطان احمد مدتها کربت غربت کشیده و کلم و سرد و زنگار چشیده از حرکات ناملایم کرده
و نفاق شد که قضیه بر عکس نتیجه داده است القصه چون قاضی عمادالدین تخریب قلعه النجق مشغول شد
پرسید که چرا آن موضع را که مسکن اصلی ماست خراب کردی قاضی مردی فصیح دانا بود و در جواب
گفت که چون اعداء دولت بولایت استیلا یافتند و آن موضع حصین رصین بود خوف آن بود که بنای ایشان باشد
اکنون که مملکت موروث بحیث مشرف بندگان سلطان آمد که اگر رخصت باشد بعد روز آبادان سازم و
سلطانرا این کلمات موافق مزاج افتاده آب ز دو سطری چند بخط خود در قلم آورده مضمون آنکه امرا و سرداران
ولایت نخجوان و قراباغ و آران و مرند و خوی و سرحد را احتشام باشند که قلعه النجق کرد و شان آن احکام
تمام است خراب شد و ما معتمد قاضی عمادالدین را مقرر کردیم که آن قلعه را بحال عمارت باز آورد و وظیفه
آنکه از جمیع ولایات مصالح و آنچه ما یحتاج آبادانی آن حصار باشد بر حسب توجیه قاضی مذکور برهند و
امارت و نواحی او را مطیع و منقاد باشند و سبب خرابی قلعه النجق آن بود که چون بعز دولت حضرت صاحب
قران زمان آن قلعه مسخر شد و بیت [illegible] مقرر شد که بمحافظت آن قیام نمایند و ایشان تا ماه
ماه مرسوم میدادند و چون نوبت سلطنت بمیرزا عمر رسید و خلایق را از مر قلعه النجق آسیب بسیار میرسید
قاضی عمادالدین نزد امیر جهانشاه رفته چهار هزار دینار قبول کرد و چنان نمود که جهت [illegible] قلعه
هر چند گاه سیلی خطیر بباید داد و هیچ حاصل از آن نیست اگر رخصت شود قلعه را خراب کنند امیر جهانشاه
بند فرمیشه شد و دیگر تخریب قلعه فرمان داد فی الجمله چون سلطان در تبریز متمکن گشت ملوک
اطراف و حکام اکناف بخدمت او توسل نمودند اما سلطان احمد از امور ملك تغافل مینمود و بهیچ
عیش و عشرت و کبوتربازی و صحبت میران زیبا منظر مشغول میبود و بدین جهت امراء سلطان احمد
شیخ علی اویرات و امیر علی عرب کوفته خاطر میبودند و مهم بجنبان شد که مکتوب بجانب میرزا ابابکر ارسال

بوده اظهار مطاوعت کردند و شیخ حاجی که از قبل سلطان احمد جلایر بمحاصرهٔ قلعهٔ سلطانیه اشتغال
داشت مکتوبات را در راه کرفته نزد سلطان فرستاد و سلطان در حال شیخ علی و بهرات و امیر علی
عرب را مقید ساخت امرا و فرمان داران و دیکر ملازمان را اجازت داد که بجایهای خود روند و شیخ
حاجی رخصت داد که بطارم رود و چون میرزا ابابکر مشغول جمع سپاه بود سلطان احمد ولایت آذربایجان
کذاشته هراسان ببغداد معاودت نمود ذکر رسیدن میرزا ابابکر به تبریز در این اوراق رقم زدهٔ کلک
بیان خواهد کشت ان شاء الله تعالی سلطان احمد بکرر متحیر شده محاربهٔ میرزا ابابکر و قرا یوسف نیز
مسطور خواهد کشت کلام بسیاق تاریخ چنان بود که کیفیت حبس و خلاص شدن ایشان از قید پادشاه
و رسیدن بمقاصد و مآرب بیان نموده آید و من الله العصمة والتوفیق ذکر مقید شدن سلطان احمد و قرا یوسف
بحکم والی مصر و شام و استخلاص ایشان از حبس و وصول آن دو ذو شوکت بمقصد و مرام مره
چون سلطان احمد جلایر و قرا یوسف از صدمات عساکر کردون مآثر حضرت صاحب قران ممالک ستان
پناه بپادشاه مصر بردند و آنحضرت بدین معنی اطلاع یافته جرنیلات فرج فرستاد که اکر دعوی
اطاعت و محبت ما صادقست باید که سلطان احمد را بند کرده بدرکاه عالمپناه فرستد و قرا یوسف را نیز
از بند جدا کند چنانکه شمهٔ ازین معنی سبق ذکر یافت و چون پیغام حضرت صاحب قران بفرج حاکم مصر
و شام رسید سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را مقید کردانید هر یک را در برجی از بروج قلعه بازداشت
اما میان ایشان آمد و شد و اختلاط واقع میشد و در آن هنکام قرا یوسف را پسری متولد شد و او را به پیر
بداق نام کرد و سلطان احمد پیر بداق را در دامن خود انداخته بفرزندی قبول کرد و دایه و پیرهان در خود
نکاه داشته به تعهد ایشان مشغول شدند و در اثنای اختلاط میان سلطان احمد و قرا یوسف انواع حکایات
روی نمود روزی سلطان با او کفت که اکر تو با ما من صمیم القلب متفق شوی مهمات بدین مرتبه سرایت
نمیکرد و قرا یوسف نیز از حدت مزاج و سرعت غضب سلطان داستانها راند و آخر الامر با یکدیکر عهد و
میثاق بستند که اکر از آن ورطه خلاص یابند قصد یکدیکر نکنند و مدة العمر با هم متفق و متحد باشند و تبریز
از قرا یوسف و بغداد از سلطان احمد باشد و هیچ یک متعرض مملکت دیکری نشوند و مدتی ایشان در
قید و حبس روزکار میکذرانیدند تا خبر واقعهٔ حضرت سلطان مغفور رسید و آن توجهی که داشتند این
شدند و شبی قرا یوسف در خواب دید که در مجلس صاحب قران کیتی ستان حاضر ساخته‌اند و آنحضرت
از انکشتری که در انامل داشت لب انکشتری بیرون آورده در انکشت وی کرد علی الصباح قرا یوسف
واقعهٔ دوشینه را با سلطان احمد در میان نهاد سلطان چنین کفت که تعبیر خواب تو آنست که
بر قطری از اقطار ممالک حضرت صاحب قرانی پادشاه و فرمان روا خواهی شد و در خلال این احوال
خبر رسید که ملک الامرا دمشق حکام بلاد شام را با خود یار کردانیده دم استقلال میزند و سلطان
مصر با امرا و خواص مشورت فرمود و چون اطراف مملکت پریشان و مشوش بود ما را اعانت
میورزیدند رای بر آن قرار کرفت که سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان را از حبس بیرون آورده
ترتیب نمایند و ملک فرج آن دو سردار را طلبیده بصنوف نوازش اختصاص مبذول و مقرر چنان

که هر کدام

که هر کدام از ایشان با پانصد نفر ملازم نوباشند و مایحتاج هزار نفر از اسب و اسلحه و زر نقد بسلطان
و قرا یوسف دادند و بجز چند ترکان و شاکردپیشکان از مردم سلطان احمد کسی در مصر نبود سلطان نیز
از خزانهٔ مصر کرفت بآنجماعت داد و از توابع قرا یوسف که مجموع شمشیر زن و تیرانداز و قانون کار
بودند هم قریب هزار نفر سواران ولایت بسبب آمده بودند و بعضی از ایشان بنوکری مصریان و بتجارت و حرفه
مشغول شدند قرا یوسف پانصد نفر را جا بجا خاطر او و هواخواه اسب و جامه و زر و جبه داده مرتب و
آماده ساخت و مجموع مردم خود را بنظر والی مصر رسانیده عرضه داشتند که از احشام ترکمانان دیکر
شاهان جلد در مصر هستند که ملازمت ما سزاوارند اکر پادشاه ایشان را ملحوظ نظر عنایت فرماید بسیار
ملک فرج ممنون شده همه را باسب و سلاح و علوفه مرفه و آسوده خاطر کردانید و هر روز که قرا یوسف
سوار میشد جمعی کثیر در غایت آراستکی ملازم او بودند و غلبهٔ ازدحام ترکمه بمرتبهٔ رسید که هیبت و
شکوه در خاطر اهل مصر جای کرفت و روز بروز انتظام احوال قرا یوسف سمت ازدیاد میپذیرفت
و چون ترکمه مردم بی باک بی سر و پا اند تنفری از آن قوم در صحبت ملک فرج و امرای مصر پدید آید تعدی
پادشاه مصر با خواص و امرا بمیدان رفته چوکان باختن آغاز کردند و قرا یوسف نیز با طایفهٔ از ملازمان
خود مثل پیر عمر و سلطان خواجه و بایزید و اویس قورچی و دولتوش و دیکر جوانان جلد مهمان کار
مشغول شدند و با سلطان مصر در مقام اظهار آمدند و سایر ترکان سوار بنظاره ایستاده بودند
امرای مصر را مبالغهٔ ایشان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد و فرمودند که جماعت ترکمانان که
بنظاره ایستاده‌اند از اسپان پیاده شوند و میدان را از سنگ ریزه پاک سازند ترکمه این معنی
شاق آمد چندان که امرای مصر در این باب مبالغه نمودند مفید نیفتاد و از اسپان فرود نیامدند در
آخر بخاطر قرا یوسف رسید که قصد کرفتن او دارند فی الحال سوار بنزدیک سلطان مصر رفت و کفت
که ما مردم غریب بدین ولایت آمدیم و پادشاه دربارهٔ ما عنایت و عاطفت فرمود اکنون برخصت پادشاه
که بوطن خود میرویم و هر جا که هستیم دعاکوی سلطانیم قرا یوسف بعد از ادای این سخن از میدان بیرون
راند روی بوثاق خود نهاد و جماعت ترکمه در عقب او تاختند و چون بخانها رسیدند اهل و عیال
بر کرفته روی بولایت شام می‌آوردند و بعد از رفتن ایشان معروض پادشاه کردانیدند که نقص سلطان
باشد که طایفهٔ چنین بی رخصت سلطان از مملکت بیرون روند اکر مصلحت باشد جمعی را بتکامیشی
روانه داریم ملک فرج فرمود که این طایفه قومی مشهور بی باک‌اند و بدستان جان شیرین شسته‌اند صلاح
نیست که هیچکس از عقب ایشان روند بکذارید تا بمساکن و مواطن خویش بروند و ترکمانان تعاقب وا داده
شدند و از حدود مصر تا کنار فرات مستحفظان طرق و امرای سرحدها و کوتوالان قلاع سر راه بر ترکمه کرفتند
و قرا یوسف و نوکرانش در آن معارک غالب آمده مخالفان مقهور و منکوب کشتند و ترکان هر چه در راه
مییافتند غارت میکردند القصه قرا یوسف بعد از قطع منازل و مراحل بدیار بکر در آمد و میان او و ملک
شمس الدین حاکم اخلاط و تفلیس و آن حدود سابقهٔ تمام روی نمود و قرا یوسف دختر خود را باو داد و
چون میان ملک شمس الدین و حاکم وان و وسطان ملک عز الدین عداوتی تمام بود ملک شمس الدین افراکرد

با قرا یوسف بجد وان و وسطان لشکر کشید و در آن و مواشی و اموال و اجناس آن ولایت را بجاروب
غارت و تاراج برفت و اهل و الوس ترکمان و خویشان و ابن اعمام بدو پیوستند و قرا یوسف قلعهٔ اربیل
در تحت تصرف آورد و کوکب بختش از نکبت هبوط روی بعروج شرف نهاد و آن زمستان در حدود
ارزان قلامیشی کرد و اما احوال سلطان احمد چنان بود که بعد از رفتن قرا یوسف مصر با تابرو و عنا
ماند و سلطان نیز دانست که آن راه دور و دراز را مانند قرا یوسف بجرأت و جلادت قطع کند لاجرم بطریق
درویشان و اهل فقر بر آمده عذر پوشید و با معدودی چند از مصر بیرون آمده روی بشام نهاد و از آنجا
بدیار بکر رسید و از دیار بکر بعجله رفت و در کوشه نشست مردم از نذاله و اوباش او آمد شد بنیاد کرد
و خدمتش بعد تحقیق میبود و بت مخلصان و متابعان نزد خود طلبید و بخانها جمعی که از ایشان خشنود
بود میفرستاد تا انواع جور و ظلم بتعذیب میرسانیدند و آوازهٔ وصول سلطان احمد در عراق عرب و عجم
شیوع یافت و جمعی را اجیب در بغداد انتشار یافت که دولتخواه اینانق حاکم آن موضع را مجال
توقف در آنجا نماند لاجرم دستان حکومت باز داشته و از آنجا بیرون رفته بمیرزا عمر پیوست و بعد از
یکهفته از رفتن دولتخواه سلطان احمد در شب با معدودی چند در بغداد درآمد قُلِ اللّٰهُمَّ مالِکَ
الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشاءُ ذکر وصول میرزا
ابابکر بتبریز و آنچه واقع شد میان او و قرا یوسف از ستیز و آویز سابقاً مذکور شد که سلطان احمد
چون آوازهٔ توجه میرزا ابابکر بجانب تبریز شنید ولایت را کذاشته متوجه بغداد شد و بعد از رفتن سلطان احمد
میرزا ابابکر بدولت دار الملک تبریز از فرقدهم خویش زیب و زینت داد اما بنا بر ظهور خرابی که در
شهر و بلیهٔ طاعون بقیهٔ مردم تبریز سر خویش کرفته باطراف و جوانب متفرق شده بودند میرزا ابابکر
هیچکس را در شهر نبود اظهار عدالت کرده استمالت نامها بجاها و اقطار آذربایجان فرستاد و فرمان
داد که هیچ آفریده بهیچ وجه متعرض رعایا نشوند و مردم یکیک و دو دو باز و باز اختفا و آوارکی پیدا شدند
فی الجمله جمعیتی در تبریز پدید آمد و میرزا ابابکر داعیه داشت که در عقب سلطان احمد ببغداد رود تا که
بسمع او رسانیدند که قرا یوسف کردستان غارت کرده است و قلعهٔ اونیک از دست دولتداران انتزاع
نموده و کروهی انبوه از ترکمه و غیر ایشان نزد او جمع آمده‌اند و روز بروز لشکر و جمعیت او در تزاید است و
جهانداری و سودای فرمانداری در سر افتاده و شاه زاده چون از تبریز و حوالی آن زیادت حاصلی ندید فی الحال که
این خبر شنید بعزم رزم قرا یوسف کوچ کرد قرا یوسف سرداران ترکمانان طلب فرموده بسبیل مشورت
با ایشان کفت که ما را بر نهج آبا و اجداد خویش سلوک باید کرد و وظیفه آنکه متابعت ایشان بجا آورده
تابستان به ییلاق و قشلاق الداق رویم و زمستان قشلاق دیار بکر و کنار فرات و ممالکی را که ییلاق
و قشلاق ما ازان دیکر مضبوط ساخته بدستور دیرین خود کسبم مقرر کنیم اکنون جمعی کثیر از متعلقان
ما در دیار بکرند همین که بآنجا رسیم همه نزد ما جمع آیند و چون مردم ما بجهت فراهم آمده‌اند و قرار دو اسفاری
پیدا کرده‌اند ما را با لشکر جغتای محاربه و مقاتله مصلحت نیست صلاح آن مینماید که بدیار بکر رویم و بر در و
حصون در آنجا روزکار کذرانیم امرا و سرداران ترکمه کفتند اکر تو بتمنا ندقیم مقدار بهادران شجاعت

دناد



دناد که حضرت صاحب قران کامکار ایشان را ضبط ولایت ایران و آذربایجان تعیین نموده بود در تقیید جنود
انتظام میباشند با مقابله و مقاتله با آنجماعت مصلحت نمیدانیم اکنون از این امرا صاحب وجود هیچکس
نمانده و میرزا ابابکر طایفهٔ از اول را ترتیب فرموده عنان اختیار امارت و مملکت بتو مرغ داده که بعنوان نیز
جنک و رعایت نام و ننک مطلقا قوت نمانده هیچ غم نیست و میرزا ابابکر که جد شاه و شاه زاده است
و شجاع و دلاور است اما بشرارت و افعال ناپسندیده اشتغال میفرماید و حکام و ابوه در ظل رایت فتح
آیت مجتمعند و مجموع ایشان مردم کار دیده‌اند و کرم و سرد روزکار چشیده مردانه پای ثبات و وقار فشرده
در دفع مخالفان سعی و کوشش نماییم و آنچه وظیفهٔ مردی و مردانکی است بجای آوریم و تاجان در تن ماست
روی کردان نخواهیم شد و عار فرار اختیار نخواهیم کرد و ظفر و نصرت در مشیت حق است اکر مهمی بوجهی
دیکر روی نماید آنچه بار در عالم حقیقت واجب است بادای تقدیم رسانیده باشیم قرا یوسف سخنان
امرا قوی دل شده اظهار بشاشت کرد و سرداران را استمالت داده کفت هر چه حق تعالی ما را در
ملک و مال نمود ایثار شماست مردانه باشید و از موضع خود کوچ کرده متوجه میرزا ابابکر شدند و روز
اول که میان فریقین ملاقات واقع شد لشکر جغتای جا بجا شمهٔ ایشان آثار جلادت بظهور
رسانیدند و مردم ترکمان نیز پای ثبات فشردند و دل از جای نبردند و در مقام مدافعت و ممانعت
محکم ایستادند قرا یوسف بنفس خود کوششهای بلیغ نمود و میان صف را در آمد از پیادکان سپاه
جغتای شش نفر از دست راست و شش نفر از جانب چپ در آویختند تا خدمتش را از اسب بزیر کشیدن
و از آن پایز بجاسب زده خود را از آن ورطه بیرون انکند و آن روز مقابله و مقاتله از جانبین تا وقت
عصر امتداد یافت بعد از آن هر دو کروه بمنزل استراحت معاودت نمودند اما وهمی عظیم از تهور و جلادت
سپاه جغتای بخاطر ترکمه راه یافته بود روز دیکر باز در برابر یکدیکر صف آرای کشتند و از طرفین داد
مردی و مردانکی دادند و لشکریان میرزا ابابکر جرأت و جسارت نموده چند نوبت صفوف ترکمه را
در هم شکستند و رسم ترکمانان چنانست که چون صفهای ایشان شکسته شود باز مراجعت کرده بجای خود
قرار کیرند روز دوم وهم و خوف ترکمانان زیادت شد لیکن اظهار تجلد نموده تا شام بکار و
ممانعت مشغول شدند و روز سوم ترکمه بهیات اجتماعی روی بمیدان ستیز نهادند و شور حرب
کرم کشت و در این روز میرزا ابابکر توهمی بخود راه داده آثار ضعف و فتور در صفحات احوال او ظاهر
شد و مانند روزهای کذشته در جنک اهتمام ننمود و قرا یوسف بکنار میدان آمده روی بجانب
میرزا ابابکر آورده بآواز بلند کفت که بواسطهٔ عداوت ما دو نفر خونهای ناحق بسیار واقع شد و میشود
شرط آنست که ما هر دو بمیان در آییم و هر کرا باری سبحانه و تعالی یاری دهد ملک و مال او را باشد
و دیکر بندکان بیکناه از رنج و محنت خلاص شوند میرزا ابابکر این کلمات استماع نموده اصلا از جای
خود نجنبید و پیش نیامد و بعد از زمانی که هر دو سپاه کینه خواه در هم آویختند میرزا ابابکر بطریق
پیروت خود عنان برتافت ترکمه پنداشتند که او در منزل خویش فرود خواهد آمد و روز دیکر متصدی
جنک خواهد شد میرزا ابابکر در یورت قرار نکرفت و اسباب و تجملات پادشاهی و اطوق را کذاشته با جنید

نقد از جانان جلد که همراه داشت فرار اختیار کرد و بعضی از لشکریان او کشته شدند و بسیاری در آب ارس
غرق شدند و از کثرت نفایس اموال و جبه و قباب که بدست لشکریان ترکمانان افتاد از بعضا و ترفند میرزا
ابابکر که بجنه بر بند رسید سپاه او دست بغارت و تاراج برآوردند و بر هر موضع که عبور می‌نمودند چیزی
مرعی داشتند و به تبریز رسیده به نهب و سلب مشغول شدند و انواع خرابی و بیداد آغاز کردند و چون شب
شد شیخ قصاب که از شهر کرکینه بود در صحرا آتش بسیار برافروخت مردم میرزا ابابکر آتشها را دیده تصور
کردند که قرا یوسف به تکامیشی ایشان آمده است با معاد تبریز را گذاشته گریختند و از مردم تبریز جمعی کثیر
به شکنجه کشته شدند و میرزا ابابکر متوجه سلطانیه شد و در اثنای او قات شیخ زاده اعظم سبیل
اعظم المشایخ فی العالم خواجه سیدی محمد کججی بر سبیل استعجال بجانب اردوی قرا یوسف آمدند
شیخ زاده جز یافت و حکایات و کرامات پدر خود بخاطر او گذشته از بارگاه بیرون آمد و شیخ زاده
با عزاز و احترام در آورده بر خود پیش مقدم نشاندند و اظهار دوستی و نیاز کرده از احوال شهر و خرابی
آبادانی آن تفتیش می‌نمود خواجه سیدی محمد شمه از نوایب زمان و حوادث دوران که بتبریز رسیده بود
در ضمن حکایات رقت آمیز بیان می‌نمود چنانچه قرا یوسف متأثر و متغیر گشت و شیخ زاده او را بر توجه
جانب تبریز ترغیب و تحریص می‌نمود قرا یوسف در جواب گفت که از حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان
فرزندان بسیار مانده و من عهد کرده ام که با ایشان خصومت و معادات ننمایم و آنچه میان من و
میرزا ابابکر واقع شد از جانب او بود نه از من مرا با سلطنت و مملکت کاری نیست و بر سر نیک نامی خواهم
رفت و قرا یوسف در این باب مبالغه مینمود تا عاقبت شیخ زاده بحسن تقریر و کلمات دلپذیر متوجه
ساخت که قرا یوسف حمی منبسط و حرارت تبریز تعیین نمود و بعد از آن حکم کرد تا استمالت نوشتند که شاه
زاده سیدی محمد به تبریز رود و جمیع حکام فدا و تکان از سخن و صوابدید او بیرون نروند و او نیز
نگذارد که بوجه آمر به ظلم زیادتی واقع شود و شیخ زاده را اسب و جامه داده جهت استمالت
رعایا به تبریز روانه ساخت و در عقب او حاکم و داروغه بآنجا فرستاد و خود آن زمستان به تبریز نرفت
و در حوالی مرند قشلاق کرد و در جمادی الاخر سنه فتح و ثمانمائه امیر بسطام بدرگاه امیر قرا یوسف آمد
و منصب امیر الامرائی یافت و همچنین حکام ممالک و محافظان ثغور و سرداران اطراف بخدمت او
شتافتند و سلاطین و ملوک از او حساب بر گرفتند و خدمتش نیز با لشکری و رعیت معاش پسندیده
پیش گرفت و در ضبط و شریعت رعایت می‌نمود **ذکر مآل حال امیر بایزید بیان بعضی از قضایا که روی نمود**
**معدانات** میرزا ابابکر چون از لشکر ترکمانان روی شکست کرد بقزوین رسید و چند روز بگذشت
در آنجا شنید که بیان قوچین در قلعه شهریار یاغی شده و قاصدی نزد میرزا عمر بیان بدان فرستاده است
که بازدرت ان سپاه تا که انهزام یافته خراب و بدحال در قزوین روز بیست میرسانند چنین بعد من
فرست تا باتفاق بر سر او رویم و بعد از استماع این خبر میرزا ابابکر شیر باب داد قزوین گذاشته عازم
شهریار شد و بپای قلعه را فرو گرفته بمحاصره مشغول گشت و امیر بیان بپای ممانعت پیش آمد جنگها
مردانه کرد و سپاه شاه زاده روی جلادت بحصار آورده فصیل را گرفتند و محصوران خاد ستان کار

رفتند

رفته و امان طلبیده قلعه را تسلیم نمودند و میرزا ابابکر قلعه را بعلی صدیق سپرده بیان قوچین را با
نوکرانش بپای دار رسانید و از آنجا بساوه رفته مالی امان از دست داد و امرا را با بعضی از جیلب بجانب
کردستان فرستاد و ایشان بدان صوب رفته غنیمت فراوان آوردند و خود بطرف درگزین و همدان
توجه نمود در این وقت عمر کیوک بعرض شاه زاده رسانید که بعضی امرا با یکدیگر عهد بسته اند که شما را از
میان برگیرند و میرزا امیرانشاه بر سریر سلطنت نشانند میرزا ابابکر با عمر کیوک گفت که اصلا این سخن را
با کس مگوی که من از این واقعه آگاه شده ام و از جمله امرا بدعهد توکل اروس بوقا و پیر حسین برلاس
و اسمعیل انکه را گرفت و جهاز این سه نفر را بعلی داد و خواست که تو شروان و پیر هدی را نیز بگیرد ایشان
خبر یافته گریختند و گریختگان در موقف عرض و پیر حاضر کرده اینده از کیفیت حال کا هی و تفتیش استفسار
نمود توکل برلاس بیرونا گفت که اسمعیل انکه شیطان راه ما شده بپرسید که کرا بجای من نصب میکرد بدو جواب
داد که میرزا امیرانشاه گفت که او را از این اتفاق خبر داشت توکل سوگند یاد کرد که میرزا ابابکر آن سه
خونگرفته را قتل کرد و سر هر یکی را بولایتی فرستاد و پدر را مصحوب خویش ساخت و از امرا بدوش
هر که از آن مقصد خبر داشت بزبغان بجز آن فرستاد چنانچه دیگر اثری از او پیدا نشد و عمر کیوک و
ثابتی خواجه بیاول که در این اصال از جرا و نیز مدخلی داشت هر یکی را که مرحمتی که موازی خراج ملکی
معمور بود و میرزا ابابکر از سرزمین درگزین بجهت ... رفت و چند روز در آن موضع بارز عیش
معیش و عشرت بگذرانید **ذکر محاربه میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر با قرا یوسف ترکمان و شهادت**
**پادشاه شاه زاده میرانشاه بن قطب الحق و الدین امیر تیمور کورکان انار الله برهانه** چون میرزا ابابکر
از قرا یوسف روی گردان شد بقلعه سلطانیه رفت که در تصرف کاشتکان او بود و از ولایت
همدان و درگزین و قزوین و غیر ذلک لشکر خود را آراسته و معمور ساخت و در اثنا شنید که
امرا چون قرابان نمودند و عبدالرحمن لعمنجار دفتر از خدمت میرزا خلیل سلطان اعراض نموده و سامت
ما ملحقا ... باحمد بعراق برده و با سرداران حیچ قربانی در باب مهمات ملکی مشورت ... مینمود
را بهای آن فرار گرفت که در موسم حرکت لشکرها متوجه آذربایجان شوند و آن ولایت را از تصرف
ترکمان بیرون کنند و در اوایل بهار میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر با سپاهی فزون از حد و شمار
متوجه تبریز شدند و براغه رسیده جمعی از قلعه کا ورد با ایشان پیوستند و چون این خبر سمع قرا یوسف
رسید امرا و عراق را که ملازمت او میسمو دند طلب داشت و بزبان رفق با ایشان خطاب کرد که
من از قوم ترکمانم و ییلاق من الداغ است و قشلاق در دیار بکر و ساحل فرات و تخت سلطنت
بامتاد و اکنون این خوش بعضی میرزا ابابکر که روی توجه بما آورده اند بغیره حضرت صاحب قران
و حقوق ایادی و نعم آنحضرت و برادران او در ذمت شما ثابت اگر شما را میلی بجانب او باشد
هیچکونه تعبیه و تدبیع نمینماید و خاطر من اصلا بدین سبب نیز نجد شما همه دوست و برادر من
هستید امیر که عاقبت اصلی خود بار رعم و شما را امیرزاده خود ملحق شوید امرا عراق باتفاق آواز بر
آوردند که این چه حکایت است ما از نیم امراز ملازمت شما جدا نیستیم و دست از دامن توبه نمیداریم

ما عوانیان قبل از همه بمباشرت حرب اقدام مینمائیم و جانها فدا میکنیم و آنچه بزبان شما گذشت که
حضرت صاحب قرانی و برادران میرزا ابابکر در ذمت ما حق نمک دارند ما سپاس داریم میرزا ابابکر
برادر خود را که امیر تیمور کورکانی با چندین مال و استعداد و لشکر آراسته در این ولایت گذاشته بود
از مملکت بیرون کرد و امرا و بزرگان را بقتل آورده و زنان ارباب ناموس و لشکریان برا باذل بخشید و از
وی بجز ظلم و فسق هیچ در وجود نمی آید و جمعی را که بر تبه امارت رسانیده است و در مقابل ما آورده
جماعتی اند که هرگز در هیچ حساب نبوده اند و آیین و رسم جنگ نمیدانند سرداران عراق مثل بسطام و برادرانش
مثل معصوم و مقصود و جلال الدین و برادرش یادکار شاه و حاجی و علیکه و پیر علی مقدم قوم سلدوز
و غیرهم سوگندان عظیم بزبان آوردند که در این قول صادقیم و بر امر یکجهت و موافق قرا یوسف بجانب
یکجهت امرا و عراق و اتفاق ایشان در امر و فاق بغایت خوشدل شد و از سر استظهار تمام بر تهیه
اسباب جنگ و قتال اشتغال نمود و خدمتش با امرا عظام و کلانتران احشام در شب خانان تو
فرمودند چنانچه افتاد و بر اتفاق و قول مرتب ساختند و از مردم شهر و ولایت حشم اینوع فراهم آوردند
و هر دو لشکر از جانبین روی بیکدیگر نهادند و در بیست و ششم ذی قعده سنه عشر و ثمانمائه ملاقات
فریقین اتفاق افتاد و قرا یوسف بنا بر مشورت آنکه میرزا ابابکر با جوانان کاری خود را بر قول لشکر او
خواهد زد از موقف خود زائل شده بقشون دیگر پیوست به نیت آنکه اگر قول را بمدد احتیاج شود
خود را از سر عصبیت مساعدت نماید میرزا ابابکر خود منهزمان قول نشد و با طایفه از بهادران احشام
عنان عزیمت بر افغان خصم که در مهلع ضبط ... و برادرش یادکار شاه بود ... ایشان پای وفاد
استوار داشته جنگهای عظیم کردند و از طرفین جمعی کثیر کشته و زخمدار شدند و عاقبت شکست بر بسیاری
افتاده روی بگریز آوردند و میرزا ابابکر را تعاقب نمود تا آن زمان که بوی رسید و لشکریان سرکرک را جرب
نیزه تعبیه کردند و امیر بسطام و دیگر امرا که در جوانغار لشکر قرا یوسف بودند در زمان غیبت میرزا ابابکر
بر برانغار سپاه او حمله آوردند و جمعی را که با سالمیتی برانغار باهتمام ایشان بود فی الحال از جای برگرفتند
و مردم جونی قربانی چون آثار ضعف و فتور بر صفحات احوال خویش ظاهر دیدند و طایفه از ایل خود گشته
وخسته یافتند و عنان از معرکه بر تافتند و فوجی از بهادران تا که متوجه قول میرزا ابابکر شدند و میرزا بابا
حاجی که بان مرد مردم جلد در پیش قول ایستاده بودند در مقام ممانعت و معارضت آمدند و از دلاوران ترکمان
چند نفر را بقتل رسانیدند و بعضی را زخمدار ساختند و چون از مردم قول بمعاونت ایشان هیچکس قدم بیرون
ننهاد در آن زمان مخالفان بیشتر شدند بابا حاجی عنان از میدان برکشیده بطلب بیرون و بسطام
و سایر امرا عراق مقابل خود را از فتنا قول در آمدند و قلب سپاه که میرزا امیرانشاه در آنجا بود شکست
یافت و مردم بهر طرف متفرق شدند و در این اثنا غلام امیر موسی و دیگر از لشکر قرا یوسف میرزا امیرانشاه را رسید
نادانسته شاه زاده را زخم کاری زده از مرکب بینداخت و بطمع جامه و سلاح از اسب فرود آمده آن سرو سلطنت
را برهنه ساخته و چون زخم او را کاری دید سر مبارکش را از بدن جدا کرده تن همایونش را هم آنجا انداخت و
اصلا معلوم نشد که مقتول چه کس است و لشکریان روی پوشیدگان حضر میرزا ابابکر را نزد قرا یوسف آوردند

و او همه در کنف عصمت جای داد و نزد خواتین فرستاد و غلام ترکمانی که سر میرزا امیرانشاه را نزد قرا یوسف
آورده بود بعز یوده او مقتول شد و سر شاه زاده سعید را با بدن شهم بعزیمان او شسته در سرخاب دفن کردند و بعد
از مدتی شمس الدین اسحق آن او را با رفقاء المطهر برده در قبه الخضرا کش مدفون گشت و چون در آن روز همایون
شاه زاده کس نماند با بابا حاجی کاووردی نیز راه گریز پیش گرفت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت از عقب تهنات باز
گشته با سیصد نفر بمعرکه رسید و از مردم خود اثری ندید ناچار از عقب گریختگان روان شد و قرا یوسف فرمود که هیچکس
در پی او نرود و اموال مال فراوان و غنیمت بی پایان بدست سپاه ترکمان افتاد و در آن میان هزار پوستین سمور بود و
ترکمانان نادانسته آنها بهای ارزان و بثمنی اندک فروختند و هر اسبی که بجلب جهود را که افتاد او را آن فی داده
بهرفت شد سمودند قرا یوسف از الجد هیچکس طمع نکرده همه را بلیکو عنایات می بر داد و چون اسباب سلطنت بروفق الحق
الحق نصیب ترکمانان آمد قرا یوسف خاطر بپادشاهی قرار داد و شاه و سپاه متوجه آذربایجان شدند و امیر بسطام کرد در آن
مصاف آثار جلادت ظهور رسانیده بود بتجدید تربیت عظیم یافت و چون در ییلاق تنول کردند در باب خطبه و
اندیشها نمودند و خاطر قرا یوسف چنان میخواست که فرزند خود پیربداق را بر تخت نشاند لیکن از دور و نزدیک
بیم میداشت و در این اثنا قرا یوسف رسولان با تحفها و پیشکشها و نفایس که از اردوی میرزا ابابکر گرفته بود
برای ملوک و سلاطین باطراف و آفاق روانه کرد و یکی از معتمدان خود را با یلاکات سزاوار نزد احمد جلایر بغداد فرستاد
و پیربوداق نیز شخصی را مصحوب رسول پدر خویش کرد و غلامی به سلطان احمد نامه نوشت و پیشکشها پادشاهانه
ارسال نمود ایلچیان بیرون و پیر حسین بدار السلام رسیدند سلطان مصروف نوازش و انعام تقدیم رسانید و ایشانرا
بکرم و احترام معزز و سرفراز ساخت و جواب مکتوب پیربداق را از روی مودت و محبت نوشت و او را بجدید فرزند
خواند و جبت او چتر و دیگر اسباب سلطنت بدست یکی از ملازمان خاص مرسل داشت و فرستادگان ترکمانه
در صحبت ایلچی سلطان بازگشتند و چون اهتمام سلطان احمد درباره پیربوداق معلوم قرا یوسف شد اظهار بشاشت
کرد و در باب سلطنت فرزند بهانه نسک جسته او را بر تخت نشاند و در جمیع ممالک که تعلق بوی میداشت
خطبه و سکه باسم و لقب پیربداق سوم ساخت و در مناشیر و احکام فرمود که چنین می نویسند که پیربداق خان بهادر
و برلیغه ابوالنصر یوسف بهادر سوز و پیر و چون پیربداق بمجلس در آمدی قرا یوسف دستار برگرفته
بر بالای تخت نشاندی و خود در پایین بدو زانوی ادب نشستی و از ملازمان قرا یوسف هر که امیری یا برادری
بود بموجب حکم ملازم پیربداق خان شدند و هر کجا که مهمی سانح بود قرا یوسف رقم سعد فال بر آن میکشید
بود بدیوان او باز گشتند و انصاف آنکه پیربداق با حسن صورت و پاکیزگی سیرت جمع داشت و چند روز که
در این خاکدان دنیا به تنگنای طبیعت گرفتار بود صرصری بد هیچکس نرسانید و در حلم و بردباری و کم آزاری
میکوشید پادشاهان گیلان و ملوک شروان و والی گرجستان و حکام کردستان و سرداران حسن کیف و
ماردین ایلچیان فرستاده و پیشکشها روان کرده زبان بتهنیت گشادند و عرض دو جلوس پیربوداق و نزد ملک
و ترک و تازیک رسید قرا یوسف نزد سلطان احمد قاصدی فرستاد که چون آنحضرت بتجدید پیربوداق را فرزند
خواند و برای او چتر و دیگر تجملات پادشاهی فرستاد ما بموجب فرمان واجب الانقیاد والا ذعان حکومت
مملکت آذربایجان بدو مفوض داشتیم و خود در مقام لشکرکشی و تدبیر امور ملک و دفع شرهای تا کم بسته ایم

وچون صورت حال بدین منهج بود واجب می‌نماید که بعرض رسانیم باقی رای عالی حاکم است ذکر بعضی از قضایای
متفرقه وحالات مشتتعه بگوید و وقایع آن بود که بعد از انهزام میرزا ابابکر قرا یوسف بسطام را بحکومت
ماوراء بحر فرستاد و او بآنجا رفته قلعه سلطانیه را از کاشکان میرزا ابابکر انتزاع نمود و قزوین و قلعه
شهریار و دیگر بلاد و ممالک را بتحت تصرف درآورد و بعد از ضبط این ممالک بحسب فرمان دوی عراق عرب نهاد
و ایل و حشم بسیار بمدد او مجتمع دیگر آنکه بابا حاجی چون از معرکه قرا یوسف جان برتافت بقلعه کاوود درآمد
آنرا مستحکم ساخت و امیر قرا یوسف با آنکه محاصره قلاع را منکر بود و از امراء ترکمان بعضی را بمحاصره قلعه
مذکور فرستاد و او بآنجا رفته در مقام تسخیر حصار آمد و ترکان آهن قلعه کوهی از نقب عراده و منجنیق و منها
ذلک مهیا ساختند و هر روز برسا و جمعی از ترکان در کنار خندق صف کشیده تیر چرخ می‌انداختند و آنجا
قضا روزی تیری گشاد یافت و بر روی بوسا آمد و جراحت او را بدید رفت و بهمان زخم درگذشت و بعد
از آن قرا یوسف بدر قلعه آمد و چون دید که حصار مستحکم است از محاصره پشیمان شد و بر عزم او چنان بود که
یک مرحله بالا صد قلعه است و بهو سه میگفت که مردم عاقل چگونه جنگ حصار اختیار کنند که از اطراف
تیر بدل آید و از انجانب بر کل دیگر آنکه قاضی عماد الدین باشارت سلطان احمد جلایر متوجه شد بعمارت
قلعه النجق مشغول گشت و در اندک مدتی آنرا بعالی اوله بازرسانید و سرداران و کلانتران بعضی ولایات
را که در حوالی قلعه واقع بود کوچانیده باندرون قلعه برد و چون سلطان احمد از تبریز بیغداد درفت
و در تبریز حاکمی بوجود نبود قاضی را پای استبداد و استقلال برافراخت و بنا بر آنکه قرا یوسف مبادرت
که استخلاص قلعه بهیچ وجه ممکن و متصور نیست فرمان نوشت که قلعه تا موسمی چند که تبدیل آن واقع آید
بر قاضی مسلم باشد و بعضی از ولایات را که از قلعه النجق با عانی الحال بعد سابق داشت بعرمانیه خود
ارزانی داشت و چون قاضی عماد الدین از مردم متعین نخجوان بود و بعقل و کیاست از اقران متفرد و ممتاز
کار او بالا گرفت و همه مردمان نخجوان رجوع بدو کردند و هر مهمی که به هیچ اسمی نوشت بطوع و رغبت وجه تسلیم
میپوشیدند و در اندک زمانی مال فراوان جمع آورد و هر روز جمعیت قاضی زیادت میشد و چون نخوت
حکومت در دماغ او رسوخ یافت با برادران گفت که طایفه از اتراک و ترکمانان که در این حوالی میباشند
در مقام دارند تن در حق ما بدآورده که بسیار مهمات از او میگشاید که از آنجانب می‌آید و سقاحی اجل
قاضی را بر آن داشت که از اتراک و ترکمان و برادران و اقربا او را حاجی قرهچی و جمال الدین و شهریار
و میرزا جماعت را خانه کوچ بقلعه درآورده و بجانب قلعه را با ایشان سپرده و علوفه و مرسوم همه را بموجب
دلخواه مقرر ساخت و چون مدتی بر این قضیه گذشت و ترکان مشاهده کردند که وزیر و مشیر قاضی همه مردم
تاجیک‌اند و هیچ یک از ایشان را در امر ملک و مال مدخل نیست نایره بغض و حسد در خاطر آن قوم اشتعال
یافته با یکدیگر قرار دادند که روز چهارشنبه وقت نماز پیشین بر در خانه قاضی جمع شوند و او را از میان
برگرفته قلعه را بتصرف درآورند و مقرر کردند که چون پیلان فریاد کنند هر کس که باشد دست بسلاح
برد و صباح روز چهارشنبه مقرر شخصی با قاضی گفت که ترکان جمعی کرده بودند و در خفیه حکایتی میگفتند
قاضی با برادران فرمود که فردا مجموع ترکان را جمع باید کرد تا هر که قابل باشد نگاه داریم و اهل شر و فتنه را



قلعه بیرون کنیم و در همین روز بوقت ظهر که قاضی در خواب بود ترکان بر در خانه او جمع شدند و پیلان
نعره برآوردند و تیغها کشیده قدم پیش نهادند و چون شورش غوغا بالا گرفت تاج الاسلام برادر قاضی که مردی
دلیر و پردل و پهلوان بود با شمشیر کشیده از خانه بیرون دوید و شهریار تیری در خانه کمان داشت چنان بر
او زد که از پشتش سر بیرون کرد و شاه محمود برادر دیگر قاضی با تیر و کمان دیگر در پای بیرون نهاد حاجی
قرهچی مهم او را باتمام جویبر آخر ساخت و مقارن این حال قاضی از خواب بیدار شده با شمشیر در برابر اعدا
رفت و چندان جنگ کرد که اعدا پاره ساختند و مجموع نوکران قاضی عماد الدین را کشته اموال ایشان را در میان
هم قسمت فرمودند و با یکدیگر مشورت نموده گفتند اگر ما بضبط قلعه مشغول شویم ممکن که از مردم دارا
آن بیرون نتوانیم آمد اکنون مصلحت آنست که قلعه را باسکندر پسر قرا یوسف سپاریم و خود را در بلای نمی‌اندازیم
کم هیچ بر ما از اینجا تا اوجان شش فرسخ است همین شب کس باید فرستاد تا خاطر جمع شود و شهریار
بر طلب اسکندر روان شدند و شهریار و بغیول از دو سه حال عرضه داشت اسکندر بر آنچه ایشان سوار و پیاده
که داشت بر جناح استعجال در حرکت آمده بقلعه نزول کرد و در احوال اهل حصار بنظر امعان نگریسته
آثار شجاعت بر صفحات روزگار ایشان ظاهر یافت و هر یک را از سرداران بمنصبی تعیین نمود و حاجی قرهچی
خود ساخت و شهریار را بامارت دیوان منصب فرمود و و پیل را داروغه نیابت و ندیمی را ذاتی داشت و صورت
فتح قلعه النجق را معروض امیر یوسف گردانید و چند منشی ایالت قلعه را بر اسکندر متعین کرد ذکر ختمه احوال
امیرزاده ابابکر و انجام معنکا آن شاهزاده بهرام وقت در سنه احدی و عشر و
ثمانمائه میرزا ابابکر از تبریز هزیمت یافت براه یزد متوجه ولایت کرمان شد و چون بیابان حدود سیستان لجی
نزد سلطان اویس پسر امیر ایدکو که حاکم آن ولایت بود فرستاده که در اب و جبار ما پایان ما ملاعزّ الدّین اکرد و سه
روزی در ظرف مشیز که ملحق حال ماست نزول افتد که چهار پایان ما فربه شوند و ما بکنیزیم غالبا بعد مصلحت
شانزده یکبار باشد سلطان اویس در این باب با امرای خود مشورت کرد همگنان گفتند که اگر وفا باشد طرف سپاه و مردم
این ولایت را از بیرون نو کنند و بعد سلطان اویس و امرا در اظهار اطاعت و انقیاد مبالغه نمودند و امیر
پیک فرستادند تا شاهزاده بر خلوص نیت ایشان اطلاع داده بشهر بسانید و امیر بیک در منقلاب
ایدوی میرزا ابابکر رسید ملحوظ نظر التفات و عنایت شد و از کمال عاطفت پادشاهانه مشمول اعلام سلطان
اویس کرد و چون میرزا ابابکر بحدود کرمان رسید سلطان اویس بعزم استقبال بیرون رفت و شاهزاده را
با اعزاز و احترام تمام بشهر درآورد و فرمایون واجبت نزول او تعیین رفت و چند روز بعیش و طرب
گذرانیدند و میرزا ابابکر سلطان اویس را پادشاهی باستقلال یافت و عنان تحمل و اصطبار از مقبضه
اختیار او بیرون رفت و معنی لا یجتمع فحلان فی شول و لا سیفان فی غمد بظهور پیوست و میرزا ابابکر فنی
سلطان اویس را بر صفحه خیال می‌نگاشت و چند منشی همین اندیشه در خیال داشت تا در آخر روز عکبهای نان
طبل جنگ زده بیرامن قصر را فرو گرفتند و نوکران میرزا ابابکر که در علاوت فرود آمده بودند مجال آن نیافته
که بیدو ملحق شوند و تا روز دیگر که آفتاب بلند شد لشکر کرمان بر در قصر صف کشیده ایستاده بودند آخر الامر
مهدی در میان آمد که هیچکس قصد شاهزاده نکند و او نیز بی آنکه در ولایت خرابی کند عنان بر اقلیم دیگر منعطف

سازد میرزا ابابکر از قصر بیرون آمده با معدودی از درواز الله اکبر بیرون رفت و عازم جانب سیستان شد
و بشنید رسید میان او و شاه قطب الدین والی آنجا بنای مودت و عهود استحکام یافت و این معنی سبب آن
شد که حضرت خاقان سعید شاه رخ بهادر سلطان بدان صوب لشکر کشید چنانچه شمه از آن در فرنده کلک
بیان خواهد شد انشاء الله تعالی القصه چون میرزا ابابکر از ولایت کرمان نهضت نموده سلطان اویس
دیگر باره در آن مملکت متمکن شد و لشکری بجانب گرمسیرات و کچ و مکران فرستاد و از آن سپاه طایفه
گریخته بسیستان رفتند و بعرض میرزا ابابکر رسانیدند که شهر کرمان خالیست چه لشکرها بگرمسیر رفته‌اند
اگر شاهزاده در حرکت مسارعت نموده عنان عزیمت بدان جانب منعطف میسازد شهر زود مستخلص
میگردد و میرزا ابابکر برق سرعت سپاه را سعادت کرده از سیستان متوجه بم شد و در عشر آخر جمادی الآخر
سنه احدی و عشر و ثمانمائه در آن خطه نزول کرد و سلطان احمد ابن خزشتین مهرگشت و از غرایب
اتفاقات مقارن این حال لشکریان که بجانب گرمسیر رفته بودند رسیدند و فوج فوج در کرمان پدید آمد
در چهارم ماه رجب سلطان اویس با لشکر جرار روی بجانب بم نهاد و در رابع عشر شهر مذکور فریقین را
ملاقات واقع شده ولان بجنگ و جدال بازیدند و امیر بیک از امراء کرمان کشته شد رعب و اضطراب
بحال کرمانیان راه یافت و میرزا ابابکر در مقابله بر تو قف نموده هر دو گروه در مقابل یکدیگر فرود آمدند
و سلطان اویس فرمود تا پیرامن اردوی خود را خندق کنند و چون شب شد میرزا ابابکر شبیخون آورده
تا کنار خندق آمد و از انجانب هیچ آفریده از جای خود نجنبید میرزا ابابکر فرمان داد تا بر چند
لشکرگاه مخالف انداخته بازگشتند روز دیگر علی الصباح میرزا ابابکر چشم سپاه خویش را در برابر سلطان
اویس بیاراست و خود را با فوجی از مردان کار در پس برود خانه ایستاد که چون هر دو گروه در هم آویزند از
کمین بیرون آمده دست بردی نماید و سلطان اویس غافل از این معنی بآن جانب که قضایی داشت میل کرد
و با لشکر و ازشع میرزا ابابکر کان برد که از کمین او آگاهی یافته‌اند و کرمانیان بقصد وی متوجه شده
و خوف بر ضمیرش مستولی شد از بیم آنجا عنان برتافت و تا جیرفت در هیچ مکان از تند مقبل رخصت
توقف نیافت کرمانیان شمشیر انتقام از نیام بیرون آورده روی بسپاه میرزا ابابکر نهادند و قتلی با فراغ
کردند و چون شاهزاده بجیرفت رسید الوس و احشام بدو پیوستند و سلطان اویس لشکری در مصاحب
برادر خود سلطان حسین روانه جیرفت کردانید و بعد از محاربه با میرزا ابابکر منهزم باز آمدند سلطان
اویس بجبران کسر مشغول شد با لشکری آراسته متوجه میرزا ابابکر شد و بعد از تلاقی فریقین و محاربه
فتنین شکست بر میرزا ابابکر افتاده و شاهزاده در آن معرکه زخمی عظیم یافته مرغ روح او از قفس
کالبد بجانب کنگره عرش پرواز نمود انا لله و انا الیه راجعون الحکم و البقاء لله ذکر مخالفت کاد میرزا
عمر شیخ بعد از معاوقت بحکم و ارادة الذی امر بحکم منها میان برادران بنا بر مودت
و اساس اخوت استوار بود تا برادرا مفسدان و سعایت حاسدان کدورت بوحشت انجامید و مهم بجایی
رسید که میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را مقید کردانید و زر را بمعتمدی سپرده خزینه آنرا فرمود تا بشیراز برد و
و داروغکان تابع و مضافات یزد تند و میرزا پیر محمد آمدند عزم و عصر قرهچی داروغه یزد کرا بانمود و میرزا



پیرمحمد عازم اصفهان شد بر شکستن بندها و تخریب عمارات و تضییع زراعات فرمان داد و چون میرزا
رستم رعیت دوستی بود کمی بجنگ پیش نیامد و میرزا پیر محمد از نزدیک اصفهان در عین کامرانی و ناز بجانب
شیراز بازگشت و میرزا اسکندر را مقید بخراسان فرستاد و او در چهار ده طبس بند گسسته از راه
بیابان بجانب اصفهان شتافت و میرزا رستم مصاحبت اعدا قوی دانسته باستقبال برادر درآمد ولی
و میرزا اسکندر تعظیم و احترام تمام بشهر آورده و میرزا پیر محمد از اجتماع و اتفاق ایشان اندیشناک شد
و نوکران میرزا اسکندر که در شیراز مانده بودند مقید گردانید و میرزا اسکندر سعی نمود که میرزا رستم
بر خلاف التفات بر تهیه اسباب یورش فارس انداخت و هر دو برادر در مرافقت یکدیگر با لشکرهای گران
عازم شیراز شدند میرزا پیر محمد حکم کرد که از سر بند عضد الدوله دیلمی را داس قلعه ما ران کنار رود خانه را کمر علی
کنار آب مضبوط سازند و نور خواجه را بر سم منغلای فرمود که بدربند فارو فی رود و مقارن این حال
میرزا اسکندر بشهد مادر سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة و السلم رسیده در فریه کمهر فرود آمد و سپاهی سیاه
خواجه آقبوقا دید بر سرایشان تاخت و همه را منهزم و پریشان ساخت یمین خواجه میرزا محمد پیوست و میرزا
پیرمحمد فرمود تا امراء تومانات و هزارجات کنار آب را گرفته بضبط گذارها اهتمام نمودند و میرزا اسکندر
بقصبه کناره آمد و میرزا رستم نیز با لشکر قول رسید و از رفتن گذارها تحیری تمام بحال ایشان راه یافت
و بدون آخرا بدع ابری سیاه فام در هوا پدید شد میرزا اسکندر فرمود که اگر امشب باران بارد از گذارها
شکل خان گذشت بهر طریق هم در این شب از آب عبور باید نمود و بر اقتضای این عزیمت جمعی از لشکر باز زده
کناری که مشهور بترتی کنارها بود در مقابل علی اقبال باقی کنارها این خبر شنیده مجموع روی بکر بر نهادند میرزا
پیرمحمد با وجود چنین جری عظیم چون محل تا زلت بود از مستحفظان از آنجا سست نفر نمود و عازم شیراز شد و
باد و باران چنان قوی شد که از طوفان نوح نشان میداد و هر دو لشکر در عقب یکدیگر تا شام بشهر رسیدند
میرزا رستم در برابر دروازه سلم فرود آمد و بعد از آن بنا بر کثرت کلای وحل ابنوع بدامن کوه رفت و اکثر ایام
از صبح تا شام مقاتلت و وقت فلق تا هنگام غلام نایره حرب و قتال افروخته بود و چون زمان محاصره تا چهل روز
امتداد یافت میرزا رستم و میرزا اسکندر دانستند که فتح شیراز متعذر است و بعد از تقدیم شورت دست از
محاصره باز داشته لشکری بجانب گرمسیرات فارس بردند و مجموع آن ولایات را در عرصه نهب و تاراج آوردند
و غنیمت فراوان گرفته راه معاودت بطرف اصفهان برافراختند و بعد از چند گاه میرزا پیر محمد را داعیه
انتقام پیدا شد لشکریان او کلگاه فراوان داده و آهنگ راه عراق کرده میرزا رستم بکثرت اتباع و انصار مغرور
بود و آمدن امیر حسن جاندار و میر شیخ یوسف خلیل از خراسان ضمیمه غرور او شد و در آن ایام میرزا رستم حاکم
و با وطاهرین که در اصفهان واقع شد از شهر بیرون آمده در موضع گندمان نشسته بود چون خبر توجه لشکر
فارس در آغاز بود و سید جمعی را شاهزاده بمصالحت ترغیب نمودند میرزا رستم از حرف را کار نشده در فرسخ
پیش رفت و از برای مصاف محلی مناسب اختیار فرموده فرود آمد و قراولان جانبین یکدیگر را دیده مردو
گروه از شدت هراس آن شب تا روز پاس داشتند روز دیگر علی الصباح میرزا پیر محمد بتعبیه سپاه افتتاح
نمود و صفوف لشکر آراسته در برانغار جلبان شاه برلاس و طاهر ابن امیر سیف الدین باز داشت و قول

سپاه فارس باز داشت و فرمود تا نقاره
زدن بنیاد کردند و چون از کناری
بمهول بر آب زده جنوب باد کذشت
مستحفظان *

بامیر سعید برلاس و شیخ محمد جان و صدیق سیورو و در جوانغار مقرر شد که خواجه حسین شهاب دار با طایفه
امرا تا معاودت میرزادگان در کار باشند و میرزا رستم قول را باهتمام سلطان شاه و قاضی احمد صاعدی منوط
گردانید و در جوانغار صادرا قلان و میرزا اسکندر را تعیین نمود و در برانغار امیر حسن جاندار با فوجی از
بهادران نیزه و شمشیرگذار قرار یافتند و چون تسویه صفوف دست داد میرزا رستم پیش دستی کرده بر سپاه
فارس حمله آورد و محمد و لشکر ما شد باد صرصر روی بیکدیگر نهادند و از جانبین کوشش بسیار نمودند آخرالامر
شیرازیان غالب آمدند و اصفهانیان عنان معاودت بصوب انهزام برتافتند میرزا رستم بکاشان آمد و امیر
حسن جاندار و میرش یوسف خلیل و سلطانشاه و محمود آقبوقای ملازم بودند و میرزا رستم ایشان را در
کاشان گذاشته خود متوجه خراسان شد و میرزا اسکندر نیز عازم آن صوب شد و چون میرزا پیر محمد انتظام جنود
گیتی حکم فرمود که دیگر هیچکس متعرض نوکران و متعلقان میرزا رستم و رعایا و مملکت او نگردند اصفهانیان که
مژده امن و امان شنیدند فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند و میرزا پیر محمد همه را بنوازش پادشاهانه جناح
عاطفت او بود اختصاص میداد و میرزا پیر محمد با لشکرها چند روز در مرغزار کنف مان نشستند تا الاغات
فراهم شدند و امیر حسن جاندار با فرزندان از روی اضطرار و عجز نزد میرزا پیر محمد در آمدند و مقاومت این حال
ایلچی حضرت خاقان سعید بسبب جزکر بخش ایشان رسانید و میرزا پیر محمد ممد ایشان کرد و محمد جان و شیخی
بکاول را بدرقه بندیان ساخته مصحوب ایلچی روانه خراسان گردانید و در ماشاه راه اهل فتنه باهم گفتند که
دو تن تا آنکه مفید باشد و بندها را شکستند و محافظان نیز کشته شدند سر خویش گرفتند و میرزا پیر محمد
عامله کاشان و جرباذقان و امثال آن جمع کرده عازم اصفهان شد و قلاع آنجا و جوی را نیز که آفتاب در
شده وطن گرفته بود متوجه دفع و محاصره در ساختن بود و چون مقدم شاهزاده جوانبخت شاد و بادر اصفهان
انداختند و دیگر باره شهر معمور شد و میرزا پیر محمد فرمود که دفترهای مالی و خراجی را در آب شستند و حکومت
اصفهان بفرزند خود امیرزاده عمر شیخ داد و جمعی از امرا مثل امیر سعید برلاس و شیخ محمد جان و فاضل
ملازمت او مقرر ساخت و شیخی بکاول را بحکومت کاشان روان کرد و خود در عین عز و ناز بشیراز باز
گشت و در وقتی چند چنان افتاد که با پنج متوجه بلاد خوزستان شد چه امیرزاده سعید برلاس و شیخ زاده در
شکل که حکام آن نواحی بودند دم از مخالفت میزدند و میرزا پیر محمد از موضع باغ مرتضی [illegible]
و محمد خواجه و مولانا شمس الدین امرا را سرکشی باعهد ناچار و نکرد و بمقام داد که اگر در مقام مطاوعت
آیند عنایت و عاطفت ما شامل حال ایشان خواهد بود و الا جنود منصوره بمقام ایشان خواهند رسید
امرا بامر شتر فرار داده ذکر یا ستقبال بیرون آمدند و میرزا پیر محمد در شش فرسخی شوشتر فرود آمد
امرا باخزاین و پیشکشها بخدمت شتافتند و شرف بساط بوسی دریافتند و مشمول عواطف و عنایات
سرافراز شدند و شاهزاده دولت یار در شهر شوشتر بار انداخت آن ملک را بنواب خود رتق و فتق نموده
کذا باینجا عازم دزفول شد و از آنجا متوجه جزیره شد و در کنار رودخانه دزفول که سرداران قبیله اکراد
کرد و اعراب جزایر مصحوب سیورغش و سید عبدالله بیشکشها فرستادند و شاهزاده را اطاعت
سلامت خود نمودند و میرزا پیر محمد با دستها و اعراب و بعضی امرا بشیراز معاودت کرده بار حوصله

بر حسب آرزوی پیوسته و میرزا پیر محمد ملاحظه حال خود در بکرات کرده و تا عزیمت صوب شیراز منعطف
گردانید و در آن ولایت معدلت شعاع
ذکر احوال میرزا رستم و میرزا اسکندر بجانب فارس نوبت
بار دیگر میرزا رستم از بجز حوادث دوران در آمده و عزیمت ملازمت حضرت خاقان سعید نموده
و عاطفت حضرت او از سایه شاهزادگان اسباب غارت و ثروت ملک دارا بجهت آن که ملازم او بوده
بود ...
[illegible]

میرزا عمر شیخ و مجلس میرزا اسکندر میرزا پیر محمد میرزا اسکندر پیشتر از امرا مصحوب
خود کرد ...
[illegible]

الوار و قد پرداخته و میرزا اسکندر خود از سر بر شاهزاده عمر شیخ بود
...
[illegible]

از فتح یزد آگاهی یافته امیر یوسف خلیل با جکی متا بخاشیتین رفت و جوق میرزا اسکندر بر مملکت
فارس و بعضی از عراق عجم استیلا یافت عرضه داشتی بخراسان نزد خاقان سعید فرستاد مضمون آنکه
بعد از واقعهٔ جانسوز برادر سعید شهید بنابر ترفیهٔ حال رعایا در امور ملک داری شروع نموده شد و
مهمات فی الجمله نظام و انتظامی گرفت اکنون التماس آنکه از برادران هر کرا مصلحت داشته تا مزد عراق فرمایند
تا مدد و معاون یکدیگر باشیم حضرت خاقان سعید در قم بنام شاهزاده جهانبخت میرزا یرغو کشیده او را
بطبل و علم و سایر اسباب پادشاهی معزز و محترم ساخت و روانه عراق عجم گردانید و بمیرزا اسکندر نوشت
که لطف یزدانی و عنایت سبحانی آبا، بزرگوار ما را بمرتبهٔ جهانبانی رسانید و آن منصب عالی از اسلاف
باخلاف رسید چنانچه اکنون مقالید امر و نهی مملکتی که بر تختگاه سلیمان علیه السلام موسوم است
بعنایت عز ... لئن شکرتم لازیدنکم شکر منعم که عقلا و شرعا بر منعم علیه واجبست بجای
باید آورد تا موجب مزید دولت و نعمت گردد و بمضمون سنشد عضدک باخیک را ملاحظه کرده بنابر
او میرزا بایقرا را که آثار رشد و نجابت از ناصیهٔ او ظاهر و لایح بود بآن صوب روانه گردانیدیم وظیفه آنکه
طریق عاطفت سلوک داده تا عقد الفت انتظام گیرد و امر موافقت التیام پذیرد و لله الحمد والمنه که آن
سعادتمندان امثال این وصایا مستغنی است رجا واثق که برادران و حقیقت ایشان را در نظر رافت و شفقت
خویش جای دهد که این معنی در ثبات دولت و بقاء سلطنت اثر عظیم دارد و طریق مکاتبات سلوک داشته
ابواب مراسلات مفتوح گرداند و آنچه وی که باشد اعلام نماید تا در اتمام آن لوازم اهتمام مبذول فرماید
و باجابت موصول گرداند انشاء الله تعالی ذکر عمارت میرزا رستم و میرزا اسکندر و فتح میرزا رستم شیراز در
قرا یوسف انکه دوش چرخ ستمگر میرزا اسکندر چون بواجبی ضبط مملکت فارس نمود اندیشه بر تسخیر
ولایات عراق عجم گماشت و امیر عبدالصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان کرد و ایشان بطرف
و رفتند و قلعهٔ آنرا مضبوط ساختند و میرزا رستم از این صورت آگاهی یافته متوجه آن صوب شد و به
محاصرهٔ قلعه اشتغال نمود و چون بوثوق میرزا اسکندر بجای جز آمت امیر ... و امیر یوسف خلیل
را با فوجی از لشکریان بمدد محصوران فرستاد و میرزا رستم از توجه سپاه شیراز خبر یافته باستقبال ایشان
شتافت و آن جماعت چون طاقت مقاومت میرزا رستم نداشتند پناه بقلعهٔ رسجرد بردند و میرزا رستم برادر
خود میرزا بایقرا را که در آن نزدیکی بعراق آمده بود بلطف و تفقد بسیار نموده باخود یار ساخت و باتفاق
محاصره نمودند و در این اثنا ناگاه خبر آمد که بقصد رزم میرزا رستم عازم اصفهان شد و میرزا اسکندر نیز
متوجه آن صوب گشت میرزا رستم سه فرسخ استقبال نمود و آن دو لشکر مانند امواج بحار اخضر بهم رسیدند و
بعد از سعی که از جانبین مطارده و مجادله نمودند میرزا اسکندر بموضع آتشگاه نزول کرد و در آن ولا امیرزاده
خلیل سلطان با ده هزار سوار بموجب فرمان حضرت خاقان سعید بعراق رفته بود چنانچه در تفصیل قضایا
سمرقند کیفیت آمدن میرزا خلیل نزد آنحضرت و رفتن او بجانب عراق در این اوراق مذکور خواهد شد انشاء
الله تعالی در این ولا میرزا رستم از آنجناب استمداد نمود و میرزا خلیل سلطان بعزم مصالحت با دارات
بجانب اصفهان روان شد و هر چند کسان فرستاده از میرزا اسکندر التماس صلح نمود مفید نیفتاد میرزا اسکندر

از

از یک طرف اصفهان مقام داشت و میرزا خلیل سلطان از طرف دیگر بشهر آمد در آن ایام از جانبین محاربات
قوی بظهور پیوست و مهم بجایی رسید که در اصفهان عسرت و غلای عظیم روی نمود و از تعذر وجدان
اسباب قوت مردم از دور فی بی قوت گشت و میرزا رستم بضرورت ولایت را گذاشته روی باردوی امیر قرا
یوسف نهاد و میرزا خلیل سلطان پای تجلد فشرده در شهر توقف نمود و میرزا اسکندر همچنان بر سر نزاع و
جدال بود و در این اثنا طایفهٔ از لشکر کرد شولی بی رخصت میرزا اسکندر مراجعت کردند و جمعی نیز ترک
محاصره داده بجانب شیراز در حرکت آمد و خلق اصفهان ببلاء غلا بمرتبهٔ گرفتار شدند که نطاق نطق از احاطهٔ
آن عاجز گشت گویند که در ایام محاصرهٔ اصفهان میرزا خلیل سلطان بسر قالیز درویشی رسید که در شهر آب جاه
مزروع گردانیده بود درویش خربزه آورده وظایف خدمت بتقدیم رسانید میرزا خلیل سلطان خواست که
درویش را رعایت فرماید میسر نشد اما بزبان عذر خواهی نمود الله الله دنیا چه بی اعتبار است که شاهزاده که
گنجهای عالم را بعطا میداد در این زمان ما فی ید و دینار درم نماند فاعتبروا یا اولی الابصار و میرزا خلیل بواسطهٔ
جوع از اصفهان بری رجوع نمود و صورت واقعه را معروض خاقان سعید گردانید القصه میرزا رستم چون
بنواحی تبریز رسید امیر قرا یوسف قریب ده فرسخ استقبال نمود و باعزاز و احترام هرچه تمامتر او را بشهر در آورده
بترتیب طویهای عظیم فرمان داد و آنچه وظایف مروت و ضیافت بود بجای آورد و میرزا رستم نیز پیشکشها
لایق بگذرانید و از برای نزول شاهزاده سرای خواجه محمد جوهری که بهترین سراهای تبریز بود تعیین رفت و
فراخور ایشان مهمانی و ما یحتاج هر روزه مقرر گشت و میرزا رستم و امیر قرا یوسف در خلوات باهم صحبت
میداشتند و در باب تنظیم امور ملک هر نوع سخنان میگفتند و میرزا رستم او را بر تسخیر ولایت عراق ترغیب
میکرد و قرا یوسف در جواب میگفت که از عراق عجم زیادت حاصلی نیست و مال فراوان و اسباب و تجمل
در ولایت روم و شام است و تسخیر آن دو مملکت بسهولت میسر شود و از ولایاتی که در تحت تصرف ماست
مثل مراغه و اردبیل و نخجوان هر کدام که خواهی سیورغال شاهزاده سازیم تا ملازمان آنجناب از آنجا
یافی بقاعده کرده بر سبیل اتفاق روی جلادت بدیار شام نهیم و بعد از تسخیر آن بلاد بجانب روم و چون میرزا
رستم را تعلق تمام باصفهان بود همچنان در توجه بدان صوب اصرار میکرد آخر الامر قرا یوسف طایفهٔ از
ترکمانان را فرمان داد که در رکاب میرزا رستم بجانب اصفهان روان شوند و میرزا رستم هرچند میرزا عثمان را نزد
قرا یوسف بگذاشت و چون روی توجه باصفهان نهاد و امیر قرا یوسف امیرزاده عثمان را تعظیم تمام میفرمود
و هنگام بار او را بر همه کس مقدم می نشاند و در اثناء راه ترکمانان میرزا رستم را گذاشته گریختند و میرزا رستم
با خواص خویش عازم اصفهان شد و خواجه احمد صاعدی که صاحب اختیار آن مملکت بود با سایر اشراف و
اعیان عراق برسم استقبال روان شدند و میرزا رستم را بشهر در آوردند و خدمتش قریب دو ماه در اصفهان
کامران و کامکار روزگار بگذرانیدند و چون خواجه احمد صاعدی بخلاف رای شاهزاده در فیصل قضایا مدخل
میفرمود میرزا رستم در قتل او با خواص و مقربان مشورت فرمود همگنان گفتند که چون عید نزدیک است و
خواجه بسیار کباد خواهد آمد در آن زمان کار او باتمام رسانند و موجب مقرر در روز معین مهم خواجه را
ساختند و اصفهانیان بعد از قتل خواجه با میرزا رستم دل دگرگون کردند و میرزا رستم تاب مقاومت نیاورده

عازم خراسان شد و در اواخر شهور سنه اربع و عشر و ثمانمائه بپایبوس حضرت خاقان سعید مستسعد شد
و به انواع انعامات و تشریفات اختصاص داد و آنحضرت آنچه را محتاج الیه شاهزادهٔ مشارالیه بود
بدو ارزانی داشت و بعد از رفتن میرزا رستم بخراسان میرزا اسکندر در فارس و عراق عجم فرمان فرمای
علی الاطلاق شد و شهر قم را مسخر گردانیده باصفهان رفت و کوکب طالع او بدرجهٔ شرف رسیده دار الملک
سلطان ملکشاه را تختگاه ساخت ذکر مقید شدن علاء الدوله پسر سلطان احمد و نقاری که میان قرا
یوسف و سلطان پدید آمد و انتهاء دولت خاندان ایلکانی و انقراض ایام حیات سلطان
در زمانی که امراء عراق از سمرقند مراجعت کرده بآذربایجان میرفتند سلطان علاء الدوله پسر سلطان احمد
جلایر را بعنف در حاکم ساخته گاه و بیگاه نزد او مجتمع شدند اما او را زیادت شوکت و مکنتی نبود و چون
بحوالی استرآباد رسیدند علاء الدوله قاصدی در خفیه نزد پیر پادشاه حاکم آنجا فرستاد که جماعت که
عازم ولایت آذربایجان شده اند نقود و اجناس و جواهر فراوان همراه دارند قوت طامعهٔ پیر پادشاه در
حرکت آمده با لشکر بر سر راه ایشان رفت طایفهٔ از آن جماعت کشته بودند و هرچه داشتند باخود برده و
جماعتی که مانع بودند دست از احمال و اثقال داشته و مجموع را گذاشته با اهل و عیال بیرون رفتند و
علاء الدوله نزد پیر پادشاه رفت چه بموجب حضرت صاحب قران مغفور دختر سلطان علاء الدوله
که دختر سلطان احمد جلایر بود پیر پادشاه در حبالهٔ نکاح داشت و علاء الدوله چند روزی در استرآباد
مقلاکت بعد از آن کاردکن رانیده متوجه خدمت امیر قرا یوسف شد و قرا یوسف در مقام تربیت او آمده خدمتش
با انعامات شکار آسوده خاطر گردانید و چند وقت ملازم بود آخر الامر امراء عراق بعرض رسانیدند که
مصلحت آنست که علاء الدوله نزد پدرش سلطان احمد رود که توقف او در اینجا مستلزم فتنه و پریشانیست
قرا یوسف علاء الدوله را نزد خود طلبیده گفت میان ما و پدر تو سابق پیمان بعقلاظ ایمان تأکید یافته
با یکدیگر در مقام محبتیم و مدتی شد که تو بکربت غربت گرفتار شدهٔ اکنون صلاح چنان می نماید که بخدمت پدر
مبادرت نمایی و رو بنهاد که به تبریز روی که اراذل و اوباش آنجا از تو جمع خواهند گشت و این معنی موجب
فتنه خواهد شد و امیر قرا یوسف علاء الدوله را در آغوش کشیده و اسب و جامه داده کسیل کرد و خود بجانب
خوی روانه شد سلطان زاده چون از اردوی قرا یوسف بیرون آمد باغواء جمعی مردم بد که همراه او
بودند متوجه تبریز گشت و چون بآنجا رسید طایفهٔ از ارباب شرارت نزد او جمع آمدند حاجی کوجک که
از قبل قرا یوسف حاکم تبریز بود این معنی را شنیده فی الحال سوار شد و نزد علاء الدوله رفت و گفت
فرمان پادشاه چنان بود که تو به تبریز نیایی چرا مرتکب خلاف امر شدهٔ علاء الدوله جوابی ناملایم گفت
حاجی کوجک او را بند کرده نزد قرا یوسف فرستاد و حضرتش از آنجا علاء الدوله در عقب رفته او را
بقلعهٔ ... فرستاد و فرمود که در چاه زندان قلعهٔ شاهزاده مضبوط نگاه دارند و در آن اثنا این
اوقات سلطان احمد بجد تمام در استحکام بغداد سعی مینمود و مال فراوان در آن اوان بدست او
افتاده بود در عمارت مدینة السلام صرف میکرد بیان این سخن آنست که در وقت توجه حضرت صاحب
قران مغفور بجانب بغداد بسیاری از زر نقد و طلا خود را در سرداب نهاده بمعاونت معتمدان خویش

بوقتی

بوقتی که هیچکس آنجا گمان نمیبرد پنهان کرده و در این نوبت که بدار السلام آمد آنها را بجای خود آورد و شهر را از
آنچه بود مختصرتر ساخت و خندقی عمیق در پیرامن آن فرمود تا حفر کردند چنانچه آب از شط بخندق می آمد و از
بشط متصل میشد و چون از عمارت برج و باروی بغداد باز پرداخت رسولان نزد قرا یوسف و پیر بداق خان
فرستاد با تحف و هدایا و در باب پسرش علاء الدوله که محبوس بود هیچ سخن نگفت و پیغام داد که من بهار را
بواسطهٔ ضعف مزاج که طاقت گرمای بغداد ندارد در ییلاق همدان اتفاق نزول خواهد افتاد قرا یوسف
را عدم درخواست سلطان احمد بسلطان علاء الدوله موافق مزاج نیفتاد و از پیغام توجه بجانب همدان
نیز متأثر گشت و گفت میان ما را عهد و پیمان واقع شده که قصد مملکت یکدیگر نکنیم من حق در نقض عهد
نکنم اگر او مرتکب این امر ناپسندیده میشود حاکم است و این نوبت ایلچی را زیادت احترامی نکرد و چون بهار
شد قرا یوسف به ییلاق الاتاق رفت و حشم ها بتوسع در نظر یافتند او مجتمع بودند و ضبط آن ولایت مشغول
شدند احمد دار جیس و عادل جوز رفت و از آن طرف سلطان احمد با غلبه و ازدحام تمام به ییلاق همدان
آمد و همدان بتصرف گماشتگان بسطام جاکیر بود ایشان در قلعه متحصن شدند و سلطان احمد تا بسطام
در آنجا گذرانید با پانزده هزار سوار مکمل آراسته متوجه سلطانیه شد و در قلعهٔ سلطانیه معصوم برادر
حاکم بود و هرچند روز سلطان او را محاصره کرد و کاری از پیش نرفت و سلطان احمد کسان نزد معصوم
فرستاده او را بعنایت و عاطفت پادشاهانه نوید داد و معصوم بدان سخنان التفات نکرد سلطان گفت
صبر باید کرد تا خود چه پیش آید و مقارن این حال خبر رسید که اویس نامی در بغداد بغیرت بندی سلطان موسوم
شده و بعضی معتمدان عروس مملکت را در نظر او جلوه داده اند و خدمتش شیفتهٔ این معنی شده سلطان
بر در سلطانیه مجال توقف نماند و عازم دار السلام شد و چون بدان حدود رسید عقد جمعیت غافلان
از هم فرو ریختند و اویس مذکور و پیر شیب که خمیر مایهٔ فتنه و فساد بود گرفتار شدند و در این زمان
که سلطان از سلطانیه باز گشته ببغداد رفت امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرد و بعد از آن
بنابر عرض قرا عثمان بولادی از عنان واسط حاء والی آغاجه حضرت قرا یوسف با لشکر گران متوجه تبریز
گشت و شاه محمد پسر قرا یوسف از اوجان بخوی رفت و سلطان احمد با تجمل و زینت تمام در غرهٔ ربیع
الاول سنه ثلاث و عشر و ثمانمائه بشهر در آمد که بندگان در محرا فتادند چنانچه قریب صد قطار شتر
خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و دیگر احمال و اثقال او میکشیدند و جلهای اسبان و شتران و استران
پشتیزان نقاشی بود و در آن روز ترنقوز اسب برسم پیشکش و کوتل همه بازینهای زر و لجامهای مرصع
پیش پیش او میدوانیدند و بر بالای سرش چتر دیبق مرصع داشته بودند و مرغی از طلاء احمر بر زبرجد
ترتیب داده و در تی مقابل بجنهٔ عصفوری در دهان مرغ تعبیه کرده و امراء عظام در رکاب
پادشاه پیاده میرفتند و از عقب ایشان یرغوچیان و صاحب حسنان که ملازم بودند با جامهای زر
بفت مرایت موعجان سلاح در دست گرفته میشتافتند و بر دست راست سلطان شاهین آقا که صاحب
اختیار مملکت بود قدم بخاک مینهاد و بر دست چپ او بغداد آقا نیز پیاده میرفت و از پیش و عقب
سلطان مقدار یک تیر پرتاب نیک سوار نبود و در آن روز شهر را آیین بسته انواع آرایش بتقدیم

رسانیده بودند و بهرچند قدم که در تفنگ در سرخ و نقره سفید همه سکوک بر سر او می پاشیدند و بهر چند گام
که اسب او مینهاد پای اندازهای قیمتی بر زمین میگستردند و سلطان لعلی بر تاج داشت که دیدها
از نظاره آن خیرگی میکرد بدین آیین و عظمت سلطان احمد در دولتخانه تبریز نزول فرمود و جمیع امرا که
در عقب شاه محمد ولد قرا یوسف رفته بودند و در حوالی خوی بدو رسیدند بعد از کوشش فراوان هر دو
گروه دست از محاربه باز داشته هر یک بطرفی که مقصد ایشان بود رفتند و چون قرا یوسف بنابر طلب سپاه
طهرتن و مردم ارزنجان بآنجا رسید خلق آن مملکت در تسلیم شهر تعللی مینمودند و داعیه آن داشتند که
قرا یوسف بر ایشان کینه مقرر کرده و شهرها بولد طهرتن مسلم داشته باز گردد قرا یوسف بدین معنی ناخوش
شد و آغاز محاصره کرد عاقبت سادات و معالی و اعیان و اشراف ارزنجان بیرون آمده شهر تسلیم نمودند
و خطبه و سکه بنام و لقب پیر بداق خان موشح شد و آن دیار را با توابع و لواحق برسم سورغال قرا یوسف
ببیادر خویش پیر عمر که در سپاهیگری بغایت معتمد بود ارزانی داشت و چون دو روز از فتح ارزنجان
بگذشت خبر استیلاء سلطان احمد بر ممالک آذربایجان مسموع قرا یوسف گشت امرا و اعیان سپاه و مقربان
درگاه را جمع آورده در باب صلح و جنگ با ایشان مشورت فرمود همگنان بجهاد قرا یوسف با سلطان
احمد اتفاق کردند و در باب یکجهتی خویش سوگندان غلیظ بر زبان آوردند و قرا یوسف یک یک همه را
بوعدهای جمیل خوشدل گردانید و مقرر شد که بعجل منزل به تبریز آیند و از ارزنجان روان شده و مسافت
پیموده بصحرایی که قریب بشنب غازان بود و سلطان احمد در آنجا اقامت نموده بود رسیدند و در کنار
منزل فرود آمده بتهیه اسباب مقابله و مقاتله مشغول شدند و صباح روز آدینه قرا یوسف از منزل
خود سوار شده و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته روی بشنب غازان نهاد و سلطان احمد با
لشکری متوجه او گشت و بعد از تلاقی فریقین جنگی عظیم واقع شد از طرفین خلق بسیار بقتل رسیدند
عاقبت ترکمانان غالب آمده لشکر سلطان روی بانهزام نهادند و باطراف و جوانب پراکنده شدند و
سلطان احمد تنها در معرکه مانده ناچار عنان بگردانید و در وقت فرار ترکمانان مجهول بدو رسیدند و نا
دانسته دو ضرب زده سلطان را از اسب انداختند و سلاح و جامهای جهتی پادشاه را گرفته او را گذاشتند
و سلطان بسوراخ باغی که آب از آنجا بیرون می آمد در رفت و از غایت دهشت هم آنجا بنشست که تا بعد
که کسی از عقب او می آید از قضا پیری کفش دوز از شهر بیرون آمده ببالای درخت توت رفته نظاره
جنگ میکرد و در آن حال که سلطان یکسواره از معرکه روی بگریز آورده اسب او را شناخته داشت
که راکب پادشاه عالی مرتبت بر سر آمده بعجز سوراخ رفت و فریاد بر کشید که ای پادشاه عالم این چه
حالت سلطان گفت که خاموش باش و سرها را فاش مکن که مردم در این شهر بسیارند چون شب شود
بدو بیم و زر و جواهر از ایشان بستانیم و تدارک نیک کنیم و من که بیعنا در سیم بلوک سعدی
را برسم سپهسالار بخارا ارزانی داشتیم و براین جمله عهد بسته پیر کفش دوز بجانب رفت و او عجوزه داشت
که بخود در تنها لمی دی و از امور آنچه و قضایا محققه سخن گفتی پیر با او صورت حال در میان نهاد
و آن عجوزه بدنهاد خود در آن آغاز نهاد و چون از کار فارغ شد شوهر را گفت که میان ما و بغداد دو

یعقوب

---

بعضی بر سا فوج بعبدات و حالیا تنها از آن باز نخواهد رسید و بهتر آنست که چون شب در آید مردم نزد
سلطان جمع آمدند و دیگر تو را با او ملاقات دست نخواهد داد و صید عجیبی از دام ما بجهد و آنگه تا زمان پشیمانی سود
ندارد اکنون مصلحت آن میبینم که نزد قرا یوسف روی و کیفیت حال بیان نموده سیورغالی نیک بستانی
کفش دوز را سخن زن معقول افتاده متوجه درگاه پادشاه شد و در آن زمان امیر آخوران و اختاجیان
سلطان را جمع آورده بود و از ایشان تفحص میکرد که سلطان احمد چند اسب همراه داشت و چند اسب با
خود برده باشد و چند دیگر بدست سپاه ما افتاده ناگاه پیر کفش دوز بی محابا بمجلس قرا یوسف در آمد
و گفت سلطان احمد در موضع نزدیک نهانست اگر پادشاه خواهد جمعی را بدو سپارد تا بیاورند قرا یوسف
گفت این چه حکایت باشد که چند فرسخ قطع کرده باشد پیر کفش دوز بر قول خود اصرار نمود و عرضه داشت
که معتمدان خود را باید فرستاد تا قلعه را بیابند قرا یوسف مردم اعتمادی خویش مثل شیخ درسون و
بیروی شیرچی و محمود اینانق و سلیش همراه کفش دوز روان کرد و ایشان رفته سلطان را از سوراخ
بیرون آوردند و سلطان سر برهنه بود با یک پیرهن قبا خلقی در بر شانداختند و طاقیه کهنه بر سرش
نهادند و خدمتش را بر کتل اسب بیروی شیرچی سوار کرده بمجلس قرا یوسف رسانیدند امیر یوسف
بر پای خاست و سلطان را پهلوی خود نشاند و زبان عتاب بگشاده با سلطان خطاب کرد که اصلا
بر قول و فعل تو اعتماد نیست بارها بقرآن مجید و احکام کلام الهی سوگند خوردی که قصد من و مملکت من
نکنی و خلاف کردی و قرا یوسف هر حکایتی و شکایتی که در دل داشت اظهار فرمود و حرکات نا
شایستی که در ایام گذشته تا غایت از وی صادر شده بود بر زبان آورد بعد از آن او را از موضع جلوس بر
خیزانیده در صف نعال نشانید و پیر بداق خان در آمد بر کت نشست و امرا و اعیان با سلطان گفتند
که مملکت تو تفویض به پیر بداق خان میرسد و بهتر آنکه بخط خود نشان تفویض ممالک آذربایجان باسم
پیر بداق خان بآب قلم در کشی و تکلیف کردند که سلطان آن نشان را بخط خود نوشت انگاه گفتند که پاشا
جد او ممالک آذربایجان گذاشته بودیم و تو آمدی و بتغلب آن را از دست ما انتزاع کردی اکنون
بوجوب قدیمی خود بغداد را مع مضافات بدو باید داد و فرمودند که در آن باب نشانی دیگر بخط خویش
در قلم آورد مضمون آنکه فرزندان اعز امجد ابقاهم الله تعالی که در بغدادند و مستحفظان قلعه حبیب
و قلعه تکریت بدانند که تختگاه بغداد را بفرزند اعز ارشد غیاث الدین شاه محمد بهادر ارزانی داشتیم
میباید که چون از توجه او آگاه شوند فی الحال با ارمغان و پیشکش باستقبال بیرون آیند و مفاتیح
قلاع و خزاین بدو سپارند و ابواب مخالفت مسدود گردانیده خدمتش را بقدم اطاعت و انقیاد
تلقی نمایند و چون سلطان احمد از نوشتن این سطور فارغ شد قرا یوسف و امرا هم در آن مجلس جانفی
کرده شاه محمد را نامزد دارالسلام فرمودند و امرا و بوات و سرخیلان اعراب و غیر ایشان را از متجنده که
در این جنگ اسیر شده بودند امان داده در رکاب شاه محمد روان کردند و قرا یوسف با سلطان احمد
گفت با وجود آنکه نقض عهد روا داشتی و بقصد جان و مال من لشکر کشیدی من ترا نمیکشتم اما بسطام
روی بسلطان آورده گفت که خانمان سلطان اویس را تو خراب کردی و آن ماندگان و ارکان دولت

---

او را کشتی و از تو هیچ کاری که لایق باشد صادر نشد و نخواهد شد ما نخواهیم گذاشت که امیر یوسف ترا
بغزیبی و فی الحال از جای خود برخاست و شمشیر از میان کشاده نزد قرا یوسف انداخت و گفت
که حیات این شخص موجب فتنه و فساد است و اگر او را از میان بر کنار کنی هزار فتنه و شورش روی نماید
و نزد عقلا عدم او بر وجود رجحان دارد و امرای عراق متفق الکلمه گفتند که امان دادن سلطان احمد
بهیچ وجه مصلحت نیست آن ترکمان صادق جواب داد که بعنایت الله تعالی که اگر هزار نفر مثل او در لشکر
من باشد در عهد بخاطر خطور نخواهد کرد و من سوگند خورده ام که قصد او نکنم و اصلا بخلاف
سوگند خود عمل نخواهم کرد بسطام معروض داشت که این شخص چندین خون ناحق کرده است و خصمان
حاضرند اگر تو قصد او نکنی حمایت هم مکن قرا یوسف ساکت شد امرای عراق سلیش را گفتند که سلطان
بمدرسه شیخ علی قاضی که بیرون اوست ببر و خواجه جعفر تبریزی را که عرضه داشت که سلطان
برادر مرا بناحق کشته است و بسطام بر صدق مقاله او گواهی داد و آن بیادی مبالغه عراقیان امیر یوسف
بقتل سلطان همداستان گشت و خواجه جعفر و چند نفر دیگر بجانب سلیش رفتند و سلطان احمد را
هلاک ساختند و در دیگر امرا بخدمت قرا یوسف رفتند و بسطام بعرض رسانید که با آنکه سلطان
احمد را دیروز بعالم عدم فرستادیم او باش و اراذل میگویند که سلطان نمرده است و جمعی مبالغه
میکنند که ممکن که فتنه روی نماید قرا یوسف بسطام را گفت که تدبیر امثال این امور منوط برای تست و
بسطام فرمود که نعش سلطان را در مدرسه خواجه شیخ علی کججی نهادند و صوف سیاه بر سر او پوشیدند و
اهل تبریز دسته دسته بیرون آمده سلطان را بآن حال دیدند و بدین تدبیر آن گفت وگوی تسکین یافت و بعضی از
فرزندان سلطان احمد که در جنگ گرفتار شده بودند بمهان شربت چشیدند و سلطان علاء الدوله
را که در قلعه محبوس داشتند بموجب فرموده قرا یوسف براه عدم فرستادند و سلطان احمد را تجهیز و تکفین
کرده در عمارت دمشقیه در پایین برادرش سلطان حسین که بتیغ غدر او کشته شده بود مدفون ساختند
دنیا جای آفاتست و محل مکافات در بسیاری اوقات ظالمان هم در این عالم بجزای اعمال سیئه خویش گرفتار
میشوند و چون خبر واقعه سلطان احمد بمسامع علیه حضرت شاهرخی رسید از خواجه عبدالقادر گوینده که
چند سال در خدمت سلطان احمد بسر برده بود رسید که در باب قضیه دوست خود هیچ ساخته خواجه عبد
القادر این رباعی گفته و در عمل انتظام داده بعرض خاقان سعید رسانید **بیت**
عبدالقادر ز دیده مردم خون ریز باد و رسپهر نیست جای ستیز کان مهر سپهر سروری ناگاه
تاریخ وفات گشت قصبه تبریز ٭ اما قضیه شاه محمد ولد قرا یوسف چنان بود که بعد از قطع مسافت بدارالسلام
رسید بعد از یکسال و شش ماه که اولاد صغار سلطان احمد در بغداد محاصره کرده ایشان در شب بکشتیها
نشسته گریختند و او شهر را بگرفت و بر تمامت ولایت عراق عرب استیلا یافت و در آن مملکت مدتها
حکومت کرد و لشکر فراوان جمع آورده و مال بیکران اندوخت و خطبه و سکه بنام خویش موشح ساخت
و دیگر نزد پدر نیامد و قرا یوسف نیز تعرض بدو نکرد **گفتار در توجه قضایای خراسان و عزیمت حضرت خاقان سعید**
**بجانب سیستان بعد از ختان شاه زادگان** در شهور سنه احدی و عشر و ثمانمائه حضرت خاقان سعید بر تو

التفات

---

التفات بحال اولاد امجاد انعطاف فرمان داد تا اسباب طوی بعظمت ترتیب کردند و موضع باغ شهر
که قریب بقلعه اختیار الدین در نفس دارالسلطنه هراة واقع است آرایش داده منبت پادشاه زادگان
غیاث الدین میرزا بایسنغر و جلال الدین محمد جوکی بهادر سنت ختان بتقدیم رسانیدند که میرزا ابابکر از
کرمان بسیستان آمده و شاه قطب الدین والی آن ولایت دم از محبت و ولای او میزد و این معنی را موجب
استغنا از اشتهای حضرت خاقانی میداند لاجرم شهریار جمشید فر مقرر فرمود تا حضار لشکرها فرمان داد
و اعلام ظفر اعلام در شهر جمادی الاولی سال مذکور از دارالسلطنت هراة در حرکت آمد و چون مابین
حضرت شاه معقصبه اسفزار و سپه بجیاشان کامکار سپاه جلادت آثار درعهای داودی در بر کشیده
مصقول در سر و کمانها کیانی در بازو بعرض گاه حاضر شدند و چون ظفر پناه از اسفزار روان شدند والی
آنجا شاه اسکندر با لنکین بحصانت قلعه و ذخیره فراوان و مدد اهل سیستان مغرور شده سر طاعت
در سر کشید و پای اطاعت پیش نیامد چون متصود ماند قضاء بر مظاهر آن قلعه نزول کردند و هر آن قدر
جلدان مردم فراه با شاه اسکندر در حصار بودند و بهادران سیستان مثل محمود هندو بوقا و محمود چش
و محمود سیه سوار و غیرهم با ایشان متفق و یار و مجموع دلاوران آن سرزمین پشت بدیوار حصار نهاده
ایستادند و جمعی از سپاه فیروزی اثر مثل محمود شاه تکودری و یوسف عراقی و خدابیاد و سرداران دیگر
حمله کردند و از دیوارها گذشته پیاده بپای باغی در آمدند مبارزان جانبین در هم آمیخته گرز و شمشیر
بیکدیگر بخشیدند مخالفان چون دست برد لشکر فیروزی اثر مشاهده کردند فرار کرده در قلعه خزیدند ارکان
دولت و اعیان حضرت در نصب عراده و منجنیق و کندن نقب اهتمام تمام نموده بودند نقب بعهده امیر
شاه ملک بود و دو بعهده امیر مضراب و یکی بعهده امیر ترخان و یکی بعهده امیر حسن صوفی ترخان و دیگری
بعهده امیر علیکه کوکلتاش و یکی بعهده امیر مضراب و امیر جلال الدین فیروزشاه و دیگری تعلق بامیر قوشروان
سیاست و دیگری به امیر فرمان شیخ و یکی به امیر سید علی ترخان و دیگری به امیر یوسف خواجه و امیر مکنه
و مولانا ابراهیم صدر و یکی به امیر خاوندشاه و دیگری به امیر موسی شیخ و امیر محمد مشرف و طایفه سرداران و
سپاه ظفر پناه از اطراف و جوانب حصار خندق و نقب میکندند و پیش میبردند و مردم قلعه نیز کوششها
بهادرانه مینمودند و مدت ده شبانروز آتش رزم و پیکار افروخته بود اهل حصار چون علامات دولت
و اقبال بر چهره حال لشکر نصرت مآل مشاهده کردند چاره جز اطاعت و انقیاد ندیدند اسکندر بنا لنکین
و پهلوان شمس دران و سایر سرکشان قلعه از ذروه عجز بحضیض تضرع آمده امیر شاه ملک شفیع کردند
امیر مشار الیه سخن عجز و عیاد کی ایشان در پایه سریر اعلی عرضه داشته بخشش همه خواهش نمود و التماس
او باجابت اقتران یافته شاه اسکندر و سرداران قلعه بخدمت شتافتند و ارباب جرایم بمراحم و عواطف
خسروانه اختصاص یافتند و چون خاطر خسرو جهانگیر از مهم قلعه فراه فارغ شد و رایت فتح آیت
بجانب حصار اوک بر افراخت و پهلوان شمس دران را مجددا خلعت پوشانیده با معارف سیستان
برسم رسالت پیش شاه قطب الدین فرستاد و او را ترغیب و تحریص بموافقت و مطاوعت فرمود و از
وخامت منازعت و مخالفت ترهیب و تحذیر نموده و پیغام داد که اگر شاه قطب الدین بخلاف گذشته بدرگاه

عالمپناه آید چون عنایت و عاطفت در باره او بظهور نخواهد پیوست حق علیم است و کفی به شهیدا
که ما قصد عرض و مال و ملک او نداریم و اگر نصیحت ما را بسمع رضا اصغا نماید و از خواب غفلت بیدار
نگردد شاید که امری به نسبت سپاهی و رعیت آن ولایت از مکمن غیب بحیز ظهور آید که در شریعت
معدلت جایز نباشد. و چون آنجماعت عزیمت سیستان نمودند سپاه فیروزی شعار اول دامن کوه را در
میان گرفتند و اهل قلعه در مقام ممانعت و مدافعت استوار ایستادند و از جانبین جنگ پیوسته شد
لشکر منصور آب از ایشان باز گرفتند و ارباب قلعه بآب چاه درون کار میگذرانیدند و چاهچیان نقب
زده آب چاه را نیز باز بستند شاه نصرت که عصات حصار و مردان کارزار در سرداشت پیشانی
استکانت بر زمین نهاده از سر عجز امان طلبید و حضرت خاقان سعید التماس او را مبذول داشته لشکر از
آن دیار و حصار بر انحراف فرمود و بر شاه نصرت عنایت و عاطفت ارزانی داشت و اهالی باقی قلاع
دیگر که در آن نزدیکی بود دست در دامن استیمان زده امان یافتند و چون آن ولایات مفتوح و مسخر شد
و موکب همایون در جنبش آمد هر جمعی از لشکر نصرت شعار کشت و شاه قطب الدین باانکه خود با
کس نیز تعرض رسانده آتش خشم جهانسوز بر بانه شعلات اثر کشید و تخته قهر فرمان داد که بندها سیستان
که از عهد رستم باز بسته بودند شکستند و همه را ویران ساختند دست نهب و غارت در آن ولایت
برآوردند و مواضع از مزارع اثر نگذاشتند و با وجود آنکه در آن مملکت غله بسیار می باشد در آن
زمان در وقت مراجعت از دور ما بر آمد و خرابی بسیار از لشکریان در آن دیار صدور یافت و میرزا رستم در
آن ولا از عراق آمده بود و امیر مضراب بنابر حسب فرمان بولایت یزد رفت همین طریقه سلوک داشتند
و چون آثار بی عنایتی در آن ممالک بمرتبه ظاهر شد که مزیدی بر آن متصور نبود و حضرت خاقان سعید
عزم مراجعت فرموده و امارت ولایت فراه را باشاه اسکندر پسر شاه علی که آباء و اجداد او فرمانگزاری آن
ناحیه از ظاهر قلاع بوده ارزانی داشت و در سلخ شعبان دارالسلطنت هراة از وجود خجسته آنحضرت
رشک سپهر کبود گشت و در این اثنا ایلچیان دایمنگ خان پادشاه ختای رسیده تعزیت حضرت
صاحبقران مغفور رسانیدند و بصنوف نوازش و عنایت مخصوص گشته رخصت انصراف یافتند

داستان امیرزاده خلیل سلطان و شرح اختلال حال او و اسباب آن بر ضمایر ارباب
بصیرت و هوشمندان صافی سیرت مخفی و محجوب نماند که شایستگی امر خطیر سلطنت و شغل جلیل خلافت
و منصب ارجمند شهریاری و عروج بمعارج جهانداری بی سابقه عنایت ربانی و مقارنت تایید سبحانی خیالیست
محال و باطل و اندیشه بی حاصل و هر که بخاطر گذراند که ابتغاء آن بمجرد کثرت رجال و بسیار مال بدون
اراده ملک ذوالجلال میسر شود دور از صواب و بنیادی بودی حقیقت و از نشان سراب
چه از اسباب شوکت و جهانبانی و مقدمات مکنت و ملکستانی میرزا خلیل سلطان را دست داد آن مقدار
اعداد افسر و تخت تا آن غایت شکل که هیچ بیکنجی میسر شده باشد و در زمان ارتحال و انتقال حضرت
صاحبقران بی همال بدار القرار اکثر امرا و نامداران و نوئینان رفیع مقدار که در تاشکند با او بودند بیشتر
لشکر فیروزی اثر در ظل رایت او مجتمع بودند و چون در آن حدود از اولاد و احفاد حضرت صاحبقران بحسب

سن از وی بر دیگری بیشتر خدمتش را بپادشاهی برداشتند و جمیع امرا و طبقات حشم در رکاب او
عازم سمرقند شدند و چون بحوالی آن بلده رسیدند اصول و اعیان و امراء صاحب اختیار که
محافظت دفاین و خزاین تعلق بایشان میداشت با ائمه و ارباب عمایم برسم استقبال شتافتند و مقالید
و مفاتیح گنجها و اقالیم کاشغکان شاهزاده نمودند چنانچه تتمه از این سابقاً مذکور شد و در آن اوان
شهر سمرقند و آبادانی سمرقند در ربع مسکون هیچ موضع نشان نمیدادند هفت اقلیم عالم اکابر و اشراف
و علما و فضلا و هنرمندان و ارباب حرف و سایر طبقات انام و طوایف بنی آدم در آنجا جمع آمده بودند
و خزاین خسروان نامدار و سلاطین ذوی الاقتدار غلافی تا اقصی بلاد روم تا آدم در آنجا جمع و از هندوستان
تا نهایات شام و آن مرز و بوم مردان خاندم و دشت قبچاق تا ایلان روس و چرکس و بلغار و فرنگ و دیگر
ترکات و نفایس و تحفها ملوک و حکام آن بلاد و دیار کفر و اسلام بآنجا انتقال یافته بود و چندان
نقره ابیض و طلاء احمر و اوانی مرصع و جام نفیس و امتعه چینی و تجملات پادشاهانه چنانچه و جوشن و چیغه
و خرگاه و سراپرده و بارگاه و تیر و کمان و سیف و سنان در خزینه موجود بود که هر که حشمت بخیال
جمشید و فریدون نگذشته بود و در هفت مملکت فادون دو بیابان وعده و خراج سی و شش ساله
ممالک محروسه ضمیمه آن شده و با آنکه تمکنگاهی چنان با آن همه اسباب آماده و خدم و حشم فراوان از
سوار و پیاده بی کلفت جنگ و مشقت حرب و شکست سپاه ناگهان هیبت سپاه میرزا خلیل سلطان افتاد
و در اندک زمانی سر به هیچ باز نهاده و شاهزاده مشار الیه دست اتلاف و اسراف بگشاده چهار ساله
از آن همه زر و زیور و گنج و گوهر اثر نگذاشت حتی در آن که شایسته یکدینار بود در هیچ بقعه
میبردند و دیگران که هر فردی از ایشان مستحق صد تومان بودند در آرند وی ایتام محروم
را یکسانی داد که هم ایشان سبب زوال و اختلال ملک و اقبال او شدند و از جمله آنچه اسباب دولت
و اصحاب مکنت را از ارتکاب آن اجتناب واجب و لازم است و شاهزاده از آن احتراز ننمود یکی
آن بود که فرومایگان را برکشید و بمرتبه امارت رسانید و خاتمت عاقبت آن نیندیشید هم خاطر امرا
کبار و نوئینان رفیع مقدار از این حرکت ناپسندیده برنجیدند و هم دیو غرور در دماغ آن ناکسان آشیان
گرفته و بجا خرطب انتقال دولت امیرزاده خلیل سلطان آن بود که او را جاذبه عشق ذکور یافت
با یکی از سراری امیرحاجی سیف الدین شاد ملک نام تعلق خاطری بهم رسید و پنهان از حضرت صاحب
قران آن عشق را در نکاح آورده و مدتی چند در دیده و ترس و بیم از وصال او خطی نمیگرفت
و چون نوبت سلطنت بشاهزاده رسید بیکبار شیفته شد و دلدادۀ او شد و عنان ممالک و مسالک از
دست از مفتخق شاد و مرج و غالب شمس عدول نموده از صواب بدید آن ناقص عقل تجاوز جایز نمی
و میرزا خلیل سلطان باغوای شاد ملک خواتین و سراری حضرت صاحبقران را که نسبت بدو دشمن
مادری داشتند بوسیله تکلیف بطایفه داد که حد خدمتکاری آن آستان نداشتند و این معنی علاوه
رنجش ارکان دولت و اعیان حضرت بلکه طبع وضیع و شریف از شاهزاده مستنفر و متنفر گشت و آن
همه دولت و اقبال و شکوه و جلال میرزا خلیل سلطان بسرحد زوال رسید

شکوهی نماند در آن خاندان که بارگاه حیرت آیدانما کیان گفتار در نهضت موکب همایون از باغ شهر
و وصول رکاب همایون ببادغیس و متوجه شدن او از آنجا بجانب ماوراءالنهر چون حضرت سعید ماه مبارک
رمضان در دارالسلطنت هراة بگذرانید و بشرایط عید و آداب آن روز سعید قیام نمود و خطبه انجمن
در بیت الشرف خویش رایت اقبال برافراخت آنحضرت فرزند ارجمند خود میرزا ابراهیم سلطان
را بمحافظت دارالملک بگذاشت و امیر جلال الدین فیروزشاه را ملازمت او بازداشت و فرمود که
امیر لطف الله بیان نمود و حمزه فوفی بسرحد سیستان رفته لوای حزم و احتیاط مرعی دارند و بنفس
خجسته عازم بادغیس شد و شاهنشه الامثال با حضار عساکر منصور شرف نفاذ یافت و در اندک
زمانی سپاهی فزون از اندازه چند و چون در ظل عنایت همایون جمع آمدند و چون این خبر بمیرزا خلیل سلطان
رسید از نیران سمرقند با لشکر فراوان بحوالی کش آمد و در آنجا خبر یافت که خدایداد حسینی گرد در مرغ
خالقاراز انتظام داشت بکنار آب خجند رسید شاهزاده مشار الیه امیر الله داد و امیر ارغونشاه را با سه
هزار سوار نامزد آن صوب گردانید و هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیده در مقابل هم فرود آمدند و در جنگ
تعجیل نمودند و امرا امیرزاده خلیل سلطان قاصدی نزد او فرستاده مدد طلبیدند شاهزاده با چهار
هزار سوار ایلغار فرموده تا بنر شیران راند و آنجا فرود آمد خدایداد حسینی بر این حال مطلع شد
روزی چند را بمحافظت نمود و شب همه شب و روز دیگر بر جناح استعجال مسافت پیموده هنگام نماز
پیشین بقرنه شیران رسید و از جانبین جانبازان در میان آمده نیران محاربه اشتعال دادند و عاقبت
لشکر سمرقند شکست یافته میرزا خلیل سلطان بشیران پناه برد و خدایداد فی الحال شاهزاده قلعه را
بدست آورده و نشانها نوشته بفرمود که میرزا خلیل سلطان محرکند و بر اغنای اطراف ولایات
میفرستاد تا ممالک ماوراءالنهر مسخر او گشت و این حادثه عجیب در سیزدهم ذی قعده سنه احدی و
عشر و ثمانمائه وقوع یافت و چون پر توشعور حضرت خاقان مؤید منصور در ولایت بادغیس بر این
احوال بدیع افتاد لواء توجه بدیار ماوراءالنهر برافراخت و قبل از این حضرت خاقان سعید جوکی
قوچین را همراه نوکر خدایداد فرستاده خدایداد حسینی چون بر وی ظفر یافت نوکر خود و نوکر میرزا
محمد جهانگیر را مصحوب امیر جرکس روان کرد و ایشان در لباس قتلق تیمور بموکب اعلی پیوستند و عرض
رسانیدند که امیر خدایداد میگوید که این صورت بنابر خدمتکاری آنحضرت از بنده مخلص صادر شد اکنون
بهر چه فرمان شود عمل نمایم حضرت خاقان سعید جوکی قوچین را همراه نوکر خدایداد فرستاده پیغام داد که
آنچه در پرده غیب مستتر بود ظاهر شد و ما شفقت الهی برهیم هر چه باقی و مصلحت باشد بتقدیم خواهد
رسید باید که امیر خدایداد بی توقف متوجه قبله اقبال گردد که عنایات حضرت از شامل حال اوست و در
ششم ذی الحجه کنار آب جیحون معسکر همایون گشت و امیر شیخ نورالدین در وقت توجه بجانب ماوراء
النهر با حضرت پادشاه کرده و از امتناع قرار داده بود که هرگاه که ماهچه توقیع ظفر شعار از آن دیار طالع
گردد من بر درگاه همایون خواهم پیوست در این ولا بنابر وعده خویش عازم آمد چون خدایداد از
توجه او بدرگاه عالمپناه خبر یافت از سمرقند بر ایلغار بر سر امیر شیخ نورالدین تاخت و مردم او را پریشان

و پراکنده ساخت و مراجعت نمود و موکب حضرت شاهرخی بتعرض غدی و قرشی از جیحون عبور نموده و در
این اثنا میرزا امیرک احمد و میرزا سیدی احمد که امیر خدایداد ایشانرا بر تسخیر ولایت حصار فرستاده بود
بتلقین ملهم دولت متوجه درگاه سلاطین پناه شده شرف پابوس دریافتند و بنوازش پادشاهانه
سرافراز شدند و در خزار ربیع پادشاه سعادت نیاز رسید که چون رشته امید خدایداد حسینی از آداب سیاق
زلف عروس مملکت منقطع گشت میرزا خلیل سلطان بند کرده مرغیت غنیمت شمرده حضرت خاقان سعادتمند
در عنان نصرت پادشاه بی مانند با لشکرها متوجه دارالملک سمرقند شد و پیشتر امیر علیکه
کوکلتاش را با امرا و دیوان باغاب بجهت حفظ و ضبط خزینه و اموال غیب روان کرد و میرزا محمد جهانگیر
با امرا و ارکان و اکابر و اعیان و درستاریان شهر برسم استقبال تا رباط بام آمدند و بالتفات
پادشاه اسلام سرافراز و مباهات باوج سماوات رسانیدند و در عشرین ذی الحجه از یمن مقدم
خسرو روی زمین تختگاه حضرت صاحبقران مغفور فرش پای سقف مجرخ برین نهاد و ظل رأفت
و عنایت و معدلت و حمایت آنحضرت بر روی ساحل آن دیار مبسوط و ممدود شد و چون حق در مرکز خود
قرار گرفت امیر خدایداد بار بابی و عناد در مغولستان نهاد و حضرت خاقان سعید شکر نعمای
ملک حمید مجید بجای آورد و در اوایل محرم سنه اثنی و عشر و ثمانمائه امیر خضر خواجه و امیرحسن کاو و خوجکی
را فرمان داد که بجد و در سیستان رفته بلطف الله بیان نمود و حمزه فوفی ملحق شوند و از آنجانب با خبر بوده
معاون یکدیگر باشند و الدنیا ترخان نزد خدایداد حسینی فرستاد که تو قبل از این بعرض ما رسانیده بودی
که مرا از مهمی که مقصد و آن شده ام غرض استرضای شما است و مال آن کار مسوق ناهم و مال ما اطریق اهتمام و عنایت
ما درباره بندگان قدیم و چاکران بجاده عبودیت مستقیم دانسته باشد و حسن وفا و شیمه صدق و صفا
ما را معلوم او شده و تا غایت امری واقع نشده که موجب احتراز و اجتناب او از ملازمت ما باشد اکنون
بی دغدغه باید که متوجه اعتاب گردد تا از مائده احسان ما به نصیبی وافر محظوظ و بهره ور شود و چون
الدنیا ترخان با امیر خدایداد ملاقات کرده بر اداء رسالت قیام نمود خدمتش در جواب گفت که امیر شیخ
نورالدین آنحضرت را برای این مزاج نخواهد گذاشت اگر او را بند کرده من بخدمت سرافراز گردم حضرت
خاقان سعید از این جواب ناصواب در غضب رفت و دفع فتنه آن حق ناشناس را اهم مهمات دانسته
بجانب مغولستان در حرکت آمد ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب مغولستان و سوختن قبیله جات
خدایداد حسینی باتش قهر شمع جهان و شاه دوران حضرت خاقان سعید عزم یورش مغولستان جزم کرده رایت جلادت
بآن صوب برافراشت و انتقام خدایداد حسینی بر ذمت همت پادشاهانه از جمله مفترضات شناخت
و از سمرقند بیرون آمده چون فرزند شیراز مکمن اعلام دولت دیرپای گشت میرزا رستم و امیر علیکه ترخان و
امیرشاه ملک و امیر شیخ برحسب فرمان برسم منقلای روان شدند و میرزا امیرک احمد و برادرش میرزا
بایقرا و امیر سلطانشاه برلاس و امیرحسن صوفی نامزد خجند شدند و حضرت خاقان سعید موضع اوراتپه
را محل اقامت سپاه ظفر پناه ساخت و از نزد امراء منقلای خبر آمد که امیر خدایداد حسینی میگوید که
امیرشیخ نورالدین باعتاب آید هر چه مصلحت باشد بتقدیم رسانیده شود امیر شاه الیه آنحضرت را بدان

طرف فرستاده در این اثنا صورتی بس بدیع روی نمود که آینهٔ خیال هیچکس نقش پذیر مثل آن نبود و
کیفیت واقعه چنان بود که امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمدخان استمداد نمود و او برادر خود
شمع جهان را بمعاونت فرستاد و امیر خداداد حرم و حشم و عدل شیر خانمان و تاتار را باستقبال شمع جهان
شتافت و از معنی این مثال    هر بیشه گمان مبر که خالیست شاید که پلنگ خفته باشد غافل بماند
و با آنکه نسبت ببرادر محمدخان وظایف حرمت و لوازم ضیافت کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانید
اما او با خواص و معتمدان خویش در میان نهاد که خداداد حسینی مردی ناحق شناس بی وفاست
چه با وجود چندین عنایت و عاطفت که حضرت صاحب قران در بارهٔ او داشت الحق بر بیند کم
این نمک بحرام با اولاد کرام آنحضرت چه نوع معاش میکند و عدم جنین نحسی بوجود او در مزاج
خود بجان دارد و بر قتل او اتفاق نموده خدمتش را گرفتند و سر او را از بدن جدا ساخته
نزد امیرشاه ملک فرستادند    سری که کرد تاراج امرت کشیده گردون بر آستان تو اینک
کشان کشان آورد **ذکر تفویض مملکت اوزکند بمیرزا ابابکر احمد ولد میرزا عمرشیخ و آمدن میرزا**
**خلیل سلطان بسمرقند و رجوع ایالت ولایت ماوراء النهر بمحمد و عمرزادهٔ عالمیان میرزا الغبیک گورکان**
چون ممالک ماوراء النهر در تحت تصرف کارکنان حضرت خاقان فلک اقتدار قرار یافت
بر وفق التفات با احوال میرزا ابابکر احمد بن شاهزادهٔ مرحوم شهید عمرشیخ بهادر که در آن مدت
طریق جانسپاری سلوک داشته بود انداخت و زمام حکومت اوزکند در کف کفایت او نهاد و بعد
او میرزا ابابکر را با امیر مضراب و امیر موسیکا با ایلان و ولایت فرستاد مقرر آنکه بعد از ضبط و نسق امور آنجا
باردوی همایون باز گردانند و امرا متعلقان امیر خداداد و پسرش اللهداد که در قلعهٔ شاهرخیه بسر میبرد
همراه آوردند و بصوب تخت سرافراز شدند و امیر شیخ نورالدین که برحسب فرمان عازم ملازمت
خداداد بود چون شیراز و سرفح شد معاودت نموده در پایهٔ سریر اعلی عرضه کردند که معتمدان میرزا در آنجا
اند مبادا که از ایشان خطائی واقع شود اگر رخصت فرمایند بنوبت خود بانکه دوم و دست تصرف
آنجماعت را از مملکت کوتاه کنم حضرت خاقان سعید اجازت داد مشروط بآنکه زود باز آید و میعادی
مقرر کرد که از آن تجاوز ننماید و امیرشاه ملک نیز نقل نموده معاون شد در این اثنا باسامع جلال رسید
که میرزا خلیل سلطان بعد از واقعهٔ خداداد نگاه با تاتار خود متفق ساخته بطرف لار قلعه رفته
بامیر عبدالخالق برخداداد مذکور پیوسته است حضرت خاقان سعید امیرشاه ملک را با دیگر سرداران
بآنجانب فرستاد که ایشان را بدست آورند و بنفس همایون عازم سمرقند شد و امیرشاه ملک التماس نمود که اراده
من بان دهید که از این مضیق بیرون آیم و امیر عبدالخالق نیز جز فرستاد که شما از در قلعه بر خیزید که من
متوجه درگاه عالمپناه میشوم امیرشاه ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی عالی گشت
و چون امیر شیخ نورالدین در آمدن متعلل بود حضرت خاقان سعید امیرشاه ملک را با دیگر سرداران بآنجانب
فرستاد که ایشان را بدست آورند و بنفس همایون عازم سمرقند شد و امیرشاه ملک التماس نمود که بار
بان دهید که از این مضیق بیرون آیم و امیر عبدالخالق نیز جز فرستاد که شما از در قلعه بر خیزید که من متوجه

مولانا

مولانا قطب الدین قرمی و امیر توکل قرقرا را که در زمان حضرت صاحب قران معتمد و متصدی معظمات
امور بودند نزد امیر شیخ نورالدین فرستاد که مضمون آن بود که بنده را مراجعت تمامی موجب
توقف چیست او در جواب گفت که عنایت پادشاهانه در بارهٔ من بسیار واقع شده و از تقصیرات
خود منفعلم التماس آنکه مرا در این ولا از آمدن معاف دارند و چون رایات ظفر نشان بخراسان مراجعت
نماید بخدمت رسم و مقارن این حال میرزا خلیل سلطان از آلان کوه آمده بامیر شیخ نورالدین پیوست
و مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن او را معروض گردانیدند حضرت خاقان سعید عذر شیخ نور
الدین را مسموع داشت و عنان عزیمت بجانب او معطوف ساخت و در آقسولات توکل قدیم میرزا خلیل
سلطان یحیی کا نام آمده کیفیت احوال و صورت بیان نمود و نیکخواهی او را معروض داشت حضرت
خاقان سعید فرستاده را بالطاف بیکران مستظهر ساخته باز گردانید و شاهزاده بایحیی کا نام امیر شاه
که آنحضرت عهد و پیمان بسته از امرا هر کرا فرستد همراه او بخدمت مبادرت نماید و حضرت خاقان سعید
امیرشاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را نامزد فرمود که متوجه جانب او گردند و
در حضور یحیی کا نیز امرا قسم یاد کرد که مدت الحیوة قصد جان فرزند خلیل سلطان نکنم و او را معزز و
محترم دارم و اگر کسی قصد او کند بقدر وسع و امکان در دفع او سعی کنم و سخن صاحب اغراض در شان او
نشنوم امرا این عهود از آنحضرت شنیده متوجه جانب او شدند که میرزا خلیل سلطان و امیر شیخ نورالدین
در آنجا بودند و چون بدان حدود رسیدند امیرشاه ملک در کنار آب توقف نموده امیر حسن صوفی و امیر
علیکه بانزد رفتند و با میرزا خلیل سلطان ملاقات کرده در حضور امیر شیخ نورالدین سخنان حضرت
خاقان سعید را بعرض او رسانیدند شاهزاده مستظهر و آسوده خاطر روی باردوی همایون نهاد
و در موضع اوزون آتا شرف تقبیل انامل فایض حاصل کرد و صحبت مجلس انس و بساط قرب گشت
و از خاطر خطیر حضرت جهانگیر داعیهٔ معاودت بجانب خراسان سر بر زد و ایالت مملکت ماوراء النهر
و ترکستان بفرزند سعادتمند خود در پاسخ خلافت مغیث الدین میرزا الغبیک گورکان ارزانی داشت
اگرچه شاهزاده در باب عدالت و نصفت آیتی بود و احتیاج بر پند و وصیت نداشت آنحضرت
گوش هوش او را بدر مواعظ مشفقانه و نصایح پادشاهانه بیاراست **ذکر تفویض حصار شادمان بمیرزا**
**میرزا محمد جهانگیر و قندهار و کابل بمیرزا قیدو و نهضت رایت هرو و مفوض شدن بلخ و بلاد**
**آن بابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان** چون منیر آفتاب اشراق شهریار آفاق از معظمات ممالک
ماوراء النهر پرداخت رایت مراجعت بصوب دارالسلطنت هراة برافراخت و ولایت حصار
شادمان بمیرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان برسم سیورغال ارزانی داشت و شاهزاده را با اتابک
رعیت و تنظیم امور ملک و ملت وصیت فرمود و خدمتش حق سعادت و شادمان روی توجه بجانب
حصار نهاد و چون موکب همایون از جیحون عبور نمود مملکت قندهار و کابل و غزنین را که تختگاه آل
سبکتکین بود بمیرزا قیدو فرزند ارجمند میرزا پیر محمد جهانگیر عنایت فرمود و فرمود که عروس آن مملکت
را بزیور معدلت و احسان بیاراید و مضمون کلمهٔ الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم را بخاطر یکدارانید

و چمن ملک را از خار ظلم ظالمان و مفسدان پاک سازد و این معنی را سبب استقامت دولت
شناسد و از طریق سویت و عدالت در نگذرد و عنان را برای جهانگشای عالم آرای پادشاه
کشور مقتضی آن شد که حکومت مملکت بلخ و طخارستان را تا حد کابل و بدخشان و بمن عدل شامل و حسن
عقل کامل فرزند عالیشان متعالی مکان حضرت ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان که در تمامت الوس
جغتای بلکه در مجموع بلاد ایران و توران در فنون فضایل و مکارم اخلاق و محاسن آداب عدیل و نظیر
نداشت حوالت فرماید و بنا بر آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که شاهزاده که در دارالسلطنت
هراة قایم است حضرت اعلی خاقانی بود متوجه اردوی سلطانی گردد و آنجناب با امتثال اشارة نمود
بمرکب استقبال سعادت شد و در شانزدهم رجب بخطهٔ اندخود رسید سعادت دستبوس دریافت
و بعد از انعام بسیار که حضرت خاقان سعید او را مخاطب ساخت بضبط مملکت که باسم آنجناب
موسوم شده بود فرستاد و در وقت وداع زبان خجسته بیان حضرت خاقان سعید باین مقاله
مترنم شد که    نماند بکس جاودان پادشاهی همان به که نیکی بود یادگار و چون مهمات آن ولایت
بحسب ارادت سرانجام یافت خاقان عدالت شعار بجانب دارالسلطنت هراة ایلغار کرد و در
شانزدهم ماه شعبان مستقر دولت و مشرف رسید آن بلدهٔ طیبه طراوت روضهٔ رضوان یافت
**ذکر بعضی قضایا که بعد از مراجعت خاقان بادین و داد در ولایت خراسان دست داد** یکی از آنجمله آن بود که سید علی
بن امیر سید کمال الدین بن امیر سید قوام الدین که حاکم آمل و ساری بود پناه بدرگاه عالمپناه آورد و مفصل
این مجمل آنست که حضرت صاحب قران مغفور بهنگام مراجعت از دیار مصر و شام حکومت آمل و ساری را
بجناب مرتضوی شمار الیه ارزانی داشت و در این ایام که حضرت خاقان سعید متمکن شد که او را بر ممالکش
رساند و خواجه محمد مشرف سمنانی را مقرر فرمود که در مصاحبت امیر سید علی بجانب ساری رود و با
مرتضی گوید که حضرت صاحب قران مغفور ولایت آمل و ساری را ببرادر تو مسلم داشته تا کنون در آن
مضایقه میکنی و طمعه آنکه ابطال بقیاء حدی که آنحضرت موکد کرده اند راه ندهی و با برادر مسامحت
نفرمایی که این معنی موجب کدورت خاطر اشرف خواهد شد و بحمدالله ومنه که امروز با هشتاد هزار
سوار مکمل در خراسان نشسته ایم و خاطر از جمیع جوانب جمع است و ضبط آن مملکت ظاهر احتیاج بنهضت
رکاب همایون نداشته باشد اگر جناب مرتضوی سخن ما نشنود لشکرها در آن حدود مجتمع اند و اشارة
عالی را منتظر اند و چون خواجه شمس الدین محمد و امیر سید علی باسترآباد رسیدند خواجه
مشار الیه بساری رفت و سید مرتضی را هرچند نصیحت کرد فایده بر آن مترتب نشد عاقبت امیر سید علی
طایفه را در استرآباد باخود متفق ساخت و بطریق شبیخون متوجه ساری شد و سید مرتضی را بیرون
کرده بار دیگر در آن دیار تمکن یافت دیگر آنکه امیر یکی شاه بدخشانی که شاه بهاءالدین برادر او را
بقتل رسانیده بود امید بکعبهٔ آمال آورده با حرمان سعادت زمین بوس فایز گشت و حضرت خاقان
سعید او را نوازش فرموده بوعدهای جمیل امیدوار ساخت دیگر آنکه از طرف خوارزم الچی الی
آنجا رسید و پیشکشها گذرانید و زبان بیان بگشاد که فتح ماوراء النهر بکشاد و آنحضرت بعد از نوازش

اورا

او را رخصت انصراف ارزانی داشت و همچنین ایلچیان فولادخان و امیر ایدکو بهادر و دیگر حکام دشت
قبچاق بدرگاه شهریار آفاق رسیدند و شنقار و سایر جانوران شکاری گذرانیده مراسم تهنیت فتح
که بتجدید در ولایت ماوراء النهر بکسان واقع شده بود بتقدیم رسانیدند و آنحضرت همه را اسپ
جامه و زر داده و بر انواع کرم بنواخت و از برای فولادخان و امیر ایدکو و امرا ابجی بلاکات و تحفها
گرانمند که سزاوار پادشاهان ذو الاقتدار باشد تعیین نمود و امیر حسن کا را که معرفت کیاست و حسن تدبیر
اتصاف داشت فرمان داد که نزد فولادخان رود و بجهت شاهزادهٔ جوانبخت میرزا محمد جوکی که مخدوم
از خاندان خانی و در دودمان چنگیزخانی خطبه کند و امیر حسن کا بموجب فرموده عزیمت نمود دیگر آنکه
طایفهٔ از ترکانان که در موضع اغربجه و دهستان بسر میبردند و در فتنهٔ پیر پادشاه فرار نموده بودند
در این اوان مقدم ایشان جیمو و سالار بر تلغین دولت سیار همه را جمع کرده بعبودیت قدیم باز آمدند
و حق دشرف بساط بوس مشرف شده زبان باعتذار و استغفار بگشادند رحمت بیدریغ ذیل عفو بر گناه
آنجماعت پوشید ایشان بفراغت خاطر دیار اماکن خود قرار گرفتند دیگر از وقایع آنکه حکام سیستان
از کردار خویش نادم شده عرضه داشتند که اگر آنحضرت از جرایم ما در گذرد و بجهت اطمینان خاطر
این بندگان جناب ارشادمآب ولایت ایاب شیخ زین الدین خوافی را ارسال نماید همه امین شده بعد
از آن شاییم و حضرت خاقان سعید جناب تقوی مآب هدایت انتساب را رخصت فرمود و آنجناب در آن
شد و چون نزدیکی بمقصد رسید اعیان ولایت باستقبال مبادرت نموده شرایط اعزاز و احترام
بجای آوردند و جناب شیخ شمهٔ از عنایت و عاطفت آنحضرت را که نسبت بمردم سیستان معلوم
او شده بود باز راند اکابر و اعیان آن دیار مثل شاه مسعود برادر شاه قطب الدین قاضی سابق
و غیرهما با تیغ و کرباس میان امل و پاس بدرگاه سلاطین پناه آمدند و جناب ارشادمآبی در باب
شفاعت ایشان فضلی شبیع تقریر کرده و عرق بخشش جبلی در حرکت آمده و رقم عفو بر جرایم ایشان
کشید همه را بعاطفت بیکران اختصاص داد و شاه نصرت پیرشاه محمود را که در بند بود اطلاق
فرمود و همراه اکابر سیستان نزد پدرش فرستاد و شاه مسعود ملازم رکاب نصرت انتساب شد
دیگر از وقایع آن بود که خاطر آفتاب تاثیرش متوجه تعمیر ولایت مرو شد و آن دیار در زمان چنگیز
خان با آتش قهر پسرش تولی خان سوخته بود و بجز خاک و خاکستر از ابنیه و عمارات آن چیزی
نمانده و بامضاء این عزم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که از مجموع بلاد خراسان دور و نزدیک
عمله و مزدوران روی بمیدان مهم آوردند خلایق بحسب فرموده کارسند شدند و باهتمام امیر علیکه
کوکلتاش امیر موسی و امیر علی شغانی و ولایتی میان و بهادر در اندک زمانی بکمال معموری و آبادانی
رسید **ذکر عصیان و مخالفت امیر شیخ نورالدین و توجه حضرت خاقان سعید بجانب سمرقند**
**در غایت عز و تمکین** امیر شیخ نورالدین بوسوسهٔ تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی
با جمعی از مفسدان روی بطرف سمرقند نهاد و امیرشاه ملک با لشکرها از شهر بیرون آمد
هر دو سپاه در موضع قزل رباط بهم رسیدند و صفها آراسته دست بتیغ و شمشیر بردند و فوج

امیرشاه ملک را مخالفان از جای برداشتند و حدتش از معرکه عنان عزیمت بجانب قرابینه تافت و از آنجا بکوه
الله شراف که میان کش و سمرقند است پناه برد و امیر بوقا دار بدست دشمنان گرفتار گشت و چون
کیفیت این قضیه بسمع علیه رسید فرمان داد که امیر مضراب و امیر شیخ کلر برلاس و امیر یادگار شاه ارلات
و امیر شیروان برلاس و امیر محمد صوفی ترخان و امیر یوسف خواجه و امیر عجب شیر متوجه ماوراء النهر
شوند و دیگر امرا مثل امیر حسن صوفی ترخان و امیر محمد بیک و امیر محمد خواجه بجانب قرس و مازندران
رفته از آن حدود بوجه باشند و حضرت خاقان سعید ولد رشید خود خواجه غیاث الدین میرزا بایسنغر
را در دار السلطنت هراة بحکومت تعیین نمود و موکب همایون در چهاردهم محرم الحرام سنه ثلاث و
عشرین و ثمانمائه بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و در موضع مرو عرضه داشت اعیان سمرقند بپایه سریر
اعلی آمد معروض آنکه روز دوشنبه ثانی دهم ذی الحجه ... امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک
بشهر رسید و یکی از ملازمان امیر شیخ نور الدین قلاوز نام بدروازه آمده پیغام رسانید سمرقندیان
فرستاده را به ... چنان ... که برلاس نهاده بازپس بردند و در روز جمعه امیر شیخ نور الدین بدروازه
شیخ زاده آمد که محافظت آن باهتمام خواجه عصام الدین و اولاد شیخ زاده ساغرجی بوده هرچند
فریاد برکشید هیچکس جواب نداد و از آنجا بدروازه آهنین رفت که خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین
متعهد ضبط آن شده بودند و سخن گفته خواجه عبد الاول جواب داد که ما مردم طالب علم و بحکومت
کاری نداریم حاکم ما میرزا شاهرخ بهادر است قرة العین خود را اینجا گذاشته بود از صدمت شما
شاهزاده روی توقف ندید اکنون تا رخصت حضرت شاهرخی نشود ما شهر را بکسی نخواهیم گذاشت و
در آخر عرضه داشت اکابر و اشراف سمرقند از حضرت خاقان سعید التماس کرده بودند که بزودی رایات
فتح آیات متوجه آن صوب شود تا ایشان از شر ... اشرار ایمن گردند حضرت خاقانی سعید ایلچیان
بمسرعت بسمرقند فرستاد تا بشارت وصول چتر فلک فرسای بسمع اهالی آنجا رسانند و چون چتر گیتی فروز
اعلام ظفر فرجام گشت مذکور امیرشاه ملک عرضه داشت آورد که میرزا الغ بیک در کنار کلف نشسته
و این بنده در مصاحبت امیر شیروان برلاس متوجه سمرقند گشت و چون امیر شیخ نور الدین از دروازه
سمرقند مایوس بازگشت عم زاده خود امیر شیخ حسن را فرمود که بکنار آب رفته حصار کرکین را محاصره
کند و در این اثنا امیر جعفر و امیر حسینی بی رخصت امیر شیخ نور الدین بولایت خود رفت و از آن جهت
خدمتش اندیشناک و پریشان گشت و وفادار را که معتمد داشت بقتل رسانید و نزد میرزا
محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان که در حصار بود ... در این زمان که
امیرشاه ملک بسمرقند رفته رایات همایون بکنار جیحون رسید امیر شیخ نور الدین عبد الکریم حاجی سیف
الدین را با بعضی از سرداران در برابر امیر مضراب باز داشت سلطان بایزید را بجانب کلف فرستاد
تا سپاه میرزا الغ بیک نگاه دارد و خود با میرزا محمد جهانگیر متوجه سمرقند شد بتصور آنکه شاید که
سمرقندیان بروی شاهزاده گشایند و چون بمقصد رسید ... مقصود حاصل ... و شهرها ...
بودند چند روزی امیر شیخ نور الدین پریشان خاطر و پراکنده دل در باغ دلگشای و کان گل بگذرانید

در این ولا رایات فتح آیات بکلف رسید که میرزا الغ بیک آنجا بود و سلطان احمد ابن بایزید را ... گذاشته
فرار نمود و عبد الکریم حاجی سیف الدین با دیگر امرا که در برابر مضراب نشسته بودند هم گریختند و روز جمعه
هفدهم صفر موکب منصور از آب عبور نمود و امیر مضراب را بجانب کش روان کرد و خود باهنگی در حرکت
آمد امیر شیخ نور الدین از گذشتن لشکر فیروزی اثر خبردار شده تعجیل نمود و از نواحی سمرقند متوجه کنار آب شد
و امیرشاه ملک سوار و پیاده سمرقند جمع آورده از عقب شیخ نور الدین روان شد و خدمتش عطف عنان فرموده
بر امیرشاه ملک سوار و پیاده تاخت و سمرقندیان را متفرق و پریشان ساخت و اموال و اسلحه ایشان بدست
امیر شیخ نور الدین افتاده سبب زیادتی غرور او گشت و راه خود دید که در مقابل لشکر منصور آید و
میرزا میرک احمد با پانصد سوار از ولایت خود بیرون آمده و به امیرشاه ملک پیوسته روی توجه بدرگاه
اعلی آوردند و میرزا الغ بیک مواجبان ولایت کش را جمع آورده بجموع ایشان بخدمت پیوستند و گروهی
انبوه ... لشکر مجتمع شدند و امیر شیخ نور الدین نیز با سپاهی فزون از حساب ...
... متوجه لشکرگاه شهریار گیتی گشای گشت و ... که هر دو فریق در برابر یکدیگر صف
کشیدند امیر شیخ نور الدین در شان امیر مبشر بدگمان شده او را از میان برداشت و ... حرب بالا گرفته
آتش قتال اشتعال پذیرفت و ... که ملازم امیر شیخ نور الدین بود کرّ و فرّی میکرد میرزا
میرک احمد پیش رفته او را از جای برگرفت و ... جلادت بظهور رسانیدند و حضرت
خاقان سعید بنفس همایون آهنگ معرکه کرده مبارزان قول و بهادران قلب را از آن جرأت قوت تازه
پیدا شد و یکبار روی بدشمنان نهادند و بضرب تیغ آتشبار خرمن جمعیت ایشان بباد دادند و امیر شیخ
نور الدین از میان عنان برتافته لشکریانش متفرق و پراکنده شدند و جمعی ... روی بر تسلیم نهادند
کردن خام مالیده بذنوب و آثام خویش معترف شدند و آنحضرت همه را نوازش نموده عنایت فرمود
و این فتح مبین در روز دوشنبه نهم ربیع الاول ... بظهور آمد و یازدهم ماه مذکور خطه
سمرقند از فر مقدم حضرت خاقانی مانند بهشت گشت و سمرقندیان از چنگ حوادث امان یافته
مشمول نظر عنایت و احسان شدند و آنحضرت امیرشاه ملک را با لشکری کینه گذار ... فرستاد
تا هر کرا از اتباع امیر شیخ نور الدین یابد مستاصل گرداند و چون مهمات مملکت ماوراء النهر بتجدید
رونق و طراوت یافت آنحضرت عنان عزیمت بجانب خراسان تافت **ذکر عود آنحضرت بهرات و
بیان بعضی جزئیات** حضرت خاقان سعید در بیستم ربیع الاول از سمرقند نهضت نموده در اوایل
ربیع الآخر بدار السلطنت هراة نزول فرمود و از دشت قبچاق و ولایت ... ایلچی ... مملکت
دربند و شروان فرستاده امیر شیخ ابراهیم و از جانب ... سید عز الدین و از ولایت ساری قاصد میر
امیر ... علی کیا و همچنین از قلعه فیروزکوه و دیگر ممالک ایلچیان در آن چند روز متعاقب ... رسیدند
... حکام حدود بوسیله امرا و مقربان معروض داشتند و در این اثنا ... که از ... ملک
گرمسیر بود ... ولایت ... آمدند و امرا ...
در بارگاه اعلی معامله ایشان ... جان ... که ... از جانب ... شیخ

رفته لاجرم یرلیغ مطاع صدور یافت که حکومت گرمسیر تعلق به ... داشته باشد و مودود ... 
رکاب حضرت انتساب قیام نماید و بعد از معاودت آنحضرت بهراة اساس بناء مدرسه شریف و خانقاه
... که در سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه بطرف شمالی شهر در برابر قلعه اختیار الدین بحکم طرح انداخته
بودند باتمام رسید و اکنون که تاریخ هجری بسنه ثمان و ثلثین منتهی شد در غایت صفا و معموریست و در سال
مذکور خاقان مؤید منصور در جانب شرقی شمالی هراة بعمارت باغ سعید فرمان داد و مهندسان و استادان
چابک دست در اندک فرصتی در غایت تزیین و تکلف تمام شد و بیشتر اوقات سالهای دراز در آن فضاء وسیع
... بوده موسوم بباغ سعید **ذکر آمدن میرزا عمر شیخ از جانب عراق و مستسعد شدن بملازمت حضرت اعلی**
حضرت خاقان در افتتاح سنه اربع و عشرین و ثمانمائه عزیمت ییلاق بادغیس فرمود و در آنجا میرزا عمر شیخ بن میرزا
محمد بن میرزا عمر شیخ بهادر از جانب فارس و عراق آمده شرف پابوس دریافت و سبب این معنی
آن بود که چون میرزا اسکندر آن ممالک را در تحت ضبط آورد مصلحت چنان دید که میرزا عمر شیخ بن میرزا
محمد و میرزا علی بن میرزا رستم را که هر دو برادرزادگان او بودند از مملکت ... ایشان از ...
... اکتساب استحقاق پادشاهی داشتند و آن دو شاهزاده متوجه خراسان شدند و در ...
بموکب همایون پیوستند در این اثنا قاضی مولانا ... که از جمله منشیان آن دیار بود برسالت آمده و انواع
تحف و تبرکات آورده بوسیله امرا معروض داشت و بعرض رسانید که در آن بلاد خطبه و سکه باسم
... همایون موشح شده و عنایات بیدریغ مخصوص گشته رخصت انصراف یافت و در خلال این احوال
... میرزا الغ بیک آمده ... و بعرض رسانید که امیر شیخ نور الدین بمغولستان نزد
... خان رفته ... امیرشاه ... ایشان با لشکرها ... سیرام
رسیده اند و مقارن این حال از جانب کرمان ... سلطان اویس ... آمده خبر آورد که میرزا اسکندر
... ممالک فارس و عراق فارغ شده روی بدار الملک کرمان نهاده در این ولایت خرابی بسیار میکند
و ایلچی میرزا الغ بیک رسید ... و خاطر خطیر از جانب سمرقند فراغت یافته لشکرها را
ییلاق بادغیس اجازت داد که بجایها خود روند و آنحضرت در بیستم صفر بدار السلطنت هراة
نزول فرموده باغ زاغان ... ساخت در این ولا ایلچی امیر شیخ ابراهیم از جانب شروان
رسیده پیشکشهای پادشاهانه بگذرانید و آنحضرت فرستاده را رعایت و عنایت فرموده بازگردانید و از
جانب سمرقند خبر آمد که امیرشاه ملک بطرف مغولستان رفته و آن دیار را غارت و تاراج کرده بالجمله
... مراجعت نمود **ذکر مخالفت امیر شیخ نور الدین نوبت ثانی و لشکر کشیدن حضرت اعلی خاقانی
سلیمان مکانی** امیر شیخ نور الدین با آنکه شکست فاحش یافت و از حکومت بی بهره ماند و هر لحظه سر
... میکوفت و هر زمان خود را بحاشیه ولایت میزد و چند نوبت از صدمات لشکر سمرقند منهزم شد
... کار ... بیش ... و ملتجی گشت ... محمد خان بود او را ... نمود و محمد خان با لشکر فراوان
متوجه ماوراء النهر گشت و این خبر بسمرقند رسید میرزا الغ بیک صورت حادثه را معروض ...
سریر اعلی گردانید حضرت خاقان سعید باحضار لشکرها فرمان داد و در روز چهارشنبه سلخ ربیع الاول

از باغ زاغان بباغ مختار نزول کرد و از آنجا پای سعادت در رکاب آورده روان گشت و منازل
قطع فرموده بکنار آب مرغاب رسید و در آنجا قاصد میرزا الغ بیک آمده خبر رسانید که مغولان بولایت
خود باز گشتند بیان این سخن آنست که چون محمد خان ... رسید و امیر شیخ نور الدین بدو
پیوست با خواص و مقربان و مردم مجرب یافته مشورت کرده گفت چه صورت دارد که ما برای شیخ نور
الدین با مردم ذو قوت ... دشمنی کنیم و معلوم نیست که ظفر و نصرت نصیب کیست و ...
ترک سعادات فرار یافته محمد خان ایلچی حافظ نام نزد امیرشاه ملک فرستاد که سابقا میان ما و تو
... بود ... اکنون با تو دوستی میکنیم اگر میان
تو و شیخ نور الدین عداوتی است ما او را ... امیرشاه ملک را ایلچی ... و جامه و اسب داده
خوشدل بازگردانید و ... بایلکات و تبرکات پادشاهانه نزد محمد خان فرستاد و از جانبین
قواعد محبت و صداقت تاکید یافت و در این اثنا ... میرزا الغ بیک رسیده بعرض رسانید
که میان شاهزاده و امیرشاه ملک کدورتی واقع است حضرت خاقان سعید بجهت معاودت ...
... در رفتن بجانب سمرقند ... چند روزی ... توقف نمود و امیر سید علی
ترخان را ... موجب فرموده عمل نموده بآنجا رفت و بازآمده معروض داشت که ...
جانبین موشح پیوست که از آن زمان که زمام حل و عقد و رتق و فتق مهمات ممالک ماوراء النهر در
کف کفایت امیرشاه ملک نهاده آمده در شرایط ملک داری و مراسم جانسپاری دقیقه فرو نگذاشت
اما مزاج پادشاهان بغایت نازک میباشد ... حاکمست و همچنین امیر سید علی بعرض رسانید که
در آن حین که من بازگشتم امیرشاه ملک بدفع شیخ نور الدین متوجه مغولستان شد تا مهم بکجا رسد و از
استماع این اخبار حضرت خاقان فلک اقتدار عازم سمرقند شد تا آن مملکت را تجدید رونق ...
دهد و چون بقبة الاسلام بلخ رسید فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ...
اعلی در بیست و یکم جمادی الاولی عبور فرمود و چون موضع ... مضرب خیام سپاه نصرت پناه گشت
میرزا الغ بیک و اکابر و اشراف رسیده سعادت بساط بوس دریافتند و آنحضرت چون جان که در تن آید
بشهر سمرقند در آمد و مزارات اکابر آن دیار و صاحب قران را زیارت رفته صلوات و صدقات بمستحقان
و مجاوران رسانید و ... پادشاه ... گشت و بعد از چند روز ... امیرشاه ملک
رسیده خبر امیر شیخ نور الدین را رسانید **ذکر کیفیت کشته شدن امیر شیخ نور الدین که ... باقبال
پادشاه روی نمود** امیرشاه ملک چون جهت دفع امیر شیخ نور الدین عزم مغولستان کرد
و ... بر آب سیحون رسید امیر شیخ نور الدین آگاه شده اضطراب آغاز کرد و ... از شاه
زادگان چنگیز خانی و امرا توسل جسته التماس نمود که چنان کنند که میان او و امیرشاه ملک صلح واقع
و بعد از قیل و قال امرا با امیرشاه ملک در باب مصالحت امیر شیخ نور الدین سخن گفتند امیرشاه ملک
ایشان را از پیش روان داشته خود متعاقب بصوب ... آمد و قاصدی نزد شیخ نور الدین فرستاده
پیغام داد که اگر بگناه اعتراف میکنی و ... گذشته ... صلح میکنیم والا میان ما ...

جنگ امیر شیخ نورالدین گفت که اگر امیرشاه ملک با دو نوکر بدر قلعه آید تا من نیز با دو نفر بیرون آییم
و بی آمد شد رسولان این قضیه بقطع رسید بهتر باشد سخن بر این قرار یافته امیرشاه ملک بدر قلعه
رفت و امیر شیخ نورالدین بیرون آمده و یکدیگر را در آغوش کشیده پرسیدند امیرشاه ملک گفت که بر عالمیان
روشن است که حضرت صاحب قران معتقد در شأن شما چه تربیت کرد که منتهی بر آن مقصود بود و جهان فرزندان
صلبی تا غایت سعادت و بجان عنایتهای آنحضرت که در باره تو مبذول فرمود اینکه ترا در زمره امرای عظام
انتظام داد و حق را انصاف ده که با وجود این همه حقوق از تو قضیت بدین خاندان چه چیزها واقع شد
الکون الماضی لا یذکر که گفته اند بد کان که آن گذشته نگویند اگر از سر اخلاص قدم پیش نهی من متقبل
میشوم که از جانب حضرت خاقان سعید هیچ گزندی بتو نرسد بلکه همه لطف و عنایت مشاهده کنی امیر شیخ
نورالدین گفت رشته چو گسست بستوان بست اما گرهیش در میان هست هر چند امیرشاه ملک
بالغه نمود که امیر شیخ نورالدین از سر گردنکشی و عناد بگذرد و در مقام اعتذار و استغفار آید فایده نداد
امیرشاه ملک گفت روز بلند شد و هوا گرم از برای ما شایانه و خود دوری بعزت تا با شامیم و خود اندر قلعه
درون رفت و امیر شیخ نورالدین بجان ایستاده بود و او را بدین سخن فریب داد القصه امیر موسی کا و امیر دولت خواجه
چند نوبت آمد شد کرده سخن صلح بجایی نرسید امیرشاه ملک با امرا گفت یک نوبت دیگر این بدولت را نصیحت کنید
اگر خود تن در آنحضرت میدهد یا فرزندان را بفرستد یا یکی نوکر نیک خود را بفرستد تا با آن کشش را ناموجب باشد
امرا رفته و امیر شیخ نورالدین قریب بدر قلعه سواره ایستاده با ایشان سخن میگفت در این حال امیرشاه ملک
در مقام توان هرقداق آمده با او گفت که تو را بجای پدری بلکه پیشتر اکرام و قدم جرأت پیش نهی و بدین
معنی که در خاطر آمده اقدام نمایی شاید که چهره ظفر حضرت در آینه مراد جلوه گر آید و ذکر کار و ورد در السنه
وافواه سائر و دائر گردد و نام شجاعت تو بر صفحات روزگار باقی ماند باید که چون امرا از پیش امیر شیخ
نورالدین باز گردند تو تن را در وی و بیلک چون غزالان دور بیینه پیش قلعه و در آغوش مهربانی کشد
فرو کشید تا او را اسب در عهده تو و محافظت و حمایت تو در عهده ما هرقداق سبیل این معنی شد چون امرا
سخن تمام کرده مراجعت نمودند هرقداق فرصت نگاه داشته متوجه در قلعه شد و چون چشم امیر شیخ نورالدین
بر عدا افتاد آواز داد و هرقداق پیاده شده جلد نوبت زانو زد و امیر شیخ نورالدین خرسند و اورا در آغوش
گرفت و چنانکه دستها هرقداق بر پشت امیرشاه بدو رسید بهر دو دست داشت و حقیقتاً اناب
فرو کشید و چون شیخ نورالدین بر زمین افتاد زانو بر سینه او نهاده شمشیر از غلاف بیرون آورده و نوکر امیر شیخ
نورالدین که با او در بیرون قلعه بودند دوان دوان رسیده بر سر هرقداق تاختند و یک شمشیر بر بازوی
هرقداق فرود آوردند و او بر رو افتاد شیخ نورالدین نگاه داشته شمشیر بر سوار انداخت چنانچه اکثرها علی اسب
بریده شده اسپان رم خوردند انگاه شمشیر بر دو امیر شیخ نورالدین فرود آوردند و انگشتان او که بجهت
دفع شمشیر پیش داشته بود با یقین و بعضی از کاسه سرش بر بود و امیرشاه ملک که از دور با جمعی نظاره
مشغول بودند هرقداق چون دید که مدد رسید برخاست و بیک دو ضرب شمشیر سر امیر شیخ نورالدین را بر
خاک مذلت انداخت و امری چنین بدیع به برکت دولت حضرت خاقان سعید روی نمود عجب ظاهر شد و امیرشاه ملک

هرقداق را

هرقداق را که بر چنین مهمی خطیر اقدام نموده بود تربیت و نوازش بسیار فرموده گفت مدح الرجل نفسه
تو خواهم بود هرقداق گفت که چه سعادت از این بالاتر که رضای مخدوم حاصل شد و نام این بنده در میان
الوس باقی ماند و بعد از این واقعه امیرشاه ملک قلعه صوران را محاصره کرده در اثنا ایلچی حضرت
خاقان سعید رسیده پیغام بد امیرشاه ملک آورده که مردم قلعه از تو مستوجب اند باید که بنده را آنچه تا مادیگری
را فرستاده آنجا حضرت را استمالت دهیم و امیرشاه ملک بحسب فرمان بدرگاه عالمپناه مراجعت نمود ذکر معاودت
رایات ظفر نشان بخراسان و رسیدن خبر واقعه هائله میرزا خلیل سلطان چون ممالک ماوراء النهر و
ترکستان از وجود عداة و طغاة صافی شد و مجموع آن ولایت محفوظ و مضبوط گشت حضرت خاقان سعید
بعزم مراجعت علم دولت و شوکت برافراخت و اردوی همایون از کان گل کوچ کرده بکرات گنبد آمد و در آن منزل
میرزا پیر احمد بموکب خجسته پیوسته شرف بساط بوس دریافت و بعنایت مخصوص شد و امیرشاه ملک
نیز بتقبیل بساط جلالت سلطا استسعاد یافته بعواطف خسروانه سرافراز شد و هم در آن منزل شاهزاده
جوانبخت میرزا الغبیک کورکان طویی عظیم ترتیب داده پیشکشها دلپسند بنظر پادشاه رسانید در این اثنا
عم زاده شیخ نورالدین شیخ حسن از قلعه صوران رسیده صورت انقیاد و اطاعت بر سبیل خود اظهار کرده
حضرت خاقان سعید توکل جهر را اند امیر شیخ حسن که در بعضی تواریخ او را بردار امیر شیخ نورالدین
تعیین کرده اند فرستاد که اگر در این قول صادقی تومان آقا را اند در ما فرست از سیاق کلام معلوم خات
چنان فهم میشود که بعد از واقعه حضرت صاحب قران معتقد را نار الله برهانه امیر شیخ نورالدین تومان
آقا را در حباله نکاح آورده بود و چون خاطر اشرف میرزا الغبیک از امیرشاه ملک آنکه جنابی را داشت
جنانچه شمه از این معنی مذکور شد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرشاه الیه خانم خراسان
شود و موکب همایون از کوک گنبد نهضت نموده و مسافت پیموده در دار السلطنت هراة نزول فرمود
و بعد از چند روز مهد علیا تومان آقا رسیده و آنحضرت شرایط اعزاز و احترام بتقدیم رسانید و قضیه
کوسویه را که از هراة تا آنجا قریب یا پنج فرسخ است بجناب او ارزانی داشت و حالا آن آثار مهد علیا
در آن سرزمین ابواب البر موجود است و قبل از توجه بولایت ماوراء النهر حضرت خاقان سعید در صدد
تربیت میرزا خلیل سلطان آمده ده هزار سوار بدو داد و جمعی سرداران مثل امیر حمزه قوقو و بیلک ترکاد
و خضر سپاهی و غیرهم را ملازم رکاب او کرد اینک و فرمود که اسباب پادشاهی شاهزاده را مرتب
ساختند و یرلیغ جهانمطاع نفاذ یافت که شاهزاده بولایت عراق عجم رفته در پایتخت ری و از آن حدود
ممالک که متعلق بسید مرحوم او میرزا میرانشاه میباشد هرجا که بگیرد از آن او باشد و هرکجا که خاطرش
قرار گیرد دولت سازد و میرزا خلیل سلطان روی بعراق نهاد و چند روز در ری نشسته بنابر طلب میرزا
رستم با صفهان رفت و از آنجا بری باز آمد چنانچه گذشت و در این نوبت که بری رسید بعارضه
دو سه روزه راه دار البقا در پیش گرفت و از وقوع این حادثه جگرها سوخت و سینه ها چاک و جگرها کباب
و دلها خراب گشت و چون خبر واقعه او بمسامع علیه حضرت رسید خاطر آنحضرت مشوش و پریشان
شد و چاره جز تحمل ندید زبان بجمله انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و صوت کوش از صدمه صدا



ذلک کوس رحیل شاهزاده خلیل سلطان فارغ نشده بود که طنین ارتحال مالک الاشتر مهد علیا خانزاده در
شرفات قصر دماغ وضیع و شریف پیچید و از بانوی عظمی در مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها السلام
والتحیه وفات یافت و در جوار روضه رضویه رکوا دیعاکش سپردند بیت و دانش بیان تو در باد ذکر توجه
حضرت خاقان سعید بجانب مشهد مقدس و معاودت از آنجا و نزول در دار السلطنت هراة و رسیدن
ایلچیان ختای چون آفتاب عالم افروز لواء عظمت و شوکت بجانب بیت الشرف خویش برافراخت ضمیر
خورشید تاثیر پادشاه جهان کرامتضای آن فرمود که موسم عید اضحی زیارت مشهد مقدس رضوی که ارباب
عرفان و تحقیق آنرا با برج تاقد داشته اند بتقدیم رساند و بامضاء این عزیمت هم ماه ذی قعده موکب همایون
از دار السلطنت هراة نهضت فرمود در این اثنا بمسامع جلال رسید که مودود کرسیوی که از اتابک درگاه عالم
پناه آورده بود و پلیل و مستی در ملازمت رکاب معرضانه شتاب روزگار میکذرانید در این اوقات فرصت
غنیمت دانسته عزیمت کرسیو نمود و آنحضرت به تفحص حال او و سرهی بجانب هراة روانه کردانید و کیفیت احوال
او چنان بود که چون حکومت ولایت به برهانی که منازع او بود مقرر شد چنانچه سبق ذکر یافت مودود را
بفرمان ملازم شد و مدت روزگار بقلاکت کذرانید و همچنین که مجال یافت روی بکرسیو نهاد و در
منزل برسین جماعت بلوجان که رئیس و رئیسی ایشان علی نجو بود در شکارگاه بدو و چار خورد و نذعلی
نجو را از وی پرسید که با جانب جکی نزا افتادی جواب داد که برحسب اشارت علیه بولایت خود میروم
علی نجو گفت که در این باب نشان همایون باید نمود و الا موقوف باید بود مودود تیغ کین از نیام بیرون
آورده چند نفر از بلوجان را از حصار ساخت و بعضی از ایشان را بدرجه شهادت رسانید علی نجو فرار
نمود و مودود از پی او تاخت نجو رسید علی نجو از عقب مودود آمده تیری جانان بر پشتش زد که از سینه
او بیرون آمد و جماعت بلوجان نوکران مودود را مقید ساخته بدار السلطنت هراة کرد انیدند و در همان
روز که قاصد حضرت خاقان سعید جهت تفحص حال مودود بشهر رسید بلوجان سر مودود را رسانیدند
و چون آنحضرت بمشهد نزول کرد تحت مراسم زیارت بجای آورده و نذور و صدقات بارباب احتیاج
داد و سادات عظام را بنوازش و عطایا اختصاص بخشید در این ولا امیر سید عزالدین حاکم هزاره جرب از
حسن عقیدت و صفای سریرت بپایه سریر اعلی آمده پیشکشها لایق از جانان بزرگی سزد و در خور جهان
پادشاهی باشد بکذرانید و بخدمت و شرف قبول یافته بعنایت پادشاهانه ممتاز و سرافراز شد و پسر
امیر حسن حاکم فیروزکوه نیز رسیده بیلاکات و تبرکات سزاوار عرض رسانید و مشمول نظر عاطفت و
احسان گشت و عزیمت معاودت تصمیم یافته آنحضرت در کنف حضرت واهب اید متعال بدولت و
اقبال بجانب بادغیس شکارکنان روان شد و در جمعه عاشر محرم خوشدل و خرم بمعزت و جلال خود نزول
کرده بمقارن وصول چتر فلک فرسای بدار السلطنت هراة خبر آمد که ایلچیان داعیخان خان پادشاه ختای
نزدیک رسیدند فرمان عالی نافذ شد که شهر و اسواق را آیین بندند و ارباب حرفت و صنایع حذاقت و
مهارت خود ظاهر کردانیده دکانها را زیب و آرایش دهند و بعد از امتثال واجب الانقیاد امرا و اعیان
برسم استقبال بیرون شتافتند و مقدم همایون رسولان ختا بجهت مبارک دانسته ایشان را بتعظیم و احترام



تمام بشهر درآوردند و آن هنگام زمانی بود چون ایام جوانی طرب افزای و مانند شب ماه وصل جانان
غم زدای حضرت خاقان سعید فرمود که باغ زاغان را بسان باغ جان آراستند و بیاد کلان بهرام سطوت
مریخ صولت هر کس را در مقام و محل خود تعیین فرمودند و حضرت مشتری ماهیت خورشید طلعت
بهمایون آیین و حشمت بر سریر دولت برآمد امرا و ارکان دولت ایلچیان را بشرف ایاغ و سایه بلاد کار
ایشان را بکذرانیدند و تحف و امیان خان را که همه از محض حریر و نیک اندیشی بود بعرض رسانید
و مکتوبات پادشاه ختای را که بر باهای مختلف نوشته بودند و همه مشتمل بود بر سلام و تحیت
و ستایش و محبت آنحضرت و سفارش میرزا خلیل سلطان و غیر ذلک معروض داشتند و حضرت
خاقان سعید دقایق آنرا بفکر دوربین ادراک فرمود و بعد از اطلاع بر مقاصد مجموع را با اسعاف مقرون
ساخته حکم کرد که امرا ایلچیان خاطری عرضه دارند در این اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که پیشتر از رسم
عبودیت متقاعد بود اعتماد بر لطف و مرحمت حضرت خاقان سعید کرده بدار السلطنت هراة آمد و امراء
عظام را در باب جرایم او آمرزش تشفیع ساخته عرضه داشتند که هرچند ملک قطب الدین در این مدت
در خدمتکاری تقصیر نموده و قدم از جاده عبودیت لغزیده اما اکنون زبان باعتذار و استغفار
گشاده [gap] بانیغ و کفن بزینهار آمده استان عنایت و مرحمت پادشاهی جان سزد که نومید باز نگردد ملکانه
ملکانه رقم عفو و اغماض بر جراید زلات او کشید و ملک قطب الدین سعادت دستبوس یافته بعز ارض
حرمانه مستظهر گشت [gap] عذر بر آنکه خطا چو رسید آدم از آن عذر بجایی رسید و قبول کرد که
سال بسال مال و خراج بخزانه عامره رساند و آنچه از مال گذشته باقی باشد ادا نماید عاطفت پادشاهانه
ملک قطب الدین ارزانی داشت و چون مهم ایلچیان ختای سرانجام یافت رخصت شد که معاودت
نمایند و شیخ محمد بخشی برسم رسالت با ایشان روانه گشت ذکر شاهان بدخشان و فرود رفتن با ایشان
شاه بهاءالدین والی بدخشان قاصدی نزد حضرت خاقان سعید فرستاده بود و التماس نموده که معتمدی
ارسال فرمایند تا مال ولایت بدو تسلیم نموده آید و فرزند خود را بملازمت فرستد و آنحضرت امیر حمزه
قوقو را روانه گردانید و مشار الیه بقصد رسید شاه بهاءالدین از وعده پشیمان شده بود و اندیشه خیال
محال و خیال استقلال بخود راه داده انقیاد احکام ننموده امیر حمزه باز آمد و کیفیت حال معروض
داشت آنحضرت فرمان داد که امیر مضراب و امیر سید علی ترخان و امیر جلال الدین فیروزشاه بیلچ رفته
در ظل رایت امیرزاده ابراهیم سلطان لوای جلادت افراخته متوجه بدخشان شوند و امراء مذکور در بلخ رسیده
شاهزاده در شان ایشان صنوف انعام و احسان مبذول داشت و میرزا ابراهیم سلطان و امرا عزیمت
بدخشان نمودند و از راه بغلان برا شکمش آمدند شاه بهاءالدین بجانب اقصی ولایت بدخشان گریخت
و امرا و لشکریان از عقب او روان شدند و میرزا ابراهیم سلطان با لشکر پیاده در کشم توقف نمود و شاه بهاء
الدین از آوازه لشکر شاهزاده جوانبخت بکوههای سخت و پشتهای بسیار درخت گریخته بود و در نظر
محال مینمود که هیچ بیگانه بآنجا تواند رسید و اتفاقاً شاه بهاءالدین بدست لشکریان افتاد امراء سپاه
باز گشته بوسط بدخشان درآمدند و حکومت آن ولایت را بشاه محمود برادر شاه بهاءالدین دادند

که قبل از این بدرگاه سلاطین پناه آمده بود و حکم شد که او در حمایت میرزا ابا بکر باشد و در این اثنا بسامع
علیه پیوست که حرم محترم شاهزاده جوانبخت الغ‌بیک گورکان بدو داده آبستن است و حضرت خاقان
سعید از غایت محبت و وداد که نسبت به اولاد و احفاد داشت فرمود که آن صدف گوهر دولت شرف
را قبل از میعاد حمل بخراسان آورند و برحسب فرمان مجدانه در نگاهداشت کوشیدند و آن بانوی عظمی را
بحشمت و عظمت تمام بهراة رسانیدند و در عاشر جمادی الاولی سنه خمس و عشرین و ثمانمائه [illegible] خانزاده
مطالع سعد قدم از زاویه عدم بصحرای وجود نهاد و طوی بی نهایت ترتیب دادند و در این سال امرای عظام
بموجب یرلیغ واجب الامتثال بجانب [illegible] رفتند و امیر ابا بکر صاحب اختیار ولایت [illegible] شهر را
گذاشته آن ولایت با سایر ممالک محروسه انضمام یافت و امیرشاه ملک چند روز آنجا توقف نموده
برای رتق و فتق مهمات آن سرزمین را ضبط و نسق داد و مردم کاردان بمحافظت آن مملکت
باز داشته متوجه پایه سریر اعلی شد و بخلعت [illegible] اختصاص یافت و بعد از چندگاه خوارزم مع توابع
و ملحقات به امیرشاه ملک الیه مفوض شد و تا آخر ایام حیات تعلق بدو میداشت و در سنه ست و عشرین
ثمانمائه حضرت خاقان سعید میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را بشرف مصاهرت خویش سرافراز
گردانید و چند روز شاهزادگان و آغایان بجشن و سور و حضور بسر بردند و در این ایام چون خبر [illegible]
امیرزاده یوسف ترکمان [illegible] جلال [illegible] تبریز و ولایت عراق و آذربایجان در خاطر خطیر پرتو
یافت و عزیمت جهانمطاع عالم مطیع باطراف ممالک منتشر شد که لشکرهای منصور بدرگاه پادشاه
ممالک ستان حاضر شوند و در اندک فرصتی چندان سواره و پیاده مجتمع شدند که هامون و کوه از حمل
آن ستوه آمدند و چند زنجیر فیل که از سمرقند آورده بودند در مقدمه مقرر شد

[illegible] فیلان [illegible] شکوه بر شدی چو دریا بهیکل چو کوه حضرت خاقان سعید هژدهم رجب از دار
السلطنه هراة با جنود همایون و طالع سعد نهضت فرمود و چون موکب عالی بیلاق [illegible] بود [illegible]
[illegible] اقتضای آن کرد که مکتوبی بمیرزا اسکندر ارسال نماید و از عزیمت خجسته اعلام فرماید
منشی دیوان اعلی آن نامه را باین عبارت در قید کتابت آورد **سواد مکتوب حضرت اعلی خاقانی که
بمیرزا اسکندر فرستاده** جناب فرزندی اعزی [illegible] سلام [illegible] کلام مختصر میشود معلوم فرماید که
بفیض فضل الهی و یمن دولت نامتناهی احوال این مملکت بر منهاج استقامت استمرار یافته
و امور این ولایات بمجاری سعادت استقرار پذیرفته و [illegible] بارگاه صمدیت و درگاه احدیت
[illegible] نصیب دولت و [illegible] حشمت ما می‌آید [illegible] بخاطر [illegible] دولت مساعده
[illegible] موافقت [illegible] قرا یوسف ترکمان و ضبط و نسق ولایت
آذربایجان مصروف [illegible] و چون [illegible] بساط
پادشاهی فراخته سواره و پیاده لشکر با [illegible] بدین مهم آورده [illegible]
و دست [illegible] زمان [illegible] برادر [illegible] پادشاه سعید شهید [illegible]
تدارک آن قضیه فرض عین بل عین فرض دانسته‌ایم اما بسبب بعضی قضایا که در ممالک واقع شد

جناب فرزندی معلوم است توجه بدان طرف میسر نشد امروز بحمد الله تعالی ممالک خوارزم و خراسان
و زابل و کابل تا اقصی هند و سند و مملکت ماوراء النهر با نواحی ترکستان و مازندران با تمامت طبرستان
در تحت تصرف بندگان و خاطر از جوانب جمع و حق تعالی قوت انتقام ارزانی فرموده و صد هزار
سوار هر یک ابری غران و برقی درخشان در رکاب دولت همایون ملازم اند و هیچ آفریده را بدین خاندان که
عقیدت ایشان از انفصام مصون باد این جرأت نبود که قرا یوسف نموده و الحال که هیچ سودا و استبداد
از سر بیرون نکرده و بر شیوه مخالفت مصر است انتقام از او طبعا و شرعا و عقلا و نقلا از ثمار واجبات
و دفع آوازه مفرطات اکرما با یکدیگر بساط گشاده تقادیم و جاده اتحاد [illegible] و در جذب منافع
و دفع مضار مشارکت [illegible] دشمن قوت گیرد و طمع او در مملکت زیادت گردد میباید که او را [illegible]
با لشکر متوجه شود در حدود ری اتفاق ملاقات باشد و مهمات اجتماعی روی بدین مهم آورده هر
صلاح وقت باشد تقدیم نماییم و قبل از ملاقات از امرا هر که را صلاح داند فرستد تا [illegible]
هر چه مقرر باشد با تمام رسد و چون نامه تمام شد و شرف اختتام یافت در صحبت ابوسعید ملک [illegible]
نموده آمد و آنحضرت دعا و ایلچیان پای همایون در رکاب سعادت آورده سوار شد و شکارکنان و صید
افکنان مرحله [illegible] مازندران درآمد اکابر و اعیان از اقاصی و اقطار ممالک روی توجه [illegible]
همایون آوردند امیر عز الدین از هزار جریب و امیر حسن [illegible] و امیر علی از آمل و ساری و سایر
حکام گیلانات بدرگاه عالمپناه آمدند و مجتمع شدند و علی اختلاف طبقاتهم با نعامات و تشریفات مفتخر
و سرافراز شدند و ملتمسات و مقترحات ایشان باجابت مقرون یافت و بعد از رخصت بر سر اعمال و اشغال خود
رفتند **ذکر وصول مکتوب حضرت شاهرخی و ظهور باغی گری و مخالفت جناب اسکندری** ابوسعید ملک چون
مکتوب حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر رسانید و او بر آمدن آنحضرت بجانب مازندران اطلاع
یافت [illegible] که حضرت خاقانی قصد ولایت فارس و عراق دارد و بر ظن چنین خطا که در خیال پادشاه
[illegible] شده بود خود را معرض خطر و بلا آورد و بکثرت مال و شوکت ملک و بسیاری اعوان و
انصار مغرور شد و [illegible] همراه ابوسعید ملک بپایه سریر اعلی فرستاد تا جوابی ناصواب معروض ساخت
حضرت خاقانی بدان سخن التفات نفرمود و فرمود که اگر حق مدد آید لشکر فرستد و میرزا اسکندر از
تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی اسم و لقب حضرت خاقانی را از خطبه و سکه که قبل از این [illegible]
گاه آن هر دو را بنام آرایش داده بود افکند و رایت استبداد و استقلال برافراخت و طبل طغیان و گردنکشی
بنواخت و راهها را مسدود و مضبوط ساخت و فرمود که نواحی ری را که ممر لشکر فیروزی [illegible] بود آتش زنند
و این معنی بدان ماند که سیل را با باشش باز دارند و زمین را به فشردن پای ساکن گردانند و [illegible]
پیرمحمد را فرستاده شیوع معنی و عناد خود را در خاطر ادانی و اقاصی قرار داده و از آنجمله کافی اسلام را
بجانب سیستان و قندهار و گرمسیر نامزد کرده و چند سر اسب تازی و نیزهای زرین و خلعتهای [illegible]
[illegible] سرحدداران این ولایت فرستاده و نشانها ارسال نمود مضمون آنکه باری سبحانه و تعالی از دیوان تؤتی
الملک من تشاء سلطنت ممالک بحر و بر با ارزانی داشته و بعنایت ازلی واثقیم که هر [illegible]

[illegible] باشد و حالا ممکن نیست و تمامی همت ما مقصود بر آنست که بلادی که در تصرف
جد ما امیر [illegible] صاحب قران بوده محفوظ و مضبوط گردانیم و قرا یوسف که [illegible]
[illegible] ما را تاب [illegible] و میرزا اسکندر این سخن را در مکتوب بنابر آن نوشته بود که قبل از این آن
جناب و قرا یوسف لشکرها کشیده متوجه یکدیگر شده بودند و قرا یوسف بنابر [illegible] که در اثنا راه روی
[illegible] بود و میرزا اسکندر این صورت را از جمله فتوحات عظیم میشمرد و میرزا اسکندر در
[illegible] کرده بود که تا آن زمان که حضرت شاهرخی با ما طریق خویشی [illegible] سلوک میکنند ما نیز
رعایت جانب ایشان میکردیم اکنون که با لشکر گران بطرف مازندران آمده اند ما نیز اصفهان را معسکر
همایون ساخته‌ایم و مقرر شده که در ما [illegible] هزار سوار جرار مردافکن [illegible] در [illegible]
[illegible] مجتمع شوند باید که ایشان نیز با ما در مقام وفاق و اتفاق باشند و تا نواحی هراة سوار تاخت
فرستند و چون مملکتستان [illegible] شود و ولایت کابل و زابل و بعضی خراسان را برسم [illegible]
میان ایشان تقسیم خواهیم نمود اما این مثل در میان مردان مشهور است که
چنین گفت رستم بتیر و [illegible] آهوی ناگرفته مبخش القصه کافی اسلام جانب سیستان شد و در
[illegible] آن نوکران [illegible] و ساخته و بیلاکات بنظر در آورده و صورت قضیه را
عرضه داشت کرده بدار السلطنه هراة فرستاد که کافی اسلام متوجه آنجانب است چون این خبر
[illegible] کرده فرستند مدار آنجانب چون کافی اسلام بنواحی سیستان رسید قاصدی فرستاد
از آمدن خویش ملک را اعلام داده قطب الدین فی الحال کسان نامزد کرد تا او را گرفته و خدمتش را
با بیلاکات و مکتوبات بهراة بردند و از آنجا او را با برادر وی بهمایون رسانیدند حضرت خاقان سعید
چون مکتوبات میرزا اسکندر را با مهر و نشان او بدید حکایت مخالفت شاهزاده را که تا غایت نسبت به
کذب و افترا میکرد و حمل بر بهتان احباب اغراض میفرمود صدق داشت و با وجود این حال آنحضرت خواست
که شیوع عقوق و اغماض را کار بند شود و بمعارضه و مقابله در بیابد مادام عرصه داشتند که میرزا اسکندر
مخالفت و نزاع خود را در عالم انداخت و جهان آرامیده را آشفته ساخت اگر در این باب اهمال و تغافل
واقع شود دوست و دشمن [illegible] حمل بر عجز اجابت فرمایند و از این ممر خللها ناید که دست
تدبیر از دامن تدارک آن قاصر آید از [illegible] الفاسد بالفاسد و دفع الشر بالشر عدول نباید کرد
حضرت خاقان سعید در جواب فرمود که آنچه شما میگویید متضمن مصالح امور ملک و ملت است اما اگر فرزند
اسکندر از روی نادانی و غرور جوانی بر حرکات ناشایسته اقدام می‌نماید که به نصیحت و موعظت [illegible]
غفلت از گوش بیرون کند و از کردار ناصواب خویش پشیمان شود و در مقام اعتذار و استغفار آید اگر
دشمن باشد از دست او چه برآید اگر بصلح میسر شود که با دشمن ده و نانی روی آشتی بر از جنگ ما را
نظر بر آنست که رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند پایمال لگدکوب محنا نگردند امرا بتدبیر و ثنا گفتند
بر قول خود اصرار نمودند فی الجمله چون زمستان بپایان رسید حضرت خاقان سعید مصلحت جهان دید
غیاث السلطنه و الدین بایسنغر بدار السلطنه هراة مراجعت نماید و شاهزاده برحسب اشارت علیه

از جلگاه مازندران عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف ساخت و بعد از قطع منازل بمقصد رسید شهر
هراة از مقدم همایونش علم نشاط با وج ثریا برافراخت **ذکر عزیمت شهریار آفاق بجانب عراق جهت
تادیب اهل عناد و شقاق** چون خورشید عالم‌افروز از خانه برجیس روی بمنزل بهرام نهاد و عالم منور گردید
باد از نسیم فرودین نظام و انتظام گرفت حضرت خاقان سعید از مازندران نهضت فرموده بجانب ری عنان
و چون موکب همایون در دامغان نزول کرد ایلچی امیر بسطام از سلطانیه رسید اظهار اطاعت و انقیاد نمود و آن
حضرت فرستاده امیرشاه را الیه را عنایت فرموده باز گردانید و پیغام داد که بر حسن صنیع او اطلاع یافتیم و طلیعه
انکه پسر با برادر خود با جانب فرستد تا اعتماد بر [illegible] شود و چون رایات فتح آیات بخوار ری رسید
جمعی ملازمان میرزا اسکندر از اصفهان گریخته آمدند و معروض داشتند که در حین توجه ما عزیمت آنحضرت از امرا
و لشکریان عزیمت جازم ساوه داشتند بنابر این سخن آنست که در زمستان [illegible] دروی در قشلاق مازندران بود
[illegible] که حکومت ساوه تعلق بدو میداشت کس فرستاده التماس داد و عذر نمود و حضرت خاقان سعید
[illegible] ملازمان خاص را بدان صوب گردانید و میرزا اسکندر بر این حال اطلاع یافته امیر یوسف خلیل و امیر جلبان شاه
برلاس و عبدالله پروانچی و سعدالله و غیرهم از سرداران نامزد ساوه فرموده و چون حضرت خاقان سعید از این
قضیه آگاهی یافت فرمان داد تا امیر حسن صوفی ترخان و امیر سید علی ترخان و امیر [illegible] و امیر [illegible]
با ده هزار سوار بنصرت و معاونت الله متوجه ساوه شوند و امرا برحسب فرموده عزیمت آن طرف نمودند و
چون میرزا اسکندر را از توجه امرا و قصد حضرت اعلی خبر شد با یکدیگر طرح شاورت افکندند گفتند که ما جمله
و بنده زاده حضرت صاحب قران مغفور بودیم اگر چه میرزا اسکندر بر شیوه آنحضرت ما را اصلا بر اقوال و افعال او
اعتمادی نیست و این دولتمند که با جانب لشکر کشیده فرزند صاحب قرانست و فرزند او بکار بزرگ ان سبیع اولی باشد
خصوص چنین خلف صدق که فرمان فرمای ربع مسکونست امرا چون از اشال این سخنان در میان آوردند هر یک
دیگری را از خود بخدمت پادشاه هفت کشور راغب گردانیدند و اتفاق نمودند که روی بدرگاه عالمپناه نهند
و چون امیر یوسف خلیل بنابر آنکه با جاملات در مخالفت حضرت خاقان سعید موافقت نموده بود و گریخته
به راه آمده جانب کردستان و شوق [illegible] و اگر رفته بند کردند و امرا حضرت شاهرخی [illegible]
آنحضرت در حدود ری بود که فتحی چنین نامدار بی سعی و کوشش و کوشش لشکر جرار روی نمود و چون رایت
نصرت شعار سایه وصول بر قلعه شهریار انداخت از جمله منتسبان میرزا اسکندر امیرزادگان پیر عبدالله پروانچی
و سعدالله بشرف بساط بوس سرافراز شدند و موکب همایون چون بساوه رسید امیر حسن صوفی و امیر سید علی
و دیگر امرا با اعیان لشکر میرزا اسکندر رسیدند و یوسف خلیل را مقید بدرگاه عالمپناه آوردند امرا میرزا
اسکندر با انواع تربیت و نوازش اختصاص یافتند مراحم پادشاهانه از سر جریمه یوسف خلیل درگذشت و او
از آن اشکالات بعقوبت گشاده بر اهل فسح از سر اخلاص ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و بیلاق
ایام گذشته مشغول شد و خاقان فلک اقتدار در صحرای ساوه میل صید و شکار کرد و بعد از تقدیم مراسم
آن کار چندان جانور افکندند که مدتها در آن دشت وحوش و طیور از ذیاب و شوق و [illegible]
**ذکر وصول رایات منصور نشان بجانب دار الملک اصفهان** چون موکب همایون نزدیک اصفهان رسید

وستم که در دو فرسخی شهر است نزول فرمود و طایفه براه حق فی بخت بلند چون سیل که بر نشیب میل کند روی برادر و عاملی نهادند و در سلک عبید و خدم انتظام یافتند و از آن شیخ محمد حق بیش امیر عباس کرهجینه بشرف خاکبوسی استسعاد یافت و در عقبا و شیخ علی قزانی با سید سواد بیوک ظفر قرین بیوت و در مقام آتش گاه طایفه از مردم احشام بعرض همایون رسانیدند که خیل خانه ما در بیرون در واقع اصفهان اگر عنایت فرموده حکم کنند که جمعی بهادران نزدیک شهر روند معاونت نمایند بیکوج که آن فقیران از کرفتاری خلاص یابند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر مضراب و امیر الیاس خواجه و در مرد دیگر از ارباب جلادت و شجاعت متوجه آنجانب شوند و متوجه شدند که حشیان برادر و عاملی سوی شدند دلاوران سپاه منصور مانند برق و باد در حرکت آمدند و چون قریب بمقصد رسیدند قزاولان لشکر میرزا اسکندر که شیران بیشه وغا و نهنگان دریای هیجا بودند در برابر آمده صف آرای گشتند و هر دو سپاه تند خوی رعنا جوی روی در روی آوردند میرزا بایقرا که از جفای برادر در دل بار آزرد داشت تیغ کین از نیام برکشیده مانند دریای جوشان بر لشکر میرزا اسکندر حمله آورد امیر جلیبانشاه برلاس و لطف الله بیابقود و خفض خواجه شیخ علی بهادر و توکل بابردجی و علیشاه آنار داد مردی و مردانگی دادند اصفهانیان چون دست برد دلاوران سپاه منصور بدان سان دیدند از محاربه خود را بشرع پناه مجادلات بردند بهادران خراسان که بیکبار تعاقب نمودند لطف الله بیان نمود بر سر پل ایستاده چشمها را سکندر را بیند و از آنجانب لشکر اصفهان مکرده هرچند امیر عبد الصمد و امیر جند سعی و مبالغه کردند لطف الله را از سر پل دور نتوانستند کرد و اید و خدمتش با خالقان جنان جنگ کرد که ده زخم بدو رسید و شمشیرش شکست آخر الامر اصفهانیان روی از معرکه بر تافتند و خراسانیان حشیان را مانع برادری همایون رسانیدند میرزا اسکندر در بار حال جز اختلال مردم خود شنیده و شیخ کشتکان و مجروحان لشکر استماع فرمود در مجرت و دهشت بکاخ دماغش نصاب شد و باخاص و مقربان در امر صلح و حیات مشورت کرد و ابها بر حسب قرار کرفته با اتفاق با لشکری از قرق از قطرات اسطار و امیدا فا اتجاد از شهر بیرون آمدند و دست بکشش و کوشش بر آوردند

هر کرا بخت دهبری نکند کوشش و جهد یاوری نکند حضرت خاقان سعید فرمان داد تا طوایف سپاه روی در نکاه نهادند و جواب خصم بتیغ و تیر و سنان دادند میرزا اسکندر چون چهره فتح و ظفر در آینه شمشیر ملازمان پادشاه هفت کشور ملاحظه کرد و علامات عجز و انکسار و امارات ضعف و افتقار بر صفحات روزگار اعوان و انصار خود دیده دانست که باکوه دست در کمر زدن و با کردون ستیزه کردن کار خردمندان نیست لاجرم باکردن کشان عراق و سرداران آفاق شتافتند از معرکه عنان باکشیده دل و پریشان خاطر آهنگ حصار و طول شهر کردند اهل خراسان در عقب عزیمتان اختند و بزخم شمشیر صاعقه کردار جمعی کثیر را سرازمرکب بر زمین انداختند و میرزا اسکندر نزدیک بود که دستگیر شوند عاقبت بصد کونه مشقت جان بیرون برده خود را باصفهان انداخت و موکب همایون بموکب اصفهان نزول کرد و در آن مقام شیخ در دیوان قلعه شهر را وایت بدید و بسطام از حصار سلطانیه برادر عالی رسیدند و بعنایت مخصوص شده در سلک دولتخواهان انتظام یافتند و با وجود آنکه اصفهانیان را شکستی چنین فاحش رسید تا کاه از در واقع بر انقاد روان سعید



سوار بیرون آمده قتالی و کار آهنک رزم و پیکار کردند و امیر الیاس خواجه زخم دار شد و حضرت خاقان سعید فرمود که تواجیان در حوالی شهرها بطناب چوده بودار بخش کردند و لشکر نصرت شعار اطراف حصار را احاطه نمودند تا دیگر هیچکس بیرون از آنجا بیرون نرود ذکر اطاعت اهل شیراز و تسخیر اصفهان بمیامن دولت روز افزون چون خبر توجه سپاه فیروزی نشان بجانب اصفهان بسمع اهالی شیراز رسید کلویان و اعیان ولایت فارس و شیخ محمد سارق که طرف و ترنهٔ سکندر بود در آن مملکت در عواقب امور نکاه کرده بایکدیگر کفتند که بیشک لشکر پادشاه نصرت پناه بدار اصفهان استیلا خواهد یافت و قبل از آنکه طایفه از سپاه قیامت نهیب متوجه اینجانب کردند ما باید که کس فرستیم و صورت اخلاص و دولتخواهی خویش بعرض رسانیم تا کار بی موقع کرده باشیم و خدمتی بی صنع از پیش برده را بها جای قرار یافته پسر میرزا اسکندر و اولاد امیر عبد الصمد و شیخ بیا و اولاد و پیران و سایر متعلقان و مخصوصان امیرزاده مشار الیه را کرفتند و خطبه و سکه بنام و لقب همایون موشح ساخته پیشکشهای سزاوار بدرگاه شهریار فرستادند و فرمان آنحضرت بکنه نجشی و لطف الله بیان نمود را بضبط اموال و حکومت مملکت فارس تعیین فرمود و امیر جلیبانشاه را فرستاد تا پسر میرزا اسکندر و پیران امیر عبد الصمد را بهرات در ساخته داروغه‌ای امیر نشاند بکرمان سلطان چهره که معتمد میرزا اسکندر بود و ضبط هرچه متعلق بدو مسارعت ولی نعمت خود اکثر و از راه بیرون قدم بیرون نهاده بدرگاه عالم پناه آمدند و هر روز بر اصفهانیان و مخلص مانع و شکستی بحال نان می‌رسید و با وجود این حالات صباح و بیکاه آنجماعت تجلد نموده از دروازه بیرون می آمدند و جنگ پیش می آوردند تا مدت محاصره به پنجاه روز کشید و در آن ایام از اطراف ممالک اخبار مشوع بسامع علیه پیوست تخت انکه میرزا الغیاث قاصدی فرستاده معروض داشته که میرزا مراد احمد اظهار خلاف کرده امیر حسنکا و محمد تایان و امیر علی موجین را بقتل رسانید و آنحضرت از استماع این خبر متاثر شده فرمود که حالا قضای عراق پیش نهاد همت عالیست چون بتسخیر اصفهان اعاده نموده آید تدارک آن کرده شود دیگر خبر که بکنه نجشی از شیراز آمده عرضه داشت که امیر لطف الله بیان نمود بکمان آنکه امیر جلیبانشاه برلاس خروج خواهد کرد و او را بقتل رسانید بنا بر این حرکت تا شایسته آنحضرت بکنه نجشی و لطف الله را از آن داغول فرمود و امیر سید علی ترخان را بحکومت شیراز تعیین نمود و فرمان داد تا ترخان مشار الیه تحقیق آن کار نماید بکند دیگر آنکه ولایت شوشتر قاصدان زندی سلطان دختر سلطان اویس آمده اظهار مطاوعت نموده و آنحضرت ایشان را نواخته بازگردانید و دیگر در وقت عزیمت محاصره اصفهان عبد الله پروانچی و علی دوست بر حسب فرمان متوجه کاشان شده بودند و ایشان آن ولایت را باجی ضبط نموده و اعلام اطاعت و انقیاد آورده عرضه داشتی در این باب بپایه سریر اعلی فرستادند و در این اثنا محاصره اصفهان بسمع خاقان کشور ستان رسید که میرزا اسکندر را انکرد ارخود پشیمانست و داعیه آن دارد که دیگر بار سکه و خطبه را بنام نامی و القاب کرامی آنحضرت آرایش دهد و این جرم ملایم مزاج پادشاه هفت کشور افتاده چه میخواست که بهانه عنان عزیمت بجانب دار السلطنت هراة منعطف کرداند تا اسلام حرم عنایت آورده شاهزاده را استمالت کردانند و خدمتکاران قدیم و عموم رعایا آن دیار را از ایلال حوادث روزگار نکاه داشته



و بجهت تاکید این معنی مولانا غیاث الدین سمنانی را که بفضیلت و تقوی اتصاف داشت بشهر فرستاد تا میرزا اسکندر را بمصالحت راغب سازد و با او بکوید که رضای پادشاه بصلح منظور است و اصلاح ظرفین است مولانا غیاث الدین بشهر در آمد و با میرزا اسکندر ملاقات کرده پیغام حضرت خاقانی کزارد و میرزا اسکندر برخلاف متوقع از وحشت و خشونت و مذمت و منقصت و تندخویی و درشت حرفی دقیقه مهمل نکذاشت مولانا غیاث الدین بازآمده آنچه شنیده بود معروض داشت حضرت خاقان سعید معلوم فرمود که میرزا اکنون فرستادن قاصد و سمانا حمل بر عجز و ضعف کرده لاجرم بخود قرار داد که مهم اصفهانیان و مخالفان خاجی بتیغ خون ریز فیصل دهد و بعیر شهر دیکری را بسعادت نفرستد و بعید حبیب روز میرزا اسکندر توکل فرزانا که منصب امیر الامرایی داشت با دو سه سراسب نزد حضرت خاقان سعید فرستاده التماس نمود که آنحضرت عفو فرماید تا من بخدمت رسم شهر را و فرمود که اگر فرزند مرا اسکندر نزد ما آید او را کرامی داریم و اگر نمی آید بطرف یزد یا سمنان رود که هیچکس متعرض او نخواهد شد قاصد او رفته و جز دشنام خدمتش را هیچ نشد و مجبان بیزد و استکبار خویش مصر بود و هر روز بین الفریقین جنگ و محاربه روی می‌نمود اکر سپاه نصرت شعار بعد از سعی و کوشش بسیار بیالای دیوار برمی آمدند اصفهانیان بزخم ناوک دلدوز ایشان را از آنجا دور میکردند و چون مدت محاصره متمادی شد حضرت خاقان سعید حکم همت بر تسخیر اصفهان مصروف داشت اعلام ظفر پیکر برافراشت و در بامداد ثانی جمادی الاولی که غره صباح دولت بود فرمان داد که سپاه پیروزی نشان بهیات اجتماعی روی جلادت باستیصال مخالفان نهند مبارزان و دلاوران جوشان و خروشان از پیاده و سوار در حرکت آمدند و از نفیر نای و غریو کوس غلغله در زمین و زمان افتاد و نعرهٔ یلان با وج ثریا و فرقد چندان رسید و از شهر لشکری آراسته در غایت کثرت بیرون آمدند و از استعمال تیر و کمان و سیف و سنان مهم بدست و کریبان رسید و آتش تاب سیان ابدان و اشباح بر محلی سلوک تفرقه در داد ان بسیاری کشته نقش بدستیاری راه بیرون آمدن پیدا میکرد عاقبت نسیم فتح و ظفر با علام سعادت فرجام خاقان هفت اقلیم وزیدن گرفت و رایت دولت مخالفان منکسر و مختفی کشت سپاه منصور تند با پیاده بیالای دیوار آمدند و میرزا اسکندر با مقربان و خواص خویش روی بقلعه آورد و در روزگار بر افکنت بخت اهل خلاف لباس ظلام پوشید و بهادران پیش عنبر سرهای دیوارها تا درون مشاعل برافروخته انتظار طلوع آفتاب میبردند و در آن شب امیر عبد الصمد کرجینه بموکب همایون پیوست و از وقوع این حادثه عنان تمالک و تماسک از دست میرزا اسکندر بیرون رفت و قرین کوه حزن و پریشانی قلعه را کذاشته و ملک و مال را کان لم یکن انکاشته از بیم تیغ تیز روی ببادیه کریز آورد و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده چندان جواهر و نقود و اوانی سیم و زر و لطایف اقمشه و نفایس امتعه و اسب و جبا بدست ایشان افتاد که رسم آن و بیان آن میان بیرون است و حضرت خاقان سعید تختها ممالک ماوراء النهر و ترکستان و کابل و زابل و غزنین و قندهار و هندوستان و خوارزم و خراسان و طبرستان ارسال نموده شکر الهی و سپاس نعم نامتناهی بتقدیم رسانید و میرزا اسکندر چون عرصه مملکت را طلاق داد بر وجهی که رجوع ممکن نبود از قلعه بیرون رفت طایفه او را تعاقب نمودند و خدمتش را

کرفته بدرگاه عالم پناه آوردند و چون او را بمجلس همایون رسانیدند امرا و ارکان دولت زبان سوال بر کشادند و هرچند از او سخنان پرسیدند از غایت انفعال و شرمندکی مجال جواب نداشت و در مشت بروی مستولی کشته سرمخجالت در پیش افکند مراحم پادشاهانه ملاحظه صله رحم نموده او را بیاد دست میرزا رستم سپرد که شاید که شفقتا خوت مرعی دارد فلک خود معامله دیکر پیش آورد و زمانه نقش دیکر بر آب زد چه میرزا رستم فرمود که بی لیث و درنک جهان بین میرزا اسکندر را بمیل آتشین آسیب رسانیدند و هر که این واقعه را شنید جیحون از دیده خون ریزان کرد و بکوش هر که این خبر رسید بغایت متاثر شد با وجود خویش رضا داد و مدت سلطنت آن شاهزاده عالی مقام باختتام انجامید و دور خلافت او سر بخلافت کشید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ذکر اجرای امور به پنج سنت و عدالت و تفویض ممالک عراق باشاهزادکان فرخ فرجام بعد از انکه چنین فتحی مبین که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود روی نمود حضرت خاقان سعید لشکر را از غارت و تاراج منع فرمود و ظل مرحمت و احسان بر سر اهل اصفهان کسترانید و همه را در حریم امن و امان مأوی داد و ثلث مال آن سال را بایشان بخشید و صد هزار دینار کپکی که نذر مزارات متبرکه فرموده بود بفقرا و ارباب احتیاج رسانید و بضبط ممالک و حفظ مسالک قیام نموده بعضی از لشکریان را رخصت داد که بخراسان روند و خزاین خاصه را که مشحون بود بانواع جواهر و اوانی زر و سیم و اسلحهٔ هندی و مصری و جبنهای فغفوری و مسکوکات نقره و فلوری و امانند آن دار السلطنت هراة کردانید و چون میرزا رستم مدتی در بیابان دیار و دیار النهر و خراسان آثار اخلاص و جانفشانی بظهور رسانیده بود و سالها حکومت اصفهان و عراق عجم کرده پادشاه دوست نواز زمام ایالت کلایت اصفهان در قبضهٔ اختیار او نهاد و او مجددا بسریر حکومت و امارت تمکن کشت و نسبت با رعایا و ساکنان خلایق طریق رافت و معدلت پیش کرفت و جرایم بعضی مجرمان که قبل از این از ایشان صادر شده بود نابود انکاشت و رعیت که از جور و بیداد پراکنده و متفرق شده بودند از صیت معدلت او روی باوطان خود نهادند و میرزا رستم تا در قید حیات بود حکومت اصفهان تعلق بدیوان او میداشت و همچنین آنحضرت نظر عنایت و عاطفت بحال میرزا بایقرا که در دیوان حوادث سرآمد میان پیدلی و پهلوانی بود و در اثنای جنگ همایونش امارات مردانگی و علامات فرزانکی مشاهده نمی افتاد انداخت و حکومت کلایت همدان و درجزین و طلاع و بها وند و تمامت لرستانرا بآنجناب تفویض فرمود و مجموع این مملکت را بر رسم سیورغال ابدی ارزانی داشت و خدمتش را بانصاف و انصاف وصیت کرده و شاهزاده متقبل شده بر سر ولایت خود رفت و ایالت مملکت ری را بمیرزا ایلچی بن میرزا امیرانشاه و حکومت دیار قم را بامیرزاده سعد وقاص که هلال تیغ برج سلطنت و جهانبانی بودند تفویض فرمود و حاصل آن مملکت را باخراجات ملازمان شاهزادکان بازکذاشت ذکر توجه رایات نصرت آیات پادشاه ممالک بجانب شیراز و تفویض آن مملکت بمیرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنسیق مهمات ممالک عراق فراغت یافت عنان عزیمت بجانب ولایت فارس تافت و فرزند ارجمند خویش میرزا ابراهیم سلطان را بضبط اعراق باز داشت و چون ماهچه شوقی ظفر پیکر از افق شیراز طالع شد همای عنایت بر سر ساکنان آن دیار که قبل از این

بخدمات لایقه متوسل بدرگاه عالم‌پناه جسته بودند سایهٔ عاطفت انداخت وحکام لرستان وشولستان
ودیگر اعیان وسروران زبان بر اداء ورد فرمان‌شناسی وپیشانی خضوع واطاعت بزمین عبودیت
بنهادند وبعنایات بیکران اختصاص یافته رایات افتخار بآسمان رسانیدند ودرین کامکار رفیع‌قدر
امیر مضراب بهادر بایالت آن دیار موسوم گشت ومقرر چنان شد که دو هزار سوار نامدار ملازم باشند
ودرین ولا امیرشاه ملک بعارضهٔ مرضی ممتحن گردید وبعد از چند روز مرغ روح بلندپروازش از قفس
کالبد بکنگرهٔ عرش رحمان آمد وحضرت خاقان سعید بازماندگان را نواخته میرزا ابراهیم سلطان را
طلب فرمود وآن سعادتمند را بضبط وحکومت مملکت فارس وتوابع ولواحق آن تعیین نمود ورتق و
فتق مهمات آن دیار را از جزوی وکلی وملکی ومالی حوالت برای رزین وفکر دوربین او کرد وفرمود که
استقامت دولت موقوفست بمعرفت مقادیر عبید وخدم است تا رعایت احتیاجات فراخور حال هر یک
بتقدیم رسانیده آید واستقامت مملکت منوط ومربوط بملاحظهٔ امور جمهور واستحکام حدود وثغور
هرچند شاهزاده بنابر قابلیتی که در جبلت همایونش مرکوز بود در تنسیق امور شرعی وملکی احتیاج بمرشدی
نداشت واین معنی را آنحضرت نیز میدانست اما شفقت پدری باعث بر آن شد که کلمهٔ چند در باب
جهانگیری وجهانبانی بر زبان گوهرافشان گذرانید که جای آن داشت که بآب زر بقلم زرین بر صفحهٔ خورشید
نگارند فی الجمله شاهزادهٔ جوانبخت زمین خدمت ببوسید وقبول نمود که از مقتضای وصایای ارجمند
سر موئی تجاوز جایز ندارد وبا انبساط واهتزاز بحکومت شیراز اشتغال نمود واعیان ولایت فارس
چون مخایل کیاست وفراست دولت واقبال وبزرگی وجلال در ناصیهٔ شاهزاده فرخنده دیدند
دریا موهبت بگشاد وبارگاه سپهر احتشام او مرجع وملاذ خاص وعام گشت وصیت مناقب اخلاق
پسندیده واوصاف مرضیهٔ او در اقطار وامصار عالم برافتاد زمانی [illegible] القصه چون حضرت
خاقان سعید خاطر شریف از ضبط ممالک فارس وعراق جمع فرمود عنان دولت وسعادت بصوب
خراسان انعطاف داد واز تختگاه فارس بدار العبادهٔ یزد آمد واز آنجا براه بیابان متوجه [illegible] شد
ودر اواخر [illegible] در بیست ودوم رجب بدار السلطنه هراة نزول اجلال فرمود وسرداران اطراف وگردن
کشان آفاق روی بدرگاه عالم‌پناه نهادند از آنجمله امیر بسطام جاگیر که از عظماء امراء عراق عجم بود وتاج
الدوله بهادر که مهتر [illegible] رستمدار وعضد الله صحرایی از ساوه وشاه اویس [illegible] سلطان [illegible]
وغیرهم بدار السلطنه هراة آمده از سوابغ انعام واحسان حضرت خاقان محظوظ وبهره‌ور شدند

**ذکر بعضی از قضایای ماوراءالنهر وترکستان وتشریف آوردن میرزا الغ بیک بعد از معاودت آنحضرت بخراسان**

جناب میرزا الغ بیک از سمرقند ایلچی فرستاده میرزا میرک احمد را طلب داشت واو
توهم نموده گفت که [illegible] اما از مزاج میرزا الغ بیک [illegible] توجه بخدمت [illegible]
واقع شد [illegible] میرزا الغ بیک امیر [illegible] را که مقرب ومعتمد بود بر اندکان [illegible] میرزا
میرک احمد روانه ساخت وپیغام داد که سخن بازپرس [illegible] هر عهد که خواهد با او در میان آورده تا
بیان وفا [illegible] نماید بر اندکان [illegible] رسید وهرچند سعی نمود [illegible] اما وعده کرد که بعد از

جند روز [illegible] بخدمت [illegible] وآن ماجرا عرضه داشت وآن وعده
برآمد [illegible] وجناب الغ بیکی بجانب اندکان عزیمت نمود میرزا میرک احمد قلاع آن حدود را مستحکم
ساخته [illegible] بکوههای صعب المسالک برد ومیرزا الغ بیک قلعهٔ اخسی را که منبع [illegible] قلاع اوست
محاصره کرده مسخر گردانید واموال فراوان بدست لشکریان افتاد وکوتوالی قلعه به [illegible] بکاول داده
بطرف اندکان روان شد وچون بآنجا رسید شنید که میرزا میرک احمد بکوههای دور دست رفته ودر [illegible]
[illegible] لاجرم رایت معاودت برافراخت وچون میرزا میرک احمد از مراجعت آنجناب خبر یافت بالشکر
مغول که بمدد او آمده بودند عازم اندکان شد امیر [illegible] وامیر علی فوجین ودیگر سرداران
باهنگ جنگ از اندکان بیرون آمدند ومجادله او [illegible] چون کار حال [illegible] جزوی [illegible]
[illegible] وکردند واز شرایط حزم غافل ماندند ومیرزا میرک احمد ایشان را بجزد داشت تا که بر سر لشکر اندکان
تاخت وامراء مذکور ودیگر بهادران را بقتل آورد وامیر رستم [illegible] امیر سلیمانشاه جنگ‌کنان بر اندکان در آمد
میرزا میرک احمد گرفته بولایت خویش از [illegible] وچون خبر معاودت حضرت خاقان سعید بسمع میرزا الغ بیک
رسید از سمرقند بیرون آمده عازم خراسان شد وبعد از قطع منازل بدار السلطنه هراة تشریف آورده شرف
دستبوس حضرت خاقان سعید مشرف گردید وآنحضرت انواع عطوفت وعنایت دربارهٔ فرزند سعادتمند
خویش ارزانی داشت ودر این اثنا پرتو آفتاب عنایت واهتمام حضرت خاقان سعید بر وجنات روزگار
مهر سپهر خلافت غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر تافت وولایت مشهد وطوس وابیورد وسلطان
وجرجان وجوشان ونسا وبادرد واسترآباد وشاسمان وکبود جامه مع مضافات ومنسوبات
بدیوان او بازگذاشت واین ولایت را بجناب شاهزادهٔ مشار الیه مسلم داشت ودر سنهٔ ثمان عشر و
ثمانمائه فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعهٔ اختیار الدین را که ملک فخر الدین متصل بدیوار شمال شهر
هراة آنرا ساخته وپرداخته بود وحضرت صاحب قران تخریب آن فرمان داده بحال عمارت آورده
بموجب نسخه هفتصد هزار نفر در آنجا کار کردند تا باتمام رسید والعهدة علی الراوی **ذکر فرستادن استمالت**

**نامه فرستادن بمیرزا اسکندر میرک احمد بجانب اندکان وآمدن ایلچی بطلب قلعهٔ سلطانیه از نزد امیر قرا یوسف ترکمان**
چون میرزا میرک احمد را باکت چنانکه مذکور شد توهم او زیادت گشته عزم کاشغر نمود که از
آنجا نزد محمد خان رود حضرت خاقان سعید جهت [illegible] شیخ [illegible] نام نوکرش را با استمالت نامه بجهت
وی فرستاد بدین مضمون که اطال الله تعالی بقاءه فی خلود السعادات الابدیه وحصول المرادات السرمدیه
وفور سلام ومحبت که قسایم آن از محض فیض اشفاق باشد وبر یاسمن نفحات حقاوت کند در رفع
رتبت مهربانی ومحل تحلیهٔ جاودانی تاملی نماید بمحکی خاطر خطیر وجبلی ضمیر منیر متعلق احوال اشتیاق
وآرزو ومنتهی ملاقات عزیز فرزندی مقرون الحمد تصور کند متوقع ذوق تلاقی متقدر باشد شاید در ربیع
الاول از دار السلطنه هراة انفاذ مییابد که شکر مواهب ربانی واجب است فالحمد والمنه چنین استماع
میرود که میان او وفرزندی الغ بیک بجهت سخنان نامعتبر اهل فساد صورتی که متضمن تشویش بلاد وعباد
باشد روی نمود واین سخن وخبر در مملکت عراق بما رسید وبسبب بعد مسافت بتدارک آن نپرداختیم



وچون بدار السلطنه هراة رسید بر رشید بر که آن فرزند را متوسلان بجانب بعید وبدیع متوجه گشت
اشفاق اجانب نسبت ببرادران وفرزندان من المهد الی اللحد معلوم دارد ووثوق کامل واعتماد شامل
آنکه ازین اسباب تمام متوجه شود تا بناء پیوند فرزندی کالجبال الراسیات ثابت باشد واین صورت از ورای
صلهٔ رحم وتخریب اعدای مسلمانان رفع افتاد از تکلف وتصلف وحمل بر شائبهٔ مکر وحقد خالیست جمعی که ملازم
اند شاید متوهم شده آن فرزند را مانع آیند که حرکات ناشایست از ایشان اختیارا واضطرارا صادر شده
مجموع اقوام را این ساند که جریمهٔ همه را عفو فرمودیم الماضی لا یذکر وتمهیدا که همه را در پناه رأفت
مأوی خواهیم داد والتوفیق من الله المنان ع عمرت چون نیک حسنه باقی باد ودر خلال این احوال امیر قرا یوسف
از خواص ومقربان خویش مردانشاه نامی را که بعقل وکیاست وفهم وفراست وحسن تدبیر ولطف تقریر
در ولایت آذربایجان میان خاص وعام اشتهار یافت بدرگاه عالم‌پناه فرستاده وبوسیلهٔ امراء کبار مکتوبی
که همراه او بود بعرض رسانید مضمون آنکه اگر حضرت خاقان سعید قلعهٔ سلطانیه را بجانب ارزانی دارند
آنچه از وظیفهٔ اخلاص ودولتخواهی باشد بتقدیم رسانم آنحضرت در جواب فرمود که علامت راستی قرا
یوسف آنست که یکی از پسران خود را نزد ما فرستد وچون بدین خدمت قیام نماید ما سلطانی آن دیار تا به
قلعهٔ سلطانیه چه رسد بدو مسلم داریم وایلچی را نوازش نموده بازگردانید ومقارن این حال خبر رسید که
میرزا اجل که حضرت خاقان سعید بعد از فتح ممالک فارس وعراق او را بحکومت مملکت ری تعیین نموده بود
بعارضهٔ چند روزه درگذشت — دریغا که آن شاه مقبل نماند دریغا که شهزادهٔ اجل نماند حضرت
خاقان سعید از واقعهٔ میرزا اجل کوفته خاطر وپریشان دل شد وبجای او میرزا الغ بیک را بضبط ری فرستاد
وامیر یوسف خواجه وامیر عنایت ... وامیر عجب شیر مقرر شدند که در حدود آن ولایت باشند وچون خبر
توجه امیر قرا یوسف بجانب سلطانیه مسموع پادشاه جمجاه شد امیر ابراهیم امیر جهانشاه را با جیب قوشون
آراسته فرستاد که با امیر الیاس خواجه ملحق شده متوجه جانب ری گردند وباتفاق امرا که در آن حدود اند
اگر قرا یوسف تعرض ممالک محروسه کند بمقابلهٔ او در آمده مانع شوند وامرا بامتثال مثال مبادرت
نموده آنچه مقتضی فرمان بود بجای آوردند **ذکر استیلا واستعلاء امیر قرا یوسف بر ایران وآذربایجان و**
**مضافات ومنسوبات آن وعاربة او با شیخ ابراهیم والی شروان وانهزام شروانیان وگرفتاری ایشان**
بعد از قتل سلطان احمد جلایر امیر قرا یوسف را بنا استیلا واستعلا برافراخت وسرداران وگردنکشان
هر که با او دوستی ورزید بعنایت وسیورغال او را در میان اکفا واقران ممتاز ساخت متوجه نمان مقاله
آنکه امیر با باحاجی کاور ودری که به امیرزاده ابابکر نوبین تاجهان فرسخی تبریز مروت وغارت میکرد وبانواع
جان وجسارت دیگر اقدام مینمود آخر الامر نزد قرا یوسف کس فرستاد که من از سر اخلاص بخدمت تو
میآیم قرا یوسف گفت این معنی از غایت مردانگی وبیدولتیست که او فکر کرده است اگر بابا حاجی در دعوی
خویش صادقست من او را بنوعی تربیت کنم که آثار آن باقطار بلاد وامصار رسد ومروت ومردی خود با
عالمیان ظاهر گردانم وفرستادهٔ او را نواخته بازگردانید وبابا حاجی بی‌توقف ببرادران وفرزندان او
وملازمان بخدمت امیر قرا یوسف شتافت وامیر قرا یوسف مقدم ایشان را گرامی داشت وهمه را اسب



وجامه وزر انعام فرموده بابا حاجی وبرادران وفرزندانش را اوطان پهلا داد ودر مجلس خاص بالغ کرفت
وقلعهٔ کاور ومحنا با توابع ولواحق وششصد فرسخ وعزت هزار دیگر بر سم سیورغال بدو داد تا فی داشت وحکم کرد
که بابا حاجی مادام که در اردو باشد در دیوان مهر زند ودر استصواب او کاری ومهمی فیصل نپذیرد امرا چند
در این باب سخنان گفتند ودیگر عنایات که تفصیل آن تطویل دارد شامل حال بابا حاجی وبرادرش حاجی محمد سلطان
اوشد القصه در آن زمان که سلطان احمد جلایر بقصد قرا یوسف متوجه تبریز شده بود از امیر شیخ ابراهیم شروانی
استمداد نمود وچون میان ایشان اساس دوستی موکد بود شیخ ابراهیم پسرخود کیومرث را با جمعی بخدمت
سلطان احمد فرستاد وشروانیان در روز جنگ قریب بتبریز رسیده فرود آمدند تا از رنج وتعب راه
برآسایند اتفاقا طایفهٔ از ترکمانان که بجنگ رفته بودند از برای جزوی نفع خود میگشتند بقیولک کیومرث
رسیدند ودیدند که قرقهٔ بفراغ بال فرونشسته‌اند واسپان را بعلف رها کرده ترکمانان شمشیرها کشیده بر خرگاه
کیومرث رفتند وخرگاه او را در هم شکسته خدمتش را گرفتند ومردم دیگر بازماندگان اتفاق نموده اندرون
کیومرث را غارت کردند واموال فراوان بدست ایشان افتاد وترکمانان کیومرث را مقید ساخته نزد قرا
یوسف بردند وچون جنگ فرو نشست ومداخل به امیر شیخ ابراهیم رسید رسولی چرب زبان با تحف وهدایا نزد قرا
یوسف فرستاد ودر اطلاق کیومرث شفاعت نمود وقبول کرد که اگر پسرش بسلامت بدو رسد
مبلغی خطیر ادا سازد قرا یوسف سخن زبان عتاب بگشاد که مملکت شروان در جوار تبریز واقع شده
امیر شیخ ابراهیم با والی بغداد محبت ومصادقت میورزد وبا حاکم تبریز در مقام مخالفت وعداوت محاربه
این صورت بازی در نظر عقل پسندیده نمی‌آید اکنون ممالک آذربایجان مع مضافات وتوابع او
دیار بکر در تصرف ماست میباید که امیر شیخ ابراهیم با ما یکجهت ویکدل باشد وبواسطهٔ مروت وآشنایی
که در جبلت ما مرکوز است فرزند عزیز او را برحسب دلخواه روانه سازیم بجانب شروان کسیل سازیم امیر شیخ
ابراهیم نیز باید که از مخالفت ما مجتنب ومحترز باشد وطریق مصافات وموالات مسلوک دارد وامیر قرا
یوسف بعد از آنکه آنچه در خاطر داشت با ایلچی شروان گفت بفتاوای کیومرث برداشته او را بتشریفات
فاخر بنواخت ودر وصول راستین بسلامت وعطا باسرافراز ساخته همراه برادرش اجازت داد وچون
گاه بجای فقیه گذشت قرا یوسف شنید که میرزا اسکندر از اصفهان با لشکر آراسته بیرون آمده است و
داعیهٔ آن دارد که متعرض ولایت آذربایجان گردد لاجرم او نیز از تبریز نهضت نموده بسلطانیه رسید و
بواسطهٔ رسانیدن غله بآنجا در بیانات لیکن آتش نهب وغارت در آن حدود ونواحی زد واز آنجا
چون بحوالی همدان آمد اکثر لشکریان سپاهی شدند وقرا یوسف نیز رجوع کرد بنابراین العود احمد خان
عنان مراجعت بجانب تبریز منعطف گردانید وچون سایهٔ وصول بر مقصد انداخت شنید که امیر شیخ ابراهیم
والی شروان توهمی پیدا کرده بجهد راه داده وفرزند حق کیومرث را بعلت آنکه محبت ودوستی قرا یوسف
در خاطر او راسخ است بقتل آورده وحشری انبوه از ولایت شروان جمع کرده وپیران سیدی علی شکی را با خود
متفق ساخته است وکوستندیل حاکم گرجستان با دو هزار سوار بدو پیوسته بعزم جنگ پیش آمده اند امیر قرا
یوسف این معنی را از منهیان روزگار حق در دانست وبالحصار لشکرها فرمان داد وباطراف خبر فرستاد که

هرکه با ما یک جهت و یکدل است باید که در این معرکه حاضر شود و امیر قرا یوسف در آن زمستان متوجه
جانب قراباغ شد و حکم کرد که با حاجی راه اردبیل را محافظت نماید و از آن حدود با خبر باشد و لشکریان
ایران و ارسبار و سوغان بامیر قرا یوسف پیوستند و سپاه شروان نخجوان نیز بدو ملحق شدند و قرامان
از مردم خود هفت هزار سوار جمع کرده برسم منقلای روان شد و قرا یوسف با لشکری فزون از مور و ملخ
از عقب قرامان در حرکت آمد و امیر شیخ ابراهیم با عظماء امراء و سرداران حدود بر کنار آب کر خیمه اقامت
زده بود چون ترکمانان در مقابل ایشان رسیدند بی محابا از آب گذشتند و قرامان و خادم زادگان بسطام
بیان یورت با یکدیگر آمدند مردم شروان گریخته ملک کوچ با آن تاوران پای ثبات افشرد و قرا یوسف که آن
حال مشاهده کرد فی الحال بر سر ایشان تاخت و کوچبا نادر میان گرفته اکثر آن بی دینان را بقتل آورد و
ملک گرجستان گرفتار گشت و بعضی سرداران روی به گریز نهادند و در این حال امیر شیخ ابراهیم خواست که از
خندق اسب خود را بجهاند از مرکب افتاد و دستش شکست و ترکان مجهول بدو رسیده اسب و جامه اش
ببردند و امیر شیخ ابراهیم از صعوبت درد دست حال خود با ترکمان گفت و آن شخص ملاحظه در کردن والی شروان
کرد و او را نزد قرا یوسف برد و فرزندان او شل غضنفر و اسعدالله و خلیل الله و منوچهر و عبدالرحمن و نصرالله
و هاشم و ارکان دولت وی چون از عقب با پدر و امیر هوشنگ با اولاد اسپهبد دستگیر شدند و همچنین طبیب
گوینده و منجم و دیگر ملازمان شروانشاه را گرفته نزد امیر قرا یوسف آوردند و آنجماعت اسیر و اسیران بی دیند
برحسب فرمان مقید شدند و چون عادت لشکر شروان در آن جنگ زیادت جلادتی نموده بودند قرا یوسف
حکم کرد که ایشان را تعرض نرسانند و مردم گرجستان که گرفتار شده بودند همه را بقتل رسانیدند و ملک
کوچ را در مجلس حاضر ساختند و چون از چهره او آثار تمرد و قهر و غضب مشاهده کردند سرهایش بیک ضرب
بریدند و امیر قرا یوسف بیک ضرب دیگر هم او را باتمام رسانید و قرا یوسف شیخ ابراهیم را و اولاد و اتباع
او را مقید و مغلول به تبریز برد و چون اهالی تبریز از والی شروان شاکر و راضی بودند هرکس از ایشان که در
مجلس قرا یوسف راهی داشت نیکویی و حسن معاش او را بعرض میرسانید و امیر شیخ ابراهیم پادشاهی شریف نفس و
عیاش بود و بصحبت ارباب حسن و ملاحت میل تمام داشت و پیوسته کلمات ندیمانان و عبید امیر قرا یوسف
میرسانیدند و چند نوبت امیر شیخ ابراهیم کسان بجهت مشغول فرستاده او را با اموال بسیار وعده داد و امیر قرا یوسف
مردی صاحب کرم و مروت و ساده دل بود و از سر جاه عظیم بیهوده میگشت امیر شیخ ابراهیم از در بلوی و
منت خواهی درآمد که وعدت قرا یوسف بسعادت اصلا باشد و امیر شیخ ابراهیم اموالی که از زمان جد و پدر این
شهریار در خزانه آبا و اجداد او موجود بود فرمود تا از قلاع آورده همه را فدای نفس و عرض خویش کرد اید
و دیگر نقود و جواهر قبول فرمود که بدهد و قرا یوسف در مقام عتاب آمده گفت با وجود آنکه از امیر شیخ
ابراهیم انواع حرکات ناشایست نسبت بدولت ما صادر شده اگر از وی عفو کنیم و او را بحکومت شروان
روان سازیم هر آینه صیت مردی و مروت و کرم و احسان ما در اقطار آفاق انتشار یابد و حسن اشفاق و
مکارم اخلاق ما بعالمیان روشن گردد و این سخن را قرا یوسف در مجلس خاص بالا با خواص میگفت
و مقارن این حال کسی از یاران امیر شیخ ابراهیم بعرض رسانید که خدمتش میگوید که دست من بسیار درد میکند



اگرچه مرا از فیض فضل خویش بکام این بنده خاکی حیات فرمایند شاید که وجع اندکی تسکین یابد
اگر شراب خوری جرعه فشان برخاک از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک و این شخص امیر قرا اتابک برهانی
بود که امیر شیخ ابراهیم را نگاه میداشت قرا یوسف فرمود که او را بمجلس حاضر سازند و چون والی شروان در آمد
ارباب حسن و جوانان ساده عذار بموجب فرموده او را باغ دادند و امیر شیخ ابراهیم چنان کلمات دلپذیر
بزبان آورد که امیر قرا یوسف شیفته او شد و هم در آن مجلس فرمود که بند از پایش برگرفتند و او را بپهلوی
خود بنشاندند امیر یوسف بهبهانی را نیز طلب کرد و او برحسب فرمان آمد امیر شیخ ابراهیم را کاسه داشت و
در اثنا احمق قصاب و اصول حاجیان بنی پنیر شاه را آورده با امیر قرا یوسف ملاقات کردند و گفتند که
هرچه امیر شیخ ابراهیم از خزاین دیوان قبول کرده است ما متعهد میشویم که آنرا ادا نماییم مشروط بانکه
حکم شود که ارباب حالات ده عوض زر را جاسوس بگیرند و امیر شیخ ابراهیم مبلغ هزار و دویست تومان عراقی
قبول کرده بود امیر قرا یوسف التماس ایشان مبذول داشته روز دیگر در باب حکومت امیر شیخ ابراهیم نشانی
نوشتند مضمون آنکه ما حکومت ولایت شروان را از حد رشکی تا دربند باب الابواب از بلاد و بقاع
و قلاع بدستوری که پیشتر امیر شیخ ابراهیم متصرف بود بدو ارزانی داشتیم میباید که هیچ آفریده در آن ولایت
بخلاف حکم دخل نکند و امیر شیخ ابراهیم داروغکان و ضابطان بولایت شروان فرستاد و از دیوان قرا یوسف
بروات بر احمق قصاب و جمعی که ضامن شده بودند میرسید و ایشان از حرکت و المشقه بحیلانی سپاه میدو
بروات را بحبس نزد امیر شیخ ابراهیم میبردند و تشتها از او برمال مملکت شروان میستاندند و در اندک
زمانی آن وجه ادا شد و امیر شیخ ابراهیم در آن زمستان حریف و انیس قرا یوسف بود چون فصل بهار در رسید
رخصت یافته بجانب ولایت خود متوجه گشت **ذکر نهضت امیرزاده سعد وقاص از لشکر و رفتن او نزد
میرزا قرا یوسف باغوا جمعی مردم** در عاشر ربیع الاول سنه ثمان و عشر و ثمانمائه عرضه داشت میرزا
سعد وقاص از جانب قم بپایه سریر اعلی خاقانی معلی رسید مضمون آنکه امیر بسطام جاگیر متوجه قرا یوسف
بجانب سلطانیه شنیده و میرزا در دار آنجا گذاشته نزد بنده آمده و او را گرفته محبوس نگاه داشته ام
بهرچه حکم شود عمل نمایم از آنجا این خبر مزاج اشرف کران آمد و فرمود که بسطام تربیت کرده ماست جهت دشمن
قصد او کرد و پناه بولایت ما آورده سزاوار آنست که بمال و لشکر مدد وی کنیم اخذ و قید او در نظر عقل بغایت
بدیع و بعید مینماید باید که چون نوشته ما باو رسد بی توقف بسطام را مطلق العنان گرداند و با حاجی رهبان
کند و مقرر شد که اردشیر خواجی نزد میرزا سعد وقاص رود و در این اثنا طایفه از مردم مفسد بی عاقبت با
شاهزاده گفتند که بیکوچ مثل بسطام داری هیچ پروا نیست که بخدمت قرا یوسف روی و پای بر معارج
سروری و مهتری نهی و او مدة العمر از تو ممنون خواهد بود و میرزا سعد وقاص سخن آنجماعت فریفته شد و
قلعه فی جمله را بضبط وثوق اعتمادی در قم گذاشت و بسطام را گرفته با سیصد سوار مرد بیابان ادبار
نهاد و چون بمقصد رسید امیر قرا یوسف شرایط اعزاز و احترام بجای آورده با شاهزاده گفت
تو سروری بسوی چمن آمدی سوی خانه خویشتن آمدی و باستظهار میرزا سعد وقاص قرا یوسف طمع در ملک
عراق عجم کرد و بسطام را گذاشته تربیت فرمود و شاهزاده در آنجا مدتی اقامت کرد و قرا یوسف سرانجام

بسطام را بجانب قم روان ساخت تا حرم محترم میرزا سعد وقاص را برآورده با اصفهان رساند و چون خاتون شاه
زاده آقابیگی بنت میرزا امیرانشاه که با مرزی عاقله بود شنید که اخی فرخ نزد ایلک رسید با خود اندیشید که
سعد وقاص غلط کرده که پناه بدشمن این خاندان برده اگر ما بآنجانب رویم و ناگاه ترکمه قصد او کنند
حال ما در میان مردم بیگانه بکجا رسد و تدبیری در خاطر کرد اسیر نوکران خود را مکمل ساخت و چون ترکمانان
رسیدند همه را بگرفت و جمعی را که بنا بر تحریک ایشان میرزا سعد وقاص روی در بادیه هجران نهاده بود بقتل
رسانید و آن نوش مفسدان را مصحوب نوکر خود شیرداد نزد حضرت خاقان سعید فرستاد و آنحضرت
مهد علیا را در باب امر تحسین بسیار فرمود و شیرداد را رعایت نموده شیر علی نوکر میرزا رستم را بامراء او با سادات
و باستمالت نامه روانه بجانب قم گردانید **ذکر مخالفت میرزا بایقرا بتحریک میرزا اسکندر و قتل میرزا اسکندر
بفرموده دیگر برادر** چون میرزا رستم برادر خود میرزا اسکندر را میل کشید حضرت خاقان سعید
آن صورت را بیاد درکوچ است او میرزا بایقرا سپرد تا خدمتش را در ظل شفقت در ماوی داده از حال وی
نیک با خبر باشد و میرزا اسکندر با وجود آن واقعه که او را روی نموده بود پیوسته با خیال خود تفتیش
ملکت می بست و در مقام فتنه انگیزی قدم مینهاد و چون بواسطه رفتن میرزا سعد وقاص بجانب یاغی
ملکت قم و کاشان تا حدود همدان بهم برآمد میرزا اسکندر فرصت غنیمت شمرده با برادر خود میرزا
بایقرا گفت که عنقریب در این سرحد اقامت ممکن و متصور نیست چه لحظه بلحظه میرزا سعد وقاص با
لشکر ترکمان عنان ریز پیدا خواهد شد و آن زمان مجال گریز نخواهد ماند و جمعی را انگیز کرد که میرزا بایقرا
را برآن داشتند که عازم شیراز شود و میرزا بایقرا سخن غرض خواهان شنیده باتفاق میرزا اسکندر متوجه
فارس شدند نوکر میرزا اسکندر مراد بلیه از راه عقل بجانب اصفهان گریخت و کیفیت حادثه را بعرض
میرزا رستم رسانید و میرزا رستم خواست که عقد جمعیت ایشان گسیخته گرداند لاجرم جمعی سپاه فرستاد
و در سمیان در حوالی جیادقان بمخالفان رسیدند و از ضعف طالع و بخت بد بلکه از اراده احد صمد
میرزا اسکندر بدست لشکریان میرزا رستم گرفتار شد و او را باصفهان بردند و میرزا بایقرا بدین سبب از آن
قدری در عزیمت پیدا شده چند روز در کدمان توقف نمود و چون خبر مخالفت میرزا بایقرا و توجه او
بجانب شیراز مسموع میرزا ابراهیم سلطان گشت و بعدان تقدیم مشورت نوکران میرزا اسکندر که در شیراز
بودند چون سونج خواجه و اردوان و مرید و باشلیق گرفته و بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان
گردانید و ایشان چون بمقام حیش که میان ابرقوه و مشهد مادر سلیمان است رسیدند بندها را شکسته و هکل
را کشته بکدمان نزد میرزا بایقرا رفتند و شاهزاده را بی توقف و تاخیر ملازمت کردند و بر تعجیل ترغیب
نمودند میرزا بایقرا را چون هوس جهانگیری و ملک ستانی در سر بود با دیگر لوا جلادت بجانب ملک فارس
برافراخت و میرزا ابراهیم سلطان لشکرها مرتب ساخته باستقبال از شیراز بیرون آمد و در نواحی بیضا شبهان هیچ
بهم رسیده صف کشیدند و چون تنور حرب گرم شد بعضی از ملازمان میرزا ابراهیم سلطان مانند
مسعود شاه شول و حمزه بجانب میرزا بایقرا رفتند و زمره از عراقیان نیز آهنگ مخالفت را ساز کردند و
میرزا ابراهیم سلطان که این معنی دریافت عنان بجانب شیراز تافت و شب بشهر در آمد و اول خود طلبی



آغا را از خزانه آنچه خواست برگرفته تا ابرقوه در هیچ مکان توقف ننمود و میرزا بایقرا صباح جمعه
بدروازه اصطخر آمد و تا چاشتگاه سوار با پیشواز سادات و قضاة و دستار بندان و کلوبان شهر
بنابر ضرورت بعزم استقبال بیرون آمدند و شاهزاده را باعزاز و اکرام بشیراز آوردند و چون خبر
استیلاء میرزا بایقرا در اصفهان بسمع میرزا رستم رسید میرزا اسکندر که مهیج آن فتنه بود از میان برداشت
الملک والبقاء لله الواحد القهار **ذکر توجه حضرت اعلی خاقانی سلیمان مکانی بجانب تختگاه سلیمان
نوبت ثانی** چون خبر مخالفت میرزا بایقرا بسامع علیه حضرت خاقان سعید رسید رای عالم آرای
اقتضاء آن کرد که قبل از آنکه فرصت از دست شود تدارک آن مهم نموده آید و بامضاء این عزیمت
امیر جلال الدین فیروزشاه را با سپاه دوازده کینه خواه از راه بیابان یزد بعراق فرستاد تا در ظل رایت
میرزا ابراهیم سلطان قرار گرفته در دفع خللها سعی نماید و امیر غیاث الدین شاه ملک را بجانب ترکان
نمود که بر امرا که در این حدود اند بیوندد باتفاق ظرف رفته و شورش عراق را تسکین گردانند و فرمان
قضا مضا شرف نفاذ یافت که میرزا شیخ لقمان برلاس بغزنین و قبلان رفته و لشکرهای آن نواحی را جمع
آورده برادر وی را ملحق سازند و چون حشم و لشکر در حوالی درگاه عالم پناه جمع شدند حضرت خاقان سعید در
هفتم جمادی الاخر پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده از دار السلطنت هراة نهضت فرمود
و در این منزل سجام از فرستادگان قرا یوسف جاسوسی گرفتند و احوال عراق عجم و آذربایجان معلوم
کردند و در این منزل قاصد میرزا الغ بیگ از جانب سمرقند آمده معروض داشت که محمد خان پادشاه
مغولستان بعالم بقا خرامید و نقش جهان بی بنیاد خواجه اغلان را بجای او نشاندند و چون اعلام
ظفر فرجام بحدود بسطام رسید امیر سید علی کیا در صحبت امیر جلال الدین علیکه و براه تون بپایه سریر اعلی
آمده بعنایات سرافراز شد و از جای سوق لشکر بولایت خود مراجعت کرد و امیر حسن کا از قلعه فیروزکوه
به اردوی گردون شکوه آمده سعادت دستبوس دریافت و معصوم برادر امیر بسطام جاگیر از طرف
اردبیل رسیده حالات آذربایجان و قرا یوسف ترکمان مشروحا معروض داشت و فرمان قضا جریان نفاذ
یافت که امرا که در حدود ری مقیم بودند بجانب شیراز توجه نمایند و همچنین حکم شد که خدمت امیر فیروز
نیز در رکاب میرزا ابراهیم سلطان روان شده در کوشک زرد بایشان ملحق شوند و هر دو فرزین از سپاه
ظفر مآل در یمین دولت و اقبال متوجه مقصد شدند — برای کوند رفتند تا قصر زرد
ذکر رسیده شد هوا لاجورد و میرزا ابراهیم سلطان جا بجا معزز شده بود با لشکرهای بی پایان عازم شیراز شد
و چون میرزا بایقرا از توجه سپاه نصرت پناه آگاهی یافت در مضیق تفکر و اندیشه افتاد که هیچ خود را
پیدا که ممکن و متصور نیست که آنحضرت بنفس همایون آمده باشد و میرزا ابراهیم سلطان چون بحوالی شیراز
رسید میرزا بایقرا جهاد در داد و شهر پناه ساخت و موکب حضرت خاقان سعید بحدود قم و کاشان رسیده
از آنجا بجانب اصفهان رفت و در آن منزل قاصد میرزا ابراهیم سلطان آمده معروض داشت که میرزا بایقرا
در شیراز سر مخالفت در دوری کشیده متحصن گشته و از استماع این خبر فرمان فرمای بحر و بر از موضع مبارک
بر سبیل ایلغار روی توجه بملک فارس نهاد و بعد از طی مراحل و منازل چتر همایون فال سایه اقبال

ظاهر شیراز ممدود ساخته عرصهٔ باغ نزهت میدان سعادت محل نصب سرادق حشمت سپهر کشت و چون
میرزا بایقرا از وصول رایت نصرت شعار جزم دار شد حیرت و ندامت بر ضمیرش استیلا یافت و کس بخدمت
غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر فرستاده التماس نمود که در پایهٔ سریر اعلی زبان بخجسته شفاعت بگشاید
شاهزادهٔ جوانبخت التماس او مبذول داشته بعرض حضرت خاقان سعید رسانید که هر چند میرزا بایقرا حرکات
ناشایست و ناباییست صادر شده اما ما عاصی مرتکب معاصی منشد مضمون العفو عند القدرة که بهترین ملکات
بوضوح تر میپیوندد اکنون اگر رخصت شود او را با تیغ و کفن بدرگاه پادشاه زمین و زمن آورم و آنحضرت
ملتمس مسئول فرزند سعادتمند خویش را باسعاف و انجاح مقرون داشته از زلات و عثرات میرزا بایقرا
درگذشت و چون شب یکشنبه پنجم رمضان با صد نفر از خجالت و شرمندگی از شیراز بیرون آمده شرف
دستبوس حضرت شهریاری دریافت و آنحضرت بوعده وفا نموده میرزا بایقرا را مواخذت نفرموده داماد
نفرها از منشدان بیاموز معروض آتش خشم جهانسوز کرد آیتهٔ خاصان برای نفع عام بیاسا اختصاص داد

**ذکر معاودت و وقایع شیراز و تفویض ایالت عراق عجم بمیرزا الیاس خواجه** چون میرزا بایقرا از غایت
شرمندگی و کلال انفعال مجال آن نداشت که دیگر ملازمت خاقان سپرده خصال اقبال نماید و اقامت او
در آن مملکت مقرون بمصلحت سلطنت بود رای عقده کشای آنحضرت اقتضا آن کرد که او را بجانب گرمسیر
و قندهار فرستند تا دور از جند مصاحب میرزا قید و باشد و خدمتش را بمعتمدی سپرده روانهٔ آن صوب
گردانید و موکب همایون از شیراز آمده حکم شد که امرا لشکر باقی که در عهدهٔ ضبط و احتکام ایشان اند به
الغ یارها دوند و در این اثنا حکام لرستان و سرداران شولستان بدرگاه سلاطین پناه آمدند و ملک
گرکین والی ولایت لار با تحف و هدایا بیشمار بموکب سعادت قرین پیوست و آنچه آورده بود بوسیلهٔ
امرا کبار معروض گردانید و خدمات او در قبول یافته منظور نظر عاطفت گشت و آنحضرت همه را بعنایات
بیکران مسرور و شادمان ساخته روان ساخت که بر اوطان خود روند و باقی ماه مبارک رمضان در شیراز
گذرانیده چون هلال فرخ فال شوال رخ نمود و حضرت خاقان سعید علی الصباح بر نیت اقامت صلوة عید متوجه
مصلی شد خوشا نسیم مصلی و آب رکنا باد غریب را وطن خویش میبرد از یاد و چون ولایت عراق عجم
با دیگر بعز التفات خسروانه زیب و زینت یافت حضرت خاقان سعید خواست که ضبط و نسق مهمات
آن مملکت را سرداری صاحب وجود حوالت فرماید که رعایا در کنف حمایت و بر پایه در ظل رعایت او زندگانی
توانند کرد و بعد از تقدیم مشورت فرزند اختیار بر نوئین رفیع مقدار میرزا ابو... الدین الیاس خواجه بهادر که
ماحی آثار ستم و اسفندیار بیدار افتاده زمام مهام آن دیار در قبضهٔ عدالت و تجاهش و افراد گوشت
و بتیغ مطاع ... را فرمود که مال و متوجهات مملکت قم و کاشان و ری و سمنان تا حدود کلار را در وجه
اخراجات لشکریانی که ملازم او باشند مصروف گرداند و از متفقی سویت و عدالت در نگذرد و با سپاهی و رعیت
معاش کند که نوبت مرتفع الحساب از مهدهٔ جواب بیرون تواند آمد و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر
از جانب فارس و عراق فراغت یافت بعزم زیارت حضرت مرشد آفاق قطب السالکین شیخ ابو اسحق
قدس سره متوجه کازرون شد و از روح مقدس آن بزرگوار و سایر اکابر و مشایخ آن دیار استمداد



نمود و براه کوه بار دیگر عزیمت شیراز کرد و کرت دیگر ایالت آن ولایت را بفرزند سعادتمند خویش میرزا
ابرهیم سلطان که حشم و خدام دودمان حضرت صاحب قران بود رجوع فرمود و بعد از آن رایات
نصرت نشان از تختگاه سلیمان بجانب دار الامان کرمان نهضت کرد **ذکر توجه رایات کیتی ستان بجانب
کرمان و مراجعت نمودن از حدود آن ولایت بخراسان** در اول نوبت که حضرت خاقان سعید متوجه عراق و فارس
گشت ایلچیان را باستحضار سلطان اویس بن امیر ایدکو بکرمان فرستاد و او بنابر آنکه از تعرض حکام شیراز ولایت
خراب شده بود و در خزانه هیچ نمانده پیشکش سرانجام نماید در انقیاد و حکم تعللی نمود و در سند را مالی
و اموال مشایخ و سوفیه زده بهزار زحمت اندک سیلاکی که لایق ملازمان حضرت بود ترتیب داد و آنرا
بپادروی همایون فرستاد و چون سلطان اویس آن تعذر را دربند بوقت عرض رسانیده معروض داشت که
سبب توقف او عرایض شد که بتهیهٔ اسباب سفر و ترتیب تحف و هدایا که سزاوار ملازمان آستان فرمان
فرمای برایا باشد مشغول گشت و عنقریب بدرگاه گیتی پناه خواهد رسید و آنحضرت از کمال لطف و کرم
در عفو و اغماض بر جریدهٔ جرایم و بجادی سلطان اویس کشیده عازم خراسان شد و در نوبت دوم که
حضرت خاقانی بر مملکت فارس آمد و آن ولایت را از دست تصرف میرزا بایقرا انتزاع نمود سلطان
اویس مادر خود آغاجه را که یاسن آقا که بچشم اعزاز و احترام در روی مینگریست بدرگاه پادشاه اسلام
روان کرد و چون در تارفتن ترتیب نثار و پیشکش را بهانه ساخت و ایشان در شیراز سعادت زمین
بوس حاصل کردند و آنحضرت از احوال سلطان اویس استفسار نمود جواب دادند که در همین چند روز
میرسد و چون زمان آمدن سلطان اویس امتداد یافت حضرت خاقان سعید فرستادگان او را مواخذت
کرد و این خبر بکرمان رسید سلطان اویس از غضب پادشاه اندیشناک شد و ملازمان او که از حصین
منزلت اوج عزت رسیده بودند انواع خیالات فاسد بدماغ راه دادند و راه ظفر نشان از شیراز بیرون
آمده بنواحی سیرجان رسید و بزیارت قدوة السالکین شاه شجاع کرمانی رفته استمداد همت نمود و چون
توجه آنحضرت به کرمان شایع شده سلطان اویس و مخصوصان و مقربان او در ورطهٔ حیرت و دهشت
افتادند و آخر الامر جناب سیادت پناه تقوی شعار دانشمند ما امیر شمس الدین بمی قدس سره را جهت
شفاعت به اردوی اعلی فرستادند حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام آنجناب کما یجب و ینبغی
بجای آورد و سید مشار الیه بتشفع اهالی کرمان زبان گشاد و تقبل نمود که اگر پادشاه عدالت شعار لشکری
را از سر حدود کرمان مانع آید و عزیمت خراسان فرماید آنجناب مهر وجهی که باشد سلطان اویس را
بملازمت رساند حضرت خاقان سعید در خواست جناب ولایتمآب بنوعی انتساب را رد نفرمود و امرا را
که تاخت جیرفت و کرمسیر رفته بودند باز طلبید و از قصبهٔ سیرجان براه بیابان روی بخراسان نهاد و بعد
از طی مفاوز و مسالک در اواسط محرم سنه خمس و عشرین و ثمانمائه دار السلطنة هراة را از یمن مقدم خویش
رشک گلستان ارم گردانید و در سال مذکور غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر بموجب فرمان خاقانی
مهرات انشا در دیوان اعلی مهر زد و تا نهایت عمر که صدر دیوان بوجود او مشرف بود مقتضی فاحکم بین الناس
بالحق عمل نمود **ذکر مصاحبت میرزا امیرک احمد و میرزا الکنکر و آنچه از ایشان رسید از فساد رای و سوء تدبیر**

جهت میرزا امیرک احمد با میرزا الغبیک کودکان اظهار مخالفت کرده امرا را بقبول آورد و خواست که بغولستان
رود حضرت خاقان سعید استمالت نامه بدو فرستاد جا بجنه مشروح مسطور گشت و خدمتش مقارن معاودت
حضرت خاقان سعید از کرمان بدار السلطنة هراة آمد و شرف تقبیل انامل فیاض دریافته ملازم شد
اما پیوسته ملازمت میرزا الکنکر بن میرزا ابابکر واجب و لازم دانسته با یکدیگر بشرب خمر اشتغال مینمودند
و مفکران فتنه انگیز جهرهٔ عروس مملکت را در نظر ایشان جلوه و آرایش میدادند و شاهزادگان نیز منتظر
قبول دران میکرستند و صورت این قضیه مفصلا بسامع علیه رسید و در باب تفحص این حال و تفتیش
این مقال عرضه داشتها از جانب میرزا قید و آمد مبنی از آنکه میرزا بایقرا با طابقه از مردم بی عاقبت
قصد بند دعا کوی کرده و من بند وقوف یافته ارباب شورش و فساد را به بئس المهاد فرستادم و میرزا
بایقرا را در جانب معبوط نگاه داشته ام و بوصول فرمان گوش نهاده و امرا و ارکان دولت معروض پادشاه
کرده و ترکیب رسانیدند که مضمون کلمهٔ الاقارب کالعقارب بوضوح پیوست و حکایت و حرکات شاهزادگان
از حد اعتدال گذشته اگر در این باب اهمال و اغفال رود ممکن که بخاطر اشرف چنانکه ملالت رسد کار از اندازهٔ آن آسان
آسان دست ندهد و با وجود سعی مقربان در اعدام و اهلاک شاهزادگان حضرت خاقان سعید بآن سخنان
التفات نفرمود و فرمود که میرزا امیرک احمد بن میرزا عمرشیخ بجانب کعبه رود و میرزا بایقرا را از آب
گذرانند تا در ولایت هند قرار گیرد و میرزا امیرک احمد و میرزا الکنکر در کشتی نشانده بجیحون رسانیدند
سر بر آوردند و حرکات ناخوش کردند بموجب فرمان ملازم شدند و همه را از حدود ممالک محروسه بیرون برده بغربت
مبتلا ساختند و میرزا الکنکر را از ممالک نفی کردند و دیگر از آن شاهزادگان خبر و اثر پیدا نشد و
هیچکس از ایشان نشان نداد — دلم که رفت بکویت دگر نیامد باز بگشت رفت غریبی و خانه را گم کرد

**ذکر آمدن امیر شمس الدین بمی و منسوب داشتن او سلطان اویس را بخلف وعده و نامردی**
عالیجناب نقابت ایاب سید شمس الدین بمی که متعهد شده بود که سلطان اویس بن امیر ایدکو را بپایهٔ سریر اعلی
رساند از کرمان بدار السلطنة هراة آمد و معروض رای عالی خاقان هفت کشور گردانید که هر چند سلطان
اویس را نصیحت کردم که روی بقبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال آورد مقبول نیفتاد و از استماع این مقال آتش خشم
جهانسوز اشتعال یافته فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که امرا عظام مثل امیر جهانشاه برلاس و
امیر حسن صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ و غیرهم که ذکر ایشان بتفصیل موجب تطویل میشود باتفاق والی
سیستان شاه قطب الدین حاکم فراه شاه اسکندر بنالنکین با لشکرهای آراسته متوجه کرمان گردند امرای
مذکور و شاهان با چهل هزار سوار نامدار عنان عزیمت بآنجانب تافتند و در منتصف ماه ربیع الآخر توجه لشکرها
خراسان و سیستان بکرمان رسید سلطان اویس با وجود آنکه هر روز علیق الاوقات او را بر اهل یازده تومان
کرمان و در خزانه مبلغ صد دینار کپکی نمانده بود بغرور و استکبار اصرار نمود و رعایا را بجانب با استحکام
برج و باره امر فرمود و در شهر تحصن نموده رایت خلاف و جدال برافراشت و امرا عظام با سپاهی چنان
عظیم که هر گز لشکری قریب بآن بکرمان نیامده بود در ماه جمادی الاولی ظاهر کرمان را احاطه کردند و از جانبین
نایرهٔ قتال افروخته گشت و مدت هشتاد روز محاصره امتداد یافت و غنایم و غنائمات و اتمام دو فوایم



در بیرون بود و درهای سکین در اندرون با شکوه مانند طبل تهی بسر میبردند امرا کرمان مرتبت بدرون رفته
نشسته بودند و بجمعیت نوکران خود دعوت کرده وبر تخم جبان صانع و محترفه و اهل اپایانه محافظان
برج میکرفتند و در پایان سلطان اویس بهر کس که دیناری کمان میبردند محصل بروی میگماشتند و ایشان
تن در نکاه جبان زیون و بی قدر بودند که از ادنی مغولی هزار دشنام میشنیدند و مجال دم زدن نداشتند
و بجز در حال لشکر رفتن و در جایها در دروازه امتناع دیگر چیزی عیدا فشرند و بالاخره اهل شهر بتنگ آمدند
و سلطان اویس سفرا نزد امرا فرستاد که اگر حضرت خاقان سعید خون بندگان را ببخشد بخدمت
آستان فرخنده نشان مبادرت نماید امرا کیفیت التماس و تضرع سلطان اویس را عرضه داشت کرده بپایهٔ
سریر اعلی فرستادند آنحضرت ترحم نموده فرمود که سلطان اویس چند نوبت مظهر گرده که بدرگاه محارم
یکبار دیگر عذر خود دروغ نمود و با این همه اگر اکنون در قول خویش صادق است و زبانش با دل موافق بگمارد
معتمدان خود را نزد ما فرستد تا لشکر فیروزی اثر ترک محاصره کنند و الا امرا اندرون شهر بنگرند تا کشته
لحیز بر شرافات کرمان بینند امرا چون رخصت مصالحت یافتند جز نزد سلطان اویس فرستادند
که مصلحت تو و جمیع اهل کرمان در آن میتماید که شیخ حسن که رکن رکین این مملکت و معتمد و مقرب است
مصحوب ما بپایگاه فلک اشتباه آید تا مهم را فرا دهد و سلطان اویس عهد و پیمان بسته شیخ حسن را
بیرون فرستاد و امرا از ظاهر کرمان برخاسته متوجه دار السلطنة هراة گشتند بعد از قطع مسالک و
مفاوز بمقصد رسیدند و شیخ حسن بوسیلهٔ ایشان شرف پایبوس حاصل کرده پیشکشها بگذرانید و التماس
نمود که حضرت خاقان سعید با حضای عزی و علا مهد کند که خلعت امان فی سلطان اویس بپوشانند تا او بی
دغدغه بیاید و پیشانی استکانت بر ساحت سرادق گردون منقبت نهد و آنحضرت قسم یاد کرده که از
موقف پادشاهت هیچگونه تعرض و زحمت بسلطان اویس نرسانند و هر که در آن صدد آید او را منع
فرماید فرمود که اگر سلطان اویس متوجه انجاب کرده دان برادران و فرزندان گرامی تر باشد و الا دفع
او بر ذمت همت پادشاهانه واجب شود با قتال دانند و شیخ حسن رخصت یافته مظفر کرمان باز گشت
و آنچه دیده بود و شنیده سلطان اویس گفت و خدمتش در دوم شوال متوجه کعبهٔ آمال شد
و چون بسرحد خراسان رسید در منازل و مراحل آنچه محتاج الیه او بود آماده یافت و بعد از چند روز با
دلی پر امید بملازمت حضرت خاقان سعید مستسعد گشت و آنحضرت سلطان اویس و سایر محرمان
او را بنواخت و همه را در جهاد امن و امان ماوی داد و در این سال که ولایت کرمان بمجموعه تصرف بندگان
خاقانی آمد اعنی سنه ست و عشرین و ثمانمائه نوکران میرزا قید و با او مخالفت کرده خواستند که شاهزاده
را از میان بگیرند و برادرش میرزا سنجر را بجای او نصب کنند میرزا قید و خود را بکنار کشید و حضرت
خاقان سعید را معلوم شد امیر نور شروان برلاس و جمعی دیگر را بدفع این حادثه نامزد کرد و میرزا قید و
بدشمنان ظفر یافته بجای خود متمکن گشت و هم در سال مذکور سید فخر الدین که منصب وزارت خاقان
سعید باستقلال داشت و از نخوت و تکبر بر تارک گردون قدم مینهاد بنابر سعی خواجه احمد داود در
اظهار قبایح اعمال وی عنایت شاهزادهٔ جوانبخت میرزا بایسنغر از وزارت معزول گشت و بر امراض مختلفه

مبتلا شده نقد حیات را بقابض ارواح سپرد و تفصیل حالات سید فخر الدین در تواریخ مذکور است و در ایراد آن زیادة فایدهٔ متصور نیست **ذکر رفتن شاهزادهٔ عالمیان میرزا سیورغتمش بجانب بدخشان برحسب فرمان** شاه بهاء الدین نیکبی شاه در چهارم ربیع الاول سنه تسع و عشرین و ثمانمایه از جانب بدخشان بدار السلطنت هراة آمد از برادران و خویشان خود در باب میرزا علی شکایت کرد و در بیان اختلال احوال بدخشان و هرج و مرج آن مملکت فصلی مشبع بیان نمود خاطر خطیر آنحضرت که مورد الهامات ملک قدیر بود مقتضی آن شد که ضبط و نسق ولایت بدخشان را بیکی از شاهزادگان صاحب وجود نامزد فرمایند و بعد از تقدیم مشورت قرعهٔ اختیار بر فرزند نسلی آنحضرت شهریار کامکار بلند منش میرزا سیورغتمش افتاد و حضرت خاقان سعید اسباب سلطنت آن سعادتمند را در اعلی درجه کمال مرتب و مهیا ساخته و تمام مهام عرصهٔ بدخشان کران ولایات عظیم الشان در کف کفایت و قبضهٔ درایت مخدوم زادهٔ عالمیان نهاد و او را با فوجی از لشکریان روانهٔ آن صوب ساخت و مملکت بدخشان از فر طلعت آن مهر سپهر خلافت و بدر سماء سلطنت درخشان شد و مردم آنجا از حوادث روزگار و جفای چرخ دوار امان یافتند و شاه بهاء الدین نیکبی شاه نیز باجازت مراجعت کرد و بعد از غیبت میرزا سیورغتمش بر اندک زمانی اختر برج رکن السلطنة والدین میرزا علاء الدوله از افق ولادت طالع شد و نقش بند کارخانه ابداع و اختراع در سنه عشرین و ثمانمایه این صورت بدیع بر لوح هستی نگاشت طلوع کرد تا بید حق نیر جلال بر آسمان شهی اختری همایون فال **ذکر آمدن میرزا الغبیک بجانب هرات** مغیث السلطنت والدین میرزا الغبیک که داعیهٔ اشتیاق ملاقات حضرت خاقان سعید بر ضمیرش استیلا یافته از دیار ماوراء النهر عازم بلاد خراسان شد و چون خبر وصول آنجناب متواتر شد و موکب همایون او بحدود هراة رسید بانوی کبری گوهرشاد آغا و غیاث الدین میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی بهادر و امرا و اعیان و اشراف خراسان باستقبال شتافتند و شرایط تبجیل و تعظیم بتقدیم رسانیدند و جناب الغبیک در روز دهم ماه ربیع الاخر بدستبوس افتخار سلاطین اوایل و اواخر مستسعد و مفتخر شد و حضرت خاقان سعید فرمود تا در آن چند روز جشنهای پادشاهانه ترتیب کردند و در آخر ماه ایلچیان ختای را که قبل از این بجهت کاری آمده بودند طوی عظیم دادند و آنحضرت بجمیع ایشان انواع انعام و احسان ارزانی داشته مصحوب دا ینبک خان حاکم ختای بیلاکات و تبرکات ارسال نموده و بدان جماعت سپرده رخصت انصراف ارزانی داشت و هم در آخر ماه مذکور سلطان اویس بن امیر ادکو را که حاکم جانب کرمان بود سیورغامیشی ارزانی فرمود و در اوایل جمادی الاولی میرزا الغبیک میرزا محمد جهانگیر و امیر شاه ملک را که در آن چند روز از خوارزم آمده بود طوی سنگین داد و سائر امرا بخلعتهای فاخر و اسپان راهوار تفقد نمود و رعایت ارکان دولت جناب بایسنغری کما ینبغی بجا آورد و بعد از آن عازم سمرقند شد میرزا محمد جوکی را همراه برد **ذکر توجه رایات نصرت شعار بجانب ولایت گرمسیر و قندهار** در شهور سنه عشرین و ثمانمایه از جانب گرمسیر خبر رسید که پیر سیف قندهاری و ملک محمد که بموجب فرمان حضرت خاقانی هر یک حاکم ناحیه از نواحی آن دیار بودند با هم نزاع میکنند و از جهت منازعات آن دو نفر

رعایا در زحمت و مشقت اند و آنحضرت امیر حسن صوفی ترخان را با فوجی از لشکریان بجهت تسکین آن فتنه بجانب گرمسیر روان ساخت و چون امیر مشار الیه بیان حدود رسید شنید که شاه اویس و سلطان خواجه عامهٔ غزنین مشغول اند و سلطان بایزید و پیر سیف بر بعضی از ولایات گرمسیر استیلا یافته و طائفهٔ از مفسدان مردم آن ولایت را از دزدی و حرام زادگی بفغان آورده اند حضرت خاقان دولت پناه مصلحت در آن دید که قشلاق در آن دیار کند و چون میرزا قیدو میرزا بایقرا را نگاه داشته بهند و ستان فرستاده بود آنحضرت قاصدی نزد میرزا قیدو روانه کرد و اعلام کرد که چون میرزا بایقرا بجانب هند و ستان رفته او را باید بدین صوب فرستد و حضرت خاقان سعید را واسط سنبله موافق منتصف رجب خیمهٔ حشمت و عزیمت بر سر ایلاقات زده و در آن منزل شرایط دعاء استفتاح قیام نمود و در همان روز کمان نزد میرزا قیدو آمد که اینک میرزا بایقرا میرسد آنحضرت فرستادهٔ میرزا قیدو را بازگردانید بدو پیغام داد که ما بجهت دفع هزاره و افغانیان متوجه آن طرف شده ایم باید که کمان بدو برد و چون میرزا بایقرا برادر وی همایون پیش حضرت خواجه بموجب فرموده ملازم شاهزاده شده او را بسمرقند برده و با بندگی حضرت شتافته اند در جنبش آمده بعد از سه روز بقصبهٔ اسفزار رسید و میرزا بایسنغر در آن موضع برادر و با علی ملحق شد و بعد از یکهفته از آنجا کوچ واقع شده در چهاردهم شعبان کنار آب هیرمند که جهت قشلاق مقرر شده بود معسکر همایون پادشاه زمین گشت و بعد دیگر امیر حسن صوفی ترخان از جانب قندهار رسید و امرا تا مدار بر سبیل ایلغار دسواری رود روان شدند و چون حضرت خاقان سعید بنجوانست که لشکریان بی التزام حجتی بیکبار دست بغرض بقتل و غارت هزاره دراز کنند و اجیار که در میان ایشان اند ما شدا شاید در ورطهٔ محنت و بلا افتند مولانا ناصر الدین ابراهیم را که منصب صدارت بوجود او مزین بود بجانب هزاره فرستاد تا نوشتار آن طایفه را تفحص کند و بخدمت رساند مقارن این حال ماعد والجبین که ترتیب کرده حضرت صاحب قران مغفور فرزین بود بتلقین ملهم شده برادر وی همایون آمد و بشرف بساط بوس مشرف شده مشمول ایادی و احسان خسروانه گشت و میرزا سیورغتمش امیر ابراهیم امیر جهانشاه و امیر یوسف شروان از جانب بدخشان رسیده بموکب اعلی پیوستند و ملک قطب الدین با لشکر سیستان ملحق شد و سپاهی فزون از تخمین و قیاس در نعمت و ایثار کرده و تمام جمع آمده و حضرت شاد در حرکت آمده بیست و دوم ماه شعبان ظاهر قندهار مرکز اعلام فیروزی آثار شد شاهزادهٔ جوانبخت میرزا بایسنغر مقرر شد که بجانب هزاره بسبیل ایلغار روان شوند و در این اثنا مولانا ابراهیم صدر رسیده معروض داشت که کلانتران هزاره میرسند و بدین سبب رفتن امرا در توقف افتاد و سوم ماه مبارک رمضان اعیان غزنین بدرگاه عالمپناه آمدند و از جانب میرزا قیدو کوچ رسید خبر آورد که شاهزاده فرار نمود آنحضرت فرمود که ترسید باشد و محکوران عصیان و تمرد نشاد و نهم ماه دیگری آمده عرضه داشت که در کابل از مردم میرزا قیدو کسی نمانده حضرت خاقان سعید امیر ابراهیم را روانه آن صوب گردانید و فرمود که اگر میرزا قیدو پیش آید صلح کند و غزنین را بیوکان گذاشته مراجعت نماید و الا بضبط آن مملکت مشغول شود و بعد از دو روز میرزا سیورغتمش میرزا قیدو برادر وی آمده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت و امرا



سرداران هزاره اسبان تا مدار فرستاده باج و خراج متقبل کردند و آنحضرت در ظل دولت و اقبال بجانب ارغنداب فرخنده که در کنار هیرمند گذاشته بود مراجعت فرمود و در روز آنحضرت بر شمند کرده و نخجیر مشغول شده سیر میفرمود که ناگاه از پشت زین بر زمین افتاده و یکسر بدست همایون شاه یافت چه راه یافت که ای کاج راه کم کردی و فی الحال ایلچیان فرستاده در حرکت آمده استاد مروی کان نکوکه در شکسته بندی عدیل و نظیر نداشت از دار السلطنت هراة بمرآة شمال و صبا باردوی همایون حاضر کرده او بجبر کسر مشغول شد در آن امر بجنبا مود و در اندک زمانی آن زحمت بصحت تبدیل یافت و از جمت دیوی جهان برا استاد مروی رسید که مدت حیات چهرهٔ آسیب نقرو نیاز و روی محنت و آزار ندید **ذکر تفویض وزارت و بعضی وقایع که در مدت توقف در یورت قشلاق روی نمود و معاودت آنحضرت** در آن اوان که کنار آب هیرمند مضرب خیام عساکر گردون مآثر بود را عالی اقتضاء آن کرد که منصب وزارت که از اعالی مراتب سلطنت مفوض بوزیری صاحب تدبیر کنند که از عهدهٔ استخراج اموال آن مملکت و دارائی رعیت بیرون تواند آمد و بعد از تقدیم مشورت حکمای انفاق کردند که این خلعت بر قامت قابلیت جناب آصف صفات دستور اعاظم الوزرا خواجه غیاث الدین پیر احمد خافی چست و درست لاجرم حضرت خاقان سعید زمام حل و عقد و رتق و فتق و قبض و بسط مهام جهانبانی در کف کفایت و قبضهٔ درایت آنجناب نهاده و او سعی در آن شغل خطیر شروع نمود که هم جانب پادشاه ملحوظ بود و هم ترفیه رعیت مرعی و قریب سی سال باستقلال و فراغ بال بدان امر اشتغال فرمود و تا حضرت خاقان سعید در حیات بود گرد ملال بر حاشیهٔ ضمیرش ننشست و یکی از وقایع که در آن ایام روی نمود این بود که میرزا علی بن میرزا رستم از جانب اصفهان رسید و پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید و دیگر در اواخر ماه مبارک رمضان امیر ابراهیم که بجانب کابل برحسب فرمان رفته بود باز آمد و معروض داشت که میرزا قیدو بکابل رسیده عازم اردوی همایون شد و در این اثنا امیر شیخ لقمان برلاس حسب تحصیل اموالی که هزاره متقبل شده بودند عزیمت نمود و امیر یوسف شروان و یوسف خواجه و حمزه که بتاخت سجتان نجیل خان که در میان عصیان میزدند رفته بودند الجه فراوان گرفته باز آمدند و میرزا سیورغتمش برحسب اشارت علیه متوجه ولایت خود شد و میرزا علی بن میرزا رستم بعد از نوازش رخصت انصراف یافته باصفهان بازگشت و مقارن این احوال بمسامع جلال پیوست که هزاره در ادای مال مقرر تعلل مینمایند آنحضرت امیر محمد صوفی و امیر موسی و امیر یوسف را بدان صوب روان فرمود تا متمردان را تاخته و گوشمال ایشان ساخته مراجعت کردند و آنحضرت در اوایل بهار عزم معاودت مصمم فرمود و از یورت قشلاق کوچ کرده روی بسبزوار و شرف نهاد و میرزا سنجر و امیر یادگار شاه ارلات و میر علیکه و امیر فیروز شاه را بضبط اموال آن ولایت تعیین نمود و فرمان داد که میرزا قیدو را بدلجوئی همراه خویش بهراة آورند و اکرنیا بدالوسا و را تاخته و حدمتش را مهیا ساخته بدرگاه عالمپناه رسانند و حضرت خاقان سعید حکومت ولایت گرمسیر را بامیر عبد الصمد ارزانی داشت و حسب کوتوالی قلعهٔ قندهار یکی از معتمدان را تعیین کرد و موکب همایون بعد از قطع مفاوز و مسالک دوم محرم بدار السلطنت هراة نزول کرد و اعیان آن بلده فاخر مراسم تهنیت و نثار

بجا آوردند و چون رایات فتح آیات در مستقر شرف خویش قرار گرفت حضرت خاقان سعید ایلچیان امیر قرا یوسف و امیر قرا عثمان را که قبل از این آمده بودند اجازت مراجعت داد و در اوایل ربیع الاول خبر رسید که میرزا اسعد و قاسم که بی موجبی ملازمت قم را گذاشته بر آذربایجان رفته بود چنانکه مذکور گشت در دیوان حیاتی از آن سرای فانی انتقال فرموده و حضرت خاقان سعید بوفات آن شاهزادهٔ پاکیزه صورت تاسف و تحسر بسیار خورده بغایت ملول و محزون شد و مراسم تعزیت بتقدیم رسانید و چهار امرا که مطلب میرزا قیدو رفته بودند در ماستمالت او مساعی جمیله مبذول داشتند و خدمتش را بلطف و عنایت حضرت اعلی خاقانی امیدوار ساختند و شاهزاده باجون و فور شفقت و کمال مرحمت آنحضرت معلوم شد متوجه خدمت شده احرام ملازمت بست و شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده بعنایت بیکران مخصوص آمد **ذکر توجه امراء عالیشان بجانب ولایت بدخشان** چون چند روز از وصول حضرت خاقان سعید بدار السلطنت هراة گذشت از جانب بدخشان خبر رسید که شاهان آنجا علم طغیان برافراخته دم از عصیان میزنند و آنحضرت سید احمد لب فرا که بمراسم رسالت و سفارت دانا بود بدان صوب فرستاد و سید احمد ببدخشان رفته و با پادشاهان ملاقات کرده چنانکه وعد و وعید تخویف را بر عید تدارک نماید لاجرم باز گشت و بپایهٔ سریر اعلی آمده و صورت اصرار آنجماعت بر عناد و سرکشی را معروض داشت آنحضرت فرمود که امیر شیخ لقمان برلاس و امیر ابراهیم و امیر جهانشاه و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروز شاه و امیر حمزه لشکرهای قندز و بغلان و ارهنک را جمع آورده در رکاب نصرت انتساب شاهزادهٔ بزرگ منش میرزا سیورغتمش عزیمت بدخشان نمایند و امراء مذکور روان شده چون بلخ رسیدند شاه بهاء الدین که رأس و رئیس شاهان بود از جانب بدخشان آمده امرا را گفتند که کلانتر شاهان توبه اگر قبول میکنی که مال آن ولایت جابجا در زمان حضرت صاحب قران مغفور مقرر بود بخزانهٔ عامره رسانی ما شفاعت کنیم که حضرت خاقان سعید حکومت آن مملکت را بتو ارزانی دارد شاه بهاء الدین کف کدا و قات من بر طاعت و عبادت معقود و مصروفست و برادر و پسر من صاحب اختیار مملکت اند امرا ایلچی نزد ایشان فرستادند و برادر و پسرش جوابی مقرون بصواب نداد ندامرا کیفیت حال معروض استادکان پایهٔ سریر اعلی گردانیدند فرمان عالی نفاذ یافت که شاه بهاء الدین را بهراة فرستند و امرا بجانب بدخشان روند و تمامیم مخالفان را بقطع رسانند معاودت نمایند امرا بموجب فرموده متوجه بدخشان شدند و میرزا الغبیک نیز از سواد بدو فرستاده بایشان پیوستند و چون نوپیان با لشکریان بموضع کشم رسیدند پسر شاه بهاء الدین که از غلت تدبیر اظهار خلاف و عناد میکرد سیلاب بلا را بخود محیط یافت و از کرده خود پشیمان شده جناب ولایت مآب هدایت انتساب خواجه تاج الدین حسن عطار را که از اعاظم ارباب ایقان و عرفان بود شفیع ساخت و پای در دایرهٔ اطاعت و انقیاد نهاد و جناب ولایت مآب قدوة العرفا بامرا ملاقات فرموده حدیث مصالحت در میان آورد و امرا صورت شفاعت جناب حقایق پناهی را عرضه داشت ملازمان قوایم سریر خلافت مصیر کردند و آنحضرت شفاعت خواجه تاج الدین حسن را بحسن قبول و حسن تلقی نموده از سر جرایم بدخشانیان گذشت و در قدم عفو بر جرایم عصیان ایشان کشید و شاهان تقبل نمودند که مال معهود را بخزانهٔ عامره رسانند و امرا مراجعت کرده حکومت بدخشان بر شاهان قرار یافت **ذکر اخذ و قید میرزا قیدو با**

**بر مخالفت و عصیان او** چون میرزا پیر محمد جهانگیر بعد در پیر علی تاز و جمعی خائنان کشته شد حضرت خاقان سعید
کشندگان او را بر انواع عقوبت و نکال سزا داد و حکومت بلخ را به میرزا ... میرزا قیدو عنایت فرمود و چون اعوان
و انصار او بسیار شدند آنحضرت مملکت قندهار و بلاد سند را تا حدود هند بوی مسلم داشت و علم دولت او
چنان بالا گرفت که نزد حضرت خان والی هندستان فرستاده پیغام داد که اگر دوام ملک و حکومت میخواهی
از حدود فتوح تا ملتان باید که سکه و خطبه بنام و القاب ما موشح و مزین گردانی و با وجود آنحضرت ...
جسارت اقدام نمود و در آن هنگام که موکب ظفر آثار در گرمسیر و قندهار قشلاق فرموده میرزا قیدو انعام
و احسان حضرت خاقان سعید را فراموش کرده جای حق دیدگی گذاشت و از شرایط خدمت با عدت جسته
طریق بیگانگان پیش گرفت و چون آنحضرت معاودت نمود امرا که مامور بر آوردن میرزا قیدو بودند
خدمتش را از پاس سلطان ایمن گردانیدند تا او بی دهشت روی بپایه عالیشان آورده و شرف دستبوس
دریافته ملحوظ عنایت و عاطفت گشت جانب حضرت گرا دش یافت و چون چندگاه در دار السلطنت
هراة باعزاز و احترام و فراغ تمام گذرانید و جمعی از مردمان مفسد بد آموز از طریق تسویلات شیطنت
در دماغ شاهزاده جای دادند و از ضعف طالع و بخت بد در شب نوزدهم ... از دار السلطنت
هراة عازم قندهار شد چه اعوان و انصار شاهزاده در آن دیار بسیار بودند و جماعت ... میرزا
قیدو به سامع علیه رسید آنحضرت فرمود که میرزا بایسنغر با جمعی ... بنهادن ... و متوجه هرات
... شدند و همچنین امیر حسن صوفی ترخان و امیر فرهاد شیخ بموجب فرمان بر اثر او رفتند میرزا قیدو نیم شب
بقریه ... دان ... و شهر ... آمد نوکران شاهزاده خواستند که اسپان ... 
... که میرزا قیدو ... قاصدی ... فرستاد و از کیفیت آن حادثه اعلام
داد و میرزا قیدو صباح ... معلوم کرد که ... از حقیقت حال آگاه اند ... توقف ...
و ... تمام ... و خواجه نظام الدین که ضبط ولایات ... بد و ... با طایفه از عقب
در حرکت آمد و شاهزاده ... مشغول میشد ... 
تا قصبه ... رسیدند میرزا قیدو ... نظام الدین ... 
ناگاه بر ایشان تاخت و مجموع ... و نظام الدین ... میرزا قیدو و متوجه ...
... آنجا ... ملک قطب الدین ... جنگهای عظیم کرد ... 
... میرزا قیدو ... آمده و میرزا بایسنغر هنگام ... بقصبه ... رسید ...
... که ... بود ... بخاطر اشرف ... و فی الحال از عقب ...
گشت و چون میرزا قیدو ... میرزا بایسنغر ...
رسیدند و پهلوان محمود ... و پهلوان ... تا ناگاه ... فتح آیت میرزا بایسنغر
سایه وصول بر معرکه انداخت میرزا قیدو ... از اسپ فرود آمد و ... ملک ...
داده دست بر بند داد امیر ... پیش آورد ... میرزا بایسنغر
میرزا بایسنغر حکم کرد که هیچکس ... اما صدر جهان ... بیاسا رسانید



و شاهزاده میان ظفر و نصرت معاودت نمود و میرزا قیدو را مقید بدرگاه عالمپناه آوردند حضرت
خاقان سعید بر اسم شکر و سپاس ملک حمید قیام نمود و در باب مجرمان به مقتضی فتوی ائمه اسلام و
شرع شریف عمل فرمود و میرزا قیدو را در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید و در بند معتقل کرده آن چه ...
کارهای ... کرده بودند بد روغ ... رسانید و چون خاطر خطیر حضرت اعلی خاقانی از جانب میرزا قیدو
فراغت یافت تمامت ولایاتی که متعلق بشاهزاده مشار الیه بود از شان کابل و غزنین و قندهار و جنین
ذلک برسم سیورغال ... میرزا ... مرحمت ... بتصرف بندگان ... اقبال ... شهزاده
... و میرزا سیورغتمش ... آنجناب بالطبل و علم و خیل و حشم و عبید و خدم بدان ممالک
رفته ... ضبط و حکومت گشت **ذکر رفتن حضرت خاقان سعید بمشهد مقدس و مرقد اقدس**
**و معاودت بدار السلطنت هراة و ایراد دیگر وقایع و حکایات** حضرت خاقان سعید بنابر حسن عقیدت
که با خاندان طیبین و طاهرین و ائمه معصومین داشت عزیمت جانب مشهد مقدس رضویه علی ساکنها السلام و التحیة
جزم فرمود و بنابر ادای ... کتاب حضرت ... روی توجه بدان صوب صواب نهاد
و چون بدان موضع مبارک و مقام متبرک رسید شرایط زیارت بجای آورد و صلوات و صدقات بمستحقان و مجاوران
رسانید و قندیلی را که از ... طلا ... با ... ساخته و پرداخته بودند فرمود که در گنبد مرقد
آویختند و قبل از این ... گوهرشاد آغا در جوار فیض حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و السلام
مسجد جامعی بنا نهاده بود و در این اوقات نزدیک با تمام رسیده و این عمارت به تکلف و تزیین در نظر پادشاه
روی زمین بغایت مستحسن نموده شرف مسجد ... داشت و حضرت اعلی خاقانی در مدت اقامت
در آن صوب جهار باغی و سرایی در طرف شرقی مشهد طرح انداخته استادان چابکدست در زمان چند روز
با تمام رسانیدند تا هرگاه که موکب همایون آنجا رسد منزل آماده مهیا باشد و آنحضرت از مشهد متوجه طوس
... اکابر و مشایخ آنجا ... و انواع ... درویشان و مسکینان بتقدیم رسانید و از
آنجا بجانب دار السلطنت هراة روان شده ... رمضان بمقصد رسید و باغ زاغان ...
... و ... ساخت و ... این حال ... با برکات ... 
و ... خان ... محبت و وداد ... و آغاز ... و تفصیل آن ... احوال
فرستادگان ... فرمان ... 
که سابقا آمده بودند آنجانب ... بود ... جمع ... دیگر آن بود که در خلال
این احوال ... حضرت خاقان سعید ... میرزا محمد جوکی بهادر را ... 
کرده بود ... رمضان ... بدار السلطنت هراة رسید و محمد علیا ... گوهرشاد آغا طوی
عظیم ترتیب فرمود و در ساعتی مسعود ... محمود به آیین دین نبوی و شریعت مصطفوی زهره برج خانیت را با
آفتاب سپهر سلطنت عقد بستند و چون ایام جشن و سور ... سرود ... حضرت خاقان سعید ...
که در رکاب ... آمده بودند ... نوازش و انعام ... ساخت و زیادت بر ... ایشان
... و ... رخصت انصراف یافته مراجعت نمودند و فرمان ... خراسان و عراق بلکه اکثر معموره



آن زمستان در ... قشلاق آمده ... بدان قرار یافت که ... تهیه اسباب
یورش جهت دفع ... آذربایجان شوند **ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب آذربایجان**
**و ظفر یافتن آنحضرت بر اعدا ... ملک ...** باعث بر این یورش آن شد که پادشاه جهانبان صدیقی را نزد
قرا یوسف فرستاده اورا بر اطاعت و موافقت دعوت فرمود و صدیقی بر آذربایجان رسید پیغام بگزارد
و از قرا یوسف آثار عناد و سرکشی شاهده نموده اجازت معاودت یافت و با ... علی آمده بعرض رسانید
که قرا یوسف چنان استبداد و استقلال در دماغ دارد و ... آن مملکت از سلاطین ذوی الاقتدار
... اطراف ... فرمان او ... حصون حصین ساخته و قلاع متین ... 
... در آن موضع برده و آن بقاع را ... سپرده و از آن زمان که میرزا معز الدین ... 
آن ولایتها ... حضرت خاقان سعید پیوسته میگوید که لشکر بر آذربایجان کشد و ...
و ... آنحضرت ... در اطراف ممالک محروسه روی ... از این عزیمت در
... و در این ایام که خاطر خطیر ... جهانگیران ... جمع بود ... 
... اهل عدوان ... صدیقی ... اندیشه سابق تازه شد و ...
عروس ملک آذربایجان که سالها در ... طهور جلوه گر آمد و فرمان قضا مضا صادر شد
که تواجیان به تخصیص ... لشکر مشغول شوند و عساکر ... در موضع معین جمع آیند و ...
علیه ابواب خزاین مفتوح گشته ... مواجب و ... 
حکم شد که ملازمان آستان دولت آشیان بترتیب مصالح مقاتله و مجادله و اسباب محاربه و مقابله اشتغال نمایند
و سی هزار دست جبه مکمل در جبه خانه موجود بود فرمان نفاذ یافت که بوقت یورش بخشند باید که دو هزار
دیگر مکمل شود و از اقصی ما وراء النهر و خراسان و زابل و کابل و سیستان و کرمان و فارس و خوزستان و عراق
و دیگر بلاد عالم که در حوزه تصرف بندگان درگاه است از نیزه و شمشیر و باقی اسلحه که سپاهیان را بدان ...
مهیا احتیاج افتد ... عسکر همایون رسانید و ... بنفاذ پیوست که میرزا الغ بیک ...
فراز ... ولایت ما وراء النهر مشغول باشد اما ده هزار سوار از لشکرهای آن دیار ...
فرستد و میرزا سیورغتمش نیز ... در ولایت گرمسیر و قندهار اقامت نماید و امیر سید احمد ...
خراسان مقرر شد و حضرت خاقان سعید ... شعبان ... از دار السلطنت هراة نهضت نموده در موضع ... 
نزول فرمود و ... حرارت هوا و اجتماع لشکرها چند روز در آن مکان ... توقف نمود و امیر غیاث الدین
شاه ملک از جانب خوارزم آمده ... بساط بوس دریافت و ... حسن صوفی برسم منقلای ... 
و موکب ظفر نشان ... رمضان که موافق ... بود در جنبش آمد و از ممالک محروسه سوی ما وراء النهر
با پنج هزار سوار و پیاده ... برسم ... شدند و ... دهم ماه مذکور بولایت جام رسید شرایط
زیارت جناب ولایت مآب ... شیخ الاسلام احمد جام قدس سره بتقدیم رسانید و از آنجا در ... 
... در حرکت آمد و در هشتم رمضان موکب ... از ... صعود نمود و میرزا بایسنغر
... سپاه فرمود ... بیست ونهم ماه قصبه ... آباد از وصول موکب همایون عزت ... فریدون ...



و کیفیاد آمد و حضرت خاقان سعید بسعادت زیارت ... ارباب ... شیخ سعد الملة و الدین
الحموی قدس سره استسعاد یافت و در آن مقام ... صید ... قیام نمود و ششم شوال در ...
... ملک ... ابو الجلال ... خرقان ... از احت ... روح مقدس ... مقرب بادگاه
سبحانی شیخ ابو الحسن خرقانی استمداد نمود و هفتم شوال به مزار سلطان العارفین بایزید بسطامی رحمة الله
حاضر آمده مراسم ... بظهور آورد و ... شوال ... دامغان ... سپاه ظفر نشان گشت و در آن منزل
... که در ولایت ماز ... بود ... بار دوی همایون رسانیدند و لشکر خوارزم ...
و ... و سمنان و دامغان و جرجان و مازندران ... علی سو ... و ... دهم ماه ... ظفر ... رسانید ...
... آنحضرت ... سالک ... شیخ رکن الدین علاء الدولة سمنانی بجای آورد و در آن
مکان لشکرهای سیستان و ... و گرمسیر و قندهار و غزنین و کابل ... سپاه ظفر قرین شدند
و ... امیر الیاس خواجه ... و ... به ... سرافراز شدند و بیستم شوال
... عبور نموده ... و در ... فرود آمدند و در آن حد شاهزاده ...
میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس ... آورده ... عنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گشت و میرزا رستم
با لشکر ... از ... اصفهان و ... جماعت از صوب یزد و امیر ... از کرمان ... و ... شدند
و ... سپاه ... جمع آمدند که ... ایشان ... امرا ... احتیاط ...
لشکرها کرده ... هزار سوار ... شمار ... رسید و ... آنجناب
امیر قرا یوسف با سپاهی ... شمشیر زن ... در مقام عناد و استکبار اصرار نمود و ...
و ... میدان جنگ در مقام عجز ... و هر کس را ... اندیشه ... 
قرا یوسف با کمال شجاعت و بهادری استعداد حرب ... حاصل داشت و سپاهی ...
با اسپان آسوده در ... مجتمع بودند و ... مقصود راه دور ... با اسپان لاغر و ضعیف ...
مسافت قطع کرده ... نزدیک رسید ... اما ... که ... مشاهده فرموده بودند که
پیش ... مهمات کلیه ... و مشکله ... السهولة ... و موجب ...
هواخواهان سرانجام ... ایشان ... از این امیر غیاث الدین شاه ملک
نوکری ... قرا یوسف فرستاده بود و پیغام داده که ... باید که ...
... و اجتناب واجب و ... حرکات ... موجب ملال
خاطر اشرف گشت ... و دفع آن ... کرد و ... نزاع و جدال با حضرت خاقان سعید
هیچکس ... سلطانیه و ... که ...
... شهریار ... قرا یوسف ... شجاعت آثار ... 
اعوان و انصار ... خزاین ... حکام ... اسماع
این کلمات ... فرستاده ... محبوس گردانید و از ممالک آذربایجان و اران و موقان
و توابع و لواحق و عراق عرب لشکری بیکران و سپاهی بی پایان جمع آورده خاطر بمقابله و مقاتله قرار داد

وحضرت خاقان سعید چون جرأت وجسارت دشمن معلوم نمود بالکلیه دل از اسباب ظاهری برگرفته روی
افتقار ونیاز بدرگاه ملک کارساز آورد وبعد از استخاره ومناجات از بارگاه حضرت مجیب الدعوات
بزبان تضرع وتخشع فتح ونصرت مسألت نمود واز سروش غیب مژده اجابت شنید فرمان داد که قرآن وختمات
کلام الله بپایه سریر اعلی بودند ده هزار بار سوره فتح ختم فرمودند وبعد از آن شهزاده ملک بخش گیتی
ستان امیر یوسف خواجه با هزار سوار نامدار روانه طرف قزوین گردانید وقاسم ترک که حاکم آنجا بود شهر را
گذاشته متوجه سلطانیه شد وامیر یوسف خواجه جناح مرحمت واحسان بر مفارق ساکنان آن دیار گسترده
همه را ایمن ساخت واکابر واعیان آن ولایت بدرگاه گردون اشتباه شتافتند دولت پابوس دریافتند
وبحکم واجب الانقیاد نفاذ یافت که لشکریان بقزوین نروند وتعرض برعایا نرسانند وقاسم چون بسلطانیه
رسید صورت حادثه را بعرض امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف که ضبط وحکومت آنجا تعلق بدو داشت
رسانید امیر جهانشاه بجمع وترتیب ذخایر واسباب حصارداری اهتمام تمام فرموده وگفت که کاه وهیمه
رعایا بقلعه آوردند وتا که درهای سراها وتختهای دکاکین چوب هر چه هست بقلعه کشند وهرکه استعداد
بحصار در آمدن داشت باقی بطرف طارم وگیلان رفتند وتا که خاطر بحیلت ویکبار قرار داده **ذکر رسیدن**
**خبر وفات والی ولایت تبریز ودر رفتن مخالفان از میان ستیز وعناد وگریز** در آن زمان که ما همچنان رایات
آفتاب اشراق سایه وصول بر مملکت عراق انداخت وامیر جهانشاه بضبط واستحکام قلعه سلطانیه پرداخت
ناگاه قاصدی عنان ریزان از جانب تبریز رسید وخبر رسانید که امیر قرا یوسف در جوالی وجان بجان شیرین و
روح را بدین سرای وداع فرموده ملک ومال را بگذاشت بگذاشتگان حضرت خاقان سعادت قرین باز گذاشت وا ز
استماع این خبر امیر جهانشاه حیران وسراسیمه شده از قلعه سلطانیه بیرون آمده با توابع ولواحق روی بتبریز
نهاد ومتحصنان قزوین برادری همایون رسید وهمان حادثه معروض داشت ودر همان روز قاضی سلطانیه
ببارگاه جهان پناه شتافته واقعه قرا یوسف بتفصیل در مجلس واجب الاحترام والتبجیل تقریر کرد وچون
این خبر بسمع حضرت اعلی خاقانی رسید مراسم شکر یزدانی قیام نموده رایت توجه بجانب سلطانیه
برافراخت وغیاث السلطنة والخلافة میرزا بایسنغر برسم منقلای روانه تبریز ساخت وبموجب فرموده امیر
علیکه کوکلتاش وخواجه محمد شرف سمنانی برای ضبط اموال دیوانی در رکاب حضرت شاهزاده میرزا بایسنغر
روان شدند وبر مقتضی فرمان شاهزاده جوانبخت ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان از راه عباس آباد
در حرکت آمد ودر یازدهم ذی قعده ظاهر سلطانیه محل نزول موکب جهان کشای گشت ورعایای سلطانیه
از مخافت عرض قیامت از قلعه بیرون نیامده بودند وحضرت خاقانی دلنوازان کمال رحمت
قاصدی نزد ایشان فرستاد که از حصار بیرون نیایند تا مجموع جنود ظفر ورود بگذرند وبعد از آن مساکن
خود قرار گیرند ودر معموری شهر وبازارها سعی نمایند وآنحضرت امیر موسی را بمحافظت قلعه وتعهد
رعیت گذاشته از سلطانیه نهضت نموده به اردبیل رسید واز راه بیغان روان شد ودر هشتم ذی الحجه
از آب ارس عبور نمود وبعد دیگر در قراباغ اران بموضع قشلاق فرود آمد واز آنجا بجهت امیر قرا
یوسف در روز پنجشنبه هفتم ذی قعده سنه ثلاث وعشرین وثمانمائه از دار فانی بسرای جاودانی رحلت کرد



تا که از غایت وحشت متفرق شدند وبه تجهیز وتکفین او نپرداختند وبیت را در خرگاهی که وفات کرده بود
گذاشته سر خویش گرفتند امیر الامرا امیر قرا وقدم پاشا که محبوب ترین خواتین امیر قرا یوسف بود فکر کردند
که یکی از اولاد او را بر سریر سلطنت نشانند ودیگران بخدمت وی کمر بندند وچون امیرزادگان مثل امیر شاه محمد
وامیر اسکندر وامیر اسپند وامیر جهانشاه وامیر ابو سعید هریک در ولایتی بودند وزبان بحکایت ایشان نتوانست
اندیشه ایشان بجایی نرسید غزان پادشاه پسر امیر مصر برادرزاده امیر قرا یوسف خزاین را برگرفته متوجه
قلعه اونیک شد وامیر قرا وقدم پاشا بجانب قلعه آلنجق رفتند وفتیل بیک که برادرزاده دیگر قرا یوسف
بود روی بطرف دیگر نهاد وامیر ایزد که دیل کردستان نمود وامیر الیاس ومحمد جنگی پسران سعد بیک چند
وباین نهج هفت جمعیت تا که از هم فرو ریخت واین بیت در تاریخ وفات امیر قرا یوسف گفته‌اند
وفات میر یوسف شاه تبریز کتابت شد بتاریخ کتاب القضیبا وجود آنکه موکب همایون در نواحی ری بوده واین
قصه را مجاز روی نمود تا که جیان باکوچ شدند که یکبار دارد روی جان از عظمت از ملازمان نمانده
واوباش در خرگاه امیر قرا یوسف در آمدند هر چه یافتند غارت کردند وجدتی که جاهلان تن مرده بیرون
وحلقه طلا از گوشش او بریدند فاعتبروا یا اولی الابصار وچون این واقعه دست داد اکابر واشراف تبریز
نوکران امیرشاه ملک را از حبس بیرون آوردند وعذرخواهی نموده شرایط دلجویی بتقدیم رسانیدند وجثه
امیر یوسف را از راه تبریز بارجیش بردند ودر جوار مرقد آبا واجداد او بخاک سپردند **ذکر وصول شاه**
**زاده جوانبخت میرزا بایسنغر به تبریز وعموم بوشن العدل الموقیدی بایات العدل** غیاث السلطنة
والدین میرزا بایسنغر که قبل از توجه رایات همایون متوجه ممالک آذربایجان شده بود در منتصف شهر ذی
قعده به تبریز رسید ودر دولتخانه نزول کرد واتباع امیر قرا یوسف مانند کواکب از طلوع آفتاب ناپیدا شده شاه
زاده بطریق اسلاف خویش بساط امن وامان گسترده خطبه وسکه بنام ولقب حضرت شاهرخی زیب وآرایش
داد وحکام اطراف وگردنکشان آفاق بدرگاه عالی پیوسته آمده مراسم تهنیت بجا آوردند ومیرزا بایسنغر
بهادر حکم همت عالی همت بر رفاهیت احوال رعیت گماشته امور مملکت بر سنن استقامت قرار گرفت ودر این
ولا که حضرت سعید در قراباغ اران قشلاق کرد سرداران عراق عجم بخدمت پادشاه عالم پناه مبادرت نمودند
مگر امیر بابا حاجی که در دوری که پاره خویش را بدرگاه عالم پناه فرستاد وخود نیامد سبب تخلف آنکه در
زمان میرزا عمر امیر جهانشاه جاگیر را بقصاص پدر خود کشته بود ودر این اوان توهم کرده پای وقار در دامن
تمکن کشید حضرت اعلی فرمود که ما چون رقم عفو بر جریمه او کشیده‌ایم سبب تخلف او چیست وحکم شد که
میرزا بایسنغر عزیمت قلعه کاوه رود نماید وبابا حاجی را بهر نوع که باشد بپایه سریر اعلی رساند وشاهزاده
قلب زمستان بدان طرف روان شد بظاهر قلعه کاوه رود رسید وامیر بابا حاجی در موافقت نمود وازلطف
نیز متوهم بود میرزا بایسنغر معتمدی نزد بابا حاجی فرستاد واز عنایت ومرحمت که از حضرت صاحبقران
متعلق دربیت پدر وقبیله او صادر شده بود بیاد او آورده واز وخامت خلاف وعناد تحذیر نموده وفرمود
که اگر بقدم انقیاد پیش آید ملحوظ نظر عاطفت گردد وولایت دیگر ضمیمه مملکت او شود حضرت خاقان حکم فرمود
که مرهم امیر جهانشاه قصه او بزبان نیاورند وامیر بابا حاجی اطاعت فرمان شاهزاده نموده بیرون آمد ومیرزا

بایسنغر درشان او انواع تربیت بتقدیم رسانید وامیرشاه را با او در رکاب حضرت انتساب جناب بایسنغری
روی براه داد وعاملی نهاد وچون بمقصد رسید بشرف تقبیل مخصوص شد ودر زمره امرای عظام انتظام
یافت **ذکر قشلاق فرمودن رایات نصرت آیات وبیان بعضی از وقایع وحکایات** حضرت خاقان سعید در نهم
ماه ذی الحجه بنیت اقامت زمستان قراباغ اران نزول اجلال فرموده ملوک آفاق وحکام ولایات و
محافظان ثغور وجمعی از معتبرین ونفایس ومبرکات تا محصور بدرگاه سلاطین پناه شتافتند واز مائده
احسان پادشاه گیتی ستان حظی وافر یافتند وحضرت خاقان سعید در عید اضحی در آداب وسنن قیام
نموده صدقات بمستحقان رسانید وحکام آن ممالک را بنوازش وانعام مفتخر وسرافراز گردانید ودر همین
روز پاش بیک وغیره که از سلطان مصر روی گردان شده بودند بدولت پابوس رسیدند وامراء عراق و
ترکان هم در روز عید آمده شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر حاصل کردند ودر رابع عشر ذی حجه
امیر خلیل الله بن امیر شیخ ابراهیم شروانی که بصفات پسندیده وسمات حمیده اتصاف داشت از ولایت خویش
احرام قبله اقبال بسته بموکب اعلی پیوست وپیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید وحضرت اعلی امیر
خلیل الله مقبول یافت وچون علامات مردانگی وامارات فرزانگی در وجنات او ظاهر ولایح بود بانواع اصناف
انعامات دیگر محترم وموفر گشت وسوابق اخلاص خویش را بلواحق اختصاص موکد ساخت وبرادر شاه امیر
منوچهر که بشجاعت ومردانگی اتصاف داشت غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه بی همال را دیده اقبال کشید
وهمچنین در این روز سیدی احمد میرعلی شکی از ولایت خویش رسیده پیشکشات لایق معروض گردانید وبه
ترحمات کامله مخصوص شد وبعد از این حال امیر قوشای وسیدی احمد قرامان وسرداران تالش بیوت
قشلاق آمدند وپیشانی نیاز بخاک آستانه دولت آشیان مالیده سر افتخار باوج آسمان رسانیدند ودر روز
دیگر بابا احمد شهزاده پسر قرامان از ولایت گنجه وبردع برادری عاظم ملحق شدند وباصناف نعم مکرم
گشتند ودیگر سرداران وحکام اطراف وارکان دولت امیر قرا یوسف مثل خواجه جعفر تبریزی وغیره و
الجبان ملوک گرجستان بقراباغ آمدند اجتماعی عظیم دست داد وامیر محرم امیر علیکه کوکلتاش با اعیان و
اشراف تبریز بدرگاه عالم پناه رسیدند ودر هشتم ماه مذکور بابد کوهی متوجهان نزد پادشاه معز لشان بموکب
خجسته پیوست ومتحصنان را کرخود معروض داشت وشاهزاده سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان که بر حسب فرمان
متوجه مازندران شده بود روی براه داد وعاملی نهاد ودر چهاردهم محرم ملازمت خاقان نامدار وجید نموده که واد
درایت ودر آخر ماه مذکور ملک عز الدین شیر که بکمال حسب وجمال نسب وجلالت خاندان ودرجت دودمان
اتصاف داشت از وسطان متوجه آستانه فرخنده نشان شده انواع تبرکات وتنسوقات بعرض رسانید ودر قبول
قبول آمد ودر این اثنا داعیه شکار از خاطر خطیر حضرت کامکار سر بر زده در صحرای قسام شکار نرقه
انداختند ودیگر از وقایع دیگر آن بود که نصر الله صحرایی که از تربیت یافتگان این دولت بود که زمان نعمت اشغال
خود ساخته در آن عصیان نزد وامرا که جهت دفع او بسیار وه رفته بودند بخدمت شتافته کرمنه آوردند وبا آنکه
سکه وخطبه بنام امیر قرا یوسف کرده بود حضرت خاقان سعید از سر جریمه او در گذشته دیگر آنکه حاکم باب
الابواب بیاوری بخت فیروز بحضرت انتساب آمد وشمول عواطف پادشاهانه شد معاودت نمود وهمچنین



بحکام وسرداران اطراف بعجلای انعام ومواهب اکرام اختصاص یافته برحسب فرمان باوطان خویش
بازگشتند وچون موسم بهار واستواء لیل ونهار روی نمود حضرت خاقان سعید از قراباغ نهضت
کرده عازم تبریز شد وچون به بیلقان نزول کرد منهیان بعرض رسانیدند که عطا بهادر که نوکر قدیم میرزا عمر
بود وبحسب اشارت علیه بضبط ایل والوس خود رفته بود امیر اسپند گرفته است وآنحضرت میرزا
ابو الفتح ابراهیم سلطان وامیر شاه ملک را با بیست هزار سوار بجانب نخجوان که یورت قدیم پیران سعید
که اصل لشکر ترکمان ایشان بودند وامیر اسپند باد ران طرف نشان میداد فرستاد ودر این اثنا نوکران امیر
اسپند برادری همایون آمده صورت دولتخواهی او بعرض رسانیدند وآنحضرت اورا نوازش فرموده
باز گردانید وچون خاطر آفتاب اشراق حضرت آفاقی مایل بدان بود که امیر خلیل الله شروانی را بشرف مصاهرت
فرماید که محمود را قران کرده ودختر میرزا ابا بکر بن میرزا معز الدین میرانشاه را نامزد او فرموده وبعد
از آنکه مادر امیر خلیل الله از شروان با تجمل تمام واسباب آن کار آمد طوی عظیم ترتیب دادند وآن
عقد را بآیین شریعت مطهره بشروانشاه عقد بستند ودر خلال این احوال امراء در موضع قراکوبلت
بعرض رسانیدند که بابا احمد قرامان باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده نوکران امرا را که در گنجه وبردع
بودند غارت کرده است رای صفدرکشای میرزا بایسنغر را بدفع او نامزد کرد وشاهزاده چون متوجه
بابا احمد شد او از گنجه عازم گرجستان شد وپناه بقلعه اسعردن برد که حاکم آن موضع کاوس خویش بابا
احمد بود وآن قلعه ایست بر روی سنگ خارا در میان بیشه واقع وآبی بر سان رود نیل در گرد آن
روان وبرج وباروی آن مانند سد اسکندر در نهایت استحکام میرزا بایسنغر از راههای دشوار گذشته
قلعه را محاصره کرد وبابا احمد واهالی قلعه بعد از دو سه روز که بمقابله ومقاتله مشغول بودند دانستند
که جز انقیاد چاره نیست وبابا احمد از روی عجز واضطرار بیرون آمده روی نیاز بر ساحت سرادق جلال
نهاد وشاهزاده عالیجناب رقم عفو واغماض بر جریده او کشید وبعد از تسخیر حصار معاودت نموده
در منزل حسن خانی بموکب اعلی خاقانی پیوست وبعد دیگر بابا احمد را سربرهنه ساخته وکفن بسته
نزد او آوردند وآنحضرت ترحم نموده بنظر عنایت در وی نگریست وپادشاهانه با وی خطاب نکرد
کوچ در پا بجماد کوری اماحند مسی را بر امیر چهارشنبه سیوم رسیدند وموکب همایون از موضع حسن خانی
نهضت کرد وچون بکنار آب بندی فرود آمد قاصد امیرشاه ملک رسید وخبر آورد که امیر اسکندر با
قراعثمان محاربه کرده وقراعثمان انهزام یافته است ورایات منصور در سیوم جمادی الاولی از آب ارس
عبور کرده در پای حاشیه کوه نزول کرد **ذکر فتح قلعه بایزید به نیروی دولت قاهره خاقان سعید**
چون رایات فتح آیات از آب ارس گذشته بحلکاد در آمد وبسمع اعلی رسید که در این محل قلعه ایست موسوم به
بایزید چون برج آسمان مشید ذخیره بسیار ونفایس فراوان بآنجا فرستاده وبعد از آن امیر اسپند آنجا متمکن
شده مردم خود را در آن موضع نشانده است وآنحضرت بیست وسوم جمادی الاولی بحوالی قلعه نزول
کرده مستحفظان بر اهالی وانقیاد دعوت کرد حسام الدین نوکر امیر اسپند بیرون آمده معروض داشت که
امیر اسپند خانه خود را با ذخایر فراوان در آنجا گذاشته واز جماعت تا جان در بدن دارند اختیار خود

دست نخواهند داد و حضرت خاقان سعید فرمود که تراد ولت ساعتی کرد که بسعادت ملازمت رسیدی
و او را مصاحب امیر محمد خواجه چهره ساخته سالهای دراز ظفر کردار ملازم رکاب نصرت انتساب بوده
و لشکر فیروزی نشان مرکز وار قلعه را در میان گرفته و سایه بانها برافراشتند و جیبها نصب کردند و خوف
و رعب بر ضمیر ساکنان حصار استیلا یافت و عقول ایشان و رایهای ایشان تیره شد و در ضرب محمدان
لشکر منصور دامن کوه را که شهر بند مخالفان بود باطل یله اسپان و انبارهای غله بازستاندند و روی
جلادت به تسخیر قلعه نهادند و سپاه در سرکشیدن متوجه بالا شدند و چنانکه ساکنان حصار دلاوران سپاه
فیروزی شعار را از حصار ساخته منعطل یابند دیگر جای ایشان بالا میرفتند و بر کمر کوه که ممر قلعه بود در سینه
چند برج قلعه بر سنگ خارا ظاهر شد ملازمان میرزا بایسنغر متوجه اجابت شدند و طایفه از جاجوبان
سپاه در سرکشیدن قصد برجها کردند و اگر کسی را از زخم تیر و سنگ آسیبی میرسید او را پس کشیده
پیش میرفتند و بهر شقی که بود بچنگال و ناخن بر آن خارا بالا رفته خود را بپای برج رسانیدند و برجها
سوراخ کردن گرفتند و نقب چیان شاده بضرب پیکان میکاشتند که کسی سر از هیچ برجی بیرون کند و
بیکساعت جاجیان ببرج راه شکست ساختند و خلل فاحش در دیوار حصار ظاهر گشت و بهادران نصرت
قرین رسم قلعه گیری ساکنان آن سرزمین آموختند و نوکران میرزا محمد جوکی بی تحاشی ببالای آن کوه
رفیع برآمدند و نزدیک دروازه رسیده دست به تیر و کمان کشادند ساکنان پشت دروازه بعضی مجروح
شده فریاد الامان بر آوردند قبل از آنکه ایشان را این سان شد باتفاق طایفه از لشکریان شجاعت
شعار که بالای کوه رفته بودند خود را در حصار انداختند و قلعه چنان رصین که شهباز همت پادشاهان
پیشین بر کنگره تسخیر آن پرواز نکرده بود از صباح تا وقت چاشت مفتوح گشت و چون ظفر شعار
قیام بسیار گرفتند و حشر و آفاق بعزم ییلاق ازناق که در فصل تابستان طبیعت زمستان آشکار امیکرد
روان شدند و در هفتم جمادی الاولی در دامن ورجی بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمود و روزی چند
در آن منزل توقف نمود **ذکر بعضی از وقایع که بعد از تسخیر قلعه بایزید و قبل از عبور لشکر منصور با
زاکس سید پیدا آمد** حضرت خاقان سعید اغروق را در دامن ورجی توقیف نموده با جاه هزاره
سوار تا معاودت از آخر جمادی الاولی پای عزم در رکاب عالم ستانی آورده و در اوایل جمادی الاخر در پای
اخلاط بجانب جب اخلاط شده در کول شاهی فرود آمد و امیر هاشمی را بر قلعه مادا جون فرستاده و
موکب همایون را از ارجیش متوجه اخلاط شده سپاه را از آنجا فردوس و زاهد را بدرگاه کیوان اشتباه
رسانید و اردوی کیهان پوی از حوالی اخلاط گذشته در مرغزار حرم نزول فرمود و چند روز در آن مکان
که رایت چند روز امیر محمد کرد اخلاطی بخدمت رسید و اخلاط سوز گشت و امیر اسپند در صحرای موش
آمار نه متوجه عساکر گردون مآثر شدند از آنجا بدیار بکر رفت و امیر شمس الدین بدلیسی با اهتمام بی بخت و
طالع سعد بو کیا ملحق پیوست و کوکب اقبال او در وی بدرجه شرف نهاد و امیر عبدالرحمن حاکم قلعه موش
عز پای بوس حاصل کرده حصار را تسلیم کرد و امیر ولعل که بموجب فرمان حضرت صاحب قران حاکم ارجیش
و آن حدود شده بود و داین و کلا احوام ملازمت بسته بتقبیل انامل فایض سرافراز شد ملک محمد

پسر ملک عزالدین شیر کوه که صاحب اختیار وان و وسطان بود باستان دولت آشیان آمد و امیر علی پسر
قرا عثمان پاس داران آق قویونلو برادر دوی همایون پیوستند و ظاهر اخلاط مرکز اعلام ظفر اعلام گشت و
شانزدهم ماه جمادی الاخر ولایت ارجیش از مقدم آنحضرت عزت فزای خانه برجیس آمد و در آنجا امیر
بایندر پسر دیگر قرا عثمان رسیده از دولت پای بوس سرمباهات بعیوق فرقدان رسانید و حضرت
خاقان سعید بر اغروق فرخنده که در آق بلاق بود پیوسته حکم فرمود که میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک
با لشکری متوجه علیکا جاکرلو و سید احمد و پیرک شوند و آن بی باکان را که اظهار مخالفت و گردن کشی کرده اند
گوشمالی بسزا دهند و امیر قرا عثمان در آق بلاق بدرگاه فرمان ده علی الاطلاق رسیده پیشکشهای پادشاهانه
گذرانید و بخلعتهای شاهوار و اسبان راهوار و افسر مرصع و سایر عوارف و عواطف محمود سلاطین
ذوی الاقتدار آمد و در آنجا منشور سرداری او و کلانتران ولایت باصناف عنایات و انواع صلات تخصیص
شده مخصوص انصراف بر اوطان و ممالک خویش یافتند و امیر قرا عثمان مصحوبان ملازم بود و در این اثنا
که موکب ظفر لوا بجانب تبریز روان شد **ذکر عنایت حضرت خاقان سعید با لشکر ترکان و اسکندر و گریختن
اسکندر از صولت سپاه پادشاه دارای جاه فریدون فر** و ما شاء راه بسمع اعلی رسید که پسران قرا یوسف
اسکندر و اسپند با سپاهی فزون از حد و چند متوجه تبریز شده قریب با خلاط و عادلجوز رسیده اند
آنحضرت با عقلا و ارباب تجربه و امرا ایشان مشورت فرمود و امرا و نوجیان باتفاق امیر قرا عثمان عرضه
داشتند که تا اولاد امیر قرا یوسف بکلی مستاصل نگردند این مملکت رونق و رواجی نیابد و احوال نظام و
انتظام نپذیرد و حضرت خاقان سعید سخنان نیکو خواهان را بسمع رضا اصغا نمود و از شهر بجانب
ارجیش معاودت نمود و امیر الیاس خواجه و امیر قرا عثمان بر حسب فرمان مقدمه لشکر قیامت اثر شدند
و رایات همایون چون بر ارجیش رسید مسموع آنحضرت گشت که میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و علیکا
جاکرلو و سید احمد و پیرک را گریزانیده اند و ایل و الوس ایشان غارتیده اند و پیر علیکا را گرفته اند و در این
اثنا جوکی آقا از دار السلطنت هراة رسید و این معنی موجب مسرت و ارتیاح حضرت خاقان سعید شد
و امیر محمد خواجه چهره که مصحوب امراء مغلای رفته بود با قراولان اسکندر جنگ کرده دو نفر از ایشان گرفته
بدرگاه اعلی آورد و میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک نیز مظفر و منصور رسیدند و اولاد قرا یوسف
چند نوبت ایلچیان فرستاده سخن صلح درمیان آوردند اما فایده بر آن مترتب نشد و حضرت خاقان سعید
عزم رزم جزم فرموده بجانب ترکمان روان شد و ایشان نیز پیشتر آمدند و در موضعی مناسب نزول کرده
پیرامن اردوی خود را بخندق و چپر و چیزهای دیگر مانند سد اسکندر استوار ساختند و چند هزار سوار
شمشیر زن تیر انداز از اغروق حضرت خاقان سعید جدا شده پای پیشتر نهادند و قریب دو فرسخ
اظهار جلادت و مردانگی کردند و از جانب حضرت خاقان سعید بر سبیل التفات بر اساس لشکر اساس
و برانغار و جوانغار را بنا و لشکر استوار آن و نخوش افکنان قرار گرفته بودند و پیش قلب بان داشته
پیش ذمه بیلان برشته تا ملک ایمان ز جمع نیاز آتشبار برقهای خاکستر و مقبل از حملات
فریقین ترکمانان آمادن سیلان شنیده بودند و آنان هراسان شده فیلان مجسم انگیزه ساختند و بر

کستوان پوشیده اسپان بر آن بر تاختند و بعضی کمان بقوت بازو جراحتهای کاه بار میکردند و بجوبها و
بلاسها ایشانرا تماشا به قبل میگردانیدند و کرد کاوان میکشتند تا اسپان ایشان که قبل ندیده بودند در روز
جنگ از میدان دور باشند فی الجمله چون صفوف راست شد از طرفین حملها تند کردند و در آن روز
بامداد تا وقت غروب آفتاب نایره جنگ و جدال و حرب و قتال اشتعال داشت و خون از تیغ چون باران
از میغ میبارید و چون سلطان شرقی انتساب آفتاب روی بولایت مغرب نهاد حضرت خاقان سعید در
میان فرود آمد و فرمان داد که در پیش لشکر چاه کندند و از هر دو جانب شب همه شب بهادران پاس داشتند
روز دیگر که خسرو انجم سپهر شجرف از افق سحابی بر آورد و با انتقام سپاه زنگ رایت لعل میگون برافراشت
حضرت خاقان سعید فرمود که لشکر یکبارگی بعزم حرب و پیکار سوار شدند و سپاه قیامت اثر
که از مهابت شمشیر شان کوه آهن آب میشد برانغار و جوانغار را آراسته روی بدشمن آوردند و
قریب نیم فرسخ پیش رفتند ناگاه سپاه ترکمان بسان نعمت فراوان پدید آمدند و دلیران جانبین و مبارزان
طرفین مانند تعبیه شطرنج صف آرای شدند و هر دو لشکر مانند بحر اخضر جوشان و خروشان تجمع بام
صرصر یکدیگر حمله آوردند و در این روز میرزا رستم بن میرزا عمر شیخ از برانغار در میدان دلاوری و کاردانی
کرد که دستان رستم و اسفندیار بر طاق نسیان ماند و امیر ابراهیم امیر جهانشاه داد مردی و مردانگی داده
سپاه خسرو جهانگیر پیر حسین سعد را که استظهار و اعتضاد سپاه ترکمان بود اسیر و دستگیر کردند و
حضرت خاقان سعید فرمود که سپاه گردون شکوه کوه تا کوه خیمها برافراشته خرگاهها زدند و فرود آمدند
و در این اثنا جوی از طرف ترکمان آمده عرضه داشتند که اولاد امیر قرا یوسف خاطر بجنگ قرار داده دل بر آن
نهاده اند و معنی این مقال نصب العین ضمیر گردانیده اند که ثمرات ارض سی به خود و ثواب
که جنگ افکند کان شمر سد ثمرات و چون کشش و کوشش بسر حد افراط رسید و خورشید عالم افروز کلاه
مغرب خواستند و دامن لباس سوگواران پوشید مبارزان هر دو لشکر و دلیران هر دو لشکر بر اسم پاس شب
قیام نمودند تا طلوع سحر اسب سیاه بودند و از حال ایشان آگاه روز دیگر که خورشید خاوری با خنجر زرنگار در
عقب مواکب کواکب در این میدان نیلوفری تاخت حضرت اعلی خاقانی فرمود که جیبای سفتی د بعزم
رزم سلطانی سوار شدند و از آنجانب لشکر ترکمان همه بر دیل و هیکل شنید در برابر آمدند و بعد از
مقادت تیر و پیکان شمشیر و خنجر در یکدیگر نهادند و در این روز نیز میرزا رستم و امیر ابراهیم امیر جهانشاه
از برانغار آثار جلادت و مردانگی بنوعی ظاهر ساختند که روان رستم و اسفندیار از آن کارزار خیره
ماند و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر مخالف ترخان از دست راست حمله آورده زلزله در قعر گنبد دوار
در شمار افکندند و برانغار مخالف را با امیر علیکه کوکلتاش و امیر فیروز شاه و امیر قرمان شیخ حمله کرده
و ایشان جای خود نگاه داشته امیر هندو و خواجه محمد مشرف و جمعی که از دو سوم سپاهی گری عاطل بوده
پیش راندند تا که آنجماعت را صید خود دانسته دحدند را تقبل آوردند و خواجه محمد مشرف همان نیز
بساط زندگانی طی کرد و از کثرت حملات ترکمانان تزلزل بود که چشم زخمی بسپاه منصور رسد و مخالفان
چند قطار شتر را که در این معنی را مقدمه فتح و ظفر تصور کردند اما حضرت پادشاه مهر نبات اصغاء فرمان

داد تا در میان میدان جنگ طهارت خانه زدند و بعزم اداء نماز چاشت که مقام العران آنحضرت فوت نشده بود
از اسپ فرود آمد و به تأنی و تمکین تمام وضو کامل ساخت و پیشانی تضرع و نیاز چند نوبت
جانب معبود دات بزمین اخلاص نهاد و بوقت اجابت دعا از درگاه احدیت و بارگاه صمدیت ظفر و نصرت
مسالت نمود و چون ببیش دانست که باسعاف ملتمس مقرون گشته شرایط مهم از اجابت کار گردید پای سعادت
در رکاب همایون آورده و در سیتر قتال آرام گرفت و در این وقت امیر غیاث الدین شاه ملک که ملازم آن
حضرت بود مؤید بمیمن صواب اندیشیده فرمود تا نقاره بشادت زدند و آواز در انداختند که اسپند گرفتار
شد و مضمون کلمه الحرب خدعه بر لشکریان عیان شده امیر اسکندر از استماع این خبر کارزار دست و دل
از کار رفت و پای وقار و ثبات متزلزل گشت و میرزا بابر نعره داد آن زمان که شکستگی بدست حیب و خود
ظفر ورود رسید مانند شیر ژیان با طایفه از دلیران پرخاشجوی بر آن صوب روی نهاد و حضرت خاقان سعید
فرمود که پنج هزار سوار آراسته بدرشاه قاده شتابند و موکب همایون در عنان حفظ و نصرت ملک
بیچون در حرکت آمد و قول و برانغار یکبار روی بدشمنان آوردند و منزل ملایمه الیهاب یافته جوبها
خون در معرکه روان شد و میان ادراج و ابدان مبارزان بنوعی مفارقت دست داد که تا قیام
ساعت و ساعت قیام امکان مواصلت نماند اولاد امیر قرا یوسف و لشکر ترکمان که روی عز و دو ماغ
ایشان مأوی گرفته بود چون آثار دولت و اقبال بر صفحات احوال حضرت مآل مشاهده کردند و تسلط و
اقتدار ایشان معاینه دیدند شکسته خاطر گشته دل از ملک و مال بر گرفتند و هر چند خواستند که پاس
لشکر نمایند میسر نشد بضرورت روی فرار پیاده بر اد پا نهادند و مانند پشه از باد صرصر و کبوتر از صعوه
شهباز بلند پرواز گریزان شدند و بسیاری از ترکمان در تیغ بیدریغ سر کشتند خورشید فیروزی و بهروزی
از مطلع سعادت طلوع کرد و حضرت خاقان سعید این فتح نامدار را که در نظران فتوحات خواقین نامدار
و سلاطین کامکار و افتخار نشانه بود از محض عنایت الهی بود دانست و زبان بشکر ایادی و نعم پادشاه
کشاده فرمان داد تا منشیان بلاغت شعار بشارت فتحنامها در سلک تحریر در آوردند و ایلچیان
مسرع آنها را بعراق و آذربایجان و ملک ختلان و سیستان و خراسان و کابلستان و ختا و ترکمان و ماوراء النهر
و ترکستان و سایر ممالک محروسه بردند و لشکر منصور اموال وافر و غنایم متکاثر گرفتند
و بسی غارت آوردند از بهر شاه غنیمت بگنجید در عرصه گاه و این فتح ارجمند در غره شعبان سنه اربع و عشرین و
ثمانمائه در موضع الشکرد روی نمود و روز دیگر کوچ کرده در راه شاه و ماه نظر کیمیا خاصیت پادشاه بر
اسیران ترکمان افتاد و آن کالکرم که در جبلت همایون مرکوز بود بخشید و بر بعضی کار دشمنان
و شمشیر خود داد زنهار شان و فرمان عالی باطلاق آنجماعت شرف نفاذ یافت و آنحضرت براه خوی
در منتصف شعبان بدار الملک تبریز رسید و اهالی آنجا که بیم غارت و تاراج داشتند بمعدلت و
احسان حضرت خاقان از آسیب دوران مصون و مامون ماندند **ذکر مراجعت حضرت خاقان با نصرت
و جهاد و بعضی وقایع و قضایا که بعد از آن دست داد** و رای صواب نمای پادشاه جهانگشای اقتضاء معاودت
از ممالک خراسان بجانب آذربایجان نمود و اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و در اوایل ماه رمضان خاقان

سپهر آستان در سلطانیه نزول کرد حکام و سرداران آذربایجان را رعایت و عنایت بسیار فرمود و مناشیر و
امثله ارزانی داشته اجازت انصراف داد و خاقان ظفرقرین در حدود قزوین لشکرهای فارس و عراق
را اجازت فرمود که بمساکن خود روند و میرزا ابراهیم سلطان براه درگزین متوجه شیراز شد و میرزا رستم
بجانب اصفهان رفت و همچنین حکام کرمان و یزد و کاشان برحسب فرمان بولایت خود بازگشتند و حضرت
خاقان سعید بسبب شدت حرارت هوا چند نوبت شکار کرده از مملکت ری بگذشت و امیر الیاس خواجه
با لشکر جلادت آیین در حدود ری و قزوین بگذشت و لشکر ظفرنشان را در ماه رمضان مملکت خراسان در
آمد و امیر غیاث الدین شاه ملک اجازت یافته از راه استرآباد بجانب رستمدار شتافت و چون آنحضرت
به نیشابور رسید بزیارت قبور مشایخ و اکابر آنجا مشرف شد و از آنجا بمشهد رفته از روح مقدس امام علی
ابن موسی الرضا علیه التحیة والسلام استمداد نمود و در دهم شوال دار السلطنه هرات از فر قدوم آنحضرت
مزین و رشک جنان آمد و چون در مستقر دولت پایه سریر اعلی رسید ایلچیان حضرت خان والی دهلی بدرگاه
عالم‌پناه آمده بودند و قبل از نهضت آذربایجان خضرخان کسان فرستاده التماس نموده بود که از پایه سریر خلافت
مصیر رسولی بآنجانب رود که موجب افتخار روزگار او شود در ممالک هندوستان مرزبانی و ناموس
و احترام او گردد و حضرت خاقان سعید مولانا بهرخواجه را بحسن تقریر و ادا و لطیف دلهای رمیده
صید کردن در میان آن منصب گردانید خضرخان مولانا مشار الیه را رعایت بسیار فرمود و تحفهای پادشاهانه
مصحوب جناب مولوی ارسال نمود و قواعد دولتخواهی را بعبارات خدمات شایسته مشید گردانید و از
جمله عجایب آن دیار و بدایع صنایع حضرت آفریدگار دیلی کرگدن فرستاد و حیوانی غریب شکل و مهیب هیأت
که او سرهای شکافته یکشاخ بیان پیشانی داشت در مهابت و صلابت
بر آن کار کرگ آمد و از آن سرهای مستحکم معتبر بود اگرچه بجثه گاو است اما گویند که با فیل جنگ
کند و غالب آید و محمد طبیب که از قراباغ اران برحسب فرمان واجب الاذعان برسم رسالت عازم مصر و شام
شده بود چون بدان مملکت رسید سلطان شیخی حاکم آنجا وفات یافته بود و مظفر و تاتار بجای او حکم آن
دیار قیام می‌نمود ایشان فرستاده را انواع تفقد و دلجویی کردند و مهمات و عرضه داشت مصحوب او
گردانیدند معنی آنکه اگر رایات فتح آیات بدین مملکت متوجه نماید آنچه وظایف خدمتکاری و جانسپاری
باشد تقدیم نموده آید و محمد طبیب در آخر شوال بدار السلطنه هرات رسید و صورت اخلاص و خدمتکاری
عرضه داشت مظفر و تاتار را معروض داشت پادشاه کامکار گردانید و سلطان که از قراباغ
فرموده متوجه دشت قپچاق شده بود هم از آنجا شاکر و خشنود بازگشته در ماه ذی قعده بدار الملک هرات رسید
و کیفیت محبت و دولتخواهی خان آن مملکت را بشرف عرض رسانید **ذکر حالات شاهزاده جوانبخت الغ بیک
کورکان و قضایای ماوراء النهر و شمه‌ای از احوال مملکت جته و کیفیت مغولستان** جناب سلطنت مآب میرزا الغ بیک پادشاهی
حکمت اندوز دانش آموز و شهریاری دادگستر هنرپرور بود با دانش افلاطون حشمت فریدون جمع داشت و
در جمیع علوم خصوصا علم ریاضی عدیل و نظیر نداشت و در رعایت قواعد تصنیف و مسالک رصد
روشن شده را افزاد و در تنظیم امور ملک و ملت بر عالمیان عیان آمده و اگرچه مناسب چنان می‌بود که هرگاه

خامه مشکین شمامه بذکر سلاطین کامیاب رسیدی بتحریر القاب ایشان می‌پرداخت اما چون مکرر اسامی
سامی ایشان در این اوراق مسطور می‌باید باختصار بمجرد نام در این طبقه نامعدا اکتفا نموده محاب به
و نزه الله العصمة و التایید در ماه محرم سنه احدی و عشرین و ثمانمایه میرزا الغ بیک از نواحی خجند که در آنجا
قشلاق کرده بود بدار الملک سمرقند آمد و در ماه محرم سنه احدی و عشرین و ثمانمایه میرزا الغ بیک از
نواحی خجند که در آنجا قشلاق کرده بود بدار الملک سمرقند آمد و در ماه صفر چون از ملازمان خاصه که
بمدد امیرشاه ملک متوجه خوارزم شده بودند مظفر و منصور بدرگاه عالی رسیدند و در دوم صفر خبر
وفات خان مغولستان رسید و در ربیع الاول نوکر صدیق بهادر از جانب کاشغر آمد و عرضه داشت که
اویس اغلان نقش جهان را که خان جته بود بقتل آورد و در میان مغولان فتنه و آشوب است و میرزا الغ بیک
معتمدی بتفحص احوال الامرا مغل فرستاد و جمعی از مغولان را که در قلعه سمرقند مقید و محبوس بودند اطلاق
فرمود و میرزا محمد جوکی بهادر در ماه رجب متوجه ولایت ماوراء النهر گشت و چون از جیحون بگذشت
میرزا الغ بیک طایفه‌ای از خواص و معتبران برسم استقبال نامزد کرد و ایشان روان شده سعادت تقبیل
بساط شاهزاده دریافتند و در رکاب او روان گشتند و اختر سعد در یک برج و آن دو گوهر فیض در یک
درج قرین یکدیگر شدند و میرزا محمد جوکی در باغ دلگشا فرود آمد و میرزا الغ بیک چند روز متعاقب بشرایط
ضیافت قیام نموده بزمهای پادشاهانه بیاراست و در این اثنا معتمدی که بتحقیق احوال مغولستان
رفته بود بازآمد و شرح پریشانی آن دیار بعرض اشرف اعلی رسانید و میرزا الغ بیک را خاطر از آنجانب
فراغت یافته میرزا محمد جوکی را اموال و نفایس فراوان داد و باتفاق عازم خراسان شدند و از سمرقند
بیرون آمده بیست و هشتم شوال در کنف تایید و اقبال بدار السلطنه هرات رسیدند و حضرت خاقان سعید
که برسم جانق را استقبال بولایت فراه رفته بود چون بدولت و سعادت مراجعت نمود شاهزادگان مراسم
استقبال بتقدیم رسانیدند و در رباط امیرداود بتقبیل انامل فیاض فایز شدند و آنحضرت در شان
فرزندان ارجمند صنوف احسان و نوازش ارزانی داشته طویهای پادشاهانه ترتیب نمود و در هفتم رخصت معاودت
داده شاهزاده متوجه ماوراء النهر گشت روز پنجم ذی الحجه بدار السلطنه سمرقند نزول کرد و یکی
از وقایع ماوراء النهر آن بود که در هفتم ماه محرم سنه اثنی و عشرین و ثمانمایه که بیگم بنت میرزا محمد سلطان
که حرم محترم میرزا الغ بیک بود بعد از چند روز بیماری برحمت حق پیوست و شاهزاده
کامکار را با وجود کمال تمکن و وقار عنان اصطبار از دست داد و قطرات عبرات از فواره دیده روان کرد
عاقبت جنابش در عروه وثقی صبر و تحمل زده زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و صلات و صدقات
بارباب فقر و احتیاج رسانید و شرایط اطعام و ختمات ملک علام بجای آورد و دیگر آنکه در سلخ ربیع
الاخر براق خان قبل از آنکه بر سریر حکومت نشیند بسبب انقلاب احوال الوس و اختلاف آرا و
تقلب اهوا و ولوع ایشان بخلاف و اعراض از جاده اسلاف و هرچندگاه باختیار خلاف و اجماع بر
تخریب خان و ساختن از میان الوس بیرون آمده التجا بدرگاه کیوان اشتباه میرزا الغ بیک کورکان آورده به
انواع احسان و انعام ملحوظ و مخصوص آمده در زمره شاهزادگان و جهانیان انتظام یافت و جناب الغ بیکی

اسباب سلطنت براق خان ترتیب داده خدمتش را بجانب مملکت خویش فرستاد و در آخر ماه رجب از جانب
کاشغر خبر آمد که دختر امیر خدایداد را بقصد پادشاه کرده بیاره مغولان شورش است و میرزا الغ بیک لشکرها جمع
آورده تعاقب جنید فرمود و میرزا اسکندر هند و بوقا را در سمرقند داروغه گذاشته و از باغ دلگشا نهضت
کرده بموضع قراپلایی رفت و در آنجا نوکران امیرخدایداد از جانب مغول آمده شرف پابوس دریافتند و بعد
دیگر نوکران صدرالاسلام که از عظمای امرای جته بود همراه صدر الاسلام نواحی آمده بوسیله امرا ایشان پیشکش
همراه داشت بگذرانیدند و میرزا الغ بیک از آب خجند عبور نموده مقارن این حال در ملازمت محمد علی
مهرنگار رضا بیکه دختر شمع جهان که جهت میرزا محمد جوکی بخراسان میبرد رسید و ذکر تزویج مبارک در این اوراق
بسبیل اجمال رقم زده کلک بیان گشت و میرزا الغ بیک براه دعایت آن در حدیثستان خاف و نخجیر
چنگیزخانی سعادت شده امرا بآیین تمام بگذرانیدند و از تاشکنت کوچ کرده موضع بود که مخیم دولت و
اقبال گشت و در آن منزل شخصی از جانب اوزبک گریخته آمد و خبر پریشانی قوم جته را بعرض رسانید و یکی
از بخارا ثمر از آنطرف رسید موافق خبر یافت میرزا الغ بیک را بمعاودت برافراخت و خواجه
نهمان و دیگر امرا را بجانب کاشغر روان ساخت و در آن صحرای روح افزای دلگشا عبرا اسم صید و شکار
قیام نمود و هفتم رمضان از دوسختی که گشته و منازل پیموده دوم شوال در کنف نصرت و اقبال
بمقدم خویش خطه سمرقند را جنت مثال ساخت و در آخر همین ماه بجانب بخارا عزیمت نمود و چهارم
ذی قعده در ارک بخارا نزول فرمود و دیگر روز نوکران امیرشاه ملک از طرف خوارزم جانوران
پیشکش گذرانیدند و جناب الغ بیکی شانزدهم ذی قعده بمدرسه که معمار همت عالی نهمت او ساخته و
پرداخته بود در اندرون بخارا درآمد و طلبه علوم و ساکنان آن بقعه شریفه را عنایت و رعایت فرمود
و بعد از چند روز که در بخارا بکام دل گذرانید عازم سمرقند شد و در فرزند کوهی امرا که بطرف کاشغر رفته
بودند بموکب همایون پیوستند و بیست و سوم ذی الحجه از طلعت خجسته‌اش شهر سمرقند بهشت مانند شد
و در ماه سنه اربع و عشرین و ثمانمایه ایلچیان ختای که نزد حضرت خاقان سعید آمده بودند و بعضی نزد
میرزا ابراهیم سلطان رفته و در زمره بجمعیت امیرشاه ملک مبادرت نموده مجموع بازگشته بسمرقند
رسیدند و از جمله ملازمان و نوکران حضرت خاقان سعید امیرشادی خواجه و از میرزا بایسنغر سلطان
احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و از میرزا ابراهیم سلطان امیرحسن و از میرزا سیورغتمش
اردوان و از امیرشاه ملک و از شاهان بدخشان خواجه تاج الدین که بسفارت ختای نامزد
بودند همراه فرستادگان واینباخان حاکم ختای بسمرقند آمدند و میرزا الغ بیک اجابت را و ایلچیان
ختای را طویهای پادشاهانه داد و رعایت و عنایت بسیار فرمود و ایشان در غره صفر بجانب ختای
نهضت نمودند و بسیاری از تجار معارف اطراف و اقطار آن سفر اختیار کرده با ایلچیان همعنان شدند
و در خلال این احوال میرزا الغ بیک در وسط جامع سمرقند بر بنای مدرسه عالی و خانقاهی رفیع فرمان
داد و از مستغلات و مزارع و مزرعه‌ها بر آن وقف کرد که بعد از استیفاء ارباب وظایف مدرسان
و طلبه علوم و شیخ و حفاظ و عمله آن در بقعه شریفه حتی فی حدود اهل سلطنی حظیره فاصل می‌آمده در

خزینه

خزینه آن در موضع محفوظ و مضبوط میگشت و همچنین فرمان اعلی نفاذ یافته تا استادان چابکدست رصدی
بنیاد نهادند و جمع علما رصد بطلیموس ثانی و خلاصه حکماء یونانی مولانا غیاث الدین جمشید و جناب فضایل مآب
مولانا معین الدین کاشی بودند و در اندک زمانی این عمارت در غایت تکلف و تزیین و متانت و رصانت
باتمام رسید و از نتایج رصد زیجی مرتب شد که آن زیج جدید گورکانی گویند و اکنون بیشتر منجمان تقویم
از این زیج استخراج نمایند دیگر از وقایع آن بود که چون خبر فتح آذربایجان و انهزام لشکر ترکمانان در سمرقند
اشتهار یافت و میرزا الغ بیک خواست که دیده مهجوران دیده او بنور طلعت والده بزرگوار یا موی نامدار
گوهرشادآغا روشنی پذیرد و در آن زمان پادگیر فرزند دیگر میرزا محمد جوکی در خراسان بود نهضت
شاهزاده از ولایت ماوراء النهر بنابر مصلحت ملکی میسر نبود آنجناب کس بخراسان فرستاده و التماس نمود
که با موی عظمی بدان صوب قدم رنجه فرماید و هودج عصمت پناه در ماه ربیع الاول از دار السلطنه
هرات روی براه نهاد و میرزا محمد جوکی در آن سفر ملازم بود و چون حضرت مهد اعلی از آب جیحون عبور
نمود میرزا الغ بیک اسباب استقبال مرتب داشته دولت شد و در ولایت بخارا سعادت ملاقات دست داد
باتفاق متوجه سمرقند شدند و منتصف ماه ربیع الاخر بآن بلده بی مانند رسیدند میرزا الغ بیک در باغ
چنار طویهای سلکین ترتیب داد و چند روز بساط انبساط ممهد یافته شاهزاده ایشان بانواع
شتر و استر و اصناف نفایس و تبرکات دیگر پیشکش با موی عظمی کرد و چون طویهای انجام پذیرفت مهد علیا
عازم خراسان شد و میرزا الغ بیک حسب اعزاز و احترام تا در باطن ایام مشایعت نمود و بعد از آن با موی کبری
گوهرشادآغا آنجناب را بمبالغه تمام بازگردانید و میرزا محمد جوکی براه دربند کاور وداع کرده در رکاب
والده عظمت انتساب عازم خراسان شد و میرزا الغ بیک لشکرها جمع آورده عزم جانب جته جزم فرمود
و رایات جلادت بدان صوب افراشته از قرابولاق امیر اسکندر و امیر محمد بهادر برسم منقلای
روانه ساخت و بعد از چند روز ملک اسلام از طرف مغولستان رسیده صورت اخلاص و دولتخواهی
مغولان بعرض رسانید و میرزا الغ بیک معاودت نموده در مستقر عز و جلال خویش نزول فرمود و مقارن
وصول بمقصد از مژده ولادت فرزند سعادتمند میرزا عبداللطیف حق شاد و خشنود شده بود و بعد از آن
که بسمرقند رسید چند روز بساط نشاط گسترده بعیش و عشرت می‌گذرانید و چون از مجلس عشرت فراغت روی
نمود بر سر التفات بضبط احوال مملکت انداخت و در این اثنا از نزد امرا که بایلغار رفته بودند خبر آمد که
الوس مغول منقاد شده بسپاه ظفرپناه پیوستند و متعاقب چند کلانتر از آن قوم بسمرقند آمده شیر محمد
اغلان و ساتوق اغلان و صدر اسلام بشرف پابوس استسعاد یافتند و همه را بجای مناسب فرود
آوردند و میرزا الغ بیک بترتیب طوی پادشاهانه فرمان داد و ایشان را بتشریفات فاخر و انعامات
ملوکانه نوازش فرمود و در این ولا بسامع علیه رسید که امرا مغولستان پیر فخرالدین را بقتل آورده اند
و دیگر امیرشاه امیدواری لطف بیکران میرسید و میر فخرالدین چون بدرگاه جهان پناه رسید بشمول الطاف
و اعطاف بی‌نهایت اختصاص یافت در این اثنا سوسی اغلان از نزد براق خان آمده است و پیشکش بسیار
آورد و مقبول افتاد و ابوبکر و دیگر امرا از طرف جته رسید عنایت پادشاهانه شامل الحال ایشان شده

سادس ماه شوال بسامع جلال رسید که شیر محمد اغلان و سادق اغلان با گروهی انبوه از اهل جته که هیچ آفتاب
فی الحال پای دولت در رکاب سعادت آورده تا موقف هیون رایت در یکجکینه ییلاق با جماعت و سید و شیخ محمد
اغلان و سادق اغلان را دستگیر کرده جمیعا تا مراجعت باقی گریختگان که اشتر حق دیار کشت و امرا ارباب فرار
ما گرفته بمیدان جهاد دوید و پای سریر اعلی آوردند و میرزا الغ بیگ در قمع بر جمیع جرید گناه کاران کشید و همه
را در عنایت فرمود و صدر اسلام و ملا الاسلام را بجانب کاشغر فرستاد و شیر محمد اغلان را اسباب بادشاهی
بخشیده بجانب ولایت مغولستان ساخت و بنفس همایون جهت قشلمیشی عازم بخارا شد و چون همت خاطر خطیر
از نشاط شکار و برابری شاهین و شنقار فراغت یافت از دوی همایون بسوی نهضت در نظام ییلاق
قاجر قشلاق فرمود و الجیان از جانب ... حشتق د معاودت نمودند و آن زمستان و بهار سال
الاطلاق حضرت آقای را فرزندی گرامی ارزانی داشت و بعبدالله موسوم گشت و میرزا الغ بیگ چون فصل
در ختاهی عقار کرده بیده در بهار سنه خمس و عشرین و ثمانمائه عازم خراسان گشت و بسعادت رستبوس خاقان
سعید استسعاد یافت و مراسم تهنیت فتح ایران و آذربایجان بجای آوردند و در این یورش اشراف و اعیان
سمرقند مثل شیخ الاسلام خواجه نظام الدین و خواجه عصام الدین و خواجه ابوالفضل و خواجه ابوالليث
ملازم شاهزاده عالیجناب میرزا الغ بیگ بودند و در اثناء این اوقات میرزا بایسنغر از جانب ولایت
طوس و مشهد آمده برادران عالی گوهر بدیدار یکدیگر ابتهاج و مسرت نمودند و بنا بر آنکه حضرت خاقان سعید از
ماه دور آمده بود و حکم مهمانان داشت میرزا الغ بیگ طوی پادشاهانه و جشن خسروانه مرتب ساخته
اعیان حضرت و ارکان دولت را رعایات لا تعد و لا تحصی فرمود و مدت دو ماه در ملازمت حضرت
اعلی خاقانی بسر برده رخصت انصراف یافت و عنان عزیمت بجانب ولایت ماوراءالنهر معطوف
گردانیده در مستقر عز و شرف خویش نزول فرمود **ذکر آمدن شاهان بدخشان و بعضی وقایع و حکایات
خراسان** شاه محمود و شاه ارغون شاه بامید الطاف و اعطاف پادشاهانه حضرت خاقان سعید
روی امید بدرگاه عالمپناه آوردند و در سوم صفر سنه خمس و عشرین و ثمانمائه بدار السلطنت هراة رسیدند
آنحضرت از اعزاز و احترام دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشت و ایشان را در حرکه بلوک جای داد و فرمان داد
که امراء عظام مهمات شاهان را بموجب دلخواه ساخته و پرداخته آمد و بتشریفات فاخر سرافراز ساخت بموجب
استدعاء ایشان بولایت خویش بازگشتند و حضرت خاقان سعید زمستان در دار السلطنت هراة گذرانید و چون
موسم بهار رسید بطرف نار و محولات در حرکت آمد و غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر بجانب طوس
نهضت نمود و حضرت خاقان سعید را هوس شکار بخیر ... استیلا یافته فرمان داد تا کاشکان و چرش
جرکه کرده ... از اطراف رانده بر اسم آن کار قیام نمودند و شاهزاده بایسنغر بموکب همایون پیوسته رایات
نهضت شعار بجانب دار السلطنت هراة معاودت فرمود و در دهم ربیع الاول عهد دولت و سنعر حشمت
فرود آمد و در شانزدهم رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حق سبحانه و تعالی میرزا بایسنغر را فرزندی حمید
ارزانی داشت و میرزا ابوالقاسم بابر موسوم آمد طالع فرخنده اش میزان بود و آفتاب و مشتری و زهره
در سرطان که حاشر شاهزاده جهانبانان آنست و خانه عز و شرف و حکومت و سلطنت همان مقام داشتند



کاشکان چند روزی پیوسته باشارت علیه تهیه اسباب جشن و سور اشتغال نموده طویی عظیم کردند و
خواص و عوام انام و وضیع و شریف ایام بلهو و سرور بسر بردند چون خاطر خطیر از آن کار فراغت یافت رای
صواب نمای به تنسیق امور ملک و ملت پرداخت و امیر یوسف خواجه و امیر سید عبا با سه هزار سوار شمشیر زن
بتن کزار بعراق عجم فرستاد تا بمعاونت و معاضدت امیر الیاس خواجه بجای آورده از حدود آن ولایت
نیک بر حذر باشند و در آخر ماه شعبان نوکران امیر خلیل الله شهابی و امیر سیدی علی شکی بپایه سریر اعلی آمده
و بنده داشتند و هدایا بموقف عرض رسانیدند و عطایاء ایشان از عنایت شهریاری کامیاب شده رخصت
مراجعت یافتند و بر اوطان خویش بازگشتند و در غره رمضان سال مذکور جهانیان از فروغ طلعت بهجت افزای
میرزا محمد جوکی بهادر روشنایی پذیرفت و کاها مسرت و شادمانی در حلال آمال اولیا گشت و شاهزاده طویی
بطول و عرض ترتیب نموده در شان انعام ارکان دولت اهتمام تمام فرمود و در سال مذکور ایلچیان که بختا
رفته بودند باز آمدند و خواجه غیاث الدین نقاش که از قبل میرزا بایسنغر مامور بدان شده بود که احوال
راه و منازل و غرایب ولایت ختای را از نقیر و قطمیر بی زیادت و نقصان نوشته روزنامه نگاه دارد در معرض
رسانید بیز نموده عمل نموده آنچه مشاهده و مسموع او گشته مشروح معروض داشت و ایراد بعضی از آنها ب
خاتمت کتاب از ساعدت وقت مامول است و هم درین سال اعنی سنه خمس و عشرین و ثمانمائه ماه رمضان
انجاب و اقع و آذربایجان خبر آمد که از سرداران تراکمه دلو احمد با لشکری بسلطانیه آمد و حوالی و حواشی
آنرا از دواب و مواشی خالی ساخت و هر چه جمع آورده بود بطرف تبریز برده بود دیگر باره ها بوج عازم
سلطانیه شد و اینوبت نوکران امیر الیاس خواجه بمقابله و مقاتله پیش رفت حربی صعب و قتالی فاحش روی
نمود و دلو احمد تاب مقاومت نیاورده جریح از معرکه گریخت و از اتباع جمعی کثیر بقتل رسیده طایفه
گرفتار آمدند و احمال و اثقال دلو بدست لشکر پادشاه افتاد دیگر از طرف دشت قبچاق از نزد محمد خان پادشاه
دیار او ... شیخ اغلان و مولاد بدرگاه فلک اشتباه آمدند و اسبان خوب و جانوران مرغوب
و دیگر تنسوقات برسم پیشکش آوردند و بوسیله استادگان پایه سریر اعلی بموقف عرض رسانیدند و در
محل قبول حضرت خاقانی سلیمان مکانی افتاد و آنحضرت ایلچیان را بجامه و ... مستظهر ... افرا
ساخت و برای محمد خان تبرکات پادشاهانه روان فرمود و در سیوم شوال در حفظ و حمایت پادشاه ذوالجلال
الجلال آنحضرت از دار السلطنت هراة نهضت نموده متوجه ولایت ... شد حکام ولایت سیستان و قندهار
و کابل و زابل تا حدود آب سند و نواحی هند با پیشکشهای پادشاهانه متوجه آستان فرخنده نشان شدند و به
تقبیل ساحت بارگاه جلال استسعاد یافته خدمات شایسته بجای آوردند و آنحضرت در باره ایشان
انواع عاطفت مبذول داشته مجموع را موجب خاطرخواه بازگردانید و چند روز در آن عرصه جانفزا نشاط
و شکار کرده گردانید و چون از آن کار سآمت حاصل شد عنان عزیمت بجانب دار السلطنت هراة معطوف
ساخت و منتصف ذی الحجه باغ زاغان را از مقدم شهریاری شبیه بروضه رضوان گشت و زمستان تمام
در آن مکان بپایان رسانید و چون فصل شتا بنهایت انجامید حضرت خاقان سعید برسم ... رایات
عازم سرخس شد و میرزا بایسنغر بجانب مشهد توجه نمود و از حدود مملکت مازندران تا اقصی ولایت

ترکستان سرداران و کلانتران در انعام آمده بشرف زمین بوس مشرف شدند و آنحضرت چنانکه خواست
در صحرای سرخس بصید و شکار اشتغال فرمود و چون از آن مهم ملالت فرود بزیارت قدوة ارباب
طریقت و حقیقت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره رفت و اولاد کرامی جناب ارشاد پناهی خدمات
شایسته بجای آوردند و حضرت خاقان سعید درباره ایشان اکرام و انعام مبذول داشتند از سرخس
معاودت نموده در متنزهات بادغیس چند روز اقامت فرمود و در آنجا خبر ... الاخبار خضر خواجه و
پدر با لشکر سنگین بجانب مملکت وی روانه داشت تا از آن حدود نیک باخبر باشند و غیاث السلطنت
والدین میرزا بایسنغر که بطرف طوس و مشهد رفته بود شرایط زیارت امام هشتم رضوان الله علیه بجای
آورده بجانب مرغزار رادکان عزیمت نمود روزی چند در آن فضای دلگشای بجانوران پرانیدن و دویدن
اشتغال نمود و چون سطح هوا و عرصه صحرا از وحوش و طیور خالی گشت شاهزاده عنان مراجعت منعطف
ساخته در مرغزار بادغیس برادر عالی پیوست و دو روز دیگر بموجب اشارت متوجه دار السلطنت هراة شد
باغ سفید را از یمن طلعت خویش غیرت فزای طارم کبود گردانید و حضرت خاقان سعید چند روز در ییلاق
بادغیس توقف فرمود در این اثنا نوکر امیر شاه ملک از جانب خوارزم آمده عرضه داشت آورد مضمون
آنکه براق اغلان اردوی محمد خان گرفته است و اکثر الوس اوزبک مطیع و منقاد او شدند و آنحضرت
اواخر جمادی الاولی عزیمت مراجعت نموده بدار السلطنت هراة نزول فرمود و مقارن این احوال حق سبحانه
و تعالی میرزا محمد جوکی پسری ارزانی داشت و بمیرزا علی موسوم گشت و میرزا ابوبکر بن میرزا پیر محمد ابن
میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان را بدار جنان رسانیدند در این سنه ... سرای آبنوسی
که ساتم بود ... و آنحضرت بوثاق شاهزاده مرحوم تشریف برده باز ماندگان را بنواخت و
در دوازدهم رمضان امیرزاده محمد جهانگیر ابن میرزا محمد سلطان را که بمصاهرت آنحضرت مشرف
بود بخشنده بی منت پسری کرامت فرمود او را محمد سلطان نام کردند و طویی عظیم ترتیب نمودند
چون هلال فرخ فال شوال نقاب از روی خود برداشت حضرت خاقان سعید بسنن و آداب دون
عید اشتغال فرمود و پنجم ماه مذکور برسم شکار متوجه ولایت فوشنج و کوسویه شد و در دوازدهم بانا
و میرزا بایسنغر نیز بعزیمت قشلمیشی عازم مملکت فراه شد و چند گاه بنشاط و انبساط گذرانیده بازگشت
و آنحضرت زمستان بمرغاب در معرض و اقبال بپایان رسانید و چون موسم بهار رسید سبزه در
کنار جوی و دامن صحرا بدمید حضرت خاقان سعید بصید کلنگ عازم سرخس شد و چون میرزا
بایسنغر بجانب مرغزار رادکان توجه نمود و آنحضرت از سرخس مراجعت کرده در غره جمادی الاخری باغ
زاغان را از طلعت خجسته باغ جنان ساخت و میرزا بایسنغر نیز بعد از تماشا ... و نخچیر افکندن
از رادکان عزیمت بجانب دار السلطنت هراة نمود و در این اثنا امیر یونس که از عظماء امراء شاه ... بود
وفات یافت و در پنجم رجب جناب امارت پناه حکومت مآب امیر حسن صوفی که برادر مهد علیا
گوهرشاد آغا بود از این سرای فانی بعالم جاودانی ... و در گنبد رفیع مدرسه بانوی عظمی شاد الهام
مدفون شد ... حسنات کلام ملک علام ... و طعام بمستحقان

انام و گدشکان ایام دادند و منصب ... امیر یعقوب را حضرت خاقان ... مقصود بامیر ...
ترخان ... که در مجلس ... برکوهر باد و ... و کوشش ... رسم و ... بعد
ارزانی داشت **ذکر توجه میرزا الغ بیگ گورکان بجانب جته و مغولستان و بیان سبب آن** در آن اوان
که سرداران جته از منازل و مواطن خود گریزان و بطرف ... بدرگاه میرزا الغ
بیگ گورکان التجا آوردند شاهزاده جوانبخت همه را در ظل حمایت و رعایت خویش ماوی داد و ایشان
مدتی در کنف رحمت خسروانه و رعایت پادشاهانه بسر بردند و ... و مواهب کرم از درم و دینار
و خلعتهای فاخر و ثیاب ... و اسبان راه وار باد تک آتش کردار ...
انزای اختصاص یافتند و آخر الامر بر مصداق وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ
لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا ... طبیعت ایشان باعث ... شد که ...
حقوق را بعقوق مقابله کردند بیان این سخن آنست که پیر علی ... بی جهت ظاهر از درگاه اعلی
روی گردان ... ملکشاه ... بموجب فرمان ... و جهت
... میرزا الغ بیگ گورکان ... اصلاح ... بدین مهم فرستاد و ...
مدتی که فرستادگان باز آمدند معروض داشتند که ... اسلام ...
بهار قاصدی بدرگاه خسرو فلک اقتدار فرستاد و در باب ... پیر علی ... کلمه چند بسامع علیه
رسانید که ... تسلیم ... فصل بهار آمد و قاصد
نیامد و علامات نفاق و شقاق بر صفحات روزگار ایشان ظاهر و لایح گشت و چون آن قوم مرتکب
شقاوت و معصیت جناب شهریاری بودند و ... عاصی و مطیع ...
از جمله واجبات ... و بیاس آن جمع ناشناس ... با امید آنکه ...
الایام ...
... تمام حاصل آمد و ...
آن ... جناب ... خراسان ...
... بتفصیل بعرض خاقان ...
... سریر اعلی آمده ادا رسالت کرد و حضرت خاقان سعید آن ...
... صورت حال باز نمود و میرزا الغ بیگ
... تهیه اسباب لشکرکشی اشتغال فرمود و
چون عزیمت ... بدار السلطنت هراة فرستاد و حضرت خاقان سعید از
توجه ... جته ... میرزا الغ بیگ روز چهارشنبه پانزدهم ذی الحجه سنه
اربع و عشرین و ثمانمائه ... که آفتاب در ... بود **بیت**
... سعادت در رکاب ...
در حوالی شاه رخیه توقف نماید و چون لشکرها مجتمع شوند و از آنجا ...

جانبنا صرف کرده‌اند و فرموده تا سپاهی که در نواحی سمرقند و کش و نخشب و بخارا خیام اقامت
زده بودند بی‌توقف در حرکت آیند و شاهجهان و الجبای فرمان شد تا سایر ولایات ماجون شمرده و
تومنات جغانیان و حصار شادمان و ختلان و اندراب و صیران و غیر ذلک جمع آمدند و در اندک زمانی
بموجب میعاد در ساحل آب جیحون لشکری جمع گردید که هامون و کوه از کثرت آن بستوه آمد و جناب شهریار
کامکار دانست که کنار آب تاب چنین دریای لشکر نخواهد آورد بنابراین فرمان نافذ شد که میمنه عساکر منصور
تمام در ولایت اندخود اقامت نمایند و میسره بجلگی جانب دریا تا سبزآباد روانه شوند و قلب سپاه در ساحل
جیحون باشند و بر این نهج افواج حشم در مواضع مقرر آرام گرفتند و جناب شهریار عادل فرمود تا نقارها
که جمع آورده بودند بر لشکریان تفریق کردند و هر فردی از افراد سپاه علفه و علوفه مستوفی رسید چنانچه
طعام اقامت و سفر وافی و چهارپایان اعداد ذهاب و ایاب فتنیم و علیق کافی گردید و عدت و
آلت و ما یحتاج جملگی مقصود مرتب گشت و حکم قضا امضا نفاذ یافت که امراء تواجی در سان لشکر تفحص بلیغ
نمایند و ایشان بفرموده عمل نموده هر جا قصوری بود بعرض رسانیدند و آیت عتاب که در باب تقصیر
نازل شده در معرض سخط و عتاب و نکال و عقاب آمدند و میرزا الغ‌بیگ ابواب خزاین گشاده عساکر گردون
مآثر را کلکا داد و امراء تومان و قشون را علی اختلاف طبقاتهم بصلات بنواخت و همه را مستعد صدد
گردانید و ادوات حرب و آلات طعن و ضرب از تیر و کمان و سیف و سنان و گرز و خنجر و خود و درع و بکتر
و جوش و جوشن بیرون از وهم بایشان داد چنانچه دشمنت یافت بمرتبه‌ای که قشام بستوه آمد در این اثنا بیاد فان
تند بای اغلان که در دشت قبچاق در آن نزدیکی بر سریر خانی نشسته بود بدرگاه فلک اشتباه میرزا
الغ‌بیگ آمد و چند دست شنقار با اسبان راهوار و دیگر پیشکشات متبرکات بگذرانید و از جلوس براق
خان بر مسند آبا و اجداد خویش بشارت داد و این معنی موجب زیادتی مسرت و ابتهاج جناب الغ‌بیگی شد
و در مقدم بدرش پادشاه بی همال این صورت بفال گرفت و بیادف چند روز در اردوی همایون توقف نمود
و رخصت انصراف طلب داشت و جناب شهریاری او را بانواع اکرام و خلعت و انعام اختصاص بخشید اجازت
داد و توس اغلان و بوداق برلاس که آن یک از اغلانان کبار و این یک از امرا و رفیع مقدار بود نامزد
قبچاق فرمود تا بخدمت براق اغلان رفته مراسم تهنیت جلوس بتقدیم رسانند و تحف و ارمغان جهت او
هدایاء دلپسند چون خلعتها و طلا و نقره و ثیاب زربافته و تاج و کمر و ترکشها و شمشیرها با بندهای اسب
و استر و خرگاه و خیمه و بارگاه و دیناو و دم و کوس و علم و رکاب خانه و فراشخانه و فرش و اوانی با
دیگر اسباب سلطنت و جهانبانی و اصناف شاگرد پیشگان [illegible] و باورچی و نقاره‌چی همراه
الجیان روانه فرمود | چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار | و بیادی توس اغلان و بوداق برلاس باتفاق
متوجه دشت قبچاق شدند و در خلال این احوال چلبی که بضبط ذهن و کمال ذکا معروف و مشهور بود از جانب
خراسان رسید و معروض داشت که حضرت خاقان سعید میگوید که شما لشکرها جمع آورده در شاهرخیه
قشلاق فرموده‌اید و داعیه آن دارید که بولایت جته و مغولستان روید چگونه با ما در این امر مشورت نکرده
و از رای اصابت شعار ما استطلاع ننمودید میرزا الغ‌بیگ در جواب فرمود که شروع در این یورش بجهت

حضرت

حضرت ما علی بوده چه همه وقتی بنابر واجب استحقاق قبل از این بدرگاه عالمپناه فرستاده شده بود
و ایشان بعد از مراجعت باز میگفتند که آنحضرت مضمون این اندیشه فرموده و نشان همایون موافق
قول حق‌بیش همراه آورده‌اند چگونه گفت که حضرت خاقان سعید میخواهد که ما را بجانب انطرنین صواب بعید
میشمارد جناب شاهزاده جواب داد که آنچه از ما واقع شده بنابر باشارت رای صواب نمای بوده و مقتضی
الشروع ملزم این عزیمت را با تمام خواهیم رسانید و تأخیر و تسویف در این کار موجب آن میشود که بعد از
ترتیب و تجهیز لشکرها و آمدن تا بدین مقام دور و دراز دلیر و ترک و تاجیک ما را برکت رای و قلت ثبات
تلون مزاج منسوب دارند و دیگر بر مصادرات افعال و اقوال ما اعتماد ننمایند و نشان حضرت خاقانی
که مشتمل بود بر التحاق آن عزیمت با جلکه فرستاده شد و چون چلبی باز گشت امیر شیخ‌خواجه پسر امیر شیخ
علی بهادر را حضرت خاقان سعید نزد میرزا الغ‌بیگ فرستاد تا شاهزاده را از آن یورش منع کند
و امیر شیخ‌خواجه در آن باب از زبان همایون آنحضرت مبالغها نمود و میرزا الغ‌بیگ اعاده آن کلمات کرد
که چلبی در سیاق آورده بود بلکه دیگر سخنان معقول ضمیمه آن گردانید و امیر شیخ‌خواجه جواب صواب
شنیده مراجعت کرد القصه | چو خورشید سر بر زد از برج حوت | بفرمان حی الذی لایموت
جناب سلطان بن سلطان حضرت جهانبانی رایت جلادت برافراخت بجانب جته و صباح شنبه بموجب باذن
الله فی سَیرکم و حَرَکتکم بیست و هفتم ربیع الاول سنه ثمان و عشرین و ثمانمائة بدلالت دولت
بطالعی که تو گوئی که گنبد نیلوفری از قشلاق شاهی بعزم جته سوار گشت | شاه عزم خطه بدخواه کرد
تا فزاید دین و دولت را ملاح | ثابت الاقبال و منصور اللوا | مستقیم الامر و مأمول النجاح
دولت اندیش و فیروزی [illegible] پس حضرت از قلب و حضرت برجناح با لشکری که کوه از حمل آن بستوه آمده
و مرکز زمین از ثقل آن از جای خود بجنبید از برای عبور کنار جیناس را اختیار کرد و چون قلب سپاه
با شکست رسید میمنه و میسره ملحق شدند و امرا و بهادران و مبارزان و دلاوران از اطراف مما للتحرز
بار دوی همایون پیوستند و میرزا الغ‌بیگ بمقتضی وَشاوِرْهُم فی الأمر عمل نموده فرمان داد تا امراء
ارکان دولت جمع آمدند و فرمود که در این امر مشورت کنید و آنچه وظیفه حزم و احتیاطات بعمل قیام
نماید ایشان گفتند رای پادشاه اصوب بهر چه اشارت فرماید مقرون بصلاح و نجاح خواهد بود
میرزا الغ‌بیگ فرمود که در این ایام استماع افتاد که جمعی از جته مقدم ایشان ابراهیم پسر توقتیمور
بن دلشاد از اقوام کرایت و اولجای بیتمور [illegible] از قبیله سلدوز و ایروقی تاربن کوچات با کوچ
بنه خود نزدیک نیکی طراز مقام ساخته‌اند باعتماد آنکه بعد از حضرت صاحب قران مغفور هیچ
ملک قصد ملک ایشان نکرده و هیچ خان میل خانه ایشان ننموده فارغ و ایمن و ساکن و مطمئن نشسته
اند مصلحت چنان مینماید که جمعی از بهادران و فوجی از نامداران بتعجیل بر سر ایشان تاختن برند چه کار
حرب مبنی بر مکر و خداع است امرا باجمعهم این مکر را صواب شمردند و جناب شاهزاده رای اتفاق کرده
میرزا الغ‌بیگ لقمان تواجی و پیری ملک و شاه ولی بهادر و ابوبکر بهادر را باده هزار
نامدار همه مردان کار و شایسته کارزار بر سبیل ایلغار بجانب آن قوم فرستاد و وصیت فرمود که

مطلقا آتش بکنید تا دشمن آگاه نشود و باید که چون ظفر یابید بعد از مراجعت تا بید ایشان تعرض نکنند
که شده‌اند قلیل بوده‌اند که از ایشان فرصت نموده‌اند و غنیمتی بچنگ آورده و بدین سبب در مقام حق دستی
کرده [illegible] تا مایه مقصود برسد و امرا چون برخلاف رای بنابر آن بحکایت نهادند و میرزا الغ‌بیگ
با لشکرهای جهان از عقب روان شد امرای عظام بحزم و احتیاط تمام مراحل می‌پیمودند و از احوال آن قوم
تحقیق و تفتیش واجب و لازم میدانستند و چون چند منزل قطع کردند جهت استخبار و استطلاع احوال
ایشان جمعی را بزبان گیری فرستادند و قراولان لشکر منصور که بدین امر رفته بودند ناگاه بخانها و بعضی
غافلان رسیدند فی الحال ساکنان بیوت را گرفتند و بسبب اشتغال بغارت و تاراج غفلتی واقع شد یکی از
اهل خانها فرصت یافته بجانب ابراهیم توقتیمور دوان رسیده سپاه آگاهی داده فی الحال با الجای بیتمور در
ایوب از حرف انجا شدن عیال و اطفال خود را بر آمدن ما مال که میسر شد برگرفته روی بگریز نهادند
و بسیاری از مردم خود را در قزل سو خاصکت گذاشتند امرا چون روز شنبه پانزدهم ربیع الاول بقزل سو
رسیدند و دست بداسر و غارت عام برآوردند و غنایم بسیار از اغنام و مواشی و دواب و انعام و سایر اجناس
من فوق الحد والقیاس در تحت تصرف آوردند و بموجب فرمان جهانمطاع العود احمد خوانده موضع اشپره را
مقام معهود دانستند و بقصد آنجا بازگشتند و مقصود ایشان آن بود که چون دشمن پشت داده روی بگریز نهاده
و بهزار حیله خود را از ورطه هلاک و بیجاره خلاص ساخت باز خویش را در مهلکه وَلا تُلقوا بِأیدیکم إلی التهلکة
نیندازند و ابراهیم توقتیمور از فرط طیش و خفت رای بعد از انهزام بجهانشاه پسر قمرالدین اعتصام نمود
و در موضع [illegible] جهانشاه چون این صورت مشاهده کرد خواست که او نیز فرار نماید اما ابراهیم و
اتباع او تضرع بسیار اظهار کرده گفتند که این جمع که ما را پریشان ساختند شاه ولی بوده با خیل خود اکنون چنانچه
در عقب او بجهانگیر و بر وی شبیخون زنیم و اموال خود استرداد نماییم و مردم خویش را از ذل اسر خلاص کنیم
موجب نیکنامی ما باشد و بدین دمدمه و افسون جهانشاه و قمر را در [illegible] داد دیده ادبار
سرگردان ساختند و باتفاق یکدیگر غافل از سوء عاقبت در عقب امرا کام عرض گشاده و در مقام قطع تیز
کرده و با جماعت خود در مقام اشپره و آویزه آمده بتعجیل روان شدند و امرا بازگشته بر آقسو رسیدند که ناگاه سیاه
سپاه دشمن ظاهر گشت همه مستعد جنگ و جدال و مستمر حرب و قتال شده در جوانغار و برونغار جای داشت
با تفاق ابراهیم و اولجای بیتمور و در قلب جهانشاه قرار گرفته بود و از آنجانب میمنه و میسره آراسته صفها
راست کردند و فوج فوج چون دریا در موج آمدند | همه گردن کشان کرد افکن | همه نیزه‌دار تیغ گذار
همه داننده جنگ را تدبیر | همه بیننده حرب را هنجار | اعدا حمله حمله آوردند و بر لشکر منصور تیرباران آغاز
کردند و ایشان [illegible] گرده دست بتیغ و خنجر و نیزه و شمشیر بردند و بزخم شمشیر
آبدار دمار از آن خاکساران برآوردند و با آتش سنان شعله بادبان نخوت و پندار از دماغ غافلان بیرون
بردند و جمعی کثیر را در آن معرکه بخاک هلاک انداختند ابراهیم توقتیمور آن در صف باد و پسروی برادر زاده
جان برادر هلاک نهادند و اولجای بیتمور را نیز [illegible] باد رستگار آمدند امرا چون از کار حرب باز پرداختند
از سرهای عامل مدمان و طغیان منارها ساختند و سر ابراهیم را مصحوب شیخ درویش بخشی بدرگاه کیهان

فرستادند

فرستادند و بعزم فرمان عزیمت اشپره نمودند و این واقعه در روز دوشنبه سیزدهم ربیع الاخر دست داد

**ذکر وصول موکب همایون فیروزی اثر باشپره و رسیدن امرا بخدمت و ترتیب دادن لشکرها و قلب و میمنه و میسره**

چون بوصول رایات نصرت آیات جناب الغ‌بیگی مقتضی لکل مکان دولة موضع اشپره مشرف
گشت امرا نامدار بفتح و تایید قرین و بنصرت و ظفر قرین بمقر سریر سیادت نمودند میرزا الغ‌بیگ ایشان را نبا
و آفرین معزز فرمود و بنوازش و عاطفت هر یک را مشرف ساخت سران سپاه بشکر الطاف جناب سلطنت
پناه رطب اللسان گشته زبان اثنا و بگفتار در آوردند که اینها همه از آثار دولت روز افزون و نتایج
اقبال و سعادت رکاب همایونست و بعد از این رای شهریار ظفرقرین بر این قرار گرفت که چون لشکر
بولایت دشمن در آمد باید که طریق حزم و احتیاط مسلوک دارد | مبادا که دشمن بکمین آورد
نهان اسب کین زیر زین آورد | بغفلت بود آنکه باز کین | سرش پر فسون و دلش پر ز کین | و ده روز در
اشپره جهت ترتیب و تعیین سپاه توقف واقع شد و میمنه و میسره و قلب و جناح و هراول و قنبل درست ساخت
و [illegible] بهادران رزمکار و صفدران کارزار آرایش یافت و ازان جمله مردان مرد و دلیران صف‌شکن
که در آن یورش ملازم بودند و هر یک بنام و محلی منصوب شدند ارسلان خواجه ترخان بود و توکل بیک
قوچین و ابوبکر بهادر و شاه ولی و سلطان ملک پسر تیمور ملک و محمد مزید و الوس اغلان و علی بیک ترخان
و محمد برلاس و توکل و شیخ ایزید و ساروداود و الجی بوغا و ایدکو پسر بختی خواجه و اوزبک و اویس قوچین و
ابراهیم پسر امیر ایدکو تیمور و خواجه یوسف پسر امیر الیاس و خواجه مراد قوچین و جغانی و الجیکدای و اسکندر
پسر هندو بوقا و پهلوان قطب الدین بهادر و فاداروی سلطان ترخان و عادل بیک و سلطان اویس برلاس پسر
شیخ ابوسعید و هرمان شاه و امان شیخ و محمد برلاس و محمود المش و ابابکر قوچین و قوری ملک و سلطان
احمد پسر تیمورتاش و دیگر بهادران و سرداران | همه کارکش و رزم آزمای و شیرانند | همه مبارز و آهن لباس و
یکی به [illegible] فکنده بسان ارسلان یکی به نیزه‌زدن [illegible] رستم زد | و چون تعبیه لشکر انتظام یافت و جای
هر کس در موضع مقرر شد فوج فوج از محل خود در جنبش آمدند و چون موکب همایون با شوکت سپاه امیر مغول
[illegible] بر حسب فرمان [illegible] از پیش روان شدند و شخصی را از مردم آن دیار گرفته بار دوی
همایون رسانیدند و او چنان تقریر کرد که جهانشاه و دیگر کسان نشسته است میرزا الغ‌بیگ با امرا مشورت
کرد که لشکر بکدام صوب صواب که روی آورده سپاه جهت قوم از ایشان موجه است که توجه نماید بعضی
امرا چنان مصلحت دیدند که بجانب الله کول بر سر صدر اسلام و ملک اسلام روند و برخی گفتند که چون شیر محمد
اغلان علم بی نیازی برافراخته سر از عصیان و طغیان میزند اگر بجانب الله کول شویم او فرار نماید
و بر سعی و طلب جز تعب و نصب فایده مترتب نشود مهم او اهم و اولی است عاقبت بر این رای مجموع اتفاق
افتاد و فرمان شد که ارسلان خواجه ترخان و خواجه یوسف پسر امیر الیاس خواجه با پنجهزار سوار بر سر ایشان
روند یعنی جهانشاه و موکب همایون بنابر آنکه دامن او به برف معهود و مستور گردید و راه جاز از آن مر
بلشکر منصور [illegible] را از آب جو عبور فرموده براه ارکس توجه نمود

**ذکر فرار نمودن امیر جهانشاه از استماع توجه امرا و [illegible] ارسلان خواجه ترخان برادر وی ظفر**

نظم حکم واجب الانقیاد نفاذ یافت که ارسلان خواجه

جوشن در ۳

ترخان با امرا متوجه امیر جهانشاه شوند و تخت اعدا بانقیاد و تسلیم و سلوک طریق مستقیم دلالت کنند اگر فتنه
وجود در ربقهٔ اطاعت آورد و طوق طوع و حلقهٔ اخلاص ذهب و زین گوش و گردن کرده اند و بر قبول تقبیل
درگاه عالمپناه که موضع دولت و اقبال است اقبال نمایند شرایط اخلاص و اعزاز و احترام او بجای آورند و بعرض
با ایل و الوس او برسانند و اگر بر عناد و تمرد اصرار نمایند جمع اعدا متفرق گردانند و لشکر را رخصت دهند که از
اتباع او هرکرا یابند مقتول سازند و زن و فرزند او را اسیر سازند و اموال آنجماعت در معرض نهب و تاراج آورند
ارسلان خواجه ترخان و دیگر امرا از موضع الغ تق بدان سو روان شدند و جهانشاه چون از توجه سپاه آگاهی یافت
مصلحت در توقف ندید کاهچی عنان گریز برتافت و ارسلان خواجه اندیشید که اگر در عقب او روان شود
بسهولت و آسانی رجوع بدرگاه عالمپناه سلطانی دست ندهد و حزم و احتیاط را کاربند شده مراجعت کرد
و در راه شنید که قومی از ایل پادشاه از اغا گذشته اند بداعیهٔ آنکه بآن جهانشاه روند و چون از آمدن سپاه
آگاهی یافته اند سر از اطاعت برتافته بناحیت جانب و حصانت اطراف موسوم است پناه خود ساخته اند
و به آنجا متحصن شده اند ارسلان خواجه ترخان و امرا متوجه آنجماعت گشتند و بعضی از مخالفان را کشتند و
فرقه را اسیر گرفتند و هرچه داشتند از اموال و جهات در تحت تصرف آوردند و چون ترخان مذکور از کار
برداخت مظفر و منصور رجوع بدرگاه جهان پناه واجب شناخت و در آب تکلیف [illegible] آن حضرت
بساط بوس مشرف گشت و از جملهٔ اسیران قماء خضر خواجه اغلان بود فرمان شد که او را باعزاز و احترام
بدارالسلطنهٔ سمرقند برند و میرزا الغ بیک از این منزل با این بدا اغلان را که معرکه نیافته بود و گرم
روزگار چشیده با بیست سوار [illegible] و چپکای ایشان مراد قوچین [illegible] فرمود که مردی بود مردانه و کار
آزموده و فرزانه و هزار سوار مصحوب او کرده [illegible] فرمود که [illegible] اغلان و [illegible] اند پیش باشند تا
جائی که در کنارهای راه مقیم اند دور شوند و نکوچند و مراد قوچین با لشکر یک منزل در عقب باشند تا اگر
از دشمن قوچین جماعت مقدم را پیش آید ایشانرا بآن قوم قوت مقاومت نباشد مدد مراد قوچین زود رسد
و فرمود که در راه از جانب آگاه باشند و در روز سکون و آرام التزام کنند و چون شب شود بحرکت اقدام نمایند
و در روز [illegible] مطلقاً آتش نکنند و بطعام پخته که با خود داشته باشند اکتفا نمایند و چون ایشان روانه
شدند میرزا الغ بیک از آنجا کوچ کرد و چند منزل قطع فرموده [illegible] فرمود تا بر آنجا قبه که
[illegible] ساختند [illegible] و از آنجا روان شده چون [illegible]
[illegible] واقع شد مراد قوچین و این بدا اغلان که [illegible] رفته بودند رسیدند و گفتند که موجب فرمان
جهانمطاع بندگان تا آبش رفتند و دشمنان از استشعار توجه موکب کیتی ستان چنان صحرا و بیابان طی کرده
گریخته بودند که هرچند سعی نمودند نشانی از ایشان نیافتند و هرچند تفاوت و مسافت بود بدان دیار
دیار نمانده بود و کسی پیدا نشد
کسی کز خوش سان شود خواهد که در ننگ تا آشیان پاشد ...
[illegible] در کام شیران نهان باشدی و چون فرمان قضا جریان بدان سان نفاذ یافته بود که
بندگان از آبش پیشتر نروند از آنجا قدم فراتر نتوانستند نهاد
اگر عقل داری و فرهنگ و راد
مکن بر خلاف شهنشاه کار که چون نیک آید نیامد صواب و گر بد بود داوری در عقاب
القصه

چو خورشید بر ده سران برج گاو بگردون برآمد خروش چکاو خورشید آسمان سلطنت میرزا در آبش را که از
قدیم الایام خانه خانان جته و آرامگاه جنود ایشان بوده اکثر ماوایت شیر شکار و جولانگاه اعلام اژدها
کردار خود پیش کردانید و در اثنای این اوقات ناگاه از قراولان خبر رسید که بر بالای یکتلو سیاهی سپاه دشمن پدید
آمد میرزا الغ بیک فی الحال بنفس مبارک خود با خواص قیا روی بایشان آورد و آنجماعت بر قصد ...
شدند فوجی از بهادران در طلب مخالفان سعی نمودند که بایشان دست نرسید و موکب همایون از آبش کوچ
کرده و مسافت بعیده چون در موضع خوش بولاق نزول کرد شیخ درویش کوکلتاش نزد امیر خداداد که
در میان الوس جته بعلو شان و سمو مکان اتصاف داشت و تا غایت تن به تسخیر هیچکس نداده و هیچ پادشاه را
گردن انقیاد ننهاده آمد و خاقان امیر شاه اله را بعرض رسانید مضمون آنکه مدتی مدید و عهدی بعید است
که در میان قوم جته در درگاه میکذرانم و هرچیز در دو نوی و فتق امور ایشان صرف میکنم از مبداء حال تا اکنون
استظهاری در درون کار را بجماعت شاهی نکردم و از انوار نیکان بی شوق در ناصیهٔ هیچ یک از ایشان ندیدم که
گفته اند که
بی شوق نیکان نگیرد هر که بنیادش بداست تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است هر چند
این قوم را نصیحت کردم و از مخالفت حضرت تحذیر نمودم مفید نیافتاد و حالا بیخ جز درگاه عالمپناه ملاذ
و ملجاء اعتقاد دم و میخواهم که روی بآستان دولت آشیان که کعبهٔ آمال و امانی و قبلهٔ اقبال و کامرانی است
آورد و مخی دارا از ذل این اراده مانده ام این مشت حاصل خلاص ده میرزا الغ بیک پیغام امیر خداداد را
اصغا نموده دانست که آن کلمات از سر اخلاص است و آن حکایات از محض اختصاص لاجرم فرستاده را
بنواخت و امیر خداداد را در آن قضیه محمدت و تحسین فراوان ارزانی داشت و از آن منزل کوچ کرده در اردو
باز نزول فرمود حسین ملک قوچین را که امین دولت بوده بود و در سفارت با جزت مصحوب
شیخ درویش کوکلتاش نزد امیر خداداد فرستاد و در اثنا آنکه کوکلتاش در اردوی همایون بود در باب
میرزا علی ظهیر کرد که جهانشاه در ایشیق کول است و عزیمت آن دارد که بصحرا اسلام و ملک اسلام ملحق
گردد میرزا الغ بیک چون این خبر استماع فرمود گفت که سلطان اویس برلاس با سه هزار سوار بجانب
ایشیق کول رود و سنگین تاش را که سرحد یورت جهانشاه است نگاه دارد تا نتواند که بصحرا اسلام و ملک
اسلام پیوندد و سلطان اویس بموجب فرموده در زمان موضع آنجاب رفت و مقدمهٔ سپاه جهانشاه
را دریافته و مردانرا کشته و زن و فرزند ایشانرا اسیر کرد و جهانشاه چون از این حادثه خبر یافت فریب
غنیمت دانسته عنان معاودت برتافت و سلطان اویس بموجب فرموده در زمان موضع توقف نمود تا امر
فرمان شود بدان عمل نماید میرزا الغ بیک چون حسین ملک قوچین را نزد امیر خداداد فرستاده بود دیگرانرا
جاسوس فرمود میرعزیز آقا باش اوکدش که شاید که امیر خداداد هم بیا سوی بداعتقادی کند
و از جادهٔ استیناس میل بجانب استیحاش نماید بنابراین ایلک را که از تربیت یافتگان دولت بود فرمود که
با هزار سوار نزدیک ایل امیر خداداد بنشیند تا اگر او در توجه تعلل ورزد و بوعده وفا نکند خدمتش را بقهر و قسر
بیاورد ایلک بموجب فرموده بآنجا شتافت و موکب همایون بر او تاش برتابانی در حرکت آمد در قراسو کول
ییلاق نزول فرمود

## ذکر آمدن امیر خداداد و بعضی قضایا که بعد از آن دست داد

چون

[illegible] حضرت آیات در آن منزل قرار گرفت خبر رسانیدند که امیر خداداد به تلقین ملهم دولت و راه نمونی بخت بلند
متوجه درگاه فلک اشتباه است میرزا الغ بیک از استماع این خبر مستبشر گشت و جهت حرمت شیب و رعایت محل و
منزلت او بطعضی از زلال الناس علی منازلهم استقبال فرمود امرا و ارکان و خواص و سایر ملازمان درگاه و جون موکب
کواکب بکرد ماه از حد و حصر افزون در رکاب همایون روان کردیدند امیر خداداد را چون از دور نظر بر جمال طلعت
شهنشاهی افتاد بقصد زمین بوس در راه از اسب فرود آمد جناب شهریاری مورد او را بتعظیم و ترحیب ملحق فرمود و خدمتش
را امراء بپایگاه کردون اشتباه برد و بصنوف عاطفت و فنون موهبت مشرف ساخت و بخلعتهای گرانمایه و تشریفات
فاخر معزز و مکرم گردانید امیر خداداد در ایام شیب سلامت روزگار شباب شاهده فرمود و زبان بشکر گشاده
بعد احسان و تحسین نثار کرد و در این اثنا قاصدی آمده خبر آورد که صحرا اسلام و ملک اسلام در کنار آن قبا قی
نشسته اند اما عزیمت آن دارند که نزد شیر محمد اغلان روند و فرمان نافذ شد که محمد برلاس و اسکندر و هندو بوغا
و شیخ ابوسعید و تولک و تومان و داود پسر الچی بوغا با بیست هزار سوار متوجه ایشان شوند و سلطان اویس برلاس
که لشکر برده بود و در سنگین تاش با عافیت بنوده با امراء مذکور ملحق گردد و هر دو لشکر با تفاق یکدیگر به
استیصال صحرا و ملک آیند امرا بموجب فرمان روان شدند و چون یک منزل رفتند گریخته ای دیگر آمد و بعرض رسانید
که صحرا و ملک بعزم اردوی شیر محمد اغلان از آب بگذشتند حکم قضا امضا نفاذ یافت که چون ایشان بجای
فرار نکو رفتند رفتن در عقب آنجماعت مفید نیست باید که امرا در حرکت مسارعت ننمایند و از رایات همایون
یک منزل پیش نباشند مهم بر این جمله قرار یافت در این وقت امیر خداداد معروض داشت که قوم این ضعیف
قومی بی قوت اند و زمستان بر ایشان شاق گذرد اسبان لاغر و الوس بد حال و ما بر نداکر رخصت شود بنا بر
و آهستگی متوجه سمرقند گردند ضمیمهٔ سایر الطاف کرده میرزا الغ بیک التماس او مبذول داشت و خدمت
شیخ بیرانلمش را فرمود تا فوجی از سپاه ایشانرا بسمرقند رسانند و بموجب فرموده عمل نموده آمد و جناب شهریار
بیست هزار سوار از بهادران نامدار با تکری فرستاد و شیخ درویش کوکلتاش را که از جملهٔ خواص امیر خداداد بود دلیل
ایشان گردانید دلیران سپاه روی در آن بیابان نهادند و در راه جمعی که از مخالفان گریخته قوم اردوی همایون
داشتند دیدند و ایشانرا گرفته در منزل الحتی بدرگاه آوردند و چنین تقریر کردند که قوم ما در آن قبا حوت
جز فوجی به لشکر منصور بایشان رسید متفرق و پریشان شدند و جمع وا ماندان گریخته در شعاب و جبال شامخ متحصن
شدند و ما در اثنای راه جمعی را دیدیم که گفتند که شیر محمد اغلان و پایتنع در کنار تیرانش نشسته اند و لشکرها را از اطراف
و نواحی و ولایت خود را جمع آورده و کوچ و گله و رمه و رمه و احمال و اثقال از آب تکه کذرانیده اند و خود حاضر
خاص از برای جنگ و پیکار ایستاده اند میرزا الغ بیک چون این خبر استماع نمود بر سایهٔ همیشه سپاه ظفر پناه مشغول
شد و فرمان نافذ شد که امرا که یک منزل پیش میرفتند توقف نمایند تا رایات ظفر آیات بایشان رسد و موکب
همایون در حرکت آمد و در بیابان الحتی شاه و سپاه که در مقدمه بودند بهم پیوستند و هم در این منزل حکم شد که
شب هر یک نفر در پنج محل آتش افروزند و این آتش بزبان مغول ارجا اوت گویند و چون زمان لباس ظلام در پوشید
زمین از کثرت آتشهای آسمانی درخشان گشت و روز دیگر از آن منزل کوچ کرد و در منزل [illegible] نزول فرمود و
جناب شهریاری فرمان داد که یوسف و سلطانشاه و عبدالله خازن با پانصد نفر در شب بر کوهی که آن بای تاغ گویند



بر آیند و نگاه کنند که در کیمش تپا که منزلگاه جته بود کجا آتش افروخته اند و ایشان برحسب فرموده به بای تاغ
رفتند و چون روز شد اردوی همایون از آن منزل کوچ کرده در کنار آب مغو نزول فرمود آمد و جماعتی که ببای تاغ رفته
بودند آمدند و عرضه داشتند که شب ببالای کوه رفتیم و چندانکه نظر کردیم در کیمش تپا هیچ آتش ندیدیم اما از جانب
جیحا اتش بسیار دیده بر کرده بعجانبی که در معسکر برافروزند در اثنا این از قراولان خبر رسید که سیاهی سپاه
مخالف دیده شد و چون این خبر استماع افتاد لشکریان بموجب فرمان بحیث حزم و احتیاط خندقی عمیق عریض
در گرد معسکر کندند و پیرامن آنرا بجانب تنالک و چپر و غیره آن استوار ساختند و در آخر روز لشکر جته مکمل و آراسته
فوج فوج رسیدند
تمام شام چو خورشید گنبد گردان بکوه رفت فرود ورنج چشم گشت جهان
مخالفان از مقابله و مواسی سپاه منصور بجانب دست چپ روی آوردند و از پیش لشکر گذشته در پس پشته او نگاه
پشت بکوه باز نهادند و چون هوا کسوت ظلام و لباس نیلفام در بر افکند سپاه منصور آیین حراست و دیده
بانی مرعی داشتند

## ذکر محاربهٔ میرزا الغ بیک گورکان با پادشاه جته شیر محمد اغلان

روز دیگر که شهسوار گردون
خرام بعزم استیصال سپاه ظلام در میدان آسمان تاخت میرزا الغ بیک آهنگ جنگ ساز داد و از بالای کوه سپاه
جته گروه گروه بدید آمدند و در دست چپ و دست راست بدلیران معرکه و نماوی و بیادران روز هیجا آراسته در قول
شیر محمد اغلان با بهادران دو آمای قرار گرفتند و در دست چپ ملک اسلام و موسی و چرک بجوده و آروغ
اغلان و یوسف اغلان و حاجی کایب بولتا متعین شدند و بر دست راست پاینده حاجی و ابوبکر پیراغ ملک
و قریش بیر بوکان مقرر شدند و صحرا اسلام تمادی کرده در معرکه حاضر نشد و میرزا الغ بیک چون دید که لشکر
مجموع میل بجانب میسره کردند فرمان داد تا قبل میسره چون مقابل جته بود داخل خندق بجای خود قرار گیرد و تمام
قول با امراء در پس خندق باشند و قوشینها که بر دست راست معین کرده شده بود از آنجمله نوزده قوشون
بعهدهٔ محمد اتلمش و اغذده قوشون بعهدهٔ لقمان تواجی و نه قوشون دیگر در عهدهٔ سلطان اویس برلاس و در
میمنه قول در خلف خندق بایستند و محمد برلاس که در میسره بود فرمود که در میمنهٔ سلطان اویس باشد و
قوشونها که بر دست چپ معین شده بودند از آنجمله نوزده قوشون بعهدهٔ سلطان ترخان و عادل بیک بود
و نوزده قوشون دیگر بعهدهٔ داود پسر الچی بوغا و نوزده قوشون پیوسته ملک مجموع این قوشونات را فرمان شد
که از خندق بگذرند و مقابل دست چپ جته بایستند بر آنجماعت بدست راست لشکر منصور گردیدند و قول و
میسره از دست راست بدست چپ گشتند و بدین نسق شهریار عالمیقدار را سپاه تعبیه کرده و میمنه و میسره و قلب و
جناح لشکر بیاراست از میان هیجا غبار در جهان آمد و زمین از جنبش سپاه فوج فوج چون دریا از شر با وموج
در آغاز نهاد سپاه جته بر فراز کوه و پشته و رایات همایون در دشت و هامون مخالفان را هیچ کردار بقصد آنکه
خود را بر سر لشکر سپاه منصور بزنند از بالا روی بر نشیب نهادند میرزا الغ بیک میدان عرض و اداء نبات از بابکاه ملک
کارساز ظفر و نصرت مسالت نمود و فرمان داد که لشکرها یکبار حمله کنند ایشان سپرها بر سر کشیدند و سنانها
آبدار و شمشیرهای آتشبار در دست گرفتند و روی جلادت بدشمن نهادند بهادران و دلیران جته که از سیل
روی تنکر دانیدند چون صدمات سپاه منصور مشاهده کردند فی الحال از کمال خوف و هراس متفرق و پراکنده
شدند و چون از دو راه که از حملهٔ غضنفر مجرب و معرکه دیده روی بر کریز نهادند عساکر منصور تیغ شجاعت آخته در عقب

ایشان تاختند و بسیاری از آن سواران را از پشت زین بر زمین مذلت و بوار انداختند و طایفه را بذلهٔ اسیر و بلا
ساختند و اسیران را نزد پادشاه آوردند بموجب حکم معروض تیغ یاسا شدند و میرزا الغ بیک زبان خجسته بیان به
شکر و ثنای جهان آفرین گشاده امرا و ارکان دولت و بهادران را نوازش فرموده و بدست و بازوی ایشان آفرین خواند
و فرمود که اگرچه دشمن شکستی فاحش یافت اما دور نیست که بعضی از سرداران چند که از معرکه بیرون رفته
اند باز دیگر غبار بنیاد بدماغ راه داده دست تعرض بحواشی مملکت محروسه دراز کنند و فساد و فتنه آغاز نهند
حالا مصلحت چنانست که روی باستیصال ایشان نهیم و رمه و گله و احمال و اثقال و جهات و اموال آنجماعت را که از
آب بگذرانیده اند در تحت تصرف آوریم تا سورت [?] قوت و شوکت ایشان بشکند و اکنون بیم مانند دیگر گرد
فضول نگردند و مجموع امرا این رای را مستحسن داشته بر این عزیمت جازم شدند میرزا الغ بیک اسکندر هندو
بوقا را معجی [?] با اغرق بقرشی فرستاد و در عقب سپاه چند بنفس همایون بسبیل ایلغار روان شد و چون از رود آن
قیاس که از روی قیاس جیحون از هول آن در موج خون بود عبور فرمود محمد برلاس با جمعی امرا و بهادران بجاوبا [?] لشکر
فرستاد و خود براه نکه [?] متوجه شد و هر قبیله و شعبه چند که در شعاب و تلال جبال متحصن شده بودند از صعوبت
قیامت آثار اعمال حوادث و نوایب شدند و موکب همایون کوه و هامون پیموده در گذشتن انهار عظام بی توسط
جسر و معابر [?] … تا موضع کونکاس را مخیم لشکر بی قیاس ساخت ارسلان خواجه ترخان و ابو اللیث و ابراهیم
پیرانکو [?] تیمور خان با بنیه بعضی الوس جته را غارت و تاراج کردند و سپاه فیروزی نشان قبایل جته را که در حوالی
کونکاس پناه بقلاع و کوههای شامخ برده بودند گرفته و کشته و غارت کرده دمار از نهاد ایشان بر آوردند و چون
نواحی کونکاس از ارجاس و انجاس مخالفان پاک کردند میرزا الغ بیک عنان عزیمت بجانب قرشی که مقر و آرامگاه
کوچ و اغرق بود در حرکت آورده از منزل اقبال … و از مساعدت سعادت … و بعد از چند روز در آن
مکان دلافروز قبهٔ بارگاه به اوج مهر و ماه رسانید در این اثنا خبر رسید که جهانشاه پسر شرف الدین و محمد بیگ حمید
منبغا [?] اسبی کول که از بیم سپاه ظفر مآل بآنجا پناه برده بودند خود را خلاص داده براه سنگ تاش بسمرقند آمده اند
و در آن طریق بخضر شیخ پیر المش و اغرق … خود ده و بعد از آن بعادت غالب شده اغرق امیر شاه الیه را غارت
کرده اند میرزا الغ بیک چون از کیفیت واقعه آگاهی یافت فی الحال فرمود تا ارسلان خواجه ترخان و اسکندر هندو
بوقا و شاه ولی با طایفهٔ از دلاوران متوجه مخالفان شوند و ایشان بر حسب فرمان جهان مطاع روان شدند و چون آن
دشمن امر ایکتمر [?] گریخته آمد و تعرض کرد که جهانشاه و اتباع او بر آن بودند که بطرف ایش [?] روان شوند و چون شنیدند
که پادشاه مظفر و منصور مراجعت فرموده خایف و هراسان بازگشتند و بجانب اسبی کول رفتند و میرزا الغ بیک
در دو روز کس نزد امرا فرستاده پیغام داد که حالا چنین است باید که امرا دو فوج شوند و سرهای راه بر ایشان گیرند
و بنفس همایون متوجه دار السلطنت سمرقند شد و در اثنای راه شنید که در قرشی تمغاچی [?] چون خان سه قطعه سنگ
یشب بوده که چشم هیچکس مثل آن ندیده و گوش هیچ آفریده مانند آن جوهری نشنیده … و لیکن چون لعل با بهای حسن
و لیکن جوهری … افزا … بصفوت اجسام … بلطافت اجرام لطیف چند نوبت پادشاه خطای [?] دولت
با هدایا و تحف ارسال نموده و قبول کرده که از ثیاب نفیس و اماء حبشی هر چه خواهند و هر چند خواهند مبلغ
صد هزار دینار کبکی بر سبیل ارسال نمایند با امید آنکه حکام آن سرزمین از سر آن سنگها درگذرند ایشان را منشور …

وحضرت

و حضرت صاحب قران مغفور چون بر آن ولایت استیلا یافته حکم فرموده که عراب و کاشتکاران بی توقف آن سه قطعه
سنگ را بسمرقند نقل کنند و ایشان یک قطعه را روان کرده اند و دو سنگ دیگر همچنان برجای خود است و آن
جناب که نقاوهٔ خاندان صاحب قران کامیاب و کامران بود همت بر آن مصروف گردانید که دو سنگ باقی مانده را
بسمرقند برند کاشتکاران و ملازمان غلطکها ساختند و مفاصل را به اوتاد محکم و رصین کردند و سنگها را در غلطکها
نهادند و بعضی اسبان و گاوان آنجا … در آمد و فرمان شد که هر روز امیر تومان بانفس
خود بنوبت همراه سنگها باشند تا در مضایق اعانت نمایند و نقابان و سنگ بران مقرر و معین شدند که هر جا که
گردونها و غلطکها بسبب ناهمواری راه دشوار گذرد آنجا را هموار سازند و چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از آن
معنی فراغت یافت با لشکر بیکران در جنبش آمد و طبل … بیابان … مرکب می پیمود و چون …
از منزل بمنزل حرکت میفرمود امرا که بموجب فرمان جهان مطاع دو فوج شده بودند تا سرهای راه بر جهانشاه
پسر شرف الدین گیرند چنان بود که ارسلان خواجه و بعضی امرا براه معهود روان شدند و محمد برلاس و اسکندر هندو
بوقا و شاه ولی و دیگران براه … در حرکت آمدند و ارسلان خواجه را معلوم شد که جهانشاه و محمد بیگ و
علی بیگ از راه … رفته اند لاجرم بر عقب ایشان روان گردید و محمد برلاس و اسکندر و شاه ولی
از حال جهانشاه خبری نداشتند و بفراغ بال میرفتند و از دشمن حسابی در ضمیر ایشان نبود و از طریق حزم و احتیاط که از
شرایط سپاهیگری است تجنب مینمودند غافل از آنکه استخفاف دشمن و استخفاف عدو مؤدی بندامت و مفضی بو
خامت میباشد جهانشاه و قوم او چون از توجه لشکر خبر یافتند بجانب محمد برلاس و اسکندر میل کردند و ایشان از
سر عود و حرکت سارعت مینمودند بقصد آنکه اگر تأنی و آهستگی روند الوس جته و جهانشاه از وصول لشکر آگاه
گردند و راه فرار پیش گیرند و همچنان در کمال اهمال و اغفال بی ضبط میمنه و میسره و ترتیب یسال میشتافتند تا گاه
جته افزون از حد قیاس و تخمین در رسیدند و اکثر لشکر متفرق شده امرا با فوجی قلیل در برابر آمدند …
و … اصطکاک شمشیر معرکه کوشش … مخالفان در برابر امرا ایستادند و باقی سپاه از
عقب … رفتند و ارسلان خواجه ترخان از این صورت خبردار شده چون برق خاطف در حرکت آمد و مانند
ابر و باد روان شد و از آب … گذشته روی جلادت بمعرکه نهاد و اعدا چون سپاه نصرت
شاه از دور دیدند پای هزیمت در رکاب آوردند و عنان براه انهزام منعطف گردانیدند و …
بیکدیگر … و شادمان شدند و محمد برلاس و اسکندر بر خلاص از آن ورطه و نجات از آن معرکه بزبان حمد ملک
ذو المنن و نطق الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بگشادند و بر ارسلان خواجه ترخان در مدح و تحسین و ثناء
آفرین نثار کردند … و گروه … از پی جهانشاه و سپاه جته در سر آمدند و ایشان … جبل
بردند و چون … هر چند … کوه … صعب المسلک داشت و چندان لشکر بود که
احاطهٔ آن نتوانند کرد ناچار امرا در دامان کوه توقف نموده کیفیت واقعه معروض … پایهٔ سریر اعلی داشتند
میرزا الغ بیک که در قلعهٔ اسبی کول که حضرت صاحب قران آنرا بنا کرده بود مقام داشت لقمان تواجی و
و قوی ملک و اویس قوچین و … و هزار سوار نامدار بمدد ایشان فرستاد و از رسیدن انجماعت سپاه جته
عنان انهزام منعطف ساخته بودند و هزیمت غنیمت دانسته سپاه فیروزی اثر هر چند در عقب مخالفان شتافتند

از ایشان خبر و نشان نیافتند و چون از وصول آنجماعت یاس تمام حاصل شد بالضروره مراجعت نمودند و منازل
پیموده بموکب همایون پیوستند محمد برلاس و اسکندر هندو بوقا و شاه ولی چند روز بجهت تساهل و تغافلی که در آن
یورش ورزیده بودند در مقام خطاب و عتاب آمدند و مزاج میرزا الغ بیک منحرف شده چند نوبت با ایشان بزبان
سرزنش در آن باب پیغام داد و جانب امرا را شفیع شده پادشاه از سر جرایم ایشان درگذشت و ذیل عفو بر
زلات همه پوشانید و در آن راه بصید و شکار میل نموده فضاء هوا و دامن دشت و صحرا از وحوش و طیور خالی
ساختند و چون قطع منازل و طی مراحل کرده موکب همایون نزدیک بسمرقند رسید شیخ الاسلام خواجه عصام
الدین و سادات و قضاة و مشایخ و علما و موالی و ائمه و حکام و داروغگان باستقبال مبادرت نموده شرف
دستبوس حاصل کردند و در … باغ دولت و شهریاری و غنچهٔ چمن ملک و جهانداری شاه
زادهٔ عالیشان میرزا عبد الرحمن سیمای جهان بین خود را بطلعت والد نامدار روشن گردانید و جناب سلطانی
او را در آغوش گرفت و از آنجا روان شده دهم ماه شعبان بتوفیق مهیمن سبحان در باغ جان نزول فرمود
و خلایق در ظل امن و امان آسوده شدند و ریاض دین و دولت طراوت و نضارت از سر گرفت اعاظم و اشراف
اطراف و اکناف با هدایا و تحف روی بدرگاه عالمپناه آوردند و چون بقدوم سلطانی اسباب عیش و
شادمانی دست فراهم داد موجبات سرور موفور و مقتضیات حبور متکثر گشت جناب شهریاری بترتیب طوی
و تزیین بزم عشرت اشارت فرمود عراب و کاشتکاران بر حسب فرمان در کار … و دل متصدی انجام شدند
و طوی ترتیب دادند که زبان بیان از تعریف و توصیف بعضی … معترفست و چون روزی چند بخرمی
و نشاط بسر بردند میرزا الغ بیک … پرتو التفات بر احوال مملکت انداخت و وضیع و شریف علی اختلاف
مراتبهم بلطف بیکران و احسان بی پایان بنواخت **ذکر توجه لشکرهای ماوراء النهر بجانب سغناق و محاربهٔ
میرزا الغ بیک گورکان با شاهزاده براق** سابقا سمت گزارش پذیرفت که براق اغلان بخدمت میرزا الغ بیک
آمد و آنجناب او را تربیت فرموده بجانب ولایت اوزبک فرستاد و او در سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه برادر دوی
… پادشاه اوزبک استعلا یافته بر الوس او مستولی شد و چون حال براق اغلان انتظام یافت پای جسارت
از حد خویش بیرون نهاده بحدود سغناق آمد و نزد میرزا الغ بیک کس فرستاد که بیمن تربیت شما تخت اوروس
خان جد خویش ضبط کردم و بدین دیار دستی امیدوارم که عنایت پادشاهانه شامل حال من گردد و چون براق
بجانب ولایت سغناق در آمده بود و نیز بمسامع علیه پیوسته که او میگوید که سغناق را جد من اوروس خان
عمارت کرده و بحسب شرع معروف اکنون بمن میرسد بنابراین دو سبب … بر حسب دلخواه نشنید و در
این زمان ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن حدود بود از براق اغلان شکایت کرده عرضه داشت که نوکران او
در آنجانب … بسیار میکنند و در تخریب ولایت و … سعی مینمایند و خود را حاکم مطلق میدانند میرزا
الغ بیک عزم جانب سغناق جزم فرمود و لشکری عظیم ترتیب داده عرضه داشتی بخراسان فرستاد و کیفیت
احوال را در پایهٔ سریر اعلی حضرت خاقانی بیان نمود و آنحضرت از جنگ که سبب ویرانی عالم است منع فرمود اما
میرزا محمد جوکی را با لشکری آراسته بسمرقند فرستاد تا هنگام احتیاج بمعاونت برادر بزرگوار خود قیام نماید و
چون میرزا الغ بیک … جنگ براق کرده متوجه سغناق شد میرزا محمد جوکی بسمرقند رسید از عزیمت

آنجناب

آنجناب وقوف یافت فی الحال از عقب در حرکت آمد و لشکریان ماوراء النهر و خراسان بیکدیگر پیوستند و
هیچکس را در خیال نمیگذشت که براق اغلان در مقابل آن دو شاهزادهٔ عالیشان آید و میرزا الغ بیک … آثار
شمرده شد و بی التفات پیش راند و براق پای ثبات و وفا فشرده مشتعل جنگ و پیکار گشت و … اتفاق
در آن معرکه پشتها بود که سپاه خصم تمام نمینمود براق فرمود تا جریک و بهادران او بیکبار حمله آوردند و آتش
حرب افروخته شد و فزع دشت محشر روی نمود لشکریان میرزا الغ بیک بکثرت خویش مغرور بودند و از مخالفان
چندان حساب برنداشتند و ایشان دل از جان برگرفته روی بکارزار آوردند و … سپاه سمرقند بهم بر آمد
لشکر اوزبک قصد قول کردند و قلب نیز منقلب گشت و علامات انکسار و امارات عجز و انقطاع بر وجنات
روزگار اهالی ماوراء النهر ظاهر شد و امرا چون دیدند که کار از قبضهٔ اقتدار و حیز اختیار بیرون رفت و امید بهبودی
نماند عنان میرزا الغ بیک را گرفته از معرکه بیرون بردند و پهلوان محمود … که از ملازمان حضرت خاقانی
بود و بی رخصت حضرت خاقان سعید بهواخواهی میرزا محمد جوکی بآن صوب رفته بود در روز جنگ معرکه …
… جلادت و شجاعت بظهور آورده چون … حال مشاهده نمود شاهزادهٔ مشار الیه را بسعی و اهتمام
بسیار از آن ورطهٔ خونخوار بیرون آورد و شاهزادگان با لشکر گریخته و ارباب انهزام بر تعجیل تمام متوجه
سمرقند شدند سپاهی که نصرت و ظفر شعار ایشان بود فرار نموده آنچه داشتند گذاشتند و اموال فراوان نصیب
دشمنان آمد و مملکت ماوراء النهر چنان آشفته که بعضی مردم … خواستند که دروازهای سمرقند بر
کشند و تدبیر قلعه داری پیش گیرند اکابر و اشراف آن دیار بر این معنی راضی نشدند و گفتند النار و العار و
لشکریان براق اغلان باطراف ولایت ماوراء النهر و ترکستان دست ظلم و تعدی دراز کرده بتخریب بلاد و تعذیب
عباد مشغول شدند و از غارت و نهب و اسر … فروگذاشتند و این خبر موحش بمسامع علیهٔ حضرت خاقانی
سعید پیوسته فرمان داد تا الوس بتهیهٔ اسباب یورش ترکستان اشتغال نمایند و … آنحضرت بدان صوب
در موضع خود گفته آید انشاء الله وحده العزیز **ذکر توجه لشکرهای ماوراء النهر بجانب سغناق و محاربهٔ میرزا
الغ بیک گورکان با شاهزاده براق** در ماه جمادی الاخر امیر … خواجه … شیخ علی بهادر بر حسب
فرمان با لشکری بجانب ری رفت و امیر موسی … در دار السلطنت هراة وفات یافت و حضرت خاقان
سعید بخدمات شایستهٔ امیر موسی … ماندگان او را عنایت فرمود و … اولادش
تفویض نمود و در سنه تسع و عشرین و ثمانمائه مزار فایض الانوار … و الطاف حضرت پادشاه اسلام
پناه عمارت یافت و آن موضع متبرک را که … شیخ الاسلام و المسلمین خواجه عبد الله انصاری قدس الله
سره طراوت و رونق تمام حاصل شد و در این سال حضرت خاقانی زمستان در دار السلطنت هراة گذرانید چون
موسم بهار رسید … عنان عزیمت بجانب ولایت سرخس تحریک داد و چون بآنجا رسید خاطر اشرف
از آن کار فراغت یافته بزیارت قدوهٔ ارباب عرفان و مرجع اصحاب سلوک و سیر سلطان ابو سعید ابن ابی
الخیر قدس سره رفته از روح مقدس او استمداد نمود و علم معاودت برافراخت بجلگای بادغیس در آمد و
میرزا بایسنغر که برسم صید و شکار … بجانب سیستان رفته بود مراجعت کرده زمستان در دار السلطنت
هراة گذرانید و در موسم بهار به ییلاق بادغیس متوجه شده بشرف دستبوس حضرت اعلی خاقانی استسعاد یافت

ذکر آ… سپهر … ملک … از
حضرت … آفریدگار بر دیار خراسان
پدید آمد الحکم لله الواحد القهار

و آنحضرت عازم هراة شد منتصف رجب در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و در سال مذکور امیر اعظم غیاث الدین
شاه ملک وفات یافت و این خبر بخراسان رسید حضرت خاقان سعید نیک دلتنگ شد و بغایت ملول و
محزون گشت چه امیر مرحوم مشار الیه در دودمان این خاندان سوابق خدمت ثابت کردانیده بود و آنحضرت حکومت
خوارزم را که سالها با امیر شاه ملک متعلق میباشد بفرزند نامدار او امیر ابراهیم سلطان عنایت فرمود و در سنه ثلث
ثلثین و ثمانمائة کوکب حیات شاهزاده جهانبان میرزا سیورغتمش در ولایت کابل بافق غروب راه یافت و سیوم رجب این خبر در
هرات متواتر شد و حضرت خاقان سعید از استماع واقعه فرزند ارجمند جان ملول و متأثر و مشوش و پریشان
خاطر گشت کیفیت بیان امکان نداشت و چون بچنین مصیبات که چاره بجز تحمل و اصطبار نیست زبان بکلمه
انا لله و انا الیه راجعون گشاده ترویح روح او را خیرات کلام ملک علام بجای آورد و آش و طعام به فقراء
انام و محتاجان ایام داد و جای او را بفرزند ارجمندش سلطان مسعود ارزانی داشت و در این سال شیخ
الاسلام اعظم مرشد طوایف الامم شیخ محی الدین غزالی الطوسی که سلاطین در مجلس شریفش بزانوی ادب می نشستند
وی رخصت او در سخن خوشتر محی میشد و چند نوبت زیارت کعبه مکرمه بجای آورده بود بعد بسم درراه حج دعوت
حق را لبیک اجابت گفت   وفات قطب جهان شیخ محی طوسی   بیافت حلب است و بیاتد رمضان   واز معظم وقایع
این سال کار دخوی در حضرت خاقان سعید بود بیان این سخن آنست که آنحضرت در جمعه بیست و سوم ربیع الثانی
برسم معهود و عادت مالوف مسجد جامع هراة را مشرف ساخت و بعد از ادای نماز و مراجعت عزم بیرون آمدن
کرد ناگاه شخصی مدبر مسمی احمد لر نام از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی بطریق دادخواهان کاغذی در دست
گرفته و بعرض رسانند در در مسجد در اثنا راه پیش آمد حضرت اعلی خاقانی یکی از ملازمان اشاره فرمود
که سخن او را تحقیق کرده بعرض رسانند احمد لر مدبر بی اندیشه قدم پیش نهاد و کاردی چون قطره آب بحکم پادشاه
نیکی نهاد رساند و علی سلطان قوچین در آن حال از آنحضرت رخصت قتل او کرده به تیغ تیز او را هلاک کردانید و
سایر اهل کیهان شمشیر در احمد نهاده پاره پاره اش ساختند و از وقوع این قضیه فریاد و فغان خلایق باسمان
رسید و چون همیشه عنایت الهی حارس و نگهبان پادشاه دادگر بود این زخم کارگر نیامد امرا و عظام امیر جلال الدین
فیروز شاه و امیر علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروز شاه قبل از آنحضرت بیرون آمده بودند و بر در مسجد سوار ایستاده که این
حادثه روی نمود و هر جودوان امیر فیروز شاه را طلبید امیر مشار الیه سواره بمسجد درآمد و از مشاهده این
واقعه حیران ماند حضرت خاقان سعید خطاب کرد که در محفه نشیند امیر فیروز شاه گفت که اسب سوار باید شد
والا فتنه عظیم روی نماید چه مردم را در حیات و ممات میان ذات الله تردد واقع شود و آنحضرت پای در رکاب
دولت آورده سوار شد و نقارخ بهجت فروکوفتند و شهر را چنان از راه بازار بباغ زاغان تشریف بودند و طبیبان
و جراحان بعلاج و مرهم اشتغال نمودند و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید
سال تاریخ هشتصد و سی بود   روز جمعه بیا نزدار صلوة   بوالعجب حالتی پدید آمد   در خراسان و لیک شهر هرات
بخ روی در بساط چون فرزین   حیات تا شه رخی زند زدمات   میرزا بایسنغر امر به تفحص حال احمد لر مشغول
گشت از مبلا و پشیمان بودند و از جرها و کلیدی یافتند و بعسس شرایط تفحص و تجسس بجای آوردند در تیمچه
خانه مقفل دیدند که قفل خانه بدان کلید بازمیشد و اهل تیمچه گفتند که شخصی بدین حلیه در این خانه طایفه درزی

میکرد و مردم بسیار نزد او می آمدند از آنجمله مولانا معروف خطاط بغدادی با او اختلاط تمام میکرد و این مولانا
معروف از جمله افاضل دوران بود و شعر نیکو گفتی در جواب خواجه سلمان گوید که **بیت**
دل ترک چشم تو هر نیزه غمزه کامد پاک   درون سینه نشست آنچنان که دل بخراب   و بغیر خط و شعر بفضایل دیگر
متصف بود و او در بدایت حال از سلطان احمد جلایر روی گردان شده نزد میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بهادر آمد
و یکی از منشیان کتابخانه پادشاه شد و مولانا اسکندر فرمود که مولانا باید که هر روز پانصد بیت بنویسد و او بر
حسب فرمان عمل میکرد و بعضی از چند کاه در روز هیچ ننوشت پادشاه از حقیقت سبب تعطیل از وی استفسار
نمود مولانا در جواب گفت میخواهم که در یک روز هزار و پانصد بیت بنویسم و کتابت سه روزه کنم میرزا اسکندر
فرمان داد تا سایه بان و بارگاه برافراشتند و بکنند قلم تراشیدن آغاز نهاد و مولانا مشق بنیاد کرد و تا نماز دیگر
هزار و پانصد بیت نوشت و پادشاه استحسان فرموده بصنوف نوازش و انعام او را مخصوص کردانید و در آن
وقت که حضرت خاقان سعید بعراق رفت و فتح اصفهان میسر شد آنحضرت مولانا را بهراة آورد و فرمود تا در کتاب
خانه خاص بکتابت مشغول باشد و او فاضل و نیکو منظر و شیرین سخن بود عسلی میپوشید و طاقیه نمد بلند هم با
رنگ بر سر مینهادی و الف عددی بکرد آن بپیچیدی مجانان سعد طرب هراة بملازمت و صحبت او میل مینمودند
و جناب مولوی بغایت بلند منش و خوش طبع و داربود چنانکه گویند که میرزا بایسنغر کاغذ خوب نزد مولانا
فرستاد و التماس نمود که خمسه شیخ نظامی بنویسد و مولانا تا مدت یکسال آن کاغذ نگاه داشته نانوشته آنرا با
داد و میرزا بایسنغر از این حرکت بغایت برنجید و انصاف آنکه جای آن داشت که هر کرا اندک مروتی باشد
با اهل ایذا این حرکت نکند القصه در آن اوان مولانا معروف را متهم ساخته گرفتند و ارباب طمع از جمعی که نزد
او متردد بودند زرها اخذ کردند و مولانا را چند نوبت بپای دار آوردند آخر الامر حضرتش را در قلعه اختیار
الدین محبوس کردانیدند و خواجه عضد الدین دختر زاده مولانا فضل الله استرآبادی را با جمعی دیگر که متهم بودند
در آن امر کرفته بقتل آوردند و جثهای ایشان را سوخته بباد دادند و در السنه و افواه افتاد که احمد لر کاهی
ملتزم جناب سیادت مآب نقابت مآب امیر سید قاسم تبریزی قدس سره میرفته و با میرزا محمد و مولانا که بشاه برید فرزند
عزیز آنجناب بوده مصاحب میباشد و چون میرزا بایسنغر از مرشد اعظم مکرم مجتبی کدورتی در خاطر داشت
آنجناب را در موافقت با احمد لر مطعون کردانید و شاهزاده بدین اکتفا نکرده در باب اخراج و جلاء وطن آن
جناب سعی نمود تا حکم فرمود که جناب سیادت پناهی از خراسان متوجه سمرقند شود و در وقت شنیدن حکم جلاء
بندکان عزلی مبنی از شکایت انشا کرد که مطلعش اینست **بیت** ای عاشقان ای عاشقان هنکام آن شد کز جهان
مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان   و مقطع این که **بیت** قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن
شکر بر طوطی فکن مردار ده در کرکسان   و هنکام رکوب بعزم ماوراء النهر فرمود که **بیت**
میفانم چه افتادست سنبل از مدرسا که زنیج دکاه میراند داریم در بدر و را ما   امیر سید قاسم علیه الرحمة و الرضوان
چون بسمرقند رسید میرزا الغبیک بی تکلیفها آنجناب مشاهده فرموده بغایت مرید و معتقد شد و در اعزاز و
احترام جناب مهمان عزیز مبالغه تمام نمود **ذکر عزیمت حضرت خاقان خلافت پناهی بجانب ماوراء النهر بحقوق**
**عنایت ربانی و تاییدات سبحانی** حضرت خاقان سعید چون از آسیب دشمن کار در صحت یافت عنان عزیمت

جهت انتقام بانی اغلاق بطرف ماوراء النهر یافت و میرزا بایسنغر متعاقب متوجه شد و موکب همایون براه
بلخ رفته از جیحون بگذشت و میرزا بایسنغر حسب التماس میرزا الغبیک و فرمان واجب الاذعان بجانب
ممالک خراسان بازگشت و شب پانزدهم رمضان در اردوی همایون زاده عالمیان غیاث السلطنة و الدین
میرزا بایسنغر بهادر خواجه قنبر کتیبکی را بود در ما که خواجه صاحب وجود معتبر بود در ظاهر بلخ در خیمه او
کشتند و چون صباح شد هر چند تفحص و تجسس نمود قاتل معلوم نشد اما امیر یوسف جند جونی قربانی را بیانام
ثابت متهم میباشند و میرزا بایسنغر از ظاهر بلخ بر جناح استعجال روان شد و در بیست و یکم رمضان در
باغ سفید را از فرقدم خویش غیرت فزای هفت آسمان ساخت و در اثنا شاهزاده بنا بر عرض مرضی
مبارک بالین نهاد و اطبا بمعالجه مشغول شدند و حسن تدبیر بجای آوردند و اراده ملک قدیر موافق آن افتاد
مرض زایل گشت و صحت کامل روی نمود و چون موکب همایون از ساحل جیحون در حرکت آمد اکابر و اشراف دیار
ماوراء النهر باستقبال مبادرت نمودند و شرف خدمت و ملازمت پادشاه دریا نوال دریافتند و پیشکش و نثار
بتقدیم رسانیدند و آنحضرت در عین حشمت و جلال در بلدة الاقبال سمرقند نزول فرمود و بزیارات اکابر و
مشایخ آنجا بادرفته مستحقان و مجاوران بنذورات و صدقات و انعامات بنواخت و بر سریر دولت جهانبانی
آرام گرفته حضرت آفتاب اشراق متوجه تنسیق و ضبط ممالک آفاق گشت و تحت تعاقب ایشان بیان اغلاق تفحص
نمود و بعضی از قصه رسید از کیفیت آن حادثه تفحص نمود رسید و گناه و تقصیر بر جمیع امرای ماوراء النهر ثابت
شد آنحضرت فرمود تا ایشان را در دیوان اعلی چوب یاسا قی زدند و میرزا الغبیک را در مقام عتاب و خطاب
آمد توبیخ و سرزنش بسیار نمود و آنجناب چند روز اختیار داد و اعتبار نداشت عاقبت عرق شفقت ابوت
در حرکت آمد باردیگر فرزند ارجمند را از حضیض مذلت باوج عزت رسانید و زمام اختیار مملکت ماوراء
النهر در کف اختیار و قبضه اقتدار او نهاد و از صدمت سپاه ظفر نشان آتش فتنه بانی اغلاق منطفی شد
و بکام و ناکام دشمنان طمع از آن مملکت برگرفته راه کوی بیش گرفت و مجبرت تمام دل از حکومت برداشته
آرام و قرار یافته باشد و چون حضرت اعلی خاقانی مهمات ولایت ماوراء النهر و ترکستان را بواجبی مضبوط ساخت
رایات
و لوای معاودت بجانب خراسان برافراخت و پانزدهم محرم سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائة بدار السلطنة هرات
رسید و در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و در این اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی بهادر را پسری
ارجمند ارزانی داشت و میرزا ابابکر موسوم گشت و چند روز ارکان دولت بعشرت و شادمانی بسر بردند و
طویهای عظیم ترتیب یافت **گفتار در توجه رایات نصرت نشان بجانب مملکت آذربایجان جهت دفع فتنه اسکندر**
**قرا یوسف و لشکر ترکمان**   در اوایل محرم سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمائة بمسامع علیه رسید که اسکندر ترکمان
باردیگر رایت عصیان برافراشته و با لشکر گران بحدود عراق درآمده و سلطانیه را در تحت تصرف درآورده
و امیر الیاس خواجه که حاکم آنجا بود و دیگر ولایات مثل قزوین و زنجان نهب کرده و بنا بر این حضرت خاقان سعید
ظفر قرین باحضار لشکرهای ممالک محروسه فرمان داد و از اقطار ممالک چندان خلایق در جنبش آمدند که قوت
محاسب وهم از تعداد آن عاجز و قاصر ماند و غیاث السلطنة و الدین بایسنغر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش
بموجب فرمان در مقدمه روان شدند و آنحضرت یکشنبه پنجم رجب بطالعی که سعود از آن اقتباس سعادت مینمود

از دار السلطنة هراة نهضت فرمود و منازل و مراحل پیموده بهر قصبه و شهر که رسید بزیارت مشایخ آنجا رفته
از ارواح مقدسه ایشان استمداد نمود و کوشه نشینان مواضع را از مائده جود و احسان خسروانه بهره ور و
منتفع ساخت و بانواع صلات و صدقات خاطرها شکسته مفلسان بنواخت و چون مملکت ری عرکز اعلام ظفر
فرجام گشت چند روز در آن دیار اقامت نمود تا لشکرهای جهان و حکام و سرداران ایران وقت ورود بموکب همایون
پیوستند و صد هزار سوار نامدار در ظلال رایات نصرت شعار جمع آمدند و آنحضرت با سندها، شاهزاده جهانگیر
میرزا ابراهیم سلطان قاصدی بجانب فارس فرستاد و آنجناب با سپاه بی قیاس متوجه اردوی کیوان اساس شد
و در عرصه مملکت ری بسعادت ملاقات فایز آمد و حضرت خاقان سعید به پادشاه زاده نامدار و یگانه
روزگار در همه اوصاف و اطوار الطاف را نسبتی شاه نمود و او را در آغوش عاطفت و مهربانی کشیده بنابر حسن
معاشی که از آنجناب نسبت بالشکری و رعیت صدور مییافت و بتفصیل بمسامع جلال پیوسته بود محمدت
و تحسین ارزانی داشت و امیر چقماق از یزد و امیر مراد خان از ابرقوه و امیر رضا شیخ از کرمان بار دوی اعلی ملحق شدند
و چون در نکارا ندیار ری نهضت فرموده بیست و یکم رمضان سایه وصول بر حوالی سلطانیه انداخت و کاشتکار
اسکندر قلعه سلطانیه را کذاشته گریختند و حضرت خاقان ادای هلال عید شوال در آن مقام با داب و سنن
روز عید قیام نمود و امرا و کبار و نوینان رفیع مقدار به ترتیب طوی اقدام نمودند و چون از تنا و ملاطفه فاخر
و تشریفات مشرف کردانیدند از آنجا باتراردوی کیهان پوی در جنبش آمده در نواحی موضعی که بغزاد ابی
انصاری رحمة الله علیه اشتهار دارد نزول فرمود و چند روزی در آن مقام قرار و آرام گرفت و از آنجا روان
شد شب قاذان معسکر همایون سلطان ممالک ستان شد و از آن موضع رایت کردون مماس متوجه خوی و سلماس
شد و ظاهر سلماس مضرب خیام اردوی کردون اساس گشت و در آن محل اجتماعی دست داد که بر انفس و آفاق
راه تردد و آمد شد متعسر میبود **ذکر محاربه حضرت خاقان کیتی ستان با سپاه ترکمان و فرار ایشان**
چون موکب همایون در ظاهر سلماس نزول کرد خبر متواتر شد که امیر اسکندر و برادران با سپاهی سنگدل آهن گسل که
از شکوه ایشان زلزله در مفاصل کوه افتد به آهنگ جنگ و عزم پیکار نزدیک رسیدند حضرت خاقان سعید بترتیب
لشکر و تعبیه سپاه اشتغال نمود و برانغار را مرکز اعلام ظفر نشان ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان کردانید و لشکر
فارس در رکاب مفخر انتساب شاهزادگان کامیاب بود و جوانغار را بطلعت بهجت منظر شاهی غیاث السلطنة
و الدین میرزا بایسنغر آرایش داد و فرمان فرمود که لشکر خراسان و مازندران در ظل علم ظفر پیکر آنجناب مجتمع باشند
و طلایه بر رایت بفر وجود میمون پادشاه کردون مطاع کیوان ارتفاع زیب و زینت یافت و میرزا محمد جوکی با
چند هزار سوار دلیر که جکرکاه شیر و پیل میدریدند مقرر شد که ملازم قلب لشکر باشند تا اگر جمعی را بمدد احتیاج افتد
معاونت مبذول دارند و از آنجانب امیر اسکندر میمنه و میسره و قلب و جناح بنوعی بیاراست که دیده نظاره کردو
تماشای آن حیره ماند و آن دو سپاه رزم جوی بر حوالی دشت نخجوان بیش سه شنبه و دل از خان و مان برکرفته
روی در روی آوردند و دو لشکر چون امواج بحر اخضر در جنبش آمدند و حضرت خاقان سعید فرمود که درمیان
سپاه سرایرده برافراشتند و از سمند کوه پیکر فرود آمده روی نیاز و پیشانی خضوع بر خاک نهاد و از سر اخلاص
زبان خشوع گشاده از بارکاه مهیمن کارساز فتح و نصرت که همیشه شامل حال آن شهریار دین شوکت بود مسالت نمود

وچون تیر خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیرش کذشت که در آسمان غنایت کشاده شد و تیر دعا بهدف اجابت آمد توجه
کردند خامر پاستعطا و تمام سوار شد و میرزا ابرهیم سلطان از برا عبار با مردان صف شکن و صف شکنان
انکیزان پای جلادت در میدان جلادت پیش نهاد و امیر چهانشاه برادر امیر اسکندر آهنگ مقابله و معارضه ساز داد
دربرابر شاهزاده آمد واز صدمت سپاه فارس آثار ضعف وانکسار بر وجنات روزگار او لایح شد امیر اسکندر
چون حال برادر بر وجه دلخواه خویش ندید بمعاضدت و معاونت او مرکب شجاعت در میدان راند و بدفع و منع
دلیران شیران شمشیر انتقام از نیام بیرون کشید و در آن روز امیر اسکندر بنوعی کوشش نمود که بزرکان معرکه آن
دوست و دشمن بودند و بازوی او آفرین خواندند وکار در رزم وپیکار استعداد یافت تا خورشید جهانتاب در
در نقاب حجاب کشید و آن شب تا صبح صادق از جانبین پاس داشتند و از دقایق حزم و احتیاط اذلک وپیش
فرو نکذاشتند روز دیکر که اشعه خور و لمعات خنجر او عرصه آفاق در وشنی پذیرفت ترکمان کروه انبوه و همه
هیبت و خیل شکوه در برابر سپاه منصور صف آرای شدند و از طرفین آنچه امکان کشش و کوشش بود بجای آوردند
عاقبت نسیم فتح بر پرچم رایت حضرت اعلی خاقانی وزیدن کرفت و اعدای ستیزه عاجز و اه کریز پیش کرفتند و آنحضرت
برای فتح شکر مغاو آنوه ... تا در محتار بجای آوردند و بوظیفه سپاس و ستایش کما یجب و ینبغی قیام نمود و فتحنامها
باطراف ممالک ربع مسکون فرستاده و عزت نزد سعادت مند خود را میرزا محمد جوکی را به نکاهبانی مخالفان روان کرد و
جمیع امرا و بهادران را ملازم رکاب ظفر انتساب شاهزاده عالیجناب کردانید و ایشان تا از دوم و حوالی
موش دشمن را نیز آثار جلادت و مردانکی بظهور آوردند مؤلف ظفرنامه یعنی فاضل محقق و کامل مدقق مولانا
شرف الدین علی یزدی تغمده الله بغفرانه که در آن مجلس ملازم شاهزاده جوانبخت نیکبخت افسر و تختا ابوالفتح
میرزا ابرهیم سلطان بوده است میفرماید که آنچه از کمال جلادت و دلاوری و شجاعت و بهادری مخالفان شد ...
ابابت در نظام سلطان شاهدین افتاده و برای العین دید شد حقا و ثم حقا کما کان افواه تعاشا اسماع افنا
محفل بهیج سبیل برامن تصدیق آن نکشتی واز قبول آن سرباز زدی تاریخ ثبات شاه ابوالفتح عجیب
حیان شد نحسید روز هیجا دل سنک این حال زکوههای سلطان برپس کرماه صدا شرح دهدان دل سنک و آنجناب در
تاریخ واقعه عطوف کفته ـــ اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید دارای زمان سزا و واجب دید
از تیغ ابوالفتح جو کرد بجیک تاریخ شد از عدد ابوالفتح پدید ذکر بعضی از قضایا و احوالی که بعد از فتح بظهور
پیوست بسبیل اجمال چون آتش فتنه اولاد قرا یوسف انطفا پذیرفت حضرت خاقان سعید از نتیجات عام
انعام عام خوی یعنی چمن آمال شاهزادکان و امرا و نوینان و ارباب بسالت و شجاعت را که بشرایط خدمتکاری قیام
سپاری قیام نموده بودند سرسبز و سیراب کردانید و پایه قدر ایشانرا از اوج ثریا و فرقدین بجولا بکذرانید و در این
وقت که اردوی اعلی در ظاهر سلماس قرار و استقرار داشت از جانب ماوراءالنهر قاصد میرزا الغبیک رسید و عرض
رسانید که میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان جنکی واقع شد بغایت صعب و سلطان محمود بر براق غالب آمده
او را بقتل رسانید و هم در این اثنا ایلچیان خراسان آمدند و معروض داشتند که شاهزادکان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا
و میرزا سنجر بن میرزا پیر محمد جهانکیر و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ رخت از این عالم فانی بسرای آن جهانی
کشیدند حضرت خاقان سعید از فوت شاهزادکان متحیر و پریشان خاطر کشته و ترویج روح ایشانرا

خمات

ختمات کلام مجید فرموده طعام بفقرا و مساکین داد و موکب همایون در سادس محرم سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه
از ظاهر سلماس در جنبش آمده بجانب قلعه آلنجق روان شد وچون چتر همایون فال سایه وصول بر آن دیار انداخت
حصنی بود موازی فلک سفینة البروج و محاذی معدل النهار اهل قلعه در اضطراب افتاده نثار و پیشکش
بیرون فرستادند و حضرت خاقان سعید جلال ایشانرا نوازش فرموده عنان عزیمت بجانب بیلاق قشلاقی معطوف
ساخت و در نوزدهم صفر بقرا باغ اران نزول کرد در این اثنا امیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف برادر و عاظم رسیده
بشرف بساطبوس پادشاه عالم مشرف شد و منظور نظر عنایت آمد و آنحضرت زمستان در قراباغ قشلاق نموده
رسل ملوک اطراف از روم و مصر و شام بدرکاه فلک اشتباه رسیدند و بانعام و اکرام اختصاص یافته خوشدل
و شادکام حسب فرمان مراجعت کردند و پادشاه کردون توان حکومت ممالک آذربایجان بامیر ابوسعید بن امیر قرا
یوسف ارزانی داشت وچون زمستان بنهایت انجامید و خاطر اشرف از مهمات آنجایی فارغ شد عزم معاودت
بطرف خراسان تصمیم داده در بیستم شعبان از بیلاق قشلاق نهضت فرمود و روز دیکر از آب ارس کذشت
و میرزا بایسنغر بر تبریز رفته عمارات را که و اخراب ساخت و در وی کهان بی هفتم رمضان بسلطانیه آمده روزه
صیام در آنجا تمام کذرانید و حضرت خاقان سعید در روز عید بصلوات و صلات و صدقات اشتغال نمود و حکام
فارس و عراق مثل میرزا ابرهیم سلطان و میرزا رستم بهادر و امیر جهانشاه و امیر چخماق و دیکر سرداران اجازت
یافته بولایات خود رفتند و رایت ظفر نشان بجانب دار السلطنت هرات روان شد و بایسنغر از سیاه قلعه بر سم ایلغار
با اسب یاد رفتار سوار شد و آن مسافت دور و دراز را بنه روز قطع کرده و در هشتم ذی الحجه بباغ سفید فرود
آمد و در سال مذکور شب پنجم شعبان عالیجناب افادت مآب مولانا جلال الدین یوسف اوبهی در دار السلطنت
هرات از خاکدان دنیا بمنزل عقبی رحلت کرد و همچنین در این سال قدوه ارباب قرآت و حدیث شیخ شمس الدین محمد
جزری وفات یافت و هم در این سال سلطان بخت بیکم بنت حضرت صاحبقران مغفور از این سرای غرور بدار
سرور در کذشت و نیشابور نقل فرموده موکب همایون حضرت خاقان سعید بعد از قطع مسافت و مسالک هشتم ماه
محرم سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه بدار السلطنت هرات نزول فرمود و در این وقت از جانب خوارزم قاصدی رسید
خبر رسانید که لشکر اوزبک کروه انبوه قصد خوارزم کردند و امیر ابرهیم پسر امیر شاه ملک نایب مقاومت نیافت
و بکات و جیحون رفت و خواجه اصیل الدین وزیر اسباب حصار داری مرتب ساخته و پای ثبات بر افراشت
و عاقبت عاجز شده واوزبکان خوارزم را مسخر ساخته غارت و تاراج کردند و غنیمت فراوان کرفته بجانب
دشت باز کشتند و حضرت خاقان سعید از استماع این خبر متاثر کشت طایفه از امرا و بهادران را بجانب
صوب فرستاد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده روان شدند و برابر والوس اوزبک در آمده مخالفان را پریشان
و متفرق ساختند و در این سال قدوه ارباب عرفان و کبار سرور اصحاب یقظه و انتباه امیر سید نعیم الدین نعمت الله
قدس الله سره وفات یافت و هم در این سال عالیجناب فضائل مآب اسوة المحققین و افضل المتاخرین مولانا رکن الملة
والدین محمد الخوافی که مرجع علما اعلام و ملاذ کبراء ایام بود و خواص مقربان حضرت اعلی خاقانی بود از ستان معالم
بتاییدات ربانی افتخار داشتند در ظاهر دار السلطنت هرات بعزاد بی جان تشافت و آنجناب را در علوم عقلی و نقلی
لطایف و نکات و منشیان بلاغت شعار مبرهن سند از مفتحات خاطر فیض مآثر او اقتباس مینمایند که تحقیق آن محلّ

مولانا پرسید که چرا شما تامل میل نمی نمایید در جواب فرمود که سلسله ولادة از آدم علیه السلام تا این ضعیف رسید
بیجا هم که یک سر سلسله بدست ابوالبشر باشد و دیکر در دست بنده احقر ازدی ... هرکس بقدر همت اوست
ذکر رفتن میرزا بایسنغر بطرف استرآباد و توجه حضرت خاقانی پادادن و دهش بجانب سرخس بر سر جانور
پرانیدن و شکار و بیان بعضی از حادثات زمان و وقایع بعضی از کار و احوال راوی صواب نمای
مرزا ایان فرمان اقتضای آن فرمود که میرزا بایسنغر در ولایت جرجان و استرآباد که در ایام سابق تختکاه سلاطین
کردون توان بوده قشلامیشی کند و بنابر فرمان امراء عظام مثل امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان برادر
امیر جلال الدین فیروز شاه و امیر محمد میرم و لد امیر الیاس خواجه ملازم رکاب سلطنت انتساب بصوب
مازندران روان شدند در شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه و بقصد وسیع جند کاه در آن مملکت بدولت
اقبال کذرانیدند در این اثنا امیر هراب ترخان که بامرای دیوان سمت تعلق مر داشت در سخاوت و بخشش بر معین
زائده و حاتم طایی نزد ارباب خرد و تمیز باج میستدان داد و جمیت و عزود مراعات و سرور رحلت کرد و مقاودت
این حال الجیان از جانب عراق رسیده بسامع علیه رسانیدند که اسکندر با برادر خویش ابوسعید را که در
آذربایجان نصب فرموده حضرت خاقان سعید بود کشته است و بآن دیار استیلا یافته بر جهان غبار فتنه
اشتغال مینماید و در این ولا هوس جانور پرانیدن و شکار کردن بر ضمیر انور مستولی شد و آنحضرت در اواسط
جمادی الاول ابتدا از فرمت متوجه ولایت سرخس شد و بر اسم آن کار شکوهت بر حسب دلخواه قیام نمود و چون
از آن مهم ملالت و شامت حاصل آمد بجانب مشهد مبارک توجه فرمود و شرایط زیارت بجا و ملاذ اصحاب
سلوک و سپر سلطان ابوسعید ابوالخیر کما یجب و ینبغی بجای آوردند و در خلال این احوال میرزا الغبیک از قشلاق
بخارا عازم اردوی همایون شد بدولت ملازمت حضرت نامدار و بدیدن بزرکوار استسعاد یافت و مواهب پادشاهانه
محظوظ و بهره ور و مخصوص آمد و برخصت معاودت که آنحضرت فرمود متوجه ولایت کشت در این اثنا میرزا
بایسنغر که در مملکت جرجان قشلاق کرده بود و عزیمت ندارد ... خود میرزا سلطان محمد را برادر وی اعلی فرستاد
و حضرت خاقانی سلیمان مکانی شاهزاده را در آغوش مهربانی کشید و از کیفیت حالات آن دیار استفسار
نمود و آن بلند همت بسیار دان اندک سال جواب آن کلمات بعبارت دلپذیر ادا نمود چنانچه آنحضرت را از
حسن تقریر او تعجیب فرمود و موجب زیادتی عنایت و محبت شد و هرکاه که شاهزاده اندوه پیش شد حضرت
خاقان سعید فرمودی که بایسنغر رسید و در اثنای فتح آباد از حدود سرخس و مهنه در جنبش آمد در اوایل شعبان
حضرت پادشاه کردون توان در زمان حفظ و تایید ملک مستعان بدار السلطنت هرات رسیده در باغ زاغان
نزول فرمود و میرزا بایسنغر نیز از دیار مازندران بازکشته بدولت ملازمت استسعاد یافت در این ولا از
جانب سمرقند خبر آمد که میرزا عبدالرحمن بن میرزا الغبیک کوهرکان فوت شد و حضرت خاقان سعید بکیا
عزیزان دولت را برسم تعزیت رسانیدند و در این سال جناب فضائل مآب حقایق مناب خواجه صاین الدین
علی اصفهانی که در علوم حکمی و عقلی تألیفات داده در دار السلطنت هرات رحلت فرموده و در سنه ست و
ثلثین و ثمانمائه امیر خلیل الله ولد امیر شیخ ابراهیم شروانی و امیرزاده پادعلی ولد امیر اسکندر بن قرا یوسف که از
کرجینه در اردوی همایون بخدمت رسیده بودند پایه سریر کردون مسیر پادشاه و حضرت خاقان سعید را تربیت فرموده در

جکه شاهزادکان منتظر کردانید روزی آنحضرت بتماشای کمان رعد که استاد فرح ریختنه کو ساخته بود و جهاد
من سنکها از آن کمان بیرون میانداخت سوار شد و در شمالی کوه بادلی کاه که محل سنک انداختن بود مردم بسیار
جمع شدند و آنحضرت سوار ایستاده نظاره میفرمود ناکاه امیرزاده پادعلی که جوانی بود در غایت صباحت
و نهایت ملاحت بارخساری نیکو و حرکتی جان فزا پیدا شد خلایق از ترجح کمان رعد اعامی بود و روی توجه بدان
مرکان ناوک افکن آوردند و حضرت خاقان سعید چون این صورت مشاهده کرد خاطر خطیر متغیر کشت و چون
بپارکاه فلک اشتباه نزول فرمود امیرزاده پادعلی را بند کرده بسمرقند فرستاد و در سال مذکور مدرسه رفیع
عمارت منبع که بامر محمد علیا کوهرشاد آغا در شمال شهر هرات بر سر پل انجیل طرح انداخته بود بانمام رسید و شرح
تزیین و استحکام آن بتفصیل شرح بتحریر راست نمی آید مکر برای العین مشاهده افتد و در این سال امیر خواجه
یوسف که حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و غیر ذلک از سرحد ری تا حدود تبریز بموجب فرمان حضرت
اعلی خاقانی متعلق بدو میداشت وفات یافت و منصب امیر شاه الیه برادر زاده اش امیر محمد میرم بر حسب
استانت علیه مفوض کشت و هم در این سال از جانب شیراز مبشری آمده بسامع اشرف اعلی رسانیدند که حق جل
ذکره بعضا ابرهیم سلطان میرزا ابوالفتح ابرهیم سلطان را پسری عطا فرمود داشت و میرزا عبدالله موسوم کشت و
در سال مذکور میرزا علاء الدوله نیز بیت سلطان بیکم دختر امیرزاده کار شاه ارلات را بنکاح شرعی بجوانب عقد
بعظمت واقع شد و دیکر از وقایع آنکه میرزا محمد جهانکیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانکیر بن صاحبقران
مغفور میرزا تیمور کورکان که بعز مصاهرت حضرت خاقان سعید مشرف بود جهان فانی را وداع کرد دیکر
آنکه محمد درویش که داروغکی هرات بدو مفوض بود از این سرای پر ملال ارتحال نمود و حضرت خاقان سعید
منصب او را بپسرش رشید ش سلطان ابوسعید ارزانی داشت و در آخر این سال از جانب آذربایجان
خبر آمد که امیر بابا حاجی همدانی شاه محمد ولد قرا یوسف را بقتل رسانید ذکر شمه از مناقب شاهزاده
کامران کامیاب میرزا بایسنغر و وفات آنجناب در جوانی و ایام شباب غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر
شهزادی بود عظیم الشان وکامکاری بود با حشمت و اقتدار بغرایط کیاست و ذکا و وفور حدت و ذهن
از دیکر اقران ممتاز و مستغنی و ثبات رای رزین و استقامت فکر دورین خلعتا قابلش مزین و محلی
ـــ خسرو تاج بخش تخت نشان بر سر تاج و تخت کنج فشان معدلت شعاری که بر فرش عدل و احسان
وبث جود و امتنان لوا مفاخرت برافراخت نصفت شعاری که ابقای ذکر جمیل و اذخار فضل جلیل را مقصد
و توجه همت ساخت ـــ سراز کوی نیلنا خرهی برنده بر نیل اخری فال ـــ اختر زده
وصیت بهرودی که در زمان دولت او در خانه هیچکس جز باد باز نمیکرد و عدالت کستری که در ایام حشمت
شهباز بجانب تیهو نیاز نمینمود ـــ رسم انصاف در جهان آورد عدل را سر بر آسمان آورد
در مجلس بزم ابری بود کوهربار و در میدان رزم تا شکار نادره رستم و اسفندیار در چمن دولت خویش جز تخم
بر و احسان نمی نشاند و محابیت آمال ارباب احتیاج و اهل سوال جز بعین عنایت و اجابت نمیخواند و با این همه
صفات رضیه و سمات مرضیه پیوسته اوقات عزیز را مصروف مجالست ارباب فضل و کمال بودی و در
ابتهاج مآرب این طبقه لحظه اهمال و اغفال نفرمودی صیت سخای آنجناب فنست با اصحاب هنر در اطراف

بجر و بر منتشر گشت و مانند صبای جهان پیما به اقاصی و ادانی اهل عالم رسید فضلا و علما و هنرمندان و پیشه
وران از اقاصی و اقطار بلاد و امصار روی بدرگاه پادشاه سپهر اقتدار آوردند و از موائد خان کرم آن ولی
النعم بحظ تمام بهره‌ور و محظوظ آمدند ملوک سلاطین با ابهت و شوکت از استماع و مشاهده عظمت
و حشمت و عز و شکوه شهریاری و انتظام امور جهانداری آنجناب انگشت تحیر بدندان تعجب گرفتندی و بر
مزاعتنا و حسن اهتمام آن شهریار عالیمقام مولانا شمس الدین هروی شاگرد مولانا معروف خطاط بغدادی
بمرتبه رسید که مبصران جهان بسیاری از خطوط او را نوشته یاقوت مستعصمی پنداشته بهای گران خریدندی
و مولانا جعفر تبریزی و شاگرد او مولانا اظهر در شیوه نسخ تعلیق نسخ بر نخرید و کتاب خواجه میرعلی کشیدند
و مولانا شهاب الدین عبدالله تکمیل شش قلم نموده در هفت کشور بحسن خط علم شد و مذهبان و نقاشان
در تذهیب و تصویر کار بجایی رسانیدند که مزیدی بر آن متصور نبود مجلدان و زرگران و در دو دگران و خاتم
بندان در نازکی و لطافت صنعت چندان کشش و کوشش نمودند که در خیال بشر نگنجد القصه شاه
زاده عالیجناب با وجود اتصاف بفضایل نفسانی و خصایل ملکی بشرب مدام شعفی تمام داشت و ما شنید
کلالدی ما فی بی پیاله بسر نبرد و صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح متصل ساخت از مخبری صادق القول
استماع افتاده که چون میرزا بایسنغر بسن رشد و تمیز رسید فرمود تا بنظر احتیاط در زایجه طالع همایون
نگریسته احکام نویسند علما بموجب فرموده عمل نموده آنچه از اوضاع فلکی و انظار سعد و نحس معلوم
کردند در سلک تحریر کشیدند و در ساعتی مسعود بعرض رسانیدند میرزا بایسنغر از آنجماعت پرسید که عطیه
چند خواهد بود امیدا نجواب دادند که عمرت دراز باد که چرخ عطیه بخش از هر عطیه که دهد
خوشتر است ما این مقدار میدانیم که مادام الحیوة شرب و اقبال ملازم ذات فرخنده خصال خواهد بود و هرگز
مبادا ناکامی و ملال بحاشیه ضمیر انور شهریار کامکار نخواهد نشست شاهزاده باز از آن معنی استفسار
نمود و منجمان همین جواب گفتند میرزا بایسنغر فرمود که صورت راستی در میان آورید و آنچه معلوم شما شده از
قضیه عطیه با من بگویید و هیچ اندیشه مکنید چون الحاح شاهزاده از حد اعتدال تجاوز نمود واقفان دقایق
آسمانی ماجرا تا نعه معروض داشتند که ایام زندگانی پادشاه قریب بچهل سال خواهد رسید میرزا بایسنغر
از این خبر غمناک گشت و بعد از آن مضمون این بیت عمل نمود چون نیست عمر زود بریز شراب خام
تخمیر کرده اهم معا را مقرر است تا حرارت شراب در مزاج شریف و عنصر لطیف آنجناب چیره آمد فاطبا
حاذق هرچند سعی میفرمودند مفید نمی افتاد و از جام نشاط ساغر انبساط جرعه کم میکرد و معاجات نشاندند
تا مدی میکرد تا ضعف بر طبیعت استیلا یافته در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی از این خاکدان دنیای دنی
الفانی بها دمعت زندگانی آنجناب سی و هفت سال و چهار ماه بود حضرت خاقان سعید از استماع این
جزع اهل آشفته خاطر پریشان دل گشت و فکرت و حیرت و دهشت و حیرت بر حمیت آنحضرت استیلا یافت
و در آن صبح صیحه روز حشر در این طاس نیلگون پیچید و علامت قیامت قبل از نفخ صور بر صفحات روزگار
ظاهر گردید حضرت اعلی خاقانی بباغ سعید قدم رنجه فرمود و فرمان داد تا آیین شرع مبین بر تجهیز و تکفین
شاهزاده نامیز پرداخته و چون نعش غفران مآل تکمیل یافت و در هم آنجا نماز گزاردند و آنحضرت

در باغ توقف نموده امرا و عظام و اکابر و اشراف ایام نعش را برداشتند و در میان اوقات دار السلطنت
هراة جنان معمور بود که زیادت از ده هزار شخص متحیل عنیجیدان در دون باغ تا بمدرسه گوهرشاد آغا که حالا
مدفن شاهزاده است و ده و بر مردم ایستاده بودند و از دحام بر تیه روی نمود که هرگز هیچکس قریب بدان
یاد نداشت و مجموع خواص و عوام تغییر لباس کرده سیاه پوش شدند و تابوت شاهزاده را ده هودج و
محفه نهاده با آیین و عظمت تمام بمدرسه مذکوره رسانیدند و در گنبد عالی آن بقعه شریفه مانند گنج بخاک
سپردند اغا من الله علیه شآبیب الغفران و اسکنه فرادیس الجنان و مدت چهل روز حضرت خاقان سعید
در باغ سعید نشسته براسم تعزیت قیام نمود و سادات عظام و علما و امرا و اشراف و موالی و ارباب مجالس
بمجلس همایون حاضر میشدند و هر روز ختمات بجا آورده آشها و اطعمه گوناگون امرا و نواب بمردم میدادند
و شعرا مراثی گفته بعرض میرسانیدند و از آنجمله مولانا سیف الدین نقاش ترجیع بندی بس غرا انشا فرموده
که مطلعش اینست   حیفا که چرخ گشت بدوران روزگار   نقش وفا نیافت در ایوان روزگار
و بندای مضمون اینکه   شهزاده بایسنغر عالیجناب کو   جمشید راحه آمد و افراسیاب کو و بکو بکو
از افاضل در تاریخ وفات شهزاده بایسنغر فرموده   سلطان سعید بایسنغر بحرم
گشتا که بکو باصل عالم حرمم   من دفتم و تاریخ وفاتم اینست   باد ابجهان عمر دراز پدرم و چون تحمل بعد از این
واقعه هایله گذشت حضرت خاقان سعید فرمود تا خلایق لباس سوگواری انداختند و بدستور سابق جامها
پوشیدند و آنحضرت فرمان داد تا متروکات شاهزاده را علی فرایض الله میان وارث قسمت کردند میرزا بایسنغر
را سه پسر بود رکن الدین میرزا علاء الدوله و قطب الدین میرزا سلطان محمد و معز الدین میرزا ابوالقاسم بابر
بهادر بود و این هر سه شاهزاده پای بر سریر سلطنت نهادند چنانچه شرح احوال هر یک در موضع خود مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی و حضرت خاقان سعید و کلانی را که سپهر عالیجناب میرزا بایسنغر بود بفرزند
بزرگش میرزا علاء الدوله ارزانی داشت و فرمود که تا در دیوان بزرگ بجای پدر مهر زنند و میرزا سلطان
محمد و میرزا ابوالقاسم بابر را مرسوم و علوفه تعیین فرمود و میرزا محمد جوکی بموجب فرمان همایون بکرمسیر
قندهار رفته بود چون وفات برادر را استماع فرموده بازگشت و بر تقبیل انامل فیاض سرافراز شد نالد
فغان برداشت و حضرت خاقان سعید او را ببضایع پادشاهانه تسکین و تسلی داد و بعد از وفات شاهزاده
عالیجناب مغفرت مآب میرزا بایسنغر بچند روز مولانا اعظم اقدم قدوة العلماء فی العالم مولانا فصیح الدین
که مفتی فریقین اند و جامع مذهبین بود در دار السلطنت هراة وفات یافت و او را با آیین تمام بگازرگاه
بردند و در مزار فایض الانوار شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس الله تعالی سره دفن کردند و چون
خبر وفات میرزا بایسنغر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ شرایط تعزیت بتقدیم رسانید و چندان توقف کرد که
امرا که بمغولستان رفته بودند مظفر و منصور بدرگاه عالمپناه آمدند و هنگام بهار رایات مبارک در رکاب
آورده عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید و از اکابر و اشراف سمرقند شیخ الاسلام خواجه عصام
الدین و خواجه افضل الدین کشی و خواجه فضل الله ابواللیثی ملازم میرزا الغ بیگ بخراسان آمدند و توز در
ماه مبارک رمضان شاهزاده عالیجناب بدستور سرخ و کامیاب مفتخر و سرافراز شده و آنحضرت فرزند

در باغ

سعادتمند را در جواهر مرات غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر نازل شد و اعیان ماوراء النهر بشرف
ملاقات استسعاد یافته ملحوظ نظر عنایت و احترام شدند و باعزاز و اکرام مخصوص آمدند و میرزا الغ بیک
جانب سمرقند بعزیز باشد آتش عظیم ترتیب داد و ختمات کلام مجید بجای آورده و چون هلال عید صیام جمال
خویش بخاص و عام نمود حضرت خاقان سعید فرمود تا آش بزرگ مرتب ساختند و با نوع عظمی گوهرشاد
آغا انواع تکلفات پادشاهانه مهیا نموده بود و چند روز پیوسته باطعام خاص و عوام قیام نموده آمد
و حضرت اعلی خاقانی میرزا الغ بیک را بانعام و اکرام معزز و موقر ساخته و اکابر ماوراء النهر بنوازشات
فاخر نواخته رخصت انصراف داد و شاهزاده در بیستم شوال متوجه سمرقند شد و در سنه ثمان و ثلاثین و
ثمانمائه خواجه غیاث الدین سیدی احمد خواجه نظام الدین احمد از خوددی منصب وزارت حضرت خاقان
سعید مشرف گشت و آنحضرت تمام حل و عقد امور دیوانی را بخواجه مشار الیه رجوع فرمود و ادوبیان
مردم بخواجه سیدی احمد شیرازی را استشهاد داد و در این اثنا امیر خلیل الله شروانی که نسبت بدین خاندان
سوابق اخلاص بلواحق اختصاص موکد داشت از محمود آباد شروان عرضه داشت مصحوب خالق بردی پیش
سریر خلافت مصیر فرستاد مضمون آنکه اسکندر قرایوسف چون بر مملکت شروان مسلط و فرمان دواء
فتنه شروان کرده و اکنون بتخریب بلاد و تعذیب عباد مشغول اگر حضرت اعلی خاقانی بر تو توجه و التفات
بدفع این حادثه نخواهد انداخت مجموع این ولایت ویران خواهد ساخت و از حرث و نسل اثر نخواهد گذاشت
بافی رای صواب نمای حاکم است و آنحضرت مصلحت ملکی در آن دید که بار دیگر لشکر بجانب آذربایجان کشد

## ذکر توجه خاقان فلک رفعت بجانب آذربایجان نوبت سوم

چون تسلط اسکندر بار دیگر بر مملکت آذربایجان
و ظهور لشکرکشان بیلاد شروان مسموع پادشاه عالمپناه گشت این معنی بر مزاج اشرف گران آمد و عزم انتقام
جزم فرمود امرا و ارکان دولت عرضه داشتند که صلاح در توقف است و مصلحت در .. بنوا عجم اما امیر
جلال الدین فیروز شاه در خلوتی بعرض رسانید که چون میرزا بایسنغر از میان رفته مردم گمان برده
شد که عجز و ضعفی بحال لشکر فیروزی نشان راه یافته اکنون رایت نهضت و حشمت بهر طریق که باشد
بایدافراشت و بهیچ وجه تا خیر در این یورش جایز نباید داشت حضرت خاقان سعید صواب دید و بحکم
امیر مشار الیه را بجمع فنون لشکری نمود و تواچیان فرمان داد که از اقصی بلاد ماوراء النهر و ترکستان و هندستان
و از خوارزم تا بستاق و مجموع دیار هند و خراسان و عراق و فارس و کرمان بیلجای معین لشکرها روی توجه
بدرگاه مملکت اشتباه نهاده در ظل اعلام نصرت انجام مجتمع گردند و سپاه بی قیاس از اطراف و اکناف
متوجه سلطانیه الثوث اولی با سر در جنبش آمدند و آنحضرت امیر فرمان شیخ را بضبط و حکومت دار السلطنت
هراة مقرر ساخت و صاحب اعظم امیر علی شغانی و خواجه رمضان توتی را جهت تنسیق امور دیوانی گماشت
و بتوفیق ربانی دهم ربیع الثانی از مستقر عز و شرف روان شد و در اثنای راه جماعت معهود آن شهریار
نیکو اعتقاد بعد بزیارت قبور مشایخ و اهل الله شتافته استمداد همت میمود تا بآیین جمشید و حشمت
فریدون بجد و دربی رسید و روز بروز حکام و سرداران بدارالدوله همایون می پیوستند و در آن ایام بهار
و باران و شدت سرما بمرتبه انجامید که یاک معرکوب را بجال حرکت نماند امرا بعبارت تقدیم مشورت

صواب

صواب دیدند که حضرت خاقان سعید قشلاق در سلطانیه نماید و باقتضای این صورت بعرض همایون
رسانیدند و آنحضرت سخن ایشان را بسمع رضا اصغا نمود و فرمان جهان مطاع صدور یافت تا لشکری فی دیار
بسته بیلاق قشلاق کنند و سپاه ظفر پناه بموجب فرموده عمل نموده در آن زمستان از ایلغار لشکر خلاص شدند
و چون اسکندر از کمال توجه خاقان بلند مکان خبر یافته مانند بران کمان از مملکت آذربایجان بیرون جست
و کلانتران آن دیار روی بدرگاه فلک اقتدار نهادند و امیر خلیل الله شروانی نیز برادر روی اعلی ملحق شده
پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید و حضرات امیر متولیه یافته با نعام و اکرام و اعزاز و احترام
مخصوص گشت و در این اثنا امیر جهانشاه بن امیر قرایوسف براه مؤتمن سعادت و اقبال متوجه کعبه آمال شده
بصنوف عنایت و نوازش اختصاص یافت و در این ایام که پادشاه خجسته پی با آیین فریدون و کی در
قشلاق سلطانیه اقامت داشت میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان که در فارس حاکم علی الاطلاق بود بعارضه
چند روزه مبتلا گشت عاقبت مرغ روح آن شاهزاده خجسته سمات از قفص کالبد بجانب شاخسار طوبی
در پرواز آمد رحمة الله علیه و این واقعه عظمی در چهارم شوال سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه روی نمود و آن
سعادتمند بحسن مکارم اخلاق از سایر ملوک آفاق سر آمد بود و عنایت و اهتمام بسیار در باب اهل فضل
و کمال داشت و پیوسته محبت و مودت این طایفه کرامی بر لوح ضمیر مینگاشت و بمن اعتنای آن پادشاه
بود مولانا اعظم اقدم قدوة فضلاء العرب و العجم مولانا شرف الدین علی یزدی بتالیف ظفرنامه پرداخته
تخفه روزگار ابدوا ایجاد نمود که فن تاریخ را انشاء الیوم هنا هیچکس قریب بدان نشان نداده یادگار گذاشت
القصه چون حضرت خاقان سعید از این واقعه جانگداز که در شیراز حادثه شد خبر یافت آتش در خرمن شکیبایی
و وقار زد و قلق و اضطراب بسیار نمود و شرایط تعزیت بتقدیم رسانید و دست در عروة وثقی شکیبایی زده
و رضا بقضا آورد بنیاد امارات سجادگی نهاد و حکومت مملکت فارس را بخلف صدق شاهزاده مغفور میرزا
عبدالله با وجود آنکه در صغر سن بود ارزانی داشت و تمام اختیار آن ولایت بقبضه اقتدار کفایت
کفایت شیخ محب الدین ابوالخیر بازگذاشت و مقارن این حال امیر ناصر الدین خاوند شاه بن امیر ادهق شاه
برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بدیوان میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بدو سیاست در قشلاق
دعوی بعالم آخرت آورد و نعش او را بهراة برده در خیابان دفن کردند و در سوم رمضان ملک
منان جناب میرزا رکن الدین علاء الدوله را بعد میلاد فرزندی مسرور و شادمان گردانید و میرزا بایسنغر
موسوم گشت و طوی سنگین کردند

## ذکر توجه خاقان فلک رفعت ذکر وبا و طاعون که در دار السلطنه هراة و مضافات آن واقع شده

دار السلطنت هراة بلطافت هوا و عذوبت ماء از سایر بلاد ربع مسکون ممتاز و مستثنی است و
قبل از این واقعه عظمی و بلیه کبری از طاعون و وبا و مهلک مفاجات بعنایت باری سبحانه تعالی محفوظ و
محروس بوده و امثال این امور در آنجا بوقوع نپیوسته ناگاه در سالی که در تاریخ بجا یز آن از لفظ دل
خراب مستفاد میشود اعنی سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائه در ماه جمادی الاولی موافق اوسط حوت علت
طاعون در نفس شهر و بیرون و بلوکات بدید آمدن گرفت و بیرون هر کرا از آن ماده فاسد چیزی ظاهر شد
در جهت زمین او را نهان میبایست گشت خلایق را چون هر کز مصیبتی مثل آن پیش نیامده بود در مقام

امارات ملک جنون م

دهشت و حیران ماندند و درون بیرون این مرض سه سال در امید بود تا حمل و شیوع یافت تا گاه کسی برب
عرق کرفتار می آمد و مقدار نخودی کره یا بثره بر عضوی از اعضاء او پدید می آمد و بعضا نیکروز در حالت
میکرد و جمعی کثیر از مردم شهر و بلوکات و قری و قصبات جلاء وطن اختیار کردند و اکثر بسلامت باز آمدند
شخصی بود از مشاهیر نامردان دار السلطنت هراة که او را صوفی بود یا بی میکفتند که از قضایاء مخفیه کذشته
و آینده جزوی قبل از وقوع ابن بلیه و محنت نزد حاکم محکمه شرع رفته کفت ای قاضی مسلمانان دوش در واقعه
دیدم که جمعی زنکیان بدین شهر در آمدند و آب دهن بر روی مردم می افکندند و بر رخسار هر که آب دهن ایشان
میرسید سیاه میشد و بروی من نیز انداختند قضا صوفی نیز در همان چند روز با دیکران در سفر آخرت همراه
شد و صعوبت این حال بمرتبه رسید که بیک روز از خلق بلده و بلوکات ده هزار نفر فوت شدند و العهدة علی
الراوی کویند که حکام بدروازه‌ها کسان کماشته تا تعداد موتی کنند چهار هزار و هفتصد تابوت بشمار در
آمد که یکروز از شهر بیرون برده بودند بعد از آنکه حالا از بوشت و برالاغان بار کرده بیرون آورده بودند و در
این اثنا جناب فلک جناب ارشاد انتساب عرفان پناه کرامت دستکاه شیخ زین الملة والدین الخوافی
در باب دفع وباء دعا فرموده و بعضا از خواص بزبان مبارک آنجناب ظاهر شده بر جمعایندی تو
از بعضی ثقات این استماع افتاده که در آن اوان جناب حقایق پناهی سرور ارباب وجد و عیان شیخ
بهاء الدین عمر قدس الله تعالی سره در بعضی عبارات کاندرکاه اشتغال داشت و مادرا آنجه که شیخ الملة
والدین الخوافی دعا فرموده بخدمت شیخ بهاء الملة والدین عمر رفتیم و آنجناب در مراقبه بودند تا کاه سر
بر آورده بزبان خجسته بیان کذرانیدند که غضب الهی در این اوقات مرتبه‌ایست که هر کس دست بخلاف اراده
بر میان در آید در می آید و هر که زبان میکشاید مضمون کلمه کل لسان بروی صادق می آید و چون از آن مجلس
بیرون آمدیم شنیدیم که بزبان همایون شیخ زین الملة والشریعة والدین آن مرض طاری شده مشرف بهلاک
و آنجناب در شمال شهر در جنوب عیدکاه مدفونست و جناب دستور اعظم الوزراء فی العالم غیاث
الدین پیر احمد الخوافی بر سر آن مزار مرصد الاقدار عمارت عالی ساخته و مزارع خوب و مستغلات مرغوب
بآن موضع وقف نموده و در این تاریخ که سنه تسع و تسعین و ثمانمائه محرر بیرون آنجناب شیخ فضل الملة
والدین که بمکارم اخلاق و محاسن آداب و افعال مرضیه و اعمال مرضیه و حسن معیشت و لطف طبیعت
و عجوبه ساحت متصف و محلی است در آن بقعه متبرکه شیخ و متولی است و بضیافت صادر و وارد کما یجب
و ینبغی میپردازد و سبزه و نعمت نذور و ضیع و شریف متعاقب میرساند تقبل الله تعالی منه القضاه جامع
از مشاهیر هرات خراسان در آن عرض بجان فرسای فرود شدند و یکی از آن قاضی ۞ الدین محمد بن قاضی
قطب الدین عبد الله الامامی بود و خدمتش در ماه شوال انتقال نموده در مزار بکان نرکاه مدفونست و مولانا
ضیاء الدین نور الله الخوافی که قطب و جامع جمیع هراة بود و در صنوف علوم مصنفات دارد هم در این
ماه وفات یافت و امامتین در کان نرکاه بخاک سپردند و مجتهدی جناب معلی نصاب مولانا زاده شمس الدین محمد
ابن الهمام قدوة ارباب المحققین و اسوة اصحاب الکدقین العالم النحریر با تفاق الصغیر والکبیر مولانا اسعد
العقول و الملة والدین المفتی از این درنامی ذی قعده سرای جاودانی رحلت نمود و جناب افضال بالوعاظ

والناصحين

والناصحين مولانا جلال الدین قاینی محتسب که مردم را از بیرون رفتن منع میفرمود از آن ورطه خود نیز
بیرون نرفت و خواجه عبد القادر که از جمیع فنون خطی وافر داشت و در علم ادوار و فن موسیقی سرآمد
اهل دوران بود و مدتها ملازمت سلطان احمد بغدادی کرده سلطان سعید او را باد عزت خطاب میکرد
و در جمیع فنون و عمل بدیل و نظیر نداشت و در این ولا عامل شهرستان بدن او بعلت طاعون از عالم مزوله
شده روی بعالم عقبی نهاد و همچنین دیکر اعیان و اشراف که ذکر ایشان بتفصیل در سخن اسراف مبیشود در
مینمود ملخص سخن آنکه چون حضرت خاقان سعید خرابی و ویرانی شهر هرات و ضمایم و ملحقات آن اشتیه
و بر فوت اکابر و اصاغر آنجا اطلاع یافت خاطر اشرف او بغایت ملول و محزون شد و حکم فرمود که مکاتب
کار از جانب خراسان آید هیچکس سر آن نکشاید و مطالعه جسارت ننماید تا موجب سر انکند که خاطر و ضمایر شود
و مجانان سربسته بحضرت آورند و معتمدی سیاند و بموجب فرموده عمل نمودند و در زمستان قشلاق از
جانب شیراز خبر آمد که مرتضی ممالک اسلام سرور انام امیر نور الدین محمد ولد استاد نور و معلم حادی عشر
امیر سید شریف الجرجانی نقد زندکانی را تسلیم قابض ارواح نمود حضرت خاقان سعید مسلمیات و سوره اخلاص
سید مرحوم را بدان ولادکرامی او را رعایت داشت که همچنین بسامع علیه رسیده کاملیا خواجه که در قصبه
مادکان کبیرسم سیورغال تعلق بدو میداشت و بنا بر عرض توقف نموده بود فوت شد و آن خصوص موضع
مادکان را بامیر سید شریف بسر امیر مرحوم عنایت فرمود ذکر توجه رایات فیروزی آیات از یورت قشلاق
بجانب قراباغ اران و مقیم بودن چند کاه در آن خجسته مکان و مراجعت نمودن بجانب خراسان و بیان
وقایعی که در ایام اقامت و زمان مراجعت روی نمود حضرت خاقان کردون توان در موسم بهار از یورت
قشلاق در حرکت آمده از قزوین و سلطانیه و زنجان کذشته در اوجان نزول فرمود و اعیان و متعینان
تبریز بعزم بساط بوس براد دوی همایون پیوسته عواطف و مراحم بیکران شامل حال ایشان کشت و حضرت
خاقان سعید بطرف تبریز میل فرموده تابستان و بیستی ماه در آنجا بدولت و اقبال بکذرانید و در اوایل زمستان
متوجه قراباغ شده سایر حضرت اتفاقا در آنجا اسباب اقامت فصل شتا از قریباها و غیر ذلک ترتیب داده
و در آن یورت امیر ابراهیم شیلوک از اعیان امراء ترکمان بود بخدمت حضرت خاقان سعید مبادرت نموده به
وعنایت بی پایان مستظهر و شادمان کشت و بعد از رسیدن او امیرزاده شاه علی ولد امیرشاه محمد بن قرا یوسف
از عم خود امیر اسپند بدی کرده از شرع الحکما بآستان دولت آشیان آورد و آنحضرت در باره او کمال تعطف
و تلطف بظهور رسانید و در خلال این احوال میرزا محمد جوکی که از قشلاق دری بر حسب اشارت علیه در عقب امیر
اسکندر رفته بود بتبریز از زنجان رسید و دختر امیر قرا عثمان را باجازت و رضاء ولی خواسته و بنا بر فرمان پادشاه
کشته بموکب همایون پیوست و بتقبیل قوایم سریر اعلی استسعاد یافته عرضه داشت که چنانکه تفحص نموده
از اسکندر اثر و خبری پیدا نشد و حضرت خاقان سعید حکام و سرداران که از اطراف آمده بودند رخصت انصراف
ارزانی داشت امیر نصرة الدین خلیل الله عازم شروان شد و امیر علی ایسان میکی رفت و امیر یایزید بسطام موغان
و امیر سپهبد یتالش مراجعت نمودند و حضرت خاقان سعید جناب معلی نصاب شیخ نور الدین محمد ابن
ابن شیخ مرشد الدین جنید کازرونی را بدیار روم نزد سلطان مراد فرستاده پیغام داد که واهب بی منت

ولایت وسیع بما ارزانی داشته و لوای شوکت ما را بعز و فر فضائل برافراشته و اسکندر که از در جند
کاه جسارت نموده بممالک محروسه در می آید و انواع خرابی و فساد و ظلم و بیداد بظهور میرسد و چون
موکب همایون بقصد او حرکت مینماید چون بیشه از پیش باد صرصر فرار میکند و توقع آنکه اکر بدیار شما
رسد او را کرفته و بند کرده بدرکاه فلک اشتباه فرستند و در اثناء این اوقات از جانب خوارزم ایلچی
آمده عرضه داشت که ابو الخیر اغلان ناکاه از جانب دشت عبور در آن ولایت رسید و امیرزاده سلطان
ابراهیم ولد امیرشاه ملک تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و رعیت بعضی دشت شهر تسلیم نمودند و لشکر
اوزبک خوارزم را غارت عام کرده بوطن خود باز کشتند و در این ولا حضرت خاقان سعید بجانب
کرجستان ایلچی فرستاده اسیران مسلمانان را از حاکم آنجا طلب داشت ملک کرجستان بعذر مستقیم ابا نمود
پیش آمده همه را بدرکاه عالم پناه روان کرد و چون خاطر خطیر حضرت جهانکیر از تنظیم امور مملکت آذربایجان
فراغت یافت و اسکندر ترکمان از پریکی وادی در بیغولها ظلمات نهان کشت آنحضرت عزم معاودت تصمیم
داد و در بیستم شوال سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه بسعادت و اقبال از قراباغ اران نهضت نموده بطرف
ایجان روان شد و از جری که سابقا بحکم فرموده بر آب ارس بسته بودند شاه و سپاه عبور نمودند و در هشتم
شعبان سال مذکور خواجه وفات یافت آورده اند که روزی خواجه سیدی احمد بجانب مولانا فصیح الدین خوافی
که چند روز در دیوان میرزا بایسنغر مهردار آمد و مولانا مشار الیه طبق چند تتماج حاضر کردانید خواجه
سیدی احمد چون در ماکولات تکلف بسیار میفرمود در آن طبقها نکریسته و روی بمولانا فصیح الدین آورده
کفت ای عزیز مردم حمام خوردند و چنین چیز بدست خواجه بر طبق رسید مقدار عاشق بر دستار خوان درخت
و روزی دیکر هردو وزیر بر سر خوان حاضر شدند مولانا فصیح با حاضران کفت که دی روز خواجه سیدی احمد
و ثانی ما آمد و دستار خوان ما را آش چرب کردانید خواجه مشار الیه در جواب کفت که مولانا را خاطر جمع
باید داشت که چندان روغن بر سر آش نبود که بر بعضی آن دستار خوان چرب شود و چون جزو وفات خواجه
سید احمد بخراسان رسید مولانا فصیح الدین خوافی که سالها از وزارت هوس میخورد متوجه اردوی اعلی
و نوکران میرزا علاء الدوله که از جانب عراق بر اخذ و بید مولانا مشار الیه می آمدند در ولایت ساوه رسیدند و
دو چار شده خدمتش را دو جانب کردند و بهرات باز کردیدند و حضرت خاقان سعید زمام حکومت ولایت
آذربایجان در قبضه اقتدار امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف ترکمان نهاده و پیشکشهای خسروانه بموقف عرض
رسانید و آنحضرت امیر جهانشاه را اسپ با زین زر و امیر و کمر و چهار قبضه طلا دوز و دیکر تنسوقات ولا فرود
معزز و محترم کردانید و نوکران و ملازمان پیشکشهای فاخر سرافراز و مفتخر ساخت و موکب ظفر نشان بجانب
خراسان روان شد و میرزا علاء الدوله الیغا در فرموده بدوازده روز از حد و مار در باغ جهان هراة رسید و میرزا
محمد جوکی متعاقب آمد و سایه آفتاب پیکر خاقان هفت کشور ستان لیموده دوم ربیع الثانی بدار السلطنت
هراة نزول اجلال فرمود و مدت دو سال آن سریر اسمان را زینت اشراف و اعیان خراسان خصوص متعلقان مرکز
دولت و مقر عز و سعادت بعضی بلده فاخره هراة مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و در این سال امیر علی
سلطان ولد امیر جلال الدین فیروزشاه که در دیوان میرزا محمد جوکی مقدم امراء دیکر مهر میرزا از این دار ملک

از عالم نمود و حضرت خاقان سعید بوثاق امیرزاده مرحوم رفته امیر فیروزشاه را تعزیت رسانید و بموعظت و
نصیحت حزن و اندوه او را زایل کردانید در این اثنا والی هرموز پادشاه سیف الدین بواسطه مخالفت و تسلط برادر
کهتر خود ملک فخر الدین توران شاه از جرون بیرون آمده التجا بپایه سریر اعلی آورده و بتحف و هدایای تمام و اسقفا
لاکلام از نقود و جواهر و لآلی و نفایس مرصعات مثلا لی و نقود و طلاء بسیار و اقمشه بیشمار و اسپان راه وار
بهراة رسید و بواسطه امراء عظام باطیوس دریافت و بعد از چند کاه که ملازمت نمود امیر علیکه کوکلتاش و امیر
جلال الدین فیروزشاه التماس او را بعرض رسانیدند که خدمتش بطلب مدد و لشکر روی بدین درکاه نهاده
است و حضرت خاقان سعید در مقام تربیت پادشاه سیف الدین آمده طبل و علم و جیل و حشم سپرد و
ارزانی داشت و بخشش کما ینبغی او را نواخت و نوکرانش را بدیار و درهم و خلعت سرافراز ساخت و امثال
و احکام بحکام عراق و فارس و کرمان ارسال نمود که با لشکرها متوجه هرموز شوند و جزیره جرون را مع
توابع و لواحق از دست ملک توران شاه انتزاع نموده بپادشاه سیف الدین را بر سریر حکومت بنشانند و آن
حضرت والی هرموز را نوبت دوم بافسر و کمر و سقف انعامات دیکر محترم و موقر ساخت و مجموع ملازمان
او را عنایت و رعایت فرمود و پادشاه سیف الدین در هفتم ذی الحجة الحرام رخصت یافته با مناشیر و
احکام محترم و شادمان متوجه فارس و عراق شد و مجموع سرداران آن ولایت بمضمون فرمان جهان مطاع
عمل نموده لشکرها جمع آوردند و باتفاق بجانب هرموز در حرکت آمدند ملک توران شاه چون از توجه
سپاه قیامت نهیب آکاهی یافت و سیلاب بلا را بر جزیره جرون محیط دید چاره جز آن ندانست که بیذل
اموال آن فتنه را تسکین دهد و نقود و جواهر و نفایس بحر و کان را که در جزیره جرون محیط دید چاره
جز آن ندانست که بیذل اموال آن فتنه را تسکین دهد و نقود و جواهر و نفایس و خزینه او مخزون بود
و قایه عرض و ملک خویش سازد و بحسن تدبیر کشتی حیات خود را از غرقاب حیات بساحل نجات رساند
و چون دعاوی باتفاق فرا کرفت حکام ولایت فارس و عراق را بخدمات شایسته و کلمات بایسته تسکین
داد و بعضی از ارباب عمایم را بدرکاه پادشاه جهان پناه فرستاد و عرضداشت که نزد بدار السلطنت رسید
و امرا و ارکان دولت را وسیله ساخته کلمات ملک توران شاه که مشتمل بود بر مسکنت و استکانت
بعرض رسانیدند ملخص پیغام و عرضه داشت آن بود که آبا و اجداد بنده پیوسته در زمره خدمتکاران و هوا
خواهان آن خاندان عظیم الشان انتظام داشته اند و مخدوم و برادرم پادشاه سیف الدین نسبت بنده
بند کوارکه چند نوبت بطواف بیت الله الحرام مشرف شده و زیارت مرقد رسول علیه الصلوة والسلم
بجای آورده عذر ورزید و حرمت ابوت برطاق نسیان نهاده دست آنجناب را از تصرف ملک کوتاه
کردانید و قاعده ظلم و بیداد که در این دیار معهود و معتاد نبود بنیاد نهاد و مجموع رعیت از جور و ستم او بجان
آمدند و ناله و افغان بآسمان رسانیدند و روی از طاعت و انقیاد آن بیداد کر تافته در اطراف ولایت
نفیر عام برخاست و نزدیک بآن رسید که ملک موروث بیکانکان مدخل نمایند اشراف قبایل و روسا
و وجوه از بنده درکاه التماس کردند که بار دیکر بامور مملکت و انتظام احوال سپاهی و رعیت التفات و اهتمام
نماید و چون آنجناب از مباشرت شغل حکومت بکلی اعراض نموده بود و متوجه درکاه احدیت شده بتکفل آن

مهم بنده را اشارت فرمود و اکنون بنده جانی باقبال حضرت خاقانی و صوابدید بندگان نامدار و
اتفاق لشکر سکندر شعار و الحاق ولایت و استادگان پایه سریر اعلی را باضعاف و آلاف دستوری بخشش
باج گزار و فرمان بردارم و هرچه داریم از ملک و مال بنواب حضرت سپاردم و امیدوارم که بنده کمینه
و دعاگوی دیرینه را بعد منکاری قبول فرمایند و به نخستان فرمینه آن عنایت که باید دران معامله تقدیم
رسانیده التفات نمایند و ایلچیان با عرضه داشت ملک شوا فرشاه جام پیشکش و در آبدار و غرایب
رغایب و نفایس سفاین را که برسم نثار و پیشکش فرستاده بود بنظر کیمیا اثر رسانیدند و امرا را که ...
به ایصال بیلاکات و برکات تسکین دادند حضرت خاقان سعید چون بر مضمون نخستان ضراعت آمیز پادشاه
شوا فرشاه اطلاع یافت بر وی ترحم فرمود و فرمان همایون بجانب عراق و فارس فرستاد که لشکرها دست
تسلط از تخریب عرصه هرموز باز دارند و کوشند از نواحی و حوالی هرموز تا که مصلحت داند بدیوان پادشاه
سیف الدین گزارند امرا فارس و عراق که مال دیوان پادشاه شوا فرشاه ... کرفته بود
میجستند که دیگر معترض بولایت او نشوند و از این معنی متقاعد شوند و چون فرمان واجب الاذعان از جانب
خراسان بایشان رسید صلاح در آن دیدند که ملک شوا فرشاه قلعه طرزک را بتصرف پادشاه سیف الدین
گزارد و این قلعه را از باقی قلاع هرموز آب و هوا بهتر است ملک شوا فرشاه از سر وجود و عزت قلعه
تسلیم نمود و متقبل شد که نسبت بوی در مقام دلجوئی و خدمتکاری آورده از مراسم اشفاق آنچه توانستند
بجای آورد و پادشاه سیف الدین در طرف ... دم در کشید و امرا صورت مصالحت را عرضه داشت پایه
سریر اعلی کردند و حضرت خاقان استحسان فرمود ذکر چند قضیه که قبل از توجه حضرت اعلی خاقانی بجانب
شهر سمرقند اتفاق افتاد بیان از جمله قضایا اینست که آنحضرت در سنه احدی و عشرین و ثمانمائه امیر شیخ حاجی و ملک
حسن جاندار را تربیت فرمود و امیر حسن جاندار در زمان صاحبقران قطلق ... در معارک و مواقف
آثار شجاعت بظهور آورده بود و در بدایت سلطنت حضرت خاقان سعید او و عزیز ... امیر یوسف خلیل
و امیر شیخ حاجی در سلک اعاظم امرا انتظام داشتند و چون در فتنه امیر جهان ملک صورت تغیر بر لوح ضمیر
نگاشتند بدین سبب خراسان محل اقامت ایشان نماند لاجرم راه عراق پیش گرفته بخدمت میرزا اسکندر رفتند
چنانچه شمه از این معنی سمت گزارش یافت و چندگاه امیر حسن و اولاد او در اصفهان ملازم بوده از آنجا متوجه
کعبه معظمه شدند و شرف زیارت بیت الله دریافته بازگشتند و بار دیگر بمیرزا اسکندر پیوستند و در
آن هنگام که رایات ... از قشلاق ... بجانب اصفهان در حرکت آمد امرا میرزا اسکندر از
اردوی عکر دان شده در ساوه یوسف خلیل را گرفته بدرگاه عالمپناه رسانیدند چنانچه سبق ذکر یافت
و حضرت خاقان سعید از جریمه یوسف خلیل و برادرش شیخ حاجی که امرا میرزا اسکندر را همراه آورده
بودند درگذشت و راه و رسم ایشان که سابقا داشتند با ایشان ارزانی داشت و در سال مذکور آنحضرت
امارت دیوان رکن السلطنت والدین میرزا علاء الدوله بامیر شیخ حاجی تفویض نمود و حل و عقد امور در خانه
شاهزاده را بعهده کاردانی او بازگذاشت و صلاح ملک و مال آنجناب را برای و تدبیر و فکر دوربین او منوط
و مربوط گردانید و در این سال امیر شیخ لقمان برلاس که در دیوان شاهی منصب امیرالامرائی داشت در زمان

سلطنت

سلطنت حضرت خاقان سعید بعنایت معظم و مکرم مرتبت ... زندگانی را بمی و طومار حیات را طی کرد و آن
حضرت موجه و منصب امیر مرحوم را به پسر رشیدش امیر لقمان عنایت فرمود و همچنین امیر ملک حسین که
راس و رئیس ایشان و پهلوانان بود به امیر شیخ لقمان در سفر آخرت موافقت نمود و پادشاه ... 
... امیر فرخ حسین داد و در جمادی الاولی این سال امیر بابا مسعود بن خواجه راستی را بجای او ...
زمانی که حضرت خاقان سعید نوبت سوم در آذربایجان بود کوتوالی قلعه اختیار الدین به بابا مسعود تعلق میداشت
و او جوانی بود بغایت فتاک و بیباک چنانچه ضعفا و عجزه مردم میکرد و در هلاک بیچاره مسکینان رعیت
میکوشید و با رنود و اوباش صحبت میداشت و انواع حرکات ناشایست از وی در وجود می آمد که گاهی از حصار
بیرون آمدی بیازار ملک و ... بیش به آمار طبل و نغاره شراب میخورد و گاهی بر بام بالای حصار
نوبت میفرمود و در رقص و آمدن بشرب خمر و انواع مناهی و ملاهی مبادرت میکرد و آوازه تباهی وی ...
دور کار او ... ظاهر بود و حکام هرات از بیم امیر علیکه که بابا مسعود بدو عرق خویشی داشت منع و
زجر او نمیتوانستند و چون بابا مسعود جهان را از شر و شور خود بپرداخت حضرت خاقان سعید
کوتوالی حصار اختیار الدین را ببرادر او موسی میرک مفوض داشت و خدمتش بغایت جوانی چابک سوار و تیرانداز
خوب می انداخت چنانچه در ایام مجمع امرا و پادشاه زادگان طرف قبق می انداخت و تیر را خطا نمیکرد و بیشتر
آن بود که هر نوبت ... میرسید و در این سال امیر بایزید شاه ارلات که از امرا عظام بود و میرزا
رکن الخلافة والدین علاء الدوله داماد او جان فانی را بدرود کرد و شاهزاده مشار الیه بمراسم عزا قیام نمود
و در سال مذکور بفرموده حضرت خاقان سعید سلطان مسعود بن میرزا سیورغتمش حرم معلی عایشه بیگه صبیه
میرزا بایسنغر بآیین دین نبوی و شرع مصطفوی در عقد نکاح آورد و چند روز بساط عیش و عشرت مبسوط
گشت ذکر توجه فرمان فرمای انام بزیارت امام هشتم علیه السلام و معاودت آنحضرت در کمال احتشام
و آمدن ایلچی مصر جیجکتو نام و بیان بعضی از وقایع و قضایا که واقع شد در خلال آن ایام
در سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه حضرت اعلی خاقانی در کمال عز و تمکین بنجم ربیع الثانی بعزم زیارت سلطان
خراسان متوجه شهر مقدس شد و غلغله نهضت همایون بسمع ساکنان این گنبد مقدس افتاد و از شاهزادگان
نامدار میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله و از امرا کبار امیر علیکه کوکلتاش در هرات توقف نمودند اما در همین
ماه میرزا محمد جوکی عازم ماوراء النهر شد و بسعادت ملازمت پادشاه ... و برادر بزرگتر میرزا الغ بیک فایز
شده بمزید نوازش و اشفاق اختصاص یافت و میرزا علاء الدوله حسب اشارت علیه عزیمت قشلاق استرآباد
فرمود و امیر علیکه رایت توجه بجانب مرو افراخته و بمقصد رسیده در آن ولایت بعمارت و زراعت اشتغال
نمود و حضرت پادشاه اسلام چون بخطه جام رسید مراسم زیارت بجای آورده اولاد عظام شیخ الاسلام احمد را
اعزاز و احترام نمود و ایشان نیز مراسم ضیافت را چنانچه سزاوار بود بجای آوردند و آنحضرت مشایخ انام را انعام
و احسان فرمود و از آنجا موکب همایون نهضت نموده به سعدآباد رسید و حضرت اعلی خاقانی در آن منزل بر
تهیه اسباب شکار پرداخت و در آن صحرای وسیع صید فراوان انداخت و چون از آن مهم فراغت یافت عنان
توجه بجانب مشهد تافت و منازل طی کرده چون بمقصد رسید و در شرقی شهر بچهار باغی ... آنحضرت احداث

فرموده بود فرود آمد و روز دیگر به آستانه امام هشتم رضوان الله علیه رفته عتبه علیا و قبه والا که مرقد آن
پاک و پاکزاده است بوسید و سادات و مجاوران را بمزید انعام و صنوف احسان مسعود و شادمان
ساخت و بچهار باغ آمده عزیمت بطرف مستقر دولت معطوف داشت مولانا کمال الدین ... رحمة الله
علیه در تاریخ خود نوشته که چون حضرت خاقان سعید بجام رسید خواجه علی اصغر ... و باقی اسباب
... بنوعی کشیده که دیده ناظران از حسن ترتیب آن متحیر گردید از آنجمله قریب صد طبق ... حاضر ساخت
و آنحضرت خدمت خواجه را بالطاف پادشاهانه بنواخت فی الجمله لوا ظفر انتما از خطه جام در حرکت آمده
در چهاردهم ماه جمادی الاولی محل فضای هرات از غبار سم سمند جهان پیما شهریار خجسته لقا عطرسا گشت
و در همین روز امیر علیکه کوکلتاش که بجانب مرو رفته بود باز آمد و منظور نظر کیمیا خاصیت شد و در این سال میرزا
الغ بیک قاصدی معتمد بخراسان فرستاده مخدره خویش حبیبه سلطان خانزاده بیگم را که مهد علیا گوهرشاد بیگم
که بتعهد و تربیت او سالها اهتمام نموده بود طلب داشت و بنابر التماس آنجناب بانوی کبری را بآیین و حشمت
تمام بسمرقند فرستاد و در سال مذکور میرزا سلطان محمد جهانگیر که از صبیه حضرت خاقان متولد شده بود از این
دار پر وحشت بروضه جنت خرامید و بدین معنی سبب حزن و ملالت آنحضرت گردید ... تسکین داشتند و
در این سال جناب معلی مآب مولانا جلال الدین لطف الله که صدر صاحب وجود بود و حضرت اعلی خاقانی
نسبت بدو التفات و اهتمام داشت بپای عدم رفت چون دیگران استاد قوام الدین معمار که بانی مدرسه
مهد علیا گوهرشاد آغا بود در این سال از خرابه دنیا رحلت کرد و در خلال این احوال حضرت خاقان سعید
امیر سلطان محمد بن امیر جهانشاه برلاس را امیر الوس ساخت و زعامت لشکر بحسن درایت او بازگذاشت و در
سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه سلطان مصر جقماق الملقب بالملک الظاهر ایلچی جیجکتو نام بدرگاه پادشاه
گردون احتشام فرستاد و اظهار محبت و وداد ... و اعتقاد نمود و سبب این معنی آن بود که قبل از وصول
برتبه سلطنت سلطان جقماق در خواب دید که حضرت خاقان سعید میان او ... گرفته و برداشته بر تخت
سلطنت مصر نشاند و سلطان جقماق از غایت فرح و سرور بیدار شد و از وفور نشاط و کمال انبساط در جامه
نمیگنجید اما این راز سربسته با هیچکس در میان ننهاد و منتظر طلوع کوکب جلال از افق سعادت و اقبال
میبود و با خود قرار داد که هرگاه که دست در گردن مقصود حمایل کند ... ولاء حضرت پادشاه
ظفرلوا بیرون نهند و ... مصادقت شهریار جهانبان سعی نماید و در آن هنگام که فرمان
فرمای مصر و شام ملک اشرف از جهان ناپایدار رحلت بدار القرار ... جقماق بیک امیر آخور بود و چون
آن سعادتمند مؤید بتأییدات ازلی مخصوص بعنایات لم یزلی بود امرا و ارکان دولت ملک اشرف در تعیین
پادشاهی نافذ الحکم که از عهده رعایت سپاه و رعیت بیرون تواند آمد متوجه شدند و قرعه اختیار و
اتفاق بر جناب سلطان جقماق افتاد و ... مصر و کبراء شام و عظماء ایام با وی بیعت کردند و او را الملک
الظاهر لقب دادند و چون سلطان جقماق بر سریر سلطنت بلا دعوی متمکن یافت از امری که با خود قرار داده
بود یاد آورد و در اظهار وداد و اعتقاد نسبت بحضرت خاقان سعید با اعاظم و اعیان مملکت مصر مشورت
فرمود و چون از زمان ظهور دولت چنگیزخانی سلاطین و عظماء آن مملکت تا آن هنگام با خواقین ترک شیوه

معاودت

معاودت میورزیدند و مرزبانان و خواص سلطان جقماق این شیوه میراث داشتند اکثر مانع آمدند و بنابر
آنکه سلطان در دوستی پادشاه بلند مکان بی اختیار بود برای شرذمه قلیل که سلطان را در آن فکر ...
نمودند بر امضاء عزیمتی که در خاطر او بود جزم فرمود و جیجکتو را که از خواص او بمزید کیاست و حسن گفتار
اتصاف داشت برسالت تعیین کرد و او را با غلبه تمام و تبرکات لایق و تنسوقات مناسب که در خور
دربار حضرت ذوی الاقتدار و شهریاران فلک مقدار باشد روانه خراسان گردانید و چون وصول
جیجکتو در آن نزدیکی بمسمع اشرف اعلی رسید آمدن او موافق مزاج همایون آمد امیر حبیب الله سلدوز که در
زمره مرزبانان انتظام داشت برسم استقبال فرستاد و رسول مصر بدار السلطنت هرات رسید او را در باغ امیر
شاه ملک فرود آوردند و بعد از سه روز بپایه گاه فلک اشتباه آمده بوسیله امرا عظام بتقبیل انامل فیاض
پادشاه سپهر احتشام استسعاد یافت و پیشکشها را بمحل عرض رسانیده بعز قبول مقرون شد و حضرت
خاقان سعید از احوال سلطان مصر استفسار نمود و اظهار مصادقت و موافقت فرمود و بموجب فرمان
ایلچی را بردست در جرگه جوجیان رفیع الشان نشاندند و در آن روز طوی عظیم ترتیب نموده بودند
و اکثر خوانها و کاسها و طبقها مجسم از طلاء احمر و مرصع بجواهر و جواهر ثمین ... و ایلچی
... طعام در نهایت اعزاز و اکرام بوثاق خود بازگشت و میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله
و میرزا عبد اللطیف بنوبت ایلچیان خاطر طویهای بی تکلف ترتیب نمودند و اسبان ... و خلعتهای شاهانه
و ارزانی داشتند و همچنین امیر علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه و خواجه غیاث الدین پیر احمد
از دقایق ضیافت و لوازم استمالت نکته مهمل نگذاشتند و ایلچی بعرض همایون رسانید که سلطان جقماق
پنج کتاب معتبر از پادشاه هفت کشور التماس نموده که ارسال فرمایند تا ولایت حب اهل سنت و جماعت
شیخ ابو منصور ماتریدی و تفسیر کبیر امام فخر الدین رازی و شرح تلخیص جامع خواجه مسعود بخاری و شرح
کشاف مولانا علاء الدوله بهلوان و ... در مذهب ادریسی و باوجود آنکه مجموع این کتب در خزانه
موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که همه بخط خوب نوشتند و جلد و ... مکمل ساختند و باشاره علیه
استادگان پایه سریر اعلی طوی با عظمت ترتیب دادند و جهت پادشاه مصر سوغات و بیلاکات که چشم بینندگان
در تماشای آن حیران می ماند و ادراک مبصران بر حد قیمت یکی از آنها نرسید تعیین رفت و ایلچی را در هژدهم
ماه رجب بمجلس همایون آوردند و حضرت خاقان سعید او را چهار هزار دینار نقد و تشریفات خاصه و اسبان
مکمل بادرفتار عنایت فرمود و نوکران او را هر یک اسب و جامه و هزار دینار نقد دادند و رخصت انصراف
بجانب مملکت مصر ارزانی داشتند و در وقت اجازت جیجکتو معروض داشت که سلطان جقماق بنده را
فرموده بود که حضرت چهار شهر را که عبارت از اصفهان و شیراز و یزد و کاشان دیده احوال
و اوضاع آنرا معلوم کرده باز نمای حضرت خاقان سعید التماس او را مبذول داشته احکام بدان بلاد فرستاد
که قبل از وصول ایلچی آن شهرها را آذین بندند و مبلغ صد هزار دینار کپکی از آن چهار شهر برسول
مصر دهند و مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی را که از تربیت یافتگان دولت ابد پیوند بود فرمود که برسم
سفارت بمصر رود و تبرکات و هدایا سلطان جقماق و آن پنج کتاب را بوی تسلیم نمود و ایلچیان اسباب

یورش مهیا ساخته و کارها پرداخته بجانب مصر و شام روان شدند و در این سال جناب میرزا علاء الدوله را حق سبحانه و تعالی فرزندی کرامت کرد و بسلطان ابراهیم موسوم شد و این عطیه در شب سوم شعبان بود و تاریخ و قلم سحر آثار به مفتی فضلا جهت تاریخ ولادت او بر صفحه روزگار نوشت که

تاریخ شد شب سوم از شعبان و چون میرزا سیورغتمش که حاکم ولایت کابل و غزنین بود و ولد رشید حضرت خاقان سعید وفات یافت و بر بلاد کابلستان میرزا مسعود و میرزا قراجار و حکومت آن بلاد بر پسر بزرگتر میرزا مسعود مقرر شد و او بخلاف قاعده و قوده مزاجیت و درجه آن ولایت از ظلم و بیداد شاهزاده بجان آمده و میرزا قراجار از بیداد برادر مسموم شد روی بدرگاه جهانپناه آوردند و بسعادت دستبوس مشرف شد بعد از چندی دو حکومت کابلستان و زابلستان بر وی مقرر گشت و شاهزاده با اسلحه و احکام بجانب صوب روان شد و میرزا مسعود را بپایه سریر خلافت مصیر طلب داشتند و میرزا قراجار بمقصد و مقصود رسید میرزا مسعود بدار السلطنت هرات آمد و چند گاه در مقام ملازمت مجلس همایون آمد شد مینمود و عاقبت جنایت و ملامت مفتخر و مستظهر گشت و در سال مذکور حضرت خاقان سعید بر حسب رفته بر امر صید و شکار قیام نمود و چون خاطر اشرف اعلی از کار فراغت یافت بدار السلطنت هرات مراجعت فرمود و در این سال جناب فضایل مآب مفتی هرات و قزوین و امام هرات و مذهب مولانا عماد الدین عبد العزیز مشهور بمولانا زاده ابهری عزم زیارت بیت الله الحرام کرد و بعد از طواف و ادای مناسک حج مراجعت نموده در اثنای راه برحمت ایزدی پیوست و هم در این سال امیر فرمان شیخ که در امور ملک و مال حضرت خاقان سعید اعتبار و اختیار تمام داشت رخت بعالم بقا کشید و از آثار او مدرسه ایست در کوچه خیابان بغایت متکلف و با زینت و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه سید مرتضی محتسب بعرض رسانید که این غلمان کینه از شکستن خمهای شراب شهزادگان مانیست میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله حاجبان بلکه رسیدن به خمخانهاء ایشان محال می نماید آنجا که معاملات را باید و آنحضرت بنفس شریف سوار شد و هر جا که شراب یافت فرمود که بخاک ریختند و از وقایع سال مذکور یکی آن بود که جناب شیخ الاسلام الاعظم هادی طوایف الامم قدوة ارباب طریقت اسوة اصحاب حقیقت صدر نشین بارگاه ملک اکبر شیخ بهاء الدوله والدین عمر از صدق و نیاز ترغیب سفر حجاز فرمود و طایفه از فقرا و پیران سلوک و دیگر افاضل و اعیان خراسان و متولان آن دیار موافقت نمودند و هر چند امیر جلال الدین فیروز شاه و دیگر سعادتمندان که در شان حضرت ولایت منقبت اعتقاد تمام داشتند خواستند که اندک تحفه و محقری بقبول فرمایند میسر نشد دیگر از وقایع آنکه در سال مذکور امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش که صهبای کثر ایزد مجاور نموده بود فرمان یافت و او امیر جاه دار بود بعض مهمات رسیدی و داد مظلوم از ظالم رساندی و نجم کشت او در سالی از صد هزار خروار گذشته بود حضرت خاقان سعید منصب امیر مرحوم را بپسر او امیر شیخ ابو الفضل ارزانی داشت و خدمتش در دیوان اعلی بجای پدر نشست و امیر علیکه در گنبد مدرسه سرخیابان که ساخته و پرداخته همت عالی نهمت اوست مدفون شد و هم در این سال امیر اویس بن امیر آقبوقا که از خدمت سلاطین اعراض کرده بود و بزاویه حسین شهمین در یافته برحمت ایزدی پیوست و در خطیره که خود ساخته بود در شرقی خیابان بخاک کردند و در این سا

عایشه بیگم بنت میرزا بایسنغر که سلطان محمود کابلی او را در حباله داشت وفات یافت و در این سال قاصدی از طرف استرآباد رسیده برق و باد رسیده خبر آورد که لشکر اوزبک بجنگ آمدند و حاجی یوسف خلیل در معرکه ایشان پای ثبات فشرده شهادت یافت در این اثنا خبر آمد که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بر سال الشعر دکنه بود در غره از احوال قدس بجانب بهشت شتافته منتشین قدسیان شد و بیلاکات و برکات با مایر او امیر حیم بمصر برد و حضرت خاقان سعید موجه و منصب او را به اولاد او ارزانی داشت و در خلال اوقات از جانب کابل و غزنین خبر رسید که بانوی عظمی ملک آغا که سابقا جناب میرزا عمر شیخ در حباله داشت و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از او متولد شدند و بعد از شهادت شاه زاده مرحوم حضرت خاقان سعید جناب عفت مآب را بحبالت و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمده وفات یافت و در قبة الاسلام بلخ در گنبد مدرسه که معاد رحمتش بنا کرده بود مدفون شد و وفاتش تخلد برین شاد باد آنحضرت از مفارقت انیس قدیم و جلیس دیرین غبار ملال بخاطر نشست و قطرات عبرات از فواره دیده برخساره روان شد و تعزیه سنگین داشت و در آخر ذی الحجه سال مذکور مناره ملک الدین که در بازار عراق برشرقی مدرسه نظامیه بود افتاد و دوازده نفر که در صحن مدرسه بجانب رفته بودند از آسیب آن دیگر بیمار نشدند چنین استماع افتاده که ملک الدین از امرای سلطان سنجر سلجوقی بوده و از قبل سلطان سالها در هرات حاکم بود و عبد الواسع جبلی بنام او قصاید غرا دارد و در شهور سنه خمس و اربعین و ثمانمائه خواجه شمس الدین سمنانی که مربی اهل فضل و کمال بود مستوفی و وزارت حضرت خاقان سعید سرافراز شد و امیر علی شغانی از دیوان معزول شد و این معنی بمزاج اشرف خواجه غیاث الدین پیر محمد خوافی بغایت دشوار آمد چه امیر علی شغانی در جمیع مهمات دیوانی که خواجه سیاحت مینمود و خواجه شمس الدین در مقام مضایقه و منافقه بود **ذکر شکایت امراء فارس از شیخ ابو الخیر و اعلام او در این سال بعض** امراء ممالک فارس شکایت نامه ایشان بپایه سریر اعلی ارسال میدارند مضمون آنکه مجموع رعیت از ستم شیخ ابو الخیر بجان آمده اند و نفیر و فغان بآسمان رسانیدند میرزا سلطان عبد الله را در جمع امرا امور مدخل نمیدهد تا بامرا چه رسد حضرت خاقان سعید چون بر این قضیه وقوف یافت حکم بعزل شیخ ابو الخیر فرمود و امیر سیدی را که از امراء با حشمت بود و بعزل ضبط و سیاست امتیاز داشت بحکومت آن مملکت نصب فرمود و چند گاه در ولایت فارس بیمار امر قیام کرد و چندان ظلم و ستم از وی صادر شد که مردم بجان و دل طالب شیخ ابو الخیر شدند و در این اثنا نفیر مظلومان و نعرین ایشان موثر افتاده امیر سیدی که بجبلت عرق ایلک افتاد و او را از شیراز بخراسان آوردند و در گنبد مدرسه که بمشهد مقدس ساخته و پرداخته بود دفنش کردند و حضرت خاقان سعید در باب ضبط ممالک فارس به امرا و ارکان دولت مشورت فرمود و رای ها بر آن سال خواجه معز الدین ملک سمنانی قرار گرفت و خدمتش بدان صوب روان شد و چون خواجه ملک بشیراز رسید شیخ ابو الخیر اختیار مخیر کرد و چاره جز آن ندید که بدرم و دینار و نقد و جنس از خواجه ملک باز نماند تا به تدریج خود را به ممالک خراسان انداخت و رخصت حکومت فارس بار دیگر از دیوان اعلی حاصل سازد و عاقبت قاصدان بدار السلطنت هرات فرستاد و تحف و هدایا مصحوب ایشان تحیت ارکان دولت و مقربان حضرت ارسال داشته التماس نمود که او را بپایه سریر اعلی طلب دارند امرا بعرض رسانیدند که چون مدت مدید

شیخ ابو الخیر صاحب اختیار ممالک فارس بوده و در امور مالی شریک و سهیم نداشته و چون حکم شرع که قضیه او را تحقیق کنند مناسب چنان می نماید که مهم شیخ در دیوان اعلی قرار گیرد اگر فرمان نافذ گردد با حضار او ایلچی فرستاده شود و حضرت خاقان سعید رای امرا را مستحسن داشته بطلب او قاصد و نشان روان کرد و چون ایلچی بشیراز رفته نشان همایون رسانید و شیخ ابو الخیر ما شد چه باید در پروانه آمد و چون بمقصد رسید شاهزادگان و امرا را پیشکشهای سنگین کشید و بوسیله آنجماعت بشرف دستبوس حضرت اعلی خاقانی مشرف شده عفت و بیلاکات چندان کند را بدیه که مکنان آنرا عظیم شمردند و از کثرت خدمات شایسته امرا و ارکان دولت را چنان ساخت که همه متفق الکلمه بعرض همایون رسانیدند که وجود شیخ در مملکت فارس چون نمک در طعام میباید و مهمات خزانه و حوزه و ششدر و باقی و ولایت خودشان نا حد و دو بی داد بی حسن تدبیر او نشیب نیسید یدو و شیخ در نقدیم مال دیوانی سعی می نماید و هر ساله واجبی ممالک فارس بهزار و صد تومان اجابت سکرد خشناد امرا موافق مزاج اشرف اعلی آمد و آنحضرت شیخ ابو الخیر را بتشریفات فاخر بنواخت و تمام اختیار ملک و مال آن دیار در قبضه کفایت او نهاد و شیخ رخصت مراجعت یافته مقرون باعزاز و احترام متوجه دار الملک شیراز شد و این نوبت طرح اساس حکومت انداخت که قلم دو زبان از تحریر و تقریر آن قاصر است و خواجه معز الدین سمنانی در جمیع که امراء عظام انتظام داشته در دیوان میرزا عبد الله مهرت دو در این سال بانوی عظمی گوهرشاد آغا عازم سمرقند شد و سبب این عزیمت آنکه میرزا عبد اللطیف که در بدایت حال در ملازمت خاقان رفت و موجب رنجش شاه زاده آنکه بلقیس زمان گوهرشاد آغا محبت فراوان بمیرزا علاء الدوله داشت و از کمال دوستی او بحال دیگر فرزندان نمیپرداخت و چون میرزا عبد اللطیف بجانب سمرقند توجه نموده غیبت او استعداد یافت حضرت خاقان سعید از فراق جگرگوشه بیطاقت شد چه انس و الفت تمام نسبت بدو داشت و جهت فرقت شاه زاده بی خانگی مهد علیا دانسته بوسیله از حرم محترم التماس و خاطر ما نگی بیحقد و میفرمود که فرزند ما از من جدا کردند و مهد عظمت شعار از طریق اضطرار سفر ماوراء النهر اختیار کرد و چون آوازه جلوس مهد علیا در سمرقند انتشار یافت میرزا الغبیک بر سم استقبال روان شد و شرف دستبوس والده بزرگوار حاصل کرده در ملازمت مهد بلقیس زمان بشهر باز گشت و خدمات شایسته نسبت بملازمان مهد عصمت پناه بجای آورد و تحف و هدایای بایسته کذرانید بعد از چند روز میرزا عبد اللطیف را بر آیین و تجمل پادشاهانه ملازم والده بزرگوار بخراسان روان ساخت و ایشان چهارم شوال در کنف سعادت و اقبال بدار السلطنت هرات رسیدند و حضرت خاقان سعید از وصول فرزند بجان پیوند بغایت مسرور و شادمان شد و هم در این حال مریم سلطان بیگم بنت آنحضرت در حباله میرزا یحیی ولد میرزا محمد سلطان بود وفات یافت و در مدرسه والده خویش گوهرشاد آغا مدفون شد و در این سال شاه جلال بواد ملک علی والی نیمروز از این دار ارتحال نمود و حضرت خاقان سعید معتمدی را بدان صوب فرستاده تا ملک علی را اعزاز ساند و هم در این سال مولانا شمس الدین محمد آدم که بغایت زاهد و متورع بود و معالجه بیماران بطمع و توقع می نمود از استانه و روز دیگر روی توجه بروضه رضوان نهاد و در این سال خواجه رضا الله توشیری که خواجه عالی همت صاحب وجود بود در هرات وفات یافت و هم در این سال بسبب آثار فتنه که در ناصیه میرزا جلال الدین ولد میرزا رستم مشاهده می افتاد

حضرت خاقان سعید او را بند کرده به قلعه سلیمانی فرستاد **ذکر عصیان ملک کیومرث و توجه حضرت خاقان سعید بجانب امیر علی شغانی و نهضت میرزا سلطان محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بمملکت عراق** در اوایل سنه اربعین و ثمانمائه رایت نصرت آیت بطرف فوس و دمغان نهضت کرد و سبب آنکه ملک کیومرث رستمداری که همیشه طریق مذمتگاری سلوک میداشت و حرف عبودیت و فرمان بر صفحه ضمیر مینگاشت و در این ولا بر سوسه بلابت شیطانی گردن از طوق متابعت پیچیده بر اعلان کلمه عصیان مبادرت نمود و چون ملک از سرداری صاحب وجود خالی بود جمعی از مردم خود را بدان صوب فرستاد و خیال تصرف و ضبط آن ولایت در ضمیر راه جای گرفت و چون این خبر بمسامع علیه پیوست حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که عساکر فیروزی نشان در تحلل رایت ممالک شان روان شوند و چون موکب منصور از ولایت بیشابور عبور کرد تزلزل و اضطراب در بنیان قصر جلال ملک کیومرث افتاد و عرضه داشتها در صحبت قاصدان به امرا و ارکان دولت فرستاد و اظهار متابعت و مطاوعت کرد و بر تضرع و زاری خواهش کرد که نوعی سازند که حضرت خاقان سعید از سر جریمه او درگذرد و امرا صورت بیچارگی و عجز کیومرث را بموقف عرض رسانیدند و آتش خشم و غضب آنحضرت را که زبانه بفلک اثیر کشیده بود بزلال حسن مقال و منظمیر دلپذیر تسکین دادند و در باب ضبط و ربط ملک عراق پادشاه و امرا و سرداران سپاه مشورت نموده رایها بر آن قرار گرفت که باید که یکی از شاه زادگان نامدار بر سبیل حکومت متوجه آن دیار گردد و در آن زمان که حضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الدوله قدس سره از سفر حجاز در باب الجنة قزوین بزیارت قدوة ارباب عرفان و تحقیق شیخ احمد غزالی قدس سره فرمود در آن مقام برآنحضرت منکشف شد که اولیا اتفاق نموده میرزا سلطان محمد میرزا بایسنغر را حاکم ولایت عراق ساختند و شیخ الاسلام بهاء الملة والدین عمر بهرات رسیده این واقعه را بخدمت امیر جلال الدین فیروز شاه گفته بود و امیر شار الیه سخن شیخ را بخاطر خطیر داشت در این وقت که مشورت تفویض مملکت عراق بیکی از اولاد امجاد در میان آمد امیر فیروز شاه واقعه مخدوم شیخ الاسلامی را بعرض همایون رسانید و در باب فرستادن میرزا سلطان محمد اهتمام تمام رای اقالیم کشای ولایت سلطانیه و قزوین و ری را بمهر سپهر سلطنت ارزانی داشت و تمام امرا ولایات مذکوره را بحسن درایت او بازگذاشت و حضرت خاقان سعید میرزا سلطان محمد را آن صوب گسیل کرده رایت معاودت برافراخت و امیر فیروز شاه در رکاب میرزا سلطان محمد تا بسطام رفت و در آغاشاه زاد امیر نکونام را تعقید و دلجویی نموده باز گردانید و خود عازم عراق شد و چون بدان مملکت رسید اعمال سلطانی و اموال دیوانی را منضبط ساخت سرداران اطراف و گردنکشان آفاق روی بپایه کاه کیوان اشتباه شاهزاده آورده بخدمت او توسل جستند و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید را داعیه آن شد که جامه جهت پوشش کعبه معظمه ارسال نماید و این معنی بی رخصت سلطان مصر میسر نمیشد لاجرم از صواب نمای اقتضاء آن کرد که تحف نامه بجانب مصر ارسال نماید و والی آنجا را از ما فی الضمیر خویش آگاه کرداند و خدمت امیر فیروز شاه که صاحب اختیار و ملک بود سید شمس الدین محمد نرمی را بسفارت مقرر ساخت و مرتقی مشار الیه اسباب سفر ترتیب داده روی توجه بمصر نهاد و آن مسافت دور و دراز پیمود تا بدان حدود رسید و از نواحی حلب تا ظاهر قاهره بر حسب فرمان سلطان آنجا امکان خدمت بود نسبت

بسید شار الیه بجای آوردند و سلطان جهان جمعی از مقربان به استقبال آنجناب فرستاد تا بعاطفت
و مرحمت خسروانه نوید دهند و ایشان با سید ملاقات کرده مستظهر و مطمئن خاطر خدمتش را بشهر
در آوردند القصه چون سید شمس الدین محمد زمزمی بمجلس پادشاه رسید مکتوب و جلا کانت
گذرانید و پیغام حضرت خاقان سعید رسانید و سلطان بعد از احوال شهریار عصر پرسش نمود و قبول
شد که هرگاه که آنحضرت جامه کعبه ارسال نماید او در تبلیغ آن سعی بلیغ مبذول فرماید و سلطان
چقماق من فی الجد و القیاس اظهار ارادت و اعتقاد کرد و جناب سیادتمآب را رعایت و انعام
فرموده اجازت مراجعت داد و مرتضی شار الیه بازگشته و بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده کیفیت
احوال و اوضاع آن ولایت معروض داشت و درین سال استقلال امیر جلال الدین فیروزشاه و دخل
او در امور سلطنت و مال از حد اعتدال تجاوز نموده بود و هرکرا امیر شار الیه به مهمی بار میداشت
هیچکس را مجال تغییر و تبدیل آن نبود و هرچند این معنی بمزاج همایون حضرت شهریاری دشوار می
آمد اما چون از امراء عظام دیگری نبود که به تمشیت مهام قیام نماید آنحضرت تغافل و تساهل
می نمود دیگر و درین وقت سید عماد الدین محمود که به فنون فضایل و آداب آراسته بود پدرش سید
زین العابدین سالها بوزارت و نیابت حضرت صاحب قران مغفور شاهرخ بهادر قیام نموده و وقتی بود
قرب و منزلت او بعز عنایت و عاطفت شهریاری سمت ازدیاد میپذیرفت تا صدور امرا و ارکان دولت
و امیر فیروزشاه آنجناب را بضبط ولایت بلخ تعیین فرمود و سید هرچند استعفا نمود مفید نیفتاد
حضرت خاقان سعید نیز متوجه است که سید شغلی مهمتر از آن معین گردد و چون امیر فیروزشاه در آن باب
مبالغه داشت بدان رضا داده سید متوجه آنجانب گشت و حسب اتفاق در آن سال میرزا محمد جوکی
بعزم قشلاق متوجه قبة الاسلام بلخ شد و بمسامع علیه رسید که نواب و گماشتگان امیر جلال الدین
فیروزشاه بدان ولایت استیلا یافته و اموال واجبی بدیوان اعلی واصل نمیشود و سید تنها نمیتواند که از عهده
امور آنجا تفحص نماید حکم واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سید عماد الدین مفرد سه سال ملک بلخ را در
عهده میرزا محمد جوکی بر تفصیل رساند و شاهزاده را از امیر فیروزشاه غبار ملالی بر حاشیه ضمیر انور نشسته
بود القصه میرزا محمد جوکی و سید عماد الدین به تفحص قضایای بلخ از سر جد و اجتهاد مشغول شدند و در اثنا
از جانب عراق خبر رسید که میرزا سلطان محمد از ولایتی که سیورغال اوست زیاده بر واجبی مال میستاند و رعیت از
ارباب و گماشتگان او در زحمت اند و آنحضرت جهت تادیب فرزند سعادتمند حکم فرمود که سلطانیه و قزوین جزو سیورغال
او باشد و در دیگر مواضع دخل نکند و خواجه شمس الدین محمد بخاری را جهت ضبط اموال مواضعی که از شاهزاده
گرفته بودند بعراق فرستادند و مقارن این حال خواجه معز الدین ملک سمنانی در شیراز وفات یافت و شیخ
ابو الخیر بنابر اشارت علیه حضرت خاقان سعید در جمیع ملک فارس بی نیازی فرمان روا شد **ذکر عرض مرض**
**بر ذات پادشاه اسلام پناه و بیان بعضی وقایع که در وفات امیر جلال الدین فیروزشاه و امارت امیر سلطانشاه**
در شهور سنه ثمان واربعین وثمانمائه مزاج همایون حضرت خاقان سعید از منهج اعتدال بحد اعتلال کشید و روزگار
امارات حین الکمال پادشاه شد ... بر حیات همایون غالب کشید و مرضی صعب روی نمود و حضرت خاقانی

سر بر بالین ناتوانی نهاد اطباء حاذق و حکماء مدقق در معالجه جد بلیغ مینمودند و به انفاس عیسوی در مداوا میکوشیدند
و مرض بهیچ گونه دفع نمیشد و خاطرها پریشان شد در این اثنا حضرت مقتدای انام و پیشوای مشایخ ایام
المحظی من الواردات الغیبیة بالحظ الاوفر بهاء الملة والحقیقة والدین شیخ عمر که از زیارت بیت الله الحرام باز
گشته بود و در قریه جغان مقام داشت روز جمعه بعد از نماز و عرض نیاز متوجه باغ زاغان شد و ببارگاه همایون در
آمد و حضرت خاقان سعید با وجود آنکه سه شبانروز بود که دیده مبارک باز نمیکرد و سخن نمیگفت چشم بگشاد و بزبان
تحیه سلام شیخ جاری گردانید و شیخ بزرگوار پس از ادای تمام جواب سلام دست مبارک بر آورده از درگاه
احدیت صحت پادشاه اسلام مسألت نمود و فاتحه خواند و خاقان مؤید پاک اعتقاد از فرط ارادت دعا طلب
داشت و حضرت شیخ ... فرق حق در گرفته نزد شهریار رفیع مقدار گذاشت و بیرون آمد و مرض بیمن صعوبت
چمن نفس حضرت ولایت منقبت روی در انحطاط نهاده بر اندک فرصتی زایل گشت و خلایق جانی تازه یافته نذور
و صدقات بفقرا و ارباب حاجات رسانیدند و خاقان جمشید مکان بعد از کمال صحت خواست که آنچه مخزون خاطر همایون
بود بظهور آورد و جامه کعبه را مصحوب کسی که قابلیت رسالت مصر داشته باشد ببیت الله زادها الله شرفا
ارسال نماید و چون این خلعت بر قامت هرکس راست نمی آمد از ارباب اعتماد را مشورت کرده جناب ولایت انتساب
شیخ محمد المرشدی و خدمت فضایل مآب مولانا شمس الدین الابهری را از برای این شغل خطیر اختیار کردند
و حضرت خاقان سعید بموجب صوابدید امرا فرمان داد که جامه کعبه را که در دار العبادت یزد ترتیب داده بودند
و بهراة آورده در خزینه محفوظ کرده اند تسلیم ایشان نمودند و نواب و گماشتگان مهمات جناب فضایل مآب
شیخ و خدمت مولوی را ساخته و پرداخته آن بزرگواران بطرف مصر در حرکت آمدند و چون قطع مسافات
نموده بولایت شام رسیدند امرا آن مملکت و عظماء آن ولایت شرایط خدمت و تعظیم بتقدیم رسانیدند و بعد
از این که بحوالی مصر رسیدند سلطان وقوف یافت و طایفه از خواص و مقربان را باستقبال ارسال نموده ایشان را
در موضعی لایق فرود آوردند و چون سه روز گذشت فرستادگان بخدمت سلطان رفتند و پادشاه بنظر
اعزاز و احترام در ایشان نگریسته احوال حضرت خاقان سعید استفسار نمود و مکتوب آنحضرت را
طلب داشته مطالعه فرمود و اظهار ارادت و اعتقاد کرد و ایلچیان را بوثاقی باز گردانید هر روز جهت خرج
ایشان مبلغی خطیر مقرر فرمود و مکرر اوقات سلطان ایلچیان را میطلبید و احترام تمام میفرمود و از اوضاع
عراق و خراسان و سایر ممالک محروسه میپرسید و این معنی بمزاج امرا و ارکان دولت گران می آمد روزی
فرستادگان از نزد پادشاه بیرون آمدند و آوازه در معرکه افتاد که سلطان بر گرفتن ایشان فرمان داد و
رنود و اوباش روی بوثاق و خدمت شیخ و جناب مولوی نهادند و آنچه در آنجا یافتند بغارت بردند و جامه کعبه
همه را غارت کردند و سلطان از این حرکت ناشایسته خبر یافته قلق و اضطراب نمود و فرمود که ارباب فتنه را
مردان من ریختانیدند و شیخ و مولانا زاده را طلبیده زبان عذر کشاد و سوگند عظیم خورد که من از این حادثه خبر نداشتم
و اسباب سفر ایشان از آنجانب جهان ترتیب کرده قلوبی بسیار انعام فرمود و قاصدان همراه ایلچیان روان گردانید
امثله و احکام بجای سفارش ایشان بحکام حرمین شریفین نوشته و شیخ و مولانا زاده متوجه مکه معظمه شده
و مناسک حج بجای آوردند و باتفاق حکام و خدام آنجا بیت الله را جامه پوشانیدند و بخراسان باز گشته و آن ناه

و ماذ نموده بپایه سریر اعلی رسیدند و حضرت خاقان سعید بحال ایشان نظر التفات و عنایت انداخته احوال
پادشاه مصر و حرمین شریفین استفسار فرمود و مقارن این حال عبد الملک نامی از امرا، طوشون که بحسب فرمان
همراه ایلچیان رفته بود ... تظلم نمود که جناب شیخ و خدمت مولوی از انعام پادشاه مصر مرا بی نصیب گذاشته
... نمودند آنحضرت فرمود که این مهم را دیوانیان بپرسند و چند روز در این باب گفتگوی واقع شد عبد الملک را
خشنود ساختند و این صورت ملال بر مزاج حضرت اثر کرد و در خلال این احوال سید عماد الدین از تحقیق معاملات
ولایت بلخ فارغ شده بهراة آمد و میرزا محمد جوکی به اتفاق امرا و وزرا سید شار الیه را بمجلس همایون آورد و چون
شاهزاده شنیده بود که در زمان شدت مرض حضرت خاقان سعید امیر فیروزشاه بترغیب و تحریض گوهرشاد آغا
به میرزا علاء الدوله بیعت کرده و رنجشی که از وی در خاطر داشت سمت تضاعف پذیرفته بود بنابراین میرزا محمد
جوکی ... خاقان سعید بنا بر صلاح وقت قبل امیر فیروزشاه در مقام معارضه و گفت و شنید آمد و در کلی و جزوی
مضایقه نمود و حضرت خاقان سعید بنابر صلاح وقت از امیر فیروزشاه جواب سخن که نسبت بوکلاء او از ضبط اموال
بلخ و تغلب ایشان در آن ولایت میگفتند استفسار نمود و امیر فیروزشاه را کجا در خیال گذشت که امثال این سخنان از
... ایشان برسد و در اثنای قیل و قال برخاست و دست در دامان زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز
در خانه نشسته بدیوان حاضر نشد و آنحضرت مولانا یعقوب بر واجی را که از میان اکفا و اقران بمزید تقرب اختصاص
داشت نزد امیر فیروزشاه فرستاده پیغام داد که از آنجانب امری واقع نشد که موجب ملال خاطر امیر باشد و در آ
... که از نواب و وکلاء او را در آنچه تصرف نموده اند بازخواستی رود و اگر طور چنین است که پادشاه
... که در میان سخن گماشته بیرون روند بار کش باد و الا باید که از سخط و غضب پادشاهی بر حذر باشد امیر فیروز
شاه از این پیغام رایحه انتقام استشمام نموده اندکی پشیمان شد و لشکر اندوه و ملال بر ساحت احوال او
تاختن آورد و از این قصه رنجور شد و حضرت خاقان سعید چند نوبت بعیادت او رفت و تفقد و دلجوییها
نمود اما دوا سود نبود و مرض اشتداد یافت تا بعد از چند روز مرغ روح آنجناب از تنگنای قفس کالبد جانب
گلشن قدس و چمن انس خرامید و در گنبد مدرسه که در راه خیابان ساخته و پرداخته اوست مدفون شد و امیر
جلال الدین فیروزشاه بصفات حمیده و خصال پسندیده متصف بود و در رعیت پروری و معدلت گستری در الوس
چغتای عدیل و نظیر نداشت و پیوسته ملازمت اهل الله و ارباب انتباه اشتغال میفرمود و در تربیت علما و اهل
وظیفه مبالغه مینمود و از انعام او بر وجه اتم و اکمل بسادات و اشراف ممالک مصر و شام و حرمین شریفین
میرسید و قرای معمور و اسباب و مزارع و مستغلات فراوان جمع آورده و در عرصه ربع مسکون بقاع خیر زیاده
از حد و چون بنا کرد و فرزندان شایسته بیادگار گذاشت و حضرت خاقان سعید امارت دیوان و اختیار ملک
و مال را که تعلق بامیر مرحوم داشت بولد رشید او امیر نظام الدین احمد باز گذاشت و دیگر فرزند سعید او امیر غیاث
الدین سلطان حسین که بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف وجود و سخا آراسته بود و قبل از این چند سال در دیوان
مخدوم زاده عالمیان علاء الدوله مهر زده در غایت حشمت و اقبال و کامرانی و جلال میگذرانید و در این اثنا
شخصی از عاملان خزینه عامره یکی از مخصوصان خود را کتک بلیغ زده او بخدمت امیر نظام الدین احمد رفته
تقریر کرد که خادمان در حرم خانیان آمده مبلغی خطیر از خزانه برده اند و حالا از آنجمله وجهی کواسته در جیبش

فلان سرای مدفون است و امیر نظام الدین احمد آن سخن بعرض همایون رسانید و آنحضرت فرمود تا سخن نه را بند
کردند و امرا بنابر اشارت عالی بعرض خزانه اشتغال نمودند و خیانت بسیار از آنجماعت ظاهر گشت و چون امیر شیخ
ابو الفضل ولد امیر علاء الدین علیکه و امیر احمد میرک امیر جلال الدین فیروزشاه که بجای آباء خویش در دیوان بزرگ
مهر میزدند و در کوی شباب منزل داشتند و حضرت خاقان امیر سلطانشاه برلاس را که مدبری کاردیده بود و
سرد و گرم ایام چشیده و در قبیله برلاس از اکابر و اصل کسی بود در دیوان ملک و مال شریک ایشان کرد
و ربط و ضبط ملک را بحسن درایت و کفایت او باز گذاشت **ذکر واقعه میرزا محمد جوکی بهادر در ایام جوانی**
**از اقتضای آسمانی بلکه بحکم تقدیر و اراده ربانی بیت سرسبز نگشت بوستان جهانی**
**که خار نیافت از خزانی** سروی بچمن نخاست از جای کاخر نبرد ... برپای هرکه درین زمانه را یاد زیست
مشمع مراد را کمان زیست در دهر کجاست صبح گاهی کش نیست ز پی شب سیاهی این سفله که نام شد سپهر
بکیر چه کینه است و مهرش مؤید این حال و مصداق این مقال میرزا محمد جوکی است که در سنه ثمان واربعین واقع
و او پادشاهی بود در کمال ابهت و در غایت شوکت و مکنت آثار شجاعت و مردانگی از صفحات روزگار او واضح
و انوار فطانت و فرزانگی از وجنات احوال او لایح و لوایح جهانگشایی و مخایل فرمان روایی هم در زمان صبی
و اوان نشو و نما از نسیم بساتین شمایل و بشارات جانفزا میرسید و چشم سلطنت و دولت در جبهه او معاینه میدید
و شاهزاده پیوسته در ملازمت حضرت خاقانی بسر میبرد و این معنی را دولت خوبی و منزلتی عظیم میشمرد و
آنحضرت را در شان فرزند ارجمند عنایت تام و شفقت لاکلام بود اما والده آنجناب مهد علیا گوهرشاد آغا
مزاج شهریار کامکار را بجانب خود میگماشت و در ترویج افعال و اعمال او میکوشید و در انحطاط منزلت او
سعی بلیغ مینمود و برادرزادگان او میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در امور ملک و مال اختیار تام
داشتند و شاهزاده را یارای آن نبود که جز محال از جزئیات مهمات که تعلق بدیوان اعلی داشت دخل کند لاجرم
از این جهت سپاه حزن و اندوه بر عرصه ضمیر او تاختن آورد و قافله هم و غم در ساحه دل بیار لشکر او بار بگشاد
و مهم بجایی منجر شد که انواع مرض بر ذات بی همال او حادث شد با وجود آنکه میرزا محمد جوکی به امراض متضاد
متعرض گشت از غایت غیرت در هیچ مقام آرام نیافت و پیوسته در محفه نشسته از مادر و پدر دوری جست
در اطراف ... و حدود سرخس ... بدن شریفش از تدبیر عاجز آمد و در عادات سرای فرود بر
نافه در روضه سرور و حبور و همنشین حور و قصور شد و از استماع این خبر موحش خاطر حضرت اعلی
خاقانی از دنیا و ما فیها متنفر و مستوحش شد و اضطراب عظیم آغاز کرد آخر الامر دست در عروة الوثقی صبر
زده زبان بکلمه استرجاع گشود و نعش شاهزاده را بدار السلطنه هراة آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهر
شاد آغا که خوابگاه میرزا بایسنغر بود مدفون گشت و ولایتی که برسم سیورغال تعلق بمیرزا محمد جوکی میداشت
بدو پسر او عبد الله و میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر تقسیم رفت و متروکات آنجناب کالفرض اهل میانه ورثه قسمت
یافت **ذکر احوال میرزا سلطان محمد در ممالک عراق و انحراف او از جاده مستقیم و مخالفت ملازمان حضرت**
**فرمانروای آفاق** میرزا سلطان محمد چون بر سریر مملکت عراق تمکن یافت گردن کشان حدود و سرداران آفاق پا از
دائره متابعت او بیرون نهاده بدرگاه فلک اشتباه شاهزاده توسل جستند مثل امیر حاجی حسین ولد بابا حاجی

معانی که از کال نادان طریق خلاف و شقاق پیش گرفت و میرزا سلطان محمد از حسن استعفای چند نوبت
ایلچیان فرستاد و اورا استمالت نمود و بلطف و عنایت بیکران نوید داد و حاجی حسین التماس نمود که جمعی از
امرای شاهزاده نزد او روند تا بعد از مواثقت و الفت با ایشان متوجه خدمت گردد و میرزا سلطان محمد طایفه
از خواص و مقربان درگاه نزد او فرستاد و حاجی حسین بقول و وعده که کرده بود وفا ننمود و بنیاد کار بر مکر و
احتیال و شعبده بازی و صنعت پردازی نهاد و امرای شاهزاده که بنابر صلاح او بدان صوب رفته بودند در
قلعه سمنان محبوس گردانید و با وجود ارتکاب جریمه چنین نزدیک میرزا سلطان محمد از آنجا که کمال مروت و مسامحت
او بود آسان آسان نمی است که لشکر بجانب سمنان کشیده تا رعایا پایمال حوادث نشوند و منتسبان خاندان امیر بابا حاجی
بیکبار مستاصل نگردند اما امرا عرضه داشتند که اگر در دفع جسارت و بی ادبی حاجی حسین اهمال و اغفال ورزیده
آید مجملا که خللی روی نماید که دست مداوات دامن تدارک آن کوتاه آید شاهزاده سخن نیک اندیشان استماع نمایند
اصغا نموده دفع شر و فتنه حاجی حسین بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم دید و در فصل بهار که موسم
حرکت لشکرها بود بعزم جنگ او نهضت فرمود و حاجی حسین بشوکت و ابهت و کثرت سپاه جرار و بسیاری
اعوان و انصار خویش مغرور شده بی مهابت هرچه تمامتر لشکر نصرت مآل را استقبال نمود و میمنه و میسره و قلب
و جناح آراسته در میدان مقابله و مقاتله رایت جدال و مخاصمت برافراشت و قضا بر آن جمله آن که شاهزاده با
بعضی فوج مباشرت رزم و پیکار و سعی بجد راه داده عنان از معرکه برتافته و میرزا محمد سلطان با طایفه
از مقربان و خواص قبل از آنکه برانغار و جوانغار را پاسامیشی کند روی جلادت بحاجی حسین و گروه او
آورد و بیمن مساعدت دولت قاهره تزلزل و اضطراب در بنیان ثبات و وقار او انداخت و هنوز یکساعت
نجومی تمام نشده بود که مخالفان را منهزم ساخته خاطر شریف از دمدمه ایشان باز پرداخت و حاجی حسین خسته
و کبود رخسار روی براه فرار نهاد و لشکر سمنان در کوه و بیابان پراکنده و پریشان شدند و حاجی حسین متبدل و
مخذول با جمعی شوکت مغلوب گریخته به قلعه سمنان رسید و اهالی قلعه باز مانده یار شده دست رد بر سینه التماس او
نهادند و چند مرتبش را بحصار راه ندادند و چون از جانب ایشان آنچه توقع میداشت بحصول نپیوست سر در کوه و بیابان
نهاد و ارباب سمنان امرای شاهزاده را از حبس بیرون آوردند و مفاتیح دروب تسلیم ایشان کردند و چند نفر از
بهادران پلنگ افکن در کوه قلعه الوند حاجی حسین را بچنگ آوردند و متعلقانش را باردوی نجسته میرزا سلطان محمد
رسانیدند و بموجب فرمان جهان مطاع حاجی حسین را برهنه بر هم او که ملازمت موکب همایون میکرد سپردند تا در موضع
چهارباغ سمنان بجان و صنع که پدرش را کشته بود قصاص کرد و حضرت خاقان سعید چون از کیفیت حالات واقف و آگاه
گشت بنابر سبق خدمت حاجی حسین و امیر بابا حاجی این حرکت از میرزا سلطان محمد نپسندیدند و فرمود که مناسب
چنان بود که چون بدرجه حاجی حسین را سلطان محمد مرحمت داشتی بپایه سریر اعلی میفرستاد و چون گرفتار گشت او را بجانب
پیاپت فرستاده و بسبب قتل حاجی حسین بی رخصت غبار ملالی از شاهزاده برحاشیه ضمیر انور حضرت
خاقان نشست و بعد از این فتح ارجمند درگاه شاهزاده ملجاء و ملاذ حکام و سرداران عراق گشت
و از اطراف اعیان و اشراف احرام ملازمت بارگاه او بستند و میرزا سلطان محمد ابواب جود و احسان
که هرگز بسته بود بگشاد و دخل ولایت بخرج شاهزاده عالی همت وفا نمیکرد نواب و اصحاب

کفایت

کفایت مضطر و مضطرب شدند و رعیت از مواخذه و مطالبات ناوجه در زحمت افتادند و در این اثنا فتنه انگیزان
عراق که ملازم رکاب نصرت انتساب شاهزاده بودند اسماع آنجناب میکردند که مزاج همایون حضرت
خاقان سعید از منهج اعتدال بالکل منحرف شده و ضعف بدن بدان مرتبه استیلا یافته که مجال حرکت و نهضت
آنحضرت محال می نماید فرصت غنیمت باید دانست و آنچه مکنون ضمیر انور و خاطر اشرف است بعمل آورد و امرا
و ارکان دولت به اتفاق عرضه داشتند که عرصه اصفهان خالی است و بی حاکم و امیر سعادت ولد امیر [illegible] شاه
برادر امیر فیروزشاه که داروغه آنجاست بنده و خدمتکار و اعیان و روساء اصفهان شاهزاده را باشد حاجت
میجویند و منتظر طلوع کوکب سعادت از افق عنایت میبودند و در شهور سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه شاه
زاده بلند مکان رایت فیروزی نشان بجانب تختگاه سلطان ملکشاه سلجوقی اعنی دیار اصفهان برافراخت
و داروغه آنجا را امیر سعادت گرفته مقید ساخت و اموال فراوان بدست افتاد شاهزاده [illegible]
آمده مجموع آنرا بر سپاه نصرت شعار تقسیم نمود و چون از ضبط امور اصفهان فراغت یافت تسخیر ممالک فارس
را وجهه همت بلند نهمت ساخت و اکابر اصفهان را استمالت داده و نوازش فرموده با سوار و پیاده بیشمار
بجانب شیراز در پرواز آمد و چون آوازه توجه شاهزاده بسمع سلطان عبدالله بنابر آنکه در جنگ مصاحبت
آنجناب نبود بروج و باروی شهر را ضبط نموده و اسباب حصارداری مهیا داشته قاصدی بر ضمان شمال
بدرگاه پادشاه مظفر لوا بخراسان فرستاد و از صورت حادثه اعلام داد میرزا سلطان محمد چون بظاهر شیراز رسید
شهر را محکم ساخت خاطر بجنگ و محاصره قرار داده و در آن اوان که اخبار شورش از جانب عراق و فارس بخراسان
رسید حضرت خاقان سعید بغایت ناخوش و ضعیف بود آثار غافلت و علامات شیخوخت بر وجنات احوال شهریار
عالی مقدار لایح و ظاهر بود و امارات ذبول و ضعف قوت بر صفحات روزگار او روشن و هویدا و مقتضی
سن بود که آنحضرت نفس شریف مشقت و زحمت بسیار و کربت محنت و شبگیر و ایلغار اختیار فرماید لیکن چون دو
جنبا باعث آن شد که یورش نماید یکی غیرت و ناموس سلطنت و یکی مبالغه مهد علیا گوهرشاد آغا که بانویی بود در کمال
اختیار و غایت حشمت **ذکر توجه صاحبقران ثانی بجانب ممالک فارس و عراق و عقوبت بعضی
از امرا بسلطان خلائق** ملک تاج بخش ملک ستان چون خبر بیشاقی دیار فارس و عراق شنید تا جیان طهمورث [illegible]
ممالک محروسه فرستاد تا جار رسانیدند که عساکر گردون مآثر بیلجار معین متوجه دارالسلطنت شوند و در اندک
زمانی لشکری افزون از تخمین و قیاس در ظل رایات گردون مماس جمع آمدند و پادشاه دارا، اسکندر حشمت
فریدون تاج و تخت کیان فرازنده اختر کاویان در شهور سنه خمسین و ثمانمائه پای سعادت در رکاب نصرت
آورده از دارالسلطنت هراة نهضت فرمود و میرزا علاء الدوله را در مرکز عز و مستقر شرف خویش قایم مقام
گذاشت و امیر محمد صوفی ترخان را بامارت دیوان خراسان باز داشت و چون اردوی کیهان پوی در بلوک فاخره
نیشابور نزول فرمود ایلچیان امیر جهانشاه ترکمان از ولایت آذربایجان رسیده بوسیله امرای عظام پیلاکات
پادشاهانه بمحل عرض رسید و زانو زده معروض داشت که امیر جهانشاه عرضه میدارد که من در آن اوان که
بدرگاه عالم پناه آمدم یکساله بودم و بیمن عنایت و عاطفت آنحضرت اکنون سردار و سرور صد هزار سوار
و مهمان خود را از ذره صید و خدم میشمارم و فرزند پرورش احسان و لطف و امتنان خسروانه امیدوارم

آنحضرت ایلچی را نوازش فرموده باز گردانید و مولانا جلال الاسلام را برسالت بگیلان تعیین فرمود چه امیر سید
ناصر کیا والی لاهیجان در زمانی که احمد مغول از جانب میرزا سلطان قصد تسخیر قلعه سلطانیه کرده بود و جمعی را
از گیلان بمدد امرای شاهزاده فرستاده بود و ایشان شرایط معاونت بجای آورده بودند و این معنی موافق مزاج
همایون آمده ملا جلال الاسلام المشتهر بقاضی بچه سمنانی بشهر لاهیجان رسیده امیر سید ناصر کیا از التفات
حضرت خاقان سعید لواء افتخار و مباهات بذروه سماوات برافراخت و قاضی بچه را رعایت بجا آورده
فرموده کسی جهت استمالت او فرستند میشاید و قاضی بچه باز گشته در سمنان باردوی همایون پیوست
والتماس امیر سید ناصر کیا را معروض داشت و دیگری متوجه جانب ولایت امیر محمد گشت و او نیز بالتفات خاطر
فیاض مبتهج و مسرور آمده رایات نصرت آیات چون بولایت ری رسید امیر سلطانشاه برلاس و امیر سلطان بایزید
برلاس و امیر شیخ ابوالفضل و امیر احمد ولد امیر فیروزشاه بموجب فرموده برسم منغلای پیشرو روان شدند
و حضرت خاقان سعید بکند ماقر رسیده میرزا سلطان محمد از توجه آنحضرت آگاه شده ترک محاصره شیراز
کرده و ملک و مال و احمال و اثقال گذاشته و از اسباب دنیوی دل برداشته باردوی [illegible]
مدعا از عبید و خدم بجانب لرستان رفت و حضرت خاقان سعید از راه شیراز منصور و سرافراز شده و پیاده
گشته در اصفهان نزول کرد و فرمود که طایفه از سادات و روسای اصفهان که ضمنا استدعای شاهزاده نموده
بودند مقید ساختند و اکثر ایشان در ظاهر سپاه در اواسط رمضان بموجب فرمان بقتل آمدند و قتل سادات
عظام موافق دولت پادشاه اسلام نبود و جناب حقایق مآب دقایق انتساب مولانا شرف الدین علی الیزدی
که بوسیله میرزا سلطان محمد موفور و محترم بود در سیادت و مباحث علیه رسیده بود که مولانا نوشتی این بیت
بر شاهزاده میخواند که پیر شد چرخ و اختر و بخت تو نوجوان آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد و میگفتند
که حضرت خاقان سعید بعراق نخواهد آمد بموجب فرمان گرفته نزد حضرت آوردند پادشاه از خدمتش
پرسید که تو از کجا گفتی که من بدین طرف نخواهم آمد مولانا جواب داد که من این سخن را از روی قیاس و عقل
گفتم نه از طریق دلایل نجومی و اوضاع فلکی چه شاهزاده نهالی برجویبار سلطنت بالا کشیده و مهری از
افق خلافت طالع شده بموجب نظام چنین میشود که از سپهر فیض پادشاه جهانبان ایمن اند و بیمن دولت
قاهره از هر حد کسوف و زوال نترسد و اگر کسی بخلاف این معروض داشته باشد آنرا محض افترا و عین تهمت
باید دانست و میرزا عبداللطیف در مجلس همایون زبان به کلمات ناسزا گشاده مولانا را سخن درشت گفت و آنحضرت
جناب مولوی را به میرزا عبداللطیف سپرد و شاهزاده بحسن تدبیر مولانا را از غرقاب هلاک بساحل نجات
رسانید و جناب مولوی را به میرزا عبداللطیف سپرد و شاهزاده بحسن تدبیر مولانا را از غرقاب هلاک بساحل نجات
و جناب شان الیه را روانه دارالسلطنه هراة گردانید و حضرت خاقان سعید زمستان آن سال در ری [illegible]
و چون فصل شتا بنهایت انجامید حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که امرای عظام سلطانشاه برلاس و شیخ ابوالفضل
و احمد امیر فیروزشاه بجانب میرزا سلطان محمد رفته او را نصیحت کنند تا باردوی همایون آید و اگر شاهزاده
تمرد نماید بزجر و تکلیف بیاورند عامرانه روانه آن صوب شدند و امیر شیخ ابوالفضل بر دیگران سبقت
نموده بابجادرقت و با شاهزاده ملاقات فرمود و بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند خاطر اشرف

میرزا سلطان محمد مایل بدان گردانید که بدرگاه عالم پناه آمده تقصیرات گذشته عذرخواهی نماید و به تدارک
مافات مشغول گردد و حضرت سعید تا اواخر زمستان در حوالی ری [illegible] توقف فرمود و کاهیان در معبر
مشکوی پیمود و انتظار آمدن میرزا سلطان محمد میکشید که ناگاه صورتی روی نمود که متوقع خلایق نبود **ذکر
ارتحال حضرت خاقان سلیمان مکان و انتقال از کاخ و ادانی از مقام جمعیت به منزل پریشانی**
کام آفتاب روی حیات بر منقطرات ارتفاع نهاد و از محنت کسوف بی تاب شد و کام بدر کامل خورشید اشتباه
شرف اوج دریافت که به حضیض خسوف گرفتار بیاید مدغم از تشبیه این مقدمه آنکه در اواخر ایام حیات حضرت
خاقان سعید معموری ممالک بغایت رسیده و خوش حالی سپاه و رعیت بجایی انجامیده ارباب استغنا و کامکاری
مجمع مواد احتیاج و ناکامی منضم و مرتفع جا یافته گویند که هنگام قشلاق آنحضرت در ولایت ری در دیه [illegible]
دکان دراز در او باز ار بیمار ده در آمده الفقه صباح بود و حضرت خاقان سعید از دست ساقی اجل شراب تخلیه
خورده و جاشر کوچ بیگوه نشستند غریب قلعه طبرک مود کالشرف زیارت مقابر اکابر آنجا حاصل کند و اشهاد داده و او
اثناء رفتار مانند توسن ایام سرکشی آغاز نهاد و چون بنابر بقیه ضعف قوت آنحضرت از ساحت نشان واقف بود
و حرکات که بمحفه در آید او ناخوش تقدیر پیش کشیده مضمون این مقال املا نمود که شد وقت که مرکبان انجم
هم نعل بیفکنند و هم سم شد وقت که این جهان حمال بهیند محقده و سال و حضرت خاقان سعید بمحفه در آمده اند
ساعتی قطع کرد و این نوبه در معبر جان استیلا یافت که بعزاداری شهادتین مجال دم زدن محال نمود و شاه
و سپاه از راه باز گشتند قبل از وصول ببارگاه فلک اشتباه در اثناء طریق طوطی روح شهریار بجانب
گلشن قدس و حدیقه انس در پرواز آمده با ساکنان آن حجاب رفیق شد و از این منزل پر ملال عیب سرای
سرور ارتحال نمود در این ره خواه سلطان خواه درویش بر آخر عقبه مرگ آیدش پیش در این صحرا که بوی
خوشی نیست در این صحرا که بوی خوشی نیست کیا می بی غبار نادمی نیست و این بلبل مطی صباح یکشنبه بیست و پنجم
ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمائه روی نمود عمر آنحضرت هفتاد و دو سال بود هفت سال از قبل حضرت صاحب
قران مغفور حکومت خراسان کرده مدت چهل و سه سال در اکثر ربع مسکون رایت سلطنت باستقلال برافراخت
و در روز آن واقعه هایله و حادثه نازله از شاهزادگان عالیشان در اردوی اعلی بجز میرزا ابوالقاسم بابر
و میرزا عبداللطیف و میرزا خلیل سلطان بن میرزا جهانگیر که نبیره دختر حضرت خاقان سعید بود حاضر نبودند
و از امرای عظام نیز معتبر از امیر شیخ ابوالفضل برلاس کسی نبود چه مجموع ایشان به طلب میرزا سلطان محمد رفته بودند
و بانوی عظمی گوهرشاد آغا نزد میرزا عبداللطیف کس فرستاد که ایل و الوس را سر روی نماید تا بضبط اردو قیام
باید کرد و نگذاشت که تفرقه بحال خلایق راه یابد شاهزاده این التماس قبول فرموده روز دیگر خبر وفات
خاقان کامگار در اردو انتشار یافت و علامات روز قیامت و آثار دشت محشر پدیدار آمده آه گرم و نفس سرد
امیر و وزیر و صغیر و کبیر بر اوج اثیر و کره زمهریر رسید و میرزا عبداللطیف از جانب برانغار بپای طوق
ظفرشعار آمد و میرزا بابر با خواص ملازمان عازم خراسان شد و میرزا خلیل بهمراهی آنجناب روان شد
و چون عبور ایشان بر اردو و بازار بود لشکریان دست بغارت برآورده از هر کسی چیزی میربودند و مهم سپاه
از حیز ضبط بیرون رفت و طوفان بلا بالا گرفت و میرزا عبداللطیف گرد اردو برآمده چند نفر را سیا

فرمود و آتش فتنه را که اشتعال یافته بود تسکین داد و آن روز تا شب به ضبط و داراجی سپاه مشغول شد و بعد از سه روز نعش مغفرت مآل را در محفه نهاده عازم خراسان شدند و در روز واقعه میرزا عبداللطیف قاصدی جهت سمنان شتابان فرستاد تا از کیفیت حالات میرزا الغ بیگ را اعلام دهد و در اثنای راه طایفه از مردم فتنه انگیز بسمع میرزا عبداللطیف رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا به اتفاق ترخانیان قصد غدری دارند و چون شاهزاده خود ملون مزاج بود و محبت با نوعی عکسی را با میرزا علاءالدوله معلوم داشت این سخن در ضمیرش جاگیر آمد و بغایت متفکر و متوهم شد و مفسدان محل خیانت یافته او را بر آن داشتند که مهد علیا و ترخانیان و امیر نظام الدین احمد را با اتباع و لواحق ایشان غارت کرد و هر کرا ان وی توجهی داشت بند فرمود و این واقعه در سلخ ذی الحجه میان خوار ری و سمنان دست داد شاهزاده از دو عنبرک واسر کرد و سودای سرداری در دماغ محکم کرد روان شد تا بسمنان رسید و در آنجا دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی و خواجه شمس الدین علی سمنانی که در شب اول آن واقعه هایله از اردوی خاقان سعید منفق بیرون رفته بودند بموکب شاهزاده پیوستند و بموجب حکم بدستور سابق در دیوان میرزا عبداللطیف مهر زدند و شاهزاده مانند پدر بزرگوار خویش صدق و نیاز پیش آورده و بزیارت مطرب بارگاه حضرت سبحانی شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی که در شب اول آن واقعه هایله از اردوی خاقان سعید منفق بیرون رفته بودند بموکب شاهزاده پیوستند و بموجب حکم بدستور سابق در دیوان میرزا عبداللطیف مهر زدند و شاهزاده مانند جد بزرگوار خود صدق و نیاز پیش آورده بزیارت مطرب بارگاه حضرت سبحانی شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی رفت و روحانیت آن بزرگوار استمداد همت نمود و از آنجا نهضت فرموده متوجه دامغان شد و داروغه آنجا سعادت شقاوت قرچامرددوان شهرها ابواب بلا بر خود گشاد و طایفه که ملازم موکب همایون بودند را از تین علاقه فرا بخود داشته هرچند او را نصایح نمودند مفید نیفتاد و قحط و عسرت در اردوی شاهزاده بمرتبه بود که هر کس مثل آن در هیچ زمان نشان نمیداد و عبور از آن مکان بی برانی متصور نبود لاجرم میرزا عبداللطیف فرمان داد که لشکریان دامغان را مرکز وار در میان گرفتند و در اطراف شهر افواج سپاه فرود آمدند و در شب امیر پیر لشمق برلاس از میرزا عبداللطیف روی گردان شد متوجه دارالسلطنه هرات گشت و شاهزاده بعد از بیست شهر دامغان مسخر ساخت و فرمان داد تا جریب منصور دست غارت و تاراج بر آوردند این شهر است که کرک را دو خوش باید آموخت که در بدن کار او سپاهیان که در بند بها نبودند هرچه در دامغان اسم شیء بر آن اطلاق می یافت ربودند و خون سعادت را اگرچه ریختنی بود شجاعت و جهانی و جناب شاهزاده از دامغان به بسطام آمد و در آنجا مجاوران مزار سلطان العارفین بعرض رسانیدند که میرزا ابوالقاسم بابر بدین بقعه شریفه نزول فرموده از جانب جرجان قاصدان رسیده خدمتش را طلب داشتند و او به استرآباد رفت و کیفیت حال چنان بود که خاقان سعید هر سال بعضی از امرا و تومان را بولایت جرجان می فرستاد که سرحد دشت قبچاق باخبر باشند و آن سال از امرا جانبغدا در آن ممالک امیر هندو که اقامت داشت و چون خبر واقعه آنحضرت بسمع او رسید اول بر ضبط اسباب دیوان و اموال و جهات امرا اشتغال نمود و قاصدان بمرحها فرستاد تا هر جا که میرزا بابر بود بجا رحمت آنجناب را متوجه جانب استرآباد تحریص نمایند و چون شاهزاده به استماع

التماس

التماس امیر هندو که بابا سمندران رسید و امیر هندو چند منزل استقبال نموده و شرایط خدمتکاری کما یجب و ینبغی بجای آورد و مفصل کلهای اسباب معروض داشت و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و سایر اسباب سلطنت بگذرانید و بغایت مستحسن و مقبول افتاده مملکت مازندران در قبضه اقتدار آنجناب و کامکاری شاهزاده جهانگیر قرار گرفت و میرزا عبداللطیف چون بر این حال اطلاع یافت بر بلا ابریشم آمد و نهضت خواست که بجانب ماوراءالنهر توجه نماید و باز از آن برگشته بطرف سبزوار رسول نمود و در اثنای راه بسامع میرزا عبداللطیف رسید که امیر سلطانشاه برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس که بر طلب میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده بدرگاه میرسند و امیر شیخ ابوالفضل که در عراق توقف کرده امیر نظام الدین احمد امیر فیروز شاه از راه ترشیز بهرات در رفته دو روز بکی امراء برلاس برادر وی شاهزاده رسیده بدستبوس فایز شدند و میرزا عبداللطیف از سبزوار به نیشابور رفت و ترخانیان بجان مقید و محبوس و محفوظ و مضبوط بودند و چون شاهزاده به نیشابور رسید شنید که میرزا علاءالدوله ابواب خزاین که بسالها در از در قلعه اختیار الدین جمع آمده بود گشاده لشکری فراهم می آورد و جمعی کثیر را بجانب مشهد روان می فرستاد است

**ذکر جلوس میرزا علاءالدوله بر سریر سلطنت و گرفتاری میرزا عبداللطیف بحیله آمد و دوام مخالفت**

سابقاً سمت گزارش پذیرفت که در آن اوان که حضرت خاقان سعید رایت توجه بجانب عراق بر افراشت و میرزا علاءالدوله را در دارالسلطنه هرات بجای خود بازداشت و چون آنحضرت رخت بعالم دیگر کشید گوهرشاد آغا ایلچی جهت سمنان شمال و صبا بهرات فرستاد و ایلچی بر صفت دو روز ری بمقصد رسید میرزا علاءالدوله را از شرح حادثه اعلام داد و جناب سلطنت مآب ابواب گنجهای جهان که از دو جنه بحر و کان بود بگشاد و جهان را [illegible] دادکه در خیال کس نگنجد و در اوایل میرزا علاءالدوله داعیه آن داشت که تخت کرامی [illegible] بزرگوار خود میرزا الغ بیگ فرستد و از در مصالحت و موافقت در آید لیکن چون شنید که میرزا عبداللطیف نسبت با مهد علیا گوهرشاد آغا آن همه بی حرمتی کرده او نیز در مقام خلاف و جدال آمده و بجمع آوردن لشکر مشغول شد و در آن ایام پیوسته از جانب اردوی میرزا عبداللطیف خبر می آمد که سپاه و امرا از تلون مزاج شاهزاده به تنگ آمده اند و اکثر [illegible] سپاهی سپاه ظفر پناه بدینجا آید جمله روی گردان میشوند و در اردوی شاهزاده چندان ضبط و سامانی نمانده و فی الجمله میرزا علاءالدوله از شاهزادگان میرزا صالح و از امراء عظام امیر ابراهیم ترخان را با جمعی از سواران رزم آزمای تعیین فرمود که بجناح استعجال متوجه نیشابور شوند شاید که دست بردی نموده بیاری مهد علیا و ترخانیان از قید و حبس خلاص کنند و امراء در ملازمت میرزا صالح بر جناح آمده از آنجا متوجه مشهد مقدس شدند و در آنجا دانستند که میرزا عبداللطیف و میرزا صالح و امرا از جانب مشهد عید و نیشابور آمد و اندیشه بر فیصل آن مهم کاشتند و با یکدیگر قرار دادند که در وقت غفلت شبخون بر اردوی میرزا عبداللطیف برسم شبیخون تازند و خاطر از آن قضیه فارغ سازند و در صبح شنبه سیزدهم ماه صفر چون آتش سوزان و بلای ناگهان در قبیل میرزا عبداللطیف در آمدند و مهد علیا و ترخانیان را از حبس خلاص داده و از اردو بیرون برده بر خود کشیدند و [illegible] کرده سورت ایلغار خستند و میرزا عبداللطیف از حادثات چرخ فارغ نشسته شب همه شب پهلو بر بستر استراحت نهاده بود و بخواب غفلت فرو رفته چون آواز جوش و خروش بگوش او رسید سراسیمه از جای خود برخاست و از لشکر آنچه میسر شد جمع آورده مستعد جنگ و پیکار گشت و از جانبین در

عالم سعی و کوشش نموده آتش قتال التهاب یافت و ناگاه از ضعف طالع و بخت بد اسب شاهزاده بسر درآمد و طایفه از دلاوران به سرعت [illegible] خدمتش را دستگیر کردند و امیر جنید بوند با جمعی از منتسبان و معتمدان شاهزاده بیاسا رسیدند و گروهی را بشفاعت آشنایان و خویشان بجان امان دادند و اردوی شاهزاده به باد غارت و تاراج رفت و مصداق کأن لم تغن بالأمس بوقوع پیوست [illegible] نمودند میرزا عبداللطیف [illegible] که چون مهد علیا گوهرشاد آغا و ترخانیان را غارت کرده و سیاست فرموده بود الحکم والعظمة لله تعالی مقدس النفس میرزا صالح و ترخانیان مظفر و منصور همراه محفه حضرت عصمت پناه و نعش مغفرت مآل پادشاه گزین خصال بجانب دارالسلطنه هرات بازگشتند و میرزا علاءالدوله در نهایت عظمت و جلال و حشمت و اقبال تا سعد آباد جام حضرت مهد علیا گوهرشاد آغا استقبال نمود و در آن موضع بسعادت ملاقات آنحضرت مشرف شد و بدیدار یکدیگر مسرور گشته [illegible] رسانیدند و حکم جهان مطاع صدور یافت که میرزا عبداللطیف را بشیوع [illegible] گناه کاران از جانب چپ در آورده بپایه تخت سلطنت رسیدند و میرزا عبداللطیف آغا و پرسید که این چه بدی کردی شاهزاده در جواب گفت که من بدی کردم جزا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی و شهریار کامکار ذیل عفو بر جرایم میرزا عبداللطیف پوشید فرمود تا جهت او خرگاهی خاص ترتیب دادند و [illegible] شاهزاده گماشت و اعلام ظفر انجام از سعد آباد جام بمقر دارالسلطنه هرات در حرکت آمد و چون [illegible] بشرف نزول اجلال فرمود سادات و قضاة و اکابر و اشراف بخدمت توسل جسته مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و میرزا عبداللطیف را بکوتوالی قلعه اختیار الدین سپرده در آن موضع مانند لعل در سنگ محبوس گردانیدند و نعش مغفرت مآل را در گنبد مهد علیا گوهرشاد آغا که خوابگاه میرزا بایسنغر است مدفون کردند و برسم و آیین سلاطین گردون احتشام عزا داشتند و آش و طعام دادند

**ذکر عبور میرزا الغ بیگ کورکان از جیحون و وقوع مصالحت میان آنجناب و میرزا علاءالدوله**

چون قاصد میرزا عبداللطیف از ری بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ را از واقعه ناگزیر حضرت خاقان سعید اعلام کرد آنجناب اضطراب بسیار کرد آخر الامر خود را در زمره إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ جای داده و زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده و بعد از [illegible] و [illegible] تعزیت خواست که قبل از آنکه اختلال به احوال ممالک محروسه راه یابد عنان عزیمت بجانب ملک ایران تابد و عساکر ترکستان و ماوراءالنهر جمع آورده از سمرقند بیرون آمد و رایت جهانگیری بصوب خراسان برافراخت و چون ساحل جیحون مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت بسامع جلال پیوست که میرزا ابابکر ولد کهتر میرزا محمد جوکی بهادر که بعد از فوت پدر برحسب فرموده پادشاه هفت کشور در سیادت ختلان وارهنگ و سالی سرای سیورغال او بود و بر کمال شجاعت و دلاوری و جلادت و بهادری اتصاف داشت حشر بیار و حشم بیشمار جمع آورده داعیه استبداد و استقلال در خاطر آورده و میرزا الغ بیگ اندیشه بر آن قضیه گماشته رسل و رسائل بجانب او متواتر داشته و وعده‌های جمیل داده آن شاهزاده را رام گردانید و نزد خود برد و او را بشرف مصاهرت خویش امیدوار ساخت و میرزا ابابکر صبح و شام با عظمت و حشمت تمام بملازمت عم بزرگوار خود قیام می نمود اما در ناصیه او آثار تمرد و استکبار

ظاهر

ظاهر و لایح بود و سرا و جهرا با فعال و اقوال میرزا الغ بیگ انکار بلیغ میفرمود و زمان زمان زبان خود بطعن و اعتراض میگشود و در این اثنا یکی از امراء برلاس که در دیوان میرزا ابابکر مهر میزد و در خلوت بسمع میرزا الغ بیگ رسانید که شاهزاده اندیشه غدری در خاطر دارد و این راز با خواص خود در میان نهاده نقش جفا و قطع صله رحم بر لوح ضمیر می نگارد و چون رعایت احتیاط و حزم بر ذمت همت پادشاهان صایب رای ثابت حزم واجب و لازم است میرزا الغ بیگ بتفتیش حال میرزا ابابکر مشغول شد و بعد از تفحص بلیغ بتحقیق پیوست که شاهزاده در مقام شقاق و نفاق است و در دوران منزل محبت و وفاق لاجرم آتش خشم پادشاهانه التهاب یافته خدمتش را بندکرد و بسمرقند فرستاد و بنفس همایون از جیحون عبور کرده قبة الاسلام بلخ را لشکرگاه ساخت و چشم سپاه [illegible] که میرزا عبداللطیف با اردوی بزرگ از [illegible] در موکب همایون پیوندد و جناب شاهزاده را در حالی بلا بر ایشان بخیال گذشته بود که ناگاه گرفتاری و حبس فرزند دلبندش شنید بغایت محزون و ملول گردید و [illegible] همت و تمامی نهمت بر استخلاص قرة العین گماشت و با اعیان امرا مثل میرزا ابراهیم و امیر ابابکر [illegible] نمود و امیر بایزید در این باب مشورت فرمود [illegible] بر آن قرار گرفت که با میرزا علاءالدوله از در مصالحت درآید تا شاهزاده را از آن حبس خلاص و استخلاص نماید و از جانب چون میرزا علاءالدوله از عبور میرزا الغ بیگ آگاه شد در گنجها بگشاد و زر به [illegible] و بیار ارباب قبضه و اصحاب زور بازو قسمت نمود و چندان نقد در میان خلایق پدید آمد که هر فرد از افراد حشمی که قبل از آن [illegible] میفروختند و کس نمیخرید صد دینار [illegible] القصه میرزا علاءالدوله سپاهی عظیم مرتب داشته و از دارالسلطنه هرات نهضت فرموده [illegible] از آب مرغاب عبور نمود و میرزا الغ بیگ مولانا میرک محمود صدر را برسالت فرستاد و مضمون پیغام آن بود که میرزا علاءالدوله را بجای فرزند دلبند اعز دانسته معرکه خرابی مملکت او بر خاطر نگذشته اگر عبداللطیف را فرستد اساس دوستی استحکام پذیرد و قواعد یگانگی بتجدید تشیید و تاکید یابد و در اثنای این اوقات میرزا علاءالدوله شنید که میرزا ابابکر از ولایت جرجان بیرون آمده بحدود خراسان درآمد و قراولان او با محمد بهزاد که از قبل آنجناب در عرصه جام بالشکری خون آشام آرام داشت محاربه نموده او را گرفتند و میرزا علاءالدوله در میان دو دشمن قوی متحیر ماند و با میرزا الغ بیگ صلح کرد مشروط بآنکه فاصله میان طرفین [illegible] باشد

**ذکر معاودت رکن السلطنة والخلافة علاءالدوله بهادر و خلاص میرزا عبداللطیف و دفن رکن السلطنة مشارالیه بجانب مشهد و صلح نمودن با بابر و خود میرزا قاسم بابر**

میرزا علاءالدوله بعد از مصالحت با میرزا الغ بیگ بدارالسلطنه هرات معاودت کرده میرزا عبداللطیف را از حبس بیرون آورده و تفقد و دلجویی نموده همره شاهزاده در مجلس خاص نشسته و با یکدیگر عهد و پیمان بستند که با هم خلاف نورزند مشروط بآنکه چاکران میرزا عبداللطیف را که در [illegible] نیشابور گرفتار شده بودند و اکنون در زندان هرات محبوس [illegible] و از خزانه گرفته و هدایا که لایق داشته بماوراءالنهر فرستند و مهمات بر این جمله قرار یافته میرزا علاءالدوله مولانا جلال الدین صدر را ملازم میرزا عبداللطیف ساخته بر اردوی میرزا الغ بیگ که در بلخ بود فرستاد و میرزا الغ بیگ از آمدن فرزند بجان [illegible] بلکه جان [illegible] وخوشدل شد و او را در آغوش شفقت و

عطوفت گشتیم از بند وفرمان بر شش نمود و شاهزاده بی همال بدین مقال مسرور گشت که
شرط ادب آنست که در حضرت خورشید گویند که ساحت دشت تاریک نه دیدیم و میرزا الغ‌بیک ولایت بلخ را بعم
سیورغال میرزا عبداللطیف ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده در مستقر جلال خویش نزول فرمود و میرزا
علاء الدوله چون از جانب لشکر سمرقند خاطر جمع ساخت جناح استعجال روان شد و بجانب مشهد رایت جلادت
برافراخت و میرزا ابو القاسم بابر در ولایت جوشان با لشکری چون دریای جوشان منتظر جنگ و پیکار
ایستاده و میرزا علاء الدوله بمشهد رسیده توقف فرمود و جمهور سپاه را با لشکری نامور بجانب
برادر فرستاده و هر دو فریق چون در برابر یکدیگر صف آرای شدند و نیکخواهان اندیشیدند که اگر در
میان اخوان منازعت قایم شود ممکن که میرزا الغ‌بیک که بحقیقت وارث مملکت است از مصالحهٔ ایشان
کرده و فرصت غنیمت شمرده بر تسخیر ولایت ایران لشکر کشد و اگر برادران با هم متفق باشند آسان آسان
دست بکردن مقصود حمایل نکند بلکه بثبات جوهر مطلوب او در نقاب حجاب ماند و بمراد خود فایز نگردد در
دو زمانی که هر دو سپاه کینه جوی تند خوی در مقابل هم صف کشیده بودند امرا و نیک اندیشان در میان میدان
فرود آمدند و در باب مصالحت سخن گفتند و کلمات آنجماعت و قیل و قال آن طایفه بر حد اطناب کشید و آخر
الامر هم بر صلح قرار یافت مشروط بانکه میان مملکت برادران عرصهٔ جوشان فاصله باشد و در تاکید مبانی
مصادقت عهد و پیمان در میان آوردند و لشکریان از قتل و نهب خلاص یافتند میرزا علاء الدوله در کمال ابتسام
بجانب دار السلطنت هراة معاودت فرمود و در منزل و مقام خویش قرار و آرام گرفت و از آن طرف نیز میرزا ابو
القاسم بابر باز گشته عنان یکران بصوب دیار جرجان منعطف گردانید و بعد از طی مسافت در مرکز عز و شرف
و مستقر دولت فرود آمد

میرزا ابو القاسم بابر چون رایت مراجعت برافراشت در استرآباد نزول اجلال فرمود و استماع نمود که والی
ولایت ساری امیر شمس الدین محمد قبل از این فرمان برداری جیحپ است و پهلوان دایرهٔ خدمتکاری کشیده و
چون بر ادای حق بر صفحهٔ ضمیر انور تافت فرمان همایون باحضار میران سپاه و امرا و مقربان بارگاه شرف
نفاذ یافت و بعد از تقدیم مشورت امیر هندوکه با جمعی از متعینان و دلاوران بر سم منقلای در حرکت آمدند و میرزا
ابو القاسم بابر با بقیهٔ چیپاول منصور از عقب ایشان بر صوب ساری روان شد و از آنجا چون ملجا و مهربی نداشت
بر حسب ضرورت خاطر بجنگ نهاد و کردان لشکر و مبارزان هر دو کشور نزدیک یکدیگر رسیده دست بر شمشیر
تیغ و خنجر بردند و در ان مارها ی تخت و بیشهای پر درخت فوجی از مازندرانیان از کمین بیرون جسته و در
برابر شیخ منصور قراول سپاه شد و سالک بر سپاه بادشاه عالمیان بسته تنی چند از ایشان بشهادت رسانیدند
باقی لشکر منصور ان هم فرو ریخته منهزم شدند و امیر هندوکه و امیر خواجه بادبام آقا بیته که شیخ منصور را گرفتار ساختند
بودند باز خورده نزد ند و زخم سنان آتشبار دمیشن آن خاکسار از پای در آوردند و سید عزیز که پشت و
پناه سپاه ساری بود چند تیر شکاری خورده و خسته جسته خود را بمامن رسانید و بعد از دو سه روز نیمجان
ذخمها وفات یافت و بقیه السیف بیشه و جنگل را حصار ساختند و میرزا ابو القاسم بابر چون ابرو باد
از عقب امرا براند و چون شب در آمد از ظلمت لیل و کثرت گل و وحل مجال حرکت نماند و موکب

همایون در همان محل که رسیده بود نزول فرمود و مقصد ان شب گذشته معدودی چند بادوی اعلی آمدند
و بشرف عرض رسانیدند که مخالفان لشکر منصور را باز پس نشاندند و سپاه ایشان جمعی دگر رسیده موافقت کرده
اول کفتند و شیخ منصور که از صدمت جنگ گریخته بود بپابوس شهریار مشرف شده معروض داشت که امرا و سپاه
متفرق شدند و اکنون مناسب چنان می نماید که بادشاه بجانب تختگاه مراجعت نماید میرزا ابو القاسم بابر از این سخن
بر آشفت و گفت حالا که امرا و بهادران را چشم زخمی واقع شد اگر از آسمان تیرباران بظهور آید و از جنگل سنان
دو رود تا سراسر بهر کردار ان در کنار را ایشان تهور مراجعت محال است و شب در آن منزل گذرانید علی الصباح
نهضت فرمود و چون اندک مسافتی قطع فرمود از جانب امرا قاصدی رسید و پیغام ایشان رسانید که دشمنان
که مانند بنات النعش پراکنده شده بودند ثریا آسا از این عقاب هلاک بساحل نجات رسانیم میرزا ابو القاسم بابر
از استماع این خبر چون آتش برافروخت و در حرکت مسارعت نموده تا ز پیشین بامرا پیوست و بقیه آن روز در آنجا
توقف واقع شد روز دیگر بادشاه جهانبان بعزم رزم روان شد و هنوز فرسخی نرفته که خبر انهزام مخالفان رسید و
از وقوع این فتح مبین مراسم شکر الهی بتقدیم رسانید و لشکریان غنایم بسیار گرفته مجموع بحر سپاه و کان استظهار
شدند و حاکم ساری تحقیق و متواری شد و کسی که فرسخی بر فت امداد ان حین در مقام اعتذار و استعفا در آمده
شخصی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد که اگر بادشاه عنایت فرموده از سر جریمهٔ این بنده درگذرد در مدت العمر بجادهٔ
عبودیت مستقیم باشم و میرزا ابو القاسم بابر مولانا شمس الدین محمد بخاری صدر را برسالت و استمالت
سید شمس الدین محمد ارسال کرد و مولانا نزد او رفته جناب سیادتمآب اظهار انقیاد و تضرع نمود و منکوحهٔ
محمد صدر را از کشتن صورت عجز و مسکنت او را بعرض رسانید و یکی از معتمدان سید را همراه آورد و میرزا
ابو القاسم بابر در صدد عنایت آنجناب آمده التفات بسیار کرد و چند روزی بلوغ ساری را بفر قدوم خود
مشرف گشت و یکی از امرا کبار را نزد امیر سید محمد فرستاد و مخدرهٔ از جمله نشینان خاندان عصمت را
خواستگاری نمود و جناب سیادت پناهی این معنی را فوز عظیم دانسته مشتغل شد که چون اسباب مهیا سازد
مروقت که اشارت عالی نافذ گردد نوباوهٔ خاندان سیادت را که در حجرهٔ عصمت ترتیب یافته ارسال نماید و
میرزا ابو القاسم بابر تمامت ولایت ساری را بسید شمس الدین محمد ارزانی داشته بجانب استرآباد در حرکت
آمد بار دیگر خطبه و سکه در آن ممالک بنام و لقب همایون آرایش یافت و شیخ منصور که اجتهاد خطا کرده
جز متبعها لم یبیع اشرف اعلی رسانیده بود مخاطب و معاتب گشت و در خلال این احوال فیاض بی‌علت و
بخشندهٔ بی‌منت جناب میرزا بابر را فرزندی خورشیدطلعت مشتری صاحب کرامت فرمود و به میرزا شاه محمود
اشتهار یافت و طویهای عظیم و جشنها فی ترتیب دادند و ولادت شاهزاده در شهور سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه
اتفاق افتاد **ذکر عزیمت میرزا علاء الدوله بجانب اندخود و لشکر شبرغان و متوجه شدن و شعد شدن رعایای مالک
اندخود لشکر** سابقا مذکور شد که یکی از شروط مصالحت شاهزادگان آن بود که میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف
راکه در واقعهٔ تینابو گرفتار شده بودند فرستند و از خزانهٔ عامره آنچه لایق و مناسب داند ارسال نماید و میرزا علاء
الدوله که بکثرت خزانه و اعوان و انصار استظهار تمام داشت از آن شروط یاد نکرد و میرزا عبد اللطیف چند نفر
قاصد فرستاده گرفتاران را طلب فرمود و میرزا علاء الدوله را آن سخن کان لم یکن انگاشت و آن التماس نتایج برخیانی



دماغ او ننشاندند و مع ذلک میرزا صالح را با طایفهٔ از امرا بجانب آب مرغاب فرستاد تا از حدود بجز باشد و چون
آمدن میرزا صالح مسموع میرزا عبد اللطیف شد و حال آنکه او را از ما فعهٔ تینابو صورت انتقامی در خاطر بود و تا غم
در فرستادن نوکران علاوه کدورت شده تا گاه از بلخ ایلغار کرده بر سر میرزا صالح تاخت و عقد جمعیت او از هم گسیخته
پریشان شدند گویند که میرزا صالح را چندان مجال فرصت که پای در رکاب آورد و خود را از آن مهلکه بهزار مشقت
بکنار کشید به میرزا علاء الدوله پیوست و کیفیت حادثه را بیان نمود و میرزا علاء الدوله از استماع این خبر برآشفت
و بر فقدر نوکران میرزا عبد اللطیف را که در زندان بودند با آنکه فصل زمستان بود لشکرها جمع آورده متوجه بلخ و
شبرغان شد و میرزا عبد اللطیف در استحکام برج و باروی بلخ اهتمام تمام نموده قاصدی بسمرقند نزد میرزا الغ‌بیک
فرستاد و آنجناب را از صورت واقعه اعلام داد و میرزا الغ‌بیک ایلچی نزد میرزا علاء الدوله روان کرده پیغام
فرمود که چون اساس نشئه و تمکید یافته در آن باید کوشید که روز بروز محبت و وداد صحت ارادی بدید دارا عبد
اللطیف حرکتی نا پسندیده صدور یافته و ظیفه آن بود که اعلام اعجاب می‌کردی تا بنا دیب بادشاهانه مؤدب شدی
اکنون صلاح آنست که مصون نماید و لشکر را از خرابی مملکت و ولایت منع فرماید چون این پیغام میرزا علاء الدوله رسید
عزم معاودت جزم فرمود تا لشکریان آنجناب و ولایت اندخود و شبرغان غارت عام کردند و مردم را اسیر گرفتند و
شاهزاده مراجعت کرده در چچکتو به بنا و حصار فرمان داد و چون از شدت برودت هوا و هجوم لشکر بارندگی شهها
مجال خشت بخش نبود از حوضها و لنکرهای ارباط خشت پخته نقل کردند و بنابر آنکه سپاه قیان و لشکریان که با خشت
آن حصار مشغول بودند تعمیرات گندم بر این طرف دیگر میرفیتید آن قلعه را قلعهٔ قورماچ نام نهادند و بعد از
تکمیل قلعهٔ قورماچ که هکذا دو نوع و وراج نیافت میرزا علاء الدوله بسعادت و اقبال بدار السلطنت هراة باز
گشته در مستقر شرف خویش نزول اجلال فرمود و بقیهٔ آن زمستان در منازل دلکش بفراغ بال گذرانید و چون
فصل شبابهای اغانیسید و موسم بهار رسید سبزه و ریاحین در اطراف چمن و باغ بدمید میرزا علاء الدولت
جشن خان فرزند ارجمند میرزا ابراهیم بترتیب طوی عظیم فرمان داد و باغ زاغان را بسان زلف عروسان آراسته
و بهار طرف غایبنه ابواب عیش و عشرت بروی خود گشادند و حکم مطاع نفاذ یافت که خلایق بر خان باشند کسی
را به ارتکاب مناهی و ملاهی مؤاخذه ننمایند و جناب بادشاه و مقربان درگاه و افراد لشکریان بلکه مجموع تولد و
خراسان که در آن اوقات در دار السلطنت هراة حیث عن طوارق الحدثان بودند میل نشاط و خرمی کرده بساط عیش
مهد داشتند تا گاه روزگار بر مقتضی طبیعت خود عمل نموده گرفت و مضمون و ای نعیم لا یکدره الدهر بوضوح پیوست
فلک کبود پوش شبهای زرد بر شیشه خانه جمعیت اهالی و نوش انداخت بیان این سخن آنست که روزی که مقرر بود که
آش عام دهند و وضیع و شریف و شاه و گدا در آن انجمن در عرصه در یک جام که مملو باشد از نمین بر لب نهند کسی آمده
خبر آورد که میرزا الغ‌بیک بنفس خود با لشکری زیاده از تخمین و حدود در دو فاضی که دو فرسخی اندخود است بانیلیات
هراة نزول فرمود شادی و غم و سور بماتم تبدیل یافت و میرزا علاء الدوله و ارکان سلطنت و بساط و نشاط در نوردیده
و بکار رزم پرداخته از مجلس بزم اعراض نمودند **ذکر محاربهٔ میرزا علاء الدوله و میرزا الغ‌بیک گورکان و انهزام سپاه
خراسان و بیان نتایج حال ایشان** چون میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را که به فرستادن ایشان وعده کرده بود نگاه داشت
ودمان حضرت خاقان سعید سمرقند عزم نموده و لشکر کشیده بجانب بلخ و شبرغان رفت و آن مملکت را زیر و زبر گردانید



بازگشت و این قضایا میرزا الغ‌بیک را باعث بر آن شد که بجانب ایران لشکر کشد و به مقتضی المکافاة فی الطبیعة
واجبه عمل نماید لاجرم با عساکر گردون مآثر ماورای النهر فتح کشان بعزم خراسان از آب آمویه عبور نمود و میرزا
عبد اللطیف با لشکرهای قندز و بقلان و ارهنگ و سرای و ختلان و بلخ و اندخود و شبرغان و فاریاب تا حدود آب
مرغاب آنجناب پیوستند و برای انتقام در دفع میرزا علاء الدوله وجهه همت ساختند و میرزا علاء الدوله چون از توجه
طالبان ملک آگاهی یافت در گنج بگشاد و در افواج حشم و طبقات خدم را ذر بیشمار داد و چون اسباب سپاه شاه
عدد ترتیب و تنظیم یافت بدستور زمان حضرت خاقان سعید امیر محمد صوفی ترخان و امیر ابو سعید را محکومت
داد و قلعه دار السلطنت هراة تعیین فرمود و قلعهٔ اختیار الدین را با جهار هزار دینار تفنکه از جمله هژده هزار
ملازم بود به آقا حاجی فتح که در ان مره معتمدان او انتظام داشت سپرد و مولانا احمد بیاولی را که از تربیت یافتگان
و برکشیدگان اهل دولت بود و محل اعتماد به قلعهٔ گشاد که مشهور بکنج خادوق و انفرنجه کاوس و فریدون بود از
دار مستقر دولت خویش نهضت فرمود و میرزا الغ‌بیک باحشمی هر چه تمامتر روز و شب مانند فلک دوار در حرکت
آمده ماذرابیان و شیکری نحو آسپد و چون فرسنگی مسافت نموده منازل می پیمود تا از آب مرغاب گذشته
فرهب بترناب رسید و میرزا علاء الدوله چون از کوتل شجاب عبور نمود بخاطرخطیرش گذشت که بعم بزرگوار
از در صلح و صفا در آید و آتش منازعت را که بالا گرفته بر سحاب غمام مصادقت منطفی گرداند و این معنی در باطن
رسوخ یافته طایفهٔ از مخصوصان خود را بشهر روان کرد تا از جناب بادشاه ملک سالک ساللک صلاح و سداد
تا سالک مناسک خیار و عباد و عباد و صاحب حجیا قمر شیخ بهاء الملة والدین عمر التماس نماید که قدم رنجه
فرماید و در باب مصالحت سخن گوید تا باشد که بیمن التفات منزلهٔ ایشان چندین هزار نفر از فصد خون و مال
یکدیگر باز ایستند و چون فرستادگان بخدمت آن بزرگوار رسیده پیغام گزاردند التماس ایشان مبذول افتاد و جناب
شیخ الاسلام اعظم با جمعی از مریدان و معتقدان روان شدند و یکی از مستوران او رافی بوده و جناب مخدومی ابوت
مآبی سوای بیست هزار دینار دیگر از وجوه همراه خویش گرفته بودند این کیسه با وجود صغر سن جرأت نموده بعرض
رسانید که فرد در طریقهٔ محترفه است اکر سنگ بند و میرشاید آنجناب این کیسه را دشنام دادند و فرمودند که طریقهٔ
محترفه با مریدان و شیخ او چه کنند و قبل از وصول جناب ولایت پناهی آن دو لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش
آمده روی توجه بیکدیگر نهادند و میرزا الغ‌بیک جوانغار را بمیرزا عبد اللطیف سپرد و برانغار را با امرا و نامداران
که در سلک اهتمام را یات فتح آیات جای داد تا اگر احتیاج افتد آماده کار و مستعد کارزار باشند میرزا علاء
الدوله را از جانب برانغار حشم امید از فروغ تیغ میرزا صالح و اتباع او روشن بود و جوانغار را از لمعات سنان
میرزا خلیل سلطان منور و مزین و خود در قول آرام یافته چند امیر نامدار با لشکرهای جان بیوسون گوملک
بودند و در وقتی که آن دو لشکر تند خوی بر مثال بخوی در برابر هم ایستادند و میرزا عبد الله شیان را از صف
بیرون آمده بجانب میرزا الغ‌بیک رفت و این معنی موجب وهن و فتور لشکر خراسان شد و میرزا علاء الدوله از آن
حرکت ناجایگاه از جای رفت و خاطر شریفش مشوش و پریشان شد و با وجود این حال دلیرانه بر جنگ ترغیب
می‌نمود و برانفاذ نام و ننگ تحریص میفرمود و آن دو لشکر نامور بر سر یکدیگر ریختند و خاک معرکه با خون
مبارزان آمیختند و عاقبت آثار ضعف و فتور بر صفحات روزگار سپاه سپاه روزگار خراسان ظاهر و لایح شد

و سمرقندیان چرخچیان جوانغار و برانغار میرزا علاء الدوله را از جای برداشتند و شاه زاده بقلب رسیده در
قلب شکست فرمود و چون دید که مهم بنوعی دیگر است او نیز از معرکه عنان بر تافت و میرزا الغ بیک بتایید و
نصرت ربانی اختصاص یافت و میرزا علاء الدوله از خیلگاه بر عقب رفته متوجه قلعه عماد شد و ابواب خزائن
کشاده اموال بیکران بنوکران و ملازمان داد و از آن موضع بعزم ملاقات برادر کهتر میرزا بابر روی باستراباد
نهاد و چون بآنجا رسید اجتماع سعدین دست داد برادران بدیدار یکدیگر اظهار استبشار نمودند و میرزا بابر بر تفقد
و دلجویی میرزا علاء الدوله زبان کشاده گفت خاطر جمع باید داشت که هیچ چیز از ملک و مال و لشکر دریغ نیست
و مهد علیا گوهرشاد آغا و برادر امیر محمد صوفی ترخان و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی و امیر سلطان ابو سعید
داروغه که در هراة بودند چون خبر انهزام میرزا علاء الدوله شنیدند بر جناح استعجال متوجه عراق شدند و امیر
سلطان ابو سعید در اثناء راه گرفتار شد و دیگران بسلامت رفته بمامن رسیدند و چون کوکب بخت میرزا
الغ بیک بدرجه شرف رسید منظور و مقصود گشت و لشکر را از قتل مخالفان منع فرمود و بجان زینهار
بخشید و مساکن مقصود از کثرت غنایم معمور شد و میرزا الغ بیک شکر نعماء الهی بجای آورده فتح نامها باطراف
آفاق فرستاد و با آنکه میرزا عبد اللطیف در این معرکه آثار شجاعت و جلادت بنوعی بظهور رسانیده بود که دشمن
و دوست آفرین کرده زبان بتحسین کشادند میرزا الغ بیک فرمان داد که منشیان بلاغت شعار در جلد و بیان
فتح نامها بنام فرزند کهتر میرزا عبد العزیز نوشتند و این معنی بمزاج شاه زاده گران آمد کدورت بیکران
در ضمیرش راه یافت و موکب همایون از آن موضع ظفر یاب کامران و کامیاب بجانب دار السلطنه هراة نهضت
فرمود و سپاه سمرقند در منزل چهل دختران حضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الدین عمر و اصحاب اشیا را غارت
کرده و ساداتان جناب مرحومی مغفوری ... حکایت کرد که چون ترکان در صحرای چهل دختران پیش آمدند ...
قطار شتری که رخوت و اقمشه بدان بار کرده بودند از دست ایشان بردند با ایشان گفتم که این اشیا بسید عماد الدین
که از ملازمان و مخصوصان حضرت شیخ است تعلق میدارد جواب دادند که ما این چیزها را به تبرک میبریم
القصه میرزا الغ بیک هم در آن منزل با حضرت ولایت منقبت ملاقات کرد و فرمود تا الاغان شیخ را بدو باز
دهند و تعظیم و احترام تمام نمود و این معنی بر میرزا الغ بیک مبارک نیامد و شرح زوال دولت او مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی و میرزا الغ بیک عازم مرکز دولت و مستقر خلافت حضرت خاقان سعید شد
سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان دار السلطنه هراة برسم استقبال استعجال نمودند و میرزا الغ بیک
بر سریر عزت تمکن یافته آفتاب عدل و احسان او بر اطراف اقطار ممالک خراسان تافت و فقیران و درویشان را
در کنف عاطفت و مرحمت خویش مأوی داد و امیر جلال الدین محمد والد امیر سلطانشاه برلاس که مصحوب پدر خود
و بر الغاف او در حوالی مرغاب از میرزا علاء الدوله روی گردان شده بودند و بخدمت میرزا الغ بیک رفته بود
تاریخ فتح مذکور گوید    نظم    الغ بیک کشور کشای که در سلطنت ... عجب    چو لشکر بسوی خراسان کشید
میسر شدش فتح و فتحی غریب    خرد از پی نصرت لشکرش    بتاریخ گفت انا فتحنا قریب    و امیر جلال الدین محمد بلطف طبع و حدت
ذهن در میان ... اشتهار داشت و سبب آمدن میرزا الغ بیک بخراسان و انقراض دولت میرزا علاء
الدوله بحقیقت امیر سلطانشاه بود و از غرایب حکایات آنکه میرزا عبد اللطیف بچوب دار استوار بستند و امرا را

تلقین نمایند که او را بر پایان کنند اما تخت کسی که او را بر تخت دار نشاندند امیر سلطانشاه برلاس باشد و چون شاه زاده ملک قدیم
و مشفق قدیم بخلاف آن اندیشه بود بر راه امیر شیخ حاجی عمل نمودند آخر الامر امیر سلطانشاه بسمرقند گریخت و میرزا
الغ بیک را بر ابتدا افسون و در مدد بخراسان آورد فی الجمله چون میرزا الغ بیک بمسند جهانبانی برآمد قلعه نیرتو که در
شرقی شمالی هراة واقع است و از آنجا تا شهر ده روزه فرسخ تخمینا مسافت باشد و در آن اوان مشحون بخزاین فراوان
و نقود و اجناس بی پایان بود و یکی از معتمدان میرزا علاء الدوله بمحافظت آن قلعه قیام مینمود مفتوح گشت و اجناس
بی قیاس و مبلغی خطیر از نقود در قبضه اقتدار شهریار فلک مقدار آمد و مبلغ دویست تومان نقد که تعلق بخاصه شاه
زاده عبد اللطیف داشت در آن حصار مخزون بود و با آنکه میرزا الغ بیک از فتوحات و غنایم خراسان هیچ چیز بفرزند
ارجمند نداد در آن دویست تومان نیز مضایقه نمود و این صورت موجب زیادتی وحشت و کدورت میرزا عبد اللطیف
گشت و میرزا الغ بیک بر تمامی التفات بحال جناب افادت مآب مولانا اعظم قدوة نحاریر الاعلام مولانا قطب الدین احمد الامامی
انداخته منصب قضا ارزانی داشت و مرتضی اعظم سید عماد الدین ولد سید زین العابدین جنابذی را
دیوان وزارت نصب فرمود و امیر پادشاه علی ولد امیر اسکندر ترکمان که امیر خلیل الله شروانی او را بخراسان فرستاده بود
بواسطه آنکه گفته که پادشاه در ناصیه او مشاهده میفرمود بند کرده سلطان ابوسعید داد و قدر قربیا دکده
عیار رتبه فرستاد و موکب همایون بجانب مشهد مقدس رضوی در کنف دولت و اقبال نهضت کرد **ذکر عزیمت
میرزا الغ بیک کورکان بجانب جلگاه رادکان و حرکت آنجناب از آن مکان بمدد و جنبش آن** میرزا علاء الدوله
چون میرزا بابر پیوست هرد و برادر در مخالفت میرزا الغ بیک موافقت نمودند و جمعی از کورنیکان و دیگر از سپاهیان
با ایشان ملحق شدند و خلقی کثیر در ظل رایت شاه زادگان مجتمع شدند و طایفه از امرا و بهادران سمرقند که در عقب
فرنیان رفته بودند بجام رسیده از اجتماع آن دو پادشاه زاده آگاه شدند عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاده
کیفیت حال بیان نمودند میرزا الغ بیک چون بر مضمون عرضه داشت مطلع شد با لشکرها در جنبش آمد و بمشهد مقدس
رسید شرایط زیارت بجای آورد و جمعی از امرا بر تسخیر قلعه عماد فرستاد و آن قلعه بود از زمین دور و با آسمان نزدیک
و استیلا و استعلا بیان موضع منیع بسعی و کوشش انسان بعید و بدیع مینمود و چون این معنی برو آگاه نمودند
گشت که فتح قلعه جز بتقدیر ربانی میسر نیست در قاصدی فرستاده امرا را طلب داشت و رایت توجه بجانب الغ
رادکان برافراشت و در چهار باغ آن موضع چند روز اقامت داشت و در آن مقام ایلچی میرزا بابر رسید تحفه و
هدایا موقف عرض رسانیدند و میرزا الغ بیک اظهار عنایت کرده ایلچی را بسیورغال اختصاص داده بازگردانید
و مقارن ایلچی روانه شد تا امیر زاده عنان باز کشید و میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را باکرک
ابنوی بسطام فرستاد و فرمان داد که میرزا عبد الله باستراباد رود و آثار تسلط و اقتدار بظهور رساند و میرزا
الغ بیک تا ایل ابریشم رفته معاودت نمود میرزا عبد اللطیف که در سرحد بسطام مقام داشت چون از مراجعت
پدر آگاه شد بر حق دیار گشت و از معاودت بی تقریب میرزا الغ بیک حشت او در خاطر رفته او مجزان صادق
القول منقول است که اگر میرزا الغ بیک تا الغ بسطام میرفت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر بعراق در آمدندی در سلک
ملازمان میرزا سلطان محمد انتظام مییافتند و میرزا عبد اللطیف در اثناء راه بر بعضی کوفتار شد و فتنه
انگیزان اسماع میرزا الغ بیک کردند که خدمتش تمارض می نماید و طایفه از خواص و مقربان را روانه دار

تا شاه زاده را بجهد انداختند و بمشهد آوردند و در آنجا کیفیت حال بر میرزا الغ بیک ظاهر شد فرمود تا اطبا
حاذق بمعالجه میرزا عبد اللطیف اشتغال نمودند و شاه بعد از چند روز سرای بالین تا شفا ببرکت نفس صحت یافت
الحمد لله علی نعمائه **ذکر توجه امیرزاده یار علی ترکمان از حصار تربت بمحاصره شهر و فرار او و استماع
وصول موکب پادشاه خراسان و ماوراء النهر** در آن اوان که امیرزاده یار علی و سلطان ابو سعید
داروغه در قلعه تربت محبوس بودند و محافظان سلطان ابو سعید سوهانی در میان کاخ تعبیه کرده
نزد او فرستاد و آن دو عزیز بوسیله سوهان بندها از پای خود برداشتند و چند نفر با خویشتن یار ساخته
تیغ در اهل قلعه نهادند و بعضی از مستحفظان کشته شد بقیة السیف امان خواستند و از سر اخلاص
کمر خدمت بسته بآن جماعه یار شدند و امیرزاده یار علی سلطان ابو سعید را رخصت داده از قلعه بیرون
فرستاد و اموال بی نهایت را که در قلعه مخزون بود تصرف نمود و بطمع زر کرد جمعی انبوه نزد او جمع آمدند
و امیرزاده یار علی دست سخاوت کشاده نقد بیشمار و جنس بسیار بر مردم تفرقه کرد و بعد تسخیر شهر هراة رایت
عزیمت برافراخته بولایت کوخ و رامد و امیر پانزده بر ساحلی که در شهر حاکم بود از وقوع این حادثه آگاهی
یافته سرهان نزد میرزا الغ بیک فرستاده برج و باروی هراة محفوظ و مضبوط گردانیده حکم فرمود که هر
که الاغی داشته باشد بعزم رزم امیرزاده یار علی بیرون رود و مردم تازیک جابجا برگشت خیابان بیرون شهر
با اسبان سوار شده روی بکوخ نهادند و چون بدان حدود رسیدند یار علی مباحی بر ایشان تاخت
و همه را غارت کرده هرچه داشتند بگرفت املاکی را عیان عرض رسانید و از جهات خلق هراة احوال
اعوان یار علی منتظم شد و بظاهر شهر رسیده فرود آمد و مردم بیرون شهر را آسیبی از وی رسید و طایفه
از اوباش و لیام و جمعی از نوکران امرا که در آن ایام بی اعتبار و احترام بودند و در خدمتش مجتمع شدند و
خدمتش از مسجد هرچه تمام جنگ و محاصره آغاز نهاد و امیر پانزده به اتفاق قضاة و اکابر و اعیان در امر
حصار داری سعی و اجتهاد تمام مینمودند و بزخم بیکان جگردوز ترکان سمرقند متکی داشته که مخالفان
برامن خندق کردند و کار از حیث تیر در محاربه و مقاتله عیان میکوشیدند و بقدر وسع و امکان مساعی جمیله
بتقدیم رسانیدند و لحظه از مراسم جنگ و پیکار غافل و فارغ نمیبودند و در خدمت کار دی وجان سپاری تسامح
و اهمال نمی ورزیدند و بدینت شبی تیره و روز روشن که در چشم شهریان آن تیز بدین تیره مینمود بسر بردند
تا روزی یار علی با حشری بیشمار در برابر برج سمانیان جنگ پیش آورده بکنار خندق آمدند تا گاه جمعی از
ایشان سپرها در سر کشیده نردبانها در دست گرفته بر فصیل بر آمدند و بیل و تیشه در دیوار شهر بسته
هجوم و هراس بر ترکان استیلا یافته از روی باد و کریختند و تازیکان نیز از سم فرود گریختند و در این حین فرقه
از بنا ساز از تارنیک باعث خود پیش نهادند و مخالفان که بتخریب دیوار مشغول بودند تیرباران کردند و یکی از سرداران
یا محمد آن کدام از آب خندق میگذشت به آتش جهنم میفرستادند و آن قوم بی باک چیزها کاشته و از خالدین بتر بر آمده
پا لنگر بخشند تا رسیدن ایشان بکنار خندق ذره از آن مردان زخم دار شدند و از زحمت تغییر نزهت بکوش
یار علی رسید و بعد از دو سه روز از جانب میرزا الغ بیک امیر اسمعیل صوفی ترخان برادر زاده گوهرشاد آغا با آن سپاه
امرا بدر شهر رسیدند و شب از دروازه در آمدند و اهالی هراة را قوت و شوکت زیادت شد و یار علی ...

چند کرد نتوانست که دست دیگر در مقصود حایل کند و او را تا پاش حاجی و تیغ فرو ماندند و در این اثنا میرزا الغ
از مشهد بازگشته بحد هراة رسید و یار علی مدد و راه از صدمات لشکر مقصود قریب و دیلو شود با طالع منکوس
و ساییه ماییوس از دور شهر برخاست و لیام و عوام که نزد او جمع آمده بودند با ایشان شدند و میرزا الغ بیک
در دار السلطنه هراة نزول اجلال فرمود و امیر پانزده بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یار علی پیوستند هم او
بدین مرتبه نرسید و جنان خباثت کرد که آتش خشم جهانسوز اشتعال یافت و حکم شد که علامت ظاهر هراة
را بتمام اقسمت نموده غارت کنند و در آن هنگام که سپاه ترکی شده بود که حق در بدن فاسد رحیم معیشد لشکریان
دست بغارت و تاراج برآوردند و در هیچ بیت بسیار نگذاشتند و بعد از سه شبانروز که مامطلق علیه
اسم الشیء در دست کس نماند دریای مرحمت شهریاری در تموج آمد و فرمان شد که سپاه دست از آن کار باز
داشتند و مردم بیرون گریان و عریان در آن سرما و نوبه یا کوهی و شاخانی میرزا الغ بیک مشغول شدند
و این صورت در اواخر رمضان واقع شد و در روز عید شخصی از عالمان که هرچه از اموال خود داشت در روز عید
داشت دو زکار آنرا بتاراج حادثات داده بود گرسنه و برهنه در سرای میرزا الغ بیک میدوید و میگفت
ای پادشاه عادل خوش عیدی مسلمانان و درویشان دادی حق تعالی بر عمر و دولت تو برکت
کناد و میرزا عبد اللطیف که بدین موجب در مشهد مانده بود تا عید صیام در آن مقام توقف نمود و چون
آوازه توجه میرزا بابر شنید بی لبث و درنگ بجانب هراة روان شد بیدر بزرگوار پیوست و میرزا الغ بیک
عزیمت سمرقند جزم فرموده نعش غفران پناه خاقان سعید را بدان صوب روانه داشت و طایفه از اهل صنوف
کو جانیده بدیار ماوراء النهر فرستاد و فرمان داد که بعضی از بدایع نیز نقل کنند و از آنجمله چند زوج در قفل
فولاد را که حضرت خاقان سعید از تبریز آورده بود و بر مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا منسوب کردانیده بود
فرمان بماوراء النهر نقل کردند و همچنین خزائن و نفایس فراوان برحسب فرمان واجب الاذعان بجانب ماوراء النهر
بردند و جناب میرزا الغ بیک سلطنت هراة را از بیم زوال و انتقال ایمن نبود و از منازعت طالبان ملک
ناموس و محروس نه میرزا عبد اللطیف ارزانی داشت و شاه زاده مشار الیه بعد از روزی چند از صدمات سپاه
میرزا بابر در دار دیگر قرار برفرار اختیار کرد چنانچه بعد از این چند سطر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
**ذکر نهضت میرزا بابر بجانب دار السلطنه هراة و فتنه یار علی ترکمان و دیگر قضایا و حکایات** میرزا بابر چون در
حدود بسطام شنید که میرزا الغ بیک از بلاد ابیورد بازگشت بدولت و سلطنت خود امید وار شد و لوای عزیمت او
برافراخت و تسخیر شهر هراة بلکه بلاد خراسان را وجهه همت ساخت و بر هرچه تمامتر در حرکت آمد و در ایام قریب
تعقیب جانب تیغ اشت و با لشکری مانند شیرژیان سخت جنگ و چون بلنگ دمان تند در آمد بمشهد مقدس آمد و
منوکه را بافوجی از بهادران بجانب مرو فرستاد چه در آن اوان استماع نموده بود که میرزا الغ بیک بدان راه عازم سمرقند
شده فوجی از بهادران را بهراة روانه داشت نفس همایون عازم سمرقند شد و امیر هند و که تا ایشان بمرو در مرو منزل
ساخت و در آن زمان که سپهبد و ادبشاف و سپاه آرایش یافته برادر وی میرزا الغ بیک رسید و امیر ابراهیم ایکی تو
را که بر ساقه لشکر بود گرفت و مقید ساخت و غنایم فراوان بجنگ آورده بسیار دهان کو جانا باز کردانیده میرزا
کرده عازم دار السلطنه هراة شد و میرزا الغ بیک بر معبر آمویه عبور نمود و لشکریان بعضی کشته شده بودند و بعضی

میکردند که قوم اوزبک رسیده دست بغارت و تاراج برآوردند و سپاه سمرقند بهزار جان کندن و مشقت
خود را بخارا رسانیدند و میرزا الغ بیگ زمستان هم آنجا قشلاق فرمود و نعش خاقان غفران مآل را بآیین تمام از
سمرقند گذرانید و در گنبد حضرت صاحب قران مغفور مدفون ساختند و میرزا بابر فوجی از سپاه فیروزی آیات
را که بجانب هراة فرستاده بود منازل پیموده در قصبهٔ فوشنج نزول فرمودند و میرزا عبداللطیف خبر ایشان
شنید بعد از حکومت یا بحث روز در ظلام لیل الفراق و قید ظفر بن بیان آورده با خیل خود روی براه نهاد و لشکری
میرزا بابر که راس و رئیس ایشان خواجه و چند که بودند بهراة آوردند و ظلم و بیداد آغاز نهادند و یادگار علی از قلعه
بیرون روانه شد بظاهر دار السلطنت هراة رسید و چون با خواجه و خلیل متعرض مردم شدند و از حیث
چیزی بظلم بستدند طباع خلایق از حرکات ایشان متنفر شد شب جمعه هنگام سحر طایفه از ارباب شغب یادگار
علی را از جانب دروازه عراق بشهر و امراء میرزا بابر بناء بحصار اختیار الدین بردند و روز دیگر بعهد و میثاق
بیرون آمدند و بان قلعه رفته بسلیح خطیب که از مردم تونی و بغدادی شناخته بودند که قید فرار نمودند و یادگار علی در آن
چند روز که حاکم بود بار عایا و زیر دستان بوجه پسندیده معاش میکرد و او پیوسته بشرب خمر و ارتکاب مناهی
مشغول بود در این اثنا علی رکابدار از اردوی میرزا بابر بطریق مکر و خداع نزد یادگار علی آمده شیوه خدمتکاری
و ندیمی پیش گرفت و در آن شب که رایات همایون نزدیک رسید ... صباح العلی آنرا معلوم داشت و رطلهای گران
بجان ترکمان ساده لوح پیمودن گرفت و تا صبحدم بدنای و نوش بسر بردند و علی الصباح فوجی از دلیران لشکر منصور
همه جوشن پوش و نیزه دار باشیها کشیده از دروازه ملک در آمده بباغ شهر تاختند و یادگار علی را بیم مست
گرفته دست و گردن بسته در سر کوچهٔ خیابان بخدمت میرزا بابر رسانیدند و موکب همایون بطالع سعد و بخت
میمون در ساعت مسعود و زمان سعد نزول اجلال فرمود و بموجب فرمان یادگار علی را در چهار سوق دار السلطنت
هراة آورده بشهرستان عدم فرستاد و قبر او در سر کوچهٔ خیابانست و این واقعه در اواخر ذی الحجه سنه ثمان و
خمسین و ثمانمائه بوقوع پیوست و میرزا بابر بر سریر جهانبانی ساعی و مساعی ... تمکن یافت و امیر چند که از
جانب میرزا بابر کشته ابراهیم اکو تیمور و بعضی از ارباب حرف را گرفته باز گردانید و زانو زده حق آن
ابراهیم را در خواست نمود و التماس او مبذول افتاده میرزا بابر امیر چند که را بفنون عواطف پادشاهانه و
شوقیات حسن ... بنواخت و پایهٔ قدر او را از ایوان کیوان بگذرانید و در اکثر بلاد خراسان و روس منابر
و وجوه دنانیر باسم و لقب همایون زیب و آرایش یافت و میرزا علاء الدوله از آن زمان که از معرکهٔ میرزا الغ بیگ
روی گردان شد تا این اوان که خراسان مفتوح شد در ظل عنایت میرزا بابر ماوی داشت و میرزا بابر بعد از
استیلاء بر آن دیار سرکار مشهد ... برسم سیورغال به میرزا علاء الدوله ارزانی داشت و آنجناب ولد رشید خود میرزا
ابراهیم را باجامر و نفوذ که در آن هنگام از قلعهٔ عماد بیرون آمده بود بآن صوب فرستاد و در آن ولا که دار السلطنت هراة
در تحت تصرف میرزا بابر آمد جمعی مردم شریر حاسد که در مجلس آن دو پادشاه آمد شد میکردند بعرض میرزا بابر رسانیدند
که میرزا علاء الدوله داعیه سرکشی دارد و بوسوسهٔ حرف استقلال بر لوح ضمیر و خیال می نگارد و بحکم من یسمع یخل این
سخن موثر افتاده میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را گرفته محبوس ساختند و جمعی کثیر بتون فرستادند تا میرزا ابراهیم
را بگیرند و با آنکه ... آنجماعت رفتند مولانا احمد یسا ولجنگی عظیم کرد ... بدست او رسید و رفته سلطان بیکه را

کمشیرهٔ

که همشیرهٔ میرزا ابراهیم بود بجانب مشهد و عراق برد و مهد علیا گوهرشاد آغا را سانید و میرزا ابراهیم را با خواتین و قلیاس
که همراه داشت نزد میرزا بابر آوردند و جناب شهریار عاقبت و فقهاء جواهر و طلا را گشاده و تاکشیدن بلاد زمان
مثبت فرمود و میرزا ابراهیم را نیز محبوس گردانید و در اثناء این اوقات امیر چند که در امور ملک و مال بجانب
صاحب اختیار بود اما چون میرزا بابر از اشتغال بعیش و عشرت پروای ضبط ممالک نداشت اکثر امراء بنیاد ظلم
ستم کردند و بخلاف عرف و عقل از ایشان حرکات در وجود می آمد و امیر چند که نیز بنیت ضعف و کیاست ما
بود از اطوار و اوضاع امرا متنفر و ملول شده رخصت طلبید که چند روزی به ییلاق بادغیس رود و اجازت
یافته بدان صوب روان شد و میرزا ابراهیم اکو تیمور را که محبوس داشت با خود همراه برده در این ولا از نزد میرزا
عبداللطیف که در بلخ بود قاصدی آمده خبر رسانید که میرزا الغ بیگ لشکرهای ماوراء النهر و ترکستان جمع آورده
عازم خراسانست لیکن ما یتوقعی آلتی نخواهیم گذاشت که از آب عبور کند خاطر جمع دارند و ما بعد از این با ایشان
طریق محبت و موافقت سلوک خواهیم داشت **ذکر مخالفت میرزا عبداللطیف با جناب میرزا الغ بیگ و ذکر**
**بیان اسباب لشکر کشیدن پدر و پسر و نشستن ایشان در برابر یکدیگر** مخفی نماند که طالع میرزا الغ بیگ
و میرزا عبداللطیف بنظر امعان نگریسته حکم کرده بودند که پدر را از ممر پسر آسیبی تمام رسد و این معنی میرزا الغ بیگ
نیز میدانست و همچنین حضرت خاقانی والی بلاد هندوستان مکتوبی بپادشاه فرستاده بود و شمه از این صورت
در ضمن آن درج فرموده غالبا حضرت خاقان قضیهٔ قصد میرزا عبداللطیف را از علم نجوم یا از ارباب ریاضت
و حکیمان معلوم داشت و اعجوبة الزمان مولانا محمد اردستانی از این باب با شهریار عالیجناب سخنان میگفت
چنانچه روزی میرزا الغ بیگ در حین توجه بجانب خراسان میفرمود که عنقریب مجموع ممالک محروسهٔ حضرت خاقان
سعید را در تحت تصرف خواهیم آورد و مولانا محمد گفت اگر عبداللطیف بگذارد و این مولانا محمد اردستانی در طالع
و رمل و غیر ذلک از نوادر دوران بود و حکایات غریب بدیع از وی در اخبار مخفیه و قضایای آینده منقولست
از آنجمله مسود اوراق از جناب افادت مآب مولانا علاء الدین قوشچی رحمه الله چند حکایت شنیدم که هر یک از آنها
موجب استعجاب میشود در این مقام از جهت اختصار بر یکی از آنها اقتصار میرود مولانا علی قوشچی فرمود که روزی
در مجلس همایون میرزا الغ بیگ نشسته بودم که مولانا محمد در آمد و آنجناب با او گفت که ... و از آنچه در
ضمیر منست اعلام نمای مولانا بموجب فرموده عمل نموده گفت سؤال از حرم است و دیگر هیچ نگفت پادشاه گفت که علی
قوشچی محرم ماست آنچه بخاطر میرسد بی دهشت بگوی و جناب مولوی گفت که پادشاه از دو خاتون که در حبالهٔ نکاح
دارد یکی را میکشد و دیگری را که دختر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیگ از تطلیق دختر خان که بتعهد و عفاف آراسته
بود و بهر سان صفات حمیده مزین و محلی و متحلی است که لحظهٔ از وی جدا باشد تا بطلاق چه رسد استعجاب نمود و بعد
از چند روز میرزا الغ بیگ خاتونی را که مولانا محمد رقم قتل بر وی کشیده بود بکشت و دختر خان چندان اظهار بهجت و
شادمانی کرد که میرزا الغ بیگ تنفر ... او را طلاق داد القصه میرزا الغ بیگ بواسطهٔ حکایتی که در قلم آمد چندان
التفاتی بحال میرزا عبداللطیف نداشت و میرزا عبدالعزیز را بروی ترجیح میداشت و در خاطر جوهر او ... میکوشید
و این معنی بمزاج میرزا عبداللطیف دشوار می آمد و بعد از انهزام میرزا علاء الدوله و تسخیر خراسان چند امر
از میرزا الغ بیگ صادر شد که موجب کدورت خاطر میرزا عبداللطیف شد یکی آنکه جلدوی فتح بنام میرزا

عبدالعزیز مقرر فرمود و دیگر آنکه از روی فرمان نفد که شاهزاده در حصار اختیار الدین داشت قلمی و مهر
منادی این قضیه سابقا رقم زدهٔ کلک بیان شد دیگر آنکه در ولایت بسطام و مشهد هراة او را دوستی سیرشمیر باغی
گماشت به تصور آنکه شاهزاده بدست دشمن گرفتار آید و خاطر از جانب او فارغ کرده جهات تدبیر امضای دفع
تقدیر در باقی نشاند کرد و علت عصیان و مخالفت میرزا عبداللطیف آن بود که چون خدمتش از
دار السلطنت هراة بعد از رفتن میرزا الغ بیگ بجانب ماوراء النهر بنابر توجه میرزا بابر بطرف خراسان بیرون
رفته و بر معبر آمد خود در لب آب آذاب گذشت قاصدی نزد پدر روان کرده از وصول اعلام داد میرزا الغ بیگ
نشانی فرستاد مضمون آنکه بلخ سیورغال اوست باید که پای نکردد و بر ضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبداللطیف
این معنی را فوزی عظیم دانسته مساعدت نمود و برتق و فتق و حل و عقد مهام آن ولایت پرداخت انکه
در این اثنا میرزا الغ بیگ در خفیه نشانی بمیرزا میرانشاه که از احفاد حضرت صاحب قران بود در حلکهٔ
بلخ و شبرغان با ایل و الوس خود آرام داشت ارسال فرمود و او را باخذ و قید میرزا عبداللطیف تحریص و
ترغیب نمود و میرزا میرانشاه بدین خوش میرزا الغ بیگ فریفته شده اعوان و انصار خود را جمع آورده متمشی
رزم و پیکار گشت و میرزا عبداللطیف از استماع این خبر و عصیان میرزا میرانشاه تعجب نمود چون او پیوسته
با آنجناب در مقام هواداری و جان سپاری بود و خدمتش را نیز با لشکر بلخ روی توجه بدفع فتنهٔ او نهاد
و بعد از تقارب فریقین مبارزان در جالش و پر دلان در بالش آمدند و آسیاء حرب گردان شد جمعی کثیر
بدام فنا گرفتار و اسیر شدند عاقبت میرزا عبداللطیف غلبه کرده مخالفان متفرق و پریشان شدند و میرزا
میرانشاه بقتل رسید و آن نشان میرزا الغ بیگ در وقت ضبط و تحقیق جهات شاهزادهٔ مقتول بدست
میرزا عبداللطیف افتاد و بالکل از جانب پدر مایوس شد و حقوقی که از آنجناب داشت یکی هزار شد و لشکرها
جمع آورده رایت خلاف برافراخت و فرمود تا صندوق تمغا را شکسته منادی کردند که بعد از این کسی جهت تمغا
متعرض مردم نشود که ما آن رسم مذموم را از میان برداشتیم و زبان دنیا را سپاس سود آخرت انگاشتیم و باعث
بر این جهت آن بود که میرزا الغ بیگ در باب تمغا اهتمام تمام داشت ایل و الوس که از میرزا الغ بیگ متنفر بودند
در ظل رایت میرزا عبداللطیف جمع آمدند و با لشکری فزون از حد و چون آماده و مرتب شد و جناب میرزا الغ
بیگ با سپاه ماوراء النهر و ترکستان زیاده از ریگ بیابان بکین پسر متوجه کنار آب شد و میرزا عبداللطیف
در این جانب جیحون را کنارها ضبط فرموده پدر و پسر در برابر یکدیگر فرو نشستند و آب در میان فریقین حایل بود
در آن مدت چند نوبت از بالای آب و پایان آب لشکریان گذشتند و محاربه نمودند و در اکثر اوقات کسان میرزا
عبداللطیف غالب می آمدند تا نوبتی میرزا عبدالله شیرازی برحسب فرمان از آب گذشت و آتش محاربه بر
افروخت و بدست لشکریان شاهزاده گرفتار گشت میرزا عبداللطیف در مقام مرحمت آمده او را بجان
امان داد و چند روز بر این قضیه گذشت و میرزا الغ بیگ از کنار آب بنابر سانحهٔ روزگار جفا
ایاب از برابر میرزا عبداللطیف کوچ کرده و ادوات و اسباب پادشاهی گذاشته روی توجه بجانب
سمرقند نهاد مجمل این مفصل آنکه میرزا الغ بیگ در وقت توجه بدفع فتنهٔ میرزا عبداللطیف
میرزا عبدالعزیز را در سمرقند بنیابت گذاشت و منهی همایون متوجه کنار جیحون گشت

و در

و در کنار آب عنان اقامت بعد اطناب کشید و میرزا عبدالعزیز در سمرقند حرکات ناپسند پیش آغاز نهاد و
دست به اهل و عیال امرا و رعیت دراز کرد امرا اضطراب نموده این صورت را بعرض رسانیدند و میرزا الغ بیگ
چند نوبت نشانها مشتمل بر تهدید و وعید بولد اغر فرستاد و شاهزاده بجهات برافعال خود اصرار نموده
التفات بر احکام و امثلهٔ پدر نکرد و امرا بیطاقت شده نزدیک بان رسید که میرزا الغ بیگ را گرفته به پسر
سپارند و در خلال این احوال میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد ابن میرزا میرانشاه بن حضرت صاحب
قران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه و ثقل بالحسنات میزانه خروج کرد **گفتار در ظهور میرزا سلطان ابوسعید**
**بهادر از ایلغار خروج و نهایت کار میرزا الغ بیگ که هر کار از خاصیت سپهر بوقلمون** آثار پادشاهی و افاده
مناقب الهی جبینش از اسرهٔ میمون و ناصیهٔ همایون میرزا سلطان ابوسعید گورکان ساطع و لایح بود و بجهت
ملازمت میرزا الغ بیگ می نمود و از اقوال و افعال آنجناب قوانین و آداب سلطنت اقتباس میکرد و
دایم الاوقات حرف سلطنت بر ضمیر انور میگذشت و مانند سرهنگان مشبوح غرور پروای عیش نداشت
و در آن هنگام که پدر و پسر بساط معارضه و مناقشه گسترده بودند قوم ارغون را باخود متفق ساخته
و فرصت غنیمت شمرده متوجه سمرقند شد و چون میرزا عبدالعزیز در خود قوت و مکنت جنگ صحرا
ندید ناچار در حصار دیوار شهر خزیده دم در کشید و میرزا سلطان ابوسعید که در نظام سمرقند قبهٔ
بارگاه نصرت انجام بر قمهٔ جوزا و اوج ثریا برافراخت و میرزا الغ بیگ چون بر این حال اطلاع یافت
آتش غیرت پادشاهانه در کانون ضمیر او مشتعل شده و دود حیرت بکاخ دماغ مبارکش متصاعد گشت و بعد
از تقدیم مشورت میرزا عبداللطیف را بحال خود گذاشته روی بسمرقند نهاد و چون بدان حدود رسید
میرزا سلطان ابوسعید از بیم هیبت و صولت سپاه نصرت آیت ترک محاصره کرده بیورت ایل ارغون
رفت و میرزا عبداللطیف از آب عبور نموده بقبة الخضراء کش آمد و لشکرهای آن نواحی را جمع آورده متوجه
سمرقند شد و میرزا الغ بیگ با سپاهی چون حرکات فلکی نامحدود از سمرقند بیرون آمده بجد و در قریهٔ دمشق
رسید و از جانب دیگر سپاه میرزا عبداللطیف پدیدار گشت و میرزا الغ بیگ بر فراز تپه قرار و آرام
گرفت و آن دو لشکر خونریز در دو گروه فتنه انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و بعد از آنکه بمجادله و
مقابله مشغول شدند میرزا الغ بیگ ناگاه پیدا از آنکه عجز و قصوری بر صفحات احوال سمرقند پایان لایح شود
از آنجناب پشته بزیر آمده روی بفرار نهاد و با هزار تاسف و لهف میرانه تا بدروازهٔ سمرقند رسید و خواست
که بارک در آید میرانشاه توجین که از خاک برداشته و گماشتهٔ او بود و کوتوال قلعه از دخول مانع آمد و
میرزا الغ بیگ با چشم پر نم و دل پر غم و حسرت والم روی بشاهرخیه نهاد و میرزا عبدالعزیز و معدودی
چند ملازم بودند از امیر حاجی محمد خسرو که در آن هنگام در اردوی میرزا عبداللطیف بود شنیدم
که گفت در وقت گرفتاری میرزا الغ بیگ گفتم که اگر پادشاه در مصاف که بقریهٔ دمشق واقع شد بر آنجناب
پشته فرود می آمد و مجموع لشکر میرزا عبداللطیف میگریختند فرمود که ای حاجی عجب سخن میگویی از تغیر
فراز و نشیب و برآرندهٔ چرخ کبود ما را از آنجانب فرود آورد و بحقیقت کسی را در این کارخانه اختیار
نیست فی الجمله میرزا عبداللطیف بسمرقند آمده بر سریر دولت تمکن یافت و میرزا الغ بیگ چون بشاهرخیه

که آن قلعه بود بخزانهٔ فراوان مشحون و از آفات دوران مصون و مامون برسید خواست که چند روزی
در آنجا اقامت نماید تا از پردهٔ غیب چه روی نماید کوتوال آنجا ابراهیم پسر پولاد که مملوک میرزا الغ بیک بود قصد
ولی نعمت کرده و پادشاه بر این حال اطلاع یافته از آنجا بازگشت و کمند تقدیر او را میرزا عبداللطیف کشان کشان
به سمرقند و میان آنجناب و فرزند نامهربان او میرزا عبداللطیف انواع عتاب بظهور آمد که قلم مشکین رقم از ایراد
آن حکایت در مقام استعفاست و معهود داشت و در آن وقت میرزا عبداللطیف به حضرت صاحب قرانی خاقانی بود
بود و عباس نامی را فرمود که [illegible] داشت که میرزا الغ بیک پدر مرا [illegible] کشته است خان
حکم کرد که آنچه مقتضی شرع باشد بدان عمل نماید مجموع ائمهٔ سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیک را قصاص
نمایند الا جناب قاضی مسکین که بدان امر همداستان نشد فی الجمله میرزا الغ بیک را با پایان تمام به امیر حاجی محمد خسرو
سپردند که او را به حج برد از امیرشاه الیه [illegible] استماع نموده که گفت به هنگام شام در رکاب میرزا الغ بیک
از سمرقند بیرون آمدیم و آنجناب در غایت فرح و سرور اسب میراند و هر گونه حکایات با من میگفت چون اندک
مسافتی قطع کردیم ناگاه شخصی از عقب دست مرا بکشید باز پس نگریستم یکی از قوم سلدوز را دیدم که نزد میرزا
عبداللطیف راه [illegible] داشت گفتم خیر است گفت حکم خان برای جمله است که میرزا الغ بیک در محلی که آبادانی باشد
فرود آید و چندان توقف نماید که پایان ایشان بر وجهی که پسندیدهٔ خرد [illegible] باشد کرده
شود جواب دادم که بالسمع والطاعه و میرزا الغ بیک از من پرسید که فلانکس چه میگوید صورت حال باز نمودم
میرزا الغ بیک چون خبر توقف شنید زبانش از گفتار باز ماند و اندوهی عظیم بر ضمیرش استیلا یافت و در آن
نزدیکی قریهٔ مختصر بود در آنجا فرود آمدیم و چون هوا اندک برودتی داشت میرزا الغ بیک فرمود تا آتشی
افروخته کباب کنند و بعضی از نوکران بدان کار مشغول شدند ناگاه شراره از آتش برداشت که به دو شاخ بود
و اندک احتراقی در دل پدید آمد میرزا الغ بیک بدست خویش آتش را منطفی ساخته بر آتش خطاب کرد که سیم هم
بلدینگ یعنی تو هم دانستی که حال چون است امیر حاجی محمد گفت که میرزا الغ بیک در آن زمان اضطراب بسیار
میکرد و از حال میرزا عبدالعزیز می پرسید و از حکم قتل خویش استفسار میکرد و من او را تسلی دادم در این اثنا
ناگاه عباس با شخصی دیگر درآمدند چون چشم آنجناب بر عباس افتاد بجهد از جای برخاست و مشتی بر سینهٔ
عباس زد و آن شخص که همراه او بود پوستین الطائی میرزا الغ بیک از دوش او ربود و عباس بیرون رفت
تا ریسمان بیاورد و من در خانه را زنجیر کردم تا پادشاه غسلی برآورده و عباس بازگشته آنجناب را بیرون برد
و به مشعلی که میسوخت بنشاند و ما هر کس بگوشهٔ رفتیم و آن بی سعادت به یک ضرب شمشیر آن پادشاه عادل فاضل
را به رتبهٔ شهادت رسانید و ما از آنجا بازگشته به سمرقند رفتیم و میرزا عبداللطیف برادر خود را میرزا عبدالعزیز
قبل از قتل پدر به دو سه روز کشته بود و در تاریخ واقعهٔ میرزا الغ بیک گفته اند
چو عباس کشتش بتیغ جفا بود سال تاریخ عباس کشت القصه آن شاهزادهٔ بی عاقبت پادشاهی جهان را که پدر او
او بود بقتل آورد و بدنامی ابد جهت خود حاصل کرد و با وجود عذاب آخرت از دنیا نیز حظی برنداشت
چون [illegible] و به هنگام فتح سمرقند امیر سلطانشاه برلاس و میر شاه امیر جلال الدین محمد نزد
میرزا عبداللطیف می آمدند امیر محمود [illegible] و امیر سلطانشاه جنید و سلطان یوسف برلاس و امیر اسمعیل صوفی [illegible]

در راهی با ایشان بازخوردند و [illegible] کاری زدند امیر سلطانشاه در آن اثنا طریق بالاخره رفت
و میرزا بعد از دو سه روز وفات یافت و چون چند روز بر این قضیه گذشت میرزا عبداللطیف به امرای مذکور که
در وقت مخالفت او با پدر جانسپاری نموده [illegible] مجموع را به قتل رسانید نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن
سیئات اعمالنا فی الجمله میرزا عبداللطیف از جمیع جوانب خاطر جمع ساخته در ضبط ملک و قمع اعدا سعی نمود که در
سال لشکر [illegible] که تاریخ فرخی شهری آمدند و [illegible] و اسیر بسیار میبردند در آن زمستان جهت
[illegible] ولایت ماوراء النهر از بیم صولت و سطوت او بیاسودند و میرزا عبداللطیف چون بر سریر سلطنت ماوراء النهر
متمکن گشت میرزا سلطان ابوسعید را از میان ایل ارغون بیرون آورده [illegible] در حق رنگاه داشته تفرقه نساید

ذکر لشکرکشیدن میرزا بابر بجانب سیستان و در همان تاریخ [illegible] و موجب آن و دیگر وقایع خراسان

در آن وقت که میرزا عبداللطیف تهیهٔ اسباب معارضهٔ والد بزرگوار خویش در ولایت بلخ اشتغال داشت حاکم
سیستان شاه حسین که همیشه آبا و اجداد او به اطاعت و اذعان این خاندان عظیم الشان مفتخر و مباهی بودند
اظهار خلاف کرده بنای استبداد و استعلا به دماغ خود راه داد و از استماع این خبر آتش خشم شهریار شیردل
میرزا ابوالقاسم بابر مشتعل شده فرمان داد تا سرداران اقطار بلاد خراسان با لشکرها در ظل رایات فیروزی
نشان مجتمع گردند و بعد از اندک زمانی از دریای دست داد که پشت گاو زمین از ثقل جوشن و ران خم گرفت و خسرو
فیروز جنگ از دارالسلطنت هراة نهضت فرموده آهنگ ولایت نیمروز کرد و قاصدی به [illegible] نزد امیر
هندوکه فرستاده او را بطلبید امیر شار الیه عرضه داشت که میرزا عبداللطیف در ولایت بلخ لشکر جمع میکند این
سرحد خالی گذاشتن مصلحت نمی نماید و میرزا بابر [illegible] ظفر شعار تا عرصهٔ اسفزار رفت و از آنجا امرای نامدار
را بجانب سیستان روان کرد حاکم ممالک نیمروز دانست که با کوه دست در کمر نتوان زد
ساعد سیمین خود آزرده نشد و دیوار است که گفته اند هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد
لاجرم در مقام عجز و اضطرار آمد و از کرده پشیمان شده وسایل انگیخت و بدست مسکنت و انقیاد در دامن
شفعا آویخت و مبانی پیمانها به ایمان مؤکد گردانید که بعد الیوم سر از خط عبودیت نکشد و شرایط خدمتکاری
بجای آورده مال و لشکر مدد کند و از مقتضی رای انور و مثال واجب الامتثال در نگذرد و تحفهای لایق
پیشکشهای مناسب مصحوب ایلچیان چرب زبان سحر دان و امرای مقربان [illegible] مناسب
معروض داشتند و بیلاکات و برکات را بموقف عرض رسانیدند لطف اصلی و کرم جبلی میرزا بابر [illegible] اغماض و عفو
بر جریدهٔ جریمهٔ ملک کشید و زلات و عثرات او را نابوده انگاشته عنان عزیمت بجانب مستقر سلطنت معطوف
گردانید و چون امیر هندوکه از توجه میرزا بابر بجانب سیستان آگاه [illegible] امیر ابراهیم ایکوتیمور را بطرف سمرقند
فرستاد [illegible] که نزد میرزا عبداللطیف بردند [illegible] کلمهٔ عصیان
مبادرت نموده چون [illegible] و میرزا بابر فوجی از سپاه ظفر پناه را در ظل رایت امیر شیخ علی بهادر
و امیر سلطان ابوسعید داد و [illegible] در عقب امیر هندوکه فرستاده و سپاه ظفر نشان در [illegible] بدو رسیدند
و از جانبین مبارزان در میدان درآمده [illegible] شمشیر جلادت آختند امیر هندوکه بسیاری از معارک دیده بود صف
شکن و [illegible] در آن مصاف مانند شیر ژیان غرید و تیغ کشید صفها بهم درید

امیر سلطان ابوسعید را زخمی [illegible] در گذشت و آن لشکران بیم صولت امیر هندوکه پریشان
و متفرق شدند و مردم او [illegible] را با معدودی چند در مصاف گاه ماند دیگران
دیگران بغارت و تاراج مشغول شدند و در این اثنا امیر شیخ علی بهادر با امیر هندوکه بیکدیگر بازخوردند و در هم
آویختند و خاک معرکه را بخون پردلان برآمیختند و امیر شیخ علی به نیروی [illegible] قاهر امیر هندوکه [illegible]
[illegible] الحادث گردانید و چون مجال توقف نبود به تعجیل بازگشته بهراة رسید و سر امیر هندوکه
را جهت [illegible] آویختند و میرزا بابر از جانب سیستان کامیاب و کامران مراجعت
نموده در مستقر خویش نزول فرمود و چون خاطر خطیرش از جمیع جوانب جمع بود بساط عیش و نشاط گسترد
و از دست ساقیان سیمین ساق گلاندام جامهای مدام نوشیدن گرفت و چند روزی به فراغت و بی غمی
گذرانید خوشش ز عیش و صحبت و باغ و بهار خیزد و در خلال این احوال قلعهٔ عماد که در تصرف [illegible] میرزا
علاء الدوله بود به سعی و حیلهٔ امیر محمد صالح که جوانی بیدل و خردمند بود مفتوح شد و نقود و ذخایر قلعه
بدست ملازمان میرزا بابر افتاد و دیگر از وقایع آنکه در اثنای این اوقات [illegible] میرزا علاء الدوله
از مراقبت غافل شدند و او از حبس بیرون جسته راه [illegible] پیش گرفت و از آنجا به سیستان رفته کار او
فی الجمله عروج یافت و میرزا بابر [illegible] را بدفع آنجناب فرستاد و میرزا علاء الدوله چون خبر توجه سپاه
ظفرپناه شنید از سیستان بجانب عراق رفت و [illegible] میرزا سلطان محمد خواست که بپیوندد و میرزا سلطان
محمد بدین معنی [illegible] که آن برادر [illegible] توقف نماید که ما عازم خراسانیم و هنگام عزیمت
میان طرف ملاقات خواهد شد انشاء الله تعالی

میرزا سلطان محمد چون از واقعهٔ هایلهٔ خاقان سعید خبر
یافت [illegible] نواحی جبال و خرم آباد [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود و از آنجا به اصفهان
رفت و آن مملکت را منضبط فرموده به عزم تسخیر دیار فارس رایت جلادت برافراخت و شیخ محب الدین ابوالخیر
که شمهٔ از احوال او مذکور شد با آنجناب پیوست و ترغیب تمام نمود که میرزا سلطان محمد بجانب صوب [illegible]
میرزا عبدالله بعزم مدافعت و محاربه با لشکرهای فارس از شیراز بیرون آمده هم در آن نواحی چندگاه روز
گذرانید و در این اثنا امیر حاجی محمد [illegible] با سپاهی [illegible] میرزا سلطان محمد پیوست و عاقبت
میان فریقین [illegible] آتش حرب برافروخت و میرزا عبدالله هرچند سعی و کوشش نمود مفید نیفتاد
منکسر و منهزم گشت و خود را به قلعهٔ اصطخر رسانید و چند روز در آنجا بناکامی روزگار گذرانید و لشکر عراق
اردوی شاهزاده را غارت کرده غنایم فراوان گرفتند و میرزا سلطان محمد مظفر و منصور به شیراز درآمد و از
اشراف مملکت فارس سید نظام الدین احمد را [illegible] میرزا عبدالله نزد او فرستاد و سوگندان یاد کرد که هیچ
گونه قصد شاهزاده نکند و مرتضی مشار الیه به قلعه شاهزاده را مستظهر گردانید و او را بخدمت میرزا سلطان
محمد رسانید و آنجناب بوعده وفا نموده فرمود که شاهزاده در هر شهری از شهرهای فارس و عراق که خواهد ساکن شود
و الا بخراسان رود و میرزا عبدالله به امید مصاهرت میرزا الغ بیک که پادشاه او را وعده داده بود راه مسافرت
اختیار کرد و اسباب سفر او [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] شاهزاده عازم خراسان شد و میرزا

علاء الدوله [illegible] رعایت او نمود و او در روز مصاف از میرزا علاء الدوله روگردان شده
به میرزا الغ بیک پیوست چنانچه مذکور شد و میرزا سلطان محمد در عراق و فارس متمکن شده گردنکشان
آفاق سر بر خط فرمان او نهادند الا امیر جهانشاه ترکمان که اظهار خلاف کرده و لشکر فرستاده سلطانیه
قزوین را متصرف شد و میرزا سلطان محمد چون از این قضیه آگاه شد بترتیب سپاه مشغول گشت و نشان همایون
به پیوستن حضرت خاقان سعید مغفور فرمود بدان سیاق که امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه اختصاص
یافته بود [illegible] چنین استماع افتاد که مردم او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده از این
صورت بغایت بی قاعده و بی راه است باید که آن ولایات به نواب دیوان اعلی گذارد و بولایتی که حضرت
خاقان [illegible] جهت او تعیین نموده قناعت نماید و در حدود ممالک محروسه مدخل نکند و الا میدان قتال و
جدال تعیین کند تا آنچه در مشیت باری سبحانه و تعالی باشد بظهور آید و مهر پیروزی نشان زده در صحبت قاصدی
که [illegible] سعادت مطلع بود ارسال نمود و با لشکری [illegible] قزوین نفس همایون در معرض [illegible]
روان شد و چون امیر جهانشاه بر مضمون نشان اطلاع یافت از قوت و جلادت شاهزاده [illegible] نموده با لشکری
آذربایجان روی بعراق و فارس نهاد و چون بین العسکرین مسافت [illegible] تقارب پذیرفت از طرفین وسایل و
رسایل روان ساختند و سخن مهادنه و مصالحت در میان انداختند و هم به آشتی و دوستی قرار گرفتند اساس عهد
و پیمان بغلاظ ایمان مؤکد یافت و میرزا سلطان محمد [illegible] خویش بازگشت و امیر جهانشاه بجانب
آذربایجان مراجعت نمود

ذکر لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بهادر و وقوع محاربه میان او و جناب میرزا بابر

میرزا سلطان محمد [illegible] هوس فتح خراسان که تختگاه حضرت خاقان سعید و مسقط رأس شاهزاده
بود در خاطر خطیر داشت و چون ممالک فارس و عراق را مضبوط گردانید و در آن دیار او را منازعی نماند و شنید
که میرزا الغ بیک بجانب ماوراء النهر رفته [illegible] لاجرم فرمان داد که از ممالک محروسه سپاهی
بیکران در ظل رایت [illegible] جمع آمدند و لوای عزیمت بجانب خراسان افراختند از بسطام بگذشت و ایلچی از
نزد برادر فرستاده او را از توجه خویش آگاهی داد و میرزا بابر سپاه خراسان فراهم کشیده بتعجیل تمام از
دارالسلطنت هراة نهضت فرمود و در نواحی جام آن دو سپاه سپهر احتشام [illegible] بهم رسیدند و داد
کشش و کوشش و آویزش و خونریزش دادند و از جانب میرزا بابر [illegible] بدست لشکر عراق گرفتار گشت
و از بیم جان نام خود را اظهار کرد و [illegible] کشتند و در [illegible] شهریار با صلاح و سداد
امیر بابر بود القصه لشکر خراسان شکست یافته میرزا بابر از معرکه بیرون رفت و لشکر فارس و عراق خزاین
لطایف اقمشه و نفایس امتعه و اسباب [illegible]
[illegible] و میرزا بابر [illegible] بجانب قلعهٔ عماد
که در آن نزدیکی [illegible] به قلعه درآمد و میرزا
سلطان محمد [illegible] دارالسلطنت هراة فرستاد [illegible]
[illegible] در حرکت آمده جانب شهریار [illegible]
[illegible] بساط عدل و داد فرمود

تا بزم مجلس آراسته شد و بعیش و عشرت و سرور و صحبت پرداخت و میرزا ابراهیم ولد میرزا علاء الدوله را که در
حبس میرزا بابر بود بیرون آورده بنظر کیمیا اثر رسانیدند و پادشاه او را نواخته نو دیدی فرستاد و در این اثنا
از جانب سمرقند ایلچی میرزا عبداللطیف رسید و مکتوبی که همراه داشت بعرض رسانید مضمون آنکه شما را فتح
خراسان و ما را فتح ماوراءالنهر مبارک باد ما با میرزا بابر بجهت این شیوه محبت مرعی میداشتیم که برادر شما بود
و الا بر جانبان معلوم است که در زمان حضرت خاقان سعید ما چه رتبه داشتیم و او در چه مرتبه بود ایلچی
بوسیله امرا شرف دستبوس حاصل کرده مکتوب بنظر رسانید میرزا سلطان محمد مولانا شمس الدین محمد صدر
بحشی را مصحوب ایلچی میرزا عبداللطیف که داستین نزد او فرستاد و در جواب نامه سخنان مناسب نوشته
ارسال نمود و در آن زمستان که میرزا سلطان محمد در خراسان بود در دارالسلطنه هرات قحط و عسرتی عظیم روی
نمود چنانچه صد من گندم در حوالی هراة بمبلغ چهار صد دینار کپکی رسید و با وجود غلا بی جانان بی سوخت نیز سوخت
که بکنیزان گرسنگی و هیمه نان جان داده باشند بخلاف لحظه که بعد از فتن لشکر کمان در خراسان واقع شد
و تفصیل آن حال صعب در این اوراق رقم زده کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله وحده العزیز **ذکر دفع میرزا
علاء الدوله بحکومت گرمسیر و جمعیت میرزا بابر و استیلاء او بر استرآباد و قتل امراء عراق بتیغ سیاست
امیر بیان [illegible] که بعد از قتل ایشان دست داد** در آن اوان که میرزا سلطان محمد در ولایت عراق مخالفت
حضرت خاقان سعید اظهار کرد امیر حاجی محمد شیرین خنا با آنجناب موافق بود و چون بعد از وفات
آنحضرت شاهزاده برسند جهانبانی ارتقا نمود امیر حاجی محمد بجانب او پیوسته در دیوان بزرگ مهر و
در معذبر بود مهم امور [illegible] بود و مال هیچکس را نیز [illegible] و اختیار [illegible] و چون مملکت خراسان
در حوزه تسخیر میرزا سلطان محمد آمد امیر حاجی محمد بطالب و مواجب ترک و تازیک و سپاهی و رعیت مشغول
شد بر شیوه که هر چه میرزا بابر در ایام سلطنت خویش انعام کرده بود باز بسم علوفه داده از ایشان می خود
و هرچند دستور را بجناب خواجه شمس الدین محمد خوافی که او نیز در نجر که امراء ترک مهر می نهاد و دیگر نوئینان
و وجوه و اعیان از این حرکت منع کرده گفتند که این امر بسبب اختلال مملکت میشود مفید نیفتاد و
بدین خاطرها از دولت میرزا سلطان محمد نفور شده و خلایق طالب میرزا بابر شدند و فتح و فیروزی [illegible]
میپیوستند و کیفیت حال آنجناب که چون از معرکه بیرون رفته بقلعه عماد در آمد چنانکه مذکور شد
امیر محمد صالح که ضبط قلعه تعلق بدو میداشت حرمات [illegible] بجا آورد و میرزا بابر از آنجا بیرون آمده
بابیورد رفت و خواجه قنبر کرکی و خواجه شهاب الدین عبدالله و خواجه کمال الدین حسین در ملازمت
خدمتکاری تقصیری نمودند و بعد از چند گاه جناب شهزادگی بطرف استرآباد شتافت و گماشتگان میرزا
سلطان محمد پریشان ساخته بر آن مملکت بار دیگر استیلا یافت و چون مردم از جور و ظلم امیر حاجی محمد بجان
رسیده بودند روی بآستان دولت آشیان او نهادند و میرزا سلطان محمد چون دید که تمام اختیار از قبضه
اقتدار بیرون میرود همت بر دفع میرزا بابر گماشت و تا خاطر اشرف از جانب میرزا علاء الدوله جمع شود او را
بحکومت گرمسیر روان فرمود و [illegible] در صورت تعظیم [illegible] با برادر [illegible] رسانید و جهت میرزا
علاء الدوله را بجانب گرمسیر گسیل کرده فرمان داد که امیر حاجی محمد با دیگر امرا [illegible] گردن کشان [illegible]

محمد

میرزا بابر در حرکت آید امراء عراق با آیین و عظمت تمام رفته و استکبار که کلام و لشکر آراسته که دیده بهرام
از نظاره ایشان خیره میشد و آهنگ کرده از غبار سم مراکب ایشان تیره میشد رایت جلادت برافراخته بجانب
استرآباد روان شدند و از آنجانب شهزاده شیرشکار با سپاه کینه گزار از جنگل جرجان بیرون آمده روی
بدفع و استیصال اهل خلاف و جدال نهاد و آن دو لشکر تند خوی جنگ جوی در مشهد رسیده و صفها آراسته
کرده تیغ انتقام از نیام برکشیدند ادیم ارض از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و [illegible] مبارزان
جثه نفس منقطع کشتگان بر اوج آسمان [illegible] و غازی بدریغ [illegible] جلادت بگریبان اهل عدوان کرد
و شمشیر بیان در سر افشانی آغاز نهاد آخرالامر لشکر عراق از ستیز و آویز عاجز آمدند و امیر حاجی محمد که
از کبر و نخوت پای بر تارک افلاک نهاده با دیگر سرداران و امراء تومان و [illegible] بقتل رسید و شکست
بحال اهل عراق راه یافت و غنایم نامحصور بدست سپاه خراسان و استرآباد افتاد و هنوز به تفصیل
احوال اطلاع پیدا نکرده بودند که [illegible] میرزا بابر پدید آمد که میرزا سلطان محمد رسید و راقم
حروف از مولانا شمس الدین محمد معاجی صدر استماع نموده که میرزا بابر چند صندوق مملو از نقد و امتعه
نفیسه از غنیمت لشکر عراق بمن ارزانی داشت و آن صنادیق در خیمه انتظام یافته من بر سر صندوق
نشسته بودم و هنوز [illegible] از آن برنخاسته که ناگاه آوازه وصول میرزا سلطان محمد انتشار یافت
تفصیل این اجمال آنکه چون امراء عراق بعزم رزم میرزا بابر بجانب استرآباد روان شدند میرزا سلطان
محمد بلهو و طرب مشغول شد و امرا پیشتر رفته از عدد و عدد میرزا بابر آگاه شدند و امیر حاجی محمد چند نوبت
عرضه داشت پیاپی بمیرزا عالی روان کرد که ما بندگان را طاقت مقاومت با میرزا بابر نیست اگر حضرت همایون
سایه اقبال بر احوال این بندگان اندازد مهمات برحسب دلخواه فیصل یابد و میرزا سلطان محمد چند
روز تاخیر کرده آخرالامر اردوی همایون را با دستور اعظم الامرا خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی در حدود
طوس منوط و مربوط کرده خود از آنجا در عقب امرا بتعجیل روان شد و در [illegible] راه کرمیکان رسیده صورت
حادثه را بعرض شهزاده رفیع مقدار رسانیدند آتش خشم پادشاهانه اشتعال یافته جانب [illegible] راند
که بغیر از سیصد سوار ملازم رکاب حضرت انتساب نماند و [illegible] برادر کهتر
فرود آمد و لشکریان میرزا بابر چون حروف تهجی پراکنده و متفرق شدند و میرزا بابر بطرف قلعه عماد
شتافت و چون شب در آمد میرزا سلطان محمد بخیال آنکه مخالفان شاید که مکری سگالیده باشند در میان
شب بجانب اردوی خود عنان تافت و در راه خبر یافت که از قفای او میران شده مردم سرخوش گرفته
و کیفیت حال چنان بود که چون میرزا سلطان محمد از حدود طوس ایلغار نموده جهت قتل امراء عراق بر اردوی
همایون رسید [illegible] برآمد که خواجه غیاث الدین پیر احمد از ضبط عاجز آمد و هر کسی از بیم جان
بطرفی بیرون رفت و از جوف خیمها در راه و السنه افتاد چنانکه مردم و متعلقان شهزادگی در حیات
میرزا سلطان محمد مترددشدند و [illegible] کشیدند و آنجناب چون عود نموده بود [illegible]
از آن بعد خلایق که کار شده بود [illegible] و چون خلق از سلامتی پادشاه خبر یافتند
[illegible] بیرون می آمدند میرزا سلطان محمد بعضی از آن مردم بقتل رسانید و جمعی را ایشان بجان

امان داد و پای اعتبار اشتباه کرد که میرزا علاء الدوله از گرمسیر بهراة آمده و ملک شاه غازی و بعضی دیگر از
متعلقان و منتسبان آنجناب را اندک تعرضی رسانید و چون اسباب تفرقه خاطر خطیر پادشاه جهان
گیر متعالی [illegible] گشت با خواص و مقربان خویش مشورت کرده فرمود که مردم خراسان بالطبع هوا
خواهان میرزا علاء الدوله اند ما را کمون در هراة متمکن گشت و لشکر ما ویران شد مصلحت ما آنست
که آمان دهیم [illegible] که میرزا عبداللطیف با سی هزار سوار بهراة رسید آن مملکت در تحت ضبط آورده
ما متوجه جانب عراق شویم [illegible] در این قرار کرده میرزا سلطان محمد
آهنگ عراق کرد و میرزا علاء الدوله چون از رفتن او خبر یافت با شوکت و عظمت بایوان کیوان بر
افراخت و خاطر بحکومت خراسان قرار داد و در این اثنا [illegible] رسانیدند که در جانب قصبه فوشنج
سپاهی دیده اند و چون این آوازه امیر علاء الدوله و اتباع او [illegible] و مساکن خود پرداخته سرخویش
گرفتند با بجلت پیش رفتند و بعضی مردم [illegible] نوکران شاه زاده را تعرض رسانیدند و چون معلوم آن
شهرها اهلی جناب گشت که این خبر اصلی نداشته روزی دیگر بشهر معاودت نمود و بعضی از آن خلق فضول
بحلق بیاویخت و میرزا علاء الدوله کوتوالی قلعه اختیار الدین را بمولانا احمد پیاوله داد و چون خبر توجه
میرزا بابر منتشر گشت آنجناب عنان عزیمت بجانب بلخ تافت میرزا بابر بعد از توجه میرزا سلطان محمد بطرف
عراق عازم دارالسلطنت هراة شد و پای [illegible] جهانبانی نهاده بضبط امور مملکت که در غایت پریشانی
بود روی آورد و همت بر استخلاص قلعه اختیارالدین که بعهده دارایی مولانا احمد پیاوله بود مقصور
گردانید و مدت چهل روز لشکریان بمحاصره قیام نمودند کاری از پیش نرفت و عاقبت میرزا بابر از سر رافت
و عنایت در باب تسلیم قلعه بمولانا احمد پیاوله پیغامها داد و مولانا مشارالیه در جواب گفت که وقتی
این معنی میسر شود که حضرت بهاء الملة والدین عمر باتفاق امیر سید ناصر الدین نزد میرزا بابر را سوگند
دهند که بهیچ وجه تعرض باهل قلعه نکنند و در باره ایشان بد نیندیشند و دیگری اگر قصد آنجماعت
کند نگاه دارد تا ساکنان حصار اعتماد کرده بیرون آیند و آن دو بزرگوار در مجلس میرزا بابر حاضر شدند و
آنجناب عهد و پیمان بایمان مؤکد گردانید و مولانا احمد از سر وثوق و استظهار بپای اعتماد از
حصار بیرون آمد و قلعه را تسلیم گماشتگان پادشاه نمود و میرزا بابر آنچه وعده کرده بود وفا نمود و مولانا
را در کنف امن و امان مرفه داده رعایت جانب او نمود **ذکر قتل میرزا عبداللطیف و سلطنت میرزا عبدالله
و بعضی از احوال میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرانشاه** میرزا عبداللطیف بلطف طبع معروف و بحدت
ذهن موصوف بود و بفضایل نفسانی از میان اکفا ممتاز و بکمالات انسانی از اقران منفرد روزی علامه
العلماء المتبحرین مولانا شمس الدین محمد حاجی [illegible] در خدمت شاهزاده سخن میگفت [illegible]
جرات نموده از آنجناب استفسار کرد که شما را این معنی از کجا معلوم شد فرمود که [illegible] بدرس ما تفسیر
حسن ارزانی داشت و در بعضی نسخ که طلبه بمطالعه آن اشتغال مینمودند [illegible] تفسیر
کرده بودند و [illegible] متنبه شد که این صورت چگونه نمانده بود و میرزا عبداللطیف گفت
شخصی را که [illegible] که در حرف میگوید که [illegible] کسی نباشد مجموع حضار [illegible]

آفرین

آفرین او گشادند و گفتند آفرین بر طبیعت تو کمال خود را احتیاج تحسین نیست و آن پادشاه پیوسته خدمت
اهل الله کردی و در مجلس ایشان بر ادب نشستی و با وجود این حالات بغایت تندخوی بود و بسیاسات و کشتن آدمی
عشق بسیار کردی و هیچکس از مقربان و خواص او را مجال نبود که میرزا الغبیک و میرزا عبدالعزیز در باب قلع و قمع
و استیصال او طرحها می انداختند و با نجمها پرداختند و با آنکه بسمع نزدیکان او رسید مجال دم زدن نداشتند و
آنجناب در اوان سلطنت خویش این بیت خمسه را که شیخ نظامی علیه الرحمه در قصه شیرویه که پدر را کشته بود گفت پیوسته میخواند
پدر کش پادشاهی را نشاید | و گر شاید بجز شش مه نپاید | القصه جمعی از سپاهیان
میرزا عبداللطیف خایف و هراسان بودند با نوکران میرزا عبدالعزیز قرار دادند که بوقت فرصت میرزا عبداللطیف
را از میان بردارند و هم ایشان در سلطنت بجای او بمیرزا عبدالله شیرازی کشیدند و آن بدانندیشان در وقتی که
میرزا عبداللطیف از باغ چنار بطرف شهر می آمد از کمین غدر تیری بجانب او انداختند و آن تیر مانند تیر قضا
کارگر آمد و میرزا عبداللطیف دست در [illegible] زده فریاد برآورد که [illegible] تیری دیگر رسید و معدودی که
با او بودند از مشاهده آن حال پریشان شدند و آن گروه بی عاقبت فی الحال خود را بدو رسانیده سر از بدنش جدا
کردند و نعش را [illegible] و مذلت بخاک [illegible] انگنده گذاشتند و سر او را [illegible] فرود
آمدند از پیش طاق مدرسه میرزا الغبیک آویختند و آنچه با پدر و برادر کرده بود در دنیا بدو رسید مدت سلطنت
او شش ماه بود و [illegible] تا بقتل
آوردند شش هفت ماه بیش نبود و بابا حسین نخست میرزا عبداللطیف به تیر زده و در تاریخ آن واقعه گفته اند
که | بابا حسین کشت شب جمعه اش به تیر | تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت | و بعد از واقعه میرزا عبداللطیف
امرا و ارکان دولت و اکابر و اصاغر سمرقند باتفاق میرزا عبدالله را بپادشاهی برداشتند و در اوان حیات
میرزا عبداللطیف میرزا سلطان ابوسعید از سمرقند گریخته ببخارا رفته بود و در همان روز که شاهزاده را کشتند
او در آنجا خروج کرد و مردم بخارا داروغه و متحفظان میرزا عبداللطیف میرزا سلطان ابوسعید را گرفته
در محبس تنگ و تاریک باز داشتند و جمعی مردم [illegible] کوتاه اندیش خواستند که چراغی که حق عز و علا [illegible]
است منطفی گردانند و کوکبی که بدروج شرف و اوج عزت رسیده در حضیض مذلت و هبوط گرفتار سازند
و در وقت دیگر که ایلچی رسید خبر قتل میرزا عبداللطیف ببخارا رسانید هم آنجماعت [illegible] پای ادب
پیش رفتند و آنجناب را بر سریر سلطنت نشانده بقدم خدمت ایستادند و میرزا سلطان ابوسعید که بعد از
این از آن سعادتمند بسلطان سعید شهیر خواهد یافت با وجود [illegible] استقلال ملک بخارا قناعت
نموده و روی [illegible] معطوف تسخیر سمرقند آورد و میرزا عبدالله نیز بعزم رزم [illegible] و میان آن
دو پادشاه محاربه واقع شد میرزا عبدالله و سلطان سعید مدتی در اطراف و جوانب سرگردان میشد تا آن زمانی
که دست همایون در گردن مقصود حمایل کرد چنانکه مرقوم رقم بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی در این اثنا میرزا
عبدالله شنید که میرزا علاء الدوله در حصار شادمان لشکر بسیار جمع آورده عزیمت سمرقند دارد و [illegible]
شایع بود که میرزا علاء الدوله از صدمات سپاه میرزا بابر متوجه بلخ شد و میرزا عبدالله چون از حال خاطب
عروس ملکت خبر یافت عنان عزیمت بجانب شهر سبز تافت و [illegible] آن دو پادشاه بساط محاربه را [illegible]

بچه نمی‌شود میرزا عبدالله بسمرقند رفت و میرزا علاء الدوله از جیحون گذشته بجانب بلخ توجه نمود و لشکران مغاص
یادر نظر پادشاه حقیر مرتبه ساخت **ذکر توجه شهریار کامکار از هراة بجانب بلخ و بدخشان** میرزا
بابر چون بر جمعیت میرزا علاء الدوله اطلاع یافت میرزا ویس بیک را بکوتوالی قلعه اختیار الدین نصب کرد
و با لشکر خراسان بطرف قبة الاسلام بلخ شتافت و در قلب زمستان که از شدت برودت هوا سمندر در
میان آتش هوس اقامت کرده ایثار داشت منازل و مراحل پیمودن گرفت و میرزا علاء الدوله چون از توجه رایات
ظفر آیات آگاه شد بجانب دیار طالقان و کوههای بدخشان رفت و میرزا بابر بقبة الاسلام بلخ نزول کرده از
کثرت برف مجال حرکت و محل رفتار متعسر می‌نمود و با وجود مانع چنین عنان دولت بجانب میرزا علاء الدوله
منعطف ساخت و اسباب جمعیت او را بکلی برانداخت و میرزا علاء الدوله از سطوت سپاه ظفر پناه در فرار
سرعت نمود و در شکاف کوهی خزیده دم درکشید و خاطر بر کربت غربت قرار داد و میرزا بابر کوچ واغر میرزا
علاء الدوله پیوسته آمده عازم بلخ گشت و بعد از تقدیم مشورت رای صواب نمای ایالت ولایت بلخ و شبورغان
و قندز و بقلان وارهنک و سرای را مع ضمایم و ملحقات برسم سیورغال به امیر پیر درویش هزار اسپی و برادرش
امیر علی ارزانی داشت و ایشان مدتها برسم جانسپاری و خدمتکاری شهریار جهانبان قیام نموده بودند و فی
الواقع آن دو برادر بشجاعت و سخاوت و مکارم اخلاق و محاسن آداب و صفات رضیه و سمات مرضیه از امراء زمان
و عساکر دید و راز امثال داشتند و قبة الاسلام بلخ در ایام حکومت ایشان در عمارت و نزاهت بجایی رسید که
غیرت فزای مصر جامع گشت و امیر پیر درویش بر علم تصوف و سیر ارباب سلوک اطلاع تمام داشت القصه موکب
همایون از بلخ نهضت فرموده عازم هراة شد و در ایام غیبت پادشاه جهانبان در دار السلطنه هراة امری که متوقع
و متصور هیچکس نبود ظاهر گشت تفصیل این مقال آنکه میرزا بابر در حین عزیمت بجانب بلخ امیر ویس بیک را بکوتوالی قلعه
اختیار الدین باز داشت چنانچه سبق ذکر یافت و بخیال سرکشی و عناد بدماغ ناپاک آن بداصل تصاعد نموده اسباب
حصارداری بنوعی ترتیب داد که دیده نظاره‌گی در آن خیره مانده و بر در و دیوار حصار آن ملک عمارتی ساخت
و گاهی در آنجا می‌نشست و جمعی کثیر از ملازمان و پیاده روان با شمشیر و سپر و قندیلهای نیز و دیگر اسلحه صف
کشیده نزد او می‌ایستادند و گاهی در آن موضع شراب مینوشیدند و بعضی اصحاب حسن و ملاحت و ارباب جمال
و صباحت را که از اهل حصار میکشیدند بزجر و تکلیف بمجلس خود میطلبید و شراب میداد فی الجمله با آنکه
میرزا بابر در کمال حشمت و عظمت بدار السلطنه هراة رسیده در باغ سفید نزول فرمود امیر ویس بیک بجانب
عصیان و طغیان نخوت و اصرار نموده بظلم و بیداد و فسق و فساد که پیشه مشغول میبود و بعد از وصول رایت
همایون بهمان پیوسته اشتغال مینمود و چون قلعه اختیار الدین حصاری است در غایت متانت و رصانت
و در آن زمان مشحون بذخایر فراوان بود و امراء در باب تسخیر آن مضطر گردیدند و آخر الامر رای صاحب حزم جهانگیر
که اقتضاء آن کرد که یکی از محرمان نزد او پس فرستاد که هرچند مرتکب امری گشته‌ای اما هم اصلا بیرون ناچیز که متوجه
بحصار حرام آمدن و پیشی پادشاه بر ارادت وفاء و عده حضرت آمده پیشتر اهل سازد و گوید کار را بر قلعه فرستاد
که ما متعاقب میرسیم و طایفه از بهادران در آن شب بدر قلعه روان کرد و ایشان تا آنجا رفته غلغله در حصار
افتاد که میرزا بابر رسید و او پس تابع حیله بحصار آمده از جمله پردلان شیخ منصور در باز آورده بخت واویس

نخجیری

نخجیری بر وی زد و او مجروح شده در خندق افتاده هلاک شد و دیگر دلاوران حق دربار میرزا ویس را نیز او را بیرون
آوردند و سرش از بدن جدا کرده لشکر بحوالی مدار و هوا را انداختند و بعد از دو سه روز برادر ویس یوسف شاه
و برادر ترکمان که مقرب او بود قلعه را تسلیم نمودند و ایشان را بجهاد سوی هراة آورده بفرمان شحنه قهر گردن
زدند و در اثنا یکی از مخصوصان امیر میرزا علاء الدوله بعرض میرزا بابر رسانید که جناب پادشاه زاده دولت
شهر رسید و در دامن کاذنگاه غایب میرزا بابر فرمود تا به تفحص مشغول شدند و پی بوثاق اسکندر بیک بردند
و او را از آنجا بیرون کشیده با لعل نوکراک و شوه کوری و شاه منصوری بنظر میرزا بابر رسانیدند حضرت فرمود تا
جهت میرزا علاء الدوله محفوظ و مضبوط ساختند و شرح خلاص آنجناب از ساحت وقت ما سلف **ذکر**
**بنا نهادن بقاع و بنیه سلطان سعید معز السلطنة والخلافة والدین میرزا ابوسعید** سلطان سعید
بعد از سیر و سلوک در بلاد ترکستان و کر و فر در صحرا و مملکت دشت تومان بسی پادشاه آورد و چند روز در
آن بلده و حلا قامت انداخت و میرزا عبدالله چون از این حال آگاه شد بعلت زمستان امرا و ارکان دولت را با
لشکری سنگین بدان صوب فرستاد بر امیدی که آن آهوی رمیده را بدام آورند و امراء عظام با آیین و حشمت
تمام منازل و مراحل پیموده بشهر بسی رسیدند و سلطان سعید برج و باره را مضبوط و مستحکم گردانیده در آنجا
تحصن نمود و دل بر عون و عنایت آفریدگار بسته پای ثبات و وقار بفشرد و امرا بمحاصره اشتغال نموده آتش
پیکار اشتعال پذیرفت و چند روز قتال و جدال استمرار یافته خلقی مقتول و مجروح شدند و لشکر سمرقند را
مجال آن نماند که پیرامن برج و باره گردند و ترس و هراس بر ایشان غالب شد و در این اثنا تدبیری بسته بر خاطر
خطیر سلطان سعید گذشته طایفه از مردم خود را بشعار سپاه اوزبک پنهان و پوشیده از شهر بیرون فرستاد
تا از دور سیاهی دیده آوازه در انداختند که ما لشکر اوزبکیم که بمدد میرزا سلطان ابوسعید آمده‌ایم و ایشان
بموجب فرموده عمل نمودند و در شهر نقاره شادیانه کوفتند که خان اوزبک رسید سپاه سمرقند را از استماع
این حال دست از کار رفته و دل از جای رفته روی بهزیمت نهادند و مجموع احمال و اثقال و جهات و اسباب ایشان
بدست ملازمان سلطان سعید افتاد و بعضی از مردم میرزا عبدالله در سلک خدام بهرام انتقام انتظام
یافتند و دیگران بمحنت و مشقت بسیار نقد حیات را که صرف مقدار بسمرقند رسانیدند و صورت
حادثه را معروض داشتند میرزا عبدالله بترتیب اسباب حرب و تکمیل ادوات طعن و ضرب مشغول شده
ابواب خزاین گشاده مالی وافر صرف کرد و با گروهی انبوه چه پلنگ افکن و پیل شکوه از دار السلطنه
سمرقند بیرون رفته بجانب شاهرخیه در حرکت آمد که آوازه سپاه مخالف از آن طرف بسمع او میرسید و چون
هیبت توجه میرزا عبدالله بسمع سلطان سعید رسید با امرا و خواص حضرت مشورت کرده فرمود که بجز توکل بر
عنایات آفریدگار تدبیری نیست و بعضی از گاه یه شمشیر آبدار در این امر سنگرانه خاطر بجنگ قرار باید داد که
فیروزی و ظفر بنصرت این دو ادوات نه از بسیاری سپاه و لشکر و در این اثنا مقربی از ملازمان رکاب سعادت
انتساب بموقف عرض رسانیدند که مدتیست که لشکر ابوالخیر خان تابع شاه اوزبک در ولایت سلطان
سعید میزند و آرزوی آن دارد که پادشاه التفات نموده بجانب او بخشم فرماید تا در عزیمت بجانب سمرقند موافقت
نماید و این سخن موافق مزاج همایون آمده یکی از معتمدان را باردوی خان فرستاد و التماس معاونت کرد ابوالخیر

خان خود منتظر این اشارت بود و برموقوف بیرون خود کوچ فرموده باردوی سلطان سعید پیوست
و باتفاق اولاء شوکت و شجاعت برافراختند و تسخیر دیار ماوراء النهر را وجهه همت ساختند و میرزا عبدالله
آگاه شده در مقام تجرا افتاد **ذکر محاربه میرزا عبدالله با ابوالخیرخان و سلطان سعید و اختصاص**
**یافتن آن در سعادت مسند بلند مکان بنصرت و تایید** سلطان سعید ابوالخیرخان با لشکری گران از جانب
تاشکنت و خجند عزیمت جانب سمرقند نمودند و چون در آن راه لشکر اوزبک از شدت حرارت هوا مستعر
میشدند خان فرمود که سنان یح در عمل اوزبکان بدان کار مشغول شدند و چندوقت ابرهای تیره فام و
بارندگی و سرما پدید آمد و حجاب سحاب مانع دیده جمال خورشید جهانتاب شد و موکب همایون تا دشت
و صحرا پیموده بقریه شیراز که در جانب شمال بجهار فرسخی شهر واقع است رسید و از بدایت توجه تا آن زمان
فوج فوج لشکریان میرزا عبدالله باردوی سلطان می‌پیوستند و جمعی که قصد میرزا عبداللطیف کرده بودند
و از میرزا عبدالله عنان پیچیده بوده قدم نعمت ناشناخته بسلطان سعید ملحق شدند و میرزا عبدالله با سپاهی
مکمل از آب کوهک گذشته در برابر رفت و هر دو فریق بعد از پاسامیشی با انفاد و حمله و قتال
محاربه و مقاتله اشتغال نموده و میرزا عبدالله چندان که طاقت و توانایی او بود پای ثبات و وقار افشرد
و دست را دست جبار و تمام شکست و کار از دست رفته قلب نیز ماند دولت منقلب گشت و آن شاه
زاده صاحب جمال طبل ارتحال کوفته روی بر انهزام نهاد و در حین گریز قایم باد پایش در آب و گلی که پیش آمد
تا بخانه فرو رفت جمعی از عقب رسیده او را گرفتند و نزد سلطان سعید بردند و آنحضرت فرمان داد تا در همان
زمان جهد مبتش را بعالم آخرت فرستادند و این واقعه در عشر جمادی الاول سنه خمس و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد
و چون سلطان سعید تعرض میشد که اگر لشکر اوزبک بسمرقند استیلا یابد انتزاع خانی از ایشان بر صعب رسد
و از این جهت در آن چند روز اندیشه مند میبود و چون نزدیک بدروازه سمرقند رسیدند سلطان سعید
یکی از امراء اوزبک که بشغل آنحضرت موسوم بود و در معنی از حفظ و حراست پادشاه بود گفت که تخت
اسپان را آب دهیم و بعد از آن هرجا که مصلحت باشد نزول کنیم و آن امیر را مانعت نموده الاغان در جویی که
قریب بدروازه بود اسپان را اوزبکان آب میخورد و کمیت سلطان سعید هنوز سیراب نشده بود که آنحضرت
از جوی بیرون آمده و تازیانه بر بیانه باد رفتار زده تا دروازه تاخت و مستحفظان امان داد که بیم
سلطان ابوسعید دروازه بازکنید تا از تعرض سپاه اوزبک سالم مانید بر فور دروازه گشادند و پادشاه
خود را در شهر انداخت و دروب و ابواب را کار و دلیران هشیار سپرده و بضبط برج و باره قیام نموده ابوالخیر
خان در بیرون مبهوت و متحیر ماند و سلطان سعید نزد خان کس فرستاده پیغام داد که این ولایت را از سرداری
چاره نیست و خان بنفس خویش در آنجا توقف نخواهد فرمود و بجهت ارث و استحقاق این ولایت تعلق بمن میرسد
اکنون حق در مرکز خویش قرار گرفت اگر چندان متوقف شوید که بامر ضیافت قیام نموده شود مستاید و ابوا
الخیرخان صلاح در مصالحت دیده عنان ملایمت در برابر کشید و سلطان سعید در استرضای خاطر او کوشیده
از نقود و جواهر و خلع فیجنق و اسپان باد رفتار و شتران و استران قطار آنچه مقدور و میسر بود بیرون فرستاد
و خان خشنود شده مصلحت در مراجعت دیده روی بدیار خود نهاده در مفرش و مستقر شرف خویش آرام گرفت

وچون

و چون جناب رفعت ایاب شیخ الاسلام الاعظم خواجه مولانا را که راس و رئیس اهل علم بود و با میرزا
عبدالله صداقتی عظیم داشت و پادشاه از انشائش او بخاوند میبود شنید که دولت میرزا عبدالله با نصرام
انجامید و سلطان سعید بجناح استعجال از سمرقند روان شد بخراسان در آمد و میرزا بابر در آن اوان متوجه
مازندران بود چون خبر استیلاء سلطان سعید بر ماوراء النهر و آمدن خواجه مولانا شنید نشان فرستاد که آن
جناب را باردوی همایون طلب داشت و نزدیک پیوسته امرا و ارکان دولت بر حسب اشارت علیه آنحضرت
باستقبال او شتافتند و چون بمجلس اعلی رسید پادشاه بر پای خاست و شرایط تعظیم و اجلال بجای آورده از
احوال ماوراء النهر استفسار فرمود و مدتها جناب خواجه مولانا در خراسان محترم و معزز روزگار گذرانید
تا آن زمان که پاسند خاطر سلطان سعید متوجه وطن خویش شد **ذکر توجه آفتاب سپهر سلطنت از عراق بجانب**
**خراسان جهت ایلغار محاربه آنجناب به میرزا بابر و باز گردیدن آن سرو جویبار خلافت بجانب**
**موضع جناران** چون هوس تسخیر ولایت خراسان بار دیگر بر ضمیر امیرزاده میرزا سلطان محمد استیلا یافت
خاقان بهرام صولت باطراف ممالک محروسه فرستاده و لشکرها جمع آمده فرمان داد تا در بلدان
ریزند گماشتگان بموجب فرموده عمل نمودند و موکب ظفرنشان از بلده طیبه شیراز بعزم فتح خراسان روان
شده باصفهان رسید و میرزا بابر در ولایت بسطام تفصیل این احوال شنید و بعد از تقدیم مشورت رای پادشاه
فیروز حشمت اقتضای آن کرد که خواجه مولانا را برسم سفارت نزد میرزا سلطان محمد فرستد تا آتش فتنه
را که تجدید بالا گرفته بزلال نصیحت و موعظت بنشاند و بر وجهی که صلاح داند در اصلاح کوشد و مهم مصالحت
بفیصل رساند جناب شیخ الاسلام بموجب فرموده فرمان فرمای انام بجانب اردوی میرزا سلطان محمد
در حرکت آمد و چون بمقصد رسید پادشاهزاده مراسم تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل دقیقه فرو
نگذاشت و آنچه وظیفه مروت بود بتقدیم رسانید و آنجناب بشرایط ادای رسالت قیام نمود و با آیات
و احادیث حسن صورت مصالحت را در نظر پادشاه جلوه داد میرزا سلطان محمد بین الرد والقبول متردد
میبود و خواجه مولانا چند نوبت آمد شد کرده و التماس صلح مکرر گردانید آخر الامر قرار بر آن داد که مختص
ولایتی از ولایت خراسان از وی باشد و خطبه و سکه بنام و لقب همایون در قلمرو میرزا بابر موشح و مزین
گردد و بر این جمله از جانبین عهد و پیمان بسته و خواجه مولانا بازگشته مقضی المرام باردوی شاه زاده
فیروزی اثر پیوست و میرزا بابر اعتماد بر صلح کرده بمازندران رفت و مردم خراسان جهت اقامت زمستان
در آنجا منزلها ترتیب دادند و در این اثنا خبر منتشر شد که میرزا سلطان محمد رقم عهد و پیمان بر طاق
نسیان نهاده و از بسطام و دامغان گذشته در اسفراین رسید و از استماع این خبر آثار تغییر در بشره میرزا
بابر پدید شد سپاه تفکر برقضاء حتمی از هوش تا خوش آورد و بعد از مراسم تقدیم مشورت خاطر خطیر بر
محاربه قرار داد و جوزشی خشمناک با سپاهی افزون از حرکات در ناز قلعه از جنگل مازندران
بیرون آمد و چون میرزا سلطان محمد عهد شکسته بجانب اسفراین روان شد و داروغکان باطراف ولایت
خراسان فرستاد و از آنجمله امیر عبدالرحیم دولدای را بضبط ولایت قهستان روانه ساخت و مشار الیه
چون بدان حدود رسید مولانا احمد بساوله که ضبط قاین متعلق بود و مباشرت باتفاق فراماس ترکمان

داری قدم فرمودند به عزم رزم امیر عبدالرحیم از موضع خویش متوجه شدند و هر دو گروه به یکدیگر رسیده
آتش پیکار برافروختند. و لشکر خراسان غالب آمده عراقیان راه گریز پیش گرفتند و عبدالرحیم که سردار
ایشان بود از پای درآمد و سر او را از بدن جدا کرده برادر وی میرزا بابر فرستادند چون در مقدمه امر چنین
فتحی روی نمود خراسانیان بر ظفر و نصرت واثق شده جانفشانی و قوت بی اندازه یافتند و میرزا سلطان محمد
چون شنید که میرزا بابر متوجه او است از اسفراین پای کشیده روی به استقبال نهاد و آن دو سپاه بیکران در
موضع چناران به هم رسیده صفها راست کردند و میرزا سلطان محمد تیغ انتقام از نیام برکشیده شمشیر
صاعقه کردار جهانی را بسوخت و میرزا بابر به جلادت متوجه نیران کارزار می افروخت و مبارزان هر دو طرف
در میان میدان مبارزت ساختند و تیر و شمشیر و خنجر کار یکدیگر می ساختند امیر نظام الدین احمد ولد امیر جلال الدین
فیروزشاه از جانب عراق حمله آورده بر انبوه لشکر خراسان از جای برداشت و شیر احمد را که دست
راست به معاونت او استظهار تمام داشت از پای درآورد و دلیران سپاهی که در برابر انبوه بودند راه فرار
پیش گرفتند و امیر ابوسعید میرزا از لشکر عراق مفارقت کرده نزد میرزا بابر آمد و عرضه داشت که میرزا
سلطان محمد قاصد قول بزرگ است شرایط احتیاط در آن جانب مرعی باید داشت و مقارن این حال میرزا سلطان
محمد بر سمند کوه پیکر نشسته و لوای جلادت افراخته با طایفه‌ای از دلاوران به جانب قول تاخت و لشکر قول
از پیش حمله او گریزان شدند و اعیان سپاه خراسان درآمده [illegible] که منصور از اطراف و جوانب قدم جرأت
پیش نهاده عراقیان را از مدد او باز زدند و زمانی طویل کشش و کوشش میان دلاوران جانبین از حد فزون گشت
وجود آمد و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم فرمان فرمای خراسان وزیدن گرفت و شکست بر
سپاه عراق افتاده راه فرار پیمودن گرفتند و میرزا سلطان محمد تنها در میان معرکه گرفتار شد و جمعی را
زخمکاران رسیده گرفتار گشت و او را هم در مصافگاه نزد میرزا بابر که با سران سپاه سواره ایستاده بود
آوردند پادشاه منصور و مظفر زبان طعن و سرزنش بگشاد و گفت از جانب من چه واقع شده بود که آن
موجب آمد قصد جان و مال مسلمانان کردی و با آنکه بار اول شکسته و پریشان شدی هیچ فایده‌ای
حاصل نشد و باز لشکر به این جانب کشیدی و بدبینان گرفتار شدی میرزا سلطان محمد در جواب گفت که ای
برادر در امور ملک امثال این قضایا روی می‌نماید و میرزا بابر [illegible] و اغوای جمعی مردم کوتاه‌اندیش که پروای
نام و ناموس دیگران و از خویش نداشتند به قتل برادر جوانی که در شجاعت و مروت و سخاوت نادر
دهر مثل و عدیل او به سالهای دوران متولد نشده بود فرمان داد و از بدنامی دنیا و نکال آخرت نیندیشید
مدت زندگانی او سی و چهار سال بود ده سال حکومت کرد و پنج سال به تبعیت حضرت خاقان سعید حمید
خصال و پنج سال دیگر به استقلال و نعش غفران مآل شاهزاده به دار السلطنه هرات رسانیدند و در گنبد مهد
علیا گوهرشاد آغا که مرقد میرزا سنجر است مدفون ساختند    بجا ماند چه بر آسمان تخت بود
بجاه لحد عاقبت رخت بود    و از غرایب اتفاقات و بدایع حالات آنکه حرم محترم آن جناب آغا بیگی در فراق
شوهر قدم به راه سرداده سینه فگار و دل ریش بکشید تا در زمان دو سه روز شربت ناخوشگوار مرگ چشید و
میرزا بابر بدین فتح نامدار مفتخر و مباهی گشته شکرهای الهی بجای آورده و فتحنامه‌ها به اطراف ممالک روان

فرمود

فرمود و طنطنه کوس عظمت و جبروت به سمع ساکنان ملک و ملکوت رسانید و چون خاطر از جانب این برادر
جمع ساخت به مهم دیگر برادر خود میرزا علاء الدوله که او را مقید همراه خویش داشت پرداخت و فرمان داد
که جهان بین او را به میل [illegible] باطل سازند و به تعلیم آنکس که این کار را شایسته [illegible] بود میرزا
علاء الدوله به لطایف الحیل آب در چشم آورده پلکها را محکم بهم نهاد و آن مشفق میل آتشین بر پلکها
جاری کشید و میرزا بابر که طبیعتا به کرم و سخا و حسن خلق و وفا مرکوز بود بر برادران ترحم نکرده و مقتضای
الملک عقیم قطع صله رحم در سلک شیرویه و منتصر عباسی و میرزا عبداللطیف و سام شاه فادکان
بی باک انتظام داد اگر چه در برادران بیهوده و در قرقال لا تثریب علیکم بر ایشان کشیدی در میدان دنیا
گوی سبقت به مکارم اخلاق و محاسن اوصاف ربوده بودی در آن جهان موجب رفعت درجات و احراز
مثوبات او بودی اما پرتو آفتاب توفیق ازلی تا بر که تابد و سعادت عنایت ازلی تا کرا دریابد ذکر
نهضت حضرت علی الاطلاق به جانب مملکت فارس و عراق و معاودت آنجناب و ملکی او به تختگاه
هرات و بیان بعضی وقایع و حالات که در وی توجه آن پادشاه اتفاق افتاد میرزا بابر چون خاطر از جانب
اخوان جمع ساخت عزیمت عراق و فارس مصمم گردانید و بیان سبب که میرزا سلطان محمد از آن راه آمده بود و فتح
آن ولایت مانع [illegible] مشهورت [illegible] فرار گرفت که به دیار [illegible] از راه یزد متوجه مملکت عراق
شوند و این تحت [illegible] بود خارج قانون توجه کرده در قانون راه عراق آن بود تقدیر به روز افتاد جهه میرزا
جهانشاه ترکمان اختیار آن راه که محل عبور سلاطین کرده [illegible] بود حمل بر ضعف و قصور سپاه پادشاه
کامکار فرمود و دیگر خطا آن بود که میرزا بابر در مکتوبی که بعد از واقعه میرزا سلطان محمد به آذربایجان
فرستاد مهر بیت زد و این معنی موکد [illegible] میرزا جهانشاه شد که در باب عجز لشکر خراسان داشت چه مناسب
رتبه سلطنت آن بود که فرمان واجب الاتباع [illegible] نشان بنام میرزا جهانشاه شرف نفاذ یابد و در باب
خطبه و سکه سخن [illegible] بتابعت و مطاوعت خارج از وعد و وعید کلمات در میان آورده
نتایج کلیه بر آن مرتب شدی فی الجمله چون موکب همایون بظاهر بلده تون رسید و غله در آن ولایت نایافت
بود و رعایا قلعه را به امید غلا در صدد بیع نیاورده میرزا بابر فرمود که لشکریان هر جا غله یابند تصرف کنند
سپاه قیامت نهیب بهانه غله جستن در خانها مردم رفته آنچه در نظر ایشان آمد بر داشتند و از نهب
سبی دقیقه فرو نگذاشتند و بعد فتح آن از بلده تون در حرکت آمد و منازل طی نموده به دار العباده یزد
اکابر و اشراف از اطراف به درگاه عالمپناه رسیده شرایط تهنیت بجای آوردند و از امرای میرزا سلطان
محمد اولاد امیر جلال الدین فیروزشاه امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین به شرف
پابوس مشرف شده و تربیت یافته به امارت دیوان اعلی متعین شدند و همچنین خواجه غیاث الدین پیر احمد
و مولانا یعقوب به سعادت ملازمت استسعاد یافته به صنوف عنایت سرافراز شدند و موکب ظفر قرین
از دار العباده یزد روان شده و قطع مسافات نموده در شهر شیراز نزول اجلال فرمود اکابر و اعیان فارس
مراسم نثار و پیشکش به تقدیم رسانیدند و آفتاب عنایت و عاطفت پادشاهانه بر صفحات احوال ساکنان آن
ولایت تافت و میرزا بابر چند روز در آن بلده جنت نشان با خوبرویان مصاحبت و مجالست اختیار کرده

بساط عیش و نشاط و خرمی را انبساط ممهد داشت و چون داد لهو و سرود داد از بزم عشرت و خلوت
به بارگاه سلطنت خرامید و در آن اوان که واقعه میرزا سلطان محمد در موضع چناران دست داد میرزا
بابر حکومت ولایات عراق و فارس را به امرا عنایت فرموده هر یک را بجایی فرستاد و از آنجمله ساوه را به امیر شیخ
علی بهادر ارزانی داشت و شهر قم را به امیر درویش علی [illegible] و ایشان از راه ری متوجه قم و ساوه
شدند و امیر شیخ علی رعایا را به مطالبات و مواخذات ناموجه از حد در تعدی گردانید و بهادرکان از غایت
اضطرار بجمعی از ترکمانان که در آن نواحی بودند و ترکمانان مانند بلای ناگهان در منزل امیر شیخ علی بهادر
نزول کردند و او را گرفته نزد میرزا جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که به حقیقت کلید مملکت عراق است
رایگان بی مشقت حرب و خیل بخیل ترکمانان آمد و ایشان بعد از فتح ساوه متوجه بلده قم شدند و امیر
درویش علی نیز بار حابار آنجا معاش پسندیده نموده بود با وجود آنکه قم و کاشان مولد و منشاء او بود القصه
امیر درویش علی برج و باره مضبوط ساخته در شهر متحصن شد و ترکمان به محاصره مشغول شدند و در این اوقات میرزا
بابر در شیراز به عیش و عشرت اشتغال داشت و سرداران ممالک به خدمت او توسل میجستند و از آنجمله امیرزاده
الوند ولد اسکندر قرا یوسف به موکب فلک احتشام پیوست و ملحوظ نظر اعزاز و احترام گشت و بعد از انقضای
چهار ماه که پادشاه عطابخش جرم پوش در شیراز به رنگ و بوی [illegible] گذرانید خبر فتح ساوه و گرفتاری شیخ علی بهادر
و محاصره امیر درویش علی را شنید و توجه و همت بر دفع فتنه ترکمان گماشته امرای عظام را به جانب اصفهان روان
کرد و دیار فارس را به میرزا معزالدین سنجر مفوض نمود و به نفس شریف از شهر شیراز بیرون آمده عازم عراق
و دار الشفاء ماه الجی رسید از قضا و بمسامع جلال پیوست که در خراسان فتنه و آشوب پدید آمده چه میرزا
علاء الدوله خروج کرده و خلق بسیار نزد او مجتمع شده اند بیان این سخن آنکه باری سبحانه و تعالی
چشم جهان بین میرزا علاء الدوله را از آسیب میل نگاه داشت و میرزا بابر از خراسان به عراق رفت آن جناب خود را
به لطایف الحیل از مشهد مقدس بکنار آب مرغاب انداخت و از آنجا به میمنه و فاریاب رفت و در آن مملکت
رایت حکومت و سلطنت برافراشت و در آن ولایت جهت اهل الوس ارلات بود و امیر یادگار شاه رئیس و رئیس
ایشان مادام الحیوه بواسطه مصاهرت شاهزاده [illegible] و مباهات [illegible] فرزند میرزا بابر
و میرزا علاء الدوله مجموع آن مملکت را خاصه خود می پنداشت بلکه ملک خویش می انگاشت امیر سلطان
محمود ولد امیر یادگار شاه و سایر امرای ارلات بر سلطنت شاهزاده عالمیان اتفاق نموده کمر جان نثاری
او بر میان جان بستند و مضمون این بیت سعدی را در وصف حال میرزا علاء الدوله آمد
[illegible] در خدمت [illegible] و بعد از اجتماع لشکر و انتظام
احوال سپاه میرزا علاء الدوله با امرا مشورت نموده رای بر آن قرار گرفت که نخست به جانب بلخ روند و خاطر
از جانب امرای هزار اسپی فارغ سازند و بعد از آن عنان عزیمت به طرف خراسان معطوف دارند و امضای
آن عزیمت با لشکرهای آراسته متوجه بلخ شدند و امیر پیر درویش و برادرش امیر علی هزار اسپی سپاه بلخ و آن
نواحی جمع آورده عنان شجاعت به طرف قوم ارلات تحریک دادند و چون هر دو گروه در برابر هم رسیدند
شمشیرها از نیام برکشیدند و سنانها برافراشته بر یکدیگر تاختند و از خونهای کشتگان در معرکه جویها

دوان

دوان ساختند عاقبت لشکر ارلات از ستیز و آویز عاجز شده راه فرار پیش گرفتند و امیر سلطان محمود ارلات
رعایت نام و ناموس کرده پای ثبات و وقار [illegible] و تا رمقی در بدن داشت جنگ میکرد و مردی می افکند
ناگاه از شصت قضا تیری به مقتل او آمد امرای هزار اسپی مظفر و منصور شده غنایم نامحصور گرفتند و میرزا
علاء الدوله با طایفه که در معرکه همراه شده بودند و دیگر مردم که در [illegible] بدو ملحق شدند از لشکر امیر غیاث
متوجه دار السلطنه هرات شدند و در شهر مذکور و بلوکات غبار فتنه و آشوب برخاست و امرای عظام که از
قبل میرزا بابر در ولایات حکومت قیام می نمودند مثل امیر اویس ترخان از هرات و امیر پیر درویش از بلخ و امیر
از مرو و ماخان بدفع میرزا علاء الدوله در حرکت آمدند و امیر پیر درویش قبل از همه شاهزاده در نواحی هرات
دریافت و میرزا علاء الدوله تاب مقاومت نیاورده در ضمان سلامت بیرون رفت و لشکر او منهزم و پراکنده
شدند و نارسیدن لشکر [illegible] بهرات مهم میرزا علاء الدوله به سعی و اهتمام امیر پیر درویش کفایت شده بود و میرزا بابر
چون بر قضیه خراسان اطلاع یافت توقف در ممالک عراق مصلحت ندید و در پنجشنبه ثامن دهم رجب از کوشک
زرد عنان عزیمت به جانب مرکز دولت و مقر سلطنت و سعادت خویش منعطف ساخت و در بیست و دوم ماه مذکور
رایت منصور در تفت یزد نزول اجلال فرمود و با جناب فضایل مآب حقایق ایاب مولانا شرف الدین علی یزدی
ملاقات کرده از فواید مجلس او بهره مند گشت و موکب همایون از بلده یزد روان شده چون به تون رسید آن
ولایت را از فرامان ترکمان باز ستده به امیر غیاث الدین سلطان حسین [illegible] نهضت
فرموده سایه وصول بر عرصه دار السلطنه هرات مبسوط گردانید و در آنجا تفحص حال میرزا علاء الدوله کرده چنان
بوضوح پیوست که [illegible] بعد از فرار از معرکه امیر پیر درویش عازم سیستان شد و از آنجا به جانب عراق رفته
و با میرزا جهانشاه در ولایت ملاقات فرموده و ملحوظ نظر اعزاز و احترام آمده اکنون در آن دیار به ناکامی
و فراغ بال روزگار میگذراند و خاطر خطیر میرزا بابر چون از جمیع جهات جمع شد بساط انبساط ممهد نمود و
مجلس بزم و طرب بیاراست و از دست ساقیان گلرخسار از شام تا صبح و از صبح تا شام راح ریحانی و شراب
ارغوانی مینوشید و تا توانست در آن دیار سواد خرمی و بی غمی میکوشید و چون حضرت خاقان از مملکت فارس
و عراق نهضت فرمود انواع قضایا در آن دیار روی نمود که از آنجمله آنکه میرزا سلطان سنجر که بر حسب فرمان
ضبط بلاد فارس بدو تعلق داشت از صدمات لشکر ترکمان روی گردان شده به خراسان آمد و به سعادت
تقبیل انامل فیاض میرزا ابوالقاسم بابر مستسعد گشت و دیگر آنکه بولایت فارس و عراق استیلا یافتند و به
شامت مخالفت و منازعت ملکی جهان بعد از شصت سال از دست این خاندان بیرون رفت جماعت [illegible]
این مقال از سیاق کلام گذشته و آینده بوضوح می پیوندد دیگر آنکه ترکمانان بعد از فتح ساوه متوجه بلده قم
شده آن شهر را محاصره کردند و اهالی قم مدتی در محافظه و ممانعت مساعی جمیله بجای آوردند عاقبت طایفه
از ارباب فتنه و شر لشکر بیگانه را یار و آشنا شدند و آن بلده طیبه بدست دادند و مستحفظان قلعه چون
در غایت قلت بودند امان خواستند و آن را تسلیم نمودند دیگر آنکه از الوس ترکمان لشکر کران در شهر اصفهان
نمودند و رئیس قطب الدین روزبه و خواجه محمود حیدر و بعضی اکابر [illegible] با مخالفان موافقت نمودند مفاتیح
دروب نزد ایشان بردند و مردم میرزا بابر روی به خراسان نهادند و جمعی که [illegible] از هیبت [illegible] ترکمانان

نزاندیشیده از متابعت ایشان روی بر تافتند و بعمارات حصار مستظهر بعبد میرزا بابر امیدوار بوده
در مانها بر کشیدند و در جواب ترکمانان بجز از سنان و تیر از ایشان چیزی صادر نمیشد و تا که دست
از محاصره باز نمیداشتند و نایره حرب و جدال مدتی اشتعال داشت رعایا بیچاره عاقبت بجنگ عرصه
و بلا گرفتار شدند و چون از بی تابی کار ایشان بجان و از بی کوششی کار در آنجماعت باستخوان رسید امان
طلبیده بیرون آمدند و آن قوم بی باک فتاک بشهر در آمده دست بغارت و تاراج بر آوردند و نهب و سلب
اکتفا نموده گروهی انبوه از مردم آنجا بقتل رسانیدند و قضیه استیلاء ترکمانان بر ولایت فارس و عراق در
شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه روی نمود و چون میرزا بابر بر وقایع ممالک اطلاع یافت با خود قرار داد
که با دیگر لشکر بجانب عراق کشد و سزای بدسگالان در کنار ایشان نهد لاجرم باحضار لشکرها فرمان داد
و ابواب خزاین مفتوح ساخته دست جود و احسان بر گشاد و در این سال حضرت ارشاد مرتبت ولایت
منقبت مقتدای ارباب کشف و عیان مرشد طوایف نوع انسان شیخ بهاء الملة والدین عمر از این سرای دو
در بار غدار تحویل نموده بجوار رحمت ملک تعالی پیوست و میرزا بابر بنفس نفیس بر جنازه که مسکن آنحضرت بود رفته
رسم پرسش مرعی داشت و نعش غفران مآل را بتعظیم و اجلال تمام فرمود تا به سر خیابان رسانیدند و در آنجا
از مرکب کردون خرام فرود آمده پایه تابوت را بر دوش گرفت و چند قدم بجانب ... نهاد و بر حسب اتفاق
حضرات و مخادیم و والد راقم حروف بر آنحضرت نماز گذاردند و در ترتیب مصلی هرات مدفون ساختند و پادشاه
فرخنده جاه و کارکنان دیوان اعلی در وقت آن موضع متبرک فرموده و بر حسب اشارت علیه بر سر مرقد مقدس شیخ در
اندک زمانی عمارتی رفیع ترتیب دادند و در این سال خواجه نیکو سیرت خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی
منصب میرزا بابر گرفتار گشت و بر شکنجه و تکلیف مبلغ دویست تومان از او گرفتند و امراض نفسانی بر مزاج او
استیلا یافته و دیگر اسباب ناتوانی روی نموده بدرجه شهادت رسید و در مزار فایض الانوار حضرت قطب
سما ولایت شیخ زین الملة والدین الخوافی مدفون گشت و خواجه شهید مرحوم بر سر آن مزار عمارت عالی ساخته
و املاک خوب و مستغلات مرغوب بر آنجا وقف فرموده تقبل الله تعالی منه و رضی عن سائر اصحاب
الخیرات منه **ذکر نهضت فرمودن میرزا بابر از خراسان بر نیت دفع استیلاء قوم ترکمان و قشلاق فرمودن**
**در ولایت جرجان** میرزا ابوالقاسم بابر بعزم انتقام ارباب عناد و شقاق و تسخیر مملکت
فارس و عراق رایت شوکت و لواء حشمت بر افراخت و در اواسط فصل زمستان بجانب دیار جرجان روان
شد و منازل و مراحل پیموده در بلده ... نزول اجلال فرمود و چند روز در آنجا توقف کرده
در آن منزل ... صورتی عجیب روی نمود مفصل این مجمل آنکه میرزا بابر در وقت معاودت
از عراق میرزا خلیل سلطان را بحکومت دار العباده یزد باز داشت و چندگاه در آن ولایت
رایت ... برافراشت و چون حشم ترکمان بر دیار عراق استیلا یافتند شاهزاده عنان توجه از یزد بجانب
خراسان تافت و بموکب همایون پیوسته میرزا بابر او را در آغوش عطوفت کشید و فرمود که ملک ... الان
... خواهد بود و در اثنای این اوقات طایفه از مردم جاهجوی فتنه انگیز میرزا خلیل را بر آن داشتند
که نسبت بمیرزا بابر عقد بد اندیشید و ندانستند که پای بر سریر سروری نهادن هر کس را دست ندهد و آن

مفسدان

مفسدان قرار دادند که هنگام شب ... و ایام جلوس و صحبت با ساقیان سیم اندام در ... خلوت
میشود که هرچه خواهند از پیش میبرده دستبردی نمایند و از محرمان این راز شخصی که با آن مجرمان در میان
بود صورت مکر بدسگالان تا بعرض میرزا بابر رسانید و پادشاه فرمود که بر تحقیق این امر از لشکر امرا و ارکان
دولت مشغول شوند و بموجب فرموده عمل نموده بعد از تفتیش بوضوح پیوست که آن سخن راست و
غداران بد آموز را گرفته بقتل رسانیدند و دو نفر در آن میان قاتلان میرزا عبد اللطیف انتظام داشتند
که از بیم سلطان سعید گریخته آمده بودند و میرزا خلیل مقید و محبوس گشت و در روز بیست و دوم رمضان
او نیز بجاه عدم روان شد و میرزا بابر میرزا سنجر را ... فرموده و اسباب سلطنت را مهیا داشت
بدار الامان کرمان فرستاد و ... بعد از انقضاء ماه رمضان در حرکت آمده صحرای سلطان معسکر
فیروزی ... گشت و در آن مقام امیر شیخ حاجی که بجمع آوردن لشکر متوجه قندز و بغلان گشته تا حدود
بدخشان رفته بود با سپاه فراوان رسیده بشرف پابوس مشرف شد و چون زمستان نزدیک بود میل
تقدیم ... بجهت قشلاق مملکت مازندران متوجه گشت و در پانزدهم ذی قعده صحرای ... سلطان آباد
و استرآباد مضرب خیام سپاه فلک احتشام گشت و موکب همایون در آن زمستان در ولایت جرجان
اقامت نمود و ملوک اطراف بخدمت متوسل جستند از آنجمله مخدوم السلاطین و افتخار آل طه و یس امیر سید
عبد الکریم که آبا عن جد حاکم ولایت آمل و ساری بود بدرگاه ... پیوست و پیشکشهای پادشاهانه
گذرانید ملحوظ نظر التفات و اهتمام گشت و همچنین سادات هزار جریب بخدمت رسیدند و میرزا
بابر همه را بتشریفات فاخر نواخته مخصوص ... داشت و چون زمستان بنهایت انجامید میرزا
بابر از بهر قشلاق کوچ کرده در ... جرجان ... مینمود که ناگاه از جانب بلخ ایلچی رسید خبری
که متوقع نبود رسانید بیان این سخن آنست که امیر برندق برلاس و برادر شاه علی ... امیر ... جیحون
گذشته با لشکری گران ... بولایت سلطان سعید سلطان ابوسعید رسانیدند و آنجناب چند نوبت از
او ... فرموده آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته و از آب آمویه عبور نموده بطرف بلخ توجه
نمود و امراء ... نایره جلادت افراخته تا اندخود پیش رفتند و بعد از کشش و کوشش بسیار ظفر
نصیب سلطان سعید شد و امیر برندق و برادر شاه علی هر دو بقتل رسیدند و مملکت ایشان در تحت
تصرف بندگان درگاه آمد و سلطان سعید در ظاهر بلخ ... تمام آرام فرمود و چون میرزا بابر این خبر
استماع نمود دفع آن فتنه را اهم از تسخیر عراق دانسته از عرصه استرآباد مانند برق و باد در حرکت
مسارعت نمود و بجهت ترتیب اسباب یورش ماوراء النهر عازم خراسان گشت و خواجه وجیه الدین اسمعیل
سمنانی را که از عظماء ارکان دولت بود برای تحصیل مال ... و ضبط سپاه و استخراج زر بدار السلطنت
فرستاد و جمعی از امرا مصحوب او ... ساخت و خواجه مشار الیه بمقصد رسیده آنچه امکان مطالبت
بود بتقدیم رسانید و آنچه در خزینه خیال داشت در اندک فرصتی از رعایا مستخلص گردانید و مبلغی خطیر
بحصول موصول شد و میرزا بابر بعجلگاه بادغیس در آمده خواجه وجیه الدین و سایر امرا بدولت پابوس
استسعاد یافتند و محصل آنچه گرفته بودند بموقف عرض رسانیدند عنایت پادشاهانه مجموع آن وجوه را به

امرا و لشکریان قسمت فرمود و در این اثنا بمسامع علیه پیوست که در آن اوان که میرزا علاء الدوله از جانب
بلخ بهزیمت بر میکشید و میهمان بهرات آمده بود جام ... همراه داشته و آنرا در مخزن محکم گذاشته ...
... و جمعی از یاقوت بهای رمانی و لعلهای بدخشانی و در ... و گوهرهای شاهوار که اجتهاد در بیان بسته
... دولت روز افزون آن جام ... که بهای آن در قوت مدرکه و متخیله هیچ معنوی نمیگنجید پیدا
ساختند و بمجلس شهریار جهانبخش رسانیدند و آنجناب بگوشه چشم در آنها نگریسته فرمود که اینها مناسب خوان
... روی ... حرم و طایفه که محرم بود ... داشت **ذکر عزیمت فرمان فرمای بحر و بر از سر**
**... بجانب ماوراء النهر** بعد از جمعیت لشکرهای میرزا ابو القاسم بابر با تمام سلطان سعید از دار السلطنت
هرات نهضت فرمود و چون کنار آب مرغاب محل نزول لشکر نصرت انتساب شد از جانب بلخ خبر رسید که میرزا
سلطان ابوسعید از کنار ... گذشته ... فرود آمد و میرزا بابر مسارعت نموده متوجه بلخ
شد و در آنجا بصحبت عالیحضرت قدوه مشایخ روزگار و ... خواجه برهان الدین ابو
نصر پارسا قدس سره مشرف با انواع نصایح و مواعظ مستفید گشت و هر چند خواجه تاکید کرد در باب مصالحت
سخن بجایی معتبر نیفتاد و چون در آن اوان بر کشتی از جیحون عبور میسر نبود و کشتی یافت نمیشد فرمان مطاع
صدور یافت که امیر ... و امیر احمد و امیر سلطان حسین اولاد امیر فیروز شاه و امیر شیخ ابوسعید
برسم منقلای متوجه جانب پنج آب شوند ... و چون از آنجا مرکب میشد و آن پنج آب
... و آب سالی سرای و آب قندز و آب وخش و آب ... بموجب فرمان بدان
طرف روان شدند و موکب منصور متعاقب ایشان در حرکت آمد و غره رمضان از معبر قندز و بغلان عبور
کرده به کنار ارهنگ آمده چند روز در آنجا توقف فرمود و حکم واجب الاتباع صادر شد که ...
آب رفته از معبر ... کشتی ... گذشت عبور نماید و چند کشتی در معبر گذر ارهنگ بدرگاه
شهریار فرمان ... جمع آوردند و در این اثنا امیر سلطان برلاس و امیر احمد یار و اکثر امرا و عظماء سلطان سعید
... بدرگاه عالمپناه آوردند و امیر سلطان باعزاز و احترام اختصاص یافته در دیوان مقدم بر مجموع امرا
... امرا و ملازمان که در موکب همایون بودند بعضی ... و برخی بر کشتی از آب گذشتند و میرزا بابر
در کشتی ... بسلامت و عشرت از آب گذشت و از آب دیگر عبور فرموده در سالی سرای نزول کرد
و پادشاه و سپاه از آب وخش هم ... بسلامت گذشتند و ... بولایت حصار
در آمدند و از آنجا بجانب ... رفتند و در آن ولایت خواجه نظام الدین مودود که از اولاد صاحب هدایه
بود با مولانا جلال الدین فتح الله تبریزی برسم رسالت رسیدند و با امرا ملاقات کرده حدیث مصالحت
در میان آوردند امرا در جواب سخنان وحشت آمیز گفتند مولانا فتح الله از روی ... فریاد برآورد
که ما علی الرسول الا البلاغ سخنی مانده که مرا در ایصال آن سوگند داده اند رخصت فرمایید تا بگویم گفتند
بگوی مولانا تقریر کرد که میرزا سلطان ابوسعید میگوید که من این مملکت را ... پیش گرفتم آسان نتوانستم
از دست ... داد و پای ثبات و قرار استوار داشته از هر جزوی هراسان نخواهم گشت امرا از ...
... آغاز جنگ کردند و فرستادگان را مضبوط ساخته و لشکر منصور کوچ کرده در پانزده روز ...

ملاحظه از سرعت حرکت می آسودند و در این اثنا حکم مطاع صدور یافت که جمیع سپاه در سلخ ماه بعرصه گاه حاضر
شوند و بموجب فرمان در روز موعود افواج لشکر و طبقات حشم بر اسپان کوه پیکر سوار شده با شمشیر و تیغ
و ترکش و خود و جوشن و بکتر و زوبین بعرصه گاه آمدند و هر کس بمحل خود قرار گرفته پادشاه همه را بنظر احتیاط
در آورده و میرزا بابر در همان مقام بآداب عید صیام قیام نمود و فرمان داد که مولانا احمد ...
... برسم قراولی روان شدند و مولانا مشار الیه قلعه که بدر بند آهنین اشتهار دارد عنان ...
باز کشیده و عمارات آنرا خراب ساخته ... بظهور رسانید اردوی کیهان پوی قطع منازل و مراحل
میفرمود تا بچهاردهم شوال در ... حفظ و تایید ملک ذو الجلال در ... سمرقند نزول اجلال فرمود
و از بدایت دخول در حدود ماوراء النهر تا غایت نزول بنظام بلده سمرقند هیچکس در مقابل نیامد بنابراین
سپاه خراسان تصور کردند که سمرقندیان مطلقا قوت جدال و طاقت قتال ندارند و بدین غرور هر کس از دلاوران
لشکر منصور را داعیه شد که ... سمرقند ... و کاری از پیش برد **ذکر کیفیت معاودت سلطان**
**سعید از بلخ و قرار دادن خاطر خطیر بحصن و ساختن ...** سلطان سعید چون شنید که میرزا بابر از
جنگل مازندران مانند شیر ژیان و پیل دمان بیرون آمده بعزم مراجعت لوای شوکت بر افراخت و با امرا و ارکان دولت
از توقف و معاودت طرح مشورت در میان انداخت و رای بر آن قرار گرفت که العود احمد خاطر بسمرقند باز کردند
و سلطان سعید بطالع سعد و بخت میمون از جیحون عبور نمود لشکریان را اجازت داد که بخانهای خود روند و رایت
نصرت شعار را بجانب مستقر سریر در حرکت آورده بدار الملک خویش نزول اجلال فرمود و چون بمسامع علیه رسید
که میرزا بابر از آبهای عظیم گذشته بنواحی سمرقند رسید آنجناب خواست که عزیمت ترکستان نماید اما نخواست که بی
رخصت سرور اهل نقطه و انتباه خواجه ناصر الدین عبید الله که خاطر انورش مهبط انوار الهی و مورد فیوضات نامتناهی بود
قدمی پیش نهد لاجرم در خلوتی بصحبت حضرت خواجه شتافت و از حل این قضیه مشکل و دفع این حادثه نازل
استطلاع و استکشاف نمود در این اثنا ارباب و اهالی سمرقند و کلانتران محلات و وجوه و اعیان بلوکات استغاثه
نزد حضرت خواجه بردند و باتفاق گفتند که ... الحمد والمنه که در این شهر ذخیره فراوان جمع است و اسباب و اسلحه
جنگ مرتب و آدمی در درون ما بندگان باشد در معاضدت و مخالفت میکوشیم و شهر خود را از دشمن لشکر بیگانه
نگاه میداریم حضرت خواجه شرف محبت و تحسین ارزانی داشت و عزم فرمود که شهر را حصار باید ...
حضرت کردگار در بسته بجنگ لشکر خراسان بپردازند و باشارت حضرت خواجه سلطان سعید فسخ عزیمت
ترکستان فرمود و فرمان داد که از مسافت پنج شش فرسخ هر که استعدادی داشته باشد بشهر درآید و بقیه
خلق از اطراف و اعمال خاسته بمواضع دور دست روند بموجب فرموده عمل نمودند و حکم کرد که هر کنگره را ...
نگاهداشت نماید یک ترک و دو تاجیک و در هر برج خم آب و سبوی روغن و هیزم فراوان آماده ...
نیران محاربه روغن داغ بر فرق ارباب خلاف بریزند و بر حسب حکم در میان هر دو برج صندوقی مستحکم ساخته
که در میان آن توان نشست و ... انداخت و در دو جانب آن چوبهای ... که در آغوش بگنجد بطنابها بسته
که بوقت احتیاج ... گشاده و بندها آویخته که ... سپاهیان اندازند و ... سپهر استوار کرده
و شهر را ... داشتند و سلطان سعید در هر برج ... مشغول و وجود امیر زاده ...

میرفند رسید و بفرهنز خشجه که در یکفرسخی شهرات نزول فرمود امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سید پیاده
وقدم کابلی و محمد ملک امان وجمعی دیگر از دلاوران که طالب نام و ننگ و شهرت بودند با تیر جلادت
افراخته و شمشیرها آخته بجانب شهر تاختند و تند باد رستخیز شورش انداختند و سمرقندیان ناگاه از دروازه
بیرون آمدند و آتش پیکار افروختند و هر لحظه از شهر دمبدم مردم بیرون می آمدند تا امیر خلیل گرفتار گشت
و دیگران [illegible] آن راه چنان تنگ بود که رفتار دو سوار از پهلوی هم متعذر مینمود و لشکر سمرقندیان
مولانا احمد یساول وجمعی دیگر اسیر گرفتند و بعضی بقتل آمدند و اسیران را دست و گردن بسته نزد
سلطان سعید آوردند پادشاه نخست از امیر خلیل زبان به نوازش [illegible] استفسار حال نمود و در عایت [illegible] داده بموضعی
جا داده [illegible] و بحال دیگر اسیران پرداخته تفتیش حالات فرمود و مولانا احمد یساول را آن جراءت نموده
گفت [illegible] که بواسطه ما [illegible] میان شما برادران صلح واقع شود و این سخن موافق مزاج همایون آمد
سلطان سعید [illegible] فرمود و در محافظت ایشان غایت مبالغه بجای آورد و این خبر برادر دولت اعلی
[illegible] اما اثر تغییر بهیچ گونه در ناصیه همایون میرزا بابر ظاهر نشد و در عین [illegible] جانب
[illegible] بارگاه باوج مهر و ماه برافراشت و سم [illegible] برافراختند و از جانبین
[illegible] و در آن روز حاجی خلیل برادر امیر جلال الدین یساول [illegible] و پهلوان حسین دیوانه
[illegible] و مردانگی بظهور رسانید [illegible] نجیب [illegible]
[illegible] خراسانیان شمشیرها آخته بجانب [illegible] تاختند و از هیبت [illegible]
[illegible] اعضای بهادران [illegible] میان مرد و فریق [illegible]
[illegible] بسیار از کشتند و بدینسان [illegible] سیف و سنان در میان [illegible]
[illegible] در فضای هوای کارزار ساطع [illegible] عظیم [illegible] پدید آمد
[illegible] ماند و در این [illegible] مردم [illegible] ظاهر سمرقند [illegible]
[illegible] گشت [illegible] آن [illegible] شدت [illegible] و خاطرها را ملالت
[illegible] نواحی سمرقند [illegible] شد [illegible] فرسخ [illegible]
[illegible] حال [illegible] سمرقند بیرون [illegible]
[illegible] حال و قوف یافته طایفه از
[illegible] که هر جا که [illegible] و لشکریان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] سلطان حسین [illegible] سلطان سعید [illegible]
[illegible] فرستاد [illegible] همایون [illegible] میرزا بابر
[illegible] امیر ابوالحسن [illegible] امیر حسن علی و امیر بهلول [illegible] اویس
[illegible] امرا مذکور [illegible] و امیر [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] خراسانیان [illegible]
[illegible] امیر احمد فضل و دیگر امرای سمرقند [illegible] دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه [illegible]

و در آن معرکه از بهلول جانسپار با آنکه غلبه بسیار داشت تقصیری در جنگ واقع شده دیگر امرای بهادران
آثار جلادت بظهور رسانیده بودند امیرزاده الوند صورت قضیه معرکه را بوسیله ... معروض رای [illegible]
اعلی گردانید و بهلول را گناهکار ساخته و بهلول از غایت خجالت متعرض امیرزاده الوند شد و سخن که
مناسب نبود شنید با او گفت و بیرون رفت و در اثنا از جانب باغ شمال آملک و فرار بر خاست و جمعی
بهادران متوجه آنجانب شدند و بدین بهانه بهلول سوار شده و حقوق ولی نعمت فراموش کرده بجانب شهر
توجه نمود و برادرش امیر ایوب نادر را از سمرقند با او رفته یار گشت و برادری همایون آمد و یکی از نظر
حضرت اعلی را مخاطب ساخته در شان بهلول و حرکت ناپسند بدو او گوید که ای نزیر تو دور دیده اعلی سیلی
در حضرت تو باده چون سیلی بهلول گران سیاه تو دفت جه باک کم گیر از بعد که جز زنبیلی و میرزا بابر نوبهار
بهلول را بامیر بهادر الدین بهلوان حسین دیوانه ارزانی داشت و آن منصب را علاوه امارت دیوان اعلی
گردانید و ولایت ترشیز را که سیورغال امیر بهلول بود برادر امیر حسین علی که بسمرقند از در آن معرکه دست
بردی نموده بود عنایت فرمود و گرفتاران را تا بمجلس همایون آوردند و میرزا ابابکر محمد را بمباشرت بکجا نامید و بر
ساخته فرمود تا شفقتاً معتقد تمهد ایشان نماید و بعدا زان روزی جمهور سپاه سمرقندیان شهر بیرون آمده
و میان هر دو لشکر جنگی عظیم اتفاق افتاده هولاً دور محشر ظاهر گشت ذکر وقوع مصالحت میان آن دو پادشاه
عالیشان و معاودت موکب ظفرنشان بجانب خراسان چون زمان محاصره قریب بچهل روز انجامید
و هر دو گروه از جنگ و جدال و حرب و قتال بستوه آمدند متوسطان و نیک اندیشان قدم پیش نهادند و رقم
دوستی و آشتی در میان آوردند و بعد از گفت و شنید مهم قرار بر آن یافت که اسیران جانبین را اطلاق
کنند و رود جیحون میان دو مملکت فاصله باشد و بر این جمله از طرفین عهد و میثاق بسته مبانی پیمان با ایمان
مؤکد ساختند و از آنجا امیر خلیل و مولانا احمد یساول و دیگر سرداران که گرفتار شده بودند تشریفات فاخر
نواخته برادری همایون فرستادند و از اینطرف امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد حاجی و امیر احمد افضل و خواجه
نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی را با احترام تمام و نوازش و انعام بازگردانیدند و چون کار صلح
اختتام یافت میرزا بابر در ظاهر سمرقند بساط عیش و انبساط گسترده خواجه محمد گنگران شهر طلب داشت
و در پاشاه خوانند که ده هزار دینار کپکی و هزار مثقال طلا بدو انعام فرمود و بعد از فراغ از لهو و طرب میرزا
بابر لوای مراجعت برافراخت و در اوایل ذی الحجه سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه با مجموع لشکر از معبر کرکی در بیمان
سلامت عبور فرمود و جمعی که در آن یورش شرایط جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند بمراتب علیه و مناصب سنیه
اختصاص یافته قبة الاسلام که از امهات بلاد ایرانست بوسیم سیورغال امیر شیخ حاجی شد و ولایت بیان
جادلیک بجانب امیر علی فارسی مفوض گشت و دیار [illegible] برادر امیر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد شتافته
گرفت و قصبه ترخان برامیرابا بکر کلتاش شفقت عرصه قندز منصب امیر سلطان آمد [illegible]
نقل و تشکیل و چون رکاب معرفت انتساب بکنار آب مرغاب رسید جناب میرزا سلطان سنجر در آن منزل
از کرمان رسیده شرف ملاقات دریافت و سرگذشت خویش که در ایام مفارقت روی نموده بود تقریر فرمود
ملحوظ نظر اعزاز و احترام گشت و موکب همایون فال معرفت بسعادت و اقبال در رابع شوال بدار السلطنه هرات

اوداع فرمود امیران خراسان بر اسم بیان قیام نموده شکر الهی بجای آوردند والحمد لله علی نوالائه و
نعمائه ذکر عزیمت امیر خلیل بجانب سیستان بموجب فرمان و فتح آن و دیگر حوادث
و وقایع دوران والی سیستان امیر شاه حسین از طریق آبا و اجداد خویش که حلقه غاشیه اطاعت این خاندان
و حلقه عبودیت این دودمان در گوش داشتند عدول نموده بوثاق خود متمرد ساخته و آداب اعزاز و احترام
[illegible] پادشاه فلک احتشام کما یجب و ینبغی بجای نمی آورد لاجرم از موقف جلال ایشان اولجا امثال
[illegible] که امیر خلیل که بوفور بطش و انتظام امور سپاه امتیاز تمام داشت با لشکر گران روی بجانب سیستان
[illegible] اعمال نکوهیده ملک حسین را بدو رسانید و بآتش خشم جهانسوز خرمن حشمت و جمعیت او را بباد فنا دهد
[illegible] بموجب فرموده عازم سیستان شد و در اثنای این اثنا بمسامع علیه رسید که میرزا سنجر برادر میرزا سلطان ابو
[illegible] حسین مجبور موکب همایون از جیحون به بیابان زیرک رفته بود و خرابی بسیار کرده در وقت معاودت
[illegible] سیستان پنهان شده سر بر آورده و فکر فتنه و شورش در دماغ داشته که شیخ ذوالنون ارغون او را گرفته
[illegible] حالات میرزا بابر حکم کرد که حدیث با مدارا التهور سیدند مقارن این حال عرضه داشت امیر خلیل
[illegible] طلبید شهریار جهان امیر اویس ترخان و جمعی امرا را روان فرمود و ایشان به امیر خلیل ملحق شده یکجا
[illegible] قهستان آوردند والی آنجا شاه حسین اسباب حصار داری مرتب داشته خاطر بر تحصن قرار داده بود
[illegible] محکم ساخته و جهان پهلوانان ملک نیمروز بعد مرحمت پیش آمده با افراد لشکر نصرت شعار آهنگ جنگ
[illegible] بند و مغلوب شده گروهی انبوه از آنجماعت بقتل رسیدند و باقی گریخته در حصار دیوار شهر خزیدند و چون
[illegible] بر اطراف سیستان محیط شدند ملک حسین دانست که قوت مقابله و مقاتله ندارد و مردم آن
[illegible] و متنفر بودند چه سیاست و قتلی افراط داشت لاجرم جان جز فرار ندید و دستان ملک و مال
[illegible] بجنگلها و قلاع نزده بود و بیشتر برج حصار ساخته تمامت ملک نیمروز در قبضه اقتدار امیر خلیل
[illegible] آن دیار متمکن گشت و بعد از چند گاه شاه حسین طایفه از اوباش فراهم آورده متوجه سیستان شده
[illegible] ش بسیار کرده و روی بفرار نهاده چون چند بعد برابر قضیه گذشت سراوران که آشیانه هوا و هوس بود
[illegible] آوردند و او بدرگاه عالم پناه فرستاد و بی ما تقی و سنان عجم امیر خلیل بحکومت آن سرزمین مشغول شد
[illegible] قتل شاه حسین و برادرش درکثرت و شاه قطب الدین حسین استماع افتاده که ایشان بعد از انهزام
[illegible] لشکر حضرت اعلی با سه چهار نفر بجانب کچ و مکران روان شدند و در اثنای راه شاه حسین بلک کو
[illegible] از اسب فرود آمده و بادکیا را بجهره خویش که در بادیه اهتمام تمام داشت داد و آن [illegible]
[illegible] از عقب پیاده روان شد و تیم [illegible] بایشان رسیده محمد مانع گرفته در جواب یافت و سر شاه حسین
[illegible] قطب الدین را از بدن جدا کرده باز گشت و بخدمت امیر خلیل رسانید و بکیان و قایع خراسان که در جلال
[illegible] مود استیلاء داشتند امرا ایشان بر قلعه عماد را انتزاع آن از دست ایشان به بیان این سخن آنست که
[illegible] عماد برادر امیر با حسن شلق مبادرت و از قبل خویش داروغه در آن حصار استوار تعیین فرموده بود و
[illegible] در روی قلعه ماندندران چند سردار که از ناصیه ایشان فتنه و فساد تعرض می نمود گرفته بعضی را
[illegible] باقی را اشتر بر پیچ در قلعه عماد محبوس داشت و داروغه آنجا مقرر کرده بود که هر شب شخصی

از ساکنان قلعه محبوسان را طعام داده بمحافظت آنجماعت اهتمام نماید و سکان آن قلعه از این معنی بتنگ
آمده بودند و یکی از آن مردم که شبی متعهد گرفتاران نوبت او بود سخن بعجز و درماندگی خویش با ایشان گفت محبوسان
گفتند کار ما از طرفت اگر با ما اتفاق نمایی هیچکس با تو نباشد و سخن خروج در میان آورده با یکدیگر عهد
بستند و فی الحال بندها برگرفته و تیغها کشیده بر سر داروغه رفتند و او و خود شب همه شب شراب خورده بود
و بخواب غفلت فرو رفته تا کار از شورش و غوغا بیدار شد و خود را در چهار دیواری انداخت ماندران او را
بدست آورده کشتند و بعضی را که از ایشان نیز بیاد داشتند هم بقتل رسانیدند و دیگران را از حصار اخراج
نمودند و قلعه را مضبوط کردانیدند میرزا بابر از استماع این واقعه ملول و محزون شد اما از کمال وقار و تمکین
اظهار ملالت نفرمود و فرمود که ما را دار و غه بار دیگر معاش پسندیده نمیکرده واز اثر نفرت خلق این بلا عظیم مصاب
گرفتار شده اکنون کسی باید که بآنجا رود و ماندران را استمالت دهد و بدین مهم خواجه عماد الدین سرآباد
را بجانب سوی روان ساختند و ماندران با ایشان ملاقات کرده ایشان اظهار اطاعت و انقیاد می نمودند اما
گفتار موافقت کردار نداشت وجوه بر اداء [illegible] منجنیق و ملچه و دیگر اسباب تسخیر آن قلعه مقدور نبود و اصحاب
بینش چشم بر آن داشتند که دولت دوران چه کار کند و از مکمن غیب کدام لطیفه روی نماید که خاطر از آن مرجع
گردد و در این ولا جلال الدین محمود داروغه مشهد با نوکران امیر با حسن بنواحی قلعه آمده بودند و بتدبیر تدارک
و تدبیرات دیگر اشتغال نماید و کس بقلعه فرستاده پیغام داد که اکنون باداروغه با یکدیگر نزاعی بود و آن پلید منازعان
چنان می نماید که با یکدیگر ملاقات نماییم و عهد و پیمان در میان آوریم و آن هوس سرکشی در دماغ شما است
آماده باشید ماندران با ایشان اظهار مطاوعت و انقیاد کرده از طرفین در دو روزی که مقرر کرده بودند بر در قلعه
مجتمع شدند نوکران امیر با حسن و جلال الدین محمود و ماندران نزدیک یکدیگر با هم سخن گفتند و شرط و عهد
در میان آوردند ماندران با ایشان اظهار انقیاد و مطاوعت کرده از طرفین در دو روزی که مقرر کرده بودند بر در قلعه
مجتمع شدند بر بلندی قرار داشتند و مردم اجانب در پستی و تب دوران کردند تا بدستور کف برکف نهاده مبانی
پیمان را با ایمان مؤکد سازند جلال الدین محمود و دو تن دستهای ماندران گرفته بهر یکی که داشتند بجانب خود
کشیدند و ایشان به نیروی دولت قاهره بپایان افتادند و در همان وقت نوکران اجانب بعد رسیدند و آن دو
ماندران را بقتل رسیدند و دو کس ایشان را بدرگاه پادشاه ممالک ستان و ساکنان قلعه ماندران در قلعه بر عصیان
و طغیان اصرار نمودند و قبل از جرات جلال الدین محمود اهل قلعه چند خروار روغن بطلب و بسیار گرفته بحصار
آورده بودند و غلامی با الافغان که روغن در یاد داشت چند روز در قلعه میبود و در آن زمان که الافغان با غلام
بیرون میفرستادند آهنگری که از متعلقات ماندران بود با ایشان بجان رسیده بود با غلام گفت که بسبب بیرونیان و ساکنان
که در فلان برج محلیست که بیرون سوراخ میتوان کرد و حالا مصلحت در آنست که من در آنجا کار میکنم منتظر باش
که در شب چهارم از این تاریخ چراغ خواهد بود و چون اشاره و نشانی به بیند بی دغدغه بپای قلعه بیاید و بر
بالا برآید غلام از قلعه بیرون آمده از آن حال مردم بیرون آگاه ساخت و بیرونیان مترصد میبودند تا شب
موعود چراغ نمود و ناد یکی شب محنت فرو شد و مردم بیرون روی بپای نهاده مانند دعای مستجاب عزم بالا کردند
و از آنجا طنابها گماشته دیگران برآوردند و خالفان واقف شدند و بعضی بکمند خود را از قلعه بیرون افکندند

جان بدنبال پاپرون بردند و باقی ماندکان بتیغ قهر و سیاست کشته شدند سرهای ایشانرا عبرةً للناظرین باطراف ممالک فرستادند و عنایت پادشاهانه کوتوالی قلعه را بدستور معهود بامیر باحسن ارغون داشت و جلال الدین محمود را بخوانش بکیان اختصاص داد و در اثنای این اوقات سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید تحف و هدایای پادشاهانه بخدمت میرزا بابر فرستاده جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا را طلب داشت و حضرت شهریاری رفتن سمرقند را برای آنجناب مفوض کردانید و خواجه مشار الیه را هوس مسکن و دیدن اولاد و متعلقات دامن کیر شده بمفارقت خراسان رضا داد و میرزا بابر بیراق سفر آنجناب کرده باجلال تمام شیخ الاسلام را بجانب سمرقند کسیل فرمود و خواجه مولانا تا در هراة بود معزز و محترم زندگانی میکرد و بر جمیع ارباب عمایم و اشراف مقدم می نشست و در تضاعیف این حالات امیرزاده الوند ولد امیر اسکندر ترکمان که میرزا بابر خدمتش را تعظیم بسیار میکرد و بلفظ برادر خطاب میکرد بی اجازت روی کردان شده بطرف سیستان بیرون رفت و از جانب کرمان عزیمت نمود و با لشکر ترکمانان در او افغان دست بهم داد و همیشه شرح حالات بموقف عرض میرسانید و دیکر وقایع آن بود که مولانا شمس الدین محمد عرب را از دار السلطنت هراة اخراج کردند مفصل این مجمل آنکه مولانا محمد عرب مردی پسندیده اخلاق و کم طمع بود و هرگز بزخارف دنیای دون و سیم و زر التفات نداشت اما بغایت حب جاه و ریاست بر ضمیرش استیلا داشت و پیوسته در کوچها و بازارها پیاده سیر میفرمود و هر کس که میرسید پرسش حال او مینمود و سخنان فرحت بخش بر زبان می آورد و خواهان آنکه اکابر و اعیان و ارباب حکم و فرمان مرید و معتقد او باشند و در زمان حضرت خاقان سعید این سلوک شیوه داشته با شاهزادکان بیاری و مصاحبت بسر میبرد و چون نوبت سلطنت بمیرزا بابر رسید مولانا را در خاطر میکذشت که حسن و جاه بخت بدو [illegible] فرماید و آنجناب خود بهیچ کونه ملتفت باحوال مولوی نشد مولانا از خبث در صدد آن آمد که مردم را از میرزا بابر متنفر سازد و برآمدن میرزا علاء الدوله امیدوار کرداند و از سر جد و اجتهاد در تعریف و توصیف میرزا علاء الدوله و مذمت میرزا بابر سخنان القا میکرد و بعضی آن باب ایشانرا دعوت مینمود و از ملازمت این باب تحذیر میفرمود و در این اثنا شخصی سید عبدالله نام که در لباس سیاحان از لرستان بهراة آمده با مولانا همداستان شد و در خلال این احوال شخصی را که برسم جاسوسی از نزد میرزا علاء الدوله بود و برای سید و مولانا مکتوبات آورده گرفتند و این معنی باعث بر آن شد که مولانا را بسیستان روان کردند و سید را بجانب اختیار فرستادند و جاسوس را بر دار کشیدند و جناب مولوی دیکر بهراة نرسید دیکر از وقایع آنکه سلطان سعیدان سمرقند خواجه جعفر را در کار شایسته [illegible] و شکایت که دیوع اهل بصارت اند و نبذ آن حزکی مهیبه رفت برسالت نزد میرزا بابر فرستاد و او سخنان محبت آمیز مودت انکیز از زبان ولی نعمت خویش بعرض رسانیده موجب تاکید و تشیید مبانی مصادقت شد و همچنین ایلچیان سلطان محمد فرمان ده دیار روم رسیدند و بوسیله امرا پیشکشها بموقف عرض رسانیدند و بعد از چند روز که بحضور و سرور در خراسان کذرانیدند مشمول نظر انعام کشته مقضی المرام رخصت انصراف یافتند و قاصدان اولاد امیر ظهیر [illegible] از بجانب [illegible] رسیده بخوانش مخصوص آمدند و در سوال امیرزاده الوند هم آمده شرح وقایع امرا که مخالفان دست داده بود و پادشاه امیرزاده الوند را بمواعید خوب مستظهر ساخته

ایلچی

ایلچی را اجازت مراجعت ارزانی داشت در این اثنا عرضه داشت امیر خلیل رسیده مضمون آنکه مملکت نیمروز بجمله ولایتها مسخر و مفتوح کشت و سرداران نکودری نیز اطاعت نمودند و میرزا بابر فرستاده امیر خلیل را کمر شمشیر و کلاه مرصع زری و دو کله طلا دوزی داد و از برای امیر مشار الیه تشریفات خاصه ارسال نمود و در این اثنا مزاج اشرف شهریاری بواسطه شرب مدام و عیش بر دوام از نهج استقامت انحراف جسته روز بروز زحمت در تزاید بود تا معکوس را بجانب آنجناب امیدواری نماند و اطباء مسیحا نفس در مداوی ید بیضا مینمودند تا شدت مرض زایل کشت اما سبحان از ضعف و نحافت ظاهر بود و کاهی در محفه نشسته باطراف و جوانب سیر میفرمود و در این ولا بسمع اشرف اعلی رسید که در قلعه عماد سلیق خطیران در و در نایزه در موضع معین مدفونست و امیر شیخ ابو سعید مقرر شد که بقلعه رفته تفحص نماید و امیر مشار الیه که در قلعه کار کرده بود همراه ساخته و بمشهد رفته تا حق و تحقیق آن ساخته را مصحوب خود بقلعه عماد برد و هرچند تفحص کنج کردند چون رنج امری بران مترتب نشد و در ماه جمادی الاخر سنه ستین و ثمانمایه جناب پادشاه مآب هدایت انتساب مولانا سعد الدین کاشغری مریض شده در زمان اشتداد مرض واقعه نقل کرد که مرا در اقامت دنیا و اختیار سفر عقبی مخیر ساختند و من بنا بر آنکه اطفال و اولاد صغیر دارم اقامت دنیا اختیار کردم و بعد از دو روز از این واقعه جناب مولانا بجناب سفر عقبی شتافت و قریب بدار شیخ [illegible] ظاهر کشت و از جانب مشرق بهنکام سحر مانند دیلت طلوع خورشید بغایت عریض و طویل و مهیب مینمود و بعد از چند روز در جانب مغرب دیده شد و هویدا بود و نکونت آن در برج ثور که طالع هراة و هشتم خانه طالع میرزا بابر که خانه خوف و خطر است اتفاق افتاد و نشانه آنست روی نمود و ارباب تجربه را از افواه و السنه دانسته [illegible] شد و میرزا بابر فرمود تا ارکان دولت مثل جناب سید رکن الدین آملی و مولانا حسن زنکر با احکام آیات اشتغال نمودند و بجهت رعایت خاطر پادشاه بعرض رسانیدند که اثر ذوذوابه که [illegible] و حزن و عینین و ملال سلاطین و وقوع محنت و بلاهای کوناکون و زحمت و طاعونست در این بلاد و ظاهر نخواهد شد عاقبت مجموع این [illegible] ولایت خراسان ظهور یافت و در این سال جمعی از اعاظم امرا مثل غیاث الدین علی ترخان و امیر حسن ترخان و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و امیر شیخ محمود که بجانب ولایت استرآباد رفته بودند روز [illegible] بازکشته بشرف بساط بوس فایز شدند و پیشکشهای لایق کذرانیدند و میان امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابو سعید که مدار ملک برای دو نفر بود صورت تنازعی روی نمود و مهم بدان منجر شد که آن دو امیر مردم خود را مکمل ساخته بباغ سفید آمدند و عزم رزم جزم کردند و میرزا بابر هنوز بقیه مرض داشت و آثار ضعف از ناصیه همایونش ظاهر و لایح بود القصه میرزا سلطان بجز امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابو سعید را بنصایح دلپذیر تسکین داد و بزلال مواعظ آتش فتنه را که زبانه باوج فلک کشیده بود منطفی کردانید و سبب سکون آن دو [illegible] سعادت [illegible] بر آشتی و کدورت بصفا تبدیل یافت و بعد از این قضیه مرض میرزا بابر بکلی زایل شد و پای مبارک در رکاب آمده و [illegible] فرمود و پهلوان سید علی [illegible] تیر بر [illegible] انداخته از میل پهلوان قطب الدین بکذرانید و مشمول انعام فراوان و احسان بی پایان کشت

**ذکر عزیمت میرزا بابر بمشهد مقدس رضوی برغبت اعزاز و سعادت دنیوی و مثوبات اخروی**

میرزا ابو القاسم بابر در بیست و پنجم شعبان بعزم جانب مشهد از باغ سفید

بباغ مختار ارتحال کرد و تمام ماه مبارک رمضان در آنجا بر اداء صلوة و صیام قیام فرمود و چون هلال فرخ فال شوال مانند جام زرنکار در نظر اهل استبصار جلوه کر آمد پادشاه بجانب عیدگاه تجشم فرموده نماز عید کزارد و به منزل همایون معاودت فرمود و چون شهریار حالجناب در آن ایام از ارتکاب شراب دور داشت از اسباب لهو و سرور و جشن و سور بغیر از ام الخبائث چیزی نامرتب نکذاشت و تمام شوال در آنجا بسعادت و اقبال کذرانید در اوایل ذی قعده از آن موضع بصوب مشهد در حرکت آمد و در چهاردهم ماه مذکور رایت منصور در چهار باغ مشهد نزول اجلال فرمود و برای قشلاق در آن موضع اتفاق افتاد و حکم جهان مطاع صدور یافت که امیر نظام الدین احمد و امیر حسن جاندار بطرف نسا و ابیورد رفته از آن حدود و بر حذر باشند و امراء محترم در غره محرم سنه احدی و ستین و ثمانمایه عزیمت نمودند در این اثنا ماده وحشتی که میان امرا بود و میرزا سلطان بجز آنرا تسکین داده در هیجان آمد و این معنی موافق مزاج همایون نیامد و امرا را غضب فرمود و مقربان و اعیان ایشانرا ملامت کرده قرار بران دادند که بکنبد سلطان روند و عهد و پیمان بندند و از یکجانب امیر جاندار و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیکر امیر شیخ ابو سعید و برادرش امیر حسن علی و خواجه وجیه الدین سمنانی بروضه منیعه بخشی آمدند و عهد و میثاق بستند که مدعی العهد بر یکدیکر نزاع نجویند و در مقام غدر و فریب سر نباشند و پیمانها بایمان مؤکد ساختند میرزا بابر اظهار فرح و نشاط فرموده شرف محمد [illegible] ارزانی داشت و امراء نامدار طویهای با صفا ترتیب نمودند و التماس کردند که پادشاه قدم رنجه فرماید و شهریار نکو اخلاق سایه عاطفت و اشفاق بر سر بندکان دولت انداخت و وثاق ایشانرا بنور حضور خویش منور و مشرف ساخت و در این ایام میان امیر محمد خداداد و امیر شیر حاجی و امیر حسن شیخ تیمور که سورغال ایشان بهم اتصال داشت بر سر سرحد نزاع واقع شد مهم بآن رسید که هر دو بدیوان رفتند و چون امیر محمد خود را از مقام معارضه امیر حسن برتر میدانست در حین مباحثه امیر حسن را دشنام داد و جماعتی بر سر او زدند و در وقتی که امیر محمد و باقی امرا در بارکاه جهان پناه حاضر بودند امیر حسن زاری زده صورت حال بموقف عرض رسانید و میرزا بابر غضب فرموده چند جاقی بر سر و روی امیر محمد خداداد و امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابو سعید بدر خواست پیش آمدند و ایشان نیز لت خوردند و میرزا بابر اکثر اوقات بمنتزهات دلکش مشهد میرفت و کویند که خوش آوازان و اهل ساز و ارباب ملاحت و صباحت ملازم بودند روزی بوقت نصف النهار که پادشاه جم اقتدار در محلی دلکشای جان فزای فرح افزا آمده بود و امرا کبار و ماه رویان خورشید رخسار در خدمتش حاضر و ارکان ملازمت بسته ناکاه درویشی ژولیده موی زنبیل دوش بر فراز سنکی برآمد و بنشست و جواب آن سنک بندکان درکاه و ملازمان پادشاه بودند و ترجیعی غریب مشتمل بر بی اعتباری دنیا آغاز نهاد و ترجیع بند این بود که

این همه طمطراق کن فیکون * شمه نیست نزد اهل جنون

و مجموع ترجیع که درویش بآواز مهیب خواند زیاده از چهار بیت بود و خاطرها را بملاحظه مضمون آن مشوش و محزون کردانید و بعد از خواندن درویش ناپیدا شد و هیچ کس ندانست که کجا رفت و در این ولا قدوه اهل عرفان و سالک مسالک ارباب یقین بابا علی [illegible] قدس سره بمشهد آمد و شرف ملاقات میرزا بابر دریافت و آنجناب در تعظیم و احترام او غایت مبالغه بجای آورد و در تنظیم مهمات امیر حسب دلخواه حکم کرد و عالیجناب ارشاد انتساب شیخ صدر الدین رواسی نیز بمشهد تشریف آورده پادشاه بحضور او بزرک و تمجید و از ولایت خوارزم درویشی صاحب حال او زن صوفی که سالها

دران

دران در صحبت خواجه ابو الوفا بسر برده بود قدم رنجه فرموده بمشهد مقدس رسید و امیر شیخ ابو سعید مجلس بزم پادشاهانه ترتیب داد و پادشاه بالتماس او تشریف آورده و آن زن صوفی را حاضر ساختند و شهریار هنر پرور از او سخنان پرسید و او در آن کلمات ارباب عرفان صاحب وقوف یافت و موجب زیادتی پادشاه نکو اعتقاد شد القصه میرزا بابر زمستان در مشهد رضوی کذرانید و در اواخر ایام شتا جشن نشاط [illegible] و جانفزا ترتیب داد و تا ناحیه رادکان رفت ناکاه ناخن آفت شیر [illegible] که محبوب طبع شهریار بلند مقدار بود شکست و خاطر انور متغیر و متاثر شده در همان روز معاودت فرمود و جناب سلطنت قباب قریب سالی از ارتکاب شراب اعراض و اجتناب فرموده بود و در روز مرغ توبه کاران انتظام یافته چون از جانب رادکان بازآمد زبان مقال بانشاء این بیت کشت که

بیت: بعهد کل شدم از توبه شراب خجل * که کس مباد ز کردار ناصواب خجل

و در همان روز فرمان داد تا مجلس بزم آراستند و اسباب عیش و طرب مهیا ساختند و چند روز پادشاه کامکار و شهریار رفیع مقدار از دست ساقیان سرو قد لاله عذار جرعها خوشکوار کشید تا از جام حمام شربت ناسازکار چشید

**ذکر انتقال امیرزا ابو القاسم بابر از این جهان کذران بروضه رضوان و جنت سرای جاودان**

قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه بر هر کس و با اعتقاد هر ذی نفس این معنی مقرر و محقق است که پاینده باقی ذات پاک حقست و بس

بیت: هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود * آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود

نویسای مقال انتقال و ارتحال شاهزاده بی همال میرزا ابو القاسم بابر بهادر بن میرزا بایسنغر و شرح این قضیه هایله آنکه جناب بانی مبانی جهانبانی و نقاوه اولاد حضرت صاحب قرانی میرزا ابو القاسم بابر در بیست و پنجم ربیع الثانی مقرون بنشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد در محفه نشسته مقداری مسافت قطع نمود و چون خوش در جایی معاودت فرمود و در مجلس همایون بمنزل مرآرام کرفت و چون لحظه کذشت از جاده اعتدال منحرف شد و ندانستند که از دست ساقی اجل رطل کران خواهد نوشید که هرکز بهوش نخواهد آمد و در حیات همان روز [illegible] منکشف شد که زمان ارتحال و هنکام انتقال از این سرای پر ملال است و با دای شهادتین زبان کشاده از جمیع مناهی توبه فرمود و ودیعت حیات را بمقتضی اجل تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون وضیع و شریف و صغیر و کبیر در ناله و نفیر آمدند فزع روز اکبر و غوغای روز محشر در این مرحله دور ظاهر شد روز دیکر بتجهیز و تکفین آنجناب برسم دین مبین پرداختند و نعش مغفرت مآل را بآیین تمام برکرفته و بکنبدی که حضرت خاقان سعید در جوار مزار فایض الانوار امام هشتم علیه التحیة والسلم ساخته بود بردند و بخاک سپردند و اطباء حاذق بغلبه ظن و قیاس استعمال سموم احساس میکردند و از کیا قرب جوار حضرت امام علی موسی الرضا مؤید این قول ایشان میکردانید و در تاریخ وفات آنجناب مولانا شرف الدین عبد القهار فرماید که

آفتاب ملک بابر خان نماند * کی جهان خورشید پنهان در حمل است
در ربیع الثانی و فصل ربیع * لاله را ساغر ز خون دل پرست
چرخ را کفتم جکرها چاک شد * دیده را از اشک دامن پر در است
این چه حالست جه تاریخ کفت * موت سلطان مؤید بابر است

و مسوده اوراق را این دو بیت در آن ایام بخاطر فاتر کذشته در این مقام ثبت افتاد

شیوه که بشمشیر شد ملک جهان * ناکاه فتاد در دلش میل جنان
هر کس که ز تاریخ وفاتش پرسد * بر کوی که شد بهاد سر بابر خان

از بدایت سلطنت میرزا بابر در استرآباد تا آخر ایام حیاتش ده

سال بود و حکم مطاع او مدت هفت سال در خراسان و سیستان و مازندران نفاذ می یافت **ذکر جلوس
میرزا شاه محمود و بعضی از قضایا که در ایام سلطنت او روی نمود** درهمان روز که میرزا بابر وفات یافت امرا
وارکان دولت خلف صدق او را میرزا شاه محمود که در سن یازده سالگی بود بسلطنت برداشتند و امیر حسین
علی برادر امیر شیخ ابوسعید را با تومان او بهراة فرستادند و درهمین روز شیخ زاده پورقوام که بمنصب صدارت
قایم بود با شناقی بی باکانه که طغیان کرده بود نقد کوشمالی ببزار هد و شش خاصه را منضبط ساختند و امیر حسین
جاندار از نیشابور بعد که سیم خال او بود بمشهد آمده بشرف دستبوس شاه زاده مشرف شد و در سوم عزا بجای آورد
روز دیگر سم بران جانب بازگشت و امیر حسین علی از جانب هراة عرضه داشتی فرستاد مضمون آنکه در تاریخ که
خبر واقعه هایله بهراة رسید میرزا سلطان ابراهیم شهنکام از قید و حبس خود را خلاص کرده عازم جانب
مرغاب شد و شرح این قضیه عنقریب مسطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی و امراء عظام بعد از هشتم روز که
بوظایف عزا قیام نمودند در رکاب میرزا شاه محمود عازم هراة شدند و در اثناء راه از پیش امیرها با حسن قاصدی
رسید و پیغام آورد که ولایت جرجان بیمن دولت قاهره مضبوطست و بنده کینه در مقام فرمان برداری بهر چه
حکم شود بیان عمل نموده آید در این اثنا از ندا امیر شیخ ابوسعید که برخی رفته بود خبر آمد که میرزا سلطان سنجر
معیان واقعه جهانسوز شهریار مرحوم مغفور اطلاع یافت که بی توقف متوجه شود اما بواسطه آنکه شنید که امیر شیخ
ابوالفضل با سپاه ملش میرسد دو سه روزی توقف نمود و چون شاه زاده و امرا بجام رسیدند از جانب نوئن
فرستاده امیر سلطان حسین بموکب همایون پیوست و پیغام امیرها را الیه رسانید که خاطر از جانب این ولایت جمع
دارند که بعنایت معبود مضبوطست و بنده در مقام خدمتکاری و جانسپاری مترصد فرمان ایستاده در این اثنا شیخ زاده
از مرو آمده معروض داشت که میرزا سلطان سنجر نخواهد آمد چه داعیه سرکشی و استعلا دارد و سر بمتابعت کسی فرود
نمی آورد و از جانب هراة نیز خبر رسید که میرجب که داروغه آن ولایت بود چون شنید که میرزا بابر رخت زندگانی
برای جاودانی کشید جان سراسیمه و پریشان گشت که از محافظت میرزا سلطان ابراهیم غافل و ذاهل ماند و شاه
زاده فرصت غنیمت دانسته در وقت ظلام از باغ شهر بیرون رفت و بر سر راه برآمده بلطایف الحیل خود را از دیوار
بیت دارالسلطنت هراة بیرون انداخت و به تلقین ملهم بخت و سعادت بخانه امیر احمد ترخان رفت و امیرها را الیه
مقدم شاه زاده را ابتهاج و استبشار نموده بتقدیم مراسم خدمت و پیشکش تقدیم رسانید و از اتباع
بندکان دولتخواه کثرت و ازدحام تمام حاصل شد و شاه زاده و امیر احمد ترخان در چاربیت بیرون آمده دهن
کوه مختار را لشکرگاه ساختند در این اثنا شنید که از جانب مشهد کرمی آیند و میرسند میرزا سلطان ابراهیم و امرا چون
بر آن کثرت اعتمادی نداشتند عنان تقدیم متوجه عازم جانب آب مرغاب و میمنه و فاریاب شدند و به مقصد
رسیده لشکری تمام در ظل رایت فتح آیت جمع آمدند و امیر حسن علی میرجب را علت و شماتت آنکه میرزا سلطان ابراهیم
را گذاشته و گریخته در این ولا مبلغی خطیر از وی حاصل کرد و از شهر و بلوکات نیز اموال فراوان گرفت در این
ولا میرزا شاه محمود در بیست و ششم جمادی الاولی بباغ مختار نزول کرد و بعد از چند روز باغ زاغان را مستقر
سریر سلطنت ساخت **ذکر حدوث وقایع متفرقه و ظهور انواع پریشانی و تفرقه** در این سال اعنی
سنه احدی و ستین و ثمانمایه امواج فتن و افواج محن در حرکت آمده و غوایل بلایا و عطایا از نواحی و ولایت خراسان

حضوص

خصوص در دارالسلطنت باز کشادند چه آن عرصه از پادشاهی ذو شوکت نافذ فرمان خالی ماند و هرج و مرج
بر احوال مملکت راه یافت و نخست بلایی که نازل شد آن بود که امیر شیخ ابوسعید چون از مشهد و سرخس بهراة
رسید فرمود تا سر شمار کنند و در هر سرایی مبلغی سنگین تخمین نمود و بسعی امیرها را الیه دولتیم بکردار
خواجه کلان برکش و خواجه علی ولد مولانا میر خواجه بدیوان شدند و اظهار کفایت کردند اول محصولات بقاع خیر
را از مساجد و مدارس و خوانق از اهل علم و فقرا و ارباب استحقاق باز بستند و ثانیا آنچه از سرها کرفته
بودند یکی را نه جمع کرده بتحصیلات نوشتند و تحمیلات واقع شد و چون وجهی که طلب باخود مقرر کرده بودند
که کیسه آن و بنا از آن برسانند تدارک پذیر نبود محصلان تشدد آغاز نهادند و خلایق بعضی گریختند
و برخی بشکنجه گرفتار شدند و مردم روی بمساجد و معابد نهاده دست بدعا و ادب برداشتند و هر چند
اشراف و اعیان از امیر شیخ ابوسعید درخواست میکردند مفتش در باب طلب غلیظ تر میشد ناله و فریاد
بجذب فلک نهم رسید آخر الامر بدعا مظلومان بهدف اجابت کارگر آمد و در ماه رجب در صحاف ده
روز بیجان و مال امان یافتند تبیین این مقال آنکه امیر شیر حاجی بنا بر مصلحت ملکی در بیست و یکم جمادی الاخری
سال مذکور میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر آورده و دروازه ها را مضبوط ساخته فرمود تا در اسواق
منادی کردند که از وجه سرشمار هیچکس بهیچ آفریده فلسی ندهد و آنچه داده باشد استرداد نمایند و
همچنین حکم کرد که نوکران امیر شیخ ابوسعید را در شهر هر جا که یابند غارت کنند و جمعی کثیر از ملازمان جانب
امان نیابی تاراج یافته بهزار مشقت نیم جانی بیرون بردند و بعضی امرا کران کردان و کفتار امیر شیخ ابوسعید
و نخوت و استکبار او به تنگ آمده بودند بشهر در آمده بر امیر شیر حاجی موافقت نمودند و امراء ترخانی
اگر چه منازل خود که در بیرون حرکت نکردند اما ضمنا با امیر شیر حاجی موافق بودند و آن شب مردم
اندرون شهر پاس داشتند و امیر شیخ ابوسعید با برادر خود امیر حسین علی و طایفه از بهادران مثل قدم کابلی
و غیره که همه مردم نامی بودند شب همه شب بر اسب و بتجهیز دفع مشغول کردند و قریب بطلوع آفتاب هر دو
برادر با جمعی از بهادران تا میرزاده در دروازه ملک بیرون رفتند و امیر شیر حاجی با غلبه انبوه که دست و کمی
از ازدحام کثرت آن کرده تسبوی آمد و در عقب مخالفان روان شدند و امراء ترخانی نیز با اتباع و نوکران آماسته
بمدد امیر شیر در حرکت آمدند و هجوم عام بمرتبه بود که زبان خامه از تعریف آن هنکامه عاجز و قصور اعتراف مینماید
و معرده و قریب پل مالان در شمال کوه مختار اتفاق ملاقات افتاد و امراء عظام و خواص و عوام از اطراف و جوانب
امیر شیخ ابوسعید و نوکران او در آمدند و دهشت و حیرت بر ایشان چنان استیلا یافت که هیچکس را مجال آن
نشد که دست بر تیر و کمان و سیف و سنان دراز کند و شامت کفران نعمت شامل حال امیر شیخ ابوسعید شده
نتیجه ظلم و بیداد برعقب کار او متواصل گشته خدمتش را از اسب فرود آوردند و سر او را که نقلات در او
فرود می آورد از بدن جدا کرده عبرة للناظرین از دروازه ملک بیاویختند و خاطر همکنان جمع شد و اهالی
دارالسلطنت هراة را ارتیاح و حضور و انشراح تمام موصول گشت و اصحاب سؤال صدقات بارباب استحقاق
رسانیدند و از معظمات وقایع این سال قتل امراء ترخانیست مفصل این مجمل آنکه در اثناء این حال که مسطور
پیوسته خبر رسید که لشکر بسیار مهجوش و نیزه گزار در ظل اعلام ظفر فرجام میرزا ابراهیم مجتمع شده اند

و شاه زاده شهر دارالسلطنت هراة خالی دارد و در آن زمان زمام اختیار مملکت میرزا شاه محمود در قبضه
اختیار امیر شیر حاجی بود ترخانیان و امیر نظام الدین احمد با امیر شیر حاجی در باب صلاح این دو شاه
زاده مشورت کردند و بران اتفاق کردند که هر چه رای صواب نمای محمد علیا کوهرشاد آغا اقتضا
فرماید بآن عمل نمایند چه نسبت با میرزا خطمی بآن دو شاه زاده سمت قرابت داشت و مزاج آنحضرت
مایل بدان بود که میان آن دو قرة العین سلطنت صلح واقع شود و جهت سرانجام این مهم ترکان شاه که
معتمدان محمد علیا بود عزیمت مرغاب نمود و از مجموع امرهکاتبات بود در این اثنا جمعی از مردم شریر
فتنه انگیز در خاطر امیر شیر حاجی نشاندند که میل و محبت محمد علیا نسبت بمیرزا علاء الدوله و فرزندان
او میرزا سلطان ابراهیم بیحکمان دو شیر و میرزا است و ترخانیان بنابر رعایت خاطر آنحضرت جانب
ایشان را نخواهند گذاشت اکنون در این قضیه بدیده امعان باید نگریست و ملاحظه باید کرد که مهم بکجا
منجر خواهد شد امیر شیر حاجی متوهم شده بود دفع امراء ترخانی بکجهت گشت و آن قوم متنعم از غرور
کثرت اعوان و انصار و خیل و حشم بسیار و خدم بیشمار دیگر بخاطر نمی رسید که قضا دیده روزگار و حوادث
لیل و نهار قصد ایشان نماید کرد و امیر شیر حاجی با پهلوان حسین دیوانه مقرر کرد که هر وقت که ترخانیان
جهت مشورت بکوشک باغ زاغان در آیند نوکران دست بردی نمایند روزی امراء ترخانی بآنجا رفتند
و امیر احمد امیر فیروز شاه چون وضع مجلس را دید دانست که فتنه متوجه است خود را ببهانه بیرون انداخت
چون او غیبت نمود نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه قصد امراء ترخانی کردند امیر اویس ترخان
کاردی در دست داشت که بدان کوشت میخورد در مساحت از بیم جان آن کارد را بشکم امیر شیر حاجی زد در
آن مجلس امیر اویس ترخان و میرش یوسف ترخان و امیر حسن ترخان بتیغ ستم کشته شدند و امیر غیاث الدین
علی ترخان را زخمی کاری رسید بهزار مشقت جان بیرون برد و آن ناجوانمردان جهانرا بقتل رسانیدند و
بجانب خواف که سیورغال او بود عزیمت نمود و امیر نظام الدین احمد که از آن مهلکه بیرون رفته بود مسافت
مسافت می پیمود از راه زیارتگاه عازم توت شد که برادرش امیر سلطان حاکم آنجا بود و در اثناء راه پهلوان
حسین رسید پیاده بود با تجرد رسید و جنگ واقع شد و امیر احمد بدرجه شهادت رسید و امیرها را الیه
بصفات حمیده و سمات پسندیده انصاف داشت و بکمالات حسب و جمال نسب متحلی بود و از ملکات ردیه
و اعمال دنیه متخلی و امیر غیاث الدین ترخان و مولانا احمد بیاولی از آن ورطه خونخوار جان بکنار کشیده
متوجه درگاه میرزا ابراهیم سلطان شدند و امیر شیر حاجی چون مرتکب آن امر خطرناک شد میرزا شاه محمود را
بقلعه اختیار الدین در آورد و محمد علیا کوهرشاد آغا نیز با استصواب او بشهر آمده در مدرسه خاقان
سعید ساکن گشت و امیر شیر حاجی از زخم کارد امیر اویس ترخان ضعیف مزاج و نالان بود و بعلاج جراحت
اشتغال میفرمود در این ولا پیوسته خبر میرسید که میرزا سلطان ابراهیم عازم جانب هراة است و میرزا شاه محمود
و امیر شیر حاجی بباغ مختار رفته منزل ساختند و جناب فضایل انتساب قاضی قطب الدین احمد الامامی با شان
محمد علیا کوهرشاد آغا قلعه و شهر را مضبوط ساخت و مستحفظان بدروازها گماشت **ذکر جلوس میرزا
ابراهیم سلطان بر مسند پادشاهی و معاودت او با مخالفان و استیلاء او بر ایشان بقدره الهی** میرزا سلطان ابراهیم

چون

طغاچی

چون خود را از مجلس امیر حبیب بیرون انداختند با احمد ترخان و طایفه از دولتخواهان بکنار آب مرغاب رسید
و نخست جمعیت دست داده بعد از آن تفرقه و پریشانی بحال آنجناب راه یافت و بار دیگر پای بر معارج
سعدی نهاده را اسباب پادشاهی او منتظم گشت و موکب ظفر انتساب از سر آب مرغاب نهضت فرموده بجانب
دارالسلطنت هراة روان شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح روز سه شنبه هفتم رجب مرتب بباغ مختار
رسید میرزا شاه محمود عنان فرار بجانب مشهد تافت و امیر شیر حاجی بطرف حصار تیره تو شتافت و در همین
روز میرزا سلطان ابراهیم بطالع فرخنده و بخت فیروز بوقت نصف النهار بباغ مختار نزول فرمود و طایفه
از بهادران یکانگی میرزا شاه محمود و طبقه در عقب امیر شیر حاجی رفتند فوج اول ملک قاسم ولد امیر
اسکندر ترکمان در دولت کیلد قطلغابی و قراامان ترکمان و حاجی خلیل و برادرا و حاجی عبدالله را گرفته
بدرگاه پادشاه رسانیدند ملک قاسم و قراامان بشفاعت محمد علیا کوهرشاد آغا از قتل خلاص شدند و
دیگران بشمشیر تختهٔ سیاست گرفتار آمدند و فرقه دوم بر امیر شیر حاجی رسیده حربی صعب واقع شد و زخمی قوی
بدنت امیر مذکور زدند و خدمتش مجروح و بدحال بقلعهٔ تیره تو آمد و میرزا سلطان ابراهیم بتوفیق ملک
علام در تختگاه آبا و اجداد عظام خویش قرار و آرام گرفت و خواص و عوام را در ظل عنایت و عاطفت ماوی
و در تاریخ جلوس او گفته اند

شاهی که ببعدادت سکندر ملکست
چون دولت و بخت تاکثیر ملکست
بنشست چو بر سریر شاهنشاهی
تاریخ جلوس او سریر ملکست

و میرزا سلطان ابراهیم روزی چند از رنج راه فی
حرکت برآسود و خواجه شمس الدین محمد بخاری را بشرکت خواجه محمد سعدالدین بر منصب وزارت سرافراز
ساخت و ایشان مال امراء و رسل و در ولشکر را در عرض چند روز مستخلص کردانیدند در این اثنا میرزا سلطان
ابراهیم شنید که امراء میرزا بابر در حدود جام بموکب میرزا شاه محمود پیوسته اند و عازم تسخیر دارالسلطنت
هراة شده و آمادن توجه سلطان سعید نیز کاهی بسامع علیه میرسید میرزا سلطان ابراهیم بعزم رزم میرزا شاه محمود
رایت جلادت برافراخت و قرا بهادر را که از مخصوصان و معتمدان میرزا علاء الدوله بود در شهر حاکم و محمد سا
و چون اعتماد کلی بر جانب مولانا احمد بیاولی داشت ضبط و کوتوالی حصار اختیار الدین را بعهدهٔ کاردانی او
بازگذاشت و در حین توجه بجانب جام میرجب را که در زمان حبس شاه زاده او تقصیرات در وجود آمده
بود فرمود تا سر نکون از جاهی آویختند و او برانج و جمی جان شیرین تسلیم نمود و خواجه وجیه الدین اسمعیل
که سالها وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله کرده بود در این ولا از میرزا شاه محمود روی کردان شده
پناه بپادگاه فلک اشتباه آورده بحکم میرزا سلطان ابراهیم گرفتار شد و بعد از شکنجه و لت فراوان در قریهٔ
توشنج مقتول گشت القصه آن دو پادشاه زاده در طلب ملک در حوالی رباط امیرشاه ملک بهم رسیدند
و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته در برابر یکدیگر صف کشیدند و قاصد جان هم شده خاطر بر کشتن و
کشته شدن قرار دادند و برانغار و جوانغار میرزا شاه محمود حمله آورده میمنه و میسره میرزا سلطان ابراهیم
را از جای برداشتند و کریختگان تعاقب نموده چند فرسخ راندند اما قلب سپاه منقلب نشد در این حال امیر
احمد ترخان با جمعی جوانان جنات جوی پلنک خوی حمله بر قلب میرزا شاه محمود آوردند و از آهنگ آن شیر بیشه
هیجا و نهنک دریای وغا پای ثبات و وقار مخالفان متزلزل گشت و میرزا شاه محمود از معرکه روی گردان شده

عنان عزیمت بجانب مشهد تافت و بسیار عوان و جوق سپاه و اعیان درکاه او کرفتار شدند و جمعی فرصت غنیمت که
نظاره فی نظیر از احاطه آن ماجرا آید بدست سپاه منصور افتاد و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب شد
دل از ملک و مال برکرفته بود سپاهی احمد ترخان غالب آمد و در عقب کوچکان بجانب مشهد روان شد و
چاشت روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان جنیبه دار السلطنه هراة آمد که میرزا شاه محمود غلبه کرده بعد از زمانی
مردم ابتر دست کشند که میرزا سلطان ابراهیم بدار السلطنه هراة رسید که فردا علی الصباح رایات همایون عزم و
تجهیز سلاح و قوت و بجانب تن و لشکر احلال خواهد فرمود **ذکر توجه سلطان سعید بجانب خراسان و بیان
سبب آن** سلطان سعید از آن زمان که بر سریر سلطنت ماوراء النهر تمکن یافت داعیه تسخیر خراسان در
خاطر انور داشت و چون خبر وفات میرزا بابر بمسامع اشرف آنحضرت رسید آن داعیه تأکید پذیرفت در این اثنا
امیر شیخ حاجی که حکومت بلخ بدو متعلق بود قاصدی بسمرقند فرستاده معروض کردانید که عرصه خراسان از
پادشاهی ذو شوکت خالیست اکر عنان عزیمت بدین طرف معطوف کردد بی کلفت مجموع آن دیار در قبضه
اقتدار آید سلطان سعید بعد از استماع این حکایت مجال تأخیر و توقف نماند لاجرم لشکر بالغا اکلکا را ده بجانب عزم
تسخیر ممالک خراسان بل جمیع بلاد و امصار ایران جزم فرمود و از دار الملک سمرقند بیرون آمد بسرعت
روان شد تا از جیحون عبور نموده جنان تعجیل میراند که باد صبا و شمال بکرد سم سمند جهان پیمای حضرت بی همال
نمیرسید رایات همایون شب منازل و مراحل می پیمود و در هر جا که میرسید توقف مینمود و چون بحدود
هراة نزول اجلال فرمود قاصدی فرستاده از آمدن حضرت اعیان و اشراف را اعلام داد و جانب سبق ذکر
یافت و در روز ورود قاصد بهراة جناب شیخ الاسلام الاعظم سلیل خاندان العلماء فی العالم مولانا
قطب الدین یحیی التفتازانی که میرزا سلطان ابراهیم آنجناب را برسالت نزد سلطان سعید فرستاده بود و
مصالحت نموده و جواب شنیده که بعد از وصول بدار السلطنه هراة هرچه مقتضی وقت باشد بجای آورده
خواهد شد باز آمد و آنجناب بدروازه ملک رسید باتفاق مولانا احمد یساول و قضاة و ائمه و اکابر را طلبیده کفت
میخواهیم که باتفاق شهر را محافظت نمایم و بنا بر عدم مساعدت روزگار از آن خیال درگذشتیم اینک کلید دروازه ها
را باید و بهر کس که تسلیم می نماید حصار اختیار الدین خانه و لخت است و او اعتماد کرده آنرا بوی سپرده تا در مخفی
باشد کسی نخواهیم داد و از هیچ آفریده هراسان نخواهیم شد جناب قاضی قطب الدین احمد الامامی و سایر اشراف و اعیان
بدروازه ملک رفته دربار ذکر کردند و جناب شیخ الاسلام در آمد و کروهی از لشکر سمرقند بشهر در آمده سلطان
هراة مفتوح شد و اهل حصار از اطاعت و انقیاد امتناع نمودند و چون موکب سعادت نشان در شهر سال سلطان
در رمضان تا بحد ملک نزول فرمود و سادات و قضاة و اکابر و اشراف و موالی و اهالی بمراسم استقبال بیرون آمدند و
وظایف نثار و پیشکش بجای آورده بسعادت تقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و در روز دیگر شهریار علی الاطلاق از
دروازه ملک بجانب اندرون فاخر خرامید و در باغ شهر که تختکاه سلاطین قدیم عظیم القدر فرود آمد و آنحضرت جمعی
مخصوصان و معتمدان بارکاه سلطنت را نزد مولانا احمد یساول فرستاده او را بعاطفت بیکران وعده داد و بخدمت
را باطاعت و انقیاد دعوت فرمود مولانا احمد در جواب کفت که میرزا سلطان ابراهیم ولی نعمت منست و این موضع را بمن
سپرده اکر در محافظت و دست احمال و اغفال ورزم بعصیان و کفران منسوب کردم و دیکر آنکه اعتماد بر من

تا مخدوم من که دست قضا ریب زمان هرکز بدامن عرضش او نرساد در قید حیات باشد امثال این امور از من توقع
نباید کرد و مرا در این کار معذور باید داشت و حضرت پادشاه باید که بیقین بداند که اکر آسمان تیغ بارد و از
زمین سنان روید از آنچه کفتم تجاوز نخواهم نمود والسلام فرستادکان بازکشته آنچه شنیده بودند بموقف عرض
رسانیدند و سلطان سعید بیرون رفته با مهد علیا کوهرشاد آغا ملاقات فرموده شرایط تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید
و باغ زاغان را مستقر سریر سلطنت کردانید و چون مولانا احمد یساول بجواب درشت مبادرت نموده بود آتش خشم
جهانسوز اشتعال یافته بتجهیز اسباب محاصره فرمان داد و اهل قلعه پای در مقام معاندت و ممانعت فشرده
در مخاصمت و منازعت اصرار نمودند و مدت چند روز نایره قتال و جدال التهاب داشت و بیرون بنا بر ماهی ان
بیش عزمت جه آن قلعه ایست در غایت رفعت و مناعت و با استحکام رصانت و در آن زمان بر دیوان کار دفع جنگ
بسیار دشمن بود و هرچند دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان در فتح آن سعی نمود بجایی نرسید
در اثنای این اوقات مفسدان بمسامع جلال رسانیدند که قاصدان میرزا سلطان ابراهیم نزد مهد علیا کوهرشاد آغا
تردد می نمایند و اخبار ملک و لشکر مخفی عرضه میکردند مبادا که صورتی روی نماید که تدارک پذیر نباشد و از
اتفاقا استماع افتاده که در آن ایام سلطان سعید ایلچی بقلعه تیره نو ارسال نموده امیر شیخ حاجی را طلب داشت و
مشار الیه از قلعه جنین فرستاد که تا کوهرشاد آغا در هراة باشد آمدن بنده بآنجا ممکن نیست چه با وجود قتل بر خانیان
و حیات میرزا ابراهیم از او جکونه ایمن توان بود فی الجمله سلطان سعید در نهم ماه رمضان با فساد مفسدان آن بلقیس
زمان را که منبع خیرات و منشأ مبرات بود بقتل رسانید و این مختصر کنجایش شرح و بسط مکارم اخلاق و محاسن
صفات آن بانوی عظمی ندارد و از غرایب وقایع سنه احدی و ستین و ثمانمائه در هراة یکی آن بود که سه سال
و سه روز لشکر تغلب و تعدی از ماوراء النهر آنجا کرفتند در یکسال تخت میرزا شاه محمود و دوم میرزا سلطان
ابراهیم و سوم میرزا سلطان ابوسعید در این ولا امیر شیخ حاجی از قلعه تیره نو آمده شرف پایبوس سلطان سعید حاصل
کرد و بعواطف خسروانه سرافراز کشت امیر شیخ حاجی در حین بیرون آمدن از تیره نو کوتوالی قلعه را بمعتمدی تفویض
فرمود و بعد از آن صورتی عجیب در حصار روی نمود بیان این سخن آنست که مجهولی از پیادکان جلکاه بادغیس
برکه نام روزی بناو دیکر کوسفندی بدر قلعه آورده تحفه کرده داشت کفت و چون روز بمیان شام اختتام یافت
التماس نمود که شب آنجا باشد التماس او سمت قبول افتاد و برکه در نهان کمندی با خود برده بود و چون از شب حصه
بکذشت و مردم حصار در خواب غفلت فرو رفتند برکه جمعی را که با ایشان مواضعه داشت یکی یکی بکمند بالا
کشید و چون دانستند که از روی کار برتبه رسید که مردم قلعه را با ایشان تاب مقاومت نیست تیغها کشیده بر سر
کوتوال قلعه رفتند و او را بضرب راست چند تن زده از حصار اخراج نمودند و برکه چنان قلعه حصین رصین
که در ربع مسکون نظیر و شبیه ندارد بچنگ آورد و چون زمام اختیار قلعه بیرون و قبضه اقتدار دیکران آمد
و تسخیر حصار اختیار الدین در حجاب معتنی افتاد و اخبار تا ملازمان جانب بلخ و ماوراء النهر رسید و کرفت سلطان
سعید بالمره مشوش نموده رای بر آن قرار یافت که رایات نصرت شعار مراجعت نماید و خللها که در مملکت
محروسه راه یافته تدارک فرماید **ذکر معاودت سلطان سعادت سمات و شمه از حالات هراة**
سلطان سعید چندکاه در دار السلطنه هراة اقامت نمود و بنا بر مصلحت ملکی عزم مراجعت جزم کرده و جناب معالی نصاب

قاضی قطب الدین احمد الامامی را با دیکر اعیان طلب داشته با ایشان کفت که مکنون و مخزون خاطر آن بود که من
دار السلطنه هراة را تختکاه ساخته در آنجا اقامت نمایم اما امری چند در جانب بلخ و ماوراء النهر سانح شده که
معاودت فرض مبین مینماید اکنون این شهر را بشما سپردم و امیدوارم که بعد از بازده و توفیق حضرت آفریدکار
در فصل بهار متوجه این دیار شوم و سلطان سعید مقرون بنصرت و اقبال از تاسع شوال از ظاهر هراة نهضت کرده
و با فحولات و مطالبات بالتماس افضل القضاة و الولاة معاف داشته فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده بر جانب
تعرض ننماید و پای عزیمت در رکاب نصرت انتساب آورده بسرعت در حرکت آمد و امرا را پیش برسم ایلغار فرستاد
تا غبار فتنه میرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف را بضرب تیغ آبدار فرو نشانند و امرا در نواحی بلخ بوی رسیده جنک
کرده خاطر از جانب او فارغ ساختند و برادرش میرزا محمد جوکی جان از آن معرکه بیرون برد و سلطان سعید آن سال
بفراغ بال در بلخ قشلاق فرمود و بعد از ارتحال سلطان سعید از هراة مولانا محمد یساول و فرا بهادر که در حصار
اختیار الدین بودند در قلعه کشادند و شهر را که روی بخرابی آورده بود بار دیکر آبادان و معمور ساختند و
میرزا سلطان ابراهیم که در ولایت خاف و باخرز بود از توجه سلطان سعید بجانب بلخ خبر یافت اظهار استبشار
نمود و مفسدانرا که در زمان سمرقندیان سر بر آورده بودند سیاست فرمود و چون عرصه دار السلطنه هراة
از سرداری صاحب وجود خالی بود امیر احمد ترخان را بآنجانب فرستاد تا بتدارک خلل و ذلل ملک و ملل مشغول شد و
مهد علیا مشار الیها در مدرسه مبارکه که مهد علیا کوهرشاد آغا آنجا بنیان نهاده دفن فرمود و تحقیقات کلام ملک علام
را بجای آورده فقرا را طعام لا کلام داد **ذکر رفتن میرزا سلطان ابراهیم بجانب استراباد و باز کشتن او از مقصد
بی نیل مراد** چون میرزا شاه محمود از معرکه میرزا سلطان ابراهیم روی کردان شد بمشهد رفت روزی چند در آنجا توقف
نمود و از آن موضع بجانب استراباد شتافت و امیر بابا حسن برادر امیر شیخ ابوسعید که در ولایت جرجان حاکم باستقلال
بود و خدمات شایسته بجای آورده اسباب سلطنت شاه زاده را مرتب کردانید و میرزا ابراهیم از جمعیت میرزا شاه محمود
آکاهی یافته با سپاه منصور چنان در حرکت آمد که باد صبا در تک از همراهی او باز ماند و از راه فتح چتر
همایون فال سایه اقبال بحدود ماندران انداخت و میرزا شاه محمود نیز با سپاهی معدود از استراباد بیرون آمده خاطر
بر حرب و قتال قرار داد و در خلال این احوال قضیه بس نادر که در خاطر هیچکس از ملازمان آن دو شاه زاده نکذشته
بود از مکمن غیب بظهور رسید بیان این سخن آنست که میرزا بابا حسن از غایت نخوت و استکبار بر تمام اطوار امرا
میکرد و بسیار دلبندی را حد اکفا و اقران خود میدید و بعد از فوت میرزا بابر تعظیم و تکریم او در عهد بادشاه
و از حرکات باد و امیر بابا حسن و کروهی کثیر از ماندران آزرده خاطر میبودند و بوسیله میرزا جهانشاه
ولایت استراباد منحرف شدند و میرزا جهانشاه نیز همیشه خیال تسخیر مملکت طبرستان و خراسان می پخت و در آن وقت
که میرزا سلطان ابراهیم عازم دیار جرجان شد میرزا جهانشاه نیز بتحریص و ترغیب امیر سید عبد الکریم متوجه آن صوب شد
و از راه عقبه صندوق شکن کرد و رفتار بیرون جرجان در آمد و میرزا شاه محمود و امیر
بابا حسن از استماع این خبر سراسیمه و متحیر شده و دست در دامن فرار زده پریشان شدند و میرزا سلطان ابراهیم
از شنیدن وصول میرزا جهانشاه مطلقا متاثر نکشت و حمل بر آن کرد که این معنی از جمله مکرهای بابا حسن است
و از همان منزل که این خبر بدو رسید ایلغار فرموده تا بکنار ولایت استراباد در هیچ مکان توقف ننمود و

و بندکان شفق معروض داشتند که در این موضع چندان توقف باید کرد که اغراق پیوندد و خبر ترکمان بتحقیق انجامد
میرزا سلطان ابراهیم کمان برد که امرا از غایت خوف و جبن میکویند لاجرم از استماع سخن ایشان اعراض نمود
و جمعی بهادران را بقراولی ادیش فرستاد و آن راهیست بر کل و لای مشتمل بر کذرهای تنک و یکسو از آن محل
دشوار کذر دره و اکر بجانب راست یا چپ از جاده مستقیم میل کنند غالب آن باشد که بکل فرو رفته هلاک شود
و در چنین راهی سپاه ترکمان خود را بقراولان لشکر خراسان نموده عنان باز کشیدند و خراسانیان بتصور آنکه
مخالفان اندک و ضعیف اندیش اند راندند و لشکر ترکمان جوق کثیر از جنکلها بیرون آمده بر ایشان تاختند و اساس
جمعیت الوس جغتای را منهدم و ویران ساختند و در این حال میرزا ابراهیم با دل مقرون بامید و بیم از عقب رسید و
چون دید که کار از دست رفته است و تیر از شست جسته ناچار عنان بکران از میدان ستیز ببیابان کریز منعطف
کردانید ترکان از قفای خراسانیان در آمدند و تیغ بیدریغ در جغتای نهادند و بسیاری از نامداران و
کردن کشان از امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سید یوسف پسر امیر سید خواجه و امیر معاد شاه بن امیر
خداوند شاه و غیرهم را بخاک هلاک انداختند و امیر ابوسعید برادر دیکر امیر سید خواجه را کرفته نزد جهانشاه
بردند میرزا جهانشاه بزبان طعن از وی پرسید که تو سالهاست که دعوی بهادری میکنی و نان سپاهکری میخوری
بر سر چون منی کسی ایچنین آید جواب داد که دولت پادشاه قوی بود و بخت یار مساعدت نمود و پادشاه زاده
خودرای سخن نیک اندیشان نشنید تا این روز پیش آمد و الاصوب چنان می نماید که در این باب فکری باصل کرده
شدی میرزا جهانشاه فی الحال بقتل امیر ابوسعید فرمود و او نیز از عقب یاران روان شد و پادشاه بر بقیه
کرفتاران ترحم فرمود و درباره ایشان عنایت و رعایت مبذول داشته بیم بانشان داد و در ضمان سلامت
بجانب خراسان فرستاد و بوقت سه تا سپاه شکسته مجروح و خسته می آمدند و میرزا سلطان ابراهیم با یازده
نفر از نوکر بیرون جسته بر نشابور رسید و جمعی در آنجا بدو پیوسته در یکشنبه نهم ماه صفر بدار السلطنه
هراة فرود آمد و امیر احمد ترخان که بموجب فرموده ضبط هراة بدو تعلق میداشت بشرایط استقبال اشتغال
نموده نثار و پیشکشها از خیمه و خرکاه و سراپرده و بارکاه و اسبان تازی و استران قطار و نقد و جنس
آنچه مقدور و ممکن بوده بکذرانید و اکابر و اشراف و طوایف خدمتکاری بتقدیم رسانیدند و مولانا
احمد یساول از حصار بیرون آمده بتقبیل بساط جلالت نشاط فایز کشت و او چون با سپاه سمرقند مقاومت
نموده و متصدی کارهای بزرک شده در محافظت قلعه بجان کوشیده بود چشم آن میداشت که بزیادتی عاطفت
و عنایت پادشاهانه اختصاص یابد میرزا سلطان ابراهیم چنانکه لم یکن الکاشت بلکه مبلغی بوجه علوفه و
انعام از دیوان اعلی بنام او اطلاق یافته بود از بی اهتمامی پادشاه واصل وی نشد و دیکر اهانت نیز نسبت
بوی بجای آوردند در این اثنا یکی از ثقات بقلعه در آمده با مولانا کفت که شما را خواهند کرفت باید که شرایط احتیاط
بجای آورید مولانا احمد از این سخن خایف و هراسان شده در سلخ ماه صفر اظهار خلاف کرده پل دروازه
حصار را بر کشید میرزا سلطان ابراهیم از استماع این خبر مضطرب کشت و سوکند آن بزبان آورد که با او هیچ بدی
در خاطر نداشتم بلکه میخواستم که درباره وی عنایت و عاطفت بیکران مبذول دارم و احمد ترخان جهت نزد او
فرستاد تا دل از او وحشت کوشیدند و داروغکی شهر علاوه کوتوالی قلعه کذرانیدند و هرچند مبالغه نمودند که

مولانا یک نوبة دیگر بیرون آید که تقاعد او از خدمت بالکل موجب بی ناموسی پادشاه میشود مولانا باستان
کلات فریب التفات نفرمود و پای ثبات در دامن وقار کشید و گفت من بنده و خدمتکار پادشاهم و خاک
ساحت آن درگاه لیکن مصلحت خود در بیرون آمدن نمی بینم و چون بر پادشاه و امرا روشن شد که مولانا احمد
گرگیست کهن که بافسون و سخن فریفته نخواهد شد و ما تدا این آوی ملازم منزل و ماوای خود است دست از
دامن طلب او باز داشتند و قلعهٔ جنان را طوعا او کرها بتصرف او گذاشتند و از برای مولانا و نوکران او که بمحافظت
قلعه قیام مینمودند علوفه و مرسوم بتجدید معین ساختند و در تضاعیف این حالات امراء میرزا سلطان ابرهیم
چنان مصلحت دیدند که با سلطان سعید از در مصالحت درآیند و بنیان مصادقت را بامر مواصلت مؤکد سازند
و از برای اتمام این مهم شیخ الاسلام اعظم شیخ نور الدین محمد هادی طوایف الانام شیخ بهاء الملة والدین عمر
و جناب عرفان مآب ایقان نصاب خواجه محمد کوسوی که از اولاد قدوة مشایخ عظام شیخ الاسلام احمد جام
بمزید زهد و ورع و اطلاع بر دقایق و غوامض علم تصوف امتیاز تمام داشت مقرر شدند و بعد از آنکه آن دو مرشد
روشن ضمیر که آفتاب و ماه اقتباس نور از باطن او مینمودند بترتیب اسباب سفر مشغول شدند والد
مسود اوراق را ثالث ایشان گردانیدند و فرمان دادند که آنجناب ببلخ رفته در امر مصالحت سعی مشکور بجای آورد
و ایشان در قلب زمستان که پیوسته برف و باران می بارید روان شدند و بقبة الاسلام بلخ رسیده سلطان
سعید میرزا سلطان ابوسعید شرایط تعظیم و تکریم بجای آورد و ایشان صورت اخلاص و دولتخواهی و انقیاد
و اطاعت و داعیهٔ خدمت و مواصلت میرزا سلطان ابرهیم را بزبان گوهرافشان تقریر کردند و متقبل شدند
که اگر عقد ازدواج روی نماید خطبه و سکه در دار السلطنهٔ هرات و مضافات بنام و لقب همایون موشح و مزین
کرده و سلطان سعید در جواب مشایخ عظام فرمود که میرزا ابرهیم مرا بجای فرزند ارجمند است و از دیرباز سر داعیهٔ
ازدواج با او مکنون ضمیر انورست و هر ولایة که خواهد با او مسلم میدارم اما مشروط بانکه اتفاق نموده
لشکر ترکمان را که خیال تسلط بر این مملکت در سر دارند دفع کنیم و اگر نخواهد که با ما ملاقات کند گو مکن
لیکن باید که در روز مصاف موافقت نماید و سخن بر این قرار یافته سلطان سعید نسبت با مشایخ عظام شرایط
انعام و اکرام تمام بجای آورده رخصت انصراف ارزانی داشت و قبل از نهضت جناب شیخ نور الدین محمد بهراة
این حالات بلخ را بسمع سلطان ابرهیم میرزا رسانید و از غرایب اتفاقات در اول این سال اعنی سنه
اثنی و ستین و ثمانمائة چند پادشاه در شوکت و حاکم در حشمت در ولایة خراسان رایت استقلال بر
افراشته بودند میرزا جهانشاه از ولایة آذربایجان و عراق با لشکرهای آفاق روی به اسفراین نهاده در زین
بساط اقامت ممهد گردانید و میرزا سلطان ابوسعید قبة الاسلام بلخ را منزل ساخت و میرزا علاء الدوله بعد
چند سال از دشت قپچاق و اوزبک آمده در ولایة ابیورد مقیم شد و ولد او میرزا ابرهیم در هرات نشسته
دم از استقلال میزد و میرزا سنجر در مرو پروای دیگری نداشت و میرزا شاه محمود با بعضی امراء در طوس بسر
برد و ملک قاسم ولد اسکندر قرایوسف باتفاق امیر خلیل از سیستان تا قصبهٔ اسفراین در قبضهٔ اقتدار آورده
بود و در قلعهٔ اختیار الدین مولانا احمد یساول رایة استبداد برافراشته هیچکس را در نظر نمی آورد و قلعهٔ سرخس را
امیر عبدالله میرزا و قلعهٔ عماد را امیر بابا حسن داشت و ولایة جوشقان را امیر حسن تور ضبط میکرد

و قلعهٔ طبس را امیر اویس بن امیر خداوند شاه پناه خود ساخته بحفظ و حراست خود میپرداخت و مثل این
جمعیت و پریشانی کم و نقیض اند در یک اقلیم غالبا کمتر روی نموده باشد ذکر ملاقات میرزا علاء الدوله با ولد نامدار
خود میرزا ابرهیم و رفتن آنجناب بهراة و بازگشتن او و ابتلاء مردم از هجوم لشکر ترکمان بنوهم و محنت
عظیمه میرزا علاء الدوله که مدتی مدید از حوادث زمان در اطراف جهان سرگردان میشد بعد از استماع واقعهٔ
میرزا بابر از اقصی ولایت اوزبک بجلگاء خراسان درآمد تا صدای نزدیک میرزا سلطان ابرهیم فرستاده از وصول
خویش اعلام داد و بر مقتضی کلمه الملک عقیم و مقوله لا ارحام بین الملوک این معنی بخاطر شاهزاده گران آمد اما اظهار
استبشار نموده بیلاکات و ترکات مرغوب در مصحوب رسولان چرب زبان سخندان نزد پدر بزرگوار روان کرد
و چون مسافت میان شاه و شاهزاده نزدیک شد میرزا سلطان ابرهیم باستقبال استعجال فرموده در کنار
آب مجاب اجتماع آن دو گوهر دریای سلطنت در یک درج و دو دری سماء خلافت در یک برج دست داد
و میرزا علاء الدوله فرزند سعادتمند خود را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و از دیدن قرین مسرت و شادمانی
گردید و پدر بزرگوار و پسر نامدار سرگذشت خویش در میان آوردند و در باب امور ملک حکایتها گفته مقرر آن
شد که میرزا سلطان ابرهیم با لشکرها در تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهراة رفته چند روزی
از کوفتگی و رنج راه برآساید و میرزا علاء الدوله بتختگاه آبا و اجداد خویش آمده در جمعهٔ شعبان [illegible]
سانی سلطان مانند خورشید جهان که در پرتو بر حوالی دار السلطنت هراة انداخت سادات و علما و قضات
و اشراف و اعیان برسم استقبال بیرون آمدند و بموکب همایون پیوسته شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند
و از سوقیه و ارباب حرف و اهل رساتیق چندان ازدحام واقع شد که در هیچ عید و نوروز کسی عشر آن یاد
نداشت و میرزا علاء الدوله از خیابان خراسان خرامان درآمد و بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا
رسیده فرود آمد و بلوازم زیارت اقامت نموده از آنجا متوجه باغ زاغان شد و چند روز در موضع دلکش
با پریپیکران حور وش بعیش و حضور و لهو و سرود بگذرانید و خلقی تمام از جهان فانی در عالم جوانی برداشت
و در آن ایام مولانا احمد یساول که زمام اختیار حصار اختیار الدین بلکه مجموع شهر در قبضهٔ اقتدار داشت از
میرزا علاء الدوله التماس نمود که بقلعه قدم رنجه فرماید و آن شهریار نیکو اخلاق التماس او را مبذول کرده
بحصار تشریف برد و مولانا آنچه در ایام سابق از نفایس و ترکات جمع آورده بود بموقف عرض رسانید و خدمات
شایستهٔ او در محل قبول افتاد و میرزا علاء الدوله در بارهٔ مولانا شرف تحسین و احماد ارزانی داشت و
نوازش بسیار نمود و در آن اوقات میرزا علاء الدوله به سر شما امر کرد و مبلغی بر عبید و مواشی دکور فرمود
هنوز آن وجوه وصول نیافته بود که مفارقت ملک و مال اختیار کرد و بیان این سخن آنست که در اثنای
مطالبت میرزا علاء الدوله از جانب میرزا ابرهیم قاصدی نزد او رسیده پیغام آورد که لشکر
ترکمان نزدیک است و محل توقف نی و وقت مقتضی آنکه ما و شما روی باطراف نهیم اکنون موکب همایون
را براه لنگر میرغیاث عازم یکه النک شد آنجناب باید که خود را از مضیق شهر هر چند زودتر بیرون افکند
از استماع این خبر میرزا علاء الدوله را مجال اقامت نماند و بر جناح استعجال قرین حزن و اسف و اندوه و غم از
وطن مالوف ارتحال نمود سادات و قضات و اعیان و اشراف و اکابر خواجگان و کلانتران و متعینان

بلوضیع و شریف و دنی و فقیر و قوی و ضعیف و توانگر و درویش و غریب و شهری از بیم سپاه ترکمان چنان
سراسیمه شدند که نزدیک بدان رسید که یمین از یسار نشناسند زمرهٔ که از خرد بهرهٔ داشتند دست اهل و عیال
خود گرفته راه دور و دراز پیش گرفتند و فرقهٔ که دماغ ایشان آشفته تر بود دامن از متعلقان افشانده ترک خویش
گرفتند و بعضی نازنینان سایه پرور از آفتاب حوادث پیاده و بدحال و گریزان شده و دو سه فرسخ قطع فرموده
پایهای ایشان آبله کرده در کوکو گرسنه و تشنه آرام گرفتند و معنی یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و
صاحبته و بنیه بوضوح پیوست بیتیمان و لئیمان و لوندان دزدی و اوباش در بیرون شهر سر برآورده دست
غارت و تاراج آیندو دراز کردند مواسا و مدارا در میان مردم نماند و هول روز قیامت آشکارا شد
مولانا احمد یساول از عهده اندرون شهر پیش بیرون نتوانست آمد و چون تفرقه و تشویش سلطان از حد
اعتدال گذشت ناگاه از مهب و لا تیأسوا من روح الله نسیم عنایت وزیدن گرفت و صبح امید از مطلع سعادت
آغاز نهاد و بقیهٔ مردم که یکی نمانده بودند بفراغ بال در منازل خویش آرام گرفتند بیان این سخن آنست که
چون میرزا جهانشاه بقصبهٔ کوسویه رسید جز جلاء مردم از اوطان خویش و ظهور ارباب فتنه و فساد چنانچه
واقع بود شنیده بدست قاصدی استمالت نامها بهراة فرستاد و رعایا و تجار را بعدل و داد نوید داد و
امیر پیرزاده بخاری را که از امراء میرزا سلطان محمد بود بداروغگی شهر تعیین نمود و روانه داشت و رایت نصرت
شعار برافراخته به آهستگی در حرکت آمد و چون در تختگاه حضرت خاقان سعید نزول فرمود بقیهٔ اعاظم
و اشراف که در دار السلطنت هراة مانده بودند مراسم نثار و پیشکش قیام نمودند و میرزا جهانشاه مجموع را رعایت
و عنایت فرمود و جناب مولانا عبد الجلیل محتسب و ولد مولانا جلال الدین قاینی را که باستقبال شتافته در اثناء
راه با پادشاه ملاقات کرده بود از آن میان بملاطفت بیکران اختصاص داد و برحسب فرمان در شهر منادی
کردند که هیچکس از کاشتکاران و لشکریان بشلتاق الکو تلانکس نوکر نلان بوده مزاحم نشوند و رعایا را بیشاوجه
تعرض نرسانند و در این اوان که در دار السلطنت هراة در قبضهٔ اقتدار ملازمان میرزا جهانشاه قرار یافت
قاصدان پیش مولانا احمد یساول فرستاد تا معلوم کند که خدمتش در چه مقام است ایشان بقلعه رفته و مشاهده
کردند که مولانا احمد بتدبیر حصارداری اشتغال مینماید و بمجرد پیغام و سلام قلعه را تسلیم نخواهد نمود قاصدان
بازگشته صورت حال را بعرض رسانیدند و از استماع این خبر آثار تغییر در بشرهٔ پادشاه ظاهر شده حکم فرمود که امراء
اعیان و لشکریان پیرامن قلعه از درون و بیرون شهر دیواری به ارتفاع ده گز برآوردند و در جمیع آن دیوارها
که ساخته بودند تیراندازها باز گذاشتند و در هر موضعی که مناسب بود جمعی قادر اندازان ایستادند و بزخم ناوک
جگردوز و پیکان آتش فروز نگذاشتند که هیچکس از اهل حصار سر از برج بیرون کند و نقبچیان بکار خود مشغول
شدند و لشکر ترکمان از سر جد و جهد بمحاصره اشتغال نموده آتش حرب را التهاب دادند خوف و هراس بر ضمیر مولانا
احمد یساول و سایر دیران قلعه استیلا داشت چنانچه دست ایشان از حرکت باز ماند و هر چند سعی مینمودند که
یک تیر بجانب لشکر ترکمان اندازند میسر نشد آخر الامر مولانا احمد یساول بجاری در مقام تضرع و زاری و فرمان
برداری آمد و طایفه را شفیع ساخت تا میرزا جهانشاه از سر خون او درگذرد و آنجناب صورت عجز و بیچارگی او را
در پایهٔ سریر اعلی باز نمودند و با وجود جرات و جسارت مولوی او را جان امان بخشید و مولانا احمد از قلعه بیرون

آمد و در سلک خدام انتظام یافت و میرزا جهانشاه بر سریر دولت متمکن شده حکم فرمود که امثله و احکام حضرة
خاقان سعید را ممضی و مجری دارند و روزی چند در شرقی هراة در الانک کهدستان بسر برد و از آنجا سپاهی که
مهندس عقل از شمار آن عاجز بود بجانب هراة رود سیل فرمود و ولد او میرزاده محمدی در مقدمه روان شد
و الانک الانک خانه مضرب خیام سپهر احتشام شد و در آن موضع ایلچی میرزا سنجر از جانب مرو رسیده صورت
موافقت آن پادشاه عالی همت را بموقف عرض رسانید و رسول امیر خلیل الله شروانی نیز آمده بود و تحف و
هدایا گذرانید و میرزا پادشاه جهانشاه فرستادگان را باکرام و احسان ممنون ساخته باز گردانید و در این اثنا
امیرزاده یوسف ولد میرزا جهانشاه از جانب کرمان بموکب ظفر قرین پیوست و سواد شوکت و حشمت متضاعف
گشت و در این سال اعنی سنه اثنی و ستین و ثمانمائة مولانا جلال الدین بایزید پورانی که سن شریفش از نود
گذشته بود و صحابه و اهل بیت و از او خوارق عادات مشاهده می افتاد از عالم رحلت نمود و در این اثنا
بسامع جلال رسید که میرزا علاء الدوله و پسر او میرزا ابرهیم در ولایة غور اند میرزا علاء الدوله در غور پایان
و میرزا سلطان ابرهیم در غور بالا و میان پدر و پسر نفاق و رنجش خاطر پدید آمده و در آن سرزمین آشوب
و فتنه روی نموده کشف این امر مبهم آنکه امیر خلیل الله نزد میرزا علاء الدوله در جوانب تقرب [illegible]
منست و از او بر حاشیهٔ انجاب غباری تقرب تمام داشت و ولد او محمد خلیل شبیخون بر سر قرابهاد که را ولد میرزا
سلطان ابرهیم بود برده جهات او را در عرصهٔ غارت و تاراج آورد و میرزا سلطان ابرهیم شکایت نزد پدر فرستاد
و میرزا علاء الدوله در جواب فرمود که قرابهاد رغلام منست و از او بر حاشیهٔ انجاب غباری نشسته بود بدین
سبب این آسیب بدو رسید و از این جهت میان پدر و پسر محبت و یگانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل یافت و پدر و
پسر بقصد ازاله عرض یکدیگر کمر بستند و از جانبین لشکرها ترتیب داده به آهنگ جنگ قدم پیش نهادند و مسافت
میان هر دو فریق یک منزل رسیده امراء ترخانی بسبب تفرقهٔ خاطر و پریشانی میرزا سلطان ابرهیم شده بموکب میرزا
علاء الدوله پیوستند و میرزا سلطان ابرهیم از روی اضطراب پناه بدرگاه پدر عالی تبار برد و خدمتش بحبس شاه
زاده فرمان داد آفتاب سپهر سلطنت بمحنت کسوف گرفتار شد و در این اثنا امیر عبدالله خواجه ترخان که نزد شاه
زاده برسالت نزد سلطان سعید رفته بود باز آمد و صورت قید و حبس میرزا سلطان ابرهیم در نظرش مستنکر نمود و بجمع
از امراء ترخانی که شیوهٔ نامهربانی به نسبت شاهزاده بظهور رسانیده بودند متابعت امیر خلیل را عاری عظیم شمردند و با امیر
عبدالله خواجه متفق شده شب بر غوک کشیدند و میرزا ابرهیم را از حبس بیرون آورده بعزم سلطنت رایة برافراختند
و بار دیگر کوکب طالع شاهزاده از حضیض نکبت باوج عزت و شرف رسید و چون تفصیل این احوال بسمع میرزا
جهانشاه پیوست مسرعی را که در صبا و شمال مسابقت مینمود به استدعاء میرزا علاء الدوله فرستاد و آنجناب را
بجزع اقبال بمرغ امال یاد و رکت و از برق سرعت سیر استفاده نموده مانند باد صرصر در حرکت آمد و در عید
اضحی باردوی اعلی پیوست میرزا جهانشاه فرمود تا میرزا علاء الدوله را امراء عظام باحترام تمام بپایه گاه درآوردند
و پادشاه شرایط تعظیم و توقیر بتقدیم رسانیده آنجناب را در محلی مناسب نشاند و ایلچیان سلطان سعید مولانا
نجم الدین محمد و مولانا یوسف عطار در آن مجلس حاضر گردانید و میرزا جهانشاه با فرستادگان پیوسته سلاطین
دعوی الاتحاد را اختلاط فرموده همه را شاکر و خشنود بوثاقهای خویش بازگردانید و در تضاعیف این حالات

امیرزاده پیربوداق که ولد رشید امیرجهانشاه وحاکم ملک فارس بود در هژدهم ذی الحجه سال مذکور رسیده
بخدمت پدر نامدار خود مستسعد گشت و سبب آمدن او آنکه میرزا جهانشاه از استماع لشکر سمرقند و
کثرت مخالفان که در خراسان منتهز فرصت میبودند که دست بردی نمایند اندیشناک شده باستدعاء امیر
زاده پیربوداق ایلچی فرستاده القصه چون شاهزاده بموکب پدر پیوست میرزا جهانشاه بمعاونت پسر مستظهر
شده اظهار استبشار و فرح و سرور نموده و در روز شنبه خویش سید عاشور را که بزیور وجود متحلی بود مصحوب
فرستادگان سلطان سعید روانه کردانید و چون ایشان باردوی همایون رسیدند و سید عاشور را
بوسیلهٔ امراء عظام تقبیل قوائم سریر سلطنت حاصل کرد بعد از تمهید مقدمات دلپذیر معروض داشت که
بنده را میرزا جهانشاه بجهة آن بدین کار بدرگاه فرستاده تا آنچه قاصدان پادشاه از زبان صلح و صفا و کرم
و وفا باسماع علیه آنحضرت رسانیده اند بمشافهه و مواجهه معلوم کند تا اساس محبت استحکام یابد
سلطان سعید از در ملایمت در آمده کلمات محبت آمیز مودت انگیز گفت و یکی از معتمدان را تعیین نموده
که در مصاحبت سید نزد میرزا جهانشاه رود و در این اثنا امیر احمد ترخان و بعضی قرابتان او طریق بیوفایی
سلوک داشته سر از متابعت میرزا ابرهیم باز زدند و پای از دائرهٔ مطاوعت او بیرون نهادند و بشیوهٔ عصیان
و خذلان شعار و دثار خود ساخته روی امید بدرگاه میرزا جهانشاه نهادند و بشرف دستبوس مشرف شده
و بصنوف عنایت و نوازش پادشاهانه اختصاص یافتند و بعد از چند روز سید عاشور روان آمد و از جانب
سلطان سعید اخبار ملایم رسانید و ممکنات ابطال الخطابید وارکردانید و شعائب سید مشار الیه قاصد سلطان
سعید رسید و مطابق اخبار سید عاشور سخنان بعرض میرزا جهانشاه رسانید و خواطر اکابر و اصاغر اطمینان یافت
**ذکر توجه رایات نصرت آرای بجانب دار السلطنه هراة و عود میرزا جهانشاه بعد از صلح و ایمن شدن او از
آفات و مخافات** چون سید عاشور بازگشت و میرزا جهانشاه از الکای کهدستان که روزی چند در آنجا طناب اقامة
کشیده بود بدان مختار که در شمالی هراة است آمد بآن نیت قشلاق هم آنجا کند تا که در این اثنا خبر متواتر شد که میرزا
ابوسعید از کنار آب مرغاب با لشکر یاران عدد دار راه لشکر بر غیاث روان شده بجد و قبضهٔ او رسید و بعضی
مردم ترکمان که در آن حدود بودند گرفتار شدند بعضی فرار نمودند و آهنگ جنگ و جدال و عزم رزم و قتال دارد از
استماع این واقعه دود حیرت و دهشت بدماغ تراکمه تصاعد نمود و میرزا جهانشاه سراسیمه و حیران شده و آتش غیرت
در باطن او اشتعال یافته با لشکری فزون از قیاس و تخمین بجانب هراة روان شد و در آن سرزمین توجه نمود و امیرزاده
پیربوداق را که ارشد و انجح اولاد او بود برسم قراولی پیش فرستاد و جوانان جانبین در میدان آمده آتش پیکار
افروخته گشت و جمعی از گردنکشان لشکر ترکمان گرفتار شده بقتل آمدند و امیرزاده پیربوداق گریان و نالان
بازگشته بخدمت پدر رسید و شرح آن حادثه بعرض رسانید میرزا جهانشاه از مشاهدهٔ این حال و استماع اخبار
آذربایجان و خلاص شدن پسر او حسن علی از حبس و خروج و استیلاء او بر آن ولایت دل از حکومت بر گرفت
و همت بر آن گماشت تا خود را از آن مهلکه بیرون افکند و بعد از اندیشه و تامل سید عاشور را درخلوت طلبیده
با او گفت که ترا یکبار دیگر نزد میرزا سلطان ابوسعید باید رفت و سعی باید نمود که صورت مصالحت روی
نماید سید عاشور باردوی سلطان رفت و امرا را وسیله ساخته حدیث صلح و صفا بعرض شهریار

مظفرلوا رسانید پادشاه فرمود که جمال مقصود وقتی بر منصهٔ ظهور جلوه گر آید که امیرجهانشاه دست از تصرف
ولایت خراسان و عراق کوتاه کند و بآن مملکتی که حضرت خاقان سعید بدو ارزانی داشته قناعت نماید و بعد از
گفت و شنید بسیار و تردد چند بار میرزا ابوسعید در مقام عنایت و عاطفت آمده از سر آن مبالغه درگذشت و
قصهٔ صلح قرار بر آن یافت که میرزا جهانشاه مجموع مملکت خراسان را بنواب دیوان اعلی گذارد و میرزا جهانشاه
ازین معنی ممنون شده بر این جمله عهد و پیمان رسید و از جانب سمنان تعلق بسلطان سعید دارد و از آنجانب به
میرزا جهانشاه و سید عاشور مقضی المرام بازگشت و خبر اتمام مصالحت را بعرض همایون رسانید و لشکر
ترکمان از سرزمینی که بهنگام صلح در آنجا مقام داشتند معاودت نموده از جانب جنوب شهر و پایان
قریهٔ مرغاب و ... عنان عزیمت بجانب عراق منعطف گردانیدند و آتش ظلم تراکمه که در آن چند روز بالا
گرفته بود منطفی گشت و غبار فتنه آن قوم بی باک ساطع شده بود فرو نشست و رعایا بلکه کافهٔ برایا از حوادث
زمان و تصاریف دوران خلاص یافتند و در مهاد امن و امان آسودند و سلطان سعید بطالع سعد و بخت
میمون بر سریر سلطنت خراسان آرام گرفت و در بسط بساط عدل و داد غایت مبالغه بجای آورد و در آن
زمستان قحط و غلا در ولایت خراسان خصوص در هراة بمرتبهٔ رسید که از نان نشان نماند و معدوم شد و
دانهٔ گندم بقیمت از دانهٔ مروارید خوشاب درگذشت و هر روز هفتاد هشتاد نفر از گرسنگی جان میدادند
و اگر گرسنگان در بعضی اسواق نانی میدیدند میربودند و خود را بر روی می افکندند تا اگر صد شمشیر بر سر
میخوردند تا نان را نمی خوردند بس بر نمی آوردند و اگر در دکانی اندک در صد دبیع می آوردند وجوب داد
بالفوت در دو طرف دکان ایستاده آنرا احتیاط مینمودند قوة خلایق از فقدان قوت ساقط شده
گاهی بدیدن قرص خورشید را خوش بود آن نیز از حجاب سحاب دمان زمستان روی نمود و بدین بدید لوال
عباد و عباد بدین و برج گذشت تا حضرت رزاق علی الاطلاق بلاء غلاء و محنت و عسرت از میان برداشت
**ذکر محاربهٔ سلطان سعید با شاهزادگان پاکیزه گوهر و فرار میرزا ابرهیم با پدر و قتل سلطان سنجر
از خاصیت گردش سپهر فلک و سیر هفت اختر** بر خاطر خطیر خیر و جهان گیر اعلی سلطان سعید میرزا سلطان ابو
سعید از دغدغهٔ لشکر ترکمان فراغت یافت سپاه سمرقند رخصت معاودت ارزانی داشت و چون هر دو هزار سوار جلادت
آیین در ظل رایت نصرت قرین نگاه نداشت و لواء تمکن و استقلال بچرخ برین برافراشت میرزا سلطان سنجر و میرزا
علاء الدوله و میرزا ابرهیم از قلت سپاه سمرقند آگاهی یافتند و بی لبث و درنگ بنیت محاربه و جنگ در حرکت
آمدند و رسل و رسایل با یکدیگر ارسال داشتند و در باب مقابله و مقاتله فضول پرداختند و بخیال آنکه لشکر
منصور از غایت قلت تاب معرکه نخواهند آورد خاطر بر دفع استیلاء سلطان سعید قرار دادند و در حوالی سرخس بهم
پیوستند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت همت عالی نهمت بر استیصال ایشان گماشت و بآن قدر لشکر که حاضر
بود عنان عزیمت بجانب آنجماعت تافت و قبل از تلاقی فریقین از اتفاقات حسنه امیر سید مزید و امیر سلطان احمد
بالشکر آراسته بموکب همایون پیوستند و در میانه مرو و سرخس آن دو سپاه رزمخواه بیکدیگر رسیده در برابر هم صف
کشیدند و امواج دریای هیجا در تلاطم آمد مخالفان یکباره دلیری وار حمله آوردند و میمنه و میسره سلطان سعید را از
جای برگرفتند و بعضی از گریختگان باورد آبالفرو رسیده اخبار غیر واقع در انداختند و ولایت سمرقند نوعی بهم برآمد

که بدانجهت آن اخبار محال در دماغ قاید رسوخ یافت و آتش فتنه و شور شر باطراف آن دیار تافت و خبر انهزام پادشاه
جهانگشای در اقطار ممالک مازندران و خراسان نیز شیوع یافت القصه سلطان سعید با وجود یاس از معاودت
برانغار و جوانغار با سپاه قول که در ظل علم نصرت شعار قرار داشتند بجانب مخالفان در حرکت آمد بهادران قول
بضرب شمشیر آبدار سلک جمعیت ایشانرا پریشان ساختند میرزا علاء الدوله و میرزا ابرهیم از معرکه بیرون رفتند و
میرزا سنجر گرفته نزد سلطان سعید آوردند و بموجب فرمان جهان مطاع آن پادشاه نیکو اخلاق را بقتل رسانیدند و از
امراء آنجناب شیخ ذو النون و محمود بیک را نیز همان شربت چشانیدند و امیر عبدالله خواجه ترخان را که از امراء میرزا
ابرهیم بود از عقب یاران فرستادند و این واقعهٔ عظمی در اواسط جمادی الاولی سال مذکور در حیز ظهور آمد سلطان
سعید شکر نعماء الهی بجای آورده بهادرانرا که در آن معرکه جانسپاری کرده بودند بعنایات سرافراز گردانید و بمناصب
ارجمند و مراتب بلند رسانید و فتحنامهها باطراف ممالک فرستاد و میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان ابرهیم از آن
معرکه عنان برتافته تا ولایت بریان در هیچ مکان توقف ننمودند و سلطان سعید امیر علی فارسی و امیر سید احمد
برادر امیر سید مزید را بتکامیشی گریختگان فرستاد و رایت نصرت نشان بجانب دار السلطنه هراة معاودت فرمود
و در این سال جناب ولایت مآب خواجه شمس الدین محمد المشتهر بخواجه کوسویی بجوار رحمت ایزدی پیوست و قریب
بمسجد جامع در سرایی که توطن داشت مدفون گشت و موکب ظفر نشان بجلگاه بادغیس رفت و از آنجا متوجه کهدستان
و مقامی با نزهت و صفا مضرب خیام سپاه ظفر انتما آمد و از ابتغاد رضای دولت و اقبال بمقر عز خود مراجعت نمود
و در این اثنا داعیهٔ عمارت عیدگاه دار السلطنه هراة از خاطر خطیر پرتو زده مهندسان باریک بین بموجب
فرمان پادشاه روی زمین در اندک فرصتی آن عمارت در غایت تکلف و تزیین باتمام رسانیدند **ذکر فتح حصار
بزه نمود و بهانهٔ ترکان ... و قتل او** چون خاطر اشرف سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید از مهم دشمنان فراغت
یافت همت بلند نهمت بر تسخیر قلعهٔ رفیع بزه که در استحکام از سائر قلاع عرصهٔ ربع مسکون امتیاز تمام
دارد مقصور و مصروف گردانید و جمعی را بمحاصرهٔ قلعه تعیین فرمود و حکم جهان مطاع نفاذ پیوست که خواجه
شمس الدین محمد صاحب دیوان بدان صوب شتابد و مداخل و مخارج حصار را احتیاط کرده موضع ساختن
مقابل کوب معین سازد و خواجه مشار الیه بپای قلعه رفت و یک دو موضع که مناسب آن کار بود اختیار کرده
بازگشت و صورت حال بموقف عرض رسانید و تدبیر وزیر پادشاه روشن ضمیر افتاد و جناب خواجه باشارهٔ علیه
مراجعت نموده بساختن مقابل کوب مشغول شد و فرمان عالی شرف نفاذ یافت که امیر جلال الدین سید مزید نیز
بدان طرف رود و در ساختن مقابل کوب جد و اجتهاد نماید و امیر و وزیر باتفاق در آن مهم بنوعی سعی نمودند
که مزیدی بر آن متصور نبود و جمعی را بسر آن کار تعیین فرموده مقرر کردند که ایشان بمحاصره مشغول شوند و
چون مهمات ابخازی بحسب دلخواه قرار یافت امیر کبیر و وزیر صایب تدبیر بدرگاه فلک اشتباه آمدند
و ارباب قلعه از محاصره ستوه و اندیشناک شدند و در این اثنا صورتی غریب نمود مفصل این مجمل آنکه در سالی
که امرا آمدن سلطان سعید بجد و جهد تمام محاصرهٔ قلعه آغاز نهادند ... بنسبت جماعتی که در قلعه بودند
بدگمان شدند و بعضی از ایشان بقتل رسانیدند و برخی از آن جماعت دست در دامن استیمان
زده و ... امان یافتند اما جان از باس و سیاست ... که متوهم بودند و با یکدیگر

گفتند که این آسیب که بمردم ما رسید سبب آن مخالفه و منازعات است که از منسوبان بابندگان حضرت اعلی صدور یافته
و موافقت با ارکهنه بی دولت مبتع نکبت و شقاوت و با خود قرار دادند که هر یک را از میان برگیرند و سکویی به امرا
که بمحاصرهٔ قلعه اشتغال دارند در این باب نوشته از بالای برج انداختند و جمعی ایشانرا کشیده بر سر یکدیگر ریختند و کار او را
ساخته سرش از بدن جدا کردند و روانهٔ دار السلطنه هراة کردانیده بدین خدمات شایسته تقرب و توسل جستند
**ذکر وفات میرزا سلطان ابرهیم و ولادة میرزا شاهرخ و دیگر وقایع که در سنه ثلاث و ستین و ثمانمائه
نمود رخ** میرزا سلطان ابرهیم از معرکهٔ سلطان سعید روی گردان شده تا حدود دامغان عنان باز نکشید و میرزا
علاء الدوله در آن نواحی از پسر مفارقت کرد و جمعی کثیر در ظل رایت میرزا سلطان ابرهیم مجتمع شدند و شاهزاده
معاودت نموده عنان توجه بجانب مشهد مقدس تحریک داد و در اثناء راه مزاج همایونش از جادهٔ اعتدال منحرف
گشت و روز بروز مرض در اشتداد بود تا برحمت ایزدی پیوست و نعش آنجناب را بدار السلطنه آورده در گنبد مدرسه
مهد علیا گوهرشاد آغا دفن کردند دیگر از وقایع سال مذکور آن بود که حضرت واهب بی منت سلطان سعید را
از بانوی عظمی رقیه سلطان بیگه بنت رکن السلطنة والخلافة میرزا علاء الدوله فرزندی ارجمند ارزانی داشت
و به میرزا شاهرخ موسوم گشت و بعد از تقدیم مراسم جشن و سور سلطان پرتو التفات بر تنظیم مصالح جمهور
انداخت و امیر نظام الدین علی فارسی برلاس را با جمعی از امرا بمحاصرهٔ قلعهٔ عماد فرستاد دیگر از وقایع این سال فتح قلعهٔ
عماد است و قلعهٔ مذکور را میرزا علاء الدوله عمارت و مرمت فرموده بود و خزاین و دفاین بآنجا نقل فرموده
و در زمان میرزا بابر حصار مفتوح گشت چنانچه گذشت و بعد از وفات پادشاه مرحوم آن قلعه بدست
امیر باباحسن والی استرآباد افتاد و او دل در آن حصار بسته شخصی از معتمدان خود را موسوم بمحمد دیوانه بکوتوالی
قلعه نصب فرمود و بعد از قتل امیر باباحسن محمد دیوانه در آنجا متمکن شد و نواحی و حوالی حصار را غارت
کرد و چون سلطان سعید بر سریر خلافت سلطنت خراسان تمکن یافت استمالت نامه بمحمد دیوانه فرستاده
او را بایلی دعوة کرد و حکم امتثال مثال نموده از آنجا بیرون آمد اما چند روز در سپردن قلعه تعلل
نموده بمشهد رفت و چون امیر علی فارسی رسید بغیر از تسلیم چاره ندید و امیر علی فارسی صورت حال را معروض
گردانید و ملازم مزاج همایون آمده سلطان سعید پایهٔ قدر امیر مشار الیه را از ایوان کیوان بگذرانید و فرمان داد
تا برج و باروی قلعه را کوفته از آبادانی و جهار حصار بخرابی ... و موکب فلک احترام در
ماه ذی قعدة الحرام به تفرج قلعهٔ بزه در حرکت آمد و بمقصد رسیده وضع آن در نظر اشرف بغایت مستحسن
افتاد و فرمان داد تا ذخیرهٔ بسیار در آوردند و از آنجا معاودت نموده در دوم ذی الحجه بدار السلطنه هراة نزول
آمد دیگر از وقایع این سال قتل میرزا شاه محمود ولد میرزا بابر است میرزا شاه محمود قبل از واقعهٔ میرزا سلطان
سنجر روی به سیستان نهاده پناه بامیر خلیل برده جناب امارت مآب طریق اعزاز و اکرام سلوک داشته در رکاب
شاهزاده متوجه کابل شد و امیر بابا حاکم آن دیار بمحاربه پیش آمده امیر خلیل از غایت غرور و پندار در مقابله مساهله
ورزید و امیر بابا فرصت غنیمت دانسته بر سر امیر خلیل تاخت و سلک جمعیت او را پریشان کرد و میرزا شاه محمود
بزخم تیری مجروح گشت و هم بدان زخم درگذشت و شیخ زاده ... که مدتها منصب صدارت میرزا بابر بوجود
او مزین بود در آن معرکه شهادت یافت و امیر خلیل بهزار مشقت از آن ورطهٔ خونخوار جان بسلامت

برون برد و امیر بابا صورت واقعه را عرضه داشت استادکان پا بر سر را علی کرده و در اواخر ذی الحجه سال
مذکور امیر نور سعید که از امرا و کبار بکمال تقرب اختصاص داشت از طرف ماوراءالنهر رسید و بدستور سابق
در دیوان اعلی مهر زده و در جرگاه نوئینان عالیمقام انتظام یافت **ذکر بعضی قضایا و احوال بر سبیل اجمال**
**که بعد از انقضاء این سال روی نمود** در شهور سنه اربع و ستین و ثمانمائه حضرت سلطان سعید مهر تو
التفات بر صحایف احوال شاه یحیی سیستانی که از اولاد ملک علی بود و بشجاعت و کیاست و سخاوت امتیاز
داشت انداخت و تمامت نیم روز را بر سم سیورغال نامزد او فرموده حکم کرد که امرا عظام چون امیر شیخ حاجی
و امیر شیر حاجی و امیر قنبر علی میر آخور بسیستان رفته دست تسلط امیر خلیل را از تصرف آن ولایت کوتاه
سازند امرا برحسب فرمان بطرف سیستان روان شدند در اثناء راه شنیدند که محمد ولد امیر خلیل و حرم او
بشفاعت امیر مشار الیه میرسند امرا مصلحت چنان دیدند که یکی از ایشان نزد امیر خلیل رود و او را از سطوت
قهر جهانسوز بترساند و بلطف و مرحمت عالم افروز امیدوار گرداند و از اندیشه مخالفت و منازعت او
تحذیر نماید و بتقبیل ساحت درگاه گردون اشتباه ترغیب فرمایند و بعد از تقدیم شورت قرعه
اختیار بنام امیر حسن ملک آمد و امیر مشار الیه بعزم ملاقات امیر خلیل روان شده در این اثنا سلطان
سعید را یورش ضروری مازندران پیش آمد چنانچه در مجلد هفتم زبان خامه بتفصیل آن گویا خواهد شد
انشاء الله تعالی و آنحضرت امرا را که بطرف سیستان فرستاده بود بازگشت حسب الامر و ایشان مراجعت
نموده بموکب همایون پیوستند امیر خلیل چون شنید که سلطان سعید بطرف مازندران رفت و دار السلطنه
هراة خالیست سرکشی و هوس کردن افرازی از خاطر او سر بر زد و خیال استبداد و استقلال بدماغ بی مغز خود
راه داده استخلاص هراة در ضمیر او رسوخ یافت و با حزب شیطان و جمعی مردم پریشان بگمان انکه هیچ در آن
عرصه پیشت کرده معرضه مقابل او آید در حرکت آمد و چون مردم بلوکات از توجه او خبر یافتند با اتباع و اهل
و عیال بجانب شهر شتافتند و با انکه وقت ارتفاع محصولات بود از غایت دهشت بضبط آن نپرداختند
و چون توهم جالی واشد از پی تافی اندیشه نکردند و در دوازدهم رمضان امیر خلیل با سپاه مملکت
بم روز بظاهر دار السلطنه هراة رسیده سه دروازه دیگر محیط که آن عبارتست از عراق و فیروزآباد و خوش آ
احاطه نموده و مردم او جندان بنودند که بدو دروازه دیگر محیط شوند و امیر نظام الدین احمد بکاس که از قبل
سلطان سعید حاکم شهر بود و امیر بیگ تطیر داروغه و پهلوان محمد پیاده باتفاق قاضی و ائمه و اکابر و اشراف
بضبط شهر و مرمت و عمارت برج و باره مشغول شدند و رعایا در آن مهم چنان ایستادگی نمودند و امیر خلیل
چنان اشتیاق و اعتنائی بعروس مملکت داشت که دمان روز که رسید بنیاد رزم و پیکار آغاز نهاد و
جنگ پیش برد اما کاری از پیش نرفت و چون روز دیگر شد امیر خلیل از صباح تا رواح سعی و کوشش بسیار
نمود و نائره قتال و جدال را التهاب داد و در آن ایام آفتاب در برج سرطان بود و شدت حرارت هوا
بمرتبه رسیده بود که لعل در صمیم کان آب میشد و بسیاری از خلق بفتوی ائمه اسلام روزه خورده ند و
نعیت را قوت تمام حاصل آمد بجد و جهد لا کلام بر سر برج و باره بممانعت دست و بازو گشادند و شب تا
روز در برجها مشاعل می افروختند و کانون باطل اهل خلاف را با آتش عصه میسوختند و در اثناء محاصره


روزی امیر خلیل صفها آراسته جنگ در پیوسته و مولانا حسن شاه شاعر قطعه نوشته و بر تیر بسته فرمود تا
دیگری انداز بجانب لشکر امیر خلیل با خود جرات نموده بدان طرف انداخت لشکر بتصور انکه خبر جراحت
کران شهر فرستاده اند آن کاغذ را تا خوانده نزد امیر خلیل بردند و چون در معرکه آن قطعه را خواندند
موجب مخالفت و انفعال امیر و نوکر و سردار که یک موی بر سر نداشت و لشکری شد و قطعه اینست **چت**
یاران بپیام ما برسانید با خلیل گویید اگر تراسر باختن بود در روز روزه درد سر ما خود مده عیدی بیا
که وقت تیر ساختن بود و امیر خلیل در صباح جمعه از جمعات با مجموع انصار و اعوان روی جلادت
به تسخیر دار السلطنه هراة آورد و مردم او بهر قوة و توان که داشتند در تخریب برج و باره الحاح و مبالغه
کردند و نزدیک بدان رسید که جسر رخنه بهرسد و خلق از مسجد جامع بیرون آمده یکبار دروازها بگشادند و از
شهر بیرون رفته بهیات اجتماعی روی به امیر خلیل نهادند و آوازه در انداختند که میرزا سلطان ابوسعید
رسید و مردم سیستان در هم آویختند و خاک معرکه با خون یردلان بر آمیخته رعب و خوف بر ضمائر مخالفان
استیلا یافت و امیر خلیل و اتباع او خوار و ذلیل از آن معرکه روی گردان شده اجد داشتند بگذاشتند و بادلی پر
خون و چشمی مانند رود جیحون امیر مشار الیه که رستم دستان از غایت کشان خویش پیدا شدند تا حوالی
سیستان در هیچ مکان قرار و آرام نگرفت **ذکر وصول موکب بی بدیل بدار السلطنه هراة و آوردن**
**امیر خلیل** در آن اوان که امیر خلیل متوجه دار السلطنه هراة شد رایة ظفر نشان از ولایة مازندران معاودت
نموده بود و در اثناء راه صورت جرات و جسارت او معروض رای عالم آرای گشت و چون از جانب ماوراء
النهر نیز اخبار نا ملایم بمسامع جلال میرسید فرمان عالی شرف نفاذ یافت که امیر نور سعید و غیره از امرا
و سرداران متوجه ماوراءالنهر شوند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده شهریار شیر شکار بنفس همایون
در حرکت سارعت نموده عازم هراة شد و در حدود جام بمسامع جلال پیوست که امیر خلیل روی فرار
بجانب ادبار نهاده است و در تیه ضلالت سرگردان شده و آنحضرت قریب بعید صیام سرور رشاد کام مقرون
بنصرت و اقبال در مستقر شرف خویش نزول اجلال فرمود اعیان و اشراف مراسم نثار و پیشکش بجای آورده
زبان بدعاوثنا پادشاه مظفر لوا گویا کردانیدند و جمعی از سپاهیان که در زمان محاصره طریق خدمتکاری
سلوک داشته بودند و شیوه جانسپاری بجای آورده بخلعت و تشریف محظوظ و مخصوص شدند و بعضی مردم
نازیک که آثار شجاعت بظهور رسانیده از باره بپایان رفته بودند و سواران اهل خلاف را گریزانیده از نوائد
احسان پادشاه حظی تمام یافتند و جامها قیمتی پوشیدند و چون رای عالم آرای خسرو گیتی ستان از جزئیات
امور باز پرداخت جمعی امرا را بقلع و استیصال امیر خلیل روانه ساخت و حکم کرد تا او را بدست بیاورند
پای باز بر نهند و ایشان برحسب منازل پیموده اطراف سیستان را احاطه نمودند امیر خلیل از این حادثه
سراسیمه و اندیشناک شد و چاره جز آن ندید که انقیاد و اطاعت نماید تا بجان و عرض ایمن ماند و فی شهور
با خواص و نزدیکان حلقه اطاعت گزاری در گوش کردند و غاشیه فرمانبرداری بدوش نهادند و روی
اخلاص بدرگاه کیوان اشتباه آورد و امیر کبیر دادا ز توجه او آگاهی یافته بود و بجانب او شتافته تا
گاه در نواحی اسفزار بدو رسید و جادخود چکاده امیر خلیل بغیر از تسلیم دوا پیدا نیافت و ایشان در زمان میرزا


با یکدیگر دوستی داشتند و امیر کبیر داد حقوق صحبت و محبت تذکیر و رعایت نموده با امیر خلیل برفق و مدارا پیش آمد و
هر دو امیر باتفاق متوجه درگاه عالم پناه شدند و چون بدار السلطنه هراة رسیدند امرا صورت قضیه را بعرض
سلطان سعید رسانیدند آنحضرت فرموده که مراحیدنوبت بخاطر گذشته که خلیل را هیچ حیله بیرون نشد هم تمانع بغیر
از این مبین طریقی فی الجمله امیر خلیل بسعادت بساط بوس استسعاد یافته از سر اخلاص زمین عبودیت ببوسید و
بجان امان یافت و در سلک سایر ملازمان دولت آشیان منتظم شد و شهریار نامدار نظام الدین شاه یحیی
بار دیگر برحسب فرمان خسرو داد گر در ولایت سیستان بجا آبا و اجداد عظام خویش رایة شوکت و لواء حکومت
برافراخت و برحسن تدبیر و کاردانی تدارک خللها کرده آن مملکت را مضبوط ساخت و در این سال در
بیست و پنجم شعبان جناب افادت مآب مولانا شمس الدین محمد اسد که جامع بود بین العلم و العمل وفات یافت
و در مزار گازرگاه هراة قریب بقبر منور حضرت پیر هراة قدس سره مدفون گشت و در شهور سنه خمس و ستین
و ثمانمائه رای عقده کشای سلطان سعید اقتضاء آن کرد که امیر سید مزید بولایة بلخ رفته از آن حدود خبر
باشد و در بین وللا منهیان بعرض رسانیدند که امیر نور سعید در ماوراءالنهر ربقه اطاعت از رقبه خویش
بیرون آورده نواحی بخارا و سمرقند را غارت کرده و سلطان رعایت خدمات سابق او نموده معتمدان بجانب
وی روان داشت تا خذ نفس را به نصیحت و موعظت رام گردانید و اگر بر تمرد و عصیان اصرار نماید کیفیت
حال را بعرض ملازم رسانند و بعدها ارباب کمال خواجه ناصر الدین عبدالله رسانند و فرستادگان متوجه ماوراءالنهر
شدند و با امیر نور سعید ملاقات کرده سخنان دلپسند و کلمات سودمند گفتند اما امیر مشار الیه نصایح
نیکخواهان نشنید و ایشان بسمرقند رفته حضرت خواجه را از آن حال آگاه ساختند و خواجه بکوه نور بخارا
که امیر نور سعید آنجا بود رفته با او قرار داد که دیگر پای از دایره انقیاد بیرون ننهد و چون حضرت خواجه
بازگشت امیر نور سعید دگر بیشد و بر سر کار خود رفت و بوعده وفا ننمود و در آن چند روز بعضی از سرداران
آن دیار بعزم رزم امیر نور سعید برخاستند و بدو رسیده دست و بازوی جلادت بگشادند و خذ نفس
تاب مقاومت نیاورده روی عجز و ناتوانی در بیابان جرانی نهاد و احمال و اثقال او بدست سپاه نصرت
شعار افتاد و در این سال پادشاه مغفور میر رکن الدین علاء الدوله که چند سال باطراف و
اکناف سیر سفر نموده بر کنار دریای قلزم در خانه ملک جیسون از احفاد ملوک سابق رستداد فرمان یافت
و نعش آنجناب را بهراة آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که مدفون میرزا بایسنغر است در
مرقد بانوی عظمی مدفون و صبیه او حضرت رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بآیین عزا
اشتغالها کلام ملک علام و اطعام فقرا و ارامل قیام نموده و در این سال حضرت ارشاد مآب ولایه دستگاه
خواجه ناصر الدین عبیدالله چون به امیر نور سعید ملاقات کرد هم از آنجا عزیمت جانب خراسان فرمود در
دوم بیست و پنجم ماه صفر بعد و هراة رسیده و سلطان سعید باستقبال شتافته مراسم تبجیل و تعظیم بجای
آورد و خواجه عالی مرتبت بزیارت مشایخ و اهل الله آن دیار رفته از روحانیت ایشان استمداد همت نمود
و مجموع اکابر و اشراف و اعیان از صمیم دل و جان ملازم آستان قدس آشیان گشتند و سلطان سعید
بکرات و مرات بدیدن خواجه رفته از کلمات قدسیه ایشان مستفید شد و چون حضرت خواجه را حسن


اعتقاد و ارادت نسبت بقدوة مشایخ اسلام شیخ بهاء الملة و الدین عمر قدس سره در غایت کمال بود و مخدومی
شیخ بزرگوار را از این عالم نقل فرموده بودند خواجه به پرسش خلف صدق شیخ مرحوم مرشد الملوک و السلاطین
هادی الخلایق اجمعین شیخ نور الدین محمد رفتند و آنجناب شرایط ضیافت بجای آورده مراسم مهمان
داری کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانید و حضرت خواجه شیخ زاده را وداع فرموده بوثاق خود باز گشت
و مخدومی خواجه از سلطان سعید التماس نمود که صندوق تمغای سمرقند و بخارا بشکسته و دیگر
پیرامن آن رسم مذموم نگردند پادشاه التماس آن دو بزرگوار را بشرف قبول داشته تمغای آن ولایات را که
مبلغی خطیر از آن هر ساله بخزانه عامره واصل میشد بخشید و حضرت خواجه در آن باب امثله و احکام مرتب
ساخته در یازدهم ماه ربیع الاول عزیمت سمرقند فرموده در آخر ماه مذکور خواجه مظفر مختار سبزه
واری و خواجه نعمة الله قهستانی و مولانا امیر سمرقندی بمنصب وزارت رسیدند و در ماه ربیع الثانی سلطان
سعید خواجه معز الدین شیرازی و مولانا میرزاده بلک ماوراءالنهر فرستاده و ایشان در اشاعت عدل و
داد و تنظیم حال بلاد و عباد و صبهانام نموده و در اواسط جمادی الاول خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان جهت کلیات امور ملکی بجانب بلخ و ارهنگ و سرای رفت و در خلال این احوال بمسامع جلال
پیوست که میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبداللطیف در ولایة ماوراءالنهر رایة خلاف برافراشته است
و جمعی از مفسدان بپیرامن او در آمده خذ نفس را بر کارهای ناصواب دلالت میکنند و جهره عروس مملکت
را در نظر او جلوه میدهند سلطان سعید چون از این معنی آگاهی یافت در ساعتی مسعود و زمانی محمود پای
مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده عازم دیار ماوراءالنهر گشت **ذکر توجه سلطان عالیشان**
**بماوراءالنهر جهت تسکین فتنه و غوغاء بداندیشان و مراجعت از شاهرخیه جهت ظهور صاحب قران**
سلطان سعید در آن هنگام که آفتاب در بیت و کم درجه حوت بود از دار السلطنه نهضت فرموده
در نغور رباط فرود آمد و در آن کثرت باران و شدت سرما بمرتبه رسید که هیچ متنفسی را مجال حرکت
نماند و چند روز در آنجا توقف افتاد تا لشکر پرداز هجوم طلیعه سلطان بهادر روی بفرار نهاد اکنون موکب
همایون از آن مرحله در جنبش آمد و چون فضای شبرغان از غبار سم سمند فرمانفرمای ممالک ایران و
عطرسای گشت جنود بیان عدد در ظل لواء ظفر ورود جمع آمدند و از آنجا روی نصرت قرین عزیمت بلخ
کرد در بین وللا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان کیفیت پل بستن خود را بر آب جیحون بعرض همایون
رسانید و صورت خدمتکاری او در نظر پادشاه مقبول و مستحسن افتاد و پایه قدر او را از ایوان کیوان
گذرانید و با وجود منصب وزارت خذ نفس را در سلک ندما و خواص و محرمان مجلس انس انتظام داد و رایة ظفر
شعار از پل جیحون عبور نموده میرزا محمد جوکی که خلیله عظیم فراهم آورده بود و اموال بسیار و غنیمت بیشمار از
غارت و تاراج دیار ماوراءالنهر گرفته و بمدد و معاونت امیر نور سعید و امیر سلطان ارغون که تربیت
یافتگان و برکشیدگان دولت سلطان سعید بودند مستظهر شده بمجرد آوازه توجه لشکر جلادت آثار
با اعوان و انصار از آن دیار روی برتافتند و سراسیمه و حیران در صحرا و بیابان
سرگردان شدند آخر الامر بقلعه شاهرخیه که در کمال ذراعت و متانت بود پناه بردند

وآن اماکن خود ساخته ذخیرهٔ فراوان جمع آورده‌اند و سلطان سعید خبر مخالفان شنیده از سمرقند نهضت
نمود و بکنار آب خجند رسیده در برابر قلعه نزول اجلال فرمود و آن حصاریست که آب سیحون در آن محل آب
خجند از آن تعبیر میکنند بر اطراف آن میگردد چنانکه سه طرف قلعه محاط بآبست و در یک طرف که خندق
مغاکهاست که قوت متخیله را عبور از آنجا در خیال نمی‌گذرد فی الجمله فرمان جهانمطاع سلطان سعید نفاذ یافت
که لشکریان و هنرمندان از استادان منجنیق و غیر ایشان آلات و ادوات حصارگیری ترتیب داده بکوهها
خود مشغول شوند و بندگان دولتخواه بموجب فرموده عمل نموده از صباح تا رواح و از شام تا بام در تسخیر
قلعه سعی موفور مینمودند و نزدیک بآن شد که صورت فتح و ظفر جلوه گر آید ناگاه از جانب خراسان
خبر رسید که حضرت صاحب قران ثانی معز السلطنة والخلافة امیر الغازی سلطان حسین میرزا بهادر
خان خلد الله ملکه از طرف خوارزم باسترآباد رفته است و امیر شیخ حاجی و دیگر امراء آن سرحد کشته
عزم خراسان دارد و هرچند چهرهٔ این حادثه در نظر همگنان در نهایت صعوبت و کراهت بود اما از آنجا
که کمال تمکن و وقار پادشاه رفیع مقدار بود بدان سخن التفات نفرمود و همت بر تسخیر قلعه گماشته هیچ نوع فتور
در عزیمت پادشاهانه بدید نیامد و چون خبر متواتر شد که آتش فتنه بالا گرفت سلطان سعید امیر سید اصیل
ارغون را با جمعی سرداران بخراسان فرستاد تا آن دیار را محافظت نمایند و امرا بخراسان روان شده امیر سید
اصیل بنیشابور رفت و امیر سید مراد در سبزوار قرار گرفت درین اثنا قاصدان از طرف خراسان رسیده
بسامع علیه رسانید که حضرت صاحب قران ثانی یقین از جرجان بیرون آمده متوجه خراسان شد و امرا که در
نیشابور و سبزوار بودند بدار السلطنت هراة رفته شهر را مضبوط و محفوظ کرده‌اند و اسباب قلعه
داری چنان مرتب کردند که در آن عهد و دیگر عهود معهود نبود و حضرت صاحب قران ثانی در ظاهر
دار السلطنت هراة نزول کرده بمحاصره و جنگ و پیکار مشغول شد و در آن باب اهتمام تمام نمود چنانچه در موضع
خود تفصیل آن مرقوم دفتر کلک بیان کرده انشاء الله تعالی و چون چند روز محاربه امتداد یافت و کاری
از پیش نرفت سلطان صاحب قران دست از محاصره بازداشته از ظاهر شهر کوچ فرمود و از آن جانب چون
سلطان سعید شنید که مردم هراة در مضیق محاصره اند با میرزا محمد جوکی صلح کوته کرده و از بیرون شاهرخیه
برخاسته بسمرقند آمد و از آنجا بجناح استعجال روان شده بجیحون عبور کرد و حضرت صاحب قران از بی
حول از ظاهر شهر هراة برخاست ایلغار و شبگیر کرده بمنزل موری رسید و از آن موضع بسرخس آن قلعه
را مضبوط ساخت و از سرخس بجانب مازندران عزیمت نمود **ذکر رفتن سلطان سعید بولایت جرجان
در ضمان تائید ملک جلیل و شروع فرمودن با امرا و خواص در دفع اهل فتنه و قتل امیر خلیل
وقتل دو سه آن قوم جاهل با ارادهٔ هو الاول والآخر** سلطان سعید از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل
پیموده بسرخس شد آغاز که حضرت صاحب قران ضبط قلعه را بدو تفویض فرموده بود تاب مقاومت نیاورد
و با دیگر مردم که مدد و معاون او بودند دنبهار طلبیده بیرون آمدند و چون چشم سلطان سعید بر آغا افتاد
بنابر آنکه ذخیره از وی در خاطر داشت بقتل خدمتش فرمان داد و بدیگران زحم کرد و چون عساکر گردون مآثر
راه دور و دراز پیموده بودند و چندان یراقی نداشتند سلطان سعید دیوانیان از ابنای دار السلطنت هراة فرستاد تا بجهة

مسعود و نام بردار و ز و لشکر بستانند و از بخار قرض کنند و چون مردم زحمتها کشیده بودند و شهر را از ظالمان
ملک نگاه داشته بخلاف این توقع میداشتند و این طلب نزد ایشان بغایت مستکره و مستبعد نمود و فایدهٔ
نبود القصه خزینه که از این وجوه بحصول پیوست همراه شیخ احمد و علی مغول صراف باردوی اعلی فرستادند
و چون موکب منصور بعد دو ماه بدان رسید حضرت صاحب قران ثانی تا حدود خراسان پیش آمد و از آنجا
بمقتضی روزگار عازم یورت اصلی دار القرار شد و سلطان سعید شهر استرآباد را بنور حضور خویش منور
گردانیده در گلستان نزول اجلال فرمود و چند روز بزم عشرت بطریق حکمت ترتیب داده
روز بشب و شب بروز رسانید و درین اثنا بسامع علیه رسانیدند که امیر خلیل غدری در خاطر
دارد و حال آنکه قبل از این بکرات و مرات از آن سهو دیباک اجمعی مشاهده رفته بود چنانچه در آن
اوان که سلطان سعید قلعهٔ شاهرخیه را محاصره داشت منهیان آنحضرت که در اندرون حصار بودند
خبر بیرون فرستادند که امیر خلیل با مخالفان مواضعه کرده که البته امشب از حصار بیرون آیید
که من از یورت خود که در فلان موضع از لشکرگاه است سوار خواهم شد و دست بیعت بمیرزا سلطان ابوسعید
خواهم نمود سلطان سعید یورت امیر خلیل تغییر کرده و جمعی مخصوصان در آن شب جابوشیده بود در
بارگاه جهان پناه تا روز بیدار داشته راقم حروف از جناب حکمت مآب مولانا قطب الدین نفیس
طیب الله ثراه و جعل الجنة مثواه که از خواص سلطان سعید بمزید تقرب اختصاص داشت چنین شنیده
که شبی در ولایت جرجان توقعات ان عودتی را از آن اراک بگرفتند و سعید از وعید و تهدید اقرار کرد
که امیر خلیل مرا فرستاده تا تحقیق نمایم که خرگاه میرزا سلطان ابوسعید القصه چند نوبت علامات
مکر و امارات غدر امیر خلیل بوضوح پیوست و امرا یا ذره نفرها نفی کرده قتل امیر خلیل اتفاق
نمودند و سلطان سعید از آن حرکت ایشان را مانع آمد و در آن شب که سلطان صاحب قران و یاران
شده بجانب اراق روان شد شبی مانند قطران سیاه نه ستاره پیدا نه پروین نه ماه
نه آوای مرغ و نه آرای دد زمانه زبان بسته از نیک و بد امیر خلیل الحاح و مبالغه نمود که پادشاه را
بنفس شریف در عقب یاغی بباید رفت آنحضرت فرموده که خلیل بیک نوعی میخواهد که سلاطین در شب
تکاپوی کنند و از بسیاری ترغیب و تحریص او در این امر بر ضمیر انور دیگر فریدون فر که مطرح الهامات
غیبی بود روشن شد که امیر خلیل حرف خداع بر لوح ضمیر مینگارد و باوجود آنکه در امور و مال سلطان سعید
صاحب اختیار شده بود خیال سلطنت از دماغ او بیرون نمیرفت و بمجرد امارت قناعت نمینمود آخر الامر
خاطر همایون و قتل او قرار یافت امیر عبد الوهاب گفت که صباح آن روز که مقرر شده بود که او را بقتل
رسانند پسر کهتر او را امیر قاسم که منظری خوب و جمال مرغوب داشت بپهلوی من نشسته بود در خاطرم افتاد
که حیف از این جوان زیبا روی که بیگناه کشته خواهد شد باز در ضمیرش گذشت که شاید که جرمی از او در وجود
آمده باشد که استحقاق این امر هایل و بلایی نازل پیدا کرده از وی پرسیدم که امیرزاده مدة العمر هیچکس را
بقتل رسانیده جواب داد که چهل و سه نفر را بدست خود کشته ام با خود گفتم که هر که او نیک میکند یابد
نیک و بد هرچه میکند یابد القصه امیر خلیل چون صباح بخلوتخانهٔ خاص بدستور معهود در آمد یکی شمشیر



کار او را برید امیر خلیل گفت بدو که این چه ظرافت که میکنی دیگری دستار از سرش برگرفت امیر خلیل گفت
کل را کله از سر افتاد و از ایشان التماس نمود که سبویی آب بمن رسانید که بغسل احتیاج دارم قدری آب حاضر
ساختند امیر خلیل خود بر داشت و شویی داد و گفت آب میکده‌ای دل برار غسل طریق
بخاک صومعه تاکی توانیم تیمم کرد و بفراغ بال جوک از درون ناخن های خود بیرون می‌آورد و سر تسلیم پیش افکنده
و حلاوه بتعلیم او در آن زمان شمشیر را مخرب برکردن او زد تا سر او بسهولت از بدن جدا شد و پسرش محمد خلیل
بان خانه که پدرش کشته اند در آوردند و چون سر امیر خلیل را بر سینه او دید گفت ما پای خود بسلاخ
خانه آمده ایم و او را مهلت الحفظه نکردن زدند و پسر دیگر او را که شمهٔ از حسن او گذشت همان شربت
چشانیدند امرا و خراسان از این سیاست عظیم متوهم شدند سلطان سعید ایشان را بفنون نوازش
اختصاص بخشید و استمالت داده فرمود که امیر خلیل چند نوبت گناهان از او صادر شده بود که هر یک از آنها
موجب عذاب و نکال او میشد و شیوهٔ عفو و اغماض که بهترین صفاتست ما رعی میداشتیم و چون بی ادبی او از
حد در گذشت بجزا و خود رسید شما خاطر جمع دارید امرا و خراسان زبان بدعا و ثنا گشاده خوشدل
و مطمئن خاطر گشتند و چون خسرو جهانگیر خاطر خطیر از دغدغهٔ امیر خلیل جمع ساخته اندیشه بر قلع
و استیصال سرداران ایل جلایر گماشت و از دیرباز ایشان در نواحی استرآباد اقامت داشتند و مزور
باموال وافر و اغنام و جمال بسیار و میچداشتند که حاکمی که ایشان نخواهند در آن ولایت حکومت
نتواند کرد و بغیر از غارت و تاراج مهمی نداشتند و ضرر آن جماعت بمقیم و مسافر میرسید و پیوسته بحوزهٔ
و فتنه انگیزی اشتغال مینمودند و درین اثنا سلطان سعید خواست که بحسن تدبیر مادهٔ شرارت آن قوم را
منحسم سازد و رشتهٔ ظلم ایشان منقطع کرداند لاجرم امرا الوس را فرمود که بشارت بآن جماعت رسانند
که پادشاه از برای شما سیورغالات تعیین میفرماید چند روز
درین باب گفت و شنید بسر بردند و از برای گرفتن آن قوم بی عاقبت کاشتکان مقرر فرمودند و در روزی
که بکلستان در آمدند همه را گرفتند و بر سر میدان مجموع گرفتاران را گردن زدند و آتش غارت و تاراج در
خان و مان ایشان دا ز ایشان برانداختند و سلطان سعید مملکت جرجان را بسیورغال بشاهزادهٔ
عالیشان میرزا جلال الدین محمود شاه که آثار جلادت و سعادت و اقبال در ناصیهٔ او ظاهر بود ارزانی
داشت و امرا و عظام و سرداران فلک احتشام را در ملازمت او باز داشت و ایلچیان که از ولایت ساری و
رستمدار و فیروزکوه و دیگر ممالک آمده بودند رخصت انصراف داد و مجموع ایشان بعنایت و عاطفت و
نوازش پادشاهانه اختصاص یافته خشنود و شاکر باوطان خود باز گشتند **ذکر نهضت رایات ظفر آیات از مازندران بجانب دار السلطنت هراة و بیان بعضی از وقایع و حالات** چون مهمات ملک مازندران بر حسب دلخواه
خسرو گیتی ستان انتظام یافت عنان عزیمت بطرف ستقر پناهت و جلالت تافت و موکب همایون بهرات که رسید
رسوم ذمیمه را از میان برگرفت و گلشن مملکت بنادکی از زمین معدلت سلطان سعید رونق و طراوتی بجز رفت و لواء
نصرت انتما چون بقصبهٔ کوسویه رسید بموقف عرض رسانیدند که عمال از انجا واجبی رعایا بوده زیادت کرفته اند
فرمان جهانمطاع صدور یافت که وجه فاضل را از خزانه تسلیم رعایا نمودند و موکب خجسته منازل پیموده در بیست و



سوم ربیع الثانی مقرون بحشمت و کامرانی در باغ سعید نزول فرمود و بعد از چند روز که سلطان سعید از
رنج راه بر آسود از وقایع که در زمان غیبت چتر زرنگار در خراسان واقع شده بود تفحص بلیغ و استفسار
بسیار نمود چنان بوضوح پیوست که خواجه معز الدین در علی کردن لشکر میستاند بسلغی خطیر جهت خاصه
خویش از میان برده و بمقتضی هوا و هوس صرف کرده و همچنین شیخ احمد علی مغول صراف که از تجار بوسم
قرض مطالب بسیار بستاده از بارگاه نوشته و بعد از آن رشوت گرفته و تغییر و تبدیل بیان راه داده
و از این حرکات ناپسندیده رای شحنهٔ قهر و سیاست آن کرد که آن دو شخص دلیر را بنوعی هلاک سازد که
عبرت دیگران باشد و بعد از تامل حکم واجب الاذعان نفاذ یافت که شیخ احمد صراف پوست کنده بنعذیب
هرچه تمامتر کشتند و خواجه معز الدین را دو دیگر در پای حصار قریب بدر مدرسه و خانقاه حضرت
مادر سلطان سعید دست و گردن بسته در دریک آب جوشان انداختند و در مدت دور و زجوش و خروش خواجه
معز الدین فرو نشست و فرمان واجب الاتباع صدور یافت که بعد از این در هراة و بلوکات در تمام بودادن
و بعلت این وجه متعرض هیچ آفریده نگردند و نشانها در این باب ابنیه نقش کرده در مسجد جامع قریب بعیبه
مقصوده نصب نمایند که اشتکان بموجب حکم سلطان عمل نمودند و مدت امتیاز سلطان سعید از قول اختفیش
بجا و بجایی نداشت و در اثنای این احوال طایفه بخواجه منظفر تقرب کردند و امان مسند وزارت برخاسته
صاحب اعظم قطب الدین طاوس سمنانی که سالها وزیر و مشیر میرزا بابر بود وزیر دیوان شد و خواجه
اسماعیل جرجانی را بدو شریک گردانیدند و چون قضیهٔ میرزا محمد جوکی هنوز فیصل نیافته بود خاطر خطیر
از آن مرجع نشین سلطان سعید عازم دیار ما وراء النهر و ترکستان شد چون قاصدان از طرف ما وراء النهر
متعاقب رسیدند و بسمع سلطان سعید میرسانیدند که میرزا محمد جوکی باز رایت عناد بر افراخته بتخریب بلاد و تاراج
عباد اشتغال مینماید آنحضرت دفع فتنه او برهمت پادشاهانه واجب و لازم دانسته با حضار لشکر
فرمان داد و موکب کشاییت و حشمت جاده عالم کمال ان دار السلطنت هراة نهضت نموده در قریه ساق سلمان
نزول اجلال فرمود و اعیان و اشراف بنایات و اشراقات پادشاهانه سرافراز ساخته شهر را باینان و
و کلانتران محلات و بلوکات را خلعت و استمالت داده و در همان روز خواجه شمس الدین محمد را بجانب
بلخ فرستاد و بعد از دو روز رایات همایون در جنبش آمد و در زمان غیبت سلطان سعید در ولایت
خراسان وبایی عظیم و طاعونی مفرط روی نمود و خلقی کثیر و جمعی غفیر در آن قضیه فرو رفتند و اکابر و
اعیان و مصاحب خواجه قطب الدین طاوس بدین بلای بادمتیس رفتند و چون و باشکین یافت شهرها آمد
و مردم با بعمارت و زراعت ترغیب و تحریض نمودند و چون حضرت سلطان سعید در قبة الاسلام بلخ نزول
فرمود چند روز در آن دیار توقف فرمود و بعضی از ایام بهار در نوبهار بلخ بجزمی و شادکامی بگذرانید
و از آنجا نهضت فرموده روی عزیمت بسمرقند نهاد و چون از جیحون عبور کرده و منازل و مراحل پیموده بمقصد نزدیک
رسید اکابر و اشراف برسم استقبال پیش آمده شاد و پیشکش تقدیم رسانیدند و موکب ظفر نشان بالشکر
جهان متوجه شاهرخیه شد و بظاهر حصار فرود آمده آن حصار را در غایت ضبط یافت و سلطان سعید
صلاح وقت در آن دید که بجاده بر و محاصره نپردازد بلکه جمعی را تعیین فرماید که در مقابل گوی ترتیب نماید

وچون اسباب حصارگیری مرتب شد و بعرض همایون رسانید و خاطر اشرف بجانب معنی قرار داده عنان عزیمت بجانب سمرقند منعطف گردانید و در موضع کان گل طوی عظیم ترتیب داده بسبب ختان شاهزادگان قیام نمودند و بعد از آن متوجه جانب تاشکنت شدند و بظاهر حصار فرود آمده فرمود که برامن قلعه شهربندی سازند تا مخالفان نتوانند که بیرون آیند و باندک فرصتی آن شهربند تکمیل یافت و در آن مدت از طرفین جنگهای مردانه کردند و کوششهای بهادرانه نمودند که تفصیل آن موجب تطویل میشود آخر الامر مردم اندرون از بی قوتی بتنگ آمدند و از فقدان نان و گوشت کار ایشان باستخوان رسید و بحیله و تزویر و تدبیر و معاونت بعضی مردم بیرون دعوت میرسانیدند و امرا و ارباب کیاست که ملازم سلطان سعید بودند میدانستند که در قلعه چیزی نمانده و از بیرون ماکولات بحصار میبردند لیکن کیفیت آن معلوم ایشان نبود در این اثنا امیر شیر حاجی نوکری معیوب اندیشیده نوکری را که میرزا محمد جوکی او را میشناخت فرمود که بشیوه فرار متوجه قلعه شد و شاهزاده او را دیده و دانسته رعایت فرموده و از سبب آمدن پرسید که نوکر معروض داشت که امیر شیر حاجی مخفی رنجی بحال من کرده بود و جمعی از آن واقف شده در این ولا که امیر و مطالبان قصد من نموده و مرا بند فرمود و من فرصت یافته گریختم و التجا بدرگاه عالمپناه آوردم میرزا محمد جوکی او را بخوان نوازش خوشدل گردانید نکاری بآن داشت و او چندروز به تفحص و تفتیش کوشیده شرح احوال معلوم کرد و گریخته نزد امیر شیر حاجی آمد و عرض رسانید که در اندرون بازار شخصی است فلان نام و آنچه ما یحتاج اهل قلعه است از ماکولات و ملبوسات مرتب میگرداند و در نیم شب در فلان محل کشتی بروی آب می آید آنچه بصحرا دروبانا دری مهیا است در کشتی افکنده بقلعه میبرند امیر شیر حاجی کیفیت حال را معروض پایه سریر اعلی گردانید و بموجب فرمان درجست و جوی آن شخص شتافتند و خدمتش را گرفته در برابر قلعه آوردند که این آن شخص است که از برای شاهزاده دنی و ما یحتاج میفرستاد و اکنون بجزاء عمل خویش رسید گرفتار گشت بعد از این اقامت حصاریان بجهت دشوار می نماید و آن عزیز را در برابر اهل حصار بصد خواری بکشتند و ارباب قلعه بیکبار نومید شدند و التجا بجناب معارف مآب خواجه ناصر الدین عبید الله نمودند و حضرت خواجه از سمرقند رسید و سلطان سعید شرایط تعظیم و تقدیم رسانید و مقصود از آمدن خواجه جز طلب شفاعت امیر عزیز سعید کیفیت بانوشته نزد او فرستاد — جامی تن عمتر ترابی حراب گفتیم ترا گر تو دانی وامیرشاها الیه [illegible] خویش تضرع و زاری بسیار اظهار کرد و خواجه چندروز خاطر بر آن امر خطیر گماشته در اصلاح جانبین اهتمام بسیار نمود

**ذکر حوادث یومیه که در خراسان روی نمود در حین محاصره شاهرخیه**

سلطان سعید در زمانی که متوجه از سمرقند بجانب شاهرخیه قرة العین خویش میرزا سلطان محمد را بضبط خراسان تعیین نمود و شاهزاده در اواسط ربیع الاول سنه سبع وستین وثمانمائه بهراة آمد و در جانب رعیت و رعایای بلاد و امصار قدم بر قدم پدر بزرگوار نهاد و در این سال مولانا جلال الدین فتح الله تبریزی که اصناف علوم از عقلی و نقلی میدانست و بجهت [illegible] در هراة مانده بود فوت شد و در [illegible] مدفون گشت و در این ولا برفهای عظیم بزمین آمد و سرماهای قوی روی نمود و در خلال این احوال جزئیل پهلوان محمد پیاده از جانب ترشیز رسید شرح حال محمد پیاده آنست که مدتی مدید ملازمت سلطان

سعید

سعید قیام مینمود و آثار جلادت و مردانگی در معارک بظهور میرسانید تا مرتبه اش روی در ازدیاد نهاد وکار او در رواج و رونق تمام یافت و نشان تحکم دار السلطنت هراة بنام او قلمی شد و خدمتش برانگیختن از جرایم خلق کثیر را بی آنکه معروض رای عالم آرای گرداند بقتل رسانید و بهیچ گونه معاتب و مخاطب نشده ما وجبان معزول شد که رستم دستان و سام زمان تماشیه [illegible] می نداشت و مجموع [illegible] دار السلطنت هراة مطیع و منقاد خویش دانسته ملازم حق ذکر دانید و در آن عقوبت [illegible] در آن هنگام که سلطان سعید در محاصره شاهرخیه بود بدفع محمد تاجی که در کوههای ترشیز سر میبود و دم از خلاف میزد متوجه آنجانب شده و در فراه از قراء آن ولایت که طبیعت اتابک او از آنجا ملکوت شد بود فرود آمد و طرح ظلم و ستم و جور و بیداد انداخت و هر صبح و شام نقاره میزد و محمد قزوینی که سر مجمعه پیاده فرو دمی آورد و در صدد آن شد که نسبت بدو دست برد می نماید و خوبی شمه بر پهلوان محمد پیاده بگفتند التفات بدان سخن نکرد و گفت او چه کس باشد که در این مقام آید و محمد قزوینی فرصت نگاه داشته در شبی که برودت هوا اشتداد داشت و بیشان در وثاقها خود خزیده بودند و از دو نفر زیادت پیش نزد پهلوان محمد نبود و آتشی افروخته هر نوع حکایات میگفتند ناگاه با یاران خویش چون بلای آسمانی در آن خانه در آمد و پهلوان محمد تیغ برداشته محمد قزوینی سر او را بیک ضرب شمشیر از مرکب بدن جدا ساخت و سر آن بداخلاقی را از عالمیان باز داشت و بجانب کوه پناه برد و از [illegible] هیچکس را مجال آن نبود که از عقب او برود

**ذکر بیرون آمدن میرزا محمد جوکی از قلعه و استیلاء کمانشکان حضرت پادشاه بر آن بقعه و معاودت سلطان سعید محفوف بنصرت و تایید**

سلطان سعید قریب یکسال در محاصره قلعه شاهرخیه روزگار گذرانید مردم را از گرد و غبار و کثرت حشرات ارض مثل مار و مور زحمت بسیار رسید و از بسیاری مگس و پشه همه کس به تنگ آمدند و کار اهل حصار نیز بحد اضطرار انجامید و پیشتر حضرت خواجه عبید الله دو نوبت بر قلعه رفته بود و در امر مصالحت سخن گفتند و چون میرزا محمد جوکی در تسلیم حصار تعلل مینمود حضرت خواجه او را در تنگنای محاصره گذاشته روی بسمرقند نهاد و ارباب قلعه بار دیگر جان [illegible] شدند و کس باردوی همایون فرستاده التماس حضور خواجه عبید الله نمودند و آنحضرت مضمون کلمه الشفقة علی خلق الله را منظور داشته باز متوجه جانب شاهرخیه گشت و پای مبارک در میان نهاده سلطان سعید را سوگند داد که قصد قتل آنجماعت نکند و بهیچ آفریده را نفرماید بلکه جمیع را از آن زمره رعایت و عنایت فرماید و حضرت سلطان سعید مجموع را اقبال شد الحق بمهمه وفا نمود و خواجه بزرگوار بحصار در آمده امیرزاده سعید و امیر سلطان [illegible] و باقی گردنکشان را بیرون آورد و بدولت شرف دستبوس سلطان سعید مشرف شده سر بخجالت در پیش افکندند و پادشاه اصحاب حیا میرزا در آغوش عنایت کشیده پرسش نمود و در جمعه نهم محرم سنه ثمان وستین وثمانمائه میرزا محمد جوکی را باردوی همایون آوردند سلطان سعید او را در کنار گرفته در پهلوی خویش جای داد و بمواعید خسروانه دل خوش او نمود و فتحنامها نوشته باطراف ممالک فرستادند و سلطان سعید بعد از تنظیم امور آن ولایت روی بسمرقند نهاد و خاطر بانتظام کلیات امور ماوراء النهر و ترکستان گماشته چندروز در آنجا توقف

فرمود و چون خاطر اشرف از آن قضایا فراغت یافت معاودت بجانب خراسان جزم فرمود و از جیحون عبور نموده بسعادت و اقبال می جوید تا بحوالی دختران رسید و در آنجا اعیان و بزرگان بشرف دستبوس مشرف شده شرایط نیاز و نثار تقدیم رسانیدند و در منزل [illegible] و اهل حرفت [illegible] و سلاما نز معروض داشتند و در بیست و دوم ربیع الثانی موکب منصور در باغ سعید نزول فرمود و از قلعه شاهرخیه تا ظاهر دار السلطنت هراة سلطان سعید میرزا محمد جوکی را سوار ساخته همراه میآورد از پیش در آن میرزا بود که از قلعه شاهرخیه و بنفس همایون از عقب او عزیمت مینمود و چون [illegible] جلال و سید شاهزاده را در حصار اختیار الدین بزندانی که شایسته بود در حصار ساخته بودند محبوس گردانید و آنجا مقید بود تا اجلش فراز آمد و چون سلطان بر تخت قرار گرفت بر تحقیق اموال دیوانی [illegible] خواجه قطب الدین طاووس و خواجه نعمت الله و خواجه اسماعیل و مولانا امیر فرمان مرتب ساخته بعرض رسانید خواجه طاووس معاف گشت و خواجه اسماعیل در بغداد فتاد و چون نوبت بخواجه نعمت الله رسید او نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخن گفت که مشعر بجنایت بود سلطان سعید از خواجه شار الیه حقیقت آن استفسار نمود خواجه شمس الدین محمد گفت منافرت مردم بر سم خدمتی حقیر بسیار [illegible] اما مال دیوان هیچ تصرف نکرده ام و تقصیری نیز در آن واقع نشده باقی رای عالی حاکمست سلطان سعید فرمود که هر چه گرفته خود بتو بخشیدم و تو از دیوان معاف داشتم گاهی [illegible] که دیوانیان [illegible] من گرفتار میشوند من نمیخواهم که آسیبی بتو رسد خواجه شمس الدین محمد [illegible] انگشتری از انگشت بیرون کرد و قدمی چند پیش رفته بر گوشه تخت نهاد و باز گشته در محل خویش بایستاد و گفت در هیچ تاریخی نیست که بدین نمود واقع شده باشد و در این اثنا بسامع علیه رسید که یونس خان که بمزید اعتنا و حسن اهتمام سلطان سعید متمکن آبا و اجداد را بوجود خویش مزین گردانیده بود از تاب آفتاب حوادث روی گردان شده و التجا بپایه سریر همایون فال آورده نزدیک سلطان سعید باستقبال او شتافت و با یکدیگر ملاقات کرده بدیار رسم اظهار استبشار نمودند و آنحضرت خان را بمواعید جمیل مسرور گردانید و بترتیب طوی بزرگ فرمان داد و اسباب ضیافت و پادشاهی [illegible] مهمانی را مرتب داشته با چند تومان لشکر آنجناب را بولایت اصلی او گسیل کرد و حضرت خواجه بواسطه آنکه شنید که در شهر و بلوکات بقیه ای از مرض طاعون هست عزیمت ییلاق بادغیس نمود و در آنجا قاصدان از طرف سمرقند رسیده معروض داشتند که در آن ولایت این مرض شوم شیوع داده و از متروکات [illegible] که وارث نداشتند مبلغ کرامند بخزانه عامره واصل شده و در این سال شیخ صدر الدین محمد الرواسی که بزیور علم و عمل آراسته بود و از [illegible] تشریف آورده بود در مزار فایض الانوار حضرت شیخ الکل فی الکل شیخ زین الدین الخوافی ساکن شد و خلق لا تعد و لا تحصی ملازمت آستانه او کرده بستند و چون سلطان سعید با جناب حسن ارادت و صفاء عقیدت داشت سعی استعانت میفرمود و در تنفیذ و تمشیت عزایم [illegible] آن جناب عمل مینمود

**ذکر توجه حضرت اعلی به قشلاق و معاودت او از آنجا در [illegible] تایید ملک خلاق**

تواجیان بهرام صولت در شهور سنه تسع وستین وثمانمائه بهمه کس جار درسانیدند که برای قشلاق مرتب کنند و سلطان سعید فرزند رشید خود

میرزا سلطان محمد را بهراة بگذاشت و جناب ولایت مآب امیر نظام الدین احمد حاجی و مولانا امین الدین [illegible] را باز داشت برای دولت در رکاب سعادت آورد و بجانب بلده فرخنده مرو شاهجان عزیمت نهضت داد و در اوایل جمادی الاولی بموضع قشلاق نزول فرمود و در آن سال در تمام ولایت خراسان خصوص هراة زمستان در غایت برودت بود تا اوایل ماه حوت برفهای عظیم افتاد و در اواسط جمادی الثانی از اردوی اعلی نشان بهراة آمد که سید یکه سلطان برادر ابو الحسن خان که در آنجا محبوس بود بدرگاه عالمپناه فرستند و بموجب فرموده عمل نمودند و جوانی نیکو اخلاق پاکیزه اعمال بود و پیوسته به تلاوت کلام مجید اشتغال مینمود و چون سید یکه سلطان باردوی همایون رسید و سلطان سعید او را از اسب و جامه و کلاه و کمر وافر داده بولایت [illegible] فرستاد و چون موسم بهار رسید رایات فتح آیات عزیمت دار السلطنت هراة نمود و جمعه [illegible] شعبان در باغ سعید نزول اجلال فرمود و در این اثنا از جانب ماوراء النهر [illegible] رسید مضمون آنکه طایفه از کفره فجره قلماق بر ممالک محروسه در آمده غارت و تاراج کردند و آنچه امکان خرابی بود بجوم رسانیدند و انجاء فراوان گرفته باز گشتند و فوجی از دلاوران سپاه منصور از راه بر ایشان کوفتند و [illegible] حمله آوردند و شمشیر بر آنجماعت نهادند و از سرهای مخالفان عرابها بار کرده بسمرقند آوردند و چون سلطان سعید چندروز در دار السلطنت هراة توقف کرده متوجه منتزهات جلگاه بادغیس شد و در اوایل رمضان به مقصد رسیده تمام ماه صیام و شوال تا قرب عید اضحی آنجا بگذرانید و در اواخر شوال امیر سید اسمعیل ارغون که جوانی دولتمند بهادر صالح بود عزم سفر آخرت کرد و برادرش امیر سید مزید بهادر شرایط تعزیت بتقدیم رسانید و سلطان سعید مجلس عزا تشریف آورده بازماندگان او را بنواخت و در اوایل ذی قعده موکب همایون از یورت ییلاق نهضت فرموده در اوایل ذی الحجه بمستقر سریر خلافت مصیر نزول آمده

**ذکر وقایعی که در شهور سنه سبعین اتفاق افتاد بر سبیل اجمال بر بنه تفصیل و تبیین آمد**

بیان وقایع این سال آن بود که طایفه از امراء عظام مثل امیر احمد یادو و امیر شیر حاجی با جمعی [illegible] حسب فرمان متوجه مملکت ماوراء النهر شدند بنابر آنکه جز سلطان صاحب قران از آنجا میشنیدند دیگر [illegible] که میرزا جهانشاه بمحاصره بغداد اشتغال داشت با جمع هزار خانه [illegible] احشام و صحرا نشینان که از [illegible] بیابان رسیدند فرصت غنیمت دانسته بر حد خراسان در آمدند و یورت و مقام ایشان بر وفق دلخواه [illegible] گشت دیگر آنکه داعیه قمع و استیصال قوم هزاره از خاطر خطیر سلطان سعید جهانگیر سر بر زد و لشکرها [illegible] همایون این عزیمت جمع آورده سرپل مالان را معسکر همایون ساخته و کلانتران ایشان دست در دامن [illegible] زده آن یورش بشفاعت مشایخ عظام در حیز توقف ماند و بجهت استخراج مال آنجا امیر نظام الدین احمد حاجی و جناب افاده مآب معالی نصاب مولانا شمس الدین علی [illegible] المشهور بمولانا شمس الدین [illegible] تعیین یافتند و در اثناء این حالات مزاج شهریار فرخنده خصال از جاده اعتدال منحرف شد و ضعفی [illegible] روی نمود و تا مدتی مرض استعداد یافته نزدیک بدان رسید که خلایق مایوس گردیدند آخر الامر بحسن معالجه اطبا صایب تدبیر بلکه باراده ملک قدیر آن زحمت بصحت مبدل شد و خلایق حیاتی تازه یافتند و بعضی [illegible] ساکنان [illegible] خطی بی اندازه رسید و جهت صدقه فرق همایون سلطان سعید مال [illegible]

ماده تمام خراسان بخشید و آن مبلغ کرامند بود دیگر از وقایع آنکه در این سال جشن ختان شاهزادگان نهایت طوی عظیم فرمان نفاذ یافت و ارباب حرف و صناع و اهل اسواق هر یون بباغ زاغان رفته چهار تبشن آغاز نهادند و در آن دلگشا فرحبخش باغ زاغان مقدار فردوس جنان شد و مهم لهو و سرود و سور و حضور و شرب مدام و کرشمه ساقیان گل اندام بمرتبه رسید که تا هعدان صد ساله حریفان بر آن طریقت را از برای دفع مخموری در شراب انگوری کردند و عیشها در جوی اندیشه نکردند  ای حریفی که من دادم در دهن شرابا ولی و ملک بخیامها ن نشاط و طرب انعقاد یافت و در اثنای جشن و طوی شاهزاده عالمیان میرزا جلال الدین سلطان محمود بطلبان ولایت جرجان قدم رنجه فرمود و جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا بعیش خود از جانب سمرقند رسید و چون خاطر آفتاب اشراق سلطان آفاق از سنت ختان شاهزادگان فراغت یافت همت عالی نهمت بر تنسیق امور ملک و ملت گماشتند **ذکر آمدن امیرزاده سعید از خوارزم بنا بر استمالت او و در میان مقابله دوم**

در شهور سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه از جانب خوارزم قاصدی از جانب امیرزاده سعید آمد و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه در این وقت میرزا سلطان حسین بهادر از جانب دشت قبچاق بدین ولایت آمد و امرا و سرداران تاب یک حمله او نیاورده گریختند و لشکریانش دست تسلط برآورده مجموع بیرون خوارزم را غارت و تاراج کردند و سلطان سعید فرمان داد که جمعی امرای عظام بدان صوب شتافته تفحص بلیغ بجای آورند و هر که تقصیری کرده باشد سزای او در کنارش نهند و در باب عقوبت و نکال مجرمان اهمال و اغفال نورزند امرا بر فرمان واجب الاذعان روان شدند و چون بدان خطه رسیدند به تحقیق معامله مشغول شدند بوضوح پیوست که لشکر خوارزم با وجود کثرت به یک حاله از صدمه سپاه سلطان صاحبقران فرار نموده اند و امیرزاده سعید را نیز به تقصیر متهم میساختند میرزا بر دو بیش ... که در آن ایام منظور نظر عاطفت سلطان سعید بود ناگاه امیرزاده سعید را گرفته همراه معتمدان بدار السلطنه هراة فرستاد و چند منش بنابر تساهلی که در نهبه بوده در حصار اختیار الدین مقید و محبوس گشت و در آن ایام پادشاه ملاذ الانام بدیدن سلسله مشایخ عظام شیخ نور الدین محمد وکلام جناب شیخ بجزید که امیرزاده سعید مسرع و جریده ادراک دخواست نمود سلطان سعید التماس جناب شیخ را مبذول داشت و جناب ارشاد پناه ... انگاشت و چون بپایه گاه همایون مراجعت کرد فرمود که امیرزاده سعید را از حصار بیرون آورده در زمره حضار مجلس انتظام دادند و حضرت سلطان سعید او را به شرف خطاب مخاطب و مشرف ساخته از احوال وی بپرسید و بیان خدمتش را در سلک امرای کبار انخراط داد اما امیرزاده سعید در غایت چالاکی و قلاکت روزگار و کذا راین اسب جان بتاخت که سوار شده ملازمت طاق رسید و این رباعی که مجلس همایون فرستاد و شمه از شرمندگی و در ماندگی خود معروض داشت **بیت**

این بنده در مانده شرمنده بجان * دارد اسبی توقع از شاه جهان * چون همت او بلند و چون بخت قوی * چون دولت و جان و چون حکم روان * و حضرت سلطان سعید بعجز و بیچارگی بخشود و چند راس اسب راهوار و استران قطار و شتران بادبرداد و سایر اسباب امارت ارزانی گشت و کوکب بخت امیرزاده سعید بار دیگر از حضیض خمول بذروه قبول رسید **ذکر عصیان میرزا ابوبکر و فرار او و رفتن او از آنجا ببغداد و محاصره دار السلام بغداد و سپاه**

**و بیان آنچه میان آنها روی داده و قتل میرزا ابوبکر بتیغ قهر جهانشاه و انقراض اسباب دولت او بیک ناگاه** بر رای هوشمندان و واقفان دقایق اخبار و حقایق آثار مخفی نماند که میرزا ابوبکر اشجع اولاد میرزا جهانشاه بود و خشونت و سیاستی بافراط داشت و بموجب فرمان پدر بحکومت دیار فارس اشتغال می نمود و در ایام دولت خویش اقطار و اطراف آن ممالک را تا حدود جزائر و نواحی مدینة الاسلام بغداد در تحت تصرف آورد و چون میرزا بخراسان آمد و سپاه او و سلطان سعید متهم بخصومت و جدال انجامید و میرزا ابوبکر در آن دولت فرصت از شیراز بجنوب بید میوت و به هنگام مراجعت لشکر برگان خدمتش از راه طبس روان شد و در ولایت یزد عبور کرد و آن ولایات خرابی تمام بظهور رسید و بنابر مددی که بحال خویش در خراسان رسانید بجاه عجب و پندار بدماغ خود راه داده میخواست که از جانب پدر مستغنی شد و گردن از طوق طاعت میرزا جهانشاه بیرون کشید و پای از دایره متابعت او بیرون نهاده حقوق ابوت نابوده انگاشت و علم طغیان و عصیان برافراشت و چند نوبت نکتها ها از درگاه میرزا جهانشاه نزد او رفته چنانکه نصایح سودمند و مواعظ دلپذیر گفتند فایده بر آن مترتب نشد و او بجانب عصیان اصرار می نمود و میرزا جهانشاه با سپاه بناه تا حدود دیار فارس آمد اما میخواست که او بکلی مستاصل کند و جراحتی که خود بر افروخته بیاد قهر بنشاند و نهالی را که بخویشتن در دولت بدست خویش نشانده از بیخ و بن برکند **بیت**

مرشاخ با جا که از دست سرکشد مشکو بدیست خویش که آن هم شکست شست و آخر الامر حالا که میرزا ابوبکر خوف محمد میرزا جهانشاه ببغداد آمد شد بسیار و سعی و اهتمام بیشمار قرار بر آن داد که میرزا ابوبکر با اتباع و اشیاع و احمال و اثقال بجانب دار السلام بغداد رفته دست از شیراز باز دارد و شاهزاده بموجب فرموده ما در روی توجه ببغداد نهاد و میرزا جهانشاه حکومت ممالک فارس به پیر بکر خود امیرزاده یوسف داد و میرزا ابوبکر چندگاه در بغداد گذرانید آن مملکت را مزروع و معمور گردانید اما خیال شیراز مطلقا از دماغ او بیرون نرفت و پیوسته متعرض حواشی مملکت پدر میگردید و بانواع بی رسمی خاطر او را میرنجانید و ارسال رسل و رسایل و نصایح با وی مفید نیفتاد و چندانکه میرزا جهانشاه تجاهل و تغافل می نمود زید عناد او بسمت مضاعفت میرفت از فتنه انگیزی دقیقه فرو نمیگذاشت عاقبت میرزا جهانشاه با ازدحام تمام و لشکری خارج از اندازه احصا را و هنگام حادم دار السلام شد و میرزا ابوبکر چون از عزیمت پدر آگاهی یافت خاطر بر آن قرار داد که برج و باروی مدینة الاسلام را عمارت و مرمت کرده در آنجا متحصن نماید و بدان امضا این عزیمت لشکر خود را فرمان داد و بترتیب اسباب حصار داری امر کرد و برج و باره را بمردان جنگی و نفیر و تیغ داد و در وانها را بحافظان جلدهشیار سپرد و پای مناذمت و مماعنت در آمد منع افشرد و میرزا جهانشاه با سپاهی بیرون از شمار و حساب رسیده ظاهر دار السلام را احاطه نمود و همت بلند نهمت بر تسخیر شهر گماشت و شاهزاده جانه جزان بنیه که در جهاد دیوار شهر حربه ... و جدال مصابرت نمود و چون مدینة السلام بغداد در غایت متانت و رصانت بود و شهر بمردان کارد و دلیران روزکار فتح و تسخیر بسهولت دشوار می نمود و مردم از شدت حرارت هوا اسب را در زحمت بودند و تابستان از بام تا شام در آن گرما بمحاربه قیام می نمودند و میرزا ابوبکر هر روز آتش فتنه را

بالا میداد و ابواب بلا را بر روی خود میگشاد و میرزا جهانشاه بسعی و اهتمام در فتح شهر میکوشید و لشکریان را بحرب و ترتیب و تخریص مستعد بود و قریب بیکسال مدت محاصره ممتد شد و احوال رعایا و چاره روی باختلال نهاد و آثار ضعف و انکسار بر وجنات روزگار ایشان ظاهر و لایح شد و زبون و عاجز شدند و در ماندگان شهر و فرو ماندگان زنان قهر مقرون بیلاق و رنج و عنا روزگار میگذرانیدند و کار و سپاهیان بتنگ آمده هرچند شاهزاده رسل و رسایل نزد پدر فرستاده اظهار عجز و انقیاد میکرد فایده بر آن مترتب نشد و میرزا جهانشاه بیان کلمات التفات نفرمود و بلیه قحط و غلا بمرتبه رسید که یمنی که حلاوه مصری بی تکلف میخوردند برادر و حرم حیثیت قناعت می نمودند و آن نیز در بعضی اوقات یافت نمیشد و سگ و گربه مانند عنقا نایدید شد و از حیوانات دیگر نشان نماند و اهل بغداد بیکبار در فغان آمدند و التجا فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه بر سر رضا آمد مردم بغداد بیکبار در حرم و شادان شده دروازها بگشادند و سپاه میرزا جهانشاه بدار السلام بغداد آمده محصوران برادر روی اهل شتافتند و میرزا ابوبکر در منزل خود فشسته کان بیم داد که پدر نامهربان در باره وی قصدی کند در این اثنا میرزا جهانشاه ولد خود محمدی را با جمعی از فرستاد که مهم شاهزاده را بضرب شمشیر آبدار فیصل دهد و ایشان در وقت بسته وتیغها کشیده بشهر در آمدند و ناگاه در وثاق میرزا ابوبکر ریختند و خدمتش در آن زمان عزم سوار شدن داشت ولی پای در موزه کرده بود و دیگری نپوشیده در آن حال برادر خود محمدی را با جمعی روبسته بر سر خویش ایستاده دید حیرت و دهشت بروی مستولی شد و برادر را دشنامی داد امیرزاده محمد شمشیری بجانب او آورد که بدو نرسید و بدیوار خورد و امرا با تیغ خونریز بیکوان شاهزاده را ریز ریز کردند و بدین ناجهانشاه آن حرکت مبارک نیامد و اکثر طباع از او متنفر شد و آفتاب دولت او روی بزوال نهاد و ملک و سلطنت او در صدد انتقال آمد بیان این سخن آنست که بعد از قتل میرزا ابوبکر ممالک عراق عجم و فارس ضمیمه ولایت میرزا جهانشاه شد و استیلا و بسطت ملک او بمرتبه رسید که زبان تقریر از تعریف و توصیف آن بعجز اعتراف نمود و مجموع سرداران و گردن کشان اطراف و کوتوالان ثغور سر بر خط فرمان او نهادند الا امیر حسن بیک که از احفاد امیرزاده عثمان بود اطاعت و انقیاد میرزا جهانشاه ننمود و پیوسته شیوه مخالفت مسلوک میداشت و بواسطه قلاع و قمع منیع که در تحت تصرف داشت آسان آسان قلع و قمع او دشوار مینمود آخر الامر میرزا جهانشاه بی تحاشی بر استیصال خاندان امیرزاده عثمان یکجهت شد و لشکرهای ممالک محروسه قریب صد هزار سوار جمع آورده روی عزیمت بامیر حسن بیک نهاد و امیر مشار الیه در شعبی از شعاب جبل که محلی مناسب بود فرود آمد و آنرا مضبوط کرد و میرزا جهانشاه با آن سپاه تزدیک بدو در محل اقامت انداخت و از آنجا که حسن دولت و فورکیاست امیر حسن بیک بود رسل و رسایل فرستاده در ماس رضای خاطر میرزا جهانشاه کوشید و پادشاه این معنی را بر عجز و ضعف امیر حسن بیک حمل فرموده در منازعت و خصومت اصرار نمود و قاسم میرزا و محمدی میرزا پسران را با حاجی کاوردی را نوبتی بجنگ او فرستاد و ایشان منهزم باز آمدند و میرزا جهانشاه فصل تابستان و خزان در آن صحرا و بیابان بعیش و عشرت بسر برده مقدم زمستان در رسید و سرما تا ختن آورد و بنوعی شدت برودت روی داد که مجال اقامت نماند و لشکری بجمعیت بر فریاد و فغان

آمدند و میرزا جهانشاه فصل تابستان و خزان در آن صحرا و بیابان بعیش و عشرت بسر برده مقدم زمستان دردسیده تا گرمه را رخصت انصراف ارزانی داشت و خود با اولاد و خواص و معتمدان جا بجند عادت بود که بعد از مراجعت افواج بطرب و شراب خوردن مشغول میشدند و در آن منزل توقف نموده بساط نشاط بگسترد و چون بیان در وی او امیر حسن بیک بیک کوچ پیش بنود خدمتش از کیفیت احوال خبر یافت و فلان شام جاسوسی فرستاد تا تحقیق اوضاع معلوم کند و آن شخص شبهنگام برادر و دوسیه و گرد بگیک خیمه بر آمده آواز بر کشید که اسپی بدین علامت گم کرده ام هر کس که مرا نشان دهد چندین سوبخی دهم هیچکس از کال غفلت بسخن جواب او نداد و جاسوس باز گشته کیفیت حال را معروض گردانید و امیر حسن بیک با دو هزار سوار مکمل بقصد امیر جهانشاه در حرکت آمد و چون صباح شد طلایه از مردم میرزا جهانشاه که فی الجمله شعوری داشتند سپاه از دور دیدند و چون ساعت لشکر نزدیک شد و نیک نظر کردند جمعی نشانها که هم جنس ایشان بود مشاهده نمودند اما دانستند که لشکریان حسن بیک اند بجانب سراسیمه و متحیر شدند جون نیک نظر کرد سر قندی خود دید گفتند که نابهکاران ماست که بهمات امیرزاده محمدی و امیرزاده یوسف اولاد میرزا جهانشاه بجنگ پیش رفتند و طوفان بلا را بجز در محیط یافته میرزا یوسف باز گشت و بید را جزد کد مجال توقف نیست میرزا جهانشاه یک زانو بند بسته بود که این خبر رسید و فرصت نیافت که آن دیگر ببندد نا چار سوار شد و محمدی و یوسف گرفتار شدند دیگر سرداران بتنگ آمدند و میرزا جهانشاه با صد ده داغ بدره روی نهاد و مجهولی از لشکریان اسکندر نام در عقب او روان شد و چون بوی رسید میرزا جهانشاه از بیم جان نام خویش بر زبان آورد اسکندر فی الحال او را هلاک کرد و جامهای نفیس او را پوشیده سرش را از فتراک بیاویخت و مهمی جان ساخته بلشکرگاه خویش مراجعت کرد و در این راه غافل شده سر از فتراک بیفتاد و اسکندر صورت این قضیه را با هیچکس نگفت امیر حسن بیک چون نصرت و ظفر یافت از حال میرزا جهانشاه تفحص نمود که بکدام جانب بیرون رفت در این اثنا سر خونرسیده را که با پادشاه مشابهتی داشت نزد او بردند که این سر جهانشاه است و امیر حسن بیک آن سر را نزد محمدی و یوسف فرستاد تا ایشان در این باب حکم کنند شاهزادگان گفتند که این سر فلان رشوانست که باید در این بیچارگان مانند بود و امیر حسن بیک بتفتیش آن مشغول شد که در آن روز میرزا جهانشاه چه لباس در بر داشت جمعی گفتند که ما یکی از لشکریان می بینیم که اثواب کوا بهادر بر دارد و پیش نداشت حکم شد که اسکندر را پیدا ساخته بمجلس آوردند و امیر حسن بیک از آن قصه استفسار نمود و اسکندر صورت حال را بر نهجی که مسطور شد تقریر کرد و امیر حسن بیک فرمود تا جمعی در آن راه احتیاط نموده سر میرزا جهانشاه را بدرگاه آوردند و چون خاطر آنجناب از دغدغه دشمن فراغت یافت محمدی را کشت و یوسف را میل کشید و چراغ فتح مبین که فراغی تمام داشت باطراف عالم رسید و امرا و اعیان دولت میرزا جهانشاه از این حادثه آگاه شده امیرزاده حسینعلی را که اکبر اولاد او بود بپادشاهی برداشتند و خدمتش ابواب خزاین گشاده صد و هشتاد هزار تومان را علوفه و رسوم داد غالب آنست که از پادشاهان سابق این معنی کم کسی را میسر شده باشد **ذکر وصول اخبار بسامع جلال در پیوست فتنه و نهضت سلطان از آنجا بجانب عراق و بیان بعضی**

حکایت ایلغار حیرت شعار و لشکر کشیدن فرمانده بشر خلد الله ظلاله حضرت سلطان سعید میرزا ابو سعید
در زمستان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه در خطهٔ مرو بفراغت بال اقامت داشت و حروف جهانگیری
بر لوح ضمیر مینگاشت ناگاه از جانب عراق قاصدان رسیدند و عرضه داشتها رسانیدند مشتمل بر وقعه
میرزا جهانشاه و استیصال خاندان او و حالات آنجا بپایهٔ سریر اعلی ارسال نموده پیغامها داد
شاهد دولت قبلهٔ شاهان عالمست گردون تا سحر و گیتی کرا مسلم است از ملک و مال و خزاین و دفاین و
و لشکر و اسلحه و اسباب و جان و سر هیچ چیز از ملازمان آنحضرت دریغ نیست و هرچه در تحت تصرف این بنده
امیدوارست در عوض یک بار سوی آن دیار خدمتگاران آستان دولت آشیان مبذول و امداد مرو مسئول آنکه چتر
همایون فال سایهٔ دولت و اقبال بر مفرق ساکنان آن دیار انداخته دست تطاول ظالمان از گریبان مظلومان
کوتاه گردانند که این معنی در دنیا موجب مناصب سنیه است و در آخرت مستلزم مراتب علیه خواهد بود و
چون این اخبار در ولایت مربع مسمع اشرف شهریار کامکار رسید بساط انبساط گسترده اظهار استبشار کرد
و حکم جهانمطاع نفاذ پیوست که امرا اقطار و امصار ماوراء النهر و خراسان و سیستان و خوارزم و مازندران
بموجب یرلیغ معین لشکریان ترتیب داده در موضع مقرر جمع آیند تا در ظل رایت آفتاب اشراق متوجه جانب
عراق شوند و از آنجا در حرکت آمده کمند تسخیر بر کنگرهٔ قلاع و بقاع ایران و آذربایجان بل مصر و شام و سایر بلاد
اندازند اما چون حضرت سلطان سعید در کلیات امور بی مشورت و استصواب خواجه عبیدالله مد ظله
نمی نمود جناب مولانا عبدالرحیم صدر را بسمرقند روانه گردانید و شرح حالات آذربایجان و قضیهٔ میرزا
جهانشاه را بتفصیل معروض داشت و پیغام داد که اگر مصلحت باشد آنجناب بماوراء النهر آید تا بخان نشسته
گفته شود و الا مخلص حقیقی را به نوید قدوم شریف مستبشر گرداند و چون صدر مذکور بسمرقند رسید صورت
حال را بعرض خواجه رسانید آنحضرت عزیمت خراسان نموده و بتشریف قدوم شریف حصار را رونق داشته
قران سعدین و اجتماع نیرین دست داد و بعد از تقدیم مشورت در مجلس منعقد در بابها جانب قرار گرفت که شاه
متوجه عراق گردد و بر مقتضی وما تدری نفس بای ارض تموت معاینه شد که نقل گاه خود میرفتند بوقت که قمر
در برج عقرب منزل داشت میرزا سلطان ابوسعید بر سمند جهان پیمای بعزم جهانگیری سوار شد و خواجه ناصر
الدین عبیدالله بماوراء النهر معاودت فرمود و سلطان سعید در اواخر شعبان سنه اثنی و سبعین و
ثمانمائه بسرعت تمام در حرکت آمده [illegible] نزول فرمود و شرف زیارت سلطان ارباب طریقت سلطان
ابوسعید ابوالخیر قدس سره دریافت و عزیمت ولایت جام نمود و از آنجا بمشهد رفت و بعد از استمداد همت از
روح پاک سلطان بالنیات تا دکان توجه فرمود و چند روز در آن مقام دلکشا و صحرای جانفزا توقف فرمود و
از آن دکان رایات نصرت آیات بکالپوش رسید و بجهت آنکه در آن سال هوا گرم بود و در ولایت هراة زود بهار شده بود
طلب لشکر پیاده خراسان ایلچیان فرستاد و در خلال این احوال حکام و سرداران عراق و فارس متعاقب
از ولایت رسیدند و از حدود کالپوش حضرت سلطان سعید معتمدان و وجوه سپاه منصور را بضبط ولایت میرزا
جهانشاه با حضرت صاحبقران میرزا معزالدین میرانشاه فرستاد و بخت دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد
باصفهان رفته آن مملکت را ضبط نمود و میرزا قاسم ولد میرزا جهانشاه متوجه اصفهان شده بعد از محاربه

ما مؤثر گشت و خواجه مجموع کیفیت آنجا بعرض پایهٔ سریر اعلی رسانید و امیر نظام الدین احمد ولد امیر
غیاث الدین علی فارسی برحسب فرمان متوجه ملک شیروان شد و امیر محمود برلاس بجانب کرمان شتافت و امیر
سید محمد برادر امیر سید مراد عازم قزوین و سلطانیه گشت و همچنین بهر شهر و قصبه کسی نامزد شد و تفصیل
اسامی ایشان موجب اطناب میشود و اکثر ممالک عراق در تحت تسخیر بندگان درگاه آمد و از مبداء نهضت
از مرو تا وصول کالپوش ایلچیان حسن بیگ بموکب همایون پیوسته میرسیدند و بعرض میرسانیدند که حسن بیگ
میگوید که من از بندگان موروثی صادق الاخلاص پادشاهم و هرگز اولاد امیر قرایوسف از صمیم دل موافق
نخواهند شد و بموجب فرموده بنزدیک در قلع و استیصال ایشان باید کوشید و خاطر اشرف از دغدغهٔ آنجا
جمع باید ساخت سلطان سعید ایلچی امیر حسن بیگ را در ییلاق کالپوش طوی داد و جبه و کلاه
زردوزی و کمر شمشیر طلا و انواع بیلاکات دیگر فرستاد و پیغام داد که خدمتش با لشکرهای خود از
جانب عراق عزیمت نماید که عساکر گردون مآثر از این طرف متوجه اند تا باتفاق آن قوم مفسد و جماعت
بدکردار را از میان بر گیرند و قبل از این امیر حسین علی ولد میرزا جهانشاه ایلچی با نقود و جواهر بسیار
فرستاده و عرض ممالک و خزاین کرده و اظهار نوکری ساخته و حضرت خاقان سعید او را نوید داده که
اینک ما میرسیم هرچه صلاح وقت باشد تقدیم خواهد یافت و موکب همایون از کالپوش نهضت کرده
بولایت هزار جریب نزول فرمود در این ولایت در ایالت امیر عبدالله ولد و والدهٔ حسن را با قریب
هفتاد هشتاد تومان از نقد و جواهر و قماش ارسال نمود و گفت بنده میخواست که متوجه پابوس شود
اما بواسطهٔ دغدغهٔ بعضی از مخالفان تعلل این معنی در حیز توقف افتاد و ملک اسکندر رستمداری
ولد خود را که جوانی بس زیبا و نیکو منظر بود با تحف و هدایا فرستاده پیغام داد که بنده و خدمتگارم
و از نزد ملوک گیلان نیز رسولان آمده تحفها آوردند و بسمع اشرف اعلی رسانیدند که در تمام آن ممالک
خطبه و سکه بنام و القاب خجسته مزین و موشح شد و سلطان سعید ایلچیان را نوازش فرموده باز
گردانید و از راه فیروزکوه بری و ورامین در آمده و قریب ده روز در آن ولایت توقف کرده امرا و سرداران
که بولایات رفته بودند بعاجها اموال را ضبط نموده اموال آن بلاد را بخزانهٔ عامره فرستادند و حکام
و ولات ممالک همه در مقام اطاعت آمدند مگر حاکم شیراز امیر سید علی که نخست از امرای پیرباق بود و
بعد از قتل او میرزا جهانشاه نیز خدمت را تربیت کرده حکومت فارس بوی مرجوع فرمود و او بنیاد
فتنه انگیزی و خونریزی را آغاز نهاده دل در حکومت بست و چون امیر احمد برلاس بسرکوبی او میرسید
امیر سید علی با ده هزار سوار ایلغار کرده از شیراز بر سر او تاخت و با وجود آنکه امیر نظام الدین احمد
غافل نشسته بود و این معنی در خاطرش خطور نمیکرد بخیال پیش آمد و چون هزیمت از لشکر میرسید
عنان عزیمت بجانب ابرقوه تافت و امیر سید علی مظفر و منصور بازگشت و سلطان سعید جناب فضایل مآب
مولانا شمس الدین صاحب کشف را برسالت نزد او فرستاد و امیر سید علی احترام تمام نسبت بجناب مولانا
بجای آورده چند گاه در آنجا نگاه داشت و گفت هر وقت که موکب همایون بدین صوب گذر فرماید گنجینه
خلاصهٔ ملک شیراز را تسلیم کارکنان نماید و سلطان سعید خواجه قطب الدین طاووس را بضبط مملکت

و اموال فارس و عراق و استخراج زر رعایا و تکثیر مزارع و تعمیر مواضع تعیین فرمود و امیر سید مرتضی
با دیگر امرا و سرداران که جزاولی پیش رفته بودند به امیرزاده قاسم ولد میرزا جهانشاه رسیده جنگ
کردند و او را شکسته مبلغ دو هزار تومان از جهات وی گرفتند و خود منهزم گریخته نزد برادر خود حسین
علی هم آنجا بقتل آمد و امیر مرتضی بسلطانیه رسیده دیگر امرا الجام ریز بریز رفتند و در قضا عیان حالات
امیرزاده حسین علی ویران شد بیان این سخن آنست که امیرزاده حسین علی با لشکرها آراسته در مرند نشسته
بود و دل در مقابله و مقاتلهٔ امیر حسن بیگ نهاده میخواست که بحسن تدبیر و قوت سعی آثار سلف قدیم
از مکمن امکان بر حد ظهور رساند نیامد هیهات هیهات العبد یدبر والله یقدر فی الجمله امیرزاده حسین علی
امیرشاه علی و امیر ابراهیم شاه و دیگر سرداران برسم قراولی بجانب امیر حسن بیگ فرستاد و ایشان بسبب توجهی
که از او در خاطر داشتند حقوق قدیم نابوده انگاشتند و برادر وی امیر حسن بیگ پیوستند و چون خبر
بیوفایی امرا و وصول لشکر چغتای بسلطانیه و تبریز در اردوی امیرزاده حسین علی شیوع یافت مردم او بیکبار
بهم برآمدند که از ضبط آن عاجز شد بالضرورت ویران شد بعضی از مردم او نزد امیر حسن بیگ رفتند و
برخی برادر وی همایون پیوستند و چون موکب خجسته بسلطانیه رسید عرضه داشت امیرزاده و سایر امرا آمد
مضمون آنکه ملتمس و مامول آنست که رایت نصرت شعار بسرعت باینجانب حرکت نماید تا چهرهٔ مقصود در آینهٔ
امید جلوه گر آید و امیر حسن بیگ که تا غایت در مکتوبی که به امیرزاده میفرستاد مهر بندگی میزد اکنون مهر
بر ورق زده نوشته است باید که امرا و جمعی از خانهای بیرون بروند که من آن مملکت را به پسر خود اغرلو محمد
داده ام و امرا آن مکتوب را بجنس نزد سلطان سعید فرستادند و پیغام دادند که حسن بیگ گردن از طوق
طاعت پیچیده داعیهٔ جدال و قتال دارد و امیر حسن بیگ پیشتر آمده پسر خود را بنظام تبریز فرستاد و امرای جهانشاهی
بیرون رفته در برابر هم بنشستند و مردم جانبین بشهر در آمده معامله میکردند و متعرض یکدیگر نمیشدند و چون
امیر حسن بیگ شنید که موکب سلطانی بسلطانیه رسید از آنجا که نشسته بود مراجعت نمود و بقراباغ رفت
و سلطان سعید یوسف شیرازی را بدارالملک تبریز فرستاد و بنفس همایون در موضع میانه توقف نمود
و در آنجا امیرزاده حسین علی و ولد او سلطان علی که بغایت جوان زیبا منظر بود و امیرزاده یوسف مکحول
پسر دیگر جهانشاه و امرا ترکمان مثل عمر بیگ و ولد امیر پاینده بسطام و پیر علی و بابا علی و بیرام بیگ
پسران امیر علیشکر و امیر حاجی قنبر که در زمان جهانشاه حاکم یزد بود و شاه حاجی که از اولاد امرای [illegible]
کاوردی بود با پنجاه هزار برادری عالی ملحق شدند سلطان سعید حکم کرد که امیرزاده یوسف مکحول
به تبریز رفته بر سر پدر خود مجاور باشد و نشان همایون نوشت که خدمتش را متولی اوقاف آنجا
دانند و سلطان سعید به احوال امیرزاده حسین علی پرداخته او را پرسش فراوان نمود و [illegible]
فرستادگان حسن بیگ متعاقب یکدیگر به اردوی عالی آمدند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده از آنجمله برادر زاده
خود یوسف بیگ را روانه کرده پیغام داد که هنوز آفتاب از جانب مغرب طلوع نکرده و در توبه باز است
اگر جرمی از بنده صادر شده عفو فرمایند قریب صد سال هست که پدران ما و ما طریق بندگی و سرافکندگی سلوک
میداریم و خود را از زمرهٔ مخصوصان این خاندان عالیشان میشماریم و مملکت عراق و فارس را که از دودمان حضرت
صاحب

صاحبقران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بر بیگانگان انتقال یافته بود باز ستانده بنواب دیوان اعلی گذاشتیم
و دیار آذربایجان را که ایشان از دیر آن متحلی نبود هم بگماشتگان حضرت اعلی تسلیم داشتیم و هرچند التماس نمودیم که
مراد ما این بنیان چنان بکشاده که بر همت در طریق کوشد و مراجعت ممکن گردد ستانده مبذول فرمایند اکنون من
باور شیعاد بیداند دشمنان من که در دیار دوری همایون اند بر سید که در این ایام معاودت ممکن هست یا نه
و بعد از ترتیب مجلس اعظم و جشن امرا و عظما یوسف بیگ را بپایهٔ سریر سپهر احتشام رسانیدند و تحف
[illegible] سلطان سعید او را بشرف دستبوس مشرف ساخته سخنان پیر سید و امرا التماس
حسن بیگ را بعرض رسانیدند آنحضرت در جواب فرمود که رایت نصرت شعار متوجه آن طرف است
آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهد رسانید و آنحضرت میرزا محمود خواجه کلاو پسر عمهٔ خود را برسالت حسن بیگ
نامزد فرمود و یوسف بیگ را رعایت نموده رخصت انصراف داد و میرزا محمود برحسب فرمان در مصاحبت او
روان شد و چون برادر وی حسن بیگ رسیدند و یوسف بیگ در خلوت خاص بعرض رسانید که میرزا سلطان
ابوسعید طمع تحت خزاین و دفاین جهانشاه دارد آسان آسان دست از تو باز نخواهد داشت و شمه از جلالت و عظمت
سلطان ابوسعید که مشاهده نموده بود تقریر کرد امیر حسن بیگ فرمود تا تخت زرین نهادند و میرزا یادگار محمد
بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بر آنجا نشاندند و خود با نخوت و شوکت هرچه تمامتر بر پای ایستاده
کرده امرا و لشکر را ایما فرمود تا محمد وسیع در اطراف آن بجای خود آرام گرفتند و میرزا محمود را در آن وقت
در آوردند و فرمود تا چند جا زانو زده و بعد هشت تمام بپایهٔ سریر امیر حسن بیگ رسید امیر حسن بیگ فرمود که
تخت خواجه خود را یادگار محمد را در باب و میرزا محمود با دمشقی لا کلام بجانب تخت میرزا یادگار محمد رفته
اول او را دریافت و بعد از آن بشرف دستبوس امیر حسن بیگ مشرف شد و سخنی که داشت معروض گردانید
و چون دو سه روز از این قضیه بگذشت امیر حسن بیگ میرزا محمود را باز گردانید و از جانب یوسف بیگ
که فرستادهٔ حسن بیگ بود عود نمود سلطان سعید با امرا در تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و رایها
بدان قرار گرفت که بقراباغ روند و امیر حسن بیگ را از آنجا اخراج نمایند و زمستان در آن مقام بپایان رسانند
و برامضاء این عزیمت موکب همایون نهضت نمود و تبریز را بر دست چپ گذاشته بطرف دست راست
راه اردبیل روی بقراباغ نهادند و چون بر هفت فرسخی مقصد رسیدند بسبب قلت خوردنی صلاح در آن
دیدند که بجانب محمود آباد روند و از این طرف آب ارس در برابر محمود آباد رحل اقامت انداختند تا شروانشاه
که متعاقب ایلچیان او بدرگاه عالمپناه آمده اظهار مینماید به اردوی عالی پیوندد و از آن منزل کوچ کرده
اتفاقا بصحرایی رسیدند که علف آنجا زهردار بود هر چهار پا که از آن میخورد هلاک میشد و در آن بیابان
نیز آب خوشگوار پیدا نمیشد و چون اردوی پادشاه فرخنده نژاد در برابر محمود آباد فرود آمد امیر علی بیگ پسر
امیر پاینده بسطام بخدمت مبادرت نمود و در اردوی اعظم ماکولات روی در نقصان آورده و بغایت کم
شد چنانکه یکمن از دانهٔ جو و گندم به ده دینار کپکی یافت نمیشد و اکثر چهارپایان لشکریان روی بصحرای عدم نهادند
و اغنیا و فقرا سمت فنا و بی برگی گرفتند و ارباب طوی و عشرت با ارباب محنت برابر گشتند و روزی
چند از جانب شروانشاه برکشتی خوردنی می آوردند و مقام حسن بیگ بر سر راه نزدیکتر واقع شده بود و راهها

را مضبوط ساخته از طرف خراسان و فارس و عراق هیچکس را امکان نبود که بجانب اردوی حضرت سلطان
سعید آید و در این اثنا سلطان سعید مولانا شمس الدین محمد معمایی صدر را برسالت روانه شیراز گردانید
و چون جناب مولوی باصفهان رسید خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که در اصفهان از قبل پادشاه فرمان
روان بود مولانا را مانع آمد و گفت امیر سیدی علی بیگ با غلامان آنجا رفتن مصلحت نیست و در این باب
عرضه داشتی بپایه سریر اعلی عرضه داشته مولانا را شاکر و خشنود بازگردانید و جناب مولوی همراه جباخانه
که از طرف خراسان می آمد بپایه سریر و بجانب اردوی اعلی روان شد مرحوم حسن بیگ که بضبط راهها تعیین شده
بود جباخانه را با طایفه از اعیان و استادان و هنرمندان که در پناه آن باردوی همایون میرفتند
گرفتند و خدمت مولانا شمس الدین محمد معمایی در سلک گرفتاران انتظام داشت و مجموع اسیران را امیر
حسن بیگ بردند مولانا اعظم مولانا صدر الدین طبیب خدمت مولوی را در مجلس امیر حسن بیگ تعریف
کرد و فضلیت … دین مبین و شریعت شریف سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بیان فرمود مولانا
حکایت کرد که چون جناب مولانا شمس الدین محمد شمه از حال من بعرض رسانید امیر حسن بیگ مرا طلب کرده مرا
مخاطب کرد که ترا نخواهم کشت و هیچ آسیبی بتو نخواهد رسید من برخاستم و ثنا فرمودم و بعد از آن مرا
حریف مجلس انس گردانید و چون شروانشاه در برابر اردوی سلطان سعید معبر مقرر نکرده بود بلکه دو فرسخ
پایان تر از جانب اردوی حسن بیگ مردم خراسان فرمان آمد شد میسر بود و امیر حسن بیگ دویست سوار نامدار
را فرمود تا معبر را تاخت کنند اتفاقا ده نفر از لشکر خراسان بجزیره پیش رفته بودند طایفه از مردم حسن بیگ
که برحسب فرمان حسن بیگ روان شدند با جماعت که با آن دویست نفر … باز خورده و داوری کرده بپایه
سریر اعلی آوردند و از صورت حال استفسار نمودند کیفیت واقعه باز نمود سلطان سعید جمعی را بر سر
آن دویست نفر فرستاد و ایشان رفته چون مخالفان دستگیر کرده بپایه سریر خلافت مصیر آوردند بعد از
چندگاه شبی ترکمه بکنار اردوی همایون آمده سواران سودت مهیا ساختند و شاهزادگان و امرا و مقربان
و بهادران فوج فوج تا … رخصت طلبیدند که بیرون روند سلطان سعید فرمود که شب مصلحت نیست
که بیرون روید و صباح چنان معلوم شد که آنجماعت زیاده از هزار و پانصد نفر بوده اند و لشکریان
خراسان تاسف بسیار خوردند و مفید نبود و چون اسپان سپاه پادشاه جهان پناه از قلت علیق ضعیف
و سخت سست بودند و بحال آن نماندند که برسم تاخت بیرون روند یا در میان حرب جواب خصم گویند
و اسپان ترکمه که در غایت قوت بودند سوار شده در حوالی اردوی اعلی به تاخت می آمدند و هرکرا از ترک و
تاجیک می یافتند میکشتند و معروف حال اهل خراسان بدین و تیره و مغرور بدین … بود
در این اثنا شروانشاه یاغی شد و کشتیها بر آن طرف کشید و خلق بسیار از مردم اردوی اعلی که جهت معامله
و سودا بدان طرف رفته بودند همه را غارت کرد و سبب مخالفت او آن بود که امیر حسن بیگ کسی نزد
شروانشاه فرستاده پیغام داد که عاقبت لشکر جغتای و مخالفان اجانب … خواهند کرد و آنزمان
معلوم خواهد شد که نتیجه دوستی ایشان چه خواهد بود شروانشاه از این تهدید اندیشناک شد و محبت
سلطان سعید را بعداوت مبدل گردانید پادشاه و امرا و سایر لشکریان از فقدان طعام حیران و مهموم شدند

و بموجب طبل رحیل کوفته متوجه اردبیل شدند و در اثناء راه بجلی پر وحل رسیدند که از آنجا گذار دشوار بود
و زیاده از نیم فرسخ در آن گل و لای پلاس و نمد و قالین و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بجای انداختند
و بیراغاج جنگل راه ساخته میگذشتند سلطان سعید بنفس نفیس ایستادگی و اهتمام تمام نمود تا مجموع مردم از
آن گل و وحل بگذشتند و بسیاری از چهارپای و رخت در عرصه تلف آمد و از آن ورطه بیرون آمده در
موضع مناسب نزول کردند و میران امیر بایزید بسطام و خواجه برهان کرمانی که صاحب دیوان بود برحسب
فرمان سه هزار شتر و دویست خروار … بردند که از قزل اغاج غله و گوسفند خریده بیاورند و در دو از دو
… امیر سید مراد … فرستادند و چون اندک مسافتی قطع کرده ناگاه چهار صد سوار آراسته از جانب
مخالف که امیر بیگ مقدم ایشان بود پدید آمدند و امیر بیگ با سید مراد گفت که میرزا سلطان ابو سعید
دشمنان صد ساله را دشمن گردانید اکنون بهانه انکه جنگ کند یا مصالحت نماید کجا میرود فردا باید که امرا
بندگان آنجناب بپایه که امیر حسن بیگ ضمنا در مقام دولتخواهی است و ما نیز از این طرف خاص و
مقربان خویش خواهد فرستاد تا امر صلح قرار یابد و رو … امیر سید مزید و دیگر امرا را طالب … بیرون
رفتند و در همان موضع ترکمانان درونکده شده را دریافتند و چون ایشان بغایت اندک بودند امیر …
بر سر ایشان تاخت و بیک حمله همه را پراگنده ساخت و جمعی را دستگیر کرده باردوی اعلی فرستاد و
خواست که در عقب گریختگان رود امیر سید ارغون گفت اینجماعت کومک از عقب دارند توقف در این
مقام از واجبات که اسپان ما لاغرند امیر … و مسافتی از عقب ایشان قطع کرده ناگاه امیر حسن بیگ با
دو سه هزار سوار آراسته با اسپان آسوده نشسته از کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان که متفرق شده
بآنچه مشغول بودند حمله آوردند و قریب پانصد نفر از امیر و امیرزاده و بهادران بقتل رسانید و از مشاهیر کشتگان
سلطان جنید پسر امیر سید احمد برادرزاده امیر سید مزید و پهلوان حسن دیوانه و حسین علی … و شیر محمد
بغداد و میر محمد قورچی و امیر سید مزید گرفتار شد و بقیة السیف افتان و خیزان گریزان شده جان شیرین را
بیاده و … رسانیدند و میران امیر علی شکر همراه امیر مزید بودند از کشته بکنار اردو رسیدند اما در پیاده … و امیر
زاده سلطان علی همراه ایشان به … رفت و در آنجا او را بقتل آوردند و در آن هنگام امیرزاده حسین علی بیگ
حکم در تبریز اقامت داشت در این وقت رای سلطان سعید اقتضای آن کرد که شخصی را که بکمال حسب و
جمال نسب آراسته باشد بجهت تاکید مبانی مصالحت نزد حسن بیگ فرستد تا بمساعی و حسن اهتمام او آن
قضیه تمشیت پذیرد و در آن … بر معالی جناب سیادت مآب ایالت انتساب امیر سید غیاث الدین محمد که از احفاد
امیر سید قوام الدین که پادشاه آمل و ساری بود و ذکر آنجناب در قضایای صاحب قران کامکار گذشت و بفنون
آداب و اخلاق از اعاظم سادات امتیاز داشت و آنجناب متوجه شده باردوی امیر حسن بیگ رسید و جناب
… مراسم استقبال قیام نموده و از خرگاه بیرون آمده مراسم اعزاز و احترام بجای آورد و سید را
در آغوش گرفت و گفت هرچند مرا داعیه مصالحت نبود از اشارت جناب سیادتمآبی تجاوز جایز
نخواهم داشت و در این اثنا از تبار اعاظم السادات امیر سید ابراهیم قمی با … محمد علیا والده سلطان سعید به
اردوی امیر حسن بیگ بجهت … آوردند و در این وقت سید … که قبل از این امیر حسن بیگ او را به

مصالحت فرستاده بود مراجعت نموده بعرض رسانید که مردم خراسان بغایت ضعیف اند و بجهت دوران میشوند
لطفا بصلح راضی باید شد امیر حسن بیگ را این سخن در خاطر جای میداد و چون فرستادگان پیغام
سلطان سعید رسانیدند که اول نوبت در مقام التماس صلح آمدی ما بدان راضی نشدیم لاجرم روزی که تا آن
نخواهیم شنید پیش آمد اکنون ما طالب صلحیم هرچه فرمایی بتقدیم رسانیم چون سخن سید در دل موثر
افتاده بود التماس ایشان مبذول افتاد و حسن بیگ گفت که با پادشاه شما از صلح گذشت و مهم
سلطنت او بیرون برگشت مجموع امرا خراسان عرضه داشتها نوشتند پیغام دادند که ایام دولت میرزا سلطان
ابو سعید بنهایت انجامید و آفتاب شوکت او بسرحد زوال رسید بعد از آن امیر حسن بیگ شرایط دلجویی
و تفقد امیر سید غیاث الدین بجای آورده با آنجناب گفت که شنیده ام که میرزا سلطان ابو سعید ترا وعده
حکومت ساری داده و پیمان وفا نکرده با وجود که آن فرصت داشته و در همان مجلس منشی را طلبید
و فرمود تا نشان … و مکمل ساخته تسلیم جناب سیادتمآب نمود و فرستادگان سلطان سعید را رخصت
انصراف ارزانی داشت **ذکر واقعه میرزا سلطان ابو سعید گورکان افاض الله علیه شآبیب الغفران و
اسکنه فرادیس الجنان بیت** کدام سرو سهی را سپهر آبی داد که باز خشک نکردش بآتش بیداد ه
کرا نهاد فلک تاج سروری برسر که بند حادثه بر دست و پای او نکشاد عاقبة الامر آفتاب بقا بر افق فنا غروب
کرد و فات و هرزه حیات بداس ممات درو … برجیس … بالا نکشید که منکیل
نکبت … آنرا منخسف نگردانید و هر که از شرب مسرت و امانی اقداح افراح نوشید ناچار … کاسات
انکاس … شراب … ناکام … این مقال و موکد این حال آنکه چون محمد علیا والده
سلطان سعید و امیر سید ابراهیم قمی از پیش امیر حسن بیگ روان شده باردوی میرزا سلطان ابو سعید رسانیدند
در عقب ایشان … لشکر ترکمان … در حرکت آمدند و مقارن این حال امرا خراسان مرحلهای
خود گذاشته باردوی حسن بیگ پیوستند و چون سلطان سعید مشاهده نمود که کار از دست رفت وقت
نیم روز عنان عزیمت برتافت … امیر حسن بیگ … دانسته … شتافتند و آنحضرت را
گرفته شب باردو رسانیدند و بمحافظان سپرده خدمت پادشاه را مضبوط نگاه داشتند و بعد از دو روز
امیر حسن بیگ او را طلب داشت و چون نزدیک بارگاه رسید شرایط استقبال مرعی داشته مراسم تعظیم و
اجلال بتقدیم رسانید و بعد از آنکه در مجلس آن دو پادشاه و عظماء ترکمان قرار گرفتند امیر حسن بیگ
هرگونه شکایت آغاز کرد و حکایات سابق در میان آورد و اظهار نیکو بندگیهای خویش یاد داد و جفاها که
در برابر بدیع بود بزبان گذرانید و میرزا سلطان ابو سعید جوابهایی که مناسب وقت بود باز داد
چون از جانبین گفت و شنید بسیار واقع شد و امیر حسن بیگ آن پادشاه حمیده خصال را بموضعی که محفوظ
بود روان گردانید و در خاطر نداشت که آسیبی بدو رساند بلکه میخواست که اسباب و تجملات شهریاری مرتب داشته
او را بدیار خویش فرستد و چون در آن امر با امرا و ارکان دولت مشورت فرمود ایشان باتفاق گفتند که در آن
زمان که هیچکس بمخالفت ظاهر بود خاطر و جوانب بر اعتماد نمینمود اکنون که از این طرف انواع ملالت و
محنت بدو رسید و اصناف اهانت و مذلت کشید مردم عاقل چگونه از وی غافل باشد و لامحاله هرگاه که قادر



گردد این دیار را بر هم زند و اکثر امرا با این رای همداستان شدند و بیشتر از همه قاضی شروان در باب فنا و اعدام میرزا سلطان ابو سعید
سعی نمود و سبب آنکه در آن دو روز قاضی بدو ملاقات کرده بود و میرزا سلطان ابو سعید اظهار …
الغضب فرموده با وی گفته بود که بواسطه مخالفت شروانشاه و بازگرفتن ماکولات حسن بیگ …
استیلا یافت و الا این صورت بجا میرسید قاضی اندیشید که این پادشاه خلاص شود و بر این دیار استیلا
یابد خاک شروان را بتوبره اسپان برباد دهد که از شروانشاه در خاطر دارد بخراسان کشد و در دوم رجب سنه
ثلاث و سبعین و ثمانمائه او را … میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد فرستاد و چون نزدیک رسید
شاهزادگان از بارگاه بیرون آمده پادشاه را در آغوش کشید و بخرگاه حرم مراجعت کرد میرزا سلطان ابو سعید
خواست که در عقب او قدم پیش نهد او را منع کردند و گفتند هم اینجا بنشین و او دانست که مهم بکجا رسید و در همان
مکان روی بقبله نشست و رشته حیات او بمقراض اجل انقطاع یافت بیت هرکز که کمان بود کمانش ناگاه
فرمان ده و بنگار فرمان یابد **گفتار در بیان حکایات غرایب که لایق است بسیاق تاریخ و خاتمه این
کتاب و … اولاد پادشاه غفران مآب** چون میرزا سلطان ابو سعید از … بیرون آمد فریاد و غوغا
دشت محشر در میان خلایق ظاهر شد و مردم اردو چنان سراسیمه شدند که مردان زن و سپاهیان …
فرو ماندند و از آن … شدند … دلیران ترکمان که …
این روز … درآورد و فرو ریختند و آتش غارت و تاراج اشتعال دادند و به نهب مشغول شدند و
… خرگاه و سراپرده و بارگاه برجای بود که امیر حسن بیگ در رسید و بر در بارگاه …
سوار … و بضبط خزاین و نفایس و حراست حرمها فرمان داد و خواجه … مستحفظان خزاین
… را فرمود که بدستور معهود بمهم حرم قیام نمایند و داروغگان بهرام صولت تعیین کرد که ایشان
در بازار … باشند و چون لشکر ترکمان عنان … دست داده بودند …
و حکام تاراج … امیر حسن بیگ چند نفر را … جان … هلاک …
و طوفان بلا را که بالا گرفته بود ساکن ساخت و فرمان داد که سپاه ترکمان و سایر جغتای بیرون روند
مجموع بموجب فرموده عمل نمودند و بجز … و فقرا روی امید بدرگاه امیر حسن بیگ نهادند و برلیغ واجب الاتباع
نفاذ یافت که امرا خراسان و لشکر جغتای در ظل رایت میرزا یادگار محمد مجتمع گردند و اعیان و سرداران سپاه
خراسان را عنایت و رعایت فرموده شاهزادگان عالیشان و امرای سمرقند و خواص و مقربان میرزا سلطان
ابو سعید بعضی در اطراف متفرق و پریشان شدند و بسیاری از ایشان بچنگ اسیر گرفتار آمدند و میرزا سلطان
محمد و میرزا سلطان محمود و میرزا شاهرخ که از اولاد میرزا سلطان ابو سعید بودند از لشکرگاه
بیرون رفتند میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ را گرفته باردوی امیر حسن بیگ آوردند و در قلعه
محبوس شدند و میرزا سلطان محمود با سید مراد و طایفه از امرا از غرقاب در ضمان سعادت و سلامت
روی بخراسان آوردند و جمعی امرای سمرقند و صدور را که بدست افتاده بودند در طوق زنجیر کشیدند
و امیر احمد موسیکه و امیر احمد یاد و امیر عبد الکریم و میرک عبد الرحیم صدر و امیر عبد الوهاب و مولانا
قطب الدین طبیب سرخیلان اهل بند و زنجیر بودند و چون از میرک عبد الرحیم صدر که مردی متکبر و طامع بود

وبحقیقت باعث برنزاع میرزا سلطان ابوسعید با امیر حسن بیک او شد چنان تا ملازم معروف آنجناب و ساکن
بود زندان رفتار بسیاست حکم شد که خدمتش را پوست کنند و آنرا بکاه ساخته بر علم لشکر نصب نمایند
تا آشنا و بیگانه در آن جا تا ند بچشم اعتبار دیده استبصار نظر کرده نکوشند که دیگر کرفتار آن در بار ام
اختیار و حشمت بر قانون عقل معروف نتوانند کاری میکردند وان آن مهلکه خلاصی و رهایی یافته به
اطراف و جوانب رفتند و محمودی افاد نمائی مولانا قطب الدین طبیب بدیار روم متوجه شد و بعیش
فیض صحبت تمام یافت و مدت چند سال بدولت و اقبال گذرانید عاقبت برحمت ایزدی پیوست
و چون جزو فات او بهراة رسید جناب افتخار الاحرار خواجه غیاث الدین رهدار که سالها انیس
همدم و جلیس محرم جناب مولوی بود و اکنون ملازم جناب مقرب الحضرة السلطانی است مراسم
تعزیت بجای آورده جهت ترویج روح مولانا مذکور آش عظیم داد و تمامت اکابر و اشراف خراسان
مجتمع بودند القصه امیر حسن بیک بعضی مقربان و مخصوصان میرزا سلطان ابوسعید را خلعت امان
پوشانید بچشم عنایت و عاطفت در حال ایشان نگریست امیر حسن بیک ایشان را بر کرام اصیل بوطن مألوف بود برخصت
عزیمت نمود و بیشتر مردم خراسان از راه گیلان متوجه آن صوب شدند و حکام گیلان در رعایت و تفقد
آنجماعت بعد مقدور سعی نمودند و چون خبر گرفتاری و قتل میرزا سلطان ابوسعید بهرات رسید
در بلاد و بلوکات فتنه و شورشی عظیم پدید آمد امیر قنبرعلی در ان اوان از حصار شادمان بهرات
بید مش آدر بایجان آمده بود و در نظام شهر نشسته بر اندرون نقل کرد و مدت سلطنت میرزا سلطان
ابوسعید انار الله برهانه در سمرقند بر انفراد هشت سال بود تخمینا و در خراسان و ماوراء النهر هژده
سال و چون از این عالم بنا کامی رحلت نمود فرزندان نامی بیادگار گذاشت و اسامی شاه زادگان گرامی بدین
موجب است که مسطور میباید میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاه
رخ میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا مراد میرزا خلیل میرزا سلطان ولد میرزا
سلطان محمد و میرزا شاه رخ در ولایت آذربایجان محبوس شدند چنانچه ثبت افتاد و میرزا سلطان
محمود که از شداولاد سلطان سعیداست از عراق بخراسان آمد و ان آنجانب بسمرقند نزد میرزا
سلطان احمد برادر بزرگ خود که برحسب فرمان سلطان ابوسعید والی ماوراء النهر بود تا اکنون که
سنه تسع و سبعین و ثمانمائه هجریست بر تخت سلطنت تمکن دارد و رفت و میرزا سلطان محمد مقدم
برادر کرامی داشت و چند گاه در مقام محبت با یکدیگر بسر بردند و عاقبت میرزا سلطان محمود بر تغیب
و تحریص جمعی از ملازمان بعزم کشورستانی و جهانبانی از ظاهر سمرقند بعزیمت شکار سوار شد و بسعی
و اهتمام امیر قنبرعلی عزیمت بجانب ولایت حصار نمود و حکومت آن دیار و مملکت بدخشان مع توابع
و مضافات و شاه زاده عالمیان فرمان یافت و در تاریخ مذکور بر مسند فرمان دهی استقرار دارد
اما شرح حال میرزا الغبیک جنانست که سلطان سعید کابل را مع توابع و ملحقات بشاه زاده ارزانی
داشته او را با امیر تمام مهمات دیار در عایت کرده بنده و امیرابا که اختیار امور آن سرزمین داشت چند
گاه بسجاده عبودیت مستقیم بود و عاقبت کرداد بار کفران نعمت بر فرق خود ریخت و بعضی از مخصوصان

شاه زاده بقتل رسانید و اورا محفوظ و مضبوط کردانید و برادر امیرابا آغا فی خان و در باخان که از او
کینه دیرینه در سینه داشتند با بادار ان میان بوکرفته شاه زاده بپادشاهی برداشتند و در اوایل
شروع عصیان امیرابا امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر قنبرعلی و امیرابای کوکلتاش متوجه کابل
تا میرزا الغبیک را استخلاص فرمایند برادر امیرابا بتصور آنکه امیر شجاع الدین محمد بضبط ولایت می آید
شاه زاده را برکرفته بحدود هندوستان رفتند و مردم افغان خبر یافته بجنب بکنار رادوری ایشان آمدند
شاه زاده را دزدیده بردند و برادران امیرابا از عقب آنجماعت شتافتند و مردم افغان شاه زاده بدره
در آوردند که هزار ادای ایشان آنجا بود در پیش دره را بسنگهای عظیم استوار ساختند و مخالفان تا سنگها
از راه برداشتند جماعت افغان شاه زاده به امیر شجاع الدین محمد برندق و دیگر امرا رسانیدند و بار دیگر
شاه زاده بر مسند سلطنت کابل و غزنین و تختگاه محمود سبکتکین متمکن گشت و در این تاریخ اعنی سنه
تسع و سبعین و ثمانمائه در آن ولایت بعیش و کامرانی و حکومت و جهانبانی مشغول گشت اما شمه از حال
میرزا ابابکر آنست که میرزا سلطان ابوسعید مملکت بدخشان را نامزد شاه زاده کرد و امراء عظام را بمهمات
آن دیار تعیین نمود و شرح فتح آن ولایت بدین سان بود که امیر مزید بموجب فرمان متوجه تسخیر ولایت
بدخشان گشت و شاه سلطان محمد که سالها بحکومت آن دیار اشتغال داشت و در آن ولایت بهرث
صاحب اختیار شده بود و نیز به رهنمونی اقبال عازم تقبیل قوائم سریر سلطنت مصمم شد و هر چند
او را مانع آمد مفید نیفتاد و شاه زاده سلطان محمد بهراة شتافت و سپهر بجانب ترکستان و کاشغر بیرون
رفت و امیر سید مزید بدخشان را در قبضه تصرف آورده اموال فراوان و نفایس بی پایان از خزاین شاهان
برد و میرزا ابابکر را بموجب فرموده بجانب بدخشان رفت و آن ولایت را با جمیع ضبط نمود تا کار
شاه زاده بدخشان از جانب کاشغر بر سر امیر اسماعیل خاوندشاه که امیر الامراء میرزا ابابکر بود تاخت
و او را بقتل آورده و بار دیگر ولایت موروث را متصرف شد و چون خبر بسمع امیر احمد مشتاقی و دیگر
سرداران که در حدود قندز و بغلان بودند رسید ایلغار کرده ببدخشان رفتند و شاه زاده را گرفته
بقتل رسانیدند و چون صورت قضیه مسموع سلطان سعید گشت بقتل شاه سلطان محمد که بغایت از
آشوب و فتنه کریزان بود فرمان داد و آن بیچاره را در میان درب عراق هرات حسین ولد خواجه
شمس الدین محمد صاحب دیوان بدار نیز عدم فرستاد و مجموع دیگر میرزا ابابکر بر بدخشان استیلا یافته
شرح خدمتش در مجلد سابع مذکور خواهد شد انشاء الله و میرزا سلطان ابوسعید ولایت اندخان را بفرزند
دیگر خود میرزا عمر شیخ داده و امرا و نواب جهت شاه زاده مشارالیه که در شجاعت آیتی است
تعیین فرموده و خدمتش را بدان صوب فرستاده آن ولایت را بنوعی کرد که لشکر مغول و یونس خان در آن
طمع از آن بکندند و در این تاریخ شاه زاده جوانبخت در آن دیار بر تخت حکومت و سیاست استقرار
دارد و اما قضیه سلطان مراد میرزا چنان بود که میرزا سلطان ابوسعید او را بحکومت گرمسیر و قندهار
فرستاد و امیر نظام الدین احمد برلاس که در آن سرزمین اختیار تمام داشت بخدمت شاه زاده کمر بست
و میرزا سلطان مراد چند سال در آن سلک بفراغ بال گذرانید و چون ولایت عراق و آذربایجان در تحت

بندگان حضرت سلطان سعید آمد شاه زاده برحسب فرمان از قندهار بجانب کرمان نهضت
فرمود تا کاه در اثنا راه خبر گرفتاری پدر شنید و متحیر گردید عاقبت بان متوجه گرمسیر شد و در زمانی
که از آب هیرمند میگذشت امیر یوسف ترخان که بموجب فرموده ملازمت شاه زاده میکرد از
آن گذشته کشتیها غیب یافت آب سر داد و آن را ان افکند که لشکر هزاره رسید و از این جهت تفرقه
بحال اکثر خلق که از آب گذشته بودند راه یافت و یوسف ترخان فرصت غنیمت شمرده احمال
و اثقال شاه زاده را غارت کرد و میرزا سلطان مراد بدحال و نامراد بخدمت سلطان صاحب قران آمد
و آنحضرت اعدا از خراسان بسمرقند نزد برادران فرستاد و چون حکم برادران او نسبت بد و حکم اخوان
یوسف داشت باز دیگر بخراسان آمد و سلطان صاحب قران او را تربیت و عنایت فرموده و عاقبت
شاه زاده را جهت مصلحت مملکت بقلعه تربت فرستاد و دیگر چون خبر نامه میرزا سلطان ابوسعید
در حین توجه بقشلاق مرو میرزا سلطان خلیل را در دار السلطنت هراة قائم مقام خود گذاشت و شاه
زاده چندگاه در آنجا بحکومت اشتغال نمود و چون واقعه سلطان سعید در آذربایجان سلطان صاحب
قران وارد سمرقند کردانید اما حال میرزا سلطان ولد چنان بود که میرزا سلطان ابوسعید محافظت
آن ولد عزیز را با امرا ارکان دجوع فرموده و ایشان از سر طوع و رغبت بخدمتنا و کمر بسته توشیح نما
که مجمل از احوال اولاد امجاد سلطان ابوسعید در این مقام ثبت افتاد و آن بجمیع تفصیل بنظر رسد در
مجلد سابع عبدالله بادة حضرت قادر صانع بر قرنده کلک بیان خواهد گشت ذیل کتاب
الحمد و المنة که بتایید و توفیق الهی و فیض فضل نامتناهی پادشاهی مجلد سادس که مشتملست بر بدایع اخبار
و غرایب آثار بپایان رسید و حالتی که سواد و داعی داد و اشتا تالیف و تلفیق این روایات عجیبه و حکایات
نفیسه روی نمود بنا بر غرابتی که داشت قلم شکین رقم خواست که آنرا بدین تبدیل و این را بآن ملحق گرداند بیان
این معنی آنست که چون کیت خوشخرام خامه بمیدان جلوس حضرت صاحب قران خاقان سعید انار الله برهانه
رسید ضعف جگر و درد کمر بنا بر او قرحوف استیلا یافت که قوت حرکت بلکه مجال نشستن نماند و اطبا
مسیحا نفس معالجه این غریب بیکس پرداخته مسلک طریق احتما و پرهیز که در نظر ارباب بصیرت بسیار دیار
مقرر شاد فرمودند چنانچه قرار دادند که هر روز نیم و سیر گوشت که از سلطعا بان متنعم نشود و در ده سیر
شد یا شب پیاله شربت صباح و ملک از آن در آخر روز قناعت باید نمود و اکر تشنکی غلبه کند مقدار
شش بجای آب با بید نوشانید و چون تحفه غرمز و سوغ تا باب مخلص این کمینه از آن شاگرد آنجماعت
نجات نداشت و با وجود آن ضعف قوی و احتیاط فرمودن دار اکل و شرب از کتابت منع نفرمودند
و مقام حقیقی این مسئله را قوی عظیم دانسته بکار خود مشغول شد بیشتر مکشوف و مبهم و آفریننده لوح
و قلم آگاه که از بدایت سلطنت حضرت خاقان سعید تا نهایت دولت میرزا سلطان ابوسعید این ضعیف
نحیف داستان داستان بر پهلوی راست یا بر آستانه افتاده نوشته است و از صعوبت در میان تخوابگاه
که لیست نقشه را نشسته در سلک تحریر کشید و بعضی از مهره اطبا گفتند که این قدر مشغول دار الله مرض
عدم از حد در آن دخل تمام دارد و اکر بعضی اسالی از دستور کتابت صعوبات و امن میشد و در آن باب اهمال



و دو دیده به استراحت مشغول میشد خوابهای پریشان دیده از هول آن بیدار میشد یا حادثی مفرط مستی
شروع بحال تیقظه می آمد و چون به سطور زمان سابق در تحریر شروع میرفت حواس میل بباطن کرده خوابها
خوب و رؤیای صالحه اتفاق می افتاد و بسیار در آن شبها که چشم این ناتوان می غنود از نصف لیل تا
وقت طلوع فجر بحال انتباه نمی آمد و بی شایبه تکلف این معانی بظهور می پیوست الا از کرامات حضرت
اعلی منقبت عالی مرتبت مهر سپهر علم و کمال خورشید فلک فضل و افضال الذی لم یخرج بمثله الادوار ما دار
الفلک الدوار ذو الفکر العلا طوتیه و الفطرة الفرهودیه اکمل الامراء و اقومهم بالآراء العالیة انجب
ارباب الدول و امجدهم بالفضایل المتعالیة الذی لم یرض الا فلاک بمثله و لم یسمع اذن
الاعصار عدیله مؤسس اساس العدل و الاحسان قامع بنیان الظلم و العدوان
الذی انامله مفاتیح ارزاق العلماء و الفضلاء و ایادیه مصابیح و ناجح
الصلحاء و الفقراء مقرب الحضرة السلطانیة مرجع اعاظم الامراء
الدولة الخاقانیة المختص بجناب الملک العلی
الکبیر نظام الملة و الدنیا و الدین علی شیر زین الله
عالی مسند الامارة ب... الاقدام و متن و ناصر
الملک... مقاطر الافلاک
الی ما بود افلاک و انجم
باد انام نکشتان جهان کیر
بتایید الهی باد منصور
بعد ... مالک باد معمور
و عا... خزانش
فریب باد
سعادت یار و دولت
همنشین باد

الحمد لله وحده

و صلی الله علی خیر

و آله اجمعین

تمت ... الکتاب ... الله ... بعون الوهاب

نفرت بندگان حضرت سلطان سعید آمد شاه زاده برحسب فرمان از قندهار بجانب کرمان نهضت
فرمود ناگاه در اثناء راه جز گرفتاری بیرون شتافت و مظفر گردید عاقبت بان متوجه گرمسیر شد و در زمانی
که کشتی از آب هیرمند میگذشت امیر یوسف ترخان که بموجب فرموده ملازمت شاه زاده مینمود از
آب گذشته کشتیها را بپایان آب سرداده و آوازه افکند که لشکر هزاره رسید واز این جهت تفرقه
بحال اکثر خلق که از آب گذشته بودند راه یافت و یوسف ترخان فرصت غنیمت شمرده احمال و
اثقال شاه زاده را غارت کرد و میرزا سلطان مراد بد حال و نامراد بخدمت سلطان صاحب قران آمد
و آنحضرت او را از خراسان بسمرقند نزد برادران فرستاد و چون حکم برادران او نسبت بد و حکم اخوان
با یوسف داشت باز دیگر بخراسان آمد و سلطان صاحب قران او را تربیت و عنایت فرمود و عاقبت
شاه زاده را جهت مصلحت مملکت بقلعه تربت فرستاد و دیگر خبری از او نیامد میرزا سلطان ابو سعید
در حین توجه بقشلاق مرو میرزا سلطان خلیل را در دار السلطنت هراة قائم مقام خود گذاشت و شاه
زاده چند گاه در آنجا بحکومت اشتغال نمود و بعد از واقعه سلطان سعید در آذربایجان سلطان صاحب
قران خاد را نه سمرقند کرد اما حال میرزا سلطان ولد چنان بود که میرزا سلطان ابو سعید محافظت
آن ولد اعز را با امراء از کلات رجوع فرمود و ایشان از سر طوع و رغبت بخدمتش رو کرده بسته پوشیده نماند
که مجملی از احوال اولاد امجاد سلطان ابو سعید در این مقام ثبت افتاد و آنچه بسبیل تفصیل بنظر رسیده در
مجلد سابع ان شاء الله تعالی باراده حضرت قادر صانع بر فرد ده کلک بیان خواهد گشت

## ذیل کتاب

لله الحمد والمنة که بتایید و توفیق الهی و فیض فضل نامتناهی پادشاهی مجلد سادس که مشتمل بر بدایع اخبار
و غرایب آثار بپایان رسید و حالتی که سواد اوراق را در اثناء تالیف و تلفیق این روایات عجیبه و حکایات
نفیسه روی نمود بنا بر غرابتی که داشت قلم شکسته رقم خواست که آنرا بدین [illegible] ملحق گرداند بیان
این غرض آنست که چون کمیت خوشخرام خامه بمیدان جلوس حضرت صاحب قران خاقان سعید انار الله برهانه
رسید ضعف جگر و درد کمر بنابر فرط حدوث استیلا یافت که قوت حرکت بلکه مجال نشستن نماند و اطبا
مسیحا نفس بمعالجه این غریب بیکس پرداخته بسلوک طریق احتما و پرهیز که در نظر ارباب بصیرت بسیار دشوار
می دارشاد فرموده جا به جا قرار دادند که هر روز بدو سیر گوشت که از [illegible] منضم شود ده سیر
شوربا ویک پیاله شربت صباح ویک انار در آخر روز قناعت باید نمود و اگر تشنگی غلبه کند مقداری
عرق کاشنی بجای آب باید آشامید و چون [illegible] مخلص این کمینه از اشارة آنجماعت
تجاوز جایز نداشت و با وجود آن ضعف قوی و احتیاط فرمودن در ماکل و مشارب کتابت منع نفرمودند
و مخلص حقیقی این معنی را فوزی عظیم دانسته بکار خود مشغول شد به تبیع مکشوف و مبهم و آفرینش لوح
و قلم آگاه که از بدایت سلطنت حضرت خاقان سعید تا نهایت دولت میرزا سلطان ابو سعید این ضعیف
نحیف داستان داستان بر پهلوی راست یا بر آستان افتاده نوشته است و از صعوبت بر در میان نوشته
که این صفحه را نشسته در سلک تحریر کشد و بعضی از مهره اطبا گفتند که این قدر مشغول [illegible]
عدم ازدیاد آن دخلی تمام دارد و اکثر بعضی اطبا ان دستور کلیه صحت را قرار [illegible] نمودند و دوا آن را با اعمال

و دیده بدارا استراحت مشغول باشد خوابهای پریشان دیده از حصول آن بیدار میشد یا حوادث مفرط [illegible]
سخن بحال یقظه میآمد و چون بدستور زمان سابق در تحریر شروع میرفت حواس میل باطن کرده خوابها
خواب و رؤیای صالحه اتفاق می افتاد و بسیاری از شبها که چشم این ناتوان می غنود از ضعف [illegible]
وقت طلوع فجر بحال انتباه می آمد و بی شایبه تکلف این معانی بظهور می پیوست الا از کرامات حضرت
اعلی منقبت عالی منزلت مهر سپهر علم و کمال خورشید فلک فضل و افضال الذی لم یسمح بمثله الادوار ما دار
الفلک الدوار ذو الفکر الافلاطونیه والفطرة الفرهودنیه اکمل الامراء ما فی بهم بالاولاء العالیه انجب
ارباب الدولة و امجدهم بالفضایل المتعالیه الذی لم یرض الافلاک شله ولم یسمع اذن
الاعصار عدیله مؤسس اساس العدل والاحسان قامع بنیان الظلم والعدوان
الذی انامله مفاتیح ارزاق العلماء والفضلاء و ایادیه مصابیح [illegible]
الصلحاء والفقراء مقرب الحضرة السلطانیه مرجع اعاظم الامراء
الدولة الخاقانیه المختص بانتساب المملکة العلی
الکبیر نظام الملة والدنیا والدین علی شیر زین الله
تعالی [illegible] بالامان باثار الاقدار و [illegible]
الملکیة بمفاخر الافلام

الهی تا بود افلاک و انجم
بادا نام نیکش در جهان کم
بتایید الهی باد منصور
بدو ریش مالک باد معمور
و عاجمع خزانش
فرخ باد
سعادت یار دولت
همنشین باد

الحمد لله وحده
وصلی الله علی محمد
وآله اجمعین

تمت هذا الکتاب [illegible] بعون الملک الوهاب [illegible]

ع [illegible]